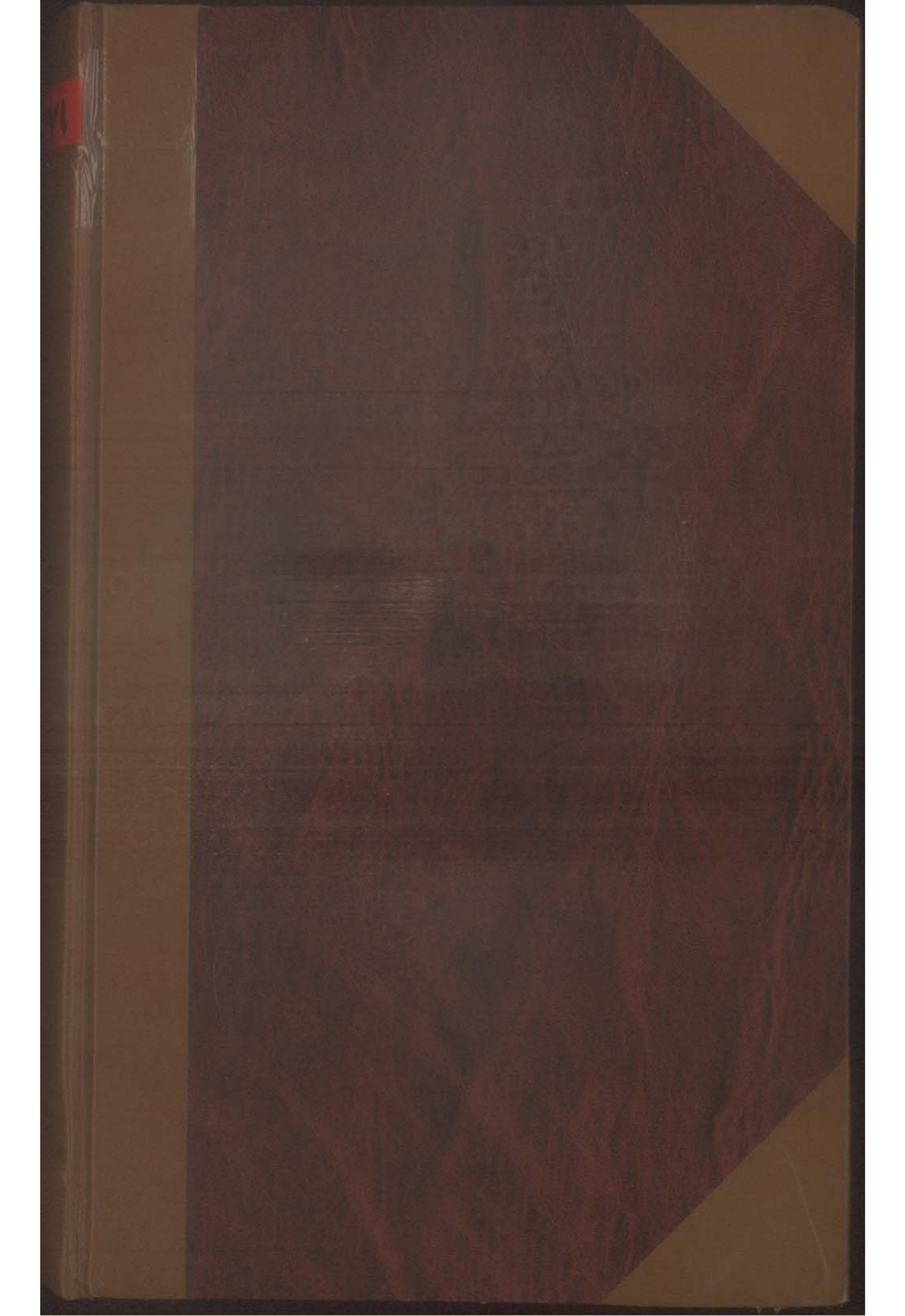


۱۸۸۸۹۰

سحاب الدموع ج ۳
حاج ملا محمد نخجوانی
۱۳۲۱ ق. چاپ سنگی

م.ت.م.س.ا.
اسکن شد
تاریخ: ۱۳۸۵/۷/۲۵
۱۳۸۵/۷/۲۵

۱۸۸۸۹۰

سحاب الدموع ج ۳
حاج ملا محمد نخجوانی
۱۳۲۱ ق. چاپ سنگی

م.ک.م.ش.ا
اسکن شد
تاریخ: ۱۳۸۵/۷/۲۵
۱۳۸۵/۷/۲۵

تربیتیم بر کنارده اِی قربان‌لری یاچیچی
اوردی ئل زبار ازسکونه مرحی بر یاچیچی
یاپیپتیغ قیجبول ایدیا کرالده ودی گلسی
ایبتی قبول اسیز سرتی اسالارلی یاچیچی

جواب
مکر تولو بدر جهانان آل سنغر مکر تولوبدر تیولیش اول بر کنز یده ایسی
هنوز ارلسبو بدر عکمچ تلگی کیرشیلی علی احوب
کیمی نمدیرایا بوقاده الطلف
بو خبرانانی لاتموندده الکلمینون
چکوه تلچ‌لار سیز کریر سببقیده
گردان نبی نمندی کنیمی خبر قندره
ال آچا سیزلده یه تمکه کیرسه بیلان
ادلوُ قتنلنز آماده برد مردان

صاحب این کتاب سکول کمور

اخوند ملا عبدالعلی مرحوم عینی ای
بنده بهره فت که مرحالته میکنم رحمت
به ان مرحوم میکنم از برا انکه این نجابت
هر که کار خیری کرد مینهد هرگز نمرد
میکرد یدی بیند پخو دنبا محمل
درحلیف این بنده بزن این شعر
این نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم خطایی ندهاد گار

صاحب کتاب اخوند ملا عبدالصمد
مرحوم عبدالرحیم اوردی بردی
مرحوم عینی ابادی و سعود باید
اولادان مرحوم علم و صاحب کتاب
در کتاب قود
۱۲۶۷

تاریخ سالی هزار سیصد شصت هفت
در چله کوچک زمستان در کوه پایه
برف بارنده بود اما در ماه برف نبود
هم در این سال نظامیان در پایم و دره
تاریخ ۱۳۶۲ ۱۰ م ۱۰ چله

تاریخ سنه ۱۳۶۲
در چله بزرگ ۵ دهه
در بیابانها شکوه
در سیخ مولس جمله الشجار
محمد و احمد حلل



١٨٨٨٩٠

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان من العدم وعلّمه ما لا يعلم وفضّله بالعلم على جميع ما جرى به القلم وجعل فيه من حيث لا يوهم ولا يفهم وصيّر قوام وجوده باغذية الروحانية والجسمانية محفوظا من الفناء والعدم ورفع درجات اهل الفضل والعلم والحلم على المعارج من بين افراده من فرق الامم ونوّر عيون العالمين وقلوب المتعلمين بالنظر والمطالعة على الاخبار الواردة من مخازن العلم ومعادن الاسرار ومكامن الرموز والبهم وجعل مطالعة فضائل الامناء وتذاكر مجالس مصائبهم وسيلة من حيث فيها للنجاة والخلاص من مهالك الدنيا وعقبات الآخرة لما فيهما من الرضا وفوز النعم ودفع النقم والصلوة والسلام على معلّم العالمين واعلم المكونين واشرف ما سوى الله من الانبياء والمرسلين والملائكة المقربين وانواع الجن والانس اجمعين محمد وآله الطاهرين الذين هم الشموس المضيئة والاقمار المنيرة وانوار اليقين واركان الدين وسفن لجج المهالك وقناطر انهار الطرق والمسالك ونجوم آفاق البروج

في خطبة المؤلف سلمه الله تعالى

آخر الخطبة للمؤلف وفقه الله

ولجج البالغة والنعم السابغة والاصول القديمة والفروع الكريمة والائمة الاثني عشرية الطاهرة الزاكية الهادية المهدية الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهّرهم تطهيرا ولعنة الله على اعاديهم ومعانديهم ومقاتليهم ومبغضيهم ومنكري فضائلهم وولايتهم والشاكين فيهم والمنحرفين عنهم الذين هم اصول الظلمات وفروع الجنايات وآباء الشرور وامهات الفتن والفسوق وينابيع الظلم والطغيان ووقود النار والنيران ونواسخ السنن واحكام القرآن الآربعة الاشرار من الشيطان الملاعين عند الانبياء والملائكة والانس والجان المخترعين للبدع والخلاف بين اهل الزمان وعلى تابعيهم والمائلين اليهم والراضين بافعالهم والقائلين باقوالهم والناهجين بمنهجهم والراضين بسنّتهم والمتمسكين بادلائهم والسالكين بمسلكهم والمتدينين بدينهم والذاهبين بمذهبهم فكذا عليهم لعنة اللاعنين في كل طرفة عين عدد انفاس المتنفسين في طبقات السموات والارضين وعدد ما في وجه الارض من الجبال والصخور والجنادل والرمال والحجر والمدر والشعر والوبر والشجر والورق والثمر والبحور والعيون والانهار والحيتان والبهائم والطيور والحشرات والرياحين والفواكه والنبات والحبوب والطالب والمطلوب والنقود والاجناس والماس والالماس واليواقيت والجواهر والملابس والمآكل والمشارب واللباس والابنية والظروف المحمولة بين فرق الناس في الناس من الفحول والحواس وفي الجن والخناس من الوسواس وعدد ما في هذا الكتاب من الحروف والخطب والفضائل والمراثي والمواعظ والقصائد والدعوات والزيارات والمناجات والحكايات المضحكات والروايات المبكيات والاخبار المفرحات من المعربات والتركيات والفارسيات المتلوات للقلوب العلوي من المؤمنين والمؤمنات من اليوم الى يوم يجزى المحسنون بالحسنات والمسيئون بالسيئات

اما بعد

چنين گويد اقل العباد علما وعملا واكثرهم خطاء وزللا محمد بن مهدي بابا بن بيرامعلي البجهوائي من طائفة گنگرلو الشهير بالواعظ چون مدتي در تتبع اخبار و روايات بذل جهد نموده واكثر اوقات ليالي وايام عمر خود را بمطالعه وملاحظه آنها مصروف كرده وللالي درخشان وجواهر جان وجود بكيفيات كه از احاديث مرويه از ائمه هدى ومصابيح الدجى عليهم السلام در كتب معتبره علماء اثني عشريه رضوان الله عليهم اجمعين منتخب نموده در مخزن صفحات وكنوز اوراق اين مجموعه بعضي از آنها را مترجم بالتركية والفارسية وبعضي را غير مترجم محزون ومكنون داشتم وحظا لا اسكنه از هر كتاب بابي واز هر فصل خطابي واز هر سؤال جوابي واز هر خزينه لعلي واز هر دفينه لؤلؤي واز هر صدف دري واز هر گلشن گلدسته واز هر گلزار گلي واز هر نوع سنبلي واز هر شاخه گلي بلبلي واز هر باغ نهالي واز هر باغچه فاكهه واز هر گلزار نفحه واز هر شجر ثمري واز هر نهال شكوفه واز هر بستان شمامه واز هر لاله زار لاله واز هر گلزار غزالي واز هر شاخ ورقي واز هر بازار جنسي واز هر مطبخ طعمه واز هر خوان لقمه واز هر سر چشمه شربتي واز هر مطب نسخه واز هر دكان متاعي واز هر صانع ناصحه واز هر لوحي لائحه واز هر مفاتيح فاتحه واز هر روائح رائحه واز هر معدن جواهري واز هر بوستان نوبري واز هر مفصل مختصري واز هر مجلس سطري واز هر اصل فصلي واز هر مشكوة شعاعي واز هر انوار نوري واز هر انهار نهري واز هر بحر قطره واز هر شمس ذره واز هر معرفت حكمتي واز هر حكايت نكته واز هر حقيقت نفحه واز هر رقيقه رشحه واز هر تفسير تأويلي واز هر موعظه نصيحتي واز هر مضحك طرفه واز هر

در سبب تالیف کتاب

تحصیل از هر لطایف لطیفه و از هر مصائب لطمه و از هر نوافح نسمه و از هر ادعیه مستجابه و از هر ختم مجرب و از هر
دوائی و از هر معالجه مجرب و از هر حکایت دلکشا و از هر روایت فرح افزا دیده ثبت نموده و بمیزان عقل
و هوش متعاون نتایج آنها را بادقت تمام سنجیده بعلم الیقین بل بعین الیقین دانسته دید که مطالعه و مذاکره
و مکاتبه و ملاحظه و معامله در یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه ولا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
ومن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره منتج نتایج نافعه و مرجح و رابح واقعه و وسیله ارتقا
بدرجات جنان و واسطه ازدواج حور مقصورات فی الخیام در قصور رضوان و علت ملاقات و مصاحبه
ولدان مخلدون کانهم لؤلؤ مکنون و سبب تلبس ثیاب سندس خضر و استبرق و باعث سیر و صفا جنات تجری
من تحتها الانهار خواهد شد پس درین ظرف مدت هفده سال در اوقات فرصت و امکان آنچه از تفاسیر و مواعظ
و فضایل و مصائب عزیزها که درین مطالعه خوش آب طبع و عقده خود دیده متفرقه و منتشره ثبت و ضبط
نمود بر امید اینکه در وقت فرصت مجال در نحو مجال هر نوع را در فصلی و هر قسم را در اصلی و هر گونه مطلب را
در مجلسی با ترتیب فصول اصول و مجالس مفصل و مرتب سازد و در اینکتاب بی خیالات و فکرها نموده ام لا علم
خیال با این منوال لعا نمود که الحال عمر حب بر شصت و نه رسیده و چشم بضعف و کم نوری و حواس بتفرق و پریشانی
و قوای ظاهری دم بکدورت بران بر بستر و بستری رو نهاده و قدم گذاشته و کجا بمقصد مطلب عظیم و مقصد
جسیم دسترس خواهم یافت و قدم خواهم گذاشت حال آنکه اکثر اقارب و احبابی در بحر خوف و تاب
خوابیده و عظام ایشان پوسیده و بالی و رمیم گردیده امروز و فردا است که قابض ارواح و منادی آن ندای
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی را بگوش هوشت رساند و تن
جانگزای مرگ را بمذاق جانت چشاند و لباس کهنه را بقامت و اندامت پوشاند و با دست اطبای خوب
در بستر خاک و در مضجع تنگ مغاک و مولخواباند و در آن وقت هر چند با ندای رب ارجعون لعلی اعمل صالحا
ندا میکنی جواب بلی قد جاءتک آیاتی فکذبت بها و استکبرت و کنت من الکافرین خواهی شنید پس الحال که
حیوة عاریتی بدست و زمام زندگانی در کف داری فرصت را غنیمت دان و کار امروز را [illegible]
بفردا مفکن ولا تؤخر شغل الیوم عن کسل غد فان یوم الاعجز غذا بنج بقاع و تعجیل الهدم بنای وجود را
منظور و منصوب بین العینین داشته از وصول الهام باین مرام در تاریخ ملاحظه نموده در یوم پنجشنبه دهم شهر
جمادی الثانیة من شهور سنه یکهزار و سیصد و دو از هجرت تاریخ محرر و روایات و اخبار و مصائب و حکایات و کلمات ناصحه
وافیه را که مجهول لا له منثوره و عقود منثوره و جواهرات متفرقه با وجوه و طرق منتشره که در این اوراق و مجال
بقید ضبط و تحریر آورده بود باهمان قرار متشتت و متفرقه و منثور و منشور باقی گذاشته با اتمام و اختتام رسانید
و چون مطالعه مد اکرم و عمل بمصادیق مضامین اخبار و روایات و اعتقاد بآنچه از فحاوی عبارات
حاصل میشود علت وصول و سبب حصول قرب حضور مقربین درگاه ایزد تعالی و مایه خلود در روضات [illegible]
بی قصور و باعث عز و حضور و مجالست غلمان دار السرور و جنات عدن تجری من تحتها الانهار خواهد شد
لعل که صاحبان وجدان و سالکان صراط مستقیم ایمان و ایقان از ارباب همت بسبب اسم مستحب این کتاب

در دیباچه کتاب است

مسمی بروح الحضور و ملقب بکشکول النور کرده اند بلکه مؤلف قلیل البضاعه و کثیر الحاجه در دنیا و عقبی انشاء الله
کشکول الفقر و الفاقه در دست یا علی یا علی گویان بکدیار عرش مدار رباب مدینة علم الرسول و زوج البتول
المسئول و در ذکر بسم الله است ورد زبانم بهر عمل گشته دلم بنور علی روشن از ازل خواهم
که نور روی تو بینم دم اجل دیگر چو قبر تنگ مرا هست محل کشکول نور در کف خود کرده ام بلند
درویش وار بر در دوست افتاده ام دخیل در درگه تو هیچ دخیلی نشد ذلیل فریاد رس مرا که توئی غایة الامل
جنت هشت بعض تو نار است یا علی کشکول من چو باغ بهار است یا علی گلهاش بعث هشت چهار است
یا علی اوراق او همیشه مضمون تا شد از خلا در دو جهان متوسل بر آن ولی رحمن و شفیع حسبنا
و فرمان فرمای جمیع عوالم امکان گردیده در زمره موالین و واصفین آن قسیم النار و الجنان و رضوان از مهالک
مخاوف قبر و ایام برزخ و روز دخول خلاص و نجات یابد و جمیع مطالب این کشکول در دو مجلد مفصل و مبین و مشروح میشود
و ابتداء جلد اولش در بیان اقسام اربعه علوم شرعیه اصلیه و آخرش زنده کردن امیر علیه السلام است سر بریده
قصاب را و اول جلد دویم آن زنده کردن آن بزرگوار است پسر پادشاه چین را با هزار نفر و نعش و آخرش تفسیر
آیه و سقیهم ربهم شرابا طهورا است مرجو آنکه هر کس از اخوان دینی و اخلاء یقینی که درحین مطالعه سهوی
و غلطی مطلع و واقف گردد نصاب الهی و حقوق اخوت را منظور و ملحوظ فرموده بر تصحیح و اصلاح آن کوشند
و الملتمس و المتوقع آنکه در هر مسجد و مجلس که از اخبار و روایاتش هر کس ذکر و استماع کردند این غریق بحور عصیان
و حریق نوائر بلایا و جرایم را بادعای رحمت و مغفرت یاد و شاد فرمایند اللهم و ربی و سیدی و مالک رقی
یا من بیده ناصیتی و زمام امری لک الحمد کلا و لک المن کلا و لک الشکر کلما انت الذی یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر
اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر وحدک لا شریک لک اسئلک باحب خلقک الیک محمد حبیبک و آله
احبائک ان تصلی علیه و علیهم کما تحب و ترضی و تقبل عنی هذا الیسیر و تعفو عن الکثیر و تقدر لی و لوالدی
و معلمی و اولادی و اخوانی و اقاربی توفیق الزیارة و الطاعة و صدق النیة و طول العمر و سعة الرزق و طیب
العیش و التوبة قبل الموت و المغفرة عند الموت و الامن و الامان و الاسلام و الایمان و مجاورة اولیائک
فی درجات الجنان انک علی کل شیء قدیر و تیسیر کل العسیر علیک سهل یسیر و افوض امری الیک انت حسبی
و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و صلی الله علی محمد البشیر النذیر و آله خزنة اسرار الله العلیم الخبیر علی الکثیر و
الکبیر و الصغیر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا اولا علی بیان اقسام العلوم
الشرعیة و اقول بحول الله و قوته ان المستفاد من اقوال بعض العلماء رضوان الله علیهم و منهم الشیخ السعید
و العالم النحریر المحقق السید نعمة الله اعلی الله مقامه ان العلوم الشرعیة الاصلیة اربعة کما قال رحمه الله
فی انواره و هذه عبارته اعلم ان العلوم الشرعیة الاصلیة اربعة علم الکلام و علم الکتاب العزیز و علم الاحادیث
النبویة و علم الاحکام الشرعیة و هو المعبر عنه بالفقه فاما الکلام و هو اصول الدین فهو اساس العلوم الشرعیة
لان معلومه اشرف المعلومات و قد ورد الحث علی العلم قال ابن عباس جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه و آله
فقال یا رسول الله علمنی من غرائب العلم قال ما صنعت فی راس العلم حتی تسئل عن غرائب العلم قال الرجل

در اقسام علوم شرعیه

ما راس العلم يا رسول الله قال معرفة الله تعالى حق معرفته قال الاعرابي وما معرفة الله حق معرفته قال تعرفه بلا مثل ولا شبه ولا ند وانه واحد احد ظاهر و باطن اول و آخر لا كفو له ولا نظير فذلك حق معرفته واما علم الكتاب فقد استقر الاصطلاح فيه على ثلثة فنون قد افردت بالتصنيف ثم اطلق عليها اسم العلم احدها علم التجويد وفايدته معرفة اوضاع حروفه وكلماته مفردة ومركبة فيدخل فيه معرفة مخارج الحروف وصفاتها ومدها واظهارها واخفائها وادغامها واما لتها وتفخيمها وترقيقها ونحو ذلك وثانيها علم القراءة وفايدته معرفة الوجوه الاعرابية والبنائية التي نزل القران بها وادعوا نقلها عن النبي صلى الله عليه وآله تواترا وينْدرج فيه بعض ما سبق في الفن الاول وقد يطلق عليها واحد ويجمعها تصنيف واحد وثالثها علم التفسير وفايدته معرفة معانيه واحكامه واما علم الحديث فهو من اجل العلوم قدرا واعلاها رتبة واعظمها مثوبة بعد القران واما الفقه فهو العلم بالحكم الشرعي المأخوذ عن الدليل فهذه الاربعة هي اصول العلم وهي المقصودة بالذات هذه قوله وعبارته رحمه الله **واقول** فلما كان علم الحديث من اجل العلوم قدرا مال قلبي اليه وجمعت في هذه المجموعة منه ما تقربه العيون وتشرح به القلوب جعلني الله وجميع الاخلاء والاصدقاء من العاملين الفائزين الذاكرين ولا يجعلنا من الغافلين المنكرين التاركين **في الانوار** روى خطيب خوارزم ان اعرابيا جاء الى الحسين عليه السلام وقال يابن رسول الله صلى الله عليه وآله قد ضمنت دية كاملة وعجزت عن ادائها فقلت في نفسي اسئل اكرم الناس وما رايت اكرم من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله فقال الحسين عليه السلام يا اخا العرب اسئلك عن ثلث مسائل فان اجبت عن واحدة اعطيتك ثلث المال وان اجبت عن اثنتين اعطيتك ثلثي المال وان اجبت عن الكل اعطيتك الكل فقال الاعرابي يابن رسول الله امثلك يسئل عن مثلي وانت من اهل بيت العلم والشرف فقال الحسين عليه السلام بلى سمعت جدي رسول الله يقول المعروف بقدر المعرفة فقال الاعرابي سل عما بدا لك فان اجبت والا تعلمت منك ولا قوة الا بالله فقال الحسين عليه السلام اي الاعمال افضل فقال الاعرابي الايمان بالله فقال الحسين عليه السلام فما النجاة من الهلكة فقال الاعرابي الثقة بالله فقال الحسين عليه السلام فما يزين الرجل فقال الاعرابي علم معه حلم فقال فان اخطاه ذلك فقال مال معه مروة فقال فان اخطاه ذلك فقال فقر معه صبر فقال فان اخطاه ذلك فقال الاعرابي فصاعقة تنزل من السماء وتحرقه فانه اهل لذلك فضحك الحسين عليه السلام ورمى اليه بصرة فيها الف دينار واعطاه خاتمه وفيه فص قيمته مائتا درهم وقال يا اعرابي اعط الذهب الى غرمائك واصرف الخاتم في نفقتك فاخذ الاعرابي وقال الله اعلم حيث يجعل رسالته **ايضا فيه** عن رسول الله صلى الله عليه وآله الدرهم من الصدقة افضل عند الله من مائة الف درهم قيل وكيف يا رسول الله صلى الله عليه وآله فقال اخرج رجل من عرض ماله مائة الف فتصدق بها واخرج رجل درهما من درهمين لا يملك غيرهما طيبة به نفسه فصار صاحب الدرهم افضل من صاحب المائة الف **ايضا فيه** قال السيد لا ينبغي ان لا يدخر مالا بل ياخذ قدر الحاجة ويخرج الباقي والادخار على ثلث مراتب احدها ان لا يدخر الا ليوم وليلة وهي درجة الصديقين وثانيها ان لا يدخر اكثر من اربعين يوما لان ما زاد عليه داخل في طول الامل كما فهمه العلماء من ميعاد الله تعالى لموسى عليه السلام وهذا رتبة المتقين وثالثها

در سخاوت امام حسین علیه السلام

در فضیلت تصدق ...

در مراتب ادخار

ان يدخر لسنة وهو رتبة الصالحين قال الصادق عليه السلام ان النفس اذا احرزت قوتها استقرت وما زاد على ذلك فهو هم وغم وخروج عن الوثوق بفضل الله سبحانه **ايضا فيه** رواية عن الرسول صلى الله عليه وآله قال ما المعطي من سعة باعظم اجرا من الاخذ اذا كان محتاجا ومن اتاه شيء من هذا المال من غير مسئلة ولا استشراف فانما هو رزق ساقه الله اليه وقال الصادق عليه السلام تارك اخذ الزكوة وقد وجبت له كمانعها وقد وجبت عليه وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا حق لابن آدم الا في ثلث طعام يقيم صلبه وثوب يواري عورته وبيت يكنه فما زاد فهو حساب فاذا انت في اخذ الحاجة من هذه الثلاث مثاب فيما زاد عليه ان لم تعص الله متعرض وان عصيت الله فانت متعرض للعذاب وكان الباقر عليه السلام اذا اعطى الفقراء اعطاهم من تحت حجاب فسئل في ذلك فقال كي لا ارى ذل السؤال في وجوه السائلين **ايضا فيه** قال الصادق عليه السلام ان امير المؤمنين عليه السلام بعث الى رجل خمسة اوساق من تمر وكان ذلك الرجل ممن يرجى رفده وكان لا يسئل عليا عليه السلام ولا غيره شيئا فقال رجل لامير المؤمنين عليه السلام والله ما سئلك فلان شيئا ولكان يجزيه من خمسة الاوساق وسق واحد فقال له امير المؤمنين عليه السلام لا كثر الله في المؤمنين مثلك اعطي انا وتبخل انت بزاد الله لم اعط الذي يرجوني الا من بعد المسئلة ثم اعطيته بعد المسئلة فلم اعط الا ثمن ما اخذت وذلك لاني عرضته لان يبذل لي وجهه الذي يعفره في التراب لربي وربه عز وجل عند تعبده له وطلب حوائجه اليه فمن فعل هذا باخيه المسلم وقد عرف انه موضع لصلته ومعروفه فلم يصدق الله عز وجل في دعائه لحيث يتمنى له الجنة بلسانه ويبخل عليه بالحطام من ماله وذلك ان العبد قد يقول اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات فقد طلب الجنة فما انصف من فعل هذا بالقول ولم يحققه بالعمل والفعل **ايضا فيه** رواية عن المدائني قال خرج الحسن والحسين وعبد الله بن جعفر حجاجا ففاتهم اثقالهم فجاعوا وعطشوا فمروا بعجوز فقالوا هل من شراب قالت نعم فاناخوا وليس لها الا شويهة في كسر الخيمة فقالت احلبوها وامتذقوا لبنها ففعلوا ذلك وقالوا لها هل من طعام قالت لا الا هذه الشاة فليذبحها احدكم حتى اهيئ لكم شيئا تاكلون فذبحوها فهيئت لهم طعاما فاكلوا فلما ارتحلوا قالوا نحن نفر من قريش نريد هذا الوجه فاذا رجعنا سالمين فالمي بنا فانا صانعون اليك خيرا ثم ارتحلوا فاقبل زوجها فعضبت عليها ثم بعد مدة الجاتهم الحاجة الى دخول المدينة فجعلا يبيعان البعر ويعيشان منه فمرت العجوز في بعض سكك المدينة فاذا الحسن عليه السلام على باب داره جالس فعرف العجوز وهي منكرة فبعث غلامه فردها وقال لها يا امة الله تعرفيني قالت لا قال انا ضيفك يوم كذا فقالت العجوز بابي انت وامي فامر الحسن عليه السلام فاشترى لها من شاء الصدقة الف شاة وامر لها بالف دينار وبعث معها غلامه الى اخيه الحسين عليه السلام فقال لها بكم وصلك اخي الحسن عليه السلام قالت بالف شاة والف دينار فامر لها بمثل ذلك ثم بعث بها مع غلامه الى عبد الله بن جعفر فقال بكم وصلك الحسن والحسين عليهما السلام فقالت بالفي دينار والفي شاة فامر لها عبد الله بالفي دينار والفي شاة وقال لو بدئت بي لاتعبتهما فرجعت العجوز بذلك الى زوجها **ايضا فيه** روي ان عيسى مر ذات يوم مع جماعة من اصحابه فلما ارتفع النهار مروا بزرع قد امكن الفرك فقالوا يا نبي الله انا جياع فاوحى الله تعالى اليه ان ائذن لهم في قوتهم فاذن لهم فتفرقوا في الزرع يفركون وياكلون فبينما هم كذلك اذ جاء صاحب الزرع

در سخاوت حسنین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر

وهو يقول زرعي وارضي وورثتها من ابائي فبأذن من تأكلون قال فدعى عيسى ع ربه فبعث الله تعالى جميع من ورث تلك الارض من لدن آدم الى ساعته فاذا عند كل سنبلة او ما شاء الله رجلا وامرأة ينادون زرعي وارضي وورثته عن ابائي ففزع الرجل منهم وكان قد بلغه امر عيسى ع وهو لا يعرفه فلما عرفه قال المعذرة اليك يا روح الله اني لم اعرفك زرعي ومالي حلال عليك فبكى عيسى ع وقال ويحك هؤلاء كلهم قد ورثوا هذه الارض وعمروها ثم ارتحلوا عنها وانت مرتحل عنها ولاحق بهم ليس لك ارض ولا مال

ايضا فيه ان داود ع رجلين تنازعا في دار فانطق الله لبنة من جدار تلك الارض فقالت اني كنت ملكا من ملوك الارض وملكت الدنيا الف سنة فلما صرت ترابا اخذني خزاف بعد الف سنة فصيرني خزفا فبقيت الف سنة ثم اخذني لبان فصيرني لبنة وانا في هذا الجدار كذا وكذا فلم تنازعان في هذه الارض

وفيه ايضا نقلا عن كتاب عجائب المخلوقات ان ريحان الفارسي وهو الاخضر الذي يميل الى الحمرة لم يكن قبل كسرى انوشيروان وانما وجد في زمانه وسببه انه كان ذات يوم جالسا للمظالم اذا اقبلت حية عظيمة تنساب تحت سريره فهموا بقتلها فقال كسرى كفوا عنها فاني اظنها مظلومة فمرت تنساب حتى استدارت على فوهة بئر فنزلت فيها ثم اقبلت تطلع فنظروا في قعر البئر فاذا حية مقتولة وعلى ظهرها عقرب اسود فادلى بعضهم رمحه الى العقرب فنخسها واتى الملك مخبرا بحال الحية فلما كان في العام القابل اتت الحية في اليوم الذي كان كسرى جالسا فيه للمظالم وجعلت تنساب حتى وقفت ولفظت من فيها بذرا اسود فامر الملك ان يزرع فنبت منه الريحان وكان الملك كثير الزكام واوجاع الدماغ فاستعمل منه فنفعه جدا وقال النبي صلى الله عليه وآله ولدت في زمن الملك العادل يعني كسرى

وفيه ايضا روى عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال قيدوا العلم قيل وما تقييده يا رسول الله قال كتابته وقال الصادق عليه السلام لعبيد بن زرارة احفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون اليها وروى الصدوق في اماليه باسناده الى النبي صلى الله عليه وآله انه قال المؤمن اذا مات وترك ورقة واحدة عليها علم كانت تلك الورقة سترا فيما بينه وبين النار واعطاه الله تعالى بكل حرف مدينة اوسع من الدنيا وما فيها ومن جلس عند العالم ساعة ناداه الملك جلست الى عبدي وعزتي وجلالي لاسكننك الجنة معه ولا ابالي ويجب على الكاتب خلوص النية لا لهوا وعبثا وضرب من تحصيل العلم بل هو في بعض الموارد اكثر ثوابا من العلم بسبب كثرة الانتفاع به ودوامه ومن هنا جاء تفضيل مداد العلماء على دماء الشهداء حيث مدادهم ينتفع به بعد موتهم

قال السيد السند والمولى الفاضل المعتمد السيد نعمة الله الجزائري اعلى الله مقامه في كتاب الانوار وهذا قوله رحمه الله وينبغي له اذا اشتغل بشيء من الكتب الشرعية ان يكون على الطهارة مستقبل القبلة طاهر البدن والثوب والحبر والورق ويبتدئ الكتاب بكتابة بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله تعالى والصلوة على رسوله صلى الله عليه وآله وكلما كتب اسم الله تعالى اتبعه بالتعظيم مثل تعالى وعز وجل وتقدس ونحو ذلك وكذا لفظ بن للنبي وكلما كتب اسم النبي صلى الله عليه وآله كتب بعده الصلوة عليه وآله قال بعضهم والسلام ايضا وينبغي هو بلسانه ايضا ولا يختص الصلوة في الكتاب لا يسأم من تكريرها ولو وقع في السطر مرارا كما يفعله بعض المحرومين من الثواب لطلب الاختصار فيكتبون صلعم او صلم او ص او نحو ذلك فان ذلك كله كما قال شيخنا الشهيد الثاني خلاف

ترك ما هو الاولى المنصوص بل قال بعض العلماء ان اول من كتب صلعم قطعت يده واقل ما في الاخلال بها تفويت الثواب العظيم عليه (؟) وورد عنه صلى الله عليه وآله من صلى علي في كتاب لم تزل الملائكة تستغفر له ما دام اسمي في هذا الكتاب واذا مر بذكر احد من الصحابة الاكابر كتب رضي الله عنه او رضوان الله عليه او بذكر احد من الاعلام وشيوخنا العلماء الراشدين المجتهدين كتب بعد اسمه رحمه الله او تغمده الله برحمته او نحو ذلك وينبغي ايضا ان لا يكتب الكتب الدقيقة واما القلم فقالوا لا ينبغي ان يكون صلبا جدا فيمنع من سرعة الجري او رخوا فيسرع اليه الحفا ولكن يكون (؟) حادة البراية الا في الاقلام وكشط الورق خاصة لا تستعمل في غير ذلك ولكن ما يقط عليه القلم صلبا وينبغي ان لا يقرمط الحروف ولا يأتي بها مشتبهة بصيرها بل يعطي كل حرف حقه وكل كلمة حقها ويراعي من الاداب الواردة في ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال لبعض كتابه الق الدواة وحرف القلم وانصب الباء وفرق السين ولا تعور الميم وحسن الله ومد الرحمن وجود الرحيم وضع قلمك على اذنك اليسرى فانه اذكر لك

وايضا قد كرهوا في الكتابة فصل مضاف اسم الله تعالى منه كعبد الله ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلا يكتب عبد ورسول في اخر السطر والله مع ما بعده في اول سطر اخر لقبح الصورة وهذه الكراهة للتنزيه وذكروا ان الضرب في الغلط هو اجود من الكشط والمحو لا سيما في الحديث لان كلا منهما يضعف الكتاب وربما افسد الورق وفي كيفية الضرب اقوال احدها ان يصل الحروف عليها ويخط عليها خطا ممتدا او لجوده ما كان دقيقا بينا يدل على المقصود ولا يسود الورق ولا يطمس الحروف ولا يمنع قراءة ما تحته وثانيها ان يجعل الخط فوق الحروف منفصلا عنها منعطفا طرفاه على اول المغلوط واخره ومثاله [هكذا] وثالثها ان يكتب لفظة لا او لفظة من فوق اوله ولفظة الى فوق اخره ويكون معناه من هنا مغلوط الى هنا ورابعها ان يكتب في اول المغلوط واخره نصف دائرة مثاله (هكذا) وخامسها ان يكتب في اول المغلوط واخره صفرا وهو دائرة صغيرة وسميت بذلك لخلو ما اشير اليه بها من الصحة اي هذا غير صحيح لذلك الصفر

وفيه ايضا قدم لقمان من سفر فلقى غلاما له فقال ما فعل ابي قال الغلام مات قال ملكت امري ثم قال ما فعلت امي قال ماتت قال ذهب همي قال ما فعلت اختي قال ماتت قال سترت عورتي قال وما فعلت امرأتي قال ماتت قال جدد فراشي قال وما فعل اخي قال مات قال الان انقطع ظهري

ايضا فيه من الاخبار ما روي انه عشش ورشان وهو طير في شجرة دار رجل فلما همت فراخه بالطيران زينت له امرأته اخذها ففعل ذلك مرارا فشكى الورشان الى سليمان عليه السلام وقال يا رسول الله اردت ان يكون لي اولاد من بعدي يذكرون الله تعالى فزجر الرجل ثم اخذها بامر امرأته فاعاد الورشان الشكوى فقال سليمان عليه السلام للشيطانين اذا رأيتماه يصعد الشجرة فشقاه نصفين فلما اراد الرجل ان يصعد اعترض الرجل سائل فذهب فاطعمه كسرة من خبز شعير ثم صعد فاخذ الفراخ فشكى الورشان فقال سليمان على نبينا وآله وعليه السلام للشيطانين ما فعلتما فقالا اعترضنا ملكان فاخذا بعنقنا فطرحانا في الخافقين

ايضا فيه روى الصدوق رحمه الله باسناده الى عبد الرحمن قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اني ربما حزنت فلا اعرف في اهل ولا مال ولا ولد وربما فرحت فلا اعرف في اهل ولا مال ولا ولد قال ليس من احد الا ومعه ملك وشيطان فاذا كان فرحه كان دنو الملك منه واذا كان حزنه كان دنو الشيطان

منه وذلك قوله تعالى الشيطان يعدكم الفقر ويامركم بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه وفضلا والله واسع عليم وروى في جزا احزان السبب في دخول السرور على اهل البيت عليهم السلام ودخول الحزن عليهم فان الشيعة لكون طينتهم من طينة اهل البيت يفرحون بفرحهم ويحزنون لحزنهم من حيث لا يشعرون وفي جزا احزان السبب فيه هو كون الانسان له اضداد واحبا وهم متفرقون في البلدان فربما حصل لبعضهم فرح فيحصل له فتنة فيفرح من حيث لا يشعر الانسان بسببه ظاهرا وكذا في جانب الحزن وقد يكون لشيء واحد اسباب مختلفة فلا منافاة بين هذه الاخبار **ايضا فيه**

روى ان موسى العطار اتى اباعبدالله عليه السلام فقال له يا ابن رسول الله رايت رؤيا هالتني رايت صهرا لي ميتا قد عانقني وقد خفت ان يكون الاجل قد اقترب فقال يا موسى توقع الموت صباحا ومساء فانه ملاقينا واما معانقة الاموات للاحياء اطول لاعمارهم فما كان اسم صهرك قال فقلت حسين فقال اما ان رؤياك تدل على بقائك وزيارتك اباعبدالله الحسين عليه السلام فان كل من عانق سمي الحسين عليه السلام يزوره ان شاء الله تعالى **ايضا فيه**

رواية عن الصدوق رحمه الله باسناده الى محمد بن القاسم النوفلي قال قلت لابي عبدالله عليه السلام المؤمن قد يرى الرؤيا فتكون كما يراها وربما راى الرؤيا فلا يكون شيئا فقال ان المؤمن اذا نام خرجت من روحه حركة ممدودة صاعدة الى السماء فكلما رآه روح المؤمن في ملكوت السماء في موضع التقدير والتدبير فهو حق وكلما راه في الارض فهو اضغاث احلام فقلت وتصعد روح المؤمن الى السماء قال نعم قلت حتى لا يبقى منها شيء في بدنه فقال لا لو خرجت كلها حتى لا يبقى منها شيء اذا لمات فقلت فكيف تخرج فقال اما ترى الشمس في السماء في موضعها وضوؤها وشعاعها في الارض فكذلك الروح اصلها في البدن وحركتها ممدودة فيقول السيد نعمة الله في ذيل امثال هذا الحديث هذا كلامه رحمه الله فالروح اذا صعدت الى عالم الملكوت وطالعت الالواح السماوية والدفاتر الالهية فان كان لتلك الروح صفاء بالتنزه عن شواغل البدن وعلائقه رات الاشياء كما هي فلا تحتاج تلك الرؤيا الى تعبير المعبرين وان كانت مكدرة بالعلائق والعوائق رات الاشياء بصورها وشبهها بصورتها كما ان الضعيف البصر ومؤوف العين يرى الاشياء على غير ما هي عليه والعارف بعلته يعرف ان تلك الصورة شبيهة بانه شيء فيعبرها عليه ويكون كما قال ومن ثم ترى تعبير الامام عليه السلام للاحلام قد يكون بعيدا بسببها ظاهرا كما تم **وايضا فيه**

نقلا عن روضة الكليني رحمه الله مسندا الى ابي بصير قال قلت لابي عبدالله عليه السلام جعلت فداك الرؤيا الصادقة والكاذبة مخرجهما من موضع واحد قال صدقت اما الكاذبة المختلفة فان الرجل يراها في اول ليلة في سلطان المردة الفسقة وانما هي شيء يخيل الى الرجل وهي كاذبة مخالفة لا خير فيها واما الصادقة اذا راها بعد الثلثين من الليل مع حلول الملائكة وذلك قبل السحر فهي صادقة لا تختلف ان شاء الله تعالى الا ان يكون جنبا او ينام على غير طهر ولم يذكر الله عز وجل حقيقة ذكره فانها تختلف وتبطي على صاحبها **وايضا فيه**

نقلا عن كتاب بسيع الابوابات ابراهيم عليه السلام قال الهي ان عبادك يحبونك ويعصونك ويبغضونك ويطيعونك فاتاه الجواب اني غفرت لهم ما اطاعوك بما ابغضوك وقبلت منهم ايمانهم وان لم يطيعوني بما احبوا **ايضا فيه**

نقلا عنه روى عن عبدالله بن طلحة قال سألت عن ابي عبدالله عليه السلام عن الوزغ فقال رجس وهو مسخ كله فاذا قتلته فاغتسل وقال عليه السلام ان ابي عليه السلام كان قاعدا في الحجر ومعه رجل يحدثه

فاذا

در تعبیر خواب موسی عطار علیه...

در بیان خواب صادق و کاذب

حدیث قدسی ... عاصین

فاذا هو بوزغ يولول بلسانه فقال ابي للرجل اتدري ما يقول هذا الوزغ قال لا علم لي بما يقول قال فانه يقول والله لئن ذكرتم عثمان بشتيمة لاشتمن عليا عليه السلام حتى تقوم من هيهنا قال وقال ابوعبدالله عليه السلام ليس يموت من بني امية ميت الا مسخ وزغا وقال عليه السلام ان عبدالملك بن مروان لما نزل به الموت مسخ وزغا فذهب من بين يدي من كان عنده وكان عنده ولده فلما ان فقدوه عظم ذلك عليهم ولم يدروا كيف يصنعون ثم اجتمع امرهم على ان ياخذوا جذعا فيصنعوه كهيئة الرجل قال ففعلوا ذلك والبسوا الجذع درع حديد ثم القوه في الاكفان فلم يطلع عليه احد من الناس الا انا وولده قال صاحب الانوار رحمه الله ونور ضجيعه اقول المشهور عند الاصحاب استحباب الغسل عند قتل الوزغ قال بعض علمائنا العلة في ذلك انه يخرج عن ذنوبه فيغتسل منها **ايضا فيه**

روى ان الجواد عليه السلام سال القاضي يحيى بن اكثم في مجلس المأمون لعنه الله فقال اخبرني عن رجل نظر الى امرأة في اول النهار فكان نظره اليها حراما عليه فلما ارتفع النهار حلت له فلما زالت الشمس حرمت عليه فلما كانت وقت العصر حلت له فلما غربت الشمس حرمت عليه فلما دخل وقت العشاء الآخرة حلت عليه فلما كانت انتصاف الليل حرمت عليه فلما طلع الفجر حلت له فما حال هذه المرأة وبماذا حلت له وحرمت عليه فقال له يحيى بن الاكثم لا والله لا اهتدي الى جواب هذا السؤال فقال ابوجعفر عليه السلام هذه امة لرجل من الناس نظر اليها اجنبي في اول النهار فكان نظره اليها حراما عليه فلما ارتفع النهار ابتاعها من مولاها فحلت له فلما كان الظهر اعتقها فحرمت عليه فلما كان وقت العصر تزوجها فحلت له فلما كان وقت المغرب ظاهر منها فحرمت عليه فلما كانت وقت العشاء الآخرة كفر عن الظهار فحلت له فلما كان نصف الليل طلقها واحدة فحرمت عليه فلما كان الصبح راجعها فحلت له قال فاقبل المأمون لعنه الله على من حضره من اهل بيته فقال لهم هل فيكم احد يجيب عن هذه المسئلة بمثل هذا الجواب ويعرف القول فيما تقدم من السؤال قالوا لا والله ان امير المؤمنين اعلم وما راى فقال لهم ويحكم ان اهل هذا البيت خصوا من الخلق بما ترون من الفضل وان صغر السن فيهم لا يمنعهم من الكمال **ايضا فيه**

مرويا عن امير المؤمنين عليه السلام في جملة اجوبته على مسائل الراهب قال عليه السلام اعلم ان الله عز وجل مسخ خمسا وعشرين طائفة منهم القردة ثم قال بعد تعدادها اما الارنب فانه كان امرأة لا تغتسل من الحيض والجنابة واما الدب فانه كان رجلا مخنثا واما الغراب فانه كان رجلا نماما واما العرس فانه كان يجادل في الله بغير علم واما الخنازير فانهم كانوا سبعمائة رجل من النصارى وهم الذين اكلوا على مائدة موسى عليه السلام اربعين يوما ولم يؤمنوا به فمسخهم الله تعالى خنازير واما القردة فانهم كانوا خمسمائة يهودي وهم الذين اعتدوا واكثروا واصطادوا الحيتان واما العنكبوت فانها كانت امرأة ساحرة سحرت زوجها فمسخها الله تعالى واما السلحفاة فانها امرأة كانت تطفف الكيل واما القنفذ فانه كان رجلا ينبش القبور وياخذ اكفان الموتى واما السرطان فانه كان متزوجا امرأتين وكان يميل الى واحدة دون الاخرى واما الثعلب فانه كان لصا حراميا يسرق الحاج واما الزنبور فانه كان رجلا يكذب العلماء واما سهيل فانه كان رجلا من اليمن فهو اول من اظهر مكر السلاطين واما العقرب فانه كان رجلا بخيلا من بني اسرائيل وهو يفسد

لان

مسئله معضله

در تعداد مسوخات ...

في نساء العالمين واما الوزغة فانها كانت امرأة تحسد ولا تمنع نفسها من الرجال واما الكلب فانه كان رجلا يشهد الزور واما الفارة فانها كانت امرأة تزوجت زوجين في مكان واحد لا يعلم احدهما بالآخر واما النحلة فانها كانت رجلا حاكما يحكم بين الناس بغير حق وبرواية الصدوق رحمه الله عن الصادق عليه السلام والفيل مسخ كان زناء والدب كان اعرابيا ديوثا الديوث من يدخل الرجال على النساء او يرضى بخلوتهن او يعلم بوقوع الزنا بينهم وهو راض لا يتكلم ولا ينهى وفي الخبر لا يدخل الجنة الديوث او لا يشمّ ريح الجنة ديوث والارنب مسخ لانها كانت امرأة تخون زوجها ولا تغتسل من حيضها والوطواط مسخ لانه كان يسرق تمور الناس والجريث والضب فرقة من بني اسرائيل حين نزلت المائدة على عيسى بن مريم على نبينا وآله وعليهما السلام لم يؤمنوا فتاهوا فوقعت فرقة في البحر وفرقة في البر وقال الصدوق رحمه الله الزهرة وسهيل دابتان وليسا نجمين كالحمل والثور ولم يبق احد منها اكثر من ثلاثة ايام ثم مات ولم يتوالد وهذه الحيوانات على صورها سميت مسوخا استعارة

ايضا فيه شيخ صدوق عليه الرحمه روايت ميكند از امام محمد باقر عليه السلام که چهار چيز بندکه داخل نميشوند بخانه مگر اينکه آنخانه خراب ميشود و ديگر برکت بآنخانه عود نمیکند و آن چهار چيز خيانت است و دزدی و شرب خمر و زنا **وروى ايضا فيه** باسناده الى يحيى بن العلا قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول خرج علي بن الحسين عليهما السلام الى مكة حاجا حتى انتهى الى واد بين مكة والمدينة فاذا هو برجل يقطع الطريق فقال لعلي بن الحسين عليهما السلام ما تريد قال اريد ان اقتلك واخذ ما معك قال ع فانا اقاسمك ما معي واحالك قال اللص لا اصادقك ابدا قال ع دع ما معي ما ابلغ به فابى اللص عليه ع قال ع فاين ربك قال نائم قال فاذا اسدان مقبلان بين يدي اللص فاخذ هذا براسه وهذا برجليه فقال ع زعمت ان ربك نائم **ايضا فيه** قيل لعلي بن الحسين عليهما السلام كيف اصبحت يا ابن رسول الله فقال مطلوبا بثمان ۱ الله تعالى يطلبني بالفرائض ۲ والنبي بالسنة ۳ والعيال بالقوت ۴ والنفس بالشهوة ۵ والشيطان بالمعصية ۶ والحافظان بصدق العمل ۷ وملك الموت بالروح ۸ والقبر بالجسد وانا بين هذه الخصال مطلوب **ايضا فيه** يقول مصنفه رحمه الله اما المزاح والمطايبات فهو مما وردت الشريعة باستحبابه والامر به سيما في النعرة لكن ينبغي ان لا ينتهي الى الكذب وغضب الرفقاء وقد روي ان المؤمن هو الذي يكون فرحه في وجهه وحزنه في قلبه وقد كان الرسول صلى الله عليه وآله يمزح احيانا وكذلك الائمة عليهم السلام والعلماء والصلحاء والاتقياء وروي ان الرسول صلى الله عليه وآله كان يجيء الى خواص اصحابه من ورائهم فيحتضنهم ويضع يديه على اعينهم حتى يعرفوه **وفيه ايضا** روي ان ابا حنيفة قال يوما انك يا مؤمن الطاق تذهب وتقول بالرجعة وان الناس يرجعون في زمن المهدي فقال نعم فقال ابو حنيفة فاقرضني الآن مائة دينار وارجعها اليك في الرجعة فقال له مؤمن اعطني ضامنا انك ترجع بصورتك هذه ولعلك ترجع بصورة الكلب والخنزير او القرد فكيف اعطيك من غير ضامن **وفيه ايضا** قال يحيى بن اكثم لشيخ بالبصرة بمن اقتديت في جواز المتعة قال بعمر بن خطاب فقال كيف هذا وعمر كان اشد الناس انكارا لها قال لان الخبر الصحيح قد اتى انه صعد المنبر فقال ان الله ورسوله احلا لكم متعتين واني احرمهما عليكم واعاقب عليهما فقبلنا شهادته ولم نقبل تحريمه

ففي

ده بكف خاطا سبب بجهانيدن

غايت بنابويند بد ... [illegible]

طلب كردن حضرت ... [illegible]

در استحباب مزاح ...

مطايبه مؤمن الطاق با ابوحنيفة

في ثقيل الميزان بالبكاء على الحسين عليه السلام ولعن قاتليه بعد شرب الماء

ايضا روي ان رجلا توزن حسناته وسيئاته يوم القيمة فرجحت سيئاته فاراد الملائكة ان ياخذوه الى النار فقال الله تبارك وتعالى لا تاخذوه وان له عندي عملا لا تدرون انتم به وهو انه كان اذا شرب الماء صلى على حسين بن علي عليهما السلام ولعن ظالميه فيوضع في الكفة الاخرى فيرجح على تلك السيئات كلها فيؤمر به الى الجنة **ايضا فيه** قال مصنفه السيد الاجل الاورع الاعلم السيد نعمة الله الجزائري وهذه كلماته رحمه الله اعلم ثبتك الله تعالى ان السموات تطوى يوم القيمة كطي السجل فلا يبقى سماوية العرش من مكان ارتفاعه في الارض التي هي ارض القيمة وفي الاخبار انها طهر للكوثر وينزل الله سبحانه الجنة من مكانها وكذا النار فتكون الجنة ودرجاتها ومراتبها اماكن السموات والنيران مكانها موضع الارضين السبع فهذه في علو وهذه في انخفاض وينصب العرش وسط ارض القيمة فيستظل به من شاء الله من المؤمنين وفيه قال ع من عزى الثكلى اظله الله تعالى يوم لا ظل الا ظله **ايضا فيه** وفي ساير الكتب المعتبرة قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا كان يوم القيمة زين عرش رب العالمين بكل زينة ثم يؤتى بمنبرين من نور طولهما مائة ميل فيوضع احدهما عن يمين العرش والآخر عن يسار العرش ثم يؤتى بالحسن والحسين عليهما السلام فيقوم الحسن عليه السلام عن يمين العرش والحسين عليه السلام عن يسار العرش يزين الرب تبارك وتعالى بهما عرشه كما يزين المرأة قرطاها هذا حال الحسين عليهما السلام في ذلك اليوم **وفيه ايضا** روى الصدوق طاب ثراه مسندا الى عبد السلام بن صالح قال قلت لابي الحسن الرضا عليه السلام يا ابن رسول الله ما تقول في حديث روي عن الصادق عليه السلام انه قال اذا خرج القائم عليه السلام قتل ذراري قتلة الحسين عليه السلام بفعال آبائهم فقال عليه السلام هو كذلك فقلت فقول الله عز وجل ولا تزر وازرة وزر اخرى ما معناه قال صدق الله في جميع اقواله ولكن ذراري قتلة الحسين عليه السلام يرضون بفعال آبائهم ويفتخرون بها ومن رضي شيئا كان كمن اتاه ولو ان رجلا قتل في المشرق فرضي بقتله رجل بالمغرب لكان الراضي عند الله عز وجل شريك القاتل وانما يقتلهم القائم عليه السلام اذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم فقلت لم بأي شيء يبدأ القائم عليه السلام اذا قام قال يبدأ ببني شيبة فيقطع ايديهم لانهم سراق بيت الله عز وجل **نظم**

باران چو از طليعه انوار كربلا | پر نور گشته ديده زوار كربلا
صبح نشاط در نظر شام تيره شد | از صبح تيره فام شب تار كربلا
ديدم بچشم خويش كه نرگس دران زمين | بگريست چون ديده بيمار كربلا
پيدا است سبزه خط جوانان هاشمي | از سبزه زار صحن چمن زار كربلا
در هر زمان بسير گل گلشن حسين | مرغ دلم پريده بگلزار كربلا

وروى الفاضل في الاسرار عن امير المؤمنين انه قال قبض في ارض كربلا مائتا نبي ومائتا سبط من اولاد الانبياء وقال الفاضل ان شهادة الانبياء والاسباط فيها كانت لهم فوزا عظيما وفضلا جسيما فوق شهادتهم في ساير بقاع الارض بل هؤلاء الانبياء والاسباط لما اطلعوا على تفسير يوم الطف وما يتم الله وقايع يوم العاشور سألوا الله ان يكون شهادتهم في ارض كربلا لتختلط دماؤهم بالتربة التي يختلط بها دماء سيد الشهداء وعترته صلى عليهم

وعن الصادق علیه السلام ان ارض الکعبة قال من مثلی وقد بنی بیت الله علی ظهری یأتینی الناس من کل فج عمیق
وجعلت حرم الله وامنه فاوحی الله الیها ان کفی وقری ما فضل ما فضلت به فیما اعطیت ارض کربلا الا بمنزلة الابرة غمست
فی البحر فحملت من ماء البحر ولولا تربة الحسین علیه السلام ما فضلتک ولولا ما تضمنه کربلا لما خلقتک ولا خلقت الذی
الذی افتخرت به فقری واستقری وکونی دنیا متواضعا ذلیلا مهینا غیر مستنکف ولا مستکبر لارض کربلا والا سخت
وهویت بک فی نار جهنم قال علی بن الحسین علیه السلام اتخذ الله ارض کربلا حرما قبل ان یتخذ مکة حرما باربعة و
عشرین الف عام وانها لتزهر لاهل الجنة کالکوکب الدری عن ابی جعفر علیه السلام قال خلق الله کربلا قبل ان یخلق
الکعبة باربعة وعشرین الف عام وقدسها وبارک علیها فما زالت قبل ان یخلق الله الخلق مقدسة مبارکة
ولا تزال کذلک ویجعلها الله افضل الارض فی الجنة **فی المنتخب** افتخر اسرافیل علی جبرئیل فقال
انا من حملة العرش وصاحب الصور والنفخة وانا اقرب الملائکة الی حضرة ذی الجلال فقال له جبرئیل انا خیر منک قال لم قال انا
امین الله علی وحیه وصاحب الکسوف والخسوف والزلازل والرسائل فاختصما الی الله تعالی فاوحی الیهما اسکتا
وعزتی وجلالی لقد خلقت من هو خیر منکما انظرا الی ساق العرش فنظرا واذا علی ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول الله
علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام خیر خلق الله فقال جبرئیل بحقهم علیک الا ما جعلتنی خادما لهم
فقال الله تعالی لک ذلک فافتخر جبرئیل بذلک تحقیقا فاضل مرحوم گفته در اسرار الشهادات که چنانکه
کوزه از گل ساخته شود وقتیکه خراب شد ممکن نشود تعمیر آن مگر باب وهمچنین خانه وجود انسان که اصلش
از طین خلق شده وقتیکه فاسد وضایع شد از مرتکب شدن معاصی ممکن نیست تدارک وتعمیر آن
بفرستادن وجاری کردن آب چشم براه حسرت کشیدن از آن که اهل جنانچه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
امحوا المثبتات من العثرات بالمرسلات من العبرات یعنی محو کنید ثبت شده گان معاصی را بفرستادن آب
چشم **وایضا** فاضل مرحوم میفرماید که آتش دنیا بدو چیز خاموش میشود یکی آب ویکی تراب
وهمچنین آتش جهنم نیز خاموش میشود بدو خاک ودو آب یکی خاک تیمم ویکی خاکیکه بر آن سجده میکنند
در عبادات وآن دو آب یکی آب وضو وغسل است ویکی آب چشم است واین مطلب مستفاد میشود از مضامین
بعضی اخبار **فی البحار** در باب فضائل الائمه روایت شده که هر کس در خدمت سید الشهداء علیه السلام
بگرید بسر برد بعضی در تربت کربلا بماند در نامه عمل او ثواب هزار شب قدر نوشته شود **عن الصادق**
علیه السلام وقتیکه بگرید عرش الهی بحرکت آید پس خداوند ... بکیست که بگریه در آورد بنده مرا که گرفته ام
از او پدر ومادر وشرا در صغر او قسم بعزت وجلال وبلندی خودم هر کس گریه او را ساکت کرده اند واجب کردم
برا او بهشت را **قال نعم** فیهما عینان تجریان فلک یا عبد الله عینان تجریان وله فی الجنة عینان تجریان من
اجلک **وذکر بعضی** کتب مسطورات وفاضل مرحوم نقل کرده که شخصی را در روز وفات نامه عملش را
دادند پس در دیوان عمل خود که هنوز ثوابش بشر نماید پس مأمور شود بجهنم در این حال ندا میکند یکموی
از موهای چشمانش ویگوید ای پروردگار من شهادت میدهم بصاحب خودم که روزی از روزها در نزد او وغذای
سطوت ترا ذکر کردند پس این صاحب من از خوف تو گریست ... پس ندا میرسد که نجات خداوند

در سخاوت امام حسین علیه السلام

عالم کردانست کفت ای خوی وبعد از آن امر فرمود که او را به بهشت برند اللهم ارزقنا البکاء من خشیتک **عن صبا**
آل ابی طالب فدا عرابی المدینة فسأل عن اکرم الناس فدل علی الحسین علیه السلام فدخل المسجد فوجده مصلیا فوقف
بازائه وانشأ یقول لم یخب الآن من رجاک ومن حرک من دون بابک الحلقة انت جواد وانت معتمد
ابوک قد کان قاتل الفسقة لولا الذی کان من اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقة فاذا فرغ علیه السلام
وسلم الحسین علیه السلام قال یا قنبر هل بقی من مال الحجاز شیء قال نعم اربعة آلاف دینار فقال هاتها فجاء
من هو احق بها منا ثم نزع بردیه ولف الدنانیر فیها واخرج یده من شق الباب حیاء من الاعرابی وانشأ یقول
خذها فانی الیک معتذر فاعلم بانی علیک ذو شفقة لو کان فی سیرنا الغداة عصا امست سمانا
علیک مندفقة لکن ریب الزمان ذو غیر والکف منی قلیلة النفقة فاخذها الاعرابی وبکی فقال له
لعلک استقللت ما اعطیناک قال لا ولکن کیف یأکل التراب جودک اشاره بر احوالات بجدال وقطع کردن
ملعون انگشت مبارک امام حسین علیه السلام را بطمع نگین انگشت مبارکش **عن الصادق** علیه السلام قال

در مراتب شیعه

رحم الله شیعتنا انهم اوذوا فینا ولم نؤذ فیهم شیعتنا منا قد خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بنور ولایتنا رضوا
بنا ائمة ورضینا بهم شیعة یصیبهم مصابنا ویبکیهم اوصابنا ویحزنهم حزننا ویسرهم سرورنا ونحن ایضا
نتألم لتألمهم ونطلع علی احوالهم فهم معنا لا یفارقونا ولا نفارقهم لان مرجع العبد الی سیده ومعوله علی
مولاه فهم یهجرون من عادانا ویجهرون بمدح من والانا ویباعدون من اذانا اللهم احی شیعتنا فی دولتنا
وابقهم فی ملکنا وملکنا اللهم ان شیعتنا منا ومضافین الینا فمن ذکر مصابنا وبکی لاجلنا استحی الله ان یعذبه
بالنار رحم الله شیعتنا لقد شارکونا فی المصیبة بطول الحزن والحسرة علی مصاب الحسین علیه السلام بدان ای بنده
خدا ای مالیکه از بطن مادر خود بدنیا آمدی تو میگریستی واقوام تو برای آمدن تو شاد ودلشاد گشته میخندیدند
ومیخندیدند پس جد وجهد کن در طاعت خدا تا اینکه وقتیکه از دنیا کوچ کردی بسبب جزای اعمال صالحه
خود تو خندان باشی وحال آنکه اقوام تو برای مردن تو گریان باشند وچنان مکن که در وقت رفتن از دنیا
مثل روز آمدن بدنیا گریان باشی بجهة دیدن غذابهائیکه بسبب گناهان خود در وقت مردن می بینی انتهی

در ثواب گریه بامام حسین علیه السلام

قال الصادق علیه السلام ان تربة الحسین علیه السلام یقبل بها الصلوة وان لم تکن مقبولة **ایضا عنه** علیه السلام
السجود علی تربة الحسین علیه السلام یتم الصلوة ولو کانت ناقصة **ایضا عنه** علیه السلام السجود علی تربة الحسین
تقف یوم القیمة بین یدی الله فیقول الهی وسیدی ومولای فاغفر له فیقول الله قد غفرت له **ایضا عنه**
تربة الحسین علیه السلام تسبح من غیر ان یسبح **وعن المنتخب** روی انه لما اخبر النبی صلی الله علیه
واله ابنته بقتل ولدها الحسین علیه السلام وما یجری علیه من المحن بکت فاطمة علیها السلام بکاء شدیدا قالت یا ابت
متی یکون ذلک قال فی زمان خال منی ومنک ومن علی ومن حسن صلوات الله علیهم اجمعین قالت یا ابت
فمن یبکی علیه ومن یلتزم باقامة العزاء له فقال النبی صلی الله علیه واله یا فاطمة ان نساء امتی یبکین علی نساء
اهل بیتی ورجالهم یبکون علی رجال اهل بیتی ویجددون العزاء جیلا بعد جیل فی کل سنة فاذا کان یوم القیمة
تشفعین انت للنساء وانا اشفع للرجال وکل من بکی منهم علی مصاب الحسین علیه السلام اخذنا بیده وادخلناه الجنة

در افضلیت گریه بر سید الشهدا از گریه بر غیر وی

در فضیلت اشک چشمی که بر [illegible] علیه السلام

یا فاطمة کل عین باکیة یوم القیمة الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنة

فی اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات در بیان احادیثی که دلالت دارد بر افضلیت بکا بر سید الشهدا علیه السلام و الجنة و الثنا بکا خوف و خشیة از خدا حدیثی از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که بمسمع فرمودند که یا مسمع بدرستی زمین و آسمان هر آینه میگریند از زمان قتل امیر المؤمنین علیه السلام مقتول شد از برای ترحم بر ما و آنکه گریه نمود بر ما از ملائکه اکثر است از گریه سایر گریه کنندگان و اینکه گریه شده است از آب چشم ایشان بسیار تر است از سایرین و نمیگرید احدی از برای ترحم بر ما مگر اینکه رحمت کند خدا بر او پیش از آنکه اشک او از چشمش بیرون شود پس وقتیکه آب چشمش بر رویش جاری شود هرگاه یک قطره از قطرات اشک او در جهنم شود هر آینه خاموش شود حرارتش حرارتش یافت نمیشود و بدرستیکه اشکهای چشمهای گریه کنندگان بجناب سید الشهدا ... اهل بهشت پس زیاده میشود بان سبب طعم و لذت طعامهای بهشتیان صد درجه

در کتاب مخزن البکا جناب الحاج ملا محمد صالح براغانی اعلی الله مقامه باین مضمون ایراد فرموده است که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روز قیامت شخصی را بعرصه محشر بیاورند که نامه عملش از حسنات خالی باشد لهذا او را بدوزخ ایشان کنند پس از رب العزة خطاب بوی رسد که ای بنده من صبر کن که ترا در نزد من امانتی هست پس صبر نماید دری را حاضر کنند که از شعاع آن تمامی عرصات محشر روشن شود آن بنده بیچاره گوید که چنین دری ندیدم و از آن خبر ندارم ندا رسد که این در آن قطره اشکیست که در مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام از دیده باریده و ما آن اشک را ضایع نکرده ایم و در صدف مرحمت خود پرورش داده ایم و از برای تو ضبط نموده ایم که امروز روز حسرت و ندامت کی تو است بکار تو درآید و ما او را حواله داریم به پیغمبران و انبیا و مرسلین تا قیمت کنند آن بنده آن در را نزد آدم صفی الله برد و گوید ای پدر ای آدم این در را قیمت کن آدم گوید من قیمت او نمیدانم بنزد نوح ببر همچنین بسایر پیغمبران هر یکی حواله بدیگری کنند تا آخر نزد حضرت ختمی مآب برد میفرماید این در را علی قیمت کند آنحضرت میفرماید این در را فرزندم حسین خود قیمت کند چون بنده آن در را بخدمت حضرت امام حسین علیه السلام آورد آنحضرت بنا بر روایت مخزن مانند پدر مهربان آن بنده را در بر گیرد و او را نوازش نماید چون کیسه عنبر خود را برداشته ... بپای عرش الهی آید و عرض نماید الهی ... قیمت این در آنست که صاحبش را باید زود مادر او بمن بخشی و ایشان را با من همنشین کنی و در بهشت در جوار من جای دهی خطاب عزت در رسد که یا حسین من این بنده را با پدر و مادرش بتو بخشیدم و او را در بهشت از رفیقان و مصاحبان و همسایگان تو کردانم

در حواشی مجلس تتمه کتاب بیت الاحزان چه خوش گفته این اشعار را که مولف بحب [illegible]

ابیات و لجاوراست
گریه خلد بریقین نیست که بهر حسین کرد و ز حشر ترا اجر بحساب دهند
ولی که گریه مشو ... مطالعه گوش گریه هواست که بر کو بهرات ثواب دهند
چو نجم طلعت حق نیست ... چه تو بحسب تحم فشاند و انکه ثواب دهند

ایضا در همان کتاب مسطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که بدرستیکه امام زین العابدین علیه السلام گریه کرد بر پدر خویش چهل سال در حالتیکه روزها را روزه میگرفت و شبها را

در قیمت اشک چشم

در گریه بر سید الشهدا حسین علیه السلام

گریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حمزه

و عبادت بسر میبرد و مادامیکه وقت افطار میشد غلامش بخدمت آنحضرت آب و طعام میاورد میگذاشت در پیش روی آنحضرت و عرض میکرد ای آقای من طعام میل فرما آنحضرت میفرمود که کشته شد پسر رسول خدا گرسنه و تشنه و اینکلام را مکرر میکرد و میگریست تا آنکه طعام و شرابش ممزوج میشد باشک چشمانش و باین حالت بود تا برود کارخود ملاقات کرد و آنحضرت را غلامی بود روایت کرده که مولای من سید سجاد علیه السلام روزی بصحرا تشریف برده بودند و من هم تابع آنحضرت شده بصحرا رفتم پس دیدم آنحضرت را که بروی سنگ درشتی سجده کرده و من میشنیدم که گریه و شهیق آنحضرت را و میشمردم که بسجده آن بزرگوار که هزار مرتبه ذکر سجده گفته لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا بعد از آن سر مبارک خود را از سجده بالا برداشت بدرستی ریش و روی مبارکش کل آلوده شده بود از اشک چشمانش پس من عرض کردم ایمولای من آیا نزدیک نشده که غم و اندوه تو باخر برسد و گریه تو کم شود فرمود که ویحک بدرستی یعقوب بن اسحق بن ابراهیم پیغمبر و پسر پیغمبر بود و برای او دوازده پسر بود پس غایب شد یکی از پسران او پس موی سرش سفید شد و پشتش خمیده گردید از غم و چشمش بی نور گردید از گریه در فراق پسرش و حال آنکه پسر او در دار دنیا زنده بود و انا فقدت ابی و اخی و سبعة عشر من اهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی و یقل بکائی الحدیث

فی محرق القلوب روایتی نقل کرده که چون در جنگ احد حمزه سید الشهدا با جماعتی بسیار از مهاجر و انصار بدرجه رفیعه شهادت رسیدند بعد از انقضاء جنگ حضرت رسول با سایر اصحاب بمدینه تشریف وارد شدند از اکثر خانها صدای آواز گریه شنیدند از خانه حمزه صدای گریه بسمع شریفش نرسید حضرت محزون شده گریست فرمود اما حمزة لا بواکی له یعنی حمزه را زنانیکه باو گریه کنند در این شهر نیست یعنی او غریب است در این شهر و غریبان را کسی که در غربت شفقت و زاری در مصیبت ایشان کند کمتر باشد چون انصار دیدند که آنحضرت از بودن کسی که گریه کند بر حمزه محزون شده و خاطر مبارکش افسرده گردیده بخانهای خود رفتند زنان خود را گفتند اول بخانه حمزه روید بر او بگریید بعد از آن بخانه خود آئید بر کشتگان خود گریه کنید زنان انصار بخانه حمزه آمدند از اول شب تا نصف شب بروی گریستند چون عالم آواز گریه زنان از خانه حمزه شنیدند پرسیدند که این چه آواز است عرض کردند که این زنان انصارند که بر غم شهید تو حمزه میگریند حضرت فرمودند که خدا از ایشان و اولاد ایشان راضی باد پس هرگاه دل آنحضرت از گریه نکردن بر حمزه شکسته خاطر شود و خوشحال شود از گریستن بر او حمزه شود و گریه کننده او را دعا کند با وجود اینکه حمزه تنها در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شهید شد و ظلمی دیگر بر او نرسید پس چگونه خواهد بود حال آنجناب ذکر بر حسین علیه السلام که در غربت با جمیع اولادش و برادران و برادرزادگان و خویشان و دوستان خود بسختترین احوال تشنه و گرسنه و با بدن مجروح و سر بریده با علی درجه شهادت رسیدند و دختران و خواهران و حرم محترم او را نگذاشتند که بآرام دل شهدای خود بگریند و بناقهای لاغر بی جهاز سوار کردند و دیار بدیار گردانیدند و جناب حمزه که شهید شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله همان ... نگذاشت یکهزار و ... امام حسین علیه السلام با هفتاد و دو نفر که شهید شدند یک ...

۲ تشریف

۲ لا اله الا الله

در گریه حضرت رسول بر مصیبت حسین علیه السلام

۲ النحر

بعضی از بزرگان گفته‌اند که حمزه اول شهید بود از اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام حسین علیه السلام شهید
آخر بود از خاندان نبوت همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله را خبر داد که هفتاد نفر با امام حسین علیه السلام در غربت
شهید خواهند شد کسی نباشد که بر آن شهیدان غریب نماز کند لهذا سید عالم هفتاد مرتبه بر حمزه نماز
کرد که یکی از برای وی و باقی برای شهیدان کربلا و نیز بر داری و گریه بر او مصیبت نبود که آن آخر الزمان و گذا
و عهد کرد که حمزه را ایشان را در آخرت با ایشان رسانند ایشان بو احضر کربلا و وقتیکه جمیع اولاد و انصار و اصحاب سید
الشهدا شهید شده بودند حضرت دید که از هر خیمه آواز گریه و ناله می‌آید بغیر از خیمه عباس علیه السلام حضرت شد
محزون به نفر زاکرین فرمود یا اختا یا زینب اهلبیت جمع کرده بخیمه عباس روید و یاد بگریید که مادرش اینجا
نیست **وایضا** در همان کتاب و اینی نقل کرده که در روز عرصه اکبر منادی ندا کند که یا اهل المحشر غضوا
ابصارکم ای اهل محشر از مرد و زن دیده‌ها را بپوشید که دختر رسول الله صلی الله علیه و آله میگذرد علما فرموده
اند که حکمت در چشم پوشیدن زنان و حال آنکه نامحرم نیستند آنست که حضرت فاطمه برهنگی بعرصات در ناید که محرم را
یارای دیدن او باشد خرقه زهرآلود حسن علیه السلام بر دوش راست و پیراهن خون آلود حسین علیه السلام بر دوش
چپ و عمامه خون آلود شوهرش حیدر بالای سر و گوهر دندان پیغمبر صلی الله علیه و آله در دست گرفته روی بعرش آورد
چنان بجزع شود که انبیا از منابر و کرسیها در افتند و فرشتگان بناله در آیند حضرت خیر النساء دست بر قائمه عرش زند
بناله و فریاد من برس **نظم** جناب فاطمه آید بعرصه محشر بسر عمامه پر خون ساقی کوثر فکنده بر سر گیسوی
حلۀ حسین بدست گوهر دندان سید ثقلین کشوده موی خراشیده روی نوحه‌کنان بر هنه‌پای کند
ناله بر زمین زنان گرفته قائمه عرش کبریائی را کند حدیث شهیدان کربلائی را بر آورد خواهی خون
امام تشنه لبان کند خطاب بحق خدای کون مکان در آن وقت نزدیک شود که دریای قهاری بموج آید
عرصات بلرزه در آید که جبرئیل سراسیمه بزود بسوی ... در آید و عرض کند که ای سید النسا فاطمه دختر نبوت
عرش آمد با پیراهن خون آلود و زهر آلود و عمامه خونین و گوهر دندان شهید نزدیک است که آتش غضب
قهاری شعله ور گردد اگر او را بخاطر عظیم است پس خواجه عالم از منبر بزیر آید بپای عرش رود گوید ای دختر ...
دیدۀ امروز روز نواختن و دریافتن است نه روز سوختن و گداختن امروز روز شفاعت و فریاد و سیلاست
نه روز فریاد کشیدن ای فاطمه دیده بگشا بر صفای امت نگاه کن که با عاصیی به روز کار و بیچاره گنهکاران امت
من در وادی ندامت و حسرت در گرداب اضطراب و حیرت مانده و تخم محبت فرزندان تو را در دل کاشته در مصیبت
ایشان ... بر افراشته در ماتم ایشان گریسته و ... ایشان اندوه بار نشسته اند و امروز دست رحمت تو ما
و امید و ایمن بتو میباشند عزیز بلند ... و دست بند پیراهن خون آلود حسین را بر دار و بگو خدایا بخون نا حق
حسین هر که در مصیبت فرزندان من گریسته و گذارده ایشان مال خود را بذل نموده گناهان ایشان ببخش ایجان پدر
بیا برویم بپای میزان بنگر که اینجا چندین هزار مفلس عاصی بیکس در انتظار مانده‌اند دل بر من و تو بسته تو جامه خون
آلود حسین را بر دست گیر و من گیسوی خون آلود ... هم تو با دل خسته و من با دندان شکسته شفاعت کنیم شاید
که ارحم الراحمین بر گنهکاران امت من رحم کند **و در مهیج الاحزان** مسطور است که ابن قولویه رحمه الله
روایت کرده از زراره بن اعین که حضرت صادق علیه السلام فرمودند در حدیث طویلی **و در صدر** حدیث
مرحوم فاضل دربندی رحمه الله در اسرار الشهادات چنین نوشته که حضرت صادق علیه السلام بزراره فرمودند که یا زراره

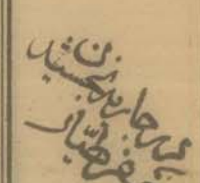
بدرستی که آسمان چهل روز بر حسین علیه السلام خون گریست و زمین چهل روز گریست بر حسین علیه السلام بسیاهی و آفتاب
چهل روز گریست با کسوف و سرخی و کوهها پاره پاره شد و پراکنده گردید و دریاها شکافته گردید و ملائکه چهل
روز گریستند بر حسین علیه السلام و خضاب نکرد از ما زنی و روغن استعمال نکرد و سرمه نکشید و شانه نزد تا ملائکه سر ابن
زیاد ملعون را برای ما رسید و بودیم در اشک چشم بعد از شهادت حسین علیه السلام و بود جدم هر وقت که ذکر
میکرد و یاد میآورد او را گریه میکرد باندازه که آب چشمهای مبارکش از ریش مبارکش میریخت و هر کس که گریه جدم را میدید گریه
میکرد برای سوختن دلش بر گریه یعنی سید سجاد و بدرستیکه ملائکه که در نزد قبر حسین علیه السلام میگریند بسبب
گریه ایشان گریه میکند هر چیزیکه در هواست پس نفس مبارک صادق علیه السلام گرفته شد تا اینکه فرمود ...
... که هیچ چشمی در نزد خدا ... محبوب تر و آب دیده دوست تر نیست از آن چشمی که بگرید و بریزد آب خود را از
مصیبت جدم و هیچ کسی گریه کننده نیست که بگرید مگر آنکه نیکی کرده است بجده‌اش فاطمه علیها السلام و یاری کرده است
او را در مصیبت فرزندش حسین علیه السلام و نیکی کرده است بر جد ما پیغمبر و ادا کرده است حق ما را و بنده نیست که
محشور گردد مگر آنکه دیده‌اش گریان باشد مگر کسی که بگرید بر جدم که محشور میشود با دیده روشن و بشارت
بلو میرسد از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و خوشحالی بر رویش ظاهر میشود ای زراره در روز قیامت
مردم در جزع و فزع میباشند و گریه کنندگان بر جدم از فزع قیامت ایمنند و خلق بمقام حساب و مقام عرض
بر الهی میرسند و ایشان در زیر عرش الهی میباشند و با جدم حسین هم صحبت میباشند و خوف از حساب ندارند
و بایشان میگویند داخل بهشت شوید ایشان ابا میکنند و صحبت حسین را اختیار میکنند پس حور العین
و غلمان بهشت برای ایشان طعام میفرستند که ما مشتاق شما میباشیم تعجیل کنید ایشان سر بالا نمیکنند
که پیغام ایشان را بشنوند بسبب شادی و سروری که از مجالست آنحضرت دارند و بدرستیکه ملائکه از
خزان بهشت و زوجات ایشان بایشان بعنوان رسالت میآیند و گویند که بیائید به بهشت به بینید که خدا نعم
چه کرامتها برای شما عطا کرده است پس بایشان گویند میآئیم انشاء الله پس ملائکه باز میگردند و بخزان بهشت
و زوجات ایشان خبر میدهند که ایشان در قرب امام حسین علیه السلام و بصحبت آن بزرگوار مشغولند پس
شوق و ذوق خزان و زوجات ایشان بایشان زیاده میگردد و ایشان میگویند حمد مر خدائیرا که کفایت
داد ما را از فزع قیامت و هولهای آن و نجات داد ما را از آنچه بیم میترسیدیم پس از آن مرکبها از بهشت بخدمت
ایشان میآورند و ایشان را سوار کرده چون تیر بالا ... میکنند بحمد و ثنای الهی شروع میکنند
و صلوات و سلام بر پیغمبر و آل طاهرین او میفرستند تا اینکه میرسند بمنازل و مقامات خودشان در بهشت
و این حدیث را فاضل دربندی اعلی الله مقامه در اسرار الشهادة نقل کرده است **و در کتاب اسرار الشهادات**
فاضل دربندی اعلی الله درجته از حسن بن فضال روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمودند هر که مصیبت
ما را ذکر کند پس بگرید و بگریاند نگرید چشم او روزی که چشمها میگریند و هر که بنشیند در مجلسی که امر ما احیا
میشود در آن امر ما نمیرد قلب او روزی که قلبها میمیرند **ایضا فیه** روایت دیده در تفسیر امام علیه السلام
کلینی اعلی الله مقامه ... محمد بن مسلم ... محمد بن سعید ... علی بن حکم ... احمد
ابان ... عیسی بن ابی منصور ... که روایت نموده حضرت صادق ... نفس المهموم لنا المغتم
لظلمنا تسبیح یعنی بزدن اوتری مهموم اولانون و بزیم مظلوملغمزدن اوتری غمگین اولانون نفسی تسبیحدر

وهمه بامرنا عبادة واولون بیزیم امر بر بنده او نوری عمان اولمانی عبادت بدور وکمانلر تربا جهاد فی سبیل الله واولون بزیم ترمزی بنهان ایمکی الله یولنده جهاد ایمکده بو دیکه منه محمد بن سعید یاز کالان بو حدیثی قوله لالان کر بو نلدن احسن حدیث یاز مادینا **وایضا** حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بریان بن شبیب فرمود یا ابن شبیب هر گاه گریان باشی بچیزی پس گریه کن بحسین بن علی علیهما السلام پس بدرستیکه آن بزرگوار را ذبح کردند چنانچه گوسفند را ذبح میکنند وکشته شد با او از اهلبیت او هیجده نفر که از برای ایشان در روی زمین نظیری وشبیهی نبود و هر اینه بتحقیق گریست هفت آسمان وهفت زمین برای کشتن حسین علیه السلام یا ابن شبیب اگر گریه کنی بر حسین علیه السلام تا اینکه جاری شود آب چشم تو بر روی تو میبخشد خدای تعالی هر گناهی که کرده کبیره را و صغیره را اندک را و بسیار را یا ابن شبیب اگر میخواهی که ملاقات کنی خدا را و هیچ گناهی با تو نباشد پس زیارت کن حسین علیه السلام را یا ابن شبیب اگر میخواهی که ساکن شوی در غرفهای بهشت با رسول خدا و اولاد او علیهم السلام پس لعن کن قاتلین حسین علیه السلام را یا ابن شبیب اگر میخواهی که باشد برای تو از ثواب مثل آنچه که برای شهدای کربلا است پس بگو در هر وقت که ذکر کردی حسین علیه السلام را یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما یا ابن شبیب اگر میخواهی که باشی با ما در درجات بلند بهشت پس محزون باش برای محزون ما و شاد باش برای شادی ما و برای تو باد ولایت ما پس هر گاه مردی دوست دارد سنگی را هر آینه محشور کند او را خدا با آن در روز قیامت **ایضا** در اسرار الشهادة نقل کرده از کتاب علل که روایت میکند عبد الله بن الفضل الهاشمی که عرض کردم با ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام که چه طور است که روز عاشورا روز مصیبت و محزونی و غم و گریستن گردید نه آن روزیکه در آن جنس روح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و نه روزیکه رحلت نمود در آن فاطمه زهرا علیها السلام و نه روزیکه مقتول شد در آن امیر المؤمنین علیه السلام و نه روزیکه مقتول گردید در آن امام حسن علیه السلام پس فرمود که روز قتل حسین علیه السلام بزرگتر است از حیثیت مصیبت از جمیع سایر روزها و سبب این است که بدرستیکه اصحاب عبا آنکه گرامی ترین خلق بودند در نزد خدای تعالی پنج نفر بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود چهار نفر از اصحاب کسا باقی بودند که با ایشان برای مردم تعزیه و تسلی میشد و چون فاطمه زهرا علیها السلام رحلت نمود با امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام برای مردم عزا و تسلی با ایشان حاصل میشد و چون امیر المؤمنین علیه السلام مقتول گردید با حسن و حسین علیهما السلام برای مردم عزا و تسلی میشد پس زمانیکه حسن علیه السلام از دنیا رحلت نمود با حسین مظلوم علیه السلام برای مردم عزا و تسلی بود و زمانیکه حسین علیه السلام بظلم شهید شد یکی از اصحاب عبا باقی نبود که برای مردم عزا و تسلی باشد پس رفتن حسین علیه السلام از دنیا مثل رفتن همه اصحاب عبا است چنانچه باقی بودن ش در دنیا مثل بقای همه اصحاب عبا بود پس با این جهت گردید روز شهادت حسین علیه السلام مصیبت روز عاشورا اعظم الایام از جهت مصیبت **ایضا** در اسرار الشهادة روایت میکند از ابی هارون مکفوف از جعفر صادق علیه السلام که هر کس ذکر کند حسین علیه السلام را در نزد او پس بیرون شود اشک چشم او بقدر بال مگس ثواب او با خدا باشد و خدا راضی نمیباشد برای او بغیر از جنت **وصاحب کتاب** مهیج الاحزان در کتاب انوار الشهادة روایت میکند از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود ما من شیء الا وله کیل ووزن الا الدموع فان العین اذا اغرورقت بمائها من خشیة الله حرم الله علی سایرها النار فان سالت علی خده لم یرهقه قتر ولا ذلة ابدا فان

قطرة من الدموع لتطفی بحارا من بحار النار **ایضا فیه** حضرت صادق علیه السلام بمسمع فرمود که یا مسمع هیچ چشمی نیست که بگرید بماتم ما اینکه متنعم میشود به نظر کردن به کوثر و میآشامد از آن با اینکه دوست دارد ما را **ایضا فیه** جارود بن منذر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود که زنان بنی هاشم بعد از شهادت حسین علیه السلام شانه نزدند و خضاب نکردند تا وقتیکه مختار سرهای ابن زیاد ملعون را با فرستاد با سرهای ملاعین که امام حسین علیه السلام را شهید کرده بودند و نیز فرمود هیچ زن هاشمیه سرمه نکشید و خضاب نکرد و از خانه ایشان دود بلند نشد تا پنج سال تا اینکه ابن زیاد لعنه الله کشته شد **ایضا فیه** از خصال که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که خدای تعالی نظر فرمود بزمین پس اختیار کرد ما را و اختیار کرد از برای ما شیعه که نصرت و یاری کنند ما را و شاد باشند برای شادی ما و محزون میشوند برای محزونی ما و بذل میکنند نفسها و مالهای خود شان را برای ما ایشان از مایند و گرجیع ایشان بسوی ما است و فرمود که هر چشم در روز قیامت گریان است وهر چشم روز قیامت بیدار است مگر چشمهاییکه مخصوص گردانیده خدا ایشان را بکرامت خود و گریه میکنند بر آنچه هتک شد از حرمت حسین علیه السلام و اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله **در فضل اسیرزده** انوار الشهادة دوی عن احمد کوتری قال سمعت با ذنی عن الحسین علیه السلام انه قال من عبر قطرة و احدة فی مصیبتی خلده الله معی فی الجنة ابد الابدین یعنی منذر ثوری روایت کرده که با گوش خود از امام حسین علیه السلام شنیدم فرمود که هر که یک قطره اشک در مصیبت من از چشمش جاری شود خدا او را ابد الابدین در بهشت با من ساکن کرداند **ایضا فیه** انه قال الحسین علیه السلام من بکی علی فلم دبت عیل یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و ما دبته فقال الا نادبه و سیجلس معی زمانا الا انقطاع له یعنی هر کس بر من گریه کند خدا از برای او دبه قرار داده است عرض کردند یا ابن رسول الله دبه او چیست آن بزرگوار دست خود را بر سینه خود گذاشته فرمود من دبه اشک چشم او میرود باشد که اگر آن گریه کننده در قصر من با من محشور شود زمانیکه انقطاع از برای او نیست یعنی ابد الابدین نزد آن منازل عالیه و قصور و رفیعه ساکن و هرگز منهدم و خراب نشود **ایضا فیه** در فضل بت و بکا آن روایت کرده که امام حسین علیه السلام فرمود من زارنی بعد موتی زرته بعد موته فی لیلة الوحشة یعنی هر کس مرا بعد از وفات من زیارت کند من او را زیارت کنم بعد از وفات او در شب اول قبر که وقت وحشت است **ایضا فیه** نقلا عن المنتخب که امام حسین علیه السلام فرمود من زارنی بعد موتی زرته یوم القیمة ولو لم یکن الا فی النار لاخرجته یعنی هر کس زیارت کند مرا بعد از وفات من در روز قیامت من هم او را زیارت کنم و اگر او را در عرصه محشر نیابم و هر کجا باشد بن یا دفش بروم و اگر در آتش جهنم باشد او را بیرون آورم و نجات میدهم او را از آتش جهنم **ایضا فیه** عن الصادق علیه السلام رحم الله شیعتنا لقد شارکونا فی المصیبة بطول الحزن والحسرة علی مصاب الحسین **ایضا فیه** ذکر کرده است شیخ حر عاملی رحمه الله در کتاب جواهر السنیة در احادیث قدسیه روایتی باسناد خود از سلمان فارسی رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که در روز جنگ احد جبرئیل نازل شد در حالیکه مسلمانان منهزم شده بودند و باقی نمانده بود بغیر از علی ابن ابیطالب علیه السلام و بکشت خدای تعالی بدست علی علیه السلام بدانروز از مشرکین آنچه که کشت پس جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه و آله بدرستی خدای تعالی سلام میرساند بتو و میفرماید که جز به علی علیه السلام که من از او راضیم و اینکه من قسم خوردم

در واجب بودن دوستی علی علیه السلام

بدانت معتقد نبود که دوست ندارد او را کسی مگر اینکه دوست دارم او را و هر کرا که من دوست داشتم عذاب
نمیکنم با آتش جهنم خود یعنی جهنم و اینرا که هر کس که دشمن دارد علی را من او را دشمن دارم و هر کرا
که من دشمن داشتم نیست او را در جنت نصیبی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل نازل شد بمن
در روز جنگ احزاب وقتیکه علی بن ابیطالب علیه السلام عمرو بن عبدود را کشته بود گفت که یا احمد صلی الله علیک و آلک
خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که من واجب کردم نماز را بر بندگان خود پس برداشتم آنرا از مریضیکه قدرت
بجا آوردن آن نداشته باشد و واجب کردم زکوة را و برداشتم آنرا از کسیکه مالک قدر نصاب نباشد و واجب
کردم روزه را پس برداشتم آنرا از مسافر و واجب کردم حج را پس برداشتم آنرا از بی چیزیکه استطاعت زاد و راحله
آن نداشته باشد و واجب کردم دوستی علی بن ابیطالب را و مقرر نمودم احدی را در آن رخصت نداده ام کن امت
خود را بدوستی علی علیه السلام پس هر کس دوست دارد علی را پس بدوستی من و تو دوست داشته است
او را و هر که دشمن دارد علی را پس بدشمنی من و تو دشمن داشته است او را الحدیث **ایضا فیه**
از کتاب بشارة المصطفی از طریق باسنادش از مجاهد از ابن عباس که ابن عباس میگوید وقتیکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد جناب جعفر از حبشه بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و جاریه
آورده پیشکش کرد همان جاریه را بعلی بن ابیطالب علیه السلام بخشید وقتیکه فاطمه زهرا علیها السلام بنزد امیر المؤمنین
داخل شد دید که سر مبارک امیر المؤمنین علیه السلام در کنار همان جاریه است پس لاحق شد بحضرت فاطمه علیها السلام
از غیرت آنچیکه بزنان لاحق میشود نسبت بشوهر خود پس جناب فاطمه متوجه شد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
که شکایت کند بآنحضرت از علی علیه السلام در اینحال جبرئیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و
عرض کرد یا رسول الله خدا ترا سلام میرساند و میفرماید اینست که فاطمه علیها السلام میاید بخدمت تو که از علی
علیه السلام شکایت کند پس قبول مکن شکایت فاطمه را پس وقتیکه فاطمه علیها السلام بنزد پدر بزرگوار خود رسید
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود باز گرد بسوی شوهر خود و بگو بعلی علیه السلام که پدرم رغم انف مرا کرده
برای رضای تو یا علی پس فاطمه علیها السلام رجوع کرده احوال را بعلی علیه السلام گفت پس جناب امیر علیه السلام فرمود که یا فاطمه
از من شکایت کردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وای بر حیای من و منفعل شدن من از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله شاهد باش یا فاطمه بدرستی این جاریه را آزاد کردم در راه خدا و نذر رضای تو و در خدمت امیر المؤمنین
علیه السلام چهارصد درهم بود پس فرمود این چهارصد درهم صدقه است بفقرای مهاجرین و انصار در رضامندی تو ابد خبر
رسول الله صلی الله علیه و آله میگوید ابن عباس پس جبرئیل نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله
بدرستیکه خداوند عالم سلام میرساند ترا و میفرماید که خبر ده بعلی بن ابیطالب اینکه من بخشیدم باو بهشت را
بالتمام بسبب آزاد کردنش جاریه را در رضای فاطمه علیها السلام پس زمانیکه روز قیامت باشد میایستد بدر
جنت پس داخل میکند به بهشت هر کرا که خواهد برحمت من و منع میکند از آن هر کرا که خواهد بغضب من
و بتحقیق هبه کردم من دوزخ را بعلی بن ابیطالب علیه السلام پس وقتیکه قیامت میشود میایستد علی علیه السلام نزد باب
جهنم پس داخل کند بدوزخ هر کرا که خواهد بغضب من و منع میکند از دوزخ هر کرا که خواهد برحمت من پس فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله بخ بخ من مثلک یا علی یعنی مبارکباد مبارکباد بر تو یا علی کیست مثل تو و حال آنکه
تو قسمت کننده بهشت و دوزخی **فی اسرار الشهادة** از کتاب مسکن الفؤاد که حضرت موسی



از پروردگار

در اجر عیادت مریض

از پروردگار خود که خدایا برای عیادت کننده مریض چه اجر هست در نزد تو خداوند عالم فرمود که وقتیکه فوت
روح او شود بر انگیخته میکنم برای او ملائکه را که مشایعت او کنند تا قبرش و آن ملائکه مونس او باشند تا روز
حشر پس عرض کرد پروردگارا کسی که تعزیه و تسلی دهد زن ثکلی را اجر او چه باشد خداوند فرمود که او را
در زیر سایه عرش خود جا دهم در روزیکه سایه نباشد مگر سایه عرش من الحدیث **ایضا فیه** نقل میکند
فاضل مرحوم که شیخ صدوق رحمه الله روایت میکند با اسناد خودش از فضل بن شاذان که میگوید شنیدم
از امام رضا علیه السلام که میفرمود وقتیکه خداوند عز و علا امر فرمود ابراهیم را بذبح کردن گوسفندی عوض پسر خود
اسمعیل آرزو کرد جناب ابراهیم که کاش بدست خودم پسر خود را ذبح کرده بودم و مأمور بذبح گوسفند نشده بودم تا برسد
بقلب من آنچه برسد بقلب پدریکه ذبح کرده عزیزترین اولاد خود یعنی از مصیبت و حزن تا مستحق میشدم باین سبب
باعلی درجات اهل ثواب پس وحی کرد خدای عز و جل که یا ابراهیم دوست ترین مخلوقات من در نزد تو کیست عرض کرد
یا رب هیچ خلقی از مخلوقات تو در نزد من از خاتم انبیا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله محبوب تر نیست پس وحی کرد که
یا ابراهیم او را دوست میداری یا خود را عرض کرد یا رب او را از خود دوست تر دارم پس خداوند فرمود که پسر او
محبوب تر است در نزد تو یا نفس خودت عرض کرد الهی بلکه پسر او محبوب تر است بمن از نفس خودم فرمود ذبح شدن
پسر تو بدست تو دردناکتر است بر قلب تو یا ذبح شدن پسر او در دست دشمنان عرض کرد بلکه ذبح شدن پسرش
دردناکتر است بقلب من فرمود یا ابراهیم بدرستی طایفه گمان میکنند که از امت محمد صلی الله علیه و آله اند
زود باشد که بکشند حسین را که فرزند اوست بعد از وفات او از راه ظلم و عداوت چنانکه گوسفند را ذبح میکنند
و باین سبب مستوجب غضب من باشند پس حضرت خلیل بجزع در آمد و قلبش دردناک شد و شروع کرد بگریه
پس خداوند جلیل وحی کرد یا ابراهیم خلیل یا ابراهیم من فدا کردم جزع ترا بذبح کردن پسر خود اسمعیل هرگاه بدست
خودش ذبح کرده بودی بسبب جزع و گریه تو بر حسین علیه السلام و کشته شدنش و واجب کردم برای تو درجات
اهل ثواب بر مصائب را الحدیث **ایضا فیه** فاضل مرحوم در اسرار الشهادة میفرماید که تعزیه داری شهید
روحی له الفدا مخصوص اهل ایمان و اسلام نیست بلکه در این عالم طوایف خارجه باین جناب شهید علیه السلام تعزیه داری
کرده اند مثل طایفه هنود و جوکی و نصاری و مجوس و غیر ایشان زیرا که چون ایشان کرامات و مراتب دیده اند از شما
و تجربه کرده اند که برآورده شدن حاجتهای دنیا و کشادی عقدها و مشکلات ایشان و همچنین رسیدن ایشان بمراتب عالیه
و مناصب رفیعه دنیویه بسبب تعزیه داری آنحضرت نه از اولاد مصطفویه و مرتضویه شده است و خواهد شد
اینست که این طوایف با طلبه مقتضای عروة الوثقی میباشند بجهه رسیدن ایشان بمقاصد دنیویه خودشان و از آن
جمله در این زمان مردی عظیم الشان که متسمی بلقب افتخار الدوله است از ساکنین بلده لکهنو من بلاد هند و منصب
او در دولت لکهنو مستوفی الممالک بود و در اوایل از جمله مشرکین بود و لیکن در ایام کفر خود در دهه محرم چهل
خطیر صرف میکرد در تعزیه داری سید الشهدا علیه السلام و در بعضی سالها خرج و مصرف و بذل و بخشش کرد
جوال تعزیه داری مضاعف آنچه که در سالهای دیگر خرج و مصرف میکرد و بعد از آن مبتلا شد بمرض شدیدی
که مشرف بهلاک بود و در مثل حالت نزع و احتضار و بیهوشی ناگاه چشم کشود صحیح و سالم گردید و برخاست
و بشرف اسلام مشرف گردید پس مردم سوال کردند گفت همانا سید الشهدا که در هر سال بر تعزیه داری
او مشغول میباشم نزد من تشریف آورده مرا در حالت نزع و احتضار دید پس فرمود قم فقد عافاك الله ببركة

در گریه ابراهیم علیه السلام بر [illegible] حسین علیه السلام

در اسلام [illegible]

افاقه

اقامتگاه تعزیه یعنی برخیز که خدا عافیت و سلامتی داد بتبرک برپا کردن تعزیه سر را پس امر در سعی نمود به تعلیم و یاد کردن احکام اسلام از حلال و حرام و عبادات و عقاید و بعد از زمانی عازم کربلا شد با جمعی از اهل و عیال و اقوام و خدام خود که جملگی مشرف بشرف اسلام بودند و آن شخص در این زمان یعنی در زمان تصنیف کتاب اسرار الشهادة از جمله عابدین و زاهدین کربلای معلی است و اموال وفیره نفیسه بر روضه طیبه سید الشهدا هبه کرده از مدینه منوره او نجف و یکسال پیش از این زمان بزیارت روضه علیه آلاف سلام و تحیه مشرف شده باز مراجعت نمود بکربلای معلی علی ساکنها آلاف تحیة و ثنا **ایضا فیه** فاضل مرحوم نقل کرده از علما جمعی احادیث شریفه که حضرت موسی ع در مناجاتش بالخدا عرض کرد ای پروردگار من بچه سبب فضیلت داده امت محمد صلی الله علیه و آله را بسایر امتها وحی کرد خدا تعالی که بسبب ده خصلت حضرت موسی ع عرض کرد که چیست آن ده خصلت که ایشان معمول میدارند تا من هم امر کنم بنی اسرائیل معمول داشتن آنها خداوند عالم فرمود بطریق وحی که نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا است عرض کرد یا رب چیست عاشورا فرمود گریه و خود را بگریه داشتن و مرثیه و عزاداری مصیبت فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله یا موسی هر بنده از بندگان من در این زمان بگرید یا تباکی کند و تعزیه کند بر فرزند مصطفی صلی الله علیه و آله که جنت برای او ثابت میشود و هر کس خرج و مصرف کند مال خود را در محبت فرزند دختر مصطفی صلی الله علیه و آله خواه طعام و خواه غیر آن خواه درهم و خواه دینار برکت میدهم بمال او در دنیا بر یک درهم هفتاد درهم و معافی میشود در جنت و میبخشم گناهان او را بامر خود قسم بعزت و جلال خودم هر مردی و زنی که سیلان کند آب چشمش در روز عاشورا یا غیر آن یکقطره مینویسم برای او اجر صد شهید را **ایضا فیه** نقل از منتخب که در مدینه زن صاحب تحفه یعنی صاحب علم قبیح بود که در ویش... مشهور بود بر انعمل و او را همسایه بود که همیشه بتعزیه داری سید شهدا علیه السلام مشغول میشد و روزی صاحب تعزیه آن شخص مرد را خبر کرده بودند که مرثیه میخوانند و میگریستند بر حسین مظلوم و آن شخص امر کرده بود که برای تعزیه داران طعامی درست کنند پس این زن فاحشه را آتش ضرور شد و داخل شد به مطبخ آن صاحب تعزیه که آتشی برای مصرف خود ببرد دید که مباشرین طعام مشغول تعزیه شده اند و آتش زیر طعام خاموش شد پس سعی کرد بسوی آن آتشهای افسرده را تیز کردن تا آنکه دستش گرم کردید و آب چشمش جاری گردید از غلبه دود که بچشمش رسیده بود پس چون شعله ور گردید قدری آتش برای حاجتش برداشته و روانه منزل خود گردید و چون که معتاده بر قیلوله بود چون ظهر شد و هوا گرم گردید مشغول خواب شد و در خواب دید که قیامت قائم شده و زبانه جهنم مشتعل گردیده و او را بزنجیرهای آتشین میکشند بسوی جهنم و هر چند فریاد میکند بفریادش نمیرسند و هر قدر دنیا میخواهد کسی باو پناه نمیشود و موکلین عذاب باو میگویند که غضب خدا بر تو باد که خدا ما را امر کرده است تا ترا بیندازیم بقعر جهنم آن زن میگوید و الهی چون نزدیک رسانیدند بکنار جهنم ناگاه شخص نورانی ظاهر شد و صیحه بر موکلین عذاب زد و فرمود خلوها که دست بردارید و رها کنید این زن را ایشان عرض کردند یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله بچه سبب و دارها کنیم فرمود این زن داخل شد بر قومی که تعزیه دار من بودند و آتش ایشان خاموش شده بود در زیر طعام ایشان این زن آتش ایشان را اصلاح کرده و دودش

در فضائل ماجرای موسی ع

۲ دارد

در نجات زن زانیه به سبب گریه بر حسین ع

بچشم رسید آب چشمش جاری شد ایشان چون فرمایش آنحضرت را شنیدند عرض کردند که امر لک یا ابن الشافع والشافی یعنی دست از این زن برداشته او را رها کردیم برای کرامت تو ای پسر شافع قیامت و ساقی کوثر پس چون خلاص شدم عرض کردم بآنشخص که تو کیستی که خدا بتو منت نهاد بر من فرمود که من حسین بن علی علیهما السلام پس از خواب بیدار شده رفتم بهمان مجلس پیش از تفرق ایشان و حکایت کردم این خواب خودم را بایشان و ایشان از امر من تعجب کردند و مجدداً نوحه و گریه بر مظلوم کربلا نمودند و بازگشت نمودند ایشان از آن عمل قبیح توبه کرد **ایضا فیه** نقل از بحار که فاضل مجلسی رحمه الله میفرماید که بعضی از ثقات ... که نقل کرده از سید علی حسینی که او میگوید من در مشهد مولای خود علی بن موسی الرضا علیه السلام مجاور بودم با جمعی از مؤمنین چون روز دهم محرم شد شروع کردم که از اصحاب ما بخواندن مقتل حسین علیه السلام از امام محمد باقر علیه السلام روایتی وارد کرد که آنحضرت فرموده اند کسیکه چشمش بگرید بر مصائب حسین علیه السلام اگر چه بقدر بال مگس بوده باشد خداوند عالم گناهان او را میآمرزد اگر چه مثل کف دریا باشد و در مجلس ما جاهل مرکبی بود که ادعای عالمی میکرد و نمیشناخت او را گفت این حدیث که نقل کردی صحیح نیست عقل باین اعتقاد نمیکند و بحث بسیاری در میان ما واقع شد تا اینکه اهل مجلس متفرق شدند و او هم مصر بر عناد و رد کردن حدیث و تکذیب کردن بود او هم رفت و در منزل خود خوابید پس در خواب دید که حشر برپا شده و خلایق بحشرگاه جمع شده اند و میزان اعمال نصب شده و صراط کشیده شده و حساب میکشند و نامههای اعمال پراکنده گردیده بصاحبش میرسد و جهنم افروخته گردیده و بهشت مزین گشته و از هول محشر و شدت گرمای آن عرصه باینشخص عطش شدید غالب شده و هر جا آب را طلب میکرد نمییافت ناگاه چشمش بحوض عظیم الطول و العرض افتاد میگوید که من در نزد خود گفتم که این همان کوثر است که ائمه علیهم السلام خبر داده اند و دید در آن آبی که سردتر از برف و شیرین‌تر از عسل است و دید در نزد آن حوض دو نفر مرد و یکنفر زن که نور ایشان روشنی میکند مجلا... و مع ذلک لباسهای ایشان سیاه است گریه میکنند و محزونند پس من سؤال کردم که ایشها کیستند پس گفته شد این محمد المصطفی صلی الله علیه و آله است و این امام المتقین امیر المؤمنین علی مرتضی است و این طاهره فاطمه زهرا است گفتم چرا لباس سیاه پوشیده اند و میگریند و محزونند گفته شد آیا روز عاشورا نیست که روز قتل امام حسین علیه السلام باشد پس ایشان باین جهت محزون و گریانند آن عالم جاهل میگوید که من نزدیک شدم بسیدة النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها و عرض کردم ای دختر رسول خدا من تشنه ام قدری آب بمن مرحمت کن پس آنخاتون معظمه خشمناک بمن نگریست و فرمود توئی آن کس که انکار میکنی فضیلت گریستن در مصائب پسرم حسین که روشنی چشم و آرام قلب من است او را شهید کرده و کشته اند با ظلم و عدوان که خدا بر قاتلان او لعنت کند و لعنت کند بآنکسانیکه باو ظلم کردند و او را از آب فرات منع کردند میگوید که در اینحال من از خواب بیدار شدم با هول و خوف و استغفار کردم و پشیمان شدم بانکار و تکذیب حدیث که بر گریه کردن بر آن مظلوم روحی له الفدا بوا ملجم برد جماعتیکه با ایشان مجادله میکردم و کیفیت خواب را بایشان نقل کردم و توبه کردم **فی بعض الروایات** ان الرضا علیه السلام قال ان جمود العین من قسوة القلب و قسوة القلب من کثرة الذنوب و کثرة الذنوب من اکل الحرام و اکل الحرام من حب الدنیا و حب الدنیا ...

الامل وطول الامل من حب الدنیا وحب الدنیا راس کل خطیئة وحب الدنیا غل الغفلة والغفلة عن الله کفر محض و
بروایت مجلسی مرحوم وشیخ طوسی علیه الرحمه جمیع موجودات بر حسین علیه السلام گریه کردند مگر سه چیز بصره و
دمشق وآل حکم بن ابی العاص وبروایتی آل عثمان **در فصل اول** کتاب نوادر الشهادة روایت کرده که
امام محمد باقر علیه السلام فرموده از کتاب امالی شیخ مفید مرحوم که حضرت صادق علیه السلام فرمود کل الجزع والبکاء مکروه
سوی الجزع والبکاء علی الحسین علیه السلام فانه فیه ماجور **ایضا** در همان فصل روایت کرده که قال الخبر
لو یعلم زائری والباکی علی ما له من الاجر لکان فرحه اکثر من جزعه وما یقوم من مجلسه علیه ذنب الا وصار کیوم ولدته
امه **ایضا فیه** در بحار علیه الرحمه روایت کرده از داود الرقی داود میگوید که من در خدمت ابی عبد الله
علیه السلام بودم که آنحضرت آب طلبید وقتیکه نوشید دیدم که چشمهای مبارکش پر آب کردید بعد فرمود یاد اود خدا
لعنت کند قاتل حسین علیه السلام را هر بنده که آب بنوشد ویاد آورد امام حسین علیه السلام را ولعنت کند بر قاتل
بنویسد خدا تعالی برای او صد هزار حسنه ومیکند از او صد هزار سیئه وبلند کرداند برای او صد هزار درجه
پس کویا ازاد کرده است صد هزار بنده ومحشور کند خدا او را در قیامت در حالتیکه قلب او سرد میشود **و**
ایضا فیه در بحار مرحوم ذکر کرده است که در نزد حضرت صادق علیه السلام شخصی از اصحاب
بود پس زمانیکه شب داخل شد ونماز واجبی را ادا کردند طعام تناول نمودند بعد از آن آنشخص خوابید
وحضرت مشغول عبادات ومناجات بقاضی الحاجات کردید تا طلوع صبح صادق وحضرت هیچ نخوابید
چون صبح شد آنشخص بیدار شد عرض کرد یا سیدی قسم بخدا من از اینجا که خود مایوس شدم وامید نجات
ندارم ایا حضرت فرمود چرا عرض کرد که چون احوال جناب تو چنین باشد که با وجود منصب امامت وطهارت
اصلا نخوابیدی ومتصل بعبادت ومناجات شب بروز آوردی واز خوف الهی لذت خواب چشمهای
مبارکت نیامد وگریستی مانند زن ثکلی با اینکه خداوند عالم خلق نکرده است اسمانها وزمین را وستارها
ودنیا وآخرت را مگر ببرکت وجود مبارک شما پس من چگونه امید نجات داشته باشم با این احوال وکمی طاعت وعبادت
کرده ام حضرت فرمودند که تو آب نوشیدی ولعنت کردی بر قاتل حسین علیه السلام پس تو مساوی شدی با فضیلت آنچه که من مشغول
آن شدم از عبادات وگریه تا صبح عرض کرد که من در شب آب نوشیدم چه کردم فرمودند که تو زمانیکه خوابیدی
عطش بر تو غلبه کرد در اثنای شب برخواستی وکوزه را برداشته آب نوشیدی ویاد آوردی حسین علیه السلام را
وصلوات فرستادی بر او ولعن کردی بقاتلش بعد از آن برکشتی بخوابگاه خود وخوابیدی اینست عمل تو
وفاضل مرحوم میفرماید که باید لابد اعتقاد کنیم آنچه که در این روایت است بقیدیکه آن اینست که فاعل مساوی
بر اینکه مقصود امام علیه السلام از اینکه فرموده بآنشخص که فضل صلوات تو بر حسین علیه السلام ولعن تو بر قاتلش
مساوی با آنچه که من عمل آورده ام شد از این شب از عبادت وگریه تا صبح یعنی من حیث کمیة وکیفیة فضل الاجر
مع قطع النظر از آنچه که آنحضرت داراست از مرتبه عصمت وخلافت وولایت مطلقه پس چون اینرا دانستی
اینرا هم بدان که در اینجا لطیفه هست ووجه رفع آن اینست که بودن فضیلت یاد آوردن امام حسین علیه السلام
در وقت آب نوشیدن باین مرتبه که از روایت مذکوره معلوم شد در حالتی است که از این یاد کردن لازم می آید
یاد آوردن عطش امام مظلوم وسوختن دل باحوال آن بزرگوار در حین شهادت تا دلالت بکند تا اکید
ودید آب بر او وکوئی که یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما ای تو اهل شوی بکروه شهدای کربلا

در ثواب لعن کردن بقاتلان حسین علیه

٢ هبط

٢ خواب

فی امالی الشیخ طوسی بیله روایت اولنوب ابن عباسدن که برکون کوندوز اوزره ایدی یاتمشدم
ناکاه اوجاددان اغلامق وشیون وبوحه صداسی جناب ام سلمه نک عورتلرینی ایشتدم
پس بر شخص ایاردی ام سلمه نون ایوینه ومدینه نون کثیرسی وعورتلری جمیع اولدیلر ام سلمه
نون یاننه یتشدیم دیدیم یا ام المؤمنین اغلامقیوا استغاثه سبب ندر ومنه جواب بر مدی
واوزین چوندی بنی هاشم عورتلرینون سمته ودیدی یا بنات عبد المطلب سعیدی واکین موافقت
والله سیدکزی وسید شباب اهل الجنة بعنی ای عبد المطلبون قزلاری کومکلک ایلیون
اغلاماغون میلدی پس تحقیق که اولدی واللهی یینون اقا وز فهشت جوانلارینون اقاسی فقلد
والله سبط رسول الله وریحانته الحسین علیه السلام بتحقیق اولدی واللهی رسول خدانون نوه سی
واونون ریحانه سی حسین علیه السلام ابن عباس دیر من دیدیم هاردان بیلدون ای مؤمنلرون اناسی
دیدی بو ساعت یاتمشدم عالم رؤیاده خاتم انبیایی کوردیم زولیده وغبار آلوده وغمکین واغلار
عرض ایلدیم یا رسول الله اغلامقوا وغبار آلوده اولماقوا باعث ندر ومنه بیوردیلر یا ام سلمه اوغلیم حسینی اولدوردیلر
اوغلانلارینی واصحابینی اولدوردیلر وبو ساعت اولارین دفندن فارغ اولمشام پس من یوخیدان بیدار اولدیم
تا باننه کلدیم ایوه داخل اولدیم تا باخوب کوردم او تربتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله منه ویرمشدی بر شیشه
ایچنده ویبوردیلر ای ام سلمه هر وقت که بو تربت شیشه نون ایچنده قانه دوندی اوقت بولکلن که اوغلیم حسین
کربلاده شهید اولدی وبلرکلدوم شیشه نون یاننه کوردوم که او تربت قانه دونوب وشیشه نون یانندان جوش
ایدوب پس ام سلمه او قاندان کوتوروب واوزینه سوردی واو کونی ماتم وتعزیه کونی قرار ویردیلر تا
صوراخیریتدی که سید شهدا همان کون شهید اولمشدی **فی المنتخب** شیخ طریحی علیه الرحمه
عبد الله بن قیسدن روایت ایلر که عبد الله ذکر ایلر که من صفین دعواسنده حضرت امیر المؤمنین
خدمتنده واردیم که ابو ایوب اغور سلمی فراتکاریندن سویه متصرف اولمشدی وقویمدیلر که امیر المؤمنینون
اصحابی سو اپارالار وا نلاردیدی واوزلرینی سیراب ایدیلر پس حضرتون قوشونو جماعتی سوسوزلقدان
تنکه کلوب حضرت امیر خدمتنه جمع اولوب سوسوزلقدان شکایت ایلدیلر پس جناب امیر جمعی سوارلری
کوندردی که ابو ایوبی واونون لشکرینی سودان کنار ایدالار وسوارلر مغلوب ولوب کیرو ایکلشدیلر وسوسوز
الدکوره بوللدیلر جناب امیر بو کیفیتدن برقدر دل تنک اولدی پس حضرت امام حسین علیه السلام عرض ایلدی
یا ابتاه منه رخصت بیورکه کیدوم ابو ایوبی کنار ایلیوب سوی الدکوروم حضرت بیوردی اوغول کیت تا زونا
پس سید شهدا علیه السلام بر جمعی قوشوندان کوتوروب وقضا ضاروندن دعواسنه متوجه اولدی ودعوا باشلادی
سید شهدا علیه الاف التحیة والثنا ابو ایوبون قوشنین داغدوب اوزو مبارکی چکیبن سویون کنارنده
قوندی واوز قوشونی مأمور بیوردی که سویون کنارنده دوشدیلر وسویه متصرف اولدیلر واوزی اوردوی
همایونه امیر مؤمنانه متوجه اولوب جز فتح وغلبه حضرت امیر المؤمنینه عرض ایلدی ایلکه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فتح خبرینی وسویون الومماق کیفیتنی سید شهدا علیه السلامدن ایشتدی شروع ایلدی اغلامقه تعجب
اصحابدن عرض ایلدیلر یا امیر المؤمنین علیه السلام نه باعث اولدی خبردن اغلاماقه وحال آنکه اول
فتحدر وکنا امام حسینلو برکتنه حضرت اولدی امیر المؤمنین علیه السلام بیوردی که خاطریمه کلوردوم که تیز اوله

در معجزه فرمودن امام حسین ع در جنک صفین

كه او علیم حسینك لب تشنه صحرای كربلاده شهید ایلرو او بنی ده زم ایلیوب و هم بهشته ایلرو دیرای داد بر امتین
ظلمندن كه اولندردلر اوز پیغمبرلرینون قزینون اوغلنی **فی المنتخب** ابن عباس روایت
ایلر كه صفین دعواسنده بر وار دوق كه امیر المؤمنین علیه السلام اوز اوغلی محمد حنفیه نه خصوص مبارك
الیندوب بیوردی كه اوغول محمد حمله ایله معاویه نون قوشونه پس محمد معاویه نون قوشونون میمنه سنه
حمله ایلدی و اولاری قاباقدان كوتوردی و داغتدی بعده مراجعت ایلدی اتاسنون خدمتنه بر حالتده
كه بدن شریفی یاره لانمشدی و عرض ایلدی یا ابتاه العطش العطش پس حضرت امیر علیه السلام بر جرعه
سو اوغلی محمده وردی تا اینكه سیراب اولدی و سوینك اضافه سنی محمدون زرهنون ایچنه
آراسندن توكدی راوی دیر اند اولسون الله كوردوم قانون دوتمشلاری سو توكندن زرهنون حلقه
لرندن خارج اولوردی بر ساعت محمد حنفیه آرام دوتدی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیوردی اوغلیم
معاویه قوشینون میسره سنه حمله ایله پس محمد حنفیه قوشینون میسره سنه حمله ایدب و قوشونی میسره دن
متفرق ایلدی و مراجعت ایلدی امیر المؤمنین خدمتنه و یخه یارا بوكره محمده یتوشمشدی و دیوردی
العطش العطش پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برشربه سو محمد حنفیه ایچوردی و سوینك باقی مانده سنی
كه توكدی محمد حنفیه نون بدنیان زرهونك آراسندان كه بدنی سرینون نعدادان بیوردی
اوغول بو دفعه حمله ایله معاویه قوشینون قلبنه پس محمد حنفیه اوزین وردی قلب لشكره قوشونی
داغتدی و برجوق تلاردان جهنمه واصل ایلدی و مراجعت ایلدی آتاسنون حضورینه بونده
آغلیا آغلیا و بو دفعه كاری یارالار محمد حنفیه نون بدن شریفنه یتوشمشدی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
ایلك كوردی اوغلی محمد حنفیه آغلیا آغلیا كلور بریندن قالخدی اونك پیشوازی ایلدی و ایكی كوزینون
آراسندن اوپدی و بیوردی اوغول آتان سنه قربان نیه آغلورسان سن كه منی شاد ایلدون
بو نوع رشادت كه منیم قاباقمده كوستردون و جهاد ایلدون بیان ایله كوردوم شادلقدن آغلورسان
یاغم و غصه دن محمد حنفیه عرض ایلدی یا ابتاه نیجه آغلامیوم و حال آنكه اوچ دفعه منی اولمه كوندردن
و پروردكار عالم سنون بركتندن منی سالم ایلدی و یتشدی منه بو یارالار كه كورورسن و هر دفعه
مراجعت ایلدوم سنون خدمتنه كه بر ساعت منه مهلت و یرمسن قدری راحت اولام مهلت مرحمت ایتمیوب
كوندردون دشمنلرون دعواسنه و بو لار دامنم ایكی قرداشلارمدی امام حسن و امام حسین علیهما السلام
كه بو لاره هیچ بر داد دعوادن مأمور بویورمادون پس حضرت محمد حنفیه نون یوزندن اوپدی بیوردی
سن منیم اوغلومسن اما حسن و حسین علیهما السلام پیغمبر اوغلانلاردیلر یا بو لاری اولومدن
ساخلامیوم عرض ایلدی بلی چونكه بو لار پیغمبرون بالالاری دیلار بو لاری ساخلا خداوند عالم
منی سنه و بو قرداشلارمه قربان ایلسون هر بلادن **بعض كتب معتبره ده** یازیلوبدر
كه صفین دعواسنده معاویه قوشونوندان زبرقان بن بدر كه مشهور معروف شجاعلردن ایدی
و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اونی عامل صدقات بویورمشدی و عمر بن خطاب ملعونون
خلافت زماننده شامه كلوب شامده متوطن اولمشدی تا اینكه معاویه علیه الهاویه صفین دعواسنه
كلنده او ملعونون قوشونیله جناب امیر المؤمنین علیه السلام دعواسنه كلمشدی همین زبرقان كلدی

میدانه اوز دو توب حضرتون لشكرینه مبارز ایستدی بو حالده امام حسین علیه السلام كلدی آتاسنون حضورینه
عرض ایلدی یا ابتاه رخصت بویورمن كیدوم زبرقانون دعواسنه جناب امیر علیه السلام اذن مرحمت ایلدی امام حسین
قرداشلاری كوردیلر كه امام حسین علیه السلام زبرقانون دعواسنه كیدور آغلادیلار جناب امیر علیه السلام
تسلی وردی خلاصه امام حسین علیه السلام تشریف كتوردی میدانه زبرقانون قباقینه كتدی زبرقان سوروشدی
كه ای جوان سن كیمسن كه بیله بیباكانه منیم تك پهلوانون دعواسنه كلدون امام حسین علیه السلام بیوردی ای
زبرقان منم فاطمه زهرانون كوزینون حدقه سی امیر المؤمنین نور دیده سی حسن مجتبانون قرداشی
جوانلار اینون آقاسی حسین بن علی علیهما السلام زبرقان حضرتون بو كلامین ایشیدنده صورا
عرض ایلدی یا ابن رسول الله اكر منیم جكرلریمی و باغرساقلاریمی و حیلانیمی ... داشا هر كز سنون
طرفوه كستاخانه باخمارام ... دعوا ایلیوم و حال آنكه مكرر كورمشم كه حضرت رسول سنون مبارك
دوداغلاریندن اوپردی و ایكلردی امام حسین علیه السلام بیوردی ای زبرقان چونكه پیغمبرون الفاتنه
منیم حضوصمده بو قدر دلیل تولورسن پس نیچون معاویه نك اودینه امر قرار ایدوبسن امام امیر المؤمنین
دعواسنه كلوبسن زبرقان عرض ایلدی یا ابن رسول الله اكر امیر المؤمنینك خواهشی ایدرسن كه منیم كناهمی باغشلا
معاویه دن الچكوب سیزون خدمتوزه مشرف اولام امام حسین علیه السلام بیوردی حالا كه توبه مقامنه
كلدون كل منیم له تا شفاعتوی امیر المؤمنین علیه السلام خدمتنده ایلیوم زبرقان شرفیاب حضور امیر اولوب
اولوب عرض ایلدی یا سیدی اول كیسه كه دنیانون مزخرفاتنه فریفته اولوب مرحمت خداوندرحمن و حیماندن
محروم و مهجور اولدی منم اما پشیمان اولوبن كنه یا ... او لورام و جنابك الیماسیم بو دور كه منیم نقش
واضح اولان كناهلریمه قلم عفو چكوب لطف و مرحمتله میلین مدارا ایدوبسن پس سید الشهدا علیه السلام اونون
شفاعتیله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زبرقانی عفو بویوروب تقصیراتندن كچدی **فی انوار**
الشهادة نقلا عن العوالم و مناقب ابن شهر اشوب عن زید بن ارقم و ام سلمه كه روزی
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اهو تی تا دكنت كه بقیك واهب بن سماع هوكه بتر بو
اهو عرضكرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله انی ام خشفین عطشانین وهذا ضرعی قد امتلأ لبنا
فخلنی حتی ارضعهما ثم اعود حضرت رسول الله صلی الله علیه فرمود بیم كه باز نكردی اهو كفت
علی عذاب العشارین ان لم اعد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اهو را رها كرد اهو آمد
بر نزد طفلان خود و حكت لخشفیها ما جری فقالا لا نشرب اللبن وضامنك رسول الله صلی الله علیه
و آله پس رسول الله اهو بادو بچه خود آمدند وحجلا یمسحان روسهما برسول الله صلی الله علیه و آله
فبكی الیهودی و اسلم پس یهودی ان اهو را آزاد نمود و در ... موضع مسجد بنا نمود و بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله سلسله و طوقی در كردن ان اهو و بچه هایش بست كه معلوم باشد كه
ایشان آزاد كرده پیغمبر صلی الله علیه و آله اند و فرمود حرمت لحوم كرعلی الصیادین پس ان اهوها
در بیابان راه میرفتند و بر میكشند و میكفتند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و و بنا
حیوانات افتخار میكنند كه ما آزاد كرده رسول خدا صلی الله علیه و آله ایم **ایضا كتاب**
منتخب ده ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله دن روایت دور كه بر كون حضرت

رسول صلی الله علیه و آله منیم ایومه تشریف واردی و مبارك دلی اوسته و صاف نجوم سوالحق او ستکون کرناکا حضرت امام حسین علیه السلام تشریف کتوردی و سوتن شریفی اوچ ایلدن بچه‌ای یارتوقدی ایلکن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اونی کوردی بیوردی مرحبا منیم کوزیمون نوری مرحبا منیم قلبیمون میوه‌سی پس کلدی و منبری جناب پیغمبرون سینه مبارکنون اوسته و طول چکدی امام حسینی پیغمبرون سینه‌سی اوسته اکلشدکی پس من قورخدیم که پیغمبر و چون امام حسینی بو طولانی اکلشمکندن اینجی اوله ایسدیم که امام حسینی حضرتون سینه‌سندن اندرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیوردی که اوعلم ناوقتیکه اوزی ایسترسه‌سون و بولکلن ای ام السلمه هرکس بالام حسینون بر توکینون تلسراذیت یترسه اذیت ایلیوبدی ام السلمه دیرکه پس من ایوبدن چخدیم ایلکه ایوبه داخل اولدوم کوردوم جناب رسول الله صلی الله علیه و آله اغلیور تعجب ایلدوم عرض ایلدوم یا رسول الله صلی الله علیه و آله نه باعث اولدی سیزون اغلاماقوز الله سیزون کوزیوزی اغلاتماسون کوردیم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ابن مبارك الندن برزاد وار هردن اونادا بالخورا اغلیور پس درست ملاحظه ایلدیم کوردیم که حضرتون الندن بر قده توپراق وار عرض ایلدیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله بو نه توپراقدی که اونا بالخورا اغلیورسن بیوردی یا ام السلمه بو بر توپراقدی که بو ساعت جبرئیل امین کتوردی و دیدی که بو بر توپراقدی کربلا یرندن و بو سنون اوغلین حسینون طینتی دور واو نون تربتی دور که اوردا مدفون اولاجاقدی بیوردی یا ام السلمه اله بو تربتی و قوی بر شیشه‌ده هر وقت که کوردون بو تربت قانه دونوب و ندابیل که اوغلوم حسینی اولدرولر ام السلمه دیرمن اغلادوم واو تربتی حضرتدن الدوم کویا مشك ادفر عطری او تربتدن کلوردی و چون امام حسین علیه السلام کربلا سمتنه سفر ایلدی من بیدل اولدیم و هر کون او شیشه‌نون یاننه کلوب باخاردیم بر کون کلدیم کوردیم او شیشه‌نون تربتی قان اولوب بولدیم که سید الشهدا اولدرولدی و بر شروع ایلدوم واحسیناه دیوب اغلاماقا و نوحه ایتمکه واو کون اخشاماکیمی امام حسینه اغلادیم تا کیجه اولدی یوخوا کیچدی میدا ایلدوم تا بر قدر کیجه‌دن کچمشدی یوخی دوندی یاتدوم یوخیده کوردوم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف کتوردی اما حضرت رسولین مبارك باشی و یوزی توزتوپراقلی بر شروع ایلدیم حضرتون حضرت رسول صلی الله علیه و آله اون باشدان و یوزندان سکیلن توز و توپراقی سلمکه و عرض ایلدوم یا رسول الله ام السلمه نون جانی سیزون جانوزه قربان اولسون بو توز توپراقلار نه‌دور سیزون مبارك باشوزی و یوزیوزی اکلشوب بیوردی ای ام السلمه بو ساعت فارغ اولمشام اوغلیم حسینی دفن ایتمکدن ام السلمه دیر و اهمه‌ایلن یوخیدان بیدار اولدیم واوزیمی ساخلاشمادیم بو علیم سسلندیم واحسینا و اولداه و امهجه قلبشا تا اینکه منیم اغلاماقی سسیم او حالتده مدینه‌نون عورتلری بنی هاشمدن عزیزی هاشمدن جمع اولدیلار منیم ایومه و سوال ایلدیلر که باعث ندی که بیله شدتله اغلیورسن امین احوالاتی اولادا نقل ایلدیم ایلکه اولار دا امام حسینون اولمکندن بلجز اولدیلار اولار بیردن سسلرین قالدیردیلار منیم سسیمه واحسینا و اسیدا و غریبا نالهٔ سینه شدتله بلند ایلدیلر بر شورش اولدی کویا که پیغمبر وفات ایدن کون‌تکی پس او عورتلر هامی اغلیوب اوزلریون یاره جناب پیغمبرون روضهٔ مبارکنه بعضیسی باخالارین بر تمشدیلار و بعضیسی باشلارین آچوشدیلار ایلکه قبر شریفون یاننه یتشدیلر الدیلار و قبره اراالقدس سه قانوب اغلیا اغلیا عرض ایلدیلر



یا رسول الله اولدرولر حسینی راوی دیر اندا اولسون الله به بو اشاده پیغمبرین قبر شریفی حرکته کلدی بیلکه بر ایا ملا الندن یر کلدی پس قورخدوق که یر بزلری کامنجکه جناب رسول الله صلی الله علیه و آله‌نون روضه مبارکه‌سندن عجب دوق کوزیموز یاشلو و یا خالاریمز چاك باشلاریمز اچوق واحسینا دیه دیه تمت

ایضاً کتاب منتخب‌دن

ابن عباس‌دن روایت اولوبدر که چون خلاق عالم اراده ایلدی که امام حسینی فاطمه زهرا علیها السلام کرامت بیورسون و او بزرکوارین تولدی حجت مرتبه‌سنون اون ایکنده واقع اولدی ایلکه خاتون قیامتون وضع حمل وقتی یتشدی خداوند عالم طرفندن حکم اولدی حور العین‌لره و لعبایه حوریلر و بهشت حوریلرندن و هر وقت اهل بهشت ایستردیکه بر کوجك زادی بالا لعبایه با خالار و لعبادن اوتری نوردهشت دیکری یین کبیر و یتمش مین قصر و یتمش یین مقصوره و یتمش یین غرفه که دانه نشاندیلار انواع انواع جواهرات و مرجانلر ولعبانون قصری بهشتده اوجاداقدی هر قصرلرین و هر وقت که لعبا اوز قصرندن بهشته مشرق اولی با خار بهشت اهلنون هامیسی واوزادلاردی که بهشتده دوره‌کوره‌لر و بهشت ایشچلاری لعبانون یوزنیون و اشتون اشقندن خداوند بو لعبایه بو نوعلی وحی ایلدی که نازل اول یره و منیم حبیبمون قزی فاطمه انیس اول و وحی ایلدی پروردکار عالم رضوان خازن جنانه که بهشتی بزه کلن و زینت و یرکلن بر مولودین اعزاز اکرامندن اوتری که دنیاده متولد اولاجاق و وحی ایلدی ملائکه‌لره که صف صف دوروب و صف لر یره بو نون تسبیح و تهلیل و ثناء خدا ایلین و وحی ایلدی جبرئیله و میکائیله و اسرافیله که نازل اولین یره بر قدر بیلر ملائکه ایلن که عبادت اولسون مین مین ملکدن پس لعبا نازل اولدی کوکدن خاتون قیامت فاطمه زهرا علیها السلامون خدمتنه مشرف اولدی عرض ایلدی مرحبا بك یا بنت محمد صلی الله علیه و آله کیف حالك یعنی مرحبا سنه ای پیغمبرون قزی احوالون نجه دور خاتون قیامت بیوردیکه خیر لیدر و او خاتون معظم لعبادن حجالت چکوردیکه برفرش یوخیدی لعبانون الته سالالاروبو فکر ایدی که ناکاه بر حوری بهشت حوریلرندن جانت بذره توکرم من دارایك الجنة یعنی بر فرشی بهشت فرشلرندن کتوردی سالدی لعبانون التنه لعبا او فرشون اوسته قراردی و صبح وقتی جناب امام حسین علیه السلام نور وجود مبارکیلن عالمی منور ایلدی و متولد اولدی و لعبا قابله‌لیك عهده‌سنه مباشر ایلدی و بنا بر روایت عین البکا لما تولد الحسین علیه السلام قد کتب فی عضده الایمن وفدیناه بذبح عظیم و فی عضده الایسر قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی ایلکه مظلوم کربلا متولد اولدی مبارك ساق بازوسونده یازلمشدی وفدیناه بذبح عظیم و مبارك سول بازوسنده یازلمشدی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس لعبا جناب امام حسین علیه السلامی بارنی شرفینی کیدی و خشك ایلدی اونی بر مندیل الن بهشت مندیللرندن و کوزلرندن اوپدی و اغزینون سو یوندن اونون مبارك اغزینه توکدی و عرض ایلدی مبارك ایلسون خداوند عالم سنون تولدیوی و مبارك ایلسون سنون اتاوا و ملائکه‌لر مبارك بادلیق ویردیلر جبرئیله و جبرئیل مبارك بادلیق ویردی جناب پیغمبره یدی کون و یدی کیجه‌یه تك ایلکه یدنجی کون اولدی جبرئیل عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله اوزاوغلوی کتور تا اونی کوروم پس داخل اولدی رسول خدا فاطمه زهرا نون ایوینه و او مولود مبارکی

بیجیده ایلدیلر بو قطعه ساری پشمه اوچیجاقو نوروب جبرئیلون یانه کوردی پس جبرئیل اوچدی
احیدی وایکی کوزینون اراقندان اوپدی وجبرئیله اغزینون لعابندن او مولود مبارکون اغزینه
سالدی وعرض ایلدی خداوند مبارک ایلیه سنون تولدیکی ومبارک ایلیه سنون والده وه ایکی بلا
حجرا سنون مقتولی پس نظر ایلدی ونا واغلادی وجناب پیغمبر صلی الله علیه وآله ده اغلادی جبرئیل
ایلدی که قیزون فاطمه زهرا علیها سلامه سلام یتور و سویر که بو مولودین مبارک ادینی حسین قویسون
که خداوند عالم اونین ادین حسین قویوبدی وجه تسمیه بوادیکه او بزرگوار اوزمانن هامی نعماتلرن
کوبجک عیدی پس حضرت رسول فرمایش ایلدی ای جبرئیل منه مبارکبادلق ویریرسن و اغلیورسان
جبرئیل عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه وآله خداوند عالم سنه اجر کرامت ویرسون بو مولود خصوصه
حضرت یوزیکی ای حبیبم جبرئیل بو نکیم قتله یتورجک جبرئیل عرض ایلدی که سنون امتون بدرلی که
امید شفاعت سندن واردلار دین لار الله یتور مسون شفاعتوی اولارا حضرت یوزیکی زیانکار
ونا امید اولسون لار برامتی که ولدیرملر اوز پیغمبرلرینون او علی جبرئیل عرض ایلدی که زیانکار ونا امید
اولسونلار اللهون رحمتندن و یاشسونلار اللهون عذابنه پس حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله داخل
اولدی فاطمه زهرا علیها سلامون ایوینه والله طرفندن او معصومیه سلام یتوردی و یوزیکی قیزیم بو مولود
ادین حسین قویکلار که الله تعالی اونا حسین ادقویوب پس حضرت فاطمه عرض ایلدی که منیم پروردکاریمدن
ومولامدن دور سلام واونون طرفنه عود ایلر سلام وسلام اولسون جبرئیله پس خاتم انبیا یوزیکی مبارک
اولسون سنه بو مولود وشروع ایلدی اغلاماغا خاتون قیامت عرض ایلدی اتاجان حسینون تولدی اولماقی
مبارکبادلق ایدورسن واغلیورسان رسول خدا صلی الله علیه وآله یوزیکی بلی قیزیم الله سنه اجر کرامت
ایلسون بو مولودده پس خاتون قیامت بر شهقه ویردی وشروع ایلدی هایهای اغلاماقا ولعنت
کیردیلر که اکر امام حسینون اولوم خبریندن مالامال چکوب اغلادیلار پس خاتون قیامت عرض ایلدی اتاجان منیم
کوزومون ایشقی وقلبیمون میوه سی کیم اولدوره جک حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله یوزیکی که اونی
اولدورن منیم امتمدندور که امید شفاعت منندن واردلار نیکه یتورمسین الله اولارا منیم شفاعتیمی خاتون
قیامت هم یوزیکی زیانکار ونا امید اولسون برامتی که اولدوره لار اوز پیغمبرلرینون قزینون بالاسینی پس لعنا
عرض ایلدی که نا امید اولسون لار اللهون رحمتندن و جوشسونلار اللهون عذابنه پس خاتون قیامت عرض
ایلدی که یا ابتا منیم سلامی جبرئیله یتور و یوز که [illegible] منیم بالامی اولدوره جکلر یوزیکی بو پرده که اونون
ادینه کربلا دیکلر و وقتیکه ندا ایلر حسین علیه السلام براحد اونون سوزینی قبول ایلیوب کومک ایلمیه نی لعنت
اللهون وملائکه لرون وجمیع خلقون لعنتی اولسون بر کسنه که اونا کومک لک ایلمیه پس خداوند عالم
بو حسینون صلب مطهرندن دوقوز امام ظهوره کتوره جکدور هر بیرسنون ادینی ذکر ایلدی تا مهدی
غائب صلوات الله علیهم کیمون دیو یوزیکی بو مهدی او کسدور که ظاهر اولی اخر الزمانده عیسی بن مریم بیله
پس بولار دیلار اللهون چراغلاری واسلامون پیشوالری بولارون دوستلری داخل اولی جنته وبولارون
دشمنی دوزخه داخل اولالار جنته پس جبرئیل سایر ملائکه لر بیلن ولعبا ائلی اسمانه عروج ایلدی بیلر ایلیکه
دوز دوقوز مجی کوکه یتوشدیلر صلصائیلا [illegible] ملاقات ایلدی و بو صلصائیل بر ملک ایدی که [illegible]

مین قنادی واریدیکه هر بیلی ایلدی قنادلاری مشرقدن مغربه تک وایاق اوسته دوروب یاخادعرش طرفنه
بر کون خاطرینه خطور ایلدی که ایا عالمده خداوند عالمدن اوزادلار اکه بو قنادیانون انده واردی وایا
علی یا اللهون اوزادلارا که [illegible] ایلدی وضو [illegible] هاردی سیر ایلیکه پس خداوند عالم مطلع اولدی اونون
که صلصائیل اونفسنه [illegible] ای صلصائیل دور اوز مقامنده رکوع سجوده ایله
یوسنون عذابون اولسون اوزادون مقابلنده که سن اوز نفسنده فکر ایلدون پس صلصائیل اوزین
دوتدی جبرئیله دیدی ای منیم حبیبیم جبرئیل ایا قیامت برپا اولوب بو اهلیه جبرئیل یوزیکی قیامت اولیوب
ولکن بزلر نازل اولشدوخ یو تا مبارکبادلوق ویرک خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله اونون
اوغلی او علی حسینون تولدنا ماقیندان اوتری صلصائیل عرض ایلدی ای حبیبیم جبرئیل بو ده نزول ایله
یره وعرض ایله جناب محمد المصطفی صلی الله علیه وآله که شفاعت ایلسون اوز پروردکارینه که راضی اولا منندن
که اودی صاحب شفاعت چون جبرئیل صلصائیلون پیغامنی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض
ایلدی پس رسول خدا صلی الله علیه وآله دوردی ایاقه ویوردی کتوردون حسینی ایلکه امام حسینی کتوردیلر
جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله امام حسینون قونداقنی مبارک الیرینون اوسته الوب قالدیردی
کوکه سمته وعرض ایلدی پروردکارا بو مولودین حقی اوچون سنه که راضی اولاسان صلصائیلدن که
ناکاه منادی عرش طرفندن ندا ایلدی که یا رسول الله صلی الله علیه وآله راضی اولدیم که سنون قدرین
بویوکدور وابن عباس دیرانده اولسون اولالله که پیغمبر صلی الله علیه وآله حقنده رسالته کوندردی
که صلصائیل فخر ایلر ملائکه لره که من حسین علیه السلامون ازادکرده سیم تمت

کتاب بصائر الدرجات ده مذکوردور

که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بویوردی که خداوند عالم اظهار ایلدی امیرالمومنین علیه السلامون
ولایتینی ملائکه لره هاموسی قبول ایلدیلر اما فطرس دلوبر ملک ابا وامتناع ایلدی پس بنا بر روایت الی
جعفر طوسی اوز کتاب مصابیح الانوارنده خداوند عالم مخیر ایلدی فطرسه عذاب دنیا ایله عذاب اخرتون
اراسنده فطرس دنیا عذابنی اختیار ایلدی پس خداوند عالم اونون قنادینی سیندردی دنیا جزیره لرینون بیر
بیرکلرندن اسکه معلق هیچ حیوان اونون اسکه یانه کلمزدیکه مکر ایکه اوندان خارج اولان دودین حرارتدان
یانار دی بروایت بصائر الدرجات وقتیکه امام حسین علیه السلام متولد اولدی خداوند عالم جبرئیل ایله مین
ملکیلن کوندردی بیر یوزینه که امام حسینون ولادتنون مبارکباد تهنیتی خاتم انبیا صلی الله علیه وآله
ورسون پس عبور ومرور ایلدی جبرئیل فطرسه فطرس دیدی یا جبرئیل هارا کیدیرسن جبرئیل دیدی
ملائکه عازمی کوندروب رسول خدایه مبارکباد تهنیت بو مولوده که متولد اولوبدی بو کیجه فطرس دیدی
منی اوز یوملین اپاردور رسول خدا صلی الله علیه وآله دن خواهش ایله تا دعا ایلیه منیم اوتری جبرئیل
دیدی سوارا و اولمنم قنادیمون اوسته پس فطرس سوار اولدی ایلکه جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه
وآله نون خدمتنه فایز اولدی امام حسینون ولادتندن اوتری حضرته مبارکبادلق ایلدی پس عرض ایلدی
یا رسول الله صلی الله علیه وآله منیم فطرس اراسنده اخوت واردی منیم سؤال ایلیوبدی که جنابونون
خدمتنه عرض ایلیم که خداوند عالمدن ایسته سن که اونون بال پرین اونا ردایلیه بو حضرت رسول الله

علیه و آله فطرسه بیوردی ایا قبول ایدورسن امیر المومنین علیه السلامون ولایتین عرض ایلدی بلی پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اظهار بیوردی امیر المومنین علیه السلامون ولایتینی واو قبول ایلدی بعد ازان بیوردی یا فطرس گیت اوغلوم حسینون گهوارهٔ سنون یانه واوز بوی سورتکلن اونا واوز بوی سورتکلن تویرا قنا او نبی یانوندا پس فطرس گلدی گهوارهٔ نون یانه وحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دعا ایدردی فطرسه اوتری حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیوردی گوردم که قانادی گوگردی وقانادندان قان جاری اولور و بو قانادی اوزاتوردی وقطعی اولوردی او بوی فنادنه وعروج ایلدی جبرئیل ایله گوگه سمته وبیتدی اوز مقامنه وبعض یرده گوره بیله که مخزن البکاده اشاره اولنوب فطرس وجوجی گوگین ملکلرندندی ویتمش مین ملائکه نون سرکرده سیدی امام حسینون برکتندن خداوند عالم اونون تقصیرینی عفو بیوروب اوز مقامنه یتوردی وبروایت مصباح ملکلره فخر ایلیوردی دیردی کیمدی منه برابر اولا وحالانکه من خاتم انبیا و فاطمه زهرا و حسین ملعقا آزاد کرده سیم پس وقتیکه امام حسین شهید ایلدیلر فطرس حضرتنون قضیه سندن مطلع اولاندان صورا درگاه اللهیه تضرع ایلیوب عرض ایلدی پروردگارا منه اولاردی که بیتشیدیم جنابم اولایدی تا اوز وجودیم ایله نازل اولایدیم کربلایه و امام حسینون دشمنلریلن دعوا وجهاد ایلیدیم خطاب الهی بیتشدی اگر سنون بو مطلبون حاصل اولمادی ابدی یتمش مین ملائکه ایلن که سنون تابعلرونذیلر گیدون اونین قبرینون اوسته حدمتکار اولون وهر صبح و اخشام حسینه اغلایون اوزگوزلریوزون ثوابینی هدیه ایلیون اوجماعته که حسینون مصیبتنه اغلارلر پس فطرس او زمانده نازل اولدیلار کربلایه واوزادیکه خداوند عالم امر ایلیوب مشغول دیلر قیامته تک تمت

کتاب منتخب درده اوقات هللن

روایت ورکه برگون رسول خدا منبر ابو بکر داخل اولدی ورسول خدانین دالیجه امام حسن و امام حسین علیهما السلام تشریف گتوردیلر واکلشدیلر حضرتون ایکی طرفنده پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امام حسنی ساغ دیزی اوسته و امام حسینی سول دیزی اوسته اکلشدردی بردفعه امام حسنی اوپوردی بردفعه امام حسینی که ناگاه جبرئیل نازل اولدی عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله سیکه سن چوخ دوست دوتورسان حسن و حسینی حضرت بیوردی نجه دوست دوتمیوم بولاری وحالانکه بولار منیم ایکی ریحانمدور دنیاده وایکی گوزیمون ایشقلاریدیلر جبرئیل عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله خداوند عالم بولارین خصوصنده بویوردی که حسن زهر ایلن شهید اولاجاقدور و حسینی ذبح ایده جکلر و هر پیغمبر اوچون دعا مستجاب وار اگر الیرسن قرار قوی اوزدعا وی ایکی اوغلون حسن و حسیندن اوتری واللهدن ایسته که بولاری سالم ایلسون زهردن و قتلدن واگر ایسترسن قرار قوی بولارین مصیبتینی ذخیرهٔ شفاعت امتکدن اوتری اوزامتون گناهکارلارینه حضرت بیوردی ای جبرئیل من راضیم اوز پروردگارم حکمنه ایسته هر بر وادی مکر اینکه الله ایسته و دوست دوتارام که منیم دعام ذخیره اولا امتمون گناهکارلرندن اوتری وخداوند عالم حکم ایلسون منیم بو ایکی اوغلیم اوچون اوزادیکه اونون حکمتی تقاضا ایلر

کتاب کفایة الاثر

ابن عباس روایت ایلر که برگون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خدمتنده شرفیاب اولدیم گوردوم که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلامی مبارک جکنه اوپوب امام حسین علیه السلامی دیزی اوسته اکلشدروب اوپوب و بیوردی خدا وندا دوست اولگسه که بولاری دوست دوتا و دشمن دوت اوگسه که بولاری دشمن دوتار بعد ازان بیوردی یا ابن عباس گویا گورورم حسینه که سقالی اوز قانیلن الوان اولور و هرقدر ایچاغوری برکسه اونا جواب ویرمز و نصرت کومک ایتمیر برکسه اونا گومک ایلمز عرض ایلدیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله کیم بو سیله عمل ترکب اولی حضرت بیوردی امتمون بدلری الله منیم شفاعتیمی اولارا یتورمیسن

کتاب مثیر الاحزان

ابن عباس روایت ایلر ایلکه رسول خدانین مرضی شدتلندی ملمان حرضیکه اوصرضلن دنیادن رحلت بیوردی چاغوردی امام حسینی باسنی سینه سنه یتوغلن که حضرت رسولین مبارک بدنینون عرقی امام حسینه جاری اولدی وخاتم انبیا بوحالتده نزع حالنده اولموش ایدی بیوردی منیم ندر جوغیم وار یزیدیلن الله لعنت ایلسون یزیده واونا مبارک ایلیسون بعد حضرت بیهوش اولدی بیلکه هوشه گلدی شروع ایلدی امام حسینی اوپمگه وبکا ایلدی خاتم انبیا صلی الله علیه و آله اوز مبارک گوزلرینون یاشی توکولمکه بیوردی اوغلوم حسین علیه السلام آگاه اول که بدبخت که منده وسندن قاتلدن اوتری الله تعالی حضورنده برمقامی وار جهنم ده بربغیض منطا محاصمه گلیجک قیامت گونی وسنون قاتلون اوتری الله حضورنده الینه حکم تمت

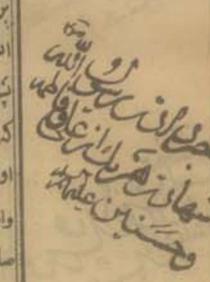
وابن قولویه حضرت صادق علیه السلامدن

روایت ایلر که برگون خاتم انبیا صلی الله علیه و آله قیزی جناب فاطمه زهرا علیها السلامون ایوینه ایلدی و حسینی قوجاقنده اکلشدردی ناگاه بردن آغلادی و دوشدی سجده یه ایلکه باش سجده دن گوتوردی بیوردی قیزیم یا فاطمه بیلمسن که خداوند عالم بوساعتده اوزی منه وحی ایلدی و انهایت مرحمتلرندن معمول بیوردی بعد ازان فرمایش ایلدی که یا محمد صلی الله علیه و آله ایا حسینی دوست دوتارسان عرض ایلدیم بلی پروردگارا حسین منیم نور دیده مدی و بو گناهلرون گلیجی وقلبمون میوه سیدی پس خداوند عالم بیوردی یا محمد صلی الله علیه و آله بو مبارک مولودی حسین اوناگوندرم رحمتمی و برکاتمی و صلواتمی واوز خوشنودلقمی اونین خالنه شامل ایدرم ومنیم لعنتوم و غضبیم و عذابیم برکسه ورکه اونی قتله یتوره ویا اونیلن عداوت ایده و یا منازعه ایده و حسین علیه السلام شهیدلرون یاخشیراقدی گیچنلردن وگلنلردن دنیاده و آخرتده و بهشت جوانلارینون آقاسیدی جمیع مخلوقاتدان و اونون آتاسی اوندان یاخشی و افضلدر پس منیم سلامیم اونا یتوروم مژده ویر اونا که اولادی هدایت یولینون علامتی و منیم دوستلاریمی هدایت ایدنلر و منیم شاهدوم منیم خلقیمه و منیم خازن علموم و جهنمه گوکلرون اهلنه و یرلرون اهلنه و جنلره و آدمیلره

شیخ صدوق علیه الرحمة

امالی کتابنده ابن عباسدن روایت ایلیوبدر که برگون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اکلشمشدی که ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام تشریف گتوردی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اونه نظر مبارکی سالدی امام حسنه دوشدی آغلادی و بیوردی الیّ الیّ یا بنی یا نیمه گل با نیمه گل اوغول واوقته امام حسینی یا خونبر چاغوردی

تا اینکه او جناب ساقه دیزی اوسته اگلشدردی بر زماندان صوکرا حضرت امام حسین علیه السلام تشریف گتوردی
ایلکه حضرت رسولین نظر انوری امام حسینه دوشدی که حضرتی آغلادی و بیوردی الیّ الیّ یا بنیّ
یانمه گل اوغول قاچا قوردی یانته او دخی گلوب او ساقه سول دیزینون اوسته اگلشدردی و بر زماندان
صوکرا خاتون قیامت فاطمه زهرا علیها السلام تشریف گتوردی ایلکه خاتم انبیا صلی الله علیه و آله اونون
گوزلری فاطمه زهرا علیها السلامه دوشدی آغلادی و بیوردی الیّ الیّ یا بنتا و یعنی یانمه گل یانمه گل ای قیزیم
و فاطمه زهرانی قاباغنده اگلشدردی و بر زمان کچیجک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف گتوردی ایلکه
رسول خدانون گوزلری او جنابه دوشدی آغلادی و بیوردی الیّ الیّ یا اخی یعنی یانمه گل یانمه گل ای قرداش
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلامی یانینه چاغردی تا اینکه او جنابی ساغ یانندا اگلشدردی بعد از آن اصحاب بدن
عرض ایلدیلر یا رسول الله صلی الله علیه و آله گورمدوک بولارین هیچ بر بیرینی مگر اینکه آغلادون آیا بولارین ایچینده
بر کیمسه یوخیدی که اونی گورمکله شاد اولاسان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیوردیکه آند اولسون
بر اللهه که منی رسالته گوندروب و سیچوبدی منی جمیع مخلوقدن که من و دورت نفر خلقون عزیزراغیوق
الله یانندا و یوخدر یر یوزنده بر کیمسه اوندن که محبوبراق اولا منه بولاردان اما علی بن ابیطالب علیهما السلام
پس اودی منیم قرداشیم و گلیلرم و هم شقیقم هم شق **مترجمون** نظرنده عبارتدر او حدیثدن اشتقاق
که خداوند عالم بویوردی که خلق ایلدیم محمد و علی علیهما السلامی بر نوردن و مشتق ایلدیم اولادین ادلارین
او زادیندن پس من احمدم اونا احمد قویدوم و من اعلایم اونا علی قویدوم و الله اعلم بالصواب
و امر خلافتون صاحبی مندن صوکرا و منیم علمیمون و دینیمون وارثی و منیم خوصمومون صاحبی و شفاعتمون
صاحبیدی و اودی هر مسلمانون مولاسی و هر مؤمنون امامی و هر پرهیزکارون راهنماسی و اودی منیم
و جانشینیم منیم اهلیمه و مالیمه و امتیمه منیم حیاتیمده و وفاتیمدن صوکرا اونین دوستی منیم دوستیمدر و اونین
ولایتی سببینه منیم امتیم مرحوم اولورلار و اونین مخالفتی جهتنه او شخصلر که اونا مخالفت ایلدیلر ملعون
اولدیلار و منیم آغلامامه سبب بیلمنی گورنده اودر که خاطریمه گتوردوم امتیمون مکر و حیله سنی مندن
صوکرا که خلافتی اوندان غصب ایلیلر و حال آنکه خداوند عالم مندن صوکرا خلافتی اونا قرار قویوب
و همیشه مظلوم اولی تا اینکه بر ضربتی اونون فرق مبارکنه وورالار که مبارک صقالی باشیندن قان ایله
خضاب اولی ایلارون افضلی رمضان آینده بیله آیکه قرآن اوندا نازل اولوبدی که هدایت ایلیدی خلقی
و شاهددور هدایتدن و آیراندی حقی باطلدن و اما قیزیم فاطمه زهرا علیها السلام پس
او عالملرون عورتلرینون سیده سیدی اولیندن آخیره دک و منیم بدنیمون پارچه سیدی و گوزیمون نوریدی
و قلبیمون میوه سیدی و منیم روحیمدی که ایکی طرفیمده دور دورار ... وقتکه محرابده
عبادتده دورار اونین نوری آسمانده گوکلرون ملائکه لرینه پارلار ... گوکون اولدوزلاری یرلرده
و خداوند عالم فرمایش ایلر ملائکه لره که باخون منیم کنیزیم فاطمه زهرا علیها السلامه که عورتلرون خانمیدی نجه
دوروب منیم طاعتیمده که اعضالرینون بندلری منیم خوفیمدن تتریور و قلبیدن متوجه اولوب منیم عبادتیمه
دوتوروم شاهد سیزی که خواطر جمع ایلدوم اونین شیعه لرینی اوددان ایلکه قیزیم فاطمه نی گوردوم خاطریمه گلدی
او ظلملری که مندن صوکرا اونا ایلیلر گویا گورورم اونی که ذلیللیق و خوارلیق ... اونون ایوینه ...



و حرمتی گوتوروله و حقی غصب ایدیله و میراثیندن منع ایدیله قابوغین سندرالار و محسن اوغلی
اوغلنی سقط ایدیلر و بو مظلومه فریاد و امحمداه دیر برکس اونا جواب ویرمز و هر کیمسه فریادینه چاتمز
برکس اونون فریادینه یتیشمز و مندن صوکرا همیشه محزون و آغلار اولی بر دفعه خاطرینه گتوری ایویندن
وحیون کسیلمکنی و بر دفعه منیم آیرولوقیمی و گیجه لر قرآن اوخوماقی سسیمی اونین
قولاقینه گلمز که همیشه گیجه نمازینده اوخوردیم بو جهته وحشت ایلر اوزینی ذلیل گورر بعد از اینکه آتاسی
ساغ اولوقندا عزیزدی پس او وقتده اللّه اونا بر وحشتی دفع ایدر که همان و حبلن مریم اولی و حقیقتا گوندرر
اونین خدمتینه عمرانین قیزی مریمی که اونا پرستار اولسون و اونون علتنده دیدنده اونا انیس اولسون پس
و ناخوش اولوقندا عرض ایلیه پروردگارا دنیانون دیرلیقیندان تنگه گلمشم و ملول اولمشام دنیانین
دیرلیقیندن تنگه گلمشم و ملول اولمشام دنیانین اهلیندن منی آتام یانینه یتور پس خداوند عالم اونی منه
ایلکر دنیادن رحلت ایلیه و بیچیم یانیمه گلی بر حالتده که محزون و مشقتلی و حقی غصب اولمش و قتل ایتمیش
من او وقتده دیرم یا خدایا لعنت ایله او کیمسه که اونا ظلم ایلدی و عذاب ایله او کسه که بونین حقینی غصب
ایلدی و ذلیل ایله او کسکه که بونی ذلیل ایلدی و مخلد ایله اوداده او کسی که بونین پهلوسینه ضربت اوردی
و محسنی سقط ایلدی پس او وقتده ملائکه لر آمین دیلر و اما حسن پس اودی منیم اوغلم و مندندی
و گوزیمون ایشیقیدور و قلبیمون نوریدی و اوره گیمون میوه سی و بهشت جوانلارینون آقاسیدی و اللهون
حجتیدی منیم امتیمه اونین حکمی منیم حکمیمدور و اونین سوزی منیم سوزیمدی هر کس اونا تابع اولا مندندی و هر کس اونین
حکمیندن چیخا مندن دگول و من حسن بالامی گورنده یادیمه دوشدی مصیبتیکه و اذیتکه مندن صوکرا اونا
یتورلر و همیشه ذلیل اولی تا اینکه اونی زهر ایله شهید ایدیلر اونین شهادتینده گوکلر ملکلری اونا
آغلارلار و جمیع اشیا اونا آغلار حتی هوانون قوشلاری و دریالارون بالقلاری و هر کس که اونا آغلیا گوزی
اولماز اوگونکه گوزلر گور اولی و هر کس اونین مصیبتینده غمگین اولا غمگین اولماز اونین قلبی وقتیکه قلبلر
غمگین اولی و هر کس که اونی زیارت ایده اونین قدمی پل صراطده برکو ثابت اولی او گونده که قدملر
لغزش ایدر و اما اوغلم حسین پس و مندندی و منیم بالامدی و خلقون یاخشیراقی قرداشیندن
صوکرا و مسلمانلارین امامیدی و مؤمنلرین مولاسیدی و اللهون خلیفه سیدی و پناه گتورنلرون پناهیدی و
اللهون حجتیدی جمیع خلقه و بهشت جوانلارینون آقاسیدی و امتون نجات قاپوسیدی اونون حکمی منیم حکمیمدور
اونون اطاعتی منیم اطاعتیمدور و مندندی او کسکه اونا اطاعت ایده و مندن دگول او کسکه اونا مخالفت ایله
ایلکه حسین بالامی گوردوم خاطریمه گتوردوم او ظلملری که مندن صوکرا اونا ایدیلر گویا گورورم که پناه
گتورور منیم قبریمه و روضه مه پس اونا امان ویرمزلر و من یوخیده اونی سینه مه باسارام و امر ایلرم که کوچ ایلیه
مدینه دن و گیده بر یره که اونین هلاکت یریدی و قتلگاهیدی که کربلا اولیجق و کومک ایلر اونا بر طایفه
مسلمانلاردان که اولار منیم امتیمون شهدالرینون بویوکلری قیامت گونینده گویا گورورم امام حسینه
بر حالتده که بر اوخی آتالار اونا آت اوستیندن دوشر بلالونون یوزینه پس اونی ذبح ایدلر بیلکه قویونی
ذبح ایدلر بر حالتده که مظلوم اولی سوز بو یره ایتشنده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اوزی
آغلادی و او آدملرکه حضرتون خدمتینده وادیلار آغلادیلار و آغلاملرینون سسلری اوجالادی

پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فاتحه‌ی اوخودی و بویوردی خداوندا بو امتیمدن شکایت ایدیرم سنه اوندا
کیم بو شریر اهل بیتیمه منکن حضوره پس جناب پیغمبر داخل اولدی او وزمرلره مترجم بیله
عرض ایدورکه بولمیرم او وقت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله بو حدیثی بویوردی ابو الحتوف جعفی ملعون
او حینده بیلکه بحار الانوارده روایت اولوبکه جناب سید الشهدا علیه السلام عطشدن چوخ غالب اولدی
و بدن شریفده چوخ یارالانمشدی که ابو الحتوف ملعون بر اوخ چله کمانه قویدی ایلکه اوخ او مظلومک آلنینه
قوندی بزان کلوب او مظلوم آقانون نورانی آلنندن دکدی هاشمی آقا او آنکه همیشه اللهه
سجده ایلردی و نور او آلندن آسمانه شق باغلاردی و خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها
اوپردی مظلوم آقا اوخی چکدی قان اوخون یرندن حضرت سید الشهدا علیه السلامک مبارک یوزینه آخدی
و سقالندن آخدی توکوللری حضرت قوتی مبارک یوزین دوندی الله طرفنه عرض ایلدی اللهم انک تری
ما انا فیه من هؤلاء العصاة خدایا کوردیکه سنون یولدا شمر بیتوم منه بو کناهکار قوملر خدایا باغشلا
بولاری و بر احقی بولاردان بر بودان قویماییلر او فرزندلری او لولاک مثل شیر غضبناک او ملاعینه حمله ایلدی
هر کیمکه یتشوردی شمشیر آبدارلن سقر نارینه واصل ایلردی ولکنهم تاخذه من کل ناحیة وهو
یتقیها بنحره و صدره او جماعت بیرحم اوخلاری هر طرفدن بیننا یاغدیردی تک او فاطمه‌نون نازی
پروردیبا لاسونی کل بدنینه یاغدیردیلر مظلوم آقا او اوخلاری مبارک بوغازینه و سینه سنه
قبول ایدوردی و بویوردی عاشقلرین بدلریمد کون تلدیر او پیغمبر یوزن حق اهلبیتون
حضوصنده و چوخ ولدرکندن صونرا سهم الله بیننده اولدی همکدن بالک اتمزدی خلاصه حضرت
مشغول دعوا اولدی چوخ ادا ملعون جهنمه واصل ایلدی تا اینکه بروایت علامه مجلسی علیه الرحمه
دورت مین اوخ یاراسی و یوز هشتاد نیزه یاراسی قلیچ یاراسی و یا القوز یاد شاهین بدنی دکنه
یتشدی حضرت شدت ضعفدن بو عطشدن اوقدر بیلدیکه بر قدر هیل مبارکی راحت ولتوه منبر حجم
دالیوبو ایا جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بیوردان اوخ بو اوخ اوتلر و لاکه حضرت بو ضعف
حالتده دو یحاجون اوستر آرام اولماق قصدین ایلدی دوشکی بنا بر روایت بحار هو شیش جماعتدن بر ملعون
بر داش آتدی کلدی حضرتون مبارک آلنندن دکدی مجروح ایلدی و کوملک سینه‌ده آقا ایستدیکه
بالتاریلن قانی مبارک یوزیندن سیلسون فاتاه سهم محدد مسموم له ثلاث شعب فوقع السهم فی
صدره و علی روایة السید بن الطاوس فی الملهوف فوقع علی قلبه فاخرجه من وراء ظهره فانبعث الدم
کانه میزاب بو حالتده بر ملعون بر اوخی چله کمانه قویوب که اوچ پری وار ایدی و زهرلن سیراب اولمشدی
حضرتی نشان ایدوب آتدی بنا بر روایت فاضل مجلسی علیه الرحمه بحارده او اوخ حضرتون مبارک
سینه سنه دکدی و بنا بر روایت ابن طاوس حضرتون مبارک اورکنه باتدی دکدی آه آه واویلا
وا مظلوما کرا او اوخی اوچی عزیزه قانون مبارک دالسندن چخیب بیوردی بسم الله و بالله و علی ملة
رسول الله واوزین دوندی کوکه سمتنه عرض ایلدی الهی منیم اللهم بو ظالملر اولدرلر بر شخصی که یر یوزنده
اوندان سوای پیغمبرون بالاسی یوخدی پس حضرت مبارک اللرن اوچی دالیسندان چکدی قان بنا
ایلدی ناودان کیمی جاری اولدی الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

فی کتاب خصایص الحسینیة

وعن من کتب المقاتل ان اعرابیا جاء الی رسول الله صلی الله علیه و آله وقال یا رسول الله صلی الله علیه
و آله لقد صدت خشفة غزالة واتیت بها الیک هدیة لولدیک الحسن والحسین فقبلها رسول الله صلی
الله علیه و آله ودعا له بالخیر فاذا الحسن علیه السلام واقف عند جده فرغب الیها فاعطاها ایاه
فما مضی ساعة الا والحسین علیه السلام قد اقبل فرای الخشفة عند اخیه یلعب بها فقال یا جداه اعطیت
اخی خشفة ولم تعطنی مثلها وجعل یکرر القول علی جده وهو ساکت لکنه صلی الله علیه و آله یسلی خاطره
ویلاطفه بشیء من الکلام حتی هم الحسین ان یبکی فبینما هو کذلک قال تراوی اذ اقبلت
قد ارتفع عند باب المسجد فنظروا فاذا ظبیة ومعها خشفها ومن خلفها ذئبة تسوقها الی رسول الله
صلی الله علیه و آله وتضربها باحد اطرافها حتی اتت بها الی النبی صلی الله علیه و آله ثم نطقت
الغزالة بلسانه وقالت یا رسول الله صلی الله علیه و آله قد کانت لی خشفتان احدیهما صادها
الصیاد واتی بها الیک وبقیت هذه الاخری وانا بها مسرورة وکنت الآن ارضعها فسمعت
قائلا اسرعی اسرعی یا غزالة بخشفک الی النبی صلی الله علیه و آله واوصلیه سریعا لان
الحسین علیه السلام واقف بین یدی جده وقد هم ان یبکی والملائکة باجمعهم قد رفعوا رؤسهم
عن مواضع العبادة ولو بکی الحسین علیه السلام بکت الملائکة لبکائه وسمعت ایضا قائلا یقول
اسرعی یا غزالة قبل جریان الدموع علی خد الحسین وان لم تفعلی سلطت علیک هذا الذئب یاکلک
مع خشفتک فاتیت بخشفتی الیک یا رسول الله وقطعت مسافة بعیدة ولکن طویت لی الارض
حتی اتیتک سریعة وانا احمد لله ربی بان اتیتها الیک قبل جریان الدمع علی خد الحسین علیه
السلام فارتفع التکبیر والتهلیل من الاصحاب ودعا النبی صلی الله علیه و آله للغزالة بالخیر والبرکة
واخذ الحسین علیه السلام الخشفة واتی بها الی امه فاطمة الزهراء علیها السلام فسرت بها فاطمة علیها السلام
بذلک سرورا عظیما وانا اقول بابی انت وامی یا حسین علیه السلام قد سرت بوصول خشفة الغزالة
هذه الیک وسر جدک وامک وابوک واخوک ومحبوا الاصحاب جدک واما فی وصول غزالة وخشفها
بلبنها علیک فی یوم العاشوراء بکیت وابکیت جدک واباک وامک واخاک وجمیع محبیک وموالیک
الی یوم القیمة ومن اراد تفصیل ذلک فلیرجع الی کتب المصیبة علی تفصیل مجیء الظبیة علی الحسین
علیه السلام بعد سقوطه عن جواده علیه السلام تمت در بیان بوسیدن

خاتم انبیا صلی الله علیه و آله از لبهای حسن مجتبی علیه السلام و گلوی مبارک سید الشهدا علیه السلام

روی الفاضل الدربندی فی اسراره عن ابن عباس فاضل دربندی علیه الرحمه کتاب اسرار الشهاده ده
ابن عباسدن روایت ایلر قال صلینا ذات یوم خلف رسول الله صلی الله علیه و آله صلوة الصبح
فی المدینة فی مسجده الآن ابن عباس دیور برکون صبح نمازین پیغمبر مسجدنده پیغمبر صلی الله علیه
و آله ون دالنده قیلدوق وقتاکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تعقیبدن فارغ اولدی دایاندی
حجرا بر مبارکه یوزینی دوندی بزمکو دوخ او بزدکوا دین مبارک یوزی اون دورت کیجه لیک آی

کیمی نورانیدی وشروع ایلدی منبره موعظه ایلمکه بیرپاره احادیث بیان ایله بیله کوار اودلتین اولدی که
کویا بو فتنه سربرن سو وبرورکن بزلری شوقندا ایدیدی بیز وهمی ایدوردی جهنمی ویرشاد
اولوردوق او بزرکواره مقرقب ولنافر وعنظه ایدوردوق واذا بغیر قدر فتح راسه وتهلل وجهه فنظرنا
الی الباب ناکاه کوردوک او جناب مبارک باشنی کوتوردی یوخاریه ومبارک یوزی کشاده لندی
اولدی فنظر بالی الباب واذا بالحسنین علیهما السلام مقبلین وکف یمنی الحسن بکف یسری الحسین
علیه السلام پس سکبدون قاپوسنه باخدوق کوردوق شهزاده‌لار حسنین علیهما السلام کلورلر
امام حسنون ساغ الی امام حسینون سول الینده جدلرینه طرف تشریف کتورولر ودیورلر ایدی بیزیم
برابیمور که خلاق عالم بزیم جدیمزی افضل ایدوب بیرلردن وکوکلردن اهلندن وجدیمزدن صونرا
بزیم آنامز جمیع مخلوقاتین افضلدی وآنامز جمیع عورتلرون خاتمدی وجده‌میز خدیجه کبری
مؤمنلرون آناسیدی پس بو سوزلری که او شهزاده‌لردن ایشتدوق بزیم شادلقمز آرتدی
پس بز اصحابلر دوندوک بیر بیریمزه مژده وتهنیت ویردوق که الحمد لله خداوند عالم بزلره بیله آقالر
بیله پیشوالر کرامت ایدوب که مثللری مخلوقات ایچنده یوخدی وبزی بیری ایدوب بولاردن
دشمنلیدندن فنظرنا ثانیة نحو رسول الله صلی الله علیه وآله واذا ابد موعه یبکی علی خدیه فیهما
بکهم پس دوباره دوندوق پیغمبر صلی الله علیه وآله یوزینه باخدوق ناکاه کوردوک اونرک
مبارک کوزلرینون یاشی ایکی یوزندن سوکیمی آخور ومبارک بیکی لری کوزلرینون یاشیندن
سلورا اولوب بیزه دیلدوق سبحان الله بو شادلق وقتده نه باعث اولدی پیغمبر صلی الله علیه
وآلهیون بو آغلاماقنه ایشتدوق بیننی سوردوشاق بیر سوال ایلمه‌میش مبارک یوزینی اصحابه
طرف دوندی بیوردی یا علی والله ما تلقیان بعدی یا ولدی چوخ چکدی منه آند اولسون
اللهه او مصیبتی که مندن صونرا سیزه یتشه ای نوردیده‌لریم اوندان صونرا او جناب یوزین دوندی
بزه بیوردی علی الصبر من بقی منکم بعدنا ان یری ما یحل بهما چوخ آغلاندی او کیمسه که مندن
صونرا بالی قالار کوره او ظلملری که منیم بو ایکی ریحانه‌لریمه یتشور حضرتون فرمایشی بو ایدی
شدتیلن آغلادی وبیوردی مشکلدی منیم شیعه‌لریمه وبولارین آناسی علی علیه السلامون
شیعه‌لرینه که بزدن صونرا کورملر یا اشدلر او جفالری که منیم بو ایکی بالامه یتشور ابن عباس
دیور ایشتدوق که جبرائیل یا رسول الله صلی الله علیه وآله نه ظلم اولاجاق بو شهزاده‌لره که ناکاه حضرت
ابنّا صلی الله علیه وآله امام حسنه التفات ایدوب بیوردی که اون یاشنه امام حسنی ساغ دیزی
اوسته اکلشدردی امام حسینی سول دیزی اوسته پس اولارا نهایت مهربانلوق ونوازش ایدوب
بیوردی بابی انتما وامی امکما فقبل الحسن فی فمه واطال الشم بعد ذلک ثم التفت الی الحسین علیه
السلام وقبله فی نحره واطال الشم بعد ذلک امام حسنی آغزیندن وامام حسینی بوغازیندن اولسون
نعیدر ان امام حسنون دوداقلاریندان اوپدی وچوخ ایکلدی پس امام حسینی بوغازیندن
اوپدی وکنه چوخ ایکلدی بو حالده حضرت رسول صلی الله علیه وآله اون کوزلرینون یاشی
توکولدی آغلادی بیز ده آغلادوق آما بیلدوق سبب آغلاماقینه اولدی ولیکن کوردوق

یمان حالده امام حسین علیه السلام دلکیر وقتین جدینون قوجاقندن دوشدی آغلیا
آغلیا آناسینون خدمتنه کیتدی خاتون قیامت بالاسی آغلار کورجک اوپکی یریدن
اوینادی اقبلت الیه تمسح دموعه بکمها فداک امک ما یبکیک یا ولدی بو کوردوک امام
حسین علیه السلامی ایاقدی باغرینه بیکیلن کوزلرینون یاشینی سیلدی دیدی آنان سنه
قربان اولسون آغلیورسان امام حسین علیه السلام آغلاماقدن آرتوردی پس انونون آغلاماقدن
فاطمه زهرا علیها السلام ده آغلادی دیدی ای کوزیمون ایشیقی ای قلبیمون میوه‌سی آخر
نیچون آغلورسان الله کوزلرووی آغلاتماسون آیا منه دمورسن ایجانم روحم بالام امام حسین
علیه السلام کنه دوردی آغلاماقه خاتون قیامت سلام الله علیها رقته کلوب اختیاری الیندن
کیتدی او غول سسی اند ویرم منیم حقیمه وجدون وآناون حقنه دی کوروم نیچون آغلیورسان
امام حسین علیه السلام عرض ایلدی آنا جدیم مندن انجیوب دلتنک خدمتنه چوخ کیدرم
شریفنه ملال یتشور فاطمه زهرا علیها السلام دیدی نجه اولی که جدون سندن ملال کتوره
دیدی آنا برقدر بوندان ایره لی کوکلیم جدیمی ایستدی قرداشیم حسنه عرض ایلدیم کیدک جدیمیزی
زیارت ایلاخ ایکی قرداش اللرویردوق کیدوق کوردوق جدیمز مسجده اکلشوب وآنامرج
جمیع صحابه ایلن حلقه ویروب اکلشوبلر پس جدیم اول قرداشیم امام حسنی چاغوردی یانینه
ساغ دیزینون اوسته اکلشدردی صونرا منی چاغوردی سول دیزینون اوسته اکلشدردی
صونرا منی چاغوردی سول دیزی اوسته اکلشدردی ولم یرض بهذا حتی قبل اخی الحسن
فی فمه وشمه طویلا ثم اتانی واعرض عن فمی وقبلنی فی نحری بونه راضی اولمادی تا اینکه
قرداشیم حسنون دوداقلاریندان اوپکی وچوخ ایکلدی اما منیم دوداقلاریمدان اعراض ایدیب
بوغازیمون چوخوندان اوپدی هرکاه مندن دلتنک وملول اولماسیدی منیم آغزیمدان
اوپردی آنا جان کل منیم آغزیمی ایکله کور آیا منیم آغزیمدان بد رائحه کلور که جدیم منیم آغزیمدان
اوپمدی خاتون قیامت بیوردی او غول سنون آغزیندان مشک عنبر ایکی کلور بیر بلکه علاقت
که جدون مکروه دور نه جدیون قلبنه برخ دلدانه سنون اوندان بریخه‌سی ناخوش کوزتمادی
بو حالده امام حسین علیه السلام عرض ایلدی پس نیچون منیم آغزمدان اوپمدی بیلکه قرداشیمی اوپدی
فاطمه زهرا سلام الله علیها بیوردی او غول جدیندن چوخ ایشتمشم که سن بیوب وحسین مندندیم
ومن حسینم ام هرکس حسینون بر توکنه اذیت ایلیه تحقیق منه اذیت ایلیوب وسنی نیچه دفعه
آلوب قوجاقنه بیوروب اکاه اول هرکس حسینی دوست توتا پس تحقیق منی دوست توتوب آند اولسون
اللهه او غول سن بو کون کهوارده آغلوردون جدیون کذاری منیم منزلمه دوشدی ایشتدی
کرسن آغلیورسان تشریف کتوردی منیم یانمه بیوردی یا فاطمه سکته فان بکائه یؤذینی ای
فاطمه او غلوم حسینی ساکت ایله که اونون آغلاماقی منیمه آزار ایدور وقلبوم انجیور وکنه بر کون
آغلیوردون جدین آغلاماقوی ایشتدی بیوردی یا فاطمه سکته فان الملائکة تتأذی من
بکائه ای فاطمه حسینی ساکت ایله که ملائکه‌لر اونون آغلاماقندن اذیت چکورلر ناراحت اولورلار

۲ یورده کیمی

وكنه بركون سن ناخوش اولدوغون جدون جبرئيلدن خواهش ايلدى كه سنه دعا ايده سن تا شفا تاپاسان
وبرده اوغول خاطر يواكلور اوكونى كه قرداشين حسنلن كشى دوتدو وجدون بيوردى اى اوغول
حسن دوت حسينه من عرض ايلديم يا ابتا بو نوك قرداشم حسنت ويروورسن كه كيجوكه دوتسون جدن
بيوردى قيزيم جبرئيل حاضردى حسينه عرض ايدور اقا يا حسين دوتكلان حسنى پس بوقدر دلتنك
كه جدبون سنه واريدى بجه اولاركه سندن ملول اولاوسنى رنجيده خاطر ايليه ايدبكه سنون
خانوم ملال كلوب كلمسن كيدك جدون خدمتنه كوديم بينه سنه رقداشون كيمى اوبمنوب
فاخذت بيدهما ودموعها تجرى وهى تعثر فى اذيالها حتى وصلت الى باب المسجد پس ياپوشدى جبار
اقانون الينه وكوزلرينون ياشينى توكوردى وكثرت اضطرابدن وشدت فشاردن اياقلرى
انكى ينه ايلشوردى ويخلوردى تا اينكه مسجد رسولين قاپوسنه يتشدى ابن عباس ديورالكى
اصحاب خاتون قيامتون تشريف كتورمكندن مطلع اولديلار هره بر كوشه مسجدون كوسترمكندى
چكولدوق كه او خاتونى كورميك مكر على عليه السلام كه پيغمبرون حضورنده قالدى ايلكه پيغمبر قزى
فاطمه اوغلو حسينلن كوردى براه جكر سوزه چكوب غلادى وكوزلرينون ياشينى نيكيلن سيلدى
فقالت له فاطمة عليها السلام السلام عليك يا ابتاه يا رسول الله صلى الله عليه وآله پس
فاطمه زهرا سلام الله عليها عرض ايلدى منم سلامم سنه اولسون اى تا يا رسول الله صلى الله عليه وآله
جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله بيوردى وعليك السلام ورحمة الله وبركاته فاطمه زهرا سلام الله
عليها عرض ايلدى يا ابتى كيف تكسر خاطر ولدى الحسين عليه السلام اى منم اقام نيجه روا كوردى
اوغلوم حسينون كوكلينى سندردون اما قلت لحسين عليه السلام حبيبى انت براسى اى باباسى ايله
كه حسين عليه السلام منم ايكى كوزلريم منزله سنده دور اما قلت هو ريحانتى الى ادناح بها اما قلت
الحسين زين اهل السموات والارض اما قلت انتم والجنة الجنة من الحسين عليه السلام اى ياسن اوزين
بيوردمامشان حسين عليه السلام منم ريحانه مدر بجه اوزين ايكلوم اى بابا بيوردمامشان كه حسين عليه السلام
برلر وكوكلر اهلنون زينتيدر اى ياسن بيوردمامشان كه بهشت عطريدر اوغلوم حسين عليه السلام
استشمام ايلرم سيمبر بيوردى بلى قيزيم فقالت له فلم كسرت قلبه اى ابتا الحسن عليه السلام فاطمه زهرا
سلام الله عليها عرض ايلدى پس نيچون حسينه قرداشى حسن كيمى اغزندان اوپمه ميبان وحالهو
بالك اسكت فاسكت ايديك اوايتلنوز نه قدر نداشت ايدوردم ساكت اولور فقال صلى الله عليه وآله
يا بنتاه هذا اسر اخاف عليك منه پيغمبر صلى الله عليه وآله بيوردى قيزيم بوندا بر سر وار قورخورام سنه
بيان ايدم عيشون سنه اجى اولا وقلبون سنا فاطمه زهرا سلام الله عليها عرض ايلدى اى ابا جان سنه
اى ند وير م اوز حقوم بو سرى مندن مخفى ساخلاما ايله خاتم انبيا صلى الله عليه وآله فاطمه زهرا سلام الله
عليهادن بو جوابى ايشيدنده اه اه حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله اغلادى اول بيوردى انا لله
وانا اليه راجعون اوندان صورا بيوردى قيزيم بودور جبرئيل خداوند جليل طرفندن منه خبر ويرود
كه ولدك الحسن يموت مسموما تسمه زوجته جعدة بنت الاشعث بن القيس الكوفى سنون بو اوغلون
حسن عليه السلام زهرلن شهيد اولى واونا زهر ويرور اوز عورتى جعده اشعث بن قيس كوفينون قيزى

پس يا فاطمه من او يدو م زهرون بريمى وچوخ ايكلديم فاطمه زهرا سلام الله عليها عرض ايلدى بونون
سرينى بولديم پس حسينون بو غارندان اوپمكون سببى بودر رسول خدا صلى الله عليه وآله بيوردى
يا فاطمه عليها السلام اگر شرط ايليه سن كه باشوى اچيمايان ووزلفوى بوتيابا انميه سن اوندا سنه
بيان ايدرم پس خانم بو شرطلرى قبول ايلدى **وبروايت كتاب نور الشهادة**
رسول خدا صلى الله عليه وآله بيوردى يا على صلوات الله عليه فاطمه زهرا سلام الله عليها نون بازولرندن
محكم دوت پس بيوردى يا فاطمه عليها السلام بودور جبرئيل الله طرفندن خبر ويردى سنه كه ولدك الحسين
عليه السلام يموت مقتولا بسيف كثير بن ذى الجوشن الضبابى الكوفى اوغلون حسين عليه السلام شهيد
اولى ومبارك بوغازى دوه بوغازى كيمى نحر اولونى شمر ملعونين خنجريلن پس خنجرين بريى حسينون بوغ
غارندان او يدو م وايكلديم ابن عباس ديور ايلكه پيغمبر بو سوزى بوراى يتشدى خاتون قيامت سلام الله
عليها اوجادان صيحه ويروب غلادى او خاتونون اغلاماقندان هامى اصحاب غلادوق فلطمت وجهها
وحثت التراب على راسها پس وسقعتو سيلى يوزندن ووردى يوزينى جراش ايلدى ومصيبته يوخ
باشنه ساوودى ايلكه او مظلومه نون صدايى غلاماقه اوجا الدى مهاجر وانصارون عورتلرى ايشيديلر
بعشدیلار وفاطمه نون باشنه سن سنه ويروب بيله اغلاشديلار ونوحه وناله ايلديلر كه پيغمبر صلى الله
عليه وآله نون مسجدى واوكسلرى كه مسجدده ايدى لرزه يه كلديلر حتى اينكه كمان ايلدوك كه جنى لرده اغلادى
فعندها قالت فاطمة عليها السلام باى ارض يقتل ولدى الحسين عليه السلام بالمدينة ام غيرها پس
بو اثناده فاطمه زهرا سلام الله عليها عرض ايتدى يا رسول الله صلى الله عليه وآله اوغلوم حسينى هاردا او
الدرلر مدينه ده يا غيرى يرده قال فى ارض تسمى كربلا بيوردى بر يرده كه ادينه كربلا ديلر فقالت كيف
يقتلونه صف لى قتله پس فاطمه زهرا سلام الله عليها يا بابا بيورون كوروم منيم بالامى نيجه اولدوره للر
فبكى وقال مصيبته اعظم من كل مصيبة خاتم انبيا صلى الله عليه وآله بيوردى حسينون مصيبتى جميع
مصيبتلردن بيوك دى اعلمى انه يدعوه اهل الكوفة فى كتبهم ورسلهم ان اقدم علينا الينا فانت
الخليفة وابن الخليفة بو ليكن كه اهل كوفه نامه يازارلار واليجيلر كوندرلر كه يا حسين عليه السلام
تشريف كتورسز بيزم ولايتمزه كه سن سن امام اوغلى امام زمانيكه اوغلوم حسين عليه السلام اولارين نامه
لرينه كوره تشريف اپارى كذبوه وقتلوه عطشانا غريبا يادى بهم مرارا كثيرة اما من ناصر ينصرنا
اما من مغيث يغيثنا فلا يجيبه احد اونى تكذيب ايدرلر واولدررلر حسينى بر حالتده كه غريبدر سوسوز
اولور وچوخ نالا ايلر اى يا بر كومك ايلين وار بزه كومك ايده اى يار پناه اولان وار بيزه پناه اولا هيچ
كس جواب ويرمز اه اه فيذبح ذبح الشاة پس ذبح اولونى بيلكه قويونى ذبح ايدلر ويقتلون بنيه
وبنى اخيه الحسن وانصاره اولدررلر او غلانلرينى وقرداشى امام حسن عليه السلام نون او غلانلرينى
وصحابه لرينى وبولارى اولدرندن صورا توخذ رؤسهم على العوالى وتوخذ بناته واخواته ونسائه
سبايا حواسرا باشلارينى كسوب اوجا نيزه لره اودرلار وخانم قزلارينى وعزيز باجلارينى ومحترم
حرملرينى اسير ايدوب ناقه لره مندروب شهرلرى وكوچه بازارى دولاندررلار ايلكه خاتون قيامت
سلام الله عليها بو مصيبتلرى ايشيدى فصاحت واحسناه وا ولداه وامهجة قلباه صيحه چكوب

دیبی

۲ ما
۲ ایلدی
۲ عرض ایلدی
۲ نلا

دیدی وای حسینم وای وعلیم وای قلبمون آرامی وای فاطمه زهرا سلام الله علیها نون بو مصیبته سیله جمیع
مسجده اولان کیشیلر وعورتلر آغلاشدیلار ثم قالت یا ابتاه انا الکفیل النساء والایتام والحمزة والکفینه
اوندان صوڭرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض ایلدی آتاجان ایا من اوغلیمون یتیملرینه بو کسادا اوگا
وسدر کافور وکفن تدارک ایلرم بیوردی نه من اولام نه آناسی علی اولی نه قرداشی حسن اولی وندسن
اولیان خاتون قیامت سلام الله علیها عرض ایلدی آتاجان هانسی ایلده بو مصیبت منیم بالامه یوز وئرر
بیوردی محرم آیینون اونونجی گوننده که عاشورادیلار و محرم آیی هله لرده عزا اسبابی گتورمکی حرام اولور
آتا منیم امتیم بو ایلده منیم اوغلی اولد زکرا الله منیم شفاعتیمه اولارا نیوز مسین قالت من یغسله ویکفنه ویصلی
علیه ومن یدفنه فاطمه زهرا سلام الله علیها عرض ایلدی آتاجان پس کیم منیم بالامه غسل وئرر و کیم
کفن ایلر کیم نماز قیلار کیم دفن ایلر حضرت بیوردی قیزیم بولارین هیچ برسی اولماز الا انه یدفع وجه
ملقاة یبقی جسده علی الثری تبصره الشمس ورأسه علی القناة مگر اینکه اوغلین یارالی تنسی گوندر فلا
قوری توپراقلارا اوسته سالالار وقانلو باشی اوجا نیزه یه اوزادالار چوللاری ولایتلری دولاندیرالار
اوچ گون اوچ گیجه دن صوڭرا یارالی بدنینی دفن ایده لر فنادت واولداه واحسرتاه علیک یا ابتاه
پس خاتون قیامت سلام الله علیها ندا ایلیوب دیدی وای حسین بالام وای منیم حسرتیم ای بالام
ای مؤمنین بو مصیبتلری که خاتم انبیا قیزی فاطمه زهرا سلام الله علیها ندا ایلیوب دیدی وای حسین
بالام وای بالام بیوردی حسین آقا اونی حاضر یدی ها مونسینه ایشیدوردی ایله جد بزرگوارینون و مهربان
آناسی زهرای ازهرون سؤال جوابلری بو یره یتیشدی عرض ایلدی یا جداه وزر عظیم وخطب جسیم
بحاضر اولون ولکن ای جد بزرگوارم منیم مصیبتم بو بویوکدی ومنیم ایشیم آغوردی پس حسین آقا بو سوزی
های هایله آغلادی آغلادی ایله مظلوم آقانی آغلار گوروب پیغمبر آغلادی جناب امیر المؤمنین آغلادی
امام حسن علیه السلام آغلادی فاطمه زهرا سلام الله علیها آغلادی وجمیع حضار مجلس آغلادیلار بیله
آغلاماقیکه تقریره گلمز واذا بالامین جبرئیل قد نزل من السماء فقال السلام علیک یا محمد العلی الاعلی یقرئک
السلام ویقول لک سکت فاطمة علیها السلام وقد ابکت ملائکة السماء بو حالده جبرئیل نازل اولدی عرض
ایلدی السلام علیک یا محمد صلی الله علیه واله خداوند عالم سنه سلام گوندروب بیوروب فاطمه زهرا سلام
الله علیهانی ساکت ایله که اونون آغلاماقیندن جمیع گویلرون ملائکه لرینی آغلاتدی واونا تسلی وئرواو
منیم طرفیمدن خبر وئرکه انی ساخلق شیعة طاهرین مطهرین ینفقون اموالهم ویبذلون ارواحهم علی زیارته
که بدرستیکه تیزلیکیله خلق ایلرم بر پارا پاک پاکیزه شیعه لری که مال لرینی خرج ایدرلر وجانلارینی دخی
سالالار اوغلین اوغلی حسین مظلوم علیه السلامون زیارتنه ویتخذون المجالس لینشروا فضائله
ویبکوا الدموع ویطیلون الهجوع وتعزیه مجلسلری برپا ایدرلر وحسینون مصیبتلری ذکر اولاند
گوزلرینون یاشلارینی توکرلر وطول طولانی یوخولری اوزلرینه حرام ایدوب بیدار قالارلار ویتزوجون
المطهرات ویولد بکل طاهر موال لرعز قال للرجوع الی مشهد من کل مؤمن لطیف الی ان یقوم ولدی
صاحب الزمان علیه السلام و او شیعه لر او حسینون تعزیه دارلقلارین وزیارتدان کالت و سستلق
اولماز وحبالـه نکاحه گتوروب تزویج ایدرلر بر پارا پاک اولان عورتلری وعطا ایلیه خداوند عالم اولا

پاک اولادلر که همیشه دوست دوتالار اونین جسینی وزیارتنه گلرلر اوغلی قبرینی مجاور اولالار زوار
ساخلالار تا اینکه حسینون اوغلی حضرت صاحب العصر والزمان صلوات الله علیه ظهور ایده کلوب وئره
وجمیع مظلوملرین قانینی ادعا ایدوب آلار الابشر الزائرین لدینعمتانه یا محمد صلی الله علیه واله ترغیب
ویر حسینون شهادتندن صوڭرا زیارت ایدنلره وجزاده ایلراولاری که هر کس زیارت ایده حسین علیه
السلامی هر گیرفه سنه بر حج مقبول ثوابی الله کرامت ایلیه وهرکس بر درهم حسین علیه السلامون زیارتنده
یا تعزیه سنده مصرف ایلیه اونده ملائکه تجارت ایدرلر اوندان او توری قیامته تک وهر بر درهمون
عوضنده بروایت فاضل دربندی علیه الرحمة والرضوان یدی حسنه وبروایت بیت الاحزان مین حسنه
اونا ویرلرد بر قصری بهشده اوندان او تری بنا ایدرلر ومن تذکر مصابه وبکی علیه حفظت الملائکة
دموعه بقواریر من زجاج واشهرها یوم القیمة وقالوا یا ولی الله خذ هذه دموعک فی دار الدنیا علی
الحسین علیه السلام فاذا اهتم بک عنق من النار فارم علیها منه فانها تنفر عنک خمسمائة عام
وهر کس خاطرینه گتوره حسین علیه السلامون مصیبتینی واغلیا ملائکه اونین گوزلرینون یاشینی بلوره
شیشه لره جمع ایدرلر هما نا آغلیانا ویربرسونون گوزیاشیدی که دنیاده امام حسینه آغلیوبسان هر وقت
جهنمون زبانه سی قصد ایدندی بر قدر بو گوزیاشلاردان جهنم طرفنه بشن یوز ایللوک یول
سولی قاچار پس رسول خدا صلی الله علیه واله جبرئیلدن بو سوزی ایشیدندی هلل وجهه فرحا لمبارک
یوزی بکناره ثدی شادلیقدان فقالت فاطمة علیها السلام ثم هلل وجهک فرحا فاطمه زهرا سلام
الله علیها عرض ایلدی یا ابتاه نیچون رنگ شریفون شکفته لندی شاد اولدون حضرت رسول الله
صلی الله علیه واله جبرئیلون وحینی فاطمه زهرا سلام الله علیهایه بالتمام خبر ویردی فسجدت لله شکرا
پس او خاتون مکرمه سجده شکر ایلدی اوندان صوڭرا سید الشهدا مظلوم کربلا سلام الله علیه جد
بزرگوارینه عرض ایلدی یا جداه منیم زائرلریمه وعزادارلریمه واغلیانلاریمه سن نه جزا وعوض ویره جکسن
خاتم انبیا صلی الله علیه واله بیوردی نور دیده چونکه پروردگار عالم مقام شفاعتی منه عطا بیوردی
سن اولارین گناهکارینه شفاعت ایدرم والله وعده ایلیوب که منیم شفاعتیمی اولارین خصوصنده
قبول ایلیه سین اوندان صوڭرا حسین آقا دوندی آناسی امیر المؤمنین علیه السلامه عرض ایلدی
یا اتاه سن نه جزا ویره جکسن اولارا امیر المؤمنین علیه السلام بیوردی اوغول منده قیامتون بویوک
سوسوزلقندا اولاری سیراب ایدرم اوندان صوڭرا قرداشی امام حسن علیه السلامه عرض ایلدی
قرداش سن نه جزا ویره جکسن امام حسن علیه السلام بیوردی قرداش حسین آندا اولسون سنون
حقیوادا حل اولماز رام بهشته مگراولاردیلان بیله اوندان صوڭرا آناسی فاطمه زهرا سلام الله علیها
عرض ایلدی آناجان سن نه جزا ویره جکسن فقالت فاطمة علیها السلام وعزة ربی وحق ابی وبعلی
لاقفن علی باب الجنة بوابین مکشوف ودمع مذروف ولا اطلب من ربی سوئهم فاذا دخلوا الجنة دخلتها معهم
فاطمه زهرا سلام الله علیها بیوردی اوغول اند اولسون اللهون عزت جلالنه واتام پیغمبرون وعمو
اوغلی علینون حقنه قیامت گونی دوروم بهشتون قاپوسنده باشی اچادام گوزیمون یاشینی توکرم
والتهدن اینبرم مگر سنون زائرلریوی وعزادارلریوی واغلیانلاریوی وقوسلر بوی اوله

اولادی جنته داخل ایلرم صونرا اوزم داخل اولام پس امام حسین علیه السلام یوزین دونددی
جدینه عرض ایلدی یا جداه وحق ربی وحقك وانا ان لم یدخلوا الجنة بین یدیّ لم ادخل قبلهم
واطلب من ربی ان یجعل قصورهم مجاورة لقصری یوم القیمة منده اولاد ابوعوضی ویرم که انلر
اولسون اللهم وسنون حقوق اکرا اولادمیم قبا قبجه جنته داخل اولمیالارمن داخل اولمام
والسرم اللهمدن که اولادمن قصرلری منم قصریمله قونشی ایلسون قیامت ممت

اشاره بغارت خیمگاه حسین علیه السلام بنا بروایت بیت الاحزان

ایلکه مظلوم کربلانون نازنین باشینی بدن شریفندن آیورد یلار واو بزرگوارین شهادتندن فارغ
وخاطرجمع اولدیلار اشرار کوفه وشام خیمه لری غارت ایلمک قصدیله سید الشهدا علیه السلام
بی صاحب خیمه لرینه توکولدیلر اول عورتکه غارت ایلدیلر فاطمهٔ زهرا سلام الله علیهانون خانم
زینبدی ایلکه زینب خاتون تربیت دیلراه بر ملعون ال اوزاتیب اوخاتونون مکرمتون باشندان
چادرینی ومقنعه سینی کوتوردی پس کوردی که مبارك قولاقلارنده کوشواره سی وار یحش الیه
اپاراورب کوشواره دن یاپوشدی چکدی اه اه اوخانم ایستدی مانع اولسون او بی رحم دوالله
تکان ویرنده خانم زینبون قولاقلاری پاره لندی قانی توکولدی بو بینه چکنه کوشواره لر چیکدی
بروایت شیخ مفید علیه الرحمه شمر ملعون برجمع منافقلریله توکولدیلر سید
سجاد بیمار اقانون خیمه سنه کوردیلر کبیر بیمارلقده ناخوش دوشوب اوملاعنلر شمره متوجه اولوب
قالوا الا نقتل هذا الصبی دیدیلر ادن ویرورسن که بواوشاغی اولدورك قال اقتلوه علی فراشه
شمر ملعون دیدی بیلکه رخت خوابنون ایچنده یاتوب ایله بوحالتده اولدیرك امان ویرمیو زاده
دیورمن شمردن بوسوزی ایشدندی بویلدم قباقه دیدوم سبحان الله یا شمر یا سیرنون مذهبونده
جایزدور که بیله ناخوش اوشاقی اولدره سن اوله بواوشاغی ونا یخا ناخوشدی رواپولمیون که تو
بیماری ناحق یره قانینی توکه سین جوخ التماس ایلدوم تا انکه اوله لاکندن کیجه خانوم مظم
خانم زینب روایت ایدور او ملعونلر منی غارت ایلدی لباس کوشوارهمی الدی برکوی کورملعون
همین ملعونلرین بحس کورنی بیماره دوشدی فرأه مطروحا علی نطع من ادیم وهو علیل فجذب النطع
من تحته والقاه مکبوبا علی وجهه یعنی کوردی او بیمار بردی اوسته یاتوب ناخوشدی
کلدی اودرینون کوشه سندن یاپوشدی زورلن تکان ویردی بیلکه اوبیمار اقا یوزی اوسته دوزدی
یره اوملعون دریی کوتوردی یا فاطمه سن خالده وتردین اگر عاشورا کونی کوریدیون اوظلملری که
دشمنلردن فاطمه عروسه یتشدی اه اه شیخ صدوق کتاب امالیده فاطمه
عروسدن روایت ایدورکه بیزدول قالان عروس بخت قاره سیوروردی ایلکه قوشون خیمه لره توکولدی
اهلبیتی غارت ایتمکه من دورمشدم اوخیمه مده وایاقلاریمدا ایکی قزل خلخال وار ایکن برملعون
کلدی زوریلن منیم خلخاللاریمی چیقاداردی اغلیوردی من دیدوم نه دن اوتری اغلیورسان قال
کیف لا ابکی وانا اسلب ابنة رسول الله دیدی نیجه اغلامیوم وحال انکه پیغمبرون بالاسینی سویرام

در حکم عموی شمر ملعون بنقل سید سجاد علیه السلام

دیدوم ایکه بو لوتکس من پیغمبر بالاسی ایچون منی سویورسان قال الخاف ان یجیئ غیری فیاخذه دیدی
قورخورام براوزکه ادم کله بولاری سندن الا فاطمه عروس بیورور هر که خیمه لری غارت ایلدیلر خیمه
چادرلاری بزیم باشلاردیمزدان چکدیلر وبروایت بیت الاحزان قالت
فاطمه کنت واقفة بباب الخیمة وانا انظر الی ابی واصحابه مجزرین کالاضاحی علی الرمال والخیول علی اجسامهم
تجول فاطمه عروس بیورور خیمه لر غارت اولمادان صونرا من دورمشدیم خیمه قاپوسنده باخوردوم
قتلگاهه اتامون وصحابه لرون پاره پاره بدنلرینه که قیامت بانلادی کیم قوملارون اوسته یقلاوردی ات
دوشمشدیلر واتلاری اولارون اوسته دولاندیرولاردیلار وکنت متفکرة فیما یقع علینا بعد ابی انقتل
ام یاسروننا وحیرت منی کوتورمشدی که ایا اتامدان صونرا بزی اولدرجکلر یا اسیر ایدیجکلر فاذا
برجل علی ظهر جواده یسوق النساء بکعب رمحه وهن یلذن بعضهن علی بعض ناگاه کوردیم بر ملعون
اتون اوستنده برجمع عورتلردن سالوب اتون دوشنه نیزه نون کعبیلن اولاری وورور واولار
بوطرفه قاچاوب یچاره لرون بعضیسی بعضیسینه پناه کتوروروا اولارین جمیع لباسلرینی وزینتلرینی
الشدیلار واوبی صاحب عورتلره یا دا یدولرمی یادلرینه یتشن اولمورهردن یونلرلان مدینه طرف دوندیلر
دیولر واجدداه وابتاه واعلیاه واقلة ناصراه واحسناه واحسیناه امامن مجیر یجیرنا امامن ذائد یذود عنا
ایا بیزه برپناه اولان وار پناه اولا بیزه بی صاحب لره ایا برمسلمان تاپولی که بوظالملرون شرینی پیغمبر بالالرینه
دفع ایده اه اه که بر نفر اولا دادرس المیدی پس او بیچاره لرون برقدری چوللره قاشدیلار وبرقدری
سوسزلقون شدتندن بیهوش دوشدیلر وبعضیسی قورخیدان یخیلوب غش ایلدیلر فاطمه عروس
بیورور من بو واقعه نی کورنده بیله خوف واضطراب منه غالب اولدیکه سومو کلریم لرزه یه کلدی هوش
باشمدان کیتدی قورخومدان کاه عمم کلثومین ساقی طرفنه قاچوردم کاه سول طرفنه پناه کتوروردم واذا
به نظرالی وقد قصدنی ففررت منه منهزمة ولما اظن انی اسلم منه که ناگاه او بی رحم سواره منی کوردی
قصد ایلدی منی سویوب من قاشدم بوکمانلن که اونیمی اونین شرندن سلامت چخاردا بولم کوردم
او سواره ات سالدی منیم دالیمجه ومن سرعتلن قاچوردیم که ناگاه منه یتشدی واذا بکعب الرمح
بین کتفی فسقطت الارض علی وجهی نیزه نون کعبیله منیم ایکی چکنموم ارا سندان بیله چالدی که یوزیم
اوسته یخیلدیم یره پس او بی رحم بی انصاف اتندان اندی بحس کوزلری دوشدی منیم کوشواره لریمه
الی اوزاتدی یاپوشدی منیم کوشواره لریمدن زورلن بیله تکان ویروب چکدی که قولاقلاریم پاره لندی
کوشواره لری چیخاردی ومقنعه می باشمدان کوتوردی قاچدی که خیمه لرون اوسته منم قالدیم
برطرفدن الیسی کوین قباقم برطرفدن واهمه برطرفدن شدت عطش برطرفدن احلوح برطرفدن قانوم
احامه تاب کتوره بولمدیم وانا مغشیة علی بحلدیم غش ایلدیم بر زماندان صونرا هوشه کلدیم
او بیتیم لر اتاسی اوزکی داغلو ویارالی خانم عمم زینب باشمی الوب بوینینه منه باخوب اغلیوردی وهی تقول
قومی نمضی ما اعلم ما جری علی البنات واخیك العلیل دیوردی تز دول قالان کلین ای عروس
اوطانی جو للرون ایسته مه مملاری وتوپراقلارینون اوسته اولان بالا ای سرخابه اوز قولاقلاری
قندی اولان فیزیم ای اتاسیز وقرداش سیز عم اوغلاسیز چوللرده باغرینه قان اولان عروس دور

نقل فاطمه عروس در غارت

کیدك جمله لره بولمرم او بری قزلار بن و بیمار قرداشیون باشنه نه کلدی فاطمه عروس دیئور دوردیم آنا

وقلت یا عمتاه هل من خرقة استر بها راسی عن اعین النظار عرض ایلدیم عمه جان اخر من تازه کلنم

شاهنشاه قزیم باشیم اچوقدی ایا بر کهنه مقنعه کانون کلی و یره سن باشیمی نامحرملردن اورتوم

اه اه وا ویلا فقالت یا بنتاه عمتك مثلك خانم زینب بیوردی قزیم منده سنون کیمی سو بولسام

چابولنمام یا دالا نمشام بر دادہ کما بنم کلمز قالت فرایت راسها مکشوفة ومتنها قد اسودت

من الضرب فاطمه عروس دیر دوندیم عمه یا خدوم کوردوم باشنده مقنعه یوخدی و اوقدر

تازیانه وکعب نیزه اوخانون مکرمنون بدننه او رو بلار که بدن مبارکی قارالوب ایزادار لرحند

وارد اولوب وشیکه امیر المومنین علیه السلام فاطمه زهرا سلام الله علیها یه غسل وردی کهن ایلدی

اغلیرا غلیه جمدی ایشکه اصحابدن بری عرض ایلدی یا علی علیه السلام ایا فاطمه زهرا سلام الله

علیها نون فراقنده بیله اغلیورسان حضرت امیر المومنین علیه السلام بیوردی یوخ بلکه اغلیورام

تازیانه لرون یرینه که فاطمه زهرا علیها السلامون بدنینی قارالدوب و قیامته تك یوقاردر فاطمه نون

بدنندن نکمیه جك و اوحالتلن ملاقات ایده اوز پروردکارینه امیرلمنان خانم زینبنون مصیبتی

هارا فاطمه زهرا سلام الله علیها نون مصیبتی هارا اوندان اوتری فاطمه زهرا سلام الله علیها نون

مبارك بدنی عمرون تازیانه سندن قارالدی امیر المومنین علیه السلام کیمی صاحبی واریدی حسنین کیمی

اوغلانلاری و زینب کلثوم تك مهربان قزلاری واریدی علاوه برا بن اج و سوسوز غریب دکولدیلر

اما خانوم زینب هم بی صاحبیدی هم اوغولسوزدی هم غریبدی هم اج هم سوسوزدی علاوه بولاردان

بدتحرش داش داغی ایکی یالاوز اغ قاسمون طوی اوطاقی عروسین قاره دواقی علیون داغلان نقابی

علی اصغرون قانلو قونداقی ابی الفضل عباسون یاتان بیلدی او رکین داغلامشدی خلاصه فاطمه عروس

دیور ایلکه عمم زینبلن خیمه کلدوخ کوردوخ هر یادیکه خیمه وار دی غارت ایدوبلر و امام علی

بن الحسین علیهما السلام مکبوب علی وجهه لا یطیق الجلوس من کثرة الجوع والعطش والاسقام

اه اه کوردوك قرداشیم بیماری بوزی اوسته سالوبلار نه اوستلکلار اجلقدن سوسوزلقدن چوخ

دوروب اکلشمکه طاقتی یوخدی فجعلنا نبکی علیه و یبکی علینا پس بزاونی بو حالده کوردوك شروع

ایلدوخ اونون مظلوملقنه اغلاماقا واو دا بزیم سو بولماقیز غریبلقمزه اغلیوردی پس بر طرفدن

عمم و بر طرفدن من اونون باز ولرندن یاپوشدوخ نه براقون اوستندن قاوزادوخ اکلشدیردوخ

بز اونون احوالنه او دا بزیم احوالمزه باخوردوق اغلیوردوق و چوخ اضطرابه دوشمشدوق

نوحه خوردوق اه اه اه کمناکاه بزیم بی صاحب خیمه لریمزه اوت وردیلار ایلکه خیمه اوت دوتدی بعضی

بیلدیکرا یدوب خانم زینب بیوردی ای قرداشیمون یتیم لری دوره یون داغلون چوللره پس بالاجا

اوشاقلار بعضی سنون یکی بعضی سنون اتکی اوت دوتمشدی کاه قاچوردیلار کاه اکلشوب

نوحه لار اولی خاموش ایدوردیلر فاطمه عروس بیوردی ایلکه خیمه اوت وردیلر بزلری اسیر ایدوب

بیمار قرداشیمون بونینه اغیر زنجیر اوردیلار وره سوار ایدوب کوفه طرف روانه

ایلدیلر الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

در خصوص غارت نقاب فاطمه عروس

عن زید بن عبد الله بن مسعود عن ابیه زید ابن عبد الله

بن مسعود اوز اتاسندن روایت ایدور که دیور داخل اولدیم رسول خدا صلی الله علیه و اله اون خدمتنه

عرض ایلدیم یا رسول الله ارنی الحق حتی اتبعه حقی منه کوستر تا اینکه تابع اولوم حقه بیوردی ای مسعود

او علی داخل اول اندرون خانه سنه کوروسن فوجدت وجدت امیر المومنین راکعا وساجدا پس داخل

اولدیم کوردوم امیر المومنین رکوع سجوده مشغولیدی ایلکه نمازدن فارغ اولدی تعقیب نمازنده دیوردی

اللهم بحرمة محمد صلی الله علیه و اله عبدك ورسولك اغفر للخاطئین من شیعتی خداوندا محمد صلی الله

و اله نون حرمتنه که سنون عبدون و رسولندی منیم شیعه لریمون کناهکارلارینی باغشلا ابن مسعود

دیور من بو حالی کوردنده چیخدیم که احوالاتی حضرت رسوله عرض ایدوم کوردوم حضرت رسول صلی الله

علیه و اله رکوع سجوده مشغولدور ایلکه فارغ اولدی تعقیبده بو قرارلن دعا ایدوردی اللهم بحرمة

عبدك علی علیه السلام اغفر للعاصین من امتی خدایا اوز بنده ن علی علیه السلام حرمتنه امتمون

کناهکارلارینی عفو ایله قال ابن مسعود فاخذنی الهلع حتی غشی علی ابن مسعود دیور حیرت

منی دوتدی بو مرتبه ده که غش ایلدیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله فارغ اولوب منه بیوردی یا ابن

مسعود اکفرت بعد الایمان ای مسعود دین او علی ایا ایماندن صکره کافر اولدون دیدیم یا رسول الله بن

ایا دام اللهه کهرزدن ولیکن من کوردیم که امیر المومنین علیه السلام سوال ایدر اللهدن سنی شفیع ایلیه

و سن سوال ایدورسن اللهدن امیر المومنین علیه السلامی شفیع کتوره سن فقال صلی الله علیه

و اله یا بن مسعود ان الله خلقنی وخلق علیا والحسن والحسین علیهم السلام من نور عظمته قبل الخلق بالفی

عام حضرت رسول صلی الله علیه و اله بیوردی یا ابن مسعود بدرستیکه خلق ایلدی خداوند

عالم منی و علینی و حسن و حسین علیهم السلامی نور عظمتدن ایکی مین ایل مخلوقاتی خلق ایلمکدن

ابروالی حین لاتسبیح ولاتقدیس وشیکه نه تسبیح واریدی نه تقدیس پس منم نوریمی یاردی وخلق الکل

اوندان کوکلری و یرلری و من فضلم کوکلردن و یرلردن وفتق نور علی فخلق منه العرش والکرسی و یاتی

علینون نوری پس خلق ایلدی اوندان عرش و کرسینی وعلی اجل من العرش والکرسی وعلی علیه السلام

بو یوکدی عرشدن و کرسیدن وفتق نور الحسن علیه السلام فخلق منه اللوح والقلم والحسن اجل

من اللوح والقلم و یاردی امام حسن علیه السلامون نورینی پس خلق ایلدی اوندان لوحی

و قلمی و حسن علیه السلام بویوکراخدی لوحدن وقلمدن وفتق نور الحسین علیه السلام فخلق منه الجنان

والحور العین والحسین علیه السلام افضل منهما و یاردی حسین علیه السلامون نورینی پس خلق ایلدی

اوندان جنتلری و حور العینی و حسین علیه السلام افضلدی اولاردان فاظلمت المشارق والمغارب فشکت

الملائکة الی الله عز وجل الظلمة وقالت بحق هولاء الاشباح الا ما فرجت عنا هذه الظلمة پس

بر ظلمت مشرقلری و مغربلری دوتدی بر نوعیله که ملك لر شکایت ایلدیلر درکاه کبریایه و عرض ایلدیلر

خدایا بو اشباحون حرمتنه که خلق ایدوبسن بزلره فرج کرامت بیور بو ظلمتی کوتور ولکیله فتکلم الله جل

جلاله بکلمة فخلق منها روحا پس تکلم ایلدی خداوند عالم عز وجل بر کلمه ایله پس خلق ایلدی او کلمه دن

بر روح ثم تکلم بکلمة اخری فخلق من تلك الکلمة الاخری نورا بعد ازان بر علیحده کلمه ایله تکلم اولوب

در بیان ابن مسعود امر عجیب

پس بو کلمه اجرا ایدن بر نوری خلق ایلدی فاضاف النور الی تلك الروح پس اضافه ایلدی اول نوری
بو روحه فهی فاطمة الزهراء علیها السلام پس بو نوری روحه اضافه ایتمکدن فاطمه زهرا سلام الله
علیها خلق اولدی **و بنا بر روایة ابن بابویه مرحوم** کتاب مجتبا الانوار
و قتیکه ملائکه زحمت ظلمتدن شکایت ایدوب نوادر طاهره یی شفیع ایلدیلر حضرت حق اولاری دعالری
مستجاب ایدوب بر قندیل که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهانون نورندن برلن کوکون دار اسندن
اویزان و آویخته ایلدی تا جمیع کوکلر و یرلر او قندیللرون بسبه منور و روشن اولدی و بو سببدن فاطمه
زهرا علیها السلام ملقب بزهرا اولدی پس ملائکه لر عرض ایلدیلر بو درخشنده اولان نور کیمون
نوریدر کیا اوندان جمیع کوکلر و یرلر ایشقلاندی وحی ولدی که بو بر نوردر که اونی اوز نورمدن
جدا ایلمشم و ذکر ایدن او تری که منیم حبیبمون قزیدی و منیم ولیمون عورتیدی او ولیکه منیم حبیبمون
قرداشی و منیم حجتلریمون اتاسیدی منیم بندلریمه ای ملائکه لر سیزی شاهد دونورام که سیزون جمیع
تسبیح و تقدیسلریزون ثوابینی بو عورتون شیعه لرینه و دوستلرینه اوتری قرار قویدوم
قیامتیه کونه کیمی انتهی کلامه رفع مقامه فاضاء منها المشارق والمغارب فمن ذلك سمیت الزهراء
پس خلق ایلدی اوندان زهرانی پس ایشقلاندردی خداوند عالم مشرقلری و مغربلری پس بو جهة
ادلانمش اولدی زهرا یا ابن مسعود اذا کان یوم القیمة یقول الله عز وجل لی و لعلی یا ابن مسعود
دیمایکه قیامت کونی اولی خداوند عز وجل بیورا منه و علی علیه السلام ادخلا النار من شئتما
کرداخل ایدون جهنمه هر او کسنی که ایسترسوز و ذلك قول الله عز وجل القیا فی جهنم کل کفار عنید
فالکفار من جحد نبوتی والعنید من عاند علیا و اهل بیته و شیعته و بودور الله تعالی نون بیانی
که قرآن مجیدده بیورور اتون جهنمه جمیع کفار عنیدی پس کفار او اشخاصدر دی که منیم نبوتمی
انکار ایده و عنید او کسه لردی که بغض و عناد ایده علی علیه السلامه و اونون اهل بیتینه و شیعه لرینه

کتاب جواهر الاخباره

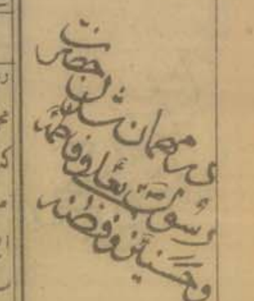
روایت ایدور سید سجاد علیه السلام اوز جدی امیر المؤمنین علیه السلامدن که بیورردی ما من عبد
یمسح یده علی رأس یتیم ترحما له الا اعطاه الله بکل شعرة نورا یوم القیمة هر بنده که ال چکه یتیمون
باشنه اونا رحم ایلمکدن او تری خداوند عز وجل قیامت کونی هر توکنه بر نوری عطا ایلر و یکتب الله
عز وجل له بعدد کل شعرة مرت علیه یده حسنة و یازار خداوند عز وجل هر توکون عددینجه که الی
سورتوب بر حسنه **و قال الصادق علیه السلام** اذا بکی الیتیم اهتز له العرش
فیقول الله عز وجل من هذا الذی ابکی عبدی الذی سلبته ابویه فی صغره امام جعفر الصادق علیه السلام
بیورور و قتیکه یتیم اغلار عرش الهی حرکته کلور پس خلاق عالم بیورار کیدر او کسکه اغلاتدی منیم
بنده می که من اونون اتاسین اناسین اوللرنده شیم صغرسنده موعزتمه و جلالمه و ارتفاع مکانمه قسم لا یسکته عبد مؤمن
الا اوجبت له الجنة اوللسون اوز عزت جلالمه و رفعت مکانمه هر بنده مؤمن که او اغلایان یتیمی ساکت ایلیه
بهشت اونا واجب اولی **روی السید هاشم البحرانی** فی کتابه المسمی بغایة المرام سید هاشم
بحرانی اوز کتاب غایة المرامده روایت ایدور عن جابر بن عبد الله الانصاری قال دخلت الی المسجد الکوفة

و امیر المؤمنین علیه السلام یکتب باصبعه و یتبسم جابر بن عبد الله انصاری دیور داخل اولدیم مسجد کوفه یه
بر حالتده که امیر المؤمنین علیه السلامی کوردیم مبارك بارماقلاریلن بر زاد یازور و تبسم ایدور عرض ایلدیم
یا امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام باعث ضحك ندور فقال العجب لمن یقرء هذه الآیة ولم یعرفها حق معرفتها
بیوردی یا جابر تعجب ایلدیم او کسدن که ایه نوری تلاوت ایده و اونا معرفتی اولمیا حق معرفت عرض
ایلدیم سنه فدا اولوم ندور اونون حق معرفتی فرمایش ایلدی یا جابر خداوند عز وجل بو ایه مبارکده
خاتم انبیا و ائمه هدانی بیان بیورور فقال قوله تعالی الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة
عبارتدر خاتم انبیا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله دن فیها مصباح انا المصباح والمصباح فی زجاجة
الزجاجة یعنی حسن و حسین علیهما السلام کانها کوکب دری یعنی علی بن الحسین علیهما السلام
یوقد من شجرة مبارکة یعنی محمد بن علی علیهما السلام زیتونة یعنی جعفر بن محمد لا شرقیة یعنی موسی
بن جعفر ولا غربیة یعنی علی بن موسی الرضا علیهما السلام یکاد زیتها یضیء یعنی محمد بن
علی علیهما السلام ولو لم تمسسه نار یعنی علی بن محمد علیهما السلام نور علی نور یعنی حسن بن علی علیهما السلام
یهدی الله لنوره من یشاء یعنی القائم المهدی عجل الله فرجه و یضرب الله الامثال للناس والله
بکل شیء علیم تمت **تفسیر امام حسن عسکری علیه السلامدن**
ختم الله علی قلوبهم ایه سنون تفسیرنون آخرنده قال رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت رسول
بیورور یا ابا الحسن ینادی مناد یوم القیمة این محبوا علی بن ابیطالب علیهما السلام ای حبیبم
و قتیکه قیامت برپا اولی بر منادی الله طرفیندن ندا ایدر هانی علی بن ابیطالبون دوستلری فیقوم قوم من
الصالحین پس بر جمعی صالح محب لردن ایاقه دوررلار فیقال لهم خذوا بایدی من شئتم من عرصات
القیمة فادخلوهم الجنة پس ندا اولونی اولارا که عرصه محشرده هر کیمی ایسته سوز دوتون اللرندن بهشته
داخل ایدون فاقل رجل منهم یجوز شفاعته من اهل العرصات الف رجل پس او صالح محبلرون بیرینون
شفاعتی بسبب مین کشی نجات تاپوب داخل بهشت اولولار ثم ینادی مناد این البقیة من محبی
علی بن ابیطالب علیهما السلام فیقوم قوم مقتصدون اوندان صورا بر منادی ندا ایلر هانی علی بن ابیطالب
علیهما السلامون قالان محبلری پس بر جماعتی که گناه و ثوابلری مساوی اوله اولی دورولار ایاقه فیقال
تمنوا علی الله عز وجل ما شئتم فیتمنون فیفعل بکل واحد ما یتمنی ثم یضعف له مائة الف ضعف
پس ندا اولونی اولارا خواهش ایدون خداوند عز وجل دن هر او زاد یکه خواهشیکز سوز پس هر بیری
بر خواهش ایدر حوریدن قصردن درجلی شفاعتدن او زاد یکه خواهش ایدور پس هر بیرینون خواهشی
خداوند عالمون حکمیله عمله کلی بعد از ان یوز بین مضاعف اولارون هر بر خواهشلری تکمیل اولور
ثم ینادی مناد این البقیة من محبی علی بن ابیطالب علیهما السلام فیقوم قوم ظالمون علی انفسهم معتدون
علیها اوندان صورا بر منادی ندا ایلرها زادور علی بن ابیطالب علیهما السلامون قالان محبلری
پس بر جمعی محبلردن دوررلار ایاقه که اوز نفسلرینه ظلم و تعدی ایلمش اولالار گناه سببیله و منتظر
دوررلار که اولارون خصوصنده نه نوع حکم صادر اولاجاق فیقال این المبغضون او المبغوضون
لعلی بن ابیطالب علیهما السلام فیؤتی بهم جم غفیر و عدد عظیم پس ندا اولونی هارداذر

علی بن ابیطالب علیهما السلامون دشمنلری یا اوکسلری که علی بن ابیطالب علیهما السلام اولاری دشمن دونار پس جمع کثیری وعدد عظیمی کنور دولر عرصات محشرده ساحلا لار فیقال لا یحمل کل الف من هؤلاء فداء لواحد من محبی علی بن ابیطالب علیهما السلام لیدخل الجنة فیجی الله عز وجل بمحبیك ویجعل اعدائك فداهم پس ندا اولونه ایادولاندر فیا بر علی بن ابیطالب علیهما السلامون دشمنلرینون بر نفرینی فدا بر دوستنه تا علی علیه السلامون محبی داخل جنت اولسون پس نجات ویرر خدا اوندعز وجل سنون محبلرینه یا علی و دشمنلرینی اولار افدا ایدوب جهنمه توکر ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله هذا الافضل الاکرم محبه محب الله ورسوله ومبغضه مبغض الله ورسوله اوندان صورا حضرت رسول صلی الله علیه واله علی بن ابیطالب علیهما السلامه اشاره ایدوب بیوردی بو افضل واکرمون محبی الله و پیغمبر محبیدور و دشمنی اللهون ورسولنن دشمنیدور والحمد لله تمت

کتاب مصابیح القلوب ذکره

روایت اولوب که رمضان المبارك کیجه لرینون برنده مولای متقیان امیر مؤمنان خاتم الانبیا محمد المصطفی صلی الله علیه واله دن التماس ایلدی که یا رسول الله صلی الله علیه واله بزه اولور که اوقدم لرینله که عرشی مزین ومشرف بیوردون بو کیجه علینون ایوینی مشرف بیوردا سان حضرت رسول صلی الله علیه واله اجابت ایدوب او کیجه امیر المؤمنین علیه السلام قوناق اولوب علی علیه السلامون ایونده افطار ایلدی چون ایسندی که تشریف اپاره سون بتول عذرا صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها عرض والتماس ایلدی که بابا بو کیجه عمون اوغلنه قوناق دون کجا کیجه ده منه قوناق اول اوجاب قبول ایلدی ایکنجی کیجه قیزی فاطمه زهرا علیها سلامه قوناق اولدی تا که کون عرش خدا امام حسن مجتبی عرض ایلدی یا جدا بو کیجه انام فاطمه قوناق اولدون صباکیجه ده منه قوناق اول حضرت رسول صلی الله علیه واله اجابت ایدوب اوچونجی کیجه ده امام حسن علیه السلام قوناق اولدی تشریف اپاراندا خامس ال العبا مظلوم کربلا امام حسین علیه السلام جدبزرکوارینه دعوت ایلدی او بزرکوار وعده ویروب دوردونجی کیجه او غلی امام حسین علیه السلام قوناق اولدی ایسندی اوز دولتخانه سنه رجوع بیورسون خاتونون کبریه جناب فضه عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه واله بش کیجه دورکه اقالارا وخاتونمه قوناق اولدون ایا بر کیجه ده کنیزه قوناق اولماسان ازادلری شاد ایلدون بندلری شاد بیورماسان اورحمة للعالمین پیغمبر ایسندی که فضه نون قلبی مکدر اولا قبول ایدوب وعده ویردی ایله که کیجه اولدی او بزرکوار اوز دولتخانه سنه تشریف اپاروب ایسندی که افطار ایلسون جبرئیل بامر رب جلیل نازل اولوب بعد از تبلیغ سلام عرض ایلدی یا رسول الله فضه سیزون قدوم میمنت لزومیزون انتظاریندی اونه امیدوار ایدوبسن ناامید ایلمه قبول وجنابا تشریف اپاردی ایلکه حجره طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها یه وارد اولدی بیوردی قوناق ایستمیسیز عرض ایلدیلر بلی سنه فدا اولاق بیت فرمودمی بارکه مهمان خواهی گفتم که بلی اگر زمن جان خواهی حضرت رسول صلی الله علیه واله بیوردی که سیزه قوناق کلمه میشم بلکه فضه منی دعوت ایدوب اونون قوناقی ام چونکه او کیجه ال العبا بوندا که



مهیا ایتمه مشدیلر فضه عرض ایلدی سیزه فدا اولوم حضرت رسول الله صلی الله علیه واله منیم قوناقمه تدارکی منلنده سیزون خدمتکارلقیزون برکتندن من طعام حاضر ایدهرم پس فضه داخل اولدی الله دونه بوزین قویدی تو براقه درکاه الهیه بو قولارین عرض ایلدی که ای خدای احد سنون حبیبون احمدی قوناق دعوت ایتمشم اوجنابدن منی خجالت ایتمه پس جناب اقدس الهی طرفندن حکم یتشدی رضوان خازن بهشته که ای رضوان بهشت مائده لریندن کوتوربزم ذرکاهمزه سوزدلیله عرض حالی ایدن دل شکسته فضه نون یانینه یتور که منیم برکزیده دوستیمی قوناق دعوت ایدوب خجالت اولماسون همان حالده رضوان بر اراسته خوانچه بهشت طعاملریندن کوتوروب فضه یتوردی فضه کتوردی حضرت رسول صلی الله علیه واله اون خدمتنه قویدی میل بیوردیلار

فی کتاب اسرار الشهادة نقلا عن حذیفة بن اسید

حذیفه دیور ایشتدوم پیغمبر صلی الله علیه واله دن که منبرده بیوردی جماعت بدرستی سیز وارد اولاجاقسوز منه حوض کوثرده و حوضون عرضی بصره وصنعانون ارا سیجه دور اوندا کاسه لر وار دور اولار اون عددنجه ... بیدی منه وارد اولاندا سیزدن سوال ایدرم ثقلین دن پس ملاحظه ونظرا ایدون که منیدن صکرا ایدجکسوز ثقلین خصوصنده وثقل اکبر اللهون کتابیدور وایکنجی ثقل منیم عترتیم اهل بیتیم دیلر قد نبانی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض تحقیق عالم وخبیردار اولان الله منه خبر ویروب که بو ایکیسی بر بریندن ایرلمان تا اینکه حوض کوثرده منه یتشونکه جماعت ... من حوضده دورروب باجرام سیزه پس سیزلردن بر جمعی دوتوب حوضدن کنارا ایدرلر فاقول یا رب منی ومن امتی پس من عرض ایدهرم الهی بولار مندن ومنیم امتمدن دیلر فیقال یا محمد هل شعرت بما عملوا انهم ما برحوا بعدك یرجعون علی اعقابهم پس الله طرفندن ندا اولونه که یا محمد صلی الله علیه واله بولاردن سندن صورا بولار نه ایلدیلر واسید وار دکولدیلر که رجوع ایدجکلر اوز اعقابلارینه بعد از آن اوچ مرتبه بیوردی اوصیکم فی عترتی خیرا یعنی وصیت ایدرم سیزه که منیم عترتم اهل بیتیم یا خشلوق واحترام واطاعت ایده سوز پس سلمان دوردی عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه واله ایا جز ودخی سن منه امام لردن که سندن صورا اولاجاقلار یا سنون عترتندیلر بیوردی بلی امام لر مندن صورا منیم عترتیم اولادیمدن اولاجاقلار منیم اسرائیلون نقیب لرینون عددنجه که اولارون دوقوزی اوغلم حسینون صلبندن اولاجاقلار اعطاهم الله علمی وفهمی عطا ایلر اولارا منیم علم وفهمی وعلی روایة هم خزان علم الله ومعادن وحیه اولار دیلر اللهون علم خزینه دارلری ووحی معدنلری فلا تعلموهم فانهم مع الحق والحق معهم پس اولارا تعلیم ایمیون بدرستیکه اولار حقله وحق اولارلادیر وعلی روایة سلمان رضی الله عنه قال صلی الله علیه معاشر الناس من افتقد الشمس فلیتمسك بالقمر ومن افتقد القمر فلیتمسك بالفرقدین فاذا فقدتم الفرقدین فتمسکوا بالنجوم الزاهرة بعدی جماعت هرکس که کونی ایتوردی پس چنك ورسون قمره وهرکس که قمری ایتوردی پس چنك ورسون فرقدین بن ما یکه فرقدانی ایتوردوز پس چنك ورون النجوم الزاهرة لارا مندن صورا اقول قولی هذا واستغفر الله لی ولکم دیورم منیم سوزیم بودور واستغفار ایدرم اللهدن اوز دم اوچون و سیزلر اوچون

وصیت رسول الله
تمسک با اهل بیت ...

۲ الله تعالی

فلم ازل حتی دخل بیت عایشه پس بو نوع بیوردی تا ایکه تشریف اپاردی عایشه نون ابوینه
پس سلمان دیور منده داخل اولدیم عرض ایلدیم «انام» «انام شرفلو اولسون یا رسول الله صلی
الله علیه واله ایشتدوم که سندن بیوردون اذا افتقدتم الشمس فتمسکوا بالقمر فاذا افتقدتم القمر
و بالفرقدان و ما النجوم الزاهرة دفاینکه کوکی ایتر دور تمسک ایدون قمره پس شمس ندور
قمر ندور و فرقدان ندور فقال صلی الله علیه انا الشمس و علی علیه السلام القمر و الفرقدان
الحسن و الحسین علیهما السلام و النجوم الزاهرة فهم الائمة التسعة من صلب الحسین علیه السلام
و التاسع مهدیهم پس حضرت رسول صلی الله علیه واله بیوردی شمس منم قمر علی علیه السلام
دور فرقدان حسن و حسین علیهما السلامدر و اشتغلی بولدقوزلار دوقوزا اما
لاردولار حسینون صلبندن دقوز قونجی اولاروک مهدیلردیر عجل الله فرجه و بروایة الجابر
زیادة وهی قوله صلی الله علیه واله الا من تمسک بهم بعدی فقد استمسک بحبل الله ومن تخلی
منهم فقد تخلی من الله اگاه اول هر کس بندن صورا اولارا تمسک ایده پس تحقیق تمسک
ایدوبدر حبل الله متینه و هر کس خالی ایده اوزینی اولاروک محبتندن واوزاق اولا اولاردان
تحقیق اوزاق اولوب الله دن

ذکر بعض فضایل جناب فاطمة علیها السلام فاضل دربندی علیه الرحمة اسرارنده

غمگین ایدن کسه رسولی فاطمه
و یا خلقه لیس

علمای اهل سنتدن خطیبدن نقل ایدر ورکه ابن عباس حضرت رسول صلی الله علیه والهدن روایت
ایدوبدر که بیوردی منم قیزیم فاطمه سلام الله علیها بنی ادمون حوراسیدی حیض و سایر کلفت اوندا
تاپولماز و بیوروبدر سماها الله فاطمة لان الله تعالی فطمها و محبیها من النار ادقویوبدی الله تعالی
منم قیزیمه فاطمه اوندان اوتری که الله تعالی اونون اوزینی و دوستلرینی جهنمون اودیندان کسوب
بلکه او شافع سوطندن کسیلر و ابو هریره و دیلمی بو مضمونده علیحده حدیث
حضرت رسول صلی الله علیه والهدن نقل ایدوبلر بیلکه ذکر اولدی فاضل دربندی
علیه الرحمة اسرار الشهاده کتابنده یازور که فرات بن ابراهیم اوز تفسیرنده بو حدیثی ابن عباس
اودا امیر المومنین علیه السلامدن روایت ایدوب ورکه بر گون حضرت رسول صلی الله علیه واله داخل
اولدی فاطمه زهرا سلام الله علیهانون منزلینه گوردی که غمگیندر بیوردی قیزیم نه باعث اولوب
سنون غمگین اولماغوه عرض ایلدی یا ابتا قیامت گوننده خلایقون عریان بدنیله عرصاته دوشماغی خاطریمه
دوشوب بو سببه غمگینم قال صلی الله علیه واله یا بنیة انه لیوم عظیم بیوردی قیزیم
گونی بیوک گوندی ولیکن فقد اخبرنی جبرئیل عن الله عز و جل ولیکن جبرئیل خداوند عزیز و جلیل
طرفندن منه خبر وردی که من اول اوکسم که قبردن دورام قیامت گوننده مندن صورا ابراهیم و ابراهیمدن
صورا سنون زوجون علی علیه السلام قبردن دورار بعدا دان خداوند عالم جبرئیلی گوندرر سنون
یانوه یتمش مین ملائکه ایله یدی قبه نوردن سنون قبرون اوستده اورولی اوندان صورا اسرافیل
نوردن حله لر ایله گلور سنون یانوه و دوروار باش طرفنده فینادی یا فاطمه علیها السلام بنت محمد صلی الله

علیه واله قومی الی محشرک پس بیله ندا ایلر که ای محمد صلی الله علیه والهنون قیزی فاطمه سلام الله علیها
دور اوز محشریوه گل پس سن قبردن دورارسان آمنة روعتک مستورة عورتک بو حالتده که رعب
و خوف سنده اولماز و بدنون مستور اولور پس اسرافیل او نور حله لری ویرور سنه پس اولاری سن
بدنوه و موافق حدیث مصابیح النجا کلمه حضرت رسول صلی الله علیه واله
پس تلبسهما مصبوغة بدم الحسین علیه السلام اوغلون امام حسین شهیدون قانیله الوان اولان
لباسلرندن گیرسن اکوم و موافق روایات عامه که فاضل علیه الرحمه اسرارده یازوبدر پس او لباسلردن که عرش
تازیانه لرینون ضربه دن مبارک جکنون قانیله و قبور فالارینون قاپو ضربنون قانیله الوان اولمش
گونوبی و همچنین بروایت محرق امیر المومنون قانلو عمامه سنی و اوغلی امام حسن
مجتبا علیه السلامون زهرالود گونلکنی و اتاسی رسول خدا صلی الله علیه والهنون شهید اولان
مبارک دیشلرینی و اوغلی محسنون خون الود قونداقنی و اوغلی حسینون قانلو پیراهنینی و علاوه
بروایت اسرار علمدار کربلا حضرت عباسون قلم اولان قولارینی گوتوروا ایلکا سبب شفاعت
امتلرن محشره عزم ایدر اوغلی حسینون تعزیه سنده گیدوکی قاره لباسلر ایله باشدان ایاقه قاره یه
اولار و بروایت اول حضرت رسول صلی الله علیه واله بیوردی قیزیم یا فاطمه پس روفائیل ادلو
ملک بوراق اسرات سندن اوتری گتوری که اونون یاجامی لولو رطبدن اولمش و اونون اوسته تحفه ادلو
سندن اوتری او ناسوار اولارسن پس روفائیل اونون یاجامنی چکر یتمش مین ملک اللرنده علم
تسبیح سنون قباقوه دوشلر ایلکه سیر ایدرسن محشر طرفنه یتمش مین حور عین مژده ویرنون الده مجمره اولاد
نوردن عود عطری ساطع اولر اوندان سنی پیشواز ایدوب بر بیرلرینه مژده ویره لر سنون جمالیه
جمالیه نظر ایتمکلن و بو حوریلرون باشلارنده تاجلر اولر که یاشل زبرجد یلن دانه نشان اولمش
اولار دوشلر سنون ساق طرفنده پس بر قدر یری گیدرسن من سنه ملاقات ایدرم و مریم بنت
عمران یتمش مین حوریلن سنون استقباله گلور و سنه سلام ایدر اولار داسنون سول طرفنده دوشلر
بعدا دان استقبال ایدرسنی انان خدیجه خویلدون قیزی یتمش مین ملائکه ایلن اللرنده لوای
تکبیر ایلکه محشره یاخونلاشارسن بو حوریلر اوز تابعلرینلن یتمش مین حوریلن سنون پیشوازوه گلور
اولار بلان بیله اولی اسیه بنت مزاحم اولار داسنون یانوه گله لر ایلکه وسط محشره خلایق تشویش
که جمیع خلایق خداوند عالم صعید واحده جمع ایتمش اولار و خلایقون قدملری شدت حرارتدن
کباب کیمی یانار ثم ینادی المنادی من تحت العرش و علی روایة من بطنان العرش یسمع الخلایق کلهم
یا اهل القیمة او یا اهل المحشر غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة الصدیقة بنت محمد صلی الله علیه واله
ومن معها بعدا دان وسط عرشدن منادی ندا ایلر که ای قیامت اهلی ای اهل محشر یوموون گوزلرینی
تا اینکه فاطمه صدیقه خاتم الانبیا محمد المصطفی صلی الله علیه والهنون قیزی مرور ایلیه حضرتنده
اولار ایلان یانان یکرها موکوزلرین یومالار و بلجازنه مکرا ابراهیم خلیل و علی ابن ابیطالب علیهما السلام
پس حضرت ابو البشر ادم اختیاری حوا ننه بو حالده سنی گوررلر انان خدیجه ایله که سنون بیشوزنون
دور ثم ینصب لها منبر من نور فیه سبع مراق بین المرقاة الی المرقاة صفوف الملائکة بایدیهم الویة النور

تعدادلرینه برمنبر نوردن نصب اولنه یدی پایه‌سی قلی پایه‌لردن ؟ آراسنده صف صف ملائکه‌لر
دورالار اللرنده علملر اولی نوردن و حوریلر منبرده ساق رسول طرفندن صفه‌چکرلر وعورتلر
هامو سندن یاخون حوایلن ایسه دورالار فاذا استرت فی اعلی المنبر اتاک جبرائیل فیقول لک یا فاطمه
سلی حاجتک ایلکسن عرشه منبره چخار سان جبرئیل کلوب عرض ایده‌سنه که یا فاطمه حاجتوی
سوال ایله اللهدن پس سن عرض ایده‌رسن یا رب ارنی الحسن والحسین فیاتیانک والحسین علیه السلام
تشخب اوداجه دما وهو یقول یا رب خذلی الیوم حقی ممن ظلمنی خدایا کوستر منه بالالادیمه
وجنت‌ده ایول امام حسن ایله امام حسین علیهما السلام کله‌لر سنون یانیوه برحالتله که امام حسینون
مبارک بوینون دن ماللاریدان قان جاری ولمه اولمه وعرض ایده الهی منیم انتقامی آل منه ظلم ایلیه‌لردن
وعلیهم روایت اسرار کوره عرض ایده فاطمه زهرا سلام الله علیها که الهی ما صنع بولدی من یعنی
خدایا بنلر اولدی مقصودا او غلوم حسینه فیقال لها انظری فی قلب الفتیه فتنظر الی الحسین علیه السلام
قائما لیس علیه رأس پس مقصد جلالدن سن کلی ای فاطمه باخکلان قلب قیامته
یا خارسان وسط محشره کورورسن اوغلون حسین علیه السلام دوروب اما بدننده باش یوخدر
فتصرخ صرخة واصرخ بصراخک وتصرخ الملائکه بصراخک پس او غلوی باشسز و قاننه
بلشمش کورنده برنعره چکوب اغلادرسان وسنده برنعره چکوب اغلادام و ملائکه‌لرسنون ناله
و صراخندن سن چکوب اغلارلر فیغضب عند ذلک الجلیل وتغضب لغضبه جهنم و
الملائکه اجمعون پس سنون صیحه و صراخندن خداوند جلیل حسینون ظالملرندن اوتری
غضب ایده وجهنم وجمیع ملائکه‌لر غضبلنورلر فتزفر جهنم زفرة ثم تخرج فوج من نار یقال لها
الهبهب پس جهنم شعله ور اولی برنوع شعله ایله که او شعله‌دن براودی چخار که ادینه
هب هب دیلر بیله اوده یکه برایل مدتی اونه یاندرو بلادرتا قارالانیب اونا بیل داخل اولیوب
وتودی خارج اولیوب ابدا فیقال لها خذیهم والتقطی قتلة الحسین علیه السلام بینما هم
بزرقة الاعین وسواد الوجوه خذی بهم بنواصیهم وتابعیهم والراضین بافعالهم فالقیهم فی الدرک
الاسفل من النار پس حکم اولنه هب هبه که دو تکلادن ونعیکلادن حسینون قاتللرینی بینما
و صوورتلریله که کوزلری کوک و یوزلری قاره دیلر و حسینون قاتللرون تاصلرینه و ظلملرینه
راضی اولا نلادی وسال اولادی جهنمون درک اسفلنه فانهم کانوا اشد علی اولیاء الحسین
علیه السلام من آبائهم الذین حاربوا الحسین علیه السلام فقتلوه بدرستی اوتابع راضیلر اشد دیلر
حسینون دوستلرینه اتالارندان که حسینه اولدیردیلر فتلتقطهم فی حوصلتها فاذا صاروا
فی حوصلتها پس اولاری هب هب یغار حوصله سینه ایلکه تمام ایده حوصله سینه صهلت
وصهلوا بها وشهقت وشهقوا بها وزفرت وزفروا بها برنعره چکر اولار دا نعره چکلر و شهقه
اورار اولاردا شهقه اورالار و برصیحه ایده اولاردا صیحه ایدلر فینطقون بالسنة ذلقة
طلقة یا ربنا فیم اوجبت لنا النار قبل عبدة الاوثان پس هب هبون حوصله سنده نطقه
کلورلر عرض ایدلر که ای پرورودکاریمیز اللهم نه سبب بزلری بت پرستلردن قباق جهنمه سالدون فیاتیهم

الجواب عن الله عز وجل ان من علم لیس کمن لا یعلم پس الله طرفندن اولارلجواب کلورکه بلنجی بولن
و تانیان بولمین و تانیمیان کیمی دکول ثم یقول جبرائیل یا فاطمه سلی حاجتک فتقولین یا رب شیعتی
بعدازان جبرئیل عرض ایده یا فاطمه ایسه اللهدن حاجتوی پس سن عرض ایدرسن خدایا شیعه
لریمی سندن ایستورم فیقول الله تعالی انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنة پس خداوند
عالم بیورر ای کتکلن هرکس که سنه چنک اوراسلن بیلهدی بهشته فاصل دی بندی علیه الرحمه
بیورورایلکه امام حسینون قاتللرندن و حسینین سایر ظالمین آل رسول صلی الله علیه وآله
علی الخصوص اول وتایندن که خانونی محشر سلام الله علیها نون اوز وجود شریفنه ارادوادنبلی
اتمشدیلر انتقام تمام چکولی بعدازان او خانونون آه ناله سی و سوزنلی ساکت اولی اکنده
حسینون قاره لرینی چادی وا غلامه قدان اوزینی ساحلادبهشت حکه لرندن فاخر لباسلی
کنوب و دلشاد اولی او کرامات خاصه لر سبب که خلاق عالم او معصومه عطا بیوراروحسینین
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وامیر المؤمنین وسایر ائمه علیهم السلام شاد و فرحناک اولالار بو
هنکامده دوست دوتالار که سنون شیعه لرندن اولاید بلادر پس قریم سن و شیعه لرون و محبون
او غلی علینون واولاد امجادینون شیعه لری بهشته طرف کیده سوز دبو شیعه لر هامو بیه امند
اولالار قیامتون هول لرندن و بدتلری مشهور اولی و سیراب اولالار هر موردکه جمیع خلق
خوفناک اولالار و اولار خوف ایتمزلر و خلایق سوسوز اولالار و اولار عطش کورمزلر فاذا
بلغت باب الجنة تلقتک اثنتا عشر الف حوراء لم یلتقین احدا قبلک ولا یلتقین احد ابعدک بایدیهم
حراب من نور علی نجائب من نور ایلکه یتشرسن بهشتون قاپوسنه ملاقات ایده سنه اون ایکی
مین حوری بیله حوریلر یکه ملاقات ایتمیوبلر براحده نه سندن ایرولی و نه سندن صوکرا و او حوریلر
نوردن اتلاره سوار اولالار که زینلری ذهبدن و یاقوتدن اولی و لجاملری لولوء رطبدن فاذا
دخلت الجنة تباشر بک اهلها زمانیکه داخل اولورسان سنون جالوی کورمک سببنه بریبرلرینه مژده
ویرولر بهشتون اهلی ووضع لشیعتک موائد من نور علی اعمدة من نور وسنون شیعه لرون
اوچون خوانچه لرقویالار نوردن نور عمودلرون اوستنده فیاکلون منها والناس فی الحساب
پس میل ایده لر او خوانچه لرون طعام و نواکهندن و حال آنکه خلق حساب و برمکده اولالار وهم فیما اشتهت
انفسهم خالدون وشیعه لرون اوچون اولار هر زادیکه خواهش ایده لر و بهشتده مخلد اولالار
وایلکه اللهون دوستلری بهشته برقرار اولالار زیارت ایده سینه حضرت آدم علیه السلام وسایر انبیا
علیهم السلام وان فی بطنان العرش لولوتین من عرق واحد لولوءة بیضاء ولولوءة صفراء فیها قصور
ودور فی کل واحد تسعون الف دار فالبیضاء منازل لنا ولال ابراهیم وبدنه‌سی وسط عرشدن
ایکی لولوء وار برا صلدن برنق قبرنیسی صاری و اولارون اوستنده قصرلر وار هر برنده دوقسان
مین دار پس آق لولوءنین قصرلری بزیم و ابراهیم اولادینون منزلیمیوزدی و هر مؤمن که بهشته اوز
منزلنه داخل اولی اونون باشنه ملک وکرامت تاجی قویالار و بیتمش حله اکنه کیده زولی بالوان
مختلفة منسوجة بالذهب والفضة واللولوء والیاقوت الاحمر هر بری بورنک که باقتده او لمش اولی

۲ بهشت

قرمزلیلن ان وکوموشیلن ولؤلؤیلن وقرمزی یاقوتلن وعزفه‌لری بنا ایدوب حصه‌لری دُرلن یاقوتلن
زبرجدلن سقوفها الذهب مجوکزه بالفضة سقف‌لری یعنی لدور که کوموش بولاری اولارک غرفه‌لرون
مین قاپوسی اولی قرزلدن هرقاپوسنه برملك متوکلدور وفیها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض
من الحریر والدیباج بالوان مختلفة وفرشلری برینی اوستنده حریرلن ودیبادن هر
بری برونك وحشوها المسك والعنبر والکافور وایچلری مشکدن وعنبردن وکافوردندر
قالت فاطمة علیها السلام یا ابه ما کنت احب ان اری یومك وابقی بعدك یوما خاتون جنت
سلام الله علیها اتاسنون فرمایشلرینی که ایشیدی عرض ایلدی بابا ایستمورم سنون
اولیمونی کوروم وبرکون دنیاده سندن صورا عمر ایدیم قال صلی الله علیه واله یا ابنتی لقد
اخبرنی جبرائیل عن الله انك اول من تلحقنی من اهل بیتی فالویل کله لمن ظلمك والفوز العظیم
لمن نصرك حضرت رسول صلی الله علیه واله بیوردی قیزیم تحقیق جبرئیل الله طرفندن خبر
ویروب که منم اهلبیتمدن منیم یانمه اولیجی کلن سن اولورسان پس کل ویل اوکسه اوچون که
سنه ظلم ایده وبویوك رستکارلوق اوکسه اوچوندی که سنه کومك ایده تمت
اشان بمصیبت وکریستن فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه واله
وامدن شیوخ مدینه بنزد امیرالمؤمنین علیه السلم که بگو بفاطمه علیها السلم که یا شبها بگرید و
یا روزها تا ما آرام واستراحت بکنیم وبرید جناب فاطمه علیها السلم حسنین علیهما السلام را بصحرا

فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار الشهاده کتابنده یازور که ارواح مطهره

صدیقه صغری جناب زینب وجناب ام کلثوم وهمچنین جناب سکینه وسایر اهلبیت مظلوم کربلا اوجوم
ابدان واجساد مثالیه کبیره وارکه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها نون روح مطهره
سیلن جمیع عوالمده وکل نشاتده مجالس تعزیه جناب سید الشهدا علیه واله الاف التحیه والثنا
حاضر اولارلار وهمچنین النجباء ال عبانون یا نوبلن خصوصا فاطمه زهرا سلام الله علیهانون هیچ بر عمل
تعزیه مظلوم کربلانی اقامه ایدوب اغلاماق وبساط تعزیه شهدای کربلانه نقدر قوه وامکان خرج
ومصرف ایلمکدن افضل واشرف دکول حتی اوکسلرکه برمدت تعزیه دارلوق قیلدلان برپشمانلوق
یا علاجدن عنه اولکسنه تعزیه دارلوقلارینی ترك ایدوب بوبساطدن اولرینی کنارایده‌لر بوبزرکوارلار
ار اوچون دلکیرلوق ومصیبت زده‌لوق حاصل اولار والله تعالی دن خواهش ایده‌لرکه اوتعزیه دارلوق
وسعت وقدرتنی عطا ایلسون تا بوبساطه رواج ورسونلر وبوبزرکوارلار اوزلری اوتعزیه دارلوق
فکرنده اولالار ویرپشمانلقنون ندارکنی ایدلر وجمیع کثیر صلحا ومؤمنین ومؤمناتدن واهل الله
کوروبلر مرض ووبا وسایر بلا مخلوقه یتشن وقتلرده ائمه هدی علیهم السلام‌لردن کاولرالار
واهندو بالرینه وبویوروبلار که مسجدلرده ومحله وکوچه‌لرده جناب سید الشهدانون عزا مجلسی
دوتون اغلیون اومظلوم تا خداوند عالم بلای ومرض وبانی سیزلردن کوتورسین وبو مطالبه
مؤید بوحکایت لطیفه دور وقد ذکر الشیخ عبد الحسین الاعثم فی قصیدته ان رجلا من سکان

[Margin note, slanted:] فروخن ... علی اکبر حسین ع ... اقا جان ... سید الشهدا

بعض بلاد الهند کان ذا تقوی وورع ومحبا لال الله واهلبیت رسوله وکان ذا اموال کثیرة ونوع دیگر
که ذکر ایدوب شیخ عبد الحسین اعثم بلاد هند ولایتنون بعضی شهرلرنده بر شخص وار ایدیکه صاحب
تقوی ودوستدار اهلبیت پیغمبردی وچوخ دولت خداوند عالم اونا عطا ایلمشدی وبوشخص ازبسکه
سید الشهدا علیه التحیة والثنایه چوخ محبتی واخلاصی واردی هر ایل ایام محرمده بساط تعزیه برپا ایدوب
تکیه دوتاردی ومرثیه خوان کتوروردی وچوخ جلاللی تکیه بنا ایلردی بوشاهانه فرشلر سالاردی
وهر کون جناب سید الشهدا علیه السلام احسان ویروردی وچوخ پرقیمت ظرفلرده وعالی مجموع
ومانندلرده عزادارلر اوچون باکیزه معطر طعاملر وخورشلر صرف ایدردی وکان یبذل للقراء والزوار
اموالا کثیرة لاجل ذکرهم المصائب وچوخ پوللار مرثیه خوانلره ذکر مصیبتدن اوتری ویرردی وکان
هذا الاطعام فی اللیل والنهار وبوقرارلن هر کیجه وهر کون ایام محرمده احسان ایدردی ایلکه عاشورا
کونی تعزیه دارلوقی تمام اولوردی مجلس عزانون جمیع فرشلرینی امام حسین علیه السلامون رضاسندن فقرایه
بذل ایدردی وبخزایلکه بو سیاقله مراسم عزادارلوقی برنیچه سنه سوروردی وواجبی عمل لورتك بونوع عزادار
لوقی اوز نفسنه لازم ایلشدی وقد اتفق فی عام من الاعوام ان والی ذلك البلد قد حجر منع خدمه
وحشمه عن سکنه دار هذا الرجل فی ایام المحرم وسمع الاصوات منه ضجیج قد علت وصیاح قد تجت
بها الارض رجا اتفاقا اوشهرون حاکمی دشمن خاندان رسالت پناهی ایدی اوز خدم حشمیله محرم ایامنده
بوعزادار شخصون ایوینون کوچه سندن کچوردی که نوحه وناله وفغان یادو صره یا علی یا حسین ایشتدی
دیدی بو نه نوحه ونه صیحه دور دیدیلر بوایون صاحبی بر رافضی دور که عادت ایدوب هر ایل شهید کربلا
امام حسینه عزا ساخلار وعزادارلرین اغلاماق وسینه اوروماق سسلریدی فامر الوالی باحضاره فلما
احضروه عنده شتمه وشتمه ثم قال لخدامه اضربوه بالسیاط ثم انهبوا امواله واسلبوا ثیابه والی حکم
ایلدی اوعزادار ی کتوردون منیم یانمه خادملر فی الفور اوعزاداری چکچکه کتوردیلر والی اونون یانمه
والی اولا چوخ فحش لر وناشایق سوزلر اونا دیدی بعد حکم ایلدی غلاملرینه که بوعزادارون ایونه
وعزاخانه مجلسنه هرنه که وار غارت ایدون واوزینون اکندن اولان لباسلرینی تماما سویون
پس غلاملر جمیع اثاث البیت واموالنی ولباسلرینی غارت ایدوب یاردیلار فصار ذلك
الرجل الصالح منهوبا حتی لم یبق عنده ما یستره ویقیه من الحر والبرد پس بو صالح عزادار شخص غارت
زده وحقیر وذلیل اولدی بیلهکه بر زاده قالمدی که اونی ایدن وسوبوخدان ساخلاسون پس
همان ایلی فقر وفاقه ایلن کچوردی ایلکه ایکنجی ایلون محرمی ایریاخونلاشدی اوشخص صالح
کیچن ایللرون اوضاعینی وتکیه بنا ایدوب احسان ویروب تعزیه دارلوقنی یادینه سالوب چوخ
غصه لنوب شدتلن اغلادی واه واه اوستندن چکوردی که بوایل فقیر اولدیم اقام حسین مظلومون
مجالس اولاجاق وکانت له زوجة صالحة قالت له ما هذه البکاء والقیحة والانین واوشخصون
بر صالحه عورتی واردی دیدی کیشی نه اوچون بیله نالدوعمیله اغلیورسان اثا مال تولیوب
غارت اولماقه اغلیورسان قال ما حزنی فلنفسی وبکائی الاعلی فوت اقامة عزاء سید الشهداء
فقط دیدی عورت منیم اوزکیمون یا نمالی واغلاماقیم بوندان اوتریدور که بوایل اقام سید الشهدا

فروختن مرد هندی پسر خودرا برای اقامهٔ تعزیه

عزادارلوغه مندن فوت اولماق قال لا تحزن ان لنا ولداً اذهب به الی النواحی البعید من
الهند وقل للناس هذا عبدی فتفرقات بثمنه واصرفه فی تعزیة مولینا الحسین علیه السلام عورت
صالحه دیدی غم ایله اغلاما بزیم مال دنیادن بر اوغلموز وار اونی اپاره هندمون اوداق دلالت
لرینه غلام عوضینه ساتوب پولنی کتوره اقامه حسینه عزادارلوق ایده ک فسر الرجل وحمد الله وشکر
کم پس کیشی شاد اولوب اللهه شکر وثنا وحمد ایلدی بوخالده اوغلان ایوه داخل اولوب اناسیله
اناسینی بودانوشقده کوروب احوالاتدن جزدار اولوب دیدی غم ایمیون اتام منی قول دیوب
ساتون اقامه امام حسینون عزادارلغنی ترک ایتمیون وانا افدی نفسی علی ابن محمد المصطفی وابن
علی المرتضی وابن فاطمة الزهراء المقتول عطشاناً فی ارض کربلا کرمن اونجاننی قربان ایلدوم
سیغمبر اوغلنه علی مرتضی بالاسنه فاطمه زهرا جکر کوشه سنه کربلاده سوسیز شهید اولان حسین اقامه
فاخذ الرجل بید ولده وقصد بلداً بعیداً من بلاد الهند پس کیشی دوندی اوغلنون النّدن
واوغلان اناسیلن وداع ایلدی واو ایکیسی ایلدیلر پس اناسیلان بیلمهند ولایتلرندن بر اوزاق
شهری قصد ایدوب روانه اولدی بلا دچونکه عورت لرون اوکی نازک اولی بو صالحه عورت
اوغلنون دالونجه باخوردی اغلوردی دیوردی اوغول کیت منه خانموم لیلاکیمی اوغولسوز
قالوم جوخ کواردی منه فلما اتی اقرب بلدة رأی فتیً جلیلاً اعظم امهیبا حمیلاً وقد اضا
نور وجهه الافاق ایلکه بر شهره قربه یتشدیلر کوردیلر بر جلیل الشان عظیم القدر یا جمال
شخص جوخ کوزل سیکجبین مبینون نوری عالمی منور ایدوبور فقال الفتی ابن مضیتک وما الذی
ترید بهذا الغلام قال هذا عبدی ابیعه فقال بکم قال بکذا فاعطاه الفتی الثمن من غیر توقف
فلما اخذ الرجل الثمن رکض واسرع الی بلده حامداً الله شاکراً اوبولن شخص بیوردیکه کیشی
هاراکیدورسن وبو اوغلانی ندن اوتری اپاروسان دیدی بو منیم غلامیدی اپاروب سانام
دیدی نه قیمته ساتورسان دیدی فلان قیمته پس هیچ توقف وتاخیر بویلاری ساتوب تسلیم الملک
کیشی اوغلانی کوتوروب اوز یلن بیله اپاردی وکیشی بولاری شرعیلن حمد وثنا ایدوب یوز
قویدی اوز ایوینه فلما وصل واستقر فی داره کان یتحدث لزوجته بما جری ایلکه
یتشدی ایوینه احوالاتی عورتنه نقل ایدوردی فبینما هما یتحدثان ویفرحان فاذا بالولد
قد اتاهما پس اناسیله اتا بر برلریله دانوشوردیلر وشاد اولوشدیلار ناکاه کوردیلر
اوغلان داخل اولدی فقالا له هل هربت من المشتری قال لا دیدیلر ایا مشتریدن قاچوبسن
دیدی یوخ فقالا فما الامر دیدیلر پس ایشون نه نوع اولدی که کلدون قال یا ابه
لما اخذت الثمن وسرت وغبت عن نظری خنقتنی العبرة دیدی اتا جان ایلکه سن پولی الدون
یولا دوشدون من سنون دالونجه باخوردوم ایلکه منیم نظرمدن غایب اولدون کوزلریم دولدی
دوردیم اغلاماقه او بوایی مشتری منه دیدی اوغول نه اوچون اغلادون منه عرض ایلدوم
بو کیشی منیم اتامدی ومن اونون غلامیدیم لیکن منه چوخ مرحمت لر وچوخ احسانلر ایدردی
اونون منه اولان کی احسانلری یادیمه دوشدی اغلادیم منه بیوردی سن اونون غلامی دکلسن

٠ کوتورب

در تتمهٔ مطلب سابق

بلکه اوغلی سن من عرض ایلدیم سن نه بولوردسن مکرسن کیمسن که عبدن جز ویرورسن قال انا
الذی باعك ابوك لاقامة عزائی انا الغریب المکسور انا الذی قتلونی عطشاناً من غیر جرم بیوردی
من اوکسم که اتان سنی ساتدی منیم تعزیه مدارلغمدان اوتری منم اوکسم که کاه سیز منی سوسوز
اولدردیلر هیچ اغلاما وغمگین اولما ایندی بو ساعت سنی اتاوه وانوه یتوروم ایلکه اتا اناوه یتیرسن
منیم طرفمدن اولارا دیکلن غم ایلمه سونلر اوندان لاریکه ولی شهرلاردان غارت ایدوب بیزلیکلن
ویرواوزیره علادوم برابن سابر احسان وانعام لریه ایدیر فبینما هم یتحدثون اذ طرق الباب طارق
قائلاً للرجل الصالح اجب الآن والی البلد پس ولایز بودانوشقده ایدیلر که قاپو دوکلدی دیشی
کلوردکه ای صالح کیشی بو دقیقه سنی والی ایستیور ایلکه یتشدی والیون حضورینه والی نوردی
وجوخ تعظیم تکریم ایدن صوراغنه دلینی اچوب قال اجعلنی فی حل فلئن قد اذیتك دیدی
منی حلال ایله که سنه اذیت ایتمشم فاعطاه جمیع ما اخذ منه وزاد له بره واحسانه وقال ایها الرجل
ابذل لی جدك وجهدك فی اقامة عزاء الامام المظلوم فانی اعطیك فی کل عام عشرة الاف درهم
پس هر نه که غارت ایلمیشدی تماماً اوردی وانار توخ انعاملر ایلدی ودیدی ای صالح کیشی البته
جوخ جد وجهد ایله بو مظلوم امامین عزاسنده ومنده هر ایل اون مین درهم سنه ویرم که او
بزرکوارین تعزیه سنه خرج ایدسن وبولکلن که من اوزوم وعیالم ونوکرلریم وقوم اقربا وتابعلرم
هاموموز شیعه اولدوق قال لما کیشی دیدی اکوالی نه باعث اولدی که شیعه اولوبان منیم مالیمی
ویردون وانعاملر ایلدون قال قد اتانی الامام المظلوم العطشان روحی له الفداء فی المنام
وقال لی اتوءذی من یقیم عزائی فتنه واخذت اموالهم واملاکه فرد کل ذلك الیه والفخر ان عفو
عنك والا امر الارض بان تخسفك باموالك فعجل فی طلبه رجاً قبل ان ینزل الیك البلاء والا
دیدی بو ساعت اوز مقامیمه بوخالمده بو تحقیق که منیم تعکلردو بامه جانم قربان اولسون
سو سیز مظلوم شهید اولان امام حسین علیه السلام تشریف کتوردی ومنه بیوردی ای والی ایا سن منیم
عزادارمه اذیت ایدوبسن مال ملکنی غارت ایدوبسن هر نه که غارت ایدوبسن ویر اوز صاحبنه
والتماس ایلکلن سنی باغشلاسون اکر بیله که بیورددیم ایلمیه سن حکم ایلرم یره سنی جمیع مال
ودولتلرون کاسه جکر پس تیز منم عزادارمی تاپ وماللینی ویروب مرحمت ایله بلاسنی دوتمامش
ثم قال فها انا استغفرت الله تعالی وتبت الیه واهتدیت بهدایة الامام الی صراط مستقیم پس ای
عزادار حسین ای شخص صالح سن شاهد اول کلان که من توبه وانابه ایلدیم وهدایت تاپوب شیعه
اولدیم امام مظلومین هدایتلن والحمد لله رب العالمین وحمد ایلرم بو شیعه اولمانمه خصوصیله
بر اللهه که عالملرون پروردکاریدی **ایضاً اسرار الشهاده کتابنده فاضل مرحوم**
اعلی الله مقامه یازوب وبعضی کتب معتبره دن نقل ایدوب که بر شخص مجروح حاجی اهلندن که بر شهردن
بحرین شهرلرندن دیوب من اوزیمه عادت ویرمشدوم که هر یره تعزیه شهدا اولسایدی کیدوب
عزادارلوق ایدردیم خواه کیچه خواه کوندوز ودوست دوتاردیم مرثیه ایشتمکی واغلاماقی محرم
الحرامون تاسوعا کیچه سی بر تکیه مجلسنده جوخ اغلادیم اذ اعترانی النوم فرایت کانی فی بستان

٢ بولکلن که

کثرة الاشجار والانهار تا اینکه بوجی منی دوتدی عالم رؤیاده کوردیم کویامن بر باغده ام که چوخ
اقاجی وچوخ قوشی وار اما قوشلار اقاجلاردن اوسته مصیبت زده ادملر کیمی نالیه کلوب
فغان ایدوردیلر من حیرتیله قوشلاردن حزین صوتلرینه متوجه اولدیم وادا بیکاء مرتفع بقرح
القلب بو حالده براوجا اغلاماق صدا ییه کلدی که قلبی پارالادی دیدیم کاش بولیدیم که بو
اغلیان کیمدی که بیله یانوخلی اغلیور پس برقدر سیر ایلدیم وادا بعبد بر ماء وعلی جنب
ذلک العید امرئة ناکاه کوردیم بر سوجو خوری ویا نته بر عورت که نوری کون کیمی اشیقلانور
وفی یدها ثوب مضرج بالدم وفی ذلک الثوب تمزیق کثیر والنه برقانه ملتبس بالتار واد
واوبالتاره چوخ سورلخ وار واو عورت اولباسی یونور وسورا خلاردینه چوخ باخور وبکی
بکاء عالیا واوجادان اغلیوروا وجادن صیحه چکوروا ولباسدن مشک عنبر عطری کلوردر
من ملاحظه ایدوردیم ایا بونه عورتدی ونه دیور اغلیور کوردیم دیور یا ابتاه یا رسول
امانوی ماضلت امتك بعدك فینا یا ابتاه یا رسول الله ایا کوروسن سنون امتون سندن
صورانه لر ایلدیلر بزه اما انا فقد غصبوا حقی وطردونی من بیتی وضربونی علی جنبی واخذوا
میراثی اما من نیس حقمی غصب ایلدیلر وایو مدن منع ایلدیلر وناز یانه ایلن ههلو لریمکی
اوره یلادروا ادمی المیدن الدیلار وقدر ومنزلتی حقیر سایدیلار وصحیح ادعامی تکذیب
ایلدیلر وسوزلریمی ایشتمدیلر ومنه کومك ایلمدیلر بو لار اکفایت ایلمدیلر یا ابتا حمعوا
حطبا حول بیتی لیحرقوه مع اولادی یا رسول الله ایو یمون اطرافنه اودون یغدیلر که اولادیمی
وا یو یمی اودلا سوندیلار کوردیم که اوییمی اودلیا جا قلار قاپونی احدیم وقاپو نون دالنده دالاندیم
نیس مینی قاپو یلان دیوارون ارا سنده قویوب قاپو بیر زوریلن تکان ویردیلر فاسقطوا جنینی
الذی سمیته محسنا پس سقط ایلدیلر اوا وشاقی که سن محسن ادقویمشدون وبو ظلمه کفایت
ایتمدیلر حتی اتوا الی ابن عمی الذی ربیته صغیرا واحببته کبیرا وجعلته امیرا
تا اینکه کلدیلر عمو م اوغلنون یانسه که سن اونا تربیت ویرمشدون اوشاقلقونده وفرداکی
ایلیشدون بویوك لکونده وخلق امیر ایلیشدون فهضوا علیه وجعلوا حمایل سیفه فی
عنقه وقادوه کما یقاد البعیر المخشوش وهو ملبب بثیابه یا یوشدیلار اوندان وقلچنون
حمایلنی سالدیلار بوینینه وچکدیلر مسجد طرفه برخالیله که پالتارلاری بو ینینه بغشمشدی دمیمی
لراونا اعانت ایلمدیلر پس هرکاه سنون وصیتونی وحکمونی اطاعت وامتثالی مانع اولمسایدی
هر اینه اولاری تماما هلاك ایلردی یا ابتاه فلما رأیت ما فعلوا بابن عمی انقطعت
اوصالی ولقفت خماری علی رأسی ولبست ازاری واتیت نحو القوم یا ابتاه یا رسول الله
صلی الله علیه واله ایلکه کوردیم عموم اوغلنه بو ظلمی ایتدیلر جکوللر ایا روملادیندن لریم کسلدی
مقنعه می سالدوم باشیمه ازادیمی کیدوم کلدوم اوقومنه طرفه بو احمالیله که سنون احترامو
منیم خصوصیمده ساخلالار فما دعونی بل شغلوا ابنی وشتمنی لیکن منه مراعات ایلمدیلر
بلکه منه ناسزالر دیدیلر بونا دا کفایت ایلمدیلر حتی ضربونی بسیاطهم وکسروا اضلعی وا ثاد

سیاطهم باقیة فی جسدی حتی الفی ربی تا اینکه تاز یانه لر یله منیم قابورقالاریمی سندردیلار وتاز یانه
لرون بری بدنیمده قالور تا پروردکاریمه ملاقات ایدیم ولو رایت الحسن والحسین علیهما السلام
وهما یرکضان خلف ابیهما وهما یبکیان وینادیان القوم خلوا ابانا لا ام لکم فاین تذهبون به یا ابتا
هرکاه کوریدون حسن وحسینی که اغلیا اغلیا اتالارینون دالیجه قاچوردیلار وسیز لدیه سیز لدیه
دیوردیلر جماعت بزیم اتامیزی هارا اپاروروسوز پس خلق دولدیلار مملوّ بالالاریمون اراسنه
بر نوعلن که بالالاریم کوزمدن غایب اولدیلار اد ملری کفار ایلدیم تا بتشدیم اولارا کوردوم اغلیوب
وسنی یاد ایدولر که یا جداه فادوا ابانا وشتموا امنا واعرضوا عنا کانا لسنا من القربی ذکرهم الله
تعالی فی کتابه المجید اتاموزی چکوتلر اتا موزه ناسزا دیولر وبزدن اعراض ایلدیلر کویا بز اوقربی دن
دکلوق که الله تعالی قرانده جز ویروب وما کان هم ذلك یا ابتاه حتی غرق اولدی بالرسائل وتعلو
الیه الرسائل یا ابتاه بو لار دا کفایت ایلمدیلر تا اینکه اوعلیم حسینه نامه لر یازدیلار ایلچیلر
کوندردیلر حیله یولیله که امام سیز قالمشوق فلما اتاهم راغبا هدایتهم خرجوا الیه وسدوا الطریق
علیه وقتلوه وقتلوا اولاده وانصاره ایلکه کلدی اولارین طرفنه که هدایت ایلسون اولاری خروج
ایلدیلر وقویون حیکدیلر اونون اوستنه بولاریمی باغلادیلار واولدردیلر اونی واولادیلرینی
اونون اولادینی وکومکلرینی وانکروا صنعه ورضوا اوصاله وسبوا عیاله ونقاسموا موله
وارکبوا ابناته علی المطایا عرایا وسندردیلر مبارك سینه سینی واتلاردیلار اونون بدنینی
ابا قلاتلاد بلادرعما الینی سوید یلادوما لینی غارت ایلدیلر قزلاریمی عریان دوه لره سوار ایلدیلر
لاحمزة ولاجعفر ولاعقیل عندهم ولابنو هاشم لحماة البهالیل نه یانلارینده حمزه وار یدی
نه جعفر طیار ونه عقیل ونه بنی هاشم که جمیع جزلرین اقالاریمی وحمایت ایدنلر یدیلر اوشخص
داوی دیورایلکه بوسوزلری او عورتدن ایشتدیم اورکیم یاندیی اذقالدی اورکیم دوده لریمه
یا پشسون وجکریم کباب اولسون اوز اوزومه دیدوم بلاشك بو عورت بوباغون صاحبیدر
وبو قانلو پالتار لار اونون یاخون ادمنون لباسدر وکره الده اولدر وبلر ثم انها التفت بمنا
وشمالا ونادت یا ولدی لم لا تنصت لهم فلعلهم ما عرفوك ولاعرفوا من جدك وابوك کوردم
صور او عورت بو ساق وصولینه باخدی ندا ایلدی ای اوغول نیچون ادیوی اولارا دیمیدون
شاید اوظالملر سنی تانیمو یلار وبیلمو یدیلر جدون کیمدی واتان کیمدی وادا
مجیب یجیبها یا اماه قلت لهم انا الحسین وجدی رسول الله محمد المصطفی صلی الله
علیه واله وابی علی المرتضی علیه السلام وامی فاطمة الزهراء علیها السلام وجدتی خدیجة
الکبری سلام الله علیها واخی الحسن المجتبی علیه السلام فلم یسمعوا کلامی ولم یرعوا
مقامی ناکاه کوردیم جواب کلدی که ای انا دیدوم اوظالملره که من حسینم وجدیم رسول خدا
صلی الله علیه واله اتام علی المرتضی علیه السلام دی انام فاطمه زهراء علیها السلام جدم
خدیجه کبری سلام الله علیها قرداشم حسن مجتبی علیه السلام دور سوزیمی ایشتمدیلر مقامیمی
منزلتی مراعات ایتمدیلر وسدوا شرایع الفرات کلها علی واباحوا الماء للکلاب والخنازیر

ثم قتلونی عطشانا و داسوا ظهری بحوافر خیولهم وسلبوا ابلهٔ وارکبوهن بجمال سبایا بلا غطاء
وفراتون جمیع سویولاریی منم بوزیمه باغلادیلار و مباح ایلدیلر سویپچولون حیوانا تنه ولکن
منی سوسوز اولدیردیلر قزلاریمی سویدیلار اورتوکسوز دوه لرون اوسته اسیر ایتاروب یلالار
راوی دیور بو جوابلاری کد ایشتدیم بدنیم لرزیده دوشدی اغلیا اغلیا کندوم او عورته
یاننه سلام ویردوم جواب سلامی رد ایلدی پس دیدیم سنی اللهه اند ویرورم سن کیمسن
و بو جواب ویرن شخص کیمدی   فقالت انا ام هذا المظلوم انا بنت نبی هذه الامة انا
فاطمة الزهرا بنت محمد المصطفی صلی الله علیه و اله وهذا ولدی الحسین علیه السلام قتله
الامة الشقیة بعدنا   بیوردی منم بو مظلومین اناسی منم بو امتون پیغمبرین قزی منم
فاطمه زهرا محمد المصطفی صلی الله علیه و اله نون قزی و بو جواب ویرن منیم اوغلم حسینکدر
سلام الله علیه کد بزدن صکرا بو شقی امتلر اونی اولدوردیلر او بلادن صکرا اوغلانوبون
سسی اوجالدی اغلاماقه و بوخصر ایدوردی ناگاه گوردیم بچه عورت اقا جلارون الطرفدن
کلدیلر اوغلانوبن یاننه کلوب باپاش ایدیلار لکن بعضیسونون کوکنکی پاره پاره دوو بعضی
باشی اچوقدی عرض ایلدیم خانم بو عورتلر کیملردیلر   فقالت هذه زینب وام کلثوم و سکینة
ورقیة ورباب   بیوردی زینبدی ام کلثومدی سکینه دور رقیه دور رباب دور پس من اغلادیم
عرض ایلدیم خانم منیم اقام مرثیه خواندی سیزون مصیبتونزی خصوصا اقا حسینون
مصیبتنی ذکر ایدیردی اونون احوالینه قسملر ور   فقالت قصره محاذی لقصورنا   بیوردی
اونون قصری بزیم قصرلریمزون مقابلنده دور   فقلت یا ستی ما جزاء من یبکی لکم او
ینفق ماله فی عزاء الحسین علیه السلام او یهتم علیه   عرض ایلدیم خانم ندور اوکسونون
جزاسی کد سیزه اغلیا یا مالینی حسین مظلوم علیه السلامون عزاسنده مصرف ایلیه یا اینکه اونا
محزون اولماقدان یوخلامیه   او یسعی بحاجة من یقیم عزائه او یسعی فیه ما او یلعن عدوه
یا انلره یردوتا نلارون ایشنده سعی ایلیه یا سو ویره و یا دشمنلرینه لعنت ایلیه   قالت لهم الجنة
وکل ذلک اعانة لنا   بیوردی اولارون جماسینون مزدی جنتدر اسی هشتدور و بو ایشلرون
هاموسی بزه کومک ایلمکدی   فابشر وبشرهم بجوارنا فوحق ابی وبعلی وولدی وشهیدها
لا ادخل الجنة ومنهم طفل لم یدخلها فبشرهم وبلغهم عنی ذلک   پس مژده ویر اولارا بزیم
همسایه لقمزی بهشتده و اند اولسون اتامون حقنه وعمومو اوغلی علی علیه السلاموون حقنه و اوغلمون
حقنه و شهادتنه اولارون برا و شاه قالسا بهشتره داخل اولمیه جاقام تا اولاری بهشته داخل ایلیم
پس عزادارلره خدمت ایدنلره و اغلیا نلاره و یول مصرف ایدنلره مژده ویر و منیم بیوردوم قالوری
اولاره دیکلن الحمد لله   **در کتاب فوائد المشاهد شیخ جعفر شوشتری**
رحمه روایت کرده که چون حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام کشتی را بنا نمود و صد هزار مسمار
بکشتی زد تا اینکه پنج مسمار ماند حضرت نوح یکی از ان پنج مسمار را برداشت   فاشرق بیده واضاء
کما یضیئ الکواکب الدریة فی افق السماء   پس ان مسمار در دست نوح روشن شد چنانکه ستا

در پیدا شدن پنج مسمار عجیب نوح را

رخشان

رخشان در افق اسمان درخشنده میشود   فتحیر نوح فانطق الله المسمار بلسان طلق ذلق فقال
انا باسم خیر الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله   پس نوح از درخشندگی مسمار
حیران شد و خداوند عالم مسمار را بنطق و تکلم درآورد و بازبان گویا و فصیح عرض کرد که یا نوح
من باسم سامی خاتم انبیا محمد بن عبد الله مقرر شده ام و درخشندگی من از برکت اسم ان بزرگوار
است پس جبرئیل نازل شد و حضرت نوح از جبرئیل سوال کرد که یا جبرئیل این چه مسمار است
که من هرگز مثل اورا درخشندگی ندیده ام جبرئیل گفت این مسمار باسم حضرت رسول صلی الله
علیه و اله است پس حضرت نوح علی نبینا و اله و علیه السلام سه مسمار دیگر از انها برداشت و
هریک را بطرفی از کشتی زد و هریک درخشندگی مثل سابق بودند تا چون نوبت بمسمار پنجم
رسید حضرت نوح ع انرا برداشت دید قد ظهر وانار واظهر الندا وة   پس درخشان و منور
گردید در دستش و رطوبت ترشحی از ان مسمار ظاهر شد حضرت نوح متحیر ماند از جبرئیل
سوال کرد جبرئیل عرض کرد که این مسمار پنجم مسمار حسین علیه السلام است و بنام اوست
از جانب مسمار پدرش بزن حضرت نوح پرسید که این چه رطوبت است که از این مسمار ظاهر
میشود عرض جبرئیل کرد که این خونست و احوالات وقایع کربلا را بحضرت نوح بیان کرد و حضرت
نوح ع گریست و برقاتلین انحضرت لعن نمود   **ایضا فیه**   که در زیارت
حضرت رسول صلی الله علیه و اله است   السلام علیک علی صاحب الوقار والسکینة وقار
و تمکین انحضرت در مرتبه بود که اگر تنها راه رفتی با چنان تمکین و وقار میرفتی مثل پادشاهی
که اعیان و خدمش در عقب سرش باشد و با وجود این قدر تمکین و وقارش مردی بود که بسیار
قوت قلب داشت که از کثرت قوت قلبش ملقب بذی القلبین شده بود یعنی صاحب دو قلب
یکوقت همین مرد بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله امد وقتیکه نظرش بر انحضرت
افتاد وقار و هیبت انحضرت چنان در او تاثیر و غالب گردید که چون خواست از حضور اقدس
بیرون اید از کثرت هول کفشهایش را بردستش پوشید عوض پایش و مثل این پیغمبر
با این وقار و سکون یکوقتی دید که حضرت حسین علیه السلام در بنا کوچه با اطفال کودکی
باکودکان بازی میکند حضرت خواست که اورا بگیرد و براغوش کشیده ببوید و ببوسد
حضرت حسین علیه السلم باینطرف و انطرف کوچه فرار میکرد چنانکه عادت اطفال است و
و رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز بعقب او میرفت تا او را بگیرد تا اینکه گرفت و دندانهای
ثنایای او را میبوسید و مثل جان براغوش میکشید حالا بوسیدن انحضرت دندانهای
ثنایایش سری داشت و این سر در شام در مجلس یزید پلید ظاهر شد که ان ملعون در حضور
عیال و اولادش در پیش چشم مثل زینب خواهر مهربانش چوب خیزران بر لبها و دندانش
زد لعنة الله علیه   **ایضا فاضل مرحوم اسرار الشهادة**
که باینده روایت ایدور شیخ جواد دن اودا اسیر شیخ حسین دن که بزیم عصریمزده بصره مشهورلرندن
برنفر بصرالی وار ایدی که چوخ دولتمند ایدی سلکه بصره تجارلری و بعدا د

در هیبت حضرت رسول صلی الله علیه و اله

ودرازمان

بجارلری نون ایجنده اونون برابری دولتلی یوخیدی بو تاجر نصرانی جمیع مال دولتنی واهل وعیالینی
جمع ایلدی کشتیه سوار اولدی که کلوب بغدادده ساکن اولسون اوچ کون شطدن اوستنده
کشتی ایجنده کلدیلر تا اینکه برجمعی قطاع طریقلردن جزدار اولوب کمین ایدوردیلر ناگهان کلدیلر
کشتینی دوندیلار اداملرینی اولدردیلر جمیع مال دولتنی کدوردیلر غارت ایلدیلر مگر
او نصرانینی الله محافظت ایلدی سلامت قوتاردی چونکه کنار شطه چوخ پریشان حال
ودلگیر وغمگین بی قرارلیکده عقل وهوش گاندر بالمرة زایل اولموشدی ایلکه گیجه قارانلقی
باشدی اطرافده اولان قبیله عرب لردن بر نفره اونصرانیه دوچار اولدی اونی پریشان
کوروب بیخود دوشوب البیله اونا حرکت ویروب بیدار ایلدی کتوردی اوز شیخ لرینون
ضیافت خانه سنده قویدی شیخ احوالاتدن خبردار اولوب که متشخص ودولتمند آدمیموش
اوناتسلی لر ویروب آرتوخ احترام ملر عزتلر مدتی قوناق ایلدی تا اینکه عید غدیر خم وقتی
یاخونلاشدی همین شیخ برجمعی اهل قبیله دن عازم اولدیلار که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلامون عید غدیر خم زیارتنه مشرف اولسونلار ولیکن هاموسی پیاده اایاق یالین گتسونلر
بیلکه همیشه عادتلری بیدی ایلکه متشخص نصرانی اورمهمانلاری شیخون کیتمکنه خبردار اولدی
چوخ افسرده حال وغمگین اولدی شیخ دیدی هیچ دلگیر اولما وسن منیم ضیافت خانه مده
ساکن اول هر نوع که دل خواهون اولسه اکل وشرب وسایر مصارف عمله کتور نصرانی دیدی
من سیله اوزمه تسلی ویروردیم وسنون مصاحبتون غم زده قلبمه آرام ویرویردیم سن
کتسن منیم غم غصه لریم ارتار آخرده هلاك اولام منه رحم ایله منده آپار شیخ دیدی سن
بزیله بو سفره کیتمکون صحیح دکول چونکه سفر اوزاقدی واوزمیز پیاده واایاق یالین
کیده جیوق وبوزحمتلره بزلر متحمل اولاروق که قیامت کوننده ثوابه واعلا درجه لره یتشک
وسن نصرانیسن وبزیم طریقه اعتقادون یوخدی پس نصرانی چوخ یالواردی وابرام
والحاح ایلدی تا اینکه شیخ راضی اولدی نصرانی اولاریلن بیله عازم نجف الاشرف
اولدیلار ایلکه نجف الاشرفه وارد اولدیلار نصرانینی بر منزلده قویوب منع ایلدیلر که صحن
مقدسه داخل اولا پس شیخ واهل قبیله زیارت عید غدیر خمی درك ایدوب نجف الاشرفده قالدیلار
تا اینکه دهه ماه محرم یاخونلاشدی شیخ اهل قبیله نون بعضیسی اوز وطنلرینه عازم ایلدی
وبعضیسی اوزیله بیله کربلای معلایه عازم ایلدی نصرانی شیخه دیدی من سندن ال
چکمرم هر یره کتسن منده اوزیلن بیله آپارمغی اوزندن ایرمه که من سنسیز یه قرار اولارام
شیخ نه قدر عذرلر کتوردی وسفر کربلانی تاخیره سالدی بلکه نصرانی اوندن ال چکه
مفید اولمادی لابد نصرانیلن وبرجمع اهل قبیله دن عازم کربلا اولدیلار ولم یصلوا
الکربلا الا بعد دخول لیلة العاشوراء قال الشیخ للنصرانی قد غضب القضر ورم بان ندخل
الصحن ونجلس انت عند المسرجة الکبری لتحرس رحالنا واوعیة زادنا ونفقتنا
عاشورا گیجه سی داخل اولاندان صورا کربلایه یتشدیلر شیخ نصرانیه دیدی ضرورت بیله

اقتضا ایلدی که گرك داخل صحن شریف اولاق سن اکلش بزیم اسبابلریمزی محافظت وحراست ایله
فانا لاننام فی هذه اللیلة بل نکون مع الطائفین والضاربین رؤسهم والداقین صدورهم
بدرستی بزلر بو گیجه نی صبحه کیمی یاتمیاجاغوق بلکه سینه اورانلاریلن وشاه حسین ایدنلریلن
وزیارت ایدنلریلن صبحه کیمی ال علاماقده وزیارته گرك مشغول اولاق کاه روضه حسین مظلومده
وکاه روضه حضرت عباسه کیدوب عزادارلوق ایدك فلما شاهد النصرانی ما حضر فی الصحن
من رسوم التعزیة لمولینا الحسین علیه السلام زعم ان القیامة قد قامت پس زمانیکه نصرانی درمو
عزادارلیقی جماعت شیعه لردن صحن شریفده کوردی که فوج فوج کلورلار نوحه وناله ایدورلر سینه لرینه
وباشلارینه اورورلار وصدای واحسین واحسین فلك اطلسه بلند ایدورلر هر فوج بر طرحله عزادارلوق
ایدورلر بیله گمان ایلدی که قیامت قیام ایلدی وخیال ایلدی که کربلانون جمیع عمارتلری ودیوارلاری
وقلعه سی وروضه وصحن وهوا وگنبد طلا ومنارهلر نوحه وناله یه کلوبلر اغلیورلار مشغل لر شعله
چکوب عرب وعجم وپیر وجوان اناث وذکور صغیر وکبیر حر وعبد غریب وبومی علما وسادات
شیوخ وطلاب دسته دسته هر بیری برنوعلن عزادار اولوبلار وجماعة فی مقدمهم شبیه جواد الامام
ملطخا بالدماء مشبها من کثرة النبال بالقنفذ وهم مکشوف الرؤس یدقون رؤسهم ویضربون صدورهم
بالاکف وبرجماعت امام حسین علیه السلامون الذو الجناحون شبیهنی سالوبلار وقانلار
قانه بلنمش بدنی باشدن اایاقه اوخ اونا باخولار باشلارینی اچوب باشلارینه اورولار وسینه
لرینه دوگولر ویصیحون صیحة الثکلی او غلی اولن عورت کیمی سس چکولر اغلیولار
وکم اناس بینهم اشباه الاسارى النادبات فی هم یحثون التراب والرماد علی الرؤس و
برجماعت اسرالرون شبیهلرین قاره لباسلن دوهلرون اوسته چکوللر واولار نوحه ایدولر
وجماعت اولار باخاندا باشلارینه توپراق وکل سپولر وصیحه وناله ایدولر ویقولون
فی صیحهم واماما واقتیلاه واشهیداه واحسیناه دیولر بیله اغلیولار کویا اولاری
بند بند لرینی دوغریولار وکم من جماعة عراة حفاة منهم یضربون رؤسهم وصدورهم
ومناکبهم بسلاسل من حدید وبرجماعت عریان یالین ایاق یالین الیرینده زنجیر سینه
لرینه وباشلارینه چکوبلر اورولار وکم من نساء العرب قد حلقن حلقة الاستدارة
ویصرخن ویندبن ندبة الثکلی علی الشبابا وبرطایفه عرب عورتلری دایره مثال حلقه
اولوبلار او غلی اولن انالار کیمی اسرابر اغلیورلار نعره وصیحه چکولر وکان الناس علی ذلك
المنوال حتی مضی ثلثا اللیل خلق بوسیاقلن مشغول عزا اولدیلار تا گیجه نون ایکی ثلثی کچدی
پس خلق شروع ایلدیلر کیم اوز منزللرینه کیتمکه طلوع صبحه یاخون صحن شریفده بر نفر قالمادی
ومشعل روح اعلر تمام اولدی فبینما النصرانی فی الحیرة والتفکر فیما شاهد ورأی فاذا
برجل عظیم الشان جلیل الرتبة قد خرج من الحرم الشریف پس نصرانی دیور منیم اوصاعی
لری که کوردوم فکر وحیرت منی کوتوردی ناگاه کوردیم بر جلیل الشان محترم شخص وضعدن
چیخدی قد ملاء الصحن بنور وجهه وسطع نوره الی السماء فجا الی ان وقف فی آخر

الأيوان في قبال المسجد الكبرى كربو دينون نوري صحن شريفي مملوا ايلدي و نودا اسمانا
بلند اولدي كلدي ايوانه بويوك جهل چراغون مقابلنه دوردي وقد حضر عند شخصان
قائمان بغاية الخضوع ونهاية التأدب مثل قيام العبد الذليل بين يدي المولى الجليل وايكي
نفر شخص كلوب قباقده ذليل غلاملرتك دوردیلار نهايت ذلت وغايت ادبیله فقال لهما
ائتياني بدفتركما پس او نورلي شخص اولارا بیوردی که کترون دفترلری پس اولار چوخ
کاغذلر ودفترلر پیش نهاد ایلدیلر ایلکه کاغذلره دفترلره باخدی بیوردی کاغذلری ودفترلری
تماماً یازمیوبسوز دفتری ویردی اولارا واولارین بندبندلری لرزیه کلوب عرض ایلدیلر
بحقك وبحق من فضلكم اهل البيت على العالمين انا كتبنا كل من كان في الحرم والرواق والايوان
والصحن وهكذا كل من كان في حرم العباس ورواقه وايوانه وصحنه وفوق الحجرات وسطحها
انده اولنلرون حقنده واو بزوردکلرم که سیز اهل بیتی جمیع عالمه فضیلت ویروبک جمیع
حرمده ورواقده وصحنده اولان زوارى وتعزیه دارلرون هاموسینی یازوب دفترده سالمشوق
همچنین حضرت عباس علیه السلامون روضه سنده وایوانده وصحنده وحجره لرون اوسته
اولان عزادارلرون هاموسینی دفترده یازمشوق حتی اوشاقلاردین یازمشوق فقال
لهما ثانياً انظرا الى الطرف في اولاه الدفتر فنظر الى الآخر وقال الامر كما ذكرت لكما پس اولارا
دوباره بیوردی باخون کاغذلره که یادان جهان قالان وار اولار دفترلری ویردیلر او نورانی
شخصه باخدی بیوردی امر او قرار لنده که تماماً یازمامیسوز لکن لکما کما سبق وقالا ما قصرنا
حتى انا كتبنا الطفل الرضيع پس او ایکی شخص اندا ایچدیلر عرض ایلدیلر سنه فدا اولاق بز
تقصیر ایلمه مشوق حتی سوط امرا اوشاقلاریده یازمشوق وقال احدهما بعد التفكر نعم
انا ما كتبنا هذا الرجل النصراني پس چوخ فکردن صورا اولارون بیریسی عرض ایلدی بلی
بو نصرانی شخصی یازمامشوق قال فلماذا قالا لكونه كافرا بیوردی نه سببه بو نصرانیی
دفترده یازمامیسوز دیدیلر کافر اولدیغی سببه فقال سبحان الله اما كان هو لنا محبا
بیوردی سبحان الله آیا بو نصرانی بزیم قاپو حرمیزه کلیبدو آیا بزیم صحن حرمه داخل اولیوب یازون
بو نصرانیی فلما سمع النصراني هذه المقالة من سيد الشهداء عليه وآله الاف التحية والثنا
اغمي عليه فلما استفيق من غشوته وقد حضر عند شيخ القبيلة وجماعته ایلکه نصرانی
بو احوالاتی وکلماتی سید الشهدا علیه التحیة والثنادن کوردی واشیتدی غش ایلدی ایلکه
هوشه کلدی کوردی شیخ اوز ادملاریله اونون یانونده حاضر دیلر قالوا ماذا لك
عرض لك قال اقسمكم بالله لقنوني كلمتي الشهادتين فلما اسلم حدثهم بما رآى وسمع
دیدیلر نه عارض اولدی غش ایلدون دیدی سیزی الله‌ه اند ویررم کلمات شهادتینی منه
تعلیم ایدون ایلکه اسلامه مشرف اولدی حضرت سید الشهدا علیه السلامدن کوردکی مرحمت
واشیتدوکی سوزلری بیلدکه ذکر اولدی اولارا نقل ایلدی

فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار

الشهاده نور مقصدالله بالغه سنده علما عاملين

ابن اخضردن اودا ابن عباسدن روایت ایدوب دیر که بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله‌ون حضورنده
اکلشمشدوق ناگاه فاطمه زهرا سلام الله علیها اغلیا اغلیا کلدی رسول اکرم صلی الله علیه وآله
بیوردی نیچون اغلیورسان عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه وآله ان الحسن والحسين
خرجا والله ما ادري اين سلكا بدرستی حسنین علیهما السلام ایودن چخوب لار د
اندا اولسون الله‌ه بولموم هارا کیدوبلر رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیوردی لا تبكين فداك
ابوك فان الله عز وجل خلقهما وهو ارحم الراحمين آنان سن قربان اغلاما اولاری
که اولاری خلق ایلیوب رحم ایدن راحمدر اولارا اللهم ان كانا قد اخذا في بر فاحفظهما
خدایا اگر اولار چوللرده دیلر اولاری حفظ ایله واگر دریاده دیلر اولاری سلامت ایله بو اثناده
جبرئیل نازل اولوب خداوند جلیلون پیغامنی یتوردی که یا احمد لا تغتم ولا تحزن هما
فاضلان في الدنيا وفاضلان في الآخرة وابوهما خير منهما که ای احمد ملول وغمکین اولما
اولار فاضل دیلر دنیاده وفاضل دیلر آخرتده وآتالاری اولاردان افضلدی واولار حظیره
بنی نجارده دیلر والله تعالی بر ملک موکل ایدوبدور اولارا که محافظت ایلسون اولاری ابن عباس
دیور پس حضرت رسول صلی الله دوردی وبزده دوردوق اوجا بلن کلدوق حظیرهٔ بنی نجاره
فاذا الحسن معانق الحسين عليه السلام والملك قد غطاهما باحد جناحيه کوردوخ امام
حسن علیه السلام قولنی قویوب امام حسین علیه السلامون بوینونه یاتوبلر وملائکه
بر قنادینی سالوب اولارون التنه وبر قنادینی چکوب اوستلرینه سایبان کیمی حضرت رسول
صلی الله علیه وآله اوزین یتوردی اولارا چوخ نوازش ومرحمت ایلدی یوزلریندن وکوزلریندن
اوپدی امام حسن علیه السلامی حضرت رسول صلی الله علیه وآله کوتوردی قوجاقینه
امام حسین علیه السلامی ملائکه والناس يرون انه صلى الله عليه وآله حاملهما
خلق بیله کمان ایدوب کوروردیلر که هر ایکسینی حضرت رسول صلی الله علیه وآله کوتوروب
ابو بکر وابو ایوب انصاری عرض ایلدیلر یا رسول الله صلی الله علیه وآله بو اوشاقلاردن بیرینی
ویر بزه کوتورک سنه زحمت اولماسون فقال دعهما فانهما فاضلان في الدنيا وفاضلان
في الآخرة قویون ال کوتورمون بو اولاردان که بو اولار فاضل دیلر دنیاده وآخرتده ثم قال
والله لاشرفنهما اليوم بما شرفهما الله تعالى بعد ازان بیوردی هر اینه اولارون عزت شرافت
لرینی سیزه بیان ایلرم برزاده بیله که الله تعالی اولاری عزیز وشریف ایلیوبدی پس بر خطبه سویلدی
بعد از خطبه بیوردی ايها الناس الا اخبركم بخير الناس جدا وجدة جماعت ایا خبر
ویریم سیزه خلقون یاخشیراقی بابا وجده جهتندن عرض ایلدیلر بلی یا رسول الله
صلی الله علیه وآله بیوردی حسن وحسین علیهما السلام که جدلری الله‌ون رسولی وجده
لری خدیجهٔ کبری سلام الله علیها خویلدون قیزیدی الا اخبركم ايها الناس بخير الناس
ابا واما ایا خبر ویریم سیزه خلقون یاخشیراقی آتا وانا جهتندن عرض ایلدیلر

في المجمع اللغة
الحظيرة بالحاء المهملة والظاء المؤلفة
وهي التي تعمل للإبل من شجر تقيها
من البرد والحر او تعمل من قصب
ونحوه والمراد الحصار والحائط
كما يحيط القلاع والبساتين
من مؤلفه رحمه الله
وعفاه
بفضله
وكرمه

٢ بوكون

خوابیدن حسنین در حظیرهٔ بنی نجار

بلی یا رسول الله صلی الله علیه واله بیوردی حسن وحسین علیهما السلامک کرا انالاری
اللهنون ولی سی علی المرتضی علیه السلامدر ولا انالاری صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها
الا اخبرکم ایها الناس بخیر الناس عما وعمة ای جماعت خلقون یاخشی
دایی عمو وبیبی جهتنه عرض ایلدیلر بلی یا رسول الله صلی الله علیه واله بیوردی حسن وحسین
علیهما السلامک که عمولری جعفر طیار وبیبی لری ابوطالبون قیزی ام هانیدور ایها الناس
الا اخبرکم بخیر الناس خالا وخالة جماعت ایا خبر ور میوم سیزه خلقون یاخشی دایی
وخاله جهتند عرض ایلدیلر بلی یا رسول الله صلی الله علیه واله بیوردی حسن وحسین علیهما
السلامک که دایلری پیغمبرون اوغلی قاسم وخالهلری پیغمبرون قیزی زینبدور الا
ان اباهما فی الجنة وامهما فی الجنة وجدهما فی الجنة وجدتهما فی الجنة وخالهما فی الجنة وخالتهما فی
الجنة وعمهما فی الجنة وعمتهما فی الجنة وهما فی الجنة ومن احبهما فی الجنة خبردار اولون جماعت بونلرون
اتا وانالاری بهشتهدور وجدلری بهشتهدور وجدهلری بهشتهدور ودایلاری بهشتهدور وخالهلاری بهشتهدور وعمولری بهشتهدور وبیبی لری بهشتهدور وبولار اوزلری بهشتهدور وبولارون
دوست دوتانلار بهشتهدور ومن ابغضهما فی النار وهرکس بولاری دشمن دوتا جهنمدهدور
وان من کرامتهما علی الله سماهما فی التوریة شبرا وشبیرا وبدرستی اولارون کرامت وعزتلرندندر
اللهدن اد قویدی توراتده شبر وشبیر اشاره براحوالات تجدل بن سلیم ملعون دور روزعاشورا
وسایه انداختن جناب زینب بازلفهای خود وسایه انداختن مرغان با بالهای خود برنعش محترم
ابی عبد الله علیه السلام الکرم

فاضل دربندی علیه الرحمة

اسرار الشهادهده یازور که راوی بعض کتب معتبرهدن روایت ایدور که حضرت رسول صلی الله علیه
واله مسجده اگلشمیشدی وجمیع صحابهدن خدمتنده مستفیض اولوردیلار واولارا بیان احکام
ایدیردی که ناگاه مسجدون قاپوسندن بربویوک اژدها داخل اولوب کفش کنده یوردی
وسلام اوگا علی علی بن ابیطالب علیهما السلام علیك یا امیر المؤمنین اولا علی بن ابیطالب علیه السلام
سلام وردی بوغوزادلن که السلام علیك یا امیر المؤمنین ثم علی رسول الله صلی الله علیه واله وقال
السلام علیك یا رسول الله وحبیبه اوندان صورا حضرت رسول صلی الله علیه واله سلام
وردی بوغوبلن که سلام اولسون سنه ای اللهون رسولی وحبیبی پس حضرت رسول صلی الله علیه
واله بیوردی اونگه نسبته اول علی بن ابیطالب علیه السلامه سلام ویردون سورا منه ونه کیمسه
ونه خواهشون وار نه مطلبه کلوبسن اوثعبان عرض ایلدی اتام واتام سنه فدا اولسون ای
خاتم انبیا ای سید رسل بولکلن که فرعونین وزیری هامانم سنون محضریوه برمطلبه کلمشم
واما اول علی بن ابیطالبه سلام ویرمکیمون سببی بودور که ایلکه من مسجده داخل اولدیم اوحضرتی
کوردم اونون صلابت ومهابتی منه غالب اولدی چوخ خوف ایلدیم حتی بندن بندیم لرزیه
کلدی اوندان اوتری که من بوجنابی صوریلن وصفتیلن کورمشم وتانیمشام اووقته که حضرت
موسی وهارون دور بزلره اتمام حجت ایدوب غالب اولاردی یا معجزه کوستروردیلر من کوردیم

۲ اولادا

۲ بقوله السلام

اما درهامان درصورت اژدها خدمت رسول

که امیر المؤمنین علیه السلام اولاکوبك ایدردی وتعلیم ایدردی حتی من کوردیم بوحضرتی وقتیکه بیز
دریای نیلده غرق اولدوق چونکه بونون کرامات معجزات ومقاماتنی کورمشدیم بومسجده اوله کیجک
اونون رعبی منی دوتدی خوفدن اول اونا سلام ایلدیم اقا سنون خدمتوه کلمکون سببی بودر
که کلمشم سنه پناه کتورمشم وملتجی اولموام که منه ترحم ایدوب شفاعت ایدهسن اوندان اوتری
که من جهنمده تابوت اهلندنم هر وقت منیم تابوتمون باشی برقدر اچیلاجیغ جهنمون اهللری
ناله وفریاده کلولر استغاثه ایده کردکاه الهیه که خدایا بوتابوتین شدتیندن هلاك اولدوق
امر بیور بوتابوتی محکم دوتسونلار تابوتین عذابی بیلهدر عذابیدی پس بوکون ملائکه عذابدیدی ویم
سیزی اللهه اند ویرم منیم عذابی برقدر تخفیف ایدون تابر مناجاته بروردکاره عالمه ایدوجملهلر
قبول ایلدیلر پس بوزدردکاه خداوندی نیازه دوتوب بوفقرالن دان نیازاملدیم که یا اله
العالمین اسئلك بحق محمد سید المرسلین ووصیه امیر المؤمنین واولادهما المعصومین ان تعطینی
قوة استطیع بها الرواح الی حضرة حبیبك محمد بن عبد الله ای عالملرون اللهی سؤال ایدیرم
سندن محمد صلی الله علیه واله حقنه که پیغمبرلرون افاسیدی واونون وصیسی امیر المؤمنین
علیه السلامون حقنه واولارون معصوم اولادلریون حقنه که منه قوة وقدرت عطا بیوراسان
تا حبیبون محمد بن عبد الله خدمتنه کیدیم وسندن استرم که با الم منی جهنمدن نجات ویرهسن
چونکه بولورم بومحال وممتنعدر وکه سنون قضا وقدرون بونا جاری اولوب که کافرلر جهنمده مخلد
اولسونلار لیکن استیورم اوقدر منه اذن ویرهسن تا سنون رسولین خدمتنه کیدوم فاستجاب الله
عز وجل دعوتی هذه لاکون عبرة للناظرین پس خداوند عز وجل منیم دعامی قبول ایلدی تا
کورنلره عبرة اولسون ومقصودا ایلدی منی الله تعالی بوصورته که کوروسن وکلمشم سنون
خدمتوه یا رسول الله ای خاتم انبیا ای سید المرسلین الغوث الغوث الامان الامان منی
بولیم اوندان خلاص ولمایم مشکلدی لیکن سنون جنابندن التماس ایدیرم که الله تعالی دن
خواهش ایدهسن منی تابوتدن نجات ورسون سایر جهنم اهلی کیمی منه عذاب ایلسون ایلکه رسول
اکرم صلی الله علیه واله هامانون عرضلرینی ایشتدی قال انی لا ارید ان اغیر قضاء الله
فارجع الی مکانك بیوردی من ایستمورم که اللهون قضا وقدرنه تغییر ویرم رجوع ایله
کیت اوزمکانوه پس ناامید رجوع ایلدی وکوزلردن غایب اولدی ثم اقبل النبی صلی الله
علیه واله الی الاخیف ای ابی بکر اوندان صورا حضرت رسول صلی الله علیه واله یوزین
دوندی ابوبکره بیوردی یا ابابکر من قورخورام که سنده اهل تابوتدن اولاسان منیم وصیم
مندن صورا وهمدا شیم وجانشینم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلامه مخالفت ایتمکون سببی
پس بد بختی بر پیغمبرون امتی پیغمبرلریندن صورا ضلالته دوشیوبلر مکر اوپیغمبرون وصیسینه
مخالفت وعداوت ایتمکیلن یا ابابکر ایاك ایاك ان تکون من اصحاب التوابیت فی النار
ای ابابکر مبادا مبادا اصحاب تابوتدن اولاسان جهنمده ایلکه ابوبکر لعین رسول امینون
بوسوزینی ایشتدی فی الحال غضبلن اعراض ایدوب مسجددن دوردی بارها قلاوریکی دشتیده

پریشان حال کلدی مضطر لمنه بر حالتله که باشنون ویوزینون عرقی ابا قلاوینه توکولوردی ایلیکه قرا
دوندی قال لزوجته اسما بنت عمیس انها المحیلة قد وقعت قصته جعلت فاننی بخنجر او سیف
لا قتل نفسی فلا اکون من اصحاب التابوت بحکم من لا یکیف بکیف اوزعورتی اسما بنت عمیسه دیدی
بر تازه احوالات اولوبدی دورمنه بر خنجر یا بر قلج کتور اوزیمی اولدیریم تا اصحاب تابوت
اولمیوم بر اللهون حکمیله که هیچ کیفیت اونده اولماز اسما دیر منیم بنجه ایرتدی اونا باخور دوم
وا وا اصرار ابرام تاکید ایدوردی که دورمامنه خنجر کتور اوزیمی اولدیریم دیدوم نیچون نه باعث
اولوب دیدی یا اسما واللهی یاخونه‌ای که جکریم سوبه دونوب بولمرم نیچون حضرت رسول
بو کون منه عتاب وخطاب بیوردی وصحابه لرون الیجنده منه چوخ تاکید ایلدی دیدیم یا ابا بکر
سنی الله اند ویرم منه بیان ایله کوروم حضرت رسول صلی الله علیه واله سنه نه بیوردی پس ابوبکر
شعبان احوالاتنی اولدن اخرینه تک منه دیدی و تاکید بله منکن خنجر ایستدی که اوزینی اولدیره
من دیدوم اگر سن اوز ایلیه اوزینی اولدیرسن جهنمده مخلد یا نارسان دیدی والله منیم
مقصودیم بود ورکه اوزیمی اولدیرم وجهنمده مخلد اولوم حضرت رسولدن صورا اونون وصی
امیر المؤمنینه مخالفت ایدوب تابون اهلندن اولمیوم من دیدیم یا ابا بکر الحمد لله سن عاقل
وکاملسن وسیغمبرون صحابه سیسن واشیتمسن سیغمبردن عموسی اوغلی ووصی سی خصوصنده
او حدیثلری که ایشدوبسن وسیزدن نیجه مکانده محکم عهد وپیمان آلوبدی علینون لایقی
وخلافتی ووصایتی بابنده وتحقیق امر ایدوب سیزه اللهون وحینه کوره که اوزی امیر المؤمنین
علیه السلام بولمیز وحکمنه تسلیم واطاعت ایده سیز مع ذلک ها تیزی مؤمن عاقل هوبیتا
سیغمبردن صورا اونون وصی سینه مخالفت ایده وحال انکه امیر المؤمنین سیغمبر صلی الله علیه واله
نمز لرینقس ودور سیغمبردن صورا اجنک اورکلان بل بل سفینة النجاة وشمس الهدایه امیر المؤمنین
ویعسوب الدین حتی تکون من الناجین شمس هدایت وسفینه نجات ویدینون اتباعی
امیر المؤمنین علیه السلام انکیه تا نجات تاپاسان بدبختلیکه انسان اوز افعال اقوالندن مختار
جبر واضطرار یوخدی اوزیوی حفظ ایله عداوت ومخالفت ایلمه سیغمبرون جانشینه اسما
دیور من بو موعظه‌لری که ابا بکره ایلدیم بر قدر ارام اولدی تا ساکت اولدی من بیله کمان
ایلدیم که من بعد امیر المؤمنین علیه السلامه مخالفت ایلمز ایلکه حضرت رسول صلی الله علیه واله
رحلت بیوردی ابوبکردن واونون تابعلریندن او مخالفت وعدا وتلوکه عمله کلدی هر کونده نیجه
دفعه بو شعبان احوالاتنی وابوبکرین اوزین اولدرمک کیفیتنی اونون یادینه سالاردیم ونصیحت
ایدردیم منیم سوزلریمه اعتنا ایلمزدی ومندن اعراض کلی ایدردی اخر الامر دیدوم یا ابا بکر
هذه جهنم التی کنتم بها توعدون مثل رسول الله صلی الله علیه واله والله انت من اصحاب
التوابیت فی النیران الا لعنة الله علی القوم الظالمین بو دور او جهنم که سیزه اونا وعده اولونوردی
دوغری بیوردی رسول الله صلی الله علیه واله واللهی سن اصحاب تابوتدنسن جهنمده
الا کاه اول اللهون لعنتی ـــــــ اولسون ظالملره تمت

فواید المشاهد

فواید المشاهد کتابنده شیخ جعفر شوشتری علیه الرحمه حضرت امیر علیه السلام...

مواعظ بالغه‌سی وکلمات شافیه سنون ملل خارجه رئیسلرینه مؤثر اولوب شرف اسلامه مشرف
اولدقلری خصوصنده یازورهان کتابون اون یدنجی مجلسنده که ملت روسیه رئیسلرندن وقیاصره
لرندن که قونصولوق منصبیله مکرم ومعظم اولمشدی بعضی علمای اهل اسلام خدمتنده تحصیل
علم قران ومواعظ واحادیث وبعضی علوم شرعیه ایلمشدی اگرچه مذهب اسلامه معتقد دکولدی
بر کون او عالمه ایراد ایدوبن دیدی که سیز مسلمانلار بزلره فخر ایده سیز که اهل شرف واسلام
سیز لکن سیزلر وبزلر بر حالده برابروق وتوق که بزده اللهه معصیت ایدوروق سیزده اصلا
اولا اولا معصیت ایدورسیز پس نه فخر دور که بزلره ایدورسیز او عالم دیوب اونون جوابنده که
دیدوم ای قونصول الدمکرکه سن کوروسن اولا عاصیلرده وار اماسن بزیم رئیسلریمیزی
وا قالاریمیزی کورمه‌میسن که اصلا اولار معصیت ایلمزلر وابدا بر خلاف اولاردان صادر اولمز
اگر ایسترسن اوز رئیسلریمزون بعضی کلاملرندن سنه اوخویوم دیک بیان ایله پس او
عالم حضرت امیر علیه السلامون کلاملرندن بو کلمات هدایت اثاری اوخودی که بعنوان
کتابت عثمان بن حنیف نصاریه یازمشدی که جمله مکتوباتندن بو عبارتلردولر الا وان
امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه ومن طعمه بقرصیه الا وانکم لا تقدرون علی ذلک ولکن
اعینونی بورع واجتهاد وعفة وسداد فوالله ما کنزت من دنیاکم تبرا ولا ادخرت من غنائمها
وفرا ولا اعددت لبالی ثوبی طمرا ابلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلته السماء فشحت علیها
نفوس قوم وسخت عنها نفوس اخرین ونعم الحکم الله وما اصنع بفدک وغیر فدک والنفس مظانها
فی غد جدث تنقطع فی ظلمته اثارها وتغیب اخبارها ولو شئت لاهتدیت الطریق الی مصفی هذا العسل
ولباب هذا القمح ونسائج هذا القز ولکن هیهات ان یغلبنی هوای ویقودنی جشعی الی الاطعمة
ولعل بالحجاز او الیمامة من لا طمع له بالقرص ولا عهد له بالشبع ودور مان خودسیری
یعنی ان قدر طعام ندیده کبخورد تا سیر شود او ابیت مبطانا وحولی بطون غرثی واکبا
او اکون کما قال القائل وحسبک داء ان تبیت ببطنة وحولک اکباد تحن الی القد
یعنی بس است این درد برای تو که تو شکم خود را از طعام پر کنی ودر اطراف تو جگرها باشد که از
شدت گرسنگی بخوردن پوست اثنان میل میکنند أأقنع من نفسی ان یقال لی امیر المؤمنین
ولا اشارکهم فی مکاره الدهر چون او شخص قونصول بو کلماتی ایشدی بی اختیار اعلای
وایمان کتوروب شرف اسلامه مشرف اولدی وامیر المؤمنین علیه السلامون بو کلمات
هدایت وموعظه علامات بحرد ایشتمک اونا تاثیر ایدوب زنگ کفر اینه قلبندن محو
اولوب نور ایماننن منور اولدی الحمد لله اللهم نور قلوبنا کما نورت قلبه بحرمة مولینا امیر المؤمنین
علیه وعلی ابن عمه محمد واله الصلوة والسلام ما دام اسم من الایمان والاسلام تمت

فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار دن نقل ایدور

تفسیر فرات بن ابراهیمدن او دخی جعفر بن محمد فرازیدن اودخی حضرت صادق علیه السلامدن که امام حسین علیه السلامی آیام طفولیتنده والده ماجده سی کوتوردی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلامی آناسندن آلدی التفات لر ایلدی و بیوردی اوغول الله لعنت ایلسون قاتلکه والله لعنت ایلسون سنی سویانا و هلاک ایلسون الله او کسلره که سنون دشمن لریوه اعانت ایلر و حکم ایلسون الله مثلن او کسلره اراسنده که سنه ظلم ایده لر فاطمه زهرا سلام الله علیها عرض ایلدی یا ابتا بو نه سوزدی بیوردیلر بیوردی قیزیم خاطریمه کلدی اوم او مصیبت او ظلملری که سندن صکره و سندن صوراحسینه وارد ایده جکلر و او کونده او غلوم حسین علیه السلام بر طایفه ایله اولاجق کوکون اولدز کلری کیمون هدایت ایدرلر و کویا من باخوردم بو لاردن قوشون دوشن یرلرینه خیمه کاهلرینه و قبرلرینون یرلرینه عرض ایلدی یا ابتا بو دیدیکون مکان هارا ایدی بیوردی کربلادی جمع اولارا او یره منیم امتمون شقی لری که ظلم ایده لر منیم اولادیمه و اونون اصحابنه عرض ایلدی یا ابتا یامنیم بو بالامی اولدرجکلر بیوردی بلی قیزیم بو نو علما اولدرجکلر که هیچ کسی اونون کیمی اولدرمیوبلر و اغلادخی نه کوکلر و یرلر و ملائکه و وحشی لر و دریالر و داغلر بالخلاصه هر شی بزیم دوست لریمزدن حسینون خدمتنه یتیشورلر که روی زمیندن بزیم حقمزه والله اولاردان اعلم و اقوم اولماز و بزدون یوزنده اولاردان غیری براحد هیسنه متوجه اولماز اولار دیلار ظلم و ظلمانون چراغلری و اولار دیلار و اهل شفاعت و اولار حوض کوثرده منیم وارد اولولارومن اولاری تانورام سیمالریله و اولار بزلری اخاره لار و اولاردی بزون قوامی و اولار روان بینه یا غیثسیا غاد عرض ایلدی یا ابتاه انا لله و انا الیه راجعون پس اغلادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیوردی قیزیم بدرستیکه اهلنون بهشت افضل شهدالردی تا اینکه بیوردی ایا دوست دونمورسان که قیامت کونی حکم ایده سن و حکمون اطاعت اولونسون خلقون حسابینه چکن وقته اما ترضین ان یکون ابنک من حملة العرش قیزیم یا راضی اولمورسان که سنون او غلون حاملین عرشدن اولا اما ترضین ان یکون ابوک یاتونه الشفاعة ایا راضی اولمورسان که قیامت کونی سنون آتاون یانه کلوب الناس شفاعت ایده لر ایا راضی اولمورسان سنون زوجون قیامتون عطشنده دوستلرینه سیراب ایلسون و دشمنلرینه منع ایلسون ایا راضی اولمورسان سنون زوجون علی علیه السلام قسیم الجنة والنار اولسون امر ایلسون جهنمه جهنم اونا اطاعت ایلسون و چخارتسون جهنمدن هر کسی ایسته و قویسون جهنمده هر کسی ایستسه ایا راضی اولمورسان که قیامت کونی نظر ایده سن کوکون اطرافنده ملائکه لره که منتظر دیلر سنون و سنون زوجون حکمینه و سنکه خلائق حاضر اولا محشره علی مخاصمیه ایدر اولادلان الله تعالی یانده پس کوردسن که الله نه ایلیور سنون او غلون قاتللرینه و سنون قاتلوه و غلیون قاتلینه زمانیکه جمیع مخلوقاته اونون حجتی ظاهر اولی و حکم اولی جهنمه که اطاعت ایلسون علی علیه السلام ایا راضی اولمورسان که جمیع ملائکه لر سنون او غلوه اغلاسونلار و تاسف ایلسون اونا جمیع اشیا ایا راضی اولمورسان که الله ضامن اولسون

سنون او غلیون زوارینه و هر کس اونی زیارت ایلسه حج و عمره ایلمک منزله سنده اولسون و بر طرفة العین رحمت الهی دن خالی اولماسون و اکر اونده شهید منزله سنده و اکر یاخود قالسا ملائکه حفظ ایدونا دعا ایلسونون و نه قدر حیاتده اولسا اللهون حفظنده اولسون وفات ایدنه کیمی قالت یا ابتا سلمت و رضیت و توکلت علی الله عرض ایلدی یا ابتا راضی اولدیم و تسلیم ایلدیم و اللهه توکل ایلدیم فمسح علی قلبها و مسح عینیها و قال انی و بعلک و انت و ابنیک فی مکان تقر عیناک و یفرح قلبک پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبارک الینی قیزینون اورکینه و کوزلرینه چکدی و بیوردی بدرستی من و سنون زوجون و سن و او غلانلارین بر مکان عالیده اولاجقوق که کوزلرون روشن و قلبون شاد اولار تمت

ایضا فاضل دربندی علیه الرحمه والرضوان اسرار بنده کتاب منتخبدن روایت

ایدر ورکه ام ایمن دیور بر کون کیتدوم اوز خانموم فاطمه زهرا سلام الله علیهانون منزلینه که اونا زیارت ایدم او کون شدید الحراره کونیدی پس یتیشدیم قاپویه کوردیم قاپو باغلودی فنظرت من شقوق الباب فاذا بفاطمة الزهراء سلام الله علیها نائمة عند الرحی و رأیت الرحی تطحن البر و تدور من غیر ید تدیرها پس قاپونون شکافت لرندن باخدیم کوردیم فاطمه زهرا سلام الله علیها یوخلیوب ال دکرمانون یاننده وال دکرمانی اوز اوزینه ال سیز دولانور وارد ایدور والمهد ایضا الی جانبها والحسین علیه السلام نائم والمهد یهتز و لم ار من یهزه و کوردیم کهواره اونون یاننده دور حسین علیه السلام کهوارده یاتوبدور اودا اوز اوزینه حرکت ایدور کورمدیم که کیم حرکت و یرور اونا و رأیت کفا یسبح الله قریبا من کف فاطمة الزهراء سلام الله علیها و کوردیم بر ال فاطمه زهرا علیها السلامون الینه یاخون تسبیح ایدر ام ایمن دیور من بو احوالی کوردنده تعجب ایلدیم مراجعت ایدوب کلدیم خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله خدمتنه سلام ویردیم بعده ما جرانی علی ما جری عرض ایلدیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیوردی ام ایمن بولمکان بدرستیکه فاطمه زهرا سلام الله علیها اوروج دوتوب و چوخ خسته او توبی اجیدر و کون ایسیدی پس الله تعالی القا ایلدی اونا یوخینی و مرزه و یا کتوردی او بر دردکاریکه یوخلامازمن باب الرأفة والرحمة بر ملکی موکل ایلدی که اونده دکرمانی ایلسون تا فاطمه زهرا سلام الله علیهانون عیالی اولادی اج قالماسونلار و بر علاحده ملکی موکل ایلدی که حسینون کهواره سینی یرتسون مبادا اغلیا فاطمه زهرا سلام الله علیها ایدار اینده و بر علاحده ملک موکل ایلدی فاطمه زهرا علیها سلام الله تسبیح یاننده تسبیح ایلسون و ثوابی فاطمه زهرا سلام الله علیها اوچون اولسون اوندان او تری که هیچ وقت فاطمه زهرا علیها سلام اللهون تسبیحندن سست اولمیوب ام ایمن دیور عرض ایلدیم که یا رسول الله صلی الله اوردو دست ایدن کیمدی و کهواره جنبان کیمدی و تسبیح ایدن کیمدی فتبسم ضاحکا و قال اما الطحان فجبرئیل و اما الذی یهز المهد فهو میکائیل و اما المسبح فهو اسرافیل پس تبسم ایدوب بیوردی اما اوردو دست ایدن جبرئیلدی و مهده حرکت و یرن میکائیلدی و تسبیح ایدن اسرافیلدی

ایضا فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار بنده علماء اهل سنتدن بو حدیثی نقل ایدر

که حسن بصری غایة علما الرندن یازورکه کان الحسین بن علی علیهما السلام زاهدا ورعا صالحا حسن الخلق وارینی حسین بن علی علیهما السلام زاهد ایدی صاحب تقوی وورعیدی وصاحب ناصحیدی وخوش خلقیدی فذهب ذات یوم مع اصحابه الی بستانه یس برکون اوحضرت لوبله تشریف ایاردی اوز باغینه وبو باغده اوجابون برغلامی ادلو غلامی باغبانیدی ایلکه باغه یاخونلاشدی کوردی غلام اکلشوب چورك تناول ایدیور حضرت حسین علیه السلام صافی کوردی میل ایلدی خرما اقاجلارینون برینون دالنده اکلشدی که صافی اونی کوردی سون حضرت حسین علیه السلام کوردی که صافی کرده نانی کوپکه ورییور نصف ایدیور نصفنی اوزی ییور نصفنی ایته اتور حضرت حسین علیه السلام تعجب ایلدی صافینون ایشندن ایلکه چورك یمکدن فارغ اولدی دیدی الحمد لله رب العالمین اللهم اغفر لی واغفر لسیدی وبارك له کما بارکت لابویه یا ارحم الراحمین یعنی حمد بر پروردکارا اوجوندی که عالملرو پرورش ویرندی خدایا منی باغشلا ومنیم اقامی باغشلا اونا برکت ویر ایلکه اونون اتاوانا سنه برکت ویردون ای ارحم الراحمین پس حضرت سید الشهدا علیه السلام دوردی نیفه کتوردی صافینون ادینه بیوردی ای صافی صافی دوردی ایاقه سراسیمه حال وعرض ایلدی ای منیم اقام وجمیع مؤمنلرون اقاسی قیامته تك عفو ایله منی که من سنی کورمدیم فقال الحسین علیه السلام اجعلنی فی حل لانی دخلت بستانك بغیر اذنك حضرت حسین علیه السلام بیوردی ای صافی سن منی حلال ایلکه سنون اذنون اولمامیش سنون باغیوه داخل اولدیم صافی عرض ایلدی ای منیم اقام اوز اقالقینویله وکرم فضلویله بو بیورد ایسان اوواد یکه بیورورسان حضرت بیوردی ایشتدیم من کوردیم قرصونی نصفنی میل ایلدیورسون ونصفنی ایته اتوردون سبب نه در عرض ایلدی یا سیدی من قرصی میل ایدنده بو ایت منه باخوردی من بو ایتدن حیا ایلدیم که من قرصی میل ایدیم او منه باخا وهذا کلبك یحرس بستانك من الاعداء وانا عبدك ناکل رزقك معا بو سنون ایتوندی سنون باغوی دشمنلردن حراست ایدور ومن سنون غلامونم وچورك سنون چورکندی ایکی بیله میل ایدیروك فبکی الحسین علیه السلام فقال ان کان کذلك فانت عتیق الله تعالی پس حضرت حسین علیه السلام اغلادی بیوردی ایندیکه بیله در دوسن الله تعالی ازادی سن یعنی سنی ازاد ایلدیم وطیب نفسیلن ایکی مین دینار سنه هبه ایلدیم صافی عرض ایلدی یا سیدی ایندیکه سن منی ازاد ایلدون منده استیرم سنون بو باغیوه قالوب خدمت ایدیم حسین اقا بیوردی ان الکریم اذا تکلم بکلام فینبغی ان یصدقه بالفعل بد دستی کریم کسنه وقتیکه بر سوز دیدی کرکدر وکر او سوزینی دوغریلاندوره عملکیله کوره مکان او ما قلت لك حین دخلت البستان اجعلنی فی حل فانی دخلت بستانك بغیر اذنك ایا من داخل ولاندا سنه دیمدیم که منی حلال ایله که سندن اذن الماسدن سنون باغیوه داخل اولموشام پس اوز سوزیمی دوغریلاندیروب بو باغی هم ازاد یله سنه هبه ایلدیم لیکن چون بو صحابه لرمنلن کلوبلر میوه ورطب میل ایلمکه پس اولا اکرام ایله وقونا

ایله منیم خاطریم الله تعالی سنه اکرام ایلسون قیامتده وسنون حسن خلقوی وادبوه برکت عطا ایلسون فقال الغلام ان وهبت بستانك فانی قد سبلته لاصحابك وشیعتك صافی غلام عرض ایلدی ای مولا ایندیکه سن اوز باغوی منه هبه ایلدون منده اونی بخش ایلدیم سنون اصحابوه وشیعه لروه

ایضا فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار افاده علما عاملین فضایل خوارزمیدن روایت

ایدوره که بر شخص بنی هاشمدن و بر شخص بنی امیه دن بربرلرینه فخر ایدوردیلر هر بیری اوز طایفه سنون سخاوتینه پس قرار بو اولدی که هر بری کتسون اوز طایفه سنون معظمینه یانینه وسؤال ایلسونلر تا اولارین سخی وکریمی وعلو همتی اولاری شخصه معلوم اولسون پس اول بنی امیه دن اولان شخص کلدی اوز طایفه سنون ایچنده اولاردان سؤال ایلدی اون نفر اموی اونا یوز مین درهم ویردیلر واوبنی هاشمی اولان شخص کلدی امام حسن بن امیر المؤمنین علیهما السلام خدمتنه سؤال ایلدی حضرت امام حسن علیه السلام یوز اوتوز مین درهم عطا ایلدی بعده کلدی حسین بن علی علیهما السلام خدمتنه سؤال ایلدی حضرت امام حسین علیه السلام خدمتنه سؤال ایلدی حضرت امام حسین علیه السلام یوز ایکرمی مین درهم عطا ایدوب بیوردی قرداشیم امام حسن علیه السلاملن برابر اولوق ایتمرم بدله وبخششده پس اول شخص اموی هاشمیله ملاقات ایلدی احوالاتلرینی بر برینه نقل ایلدیلر اواموی اوز طایفه سنون کم همت وقلیل الجود اولماقلارینه قهر ایدوب رجوع ایلدی اوبوز مین درهمی همان اون نفره رد ایلدی هاموسی اوز ایلدکی عطیه لرینی الوب قبول ایلدیلر او شخص هاشمیده ایکی یوز الی درهمی کتوردی که حسن ابن علی وحسین بن علی علیهم السلام رد ایلسون نه قدر تاکید ایلدی هیچ بری قبول ایلمدی وبویوردیلار که بز ایلدکیموز عطیه نی کیر الوب قبول ایلمروق دوباره بو ایکی شخص ملاقاته رد ایتمك احوالاتلرینی بر برینه نقل ایلدیلر پس بو اشتر اولدی اموینه سخالرینون اقتدار

ایضا فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار الشهادة کتابنده یازور که روایت

ایدور سلمان وابوذر حضرت امیر المؤمنین علیه السلامدن که او حضرت بیوردی من کان ظاهره فی ولایتی اکثر من باطنه خفت موازینه یعنی هر کیسکه منیم ولایتیم اونون ظاهرنده باطننده ارتوجاق اولا اونون میزانی خفیف اولی یا سلمان ویا جندب لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیه ای سلمان ای جندب کامل ایلمز مؤمن اوز ایمانینی تا اینکه منی نورانیتلن تانیا ایلکه منی نورانیتلن تانیدی پس او بر مؤمندی که امتحان ایدوب الله اونون قلبینی ایمان اوچون واچوب اونون سینه سینی اسلام اوچون ودولانوب عارف اولوب اوز دیننه ونبصیر صاحب اولوب ومن قصر عن ذلك فهو شاك مرتاب وهر کس تقصیر ایلیه منی نورانیتلن تانیماقده

حجت امیر المؤمنین … بالنورانیت … المختصر

پس او شك و ریبده دور یا سلمان ویا جندب ان معرفتی بالنورانیه معرفة الله بلسما
ویا جندب بدرستی منی نورانیتله تانیماق اللهی تانیماقدر و خالص دین الله تعالی بودر
وما امروا بالتوحید وهو الاخلاص اوزادیکه مامور اولوبلار توحیده اولدر اخلاص
و بودر حنیفا وهو الاقرار بنبوة محمد وحنیفا لفظی عبارتدر نبوت محمده اقرار
ایلمکدن و بو اقرار بنبوت اشارتدر و علامتدر دین حنیفه و قوله تعالی و یقیموا الصلوة
و بو بودر الله تعالی که قائم ایده صلواتی صلوة عبارتدر ومنم ولایتمدن هر کس منی ولی بوله
پس بتحقیق اقامه ایلدی نمازی وهو صعب مستصعب و بو اقامه صلوة مشکل
و چوق مشکلدر یا سلمان ویا جندب مؤمن ممتحن او کسدر که وارد اولنار اونا بر واد
بزیم امریمیزدن مکر اینکه اچار الله تعالی اونون سینه سینی اوامری قبول ایتمکدن او تری
و ریب و شك ایلمز ومن قال لم و کیف فقد کفر هر کس بزوم امریمیزده نه او چون نجه
دیه پس بتحقیق کافر اولار فسلموا الله امره فنحن امر الله پس تسلیم ایدون اللهه
اونون امرینی و بزوق اللهون امری ای سلمان وای جندب بدرستیکه الله منی اوزی امینی
ایدوب مخلوقاتنه و خلیفه سی ایدوب یر یوزنده اوزی بنلرینه او زشهرلرنده و عطا
ایدوب منه بر یار اکرامت و فضایل و مقاملر که وصف ایدنلر اولره وصف ایده بولمزلر
و عارفلر اونا معرفت بتوره بولمز ایلکه منی بو قرارلن تانیدوز پس سیز مؤمن سیز یا سلمان
و یا جندب الله تعالی اوز کلامنده بیورور واستعینوا بالصبر والصلوة یعنی طلب عانت
ایدون صبردن و صلواتدن پس صبر عبارتدر محمد مصطفی صلی الله علیه و اله دن
و صلوة عبارتدر منم ولایتمدن بنا بو نه بیور دور ایتر شریفه نون اخرنده و انها لکبیرة و
بدرستیکه او صلوة هر اینه بیوکدر و بو بودر که صبر و صلوة هر ایکیسی بیوکدر الا علی الخاشعین
مکر خاشعلره که خاشعلر منیم ولایتمه قائل اولانلاردر که اولاری استثنا ایلدی و اولاردر
و اشخاص لر بیکه طلب بصیرت ایدوبلر منیم هدایت نورمله یا سلمان و یا جندب بیز اللهون
او سرریکه مخفی اولماز و او نوریکه خاموش اولماز و او نعمتی که جز الشمس اولماز بزیم اولموز
محمد ودر اوسطیموز محمد ودر اخریموز محمد ودر پس هر کس بزم معرفتیموزه پس بتحقیق کامل ایلدی
دین قیمی ای سلمان وای جندب واریدیم من و محمد صلی الله علیه و اله بر نور که تسبیح ایدر
اللهه مسبح لردن ایره لو و اینجلا نار دوق مخلوقاتدن ایرلی پس تقسیم ایلدی الله تعالی اونو
ایکی نصفه بوق مصطفی صلی الله علیه و اله و وصی مرتضی بریسی مصطفی سیغمبر صلی الله علیه
و اله بریسی مرتضی وصی علیه السلام فقال الله لذلك النصف کن محمدا صلی الله علیه و اله
وللآخر کن علیا علیه السلام او نصفه بیوردی الله تعالی اول محمد صلی الله علیه و اله او بری نصفه
بیوردی اول علی علیه السلام پس بونسبه سیغمبر بیوردی انا من علی و علی منی من علیدیم و علی
مندندور ولا یؤدی عنی الا انا او علی وادا ایلمز مندن یا من اوزیم یا علی علیه السلام
و بونه اشاره دور ایه انفسنا و انفسکم و بو اشاره دور رسوللن و لینون اتحادینه عالم ارده

و عالم انوارده واونون مثلدی الله تعالینون قولی که بیورور افان مات او قتل و مراد بونه
سیغمبرون موتی و وصی سینون قتلدی اوندان او تری که بو ایکیسی شیء واحد دیلر و نوری
دیلر معنیده و صفتده وایر قلو بیلرده حسده و تسمیه ده پس او نبی و وصی شیء واحد دیلر عالم
ارواحده و سن یا علی منیم ایکی چیلومین اراسنده اولان روحیم سن وها بیله عالم اجساد ده
انت منی و انا منك سن مندن سن و من سندن ام اوت ا یا ریس مندن و من اوت
ا یا دام سندن سن منه منزله روح سن جسد دن بو مطلبه اشاره دور کلام اللهی
صلوا علیه و سلموا تسلیما بو ایه نون معناسی بودور که صلوات کوندرین محمد رسول
صلی الله علیه و اله ه و تسلیم ایدون علی علیه السلام اونون امرینی پس جمع ایلدی
خداوند عالم سینی و وصی نی ذات واحد خوم ثمت ایده ده تمت

ایضا اسرار الشهادة کاشفه فاضل دربند علیه الرحمة نقل ایدوب کتاب کفایة المقصد

که روایت ایدور انس بن مالك دن او احضرت رسول صلی الله علیه و اله دن که بیوردی
ایلکه منی معراجه ا یاردیلار بر مکانه منی جبرئیل وداع ایلدی من دیدیم حبیبم جبرئیل بو بیله
مکانده مندن مفارقت ایدور سن جبرئیل عرض ایلدی که یا رسول الله صلی الله علیه و اله
بو مکاندن تجاوز اتسم شهپریم یانار ثم زج بی فی النور ماشاء الله بعد از ان منی نیک
نوره نه قدر که الله تعالی ایستوردی پس وحی ایلدی الله تعالی منه که یا محمد صلی الله علیه و اله
انی اطلعت الی الارض اطلاعة واخترتك منها وجعلتك نبیا ای محمد بدرستیکه
من مطلع اولدیم ارضه بر مطلع اولماقی واختیار ایلدیم ارضدن سنی و دولاندردیم سنی
او زیمه نبی قرار ایلدیم ثم اطلعت ثانیا فاخترت منها علیا علیه السلام فجعلته وصیه
بعد از ان دوباره مطلع اولدیم ارضه پس اهل ارضدن علی علیه السلامی اختیار ایلدیم سنه
وصی ایلدیم و علموون وادی وسندن صورا امام ایلدیم وخارج ایلدیم سیزون صلبردن
ذریه طاهره و ائمه معصومینی صلوات الله علیهم اجمعین که اولاری ایلدیم علم خزینه لریم فلو
لاکم ما خلقت الدنیا و الاخرة ولا الجنة والنار هرگاه سیز اولمیایدوز خلق ایتمزیدیم نه دنیا
و نه اخرت نه بهشت و نه جهنمی یا محمد صلی الله علیه و اله اتحب ان تراهم فقلت نعم یا محمد
صلی الله علیه و اله ایا ایستر سن اولاری مشاهده ایلیه سن عرض ایلدیم بلی یا رب قولدی
یا محمد صلی الله علیه و اله ارفع راسك پس ندا اولوندیم که یا محمد صلی الله علیه و اله باشیو
او جا ایدوب باخ پس من باشمی قوزیوب باخدیم کوردیم علینون و فاطمه نون و حسن و حسینون
و علی بن الحسینون و محمد بن علینون و جعفر بن محمدون و موسی بن جعفرون و علی بن موسی نون
و محمد بن علینون و علی بن محمدونون و حسن بن علینون و حضرت حجت صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین نون انوار طاهره لرینی و حضرت حجت علیه السلامون نور شیخی اولاردن ایچنده تلؤلؤ
ایدوردی کانه کوکب دری کویا الشعله ایدوردی فقلت یا رب من هؤلاء و من هذا

پس عرض ایلدیم یا رب بونلر کیملردر و لر و بو کیمدر صودیت یا محمد صلی الله علیه و آله الائمة
بعدک المطهرون من صلبک پس ندا اولوندیم که یا محمد صلی الله علیه و آله بونلر سنون صلبندن
کلن پاک امامدرلر و لرشیدندن صوڭرا وهذا الحجة الذی یملاء الارض قسطا و عدلا و بو
حجتدر که یری قسط و عدل ایله طولدیره ویشف صدور قوم مؤمنین وشفا ویرر قوم مؤمنلرک

ایضا فاضل دربندی علیه الرحمة والرضوان
اسرار الشهادة ده یازدیرر که حضرت رسول صلعم

بویوردی اوز وصی بی امیر کبیرون فضیلتنده که ما بال اقوام یذکرون رجلا له عند الله منزلة کمنزلتی
ومقام کمقامی الا النبی یعنی ندر بر قومین النه که ذکر ایدرلر بر کیمسه یی نامناسب ناخوش سوزلر
اولیان کلملر ایله بر کیشی یه یعنی امیر المؤمنین علیه السلامه که اونون منزلتی مقامی الله یاننده منیم منزلتم
ومقامیم کیمیدر یا ابن عمر ان علیا علیه السلام منی بمنزلة النفس من النفس ای عمرون
اوغلی بیل دوستی که علی علیه السلام منم نفسم منزله سینده دور نفسدن وان علیا علیه السلام منی بمنزلة
النور من النور وبیل دوستی علی علیه السلام منم منزله نور دور نوردن وبیل دوستی علیه السلام منم منزله
باشدور بدندن یا ابن عمر هر کس علینی دوست دوته پس تحقیق منی دوست دوتوب و هر کس منی دوست
دوتا پس تحقیق اللهی دوست دوتوب و هر کس علینی دشمن دوتا پس تحقیق منی دشمن دوتوب
و هر کس منی دشمن دوتا پس تحقیق اللهی دشمن دوتوب و هر کس اللهی دشمن دوتا اونا دور لعنت
الا ومن احب علیا لا یخرج من الدنیا حتی یشرب من الکوثر و یاکل من طوبی و یری مکانه فی الجنة
اگاه اول هر کس علینی دوست دوته دنیادن کتمز تا اینکه کوثر سویندن ایچر و طوبی میوه سندن
تناول ایدر و اوز مکانی بهشتده کورر و هر کس علینی دوست دوته سکرات موت اونا آسان
اولور و قبری بر باغ اولور بهشت باغلرندن اگاه هر کس علینی دوست دوته عطا ایدر خداوند عالم
اونون اعضا الرینه حورلر و هر بر اعضاسنه اوز اهل بیتندن شفاعت ایدر الا ومن عرف
علیا علیه السلام واحبه بعث الله الیه ملک الموت کما یبعث الی الانبیا اگاه اول هر کس معرفت
بیله علی علیه السلامه و دوست دوته اوزه مبعوث ایدر خدا تعالی اونون قبض روحنه ملک
الموتی او سیاقلن که انبیالره مبعوث ایدر و هول منکر و نکیردن اونی ساخلار و اجار اونون
قبرینی بر ایل یول و کلر قیامت کونی یوزی آق و سرعت ایدر بهشته بیلکه سرعت ایدر عروس
اوز داماده او طاقنه الا ومن احب علیا علیه السلام اظله الله تحت ظل عرشه و امنه یوم الفزع
الاکبر اگاه هر کس علینی دوست دوته الله تعالی قیامت کونی اوز عرش عظمتنون سایه سنده سایه
لندیرر و امانده ایلر اول قیامتون بیوک قورخولرندن اگاه هر کس علینی دوست دوته الله تعالی اونون
حسنه لرینی قبول ایدر و داخل اولار بهشته امن امانیله اگاه هر کس علی علیه السلامی دوست دوته
ادخلوا الآن او نا امین الله فی الارض اگاه اول هر کس علی علیه السلامی دوست دوته قویولور اونون
باشنه تاج کرامت و یا نلش ایلی اونا حلة اصحاب الجنة هم الفائزون وشیعة علی علیه السلام هم
المفلحون یعنی بهشت اهلیدر اولار دی فائز اولانلار و علی شیعه لری اولاردی رستکارلر

اگاه اول هر کس علینی دوست دوته کچر پل صراطدن برق خاطف تک اگاه اول هر کس علینی دوست
دوتا انشر الله اولمز اونون اوچون بردیوان و نصب اولنماز اونون اوچون میزان و اچولور اونون
اوچون بهشتون سکیز قاپولری اگاه اول هر کس دوست دوته علی علیه السلامی واونون محبتلری
دنیادن کیده مصافحه ایلرلر اونیلن ملائکه و زیارت ایدرلر اونی انبیانون ارواحی الا ومن مات
علی حب علی علیه السلام فانا کفیله بالجنة اگاه هر کس وفات ایده علی علیه السلامون محبتیله
پس من اونون کفیلی ام بهشته اگاه اول هر کس دوست دوته علی علیه السلامی مغفرت اولور اونون
وان لله بابا من دخل منه نجی من النار و هو حب علی علیه السلام وبیل دوستی اللهون بر قاپوسی
وار هر کس او قاپودان داخل اولا نجات تاپار جهنمدن و او قاپو علی علیه السلامی محبت دوتمقدر
اگاه هر کس علی علیه السلامی دوست دوته عطا ایدر الله تعالی اونون حسنلرندن اولان دامالارینی
و توکلورین هر بیر بر شهری بهشتده یا ابن عمر الا وان علیا سید الوصیین وامام المتقین وخلیفتی
علی الناس اجمعین و ابو الغر المیامین یا ابن عمر اگاه اول و بیل دوستی علی وصی لرون افضلی
و متقی لرون امامدی و منیم جانشینیمدی جمیع خلقه و عزیز و یمن لی اولان امامدرون انا
اونون اطاعتی منیم اطاعتمدی و اونی تانماق منی تانیماقدی یا ابن عمر و الذی بعثنی بالحق
نبیا لو ان احدکم صف قدمیه بین الرکن والمقام و یعبد الله الف عام ثم الف عام صائما نهاره
وقائما لیله و کان له ملاء الارض ذهبا فانفقه و عباد الله ملکا فاعتقهم و قتل بعد هذا الجبر
الکثیر شهیدا بین الصفا و المروة ثم لقی الله یوم القیمة باغضا لعلی علیه السلام لم یقبل الله
له عدلا ولا صرفا و زخ باعماله فی النار و حشر مع الخاسرین یا ابن عمر اند اولسون او اللهه که منی
حقیله نبوته مبعوث ایلدی هر گاه سیزدن بریوز راست ایده قدملرینی رکنیله مقام آراسنده
و مین ایل اللهه عبادت ایله اوندان صوڭرا دوباره مین ایل عبادت ایده بیله عبادتیکه گوندوزلر
اوروج دوته و کیجه لری نماز قیله صبحه تبورده و اونون اوچون اوله جمیع یر یوزینون دولتی قزیل
و هاموسینی الله یولنده خرج و مصرف ایده و جمیع اللهون بنده لرینی اونون رق غلامی اولار
پس هاموسینی الله یولنده آزاد ایلیه و بو قدر چوخ خیرلردن صوڭرا جهاد ایده صفا ایلن
مروه آراسنده شهید اولا بعد ازان ملاقات ایلیه خداوند عالمه قیامت کونی بو حالتده
که علی علیه السلامی دشمن دوتا قبول ایلمز خداوند عالم اونون بر عملنی و عملیلن بیله آتولر

جهنمه و محشور ~~~ اولی زیانکارلر ایلن

کتاب مودة القربی ده روایت ایدور
کتاب ینابیع المودة دن که مقداد

اسود روایت ایدوب رسول خدا صلی الله علیه و آله دن که بیوردی الا من مات علی حب
ال محمد صلی الله علیه و آله مات شهیدا یعنی اگاه اول هر کس وفات ایده آل محمد صلی الله
علیه و آله اهون محبتنده شهید وفات ایدوبدور الا ومن مات فی حب آل محمد صلی الله
علیه و آله فتح فی قبره بابان من الجنة اگاه اول هر کس آل محمد صلی الله علیه و آله نک محبتنده
وفات ایده آچولار اونون قبرینه ایکی قاپو بهشتدن الا ومن مات فی حب آل محمد صلی

علیه و آله بشرة ملك الموت بالجنة   اگاه اول هر کس آل محمد صلی الله علیه و آلهنون محبتنده
وفات ایده مژده ویرور اونا ملك الموت بهشتلن   ثم منکر و نکیر   بعد ازان نکیر و منکر علیهما
اونا مژده بهشت ویرولر   الا و من مات علی حب آل محمد صلی الله علیه و آله یزف الی الجنة
کما تزف العروس الی بیت زوجها   هر کس محبت آل محمدده صلی الله علیه و آلهده وفات ایده زینت
و شوق تماملن کیده بهشته بلکه عروس دامادینون اوطاقنه کیدر   الا و من مات علی حب آل
محمد صلی الله علیه و آله جعل الله زوار قبره ملائکة الرحمة   اگاه اول هر کس آل محمد صلی الله
علیه و آلهنون محبتنده وفات ایده خداوند عز و جل اوز رحمت ملائکه لرینی اونون قبرینه زوار ایده
الا و من مات علی حب آل محمد صلی الله علیه و آله مات مؤمنا مستکمل الایمان   اگاه اول
هر کس آل محمد صلی الله علیه و آلهنون محبتنده وفات ایده مؤمن کامل الایمان وفات ایدوبدر
الا و من مات علی حب آل محمد صلی الله علیه و آله مات تائبا   اگاه اول هر کس آل محمد صلی الله
علیه و آلهنون محبتنده وفات ایده توبه ایلیلن اولوبدر   الا و من مات علی بغض آل محمد
صلی الله علیه و آله جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه هذا آیس من رحمة الله   اگاه اول هر کس
اوله بغض آل محمد صلی الله علیه و آلهده قیامت کوننده اونون ایکی کوزینون اراسنه یازلمش
اوله که بو شخص مأیوسدر اللهون رحمتندن   الا و من مات علی بغض آل محمد صلی الله
علیه و آله لم یشم رائحة الجنة   اگاه اول هر کس فوت ایده بغض و عداوتنده آل محمد صلی الله علیه
و آلهده بهشت عطرینی درك و استشمام ایلمز   الا و من مات علی بغض آل محمد صلی الله
علیه و آله مات کافرا   اگاه اول هر کس وفات ایلیه آل محمد صلی الله علیه و آلهنون عداوتنده
کافر اولوبدر

فاضل دربندی علیه الرحمة اسرار الشهاده کتابنده روایت ایدور که حضرت رسول صلعم

امیر المؤمنین علیه السلامه بیوردی که   یا علی انت وصیی و خلیفتی امرك امری و نهیك نهیی یعنی
یا علی صلوات الله علیه سن منیم وصیم سن و جانشینیم سن سنون امرون منیم امریمدر و سنون
نهیون منیم نهیمدر   اقسم بالذی بعثنی بالنبوة و جعلنی خیر البریة انك حجة الله علی خلقه
و امینه علی وحیه و خلیفته علی عباده   قسم او پروردکاره که مبعوث ایلدی منی پیغمبرلکه
و دولانده دی ایلدی منی مخلوقاتون اشرفی که سن اللهون حجتی سن مخلوقاتنه و امینی
وحینه و خلیفه سی سن بنده لرینه و سن جمیع مسلمانلارون مولاسی و کل مؤمنلرون
امامی و هامی منقی لرون پیشواسی سنون ولایتون سببنه منیم امتیم مرحوم اولدی و سنون عداوتون
جهتنه مخالفت ایدن فرقه ملعونه اولدی   و ان الخلفاء من بعدی اثنی عشر اولهم و آخرهم
القائم عجل الله فرجه الذی یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها   و بندن سونکرا منیم
منیم جانشینلرم اون ایکی نفر اولارسن اولارون اولی سن و آخرنجی لری قائم عجل الله فرجه
دور   و قد تطایر شررها کما ذکره الله تعالی او بیلان فتح ایلیه بوتون مشارق مغاربنی   و انت
واقف علی عجز جهنم و قد تطایر شررها و علا زفیرها و اشتد حرها   و سن دور اورسان قیامة

جهنمون کنارنده و تحقیق جهنمون شراره لری اوجا روز فیری اوجالی و حرارتی شدت ایلی
و انت آخذ بزمامها فتقول لك جهنم اجزنی یا علی علیه السلام فقد اطفا نورك لهبی و سن
یا علی علیه السلام دوتارسان جهنمون زمامندن پس جهنم سنه عرض ایدر بنا اول منم امان
ویرمنه یا علی علیه السلام سنین تحقیق سنون نورین منیم شعله می خاموش ایلدی   فتقول
لها قری یا جهنم خذی هذا و اترکی هذا   پس سن بیوروسان جهنمه قرار دوت
ای جهنم دوت بونی و اوتور اوی نه کویجك و یا اخشی دیوب شاعر عرب امیر المؤمنین علیه السلام
حضورنده که مناسبدر بو معامله   و کانتی بك و الخلائق کلها   خوش و ما
فی الخلق غیرك ناطق   قد قام رضوان لدیك و مالك   و لهم الی شفتیك طرف
رامق   من قلت خذوه عجل اخذه   لم ینتظر ما ذا یقول الخالق   یعنی می بینم
تراکه در روز قیامت که متکلمی و جمیع خلق گنك زبان اند و رضوان و مالك جشم انسان
در دو لب کهربار تو است هر کسرا که تو فرمودی بگیرید و ببرند به تعجیل تمام او را که فتنه بجهنم
میافکند و هر کرا که تو فرمائی بگذار و ترك کن او را پس خازن بهشت او را روانه بهشت کرده
جا خواهند داد و بعد از فرمایش تو دیگر بار منتظر حکم خدا نمیشود که در حقیقت حکم الله
حکم تو حکم خداست قال الله تعالی   القیا فی جهنم کل کفار عنید

ایضاً فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار الشهاده‌ده نقل ایدیر کتاب بصائر الدرجاتدن که روایت

عبد الله بن سنان بو حدیث شریفی که سؤال ایلدیم حضرت صادق علیه السلامدن حوض کوثردن
پس بیوردی که حوض صنعا ایلن بصره نون ارا سنجه دور ایا دوست دوتارسان ای عبد الله
که حوضی کوزیلن مشاهده ایده سن عرض ایلدیم بلی سنه فدا اولوم پس حضرت دوتدی منیم الیمدن
چخارتدی خارج مدینه   ثم ضرب برجله فنظرت الی نهر یجری   پس مبارك ایاقی ایله وردی
یره کوردیم بو نهر جاری اولور که کناره سی درك اولونماز مکر او مکانکه من دوشمشدم زیره
او خشور منلن او یرکوار دور منشوق کوردیم او نهرون بر طرفی سود دور قاردان آق   و من جانبه
هذا اللبن ابیض من الثلج   و بر طرفی سود دور قاردان آق   و فی وسطه خمر احسن من الیاقوت
و وسطی شرابدور یاقوتدن کویجك راخ   فما رأیت احسن من تلك الخمر بین اللبن و الماء
من سودیلن سوطیلن ارا سنده اولدان یاخشی شراب کورمه مشدیم پس عرض ایلدیم سنکه
فدا اولوم بو نهر بو قرارلن هاریا   جاری اولور و هاردان خارج اولور بیوردی بو نهر چشمه دور
که خدای که الله تعالی قرآن مجیده ذکر بیوروب   انهار فی الجنة عین من ماء و عین من لبن و عین من
خمر تجری فی هذا النهر   بو نهر بهشتده بر چشمه وار سودان و بر چشمه وار
سودان و بر چشمه وار شراب طهوردن جاری اولار بو نهره دن   عبد الله دیر کوردیم نهرون
اطرافنده آقاجلار وار او آقاجلاردان کنیزلر باشلاریندان معلق اسیلو بلر مانند
شیئا احسن منهن   او کنیزلردن کویجك راخ بر شی کورمه مشدیم   و بیاندینه

لانیة احسن منها واولاردن اللرینده بر پارا کاسه لر وار ایدی که او کاسه لردن کوچک کاسه کورمه مشیدم و دنیا کاسه لرندن دکو کلدیلر پس حضرت او کنیزلردن برینه بارخوبلا شوب مبارك الیلن اشارت ایدوب شو السندی من بلخوردیم کوردیم او کنیز میل ایلدی که الندن اولان کاسه نی اولهردن دولدره سین او اقاجدن کنیزلن بیله هره طرف میل ایلدی پس کاسه نی دولدره بی وردی حضرته حضرت کاسه نی الدی ایچدی کینه کاسه نی ویردی کنیزه دوباره اشاره ایلدی کنیزه کنیزهان قرادلن کاسه نی دولدرده ویردی حضرته او جناب برقدر ایچدی بعده بقیه سنی منه التفات ایلدی فشربت فما رایت شرابا کان الین منه ولا الذ منه وکانت رائحته رائحة المسك پس من برقدر ایچدیم و کورمه مشدم اوندان لذیذ وخوش طعم و کوارا سو وعطری مشك عطرینه بنزردی فنظرت فی الکاس فاذا فیه ثلثة الوان من الشراب پس با خدیم کاسه یه کوردم اوچ رنك شراب وار ادی عرض ایلدیم حضرته که سنه فدا اولوم هرکز من بوکون کورده یکوم وایچدیکوم سویون وکا شلم ولهرون وکنیزون واغاجلاردون مثلنی کورمه مشدیم ولا رایت ان الامر هکذا و کورمه مشدیم که امر بو قرار ایدی فقال علیه السلام لی هذا اقل ما اعد الله تعالی لشیعتنا پس حضرت منه بیوردی بو اقل او زاد لاردن دیکه الله تعالی بزیم شیعه لریموز اوچون مهیا ایدوب هشتده ان المؤمن اذا توفی صارت روحه الی هذا النهر فی ریاض الجنة وشربت من شرابه بدرستی مؤمن ایلکه وفات ایلیه کتوره لر اونون روحنی بو نهره پس سو بوندان ایچر و اقاجلاردن میوه لردن تناول ایلکه نه عجب یوب شاعر عرب دیب لی من المعیشة سولی واعف عن بحق ال رسول یعنی خداوندا کندران و معیشه سی که سنه سؤال ایدرم منه بخشش ومرحمت ایله و کاه لوریمی عفو ایله ال رسول حقنه واسقنی شربة بکف علی سید الاولیاء زوج بتول یعنی شربت هشتله منی سیراب ایله علی علیه السلام الیله که اولیالرون اقاسی و فاطمه بتولین ادی ذور وان عدونا اذا توفی صارت روحه الی وادی برهوت فاخلد فی عذابه واطعمت من زقومه واسقیت من حمیمه فاستعیذوا بالله من ذلك الوادی وبدرستی بزیم دشمنلریموز وقتکه وفات ایدرلر اونون روحی یارا دوره وادی برهوته اونون زقومندن میل ایدر وحمیمندن ایچر وهمیشه عذابده اولار پس طلب پناه ایدون الله

کتاب مخزن البکاء روایت ایدر بو وادی ده

که بر کون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم مسجدده ایدی وحسنین علیهما السلام او جنابون خدمتنه تشریف اپاروردیلار او حالده برشدیل شدتیله اسکه چوخ کرد غبار اولدی حسنین علیهما السلامون مبارك زلف وکاکلری غبار الود اولدی حضرت رسول صلی الله علیه واله شهزاده لرون زلف کاکلرینی غبار الود کورنده ملول وغمکین اولدی کیرشریف کتوردی حجره طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها یه بویوردی قزیم سو حاضر ایله تا یودیم لریموز زلفلارینی غبارلرینی بو یوم که من بولارین زلفلرینی غبار الود کوره بولمنم پس حضرت فاطمه علیها السلام سو و طشت حاضر ایلدی ناکاه جبرئیل خداوند جلیل طرفدن نازل اولدی بعد از تبلیغ سلام

عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه واله خدای تعالی بیوروبلار بیجه که سن حسنین علیهما السلامون زلفلرینی غبار الود کوروب بوملورسن منده کینه بیلیرم که اولارین زلفلری غبار الود کورمه سزاوار دکول که اولارین کیسوان عنبر فاملری دنیا سوییلان یویولسون پس جبرئیل عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه واله من خداوند اعلی طرفندن مامورم که حسنین علیهما السلامون زلفلرینی یوم اخدان اوتری بهشتدن سلسبیل سوی کتوروم حضرت رسول صلی الله علیه واله بیوردی یا جبرئیل اوزا داکه مامورسن عمل کوزر پس جبرئیل عروج ایدوب نزول ایلدی اوزیلن بیله بر طشت بر ابریق سلسبیل سویی کتوردی پس حضرت رسول صلی الله علیه واله اول جناب امام حسن علیه السلامی یانینه چاغروب عمامه سنی کوتوردیله سنون باشندان کوتوروب مبارك گیسوی مشك فامه ایکی شقه ایلدی بر شقه سنی فاطمه زهرا علیها السلام ویردی و بر شقه سنی اوز مبارك الیله دوتدی جبرئیل سو توکدی حضرت رسول صلی الله علیه واله فاطمه زهرا سلام الله علیها یودیلار تا فارغ اولدیلار پس حضرت رسول صلی الله علیه واله بو زین امام حسین علیه السلامه دونوب بیوردی الی الی یا ابنی یا حسین علیه السلام یعنی یانمه کل یانمه کل اوغلوم یا حسین پس حسین اقا او جنابون یانینه کلدی حضرت رسول صلی الله علیه واله عمامه سنی شهزاده نون باشندن کوتوروب کیسولرینی اچدی وهاموسنی اوز مبارك الیله دوتدی بیوردی یا اخی یا جبرئیل سو توك پس جبرئیل سو توکوردی و حضرت رسول صلی الله علیه واله مبارك الیله مالش ویروب حسین اقانون زلفنی یویوب پاك ایلدی اوانناده رسول خدانین نظر مبارکی جبرئیله دوشدی کوردیکه جبرئیل حسین علیه السلامون زلفنی باخوب اختیارا اغلیور رسول خدا صلی الله علیه واله بیوردی یا جبرئیل حسین اوغلومون زلفنی یویاندا خوشحال وشاد اولوروزن اما حسینمون زلفنی یویاندا نه اوچون اغلیورسان جبرئیل عرض ایلدی اولوالایکه بو حسین علیه السلامون باشنه کلجك بادیه سالوب اغلیورام و بوسری کشف ایلمه که اسرار مکنونه حتمیه دن دور لابد اما حسین علیه السلامه واقع اوله جاق رسول خدا صلی الله علیه واله بیوردی یا جبرئیل منی اوزوغلاما قیلادن محزون وافسرده خاطر ایلدون البته او کیفیتی کرك بیان ایده سن جبرئیل عرض ایلدی همین بو کیسولر که خداوند عالم وسن که اونون رسولی سن ومن که امین وحیم ایلیه بولمنوق که غبار الود کوره ك والله تعالی راضی اولمادی که دنیا سوییلن یویولسون یا رسول الله صلی الله علیه واله بر کون اولار که بو یاشی ظالملر بدنندن ایره ولار وهمین کیسولر باشنون قانیله اغشته باشنون اطرافنده افشان توکولوب نوك نیزه ده ولایت دیلار دویل لراشوب صحرالرین کرد غبارنی بو باشه و بو زلفه توکرلر پس بر نسانان کشف سر ایلدی جبرئیل شوید غبار گیسوش از سلسبیل

خطبه عزاء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبته من جعل فی تربته الشفاء وفی تحت قبته اجابة الدعاء وفی ذریته الائمة النجباء والصلوة والسلام علی زین مکة ومنی وفخر زمزم وصفا

محمد المصطفى صلى الله عليه وآله النجباء ولعنة الله على اعاديهم الادعياء في كل صباح ومساء عدد الخلق الى يوم الجزاء ثم السلام عليكم يا اهل الرزء والحب الشديد الباكين على مصائب كن التوحيد الحسين المظلوم الشهيد ورحمة الله وبركاته

ايضاً خطبة اخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اعظم رزيتنا على مصيبة ابي الائمة وسراج الامة سبط المصطفى ع وابن المرتضى شبل الزهراء اخ الحسن المجتبى ع مهجة رسول الله ص ومهجة الذي فلق عبيده ورعيته مولينا ومولى الكونين ابي عبد الله الحسين عليه السلام

في جامع الاخبار

قد ورد في الرواية عن الصادق عليه السلام انه من زار الحسين عليه السلام لا اشراً ولا بطراً ولا رياء ولا سمعة محصت ذنوبه كما يمحص الثوب في الماء فلا يبقى عليه دنس ويكتب له بكل خطوة حجة وكلما رفع قدمه عمرة

وعن الخصال

عن امير المؤمنين عليه السلام ان الله اطلع الى الارض فاختارنا واختار لنا شيعة ينصروننا ويفرحون لفرحنا ويحزنون لحزننا ويبذلون اموالهم وانفسهم فينا اولئك منا والينا وقال عليه السلام كل عين يوم القيمة باكية وكل عين يوم القيمة ساهرة الا عين من اختصه الله بكرامته وبكى على ما ينتهك من الحسين عليه السلام وآل محمد صلى الله عليه وآله

وعن المنتخب

روى عن الصادق عليه السلام انه كان اذا اهل هلال عاشوراء اشتد حزنه وعظم بكائه على مصاب جده الحسين عليه السلام والناس يأتون عليه من كل جانب ومكان يعزونه بالحسين عليه السلام وينوحون معه عليه السلام على مصاب الحسين عليه السلام فاذا فرغوا من البكاء يقول لهم ايها الناس اعلموا ان الحسين عليه السلام حي عند ربه يرزق من حيث يشاء وهو دائماً ينظر الى موضع معسكره ومصرعه ومن حل فيه من الشهداء وينظر الى زواره والباكين عليه والمقيمين العزاء عليه وهو اعرف بهم وبآبائهم وانه ليرى من يبكي عليه فيستغفر له ويسئل جده واباه وامه واخاه ان يستغفروا للباكين على مصابه والمقيمين عزائه ويقول لو يعلم زائري والباكين على ما له من الاجر عند الله تعالى لكان فرحهم اكثر من جزعهم وان زائري والباكي علي لينقلب الى اهله مسروراً وما يقوم من مجلسه الا وما عليه ذنب وصار كيوم ولدته امه

عن قمقام زخار المظلمة

السلام على المرمل بالدماء	السلام على المهتوك الخباء	السلام على خامس اصحاب الكساء
السلام على غريب الغرباء	السلام على شهيد الشهداء	السلام على قتيل الادعياء
السلام على ساكن كربلاء	السلام على الجيوب المضرجات	السلام على الشفاه الذابلات
السلام على الدماء السائلات	السلام على الاعضاء المقطعات	السلام على الرؤوس المشالات

روى الصدوق عليه الرحمة في الامالي

قال الصادق عليه السلام من ذكر الحسين عليه السلام عنده فخرج من عينيه من الدموع مقدار جناح ذباب كان ثوابه على الله ولم يرض له بدون الجنة

في الامالي في فضيلة ابي الفضل العباس ع

قال نظر علي بن الحسين عليه السلام الى عبد الله بن العباس عليه السلام فاستعبر ثم قال ما من يوم اشد على رسول الله صلى الله عليه وآله من يوم احد قتل فيه عمه حمزة ابن عبد المطلب اسد الله واسد رسوله وبعده يوم مؤتة قتل فيه ابن عمه جعفر ابن ابيطالب عليه السلام في الجنة ثم قال صلى الله عليه وآله ولا يوم كيوم الحسين عليه السلام ازدلف عليه ثلثون الف رجل يزعمون انهم من هذه الامة كل يتقرب الى الله عز وجل بدمه وهو بالله يذكرهم فلا يتعظون حتى قتلوه ظلماً وبغياً وعدواناً ثم قال رحم الله العباس فلقد آثر وابلى وفدى اخاه بنفسه حتى قطعت يداه فابدله الله عز وجل بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن ابيطالب عليه السلام وان للعباس عليه السلام عند الله تبارك وتعالى منزلة يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيمة

قال ابو الفرج وغيره كان

العباس بن علي عليه السلام يكنى ابا الفضل وامه ام البنين وهو اكبر ولدها وهو آخر من قتل من اخوته لابيه وامه وكان العباس رجلاً وسيماً جميلاً يركب الفرس المطهم ورجلاه يخطان في الارض وكان يقال قمر بني هاشم وكان لواء الحسين عليه السلام معه

وفي بعض الجزو ورد عن رسول الله

صلى الله عليه وآله واوصيائه الطاهرين المعصومين في مناقب حواري الحسين عليه السلام وفضائلهم من انهم لم يسبقهم سابق ولم يلحقهم لاحق اذا تدبرت في ذلك علمت ان حواري الحسين فوق درجات الكل من حواري امير المؤمنين عليه السلام بل من حواري رسول الله صلى الله عليه وآله نعم ان سلمان من حواري رسول الله صلى الله عليه وآله له شان عظيم حيث قال في شانه الحجة الطاهرة ان عنده علم الاولين والآخرين ولكن اذا لوحظت شمائل عناية سيد الشهداء عليه السلام وترحم العقائل الى الجناب العباس عليه السلام وقوله في قتله الان انكسر ظهري مع ملاحظة ما ورد عن الحجة الطاهرة من ان للعباس عليه السلام درجة يغبطها جميع الشهداء ومع ملاحظة ما صدر من اقواله وافعاله يوم الطف ووفائه بمعاهدة الامام عليه السلام ووفائه يفوق وفاء كل واف تبين وجه وجيه لاعمية افضل من حواري رسول الله صلى الله عليه وآله باجمعهم وكفى في هذا المقام قول جمع من الائمة عليهم السلام قتل مع الحسين عليه السلام ثمانية عشر رجلاً من عترته واهل بيته ما كان لهم على وجه الارض شبيه الخ وكل من عترة الامام عليه السلام غصن من اغصان الشجرة المباركة الزيتونة النورانية وضلع من النبوة وفي بعض الاخبار ان العباس عليه السلام قد زق من العلم زقاً تمت

قال الفاضل الدربندي عليه الرحمة

قد ورد في حديث ابي ذر رضي الله عنه

عن رسول الله صلى الله عليه وآله في وصف المؤمن حيث قال ص لو ان احداً منهم وضع جبينه على الارض ثم يقول آه فتبكي ملائكة السماء السبع لرحمتهم عليه فقال الله يا ملائكتي لم تبكون فيقولون يا الهنا وسيدنا فكيف لا نبكي ووليك على الارض ويقول في وجعه آه فيقول الله يا ملائكتي اشهدوا انتم اني راض عن عبدي بالذي يصبر بالشدة ولا يطلب الراحة فيقول الملائكة يا الهنا وسيدنا لا تضر الشدة بعبدك ووليك بعد ان تقول هذا القول فيقول يا ملائكتي ان وليي عندي كنبي من انبيائي ولو دعاني واستشفع في خلقي شفعته في اكثر من سبعين الفاً فيقول الفاضل على

ان بكاء الباكين على العباس عليه السلام افضل برابت عن محيطا من بكاء المومن في وجعه فوالهفا واحرقة فلنا نبكي جميع ملائكة السماء لنا ومومن فكيف يكون حال الملائكة اذا رأوا العباس متجنيا بالرمال والرماح مقطوع اليدين والعزبة في اسنانه وهو يفتح منجنيح المريض ويتاوه لا لما عليه من تلك الحالة بل حزنا منه على احوال بيت اهل رسول الله صلى الله عليه واله وبنات امير المومنين عليه السلام من شدة الظماء ووحدة اخيه وغربته وذله وعطشه تمت

وايضا قال الفاضل المذكور

قد سمعت عن بعض من اثق به انه نقل عن بعض المتتبعين في كتب المقاتل انه قال اذا صار يوم القيمة واشتد الامر على اهل المحشر بعث رسول الله صلى الله عليه واله امير المومنين عليه السلام الى فاطمة الزهراء سلام الله عليها لتحضر مقام الشفاعة فيقول امير المومنين عليه السلام يا فاطمة عليها السلام ما عندك من اسباب الشفاعة وما ادخرت لاجل هذا اليوم الذي فيه الفزع الاكبر فيقول فاطمة عليها السلام يا امير المومنين كفانا لاجل هذا المقام اليدان المقطوعتان من ابني العباس تمت

وايضا قال الفاضل عليه الرحمة والرضوان

قد اخبرني جمع من الثقات ان واحدا من مومني هذا العصر كان يزور سيد الشهداء عليه الاف التحية والثناء في كل يوم ثلث مرات وما كان يزور العباس الا بعد عشرين يوما او ما يقرب منه وقد رأى في الطيف الصديقة الطاهرة وسلم عليها فاعرضت عنه فقال بابي انت وامي باي تقصير مني تعرضي قالت لاعراضك من زيارة ابني قال اني ازور ابنك في كل يوم قالت تزور ابني الحسين عليه السلام ولا تزور ابني العباس

وفي البحار نقلا عن ابي الفرج قال

قال المدائني حدثني ابو غسان عن هرون بن سعد عن القاسم بن الاصبغ بن نباتة قال رأيت رجلا من بني ابان بن دارم اسود الوجه وكنت اعرفه جميلا شديد البياض فقلت له ما كدت اعرفك قال اني قتلت شابا مع الحسين عليه السلام بين عينيه اثر السجود فما نمت ليلة منذ قتلته الا اتاني فياخذ بتلابيبي حتى ياتي الى جهنم فيدفعني فيها فاصيح فما يبقى احد في الحي الا سمع صياحي قال والمقتول هو العباس

٢ الى

وقال الفاضل الدربندي رحمه الله في الاسرار

ان من فضايل العباس عليه السلام ان حيوة العباس عليه السلام كانت عند حرم رسول الله صلى الله عليه واله والنساء الطاهرات والبنات الهاشميات بمنزلة حيوة جميع الشهداء من الاصحاب والعترة النبوية الهاشمية اي من الجهة الراجعة الى سكون واطمينان قلوب الحرم والنساء الطاهرات وفي افئدتهن وزوال الخوف والدهشة والوحشة والاضطراب عنهن بل ان فائدة حيوته عندهن كانت ازيد من فائدة جميع المستشهدين وان الاعداء الكفار كانوا ما دام العباس عليه السلام حيا في خوف واضطراب ودهشة ووحشة بحيث كادت ان تفارقهم ارواحهم وكانوا يظنون ان تكون الغلبة من جانب سيد الشهداء عليه الاف التحية والثناء لان هيبة العباس عليه السلام وسطوته قد اظلمت قلوبهم واحترقتها واعمت عيونهم ولا نستبعد ذلك فان العباس عليه السلام على ما نقله ثقات عن كتاب للفاضل المحدث الحاذق ابن عصفور البحراني قد قتل من الاعداء والكفار خمسة وعشرين الفا منهم فهولا

غير المجروحين بيده **اشارة** الى حمل العباس عليه السلام الحجر العظيم لما في طلب امير المومنين عليه السلام ضيفا وزعم ان امير المومنين عليه السلام لا يقدر على حمل الحجر فيكون له خفة واستحقاق وامر امير المومنين عليه السلام العباس عليه السلام وهو صغير على حملها وحمله ثم ورميها الى السماء حتى يغيب عن الابصار ثم ضحكه وظهور اسنانه عند ابيه عليه السلام وقول ابيه يا بني لا يضحك الاطفال عند الاباء حتى يظهر اسنانه وعدم ضحك العباس عليه السلام الى يوم العاشورا فهي هذا اليوم ظهر اسنانه اذا اخذ السيف باسنانه بعد انقطاع يديه تمت

فنشرع بحول الله وقوته وتسديد الائمة عليهم السلام بذكر مصيبة ابي الفضل العباس روحي وجسمي وابي وامي واهلي واولادي له الفداء ونقول شعر

احق الناس ان يبكى عليه	فتى ابكى الحسين بكربلاء
اخوه وابن والده علي	ابو الفضل المضرج بالدماء
ومن واساه لا يثنيه شيء	وجاد له على ظماء بماء

وقال الشيخ المفيد رحمه الله في الارشاد

لما رأى العباس عليه السلام كثرة القتل في اهله قال لاخوانه من امه وهم عبد الله وجعفر وعثمان يا بني امي تقدموا حتى اريكم نصحتم لله ولرسوله فانكم لا ولد لكم فتقدم عبد الله فقاتل قتالا شديدا فاختلف هو وهاني بن ثبيت الحضرمي ضربتين فقتله هاني لعنه الله وتقدم بعده جعفر بن علي عليه السلام فقاتل فقتله ايضا هاني لعنه الله وتعمد خولي بن يزيد الاصبحي عثمان بن علي عليه السلام وقد قام مقام اخوته فرماه فصرعه وشد عليه رجل من بني دارم فاحتز رأسه **في رواية** اتى زهير الى العباس عليه السلام وقال يا ابن امير المومنين عليه السلام اريد ان احدثك حديثا وعيته فقال حدث فقد حلى وقت الحديث فقال له اعلم يا ابا الفضل ان اباك امير المومنين عليه السلام لما اراد ان يتزوج بامك ام البنين بعث الى اخيه عقيل وكان عارفا بانساب العرب فقال عليه السلام اريد يا اخي ان تخطب لي امرأة من ذوي البيوت والحسب والنسب والشجاعة لكي اصيب منها ولدا يكون شجاعا وعضدا ينصر ولدي هذا واشار الى الحسين عليه السلام ليواسيه في طف كربلا وقد ادخرك ابوك لمثل هذا اليوم فلا تقصر عن حلائل اخيك وعن اخواتك قال فارتعد العباس عليه السلام وتمطى في ركابه حتى قطعه وقال يا زهير تشجعني في مثل هذا اليوم والله لاريتك شيئا ما رأيته قط **يناسب المقام** ذكر ولادة العباس عليه السلام واخبار بعض قادمين على امير المومنين عليه السلام وقدوم علي عليه السلام على دار ام البنين مع الحسن والحسين عليهما السلام وتقبيل علي عليه السلام من يدي العباس عليه السلام واخذ الحسن والحسين عليهما السلام العباس وتعليق العباس عليه السلام يديه على حلقوم الحسين عليه السلام وبكائه شديدا وسؤال ام البنين وجه تقبيل علي عليه السلام من يدي العباس عليه السلام وذكره قطع يديه في الكربلاء كما ذكره الراوون

قال ابو الفرج في العوالم باسناده

الى ابن ابي اويس عن ابيه عن جعفر بن محمد قال عبأ الحسين عليه السلام اصحابه فاعطى رايته اخاه العباس عليهم السلام

وعلى رواية ابي مخنف

واشتدّ العطش بالحسين عليه السلام واصحابه واولاده فشكوا ذلك الى الحسين عليه السلام فدعى باخيه العباس عليه السلام وقال اجمع اهل بيتك واحفروا بئراً ففعلوا ذلك فلم يجدوا ما فطووها فكظهم العطش حتى تضع الاطفال صدورهم على الرملات المبلولات من شدة عطشهم

وفي بعض تاليفات اصحابنا

انّ العباس عليه السلام لما رأى وحدته وشدة العطش في آل بيت الرسول صلى الله عليه وآله وسمع الحسين عليه السلام الاطفال وهم ينادون العطش العطش سمع العباس عليه السلام فرمق بطرفه الى السماء وقال الهي اريد اعتدّ بعدّتي واملأ لهؤلاء الاطفال قربة من الماء فاتى اخاه وقال يا اخي

شعر تركي مناسب مقام

مرخص ايله جهوم تاكه بر عقاب وستم ؛ كوروم قالور بوقو شونيدن داغلمامش دستنه
دم سانله قيلاقم فلك بوزيني خراش ؛ ديمه دوغوبدي انام نا رشيد اوغول قرنداشي

فبكى الحسين عليه السلام بكاءً شديداً حتى ابتلّت لحيته بالدموع وقال يا اخي كنت العلامة من عسكري ومجمع عددنا فاذا انت غدوت الى الجهاد يؤول جمعنا الى الشتات وتنبعث عمارتنا الى الخراب فقال العباس عليه السلام فداك روح اخيك يا سيدي قد ضاق صدري من حيوة الدنيا واريد ان آخذ الثار من هؤلاء المنافقين فقال الحسين عليه السلام فاذا غدوت الى الجهاد فاتم عليهم الحجة وعظهم وخوفهم بعذاب القيمة وعرّفهم نسبنا برسول الله صلى الله عليه وآله واطلب لهؤلاء الاطفال قليلاً من الماء قال فلما اجاز الحسين عليه السلام اخاه العباس عليه السلام للبراز برز كالجبل العظيم وقلبه كالطود الجسيم لانه كان فارساً هماماً وبطلاً ضرغاماً وكان جسوراً على الطعن والضرب في ميدان الكفاح والحرب فهمز جواده نحو القوم حتى توسط الميدان فوقف وقال يا ابن سعد هذا الحسين ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله انكم قتلتم اصحابه واخوته وبني عمه وبقي فريداً مع اولاده وعياله وهم عطاش قد احرق الظما قلوبهم فاسقوهم شربة من الماء لان اطفاله وعياله وصلوا الى الهلاك وهو مع ذلك يقول دعوني اخرج الى اطراف الروم والهند واخلّي لكم الحجاز واشترط لكم ان غداً في القيمة لا اخاصمكم عند الله حتى يفعل بكم ما يريد فلما اوصل العباس عليه السلام اليهم الكلام عن اخيه فمنهم من سكت ولم يرد جواباً ومنهم من جلس يبكي فخرج الشمر لعنه الله وشبث بن ربعي فجاءا نحو العباس عليه السلام وقالا قل لاخيك لو كان كل وجه الارض ماءً وهو تحت ايدينا ما اسقيناكم قطرة منه الا ان تدخلوا في بيعة يزيد عليه اللعنة والنيران فتبسم العباس عليه السلام ومضى الى اخيه الحسين عليه السلام واعرض عليه ما قالوا فطأطأ راسه الى الارض وبكى حتى بلّ ازياقه فسمع الحسين عليه السلام اصوات الاطفال وهم ينادون العطش العطش فلما سمع العباس ذلك رمق بطرفه الى السماء وقال الهي وسيدي اريد ان اعتدّ بعدّتي واملأ لهؤلاء الاطفال قربة من الماء فاستأذن وركب فرسه واخذ رمحه والقربة في كتفه وقصد الفرات وفي بعض المقاتل انه لما نادى الحسين عليه السلام اما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول الله صلى الله عليه وآله اما من ناصر ينصرنا خرج اليه اخوه العباس

عليه السلام وقبّل بين عينيه وودّعه وسار حتى اتى الى الشريعة واذا دونها عشرة الاف فارس فلما رأوه قاصداً الى الفرات احاطوا به من كل جانب ومكان وقالوا من انت يا غلام قال انا العباس بن امير المؤمنين عليه السلام فقال لهم يا قوم انتم كفرة ام مسلمون هل يجوز في مذهبكم ان تمنعوا الحسين عليه السلام وعياله واطفاله يموتون عطشاً اما تذكرون عطش القيمة ثم نادى يا بني كلاب انا ابن اختكم ام عاصم الكلابية وانا عطشان واهل بيت محمد صلى الله عليه وآله يذوقون من الماء وهو مباح للبهائم ونحن منه محرومون واليه بالحسرة ناظرون فقال له عمر بن الحجاج الموكل بالفرات يعزّ عليّ يا ابن الاخت ما نزل بك من العطش ولو علمت لارسلت اليك الماء دونك والفرات يا ابن الاخت فسار العباس عليه السلام حتى نزل الفرات وجعل القربة مملوّاً ثم ملأ كفه من الماء واراد ان يشرب اذا ذكر عطش الحسين عليه السلام واطفاله ورمى الماء من كفه وقال لا اشرب واخي الحسين عليه السلام واطفاله عطاش لا كان ذلك ابداً شعر

يا نفس هوني والحسين معطش ؛ وبنوه والحرم المطهر اجمع
والله لا اشرب من الماء قطرةً ؛ واخي الحسين في العراق مفجع

وبه تقريباً ناظم تركي كويا اوز نفسنه مخاطب ايليوب بو فرياد ايلمش بوسوز دير

نيجه ايچوم بو سويي كو كلمون نواسي كلور ؛ صحابه قيزلار ديون العطش صداسي كلور
نيجه ايچوم سويي زينب ديركوليم سولري ؛ ايكي بالالم يوبابان ادا سوسوز اولدي
نيجه ايچوم بو سويي احمد بي علي اكبر ؛ نيجه ايچوم بو سويي قتنه جادير اصغر
من ايچيرم سويي هرچند كل كبي سولار ؛ اكر ايچيكم سويي كلثوم ملك جلد اولام
من ايچيرم سويي بو نوجواني قيلام ياد ؛ كه كربلاده اولوب قتنه قاسم داماد
من ايچرم بو سودان بو دل دوداغي تر ؛ كه خيمه لرده قالوب تشنه زينب مضطر
من ايچرم سويي هرچند اختياريم وار ؛ ازل كوننده حسينله بر قرار يم وار
كلنده يا شمون اوستنه اولنه عطشان ؛ اولام ركاب شريفنده من سوسوز قربان
بو غيرتيله بجه من ايدوم دودا قني تر ؛ سوسوز قالوب يله كلثوم وزينب مضطر
نجه ايچوم بو سويي كل كبي سولوب بوزلر ؛ سكينه خيمه قباقنده سوسولي كوزلر

كه يا جواب سكينه از خيمه گاه كفت

سوسيزدان اصغر اولور ايچرم سوقان اولسون ؛ سوايچ دو يو بجه عمو جانكه نوش جان اولسون

فلما شرع للخروج من الفرات انشاء وقال شعر

يا نفس من بعد الحسين هوني ؛ فبعده لا كنت ان تكوني
هذا الحسين شارب المنون ؛ وتشربين بارد المعين
هيهات ما هذا فعال ديني ؛ ولا فعال صادق اليقين

فبلغ ذلك الخبر الى عمر بن سعد لعنه الله قال على براس عمر بن الحجاج حيث تقوّى علينا اعداءنا فبعث اليه عمر بن الحجاج وهو يقول لا تعجل عليّ مما علمت ذلك لا احال على قتله وفرّ عليه الرجال

وقال دونکم والعباس فقد حصل بایدیکم فلما رآهم العباس علیه السلام وقد ثار عوا حط القربة عن عاتقه واستقبل القوم یضربهم بسیفه شجے دیوب شاعر نرک بوم مقامش رحمه الله

سالوب فلیخه لشکر بکان ویروب مضراب | دوشوب تزلزله لشکر جو لجه سیماب

فکانه النار فی الاحطاب وهو ینشد ویقول بروایة المنتخب **شعر**

اقاتل الیوم بقلب مهتد	اذب عن سبط النبی احمد
اضربکم بالصارم المهند	حتی تحیدوا عن قتال سیدی
انی انا العباس ذو التودد	نجل علی المرتضی المؤید

فلما فرغ من شعره حمل علی القوم وفرقهم یمینا وشمالا وقتل رجالا وابطالا وقتل من سادتهم ثمانین رجلا وبروایة اخری اربعة مائة رجل واهزمهم من المشرعة ثم عاد الی القربة فاحتملها علی عاتقه ویقول

لله عین رات ما قد حاطنا	من اللئام واولاد الدعیات
یا حبذا عصبة جادت بانفسها	حتی تحل بارض الغاضریات
الموت تحت ذباب السیف مکرمة	اذ کان من بعده سکنی بجنات

ثم حمل علی الرجال وجدل الابطال حتی قرب من اخیه الحسین علیه السلام بعد ان فرق القوم واخذ النبال من کل مکان وصار درعه کالقنفذ من کثرة وورود النبال قال صاحب المقاتل وکان فی عسکر عمر بن سعد رجل یقال له المارد بن صدیف التغلبی فلما نظر الی ما فعله العباس علیه السلام من قتل الابطال وتفریق الرجال خرق الطمارح ولطم علی وجهه ثم قال لاصحابه لا بارك الله فیکم اما والله لو اخذ کل واحد منکم ملاء کفه ترابا لطمرتموه ولکنکم تظهرون النصیحة وانتم تحت الفضیحة ثم نادی باعلی صوته اقسم علی من کان فی رقبته بیعة للامیر یزید لعنه الله وکان تحت الطاعة الا اعتزل عن الحرب وامسك عن القتال فانا لهذا الغلام الذی قد اباد الرجال وقتل الابطال واودی الشجعان واخنا بالسنان والحسام ثم من بعد قتله اقتل اخا الحسین علیه السلام مع من بقی من اصحابه معه فقال له شمر لعنه الله اذا قد فهمت انك تکون کفوا للناس احب ارجع معی الی الامیر عمر بن سعد واطلعه علی انك تاتیه بالقوم اجمعین اذ کان بك غنی عنا فقال له المارد یا شمر اما والله ما فیکم خیر لا تفکرون فکیف تغیرون عن کم فقال له الشمر ها نحن نرجع الی رایك وامرك وننظر فعالك معه ثم قال الشمر للناس اعتزلوا عن الحرب حتی ننظر ما یکون منهما فاقبل المارد بن صدیف وافرغ علیه درعین ضیقین الزرد محکمین وجعل علی راسه بیضة عادیة ورکب فرسا اشقرا واخذ بیده رمحا طویلا وبرز الی العباس ثم التفت العباس علیه السلام فرآه وهو طالك یرعد ویبرق فعلم انه فارس القوم فثبت له حتی اذا قارب صاح به المارد یا غلام ارحم نفسك واغمد حسامك واظهر للناس استسلامك فالسلامة اولی من الندامة فکم من طالب امر حیل بینه وبین ما طلبه وعاقصه اجله واعلم انه لم یبارزك فی هذا الیوم رجل اشد قوة منی وقد نزع الله الرحمة علیك من قلبی وقد نصحت ان قبلت نصیحتی ثم انشا یقول

الا نصحتك ان قبلت نصیحتی	حذرا علیك من الحسام القاطع
ولقد رحمتك اذ رایتك یافعا	ولعل مثلی لا یقاس بیافع

اعط القیاد تعش بخیر معیشة	اولا فدونك من عذاب واقع

قال فلما سمع العباس علیه السلام کلامه وما اتی به من نظامه قال له ما اریك اتیت الا بجمیل وما نطقت الا بتفصیل عن انی اری حیلك فی مساح تدوق الرماح او فی القصرة الاظهر لا تقتله الا تفکری کالسراب یلوح فاذا قصد صار ارضا بورا والذی ملته ان استسلم الیك فذاك بعید الوصول صعب الحصول ولنا یا عدو الله وعدو رسوله فمعوذ للقاء الابطال والصبر علی البلاء فی النزال ومکافحة الفرسان وبالله المستعان من کملت هذه الاوصاف فیه فلا یخاف ممن برز الیه وبك الیس لی اتصال برسول الله صلی الله علیه واله وانا غصن متصل بشجرته ونحفة من نور جوهره ومن کان من هذه الشجرة فلا یدخل تحت الذمام ولا یخاف من ضرب الحسام فانا ابن علی لا اعجز من مبارزة الاقران وما اشرکت بالله لمحة بصیر ولا خالفت رسول الله صلی الله علیه فیما امر وانا منه والورقة من الشجرة وعلی الاصول تنبت الفروع فاصرف عنك ما املته فما انا ممن یلبی علی الجوع ویجزع من الوفات فخذ فی الجد واصرف عنك الهزل فکم من صبی صغیر خیر من شیخ کبیر عند الله ثم انشا یقول **نظم عربی**

صبرا علی جور الزمان القاطع	ومنیة ما ان لها من دافع
لا تجزعن فکل شیء هالك	حاشا لمثلی ان یکون بجازع
فلئن رمانی الدهر منه باسهم	وتفرق من بعد شمل جامع
فکم لنا من وقعة شابت لها	قمم الاصاغر من ضراب قاطع

قال فلما سمع المارد کلام العباس علیه السلام وما اتی به من شعره لم یحط صبرا دون ان حقق علیه بالحملة وبادره بالطعنة وهو یظن انه مرهقه وقد وصل الیه وقد مکنه العباس من نفسه حتی اذا وصل الیه السنان قبض العباس علیه السلام الرمح وجذبه الیه فکاد یقلع المارد من سرجه فخلی له الرمح وتدیده الی سیفه وقد تخلله الخجل عند ما ملك منه رمحه قال فشرع العباس الرمح للمارد فصاح به یا عدو الله انی ارجو من الله تعالی ان اقتلك برمحك فجال المارد علی العباس وقحم علیه فبادره العباس علیه السلام وطعن جواده فی خاصرته فشب به الجواد ووثب المارد فاذا هو علی الارض ولم یکن للعین طاقة علی قتال العباس راجلا لانه کان عظیم الجثة ثقیل الخطوة فاضطرب الصفوف وتضایحت الالوف وناداه الشمر لعنه الله لا باس علیك ثم قال لاصحابه ویلکم ادرکوا صاحبکم قبل ان یقتل قال فخرج الیه غلام له بحجرة یقال لها الطاویة فلما نظر الیه المارد فرح بها وصاح یا غلام عجل بالطاویة | اشارة الی فوت فرس القاسم فی مبارزة الازرق واستغاثته عن الامام علیه السلام لیرسل الیه فرسا من الخیام | قبل نزول الداهیة فاسرع بها الغلام الیه فکان العباس علیه السلام اسبق من عدو الله الیها فوثب وثبات مسرعات وصل بها الی الغلام فطعنه بالرمح فی صدره فاخرج من صدره واحتوی عن الحجرة فرکبها وعطف علی عدو الله فلما رآه المارد تغیر وجهه وحار فی امره فایقن بالهلاك ثم نادی باعلی صوته یا قوم اغلب علی جوادی واقتل برمحی یا لها من سبة ومعرة ٣ فحمل الشمر فاتبعه سنان بن انس وخولی بن

يزيد الاصبحي واحمد بن مالك وبشر بن سوط وجملة من الجيش فتقصوا الاعنة وقد موا الاسنة
وجردوا السيوف وتصايحت الرجال ومالت نحو العباس عليه السلام فناديه اخوه الحسين عليه السلام
ما انتظارك يا اخي بعد والله فقد غدر القوم بك قال فنظر العباس عليه السلام الى سرعة
الخيل ومجيئهم كالسيل فعطف عليه برمحه فناداه المارد يا ابن علي الامان رفقا باسيرك
يكون لك شاكرا فقال له العباس عليه السلام ويلك ابمثلي يلقى اليه الخدع والمحال ما اصنع
باسير وقد قرب المسير ثم طعنه في نحره وذبحه من الاذن الى الاذن فانجدل صريعا يجوب في
دمه ووصلت الخيل والرجال له العباس عليه السلام فعطف عليهم وهو على ظهر الطاوية
وكانت الخيل تزيد عن خمسمائة فارس فلم يكن الا ساعة حتى قتل منهم ثمانين رجلا
واشرف الباقون على الهرب فعند ذلك حمل عمر بن سعد لعنه الله وزحف في اثره الاعلام
ومال اليه الخيل فصاح به اخوه الحسين عليه السلام يا اخي استند الي لادفع عنك ونحي
فجعل العباس عليه السلام يقاتل وهو متأخر وقد ادركته الخيل والرماح كاجام القصب
وصار يضرب فيهم يمينا وشمالا الى ان وصل الى الخيمة الحسين عليه السلام فصاح به التمر لعنه الله
يا ابن علي ان كنت قد جلبت المارد عن الطاوية وقتلته فهي والله التي كانت لاخيك الحسن عليه السلام
يوم ساباط المداين فلما وصل العباس عليه السلام الى اخيه الحسين عليه السلام وقال هذه والله
الطاوية التي كانت لملك الروم وانه لما قتله ابي علي ابن ابيطالب عليهما السلام وهبها لاخي الحسن عليه السلام
وصارت الطاوية تلوذ بمولنا الحسين عليه السلام اشاره بر احوال سكينه وقتل جناب
زينب خاتون سلام الله عليها اوراقوستادبه ترد ابن سعد لعنه الله بجهة عدم دفن شهدا
وورسيدن جناب سكينه بعقاب ودخل العباس عليه السلام الى خيمة الحرم بالسيف
الذي معه فتواسوا به الاطفال ولم يروا الاثر باهي فيه الا مقدار اربعة اواق ماء او لما وقع فيه
السهام وبقي العباس عليه السلام متفكرا في حالتهم وما هم فيه من العطش اذ سمع اخاه الحسين عليه السلام
وهو يقول اما من ذاب يذب عن حرم رسول الله صلى الله عليه وآله اقبل الى اخيه الحسين
عليه السلام واستأذنه فلما اجاز الحسين عليه السلام للبراز برز كالجبل العظم حتى اشرف الفرات
ومعه القربة فحمل عليه القوم فقاتلهم العباس عليه السلام وقتل منهم على ما نقل ثمانيا
فارس فتفرقوا عنه هاربين كما يتفرق الغنم عن الاسد قال اسحق لعنه الله لما انحدر العباس
الى المشرعة وملاء القربة وخرج صحت على القوم يا ويلكم ان شرب الحسين عليه السلام قطرة ماء
لا نقدر على مقاتلته ابدا اقصلنا عليه صولة رجل واحد اذ سمع اخاه الحسين عليه السلام
يصرخ بالاعداء فاسرع اليه فوجد الخيل قد احاطت به وغشيته الرماح كاجام القصب و
وهو يمانع عن نفسه فاخذ العباس عليه السلام ينادي يا قوم يا اعداء الله لئن قتلتنا فلقد
قتلنا منكم اضعافا ولم يزل يحمل مع اخيه ويجدل الفرسان حتى احالوا بينه وبين اخيه الحسين
عليه السلام فبينما اخذه النبال من كل مكان وهو يقاتل والقربة في كتفه حتى صار درعه كالقنفذ
گويا به تقرير ناظم حضرت عباس عليه السلام قوشون جماعته بيله سوزور دييه

ايا جماعت لشكر باخون بو بر سوزيمه | بو مشكه ور ميتون اوخ اوجالاروز ديمه كوزيمه
كر نفذ جانبو سو يون رقليل قيمتدور | سكينه ابله على اصغرون اما نيدور

راذ كتن عليه نوفل بن ازرق عليه اللعنة قرالعذاب

بحقدن شر خدا نون قرادیني الدي | جگر قلبي اوشهون فضا قولين بر ساله

وفي رواية اخرى

محارب بن جبير لعنه الله فبدرائيه وضرب على يمينه فقطعها فطارت مع السيف فاخذ السيف
بشماله فلم يبال بها ولم يرجع عن قتالهم ونادى اخاه الحسين عليه السلام وقال يا اخي ان الاجال
بيد الله تعالى وقد تقاربت والسلام عليك ورحمة الله وبركاته ثم انشاء يقول

والله لو قطعتموا يميني | اني احامي ابدا عن ديني
وعن امام صادق اليقين | سبط النبي الطاهر الامين
نبي صدق جائنا بالدين | مصدقا بالواحد الامين

ثم حمل على القوم فقتل منهم رجالا كثيرة ونكس ابطالا والقربة على ظهره فلما نظر ابن سعد لعنه الله
الى ذلك قال يا ويلكم ارشقوا القربة بالنبل فوالله ان شرب الحسين عليه السلام الماء افناكم
عن آخركم اما هو الفارس بن الفارس والبطل المداعس قال فحملوا على العباس عليه السلام
حملة منكرة فقتل منهم مائة وثمانين فارسا فضربه عبد الله بن يزيد الشيباني لعنه الله على شماله

فطارت مع السيف فانكب على السيف وحمل على القوم وانشاء يقول

كسين ايدوب اولعين بر قلج بسلة جالدي | عزيز فاطمه نون صول قولين يره سالدي

كلام اوبجا دالدان وضو له الدي | قلج حواله ايتب صول قولين يره سالدي **قمي**

يا نفس لا تخشي من الكفار | وابشري برحمة الجبار مع النبي سيد الابرار | قد قطعوا ببغيهم يساري
فاصلهم يا رب حر النار

ويقول هكذا احامي عن حرم رسول الله صلى الله عليه وآله فعندها
احاطت به الاعداء وضربه حكيم بن طفيل لعنه الله من ورائه بنخلة بعمود من حديد على راسه الشريف
فسقط فخر راسه على كتفيه فهوى عن متن الجواد وهو ينادي ويقول ادركني يا ابا عبد الله واخاه

گلشن بوزولدي سرو سمن باري ايخديلار | سر دارديمه ديون كه علمداري ايخديلار
سويلون سكينه كوز لسون سويولي داخي | سقاي اهلبيت دل افكاري ايخديلار
اصغر يا نوندا سواديني چكمون داخي | ميدان ايچنده سوكتورن ياري ايخديلار

واحسيناه واابتاه واعلياه فاتبه الحسين عليه السلام كالصقر اذ انحدر على فريسته ففرق الجنود يمينا
وشمالا وهم يفرون عن قتاله فقال عليه السلام اين تفرون وقد قتلتم ابن والدي وقتل من المعروفين
سبعين رجلا ثم جاء نحو العباس عليه السلام وهو ينادي وااخاه واقلة ناصراه واعباساه الان انكسر ظهري

فنادى حسينا والدموع هوامل | ايا بن ابي قد خاب ما كنت املا
عليك سلام الله يا بن محمد | على الرغم مني يا اخي نزل البلا
فجئنا اليه والفواد مقترح | ونادى بقلب بالهموم قد امتلاء

اخی کنت عونی فی الامور جمیعها
یعز علینا ان نریك علی الثری

ابا الفضل یا من کان بالنفس بازلا
طریحا ومنك الوجه اضحی مرملا

وقلت حیلتی فلما رای اخاه مطروحا علی الارض بلا ید ومخضبا بالدم قال واقرة عیناه
وواممهجة قلباه والله یعز علی فراقك شعر

کسروا القناة ظهر سبط محمد
قطعوا بقطع یدیك ایدی السبط

وبکسر انکسرت قوی الاسلام
وانقطعت ایدی النبی الشامی

وبکی بکاء شدیدا حتی غشی علیه ثم انحنی علیه لیحمله ففتح العباس علیه السلام عینیه فری اخاه
عزم دیدار تو دارد جان برلب امده
باز گردد یا در اید چیست فرمان شما

یرید ان یحمله فقال له الی این ترید بی یا اخی فقال الی الخیمة فقال یا اخی بحق جدك رسول الله
صلی الله علیه واله علیك ان لا تحملنی دعنی فی مکانی هذا فقال لماذا قال لانی مستحی من ابنتك
سکینة وقد وعدتها بالماء ولم اتها به نه خوش دیوبشاعر ترك بو مقامده رحمة الله علیه

غرق ورطه دریای حیرتم قرداش
ایا رما جنمه لوم نشیمی رضا دکلم
روادی حشره کیمی اغلیام بو حالتدن

داحی ایا رما کدکنم حجالتم قرداش
یمدو راورغم از درده مبتلادکلم
شو اولمادی سوید دوندیم بوکون لنتدن

والثانی انا کبش کتیبتك ومجمع عددك فاذا رأونی بین یدیك قتیلا عزمهم ویدل صبرهم قال جزاك الله
عن اخیك خیرا حیث نصرتنی حیا ومیتا والثالث انی مثخن بالجراحات لم یمکن حمله الی الخیام فقال الحسین علیه السلام

اخی یا نور عینی یا شقیقی
ایا بن ابی لقد خیبت حقی
ایا قمرا منیرا کنت عونی
فبعدك لا تطیب لنا حیوة
الا الله شکوای وصبری

فلی قد کنت کالرکن الوثیق
سقاك الله کأسا من رحیق
علی کل النوائب فی المضیق
سنجمع فی الغداة علی الحقیق
وما القاه من ظما وضیق

فبینما قال العباس علیه السلام لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه واله ابی علی علیه السلام ولی الله
وطار روحه الشریف الی ریاض الجنان چه خوش کفته است شاعر فارس مناسب با این مقام

قدم بنهاد در میدان عشق
کشید از شوق دل رطل گرانی
کند تا مجموعه بزم محشر راست

لبی تر کرد از پیمانه عشق
گذشت از جان چو جان هم گذشت
زمجلس دامنی افشاند برخواست

موضعه فی مکانه ورجع الی الخیمة باکیا ویکفکف دموعه بکمه فلما راوه مقبلا وحیدا اتت الیه سکینة
ولزمت عنان جواده وقالت یا ابتاه هل لك علم بعمی العباس علیه السلام اراه ابطأ وقد وعدنی
بالماء ولیس له عادة ان یخلف وعده فهل شرب الماء او یکل غیلته ونبینی ماوراء ام هو یجاهد الاعداء
فعندها بکی الحسین علیه السلام وقال یا بنتاه ان عمك العباس علیه السلام قد قتل وبلغ روحه الجنان
فلما سمعت زینب علیها السلام صرخت ونادت واخاه واعباساه واقلة ناصراه واضیعتاه

والانقطاع ظهرا فجلس النساء والبنات یبکین وینادین علی العباس علیه السلام وبکی الحسین علیه السلام
معهن الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

فی کرامة وشهادة علی اصغر علیه السلام

روایت شده که شش نفر پسر صغیر جناب سید الشهدا علیه الاف التحیة والثناء در کربلا وفات نمودند یکی
جعفر نام داشت که در غارت خیمگاه از آتش رمیده سر بر بیابان نهاده در زیر خار مغیلانی پنهان شد
وازخوف هیچ نمیگفت تا اینکه خواب او را ربود هرچند او را جستجو کردند نیافتند چون اسرا بطرف
کوفه رفتند وقت صبح آن طفل بیدار شد بطرف خیمگاه آمد غیر از خاکستر چیزی ندید بلغو
کفت عمه هایم اینجا بودند حالا اثری از ایشان نیست لا محاله بیرون پدرم بمیدان رفت پس بجانب
پدر بمیدان رفت وبجهت باطنی ونوری ولایت نعش مطهر پدر را یافت مجروح وپاره کردید
خود را بالای سینه او انداخته گریه کنان میگفت ای یا ابی قتلوك القوم لم یرحموا صغر سنا
یا ابتا این عمتی وامی واختی سکینة ما ارهن هیهنا انی یا ابی ذهبوا اموالنا نهبوا وقد اضرموا
النار اللعنا علی الخباء یا ابتا انظر جسدك معفرا وفوق التراب بالدماء مجدلا ای یا ابی انا جوعا
ولست بقادر یقطعنی خبز یا کهیلی علی الشدائد پس انقدر ای ابی گفت که وفات کرد وقبیله بنی اسد
در وقت دفن شهدا گفتند این طفل یا از گرسنگی مرده ویا از تشنگی طفل دویم
بروایت ارشاد نامش عبد الله بود که در وقت آمدن نعش علی اکبر بخیمگاه اهلبیت نبوت
بهراه داری علی اکبر مشغول بودند که از آن طفل غفلت کردند پس آن طفل از کثرت صدای اهل
بیت وحشت کرده رو بصحرا رفت راوی میگوید وهو ملتفت یمینا وشمالا وفرطا
ببند بدنه پس هانی بن ثبیت ملعون بآن طفل دوچار شده بتیغ بآن طفل چنان زد که فی
الفور افتاده جان تسلیم کرد طفل سیم جناب علی اصغر است بدانکه در حرز امیر المؤمنین
مسطور است که گریه اطفال در وقت سحر از برای تشنگی وبی شیر جان دادن علی اصغر است که وقت
سحر بیدار میشوند وگریه میکنند تا مادرشان بیدار میشود ایشان را ساکت میکند تا یثرمعیبت
علی اصغر اول بدیه کاه الهی است دویم با مام حسین علیه السلام بدلیل لنبکم فی یوم عاشورا جمیعا
سیم نسبت ساجدین که از قاتلش خبر میکرفت از منهال که حرمله واجب طور کشتند چهارم
بعموم الناس از امام ورعیت چنانکه وارد شده که وارده هزار نفر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روگردان شدند وذو الثدیه را بجهود شان امیر قرار کرده بنهروان آمدند که در
جهاد فریحی نقد داست وورانجا عبد الله بن خباب را که از چاکران جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بود با زنش که حامله بود کشتند چون این خبر را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام دادند
که عبد الله بن خباب را کشتند حضرت غمگین کردید چون عرض کردند که زنش حامله بود او را
نیز کشتند حضرت متغیرتر کردید ومایل بزردی شد بعد عرض کردند که شکم زنش را دریده
طفلش را بیرون آورده بعد چنان بزمین زدند که طفل هم مرده است حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فی الفور بر پا برخواست وفرمود اگر اهل نهروان را تمام بکشم عوض خون آن طفل نیست

پس عازم جهاد کردن کردید با ایشان و از جمله قوانین شریعت محمدی صلی الله علیه و آله اینست که اگر کسی لایق قتل شرعی باشد پس اگر فرار کند و بخانه را داخل شود و طفلی بدست گرفته شفیع کند او را مهلت دهید مکشید **و در کتاب تهذیب** از حضرت صادق روایت میکند که جدم رسولخدا صلی الله علیه و آله هر وقت که لشکر به جهاد میفرستاد سرکرده لشکر را در نزد خود نشانیده با دقت تمام بایشان میفرمود که سیروا باسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله و لا تمثلوا و لا تغلوا و لا تقتلوا شیخا فانیا یعنی مرد پیر ریش سفید و لا صبیا و لا امرأة [3] اه اه که ابن زیاد ملعون بعمر بن سعد لعین نوشت فان قتلت حسینا فاوطئ الخیل فی صدره فانه عات ظلوم و تمثل بهم فانهم لذلک مستحقون و از علی خوارق عادتها بروز میکرد چنانکه **در ترجمه لائل الشهداء** نوشته که سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء علی اصغر را بسیار دوست میداشت و یکماه تمام خولین مانده بود که شهید شد کردند و جناب شهربانو میگوید هر وقت که آن طفل بدیدن شاد میدید خود را بکنار او انداختی و اگر غمگین دیدی شیر نمیخوردی و سر خود را بسینه گذاشتی و آه میکشیدی چون کوچ از مدینه نزدیک شد حضرت آنطفل را غمگین و محزون میدید نوازش میکرد پس مشغول نماز شدی و قنوت طولانی بخواند از جمله در قنوت میخواند اللهم انت الکریم و انت الرحیم یا واسع المغفرة الخ در آنحال علی اصغر خود را بسجده گاه انداخت دستها برداشته و موافقت پدر کرده گفت الله انت و نتوانست بگوید اللهم انت الکریم پس امام حسین علیه السلام از این حال در قنوت بسیار گریست و بعد از نماز او را برداشته بوسه فرمود و گفت ای شهربانو فدای این طفل را ببین که طفلی کردیانا و بذکر اللهی جاری شده و گویا گردیده کاملست و این در محرم پرستیست و از آتش مرهمست و باعث شفاعتست و اگر بزرگ شود یکی از بندگان مقرب خواهد شد بعد از آن روی بعلی اصغر کرده فرمود پدرت فدای تو باد یکبار قنوت هم بخوان باز علی اصغر دست برداشته گفت الله انت پس حضرت فرمود نور دیده بگو انت الکریم شهربانو عرض کرد یا مولا فرزند مرا مرجان یک یک خواهد یاد گرفت پس فرمود ای شهربانو در وقت نماز اینرا اجر کن پس او را اجر کرد که در قنوت با پدر موافقت نمودی **روایت شده** که در دو نی حضرت در مسجد بود علی اصغر آمده سر بگوش پدر کرده و دست بگردن آنحضرت عرض کرد پدرجان قنوت بگو پس حضرت از سجده فارغ شده بعلی اکبر فرمود که مصحف فاطمه و قرآن مرا برای این طفل بده که مشغول باشد پس جناب علی اصغر بروی قرآن نگاه کرده با دست خود سر علی اکبر را بر فوق قرآن کج میکرد که برادر قرآن را بخوان و خود بسرش حرکت میداد آنحضرت علی اصغر را میبوسید و میگفت نور دیده می دیدی روزی را که قرآن میخوانی و دهر نماز بر پدرش اشاره میکرد که برادر بیمارم دعا بکن که صحت یابد جناب ام السلمه میگوید شب تسمیم کوچ جناب امام حسین علیه السلام از مدینه در خواب شهربانو را دیدم که علی اصغر در کنارش گریه میکرد و میگفت

[3] مکشید و مثله هم نکنید و طفل شیرخوار و زن را نکشید

مثله عبارت است از بریدن گوش و کندن چشم و بریدن بینی و لب و دستها و پاها و رسول خدا فرموده مثله مکنید هر چند که کافر یا حیوان خیر [illegible] باشد معقور [illegible] آنحضرت نهی شده است از مثله منه رحمه الله



ای مادر فاطمه را بتو سپردم خوب متوجه باش و در وقت خواب لحافش را ملاحظه کن که از بالا کنار نشود پس من از خواب بیدار شدم خواستم لحاف فاطمه را ملاحظه کنم دیدم فاطمه در رختخوابش نیست در کنار گهواره خالی علی اصغر را می جنباند و لای لای میگوید گریه میکرد گفتم نور دیده چرا گریه کنی این چه اوضاعست گفت جده جان الان در خواب مادرم شهربانو را دیدم بمن گفت یا فاطمه قدر تو را ندانستم علی اصغر بی تو خواب نمیکند و گریه میکند بیا برادر را بآغوش بگیر لای لای بگو بخوابان و راحت کن پس من علی اصغر را بکنار گرفتم بیدار شدم اثری از ایشان ندیدم چنین گریانم تا الان

قال الفاضل الدربندی علیه الرحمه فی اسرار الشهادة ان الحسین شده ام

علیه السلام لما رأی وحدته و قتل جمیع انصاره و ودع عیاله الصغار و خرج الی المیدان و بقی واقفا متحیرا متکئا علی رمحه مرة ینظر الی اخوته و اولاده و بنی اخیه و بنی عمه صرعی مقتولین مجدلین و مرة ینظر الی النساء و غربتهن و وحدتهن و عطشهن و ما یرجعن الیه من الاسر و الذل و مرة ینظر الی شماتة الاعداء و تصمیمهم لقتله ثم نادی بصوت عال حزین اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا هل من موحد یخاف الله فینا اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله قال الفاضل ان اول من اجاب سید الشهداء روحی له الفداء فی استغاثته بقوله هل من معین و هل من ناصر هو رب العزة جل جلاله فنادی الله تعالی لبیک لبیک یا حجتی علی جمیع خلقی فانا ناصرک و معینک یا حسین علیه السلام نحن ما حتمنا الموت و ما الزمنا علیک الشهادة فلک الخیار و لا ینقص حظک عندنا فان شئت ان نصرف عنک هذه البلیة فاعلم انا قد جعلنا السموات و الارضین و الملائکة و الجن کلهم فی حکمک فأمر فیهم بما ترید من اهلاک هذه الکفرة الفجرة قال الحسین علیه السلام یا رب الخ و وددت ان اقتل سبعین او سبعین الف مرة فی طاعتک و محبتک و لا سیما اذا کان فی قتلی نصرة دینک و احیاء امرک **و فی بحر الاحزان** خطب الحسین علیه السلام و قال ها انا یا رب و افدی بجسمی و ظاهری و باطنی بابک و لا ئذ بجنابک لا فدی بها فی سبیل محبتک و ما یحل علیها بمشیتک و هذه نسوتی و اهلی و مالی و جمیع ما اعطیتنی فی ساحة حضرتک لانها ذرارتک و هو لا اولادی صغارهم و کبارهم ابنائهم و بناتهم لاجل القتل و السبی علیهم بقدرک و قضائک یا الهی اخرت بامین و حبک بارتفاعی من المهد الی سمائک لان یفرق بزیادة ملائکته و فقه بحی القوم

اشاره بیرون دخیمی لعداوتک

جبرئیل فندرس قدر جناب سید الشهداء علیه السلام را با سما ها و بدیل فاطمه زهرا سلام الله علیها کودک خود و آمدن آن معصوم بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و نازل شدن جبرئیل که ملائکه در تولد آنحضرت بحضرت باری تعالی مشرف شده بودند فخر میکردند بر سایر ملائک پس ملائیک استغاثه بخدا ایشان کردند یا ما را مأذون فرما بزیارتش رویم که کسی تا کنون بما فخر نکرده یا حسین علیه السلام را بما برسان تا او را زیارت کنیم تمت

قال الفاضل الدربندي عليه الرحمة

ثم المجيبون لدعوتهم ارواح الانبياء والاوصياء والملائكة وارواح جميع المؤمنين من هذه الامة ومن سائر الامم الماضية من الانس والجن سيما رسول الله صلى الله عليه واله وامير المؤمنين عليه السلم والحسن عليه السلم ثم اجابته ايضاً الابدان الشريفة والاجسام الطيبة من شهداء كربلا بان تحركت وارتعدت واصبحت في هيئة القائم او القاعد وخرجت من حلاقيمهم المباركة لبيك لبيك يا ابن رسول الله مرنا بالقيام حتى نجاهد بين يديك مرة اخرى **فتنبيه**

هيهنا الى فضيلة من فضائل امير المؤمنين ان امير المؤمنين عليه السلم كان طفلاً صغيراً في المهد وكان يقطع القماط الذي تشد به يداه قالت فاطمة بنت اسد شددته وقمطته بقماط فنتر القماط ثم جعلته قماطين فنترهما فجعلته اربعة اقمطة من رق مصر لصلابته فنترها فجعلته خمسة اقمطة ديباج لصلابته فنترها فجعلته ستة من ديباج وواحداً من الادم فتمطى فيها فقطعها كلها باذن الله ثم قال يا اماه لا تشدي يدي فاني احتاج الى ان ابصبص لربي باصبعي **فروي ايضاً** ان امير المؤمنين عليه السلم لما ترعرع كان يصارع الرجل فيصرعه وكان ياخذ من الجبل حجراً ويحمله بيده ثم يضعه بين يدي الناس فلا يقدر الرجلان والثلاثة على تحريكه **فروي** انه قلع الاميال وحملها الى الطريق سبعة عشر ميلاً يحتاج الى الاقوياء تحرك واحد منها فقلعها وحده ونقلها ونصبها وكتب هذا ميل علي وقال انه يتابط باثنين ويديره واحداً برجله وضرب يده بالاسطوانة حتى دخل ابهامه في الحجر وهو باق بالكوفة وكذلك اثر سيفه في صخرة جبل ثور واثر رمحه في جبل من جبال البادية وعن النبي صلى الله عليه واله انه قال لفاطمة عليها السلام اما تدرين ما منزلة علي عليه السلام عندي كفاني امري وهو ابن اثنتي عشرة سنة الى ان قال ودفع باب خيبر وهو ابن اثنتي وعشرين سنة وكان لا يدفعه خمسون رجلاً الحديث فاعلم ان كل واحد من ذرية امير المؤمنين عليه السلم الذين استشهدوا في الطف من ابنائه ومن اولاد الحسن والحسين عليهما السلام قد ورث منه حظاً من الشجاعة وقسطاً من الشيم الكريمة والصفات الحميدة فان العباس بن امير المؤمنين عليه السلم قد ورث حمل الحجر الثقيل كما نقل ان رجلاً من اهل النفاق دعى علياً عليه السلم ضيفاً ليستخفه بسبب حمله حجراً كان معتاداً الى حمله الخ وميراث الطفل الرضيع اعني علياً بن الحسين عليه السلم من جده امير المؤمنين قطعه القماطات في المهد **فاقول** ان هذا النور النير والقمر المنير لما سمع استغاثة ابيه عليه السلام قطع القماط والقى نفسه وبكى وضج مشيراً بذلك الى اجابة ابيه وتلبيته لاجرام الشهادة فارتفعت الضجة والضجة بين النسوان في الخيمة وعلت الاصوات بالبكاء ورجع الامام عليه السلم نحو الخيام وسئل الصديقة الصغرى زينب عليها السلم عن سبب تلك الحالة فاخبرته بما صنع الطفل بعد استغاثته واستنصاره **ففي الملهوف** قال الامام عليه السلم لاخته زينب عليها السلام ناوليني ولدي الرضيع لاودعه فاخذه واهوى اليه ليقبله فرماه حرملة بن كاهل لعنة الله بسهم فوقع في نحره فذبحه فقال لاخته زينب خذيه ثم

(في الهامش:)

او ادم يعني النساهرة والاول جمع الاديم وهو الجلد المدبوغ يعني پوست دباغ شده

البصبص چنانچه شهيد اول روايت كرده عبارت است از بلند كردن دستها بطرف آسمان وحركت دادن انگشتان ودعا ومناجات كردن با آن حالت منه رحمه الله

يعني به بغل خود ميگرفت دوتا ميل ويكي را با پاي خود دور ميداد من روضة المتقين

يتلقى الدم بكفيه فلما امتلئتا رمى بالدم نحو السماء وقال هون علي ما نزل بي انه بعين الله قال الباقر عليه السلم فلم تسقط من ذلك الدم قطرة الى الارض **فرواية اخرى** ان زينب اخذت الصبي وقالت يا اخي يا حسين عليه السلم هذا ولدك له ثلاثة ايام ما ذاق الماء فاطلب له من الناس شربة ماء فاخذه الحسين عليه السلم على يده وقال يا قوم انكم قتلتم شيعتي واهل بيتي وقد بقي هذا الطفل يتلظى عطشاً فاسقوه شربة من الماء فبينما هو يخاطبهم اذ رماه رجل منهم فذبح الصبي **فرواية المنتخب** قال الحسين عليه السلم فودعاً يا اختاه اوصيك بولدي الاصغر فانه طفل صغير وله من العمر ستة اشهر وثمان فقالت يا اباعبد الله ولدك له ثلاثة ايام ما شرب الماء فاطلب له الماء فاخذه وجعل يخاطب القوم في طلب الماء لعلي الاصغر اذ اتاه سهم مسموم في نحره رماه عقبة الاسدي لعنه الله فجعل الامام عليه السلم يتلقى الدم بيده ويرمي به الى السماء ويقول اللهم اني اشهدك على هؤلاء القوم الظالمين انهم الوا على انفسهم ان لا يبقوا من ذرية محمد صلى الله عليه واله احداً ثم رجع الى الخيمة والحسين عليه السلام يبكي فلما سمعت النساء بكائه خرجن من الخيام اليه فوجدن الطفل على صدره عليه السلم ميت فلما رأينه على تلك الحال تصارخن واعلن بالبكاء عليه فاخذت ام كلثوم الطفل وضمته الى صدرها وجعلت نحره عند نحرها واسبلت عليه عبرتها ثم نادت وامحمداه واعلياه ماذا لقينا بعدكما من الاعداء والهفاه على طفل خضبته دمائه والسفاه على رضيع فطم بسهام الاعداء واحسرتاه على قرحة الجفن والاحشاء ثم جعلت تقول **شعر**

لهف نفسي على صغير اوام	فطمته السهام قبل فطام
لهف قلبي عليه وهو صريع	جرعوه بحجيه وهو ظام
خضبوه بدمه وهو طفل	لهف نفسي على قتيل الطغام
افرحوا قلب والديه عليه	ووموه بذلة وانتقام

قال ابن نما وضمه الحسين عليه السلام مع قتلى اهل بيته **وقال الطبرسي ره** فنزل الامام عليه السلام عن فرسه وحفر له حفرة بسيفه ورمله بدمه وصلى عليه ودفنه **وفي بعض الكتب المعتبرة** عن حميد بن مسلم قال كنت في عسكر ابن زياد لعنه الله فنظرت الى الطفل الذي قتل علي يد الحسين عليه السلام واذا قد خرجت من الخيمة امرأة قد كسفت الشمس بجمالها وهي تعثر في اذيالها تقع تارة وتقوم اخرى وهي تنادي واولداه واقتيلاه واحجتاه فبكت لبكائها بنو امية حتى اتت الى الطفل الذبيح وسقطت عليه تندبه طويلاً فخرجت خلفها بنات كاللؤلؤ المنثور والحسين عليه السلام كان حينئذ يعظ القوم فرد من خيمته الى تلك الامرأة وجعل يسترجعها ويعظها ويتلطف بها حتى ردها الى الخيمة فقلت لمن حولي من هذه فقالوا ام كلثوم والبنات فاطمة الصغرى وسكينة ورقية وزينب فلم املك نفسي من كثرة البكاء وجرى دمعي **اقول** اما بيان اسرار شهادة هذا الطفل الصغير اتمام الحجة على الكفار بطلب جرعة من الماء وان هذا الطفل قد طلب بلسان الحال الفوز

(في الهامش:) قلباه

بدرجة الشهادة وقطعه القماط والقائه الى الارض **الثاني** العناية الازلية اقتضت
ان يجري على الامام عليه السلام من الآلام والاسقام والمصائب ما يرق له القلوب وتبكي عليه العيون
ولا شك في ان شهادة هذا الطفل مما يرق له القلوب وان كانت قسوتها اشد من قسوة الصخور
والقنود حتى حصل لعباد الله اعظم الطاعات واشرف الخيرات اعني البكاء على سيد الشهداء
الثالث هو ان الامام عليه السلام لما اخذ الطفل وقتله ووقف في الميدان في
مقابلة الاعداء زادت بذلك احزان الملائكة وارواح الانبياء والاوصياء لعلمهم على عدم
الرحم والمروة في قلوب الكفار وظنوا انهم يقتلونه فاشار الامام بشهادة طفله الصغير الى
تحقق عزمه وثبات قدمه في قوله يا رب وددت ان اقتل واحيى سبعين مرة او سبعين
الف مرة في طاعتك ومحبتك فان من شهادة هذا الطفل في هذه الحالة حصلت لقلب الامام
عليه السلام الآلام واوجاع واحتراقات ما كانت تنقص عن الام واحتراقات سبعين قتلة
عن الامام او سبعين الف قتلة فتلك الامام عليه السلام ان تفعل شيئا تقوم مقام
تفدية نفسه الشريفة سبعين مرة او سبعين الف مرة في طاعة الله ومحبته فبذل هذا الطفل
الصغير

واما سر تعجيل الامام عليه السلام في دفن هذا الطفل فهو امران الاول

لانه لو بقي في وجه
الارض من غير دفن كساير الشهداء لكان الاعادي يقطعون راسه ويرفعونه على الرمح ولكان
ذلك سببا لغاية الحقارة في الاسلام ولجريان هذه البدعة في دولة بني امية بالنسبة الى الاطفال
الشيعة **والثاني** فهو ان هذا الجسد الشريف اذا كانت دماؤه الطاهرات
في عظم الرتبة فينبغي ان يحفظ ويستر عن عيون الاعداء وفي دفن الامام جسد هذا الطفل
شفقة ورحمة من وجه على الحرم والنسوان حين مرورهن من مصارع الشهداء وكذا على
جمع من الانبياء والملائكة والصديقين حين نزولهم من السماء مع سيد الانبياء لزيارة
جسد سيد الشهداء عليه وآله الاف التحية والثناء وساير الشهداء

واما سر صلوة الامام عليه السلام هذا الطفل الرضيع في ضيق الوقت

فهما يشير الى علو درجة هذا الطفل فان درجة شهادته مما
تعا بمنزلة شهادة سادات الشبان والكهول والشيوخ من الشهداء بل لا يصل الى درجته الا
طائفة من سادات الشهداء فصلوة الامام عليه السلام عليه كصلوة النبي صلى الله عليه وآله وسلم
على حمزة بن عبد المطلب يوم احد **وسر الثاني** انه لما صار تفدية سيد الشهداء
عليه السلام ولده الرضيع الذبيح بين يديه في سبيل الله وترويج دينه مما تعجبت منه الملائكة وارواح
الانبياء والاوصياء والصديقين والشهداء صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين نظرا الى ان
هذه التفدية كانت تفدية تامة فلم لا تفدية فريضة كما في ساير الشهداء لانهم لما ادركوا وحدته وسمعوا
استغاثته وجبت عليهم نصرته لكونهم مكلفا واما هذا الطفل نظرا الى صغر سنه لم يجب عليه
تفديته نفسه على حجة الله على العالمين فوقعت ذلك التفدية في المحل الاعلى والله حجته

العظمى من القبول عند الله تعالى بحيث لا يكون فوق هذا المحل محل ومقام الا في شهادة نفسه
الشريفة فادرع عم الى تأديته الحمد والثناء والشكر لله تعالى وهو بما يجمع اقسام الشكر وانواع الحمد
وهو الصلوة على هذا الطفل روحي وروح العالمين فداه تمت

ذكر بيان كيفيت خروج جناب سيد الشهداء ارواح العالمين له الفداء از مدينه طيبه بنحو مختصر

چنانكه فاضل دربندى عليه الرحمه كتاب اسرار الشهادهده بيورور من كوردوم بر روايتى كه متضمن
خروج جناب سيد الشهدا ايدى وما حصل او روايت بودور كه عبد الله سنان كوفى اوز اتاسى
والا تا سيدن اوز اتاسندن روايت ايلر كه من اهل كوفه طرفندن بر نامه ايله مدينه طيبه
جناب امام حسين عليه السلامون حضور مباركنه كه او نامه مشتمل ايدى اهل كوفه‌نون التماسنه
جناب امام حسين عليه السلامون كوفيه تشريف كتوروب اولارا امام وهادى اولماقنه پس من
يتشدوم مدينه يه بر وقته كه او بزركوار مدينه دن مهاجرت بيورمامشدى [illegible]
او بزركواره حضرت نامه نى اوخودى ومضموننندن مطلع اولدى بيوردى اوچ كون منه
مهلت وير پس من مدينه ده قالديم وحضرتون خدمتنه مشرف اولاردم تا اينكه او حضرت
عازم اولدى عراق سمتنه سفر ايلمكه پس من اوز اوزيمه ديدم كيدوم كوروم باز پادشا
نه جلال ايله مدينه دن كوچ بيوراجاق پس كلديم در باره كوردوم [illegible] كرادكا
كوردوم بنى هاشمون جوانلارى اتلارى كمال زينت ايله زين ولجام ايدوب منتظر امرهمايون
امام عليه السلام ديلار وچوخ جمعيت حضرتون حضور باهر النورنده اياق اوسته دو
دوبلار وحضرت خورشيد انور كيمى بر كرسى اوسته كمال تمكين ووقار ايله اكلشوب نور او
بزركوارون جبين مبيننن آسمانه شق باغليوب وبنى هاشم احاطه ايدوبدبلر او بزركوارون
اطرافنده وكوردوم قرخ محمله ياخون حرير ايدو ويلار حرير ايله وديبا جله بر روايت لواء محمل
ايكى يوز آلتى دوه ساخليوبلار پس او بزركوار امر بيوردى بنى هاشمه كه اوز محرملرينى سوار
ايليوبلر بو حالده كوردوم بر جوان عاليشان ماننديدر تابان باركاه عرش اكناه حضرت سيد الشهداء ادن
طلوع ايلدى كه مبارك يوزى اى كيمى ايشقلانوردى اوزون قامتى وار ايدى پس اوجوان
دبنان سسلندى اى جماعت كنارا اولون ويوموں كوزلرينى پس جماعت كنارا اولدلار
كوردوم ايكى نفر عورت كمال شأن وجلال ايله ونهايت عزت احترام ايله دولت سرايدن
چخديلار وچوخ كنيزلر اولارى احاطه ايلدوب ادابر الوب نهايت ادب ايله اولارين خدمتنده
ساغدان وصولدان دورمشديلار واو ايكى عورتون چادره عصمتلرى يركن سوز فتور
كه مبادا بر احدى اولارين اياقلارون كوره پس عزت تمام ايله تشريف كتوروب بو غالى محملون
كنارنده دوروديلار اوجوان عاليشان كلوب او عورتلرون خدمتنده ودبرون دوتوب
اولارون اياقلارينون آلتنه وباز ولرندن ياپشوب احترام تمام ايله اولارى محمله
سوار ايليدى من جز الديم او ايكى عورتلر كه كرديله جواب ورديلر كه اولارين برسينى آمير المؤمنين

علیه السلامون دیشده قیزی صدیقهٔ صغری جناب زینب خاتوندور واو برلیسی امیرالمؤمنینون
خانم قیزی ام کلثوم علیها سلامدی یتوردیدیم او جوان کیمدی که اوگری محمله سوار ایلدی
دیدیلر او جوان قمر بنی هاشم وصاحب شجاعت ومفاخر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
دور اوندان صورا گوردوم ایکی نفر قیز طایفه‌سی مشتری و زهره اولدوزلاری کیمی نوردن
عرش بنیان امامدن چخدیلار همان او جوان او قیزلارین برینی جناب زینب خاتون علیها سلام
یانینه وبرینی جناب ام کلثومین یانینه محمل اوستنه قویدی من سؤال ایلدیم بو قیزلار کیمدولر
دیدیلر برلیسی امام حسین علیه السلامون نازلو قیزی سکینه دور وبرلیسی او حضرتون خانم
بالاسی فاطمه صغری دور اولاردان صورا بر علاحده جوان بدنه گلمش ای کیمی حرمسرای امامتدن
چخدی که او وجاهتده جوان گورمشدیم چوخ عزت ووقار ایله خرام ایلیوردی واونون دالنجه
بر نفر عورت چادر عصمت باشنه اکینلر صاق صولنده وبر او شاق چکنده ارتوجاق
شانیله تشریف گتوردیلر او محملرون یاننه دوردیلار گوردیم او جوان قدشان ابرو
کلوب ادب تمامیله او عورتی محمله اکلشدیردی من جزع الدیم او عورت واو جوان کیمدولر
دیدیلر که او جوان شبیه پیغمبر شهزاده علی اکبر واو عورت اونون اناسی خانم ام لیلادور
واو او شاق امام حسینون صوط امر بالاسی عبدالله دور او ندان صورا بر جوان خوش
قامت چخدی که اونون مبارک یوزنی ای کیمدور واونولان بیله بر نفر عورت چخدی
گوردی او عورته نهایت عزت ووقار ایله محمله سوار ایلدی من جزع الدیم که بو جوان و
بو عورت کیمدولر دیدیلر که او جوان امام حسن یادگاری شهزاده قاسمدور واو عورت
امام حسن علیه السلامون حرمی وشهزاده قاسمون اناسیدر بولاردان صورا بر جوان
نورانی استان عرش اشیان امام عالی مقاملدن قدم خارجه قویدی واونولان بیله بر نفر عورت
او جوان سسلندی که ای جوانان بنی هاشم که حرم محترم امام علیه السلام گلور یول خالی
گنار اولدیلار گوردیم بر عورت چوخ کنیزلر اوننه ارایه الوب چوخ عزتیله گتوردیلر محمله
برابرنه دوردیلار واحاطه ایلدیلر پس او جوان همین عورتی محمله سوار ایلدی سؤال ایلدم
که بو جوان وبو عورت کیمدولر جواب وردیلر که بو جوان سید ساجدین امام زین العابدین
واو عورت شاه زنان کبری پادشاهون قیزی امام حسین علیه السلامون حرم محترمی
دور اوندان صورا قالان حرملری واو شاقلاری سایر جوانان بنی هاشم گلدی محمله
سوار ایلدیلر ایلکه مخدرات حرمسرای عصمت وپرده نشینان بارگاه عفت وطهارت تماما
محمله اکلشدیلر امام حسین علیه السلام سسلندی هانی منیم قرداشم هانی منیم قوشون بوغونون
هیلوانی و هلالی ناء بنی هاشم جناب عباس سسلندی لبیک لبیک یا سیدی فرمایشون ندور
حضرت بیوردی گتور منیم اتی جناب عباس حضرتون اتون گتوردی ورکاب دارلوق ایلدی
عزتیله حضرت اته سوار ایلدی وبنی هاشمون ای اوزلوجوانلاری حضرتون صاق وصولنده
فوج فوج دورمشدیلار ایلکه او بزرگوار سوار اولدی وخانه زینبی وجود مسعود بیله مزین

بیوردی جوانان بنی هاشم گلدی اتلارینه سوار اولدیلار **مرحوم دیور** اه واویلا
جناب سید الشهدانون کربلاده ذوالجناحه سوار اولماقدان بوراده عباس کیمی قرداشی رکا
باسوردی جناب علی اکبر برطرفدن جناب قاسم برطرفدن جوانان بنی هاشم برطرفدن قوم قبیله اصحاب
برطرفدن اما کربلاده حسیندن چخدی اتیکه صاقه باخدی وغول گورمدی صولا باخدی؟
قرداش گورمدی قلب شریفی درده گلوب بیوردی من یقدمنی جوادی وانا ابن رسول الله
کیمدی منیم اتمی گتوره اخر من پیغمبر بالاسیام اگه خلاصه کلام جناب عباس علی الوب چکنده دوشن
قبافه حضرتون قباقنجه علمون شقه‌لرین اچوب حرکته گتوروب ندای الرحیل اوجالدی
حضرتون اوزی وجوانلاری واصحابی ایلکه بنا ایلدیلر کوچ اتمکه اهل مدینه ذکور اناث
برنا وپیر صغیر وکبیر سس بسسه قاتوب وا اماه واحسیناه واجداه واعلیاه واحسناه دیوب
بر نوعله حضرتون ایرلقنه ناله وافغان ایدلر که قیامتدن یاد ویروردی ودیوردیلر الوداع
الوداع الفراق الفراق جناب عباس بیله اهل مدینه‌نون الفراق الفراق سسلرینی ایشیدنده بیوردی
بلی بوگون ایرلوق گونیدور که بزلری بردخی گورمیه جکسوز مگر قیامتده **مرحوم دیور**
دیروز کربلاده امام حسین علیه السلام ایلکه ذوالجناحه سوار اولدی ایستدی عازم میدان اوله؟
اولسون دول عورتلر یتیم او شاقلار قرداشسز باجیلار بی صاحب قالان حرملر الهو سوردیسی
کیمی ملتشه ملتسه حضرتون ذوالجناحی اگه پس منزل بمنزل کوچ ایدرک دیلر تا وارد اولدیلار کربلا
بر بلایه وامام حسینون اوزی واصحابی گلادرجه شهادته یتشدیلر ابن سعد ولد الزنا حکم
ایلدی که عزت حرمسراسنون محترمه خانملارینی بچاره سیز واودتوکسوز دوه‌لره ایلسونلر
پس او ملعونین حکمیله قوشون جماعتی دوه‌لری گتوردیلر وخیمه‌لرون اطرافنی احاطه ایلدیلر
سسلندیلر ای امام حسینون بی صاحب حرملری وباجلاری وای یتیم او شاقلاری
قرداشسز باجیلار وای صاحبسیز عورتلر خیمه‌لردن چخون گناره وابن سعدون حکمیله
سوار اولون دوه‌لره که سیزلری شام شهره یزید حضورنه اسیرا پارا جابوق حضرات ایلکه جناب
زینب خاتون واهل حرما وقوم بیچاردن بو سوزی ایشیدنده بر بایلدن غریب لوق وبر بایلدن
صاحبسیزلوق وبر بایلدن اسیر اولماخلق او بیچاره‌لرون عزت گوزلری وامام حسین وحضرت
عباسه نازاید و کی وقتلر یادلرینه دوشوب بر نوعله غم ومحنت واغلاماق اولارالوز وبردی
که تقریره گلمز پس صدیقه صغری جناب زینب مبارک اوزین دوتوب ابن سعد ملعونه بیوردی
بنا به تقریر بعضی ذاکرین یا ابن سعد ای ولد الزنا بو دوه‌لر که گتوروبسوز هاموسی عضبی دور
بزلر بولارا سوار اولماروق حکم ایله بویم اوز دوه‌لریمزی گتورسونلر پس حکم ایلدی ملاوملکندلر
که اوز دوه‌لرین گتورسونلر او دوه‌لرین ایجنده بر اغ دوه وار ایدی اوز دالنجه اوبری دوه‌لری دیکدی
ای جوانلار وسیزلری ایا روالادرمعمر بالالاری سوار ایلیوب اسیرا اپارسونلار ومن برطرفدن
قالجیا جاقام سیرده قالجیون پس او اغ دوه‌یه تعدار او دردیلار ویو ندن حرکت ایلدی تا اینکه
تازیانه اوردیلار تازیانه النوند اوقدر باشین یره چالدی که جانتی اقاسنه قربان ایلدی او

بری دوه لری کوردیلر جناب زینب خاتون دوغری و نامحرملری کورنده بیوردی یا ابن سعد الله
یوزیوی قره ایلسون دنیاو آخرتده ایا امر ایلیورسن که پیغمبر صلی الله علیه و آله نون بالالاری
و صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها نون قیزلارینی نامحرملر دوه لره سوار ایلسونلر ای
ولد الزنا حکم ایله بو بیچاره جماعت کنارا اولسونلار بیز اوز اوزیمزی دوه لره سوار ایدک پس
او ملعون حکم ایلدی قوشون جماعتی کنارا اولدیلار پس جناب زینب و جناب ام کلثوم او
عزتله حیدر کرار دودماننده پرورش تاپان خانملار جناب عباس و جناب علی اکبر و جناب قاسم
عوضنه امام حسین علیه السلامون بالالارینی و سایر عورتلری دوه لره سوار ایلدیلر
و جناب زینب خاتون باجیسی ام کلثومدن سوار ایلدی قالمادی یره مکر بیرجه خانم زینب
و بیرده امام حسین علیه السلامون بیمار بالاسی سید سجاد علیه السلام جناب زینب سلام الله
علیها بیر صاغه باخدی کومک کورمدی بیر صوله باخدی بیر محرم کورمدی امام بیماردن
سوای که اودا مریض و ناخوشدی بیلر اغلیا اغلیا کلدی بیمار کربلانون حضورینه عرض ایلدی
ای قرداشمون بیمار بالاسی ای امام بالادلر یا قرناقه سوار اول بیمار کربلا بیوردی عمه
سن سوار اول قوی من قالیم بوقوملر جناب زینب سید ساجدین امرینه اطاعت ایمکدن
اوتری که حجة الله ایدی قیشدی ناقه طرفینه بیر صاغه باخدی بیر محرم کورمدی که ایکی
سوار اتسون دوندی بیرده قتلکاهه باخدی کوردی بیر طرفده قارداشی امام حسین علیه السلام
و بیر طرفده او غیرتلو عباس و نامراد علی اکبر و طوی یاتمیان دون قاسم یادالی یدی ملریله کربلا
اتیبی قوملار دیبون اوستنده دوشوب او نازلو بدنلری کون قباقنده قالوب عالم جناب
زینبون نار اولوب قلبی دزده کلوب سسلندی وای عزیزلوق وای قرداشیم حسین وای
وای علمداریم وای وای جوان علی اکبریم وای وای طوی یاتمیان دون قاسم وای قرداش
حسین سندن صوکرا ضایع اولدوق جناب سید سجاد عمه سینی بو حالده کورنده اوزین
سالاشدی تکیه بولیوب دوردی ایاقه تیزه تیزه عصاسنه تکیه ایدوب کلدی عمه سی
جناب زینبون یانینه بیوردی عمه منم قلبیمی سندردون و دردیمی آرتوردون پس یا بو مشکل
عمه سنون قولوندان دیزلرون ایروحم ایلدی که عمه سی جناب زینبی سوار ایلسون ضعفدن
مبارک بدنی تیتره یوب یخیلدی یره شمر ولد الزنا بو حالی کورنده تازیانه سینی الوب الینه اوره
قوییدی بیمار امامون یانینه ایلکه یتشدی دوردی تازیانه ایله او بیمار آقانی اوردی عمه جناب
سید سجاد بو ظلمی او ملعوندن کورنده سسلندی واجداه وامحمداه واعلیاه وابتاه
جناب زینب او بیتیملر اناسی کوردی که شمر ملعون بیمار کربلانی تازیانه ایله اورور اوزین
سالدی خدمتون اوستنه سسلندی ای ملعون رفقاً بیتیم القوم وسلیل الرسالة
حلیف التقی و تاج الخلافة جناب زینب بو دلیله او ملعونه بیوردی که پیغمبر یتیمنه و
امام حسین علیه السلام یادکارینه و خلافت تاجنه رحم ایله که هم یتیمدور و هم بیمار او ملعون
جناب زینبی سید سجادون یانندان کنارا ایدوردی راوی دیر جناب زینبون و بیمار کربلانون

(۲) اوا اغلادر کوزلرینه

بو حالتلری منه تاثیر ایلدی چوخ اغلادیم مدینه دن عزتیله چیخانلاری خاطریمه دوشدی که نه
جلالیله محمله کلشدیلر خلاصه بو حالده کوردیم بیر قیز کنیز اغلیا اغلیا کلدی زینب خاتونون یا
واونی دوه یه سوار ایلدی سؤال ایلدیم که بو کنیز کیمدور دیدیلر بو فاطمه زهرا علیها سلامون
کنیزی فضه دور راوی دیر قالمدی بیرده مکر جناب سید سجاد علیه السلام پس قوشون جماعتندن
بعضی کلدیلر که او حضرتی سوار اتسونلر او حضرت شدت ضعفدن سوار اولا بولمدی بو حالده
ابن سعد ملعونه خبر ویردیلر او ملعون حکم ایلدی او بیمار آقانی بیر اروخ دوه یه سوار ایلیلر
حضرت دوه نون اوستنده دورا بولمردی ابن سعد ملعونین حکمیله بیمار کربلانون مبارک ایاقلارینی
دوه نون قارنینون آلتنده باغلادیلار و حکم ایلدی قطار اهل بیتی قتلکاهدن چکسونلر تا امام
حسین علیه السلامون حرملری و باجیلاری و قیزلاری و شهدانون عورتلری شهدای کربلانون
پاره پاره بدنلرینی کورسونلر غم و غصه لری آرتسون اما بعض روایاتده اهل بیت اطهار اوزلری
خواهش ایلدیلر که اونلاری قتلکاهدن یارسونلار تا باجی قرداشینی و انا بالاسینی بیرده
وداع ایلیوب اغلاسونلار پس اهلبیتی قتلکاهه یتوردیلر و اوکون محرمون اون برنجی
کونیدی ایلکه اهلبیت شهدانی پاره پاره بدنیله کوردیلر اوزلرینی دوه لردن یره اتدیلر
انا اوغول جنازه سینی باجی قرداش بدنینی یتیم اوشاقلار اتا جنازه سینی باغرلارینه باسیبلار
هر بیری بیر دلیله اوز اوزلرینی اوخشودیلار و جناب زینب خاتون واخاه وا اخاه دیه قتلکاهه
دولاندی و قرداشنون جنازه سینی آختاروردی

متن حمدی بوره

ای شیعه لر ای محبلر آه و یلا علیا مکر قمر زینبون احوالندن چونکه انتظار اوکا باشلادی
تا نولارا ایکجی لباسلن اوجوجی صحیح و سلامت اعضالین مظلوم آقانون مبارک باشنی شمر
ولد الزنا کسمشدی و جمیع لباسلرینی حتی او مندرس کهنه لباسی که لباسلارینون آلتندن
کیمشدی اونیده سویمشدیلار و بدن شریفنی پاره پاره دوغرامشدی علاوه بولا داید الله کیا
اللزینی اوزساریارکمشدی بونا کوره صدیقه صغری زینب خاتون سلام الله علیها اغلیا اغلیا
واحسیناه دیه دیه نعشلرون ارا سنده دولاندی بیوروردی ابن اخی ابن اخی ابن ابن والدی
ابن ابن والدی هانی قرداشم هارادادور انا مون اوغلی هارادادور انا مون اوغلی اه واویلا
یتشدی بیر جوخور یره نه کوردی کوردی بیر بدن دوشوب اوزی اوسته کولمش باشی یله
پاره پاره بدنیله بولدی که قرداشی امام حسینون بدنیدور   قالت واحمداه واعلیاه اوزین
سالدی قرداشنون پاره پاره نعشنون اوسته سسلندی یا جداه بو سنون سندی
بلکون حسینون بدنیدور که یاره اعضایله قوملاردن توپراقلاردن اوستنده دی
هذا حسینک مقطع الاعضاء مرمل بالدماء و بناتک سبایا الیوم مات حبک رسول الله صلی
علیه و آله یا اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هؤلاء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا و فی
روایة قالت یا محمد صلی الله علیه و آله بناتک سبایا و ذریتک مقتولة تسفی علیهم
ریح الصبا یعنی بو حسیندور که باشی دالدان کسلوب ورداء و عمامه سی سویولوب

وخونلری تالان اولوب زینبون جانی سنه فدا اولا بدی ای سوسوز شهید اولان قرداش
ای پیغمبرین بالاسی قرداش بابی من فسطاطه مقطع العری بابی من لاغایب فیرتجی
ولا جریح فیداوی بابی من نفسی له الفداء بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی
بابی من شیبه یقطر بالدماء یعنی اتام انام فدا اولسون سنه ای خیملری نون لختا بلی
کسلن قرداش ای غایب لقدن بازکشت ایتک اولمیان قرداش ای یارالارینه دوا اولونمیان
قرداش جانم سنه فدا اولسون ای مبارک اوزنکی دردیلن دوغرادولان قرداش ای مبارک سقالندن
قان قطره قطره توکولن قرداش راوی دیور واللهی زینب خاتون هر دم کم اوزینی سالوردی
قرداشنون یارالی بدنینون اوستنه قرداش ولی دیوب اغلیوردی قوشون جماعتی تازیانه
ایله وسیلی ایله اونا ورورد یلار و قرداشنون نعشنون اوستندن کنار ایلیوردیلر
او بیچاره تاب کتورمیوب کینه اوزینی سالوردی قرداشنون یارالو بدنینون اوستنه
کنه قوشون جماعتی نیزه کعبیله او مظلومه یه اورورد یلار او مظلومه خانم قرداشنون
ایرلردی آه آه نه حالتدر او بیحیا جماعت او ناظلم اللرینی اچوب قرداشنون یارالی
نعشندن کنار ایلیوردیلر واو قدر تازیانه وکعب نیزه او مظلومنون یارالو بدننه
اورموشدیلار که مبارک جکندن ودالندان قان اخوردی و مجروح اولموشدی وازبسکه
قوشون جماعتی جمع اولمشدیلار قتلگاهده و باخوردیلار اهل حرمون اوخشیوب
اغلادما قلارینه جناب زینب علیها السلام چوخ مشغول اوزین یتوروردی قرداشنون بدننه
وکاه کتورفرادده خانم اعدادن بیونوردی ای بیحیا کافر جماعت قرداشیمی که اولدیروبسیز
قلبمیزی داغلادوز باری انصاف ایلیون یول ویرون بو ایرلق وقتده قرداشمون بیر یاره لای
اوپوم اکلیوم وبردویوبجا اغلیوم و بیر باغریمه باسوم بو سوزلری بیوروردی اوزین سالوردی
حضرتون یارالی بدنینون اوستنه قرداش وای دیوب اغلیوردی پس جناب ام کلثوم اوزینی
یتردی باجیسی خانم زینبه کوردی قرداشی حسین علیه السلام یارالی بدنیله دوشوب
اوزین دوغدن سالیبدیر کلدی حضرتون نعشینی باسدی باغرینه اغلادی اغلادی
عرض ایلدی یا جداه یا رسول الله صلی الله علیه واله بیر اوغلون حسینون پاره پاره بدنینه
باخ که یا سیز بدینله کربلانون اسیسی توپراقون اوستنه دوشوب بیر ادم یوخدور که اونی
دفن ایلسون و بیر مسلمان تاپولمور که اونا کفن ایلسون و اونون کفنی کربلانون اسیسی
قوملاری اولوب غسلی اوز مبارک قانندان اخان قان اولوب و بو اهو سوزلری
کیمی قتلگاهده داغلادان یتیم اوشاقلاری صاحب عورتلر سنون حسینون بالالاری اهل
وعیالی دوردکه دشمنلرون لشکرلری اسیر اپاروللاره بیر نفر یوخدور که اونون بالالارینی
اسیر ایتمکدن دشمنلری مانع اولسون و علاوه بو مصیبتلره قرداشیم حسینون کل اوغلی
جوانلارینون باشین اوز باشلاری بیله کسوب او جانیزه لره ووروب ای کیمی و کوکون بولانلار
کیمی اهل عیالنون کوزلرینون قباقنده دولاندیریلار یا جداه احن بولار سنون قیزلاریندی

عبور اسرا از قتلگاه شهدا

کردوم اسیر کیمی دولاندورولار و بو جوانلار که پاره پاره بدنلری کون قباقنده عریان قالوبلار
سنون جوانلارون دیلار که ظلمیله شهید اولوبلار و جناب ام کلثوم علیها السلام بو اوراق
داغلیان سوزلری دیوردی و بیلمشدی بیله اغلیوردی که او مظلومنون اغلامقندان
دوست و دشمنلر اغلادیلار حتی قوشون جماعتنون اتلاری بنی ادم کیمی کوزلرندن
یاش توکوردیلر

بر نفری اکدن مسموع اولندی الحق علیه

ذکر ایلر که جناب زینب و جناب ام کلثوم چوخ اغلادیلار بعد ازان جناب ام
کلثوم دیدی باجی من کیدیرم بر جوانون نعشی اوستنه جناب زینب بیوردی باجی هانسی
جوانون عرض ایلدی ناکام قاسمون بیوردی ندن هامو جوانلاردان ایرلو قاسمون نعشی
اوستنه کیدورسن عرض ایلدی باجی بو ناکامون برشکلی وار هر وقت یادیمه دوشنده
منی کباب ایلر بیوردی هانسی شکلی عرض ایلدی مدینه ده اولاندا برکون کوردوم
برکون کوردوم علی اکبر ایله قاسم الرینون الدن سروخرامان کیمی شاد خندان کلیرلر
منیم یانمه علی اکبرون الده برقیرمزی الما واردی منه هدیه ایلدی پس من قالخدیم ایاقه
قولارین مین سالدیم اولارین بوینینه اول علی اکبرون یوزیندن اوپدیم صورا قاسمون کوردیم
علی اکبرون انه جرا کیمی دینکی شرمیندن رنگی تغییر تاپدی پس صندن مرخص اولدیلار هر ایکیسی
کتدیلر بر ازکچدی کوردیم علی اکبر بالفور کلدی منیم یانمه اما هارنگی دولوب دولوب ویکی
قاچوب دیدوم عمه نه سنه قربان نیه بالفور کلدون هانی عم اوغلون قاسم دیدی عمه ایلکه کوزین
حدن قشندن مرخص اولدوق کنار یموز بر بستان بعیدن دوشدی کوردیم قاسم الینی
منیم الیمدن چکدی اوز قویدی عموم حسن علیه السلامون قبرینه طرف ایلکه بیتشدی برستنه
اغلادی عرض ایلدی بابا جان یتیم لرون اوزی سویوق اولور اوندان اوتری که هر کاه منه
انام صاف اولسایدی اول عمیم یوزیمدن اوپردی پس من بالفور کلمشم سنه عرض ایلیم
بوندان صورا هر وقت قاسمدن سنون خدمتوه کلنده اول قاسمون یوزیندن اوپ که یتیملیکی
مبادا کوکلی سینا پس باجی بوجهته اول کیدیرم قاسمون پاره پاره نعشینی باغریمه باسوب یتیم
بالا وای دیوب اغلیام انتهی اوندان صورا جناب سید سجاد ایلکه قتلگاهه یتیشدی اتاسنون
و عمولرینون و قرداشلارینون واصحاب وفادارینون یارالی عریان بدنلرینی کفنسیز غسلسیز
حنوطسیز دفن اولونمامش کوردی عالمون غم محنتی او بیمارا قایه ال ویروب به اخیار رسول الله
والابناه وامظلوماه دیوب اوزین دوغدن اوستندن الی ایاقی و بوینی زنجیرلی ضعیف بدنله
یره اتدی دوروردی شدتیله اغلاماقدن جناب زینب خاتون کلدی بیمار کربلانون یانینه دیدی
ای جدیم اتام قرداشیم یادکاری بیمار بالا نه اغلا اخرسن ناخوشسن بیمار کربلا بیوردی
عمه جان نجه اغلامیوم وحال انکه کوریرم اتام امام حسینی و علمدار عموم عباسی و نامراد
قارداشم علی اکبری و شهزاده قاسمی و سایر شهداء اونون کل کیمی بدنلری باشسز قولسوز
یارالی توکولوبلر و اوز یارالارینون قانینه بلشوبلر وکلاگ لباسلری سویولوب کون قباقنده

عریان بریان قالوبلار نه کفن ایلین لری وار و نه دفن ایدنلری و بر کس اولارا یاخون دوشمز گویا
اولاردیلم تا تاردندیلر خلاصه هر باجی و قرداشون یارالی بدنینی باسمشدی باغرینه اوخشوردی
وهر انا اوز بالاسنی اغوشنه چکوب بالا وای دیوب اغلیوردی و جناب ام لیلا هاشمی خالی
شبیه پیغمبر ناکام بالاسی علی اکبرون یارالو نعشنی باسمشدی باغرینه بیله بالا وای ناکام اوغول
وای اناسنی مجنون کیمی چوللره سالان بالا وای دیوب اغلیوردی که عالملری داغلیوردی
بنا او روایته گوره که بعضی شهدانون باشلاری هنوز کسیلمه مشدی گویا جناب ام لیلا گوردی بر ملعون
الده عریان قلیچ علی اکبرون نعشی طرفه کلور ایله او ملعون یتشدی گوردیکه بر عورت علی اکبرون
یارالی نعشنی باسوب باغرینه های های ایله اغلیور دیدی عورت سن کیمسن بیله یانوخلی بو جوانه
اغلیورسان جناب لیلا بیوردی ملعون من بو جوانون اناسیم او ملعون دیدی ای عورت
کنار اول کیمن بونون قانیلم کلمشم بو جوانون باشین کسم فردی

چکل کناره دور قوی الین گوزین اوسته		چکلمسن کسرم باشنی دیزین اوسته
	گویا جناب ام لیلا بیوردی ظالم	
گوروبدیک بو هیچ منده هوش یا قدی		اوغول باشین کسرلر انانون قباقنده

بعد از ان جناب ام لیلا اغلیا اغلیا کناره چکلدی انا اوزکی دیتاب گتوره بولمدی اوزی اوست
مجلدی بره بر وقت باخدی نه گوردی هیچ انا اوز بالاسنی اوحالده گورمسون که علی اکبرین نازنین
باشین کسوب بر نیزه یه اوروبلار او هاشمی خالی زنی قان دوتوب زلفنی کاکلندن قطره قطره قان
توکولور بر دفعه جوان بالا وای دیوب مجلدی بیهوش اولدی ایلکه هوشه کلدی زبان حالیله دیدی بالا

زلفین تلنه خوش دوزلوب قطره قطره قان		کیمدور نظامله بیله رنجیا دورنه علی
قربان اولوم او طره لره قان تل لر		عشقون سالوب اناوی اوغول غربت الینه
الیم اوزولدی اوغول سن کیمی دل اراده		ایردیلار بالاجان روح جسم لیلادن
خزاینه کیمسه گونده زلر اغلارام سن سیز		یانوب فراقون نه تک سیزلرام سن سیز
سنون بو قاره تلون سنبلیم کلیمکه بالا		دوتوت الیمی منم دورنه کلمکه بالا

وبیله ذکر اولونوب که جناب قاسمون اناسی سرتهیز عروسین الی الده قتلگاهی دولانوردی
تا اینکه یتوشدی بریره گوردی ناکام بالاسی شهزاده قاسمون یارالی بدنی باسیز دوشوب
بر راه چکوب بی اختیار اوزین سالوب جناب قاسمون نعشنون اوسته سسلندی اه
ای طوی او طاقی کربلانون ایسی قوملارینون اوسته اولن بالا ای عروسنون طوی عوضی
قان اولان بالا اوغول مدینه دن چخاندا منی عزتیله کجاوه یه سوار ایلدون ای ناکام بالا دور
ایاقه بر گوزی یاشلو اناوی باخ و برا و رنکی یارالی عروسون باخ گور نیجه دشمن النده قالمشدی
نه بزی دوه یه سوار ایلین وار نه بر رحم ایلین وار دیدی بالا بولمرم یارالی بدنیوی اوخشوم
اغلیوم یا طوی یوی باسه دونمکنه اغلیوم یا عروسین اغلار گوزلرینه قارالی باشنه اغلیوم
اوغول منی سندن ظلمله ایرو سالار بردوریا قربو یکس اناوی سوار ایله بو حالده گویا

جناب سرتهیز بخت قان عروسه اشارت ایلیوب بیوردی ای عم اوغلی وصالنه حسرت قالان عروسی
ایرلوق وقتی دور بر ده عم اوغلیوی گورمیه جکسن سونداسن نه درد دلون وار عم اوغلیوه دیگلن
گر بره قیامته بر بیرینزی گوره جکسوز عروس مأیوس اولیکه مرخص اولدی جناب قاسمون بریاناکه
باخدی دیدی عم اوغلی کاش گوزلریم گورا ولایدی سنون کلمه یدی سوی قانه بلنمش گورمیدیم
عم اوغلی میدانه کلنده منه وصیت ایلدون که انامدان ایرلما بو وصیته عمل ایلرم شامه کیمی وشام
مدینه یه کیمی بو بنوم زنجیرلو اوزگیم یارالو یکس انانه دان ایرلمارام هر وقت که انان جوان
اوغول وای دینده منده اهسته دیرم کامه یتمیوب حسرت اولن عم اوغلیم وای منی عشقنده
بو یمنی زنجیرلو قویان ناکام عم اوغلیم وای بر ده وصیت ایلدون که باشمه قرمزی
سالمیام عم اوغلی بو وصیتون عمل ایلمکدن منی معذور دوت اوندان اوتری منیم نه
وقتمدی باشمه قرمزی سالمیام پس ال ایلیوب قاره معجرینی باشندان الچوب سالدی
عم اوغلوسنون یارالارینون قانیله الوان ایدوب سالدی باشنه بیله جوان عم اوغلیم
دیدی که عالملری یاندیردی اهلبیت بر نوعیله اه ناله ایلدیلر که دیدی گوگون ملائکه لری
نالیه گلدیلر و عرش و کرسی تزلزله کلدی و بهشتون حوریلری و غلمانلاری اونلرین قصر
لرندن بره سالدیلار و جمیع عالم امکانده اولانلار اغلادیلار بیری وار دی عم اوغلی سنی فقه
بو دلیله بو نوعله مخاطب ایلیه عم اوغلی نیم نیه ضرجواب بیوررسن

ناز باشد ز عروسان تو یمن ناز کنی — منه ناز ایلیرسن
ناز تو میکشم اما چه کنم معذورم
وصیت ایلدکون سوزلری وفا ایدرم — یاد و مند ساجلاکه نسلهده منی کیدیرم

فاضل دربندی علیه الرحمة الغفران بیورور که حدیث معتبرده وارد اولوب

که جناب امام حسین علیه السلامون بر خوردجه قیزی وار یدی سکینه ادلو اهل بیت
عصمتون باتدی قتلگاهه وارد اولدی ایلکه اتاسنون باشسیز بدنینی گوردی تابی
ایلیه بولمیوب اوزین سالدی اتاسنون یارالو بدنینون اوسته اتاسنون نعشنی اغوشه
باسوب گاه حضرتون مبارک چکندن اوپوردی و گاه حضرتون مبارک اللرینی ایاقلرینی
قوپوردی اوره کینون باشنه گاه قوپوردی گوزلرینون اوسته و بالاجه ساچلرینی و دیلرینی
توکشدی حضرتون یارالارینون اوسته حضرتون یارالارینون قانیلن اوزینی و زلفنی
خضاب ایلیوردی عرض ایلوردی ای پناهم اتاسنون اولملکی سینه دشمنلرون گوزی
ایشیق اولدی و بزلره شماتت دللرینی اچدیلار یا ابتاه امیرون طایفه سنی بو اوشاقلری
منه یتیم لوق لباسی گیندیردیلر منی یتیم قویدیلار ای عزیزم هوم انا کیمه تاپشوروب
کیم منی اغوشنه الاجاق کیم منه پناه اولاجاق و اگر اودیکیم سو سوزلقدان یانا کیم منه
ایلیوب سو ویره جک و اگر اج قالاسم کیم منه طعام ویره جک یا ابتاه بو قوم بیحیا منیم اتالرمی
سویدلار عزیز شونکی بالاوی تازیانه لریله اوردیلار و گوشواره لریمی قولاقلاریمدان

بچارند بلار و عبامی باشمدان کوتوردیلر بابا جان باخورسان بزیم اچوق باشلادیمزه
و بابان حکولریمزه ایا باخورسان بی چاره عمم زینبه که چوخ تازیانه لر اونا اوروبلار تازیانه
لرون ضربندن چکنلرندن و دالندان قان اخور ایا باخورسان منیم مظلومه انامه کم اسیر
کیمی اونی چکولر قویمولار بردیو بجا اقاوای دیوب اغلاسون ایا باخورسان بو
بیکس حرملر یوم و یتیم بالالار یوم کرنیجه اغلار گوز یله سنون یوبا و الوبدیوم باخولار
اغلیولار و اولادی قویمولار بربینه اوخشیوب اغلاسونلار جناب سکینه بواوزك یاره
سوزلری دیوردی بیله باباوای دیوب اغلیوردی که دشمنلر ده اغلیوردیلار سکینه
بوحالنه اوخشیوب اغلوردی کوردی بر ملعون زجر ادلو کلدی اهلبیته سسلندی
ای اسیرلر امیر حکم ایلیوب دوزون بو نعشلرون اوستندن کلون ناقه لره سوار اولون
کوچ وقتدر او ندان صورا او ملعون کلدی یتیم خانم سکینه نون یانینه دیدی ای یتیم
قیز چکول بو نعشون اوستندن کل ناقه سوار اول جناب سکینه کوردی که اونی اتا سندن
ایرلار او شیرین زبان خانم بیوردی ای شخص سن اللهم الله دیرم دور غیشو منه دیکلن
کوروم ایا بو کون بوردا قالاجاقسوز یا کوچ ایده جکسوز او ملعون دیدی ای خانم خیشو
بیتیمی کوچ ایدجیوق جناب سکینه بیوردی چونکه خیالونزکوچمکدور بو عورتلر ایاردی
اما منی قویون قالوم مظلوم اتاموین یاننده مجاور اولوم غریب باباوای دیوب اغلیوم اونده
اونری که من طفل صغیرم دوه سوار اولماقه قدرتیم یوخدر قوی کل صنر یا تچیاولوق ایله منی
یتیمی غریب مظلوم اتامدان ایرما قویکوز یاشیلن غریب بابامه مونس اولوم و اکر یوز
اچ و سوسوز قالماقدان اولسم عهدی ایلکرمنیم قانم سنون بوینوندان ساقط اولسون
او ملعون دیدی هیچ وقت بو اولماز دور ایاقه سوار دوه اول او یتیمه خانم یوسوز دی
ایشیدنده اوزین سالدی باباسنون نعشون اوستنه عرض ایلدی ای منی اوسا قلمه
یتیم قویان بابا قویمولار سنون یاننده قالام سیله مونس اولام بابا منی ظلمیله سسلندی
ایرولار بونی دیوب ایکی بالاجه اللریله محکم یاپوشدی حضرتون نعشندن و مبارك
یارالو بیلکلریندن دوتدی دیدی بابا ایرلمارام سندن **بعضی اکرب**
بیله ذکر ایلیه لر که جناب سکینه دیدی بابامن سنون سوکلی سکینه دیم
همیشه منی قوجاقوه الاردون والتوبی منیم تللرمه چکردون بابا بو ایرلوق وقتدر نامنی
قوجاقوه المیاسن قلبم ارام دوتماز بو حالده کوردیلر حضرتون مبارك قوللاری قالخدی
سکینه نی جان کیمی باسدی باغرینه او ولد الزنا یاپوشدی سکینه نون قولندان هرنقدر
ایلدی کوردی امام حسین علیه السلم بالاسندن ال کوتورمور بو حالی شمره خبر ویردیلر
او ملعون کلدی حضرتی بو حالده کوردی ال ایلکی بلیندن تازیانه سنی چکیبی بنا ایلدی حضرتون
مبارك اللرندن او وماقه هرقدر اوردی کوردی حضرت بالاسندن ایرلمور بو حالده بر ملعون
دیدی یا شمر نه قدری بو غریبی بوشهیدی اوز ساعان بالاسندان الکوتور مجلت من الیتیم

بوغریبون بوینینه فن چوخ محبتی وار ایستورسن امام حسین ال چکسون بالاسندن بو یتیمی
اوردن اونون اورولماقنه تاب ایدن بولمز اللرون چکر
سالون سناهل ابحر غنان شیون شین ودون سکینه نی حکسون الین امام حسین
شمر ملعون تازیانه نی جناب سکینه ایاشان ایدنده کوردیلر حضرت اللرین چکدی کوبا بوردی
ملعون منیم یا نمدم بالامی انجتمه خلاصه او یتیمی ایوردیلار اتاسندن او وقته جناب سکینه
بوردی ملعون ایدیکه منی بابامدان ایردون الله سنه جزا ویرسون بر لحه قویکلان بر
سوط امر قاردا شیم وار اونی تا یوم برجه اونی وداع و زیارت ایلیوم او اوخلانان بوغازندان
بر او یوم او ملعون دیکه ای یتیم قیز مهلتی یک قرداشوی تاپ که سوط امر یا البانا هایتیون
او وکی یا تار پس جناب سکینه بخیر قدم اتاسندن ایرلاندا کوردی علی اصغرون قانلو قونداقی
دوشوب بوغازنون قاننه بلشوب ایله جناب سکینه علی اصغرون نعشی کورجك وای سوط
قندرون قرداش وای دیوب بخلدی غشکی جناب علی اصغرون نعشنون اوستنه دیدی ای
کهواره سی قانلو تو براقلار او لان قرداش بونو علر دیور دی **قصیده**

فقوا ساعة بالنوق لا ترکبوها — وریضوالمن باللطف خابت ظنونها
احادی مطایاهم توقف هنیئة — اودع نفسی ثم اقضی شئونها
اودع صغارًا بالطفوف تذبحوا — اشم ثنایاها والثم عیونها
والثم اکفا قطعتها ید العدا — فما ضرهم لوانهم ید فنوها
واصبغ اردانی وشعری وعفری — بدم رجال بالظبا بحروها
اراهم یتامًا والتراب وسادهم — علیهم طیور القفر ظال اینبها

یعنی برجه ساعت توقف ایلیون و دوه لری ساخلایون و سوار اولمیون و رحم و مدارا ایلیون
بو بیکس عورتلره و یتیم اوشاقلارا که اولادین امیدلرین کسدوز و صاحبلرین اولدوردوز
ای قوم لرون سار بانلاری برارام قویون برجه وداع ایلیوم یو نوراتی بدنلری که یارالو
و باشیز کربلادون ایسی قوملار یون و توپراقلار یون اوستنه قویولوب کوزون قباقندن قانلو بلا
علی الخصوص بو شیرخواره طفلون او خلانان بدنی که منیم روحم و جانمدی و قویون
اوز جاجی که بو طفل صغیری زیارت ایلیوب وداع ایتمکدی روا ایلیوم یعنی بو
صغیر اوشاقلاری که ظلمیله شهید ایدیبسوز بر باغریمه باسوم و اولادین قانلو دوداقلا
بر ایکلیوم و اولادین قان دوتمش کوزلرندن بر او یوم و بو ظلمیله کسولمش اللرندن بر او یوم
و دفن اولمیان یارالی بدنلری بردیو بجه ایکلیوم باغریمه باسوب اغلیوم و سیزی
الله برجه مهلت ویرون تا بو یارالی نعشلرون اوسته برجه اغلیوم و محمد الله کتوروم یعنی اولادین
بدنلرینون یارالارینون قاینله بو بالاجه لقلریمی و اوزیمی و باشیمی خضاب ایلیوم که ایکی
قلیجلار یله و خنجرلریله ذبح و نحر ایلیوب سوزای بی رحم جماعت بچه منی ایرسوز بو یارالی نعشلر
که هر وقت بولاردا باخور ام کوروم که بابا یوخدر کیدیبلر بر حالیله که اولادین بالشلری ایسی

هوملاردن بوبراقلاردی و فزلاریندن باجلارندن برنه صحرالردن قوشلاری رحم کلوب اوز
دللرو بخبر اولار اناسیزدم ایله موردسون تی بورسون بولاردن عیالدو اوسناقلادی اغلادیلر
وهر وقتکه بو بینا عورتلر براقاوای قرداش وای اوغول وای دیوب اغلیا ندا
اولاری کاه تازیانه ایله کاه سیلی ایله کاه نیزه کعبیله اورووسون اوندان صورا اویتیم بالاجه
خانم سوردی ای قوم **قصیده عربیه** بیمروت بی رحم

فبالله ریضوا اوقفوا العیس ساعة	ولا تمنعوا زینب ولا تضربوها
دعوها تودع اهلها ورجالها	فدون اتی المحبوب خانت ظنونها
فضرب سیاط القوم ارجنها	وانهی نادت جدها بالطوهها
وان هی قالت یا بخللی ابکم	فمن شعرها باجیرتی یسحبونها
تنوح وما تشفی الیاحة تا کلا	اذا المجد فی نوحها من یعینها
تروم دنوا من اخیها وتبتغی	تودعه اعدائها یمنعونها
وتلمس النظار ان یرحمونها	فلا یسمعوا منها ولا یرحمونها
فهم علی المذ بوح تبغی تشمه	اذا ما دنت من قربه یضربونها
رقیة قومی واستری راس زینب	یعز علی اباها ینظرونها
ویا ویح قلبی من بدا وی جروحها	ومن یغسل الدم الذی فی متونها
ومن ذا یسلیها ویجلی همومها	وهیهات بعد الیوم تمعونها
وقد زاد احزانها النوق هوانها	ابکی علیها ام ابکی جنینها

ماحصل کلام سکینه مظلومه بو دور که ای قوم الله رضاسنه دوه لری بر ساعت ساخلایون
وعمم زینبه مانع اولمیایون واو مظلومه اوزمایون قویون اوز قرداشینه و بنی هاشمون
جوانلارینون بدنلرینی وداع ایلسون که بوندان صورا امیدی که دنیاده قرداشی کورم بولمز
و بو قوم بی مروت عمم زینبی اوقدر تازیانه لر ایله اوروبلار که مبارک چیلوسی یارا اولوب
هر وقت که باجدله دیور سیلی ایله اونون باشندان اوروللار و هر وقت که دیوای عزیزیم قرداش
ای مظلوم قرداشلاریم هاردا قالمسوز کومک سیز قالمشام اونه دوتسالار جکوللرین قویموللار
دردین دلینی اوز مهربان قرداشینه دیوب اغلاسون هر وقت که نوحه ایدوب اغلیوردی بر
سس ویرن یوخدور و هر وقت که او مظلومه ایستر قرداشی حسینون یانینه کتسون
دشمنلر مانع اولولار قویمولار اوز کام دلینی قرداشینون یاراللی بدنندن کورسون براو
براکلسون واو نامولار عمم زینبدن که فاطمه زهرا سلام الله علیها نون بالاسیدور واونا
رحم ایلمولار اوندان صورا جناب سکینه اوزین دوتوب جناب رقیه خاتونه دیدی ای مرسنیم
دورا باقر عمم زینبون باشین اورت اوندان اوتری که چوخ حسرتدی جدیم سیمبریا یام امیرالمؤمنین
علیهما السلام اونه باشی اچوق کورسونلر اوندان صورا جناب سکینه دیدی وای مینم اورکونه
درد و نساه واویلا عمم زینبون یارالارینه که نیزه کعبیله و تازیانه ایله اونون بدنینه یارالیوبلار

قطع اولور

بولمرم که بویارالاراکیم دوا قویاجاق وکیم ملهم سالاجاق وکیم تسلی ویره جك کیم دلداری ور
ایده جك که بالکه اونون عمی عنصرسی فی الجمله ساکت اولا و چوخ اوز راحت که بو کونندن صو
عمم زینبون کوزلری اغلامادان ساکت اولا وراحت بو خلیاو بحقیق منیم دردعمی ادتور
بو نامه لرون اغلاماق بولمرم که بو نامه لر عمم زینبون بو احوالنه اغلیولار یا اینکه اوز بالالارین
ایرلماقلارینه اغلیولار خلاصه راوی دیرکه جناب سکینه بحیه دصه بی ذکرینی اوقانلو قوندا
او بیلی بس اوقوندا کلشدردی وکوتوردی قوجاقنه و دو داخلاردینی قویدی اوا اوخا
بوغازنون چو خورنه دیدی ای اتاسنون قوجاقی بوش قویان قرداش وای سوط
عوضنه قان ایچن قارداش باجون سنون بوقانه بلشن قوندا انقی قوبان قرداش اکر
منی صاحب اختیار ایلیه لر بو ندلکه سنون یاننده قالام ومنی برجیجیوا ائلار یارم یاران اتلیه
و بو ندلکه سندن ایرلام سلامت قالام البته سنون یانینده قالماغه اختیار ایدرم ای شوط
امر قارداش لا کاه اول که سندن ایرلوروم و بو کوچ تکلیک که حاضر ایدوبلار که بزی
سوار ایدوب بولا دوشونلر اما بحمدوم لرکه تماشا ایدوخ ولا عزیزلرینه حملری وار
ونه وارد و دیلرو قرداش باجو داین منیم دومم ایدوخ و هم بدرا هدور بولر مد شملر
بزی هارا اپاروللار اه قرداش اید بکه منی سندن ایرولار سنه وصیت ایلیورم که منیم
شکایتی جدیم سیمبر صلی الله علیه واله وجدم خاتون قیامت سلام الله علیها به
یتورودیکلن باجیم سکینه سنه عرض ایلیردی او حالینی که باجداه منیم قولا قلاردی یاندی
لدیلر کوشوارلرینی چکاندیلار و منیم خلخاللرینی ایاقلاریمدان ایوردیلار و منی سوندیلار
اوندان صورا اگنده داقلارنه قویدی علی اصغرون دوداقلارینه بس زجر ملعون کلدی
دیدی ای قیز تیز ایله دوه سوار اول جناب سکینه ایرلا بولمردی او ملعون کلدی اوتیم
خانمی چکدی علی اصغرون قانلو قونداقیندن ایوردی کتوردی دوه یه سوار ایلدی ایلکه
قطار اسرانی کوفه طرف چکدیلر او خانم بالا چوندی بر اتاسنون یارالی بدنینه باخدی
دیدی بابا سندن ایرولدوم اللهم تاپشوردوم سنی دیدی السلام علیك یا ابتاه
حافظ که دید ادقیامته قالدی **فاضل دربندی علیه الرحمه** ناقل
که جمله کتب مقاتلده علمادن ضبط ایدوبلر ایلکه بو یتیم خانم اتاسنون نعشندن او
بتشدی اتاسنون نعشنه قوجاقلادی اوقدر بابا وای دیدی اغلادی که غش
ایلدی وجناب سکینه روایت ایلیور که او حالده باباموین قانلو بوغازندن سس کلدی
دیسوردی قزیم منیم سلامی شیعه لریمه یتور و دیکلن که مظلوم اتام مندن نیش بیلرسه

ایلدی شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی	او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی
وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی	وبجرد الخیل بعد القتل عمدا اسحقونی
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی	کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی
وسقوه سهم بغی عوض الماء المعین	یالرزء ومصاب هد ارکان الحجون

ویلیم قدحرجواقلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین

ایضاً فاضل دربندی اعلی الله مقامه یازور که نقل اولنوب کیمدی او ز نفر

باجی قرداشلارینون نعشنون اوسته یتوشدیلر و قرداشلارینی یارالی باشی کسولمو کورووب اوبکلری یارخالاندی اوتورت نفر باجنون ایکیسی اسلام مذهبنده ایدو لر و ایکیسی کافریدیلر اما او ایکی کافرلرون بیری عمرو بن عبدودون باجیسی ایلکه اونا جرح وید یلرکه قرداشوی اولدوردیلر خیمه دن چخوب باش اچوق ایاق یالین ساچلارین یولا یولا باشنه اورا اورا اینشدیکی خندقون کنارینه کوردی قرداشون باشی کسلوب اما نه پالتاری سویولوب ونه دعوالیکی تعجب ایلدی دیدی هیچ شک یوخدی که منیم قرداشیمی اولدرن هوچ نجیب وچوخ کریم کسندور سوال ایلدی که اا یا منیم قرداشیمی اولدرن کیمدور دیدیلر امیر المومنین لنگر اسمان وزمین علی بن ابیطالبدور بس شاد وخرم اولدی وهیچ اغلاماددی دیدی علی بن ابیطالب علیهما السلام هرانه کفو کریمدور ایندیکه بیله صاحب مروت شخص اولدی اولوب نه اغلادام ونه غمگین اولام وبو شعری اوخیدی واوشعر بودور

لوکان قاتل عمرو غیر قاتله	لکنت ابکی علیه دائم الابد
لکن قاتله من لا یقاس له	من کان یدعی ابوه بیضة البلد

یعنی اگر منیم قرداشیمی اولدرن علی‌دن غیری ادم اولایدی هر اینه نه قدر که عمریم وار دیم اغلاردیم لکن علی بن ابیطالب علیهما السلام بر کریم کسندور که بر بودمده هیچ کس اونا قباولماز واونون اتاسی صاحب قبیله وسخاوت ونجابت اهلیدور بو سببه اغلامانام قرداشیمه

و اما ایکمی باجی که مشرکیدی او دا مرحب خیبرینون باجیسی ایلکه امیر المومنین علیه السلام خیبری فتح ایلدی ومرحب ملعونه جهنمه واصل ایلدی اونون باجیسی اسیر ایلدی وبلال حبشیه بیوردی که بونی اپارکلان خاتم انبیا حضورنه بلال مرحبون باجیسی بریولدان کتوردی که دعوا کاهنده مرحبون نعش بیدنی واونون قوم اقرباسونون بدنلری یارالو قانه بلشمش توکولمشدیلر ایله مرحبون باجیسی قرداشی باشی کسلمش یارالو قانه بلشمش کوزنده بر نعره اوروب بجلدی غش ایلدی ایلکه هوشه کلدی رنگی سارالدی وبدنی برک بید کیمی لرزه یه دوشدی وبلال اوحالیله اونی کتوردی پیغمبر صلی الله علیه واله‌نون حضور مبارکه جناب پیغمبر صلی الله علیه واله کوردیکه اونون رنگی سارالوب وبدننده رعشه دوشوب بیوردی نه باعث اولوب که بیله بو حاله دوشوب عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه واله بو غلام منی قرداشمون نعشنون یاننده کتوردی قرداشیمی که قانه بلشمش کوردیم قلبیم داغلاندی اورکیم یاندی هوکلدن اوروکمه رعشه دوشوب تاب کتورمبولم حضرت اوده مروت معدنی بلالی چوخ مذمت ایلدی که نیچون بونی قرداشونون نعشنون یاننداه کتوردون که بو بیله احواله دوشوب واونی غرض وداد ایلدی اما او ایکی باجی که اسلامده ایدی **اولمجیسی** جناب پیغمبر صلی الله علیه

والهون عمه‌سی جناب صفیه جناب حمزه سید الشهدانون باجیسیدی ایلکه احد دعواسنده جناب حمزه پیغمبر صلی الله علیه والهون عموسی شهید اولدی جناب پیغمبر بیله حضرت امیر المومنین علیه السلام تشریف کتوردیلر اونون نعشنون اوسته کوردیلر که جناب حمزه نجاوب ومبارک قارنینی شکافته ایدوب جگرلرین چخاردوبلار حضرت رسول صلی الله علیه واله کوردی عموسنون بدنی کون قباقنده قالوب جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وحضرت امیر المومنین علیه السلام اغلادیلر بس جناب پیغمبر صلی الله علیه واله اوز عباسینی چخاردوب چکدی جناب حمزه‌نون نعشنون اوسته کوردی که جناب حمزه‌نون ایاقلاری اچوق قالدی بر قدر علف جمع ایدوب توکدیلر جناب حمزه‌نون ایاقلارینون اوسته بس جناب صفیه‌نون خبری اولدی که قرداشی شهید اولوب واحاه دیه دیه اغلیا اغلیا کلدی قرداشنون نعشنون اوسته کوردی که پیغمبر صلی الله علیه واله اکلشوب حمزه‌نون باش طرفنده وجناب امیر المومنین علیه السلام اکلشوب ایاق طرفنده اوددا اوزین سالدی قرداشنون قانه بلشمش بدننه چوخ اغلادی وجناب پیغمبر صلی الله علیه واله اغلادی وجناب امیر المومنین علیه السلام اغلادی بس جناب پیغمبر صلی الله علیه واله صفیه‌نی وعلی زبیره بیوردی که کیت اناوی نعشنون اوستندن کوتوروا یارحیمنده اارام اولسون وبنی هاشمون عورتلرندن وکیسه‌لرندن کلوردیلر وجناب صفیه‌نی تسلی وبروردیلر اه اه

بوروز دردمحی باحدارن اوکیمدی اواول عمرندن اخر عمرنه کیمی اوزی کوزلر اوبر کوننه یتدی قرداشی ایکی اوغول قاره سیه باشنه سالان یتیملر اناسی اسیرلرنه داده خاتون قیامت جانشینی اغلار کوزلو یانار قلبلی داغلی اوره‌کلو مصیبت‌کش زینب خاتوندی که اونین مصیبتلری هامودان اوتوقیدی بجه اوخاره جناب حمزه‌نون باجیسی صفیه‌نون مصیبتی جناب زینب خاتونون مصیبته وحال انکه صفیه قرداشنون نعشنون اوسته یتشنده کوردی خاتم انبیا صلی الله علیه واله اکلشوب باش طرفنده وجناب امیر المومنین علیه السلام اکلشوب ایاق طرفنده قلبی ارام تاپدی واضطرابدن دوشدی واوغلی اونا تسلی وبروردی وبنی هاشمون محرملری وعورتلری اونا دلدارلوق ایدوردیلر اما علیا مکرمه جناب زینب قرداشنون پاره پاره کون قباقنده قالان مبارک نعشنون اوسته یتشنده نه عباس وار ایدی که باجسنه تسلی ورسون نه علی اکبر نه قاسم واردیدی که عمه‌لرینه دلدارلوق ایله سونلر ونه بنی هاشم جوانلاری واردی نه اق سقال حبیب واردیدی که خانمینه دلدارلوق ایلسون خانم زینبون دردی طغیانا یدوب اوزین سالدی قرداشنون یارالو بدنینون اوستنه حضرتون قانیله اغارمش ساچلارینه الوان ایلدی کاه اوپوردی وکاه ایکلوردی سلکوردی یا جداه یا رسول الله صلی الله علیه واله ویا ابتاه یا ضیغم الغزوات ای زهرانون جگرلری نوغرانی قرداش وای قابوق قالاری سنان اانا بر کوربلا یرکلون کورون قرداشیم حسینی بجه یارالو بدنیله کل بلادنون الیسی هوملادنون وتوپراقلاردینون اوسته سالوبلار ونه قرداش وار نه اتا وار ونه انا وار نه برهوادار وار غربت ولایت نه غسل وبرونلی وار ونه کفن کتورنی

وینه تابوت کمی اون قبر قازان تاپولوری و رداجناب صفیه‌نڭ مهربانلوقلری فرد استنوار اوسنلی
کونوردیلر اما بو رداجناب زینبی دشمنلر اسیر ایدوب فرد استدان ایوردسونلار جناب زینب
فی داشدان ابلو وردی تسلی ویرمك برینه تازه یارالری یلدو نیزه لرین کعب لریلن اوقدر اورکه
سز خانی اوردیلر که دالندان وقولاریندان قان جاری اولوردی الا لعنة الله علی القوم الظالمین

علمای شهر خراساندان برنفر

بیله روایت ایلرکه محرم الحرامون اون برنجی کیجه‌سی برنفر عورت عرب قوجاقنده بر شوطام
اوشاق قتلگاهون اطرافندن کچوردی واوضاع شهادتدن هیچ باخبر دکولدی ناگاه کوردی
اوشاق یستانی گادا ایدوب اجتنابدا اغلیوب اوزین سالدی یره دوردی اوزی اوسته قتلگا
طرف سوردی سوینه کتمکه عورت دیور من بواشدن تعجب ایلدیم یاواش یاواش گیدیب دکو
کوردوم بو اوشاق هاوالکین جك ناگاه بر یره یتشدی که چوخ یارالی بدنلر باشسز دوشمشلر
کوردیم کلدیم بر قانلو قوندلق تاپدی یاسدی بلغرینه دوردی های هایلن اغلاقیما
عورت دیور بو احوالدن منده چوخ اغلادیم اما بولمدیم که بولار نه آدمدیلر که بیله شهید
اولوبلار بس ایستدوم اوز اوشاقمی او قانلو قونداقدن ابرام کوردوم اوشاق سیلان او
جالدور اغلیور الکو توره موراذ قالور بیهوش اولسون من ایستدوم او قانلو قونداقی
اون اوشاقلن برابر کوتوروب اپارام ناگاه کوردوم او یارالو نعشلردن بری سسلندی
ای عورت منیم قانمه بلشمش بالامی اپارما عورت دیور باخدیم کوردیم باشسیز بدندی دانشور
دیدیم ای یارالی مظلوم سن کیمسن که بیله کرامت سندن ظهوره کلور باشسز دل سیزچوخ عجیب
دانوشورسان وباشون کسلوب شهید اولوبسان باوجود این بو عالمدن خبردارسن
بیوردی عورت سنون امامون کیمدی دیدوم علی بن ابیطالب علیهما السلام بیوردی اونداناخور
دیدوم امام حسن علیه السلام دیدی اوندان صورا دیدوم امام حسین علیه السلام بیوردی
منم سنون امامون امام حسین که جدیمون امتلری منی غریب اولدرد یلر ای عورت
او قانلو قونداق منیم بالام علی اصغر شیرخوارون دور اونی دفن ایله بس کیت منه عزا دوتوب
اغلا پس او عورت باشه اوردا اوردا اغلیا اغلیا او قانلو قونداقی کوتوروب افغان لر بابک
امجك لرین اواسنه اوبیبی ایکلدی اغلادی پس دفن ایدوب اوز منزلنه مراجعت ایدوب
نه قدر که عمروار ایدی عزادار اولوب ایدوب اغلاردی الا لعنة الله علی القوم الظالمین

بعض روایاتده واری اولوب

وقتیکه جمیع شهدا جام شهادتی نوش ایدوب دعوا تمام یتشدی ابن سعد ملعون بعزم
تماشا بعضی خواص ایله اوز هویدی قتلگاهه نعشلری سوال ایدوب ایدوب ویا دالاوینی یاز
یاز ابتشدی اقام امام حسینون یارالی بدنینون یانندا دوردی که حضرتون یارالارینی
یازسون مقام تعجبده اوز ادا ملازمینه دیوردی هیچ نشان تو خدی بدنده خلقت ایدلدن
قیامته تك برنفره بو قدر یارا اوروالا دوهیچ هچلواندا بیله شجاعت اولماز دی که بو

علیه السلام بو قدر یارا ایلن نقدر بریم نامدار پهلوانلار دیزی اولدوردی ناگاه او ملعونین نحس کوزی
حضرتون حیکنده بر یارا دیر ساتاشدی که نه خنجر یاراسیدی ونه قلیج یاراسیدی ونه نیزه ونه اوخ
سوال ایتدی بو نه یارادی هیچ کس جواب ویرمدی جناب سید الساجدین امام زین العابدین
یانندا ادم کوندردیلر سوال ایلسون او یارادان اوحضرت بیوردی بو او یوك یاراسیدی که
الوردی مبارك چکنه یتیم لرون ومسکین لرون ودول عورتلرون ایولرینه ومنزل لرینه
اپاروردی الله اکبر دنیانون بی وفا واهل دنیانون بیحیالقنی ملاحظه ایلیون مثل جناب سید الشهدا
علیه الاف التحیة والثنا که ولی خدا وگوشواره عرش کبریا وفرزند دلبند سید البرایا جانك
جانك بدنیلن کربلای پر بلانون خاو خاشاکنون اوسته زهنه وعریان دوشه اما مثل عمر سعد
بیحیا ولد الزنا اهیلنکن ایله الندا عصا قتلگاه شهدانه کلوب اظهار جلال وابراز تشخص کمال
ایلیه حکیم الله باننده ادور

فاضل دربندی قدس سره اسرار الشهادتده نقل ایدور منتجبه

که سعید بن مسیب روایت ایدور وقتیکه منیم مولام واقام سید الشهدا علیه الاف التحیة
والثنا درجه شهادته فایز اولدی وکلن ایل موسم حج یتشدی وخلق عازم حج اولدیلار
کلدیم داخل اولدیم اوز مولام سید سجاد علیه السلامون خدمتنه عرض ایلدیم یا سیدی
حج وقتی یاخون اولدی نه فرمایش ایدور سن منه بیوردی یکنکلن اوز قصدیوله پس اوبزد کواد
حج ایلدی ومن هم حج ایلدوم وطواف ایدردوم کعبه‌ده ناگاه کوردوم بر شخصیکه هر ایکی الی
کسلمش و یوزی قارانلوق کیجه کیمی واسلوب کعبه نون اورتکندن ودیور خدایا ای بو بیتون
صاحبی باغشلا منی وکمان ایلیورم که منی باغشلیاسان اگرچه منیم اوچون شفاعت ایدن لرکی بلری
وبر لرون ساکن لری وجمیع انجم که خلق ایدوب سن اگر چه منیم گناهمون بو بوکلکی حتیٰ سعید بن
مسیب دیور او شخصون بو سوزی منی وجمیع حج ایدنلری مشغول ایلدی وخلق جمع اولدیلار
اونون اطرافنه دیدوك وای اولسون سنه اگر سن شیطان اولسان لایق دکول سنه که
بیله اللهون رحمتدن مایوس اولاسان ایا سن کیمسن وسنون گناهون نه دور پس او ملعون
اغلادی دیدی ایها الناس من یاخشی تانورام اوزیمی ومن بلورم که گناهم نه دور که بیله مایوس
دیدوك نه دور گناهون بزه دیکلن دیدی منم آیتم بن وابل دور ومن امام حسین علیه السلام
جمال ایدوم وکوفه اهلیم وقتیکه جناب سید الشهدا علیه السلام مدینه‌دن کوچ بیوردی عراقه طرف
اپار سون منده اونلر کوادرین خدمتنده وار ایدیم وهر وقت او حضرت تجدید وضو ایدنده
اون شلوار مبارکین منیم یانمدا قویاردی ومن کورردوم حضرتون شلوارونون باغی چوخ
زینتلو ایدی وبیله انتقالانوردی که کوز گرخیره لنیردی ومن خیال ایدردیم که کاش
بو شلوار بندکه منیم اولایدی اونی اپارایدیم پیشکش ایدیدوم بعض حاکملره تامنه انعام وجایزه
ویرلر وهمیشه طالب فرصت ایدوم که او بند شلواری بر نوع اولایدی که الده کتوره بیلدوم
تا اینکه وارد اولدوق کربلا یه تا زمانیکه اوبزرکوار بر مبرزی ترتیب ویردوب حمد وثنا

اللهی ودرود وسلام خاتم انبیا ادا بویوراندان صوڭرا او جماعته که حضرتون خدمتنده وار ایدیلر
فرمایش ایلدی که ایها الناس آگاه اولون بو قوشونکه کربلا یره جمع اولوبلار مقصودلری بودر
که بنیم قانمی توکسونلر و باشمی کسوب نیزه یه طاقسونلر بوندان عزیز دودمان سید جز و بیر کیمسه
مبادا دیرسوز که بنیم بلاسی حسین بن علی ایلدی هرکس دنیا مالنون و حکومتون هواسیله بلا
بو دیاره گلوب اهل عیالنی کوتورسون و بورادان کتسون ایلکه دنیایه طالب اولان شخصلر بو
فرمایشی حضرتدن ایشتدیلر حضرتون باشندن داغلدیلار قالمادی حضرتون خدمتنده
اوز اوغلانلری و قرداش اوغلانلری و قرداش اوغلانلری و عموسی اوغلانلری و
بعضی انصاردن سوای و منده او بیوفالق ایدوب داغلان جماعتله حضرتدن آیرلدم
اما شلوار بندندن هواسیله کربلانون صحرالرنده پنهان اولدم او وقته تك که او بزرگوار دن
اوزینی و قرداشلارینی و جوانلارینی و اصحابنی اولدردیلر و اهل عیالنی عریان و سوسوز
اسیر ایلدیلر و شهدانون باشلارنی کله نیزه لره اوروب کوفه یه ابن زیاد ملعونون یانینه
آپاردیلار کربلانون کیدلری قوشوندان خالی اولدی من اوز یرمدن چخدیم و قصد ایلدم
که حضرتون نعشنه تا یوم بلکه بند شلواری الیمه گتوروم پس داخل اولدیم کیجه وقتی قتلگاهه
شهدانون بدنلرینه باخا باخا دولانوردوم تا ایشتدوم بر جوخ خوردین کوردوم بر بدن باشسز
ویارالی اوزی او سترسالو بلادا تاکون کیمی ایشقلانور بیله که گویا کون دوزدور کوردوم بل ابو
کربلانون نورنو پرافلاردن او مبارك بدنون او ستر توکوب درقبله ملاحظه ایلدیم کوردوم
بربرده بیاتیکه او حضرت وداع احزندن باجسی زینب خاتوندن آلوب اوبی پارم پارم ایتمشدی
که او قوم بیحیا او ناطمع ایلسونلر همان برده قاله بیلمش حضرتون اکتنده دور وهمان شلوار
حضرتون اکتنده دور من شلواری قصد ایلدیم که بندینی اچوم کوردوم که حضرت جوخ دوکوب
وبروب محکم باغلیوب من جوخ سعی ایلدیم تا بخرد و گوینین اچدیم بو حالده کوردوم او مظلوم
ساق الین کتوردی و محکم شلوارین بندندن یاپوشدی نقدر دوزا ایلدیم که حضرتون
مبارك الین کنار ایلیوم ممکن اید بولمدیم و حضرت مبارك الین کوتورمدی بو وقتده نفس ملعون
منی وادار ایلدی خنجرمی چکدیم بلمدی او مظلومون ساق الین ظلم ایله کسدم و مرتبه شروع ایلدم
که شلوارون بندینی دوباره اچام آه آه کوردوم او بزرگوار صول الین کتوردی شلوارون بندینی
محکم یاپوشدی من کنه هرچند سعی ایلدوم و جد جهد ایلدوم که حضرتون صول الینی کنار ایدم
ممکن اید بولمدیم نفس شومم منی تحریص ایلدی که تا بو الینده کسمیه سن بند شلواری الا بولمیسن
پس خنجری او مظلومون صول الینه اوقدر چکدیم تا اوینداتا بندن قطع ایلدیم اوندان
صوڭرا حضرتون مبارك قولینی کنار ایلدوم شلوارون بندندن بلکه شدوم که شلوارین بندینی
اچام ناگاه کوردوم یر لرزه یه گلدی و کوك تتردی و بر نعره و صیحه و ناله دلی طرفدن ایشتدم
که دیور واابناه وامقتولاه واذبیحاه واحسیناه واغریباه یا بنی قتلوك وما عرفوك ومن شرب الماء
منعوك ایلکه بو احوالاتی کوردوم واهمه منه غالب اولدی یوزه دوشدم واللرم تیتردی و

وکوردوم بر نوردر که آسمانه کبی کوکدن اوردی منیم کوزمه بیله کلکان ایلدوم که بر اولدوزدی پس برکیمسه
او زمیدن اندوم اوللرون ایچنده او هنگامده کوردوم بر نورانی شخص که اتکلری سفیدی واردی که
تا اکلشدی امام حسینون باشی طرفنده من با خشیه دقت ایلدیم که بو شخص کیم اولا بیلیم اولدی
که جدی پیغمبردور و اوندان صوڭرا امیرالمؤمنین علیه السلام و اوندن داخی اناسی فاطمه زهرا سلام الله
علیها و اوندن داخی جناب امام حسن مجتبی علیه السلام اطرافلرنده جوخ شخصلر واردی که تانیا
بولمدوم و کوردوم بریده ولدی ملائکه لرون قناتلرون سیلن ناگاه کوردوم پیغمبر صلی الله علیه
الین اوزاتدی کوفه ستمنه مظلوم کربلانون کسیك و قانلو باشین کوتوردی مبارك وصل الله
و حضرتی اکلشدردی اند اولسون او اللهم که اوندان عزیز بر اللهی بو خیل دهر ابر سکه
خیال ایلدوم که شمر ملعون او حضرتون مبارك باشنی کسیوب ایلکه جدنه کوردی سلکدی که
السلام علیك یا جداه پس جناب پیغمبر صلی الله علیه واله جواب سلامی ویروب ایلیوب بیوردی که
بنی یا حسین فداك جدك وابوك وامك واخوك پس جناب امام حسین علیه السلام عرض
ایلدی لبیك یا جداه یا رسول الله صلی الله علیه واله یا ابتاه یا امیرالمؤمنین علیه السلام
ویا اماه یا فاطمة علیها السلام ویا اخا المقتول بالسم علیکم منی السلام اوندان صوڭرا جناب
پیغمبر صلی الله علیه واله بیوردی یاولدی یا ثمرة فؤادی وما لجسمك متضمخ وعظامك مرضض
امام حسین علیه السلام عرض ایلدی یا جداه دشمنلرون آتلارنون دریا خلاری استلرنده
سوموکلری خورد خورد اولوب و نیزه و خنجرلری و قلیجلاری واو خلاری بدنیمی یارم یارم
ایلیوب جناب پیغمبر صلی الله علیه واله بو سوزی ایشتدی سسلندی واولداه وامهجة
قلباه واحسیناه پس امیرالمؤمنین علیه السلام کلدی اوغلنون یانینه بیوردی یاولدی اری
شیبك مخضبا بالدماء ووجهك مضرجا مرملا وقد ذبحت ذبح الشاة امام حسین علیه السلام
عرض ایلدی بلی یا ابتا منیم باشمی شمر صنابی ملعون دالدان کسدی پس امیرالمؤمنین علیه السلام
اغلادی بیوردی یا لیتنی کنت حاضرا لاجدل دونك الاعداء واسقیهم کاس الردی
بالتی نفسی لنفسك الوقا اوندان صوڭرا اناسی فاطمه زهرا سلام الله علیها کلدی اوغلنون
یانینه بیوردی یا نور عینی اری جسمك علی الثری ورأسك علی السمهری یعلی یا شقی
دمی وسمی فی الملا بقیت الی الان بلا غسل وکفن تری وما دفنك عزیزنا امای
ونادت واولداه واحسیناه واقتیلاه واحبیباه واغریباه وبنا بر روایت سعید بن مسیب
امام حسین علیه السلام عرض ایلدی یا جداه والله قتلوا رجالنا یا جداه والله سلبوا
نسائنا یا جداه نهبوا والله رحالنا یا جداه ذبحوا والله اطفالنا واللهی جوخ که
سنه که بزی بو حالده کوره سن که بو قوم بیحرمت نه ظلملر بزه ایلیوبلر پس جناب پیغمبر صلی الله
علیه واله وامیرالمؤمنین علیه السلام وفاطمه زهرا سلام الله علیها وامام حسن مجتبی صلوات الله
علیه حضرتون احوالنه جوخ اغلادیلار جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها عرض ایلدی یا ابتا
یا رسول الله صلی الله علیه واله کورسون امتون منیم بالامه نه ظلملر ایلیوبلر یا ابتا ایذن ویر که

کراوغلم حسینون قانیله اتمی خضاب ایدوم وقیامت کونی اوز بالامون قانیله خضاب ولمش
اللهمه ملاقات ایدوم جناب پیغمبر صلی الله علیه واله بیوردی بلی مادون سن خضاب ایله ویزده
اوزاللریمزی وسینه لریمزی وبوغازلریمزی خضاب ایده جیوق پس کوردوم که هاموسی امام
حسین علیه السلامون سقاللرون قاندن دوتوب اوزلرین خضاب ایلدیلر وایشیتدوم
که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله بیوردی فدا اولوم سنه یا حسین مشکلدی جدیوم که سنی باشی
کسلمش کوروب ونوبراقه قاتلمش اوزی اوسته دوشمش قیل تورنوبراغه سنون جسدی
توکلمش کوره پس جناب پیغمبر صلی الله علیه واله الین اوزاندی که امام حسین علیه السلامون قوه زینی
راست اشون کوردی اللرینون هر ایکیسی کسلوب بیوردی من قطع یدیک فقال یاجداه
بر جمالیم واردی مدینه دن چخاندان که هروقت شلوار یمی چخاردوردوم قلنجا خواهش ایله دی
کراونین بندی اودون اولا یدی ومنیم وبرمك لکیمه باعث اویدی که بولوردوم او ملعون
منه بیله ظلم روا کوره جك تا اینکه منی شهید ایلدیلر بند شلوارین هواسیله کلدی منیم نعشیمه
تا پیدی که بالسیز دوشمشم الین اوزاتدی که شلوار یمون بندین اچسون چونکه من چوخ دوکلمش
اورمشدیم بربجه دوکون اچاندا من ساق الیمی اپاردوم دوتدیم بند دن که ملعون اچاسون
خنجر بینی چکدی منیم ساق الیمی کسدی اوندان که مشغول اولدی بندی اچماقه من صول الیمی
اپاردوم دوتدیم بند دن که اچماسون ومنی مکشوف العورة ایلیسون پس منیم صول الیمده کسدی
واییدی بند شلواری اچسون سنون تشریف کتورمکوی انادی خوفدن اوزین اولدیلر بن
الجمله ایلکه جناب پیغمبر صلی الله علیه واله او علی حسینون بوسوزلرینی ایشتدی فبکی بکاء
شدیدا واوزنی بیدی منه طرف کلمکه ایلکه منه یتشدی بیوردی من سنه نه ایلمیشله
که کسدین بر اللری که چوخ اوپردی او اللری جبرئیل وملائکه لرو کوکون ملائکه لری او اللری
اومکیلن بو برلرینه منا وکاد لوق وفخر ایلر دیلر ایا کفایت ایلدی سنه او ظلملر که قوم
ملاعین منیم بالامه روا کوردیلر که جوانلارین اولدردیلر وحرملرینی اسیر ایلدیلر وعزیزلرینی
ذلیل ایلدیلر الله سنون یوزیوی قاره ایلسون ای جمال دنیاده واخرتده والله سنون اللری
قطع ایلسون وسنی بزیم قانلاریمزی توکنلرون جرکه سنده وبنه جهنمده نلرون ایچنده
پس جناب پیغمبرون دعاسی تمام اولماماشدی منیم اللریم قطع اولدی دوشدی یره کویا که منتاشه
کسولمش واوزیم قاره اولدی وبوحالتده قالدیم پس کلدیم اللهون بیتنه که طلب شفاعت
ایدوم اکرچه بولوردوم که ابدا امنی باغشلامیاجاقدور پس قالمادی مکه احدی مکر اینکه او ملعونی
بوسوزلرین ایشتدی وهاموسی اللهمه تقرب ایلیلر بو لعینه لعنت ایتمکیلن وهر ...
دیوردی لرکه ... بوکاه ایملعون الا لعنة الله علیه وعلی کل من ظلم محمدا صلی الله
علیه واله الطاهرین ومخفی قالماسون بو محدث کیفیت جمال که بوردا ذکر اولدی ایکی
حدیثون مضمونیدر وذکر بو ملعونین کیفیتده وارد اولوب بری حدیث سعید بن مسیب وبری
حدیث جابر ابن عبد الله انصاری رحمهما الله وهر ایکیسی فاضل دربندی حبد اجدا یازوب

اما مترجم عاصی هرایکیسنون مضمونین ترجمه ایلدیکی تا اربو حالاتی اعتبار کاولسون

در بیان وفات جناب سلمان رضی الله عنه در مداین در فصل ۲ کتاب انوار الشهاده

از اصبغ بن نباته بنقل نمون مرویست که من با سلمان رضی الله عنه بودم در مداین وقتیکه او حاکم مداین
بود ودر وقت بیماری او هرروز بعیادتش میرفتم تا اینکه مرض او اشتداد یافت پس گفت ای
اصبغ پیغمبر صلی الله علیه واله بمن فرموده چون وفات تو نزدیک شود میتی با تو تکلم خواهد کرد
پس میخواهم که مرا بقبرستان بری تا ببینیم که وفاتم نزدیک است یا نه پس او را در نعشی کذاشتیم
بقبرستان بردیم بر اهل قبور سلام کرد ناگاه میتی جواب سلام او را داد ومکالمه نمود
نمود تا میت گفت با سلمان ندیدم چیزی که محبوب تر باشد نزد خدا تعالی از سه چیز اول نماز
شب در شب بسیار سرد دوم روزه در روز کثیر الحرارة سیم صدقه با دست راست که دست
چپ او را نداند پس کلام آن میت قطع شد پس او را آورده در منزل خودش بجای خود گذاشتیم
پس سر خود را باسمان بلند کرده گفت ای خدایی که بدست تواست اختیار هر چیز بتو ایمان
آوردم وبر پیغمبرت متابعت کردم وبکتاب تو تصدیق نمودم وانچه که وعده فرموده بودی
رسید پس مرا قبض روح کن بسوی خود در آن اثنا زادان خادم سلمان گوید گفتم کدام کس
ترا غسل میدهد گفت کسیکه پیغمبر را غسل داده گفتم او در مدینه است گفت ای زادان همینکه
پاهای مرا بقبله راست کرده حنك مرا ببندی صدای سم اسبش را خواهی شنید پس گفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا ولی الله
واوصیائه حجج الله وتمام شد من چشمهای او را برهم کشیده وبا دستمالی حنك او را بستم
دیدم صدای سم اسب بلند شد بعقب در آمدم نظرم بجمال عالم آرای امیر المؤمنین علیه السلام
افتاد سلام عرض کردم جواب داده فرمود ای زادان ابو عبد الله سلمان وفات نمود گفتم بلی
پس آن بزرگوار داخل شده ردا را از روی سلمان دور کرد دیدم که سلمان تبسم کرد بحضرت
بعد از آنکه مرده بود سلام کرد وخواست بجهة تعظیم امام علیه السلام برپا خیزد حضرت فرمود
عد الی موتك فعاد یعنی بحال مردگی خود برگرد پس برگردید بمردگی خود پس فرمود که یا اباعبد الله
وقتیکه بخدمت پیغمبر صلی الله علیه واله میرسی عرض کن که امت تو با برادرت چه ظلم وستمها
کردند پس زادان عرض کرد یا امیر المؤمنین علیه السلام اگر اذن میدهی آب حاضر کنم بجهة
غسل سلمان وسدر وکافور مهیا نمایم برای تجهیز سلمان حضرت فرمود ای زادان خدا نیز
رحمت کند ما امر نمودیم بملائکه رحمت که آب از چشمه سلسبیل وسدر وکافور از سدرة المنتهی
حاضر نمایند وکفن سلمان را از بهشت مد آماده است واورند زادان گوید ما در اینحال بودیم
ناگاه دیدیم خیمه سبزی برپا شده وسطلهای طلا از آسمان فرود آمده در آن خیمه
گذاشته شد وامیر المؤمنین علیه السلام با دست مبارك خود در آن خیمه شروع بغسل سلمان
نمود من عرض نمودم اگر اذن میدهی بشما اعانت کنم در تغسیل سلمان فرمود ای زادان

چهل هزار ملائکه بجهة تغسیل سلمان حاضر شده اند و ملائکه کروبین در تغسیل سلمان مراعانت میکنند و اب بر دست من میریزند چون امیر علیه السلام از تغسیل سلمان فارغ شد دیدم قطعه سبزی از اسمان فرود امد در انجا گذاشته شد امیرالمؤمنین علیه السلام انرا گشود دیدیم کفن لطیفی در ان گذاشته بودند و رقعه سر بسته در ان بود چون امیر علیه السلام رقعه را گشود دید که در ان نوشته شده هذه هدیة من الله الغالب الی محب علی بن ابیطالب سلمان یعنی این هدیه ایست که فرستاده خداوند غالب بر دوست علی بن ابیطالب سلمان و این حضرت بران کفن این دو بیت را نوشت وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات والقلب السلیم محمل الزاد اقبح کل شیء اذا کان الوفود علی الکریم یعنی سلمان وارد شد بر خداوند کریم در حالتیکه زاد توشه از اعمال حسنه و قلب سلیم ندارد و حمل نمودن و برداشتن زاد و توشه قبیح تر جمیع قبایح است زمانیکه ورود شخص بکسی باشد که بسیار کریم و اکرم باشد پس ان کفن را بر قامت سلمان پوشانید و اورا در تختی خوابانید و همینکه خواست به نمازش شروع نماید هاتفی از عالم غیب اواز داد که ای ولی خداوند قدری صبر کن تا ملائکه های عرش و ملائکه های اسمان وارواح مقدسه انبیا و اولیا و اوصیا حاضر شوند که همگی میشتابند تا با تو بر دوست تو نماز گذارند پس در حال صدای تکبیر و تهلیل و تمجید ملائکه بلند شد که همه بر نماز سلمان حاضر شدند پس امیرالمؤمنین علیه السلام بر سلمان نماز خواند و اورا دفن نموده و بر استر خود سوار شد از نظر غایب شد و بعد از نماز صبح بود که از مدینه و بروایتی از کوفه بیرون امده بود و اول ظهر بود که بمدینه یا کوفه داخل شد اما تشریف بردن حضرت به تغسیل و تجهیز سلمان قنبر میگوید که در مدینه در خدمت انحضرت بودم که فرمود معاشر الناس اعظم الله اجورکم فی اخیکم سلمان پس صدای گریه مسلمانان بلند شد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عمامه رسول خدا را بر سر بست و دراعه ان جناب را بر خود اراست و شمشیر انحضرت را حمایل نموده سوار شد و بمن فرمود بشمار پس شمردم ده کام برداشت و در کام دهم در در خانه سلمان بودیم پس ای جماعت مؤمنین معلوم شد که سلمان یکی از غلامان خمسه النجبا علیهم السلام از قنبر کمتر بود شنیدید که اب غسل او از سلسبیل اوردند اما اب غسل جگرگوشه رسول خدا و علی المرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام از ضرب شمشیر های اهل کوفه و شام بود که خون جراحاتشان اب غسل مظلوم گردید و شنیدید و کافور سلمان از سدرة المنتهی بود اما کافور حسین علیه السلام از خاک کربلا و کفن سلمان از حلهای بهشتی بود اما کافور جگرگوشه عرش از غبار زیر پای اسبان دشمنان و غبار وخاکها باد های صحرای کربلا ش و تمام و کفن جمیع انبیا و مؤمنین از سفید خالص میشود اما کفن لاله کفن غریب کربلا از خون سرخ جراحتهای بدن مجروح غوطه بخون بود و شنیدید که چهل هزار ملک بغسل دادن سلمان امدند اما در مقتل ابن عربی روایت شده که نود هزار ملعون جهة تماشای سر بریده حسین مظلوم دستها را با حنا رنگین نموده کف زنان و شادی کنان از کوفه بیرون شده بودند و ذکر شد که از وفات سلمان مقدار ربع ساعت نگذشته بود که

امیرالمؤمنین علیه السلام رسید به تغسیل و تجهیز و نماز و دفن سلمان با ارواح پیغمبران و افواج ملائکه مشغول شد و راضی نشد که جسد غلام خود سلمان یکساعت بی غسل و کفن و دفن بماند اما چه بود که راضی شد جسد پاره پاره حسین خود سه روز و سه شب یا ده روز و ده شب بی غسل و کفن و دفن در روی خاک کربلا ماند و شنیدید که قطیفه اسمانی با کفن بهشتی برای خشک کردن اب غسل سلمان امد اما در صحرای کربلا بعوض قطیفه زینب و سکینه خون جراحتهای حسین علیه السلام را با زلف و روی و دست خود شان خشک مینمودند و شنیدید که در تغسیل جسد سلمان خیمه سبزی از اسمان امد که در اندرون او سلمان را غسل دهند تا افتاب بر جسد سلمان نتابد اما جسد غرقه بخون جناب سید الشهدا در پیش افتاب گرم کربلا عاشورا مانده بود و سایبانی نداشت مگر اینکه دو نوع سایبانی برای او شد یک سایبانش از زلف زینب و سکینه بود که افشان کرده بر سینه مجروحش گسترده بودند سایبان دیگرش از پرهای مرغان هوا بود و شنیدید که در نماز سلمان ارواح انبیا و ملائکه های عرش و اسمانها با امیرالمؤمنین علیه السلام اقتدا کردند صدای تکبیر ملائکه ها بلند شد اما در قتلگاه شهدای کربلا و فتنه بیمار زنجیر در گردن با سر و پای برهنه بر نماز پدر غریبش ایستاد که نماز گذارد کسی نبود که صدای تکبیر بلند کند لیکن طایفه لشکر شام و کوفه چون سر بریده حسین علیه السلام را در سر نیزه دیدند از شادی صدای قتل الحسین علیه السلام بلند کردند و از ملائکه عرش و اسمان یکنفر جبرئیل تنها صدای قتل الامام ابن الامام اخ الامام ابو الائمه بلند کرد و از حیوانات ذو الجناح صدای الظلیمة الظلیمة بلند کرد و افتان خیزان خبر مرگ صاحب خود را بخیمه اهل حرم برد خلاصه امیرالمؤمنین علیه السلام خبر وفات سلمان را داد بعضی تصدیق نمودند و برخی تکذیب کردند تا انکه بعد از زمانی از مداین کاغذ مفصلی در وفات سلمان امد بعضی تعجب کردند از حالات امیرالمؤمنین علیه السلام و در کتاب عوالم روایت کرده که وفات سلمان بروایتی در زمان خلافت عثمان در سنه سی و پنجم هجرت واقع شده و بروایت دیگری در سنه سی و ششم و جماعتی روایت کرده اند که در خلافت عمر بود وفات سلمان اعلی الله درجته و حشرنا معه و مع موالیه محمد و اله الطاهرین المعصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی یوم الدین

علی ابن ابراهیم قمی و شیخ کلینی رحمة الله علیهما روایت ایدیلر

ایدیلر که ابوذر زئون براو علی واردی ذرادلو ربذه شهرینه که عثمان ابوذری اهل عیالیندن اخراج ایدوب ربذه یه گوندرمشدی ظالملر که ابوذر بی مونس و انیس قالسون و بر احدی اصحاب رسولدن اونلن مصاحبت و مجالست ایلمسون پس ابوذرون اوغلی ربذه ده وفات ایلدی جناب ابوذر اوغلنی دفن ایلدی واونون قبری اوسته دوروب الین قویدی قبرون اوسته دیدی ای ذر الله سنه رحمت ایلسون که خوش خلق و یاخشی عمل ایلدون اتاوم اناوم چول دنیادن کندون منیله راضیدوم و منه سنون اولمکوندن غیری ان نفع وارد او لمادی والله هدن عزیم منیم هیچ کسه حسابیم

بوخدیجه واوز کردن نفع امیدی یوخومدی که اونون اولمکندن تاکیرانلام واکر اولمدن صورا
اولان هول لرو اضطرابلر اولمیایدی هر ایندی ازوایه رحوم که سنون بریوم من اولایدیم والله
که سندن اوتری اغلامادیم بلکه اغلیوردام که کاش بلیدیم که سنه نه دیه یلر وسن نه نوع جواب
ویردون اوندان صورا ابوذر یوزین درکاه الهیه دوتوب عرض ایلدی خدایا بنیه حق اوندن
اوتری اوغلیم ذرّون بوینینه واجب ایلدون و بنیم حق منیم اوتری اونون بوینینه واجب ایلدون
خدایا من اوز حقلرمی اونا باغشلادیم سنده اوز حقلرینی اونا باغشلا و اونی عفو ایله که سن
مندن لایقسن باغشلاماقا و سخاوت و بخشش ایلمکه پس مراجعت ایلدی اوز مقامنه و ابوذرون
بیچه قویونی واریدی که اونلرن معاشنه کچوردردی بر آفتی اولا روب تشوب هامسی تلف اولدیلار
وعوتله کنه ربذه شهرینه وفات ایلیه قالدی برابوذر و بر نفر قیزی که ابوذرون یانندا واردی
ابوذرون قیزی دیر که من و اتام ابوذر اوچ کون هیچ زاد تاپماددوخ که تناول ایدک اج قالدوخ
و اجلوق بزه غلبه ایلدی اتام منه دیدی نور دیدم قزیم کل منملن گیدک بو صحرایه شاید بر قدر
اوت و علف تاپاخ و تناول ایدک که سترمق اولسون چون صحرایه گئتدوک هرچند دولاندوخ
بر اوت تاپا بیلمدوق بو اثناده اتام بر قدری قوم جمع ایلدی باشین قویدی اوقومین اوستنه
باخدیم کوردیم که شدت اجلوقدان اتامون کوزلری دولانور و حالت احتضار علامتی
اتامده کورونور من اغلیا اغلیا کلدوم اتامون باشین الدیم دیزمون اوستنه دیدوم اتاجان
من قیز طایفه سی بو صحراده غریب و یالقوز نجه ایلیوم و نجه چلوم اگر سن بورادا وفات ایتسن
اتام دیدی قیزم قورخما ایلکه من اولدم بر جمعی عراق اهلی کلولر و منیم دفن کفن مه مشغول اولولار
و قازی قلالار که حبیبم خاتم انبیا صلی الله علیه و آله منه بیله خبر ویروب غرفه بتوکدن پس قیزیم
وقتیکه من وفات ایدرم منیم عبامی اوزیمه چک و عراق یولینن اوسته اکلش هر وقت که کوردون
کاروان کلور کیت کاروان اهلنه خبر ویر که ابوذر رسول خدانون صحابه سی بوردا اولوب بر آدم
یوخدی اونا غسل ویروب دفن ایلسون ابوذرون قیزی دیور بو حالده کوردیم بر نفر
ربذه اهلندن کلدیلر او صحرایه و قصد عبادت اتامون یاننه کلدیلر و دیدیلر ای ابوذر
نه خواهش ایدیرسن اتام دیدی که اللهون رحمتی دیدیلر نه زاددان شکایتون وار اتام
دیدی که اوز گناهلریمدن دیدیلر آیا طبیب ایسترسن کتوروک سنه معالجه ایلسون اتام
دیدی که طبیب اوزی منی بیمار ایلیوب و طبیب خداوند عالمدور و دردلرن دواهر ایکیسی
اوندان دور قیز دیر ایلکه اتامون نظری ملک الموته دوشدی دیدی مرحبا به حبیبی که بر وقتده
کلوبسن که نهایت احتیاج سنه وار مدی راستکار اولماسون او کسکه سنون دیدارون دان
نادم و پشیمان اوله خداوندا منی یتر جوار رحمتوه سنون حقه اند اولسون بلورسن که همیشه
سنون لقاوه طالبم و هیچ وقت اولمکی مکروه دوتمامشام قیز دیر کوردیم که اتام دیور اشهد
ان لا اله الا الله فاشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان امیر المومنین علیا ولی الله پس
اتامون روحی عالم قدسه رحلت ایلدی من اغلیا اغلیا عبانی اتامون یوزینه چکدوم کلدوم

بول اوسته اکلشدیم کوردوم بر جمعی کلولر ایلکه منه یتشدیلر دیدیم ای کاروان اهلی ای مسلمانلار
ابوذر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نون صحابه سی وفات ایدوب دفن کفن ایدنه یوخدی ولادر
بو سوزی مندن ایشتدیلر اغلیا اغلیا کلدیلر اتا غسل ویردیلر و کفن ایلدیلر و نماز قیلوب
دفن ایلدیلر و مالک اشتر اولارله برابر واردی و روایت اولوب که مالک اشتر دیر که کفن ایلدیم ابوذری
بر حله ایله که اوندورت مین درهم الموشدیم و احمد اعثم کوفی نقل ایلر جمعی که ابوذرون دفن کفننه
مشغول اولدیلار احنف بن قیس تمیمی و صعصعه بن صوحان عبدی و خارجه بن الصلت التمیمی و عبد الله
بن مسلمه تمیمی و هلال بن مالک مزنی و جریر بن عبد الله بجلی و اسود بن قیس النخعی و مالک اشتر نخعی
و شیخ کشی علقمه بن اسود نخعیدن روایت ایلر که علقمه دیر من و مالک اشتر بر جماعتله حج
سفرینه اولدوق چون ربذه یه یتشدوق کوردوخ بر قیز طایفه سی یولین کنارنده اکلشوب ایلکه بزی
کوردی دیدی ای اللهون بنده لری ای مسلمانلار اینده حضرت رسول صلی الله علیه و آله نون
صحابه سی بو غربت اولکه ده اولوب بر نفر آدم یوخدی که منه کومک ایلیه اونون غسلنه و دفننه
پس بز بر بریمزه باخدوق و شکر ایلدوق که بر بیله ثواب بزلره اوز ویردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نون
صحابه سنی دفن ایلروق و نماز قیلوق و ابوذرون مصیبتنده چوخ غمگین اولوب اغلادوق
و دیدوک انا لله و انا الیه راجعون پس هامی متوجه غسل اولدوق اونا غسل ویردوق
اما کفن خصوصنده بر بریمزیله منازعه و قیل و قال ایلدوق هر بریمز دیوردی که ابوذری من کفن ایدوم
سید و رکی لک من اوز مالمدان اونا کفن ایدیم احق الامر قرار بونا جاری اولدی که هامومزیله
اوندن فرزند پول قویوب اونون کفننه هامومز شریک اولدوق و کفن ایدندن صورا مالک اشتر
پیشنماز اولدی و بز اونا اقتدا ایدوب نماز قیلدوق و دفن ایلدوق ایلکه دفندن فارغ اولدوق
مالک اشتر کلوب قبرین اوسته دوروب اوز درکاه الهیه دوتوب دیدی خداوندا بو ابوذر
پیغمبر صلی الله علیه و آله نون اصحابیدر عبادت ایلدی سنه عبادت ایلین لرایلن و جهاد ایلدی
سنون رضانون اوتری مشرکلریلن و دین امرینده هیچ بر شی تغییر ویرمدی و لیکن نجه بدعت
لر سنون دینونده کوردی و اولاری انکار ایلدی قلبیلن و دلیلن بو سببه اونا جفا ایلدیلر و اونی
اوز ولایتندن کنار ایلدیلر و اوز حقندن محروم ایلدیلر و اونی حقیر سایدیلر تا اولدی
یالقوز و غریب خداوندا بر هم ایله او کسنون شوکتنی که اونی او نحقندن محروم ایلدی
قبر شریفیندن اونی اوخلاق ایلدی پس بز هامی ال کوتوروب درکاه الهیه دیدوک الهی آمین
پس مالک اشتر کلدی ابوذرون قبرینون اوسته یانندیدی دورکلان ای آبا ذر حضرت
امیر المومنین علیه السلام بو شیر بویبانده یالقوز و غریب قالما دیک ای مالک منیم اتام بو جهاد
غریب دور صحرانون کناره و علف لرندن غذا ایلدرم اوز معبودیمه عبادت ایدرم تا بیت
کوچ ایدرم نه قدر حیاتم وار کرک غریب اتامون قبرینه مجاور اولام اشاره السکینه و نقل اولنب
حسین علیه السلام در قتلگاه علی بن ابراهیم و کلینی روایت ایدیر که ابوذرون قیزی همیشه
اتاسنون قبری اوسته کلوب نماز یکه اتاسی قلاردی اودا قلاردی و اوزی جیکر اناسی

دوناردی اودا دوناردی ابوذرون قیزی دیر بو گیجه اتامون قبری اوسته یاتدوم اتامی واقعه ده کوردوم که گیجه نمازی قیلوروقران اوخوبور بیلکه حال حیاتده قالاردی ویمازی قران اوخوردی دیدیم ای اتا خداوند عالم سنه نه ایلدی دیدی قیزیم بر اللهون جوارینه کیتدوم که مندن راضیدی ومنی اوز کرامت لریله وعطیه لریله راضی ایلدی وبخشش لریله مینم یاومدن عمله کوردی ومنی کرامی وعزیز ایلدی ای قیز عمل ایله اللهون رضاسندن اوتری ومغرور اولما

ای تعزیه داران جناب سید الشهدا علیه السلام

اباذردن اوتری سکز نفر مسلمان تاپولدی واونون قبرینه کومك لك ایلیوب غسل ویردیلر وکفن ایلدیلر بعد ازان دفن ایلدیلر اما عاشورا اوغون کونارتاسندان صورا بر نفر مسلمان تاپولمادی که زینب خاتونه وسکینه یتیمه کومك لك ایلیوب سیغیروون جکرگوشه فاطمه زهرا اوغون سروسینه سی فرات سوینون تشنه سی یتیملرا تاسی جناب ماحسنون باکسیز بدننی دفن ایلسون

علامه مجلسی عطر الله مرقده

روایتده کورم حضرتون کلبدنده دورت مین اوخ یاراسی ویوزهشتاد نیزه وخنجر یاراسی اورمشدیلار بو قدر یاره برطرفدن وبرطرفدن کونین حرارتی برطرفدن توپراقلاروون اوستی وبرطرفدن یتیم قیزلاروون بابا وای ناله سی بوطرفدن حمله لرون اف وای سسی وباجلادلرون قرداش وای صداسی زمین دمانی نالیه کتوروردی اومجمع جماعت بوظلملر نهایت ایلدیلر حضرتون مبارك باشین بدن شریفندن ایراندان صورا بروایت ابن طاوس کتاب ملهوفده او ظالملر اوزقوبدیلار حضرتون یارالو بدندن لباسلرینی سویدیلار قانه بخشیده بوبشلرینه

بری اولشا هم ایتدی هتك حرمت | بری عمامه سین ایلردی غارت
برسی دیینی دنیایه ساتدی | کهنلیبون ایاقدان چارتدی
بر سی اشکار ایتدی جفاسین | اوشاهون کوتدی چکندن رداسین
بری رحم ایتمدی اولشاه دینه | جفادسین اوزاتدی کوکلینه
نه کونیك قانی مین یردن روا ندور | نه کونیك هاموسی برپارچه قلندی
بجه کونیك که یوزمین جفا پاسی | که مین دوقوز یوز الی بریاراسی

دوتن کشته در دوران زجور آسمان عریان یکی در کربلا تنها یکی اندر چه کنعان دنیاده ایکی نفرمظلومین کوینکین ظلمله اکندن چارتدیلار برسی جناب یوسفك قرداشلاری ظلمله اکندن چاردوب اوزینی قویه سالدیلار وکوینکی قویون قانیله الوان ایدوب اتالارینه نشانه یاردیلار که یوسفی قورت یئوب اوبرسی مظلوم کربلا ایدی ایلکه حضرتون جسم لباسینی سویدیلار تا نوبت یتیشدی او یارالی کوکنکه اسحق بن خضرمی ولد الزنا یتیشدی کوردی او مظلومون هیچ زاد قالمیوب مکر بر کهنه کوینك یاپاره کوینکون یاری قلجلارین وخنجرلرین واوخلاروون ونیزه لرون اوجندن داخل اولوب او مظلومین یاره لرینه وکون دکوب قان لخته لخته قوروب حضرتون یارالارینه اویمجا یاپوشدی کوکنکدن زوریله تکان وبرنده کوینکون یاره لری اقان اولوب یاره لرینه

رداولدی تازه قان بنا ایلدی حضرتون کل یارالرندن جاری اولدی او ظالم کوینکی دفن ایلر باخدی کوردی ایلر نیزه وخنجر وقلیچ واوخ لاردن یان یاره وقطعه قطعه دور یا وجود اینی اوبدن بجه حضرتین کوینکین اکنندن کیدی همان ساعت برص ناخوشلقنه کرفتار اولوب بدنی سوی توکلری توکولدی وعمامه مبارکنی اخنس بن مرثد کوتوردی ایلکه اونی بجه عمامه نی باشنه سردی دیوانه اولدی ونعلین لرینی اسود بن سلیم ملعون غارت ایلدی وحضرتون خز قطیفه سینی قیس بن اشعث لعین کوتوردی پس حضرتون قلجلارینی فرار بن مالك چکندن چارتدی ومظلوم کربلانون مذهبه زرهینی عمر بن سعد بی ایمان کوتوردی وحضرتون عمامه بورکنی کربرنش اولسون مالك بن یزید کندی کوتوردی ایلکه او ظالم اوینه کلدی عورتنه دیدی ای عورت بو حسینون برکدور اونون یوکلان عورت ایله حسین اادی ایشیدنده دیدی ولد الزنا خنده اولد روبسن اونون برتنه سویوبسان عورت بویله دیدی چوخ اغلادی دیدی الله اولسون اللهم هرکز سنون ایوینه اوتورما دام وسنیلن مصاحب ایلرم او ظالم بو سوزی عورتدن ایشدنده قلخدی عورتنون اوسنه الین قاوزادی که اوروسون عورتی چکلدی کنار او ظالمون الی تو خوشلیدی دیواره دیوارده برمیخ واردی اوملعونون الینه باتدی بیله ایشلدی که الی همان وقتده کسیلوب یره دوشدی وبروایت دیکر او ظالمون اللرندن قیش اولاندا قان اخاردی یای اولاندا اقاج تك قورویردی وبولار اوسته اوتوز نیل یکف لك ایلوردی نهایت نفرله کذران ایلوردی بد اخو اللره قالدی تا جهنم واصل اولدی وحضرتون قلجنی بر روایته جمیع بن خلق وبر روایته اسود بن حنظله وبر روایته فلافس نهشلی ولد الزنا کوتوردی وبو قلیج غیر از ذو الفقاردی که ذو الفقار جمله میراثدن دور وحضرت حجه علیه السلام خدمتنده محفوظدور اه اه که مظلوم کربلانون بدنی لباسلرینی بیر ملعون که ادی بحدل بن سلیم کلبی دور اوزقویدی حضرتون سویولموش یارالی بدننه طرف غارت طمعیلن کلمه او ظالم باخدی کوردی نه عبا قالوبدی قبا نه کوینك ونه شلوار نه قلیج ونه عمامه حتی اومنده بس کهنه لباس که میدانه کلنده لباسلرینون التندان کیمشدی که بلکه اونا طمع ایلیوب چارتمیالار ومبارك بدنی کون قباقنده عریان قالمیا اونیدا چاردوب بلادیپس اوبیرحم ولد الزنا مظلوم اقانون اوعریان بدنینه دقتله باخدی کوردی که حضرتون مبارك بارماقنده بر اوزوك قالوب او ظالم ال اوزاتدی که او اوزکی چارتسون اه اه اهل عزا چونکه حضرتون مبارك بارماقلاری قان لخته لخته قورومشدی او ظالم نفدر زورله حرکت ویردی کوردی که اوزیکت چخوریش دوسلرون باشنه غم مصیبت توبراقین توکوب ال ایلدی بلندن خنجرینی چکوب اومظلوم یازه لی اقانون

مبارك بارماقنی کسدی تا اوزکی الدکتورسون

مثنوی فارسی

در جهان از آدم جن بری | راو یان کوینددوا نکشتری
کز سلیمان برد دیوانه بنرد | وان علی الله کوع انفاق کرد

كيفيت بجدل ولد الزنا

من سيم انكشترى دارم بباد | | كوبياد دوست باانكشت داد
جور با جار خدامى كرده اند | | خون حق چون ان مظلوم خورد الله
هيجكس انكشتر بر خون نديد | | جز در انكشت شهيدان شهيد

١١٠١٠ ايلكه بو ولد الزنانك دونوب مختار عليه الرحمه نون يانته كتوردبلر مختار رحمه الله عليه سوردى ملعون كربلاده نه ظلم ايلدون او ملعون انكار ايلدى مختار سوردى ؟ ظالم سنون ظلمون هامودان اتوقيدى سن دكولدون كه براوزوكدن اوترى مظلوم كربلانون مبارك بارماقنى كسدون ولد الزنا ايا بس دكولدى كه پيغمبرون باسنون مبارك باشين كسبون وعلاوه نونا مبارك بدننى سويدون عريان كونلر قباقده قويدون ولد الزنا اهلون اوعريان ياالو بدنندن حيا ايلدون ايا اونون جدى پيغمبر صلى الله عليه والهدن و انا سى حيدر كرار دن و انا سى خاتون محشردن او تانمادون او ملعون باشين سالدى اشاقه پس مختار وفادار حكم ايلدى اونون ايكى الينى بار ماقلارينون باشندان حكسنه كيمى ساطور يلن دوغرادى وايا قلارينى بودلارينه تك بالتايلن كسديلر ونحس جسدينى قليجيله نيزه ايله پاره پاره كسديلر واوتدان صونرا اونون اوغلنى دوتديلار مختار حكم ايلدى اوغلنو ال اياقين ديرى ديرى دوغراد يلار واوغلانون ايجندان يان بويانجا بادى نا جهنمه واصل اولدى پس حكم ايلدى بجدل ملعون ابوينى تالان ايليوب مالينى بيت المالكتورديلر وعمارتنى خراب ايليوب بريلن يكسان ايلديلر بحمد لله رب العالمين وروايت اولوبدور كه چون مالك بن يزيد كندى ولد الزنانى مختار عليه الرحمه نون يانته كتورد يلر اوغلى خمل ايله بيله مختار بيوردى اى اللهون وپيغمبرون دشمنلرى هانى حسين بن على اوغلى مطلبى ايليوب عرض ايلديلر امير يزيد جبريله حسينون دعواسنه ايارديلر مختار بيوردى الله سيزه لعنت ايليسون ايلكه ابن زياد ولد الزنادن وعده سيم وزر ايتدونيز او زر اختيار ايلدوز پيغمبر بالاسنون قتلنه اقدام ايلدوز منه خبر ويرون كوردوم «يا ابليس بولمز دور كه بر منتى امام حسينه قويا سوز او مظلوم اسقونى اسقونى تشنه من الماء دبنده اونا برجرعه سو ويرمديون پس مختار بونز مالكه دونوب بيوردى اى ذاتنه عور تون اوغلى سيد ون كه مظلوم كربلانون بورككينى كونوردون ديديلر امير من دكولدم بيوردى بلى سيدون پس اوزدوتدى عبد الله كامله بيوردى اى خليفه عبد الله كامل قوزا ايرمدن فالحوب تعظيم ايدوب برابرده دوردى عرض ايلدى امير حكمون ندور بيوردى سنون جوخ كنا هون وار او زيلن الله اراسندن بو ظالملى اولدر ثوابى سنه ويردوم وحملى هاشمه انعام ايلدوم پس هاشملن عبد الله اوايكى ؟ ظالملرى بدترين عذاب ايلن ويله واصل جهنم ايلديلر الحمد لله پس چون قرار بن ماسن ملعونى كتوردبلر مختار بيوردى لعنة الله عليك نه ظلم كربلاده ايلدون ديدى امير وقتيكه

در قتل وردن مختار عليه الرحمه تواببر

امام حسين ذوالجناحون دالندان برساله بلاد بر قليج اونون باشندان اوردوم ولباسكرى سويا ندا اونون قلجانى من سويدوم مختار سوردى ظالم بس ايلدكه ارتوخ ايتمكه طاقتيم يوخدى پس حكم ايلدى اى عبد الله بو ثوابين سنه انعام ايلديم پس عبد الله اول اوظالمون بويرنه خنجرلن ياردى وغلاملره ديدى اوظالمون الكرينى واياقلارينى كسديلر ونحس جسدينى سوراخ سوراخ ايليوب جهنمه واصل ايلديلر الحمد لله رب العالمين

بنفسى غريبا بان من اقربائه | | بروحى وحيدا المحتوى بالصرم
ومن كان مطروحا على الترب سلوه | | وهامته فوق السنان المقوم
وابنامه تبكى على جول نعشه | | بقلب جريح لايداوى بمرهم
ايا ابن معاوية زادك الله لعنة | | فانك في مولاى عظمت ماتمى

احاديث متعددة دلالت وار كه خامس آل عبا مظلوم كربلانون

مصيبته جميع مخلوقات اچيكه كوز كورنيه ياكورو نمنه اغلبو بلار وهر عالمده اللهون مخلوقاتلرى اوبزركوارون مصيبتنده باجنز اولوب لوازم تعزيه دارلقده مشغول اولوبلار ما اينكه خلاق عالم ابو البشر حضرت ادم عليه السلامى قدرت اليله خلق ايلدى امر ايلدى جميع ملائكه كه اونا سجده ايليونلر كلاً سجده ايلديلر مكر ابليس ملعون كه تكبر ايدوب ديدى يارب خلقتنى من نار وخلقته من طين يعنى خدايا منى خلق ايليوبسن اوتدن وادمى خلق ايليوبسن توپراقدن منيم اصليم اوندان شريف وعاليدر ونه من سجده ايدوم اونا بوسببه دان درگاه رحمت الهى اولدى پس جناب احديت امر بيوردى كه جمعه كونينون كون ايرتنى ندن ابن لو حضرت ادم اوز زوجه سى حوا ايلن داخل جنت اولالار وهر نه ادكه خواهش ايتسه لر ميل ايده لر مكر بو عدا «قاجى باشجره جنت يا شجره حنگد يا شجره الحنيه بنا باختلاف احاديث كه اونا ياخون اولميه لر پس ابليس پر تلبيس اغواء ايدوب شجره منهيه يا خون اولدلار بنا او ناهشتدن خارج اولنديلار وهمان كونين عصر وقتنده يا مغرب وقتنده حضرت ادم عليه السلام مكه معظمه ده نازل اولدى واو برلك اولى جهنته كه مرتكب اولمشدى وبهشتون مفارقتندن بروقن اطرافنده اغليا اغليا سير ايلدى وياحوا نون مهاجرتندن دولانوردى واغليوردى اتابرده ولانيلرى وچوللرى دولانوب اغليان اوكيمدى اوذا مظلوم كربلانون بو بينى زنجيرلو قولارى باغلو بيمار بالاسى سيد سجاد عليه السلامدى كه او حضرتون سرايرده عصمت وعزتده پرورش تاپان خانم حرملرينى وعزيزلن تتمه ايدن كل اوزلى بالالرلى وشهزاده خانم باجيلاريلن او بزركواردن جدا اوجنده ادمغان كيدن يا رالوكوك باشنون دانجه چوللرده وشهرلرده اسيرد سنكيد ؟ واحسينا ديرديره دولانوردبلر خلاصه حضرت ادم عليه السلم اووقتنده اغلاردى كه او حضرتون مبارك بوزينون الته توكولدى بيلركه مباركه دنيايه كوره نوردى وهر جنديكه ادم

عالمی جستجو ایلدی جناب حوادث برآثری ظاهر اولمادی تا اینکه حضرتون مرور و عبوری
کربلای پر بلانون برینه دوشدی هانسی کربلا اوکربلا اینکه چون سید الشهدا علیه السلم
او ردوی همایون اوراوارد اولدیلار تاکر بلانون توپراقنه قدم قویاندا حضرت نقد رحمینه
اثنه کوستردی کوردی آت قدم قدمندن کوتورمور تا اینکه بعضی احادیثده کورونور حضرت آلنبی
آت دکوشدی سوار اولدی آتلارون هیچ بری حرکت ایدوب قدم قدم ملریندن کوتورمدیلر
حضرات بولور سورکه سبب نه اولدی که اوجوانلاردکی بلانون برینه قدم قویمور دیلار سببی
شاید بو اولا که چون اوجیونلارا معلوم اولمشدی که حضرتون اوزینه و اصحابنه و اولادینه
و اهل عبا لینه او یرده نه ظلملر اولاجاق کویا اوز دللریجه عرض ایدوردیلر که ای دنیا و آخرت
پادشاهی بجه قدم قویاق بویره و حال اینکه بوراداسنون بالالارون یتیم قالاجاقلار و
عباسون علی یوردا یاتاجاق و قوللاری قلم اولاجاق و شهزاده بالان جوان علی اکبر ناکام اولاجاق
و امام حسن یتیمی شهزاده قاسمون طویی یاسه دوننجك و خیمه و خرگاهون دشمنلرون اوده
اوراجاقلار و اهل عیالون اغلار کوزیلن یانار قلبلن دست بسته و دل خسته اسیر ایدیجکلر
یوسیه ایستمروق بو بلالی یره قدم قویاق خلاصه اینکه حضرت آدم کربلانون برینه قدم قویانده
کوردی بی جهتدن سببی کردغم و الم و غبار کدورت و هم خواطر شریفنی احاطه ایدوب
و مبارك قلبی تنك اولدی تا یتشدی اویره که اوردا سیغمبرون شیمی خاموش اولاجاقدی و
دوسنلرون باشنه اورداآ مصیبت توپراقی توکوله جکیدی یعنی مظلوم کربلانون شهادتیه
یتشن برینه یتشدی حضرت آدمون آیاقی برداشه توخونوب یاشی اوستده کربلانون برینه
تخلدی و قان آیاقدان جاری اولدی پس باشون آسمانه طرف دوتوب عرض ایلدی الهی
ای بامندن بر تازه کناهی صادر اولدی که منه عقوبت ایلدون خداوندا من اطراف عالمی دولاندیم
منه بر بلا و بر زحمت یتشمدی که بو یرده یتشدی خداوند عالم وحی ایلدی که یا آدم بر کناه
سندن صادر اولمیوب لیکن بو بر همان بر دور که یقتل فی هذه الارض ولدك الحسین علیه السلام
ظلما که بوراداسنون اوغلین حسین علیه السلامی اولدوره جکلر ظلملن پس سنون قانون توکولوب
بوبره موافقت اتمکدن اوتری حسین مظلومین قانینن توکولمکینه آه آه ای اهل عزا
حضرت آدمون بر اعضاسی داشه یتشوب مجروح اولدی عرض ایلدی خدایا منه کناه
ایلمشم که بو یرده منه اذیت یتشدی و ایاقیم مجروح اولدی آه آه ویان قلبیم بر مظلوم آقا
که کربلانون میدانندا مین دوقوز یوز الی بر یارا و بعضی روایتلره کوره دورت مین یارا
باشندن مبارك ایاقنه کیمی اوره شدیلار و بو یارالاردان هر دن او قان دومش کوزلری
دولاندروردی کاه خیمه لره طرف او بی صاحب بالالاره باخوردی و کاه اهل عیالونه
اسیر اولماقنی ملاحظه ایدوروب مبارك کوزلرینون یاشی او قان دو تان یوزینه جاری ایدوردی
یارالارون سوزشندن و کونون حرارتندن اینوردیکه مبارك بدننده حرکت و دیدی
اوخلارون نیزه لرون سنقلاری که حضرتون یارالارینا قالشدی حضرتون نازنین بدننده

یران کچوردی بو مظلوم آقادا او زمعبودیلن بودلیلر راز نیاز ایلیوردی و عرض ایلیوردی
رضا بقضائك و تسلیما لامرك لا اله غیرك ولا معبود سواك یعنی راضیم خدایا سنون قضانه
و قبول ایلرم سنون بولنده هر قدر بلا اگر بدنمه یتشه و هر مصیبتی که منه یتشه سندن غیری بر
بو خدا که معبود بر حق اولا و کاهی عرض ایلردی ای حسینون اللهی چونکه منیم شهید اولماقیم
سنون راضی لقون وار کاش مین جانیم اولایدی که هامیسی سنون رضانداسنون یولنده فدا ایلیدیم
بیر نفر بر ناظم کویا اوجنابون لسان حالی مترنم بو مقال اولوردی

ایلدمست جام عشقم بولمرم صحبا ندور	آب کوثر ها ردادور یا سایه طوبی ندور
زینبوم یا دان چیخوب بولمم سکینه ها ردادور	جلوه گاه عشقده دنیا و ما فیها ندور
باش ویرن من باش کسن سیز قتل آتمك بو	بر نفر مظلومی اولدیرمك بو غوغا ندور
سالیبون خوف عالمه تا کروار جیمدن جانه	اولدرون اول منی بو ظلم بی پروا ندور
تا ایشتموم زینبون آهین سکینه ناله سین	بو شهادت امرین ورد یا و فاتها ندور

آه آه واویلا وا مصیبتا او وقتده شمر ملعون الده خنجر عریان مظلوم آقا موبارك سینه سی
کویا آقام یتوروردی یا شمر ظالم

حکم خنجر یا تما ناحق قانه انجمه اوزیمی	اینده من اولمرداحی بو زحمت بجا ندور

خلاصه حضرت آدم عرض ایلدی الهی او حسین که بو یرده شهید اولاجاق اکون نبیا یعنی
او سیغمبردور و حی اولدی که یا آدم سیغمبر دکول لیکن سیغمبر آخر الزمانون قیزی فاطمه زهرا
انیسه حوراون اوغلیدور پس حضرت آدم عرض ایلدی خدایا اونون قاتلی کیم اولاجاق
ندا یتشدی که جمیع یر و کوك اهلنون لعنت اولونمشی دور یزید آدلو پس حضرت
آدم جبرئیلدن خبر آلدی که هانسی عمل یا خشیدور که بوراداعمله کتوروم جبرئیل عرض
ایلدی که لعنت ایله امام حسین علیه السلامون قاتلینه یزیده پس دورت مرتبه یزید ملعونه
لعنت ایدوب اوراداتن کچدی چون او وقت اولدی که خداوند عالم ایستدی حضرت
آدمون توبه سنی قبول ایلسون و دریای رحمت بی نهایت الهی متوجه کلوب ایستدی جناب
آدمه بر ذره رحمتدن یتوره جبرئیل امینه حکم اولوندی که نازل اول آدمه جناب جبرئیل
نازل اولدی عرض ایلدی یا آدم انظر الی ساق العرش یعنی ای آدم باخکلان ساق
عرشه چون باخدی اسما مقدسه خاتم انبیانی و آل عبانی کوردی که ساق عرشده جلی
خطیله یازلوب و جبرئیل تعلیم ایلدی دیکه یا آدم دیکلن یا حمید بحق محمد
و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن بحق الحسن والحسین و منك الاحسان
اینکه امام حسین علیه السلامون مبارك آدینی ذکر ایلدی حضرت آدمون کوزلرینون یاشی
هر وادیدانکمی اوزینه جاری اولدی و اورکی یارجالاندی یوردکه یا اخی یا جبرئیل
فی ذکر الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی یعنی یا جبرئیل ای منیم قرداشیم اینکه بشمی
آدی یعنی حسین علیه السلامون آدینی ذکر ایلدون منیم قلبیم سندی و کوزیمون یاشی جاری اولدی

باعث ندور فقال جبرئیل یا آدم ولدك هذا ایضا بمصیبة تصغر عندها المصائب یعنی جبرئیل عرض ایلدی یا آدم سنون بو اوغلون حسین بر بلا و مصیبتلره یتیشجك که جمیع مصیبتلر اونون یاننده کوچك اولاجاق حضرت آدم بیوردی یا جبرئیل بر قدر اوغلوم حسین علیه السلامون مصیبتلریندن منه بیان ایله قال جبرئیل یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر ولا معین یعنی سنون اوغلون حسین اولدرولور بر حالده که هم غریب اولی که هم سوسوز اولی هم بالقوز اولی که اوینن تك للر بر نفر اونا کومك ایدن اولمار و بو حدیثون صحیح لقنه شاهد بو دور که حدیث معتبرده وارد اولوب که امام حسین اخرجی وداعده نازلو خانم بالاسی جناب سکینه ایلن مشغول تکلمدی که ابتده بر ظالم ندا ایلدی که یا حسین بر نفر یارهواداروں قالمیوب اوینین میدان قتاله تشریف کتوربن حضرت اوز قویلدی میدانه هر چند ساقه و سوله باخدی نه او عول کوردی نه بر نفر نه یار و نه اصحاب پس اوجا صوتیلن بیوردی هل راحم یرحم آل الرسول یعنی ایا بر رحم ایلین وار دی که اولاد پیغمبره رحم ایلیه وهل من ناصر ینصر الذریة الطاهرة ایا بر کومك ایدن وار که بو پاك ذریته کومك ایلیون بر نفر اونا جواب ویرمدی و کومك ایلمدی جبرئیل دیدی یا آدم هر گاه کورسن اونی بر حالده که بیوردور واقلة ناصراه واعطشاه ویحول العطش بینه وبین السماء کالدخان یعنی هرگاه کوره سن اونی که بیوردور داد سوسوزلقدان واونون شدتندن واه کومکون ازلقدان و بر اوبر کوار سوسوز اولار که عطش حایل اولی اونیلن کوکون آراسنده توستی کیمون یعنی اوظلوموں جگرینون یانماقدن مبارك نفسنون بخاری توستی کیمی حایل اولموشدی او حضرتلن کوکون آراسنده یا آدم جواب ویرمز اونا بر احد مگر قلجیلن و اولدره مکیلن یعنی جبرئیل دیدی یا آدم فیذبح ذبح الشاة من القفا یعنی ذبح ایلرلر اونی دالیدان بجه که قویونی ذبح ایلرلر و حضرتون دالیدان ذبح اولماقی بیله که حدیث معتبرده وارد اولوب و نیکه شمر ولد الزنا ایستدی پیغمبر دودماقون یعنی خواموش ایلیه او حضرت بیوردی ای ملعون باخاوین بند بر آچ او ملعون آچدی حضرت باخدی بیوردی صدق جدی رسول الله صلی الله علیه وآله عرض ایلدی جدون نه بیوروب حضرت بیوردی که جدیم منه خبر ویروب که سنی بر ملعون اولدره جك که اونون توکلری دوز توکی کیمین اولی واجکلری ایت اجکینه بنزر وصفتی ابرص اولی یعنی الا اولی او ملعون بو فرمایشه حضرتدن ایندن خشمناك اولوب دیدی یا حسین سنون جدون منی اینه ودوون اوخشادیدی والله لا یذبحك احد غیری ولا ذبحك من قفاك لیکون ذلك اشد من عذابك یعنی یا حسین سنی من اولدرم و دالیدان یاسیوی گرزم تا زحمتون چوخ اولسون بعد ادانکه ای آدم امر شهادت تمام اولی ینهب علیهم رحله یعنی اونون اوخشاتلرینی و خیمه و خرگاهلرینی دشمنلر غارت ایلیه للر و عیالی بر جول ولایتدن ولایته دولاندیرالار

وارنون مبارك باشین اوزا لاربر نیزه بر واولادینی وعیالینی اسیر ایدوب بر چول بر چول ولایت بر ولایت دولاندیرالار جناب آدم و جناب جبرئیل اوینن کواردون بو مصیبتلرین ذکرینه چوخ اغلادیلار بلکه او غلی اولان عورت اغلار جبرئیل عرض ایلدی یا آدم بو بلاو مصیبت کلاخدا وند عالمون علمندن محجوب ومخفی قالماسون که باشلاردون و اسیرلرون شهر به شهر دولانماق احوالنون یعنی بو دور که حدیثده وارد اولوب چون اهلبیتی داخل کوفه ایلدیلر کوفه نون عورتلری او خانم اسیرلرون احواله اغلیوردلار و نوحه و شیون ایدوردیلر پادشاده امیر المؤمنین علیه السلام رشیده بالاسی خانم کلثوم باشینی محملدن چاردوب بیوردی که ساکت اولین ای کوفه نون عورتلری نه چوخ بیحیاجماعت سیز اوندان اوتری که سیزون کیشلروز بزی اولدروب عورتلروز بزه اغلیولار وخداوند عالم سیزلن بزیم آرامزده حاکمدی و جناب کلثوم بو دانشقدا ایدی که ناگاه شورش و غوغا اهل کوفه دن ظاهر اولدی چون ملاحظه ایلدیلر کوردیلر که اون سکز نفر جوانان واولاد بنی هاشمون کوك باشلارینی نیزه لره اوروبلار وبینهم راس الحسین وهو رائع زهری قمری اشبه الناس برسول الله صلی الله علیه وآله یعنی باشلارون قباقجه امام حسین علیه السلامون مبارك باشینی ابادولار کرائی نه اولدیدون کیمی ایشقلانور وخلقون بنزرین راقیدی پیغمبره ونورا وباشلارن کوکه یالندی اولوروه مبارك سقالنده وسمه نشانه سی وار ومبارك سقالی باشنون قانیله حضاب اولوب و یل حضرتون مبارك سقالنی حرکت ویرندی قانه بلنمش سقالی ساقه وصوله حرکت ایلیوردی ای مهربان باجی وقتداش کوردیلر جناب زینب خوانونون اوا اغلادوکوزلری قرداشون یارالی و قانلو باشینه ساتاشاندا مبارك باشینی محملون اقاجنه چالوب قان اوخواتون مکرمه زن مقنعه سنون آلتدان جاری اولدی مترجم لسوخته عرض ایدور که زبان حال زینب مظلومه کویا بو کلمات جانسوزه ناطقدی که ای نام اوغلی قرداشم همیشه سنون محبتده وسنون عشقنده هر قسم بلا واذیته متحمل اولمشام قرداش سنون مبارك سقالوی اوز قانیوله الوان کوردوم تسکل ایلدوم که سنون کوك باشین حدا اوجنده قانه بلنمش کوجه و بازاری دولانسون اقا باجون زینبون کر بلا مصیبتلرینی اغلادان ساچلاری اوز قانیلن حضاب اولماسون و یارالانماسون قرداش کر بلاده سنون یارالانمیدون قانینی اوز یمه زلفمه یا خضاب ایستدوم که کوفه ده اوز قانی سنون قانون قاتیم تا بو ماسم متابعت ایدوب منده باشمی مجروح ایلدوم الا لعنة الله علی القوم الظالمین

حدیثده وارد اولوب که حضرت ابراهیم علیه وعلی نبینا السلام

بر وقتده عبور ایلدی کربلانون یرندن بر حالده که آتا سوار ایدی ایلکه حضرتون آتی کربلاده اوبلالو چوله قدم قویدی او حیوان یره یاتدی سید الشهدا علیه السلامون محنت و مصیبتلری آثار و علامتی ظهور ایلیوب سکندری یوب باشی اوسته یخلدی و جناب ابراهیمی

مجدی او جنابون مبارك باشی مجروح اولدی استعاذه ایلدی که خداوندا نه تقصیر مدن صادر
اولدی پس جبرئیل نازل اولدی عرض ایلدی یا ابراهیم گناهی صادر اولیوب ولکن هنا
یقتل سبط خاتم النبیین وابن خاتم الوصیین فسال دمك موافقا لدمه یعنی چونکه بو
برده پیغمبر آخر الزمانك نواده‌سی و خاتم الوصیین امیر المؤمنینك اوغلی شهادته یتشجك پس
سنك قانك توکولدی بونك قانی ایله موافق اوله‌رق اوّل مظلومك قاننك توکلمکنه حضرات
اولا بر ملاحظه ایدیکز که حضرت ابراهیم آتدن یقلادقده باشنك بریری مجروح اولدی
مقام عرضده گلوب دیدی خداوندا من نه گناه ایلدم که بو یرده مینم باشم یارالاندی و قانم
توکلدی اما مظلوم کربلاده بی تقصیر و بیگناه اولان حالده آنی کربلانك بریرده دوشدی حضرتك
مبارك باشنه ایکی اوخ یاراسی بر قلیچ یاراسی بر نیزه یاراسی واردی و بو یارالانان تشله
ابو الحتوف ملعون بر اوخ چله کمانه قویوب اوقومك ایستر اوغول ایستر اقانی مبارك آلنی که جبهه
اللهك سجده‌سیله و عبادتله‌ره قویاردی نشانه ایلدی فوقع السهم فی جبهته فتحرّج
من جبهته فسال الدم علی وجهه ولحیته پس او ظالمك اوخی حضرتك مبارك آلندن
دکدی و قاندی حضرتك مبارك آلنده او غریب آقا مبارك الیله اوخی چکدی قانی توکولدی
حضرتك مبارك اوزینه و صقالنه خضاب اولدی و بر ملعون که قبیله سندن مالك بن
نسر اولوب قویدی او مظلوم آقایه طرف ایلکه یتیشدی گوردی حضرت یارالی بیهوش
دوشوب قان چشمه کیمی آخور اه اه واویلاه وا مصیبتاه او ملعونك شوآنی عرش الهی
نالایق سوزلر دیدی و اوندن صوڭرا ال ایلدی قلیجنی بلندن چکدی اوقومك ایستر آقانی
مبارك باشندن آشان ایلدی اه وا مظلوما وا حسینا او ملعونك قلیجی حضرتك مبارك
باشنه آتاسی امیر المؤمنین علیه السلامك مبارك باشی کیمی شق ایلدی

وَرَأْسُهُ مُنْشَقٌّ شَقَّ القَمَرِ فی ذلک اِرْثٌ مِنْ اَبیهِ الحَیْدَرِ

و حضرتك مبارك عمامه‌سی قانله دولدی تا بابا حضرت ابراهیم علیه وعلی نبینا و آله السلام
آنکه کربلاك بریندن بر دفعه سکندری یوب یخلدی بر صوده نه که نه اجدی و نه سوسوزدی
و نه یاراسی واردی اما مظلوم کربلانك و فلوذ و الجناحی عاشورانك گوننده میداندن
کربلادن شهید جنازه‌سی گتوروردی و گاهی میداندا حضرت اوزی اوتوز اوتستده
کفارله جهاد ایدوردی و گاه فرات شریعتنه گیدوردی بر حالده که اوجوان هم آجیقمشیدی هم
سوسوزدی و هم ساقدان و هم صولدان او وفالی ذوالجناحه جوخ یارالار یتشمشدی
با وجود ابن حضرتك آتندن هیچ سکندری یوب یخلمادی اما وقتیکه اوز صاحبی
سید الشهداء علیه السلامی درجه شهادته یتوردیلر او وفالو ذوالجناح بیجه جکوب میدانك
اطرافنی دولانوردی ابن سعد ملعون حکم ایلدی که اندان که دوتونوز او آتی که
پیغمبرك نجیب آتلارندان دور که اندان آیلدیلر که دوتسونلار او حیوان حمله
ایلدی او ملعونلارك قاباقلارندن گلنی دیشله دالدان گلنی آیاقلاریله هلاکه یتوردردی

تا اینکه قرخ نفر ولد الزنانی جهنمه واصل ایلدی ابن سعد ولد الزنا احوالی بیله گوردی امر ایلدی
جماعت کفار اولوك گوردکه بو حیوان هارا گیدجك ایلکه قویسن جماعتی گاد اولدیلار فلمّا امن
من الطلب جعل یتخطّی القتلی و یطلب الحسین علیه السلام ایلکه ذوالجناح او ظالملرك طرفندن
خاطر جمع اولدی یوز قویدی قتلگاهه شهیدلرك قانلو بدنلرین بر بر او پوردی اکلوزی
اوز صاحبنی آختاروردی تا یتشدی آقاسنك نعشنه تاپدی بر حضرتك نعشنك باشنه
دولاندی یوزین قویدی حضرتك مبارك ایاقلارینه آغلادی آغلادی هم جای صبر
تعجب ایلدیلر اوندان صوڭرا یال کاکلنی حضرتك قانینه الوان ایدوب حضرت بنی آدم کیمی
اوپر اوپر وداع ایلیوب زبان حالیله عرض ایلدی آقا سوگلی قیزلارین و خانم جلادلرك
وغز تلوچی ملعونلر خیمه‌لرده گوزی یولده آقالو بلار آقا گومك لرون قرلوب اوغلانلار
قرداشلارین کلّاً شهید اولوب بر آدم یوخدی که سنك اولوم خبرین خیمه‌لرده گوردی
یولده آقا لالرینه بنم سنك ایستورم بو آخر وداعیمی که برده سنی گورمیه جکم نوقتولوفی
من برینه یتورورم هرچند بلکه خیمه‌لرك گتمکه یوزوم یوخدی که سوگلی سکینه‌نه دالمالی اسو

آیا روراچ آما گومك ایستر آقاگرك سنك اولوم خبرینی یالالاریله یتورورم فشن الغلبا
وصیحه چکر چکه اوز قویدی خیمه‌لره هر دم دیوردی الظلیمه الظلیمه من امّة قتلت ابنَ
بنت نبیّها یعنی داد بر امتون ظلمندن که اوز پیغمبرلرینك قزینك اوغلنی اولدوردیلر
جا، الجواد فلا اهلا اهتز نه یحکی بان الحسین الطهر مجتزم
واویلا او جانداری بیله صیحه چکوردی صحرالری اوز صیحه و شیهه سیله دولی ایلشدی همان
صیحه و ناله ایله اوز نی خیمه‌گاهه یتوردی پس جناب زینب خاتون سلام الله علیها او جانوری
باوفانك صداسنی ایشیتدی جناب سکینه متوجه اولدی بیوردی هذا فرس اخی الحبیب
قد اقبل فقد جاء ابوك بالماء فاستقبلیه وقالت لعلّ معه شیءٌ من الماء یعنی آتاوك آتی
گلدی ای سکینه دور آتاوی استقبال ایله شاید سندن اوتری سو گتورمش اولا پس
جناب سکینه خاتون خیمه‌دن اشگه چخدی فنظرت الی الفرس عاریا والسرج خالیا
وهو یصهل و ینعی صاحبه پس نظر ایلدی ذوالجناحه واویلا نه گوردی که صاحبی
یوخدور و آتی خالی یالی کاکلندن قان توکولور و او حیوان صیحه چکور و صاحبنك اولوم
خبرینی ویرور پس جناب سکینه ایله بو حالی گوروب مقنعه‌سین باشندن گونوروب فریاد
ایلدی قتل والله ابی الحسین علیه السلام والله ما انا ما جنی اولدیلر فسمعت
زینب قولها فصرخت و بکت پس او محترمه اوقدر قرداشی وای وای جلالی داغلادی
قرداشم وای قوتسز باسلاك قرداش وای وای یا ذکری دشمنلر الندا قالان قرداش ای قرداش

ایلکه عشقك حاله گلدی نگوره	شعر	دیوب یخلدی عشق ایلدی
زسر تا پا نفس در خون نشسته		ثبات کشته لنگر شکسته
دراك هامون جودم کوچه غزاله		چه توسن خاك خون اغشته باله

قصیدهٔ عربیّه

مصیبتی فوق ان تانی باشعاری ولا یحیط بها وصفی وافکاری

حکایت مصیبت من باشعار واظهار نامقدور وشکایت محنتم از حیطهٔ وصف وافکار دور

شربت بالکاس فی اخ فجعت به فکنت من قبل اوبی کل ذی حجار

شراب موت وفراق برادر خود نوشیدم وبعد از او بی پناه وبی یاور گردیدم وحال آنکه پناه هر بی یاور بود

والیوم انظره فی الترب منجدلاً لولا التحمل طاشت فیه افکاری

ورود کار از حد گذشت ماجرای مرا بدینجا رسانید که بدن بی جان پاره پارهٔ برادر خود در خاک

وخون بچشم خود غلطان دیدم هرگاه بتحمل وصبر در امور مرا تحمل مامور نمینمود مرا نسبه

عقل هوش ازمن فراموش میشد

قد کنت ارمل امالاً اعیش بها لولا القضاء الذی فی حکمه جاری

ای بسا آرزوهای داشتم با برادرم حسین ع اما چون روزگار ننگ است ازدل بر داشتم

جاء الجواد فلا اهلاً لقدمه الا بوجه الحسین مدرک الثار ؟

امد اسب برادرم اما هیچ مبارک نمیامد امدن او بی حسین ع که خونخواه ال بیت رسالت بود

یا نفس صبراً علی الذنیا ومحنتها هذا الحسین علی رب العلی صاری

ای نفس بر مصایب ایام بکیر آرام که دیگر حسین را نخواهی دید تا قیام قیامت کاو دفن بیر

داوالسلام حضرات اورد اجناب ابرهیمون الی یاد اسیر وسلامت ترسکوزدی ونر اجیک

سکندی بیوب بردهٔ مجلدی کربلا نون بر بینه اما بو واد ابو وفالی ذو الجناح صاحب

سیز مجامی قولمش ایری قاوریه المتد دومش قتلکاه دن جینمره کیمی بیدی بردهٔ سکندری بیوب

مجلدی خلاصه حضرت ابراهیم عمکین اولوب اغلادی وبیوردی یا جبرئیل ومن کون

قاتلری بعنی قاتل سید الشهدا علیه السلام کیم اولاجاق جبرئیل عرض ایلدی اونون قاتلی یزید دور

که هر برلرون وکوکلرون اهلنون یاننده ملعوندی وقلم جناب اقدس الهیدن مأذون

اولماش اونون لعنی لوحه ثبت ایلدی پس خداوند عالم قلمه وحی ایلدی که اقلم

سن کهمنیم وحیم اولماش او ملعونون لعنی لوحه ثبت ایلدون بو سببه منیم تعریفمه

سزاوار ومستحق اولدون پس حضرت ابرهیم اللرون کوتروب کوک طرفنه دورت

مرتبه عرض ایلدی هذا یا الهام حسینون قاتلی یزیده لعنت ایله بو حالده جناب ابرهیمون

اتی فصیح دلیله دیدی الهی امین حضرت ابرهیم اتندان سؤال ایلدی که حیوان

نه اتلادون که امین دیدون اوحیوان عرض ایلدی یا نبی الله من همیشه فخر ایلردوم

که سنون کیمی اللهون پیغمبری منیم دالیمه سوار اولور اما بو برده من سکندری بیدوم

مجلدوم وسنون مبارک باشین مجروح اولدی چوخ خجالت چکدوم چون خجالت

اولماقمون باعثی یزید ملعوندی بنا او نامرسنون لعنتنه منکوه امین دیدوم وحضرت

جناب ابرهیمون اتی صاحبنه بربارا دانشمکیله خجالت چکوردی بو ملبرم وفالی ذو الجناحی

نه قدر بجانی واردی او صاحبی مظلوم کربلانون که نقد داوخ یا راسی نیزه یاراسی قیلج یاراسی

او مظلوم اقایه ذو الجناحون اوسنده یتمدی بیله که غریب قالیسندی ذو الجناحون ؟

اوستندن زمین کربلایه نزول اتدیلر حضرت الیسندی صاقلدن دوشون ذو الجناح

رکاب ورملی الیسندی صولدن دوشون رکاب وبرمدی زبان حالیله عرض ایلدی

ای اوغلنون اقادشمنلرین انلاری باخولار مسه طعنه اورلار که ای ذو الجناح بر یاره لی

صاحبوی اوستده ساخلیا بولمدون قورخورام که انلارون یاننده شرمسار اولام پس

او حیوان ایاقلارین دال طرفه واللرین قباق طرفه اوزادوب اوقدر که قارنی کربلا

برینه بتیشدی پس کمال ادب ایله او یاراماتی شر منزل شهادته یتوردی اوز غمدده

اووفالو حیوان بر حضرتون یارالو بدننه باخدی بر اه چکدی عرض ایلدی اقا کاش

کوزلریم کور اولایدی کاش ذو الجناح اولیدی بو حالده کورمیدی الله یزید بن معاویه

نون عذابی شدید ایلیون که بنی صاحب سیز قویدی خلاصه ذو الجناح اوزین خیمه

یتوردی اما نه حالتده یال کاکلدن قان توکوله توکوله بیله صیحه وشیهه چکوردی که جمیع

اهل لشکر هراسان اولدیلار واهل بیت پیغمبر خیمه دن انکه توکولدیلر ذو الجناحی

الدیلر ادا القه بری دیوردی ذو الجناح یا رهوا دار بیزی هارده قویدون کلدون

پادشاه کربلانی بیلدون ای ذو الجناح	شافع روز جزانی بیلدون ای ذو الجناح
کتمیدی سوکتورسون بیلکه غلطان اصغره	زعفران کیمی سارالمش رنکی یران اصغره
تشنه لب قربان دکن حلقنه پیکان اصغره	قزلاری کربان حسینی بیلدون ای ذو الجناح
قالدو ندی باغر بیرا امید کاهیم نولدی بس	قتلکاه ایچره او شاه کم سپاهم نولدی بس
عزیتا ملیلرده منیم پشت پناهم نولدی بس	منبع احسان حسینی بیلدون ای ذو الجناح
کربلاده کسدیلر قربان کل او رلی اکبرین	اللری اوسنده اوغلادیله تشنه اصغرین
قاتلر الوان ایدوبله تازه داماد اللرین	شاه مظلومان حسینی بیلدون ای ذو الجناح

وحدیثده وارد اولوب که حضرت اسماعیل علی نبینا وعلیه السلام

شبانی او حضرتون قویونلارنی اوتار ماقدن آوتری کتوردی فراتون کنارینه وبچه کوندن

صورا او شبان کلدی حضرت اسماعیلون خدمته عرض ایلدی یا اسماعیل بولمرم نه حکمتی

که بچه کوندی بزیم قویونلار بیوز بو فراتون سوندن ایچمولر پس جناب اسماعیل خداوند

عالم درکاهنه اوز دوتوب مقام مناجاتده عرض ایلدی پروردکارا قویونلاردون سو

ایچمه ملکلرندن منی مطلع بیور کلان جناب جبرئیل نازل اولوب عرض ایلدی که اکر ایشیه

بو سرتن اکاه اولاسان قویونلاردون بریندن سوروشکلان سنه خبر ویرسون حضرت

سؤال ایلدی ای حیوان باعث ندور که فراتون سوینداندان ایچمیسوز قویون دبان فصیح

عرض ایلدی یا نبی الله بزه وحی اولدیکه سنون اولادندن علی اوغلی حسین اد لو

که سیمبر اخر الزماننون قیزی فاطمهٔ زهرانون جگر گوشه سی اولدی بو سوسوزلقدن سوسوزلقدن
شهید اولاجاق بو سببه بر شفقت برسوال ایرق پس حضرت اسماعیل بویوردی ای حبوانلر
اونون قاتلی کیمدور عرض ایلدی یزید ملعوندر که هامی کوکلر و یرلر اهلی اونا
لعنت ایلرلر پس حضرت اسماعیل دیدی خدایا حسینون قاتلنه لعنت ایله و اولادان کیچدی
حضرات بو حیواندا بو فراتون سویندان ایچدی اوهامی حیواندی قربان اولوم اوحیوانه
وفاسنه او حضرت سید الشهدانون اتی ذو الجناحک وقتیکه حضرت کوردی او حیوانه
سوزدی اور حم ترونلوا قا اوزهو یدی فرات سنه قوشون جماعتی مورملخ کیمی داغیدوب
جوخ نامدار پهلوانلاری او کومک سیز اقا خاکه سالوب جهنمه واصل ایلدی تا
یتشدی ذو الجناحی سالدی فراتون ایچنه بویوردی حیوان سوسوزسان سوایچ کلن
ذو الجناح کوزلرین دولاندیردی حضرته یاخدی عرض ایلدی ای سوسوز اقا کوریرم
سنون سوسوزدان مبارک دوداقلارین قوروب اقا تا سن سو ایچمیه سن من سو ایچمرم
حضرت او حیوانون سو ایچمکندن اوتری مبارک الین اوزادوب براوچ سودان کوتوردی
ایستدی میل بویورشون که لشکر کفار نعره چکدیلر که یا حسین سو ایچیرسن وحال انکه
قوشونو کولدی خیمه لره حضرتون غیرتی قبول ایتموب سوئی توکوب اوز قویدی خیمه لره

	حدیثدر یکرده وار اولوب که بر شخص بنی اسرائیلده	

که بر شخص بنی اسرائیلدن جناب موسی علی نبینا واله وعلیه السلام عرض ایلدی که نایه
بر بویوک گناه ایلمشم سنون جنابندن التماس ایدیرم که خداوند غفاردن ایستیه سن منیم
گناهمی باغشلاسون جناب موسی قبول ایدوب روانه اولدی بعد از مناجات عرض ایلدی
که پروردگارا سندن سؤال ایدیرم وحال انکه سن عالمسن منیم مطلبمه منیم سؤالمدن ایرلو
پس وحی الهی یتشدی که یا موسی ما سألنی اعطیتک وما ترید ابلغک یعنی ای موسی
هر نه سؤال اتسن عطا ایدرم و هر نه اراده ایلرسن یتورم حضرت موسی عرض ایلدی
یا رب سنون فلان بندون بنی اسرائیلدن بر گناهی ایلیوب التماس ایدیر که اونی عفو بیوراسن
وحی اولدی که یا موسی اعفو عمن استغفرنی الا قاتل الحسین علیه السلام یعنی یا
موسی من باغشلارام هر او کسنه نی که طلب امرزش ایدن مندن مگر قاتل حسینی جناب
موسی عرض ایلدی که یا رب بو حسین کیمدور دیندی بو همان حسیندور که
بوندان ایرولی طور سیناده سنه وحی ایلمشم پس جناب موسی عرض ایلدی اونی اولدیرن
کیمدور ندا یتشدی که اونون جدینون طغیان ایدن امتی کربلا یرنده یا موسی او حسینون
شهادتندن صونرا اتی میدان کربلانون ادا الفدا دولانوب فریاد ایلیه و نالهچکه دیه وای
او ظالملره که منیم صاحبیمی دالمدان سالدیلار وای بر امته که اولادیلار او ز پیغمبرلرینون
فرزنونی او غلنی بلی حضرات وقتیکه ذو الجناح شیهه چکه چکه خیمه لره یتشدی غریب عورتلر

فاطمه زهرانون قیزی

و یتیم اوشاقلاروی صاحب جملو خصوصا ولیة الله خانم زینب و نازلو سکینه ذو الجناحی
ایرتی جونمش و لجامی قرلمش کورنده کلاماهو سوروسی کیمی خیمه لردن ایشکه توکولدیلر
ذو الجناحی الدیلر ارالقه کیمی دیوردی ذو الجناح غریبلرون پناهی هارداسالدون کیمی
دیوردی دول عورتلرون امیدی هارداسالدون کیمی دیوردی یتیملرون اتاسی هاردا
سالدون اووفالو ذو الجناح حیران حیران جناب سکینه خاتونه باخوردی کوزلریندن یاش توکوب
اهل بیت بیله نوحه و شیون ایلدیلر که حاملان عرش و سکان سموات نالیه کوتوردیلر و ذو الجناح
بیله شیهه چکوردی که سیسی کربلانون یرنی دولدرمشدی کویا اوز دلیله عرض ایدوردی
ای اقامونی صاحب قالان اهل عیالی غریب اقام طرفندن باشوزساق اولسون خلاصه
کلام جبرئیل عرض ایلدی یا موسی فیبقی ملقی علی الرمال من غیر غسل ولا کفن یعنی
نوورد یدمی حسین اقا شهادته یتشدن صونرا یارالی نعشی قالی هو ملاردون اوسته اونا
نه غسل ایدن اولی ونه کفن ایدن بلی خداوند عالم ایلیکه بیوروب عمر بن سعد ملعون عاشوره
کونی شهدانون باشلارینی خولی بن یزید اصبحی وحمید بن مسلم ازدی ایله دوانه کوفه ایلدی
و عاشورانون ایکندی سندن اخشاما تک واون برجی کونون زوال وقته کیمی برجمعیله
کربلاده قالوب اوز نجس اولنلرینون بدنلرینی جمع ایدوب اولارا نماز قیلوب دفن
ایلدی اما مظلوم کربلانون ونازنین بدنلرینی اتسی هوملاردون اوسته کون قباقده
غسلسیز کفنسیز قالدی او ولد الزنا اولاراعتنا ایلمیوب روانه کوفه اولدی خلاصه
جناب جبرئیل عرض ایلدی یا موسی وینهب رحله وتسبی نسائه فی البلدان ویقتل ناصروه
وتشهر رؤسهم مع رأسه علی اطراف الرماح یعنی یا موسی اونون مال او صاحبلری غارت
اولار وکومکچی اولدیرولر و عورتلرینی اسیر ایدوب شهرلرده دولاندرارلار و اصحابی
باشلاری اوز باشیله بیله مشهور اولی شهرلرده نیزه لرون اوجونده یا موسی صغار
یمیته العطش وکبیرهم جلده منکمش یستغیثون ولا ناصرا ویستجیرون ولا خافرا
یعنی یا موسی اولادون صغیر اوشاقلاری سوسوزلیق اولدیری واولادون کبیرلرینون
بدنلرینون دریلری شدت عطشدن اوداوسته قویلان دری کیمی یغشی نه قدر نیا
استرلر بر کسه اولارا پناه اولماز و نه قدر کومک خواهش ایدهلر بر نفر کومک ایدن
تا بولماز فبکی موسی وقال جناب موسی بو مصیبتلری ایشدنده اغلادی عرض ایلدی
خدایا بس بو ملاعین ایچون نه عذاب مهیا ایدوبسن ندا یتشدی یا موسی اما ذابیلنم
اولارا بر عذاب ایکه اونون شدتندن سایر جهنم اهللری پناه اپاردولارا اوبری او دولار
و هر کز منیم رحمتیم اولارا یتشمز واونون جدنی پیغمبرون شفاعتی اولارا شامل اولماز واکر
امام حسینون کرامت واحترامی اولمیا یدی هر اینه امرایلردوم یرلر که اولاری کامنه چکه
حضرت موسی بوندان ایشدندن صونرا عرض ایلدی خدایا بیزاره لوق اختیار اولاردا
وار و شخصلردن که اولارین عملیله راضی اولالار فقال سبحانه یا موسی کتبت رحمتی لتابعیه

۲ وسایر شهدانون

من عنادی واعلم انه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار یعنی نارده جب ایلدوم
اوزبیوك حتمی او بنم لریمه که امام حسینه تابع اولالر و بولکلن یا مومنی هرکس که اغلیه حسینه
یا اغلاده یا اوزینی اغلیانلره بنزه ده ام ایلدوم اونون بدنینی جهنمون اوده نلاردن ...

احوالات قیامت موافق حدیث
بسم الله الرحمن الرحیم

مضی الدهر والایام والذنب حاصل   وجاء رسول الموت والقلب غافل
الا انما الدنیا کمنزل راکب   اناخ عشیا وهو فی الصبح راحل
تزود من الدنیا فانك راحل   وبادر فان الموت لا شك نازل
سرورك فی الدنیا غرور وحسرة   وعیشك فی الدنیا محال وباطل

قال الله تبارك وتعالی خلقت الجنة لمن اطاعنی ولو کان غلاما حبشیا وخلقت النار لمن عصانی
ولو کان سیدا قرشیا مناسبدر اول مجلسده احوالات جناب زکریا وجناب یحیی علی نبینا وآله
وعلیهما السلام ذکر اولونا و احوالات عصیان بیلکه کتب اخباره از انجمله خلاصة الاخبارده ذکر
اولوب وایضا مناسبدر ذکر تفسیر ایه ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم وهم یخصمون
الی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون بیلکه تفسیر
صافیده ذکر اولونوب وذکر ایه هل اتیك حدیث الغاشیة وجوه یومئذ خاشعة

حدیث دور چمن آرای باغ عصمتدن   فصیح بلبل گل بو نثر اما صدن
سالار چو طنطنه نفخ صور اسرافیل   تمام قافله کاینات بانك رحیل
عدم دیارنه عالم روان اولور یکسر   چه عاصی چه مطیع چه مومن کافر
فنایه باش چکر کاینات هر نه که وار   بغیر ذات خداوند واحد القهار
بتر مروش بنایه حجاب وحدتدن   خطاب لمن لی بارگاه عزتدن
کرامیقرب درگاه کردگار جلیل   مهین فرشته درگاه حق اسرافیل
بتور صوامع امکانه بانك نفخ صور   چه کافر چه موحد گرك اولا محشور
بتر جناب سرافیله چون بو نوع صلا   ایدر قیام ایشنر وسنجنه اولار پیدا

ایلکه بو خطاب جناب اسرافیله یتشور صوری کوتورور کلی بیت المقدس بامنه واو صورین ایکی
شاخه سی اولار بری یر طرفنه بری کوك طرفنه اول او شاخه سین نفخ ایلر که یر طرفنده اولور خلقلرن
بعضیسی اکل شربده وبعضی مشغول معامله وصحبت بعضی سواره وبعضی پیاده بعضی صحراده
وبعضی خواب نازده بعضی حرکتده وبعضی سکونده کراروح صورین ایشیدلر تماما بدنلردن
مفارقت ایلر یرده ساکن اولانلار تماما دیار عدمه مسافر اولوب منزلگاه عقبایه یتوشورلر بعده
ان کوك طرفنه اولان شاخه یه نفخ ایلر کوکلر قطعه قطعه اولوب توکولی وجمیع ملائکه لر آسمان
سماوات لربه روح اولالار دوبرده اولان داغلار طوماو کیمی هوایه قالخالار ودنیا ارخشك
اولی یرلر هموار اولالار بیلکه اکر بر شخص مشرقده اولا مغربده اولانی کورر بعد از نفخ صور

حکم الهی یتشوب اسرافیله شربت مرگی دادار پس خطاب مستطاب یتشور که یا عزرائیل گرك
اوزیوی قبض روح ایده سن جناب عزرائیل بهشتلن جهنمون آراسنده مشغول اولی
اوزینی قبض روح ایتمکه ایلکه روح محل نافه یتشور عرض ایلر الهی اگر بولیدیم کجان دیرر
لك بیله مشکلدر هر اینه جان ویرنلره رحم ایدردیم خلاصه حضرت عزرائیل قبض روح
اولاندان صورا عالم آتمش ایل عالم خموشان اولی که بر ذی روح اولماز پس مصدر جلال
کبریادن خطاب مستطاب لمن الملك الیوم یتوشر هیچ جواب ویرن اولماز کینه مصدر عظمتدن
احداث صوت اولونی که جواب اوچون بو کلمه ناطق اولی که لله الواحد القهار بعد ازان
کنه خطاب ایجاد اولونی که قم یا اسرافیل وانفخ الصور ثانیا یعنی ای اسرافیل دور نفخ
صور ایله تا مخلوقات عرصه عرصاته وحشرگاه قیامته کلسونلر اسرافیل صوری دمیند ایلر

کلو بدنلره ارواح توکنتالی   تمام خلق سراسیمه وپریشان حال
اولالار جمله سی محشور امر ربله   مزاردن چخادار باش مضطرب احوال

گلادی اولنلر باش قبردن کوتوروب دورالار آگلورینده کمی هول واضطراب تماملن اوزبولا
موقف عرصاته فوج فوج کروه کروه صف صف دورالار

گید وقرار لری نه توان تاب قالور   نه بر سرو و سما فاجعه نه بر علاج قالور
دنیکه تلخ کیجر خلق او چوا اوکون اوقات   بیان عرصه شطرنج اولور تماشا
پیراود مذ عتاب مهیب قهاری   که ای کروه جفا پیشه کنه کاری
دو دنیا یا فرو دیوان کبریا کلون   توقف ایلیوب موقف جزایه کلون
بیان کون حدداد اولوردن زمان   چخار سرادق عرشه صدای الامان

بعدازان حکم اولونی مالکان جهنمه که ایمانکان نیران چکون جهنمی عرصه محشره کتور
بو علاحکم یتوشی نظم   او وقته صادر اولی حکم واحد القهار بعهده امراء غضب ملایك نار

بوکون گرك ویره سوزدم بدم جهنمه دم   وقود نار جحیم قطره دوغن اآدم
خروش نوله دریای قهر جوش سالو   عقاربینی غضبلنکون خروشه سالون
سولر بی عوض اپلیوئون ایدون خم خم   نه بلکه زهری مجسم ایدون زهر ناده م
شراب حامیه نون آرتوردون مزاریننه   شرارها ویرون چوخ الاودون حرارتنه
بوکون توکون برو یوزمیش شرایرنیه   بوکون کرك الوناشمر دن حسین قانی
قصاص ایده بوکونیس پادشاه پیغمبر   شهید اولان دیشی امت پناه پیغمبر
برادر قالو بدی کله شمر لرین علی   رد اسی قانلو باشند قلبی یار اسی علی
برادر قالو بدی کله حشره قان الاذم   سینان قانبو قاسی درکاهه اودلانار هر
دبرکه ولوله ارکان محشره سالام   براکراد لو جوانین قصاصینی الام
قالو بدی آمد یه دین بیرده اصغرن قانی   بوکون الونماسا قبلام قیامتی فانی
برادر قالو بدی کله شمردون بولینی کسن   اوزهرلی حکری دوعرانان امام حسن

عقارب جمع عقرب

عرض ایلر الهی جبرئیله تاپشوردوم حکم اولونی ای جبرئیل سن نه ایلدون عرض ایلر الهی سنده خاتم الانبیا محمد المصطفی صلی الله علیه واله یه تاپشوردوم روایت اولوب که اول کون خاتم الانبیا صلی الله علیه واله بر منبر نون اوسته اکلشه که اونون قرخ پایه سی اولی و هر پایه جه قرخ پایه فرسخ دن درست اولوبوب اونون شفاعتدن هیچ کسنه حضرت رسول صلی الله علیه واله منبرون اوسته کوره بولمز خطاب یتشه یا جبرئیل چاغور خاتم انبیانی جبرئیل اوجا اوازیله ندا ایلر این سید الانبیاء صلی الله علیه واله پس حضرت ادم و حضرت ابرهیم علیه و علی نبینا واله السلام باش کوتورلر دیکر یا جبرئیل هاشمی سیمبری استرسن عرض ایله که النبی الهاشمی الابطحی التهامی صاحب التاج والناقه والحوض والشفاعه محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله نی استرم او وقته جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله منبردن اشاغه انر و بر حله خضرا مبارک اکنده اولی که او حله نون نوری مشرق و مغربون ارا سینی ایشقلاندیری وایضا اونون اوستندن بر حله ورده تر کیر که اونون شعاعندن مشرق و مغربون اراسی منور اولی صدای عالم با لاذن احداث اولونی که ای حبیبم سن او امانتی نیلدون عرض ایلر خداوندا امته رحلت زماننده اوز عموم اوغلی سنون ولیون علی بن ابیطالبه تاپشوردوم خطاب یتشه یا جبرئیل چاغور علی بن ابیطالبی پس جبرئیل صدا ایلر این سید الاوصیا یوشع بن نون باش قوزوب دیر یا جبرئیل هانسی وصینی استرسن جبرئیل دیر قاسم طوبی و سقر اب شبیر و شبر ابن عم الرسول و زوج البتول علی بن ابیطالبی پس امیر البرره و قاتل الکفره حاضر اولی قیامت کوننده بر روایت که امام محمد علیه السلام بویوروب که حبیبم علی بن ابیطالبه خاتم انبیا صلی الله علیه واله کیمی بر حله خضرا کیر که او نور شعشعه سی مابین مشرق و مغربی روشن ایلر وایضا بر حله ورده ایلن ملبس اولی که اونون نوری مشرق و مغربون اراسینی دولدیری و منور ایلر پس بو قرار ایلن عرشون ساقه حاضر اولی خطاب مستطاب یتشی که یا علی او امانتی که سیمبر صلی الله علیه واله سنه تاپشوردی نیلدون جناب امیر المؤمنین علیه السلام عرض ایلر بورد کار ایلکه سنون حبیبون دنیادن رحلت بویوردی بر طرفدن من و بر طرفدن سیمبرون قیزی فاطمه زهرا سلام الله علیها او جنابون نعشنون برابرنده اغلیوردوق منافقلار امت امانتی و لایتی غصب ایلکه باشلیوب سقیفه جمع اولوب منیم حق خلافتیمی غصب ایلدیلر و فدکی فاطمه زهرا علیها سلامون الندن الوب رسول خدا صلی الله علیه واله اون جنازه سینه حاضر اولمادیلار من و حسنین و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و بن یده اسلی حضرت رسولون غسل و یردوق کفن ایلدوق نماز قیلوب دفن ایلدوق ایلکه شام وقتی اولدی سیمبر صلی الله علیه واله اون قاطرینه سوار اولوب حسنیله و فاطمه ایله مهاجر و انصارون قاپولارین کزدم و خلقی اوز ولایتون بیعتنه تکلیف ایلدوم او کیجه ایکرمی دورت نفر منه بیعت ایلدیلر چون صبح اولدی ایکرمی نفری بیعتی سندردیلار دورت نفر قالدی

بر انقلاب اوله اکبر که شور حشر ساکت اولا اوزاقی دکول که دیدم اصغری بو نوجا اولا
انا انا نسه جوش خروش کلور بو مطلب فاش الا انجا فرکهوک فرد اتی بیوک قرداش
دوشر هبا کل انوار انبیا به هراس کرامیدی حشره کلور قولاری کسکوب عباس
زبس دمشق بولندا چکوب جفا زحمت یاتو بدی شام ده بو رقو نتیجه کلور زینب
بیر خطاب که ای مالکان نار سعیر سالون جهنمه قهر ایله اتشین زنجیر
اوبی صلابت قهر ایله عرصه کاه چکون مقام محکمه شاه داد خواه چکون
کشاکش ایله خجلتله ملایک چکه لر نیرانه یدره چکرلری قان اهل حشر افغانه
توکر شرار جهنم چکر خروش صدا تمام خوفه دوشه مقربان خدا
یتنده حشره چکر اوج کرن صدا عجب هراسدن اوزولور خلقدن قرار شکیب
ایدنده دفعه اول خروش دریا جوش حواس تندن اولار خلق چمله سی بیهوش
ایکنجی دفعه چکنده زفیر زهره شکاف صدای ولوله سی قافدن دوتار تا قاف
دوشر تطلمه وحشتدن انبیا جلیل صفی و نوح نبی و خلیل اسماعیل
دوشوب سجوده دیر جمله انبیای کبار الهی نحن عبادک قنا عذاب النار
اوچونجی دفعه صدا ولوله جهانسا لور جهاندن کیچوب دختر اسمانه سالور
حرارتون سبیدن داغی نفس کلمز بلی دوشنده اوده ذاکرجس کلمز
کل او زلی چهره لری یکسر اکلتور یرقان حریم سینه لری غصه دن اولار خفقان

ببله که خداوند عالم اوز کلام شریفنده بیوروروکه یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته

اتا قریندان باخوب اوغلی اتا کودجز رفیق ابن برادر دبری مراین کورجز
اوشاخلار ایتورلر ضعف عوردنلر عطش حرارتیندن اود دوتوب یانار دللر
بو ماجرانی کوروب انبیا قالور خاموش توان تاب اوزولوب نس جن اولور مدهوش

اهل محشر بو احوالی کورنده اوز قولارلار حضرت ادم علیه السلامون طرفنه عرض ایلیه لر یا ابا البشر سنه فدا اولاق بزهامی سنون اولادیوق بزه بو کیرداره امداد ایله حضرت ادم عرض ایله

میمنده سطوت قهاردن هراسم وار الوبدی جانمی غم خوف بیقیاسم وار
که منده اسیز کیمی سرکشته بو صحرایم اسیر دام بلاهای ترک اولاسیم
بولغزشون سببدن هنوز منفعلم ندامت ایچره قالوب ذو الجلال الا اعلم
صلاح اولدی که مندن کنار ایلیه سوز بو ماجرا بیر وار دوب اوزکه چاره ایلیه سوز
کورنده خلق که ادم ایلیه بو نوع خدر دوشوب تزلزله برهم یتوب صف محشر

اوو قتده اهل محشر حیران سرکردان کوزلری کریان قلبلری بریان اه و ناله کنان مضطرب و بریشان اولارلار تا اینکه خطاب جناب اقدس باری طرفندن یتوشی که هانی قلم قلم باد دل برغم موقف حسابده دوار حکم اولونی که اهل او امانتی که سنه تاپشورمشدیم نیلدون عرض ایلیه پروردکارا لوحه ثبت ایلدوم خطاب اولونی ای لوح سن نه ایلدون

دورت کیجه بو منوال ایله کذران ایلدم کوملک تاپمادیم اوزایومدم اکلشدم خاتم انبیا
صلی الله علیه واله نک تعزیه سنه مشغول اولدیم وقت الآخر جمع ایلدیم بو امت جفاکار منده
ال کوتوردلر یلراد دخام ایدوب قاپومی یاندیردیلار و پیغمبرین قیزی فاطمه نون قاپوده قالا
سند رد بلادر واو طفل که خاتم انبیا صلی الله علیه واله اونا محسن اد قومشدی سقط
اولدی ومنیم قولا دیمی باغلادیلار و بو بیمار ایپ سالدیلار مسجده اپاردیلار و ایله
حضرت امیر المومنین عرض خالی امانت ولایت خصوصنده بورا ایتشن جناب اقدس الهی
طرفندن خطاب یتشدی که یا محمد صلی الله علیه واله کنور اشتوی مقام حساب مضمون
~~ایه شریفه وحیئ یومئذ بجهنم وبرزت الجحیم بلکه قمی علیه الرحمه امام محمد باقر~~
علیه السلامدن روایت ایلر حضرت رسول صلی الله علیه واله سوردی که جبرئیل
وکردی منه روح الامین یعنی جناب جبرئیل وقتیکه خداوند عالم مخلوقات اولین و آخرینی
عرصه محشرده جمع ایلر امر اولونه که جکسونلر جهنمی عرصه محشره و جهنمون مینلرجه اولجه
لجامندن یوز مین ملائکه غلاظ وشداد یاپوشالار جهنم غضبلنی زفیر شهیق بلند ایلر
و بر نوع شهقه ورادن بلنه حکر که اکر حسابدن اوتری خلق اوجون الله طرفندن حکم تاخیر
اولمیه هاموسین هلاک ایلردی پس بر شعله جهنمدن اوجالی جمیع خلقی احاطه ایلر خواه یکی
نیکو کار خواه فجار و مجموع خلایق ملکلردن انبیادن اولیادن هاموسی دیلر یا رب
نفسی نفسی حتی حضرت یعقوب عرض ایلر الهی بو نهلکدن منه نجات ویر یوسفدن اوزن
تولورسن ابراهیم علیه وعلی نبینا واله السلام عرض ایلر خدایا نفسی خلاص ایله اسماعیل لن
اوزین یلورسن اما خاتم انبیا صلی الله علیه واله بویوری یا رب امتی امتی خدایا امتیمه رحم ایله
امتیمه نجات ویر اوندان صورا حکم اولی که جهنمون یل صراطی جهنمون اوستندن صراطینا قوی
توکدن واینی راحتی قلجدان واوج قنطره وار ایکنجی قنطره سی قنطره امانت و صله رحمدر
ایکنجی قنطره سی قنطره نمازدر اوچونجی قنطره سی قنطره توحید رب العالمیندر واوچ مین
ایل اونون عرضدر و مین ایل باش یوخاری سدور و مین ایل اوستی دور و مین ایل یول باش
اشاغه سدور اونون باش یوخاری اشاغه دور سیر النفس الی الله دن یعنی نجه که اشاغدن
یوخاری کتمک مشکلدور همینن الله طرفه کتمک و نفسی مقهور ایلیوب اللهون امر و نهیسنه
اطاعت ایلمک مشکلدر بنا بر خدا یلکه بزلرون نفسلری واوسته اشلقی دور سیر النفس
فی الله دن یعنی مقام قربدن واونون باش اساغه سی اشاغه دور سیر النفس الی الدنیا یعنی
نجه که انسان دنیا عز انسان سر اشیب یردن یتز کلی اشاغه همین دنیایه مشغول اولماق ایله بتز
بیگانه واوراق ایلر الله دن خلاصه حکم اولونه ایها الناس عبور ایدون صراطدن پس هر کس
کرا الله خیانت ایدوب وصله رحمی ترک ایدوب قنطره اولده محبوس اولار واوکسلری که
نمازی ترک ایدوب و سهل سایوب ایکنجی قنطره ده محبوس اولار و هر کس که بو ایکی قنطره دن
~~نجات تاپسه منتهی اول رب العالمین طرفینه وخلقون بعضیسی نجه کیمی تیز کچر~~

~~کیمی یلدیرم کیمی و بعضی اتکلینه اوشاق کیمی و بعضیلری ایه یوب سرنکو جهنمه دوشه~~

نیجه کردره کلور آفتاب ایاقنه	تمام امتوی جك حساب اياقنه
اولاردان ایجنه اوکون باشن ویروب کنا ثواب	کرك بو کون اولونا ذره ذره جمله حساب
بنیرج اسنه هر کیم مقابل اعمال	اولا بقدر بنال تعالی یا متعال
بر حکم حاکم محشر جناب پیغمبر	تمام امتنی بر مقام جمع ایلر
مقربینله احادی قوم ابرار	جکر حساب ولی ترك ایله کنه کار

حضرت تشریف کتوروب صفوف اهل محشره جناب سلمان و ابوذری مقدادی عماد
یاسری بریده اسلمینی کتوروب مقام دیوان ایزدده مانند کتوری خطاب یتشه یا محمد
صلی الله علیه واله هذا مختار هم ابن التابعون یعنی بولار امتون مجلسلرینه
هانی جاد شریعتدن ایاق کناره قویانلار حضرت دوباره اهل محشرون صف لرینه او لاری که نوبت
لری کناهلرندن اتوقدی اولاری جمع ایدوب مقام حسابه کتوردی کنه خطاب یتشر
یا محمد صلی الله علیه واله هؤلاء القاصطون ابن العاصون والباغون یعنی بولار امتون
صالحلریدی یلرهانی کنه کار یلر و حتی دن کیچنلر حضرتک تشریف کتوردی امتون ایجنده اوکنا
کار لری سالار دقیقه مقام دیوان کبریایه کتوردی بر وارد کار عالم حضرت خاتم انبیا صلی الله
علیه واله نون امتنه نظر ایدوب کورد که ملول و مایوس مقصر محبوس تك جهالت باشلارین
اشاغه سالوب اوز بد عملرینون شرمسارلقندان پیغمبر صلی الله علیه واله نون مبارك یوزینه
باخا بولملی بو قرادلن باتو یلا جیرتیله الترده نامه اعمال نظر لرینن محتشم اولوب کیجن اعماله

بریسی نامه سینه وار اولور ناظر	کورور هوبر هو حال غایبون حاضر
بریسی عمر کچوروب نفس کاهیلن	اید و بدی نامه مسودء دود اهیلن
بری اوعمرلیق اید و خوف اید جحیم سند	اوعمرلیوب نفسن دینمری هراسندن
بریسی تکه قمار اوینو یوب اونو کرات	اوعرصده اودقویدر واوزین غالوبدی مات
بری یالان دانشوبد عمرین اید سوال	دلی ذوقلانمرجه اولوب وعزیلان یالاندن الاماله
بریسی شرابلر عمرینی ویروب باده	عرق یجندی اولوب نار قهره امادله
بری دنیا یله لواطده اید وب عصیان الله	جهنمون شرری ایلیوب اونی حیران
بری خلاف فین اید وب احرامی بردا یانی	تو کرنده حسر تلن اسك چشم کریانی

بو طرفدن خطاب عتاب امیز خداوند قهار طرفیدن ملائکه لره یتیشر که چکون جهنمی عرصه کاه
محشره بو مضمون ایه شریفه وجیئ یومئذ بجهنم وبرزت الجحیم بلکه قمی علیه الرحمه امام
محمد باقر علیه السلامدن روایت ایلر که رسول خدا صلی الله علیه واله دن بو ایه شریفه
نون تفسیرنی سوال ایلدیلر حضرت رسول صلی الله علیه واله بیوردی خبر ویردی منه روح
الامین یعنی جناب جبرئیل وقتیکه خداوند عالم مخلوقات اولین و آخرینی عرصه محشره جمع
ایلر امر اولونه که چکسونلر جهنمی عرصه محشره و جهنمون مینلرجه اوکا لجامندن یوز مین ملائکه

غلاظ شداد بابوشلر جهنمدن و جهنم غضبلنه زفیر شهیق بلند ایلر و بر نوع شهقه ونعره چکرا اگر حبابدن اوتری خلق اوچون الله طرفندن حکم تاخیر اولیه هاموسین هلاك ایلر پس بر شعله جهنمدن اوجالی جمیع خلقی احاطه ایلر خواه نیکوکار خواه فجار و مجموع خلائق ملکدن انبیادن اولیادن هاموسی دیلر یا رب نفسی نفسی حتی حضرت یعقوب عرض ایلر الهی بو مهلکدن منه نجات ویر یوسفلی اوزین بلورسن جناب ابرهیم علیه وعلی نبینا و آله الصلوة والسلام عرض ایلر خدایا منی خلاص ایله اسماعیل لی اوزین بولورسن اما خاتم انبیا صلی الله علیه وآله بیوردی یا رب امتی امتی هذا یا میم امتمه رحم ایله ومنیم امتمه نجات ویر اوندان صورا حکم اولی کرچکون پل صراط جهنمون اوستندن وطرفندن کرا حدی توکدن واینی دادی قلیجدان واوج مین ایل لوق اولنون اوزونلوقدر نخ ایله بری مین ایل لوق یول اولنون باش یوخارسید ور ومین ایل لوق یول اولنون استواسی یعنی دوزدی ومین ایل لوق یول اولنون پیشه سی دور کویا اولنون باش یوخارسی اشاغی دور سیر النفس الی الله دن بحر که باش یوخاری چخماق صعب ومشکلدور ها بیله الله طرفنه کتمك واللهون امر ونهیسنه اطاعت ایله مك باوجود نفس اماره وشیطان صعب ومشکلدور اولنون استواسی کویا اشاغی دور سیر النفس هیه فی الله دن بحر که مستوی یولی کیما قدان انسان راحت اولی ها بیله ایلکه انسان مقام قرب خداوند طالمه یتیشدی راحت اولی واولنون باش اشاغه کویا اشاغی دور سیر النفس الی الدنیا دن بحر که بر شیئه سرازیر اولانلار او مقام اولی واصل سندن تیز اوزاق اولی ها بیله انسان وقتیکه مشغول دنیا اولدی واللهون امر ونهیسنه اطاعت ایلمدی طالب نفس وهوا اولدی ها بیله تیز اللهدن اوزاق وبیکانه اولی بزی بیچاره لر کیمی که همیشه کیجه وکوندوز مشغول دنیا یوق اللهدن واخرتدن بالمره اوزاق اولموشوق اللهم احفظ من شر اوراخسنا بحق محمد وآله الطیبین الطاهرین وصراطون اوج قنطره سی وار اولنجی قنطره سی قنطره امانت وصله رحمدور وایکنجی قنطره سی قنطره نماز دور اوچونجی قنطره سی قنطره توحید رب العالمین دور پس حکم اولونه ایها الناس عبور ایدون صراطدان پس هر کس که امانته خیانت ایلیوب وصله رحمی ترك ایدوب قنطره اولکی محبوس اولی واوکسلرکه نمازی ترك ایدوب وسهل سانیوب ایکنجی قنطره ده محبوس اولی وهر کسکه بو ایکی قنطره دن نجات تاپدی منتهی اولی رب العالمین طرفنه قنطره ترحیم وخلقون بعضی برق جهنده کیمی بعضی تند دوات کیمی بعضی پیاده یورین ادم کیمی وبعضی ایمکلین اوشاق کیمی وبعضی لغزش ییوب سرنکون جهنمه توکولی خلاصه بعضی بیله بازو لاریدی مین ملائکه جهنمی چکار محشره بر روایتده ایکی یوز الله یولدن اشا خلائق باوجود این جهنمون بد بو ییندن وحرارت شعله سندن یاخوق اولی اهل محشر هلاك اولسون منادی ندا ایلر یا اهل محشر هذه جهنم التی کنتم توعدون حدیث نبویده عمر جهنمدن کلر بر دود داغ برده بری کوکدن نعره چکوب عرض ایده الهی کبلر دورمیم قسمه دوزیم ندا اولار اول بنماز دقیقه شرابخوار سیمه مانع زکوة عود نیا معتنی مسجد

ایدن ده رباخوار او عمرب بو کروهی بلع ایدوب داخل جهنم اولی پس جهنم کاه کا رلوی وفا ایدن ائمه علیهم السلام محشرده کورر جهنم اوج دفعه نعره چکر هیبت ویراراولنجی هیبتده اوتکه بار ملك لر دیز لر ینه کیمی تو پراغه اکلشولر ایکنجی هیبتده سینه لرینه اوچونجی هیبتده جهنم یورنوب اهل محشرون اوستنه اوز قویار کلمکه اهل محشر بو حالی کورنده صدای الامان الامان بلند ایلر بر فریاد رس کورمزلر او وقتده خطاب یتیشیر اوده جهنم اودلا ونداکه ادبه هب هب دیلر دوت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله یهون امتی وبو هیبت جهنمون یدنجی طبقه سنده اولوبس بو خطابدن صورا هیبت لر مادکیمی پیغمبر صلی الله علیه وآله یهون امتی بیعت ایلیوب ایشه کامنه چکون امت رسول خدا صلی الله علیه وآله اغلیه اغلیه فریاد چکوب عرض ایدرلر الامان یا رسول الله صلی الله علیه وآله نرییم فریاد رس یتیش ازفانی تمام میموز هلاك اولاق حضرت امتون ناله سین کورنده اوزین یتوری امتون ایچه سنه حضرت رسول صلی الله علیه وآله اما امتی ایچنده کورنده حضرتدن حیا ایلیوب کیرو اکلشه بعد از آن خطاب یتیشی یا محمد صلی الله علیه وآله نحن عنهم حضرت اطاعت حکم الهیده اوتری بر قدم امتدن کادا اولی که هیبت اوتو یا را امتون اوستنه فریاد الامان یا رسول صلی الله علیه وآله امتدن اوجالا نه حضرت کنه اوزین یتوری امته وهیبت کادا اولی کنخطاب یتیشی نحن عنهم یا محمد صلی الله علیه وآله حضرت ایکی قدم کادا اولی نعلینسی چخادی جبرئیل حضرتون خدمته کلوب عرض ایلر یا اخی یا رسول الله صلی الله علیه وآله کی نعلین تری مبارك ایاقلارین یرین حرارتدن متاذی اولماسون حضرت بیوردی یا جبرئیل نیلوم پیغمبر نعلینی که اولنون امتی ایاق یالین عرصه محشرده حیران قالالار که هیبت اوز قویار امته طرف حضرت کوربکه امت الدن کیدور اومهربان پیغمبر اوزین یتوری امته اود چکلور ایها الناس اوکون محشرون یری دموردی کورنجی کیمی تابیده اولی وباشلار داینکر قاینالار مجمع البیان روایت اولوب عرصه محشرده خلق اووقته ترلرکه ترلری قولاقلاریتون نصفنه کیمی قالخار واورکه حدیثده وارد اولوب اووقته ترلرکه اگر قرخ سو سوز دوه ایچه هر بیون ترینی سیرا اولی وتفسیر صافیده حضرت صادق علیه السلام دن روایت اولنوب بو روزکه عرصه محشر ان دحام خلقدن بیله تنك اولی که اوخین اوجی اوخدان دا نقصب اولان کیمی خلق دورماق ممکن اولی نه حرکت اتمك بیله که یوم یقوم الناس لرب العالمین ایه سنون تفسیرنده تفسیر صافیده اشاره اولونوب وبیلکه خداوند عالم سوره اذا زلزلت الارض بیورور یومئذ تحدث اخبارها رسول خدا صلی الله علیه وآله بو ایه نی بیله تفسیر بیورور کر قیامتون کونی یر مقام شهادته کلوب هر کیشی وهر عورت نکر یرون اوستنده که هر عمل ایدوبلر خبر ویرر که خدایا فلانکیشی منیم اوستمده فلان عملی ایلیبی همچنین جمیع مخلوقاتین هامی عملرون دیوان کبریاده خبر ویروب شهادت ایلر وهمچنین سونین ده بیوردور الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون فی علیه الرحمه

علیه الرحمه بیله بیان ایلیوب که وقتیکه خداوند عالم جمیع مخلوقاتی قیامت کونی جمع ایلیه هر شخصون
نامهٔ عملنی اوز الینه ویره کی اوخوسون بعد انکار ایلیه کی من بو عملی ایتمه میشم پس ملائکه لر شهادت ایلر
که ایله موسن اوندان صورا الله ایچیلر که ایله مشوق اوندان صورا خداوند عالم اولار اوزون
اعضالارینه مهر ویروب ودانشدیری اعضا وجوارحلرینی پس الله‌ی وایاقلاری شهادت
ایلیلر که خداوندا ابو بن بزلن فلان وفلان عملی ایلدی خلاصه کلام قیامتون هولندن وجمعی
حرارتندن کوزلرچه قرسند نچار وتاب توانا خالقدن کیده مبهوت حیران قالالار وخطاب
الهی یتیشه یا محمد صلی الله علیه واله کا اول بو قومون ایچیدن حضرت بو صحنه اوج قدم خلقدن
کناراولی پس او امتلرون مهربان آتاسی پیغمبر صلی الله علیه واله مبارک ردانیه چکندن بعد
سالار جبرئیل یتیشه عرض ایلر یا رسول الله صلی الله علیه واله قیامتون حرارتی بدنین تربیعی
تاثیر ایلور ورداننی سالی حضرتون مبارک جکنه حضرت بیوری یا جبرئیل بیلور ردانی پیغمبر
که اونون امتی عرصهٔ محشرده عریان قالالار اوندان صورا او بزرکوار مبارک الی قویار عرصه
محشرون ایتیه توبراقلار یتون اوسته عرض ایلر الهی عهدت ان لا تفضح امتی بین الامم
یعنی خدایا عهد ایلیوب سن که قیامت کونی منیم امتیمی امتلر ایچینده رسوای ایلمیه سن حضرات
ایتمیشوز که خاتم انبیا صلی الله علیه واله هیچ دار دنیاده هر وقت برغم ومصیبت اوز ویرسه
امیر المومنین علی بن ابیطالب علیهما السلام ملن خداوند عالم پیغمبریمون غمنی فرحه ومحنتنی شادلقه
مبدل ایلردی بیله که پیغمبر صلی الله علیه واله مامور اولاردی که نادعلیا مظهر العجائب تجده
عونا لک فی النوائب یعنی یا رسول الله صلی الله علیه واله چاغور علینی که مظهر العجائبدور اکر
علینی کومکه چاغوراسان تاپارسان علینی اوزیوه کومک مصیبتلرده چونکه خلاق عالم جمیع
عوالمده علی علیه السلامون یدالله ایله پیغمبریمون غملرینه نجات ویرردی پس قیامتده کنه
علی علیه السلامون الیلن ایستدی حبیبنون بو امت خصوصنده چکدیکی غملرینه نجات
ویرسون پس خطاب یتیشدی که یا علی کوتور بون اوغلی خاتم انبیا صلی الله علیه واله هون
باشینی سجده دن پس جناب امیر المومنین علیه السلام کلی پیغمبر صلی الله علیه واله هون خدمتنه
عرض ایلر یا رسول الله صلی الله علیه واله کوتور باشوی توبراقدن اوستندن حضرت رسول الله
صلی الله علیه واله جناب امیر المومنین علیه السلامی کوروب بیوری یا علی ای غملریمون شریکی
عمو اوغلی یا علی ای کومکیم ارحام علی اسده انوی هوی برم که امتیم الدن کیندی جناب امیر المومنین
علیه السلام مبارک باشین سجده یه قویار بو حالده جبرئیل کلی عرض ایلر یا رسول الله صلی الله
صلی الله علیه واله دوداقلرن مبارک اتون یاندی حضرت بیوردی جبرئیل امتیم الدن کیندی ایاقلار
یاندی باش سجده دن کوتورمنم تا اوشاده خطاب الهی یتیشدی که یا علی کتا ایله جهنمی پس امیر المومنین
کلی جهنمون زمامندن یاپوشی برجکی ویروب اتار جهنمی هشتاد ایللوک یول کیری واکلشیدی

اودمده اصل قیامت تمام اولور مایوس — اچار امید نهالی شکوفه افسوس
رواب است که در کرم ادزوز قبحا — رسد خطاب الهی به بهترین انبیا

کرای حبیب من امروز روز عدمست — قیامت اسکون وقت انتقام تمامست
مبادا سطوت قهار دکن هراس ایدسن — قبول کدر یوم هر نوع التماس ایدسن
دو روب مقام شفاعتده النجاء ایله — بو روز شالروون دردنه دوا ایله
سالوبلا اورتی سایه خیمه سینی لا — تمام خلق بوکون کون تکور شفاعتوه

حضرت رسول صلی الله علیه واله عرض ایلر پروردکارا رحما اسباب شفاعت حاضر دکول خطاب
یتیشه کر یا رسول الله صلی الله علیه واله

حسین کجاست که در کربلا بوقت سجود — جراکواه کرفت وفا بوعدهٔ نمود
بکوبیا و تماشای کبریائی کن — نظر بوعده وفا کردن خدایی کن

پس حضرت رسول صلی الله علیه واله جناب جبرئیل بیوری یا اخی کرک بیله وضعده داش قره‌آ
کومک ایلیه جبرئیل عرض ایلیه فرمایشونه دور اطاعت ایدوم بیوری جبرئیل

توقف ایلمه قیل دشت کربلایه کذر — جوانلاری قرلان شاه کربلا کتور
اورین یانیجه دشوب اصغری قوجاقلی — بو غازی اوخلو او قونداقچوچکا کتور
بجر بیوز کلن اول نامراد داماد لا — عروس الندالی قاسم جوانی کتور
ترحم امتراب کتکلن خراسا — اوزهرلی حکری دوغرانان رضانی کتور
بوکون که عذ ایلیه دیوان کبریا فوریلوب — حسین قانین الان صاحب کرمانی کتور
حسینه سویله کتورسین اساس محشر بنی — باشی الندن کتورسین علی اکبرینی
سوله قوجاقنه السون یکانه کوهرینی — بوغازی اوخلو کتورسین علی اصغرینی
بیان ایله که کلوب موجه بحر قهاری — کتوریانیجه اوقولسوز نوشن عمدارینی
کرک یانیجه کله بانوی دیار غرب — سنمله قولاری زنجیره باغلانان زینبی
کورکدی حشره کله سینه چاک دلقمو — ایاقی باشی اچوق بینوا فقیرم کلثوم
شفاعت اتمکه کلسون یانیجه زاغین — قولاقی یاره لرین کربلاده تازه کلین
کرکدی عابد بیمار قانلو ساقلن — کله بو حشره کهه کوندلو ایا قیلن
سوله یانیجه کتورسین در خزینه سنی — خرابه قوری یرده اولن سکینه سنی

سفارش حضرت رسول صلی الله علیه واله بجبرئیل بقرار نوحه که ناظم میکوید

کربلابیر ایله کذر او علم حسین وجبر — اول چاغورور امتلر ای دردیمه درمان حسین
ای کربلانون سروری عریان قالان کلیبکی — تیز کوندر علی اکبری ای دردیمه درمان حسین
وار باشدا امت سوداسی بریاندا محشر غوغاسی — کتورسین قولسوز عباسی ای دردیمه درمان حسین
ایجبرئیل کیت عرض ایله حسین حضورنده سوله — کسیک باشین السون الله ای دردیمه درمان حسین
حالی پریشان کتور اسیر زندانی کتور — او غریب موسلی کتور ای دردیمه درمان حسین
کور بو حال پریشان منزل ایله خراسا — کتورسین او علم دعمانی ای دردیمه درمان حسین
کیدوب سویله حسین امداده کلسون — شهید کربلا فریاده کلسون

بناطین ایلیون آماده کلسون
اولوب امتلریم درده گرفتار
کرک غیرتلی عباس علمدار
هامو خلقی دوتوب هول قیامت
کسوک قوللار یلدانسون شفاعت
اولوب ظاهر بوکون رازنهانلار
کوز تلور اکری تان جوانلار
چخار عرشه صدای داد فریاد
الندفان حنا شهزاده داماد
دوشوبدور لرزه به نشه بدنلر
ال اوسته قالتوقوند اقیلد اصغر
کتورسین شامه بولانمش قطاک
عروسی تانه لیلای فکاری
فراموش المسون شاه مدینه
خرابه اولن حضرت سکینه
کلسون غم و درده باتانلار
اوداق سقال حبیبلن جوانلار

قیامتدور قیامت داده کلسون
نه بر طاقت قالوبدر تاب کفتار
قیامتدور قیامت داده کلسون
تمر ویرمز بوکون آه ندامت
قیامتدور قیامت داده کلسون
کیدوب الدن هامی تاب توانلار
قیامتدور قیامت داده کلسون
کلنده محشره محزون ناشاد
قیامتدور قیامت داده کلسون
حرارتدن قیزوب اودتک کفنلر
قیامتدور قیامت داده کلسون
شوبولش زینبی کلثوم زاری
قیامتدور قیامت داده کلسون
کروار شام ایچره بودر حزینه
قیامتدور قیامت داده کلسون
یارالی توپراق اوسته یاتانلار
قیامتدور قیامت داده کلسون

حضرت رسول صلی الله علیه وآله عرض ایلر خدایا بوندان آرتوخ اسباب شفاعت ایسترم
خطاب یتشر کر یا رسول الله صلی الله علیه وآله

اوزین آپارد دوروب مرتضی علیه کوتور
سلام ایدوب اونا منه نجز اللبن جیا
دیون کر قبرون ایچینده ندور عشق آرا
توجه ایله کر عالمسنون تطیقندور

شتابلن اوزیوی مرقد بتوله یتور
ایدون جانبه حالی قیامت احوالین
بوچینده آن آچ کوزیوی کیم قیامت ایتده قیام
تمامی منتظر مقدم شریفندور

بو خطابدن صورا جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله جناب امیر المؤمنین علیه السلامی کوتوروب
قبرستان بقیعه روان اولولار نظم

اولار روانه جناب مقدس نبوی
باشان وماند اقدم قبر عرش فرسایه
کرای قابوسی یانان ناتوان سلام علیک
السلام ای نور چشم اشکباریم فاطمه
دوروب اوغلن حسینون انتقام آلماقه

بتول جانبنه با جناب مرتضوی
ویرو جار رسالت سلام زهرایه
سنان قابورقالاری باعزیز قان سلام علیک
السلام ای مونس قلب فکاریم فاطمه
شمر الندن چون باتوبدور حسم جانم فاطمه

حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بیوردی قزیم یا فاطمه دور ایاقه

مزار پاک بتوله تضرع ایلر تا
کدای هلال کلستان درد غم زهرا
نه بیخبرسن اویان خواب نازدن
کلوب بموجه بحر عتاب لم یزلی
احاطه محشری قلش شراره نیران
در عنایت حق باغلانوبدی اشتدیکو
ایا قردو دکه کیدر الدن امتیم تنها

اویانوی حجره دینه بیله سویلر
شکوفه چمن محنت الم زهرا
که کتدی صبر قرار و شکیب امتدن
یا وقدی غرق اولا پیغمبر و وصی ولی
قالوبدی شدت حیرتده بوذ سلمان
امید کسبوخ جرئت شفاعت اوچون
هم التماس سن افکن قبول ایدر عفان

جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها نون قبری بر ترپوب سس کلی

ویرر جواب علیک السلام یا ابتا
عجب کر بوکون یاد دوستان قلدی
منه سور کر علیدن نه وار دور خبرین
نه اولدی اول جکریم پارچه سی امام حسن
نجون سنونله دکول ای شهنشه کونین
مکر که معرکه کربلاده پاره جیا
مکر هنوز اسیرند خواهران حسین
مکر هنوز دوروب با جفای رنج تعب
مکر هنوز اولور قاسمون طوی قاره

اولوم فداسنه هر دمده یا رسول الله
قدم باسوب بویری رشک گلستان قلدون
نه کلدی باشنه اولاد لاوفی ارون
شکفته غنچه گلزار شادمانی من
ضیاء مردمک دیده ام امام حسین
مکر اونیله هنوز ایلیور قتال اعدا
سوار بر شتر انند دختران حسین
عزیز قزداشنه آغلوری قزیم زینب
مکر که شمر چکور زینبی بازاره

او وقته جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله بیوردی قزیم دور ایاقه امتلردن کندی قیامت برپا
اولوب خاتون قیامت سلام الله علیها کو یا عرض ایلر ای آتا جان منیم قیامتم دنیاده کیچوب
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بیوردی قزیم قیامت نادن برپا اولوب جناب فاطمه علیها السلام
عرض ایلر ای آتا جان یا رسول الله

کلوب تزلزله قبر بتول چکدی صدا
بتول ایستدی او دم نفخ صور اسرافیل
بتوله هاتف قیامت بو نوع مشکلدی
منه قیامت اوکون اولدی ای امیر الست
منه قیامت اوکون اولدی ای شه ابرار
منه قیامت اوکون اولدی اهل ظلم فتن
اوکون نکه کوندی منیم محنتیم شدید اولدی
بو ظالمان چو شهید اولدیم ای شه دوران
بو بو کر هاتف قیامت اولور بو نوع شدید
علینی مسجد محراب کوفه ده تنها

که کربلاده کچوبدور قیامت زهرا
کرکوش نای جالندی حسین اولنده قتیل
که حملو زینبه کوهان ناقه محملدی
ستمله کوهر دندانین ایلدیله شکست
عمر هوز بیلر علیسون قولونی باغلادیلار
ستمله کردن شیر خدایه سالدی رسن
عمر جاسیله محسنیم شهید اولدی
هراسیله علی ایتدی عزادمی پنهان
که برزم عامه کتوردی قزیم زینبه مزید
شهید ایلدیلر بو کروه بی پروا

منم قیامتم اول کونده اولدی یا ابتا
منه قیامت اوکون اولدی ابتشحشر
منیم قیامتم اول کون اولوب ای اشرف
منه قیامت اوکون اولدی شمر محیلید
قیامت ایتدی خیام اولزمان بوملکون
منه قیامت اوکون اولدی ابن سعد شریر
منم قیامتم اولکون اولوب که ابن زیاد
منیم قیامتم اولکون جهانه اولدی یزید
بومحنتم بابا اولدی هاحی عمه غالب
ملك فدك مغصوب اولوب
قاپوم یانوب اوغلم اولوب
عمه قبالدی ا لوب
عموم او غلی یالقوز قالوب
بوغنم منه چوخ داغلادی
علینون قولین با غلادی
هرنه حکم ایلدی قضا
قویما دی بلا دوتام عزا

نوحه

چکوب امام حسن باشه جام زهر جفا
کرکن بلاده شهید اولدی نوجوان اکبر
فرات اوسته سوسوز جان ویروب بنی عباس
اولان ایکی ضربتلن ایلدی حسینی شهید
کرکن بلاده چکلدی سکینه زنجیره
دیدی که سید سجاد اوچون ورون زنجیر
قرار قویدی که زینب دلین کسه جلاد
حسینون لبنه خیزران ورادی یزید
که کلدی خیمه لره ذوالجناح بی صاحب
عموم اوغلی مغلوب اولوب
قلبیم داغلاندی یا ابه
چوخ اود لار جانه سالوب
داغلاندی قلبم یا ابه
کلثوم و زینب داغلادی
داغلاندی قلبم یا ابه
خانیله اولموشام رضا
داغلاندی قلبم یا ابه

ایلکه خاتون قیامت اوز دردلرینی تمام ایلدی خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بویوردی قزیم ای صبیه مرضیه وای حوراء انسیه اگرچه بو قدر رحمت مصیبت خواطر شریفوی خسته و قلب مبارکوی شکسته ایدوب اما انتی ایشیدون کیچورامت الدن کیدوب قیامتون هولی خلقه مرانه ایدوب کرک محضر کبری یا نه مقام شفاعته کیدسن بو هنگامه جناب جبرئیل نازل اولدی یتمش مین فرشته ایلن و بیتی قبه نوردن خاتون قیامت سلام الله علیها نون قبرینون اوستونده وار ایدی نور اوقبری احاطه ایلر اوندان صورا جناب اسرافیل کلوب اوچ حله نوردن فاطمه زهرا سلام الله علیها دان اوتری کتوروب قبرون اوستنه دوروب عرض ایلر یا فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله قومی الی محشرك پس خاتون قیامت سلام الله علیها قبردن دوراراو نوردن حله لری اکنه کیر او حالده پرورد کار عالمین حکمیله بر ملکه ذوقایل اولور بر ناقه بهشت ناقه لرندن خاتون قیامت سلام الله علیها اوچون کتوریب که او ناقه نون جهازی یاقوت سرخدن افساری مرواریددن کوهانی کافور اشهب دن سینه سی مشکدن کوزلری مرجاندن و اوسته بر کجاوه نوردن اشیکی عفو الهی بحر بی رحمت نامتناهی دن اولر جبرئیل یوز مین ملکیله سافقه یوز مین ملك صولنده یوز مین ملك قباقده یوز مین ملك دالده

کلهون نبول دوداره قبردن بالکرزار
یا نتیجه احمد مختار حیدر کرار

دوروب ایا قه منه ناقه بهشت برین
بهشتدن کتوروب جبرئیل ناقه نور
دوشه ساقینه اسرافیل صولنده میکائیل
ماباردکابنی حورای قصر علیین
اولا سوار قباقینده صف چکلر حور
مهار ناقه سینی چکه له جبرئیل

جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها بو جلالیلن ایستر ناقیه سوار اولسون امیر کبیر خیبر گیر و سرور عرش سریر ولی خداوند قدیر وصی بشیر و نذیر و جمیع مقربان درگاه اللهیه دستگیر ایرولو تشریف کتوروب خاتون قیامتون علو درجه و مقامنی جمیع سکان سماوات ارضینه معلوم ایتمکدن اوتری ایستر رکاب پاکیسنون خاتون قیامت صدر نشین مسندولایتون احترامنی ملاحظه ایتمکدن اوتری کیرو چکلوب لسان حق بیانیلن بومقاله کویا ایلدی که ای مخاطب بخطاب لولاك منه اولار نوح خالت و یرمه ولی کدکار حیدر کرار دیر عمو قیزی من اوز اختیار یمیله کلمه مشم بلکه حضرت اقدس باری طرفندن مأمورم که سنی عرصه محشره ایاپارام بنا بروایت فاضل دربندی علیه الرحمه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بویوری عم قیزی اسباب شفاعتدن نیون وار خاتون قیامت سلام الله علیها عرض ایلیه عم اوغلی اوغلیم عباسون ایکی قلم اولان قانلو قولاری کفایت ایدر شفاعت اوچون پس خاتون قیامت سلام الله ناقیه سوار اولی جبرئیل ایستر مهار ناقه نی چکسون خاتون قیامت سلام الله علیها بیورکی جبرئیل چکمه مهار ناقه نی جناب رسول الله صلی الله علیه و آله فرمایش ایلیه قیزیم نه خواهشون وار عرض ایلیه یا ابتا اسباب شفاعت لریمی ایسترم بابا جان هانسی شهید اولان دیشلری و هانی عموم اوغلی علینون محراب عبادتده قانه باتان عمامه سی و هانی اوغلوم حسنون زهرلو کوینکی هانی مظلوم بالام حسینون پاره پاره قطعه قطعه اولان کوینکی جبرئیل نه الفور اولاری حاضر ایلیه جناب خاتون قیامت سلام الله علیها نون ناقه سینون مهارنی چکر جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها بو قرار بلن قویارلیوز عرصه محشره

برالدن کوهر دندان پاك پیغمبر
قرار دوشه ویوره ایکی قانلو پیراهن
عمامه اسکر اللهی چون قویار باشنه
برالده قانه بلنمش عمامه حیدر
بری نشان حسین بری نشان حسن
ویره اجازه اودم حشر اهلیله کوز یا

جناب رسول الله صلی الله علیه و آله کورر خاتون قیامت سلام الله علیها اغلیور کمور بیوردی قیزیم داخی نه ایسترسن عرض ایلر بابا جان اسباب شفاعتدن بری اسکوکدور حضرت بیوردی قیزیم ندور جناب فاطمه زهرا علیها السلام جناب ننی باشین سالار راشاقه بو حالده حکم رب جلیل جناب جبرئیله یتیشه که یا جبرئیل او امانتی که اوچ کون پیغمبرین دی قندن صورا سنه تاپشورموشوق کتور ویر کنیزیم فاطمه یه پس جبرئیل الامین او زاد و بهشتون عرشدن بر قانلو قوندا ق کتوروب ایلر ال بالاوی جناب فاطمه علیها السلام محسنون قانلو قونداقی الرالیسه بونو علن

الار قوجاقنه قونداق محسنی کریان
سنه بالاد یمدوم بر جرلای اولدی
دیر که نازلو بالا اج کوزین بو خیلدا
اچلمامش بالا غنچه سنی کیمی سولدی

عمر جفاسی بجه قیلمه شرو سالدی　　همی قوجاقم کاهوارہ بوش قالدی

خلاصه یتمش مین فرشته خاتون قیامتون لجاملا سنون قباقینه طرفوا طرفوا کوبان روان اوللار لار
برقده یول کتمش یتمش مین حورالعین پیشوازه کلکه لر هر بیرسنون باشنده بر تاج مرصع
زمردین وهر بیرینون النده بر مجمره لا نوردن هشت عودلرندن یاندیرو لار که عطری دائحه سی
اهل محشرون مشامنه یتشور و بو یتمش مین ملائکه خاتون قیامتون ساق سمتندن روانه
اولار لار برقده یول کتمش جناب خدیجه کبری سلام الله علیها یتمش مین ملائکه ایله
استقباله کلورلر هر بیرینون النده بر علم نوردن اولار خاتون قیامتون لجاملا سنون دالوینجه کلرلر
پس حوا و آسیه فرعونون عورتی که یتمش مین حور ایله استقباله کلورلر اولار دا بر طرفن دورارلار
ایلکه محشره یاخون اولار خطاب یتشر اهل محشره

یومون گوزیرینی که خاتون کبریا کلوری　　سنان قابوقالاری جرتی النسا کلوری
باشنده قانه بلشمش عمامه حیدر　　الده کوهر دندان مصطفی کلوری
ساقودی بدی چکنده برکوینکی یاتوب قدر　　حسن حسن دیوبن ام مجتبی کلوری
بر ابری کوینک الده یا توبدی الفنا　　که یعنی بیرهن شاه کربلا کلوری

ایلکه عرش اوستا یا قینه یتشر ایکی الیله قیمه ترسدن دوتوب عرض ایله یا عدل یا حکیم احکم
بینی وبین قاتل ولدی الحسین الغریب پس حسین مظلومین مین دوقوز یوز الی بر
یاره کوینکی الینه الوب عرض ایله الهی سن شاهد سن که منیم اوغلم حسینه واهل
بیتینه نه ظلم جفالر ایدوبلر نه اذیتلر که لک عند نا الرضا یعنی بوکون سنی راضی
ایدرک ایلکه بو مرحمتی کورز نظم

حکوب ناله دیرله خورشید کیمی معجزی　　کلوب فغانه بولار گیسوی معنبر یجه
هانی منیم قاپومی یاندیران منافقلر　　هانی منی ناله اود لاره یمروته عمی
منیم بو سینه می لاله مثال داغلادیلار　　علیه نه ایتمشدی قولاریمی باغلادیلار
بو کون ده محکمه عدله ولوله ساله م　　الهی تحتمون انتقامنی الاّم
مکوندم ظلم ستم سم ایلینلر بن　　حسین باشیمی کسوب تشنه لکده نیلن

عرض ایله الهی منیم اتام پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم نه ایلدی که مبارک لبی
دیشلرینی شهید ایلدیلر عموم اوغلی علی علیه السلامون نه تقصیری واریدی که مبارک صقالینی
باشنون قانیله خضاب ایلدیلر بالالاریمی یتیم قویدیلار قاپومه اود ویردیلر بالامه اذن منیم
اویه توکولدیلر حسن اوغلومه زهر ایچوردیلر حسینمی سوسوز شهید ایلدیلر بی حیا
اهل عیالنی اسیر ایدوب ولایت بولایت دولاندردیلار بو حالده خطاب عتاب آمیز
ملائکه لره یتشور که چکون جهنمی عرصه گاه محشره بو اثناده جناب پیغمبر صلی الله علیه واله
بیوردی قیزیم شکایت وقتی دکول شفاعت وقتیدر امت الدن کیدی وبروایت دیگر
بیوردی یا فاطمه ادخلی الجنة فقالت لا ادخل الجنة حتی اعلم ما صنع بولدی من بعدی

یا فاطمه

یا فاطمه داخل اول بهشته عرض ایلر بهشته داخل اولمارام تا اینکه کورم مندن صورا
نه ظلملر اوغلوم حسینه اولوبدر و بو تقریر فاطمه عرض ایلر

ای خدا استدن اساسی کربلا ایسترم　　قاسم عباس و اکبر نوجوانی ایسترم
کربلاده قان ایدوبدور ماغریبی خونین تنی　　ایندی استدن حسینی سرجدا ایسترم

خطاب یتشی یا فاطمه علیها السلام وانظری الی یمینک

نوحه

سن ایله بر جه نظر ای مه سپهر حیا　　کلور غریب بیابان دشت کرب بلا
اوکیم دارده تاکه بلند اولور غوغا　　که ساق طرفدن اولاردشت کربلا ایدی
همان زمان اوجالار محشر ایچره شیون شیر　　شهیدلر قباقنده اکلر امام حسین
حسین کلدی قوزولدی تازه دیوان　　کسیک باشی النده قانه غلطان
دالنده ایتمش ایکی قانلو قرنان　　قوری برلوده تشنه جان ویرنلر
کلور عباس نه باش وار ونه قوللار　　اونون احوالنه عالم قان اغلار
باشیلان قوللاری دین کلثوم ساخلار　　یانوبجه دوغرانمش عریان بدنلر
کلور نه شور ایله شبه پیغمبر　　بویانمش قانه مجروح بی سر
کفن سیز دفن اولان شهزاده اکبر　　یانوندا نوجوان مظلوم اولنلر
اوجالدی محشرده چوخ شور فریاد　　قاردشلری برهه ارکان اوتاد
النده قان خاسی تازه داماد　　سولوب افسرده اولموش یاسمنلر
دولوب محشر فغان ایله لبالب　　توکون قان یاش دوتون قلبرده مطلب
دگل اوسته باش آچوق کلدی زینب　　یاننده اقرخته تک شامه کیدنلر
قوجاقینه الوب اولیی قرینه　　براوج یاشنده قیزماه مدینه
قوری یرده اولن نازلو سکینه　　سینه سن سوروب شیوایدنلر
قوراردیوان عدل اول کون خلاق　　بو غمدن تیر شور انفسله آفاق
دیر زینب تیدی وب بوقانلو قوندلاق　　سوسیز کرب بلاده جان ویرنلر

جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها دونوب باخاندا کورر یتمش ایکی نفر شهید با سلاوری آلنر
و بر طرفدن قرخ بالخون اسیر عورتلر باشلا رندا قانه موپریشان دوروبلار جناب فاطمه
زهرا علیها السلام عرض ایله بابا انداولسون سنون جانوه تا اوغلم حسین علیه السلام
باشندن نه قبول ایلمیه رام دعا رام حضرت رسول الله صلی الله علیه واله بیوردی
اوغول حسین امت الدن کیدی باشوی بدنوه قبول ایله امت روسیاهه شفاعت ایله
عرض ایلر یا جداه بیورکوریم منده نه مرحمت ایدوم حکسن بیوردی اوغول سنون زوار
لریوه و عزادارلریوه او قدر شفاعت ایدوب باغشلا دیرام که سن راضی اولاسان
بعد امیر المؤمنین علیه السلام عرض ایله که یا ابن حسین نه شفقت والتفات بو بور یا
بیوردی زوارلریوه اغلیانلاره حوض کوثردن سیراب ایدرم بعد امام حسن علیه السلام

عرض ایلدیبرادرشن نه التفات ایده جکسن بیوری زوّاروی و اغلیانلاروی و تمر دار

لاروی صراطدن خلاص ایلدم پس اناسینه عرض ایلدی اناشن نه مرحمت ایده جکسن

بیوردی قائمه عرشدن دوتارام تا سنون زوّاروی و اغلیانلاروی و عزادارلرهی

باغشلانمینجه الحکم پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و علی المرتضی سلام الله

علیه و فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن مجتبی و حسین شهید دشت کربلا و سایر شهدا

درگاه عظمت کبریاده مقام شفاعتده کالورلر وجناب سیّد الشهدا بنفریهی ناظم ایا باسلره عرض

حکور زبانه جهنم بوا ود هوا سیه ندور
اکر بوکون قالاجاق اغلیانلاریم باشسیز
دوشوبله حمله ایا قدان پیاده زوّاریم
دوتوم کراوز قانمی ایستری اناسیه بوکون
دیراو وقتده سقّای کربلا عباس
یتیم قاسم الندن دوتوب انا سیه دیر
اود مع اکبر انا سیه دیر خدا و ندا
الانتقامی الله اسیر دکید کرم
جناب زینب کلثوم عرض ایلیه یا رب
یارلدی دفتره بوکو بلا اشنا ندور
الانتقامی بوشمردن امام کورسین
کتابت ایلری بافر همیشه ذکر حسین

زبان سکینه خوارزن

زبان بنت فاطمه

حسابی کلو یکه داخی امتون ندی ندی
سوروش بوقانلو باشین اصل مدعاسی ندور
بو اغلیانلاریمون اغلاماق جزاسی ندور
بو اصغریم که یاتوب قانه هجاسی ندور
خدا بو اکی کسوک قولارین جزاسی ندور
بو نوجوانون اللهی بو قان حناسی ندور
بو نوجوانه خنجرلرین جفاسی ندور
علی اکبرون بو قدر یاراسی ندور
بو اغلیان کوز اوجون اجرتی بکاسی ندور
بوقیلیم بو حسنم بو کون جزاسی ندور
کرکر بلاده کلن و اخا صداسی ندور
شفاعت امتی مولا سیه بس دواسی ندور

رقمی الفاضل الله سیدی اسراری
غرائب ماعرس سکینه بنت الحسین علیهما

فاضل دربندی اسرار الشهاده کتابنده ابن نماحوددن روایت ایدور و اودا روایت جناب امام حسین

علیه السلامون قیزی جناب سکینه دن جناب سکینه بیوردی که محرّمون دوقوزنجی کونی سوبوموز

موز تولدی تا اینکه عطش برزه غالب اولدی و شدت حرارتدن سو قابلاری و مشکلر قوردیلار

من وبعضی قرلار جوخ سوسوز قالدوق فقمت الی عمّتی زینب اخبرها بعطشنا لعلّها

ادخرت لنا ماءً پس من دوردم کتدوم عمّم زینب خیمه سینه که اوز سوسوزلوقمی خبر ویریم

شاید عمّم زینب بر قدر سو بزه دن اوتری ساخلاموش اولا کوردیم عمّم خیمه ده اکلشوب و قوجاغینده

علی اصغر شیرخواره نی قوجاقنه الوب که دوروریاقر و که اکلشور یره وهو یضطرب

کما یضطرب السمکة فی الماء و یصرخ و علی اصغر جابالوربیله که بالیق سودا جابالار

و اغلیور وهی تقول صبراً صبراً یا ابن اخی و انّی لک الصبر و انت علی هذه الحالة المشوّه

و عمّم علی اصغره دیور صبرایله صبرایله و حال انکه هاردان صبر ایلیه سن بالاشن بو ان

حالده سن شدت عطشدن یعز علی عمّتک ان تسمعک ولا تنفعک جوخ خندی

عمّم زینب کیشون سوسوزدان اغلاماقوی ایشیده سن سو تا پا بولمیه فلما سمعت بکت

بالکیة سکینه دیور ایلکه عمّم زینبون بو احوالاتنی علی اصغر ایله ایشتدوم تغیّر

حکوب اغلادیم عمّم زینب منیم اغلاماقمی ایشتدی سنلندی بالا سکینه عرض

ایلدیم بلی بیوردی قیزیم نیجون اغلادون مکر نه اولدی عرض ایلدیم قرداشیم

علی اصغری بو حالتده بیله سوسوز کوردیم اغلادیم داخی عمّمه اوز سوسوزلقمی

و بالا قیزلارون سوسوزلقنی دیمدیم اوندان اوتری قورخدیم عمّم خانم زینبون

غمی ارتا پس عرض ایلدیم عمّه علی اصغره کوتور ایا راخ بنی هاشمون و سایر

اصحابون خیمه لرینه شاید اولارون خیمه لرنده بر قدر سو الله کله پس عمّم علی اصغری

الدی قوجاقنه اول کلدوق عمولریمون خیمه لرینه و علی اصغرون سوسوزلقنی دیدوق

اولارداسو تا پولمادی اوندان صورا کتوردوق جناب امام حسن علیه السلامون اوغلانلارینون خیمه سینه اولارداداسو اولمادی پس عمّم علی اصغری کتوردی اصحاب

خیمه لرینه اولارداداسو اولمادی بو اثناده خورداجه قیزدان و اوغلاندان ایکرمی نفره

یاخون بزیم دالمزجه خیمه لری دولانوردیلار بلکه عمّم زینب سو تا پا علی اصغردن صورا

اولارادا ویره ایلکه عمّم زینب و بالاجا اوشاخلار سودان مایوس اولدیلار عمّم

زینب دوردی اغلاماقه بزده او شاخلاریلان سس قالدیروب شدت عطشدن اغلادوق

بو حالده اماموم اصحابندن بر ایرادلو شخص بزیم باغمزدان کچیلدی و بو بریره سیّد القرّا

دیردیلر جوخ یاخشی قرّاء ایدی کوردی بزیم اغلاماقمزی ایشتدی و علی اصغرون و بزیم

سوسوزلقموزدان جر دار اولدی اوزین ویردی یره و تورپاقلاری باشنه سپوردی

اصحابی جاغوردی احوالاتی اصحابه دیدی سعد ازان دیدی ای امام حسینون اصحابی

کوروسیز امام حسین علیه السلامون بالالاری علی الخصوص او طفل شیرخواره عطشدن

هلاک اولولار فکر یوز ندور نه تدبیر له بو بالالاره سو تدارک ایدک ایستیرسوز کوزان تمون

بنات فاطمة علیها السلام عطشا ایا انسان کالوروسیز که فاطمه زهرا علیها سلامون

قیزلاری سوسوزلقدان اولسونلر و حال انکه قلجلارون قبضه لری بزیم الیمزده

دور اند اولسون اللّه بولارا اولندن صورا بزیم دیری لکیمزدن فایده یوخدی کرک

بولاردان ایره لی بز اولوم شربتنی داداق پس بر برون تدبیری بیله اولدی که بیوردی

اصحابی فلیأخذ کل واحد منا بید فتاة من هذه الفتیات و نهجمن علی مشرعة الغاضریات

ای منیم صحابه لریم کلون هر بریموز یاپوشاق بوقیزلارون برینون الندن ایاداق فرات

کنارینه بیش از اینکه سوسوزلاردان هلاک اولالار و بولار بیز الندن سو ویرک اکر

قوشون جماعتی بزیلن دعوا ایلیلر دعوا ایلروق بحیای مازه نی حضرتون اصحابیلر

بو تدبیری قبول ایلدی دیدی اولورکه قوشون جماعتی بزیلن دعوا ایده لر بوکاه سیز

اوشاقلارات ایاقون الشدّه لالار یا اوخدان یا نیزه دن اولارا اینشه اداوه او

بس ندیم بودو کرمشکی کوتورك اوزیوز کیدك فراته اکرچه فراته موکل اولان قوشون بزیلن دعو
اتسه لر بزده مردانه دعوا ایدروق اکر اولادین الدن اولساخ جانموز بوفاطمه زهرا سلام الله علیها
نون بالالارینه فدا اولسین بریر بجانون رایینی قبول ایلدی بش مشك کوتوردیلر دوت
نفر متوجه فرات اولدیلار فحس بهم الحراس وقالوا من هولاء القوم فقال لهم انا بریر و
هولاء اصحابی موکلین فرات دیدیلر کیمسوز بریر دیدی منم بریر بولار منیم اصحابیمدر
وقد کظنا العطش ونرید ان نرد الفرات تحقیق بزلره عطش چوخ غالب اولوب
ایستوروق فراته داخل اولاق دیدیلر دورون کیدك اوزریشموزا اسحقه خبر
ویرك جونکه بربولرا اسحقون اراسنده فرات واردی ایلکه فرا ول خبر وردی اسحق ملعون
دیدی کذار اولون قویون داخل ولسونلار وسودان ایچسونلر املکه بر را اصحابیلن
داخل فرات اولدیلار وسویون سرینلکون انلادیلار انجب بریر واصحابه
بریروون اوزیده اصحابیه اوجادان اغلادیلار اهلبیتون سوسوزلو فلاردینه
وقالوا لعن الله ابن سعد هذا الماء یجری واکباد آل رسول الله لا تبل منه بقطرة
دیدیلر الله لعنت ایلسون ابن سعده فراتون سوی بوقرار یلن اخور اما پیغمبر صلی الله علیه
والهون بالالارینون جکری عطشدن یانور بر قطره بوقدر سودان اولاراویرمور د
فقال بریر یا اصحابی اذکروا ما ورائکم واملوا القربة وعجلوا پس بریر دیدی ای
منیم اصحابیم اهلبیتون سوسوزلقی یاد ووك سالون بیزا اولون مشکی دولدرون فقد
ذابت قلوب اطفال الحسین علیه السلام پس بر تحقیق امام حسین علیه السلامون بالالاری
جکرلری یاندی اریدی عطشدن ولا تشربوا حتی تروی اکباد بنات فاطمة علیها السلام
وسوایچمیون تا فاطمه زهرا علیها سلامون قزلارینی سیراب ایدك فقالوا لا والله
یا بریر لا نشرب قبلان تروی قلوب اطفال الحسین علیه السلام دیدیلر یا بریر والله
اولسون اللهمه تا امام حسین علیه السلامون بالالاری سوایچمیه لر بز سوایچمروق
اهل عزا جناب ابوالفضل العباس افاده فراته داخل اولدی اوجی دولدردی ایچون یاد
سالدی قرداشی امام حسین علیه السلامون سوسوزلقی واهلبیتی اطهارون سوسوزلقی سو
ایچمدی سوئی توکدی یره کوییا اوز نفسیله خطاب ایلدی به تقریر نا طقه

بحر الجحوم بو سوئی کو کلنوا نواسی کلو د		صحابه فرلاریون العطش صداسی کلو
بجه الجحیم بو سوئی ایچدی علی اکبر		بجه الجحوم بو سوبی تشنه بخاوی رود اصغر
بجه الجحیم کر سولوب کل تك آل پیغمبر		سکنه حینه قباقدن سو بولی کوزلر
من الجحیم سوئی هرچند کلکیمی سولا م		سوسوز قالان بالالار دان ایچمخل او
سکنه تشنه دی سو ایچمه حرام اولسون		سکنه سیز باشمون خاجی قاندلدوسون

خلاصه بو برلن اصحابون مکالماتنی قرا اولردن بر ریسی ایشتدی دیدی یا بریر بش اولمات
کر سیزی قویدوق فراته داخل اولدوز ایمدی ایستر سوز چنه لرده سو اپار اسوز واللهی

اسحقه خبر ویره حکم بریر ملایم دلیله دیدی ای شخص کل خیر و بر صرپس بربر باواش باواش
اوفرا اوله طرف کلدی بوجیالیلر که بلکه او ملعونی دوتا واصحاب دعوا سیز مشکی اهلبیت
اطهاره یتوره لر او ملعون مطلبی انلیوب قاشدی اسحق ملعونه خبر ویردی اسحق ملعون
حکم ایلدی قویمایون دوتون بریری پس اسحقون ادملری بریروب دیدیلر یا بریر اسحق تو
ایار ما قبلا راضی دکول بر بر دیدی سودان ال چکمروق دیدیلر اگر سودان ال چکمیسن
ما موروق سیز بلره دعوا ایدوب قتله یتورك وشهید الاوق بر بر دیدی ای بیحیالر
إراقة الدم ماء اشهی الی من إراقة الماء قانلاریمزون توکولمکی کوارادی منه
سویون توکول مکندن ثم قال ویلکم ما ذاق احد منا طعم فراتکم وانما همنا ردی
اکباد اولاد الحسین علیه السلام وعیاله اوندان صورا بر برو دیدی وای اولکو سیزه بزیم
هیچ بریمز فراتون سوین دادمامشوق بزیم مقصودمز امام حسین علیه السلام
اوشاخلارینون وعیالینون بالالان جکرلرینی سیراب ایتمکدی پس اند اولسون اللهمه
قویماروق سویه الا سوزتا قانلاریموز بومشکون اوسته توکوله پس قوشون او
دوورت نفر مؤمن جان نثاری الدیلار ارا الفته بریراحوالی بیله کوروب اوزادیلر
دیدی قویون مشکی ره مشکی تو تیدیلار یره مشکون اطرافندن دوردیلار وبریر
یبکی ویقول والهفتاه علی اکباد البنات صد الله رحمة عمن صد نا عنکن بریر
اغلیوردی و دیوردی وای منیم محنتیم اوبالا جاقوز لاروون با نان حکرلرینه پس جنمه کا هم
متوجه اولوب دیدی ای بالا جاقوز لار الله رحم ایله مسون او کسلره کریزی قویمایلار
سیزه سوکتوروك پس دعوا باشلاندی اصحابلی کوردیلر که مشك ایاق التده ضایع او
لاجاق بر ریسی مشکی کوتوردی جکنه دعوا قرشدی قوشون ایستوردیلر مشکی
او خلاسونلار اما اصحاب هر طرفدن اوزلرینی ویروردیلر او خلارون دمنه مشکی
کون تلردیلر تا اینکه او ملاعین دن بری مشکی نشان ایلیوب بر اوخ اتدی اوخ کلوب
دکدی مشکون بدندن مشکی تکدی اوتونی حکنه چکنی یارالاندی بنا ایلدی قان
توکولمکه او صحابه باوفا بیله خیال ایلدی که بوتوکلن سودور او بیجاره نون قلبی یرتیلدی
اولدی فلما نظر الدم یسیل والقربة سالمة قال الحمد لله الذی جعل دمی وقا
لقربتی ایلکه باخدی کوردی توکیلن قاندی سود کول دیدی حمد ایلرم بر پروردکاره
که منیم قانمون توکولمکی عوض ایلدی مشکون سویونون توکولمکینه عزادارلر جناب ابوالفضل
العباس علیه السلام مده مشکی المونشدی مبارك چکنه عمر سعد ملعون حکم ایلدی جماعت
قویمیون او خلیون مشکی تیر اندازلر او خلاری نیشان با غشی کیمی او عنوره اقانون
اوسته توکوردیلر ابوالفضل اقا مبارك سینه سینی سالمو شدی مشکون اوسته کر مشك
سلامت قالسون ابا او غیرتلو اقا لسان حالیله بیله بیوردور دبی
ایا جماعت لشکر باخون بو بر سوزمه بومشکه دور میون اوخ او خلاری ووروکومه

کرک نقد جان بو سویون بر قلیل قیمت دور		سکینه ایله علی اصغرون اما نمید ور
کرک بو کون ایچوریم قان بوقوم کمان		قلبم اوررام ایارام سو سکینه دان
نرقد روار بو اوزون قولاریم بوخوندهم		کیمسه بو باش بو قولدان عنود دوزن عطا

ایلکه بریر کوردی که قوشون بولاردان ال کوتورمیه جکلر و دعوا شدت ایدور فنادی باعلی صوته و یلکم یا اعوان بنی سفیان لا تثیروا الفتنة ودعوا اسباق بنی همدان فی معامدها پس اوجا اوازله قوشون جماعتنه دیدی ای ابو سفیانون کومکلری فتنه قالخوزمیون ودعوا اودینی شعلهلندرمیون قو بونی همدانون قلچلاری علاقانسون واتادمار درون کارزاردان کوتوروق بو حالده امام حسین علیه السلامون اصحابی خیمه قباقنده حضرتون حضورنده دورمشدیلار که اصحابون بری بریرن بو صداسینی ایشتدی عرض ایلدی سنه فدا اولوم بریرون سسی کلور قوشونه موعظه ایدور رخصت ایمونلو بریرون قباقنی کوبلر فقال الامام علیه السلام الحقوا به حضرت بیوردی اوز یوزی بیرون بریره کومک ایدون فرکب جماعة الیهم بر جمعی اصحابدن ات لری منوب قوشون جماعتنی کوردیلر که بریره کومک کلدی رجعوا منهزمین ال دعوادن جکوب قاشدیلار آشاره بر امدن عباس علیه السلام و اولاد امیر المؤمنین علیه السلام بیاری جناب علی اکبر بیست نفر سواره وسی نفر پیاده بر داشته برای اب بفرات رفته مشکهارا پر کرده بودند تا اینکه جنک شد چنانکه مشهور است فجاء بریر بالماء حتی دخل من الخیمة پس بریر سو سلامت کتوردی تا اینکه یتشدی خیمه لره فرمی الغریر وقال اشربوا یا ال الرسول هنیئا مریئا مشکی قو یدی یره سسلندی ای پیغمبر بالالاری ای جکر عطشدن یانان اوشاقلار کلون سو ایچون کوارا اولسون سیزه بو سو اه واویلا ایلر او سو سیز بالالار سو ادینی بریردن ایشتجک کلاگ خیمه لردن توکولدیلر ایشکه یتشدیلار مشکون باشنه شدت عطشدن سراسیمه اولموشدیلار وصحن صیحة ولقد هذا بریر جائنا بالماء هاموبردن سسلنوب دیوردیلر بودی بریر بیزه سو کتوردی ودمین بانفسهن علی القربة کثرت عطشدن مشکی احاطه ایجال ویرموردیلر او سو سیز بالالار اوزلرین سالوردیلار مشکون اوستنه فمنهن من یحضنها ومنهن من تضع خدها علیها ومنهن من تلقی فوادها علیها اه اه بعضی سی مشکی باغرنه باسوردی بعضی سینه سینه بعضی یوزین مشکه قویوردی بعضی اورکین قویوردی مشکون اوستنه که جکر لرنون حرارتی سونسون فلما کثر ازدحامهن علی القربة ایلکه اوشاقلارون ازدحامی مشکون اوسته چوخ اولدی انفلت الوکاء واریق الماء ومشکی اوطرف بوطرفه چکوردیلر بریر لرینه سبقت ایدوردیلر که مشکی ایچسونلار دا اه اه واحسرتاه واویلا مشکون بندی قیلدی سو بردن توکولدی یره تصادحت الفتیات وصحن اریق الماء قزلار کوردیلر که سو توکولدی اغلاشا اغلاشا شدتیله سسلندیلر که سو توکولدی

یا بریر بریزیم سو سوزلقدن چاره اولمادی فجعل بریر یلطم وجهه وجبینه ویقول والهفتا علی اکباد بنات رسول الله صلی الله علیه واله پس بریر که سویون توکولمکنی ایشتدی یوزینه و باشنه ویروب سسیله اغلیوب دیردی وای منم محنتم سیزه بالالار نیوب جکر لرینه که او لاری سیراب ایده بولمدیم اهل مجالس عاشورا کونی دوردن نفر داخل فراته اولدی اوچ نفری جمعی سوکتوردی اولاری بری جناب علی اکبر علیه السلامدی و بریسی علیه الرحمة ولکن صواندی و بریسی حضرت ابو الفضل العباس علیه السلامدی اما بری جمعی کلاسو کتورمک بولمدی او کیمدی او دا او مولای غریب حسین مظلوم شهید علیه السلامدی ایلکه او مظلوم اتی فراته داخل اولدی کوردی که ذوالجناح چوق سوسوزدی بیوردی حیوان انت عطشان وانا عطشان والله لا اذوق الماء حتی تشرب جناب سید الشهدا بیوردی حیوان سنده سوسوزسان منده سوسوزام واللهی من سو ایچمرم تا اینکه سن سو ایچمیه سن امان ذوالجناحون فراستندن فشال رأسه ولم یشرب قال واللهی لا اشرب وانت عطشان او حیوان باوفا باشین یوخاری قالدردی وعرض ایلدی اقا واللهی سو ایچمرم وخال اینکه سن سوسوزسان حضرت بو قصد ایله که ملکه اوچوب سو ایچه مبارک الارین سو یلان دولدردی مبارک اغزینون مقابلنه یتوردی برملعون اوخیله حضرتون مبارک اغزندان اوردی حضرتون مبارک اغزی قانیله دولدی قان توکولدی حضرت سویی توکدی یره فراتدن چخدی الا لعنة الله علی القوم الظالمین

هاشمیهاب تاقنده وفخر الکاس لار روایت اولوب

که حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله داخل اولدی حضرت امیر المؤمنین علیه السلامون اوینه حالت فرح وشادلقیله وحضرت امیر المؤمنین علیه السلامه سلام ویردی او جناب جواب سلامی ویردی عرض ایلدی من سیزی هرگز کورمه مشم که منیم یانمه تشریف کتوره سیز بو قرار شاد و خرم که بو کون تشریف کتوروب سیز حضرت رسول صلی الله علیه واله بیوردی کلمشم که سنه بشارت ویرم بو لکان بدر سنه و راستی که جبرئیل بو ساعت منه نازل اولدی دیر عرض ایلدی که حق تعالی سنه سلام یتوردی و بیوردی مژده ویر علی بن ابیطالبه که اونون شیعه لری خواه مطیع و خواه عاصی اهل بهشتدیلر ایلکه امیر المؤمنین علیه السلام بو مژده نی جناب رسول الله صلی الله علیه واله دن ایشتدی جک سجده یه دوشدی و سجده دن صورا مبارک الارینی کوکه قالدیب عرض ایلدی خدا وندا شاهد اول منکه بدنیمی من اوز نوابلریمون نصفنی ویردیم اوز شیعه لریمه بعد اران فاطمه زهرا سلام الله علیها عرض ایلدی الهی سنه شاهد که منده اوز ثوابلریمون نصفنی عموم او علی علیه السلامون شیعه لرینه بذل ایلدیم صورا جناب امام حسن علیه السلام بو قراریلن ثوابون نصفنی اتاسون شیعه لرینه بخشش ایلدی اوندان صورا مظلوم کربلا سید الشهدا علیه السلام عرض ایلدی خدایا

منده اون ثواب لریمون نصفنی انا مون شیعه لرینه باغشلادیم بعد اذان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بیوردی سیز منده ن سخی راخ دکولسیز شاهد اول منه ای منم اللهیم بلدرسی
کره من باغشلادیم علیمون شیعه لرینه اون ثواب لریمون نصفنی پس مسند جلال کبریادن
ایجاد صوت اولوندی بو فرازلن خداوند عالم بیوردی که سیزلر منده ن کریم راخ
دکولسیز بلدرسینکه من باغشلادیم علیمون شیعه لرینون کناهلرینی ودوستلرینون

کناهلرینی هر کناهی که اولا

ایضا کتاب شهاب ثاقبده روایت اولونوبدر که

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهانون خدمتکاری ام ایمن مکه معظمه یه کیدوب ودی
ایلکه منزل جحفه یه یتشدی عطش اونا بر مرتبه ده غالب اولدی که یاخوندی هلاك
اولسون پس یوزین کوکه سمته دوتوب عرض ایلدی ای منیم پروردکاریم منی
عطشدن هلاك ایده جکسن وحال انکه من سنون پیغمبرون قیزی فاطمه زهرا
سلام الله علیهانون خدمتکاری ام پس همان حالده بر دلو هشتون سرین سویله
مملو کوکدن ام ایمن اوچون اوزان اولدی پس او مومنه ایچوب سیراب اولدی ام ایمن
اوزی روایت ایدور که او سویی ایچندن صورا یدی ایله تك نه اجدیم ونه سوسیز اولدیم

کتاب نزهة الابرارده که
سید هاشم بحرانی نوشته

تالیفاتندن دی روایت ایدیه حضرت صادق علیه السلامدن که بر کون جناب امیر المؤمنین
علیه السلام عایشه نون منزلینه تشریف کتوردی و سلیندی ای فضه سو کتور
تا دستماز الوم بر احد او جنابه جواب ویرمدی تا اوچ مرتبه سوال ایتدی بر نفر جواب
ویرن اولمادی ایتدی جنون خاتون قیامت سلام الله علیهانون منزلینه تشریف
کتورسین او حالده بر هاتف ندا ایلدی که یا ابا الحسن دونك الماء یعنی ای حسن
علیه السلامون اتاسی سوسنون خدمتنده حاضردی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
ملتفت اولوب کوردی بر قزیل ابریق هشت سویه صاق طرفنده قویولوب پس او سودن
دستماز الدی بعد ابریق غایب اولدی او حالده حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خدمتنه یتشدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیوردی یا علی بو نه سودور که مرداید
کیم باشندان ویوزندن جکدی اولور عرض ایلدی که الله واونون رسولی اعلمدور
بیوردی یا علی او هاتف جبرئیلدی واو سویون بر ثلثی مشرقدندی وبر ثلثی مغربدندی
وبر ثلثی هشتدندن بو اثناده جناب جبرئیل نازل اولدی عرض ایلدی یا رسول الله
صلی الله علیه و آله الله تعالی بیورور منیم سلامی علی علیه السلامه یتور وبو بویوراونا که فضه
حایضدی او سببه اونا جواب ویرمدی پس امیر المؤمنین علیه السلام بو فرمایش الهیه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله دن ایشتدندن صورا مناجات طریقیله عرض ایلدی اللهم بارك

لنا فی فضتنا یعنی خدایا برکت ویر بزیم فضه مزده نعمت

کتاب شهاب ثاقبده روایت
اولنوبدر که داود بن کثیر

وارد اولدی حضرت صادق علیه السلامون خدمتنه او جناب بیوردی یا داود ما ابطا
بك عنا یعنی نه باعث اولدی که تاخیر ایلدون بزیم یانمزه کلمکده عرض ایلدی کوفه ده
بر شغلی منه عارض اولدی که تاخیر لن سیزون محضر مبارکیزه یتشدیم او حضرت بیوردی منیم
عمومم زیدی کوردون عرض ایلدی بلی کوردیم بر آتا سوار اولوب وبر قلیج حمایل ایدوب
بو سوزی دیوردی که سلونی قبل ان تفقدونی سلونی فان ههنا سقط العلم
یعنی سوال ایدون مندن پیش از انکه منی مفقود ایده سیز وسوال ایدون مندن پس بتحقیق
بورا علمون سبکدور واشاح ایدوردی سینه سنه واو طور احوالات لر زیددن نقل
ایلدی که او جناب استنباط ایلدی که داود زیدی امام بولوب بیوردی ای داود باطل
بولکتیمه سن پس او بزرکوار فرمایدایدوب سماعة بن مهرانه حضور مبارکنه ایستدی
بعد از حضور بیوردی برسکلر رطب بزدن اوتری کتور ایلکه رطب حاضر اولدی بیوردی
ای داود کل میلن بو خرمادن میل ایله داود دیور برقدر او جنابلن رطبدن میل ایلدوق
پس او بزرکوار فرشون برکوشه سینی کنار ایلیوب بر حصته خرمانون حصه لرندن اوطاقون
برنده اکدی ومبارك اغزیون سویونی اونون اوستنه سالدی همان ساعت سبز اولوب
نمو ایلدی وقالخدی تا اوطاقون سقفنه یتشدی پس بار ویر اولدی وشاخه لری بر
یتشدی وبسر ورطب کتوردی بعد حضرتمه بیوردی ای داود نیکلان بو لطیف
وتازه رطبلردن ومن نیدیم وتناول ایلدیم او بزرکوارده تناول ایلدی وبر رطبون
حصته سینی یعنی دانه سینی مبارك اغزندن چخاردوب منه ویردی وبیوردی بونی
بوده بودانه خرمانی شکافه ایله وایچندن چخارتکلن برکاغذ یکه اوندا قویولوب پس
من دانه نی شکافته ایلدیم ایچندن بر بیچیده کاغذ چخاردوب کاغذی اچدیم کوردیم ایکی
سطر یازلوب سطر اولده بیله یازلوب بسم الله الرحمن الرحیم ان عدة الشهور عند الله
اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض ظاهر معنا بودور بدرستی
ایلارون عددی الله یانندا اون ایکیدور الله کتابنده او کونیکه خلق ایلدی یرلری وکوکلری
نه بخشیده بو بیدی شاعر فی الحقیقه مؤید اولوب روح القدسدن

حقیقتهم لن یدرك العقل کنهها
وهم حجج الباری علی کل من برا
هم العروة الوثقی التی کل من ها
ربوبیة کادت تکون ولم تکن
هم اما الباری علی کل من برا

کما الله لم یدرك بکنه الحقیقة
ائمة حق حجة بعد حجة
تمسك لم یسئل غدا عن خطیئة
ههم دون باریهم وفوق البریة
یرون عیانا تفعل کل البریة

وسطرنا یده یازلمشدی علی وحسن وحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد
وعلی وحسن ومحمد پس حضرت صادق علیه السلام منه بیوردی بیلورسن
نه وقتدن بو سطرلر یازیلوب بودر نه اوچون ایجه قوپولوب عرض ایلدیم نه سنه فدا اولورم
بیوردی ایکی بیک ییل حضرت آدمون خلقتندن ایره لی تمت

ایضا همان کتابده نقل ایدییور که علمای اهل سنتدن احمد حنبل

بو حدیثی یازور ان رسول الله صلی الله علیه وآله اخذ بید الحسن والحسین علیهما السلم
وقال من احبنی واحب هذین واباهما کان معی فی درجتی یوم القیمه یعنی بو تحقیق
که بر تحقیق حضرت رسول صلی الله علیه وآله حسن وحسین علیهما السلامون الندن
دوتدی وبیوردی هر کس منی دوست دوتا وبو ایکیسنی دوست دوتا وبولارین
آتاسنی دوست دوتا اولار منله منیم درجه‌مده قیامت کونی

ایضا همان کتابده عکرمه

روایت ایدیور ابن عباسدن که عمر بن
خطاب دوست دوتاردی حسن وحسینی واولاری مقدم ایدردی اوز اوغلنه
وهر اینه بر تحقیق برکون پول قسمت ایدیوردی اون ایکی درهم امام حسن علیه السلام
وان ایکی درهم امام حسین علیه السلام ویردی واوغلی عبد الله ایکی درهم
ویردی پس اوغلی عبد الله آتاسی عمره عتاب ایلدی دیدی تحقیق سن بیلورسن
منیم سابق الاسلام اولماقمی ومکه‌دن حضرت رسول صلی الله علیه وآله الله مدینه
هجرت ایتدیکمی باوجود این سن تفضیل ویرورسن حسن وحسین علیهما السلام
منه که اولارا منمدن زیاده قسمت وحصه ویرورسن پس عمر اوغلی عبد الله دیدی
وای اولسون سنه ای عبد الله کتور منه بر جد که اولارین جدی کیمی وبر آتا اولارین
آتاسی کیمی وبر آنا اولارین آناسی کیمی وبر جده اولارین جده سی کیمی وبر دایی اولارین
دایسی کیمی وبر خاله اولارین خاله سی کیمی وبر عمو اولارین عموسی کیمی وبر عمه اولارین
عمه سی کیمی پس اولارون جدی محمد مصطفی رسول خدا صلی الله علیه وآله
واولارین آتاسی علی المرتضی علیه السلام دور آنالاری فاطمه زهرا سلام الله علیها دور
وجده لری خدیجه کبری علیها سلام دور ودایی لری ابرهیم بن رسول خدا صلی الله علیه وآله دور
وخاله لری زینب بنت خاتم انبیا دور وعمولری جعفر طیار دور وعمه لری ام هانی بنت
ابی طالب دور الفضل ما شهدت به الاعداء فضیلت اودور که شهادت ویره اونا دشمن

ایضا همان کتابده یازور

که بو حدیث متفق علیه سنی وشیعه دور که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیوردی معراج
کیجه سی چون مقام قاب قوسین او ادنا یه یتشدیم هول قرب الهی منی او طور دهشته
که یاخوندی بدنیم تیتره سی اولوب مغدوم اولام تو حالده جناب رب العزت طرفندن

سس یتشدی که یا محمد صلی الله علیه وآله کیمی خلیفه قویدون یره عرض ایلدیم امیمون
یا نجیبی عموم اوغلی علی بن ابیطالبی واو صدا آواز یکرا الله طرفندن منه یتوشردی
یعنی علی علیه السلامون لهجه سی وصداسی ایدی پس عرض ایلدیم الهی وهو لای علیون
صداسیدی ایشیدیرم حضرت رب العزت بیوردی که یا محمد صلی الله علیه وآله اطلعت
على السموات والارض فما وجدت احدا احب الي واليك من علي بن ابيطالب فحاكيتك
بلسانه ولهجته لكي يطمئن قلبك يعني اي محمد من مطلع اولدیم وباخدیم اون
کوکلریمه ویریمه پس تاپمادیم کوباردیم ویرده براحدی که منیم وسنون یانیموزدا محبوب
راخ اولا علی بن ابیطالبدن پس خطاب ایلدیم سنه ومکالمه ایلدیم سنله علینون لهجه سیله
وصوتیله تا سنون قلبون مطمئن اولا واورادا دوما پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیوردی که
اوخوف ورعب مندن کوتورولدی واورادا اولدم تمت

در کتاب غایة المرام [illegible] کفایة الخصام [illegible]

در حدیث سیزدهم همین باب ابو الحسن فقیه از طریق مخالفین باسناد خود تا ازسلمان
فارسی وابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود چون بمقام قاب قوسین
او ادنی که بالای ان مقام از دو کوه عقیق است رسیدم وحق تعالی بامن راز گفت خطاب رسید
که یا احمد ترا وعلی را از نور خود آفریدیم واین دو کوه را از نور روی علی علیه السلام آفریدم
وبعزت وجلال خودم سوگند که آفریدیم این دو کوه را تا نشانه باشد میان بندگان تا آنها
معلوم کنم کسی را که ایمان آورده است وسوگند یاد کردم بعزت خود که دوزخ را حرام کنم بر بدن
کسیکه با او عقیق باشد بشرط انکه از دوستان علی علیه السلام باشد واو را ولی خود داند
ربوبیة کادت تکون ولم تکن هم دون باریهم وفوق البریة
یعنی در محمد وآل محمد صلوات الله وسلامه علیهم نزدیک بود که مرتبه باشد مثل ربوبیة
ودر ایشان این مرتبه نشد که ایشان در رتبه از خدا پایین اند واز همه مخلوقات
بالاو در باب دوازدهم کتاب کفایة الخصام در حدیث ششم این باب روایت کرده از جعفر
صادق علیه السلام او از پدرش حضرت باقر علیه السلام او از پدرش حضرت سجاد
علیه السلام او از پدرش حضرت حسین علیه السلام او از پدرش حضرت امیر المومنین
علیه السلام که فرمود خبر داد بمن رسول خدا صلی الله علیه وآله که ساعتی پیش از این
جبرئیل بمن نازل شد وگفت انگشتر عقیق در دست کنید زیرا که عقیق اول سنگی است
که شهادت داد واقرار کرد از برای خدا بوحدانیت واز برای من به نبوت واز برای علی به وصایت
واز برای اولاد علی به امامت واز برای شیعیان علی به دخول جنت **از کتاب
مناقب خوارزمی** نقل نموده این حدیث را مصنف کتاب جواهر
السنیة فی احادیث القدسیة که سوال کردند از رسول خدا صلی الله علیه وآله که در شب

معراج پروردکار تو ترا بکدام لغت وزبان مخاطب فرمود گفت مخاطبه نمود پروردکار
من با من بزبان علی بن ابیطالب علیهما السلام و ملهم نمود مرا بر این که عرض کردم ای پروردکار
من تو با من مخاطبه فرمودی یا اینکه علی پس فرمود پروردکار من که یا احمد صلی الله
علیه و آله من شی هستم لا کالاشیا یعنی نه مثل سایر اشیا و قیاس کرده نمیشوم بمردم و
موصوف نمیشوم به اشیا و خلق نموده ام ترا از نور خودم و خلق نموده ام علی علیه السلام
از نور تو پس مطلع شدم بر سرایر و مخفیات قلب تو و نیافتم در قلب تو محبوب تر بتو از
علی بن ابیطالب علیهما السلام پس خطاب کردم تو بزبان وی تا اینکه آرام و مطمئن باشد
قلب تو

ایضا همان کتابده یازور

وقتیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام انا سنون بطننده ایدی هر زمان که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسدون منزلنه داخل اولاردی او طفل مبارک حرکت
ویروردی انا سی فاطمه نی زورلن ایاق اوسته قالخزاردی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله هین تعظیم تکریمیدن اوتری برکون جناب فاطمه عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله
علیه و آله سن تشریف کتورندن بوجنین منه حرکت ویرور زورله منی ایاق اوسته
قالخزر پس رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب ابوطالبه بیوردی عمومن کلن وقته
سن ایکی الیو بله فاطمه نون چکنلرندن محکم دوت تو یادورسون ایاقه جناب ابوطالب
برکون فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله هه عمل ایلدی او جنین مبارک انا سنون
بطننده برتکان ویروب بر نحو بلن بر بندن فاورادی که جناب ابوطالبی سلدا بیدی کم نجلکی
وعمامه مبارکی باشندان دوشدی

ایضا همان کتابده
حذیفه یمانیدن روایتدور

که برکون حضرت رسول صلی الله علیه و آله هی کورمکه کیتدم ایستدم پرده نی کوتوروب
داخل حجره مطهره اولام دحیه کلبی نی کوردم که اکلشوب مراجعت ایندم و اوندان که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بورمشدی که دحیه منم یانیمدا اولاندا هیچ کس منیم خصوصیمه
کلمه سین اثنای راهده حضرت امیر المؤمنینه یتیشدیم بیوردی هارادا ایدون ای حذیفه
احوالات مراجعتی عرض ایلدیم او حضرت بیوردی رجوع ایله منلن کیدک تا تماشا ایده اوق
اونا دا که کورسن بدیتی که سن منیم شاهدیم سن بو امته سغیردن صورا پس رجوع ایلدیم
من دم دروه اکلشدیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام داخل اولدی حجره سلام ایلدی
دحیه جواب سلامی بوقراردن رد ایلدی وعلیک السلام یا امیر المؤمنین و رحمة الله و
برکاته اکلش او زفرداشون وعمون او غلنون باشینه منیم دیزیم اوستن کوتورا اوز
دیزون اوسته الکه سن مندن اولی سن پس حضرت امیر علیه السلام اکلشدیب
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله هون مبارک باشینی الدی دیزنن هو جاقنه دحیه
کتدی پس حضرت امیر علیه السلام منه بیوردی ای حذیفه داخل اول من داخل

اولدیم برابر کیجدی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله یوخیدن بیندر اولدی علی علیه السلامون
یوزینه تبسم ایلدی و بیوردی یا علی منیم باشیمی کیمون قوجاقندن کوتوردون اوز قوجاقوه قویدون
عرض ایلدی دحیه نون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیوردی دحیه دکول الله لدی
او منیم قرداشم جبرئیلدی یا علی وقتیکه داخل اولدون نه دیدون و نه ایشتدون علی علیه السلام
ماجرانی کما جری نقل ایلدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیوردی یا علی بیدی کوکلردن
ساکنلری اللهون حکمیله سنه امیر المؤمنین لقبیله سلام ویردیلر بیر اهلندن ایره لی جبرئیل
سنون امیر المؤمنین اولماقون حکمینی منه کتورمشدی و من مأمورم بو حکمی جمیع خلقه
تبلیغ ایدم ان شاء الله صباح بو حکمی خلقه معلوم ایدرم پس اوکونون صباحی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منادی کوندردی و امر ایلدی که هامو خلق دربار
عرش مدار دولتخانه رسول مختاره جمع اولسونلار پس مهاجر و انصار و سایرین کلدیلر
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هون قاپوسنه جمع اولدیلار پس حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله اذن ویردی که ایکی ایکی حجره یه داخل اولوب اکلشوردیلر پس حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه و آله او ایکی نفره بیورودی دوروب ایاقه علی بن ابیطالبه
امیر المؤمنین کلمه سیله سلام ویرون پس قالخدیلار و دیوردیلر السلام علیک
یا امیر المؤمنین و جماعتدن بعضی بو سلامدن مقدم عرض ایدیردیلر یا رسول الله
بو فرمان اللهون و رسولنون حکمیله در بیورودی بلی اللهون و رسولنون حکمیله دی
انداولسون اللهه که محمده سزاوار دکول اوز یانندان بر حکمی ایلیه و انداولسون
او اللهه که محمدون جانی اونون قبضه قدرتنده دور اگر بو حکمی قبول ایتمیه سوز یا بو امره
برهم ایده سوز و بو عهد و عقدی سندیراسوز و بو حکمه مخالف ایده سوز کافراولوبسوز
اللهه و منیم رسالتیمه من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر انا اعتدنا للکافرین نارا
احاط بهم سرادقها یعنی هرکس ایستور ایمان کتورسین یعنی علیه السلامی امیر المؤمنین
اولماغه قبول ایتسون و هرکس ایستور کافر اولسون بدرستیکه بز مهیا ایلمشوق کافر
لردن اوتری بر اودی که احاطه ایدوب اولاردی او اودون سراپرده لری و جماعتون
بعضی بدون سؤال حضرتون حکمینی قبول ایدوب دوروردی امیر المؤمنین لقبیله علی
علیه السلامه سلام ویروردی پس اوچنجی ایکی نفر که داخل اولدیلار ابوبکر و عمر ایدی
سلام ویروب اکلشدیلر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اولاره بیوردی که دوروب
علی بن ابیطالبه لفظ امیر المؤمنین لن سلام ویرون عرض ایلدیلر بو قراردا د اللهون و پیغمبرون
حکمیله دی بیوردی بلی پس قالخدیلار لفظ امیر المؤمنین لن سلام ویردیلر اولاردان صورا
طلحه و سعد بن مالک داخل اولدیلار و سلام مأمور اولدیلار بعد از سؤال سبب
سلام ویردیلر بعد از ان سلمان و ابوذر داخل اولدیلار و مأمور اولدیلار سلامه
و سلام ایلدیلر بدون سؤال بعد از ان خزیمة بن ثابت و ابو الهیثم بن التیهان داخل

اولدیلار بعد از ماموریت بدون سؤال سلام ایلدیلر بعد اردان عمار و مقداد داخل اولدیلار
بعد از ماموریت بدون سؤال سلام ایلدیلر اولاردان صورا عثمان و ابو عبیده داخل
اولدیلار بعد از حکم رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از سؤال سبب سلام ایلدیلر
پس مهاجرین و انصار ایکی نفر ایکی نفر داخل اولور دیلار و سلام ایدر دیلر اولاردان
صورا بریده اسلمی قرداشیلان داخل اولدیلار بدون سؤال حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله نون امر ایله سلام ویردیلر پس حجره و صحن خانه و کوچه جماعتدن مملو اولدی
ایلکه ها موجماعت ایکی ایکی داخل اولوب و امیر المؤمنین لقبیله حضرت امیره سلام ویر
دیلر چند بلار خارج ابو بکر عمره دیدی کوردون پیغمبر عموسی اوغلنه نه مقامه سوردی
که جمیع مومنلره امیر ایلدی اگر قدرتی اولسا پیغمبر ده ایدر عمر دیدیکه ساکت اول
سنه چوخ کران کلسون اگر پیغمبرون وجودی آرا الغدان کونور ولی اونون بو عملنی
ایاقمزون آلتنه سالورق خلاصه بریده اسلمی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نون
وفاتندن صورا مدینه یه کلدی کوردی ابوبکر اکلشوب پیغمبرون منبرنده و بر درجه اوندان اشاغه
اوندان اشاقه عمر اکلشوب مسجدون بر طرفندن فریاد ایلدی که ای ابو بکر وای عمر
دیدیلر ای بریده سنه اولوب مجنون اولوبسان که بیله فریاد ایدورسن دیدی والله
دیوانه اولمامشام ولیکن سیزه اولدی سیزون علی بن ابیطالبه امیر المؤمنین لقبیله سلام
ایله مکوز دیدیلر ای بریده برامر برامرون صورا حادث اولار سن غایبدون بز حاضر کوردوک
حاضر بز ادیکه غایب اولا کورحرد یدی یعنی سیز کوردیز بز کوردی که الله و الله نون رسولی
اونی کومرسدیلر والله ای ابوبکر وفا ایلدی سنون رفیقون او عهده که سنه اونیا
دیدی اگر محمد صلی الله علیه و آله وفات ایدرا اونون بو حکمنی ایاقمزون آلتنه سالارق
پس حال مدینه مدینه ساکن اولماق بیراو تقیلیه سنه کیتدی و مدینه یه کلمدی
تا انکه خلافت امیر المؤمنینه یتشدی و او حضرتون خدمت شریفنده واردی تا اینکه حضرت
شهید اولدی بعد از ان کیتدی حل سانداق لدی تا اینکه وفات ایلدی رحمة الله علیه

کتاب هدایة الحضا مده ایکی یوزدر و حسان الیمن یاند

اوچونجی حدیثده احادیث عاشردن ابن جبیردن بخصکامیدن نقل ایدیور اوز سندیله ابن عباسدن
که قرآنون هر یرینده که ان الذین آمنوا وارداولوب علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام
اونون سابق و اولیدور که خداوند عالم هشتاد نقطه بریده اوبزر کواری امیر المؤمنین ایله
آدلاندیروب و در مودة رابعه کتاب مودة القربی الکتاب ینابیع المودة روی
عن علی علیه السلام ان فی اللوح المحفوظ تحت العرش مکتوب علی بن ابیطالب امیر المؤمنین
ایضا فیه عن حذیفة الیمانی قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو علم الناس ان علیا متی سمی
امیر المؤمنین ما انکروا فضله قال قیل یا رسول الله صلی الله علیه و آله متی سمی قال بین

امیر المؤمنین

امیر المؤمنین و آدم بین الروح والجسد **ایضا فیه** فی المودة السادسة
منه عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من احبك یا علی كان مع
النبیین فی درجتهم یوم القیمة ومن مات یبغضك فلا یبالی مات یهودیا او نصرانیا
ایضا فیه عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله جعل
ذریة كل نبی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلب علی علیه السلام **ایضا فیه**
عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا فرغ الله تعالی من حساب
للعباد بامر الملكین فیقفان علی الصراط فلا یجوز الصراط الا ببراءة بولایة من علی فمن
لم یكن له براءة منه اكبه الله علی وجهه فی النار **در روز عاشورا**
بر بدن شریف از شهدا صدمه و اذیت و جراحت بیشتر رسید که برابر شهدا نرسید اول
بدن لطیف جناب قاسم بود فاستبقت الخیل بصدره و جرحته بحوافرها و رضته
د قیم بدن شریف حضرت عباس علیه السلام بود چونکه جراحات سایر شهدا را در
کتب علما ضبط کرده اند و جراحات حضرت عباس علیه السلام در هیچ یك از کتب
مقاتل ضبط نشده ولیکن مشهور علما آنست که انقدر زخم از تیر و نیزه و شمشیر و عمود
و سنك و چوب بر بدن اشرفش رسیده بود که ثلث گوشت بدنش قطعه قطعه جدا
شده بود كما فی الارشاد ان من كثرة الجراحات الواردة علیه لم یقدر الحسین علیه السلام
ان یحمله الی محل الشهداء فتركه جسده فی محل قتله و رجع باكیا الی الخیام سیم بدن اطهر
سید الشهداء علیه السلام بود مجلسی علیه الرحمه در بحار و غیره نوشته که عدد زخمهای
آنحضرت بروایتی سیصد و شصت و بروایت دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار
هزار زخم تیر همه در پیش روی آنحضرت بود عن المنتخب ان یوم العاشوراء خطب الحسین
علیه السلام عمر بن سعد فقال یا ابن سعد اخیرك علی ثلث خصال اول رجوع بمدینه
د قیم اسقونی شربة من الماء ثلثم فلیبرز الی رجل بعد رجل **جناب
سید الشهداء** علیه السلام در روز عاشورا بان تشنگی که داشت سه مرتبه عطش خود را
بان ملاعین اظهار فرمود یکی در مخاطبه ابن سعد چنانکه گذشت یکی آنوقت که از صدر
زین بر روی زمین افتاد كما روی هلال بن نافع فسمعت الحسین علیه السلام فی تلك الحالة
الماء فسمعت رجلا یقول یا حسین علیه السلام لا تذوق الماء حتی ترد الحامیة و تشرب من حمیمها
یكی در نفس آخرین وقتیكه شمر ملعون در صدر شریفش بود كما فی البحار و الحسین علیه السلام
باخر رمق بلوك لسانه من العطش و یطلب الماء فقال الشمر لعنه الله یا ابن ابی تراب الست
تزعم ان اباك علی حوض النبی صلی الله علیه فیسقی من احبه فاصبر حتی تاخذ الماء من یده
كتاب تحفة الذاكرینده صعصعة بن زید بن صعصعة بن سوحان
روایت ایدور که جناب سید ساجدیندن سؤال ایلدیم یا ابن رسول الله بو قدر مصیبت
که سیزه یتشدی هانسی اشد اولدی حضرت بیوردی بزیم مصیبتمز لم یكن او قد لعنا

کرجه وحصری یوخدی ولیکن اوچ فقره بزیم مصیبت لریموزدن اورك یاندیران اولدی اوّل اولادلارینون آخرجی ودلعی که اهل بیتیمه مشغول اولدی واولارا وصیت ایلدی ومهیای شهادت اولدی ایکجی اوز مانیکه بزلری اسیرایلیوب قتلکاهدن ایاردیلر عورتلر شهیدلارینون یارالوبدنلری کوروندی اوزلرین دوکه لردن یره سالوب هره اوز معشوقنی ومحبوبنی آغوشه چکوب مشغول ناله اولدیلار اوچجی شامه وارد اولان کون مجلس یزیده حاضر اولان زمان

اوچ یرده جناب سید سجاد علیه السلامون قتلنه اراده ایلدیلر

اوّل شمر ولدالزنا غارت خیمه کاهده ایکجی ابن زیاد ولدالزنا کوفه ده اوچجی یزید ولدالزنا شام شومده

جناب سید الشهدا علیه السلام عاشورا کونی اوچ قان کویه آتدی

اوّل جناب علی اصغرون بوغازینون قانینی ایکجی جناب علی اکبرون یارالارینون قانینی بیلکه حضرت صادق علیه السلام زیارت جناب علی اکبرده اوز حرم محترم اصحابلرینه تعلیم ایلدی که بابی انت وامی دمك المرتقی به الی حبیب الله اَنام اَنام فدا اولسون سنه که سنون قانینی اوجالدی بیتدی اللهون حبیبنه بابی انت وامی من مقتدم بین یدی ابیك یحتسبك ویبکی علیك محترق علیك قلبه یرفع دمك بکفه الی اعنان السماء لا ترجع منه قطرة ولا تسکن علیك من ابیك زفرة انام انام فدا اولسون سنه که آتان حسینون قباقنده شهید اولدون آتان سنون مصیبتنده اغلیوردی واوزکه سنه یاتوردی والیله سنون قانونی کوکه آتوردی بیلکه بر قطره یره دوشمدی وآتان آه وسوزدلسندن اوتری اغلاماقی ساکن اولمادی اوچجی حضرتون اوز مبارك قانی که قتیکه اوچ شعبه لی نیزه الود اوخ بروایت ابن طاوس او بزرکوارون مبارك سینه سینه یا قلب شریفندن دکدی بیلکه اوخین اوجی حضرتون دالیندان چخدی او حالده او مظلوم اتوردی بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه واله پس مبارك الیله اوخی چکدی فسال الدم کالمیزاب قان بنا ایلدی ناودانکیمی جاری اولماقا حضرت مبارك اوجینی دولدیردی آتردی کوك طرفنه ودوباره اوجینی دولدیروب مبارك بوزینه وسقالینه سوردی وبویوردی هکذا اکون حتی القی جدی رسول الله صلی الله علیه واله واقول یا جداه قتلنی فلان وفلان وها بیله اوز قانیمه خضاب اولمش قالاجاقام تا ملاقات ایدم جدیمه وعرض ایدم یا جداه اولدوردی منی فلان وفلان آه آه حضرت بو حالده مبارك یوزین درکاه الهیه دوتوب مناجات ایلدی خدایا بو قوم اولدیلر بر کیشی که یوکون یریوزنده اوندان سوای سنون پیغمبرینون بالاسی یوخدی

بو عالمده اوچ نفر اللهه عزیزدور سقاللری قانیله الوان اولدی

که جمیع خلق قاتدن مقرب ایدر درکاه الهیده اوّل خاتم انبیانون محاسن شریفی احد غوسنده مبارك انتون قانیله الوان ایلدیلر ایکجی امیرالمؤمنینون مبارك سقالی یوزده مکه سی

ابن ملجمون ضربتیله خون آلود اولدی اوچجی امام حسین علیه السلامون مبارك سقالینی کوفه مالك بن یسر ملعونین قلیجیله خون آلود اولدی

زیارتلرده اوچ قبردن صدا کلوب

اوّل یوسف پیغمبرون آناسی راحیلون قبریندن وقتیکه جناب یوسف مالکدن رخصت آلوب اوزین سالدی آناسنون قبری اوسته عرض ایلدی یا اماه ارفعی راسك وانظری الی قبردن جواب کلدی یا ولداه الکرت همی وغمی وحزنی فاصبر ان الله مع الصابرین ایکجی خاتم انبیا صلی الله علیه واله نون قبر شریفندن وقتیکه امیرالمؤمنین علیه السلامی ابوبکرون بیعتنه کوتوردیلر پای منبرده سالخلادیلار خاتون قیامت حنیبله مسجده کلدیلر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یوزین دوندردی جناب پیغمبر صلی الله علیه واله نون قبر مطهرینه عرض ایلدی یابن امّ ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی او حالده قبر رسول الله صلی الله علیه واله دن سس کلدی ای ابا بکر اکفرت بالذی خلقك من تراب الخ آیا کافر اولدون او پروردکاره که سنی توپراقدن خلق ایلدی الخ اوچجی جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها نون قبر شریفندن وقتیکه مظلوم کربلا وداع ایدوردی مدینه دن چخاندا تا اینکه عرض ایلدی السلام علیك یا اماه جواب کلدی علیك السلام یا مظلوم الام ویا شهید الام ویا غریب الام

دنیاده اوچ اوزیک الله یاننده دوستلوق نشانه سی ایدی

اوّل حضرت سلیمانون اوزیکی ایکجی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلامون اوزیکی که رکوعده اللهون رضاسندن اوتری تصدق ایلدی اوچجی امام حسین علیه السلامون اوزیکی که بجدل بن سلیم لعین او مظلوم آقانون مبارك بارماقین بچاردی الخ

اوچ نفر آتا اوز جوان اوغلنی قربان ایلدی

اوّل حضرت ابراهیم علیه وعلی نبینا واله السلام اوغلی اسماعیلی ایکجی جناب عبدالمطلب پیغمبر صلی الله علیه واله نون جدی اوغلی جناب عبدالله نی بیلکه خاتم انبیا صلی الله علیه واله بیورودی انا ابن الذبیحین اوچجی جناب سیدالشهدا علیه السلام الاف التحیة والثنا اوغلی جناب علی اکبری

موافق اخبار واحادیث اوچ باش کسیلندن صورا دانشوب

اوّل حضرت یحیی علیه السلامون باشی ایکجی سعید بن جبیرون باشی بیلکه اواخر کتاب مخزن البکاده یازیلوب اوچجی مظلوم کربلانون کسیک باشی وقتیکه یزید ملعونون یاننده قزل طشت ایچنده قویمشدیلار بیرکیجه جناب سکینه خاتونون آناسی واقعه ده کوروب اهل بیتدن آناسی اینجیدوردی اهلبیت آه ناله ایلدیلر حضرتون مبارك باشی طشتدن قالخدی هوایه بیوردی اللهم ان هولاء اهلونا

در کتاب مشکوة وانیس الواعظین است

که چون جناب سکینه کفت ابتونی بوالدی عمتاه اجیبونی این ابی طاهر میکوید که ندیم یزید پلید بود وسر یزید دروانوی طاهر بخواب لعنت رفته بود درانحال دیدم سر منور امام غریب بلند شده در بالای خرابه چون آفتاب تابان

ے در خند و میگوید یا بنتی یا قرة عینی لا تبکی انتیه هیهات انظرک وصوتک اسمع از شدت مصیبت جناب سکینه هر ساعتش پدر را کشیدند با زمشغول گریه بود و میگفت ای پدر جان

یا من هو طالب لا جابة	ما بین سیوف و دماء و تراب
هل تسمع دعوتی الغریبة	وهی تبکی فی تراب الخراب

طاهر میگوید از آن سر خونین این صدا بلند شد که اصبری یا بنتی ولا تبکی فان بکائک تهلکنی پس طاهر میگوید از اهل بیت سبب گریه را پرسیدم گفتند جناب سکینه در خواب پدر بزرگوار خود را دیده از ما پدرش را میخواهد طاهر به یزید اعلام کرده سر خونین آلود حسین مظلوم بر طبقی که از شتر بحر ابر فرستاد برای تسلی جناب سکینه فانوا به فی الطشت یلمع نوره کالشمس بل هو فوقها فی النجم اهل بیت اطهار پیش از دیدن سرها دل خون آلود مظلوم کربلا با چند علامت دانستند که سر مطهر امام عالیمقام میباشد یکی نور که بجز ابیضاض ندید و یکی آنکه دیدند که امام بیمار با مشقت تمام بپا ایستاده سلام میکند که السلام علیک یا من نحره منحور و خده مکسور و راسه علی القناة مشهور پس جناب زینب خاتون در خطاب بسر مبارک برادر کرد یکی اینکه ای شاه دنیا و دین لازم بود باین اهل تو قربانها ذبح کنم و باین سر نازنین تو جواهرات بر بها نثار کنم چه کنم برادر آنچه قربانی داشتم در کربلا کردم و آنچه مال و جلال داشتم همه را دشمنان تو غارت کردند و تالان نمودند پس من قربانی بجوئی زلف سفید شده ام را و عوض جواهرات قطرات مروارید چشمهایم را باین سر خونین ات نثار میکنم چون سر را بر پیش جناب سکینه گذاشتند جناب سکینه گفت عمتی ما هذه قالت لا تجزعی بعد ولک ما تطلبین قالت سکینه هل یحیی ابی لا والله لم یحی وقتیکه سکینه وفات کرد و اهلبیت ناله میکردند گویند اهل شام از خواب بیدار شده بخانه یزید رفته گفتند ای یزید والله لا یستقر المرتضعون فی المهاد والمرضعات یدرن حول البلاد پس بروایت محرق یزید با اهل بیت خود سیاه پوشیدند و نعش آن طفل را خود برده غسل داده کفن کردند

فی روایت کتاب تحفه که ملعون یزید لعین اذن داد اهل شام با جمعیت تمام آن یتیم را دفن کردند با احترام کتاب تذکرة المصائب ده یازور غساله آوردند آن یتیم را غسل دهد چون نظر غساله بر کبودی پهلویش افتاد گفت من باین مظلومه غسل نمیدهم در نزد او آن یا را نیست که بنوم بکبودیش بنگرم جناب زینب التماس کرد که ای غساله کبودیش از ضرب چوب نیست بلکه آنقدر در بالای خاک و خشت خرابه خوابیده که پهلویش چنین کبود شده پس غساله غسل داد کفن کردند و در خرابه دفن کردند و کذا آن حال جناب زینب خاتون چنین نوحه میکرد

نه گلشن وار نه بلبل نه چمن وار	نه قرداش وار نه اهل وطن وار
نه سدر نه حنوط و نه کفن وار	امان باجی دگر کون اولدی حالیم
گوروسن باجی حد سیز غمله یم	فلک الدی الدن ایلریم

کفن ایت بو یتیمه محشر ے	امان باجی دگر کون اولدی حالیم

در مجلس هفتم باب دوم تحفه نوشته که شب وفات آن یتیم ام کلثوم نمی خوابید جناب بیمار کربلا سببش را پرسید گفت دیشب این طفل بد خواب شد آرام نمیگرفت و بخواب نمیرفت و بر آن طرف و این طرف اضطراب میکرد من پرسیدم که سکینه جان چه میخواهی گفت عمه از شدت گرسنگی خوابم نمیبرد اوچ نفر قرائت داخل اولدی فراتدن لب تشنه چخدی اوّل حضرت عباس ایکمجی جناب علی اکبر و فتیکه علی اصغردن اوتری فراته داخل اولدی اوچمجی سید شهدا عاشورا گونی کوردی ذو الجناح چوخ سوسوزدی حمله ایلدی قوشونی داغتدی تا داخل فرات اولدی بیوردی حیوان اشرب انت عطشان وانا عطشان الخ شیخ جعفر شوشتری علیه الرحمه فواید المشاهد کتابنده روایت ایدور که امام حسین علیه السلام آخرمجی نفسنده اغلیوردی و یقول ابکی الیک یا رب مکروبا یعنی خدایا اغلیورام غملو و محنتلو اوزگیلردن و او بزرگوار عاشورا گونی اوقدر زحمتلره متحمل اولدی اوچ دادان اوتری برنجی بودان اوتری که بدن مبارک عریان اولمیا ایکمجی شهدا بدنلرندن اوزاخ دوشمیه لر و باشلاری بدنلرندن جدا اولمیا اوچمجی تمامی او زحمتلره متحمل اولدی که اهلبیت و پرده نشین لاری و قیزلاری و حرملری محفوظ و سلامت اولا لار آخر الامر ملاحظه ایله که نه بدنلرده لباس قویا جاقلار و نه باشلاری بدنلرده سلامت قویا جاقلار و نه اهل حرم پرده نشین و محفوظ قالا جاقلار فلذا قلب مبارکی چوخ درده گلوب اغلادی اوچ یتوکدن شور و لوله زمین زمانه دوشدی اوّل خلیفه ثانی عمر ملعونون یتوکدن که جناب پیغمبر صلی الله علیه و اله ون قاپوسنا اوردی وقتیکه خاتون قیامت قاپو دالنده دور مشدی بیوردی عمر قویما رام ایو یه داخل اولاسان الخ ایکمجی شمر ملعونون یتوکدن وقتیکه جناب سید الشهدا علیه السلام او ملعونه ایستر دوزه اوخشادی بیوردی که اکشف عن لثامک و بطنک الخ اوچمجی امالارون یتوکدن وقتیکه عمر سعد ملعون حکم ایلدی ابن زیاد ولد الزنانون حکمی بودور که امام حسین علیه السلامون نعش شریفنون اوستنه اتدن قالند رسونلار و وقتا جناب زینبون حکیمه گیدی شیری یخاقوردی که یا ابا الفارس تن القوم یریدون ان یطوا جسد الحسین علیه السلام انت تاركهم الخ اوچ نفر الله عز و جل دیشنی طهیله سندردیلار اوّل خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله ون مبارک دیشنی احد دعواسنده ایکمجی جناب مسلمون دیشنی وقتیکه بالا قولی باغلی ابن زیاد ملعونون حضورنه گتوردیلر اوچمجی حسین ضیاالدون اوغلنون دیشنی که خارث ملعون ایوینه اولارین سیپن ایشدوب گلدے

اولادین یانته **اوچ مرتبه جبرئیل امین سراسیمه و پریشان حالیره نازل اولمشدر** اقدم وقتیکه حضرت ابرهیمی منجنیقدن آتدیلار حکم اولدی جبرئیل تاب خلیله جبرئیل اودایته مس ایتدی الخ ایکنجی وقتیکه ابن ملجم ملعون حضرت امیر المؤمنین علیه السلامی محراب عبادتده ضرب ویردی جبرئیل سراسیمه نازل اولوب ندا ایلدی تهدم ارکان الهدی الخ اوچنجی وقتیکه مظلوم کربلا درجه شهادته یتشدی جبرئیل نازل اولوب اغلیوردی وفریاد ایدوردی سلتوردی الخ

وقتیکه حضرت ای عزك اولی سینه بهشتدن خارج اولدیلر اوچ زاری باعث اولدی اونین توبه سنون قبول اولماقنه اقل اوحضرتون حیاسی ایکنجی بکاسی اوچنجی دعاسی اما حیاسی بو مرتبه ایدی که ایکی یوز ایل ترك اولی سبیله اغلادی هیچ باشین یوخاری قالدرمادی الله درکاهنه عرض حال ایلسون حتی وارد اولوب احادیثده که بر کون خطاب مستطاب یتشدی که یا آدم ارفع رأسك منا قال لا بل حیاء منك ای آدم آیا بزدن فرار ایدیورسن عرض ایلدی نه بلکه سندن حیا ایدیرم که بیوردوغون شجره منهیه یاخون اولماسن اولدیم اما اوحضرتون بکاسی بیلکه عیون اخبار الرضاده روایت اولوب او قدر اغلادی که کوزلرینون یاشی سیل تك جاری اولوردی صاغ کوزندن دجله بغداد تك صول کوزندن شط فرات تك وحوش وطیور اونون کوزنون یاشندان ایچردیلر بردیلر هرکز بیله لذیذ و کوارا سو ایچه مشوق حضرتکان ایلردی که بو سودی حیوانات استهزاء دیولر بر سرین آه دل بردردنك چکوب عرض ایلدی الهی ایش برره یتشوب حیوانات لرمنیم کوزیمون یاشنه استهزا ایلرلر وحی اولوندی یا آدم دوغری دیولر هیچ جوهر نیم درکاهمون نیازمندلرون کوزینون سویوندان قیمتلی دکول اما اوجنابون دعاسی وقتیکه خداوند جلیل ایستدی که اونون توبه سنی قبول ایلسون حکم اولدی جبرئیله نازل اولوب عرض ایلدی یا آدم انظر الی ساق العرش جناب آدم باخدی اسماء عظام آل عبا خمسه النجبانی کوردیکه ساق عرشده یازیلوب جبرئیل او مبارك اسملری حضرت آدمه تعلیم ایدوب ~~عرض ایلدی~~ عرض ایلدی اگر ایستیورسن توبه ن قبول اولسون بو شریف آدلری الله درکاهنه شفیع ایده اولارا متوسل اول حضرت آدم متوسل اولوب مناجات ایلدی یا حمید بحق محمد صلی الله علیه وآله یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمة یا محسن بحق الحسن یا ذا الاحسان بحق الحسین اسئلك ان تغفر لی ایلکه حضرت آدم حسین مظلومین اوذکلری یرنده او بیادان مبارك آدینی دلنه جاری ایلدی قلبی افسرده و پریشان حال اولدی بی اختیار کوزلرینون یاشی توکولدی بیوردی یا جبرئیل بو مبارك آدلرین بشنجیسنی ذکر ایدنده قلبوم سندی و کوزیمون یاشی توکولدی سبب نه دور و بو کیمدور الخ

کتاب مخزن البکانك ٤ بابی اولیه

احادیثده وارد اولوبکیم مظلوم کربلا سید الشهدا نور اوچ مبارك اعضاسندن نور ایکیمی ساطع اولوردی اولدان اوزی که جدی بزرگواری خاتم انبیا صلی الله علیه وآله ~~و سلم اوخیله و ادبار الادبار~~ بو اوچ مبارك اعضاسندن مکرر اوپردی اول مبارك جبین شریفیدی که عاشورا کونی ظلم سنم اوخیله و دا ستیلا یارالادیلار ایکنجی مبارك بوغازیدی که کربلاده خنجر بیله و اوخیله پاره ایلدیلر اوچنجی مبارك دوداقلاری که اوچ برده اوچ مرتبه ظلم بو لیله آغاج اوردیلار اول کوفده ابن زیاد ملعون ایکنجی شامده یزید اوچنجی بر روایتده مدینه ده مروان حکم بی ایمان **دورت مرتبه اهل کفر بی اهل ایمانه اوای یابانده دیلار** اقل یزید ملعون خلیل اللهه ایکنجی فرعون ملعون حزبلون عورتنه اوچنجی عمر ملعون امیر المؤمنین علیه السلامون قاپوسنه دردنجی عمر سعد ملعون جناب سید الشهدا علیه السلامون خیمه لرینه **دورت عورت چوخ محبت لری اوز صاحبلرینه وار ایدی** اقل زلیخا بنت یوسفه ایکنجی رحیمه بنت حضرت ایوبه اوچنجی جناب خدیجه سلام الله علیها بنت خاتم انبیا صلی الله علیه وآله ه دردنجی رباب امرء القیسون قیزی زوجه جناب سید الشهدا ایدی بو رباب سکینه ایله علی اصغرون آناسیدی ایلکه وارد مدینه اولدیلار لباس کیمدی و طعام لذیذ میل ایلمدی همیشه کونلر قیامته اکلشوردی الخ **کربلاده عاشورا کونی دورت بوغازی اوخیله یارالادیلار** اقل جناب علی اکبرون بوغازینی ایکنجی علی اصغرون اوچنجی عبد الله بن امام حسن علیه السلامون دردنجی جناب سید الشهدانون **دورت وقتده امام حسین علیه السلامی شیعه لری وار دوستلری بی اختیار اولوب قلبلری تیتردی و کوزلری** و کوزلرینون اوسته کیف یلدیر بلکه بی آرام اولوب کوزلرینون یاشی یوزلرینه جاری اولور اقل وقتیکه امام حسین علیه السلامون جاوشلری آت سوار اولوب جاوشلره کوچه و محله لرده کربلا خبری ویردی بیلکه قیامتون صورینون صداسنده خلق بی هوش اولوب اوزکلری یرندن اویناردی هچ چاوش صداسندن دوستدارا امام حسین علیه السلام بی هوش اولوب اورکی یرندن اوینار بر نوع اختیارلری کیده که عشق حسینده عیالدن مالدن اولاددن استراحتدن بلکه جاندن کیچه لر ایکنجی او وقتده که زوار کربلادن کلورلر حسین علیه السلامون عاشقلری بی اختیار اولوب اولارین کیده لر نیجه که مجنون لیلی قبیله سندن اگر بر آهو یا بر آدم کلیدی بی آرام اولوب او فی باغرینه باسار ال آیاقلرن اوپردی ایکلردی و یوزین اونون یوزینه کوزینه سوردی و دیردی سنون بو کوزون لیلا کوزینه دوشوب همچنین دوستداران حسین علیه السلام زوارلرون یوزندن اوپرلر نه بو کوزون امام حسین علیه السلامون ضریح مبارکنه دوشوب و یوزین اوضریحون نورینه سوروب دوشوب اوچنجی وقتیکه سلام ایدرسن زوارون کوزلری حضرتون قبر کلدی سنه لرینه دوشر اوزکلری یرندن اویناره اختیار کوزلرینون یاشی توکولی که نه وقت او مبارك روضه یه

مظلوم آقاجی زیارت ایدنجیکم حتی انلار سلام ویره سنر بیتدن بی اختیار حرکته کلوب کون
لرینون باشی توکولی کویا تو انجاخون شهرستی اولارون قولاقنه عالم باطنده یتیشدی
دوردونجی وقتیکه امام حسین علیه السلامون زواری سلام قاپوسندن صحن مقدسه داخل
اولوب کفش کندن کیچوب ایوان مبارکون قاپوسندن رواقه داخل اولوب اذن دخول دعاسنی
اوخیوب روضه مبارکه داخل ولالار جناب سید الشهدا علیه السلامون قبر شریفی کوره للر
که شهزاده شبیه پیغمبر جناب علی اکبر علیه السلامه ایاقون التنده ساخلیوب اتا بالان بالا اکثر
مجتهدن برضریحده یا الوبدر بیله یاتوب بلار اووقتده زوارلارون عارفلری یادلرینه
سالالار که علی اکبر ایاقی التنده کیدنده اتاسندن بومطلبی اوزی خواهش ایلدی که ای غریب
بابا بولیرم بوقوم منده وسنده بوبلالی جولده یارالی سوسوز غریب شهید ایده جکلر
التماسیم سندن بودور که فرداشتم بیمار کربلایه وصیت ایده سن منی سنون ایاقون
دفن ایلسون بولیرم بوندان صورا بزیم دوستلریمز اوراق یوللاردان بزیم زیارتیمزه کلجکلر
اوپوب ولش قیار مشر ایاقلارینی منیم یارالو سینم قوشونلار سنه زیارت ایلسونلر

اخبار ذی مستفاد اولان بودور که کربلاده دورت مرتبه قوشون خیمه لره توکولدی اول تاسوعا کونی عصر وقتی که پنجشنبه کونیدی
ایکنجی بیلکه مجلسی علیه الرحمه بحارده روایت ایدورکه اشتد الحرب بالحسین واصحابه
وهم یقاتلون فی وجه واحد عاشورا کونی قبل از ظهر مقاتله شدید اولدی جنگ مغلوبه
اولوبدی حضرت اوزی واصحابی حمله ایلدیلر اولار او دعوا بر طرفدن واقع اولموشدیکه
فلما رای عمر بن سعد ذلک ارسل رجالا من اصحابه عن یمین الحسین علیه السلام وشماله
وورائه ومن کل جانب وحمل اصحاب الحسین علیه السلام علیهم عمر سعد ولاانینا کوردیکه
دعوا طول تاپدی وامام حسین علیه السلام بر طرفدن ال تاپا بولمز حکم ایلدیکه قوشونون
پیاده لرینه که امام حسین علیه السلامی ساقدان وصولدان قباقدان دالدان احاطه
ایدوب الدیلاردا الفته قبل وملاعین حضرتون اصحابندن اوچ اوچ دورت دورت
حضرتدن کناره سالوب دعوا ایدوردیلر واصحابی تک قالوب اوخیله قلجیله درجه شهادته
یتوروردیلر عمر سعد ملاحظه ایلدیکه کوردی بوقراریله امام حسین علیه السلامه
غلبه ایتمک چوخ مشکلدی حکم ایلدی بر جمعی قوشوندان خیمه لره توکولوب خیمه لری
یاندورسونلار **بروایت ابی مخنف** شمر ملعون اوردسته سیله توکولدی
خیمه لره و او ملعون نیزه سینی حرکته کتوروب چالدی حضرتون سراپرده چادرینه اهل
بیت اطهار بو احوالدن خوفه دوشوب ناله وشیونه مشغول اولدیلار شمر ملعون
ندا ایلدی ای جماعت لشکر علی بالنار حتی احرق الخیام ومن فیها مراد کنوردی
بوخیمه لری تماما اولیوم اصحاب حسین مظلوم او ملاعینون بونوع بی ادبلیکلرینه جنابلارینه
کوروب غیرت اولارا ال توجاق ال وپروب بردن حمله ایلدیلر وبو یوردی یلادروای اولسون

سنه

سنه یا شمر ای پیغمبر عبائلوی او دلبور سان شمر بجا دیدی بلی بیر مظلوم کربلا مبارک باشینی
کوک سمته اوجالدیب عرض ایلدی اللهم لا یعجزک الشمر ان تحرق وجهه فی النار یوم القیمة
خدایا سن عاجز دکولسن شمرون بدنینی یاندیرماقدان جهنم اودیله قیامت کونی پس بو سوزدن
شمر ولدالزنا اجوقلانوب هی اوردی قوشونه که وای اولسون سیزه هاموبردن حمله ایدن
حسینه پس قوشون دریا کیمی موج اوروب بردن حمله ایلدیلر حضرتون اصحابینی متفرق ایلدیلر
بر بیرندن اصحابون بعضی مجروح وبعضی مذبوح اولدیلار پس شمر ملعون اوزدسته
سیله یوزخیمه لره کیدوردیلر زهیر بن قین شمری کوردیکه خیمه لره عازم اولوب اون نفر
اصحابیله توکولدیلر او ملاعینه حمله شدیده ایلیوب خیمه لردن کنار ایدوب قاوندیلار
اوچونجی وقتیکه مظلوم کربلا صحرا ریند لشکر بلانونی بربنه تجلیدی بروایتی اوچ ساعت
غش ایلدی وهیچ کسده یاخونه کتمک جرئتی یوخیدی وحضرتون شهادتنده قوشون ایچنده
اشتباه اولدی شمر ملعون دیدی من امتحان ایدرم قوشونومی کوتوروب توکولدی خیمه لره
اکر امام حسین علیه السلام ساق اولسا اوتون غیرتی قبول ایلیوب اهل عبانون کومکینه
کلی پس شمر ملعون های هوی هلهله ایله توکولدی خیمه لره حضرتون صاحب اهل
عبانی شهزاده بالالاری بیله واهمه دوشوب ناله وشیون ایلدیلر واحسیناه وامظلوماه
واجداه واعلیاه صداسینی اوجالتدیلار که اولارین صدالری قتلگاهده حضرته یتشوب
اویارالو اقا بر حرکت ایلدی بیله نعره اوردی که قان مبارک یارالاریندان فواره کیمی جوش
ایلدی حضرت خیمه لر طرفه باخوب کوردی که قوشون توکولوب خیمه لره کثرت غیرتندن
ایستدی بالالارینون کومکینه کتسون ممکن اولمادی پس بنا ایلدی دیزی دیزی خیمه لره طرف
سورونمکه وسورونوردی بیلکه بحر العلوم علیه الرحمه نظم ایدوب

لهفی علیه وقد مال الطغاة الی — نحو الخیام وخاض النقع سابحه
قال اقصدونی بنفسی واترکوا حرمی — قد حان حینی وقد لاحت لوائحه

بیوروردی کلون منی اولدیرون اهل عیالمدن ال کوتورون که منیم وقتوم یاخونلاشوب
علایم شهادت اشکارا کورونور دوردونجی حضرت شهادتندن صورا که خولطر
جمیع اولدیلار حمله ایلدیلر خیمه لره که غارت ایلسونلر اما **جناب سید الشهدا**
عاشورا کونی او غلی جناب علی اکبر مصیبتنده دورت دفعه اغلادی اول اووقتیکه علی اکبر عازم میدان اولدی جناب امام حسین علیه السلام
علی اکبرون دالیجه حسرتیله باخوردی اغلیوردی که هاربولودی تک کوزلرینون یاشین توکوردی و
بروایت ابن طاوس شهادت باره ماقنی کوک طرفنه دوتوب عرض ایلدی اللهم اشهد علی هؤلاء القوم
فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا برسولک وکنا اذا اشتقنا الی نبیک
نظرنا الی وجهه خدایا شاهد اول بوقومه که کیتدی بولارین میداننه برا و غلی که خلقده
وخلقده شبیه پیغمبر دی وهر وقت که بر پیغمبری کورمک ایستیدک اونون یوزینه باخاردوق

ونطقنه

ایکنجی وقتیکه شهزاده چوخ جهاد ایلدی بر وقت قوشونه داغیدیب کادی یارالی تشنه
یتشدی قوشونه تیلن عطش غالب اولدی رجوع ایلدی خیمه ایله غریب اتاسنه یا خوبلانتا
عالم مجتهده قبله دولوب عرض ایلدی یاابتاه العطش قد قتلنی وثقل الحدید اجهدنی
فهل الی شربة من الماء سبیل اتقوی به علی الاعداء فبکی الحسین علیه السلام وقال یعز علی محمد
وعلی بن ابیطالب وعلی ان تدعوهم فلا یجیبوک وتستغیث بهم فلا یغیثوک ای بابا
عطشدن اولدردی و کیمون اغورلقی منیم لطیف بدنمی انجتدی ایا برایمی سوجمکن اولی که
ایچوب قوتلنوم دشمنلری اولدرم مکه یس حضرت سواد بنی اشتعل علی اکبرون احوالنی سوچو
اولماماقدن ملاحظه بویوروب سد تیلن اغلادی اوچونجی وقتیکه جناب علی اکبر
انداز سالد یلار حضرت یتشدی میداننه گوردی علی اکبرون کل بدنی دوغرانوب زلف کاکلنی
نور توبراق قان دوتوب اتالوق جوش ایلدی بر روایته یوزین قویدی علی اکبرون قانلو یوزینه
اغلادی بیوردی یا ولدی قتل الله قوما قتلوک ما اجرئهم علی انتهاک حرمة رسول الله
صلی الله علیه واله علی الدنیا بعدک العفا اوغول علی الله اولدرسیان برقوجی که سنی
بوکونه سالوب اولدیردیلر اوغول سندن صورا اوف دنیایه اما انت یا ولدی فقد
استرحت من هم الدنیا وغمها وبقی ابوک لهمها وغمها وما اسرع لحوقه بک اما اوغول
سن دنیانون هم غمدن محنت مصیبتدن خلاص اولدون راحت ابدیه یتشدون بودو منی
تنها قویدون .... سنون داغون کلوزم وار بزرکوار بو اشعاری بویوردی که اصلی اکبر اوغول
اما تری کبدی بالحزن محترقا علیک بل عبرتی تبکیک یا ولدی
یعنی ایا کورمورسن که سنون غمندن منیم جکریم یانور بلکه کوزوم سنه اغلیور ای اوغول
وکیف یا مهجتی اسلو واسلمنی معطشا نارحا فی القفر یا ولدی
یعنی نجه تسلی وارام ویروم اوزیمه اوغول وحال انکه سن سوسیز و یارالی سوکیلرده
چولده اینجه قوما دورون و توبراقلاردوشن اوسترده وشوسن
وکیف لا ابکی علیک وقد ارئی تبکی علیک السماء والارض یا ولدی
ونجه اغلامیوم سنه وحال انکه کوردم که یرلر وکوکلر سنه اغلیورلار اوغول فی البحار
حمید بن مسلم دیور ایلکه علی اکبر شهید اولدی کوردیم خیمه لردن بر عورت ایشملی کون کیمی
چیندی اوز قویدی اغلیا اغلیا میدانه کلمکه وسرعتله بوکوردی هر دم دیوردی
یا حبیباه یابن اخاه یا نور عیناه یا ثمرة فواداه ای کوکلمون ارامی ای قرداشمون اوغلی
ای کوزیمون ایشقی ای قلبمون میوه سی علی اکبر ناگاه سید الشهدا علیه السلام اونی کوروب الندن
دوندی مهربان دلیله خیمه لره قیتاردی من جزالدیم بو عورت کیمدی که امام حسین علیه السلام
اونی التفاتله خیمه لره قیتاردی دیدیلر علیا قیزی زینبدی دوردونجی وقتیکه
علی اکبرون یارالی نعشینی خیمه لره گوردیلر ایلکه شیخ مفید علیه الرحمه
جناب سید ساجدین امام زین العابدین علیه السلام مدن روایت ایدوب بلکه قرداشیم علی اکبر

شهید ایلدیلر امام داخل اولدی خیمه اغلیا اغلیا بر حالده که اوز جانندن مایوس و الموشدی
باجیم سکینه بو باباسین بو حالده کورنده قالت مالی اریک نعی نفسک وتدیر طرفک یابن اخ
علی عرض ایلدی باباسنه نه محنت یوز ویردی که اوز اولوم خبر یوی ویرورسن وکوزلرون
حسرتله دولاندرسان هانی قرداشیم علی اکبر قال علیه السلام یا بنتی قتلوه اللئام
قیزیم قرداشوی اولدردیلر سکینه همینکه بو خبری ایشتدی فریاد ایلدی واخاه
وا مهجة قلباه وای جوان قرداشیم وای اورکمون دردینه ایشتدی خیمه دن کنارده
جنون حضرت سکینه نون دالونجه کیدوب بویوردی یا سکینه اتقی الله واستعملی الصبر
سکینه قیزیم تقوی ایله صبر ایله فقالت کیف تصبر من قتل اخوه وشرد ابوه سکینه عرض
ایلدی ای بابا نجه صبر ایلیسون بر قیز او شخص که اونون قرداشینی اولدیره لر واتاسینی
یالقوز قویالار وارد اولوب که جناب علی اکبر دوقوز شهید اللهم
شهیدی حسن جمالده پیغمبره شجاعتده حیدر کراره فصاحتده امام حسن خلق حسن
مظلوم لقده اتاسی حسین بی سره شیخ محمد بن بابویه وهب بن منبهدن
روایت ایدوب که بعضی کتب اسمانیه گوردیم ایلکه اسکندر
سد یاجوج یاجوجی باغلیوب فارغ اولدی همان طرفدن قوشونیله روانه اولدی ناگاه بر نفر جوان
کشیه یتشدی کوردی نماز قیلور قوشونیلان اوقدر دوردی که نمازدن تمام فارغ اولدی
اسکندر اونا دیدی نجه خوف سنه غالب اولمادی منیم بو قدر لشکریمدن که سنون باشوی
حاضر اولدیلار و مرد جوان دیدی من بر کسنه ایله مناجات ایدوردیم که قوشونی سندن چوخ
و سلطنتی جمیع سلاطینه غالبدی وقوتی سندن ارتوقدی اگر یوزیمی اونون طرفندن دوندرم
حاجتیمی اونون باتدی تاپارام اسکندر دیدی ایا راضی اولارسان که منلن کله سن تا سنی
اوز سلطنتمه شریک ایدم و بعضی ایشلرده سندن استعانت ایدم مرد جوان دیدی بله
بو شرطله که دورت زاد امندن اوتری ضامن اولاسان اول بر نعمتی که هیچ زایل اولمایه
ایکنجی بر صحت بدنه که هیچ ناخوش لیغی اولماسون اوچونجی بر جوانلقی که هیچ قوجالیغی
اولماسین دوردونجی بر دیرولکی که هیچ اولمکی اولماسون ذوالقرنین دیدی هانسی
مخلوق بو زادلارا قادردی مرد جوان دیدی من بر کسلنم که بو زادلارون هاموسنه قادردی
و بو زادلار اونون الندادور و سن اونون تحت تصرفنده سن نمنت سند معتبر الله
حضرت امیر المومنیندن نقل اولوب که الله تعالی موسی بن عمرانه
وحی ایلدی که یا موسی دورت شی اوزیمه وصیت ایدرم اوز لاری
حفظ ایله اول اودور نه قدر که بولمورسن کناهلرون باغشلانوب اوز کهلرون
عیبنه مشغول اولما ایکنجی تا بولمیرسن که منیم خزینه لریم تمام اولوب روزیدن اوتری غم
یمه اوچونجی تا بولمیرسن که منیم پادشاهلقوم زایل اولوب منده ن غیریسینه امید وار
اولما دوردونجی تا بولمیرسن که شیطان اولوب اونون مکرندن خاطر جمع اولما

بش نفر ائمه علیهم السلامدن معاندلرك ظلمندن
مدینه منوره ده توطن ایده بلمیوب جوار روضه جد بزرگوار
لرندن مظلوم ایرولدیلر جلای وطن اولوب غربت ولایتده
شهید اولدیلر اول سید الشهدا مظلوم کربلا ایدی که یزید ملعونك
خواهشیله او بزرگواری جد بزرگوارینك شهرندن ظلمیله ایردیلر وجلای وطن ایلدیلر
٢ ایکنجی جناب امام موسی کاظم ایدی که او حضرتی هارون الرشیدون امریله روضه مطهره جناب
رسولدن نماز اوستنده چکوب حبس ایدوب بغداده کوندردیلر اوچنجی امام رضا
علیه السلام ایدی که مأمون ملعون فرمانیله رجا بن ضحاك مدینه رسولدن ظلمیله جلای وطن
ایدوب خراسانه آپاردی دردنجی امام محمد تقی علیه السلام معتصم ظالم شومك
خواهشیله بغداده کتوردیلر بشنجی امام علی النقی علیه السلامی متوکل عباسی ملعونك
امریله سر من رای شهرینه آپاردیلر واردر اولورکه بش وقت مدینه ده
سله ناله وافغان شور وشین اولدی که خلق گمان ایلدیلر
که قیامت قائم اولدی اول احد دعواسینده وقتکه شیطان ندا ایلدی
الا قد قتل محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله ایکنجی وفات سعیدده اوچنجی
شهادت امیرالمؤمنین علیه السلامده وقتکه جناب جبرئیل بربله کوکدن آواز ایله سسلندی
که تهدمت والله ارکان الهدی وانطمست والله نجوم السماء وانفصمت والله العروة الوثقی
قتل ابن عم المصطفی قتل سید الاوصیا قتله اشقی الاشقیا وخبر شهادت
امیرالمؤمنین علیه السلام مدینه یه یتشدی دردنجی وقتکه جناب سید الشهدا
علیه التحیة والثنا اهل عیالیله مدینه دن کوچ بیوردی ومدینه ظاهرا جمیع اهلدن
خالی اولدی وسیمگون وامیرالمؤمنینك قپولاری باغلو قالدی بشنجی وقتکه
اهلبیت اطهار محنت شامدن خلاص اولوب وارد مدینه اولدیلر جناب
سید الشهداء عراقه یعنی کربلایه تشریف کتورندن صوکرا ایلکه
واقعه عاشورا اتفاق ایدی بیك مقدار اوکلوشدی واقع اولدی ایلك
نوعیله او بزرگوارین شهادت خبری اهل مدینه یه یتشدی
اول برهاتفی عالم غیبدن سسلندی بروایت امام جعفر صادق علیه السلام که بیوردی
ایلکه امام حسین علیه السلامی شهید ایلدیلر اهل مدینه ایشتدیلر که برهاتف سسلنور
کربلا بو امته بوکون نازل اولدی پس شادلوق یوزینی کورمیه جکسز تا حجت غایب ظهور ایده
الخ ایکنجی خون آلود قوشون کلمسی وهودی قبرینون شفا تاپماقی اوخون مطهرون
برکتندن الخ اوچنجی کلاغ خون آلودین کلمسی بروایت سید سجاد که کلدی فاطمه
صغری نون منزلینون دیوارینه اکلشدی وسؤال وجواب فاطمه صغری همان کلاغله جلاء
العیون ده یازلوب دردنجی فتح نامه نون یتشمسی بروایت مفید مرحوم الخ

بشنجی ابن عباسون یوخی کورمسی بروایت ابن طاووسی مرحوم ابن عباس دیبور قیلوله ایلدیم
یوخیده رسول خدا صلی الله علیه واله کوردیم کربلا طرفندن کلور مو پریشان غبار آلود اولوب
سقالی وکوزلری آغلار محزون وملول والنده ایکی شیشه قانلان دولی من عرض ایلدیم نه دور
بو ایکی قانلان دولی من عرض ایلدیم شیشه بیوردی بریسی اوغلوم حسینون قانیدور بریسی
اوبیری اهل بیتینون واصحابینون قانیدور والآن کربلادن اوغلوم حسینی دفن ایلکدن
کلورم وخاتم انبیا صلی الله علیه واله متصل آغلوردی واه نالدن ساکت اولموردی
ابن عباس دیبور بیدار اولدیم حضرت سید الشهدا علیه السلامون شهادتندن چوخ
دلگیر وغمگین اولدیم ویوم وعمیله ایکرمی دوردنکون قالدیم ومعلوم ایلدیم تا اینکه تا
اهلبیت اولوم خبری کتوردیلر حسابا ایلدیم من یوخی کوردیکم کون اولدی التنجی جناب
ام السلمه رضی الله عنهانون واقعه کورمسی فی بحر المصائب عن مفتاح
البکاء عن زهرة الریاض کوك التی حرمتكر قانه آغلیوب
اول حضرت ابو البشر بهشتدن چخاندا ایکنجی عند القاء ابرهیم علی النار اوچنجی
عند لقاء الیوسف علی نبینا واله وعلیه السلام ٢ دردنجی عند موت الفقراء بشنجی
عند موت الیتامی والشبان التنجی عند شهادة الحسین علیه السلام فی کتاب
سفینة النجاة عن نعمان بن المنذر المدائنی کتاب سفینة النجاة
نعمان بن منذر مدائنی دن روایت ایدور قال سمعت بزبان الرسول صلی الله علیه واله
بعد قتل الحسین بثلاث سنین که نعمان دیبور اوچ ایل جناب سید الشهدانون شهادتندن
صوکرا کتدوم مدینه یه خاتم انبیا صلی الله علیه واله نون زیارتنه ودخلت مسجد الرسول
صلی الله علیه واله ورایت مولای علی بن الحسین علیه السلام عند الضریح متکیا یدیه علی الضریح
داخل اولدیم مسجد رسول الله صلی الله علیه واله کوردم اوز مولام سید سجاد علیه السلام که
مبارك الّری ایله ضریح حضرت رسول صلی الله علیه واله نون شبکه لرندن دوتوب یقول یا جدّ
قد اجتمعت عصاة امتك خولنا وهتكوا حرمنا وسدوا طرقنا وقطعوا رجالنا وقتلوا رجالنا
عرض ایدوردی یا جداه تحقیق سنون امتونك گناهکارلری یتشدیلر بزیم اطرافمزه الدیلار
وبزیم پرده حرمتمزی ویوللرمزی باغلادیلار وکیشیلرمزی اولدردیلر وذبحوا اطفالنا
وصیرونا فی البلدان وما شاؤوا واراد وا وفعلوا فینا وما یبقون لنا حرمة الا هتکوها ولم
یلاحظوا قرابتنا فیك وما شاؤوا من الشتم والضرب فعلوا فینا وذبح ایلدیلر بزیم اوغ
شاقلارمزی وبزلری عولانیلرده دولاندردیلر واوظالملری که اراده ایلدیلر واشیدیلر
بزیم بارمزکه عمله کتوردیلر وقویمادیلار بزه برحرمتی مکر اینکه اونی کوتوردیلر وازادیکه
ناسزادن ودوکمکدن خواهش ایلدیلر بزیم خصوصمزده مضایقه ایلمدیلر قال نعمان
فبعد ذکر ذلك المصاب رفع صوته بالبکاء وقال والهفاه قتلوا من کان من اهل بیت
الوحی والتنزیل واهل الایمان وتاج العزة نعمان دیبور که امام سید سجاد علیه السلام بو

٢ علی الحب

٢ هتك ایلدیلر

شکایتلرندن صوداسینی اغلامقدن اوجالندی و دیوردی وای منم محنت مصیبتم اولدر دیلر
بر کیشینی کروحی و تنزیل اهلبیتندیندی و اصل ایمان و تاج عزیندی ورفعوا راسه علی
السنان ویمنوا منا الجاریة باجداده اقاموق کیبک باشینی نیزه یه وردیلار و بزدن
کنیزلر استدیلر فصاح وخر مغشیا علیه ایلهرا قانون شکایتی بورا یتشدی بر صیحه
وروب مجلدی غش ایلدی فاجتمع علیه اصحابه وغلمانه فاخذه واذهبوه الی داره
پس حضرتون صحابه‌لری وغلاملری تیشدیلار باشنه اوتی کوتوروب اپاردیلار او زلری
خانه سینه وکنت معهم حتی اوردوه علی داره فلما افاق من غشیته دنوت منه وقبلت
کتفینه ویدینه نعمان دیور منده اولار یلان بیله واردیم تا او بزرکواری اوز دولتخانه
سینه ییتوردیلار ایلکه غشدن افاقه حاصل اولدی یر بیتوم ایره لیه و اقانون ایکی چکندن
وایکی اللریندن اوپدوم وقلت یا سیدی ایما مصیبة من تلک المصائب اشد علیکم
عرض ایلدیم ای منم اقام سیزون بو مصیبتلریزدن هانسی سیزه اشد اولدی قال
یا نعمان ما رایت مصیبة اشد من مصیبة ورودنا بالشام بیوردی ای نعمان کورمدیم
بر مصیبتی که اشد اولا بزیم شامه واردا اولماقمزدان من عرض ایلدیم ای باشام مصیبتی کربلاء
مصیبتندن ارتوخ اولدی وحال انکه کربلاده سادات بنی هاشم وصحابه لریا رالی بیله
تو برا قلار او وسته مینا داعیتون قی با نلاری تک توکولدیلر و اولدی اوریدیکه اولدی
قال ان بنی امیة اوردونا تسبع مصائب ما اوردونا مثلها من اول اسرنا الی ورودنا بالشام
بیوردی بنو امیة طایفه سی یدی مصیبت بزه شامده یتوردیلر که او مصیبتلرون مثلنی
اسیر اولماقمزون ابتداسندن شامه واردا اولانا کیمی بزه بتور مشدیلر قلت وما تلک
السبعة دیدوم اویدی مصیبت هانسیدی قال الاول فلما طوا علینا سالین سیوفهم
ومقیمین اسنانهم حاملین علینا یضربوننا بکعاب السنان وامسکونا فی حوزة الشام الی ان
اجتمعوا علینا من اهل الطنابیر والمصامیر جمعا کثیرا یفرحون ویطربون ویضحکون
بیوردی اوکلا بیزی شامون قربنده ساخلادیلار بزها لیکه قلچلارون چکشدیلر و نیزه لرینی
راست ایلشدیلر حمله ایدوبدیلر بزیم اوستمیزه نیزه لرون کعبیله بزی اوروردیلار تا اینکه
جمع کثیری سازنده نوازنده لردن جمع اولموشدیلار شادیانه لوق ایدوردیلار و کولوردیلر
وثانیا فقد اجتمعوا بین الروس والاسارى فجعلوا راس ابی الحسین علیه السلام وعمی العباس
مقابل عرشة عمتی زینب وام کلثوم علیهما السلام وراس اخی علی وابن عمی قاسم محاذی ناقة
اختی سکینة وفاطمة وقدموا الروس بیننا ویلاعبون مع الروس فکم من راس بکت علی الارض
بین قوائم المراکب ثانیا تحقیق بخشدیلار باشلاری بیله اسیرلرون ارا سنه واتام حسینو
باره لی باشینی عمه م زینبون کجاوه سینون مقابلنده وعموم عباسین نازنین باشین عمه م کلثومین
کجاوه سنون مقابلنده قرداشم علی اکبرون باشینی باجیم سکینه نون وعموم قاسمون باشینی
باجیم فاطمه نون ناقه لرینون برابرنده ساخلادیلار و باشلاری اسیرلرون اچنده بوقرادیلار

ایلدیلر اتلاردون اوپیادین بزی یلار باشلاردون چوخی نیزه لرین سلکندن توکولوردی اتلار
ایاقلاری نون التنه وثالثا القوا علینا الماء والنار الموقدة من سطوح الدور والبیوت
حتی اوقد واعمامتی فما قدرت علی اطفائها لانهم قد غلوا یدی و رجلی فما رجوا علی وما القوا
النار الی ان احترق راسی اوچونجی قصرلرون باملرون اوستندن چکیشدیلار بزیم باشمزه
سو توکوردیلر واوتلار شعله لندیروب توکوردیلر باشلاریمزه تا اینکه منیم عمامم اوت الدی
اوتلی خاموش ایده بولمدیم اوندان اوتری که اللریمی وایاقلاریمی محکم باغلامشدیلار تا اینکه
عمامم اودلاندی باشیم یاندی پس صندکره ایلدیلر واوتی خاموش ایلدیلر ورابعا فقد دوروا
فی دروب الشام من طلوع الشمس الی قریب الغروب فی مجامع الناس ومصامیرهم بالطنابیر
ویقولون اقتلوا هذه الخوارج الطاغیة فلاحرمة لهم فی الاسلام من شیئ تسمیه محقق بزلری
شامون قاپولاری نده اکون چیخاندن غروبه یاخون جمعیت لر ایچنده ساز چالا چالا طنبورلار اورا اورا
دولاندیردیلار و دیوردیلار اولدیرون بو اسیرلری که مذهب سلامدن بولاردون بر حرمت
لری یوخدی وخامسا فقد ارکبونا من مطایا وشید ونا بحبل واحد ودوروا نا
بین الیهود والنصاری ویقولون لهم هؤلاء من اهل بیت قتلوا اباکم وهدموا بنیانکم
فجدوا منهم غیظ فلو بکو یا نعمان فما بقی احد منهم الا وقد القوا علینا من التراب والاحجار
بشیئ بزلری دوه لردن دوشردیلر و بر ایپلن محکم باغلادیلار یهودی ونصرانی محله لرنده
دولاندیردیلار و یهودی ونصرانیلره دیوردیلار بولار او کیشنون اهل عیالی دیلر که سیزون
اتالاریزی اولدوردیلر و ابولریزی خراب ایلدیلر پس اوره کین ون غیظنی بولاردان الون ای
نعمان ایلکه اوملاعین بزلری یهود ونصاری لره نشان ویردیلر قالمادی طایفه یهود و
نصاری دن براحدی مکر اینکه بزیم اوستمزه بعضی توپراق اتوردیلر بعضی داش اتاج
وسادسا فقد اضبطونا فی سوق یباع فیه العبید والاماء وهموا بان یبیعونا فاجله الله لهم
ذلک التفح بزلری برجا سوده ساخلادیلار که اوردا غلام کنیز ساتولوردی وقصد ایلدیلر
که بزلری غلام وکنیز ساتولوردی وقصد ایلدیلر که بزلری غلام کنیز بر بنه ساتسونلار الله
یتیرمدی اولاری بو مطلبه وسابعا قد امسکونا فی مسکن غیر مسقف لا یقینا من حر
ولا برد ومارعونا حتی رغابتنا وکنا من شدة الجوع والبرد وخوف القتل الی الصبح فرحین
یعنی یدنجی بزی بر بی سقف منزلده ساخلادیلار که سو بو خداندن وابیدن حفظ ایلمزدی
وبزیم حضرتی مراعات ایلدیلر و اجلقدن وسویوقدن شدتندن واولمه کمزدون خوفندن
صبحه کیمی انا لله وانا الیه راجعون دیوردیک وفی العلل مسندا الی
اسماعیل بن منصور قال لما وضع علی بن الحسین علیه السلام علی السریر
لیغسل علیه نظر الی ظهره وعلیه مثل رکب الابل مما یحمل علی ظهره الی منازل الفقراء و
المساکین من الاطعمة وغیرها وفیه عن الحسین الاحمر قال سکنة
مولا نا لعلی بن الحسین علیه السلام فقلت صفی لی امور علی بن الحسین علیهما السلام فقالت

والاخشابة

المبنا واختصر فقلت بل اختصر فقالت ما اتیتم بطعام قط افطر ولا فرشت لنا فنام قط

احادیث معتبره صحیحه‌ده وارد اولوبدر که تربت مبارکهٔ امام حسین علیه السلامده سکز خاصیت الله تعالی قویوب

اوّل تربت حسین علیه السلامه سجده ایلمك نمازون قبول اولماغه باعث دور بیلکه حضرت
صادق علیه السلام بیوروب السجود علی تربة الحسین علیه السلام یخرق الحجب السبعة امام حسین
علیه السلامون تربته سجده ایلمك یدی حجابی خرق ایدر یعنی حجابلر اونا مانع اولماز نمازینه قبول
خداوند عالمه یتیشه ایکنجی تسبیح تربتون مقام ذکرده هر بر دانه سینه فرخ حسنه نامه
عمله یازلار و اوکربیز الدن دولاندیره ایکرمی حسنه یازلار اوچنجی اگر مولود
جدیدون دماغنی تربتیله کوتورلر بچه که اکبر مسیبی قربلا یلیوب برقیمت ایلر همچنین
حسین علیه السلامون اوطفلون وجودنون ناقابل مسیبی کدافات نقص اهل بنیدن پاك ایلر
طلادی حقیقی محبت اهلبیتلن اونون قلبنه مزین ایدر دوردنجی هر میتون لحدینه
که تربت حسین علیه السلام اولا عذابدن خواطر جمع اولی بشنجی هر بر دردمان دردون
دواسیدی بیلکه مکرر تجربه اولوبوب و علما ضبط ایدوبلر التنجی تربت حسین
علیه السلام حصن حصین وروحی حرزی دور اونی حاملینه آفات مکارهدن محفوظ ایدر
یدنجی دریالرون موج اضطرابی ساکت ایدر بیلکه کمی طلاطم ایدنده وقتیکه هر طرفدن
چاره کسولی تربت حسین علیه السلامدن دریایه سالسالار ساکت اولی سکزنجی تربت
حسین علیه السلام هشت حوریلرون بر بربنه تحفه سیدی دنیاده و هشتون نور ضیاسیدی
اوندان اوتری که هشتده ای وکون ویولدوز اولماز تا باعث اولسون هشتون اشیوقنه
بلکه اخباردن مستفاد اولان بودور که قیامت کونی اللهون حکمیله کربلانون توپراقی
که تربت حسین علیه السلامدور کوتورلر هشتون اعلی درجه سنده قویارلار او تربت
پاکون نور اعظمی جمیع هشتی اشغال ایدر بیر قول وار بچه که دنیاده کون کوزلری چیخه
لندری همچنین آخرتده تربت حسین علیه السلامون نوری کوزلری چیخه لندریر کس
اونا درست باخا بولمز کثرت تلولودن **حیات القلوب‌ده مجلسی علیه**
الرحمه یازوب دنیاده سکز نفر چوخ اغلادی ادم
ونوح و یعقوب و یوسف و شعیب و یحیی و فاطمه زهرا علیها السلام و علی بن الحسین علیهما السلام
بنا بر روایت منتخب طریحی علیه الرحمه انا سدان صورا قرخ ایل
عمر ایلدی و همیشه کونوزلری اوروج دوتاردی وکیجه لری عبادت ومناجاتلن صبح
ایدردی و هر وقت افطار وقتنده که غلاملری یا کنیزلردن طعام با سو حاضر ایدردیلر
طعام و سویا باخوب آه سوزناك چکوب وکوزلرینون یاشین توکوب بیوروردی واکربا
اکی بك یا اباه وا اسفاه قتلك یا اباه قتل ابن بنت رسول الله جائعا قتل ابن بنت رسول الله
صلی الله علیه واله عطشانا وانا اکل واشرب الماء لا اشتهی الاکل والشرب اوقدر اغلادی

کراص

که اهل حرم واصحاب قورخاردیلار که شدت بکادن او بزرگواردون کوزلری بی نور اولا و بو وقده
عرض ایدردیلر یابن رسول الله صلی الله علیه واله اوزن جانوه رحم ایله اذا اغلارکه هلاك اولارسان
بیوروردی کیف لا ابکی وقد منعوا ابی من الماء المباح علی السباع والوحوش ومناجاتا
حالتنده چوخ اغلاردی و خوف الهیدن عرض ایدردی الهی لو بکیت الیك حتی
تسقط اشفار عینی وانتحبت حتی ینقطع صوتی وقمت لك حتی تنتشر قدمای ورکعت لك حتی ینخلع
صلبی وسجدت لك حتی تتفقا حدقتای واکلت تراب الارض طول عمری وشربت ماء الرماد
آخر دهری وذکرتك خلال ذلك حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیا
منك ما استوجبت بذلك محو سیئة واحدة من سیئاتی **اقول** فرمایش این
بزرگوار از باب حسنات الابرار سیئات المقربین است یا اینکه بقدر علم خود
عظمت و جلال الهی را چنان ملاحظه میفرمود که عبادات خود را در جنب آن عظمت وکبریاء
الهیه بمنزله سیئه بنظر شریفش میآمد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه واله میفرمود ما عبدناك
حق عبادتك ویا اینکه آن اوقاتی که صرف صحبت عیال واولاد واصحاب
کار میفرمود یا صرف اکل وشرب وخواب مینمود آنها بمنزله سیئه خیال میفرمود اگرچه آنها
نیز نوعی از عبادات است والله العالم بحقایق امورهم وشئونهم وحضرت رسول صلی الله
علیه واله دن منقولدور که حضرت شعیب الله محبتیندن اوقدر اغلادی که کوزلری اولدی بی
اوچ مرتبه بو قرار اولدی دوردنجی مرتبه ده الله تعالی اونا وحی کوندردی که یا شعیب نه وقته
کیمی اغلیاجاقسان اگر بو اغلاماقون خوف جهنمدندی سنه اوندان امان ویردوم واگر هشت
شوقندندی سنه مباح ایلدیم شعیب علی نبینا واله وعلیه السلام عرض ایلدی ای قیم اللهیم سن
بولورسن نه خوف جهنمدندی نه شوق هشتدندر لیکن سنون محبتون قلبمده دور سنون شوق
لقاندن اغلیورام پس خداوند تعالی وحی ایلدی که یا شعیب من بو سببه که سنه شوق لقامدن
اغلیورسان اوز کلیموم موسی بن عمرانی سنون طرفیوه کوندردوم که سنه خدمت ایلسون
عاشورا کونی جناب سید الشهدا علیه السلام سکز نفر جن مؤمن شهادت تندی باشورا وقتنده حاضر اولوب هر بری بنده بر نوع کلام متکلم اولوب و مرثیه اوخویوب اوّل حرّ علیه الرحمه که بیوروب
لنعم الحر حر بنی ریاح ایکنجی مسلم بن عوسجه علیه الرحمه نون
الرحمه نون اولادین باشنه اوسته تشریف اپاروب بیوردی الله رحمت ایلسون ای مسلم سن
سعادت شهادته یتیشدون انجکه سنه لازمدی عمله کتوردین بودر بزده سنون دالونجه
کلیروق اوچنجی حبیبون باشنه اوسته که حضرت یتشدی بر رمقی حبیبون وار ایدی کوزین اچدی
عرض ایلدی یا بن رسول الله صلی الله علیه واله اگر جدون پیغمبر صلی الله علیه واله هم وآتان
امیر المؤمنین علیه السلام وقرداشون امام حسن علیه السلام بر شفاعتون وار بیوروردیم
پس عرض ایلدی الحمد لله که اق ستقالمی سنون یولنده اوزن قائمه خضاب ایلدیم پس حضرت

اغلادی

اغلادی بیوردی مژده اولسون سزه بهشتده بزده سزون دالکزجه کله جیوق دیوردقده حتی
جون ادلی قاره غلامون باشنه اوستنه حضرت سید باصدی بیوردی خدایا بونون یوزینی
اق ایله وعطرینی پاك ایله ومحشور ایله نیکوکارلر ایله وتانیشدر اونی محمد وال محمد صلوات الله علیهم
اجمعین وامام محمد باقر علیه السلام بیوردی حیبکه قتلگاهه حاضر اولوب شهدانی دفن ایلدیلر
اونکوندن صوره همین جون غلامنون نعشنی تاپدیلار یفوح منه رائحة المسك نعشندن
مسك عطری کلوردی نقلدر حضرتون ترك غلامیدی که نهایت صلاح تقوی صاحبی
وقاری قرایدی حضرت اونون باشی اوسته تشریف اپاردی اونی یارالی کوردیکده حضرت
اغلادی ومبارك یوزینی اونین یوزینه قویدی او غلام ترك کوزین اچدی حضرتون
اونورانی جمالنه باخدی بر تبسم ایلدی روحی اشیان قدسه پرواز ایلدی نقلدر اما
حسن علیه السلامون یتیمی تازه داماد حضرت قاسمون باشی اوسته حضرت تشریف
اپاردی جناب علی اکبرون باشی اوسته تشریف کتوردی اکر سکزنجی حضرت
عباس علیه السلامون باشی اوسته تشریف کتوردی ایله قرداشی اوحالده کوردی اه حسرت
جکردن چکوب بیوردی الان انکسر ظهری وقلت حیلتی قرداش عباس بندی بلیم
سندی وچارم اردی حسین اقا قرداشی عباسون سروقامتنی خاك خون ارا سنده کورنده
شدتیلن اغلادی وبو مرثیهنی اوز مبارك دلیله اوخودی

اخی یا نور عینی یا شقیقی — فلی قد کنت کالرکن الوثیق

قرداشم ای کوزیمون ایشقی ای اوکون یار چرسی سن نیم حکم ستونیدون قرداش بالفضل

ابابن ابی نصحت اخیك حتی — سقاك الله کاسا من رحیق

ایا قمرا منیرا کنت عونی — علی کل النوائب فی المضیق

فبعدك لا تطیب لنا حیوة — سنجمع فی الجناة علی الحقیق

الا اشکوای و صبری — وما القاه من ظماء وضیق

پس حضرت عباسین یارهلرینه باخدی بیوردی عباس الیوم نامت عیون بك لم تنم
وانقضت عیون بك تنام کتب مقاتلدن مستفاد اولان بودر که
یدی نفر شهیدون پاك باشلارینه کسلندن صوره
جوخ اذیت ازار ایلدیلر که بوره تاب کتوره بیلمز اوّلمجی وایکنجی
جناب مسلم بن عقیلون وهانی بن عروه نون باشلاریدی که ابن زیاد ملعون کسدروب
یزید پلیده کوندردی او مبارك باشلاری اپاران ملعون اولاری تو برا الجنه قویوب
اوستنه سالدی تا یزیده یتیردی یزید ملعون اولارا باخدی ترك ادبدن صوره حکم ایلدی
اولاری دروازه شامدن اسدیلار مخالفلر او باشلاری کورنده نهایت اهانت واذیت
ایدردیلر اوچونجی هلال بن نافع بجلینون باشیدی بیلکه محققلرین اکرینه
بعضی محققلین دن نقل ایدور وقتیکه شهدای کربلانون کسیك باشلارینی ابن زیاده

ملعونین مجلسنه حاضر ایلدیلر اول ولد الزنا باشلارون ایچنده هلالون نورانی باشینی
تانیدی او اقاجیله که الده واردی او قدر هلالون باشنه اوردی که مبارك دماغی داغلدی
اوبیدین اوروردی و دیوردی ای هلال سیندون که امام حسین علیه السلامون قوشون
مناقبینی پیغمبر وعلی اولادنی مدح وتعریف ایدوردون ال ابو سفیانی هجو وتکذیب
ایدوردون اه اه پس او ولد الزنا حکم ایلدی او سعادتمندون قولاقلارینی سوخ
ایدوب بیب کچوردوب اوزنی دار الاماره سنون قاپوسندان اسدیلار هلالون خانه
رفیقلرندن بریسی که احوالات کربلادن خبردار دکولدی دار الامانه قاپوسندن
کچوردی باشی کوردی دقتیلن باخدی تانودی اغلیا اغلیا بر شخصدن خبر الدی
که بو باش هلالون باشی دکول دیدی بلی اونون باشیدی که امام حسین علیه السلامون
اخلاصلی ادملرندندی او رفیق دیدی تعجب ایدورم هلال هیچ وقت اقام حسیندن
کنارا اولمازدی مکر نه اتفاق دوشوب که اقاسندن اوزاق دوشوب که بیله ظلم اونه
ایدوبلر او شخص کوفی دیدی مکر خبرون یوخدی امام حسین علیه السلام اولادیله صحابیله
کربلاده شهید ایلدیلر هلال ده اولارون ایچنده ایدی کربیله مظلوم اولدوبلر هلالون
رفیقی دیدی وای اولسون سزه بو نه سوزدی دیورسن کیمون نه قدرتی وارد
که امام حسین علیه السلامه بیله ظلم ایده او شخص کوفی ملعون دیدی اگر منیم سوزمه باور
ایلمورسن منلن کل کیدك امام حسین علیه السلامون کسیك باشنی سنه کوسترم داخی کوردن
درد عمنی ایتمیوم هلالون رفیقی او ملعونیله کیتدی تا قصابلرون بازارینه یتشدیلر
او ملعونون اتان سیلر قناریه باخانده کوردی جناب سید الشهدا علیه السلامون قانلی
یارالی ونورانی باشی نیزه قنارهدن اسوبلار نور مبارکی اسمانه شق باغلیوب وقان قوردی
دوداقلاری کل یاپراقی تك بربرینه دکوب ایات قرانی تلاوت ایدور هلالون رفیقی حضرت
مبارك باشنی او حالتله کورنده اوزکی بریدن اوینادی شدتیلن سس چکوب اغلادی
کینه تاب کتوره بولمیوب بیهیب قناریه یاخون بر داش واریدی باشین بیله چالدی داشه
که باشی منشق اولوب قانی تا بدانی کیمی بنا ایلدی جاری اولمامه همان ساعتده روح با
بدنندن ایریلوب جانینی اقاسی امام حسین علیه السلامه نثار ایلدی رحمة الله علیه
دوردنجی حضرتون او اق سقال صحابه سی جناب حبیب بن مظاهرون مبارك باشیدی
بیلکه علما کتب مقاتلده یازوبلار که جناب حبیبون قاتلی بدیل بن حریم ملعون ایلکه جناب حبیبی
شهید ایلدی مبارك باشین کسوب بر پرده مخفی ایلدی بو قصدیله که حبیبون مکه معظمه
شهرینده بر دشمنی واردی که بدیل ملعونون چوخ دوستی ایدی اپاروب اونا تحویل ایله
اونا که حبیب من اولدوردیم سنی دشمنندن فارغبال ایلدیم کورمن بخشش دوستم اتفاقا
همان کون که بدیل ملعون مکه داخل اولوردی جناب حبیبون بر خوردهسی او علیه واردی
جمشدی دروازه مکه انتظار چکوردی بلکه کربلا سمتندن قاصدی یا کاروانی کلسه

تا امام حسین علیه السلامدن و انا سی جیبنلر برخبری بوله ماکاه او شاقون کوزی جدیل
ملعونه دوشدی کوردی او حرمزاده برکسیک باش انتون بو بنوندن اسوب نکبرانه
شهره کلور حبیبون او غلی اکرچه او باشی تانیه بولمدی لیکن نازک اود کی او کسیک باشه
باندی او ملعون باخون لاشانه دیدی ای سوار بو کیمون باشیدی که بیله مظلوم اولوب
او ملعون حبیبون او غلنی تانیمادی دیدی ای بالا او غلان بو حبیب بن مظاهرون باشیدر
که او کربلاده امام حسین علیه السلام موله بیله شهید اولمشدر بو اوغلان منیم بردو بستیم و اروی بیا
اونا انخضر کتور رودم که قلبی شاد اولسون حبیبون او غلی حوالاتدن خبردار اولاند اجوخ اغلا
تا خبرروا بولیوب الی ایلدی بردن برداش کوتوردی جلدجا لاک بدبیل ملعونون نخس
اتوندن بیله چالدی که نحس باشی داغلدی اندان بخلوب جهنمه واصل اولدی او غنیق
او شاق بیز قاجوب انقه دونوب باشی الجدی یوز بن هو بدی انا سنون فانلو یوز بنه اغلادی
اغلادی ایاردی بر قبرستاندن که محله ادلو دور دفن ایلدی الان اویره رأس الحبیبه
مشهوردور زیارتگاه اولوب ای دوستلر حبیبون او غلی بر دفعه انا سنون باشنی
کوردی تاب کتورم بولمدی بولرم نجه تاب کتوردی جناب بیمار کربلا و حضرتون بتیمکر
که کربلادن شامه کیبی اوقانه بلش یارالی باشی کور لریون قباقدن ایارور دیلر
بتیمی جناب امام حسن علیه السلامون بتیمی شهزاده قاسمون باشیکه کردی ملکنه
نجه مدت مبدا نلار دلجو کان با زلوق ایلدیلر بیلکه اسرار الشهاده کتابنده فاصل دربندی علیه الرحمه
یازور ایکی النجی جناب عباس علیه السلامون مبارک باشیدی که بروایتلر اوملعونلر
او مبارک باشی ایاروردی انتون بو بنوندن اشموشدی و علیحده روایتلر یشر نیزدن
اسمشدی بیلکه انون دیر نیزه کوردی راوی دیور من اوز انا مادیدوم کاش بو ملعون بو
باشی بر قدر او جایا غلیا یدی تا انات بوقدر زحمت اونا یتوریدی بتیمی جناب امام حسن
علیه السلامون اوزیارلی و نورانی باشیدی نجه باش او باشیکه الله عرشی او باشلارون
زینت لنوب منور اولوراو باشیکه کوکلر و یرلر او باشون هواسیله دولانور او باشیکه جمیع
ملایک و حاملان عرش اونون باشنده دولانوب زیارت ایدرلر او باشیکه خاتم انبیا صلی الله علیه
واله وعلی المرتضی علیه السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها سینه لرینه باسوب کوثر سو نیله یونوب
اوپردیلر همان باشه نجه برده اذیت اهانت ایلدیلرکاه اونی ایکی ضربتلر سوسور کدیلرکاه
اوجا نیزه لرا قلدووب چوللرده شهر لرده دولاندردیلر کاه کوفه شهرنده ابن زیاد ملعون اننه
ذکر بندن خاموش ولیان دودا قلارینه اقاج اوردی کاه کوفه قصابلرقان سینه نصب ایلدیلر
کاه ار مینلرون کلیساسنه چکدیلرکاه تنور ایچنده کل اوسته منزل و یردیلرکاه شامده یزید
ملعونین شرب مجلسنه حاضر ایلدیلرکاه قزیل طشت ایچنده محبوس ایلدیلرکاه یزید ملعونین
نفسر یوق قاپوسندن اسدیلرکاه شام کوچه لرنده نیزه لرده دولاندردیلر انداداش او روب
یارالادیلر بیلکه فاضل دربندی علیه الرحمه یازور قال سهل و رایت رؤساً علیها

لعنها الله

فیه حسن سوتم و معهن عجوز محدودبه الظهر فلما صارت بازاء راس الحسین علیه السلام و بنده العجوز
و اخذت حجراً و ضربت به ثنایا الحسین علیه السلام سهل بن سعید دیور ایلکه اهل بیت عصمت و طهارت
وار و شام شوم ایلدیلر کوچه لرون بعضی سنده بر اوجا بالقوندا کوردیم که بش نفر عورت کلشدیلر
او لاردن ایچنده بر عجوزه عورت واریدی امام حسین علیه السلامون مبارک باشینه نیزه ده کوچجك
جلد یتیشدن قالخدی بر داش کوتوردی حضرتون مبارک قانلو باشین نشان ایدوب دا شی
اتدی اه اه داش کلدی حضرتون مبارک ثنایا دیشلرینه دکدی من بو ظلمی و ملعونه دن
کورنده قلبیم دولدی الله طرفینه متوجه اولوب عرض ایلدیم اللهم اهلکها و اهلک معها
خدایا بو عجوزه نی بو عورتلر یلن بیله هلاک ایله فما استتم کلامی الا و سقط الروشن
و هلکت العجوز و هلکن معها سهل دیور دعام تمام اولمادی اش بالقون یخلدی عجوزه و او
بری عورتلر تماماً هلاک اولدیلار الحمد لله تمت فی اسرار الشهادة نقلاً
عن الثاقب فی المناقب روایت ایدور ابن عاصفه که بزی طلب ایلدیلر
حضرت امیر المؤمنین علیه السلامی سب و شتم ایتمکه ایلکه من احوالاتدن خبردار اولدیم
فرار ایلدیم پس محمد بن صفوان ابی خلف جحمی اولادندن منیم یانمه ادم کوندروب منیم بعلکه ی غلام
خواهش ایلدی که سوار اولوب کتسون مدینه من بعلمی و یردیم پس واللهی پیاده کتدی ده
میل یول یتشدی خالد که هشام بن عبد الملکون عاملیدی مدینه ده و بو خالد علی بن ابیطالب
علیه السلامی سب و شتم ایدردی پس خالد محمد بن صفوان ملعونه دیدی یا ابن صفوان دور
چیخ منبره پس چخدی منبرون بو خاری پکه سنده اکلشدی و یوزین چویردی قبله یه دیدی
اللهم من کان یسب علیاً الترو بطلبها او لدخل فانه لا ابتر الا فیك و قد کان صاحب باغیه
یعنی خدایا هر کیم علی علیه السلامی سب ایدر دولت سیته کرا اونا طالب و لا دریا مداخل جهنمه
پس من سب ایتمرم علینی مگر سنون رضا و خوشنودلغندان او تری همین که بو نا مناسب
کلمات اوندان صادر اولدی فرایت القبر انفرج و خرج منه کف قایلاً و هو یقول
انکنت صادقاً فلعنك الله و لئن کنت کاذباً فاعماك الله یعنی کوردیم حضرت رسولین قبر
مطهری شکافته اولوب بر ال چخدی او نا طرف و ال صاحبی دیور اکر بو سوزنده صادق سن
الله سنه لعنت ایلسون و اگر کاذب سن تنگری الله سنی کور ایلسون فنزل اعمی من المنبر و قال
لا بنه قم فقام الیه فقال اعطنی یدك اتکا الیها پس محمد بن صفوان چخ منبردن ندنی ده
او غلنه دیدی دورا یا قه او غلی دوردی او نا طرف دیدی و یر الوی منکه تکیه ایدوم سنه
ایلکه مسجددن چخدیلار منزله لرینه طرف دیدی او غول من منبرده علی بن ابیطالبه ترك ادب
ایکه سنده جماعته بر بلاو ظلمت نازل اولدی یانه دیدی نجه مکر دیدی او سوزلری مبنی ده
که دیدیم و او ال صاحبیکه او سوزلری که منه دیدی اوندان بو یانا کورلریم اصلا کورمود
دیدی بو بلاسنه یتشوب واللهی که سن جرئت ایلدون اللهه که او نون رسولینین منبرنده بالا
دیدون پس نجه وقت کوروقالدی تا کوز جهنمه و اصل اولدی لا لعنة الله علیه و علی امثاله و اشباهه

من

کهنه ... سب کنندهٔ ابو تراب خبیث

اسرار الشهاده کتابنده فاضل دربندی علی الله مقامه نقل ایدر بو حدیثی کشف الیقین

کتابندن که نبیغا ادلو شاعر ایل اوعصرده اولان پادشاهون یانینه کیدردی بر ایل کتدی کوردی پادشاه صید وشکاره کیدوب پس پادشاهون وزیری نبیغانون کلمک خبرنی یازدی پادشاهه پادشاه جواب کوندردی او طاقلرون برنده اونا منزل قرار ایدون تا من کلیم پس بر عالی غرفه اونا منزل تعیین ایلدیلر و نبیغا هر کیجه همان غرفه ده بیتوته ایلردی و غرفه نون منظره سندن کوچه لره و دروازه لره تماشا ایدردی و هر کیجه کوررردی بر نفر حارث ادلو شخص نصف شبدن صوره دوروب اوجا صوتیلن سسلنور که یا غافلون اذکروا الله ثم سبّوا علیّا علیه السلام ای غافللر ذکر ایدون اللهی واوندان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام ه سبّ ایدون و ناکوار سوزلر اوجابونون باره سنده اظهار ایدوب و نبیغا بو من بو سوزلردن چوخ منزجر ودلتنک اولاردیم پس اتفاقا بعضی کیجه لرده من یا تمشیدیم عالم رؤیاده کوردیم که حضرت رسول صلی الله علیه وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اوجابونون خدمتنده تشریف کتوردیلر همان حارث ملعونین قاپوسینه و حارثی کوردیلر حضرت رسول صلی الله علیه وآله جناب امیرالمؤمنینه بویوردی یا علی اسقه یعنی دوت بو ملعونی شدتیلن جذب ایله که مدت قرخ ایلدور بو شقی سنی سبّ ایدور فقیر ایام بو ضرب علیه السلام بین کتفیه پس امیرالمؤمنین علیه السلام اونون ایکی چکنونون ارا سندن بر ضرب اوردی پس من هوللن بیدار اولدیم او وقتون انتظارون چکوردیم که حارث ملعون او وقتده اوجا صوتیلن ندا ایدوب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ه سبّ ایدردی پس اول وقت کیچدی و بیر صوت ایشتمدیم پس تعجب ایلدیم ایلکه صبح اولدی کوردیم چوخ اشخاص حارثون ایوینه تردد ایدولر پس ولاردان خبر دوتدیم دیدیلر بو کیجه حارثون ایکی چکنونون ارا سندن بر ضربت اوروبلار و یا را سی ال قدر بجرمنشق اولوب قراره الام دوتا بوبلری وصبح وقتی او ضربتون شدتندن وفات ایدوب دیدی نبیغا دیور من کتدوم و بو خبره کوردیکوم قرار اوله کوردوم و قرخ نفردن ارتوخ او ضربتی کوردیلر الا لعنة الله علی من سبّ و عاد علیّا و اولاده وابتلیهم الله کالحارث من یا نیر عنا

ایضا اسرار الشهاده کتابنده فاضل دربندی خرخو نقل ایدور کتاب المناقب فی المناقب دن که جعفر

دقاق دیور من بر نفر رفیقیلن بصره شهرینده ابو عبدالله محمدیدون مجلس درسنه کیدر رسول وتعلیم اخبار واحادیث اوندان تاپاردوق و بو ابو عبدالله علم احادیثده چوخ کامل و ماهر ایدی و هر حدیث که اوندان ایشدوردوک یازاردوق و هر کون که حدیثی فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یا ائمه معصومین علیهم السلامون خصوصنده ذکر ایلردی او حدیثی واو یلرینی طعن قدح ورد ایدردی تا اینکه بر کون بر فضیلت جناب فاطمه زهرا علیها سلامون خصوصنده ذکر ایلدی بخدیدی بو فضیلت فاطمه باره سنده او ملاقی هیچ نفع و برمز علی بن ابیطالبه

اوندان اوتری که علی علیه السلام مسلمانلاری چوخ اولدیروب و مباهله فاطمه زهرا سلام الله علیها نفع و برمز فلان وفلان سیکلرونا لایق مطلب لر معصومه خصوصنده بیان ایلدی ایلکه مجلس درس تمام اولدی چخدوق خارجه من رفیقمه دیدوم محمدبنه بزلره وسنلر خاندان ائمه اطهار علیهم السلامون بزلک یادا ئمه ز بوی دین بی ایمانون مجلس درسنه حاضر اولوب وندان درس اوخیاق که بو لا مذهب امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها خصوص لرینده بیلی چوخ اودادیر و بو اسلام مذهبی دکول رفیقم دیدی دوغری دیدون النتر بو بیدینون درسنی ترک ایتمک و علاحده معلم جدامتر کتمک لازم اولدی و ایکی بو نون یاننه کتمزدوق پس همان کیجه یاتدوم بو خوابی کوردیم که کیدیرم مسجد جامع بصره یه پس کوردیم ابو عبدالله محدثی و کوردوم امیرالمؤمنین علیه السلام بر مصری اولاغه سوار اولوب تشریف ایلرور مسجد جامعه پس اوز اوزمه دیوردیم قلجلادان ابو عبداللهون بو یننی اور لطاق ایلکه او حضرت ابو عبدالله ایاخون اولدی مبارک عصا سیله اوردی اونون صاق کوزینه وبویوردی یا ملعون لم تسبنی وفاطمة ای ملعون نیه اوچون منی و فاطمه نی سبّ ایدرسن پس ابو عبدالله محدث الین قویدی صاق کوزینون اوستنه دیدی آه یا علی منی کور ایلدون بو واقعه نی که کوردیم وحشتیلن بیدار اولدیم دیدیم کیدیم بو خوابی اوز رفیقمه نقل ایدوم شاد اولسون کلدوم رفیقمون یانینه کوردیم رنکی تغییر تاپوب وحشتیلن اکلشوب منی کورجک دیدی بو کوره شنده اولوب بو کیجه دیدوم بیان ایله دیدی بو کیجه بر یاخشی واقعه کورمشم پس واقعه نی نقل ایلدی اولدن آخره من کوردیکیم واقعه ایله موافقتی پس دیدیم منده بو واقعه نون مثلنی کورمشیم کلدیم که سنه بیان ایدیم ایندی کیم امر بو قرار اولدی دور یا قم بر قرآن کوتورک کیدک ابو عبدالله محدثون یاننه و اقعه لریمزی اونا نقل ایدک و قسم یاد ایدک که درست و صحیح دور بزیم بو واقعه موز بلکه بو باطل اعتقادندن عدول ایده و ائمه علیهم السلامه محبت بیتوره پس کیتدوق اونون قاپوسنه کورک یلک باغلیدر قاپونی دوکدوق کنیز کلدی احوال دوتدوق دیدی محدثی کورمک اولماز بو رجوع ایلدوق دوباره قاپونی دوکدوق کنیز کلدی دیدی محدثی کورمک ممکن دکول دیدوق مکر نه اولوب دیدی الین قویوب صاق کوزینون اوستنه فریاد و فغان ایدور استراحت ارامی کیدوب نصف شبدن بو یانا دیور علی بن ابیطالب علیه السلام منیم کوزیمی کور ایلدی بیدوق کنیزه قاپونی آچ که بز بو مطلب دن اوتری محدثی کورمه کلموق قاپونی آچدی کلدوق محدثین حالنده کوردوق ناله وفریاد ایدور و دیور که بو کیجه علی بن ابیطالب علیه السلام عصا یلن اوروب منیم صاق کوزیمی کور ایدوب پس بز واقعه مزی اونا نقل ایلدوق و دیدوق ای محدث بو اعتقاددن ال کوتور و عدول ایله و دلیوی او حضرتون باره سنده اوراتما بلکه شفا تاپاسان دیدی الله سیزه جزای خیر ویرسون که منی تکلیف ایدورسیز علی علیه السلامون محبتنه اگر علی منیم او بیری کوزیمی کور ایلاکنه اونی سومگ

ایدوب فضیلتینی ذکر اتمیه حکم ایتن او ملعونون باشندن دوندق ودیدوک بو کتشدی حتی
آثاری کورونمز بولندن اوراق اولماق صلاحدر دیش اوچ کوندن صوکرا دیدوک
برده کیدک کوره لم او ملعونون احوالی ناره ایتشوب بر داخل اولدوق اونون تا شیه
کوزدیک صول کوزنده کور اولوب دیدوک محدث کامل عبرت طوت و توبه ایله دیدیکی
انده اولتون الله مرجوع ایتمزم اوز اعتقادمدن هر نه علی علیه السلام منبرالیه ایدو
برکره او ملعونون باشندن دوردوق بر هفته دن صوکره کدوک اونون قابوسنه
کرکورک باشنه نه بلالر کلوب جزا الدوق دیدیلر که بو حالتلن وفات ایدوب واصل
نار سقر اولدی لا لعنة الله علیه وامثاله کل ان عددا انفاس الجن والانس والملائکة اجمعین الی یوم الدین

ایضا اسرار الشهاده نون مجلس تام عشر نون اوتوزنجی ندن بیلنده فاضل نور الله مرقده ذکر ایدوب که عثمان

عفان سجزی نقل ایدوب که طلب علم قصد یله داخل اولدوم بصره شهرینه و کتدوم محمد
بن عباد صاحب عبادان یانینه که جمله مشاهیر اهل علم و اخباردن ایدی و اونا عرض
ایلدیم من بر غریب شخصم و اوراق بلددن کلمشم که سبزون انوار علومکزدن بر شعله
اقتباس ایلیم دیدی ها را لاسان دیدوم سجستانلو دیدی خارجیلرون شهری دیدم
اکر خارجی و لسا ایدوم سنون خدمتوه طلب علمدن اوتری کلمزدیم دیدی استرسن
سنه بر یا عجیب حدیث نقل ایدوم که شهره کیدنده اهل و لا یتوه نقل ایده سن
دیدوم بلی دوست دوتارم که بو را سوز دیدی منیم بر همسایم واردی که جمله عباد زهادن
دیندی منه نقل ایلدی که بر کیجه عالم رؤیاده کوردیم من وفات ایلدیم منه کفن ایلدیلر
و دفن ایلدیلر و صوکره دیدی اولوب حشر برپا اولدی خلق عرصه محشره کلدیلر من مرور
ایلدیم حوض کوثرون یانینه کوردیم حضرت رسول صلی الله علیه و اله اکلشوب و امام حسن
و امام حسین علیهما السلام امته حوضدن سو مرحمت ایدوب سیراب ایدولر و بشدت
عطش محشردن خلاص ایدولر عطش منه چوخ غالب اولمشیدی کلدیم اونلر کوا اولارون
هر برندن سو ایستدوم ویرمدیلر کلدیم حضرت رسول صلی الله علیه و اله خدمتینه
عرض ایلدیم یا رسول الله صلی الله علیه و اله من سنون امتکدنم امام حسن و امام حسین
علیهما السلام دن سو ایستدوم منه سو ویرمدیلر عطشدن هلاک اولورام حضرت
رسول صلی الله علیه و اله اکر سوردی امیر المؤمنین علی علیه السلامدن نده سو ایستیرسن
کینه منه سو ویرمز بو فی ما شئی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله دن ایشیدنده
اغلادیم عرض ایلدیم که امام علی علیه السلامرا وچون منه سو ویرمز وقال انکه من اونون
شیعه لرندنم بیوردی اونلان اوتری که سنون همسایه لرندن بر شخص وار امیر المؤمنین علی
علیه السلامه لعنت ایدردی اونا مانع اولمورسان عرض ایلدیم یا رسول الله صلی الله علیه و اله
من بر ضعیف شخصم او قدر قوت و قدرتم یوخدی و او ملعون حاکم ولایتون منسوب

لرندندی منا اونا الی تا پابولمرم پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله بر قنضر بیچاق
منه ویردی بیوردی کیت بو بیچاقلن اونون باشین کس پس من بیچاقی حضرت رسول صلی الله
علیه و اله دن الدیم متوجه اولدیم او شخصون ایوینه کوردیم قابی اچوقدور داخل اولدیم
بو حالده که رخت خوابه ایچنده یاتمشدی باشین کسدیم دوباره رجوع ایلدیم حضرت رسول
صلی الله علیه و اله خدمتنه عرض ایلدیم یا رسول الله صلی الله علیه و اله فرمایشوی عمله
کتوردیم او شخصون باشین کسدیم و بودور بیچاق اونون قانیله آلوده دور بیوردی
بیچاقی ویر منه بعد بیوردی یا حسن بو شخصه سو ویر پس بو حالده هوللن یوخدان بیدار
اولدیم خوف واهمه منه غالب اولمشدی پس دستمازاتن الوب مشغول نماز تهجد اولدیم
الی که صبح صادق طلوع ایلدی اذان دیدیم همسایه لرون ایوندن عورتلرون اوستا ایله
اغلاماق سسی کلور کتین بی کوندردیم خبر کتوردی که بو کیجه فلان همسایانی رختخوابنده
ایچنده ذبح ایدوبلر عیالی و اولادی اغلاشولا ربر ساعت قدری کیجدی حاکم ولایت
اوز اعوان انصاریله کلدیلر احوالدن مطلع اولوب و بری همسایه لری دوتدیلر وب و
زنجیرلدوب محبوس ایلدی من احوالدن باخبر اولوب کیدوم امیرون یانینه دیدوم
امیر قورخ اللهدن بو همسایه لری بی تقصیردور توب حبس ایلیه اونلان اوتری که بو شخصی
من ذبح ایلمشم دیدی حاشا که سندن بر بیله ظلم صادر اولا و حال انکه سن ابدا بو امره اقدام
ایتمزسن و سن متهم دکولسن بلکه جمله اخیاردن سن و زمره عبادندن سن من
احوالاتی تفصیلا امیره عرض ایلدیم امیر قبول ایدوب صحتنه قویدی وبیدی الله سنه جزای خیر
ویرسون چونکه امر بو قرار لندی کنده ازاد سن و بو دوتدیقوم همسایه لرون هامو سینی
ازاد ایدیلر که بو ملعون علی بن ابیطالب علیهما السلامه ناسزا دیمک اوز جزاسنه یتوروب
هیچ کس بو بابدن مؤاخذه ایلمک لازم دکول الا لعنة الله علیه و علی الراضین بعمله ابدا الابدین و دهر الداهرین

ایضا فاضل قدس الله سره اسرار الشهاده نون همین مجلسون ذیلنده یازور و نقل ایدور حدیثی کتاب المناقب فی حسا فندن کروا اقدی روایت ایدور هارون الرشید

ملعون اکثر اوقات علمالری مجلسه جمع ایدوب مباحثه علمیه ایدردیلر بر کون اکلشک
و شافعی هاشمی وارد اولدیلر کلشدی هارونون یانندن شعله حاضر اولدی محمد بن حسن و ابن
زفر و ابو یوسف اکلشدیلر و قافده پس مجلس حملو اولدی و یتمش نفر اهل علم سایر اصنافدن
سوای اوجماعت وار ایدیلر اوکر بو یتمش نفر عالملرون هر بری لا یقیجیل ولایتون اما منه
واقدی دیور من هامولدن صوکرا وارد اولدیم هارون منه متوجه اولوب دیدی کیجه تشریف
کتوردین عرض ایلدیم بر تحقیق بو تاخیره بر حق حقوق خلیفه دن ضایع اتمه مشم ولیکن بر
شغل عارض اولدی که باعث تاخیر ملاقات اولدی پس هارون منی چاغوردی بلجوشمه
اکلشدیدی اون قافده پس علماء هر فن علومده مباحثه و مکالمه لر ایلدیلر بعد هارون

یوزین دوندی شاهنه دیدی عم اوغلی نه قدر حدیث علی بن ابیطالب علیهما السلامدن
فضایلندن بولوردسن گورت یوز حدیث فضایل علی علیه السلامدن حفظمده وار دیدی
قوت حافظه قدر بولوردسن کن لمتعدد ذکر ایله دیدی بیش یوز حدیث بلکه زیاده . بولر اوندن
صورا متوجه اولوب محمد بن حسنه که سن نیجه حدیث فضایل علی بن ابیطالب علیهما السلامدن
بولوردسن ایکوفه عالمی دیدی خلیفه مین حدیث بر قدر زیاده بولر بعدازان متوجه اولدی
ابی یوسفه دیدی ای کوفه سن نیجه حدیث فضایل علی علیه السلامدن روایت ایدرسن
خبر ویر قورخما دیدی خلیفه اگر خوف واهما اولماسا هر آینه منم روایتلریم علی علیه السلامدن
فضایلنه اوقدر دور که حد وحصره یتور بولرم هارون دیدی کمیدن قورخورسان دیدی
سندن وسنون عمال وحکاملرندن واصحابندن دیدی من سنه امان ویردوم پس دانوش
ومنه خبر ویر که نیجه حدیث فضایل علی علیه السلامدن روایت ایدرسن دیدی خمسة
عشر الف حدیث مرسل یعنی اون بیش مین حدیث مرسل فضایل علی علیه السلامدن
بولرم غیر از احادیث صحیحه وحسنه وموثقه واقدی دیور پس خلیفه منه متوجه اولوب
دیدی ای واقدی سن نه قدر حدیث فضایل علی بن ابیطالب علیهما السلامدن بولورسن
من دیدوم منده خمسة وعشر الف حدیث مرسل اون بیش مین حدیث مرسل
بولرم هارون دیدی وانا اعرف له فضیلة رأیتها بعینی وسمعتها باذنی اجل من کل
فضیلة تروونها من بر حدیث فضیلت علی علیه السلامدن بولورم که گوز ایلن گورمشم
وقولاقلن ایشتمشم سیزون روایت ایلدکوز فضایلون هاموسندن بویوکدور
ومن توبه کار دم الله‌ه او عملدن که ابو طالب اولادلرینون بابلرندن صادر اولوب
پس بن هامومین جمیعاً عرض ایلدوق الله خلیفه‌یه توفیق ویرسون اگر مصلحت بولورسن او
حدیثی بزه ذکر ایله دیدی بلی بیان ایدوم پس اول حدیث بودور که من یوسف بن حجاجی
اوز طرفمدن دمشقه والی وحاکم ایلدیم وحکم ایلدیم اوناکه خلقله عدالت وانصافله مدارا
ایلسون واحکام وفتاوی لرنده رعیته ظلم وستم روا گورمسون پس منیم حکم وقرار دیمه گوزه
رفتار ایدوب هیچ کیمسه‌یه ناحق ویردیلر که خطیب دمشقی علی بن ابیطالب علیه السلامه علی
رؤس الاشهاد منبرده سب ورفض ایدوب واونون نقص وعیبنه بعضی نامناسب کلاملر
صادر ایدور پس ادم گوندروب خطیبی حضوریمه ایستدیم وسؤال ایتدم که بعضی اهل دمشق
سندن بو نوع خبر منه ویردیلر ایا صحیحدور یا نه خطیب اقرار ایدر که صحیحدور من علیه
سب ونقصنه مبالغه ایدرم نه خطیبدن سببین سؤال ایدرم خطیب عرض ایدر که علی بن ابیطالب
منم اتا بابالاریمی اولدیروب واولادلرینی اسیر ایدوب ومالینی غارت ایدوب بو سببدن
اونون کینه وعداوتی منیم قلبمده دور ونه قدر که جایز وار بو عملدن توبه ایلرم بلکه اصرار ایدرم حکم
پس یوسف بن حجاج اونی مقید مغلول حبسه سالدیروب احوالاتنی منه یازدی من حکم
یازدیم همان خطیبی مقید مغلول منیم حضوریمه گوندر ایلکه منیم حضوریمه گتوردیلر هنا قمنا

ساخلادوب چوخ تهدید وتخویفلر اونا ایدندن صورا دیدوم سن نه‌ین علی بن ابیطالبی سب
ایدن خطیب دیدی بلی دیدوم وای اولسون سنه علی بن ابیطالب علیه السلام هر کیمی اولدیرب
یا غارت واسیر ایلدی الله‌ون وپیغمبرون حکمیله ایلدی دیدی خلیفه من سیدن ساکت اولمام
وقلبم ادام تا یما ونا علی علیه السلامی سب ایتمیم پس من تازیانه وعقابین ایستدوم اوز حضوریمده
یوزه قان یا نه اونا اوردیم پس تا الدوقن یادا ایلدی حتی شدت ضرب تازیانه‌دن بولا یلدی پس
امر ایلدیم عقابیندن اچید یلار وبر ایوده حبس قرار ایله مقید ومغلول ساخلادیلار وحکم
ایلدوم اونون قاپوسنی باغلادیلار تا گونون تمام اولدی وگیجه یتشدی من مکانمدن دوتدیم
تا اینکه خفتن نمازنی همین مکانده قیلدوم بعدازان بیدار قالدیم یوخیم گلمدی فکر ایدوردیم
که خطیبی قتله یتوردیم کاه خیال ایدیردوم بوینی اوردیرم کاه دیوردیم قولاقلرینی وقیچلارینی
کسدیروم کاه دیوردیم جمیع اعضاسینی قطعه قطعه دوغرادیم کاه خیاله گلوردی که اوقدر
تازیانه اوردیرم تا اینکه هلاک اولسون بو خیاللر منی گوتورمشدی تا اینکه یوخی منه عارض
اولدی گیجه یون اواخرنده فاذا انا بابواب السماء قد تفتحت واذا النبی صلی الله علیه
وآله هبط وعلیه خمس حلل ناگاه واقعده گوردیم گوگون قاپوسی اچلدی وحضرت
رسول صلی الله علیه وآله نازل اولدی واگنده بیش حله بهشت حله‌لریندن وار ثم هبط
علی بن ابیطالب علیهما السلام وعلیه اربع حلل اوندن صورا گوردیم علی بن ابیطالب علیهما
نازل اولدی واونون اگننده دورت حله وار ثم هبط الحسن علیه السلام وعلیه ثلاث حلل
واوندن صورا امام حسن علیه السلام نازل اولدی اگننده اوچ حله واریدی ثم هبط الحسین
علیه السلام وعلیه حلتان بعدازان امام حسین علیه السلام نازل اولدی اگننده ایکی حله واردی
ثم هبط جبرئیل وعلیه حلة واحدة پس جبرئیل نازل اولدی بر حله واریدی فاذا هو من
احسن الخلق فی نهایة الوصف ومعه کأس فیه ماء کاصفی ما یکون من الماء واحسنه پس جبرئیل
چوخ گوزلیدی که خلقده اونون مثلی گوزل یوخدی ونهایت وصفده الندا بر کاسه واردی
ایچنده سو که چوخ صافلی سویدی پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله جبرئیلدن اوکا
سوی ایستدی الدی فنادی یا علی ضونه یا شیعة محمد صلی الله علیه وآله پس
اوچاغوردی ایلدی ای محمد وآل محمد صلی الله علیه وآلهون شیعه‌لری فاجابوه من
حاشیه وداری وعلمای اولسون نفساً وکانوا فی الدار اکثر من خمسة آلاف انسان فیسقیهم
من الماء پس جواب ویردیلر حضرت رسول صلی الله علیه وآله‌ه منیم اطرافمدن واو مدن
وغلاملرمدن قرخ نفر وایو ده بیش مین نفردن ارتوخ ادم واردیلار پس وکاسه‌نون
سویوندن او قرخ نفری سیراب ایلدی ثم قال صلی الله علیه وآله این الدمشقی
بعدازان بیوردی هانی او خطیب دمشقی پس قاپو اوزنه اچلدی خطیب گلدی حاضر
خدمته ایلکه علی بن ابیطالب علیه السلام خطیبی گوردی ایکی الیندن دوتدی عرض ایلدی
یا رسول الله صلی الله علیه وآله بو خطیب منه ظلم ایدوب وسب وشتم ایدوردی بون سببی

کہ باعث اولا اونون منیء شتم اتمکنہ حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله سوردی خلقہ یا ابا الحسن فیه
اونور اوله ای ابو الحسن تعداد ان حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله اوزی دوتدی ایکی الندن
و سوردی سن علی بن ابیطالبی شتم ایدورسن قال نعم دیدی بلی قال الرسول
صلی اللّٰه علیه و آله اللّهم امسخه و امحقه و انتقم منه حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله
بیوردی خداوندا مسخ ایله بو خطیبی و صورت انسانیتدن بوندان زایل ایله و انتقام چک
بوندان فتحول و انا ارید کلباً و رد الی البیت کما کان و صعد النبی صلی اللّٰه علیه و آله و علی
و الحسن و الحسین علیهم السلام و جبرئیل فانتبهت فزعاً مرعوباً مذعوراً پس من کوردیم
خطیب ملعونی کہ بولاتنبی ایت اولدی و کیتدی همان ایکی بیلکہ واردی و حضرت رسول صلی اللّٰه
علیه و آله و جناب امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و جبرئیل صعود ایلدیلر کوبه
پس من بو احوالی کوردکده خوفناک و سراسیمه حال بیدار اولدیم پس غلاملریمدن برینه امر ایلدوم
خطیبی کتوردی منیم حضوریمه کوردیم همان قرار ایلہ ایت اولوب من دیدوم خطیب نیجه کوردن
اللهون عقوبتینی پس باشیله عذر کتوردی ادم کیمی منه اشاره ایلدی کہ پشیمانم پس حکم ایلدوم
غلام کینہ اوقرار ایلہ اباوردی ایوه الاهی همین ایوده دور پس همان مجلسده هارون حکم ایلدی
غلام کیتدی کتوردی یا بوشندی قولا قلاریندن صورتہ ایت صوریندی و قولاقلاری
انسان قولاقی کیمندی پس دوردی بزیم قباقمزده دیلینی چیخوردی و دوداقلارینی پس دوردی
کویا جماعت عذر ایدوردی فقال الشافعی هذا مسخ و لست آمن ان یحل الله تعالی
العذاب پس خطیبی جماعت کوردکدن صورا شافعی دیدی بو خطیب مسخ اولوب
پس من خاطر جمع دکولم بوندان کہ اللّٰه تعالی بونین عذابینی بزلر کلن یتوره پس هارون حکم ایلدی
او مجلسدن چخاردیلر اباردیلار همان ایوه ایله ایوه داخل اتمک ایستدوق رعد برق
سسلندی بر صاعقه دوشدی همان ایوه خطیبه و ایوی یاندردی کول ایلدی و روحی ایلدی
واصل جهنم اولدی واقدی دیور من هارون دیدوم خلیفہ بو بر معجزه و وعظ در کہ بیان ایلدن
پس قورخ الان اللهدن بو کیشینون ذریتی سون خصوصده هارون دیدی من توبه ایلدیم
اللّٰه طرفنه او زاده لاردان کہ منده ن واقع و صادر اولوب ابوطالب اولادینون ایذاء ادارلر ندن
مترجم عرض ایدور کہ بو ملعونون توبه سی ظاهراً اولدی شرفلبا و باطناً
الحمد للّه رب العالمین و لعنة اللّٰه علی ظالمی و شاتمی علی و اولاده علیهم السلام من الجن و الانس اجمعین و
ونرتقنا حب علی و آله الطیبین الطاهرین

ایضاً فاضل علیه الرحمه اسرار نده ذکر ایدوب که روایت ایدور تر

بن عبد اللّٰه جابر بن عبد اللّٰه یزید جعفی دن اوده امام محمد باقر علیه
کہ عمر بن خطاب قوشون کوندردی بر شهره توابع شامدن پس او شهری فتح ایلدیلر و اهل شهر
اسلامه مشرف اولدیلار پس او قوشون رئیسی اهل شهر اوجون بر مسجد بنا ایلدی بلکہ
مسجد تمام بنا اولوندی توکلدی یخلدی دوباره بنا ایلدیلر کینه یخلدی اوچونجی مرتبه بنا

کینه یخلدی معطل و ویران قالدیلار پس عمره بر نامه یازدی و مسجدون بنا و تماماً قی خبر ویردی
ندیین و چاره ایستدی مسجدون بناده تمامنده عمر ملعون حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله اونون اصحابی
جمع ایلدی و مسجدون احوالاتنی اولارا بیان ایدوب خواهش ایلدی که هر کس بونون چاره سینی
بولور الها را ایلسون هیچ بر چاره بوله بیلدیلر پس قرار اولدی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلامدن
خبر السون حضرتیون خدمتنه ادم کوندروب سؤال ایلدی حضرت بیوردی او مسجد بر پیغمبرین
قبرینه که قومی اوله تکذیب ایلدیلر پس شهید ایلدیلر اول پیغمبرلرا و مسجدده دفن ایلدیلر
باز کلاندن او زاده چیخ که مسجدون ساق طرفینی قازسون پس کوره کہ بر نفر شخص شهید ولوب نمش
اکلسوب ایکی الاری بوینونه و بوینونه پس اونا نماز قلسون پس دفن ایلسون اوندان صورا
مسجدی بنا ایلسون که قرار دوتار عمر ملعون عرض ایلدی یا علی علیه السلام او شهید اولان
شخص کیمدر حضرت بیوردی سن باز ادمیه اکر بو قراری بیلن کہ من دیدوم هابیله اولسا من منه
بیان ایدیم کہ کیمدر و عمر احوالاتی یازدی رئیس لشکرا و قراری کہ حضرت یازمشدی عمل ایلدیلر
و احوالاتی عمره یازدی کہ علی علیه السلام بیوردی فی مطلبی جا بجا ایلدوم صحیح اولدی مسجد بنا
دوتدی عمر لعین کلدی حضرته احوالاتی عرض ایلدی و او شخصی خبر الدی حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بیوردی او شهید اصحاب اوخدودون پیغمبریدی اللّهم العن ظالمی نبیائک و اولیائک اجمعین

ایضاً فاضل دربندی اعلی اللّٰه مقامه اسرار الشهاده کتابنده بو حدیثی نقل ایدوب که امام علی النقی

علیه السلامون عصرینده کہ متوکل ملعونون خلافتدمایدی سر من رائی شهرینده قحط اولدی و باغش
یاغمادی اوچ مرتبه اهل سر من رأی مصلایه ایدوب درکاه الهیدن باران رحمت خواهش ایلدیلر تأثیر
کورمدی پس جاثلیق نصرانی طایفه نصرانیله مصلی ایلدیلر و اولاردان بیلہ بر نفر راهب
مصلایه چخدی و قیکاون قاعده لری ایلہ استغاثه و دعایه مشغول اولدیلر او راهب جماعتون ییش
رویندہ الین کوکہ سمتنه اوجالندی بر استغاثه و دعا ایلہ جمش هوا بولودلا شوب شدت ایلہ یاغش
یاغدی جماعت نصارا خوشحال اوز مکانلارینه رجوع ایلدیلر پس ایکنجی کون کینه مصلایه ایلدیلر
کینه همان راهب قباقده الین کوکہ طرفنه کوتوردیکی حسب المرام یاغش یاغدی نهایت خوشلقہ
شکفته حال جماعت نصاری مراجعت ایلدیلر اوزمقاملرینه پس جماعت اسلام بو کرامتی بو نفر
راهبدن کوردیلر اولارین مذهب و طریقه لرینی حق و صحیح اعتقاد ایدوب نصاری دینینی اختیار
ایلدیلر ارتضا او ایامده حضرت امام علی النقی علیه السلام متوکل بی توکل ملعونون حبسنده مجبوس
راهبون بو کرامتینی و جماعت اسلامون دین نصارایه اختیار اتمکلرینی متوکل ملعونه خبر ویردیلر
او ملعون چاره و تدبیرده عاجز اولوب ادم کوندردی حضرت امام علی النقی علیه السلامه بو احوالاتی
معروض ایدوب التماس ایلدی که اخرج الی سر حبتک فقد هلکت یعنی حبسخانه دن تشریف کتور که
امتون ایجده کرامت هلاکت اولدی پس او بزرکوار تشریف کتوروب قرار آلوندی کہ جماعت
اسلام و طوایف نصارا و راهب مصلایه ایلسونلر تا معلوم ایلسونلر تا معلوم اولونسون کہ شرح الان

وبو واسطه ایله راهب الینی کوك طرفنه کوتوردیکجه یاغش یاغوب ایلکه صنقلر دوزولدی راهب
~~الینی کوك طرفنه کوتوردیکجه~~ راهب الینی بوخاری قوریاند امام علی النقی علیه السلام اوز خادم
لرینه بر نسنه بیوردی دوقت راهبون الینی و بارماقلارینون آراسنده اولان زادی چیقاردت
پس خادم راهبون بارماقلارینون آراسندن بر قدر قارن سوموك چیقاردوب حضرته بیوردی
پس حضرت بیوردی راهب الان دعا ایلر یاغش یاغسون جماعت کذا یاغتو تا در راهب الینی
قوزادی کوك طرفنه هواده اولان بولوتلار کذا چکیلوب هوا چوخ صاف اولدی و کون غالبی
اینجلاندیردی راهب هر قدر استغاثه ایلدی بر تأثیر اولمادی حاصل متوکل ملعون حضرته
سؤال ایلدی که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله بو راهب الینده دوتان سوموك نه سوموکیدر
حضرت بیوردی بو راهب بر پیغمبر قبر شریفنه کذر ایلدی او پیغمبرون بدن شریفنون سوموکی
بو پاره سوموکی اله کتوردی و هر وقت پیغمبر سوموکی آچولسا هوا بولودلانوب یاغش
یاغار پس بو کرامت راهبلردکول بلکه پیغمبرون سوموکندندر و تم الحدیث

ایضا فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار الشهادة
کتابنده بو حدیثی نقل ایدر کتاب فرحة الغری دن

که اسماعیل بن عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس عباسیدن نقل ایدر و جمعه کونی نمازنی مسجد جامعده
قیلوب مراجعت ایلدوك اوز عموم داود بن علی بن عبد الله بن عباس ایله بیله ایلکه بزیم و اوزی
منزللریزه یاخونلاشدوق و یول مزبدلرینن خالی اولدی داود بزه متوجه اولوب دیدی که هر مکا
اولسا ارزو بدن ایره لی منیم حضورومه کلون پس غروبه یاخون هاموموز اونون خدمتنه حاضر
اولدوق بیوردی چاقرون فلان و فلانی پس حاضر اولدیلار ایکی نفر و یانلارنده اسبابی و ادوات
حفر بیلدن و کلنك دن و غیر آلاتدن پس حکم ایلدی که هاموموز بو ساعتده مجموعا
سوار اولاق و بو آلاتی تماما کوتوروب و یا اوروان اوزلرینن بیله بو غلام حبشی مسمی بجملی
و بو جمل بر غلام ایدی قوی هیکل زورمند بر مرتبه ده که اگر اونا حکم اولونایدی که یا الفور نصر الله
دجله شطی باغلیایدی هر اینه باغلاردی پس ایله کیدون بو قبرون طرفنه که خلق اونون
فتنه دوشولر و دیرلر که علی بن ابیطالبون قبردی پس او قبری بیشول ایدوب قازون او
قبردن نه چیقارسا کتوروب منیم حضوروما اسماعیل دیدی پس بز هاموموز داوددن امر ایله
کتدوك تا قبر شریفه یتشدوك پس حفارلره دیدوك اوندا که مأمور اولوب بو عمله کتوروب
داود بیورور بر کاری بره اکلشدوك حفارلر قبری قازدیلار هر دم لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم دیوردیلر و ششتیلن قازدیلار تا اینکه نزلوا خمسة اذرع بیشول و شبان
قبری بنیدیلر و صعب و درشت برکه یتشدیلر دیدیلر بز قازدقلق بوندان صورا
قازماق محالدور شدت صلابتنه کوره و قبردن جحد ایلدیلر غلام حبشی جملی آتله دیلر تا فوق
و سطونیله حفر ایتسون غلام غرور زور له مغرور کلنکی قوزادی اول مرتبه اندیردیکه تمام
صحرا وادی لر تمثلا اولدی کویا مکل و ارزدی پس و بان کلنکی اوردی اولدن استه صحرا

صدا ایله دولدی اوچونجی مرتبه اندیردیکنده اول قازماقدن چوخ آرتوق شدتیله صحرانی او آنکی
طنیندن دولدیردی بر نوعله که قلبلر خوفه دوشوردی پس غلام شدتن تمام بر صیحه اوردی
پس دوشدوك غلامی یاخدوك و یاندا اولان حفارلره خبر الدوق که غلامدن سؤال ایدون
کوراسنه واقع اولدی که بیله صیحه اوردی غلام جواب ویرمدی و استغاثه ایدوردی پس
ایله غلامی یاغلوب چیقاردیلار کوردوك ساق طرفی بارماقلارینون اطرافندن چکنه
تك قان دوتوب هر دم استغاثه ایدوردی هر قدر دانشدیردوق جواب ویرمدی پس حمل ایلدیلر
بر قاطر اوستنه و سرعتیله مراجعت ایتدوك تا کلدوك عموم اولی داودون یاننه بزدن قبرون
احوالاتندن خبر الدی ما جرانی کما جری بیان ایلدوك ایلکه احوالدن مطلع اولدی التفت الی
القبلة و تاب عما هو علیه یوزین دوندی قبله یه و توبه ایلدی قبر شریفی نبش ایتمکدن
و همان ساعتده سوار اولدی کیتدی علی بن مصعب بن جابرون یاننه و خواهش ایلدی
که علی بن ابیطالب علیهما السلامون قبر شریفنه بر صندوق ترتیب ویرسون و قبره
احتراملن دولدورسون تا زائرلر معاینه قبر شریفی زیارت ایتسونلر و او غلام همان ساعتده
نحس بدنسون آیاغوب طالتده و اصل نار سقر اولدی لعنة الله علیه تمت

ایضا دربندی قدس الله روحه اسرار الشهادة
کتابنده بو معجزهٔ شریفه‌یی کتب معتبره‌دن روایت ایدر

که بر شخص اکابر اهالی بلاد بلخدن اکثر اعوام و سنینده حج بیت الله و زیارت رسول الله
و زیارت حضرت سید سجاد علیه السلام شرفیاب اولاردی و او جنابه بر خشیه تحفه و هدیه لر
آپاراردی و او بزرکواردن مصالح و مسائل دین مبین اخذ ایدوب اوز ولایتینه مراجعت ایلردی
بر ایل عورتی طعنه طریقیله او شخصه دیدی هر ایلدن عجب تحفه لر علی بن الحسین علیه السلام آپاردون
هیچ کورمیرم او جناب سنه اولاردون عوضنده بر هدیه التفات ایلسون دیدی ای عورت
او بزرکوار یکه من اونا تحفه آپاردوم دنیا و آخرت پادشاهیدی و جمیع مخلوقاتده اولان نعمتلر
صاحبی اوندان اوتری که او دور اللهون خلیفه سی یر یوزنده و حجتی بندلرینه و او دور رسول خدانون
اوغلی و بزیم امام و مولا و مقتدامونز ایلکه عورت بو وصفلری ایشتدی ساکت اولدی
او شخص کینه موسم حجده عازم اولدی مکه ماسلکندن صورا کیتدی مدینه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله زیارت ایدوب کلدی نکبار عرض حال سید سجاده استیذان ایلدی ماذون
اولوب داخل اولدی حضرتون مبارك الرندن اوپدی کوردی حضرتون حضور مبارکنه طعام
حاضر اولونوب حضرت اوله یاخونه دعوت ایدوب امر بیوردی اکل طعامه پس بقدر حاجت طعام
میل ایلدی بعده حضرت بیوردی طشت و ابریق حاضر اولونوب پس بو شخص زائر ایستدی
که حضرتون مبارك الینه سو توکسون فقال علیه السلام لا یا شیخ انت ضیفنا فکیف تصب
علی یدی الماء بیوردی اونا ای شیخ سن بزیم قوناغموزسن نیجه اولار که سن منیم
الیمه سو توکه سن عرض ایلدی سنه فدا اولوم من دوست دوترام که سنون مبارك الیوه سو

توکر فقال علیه السلام حیث انك هو الله لا یدرك ما تحب و ترضی بیوردی ایمدی بکر
سن دوست دوتورسان سوتوکه پس واللهی هر ابنر کوستورمسنه بر داد بکه سن
دوست دوتارسان وراضی وخوشنود اولارسان وکوزلرین ایشغلانار پس زائر بلخی
سوتوکدی حضرتون مبارك اللرینه تا طشتون برثلثی دولدی بیوردی بو طشتون
ایچنده کی نه دور عرض ایلدی سو فقال الامام علیه السلام بل هو یاقوت احمر باذن الله
حضرت بیوردی بلکه قرمزی یاقوتدور واللهون اذنیله بعد ازان بیوردی سوتوک تمخص
بلخی دوبار سو دان توکدی حضرتون معجزنما اللرینه تا اینکه طشتون ایکی ثلثی دولدی
پس بیوردی بو نه دور عرض ایلدی سو فقال الامام علیه السلام بل هو زمرد اخضر
باذن الله بیوردی بلکه زمرد اخضردی اللهون اذنیله زائر بلخی باخدی کوردی زمرد
اخضردی بعد بیوردی سوتوك کینه سوتوکدی حضرتون طاهر مطهر اللرینه تا اینکه
طشت دولدی بیوردی بو نه دور عرض ایلدی سو فقال علیه السلام بل هو در
ابیض باذن الله بیوردی بلکه در ابیضدور اللهون اذنیله پس طشت دولدی
اوچ رنك جواهر ایله یاقوت احمر وزمرد اخضر ودر ابیض پس مرد بلخی بو معجزه باهره
ظاهره نی کورنده چوخ تعجب ایلدی وبخلدی حضرتون مبارك ایاقلارینه واللرینه
فقال الامام علیه السلام یا شیخ لم یکن عندنا شیء نکافیك علی هدایاك الینا خذ هذه
الجواهر فانها عوض هدیتك واعتذر لنا عند زوجتك لانها عتبت علینا
پس حضرت بیوردی ای شیخ بزیم یانمزده بر شیء یوخیدی که سنون هدیه لرونه عوض
ایدك پس کوتور بو جواهرلری که بولار سنون هدیه لرون عوضیدی وبزیم اوچون
عذرخواهلق ایله عورتوه اوندان اوتری که نسبت بزه عتاب ایدوب سیرتیم پس
بلخی باشین اشاقه سالوب خجالتدن عرض ایلدی که سنه فدا اولوم منیم عورتمون
سوزینی کیم خبر ویردی سیزه پس هیچ شك یوخدی که سن اهل بیت رسالتدن سن
پس حضرته وداع ایدوب جواهرلری کوتوردی تا یتشدی عورتنون یانینه واحوالاتی
تفصیلاً عورتنه بیان ایتدی عورت دیدی کیم منیم سوزلریمی او نایوردی کیشی دیدی
من دیمدیم سنه که او بزرکوار معدن علم وخزینه ایات باهراتدر پس عورت سجده
شکر ایلدی و اند ویردی اری اللهه که منیده اپار او بزرکواری زیارت ایلیوم و مبارك
یوزینی کورویوم ایلکه کلن ایل مرد بلخی تدارك حج کوردی عورتیده اوزیله اپاردی
اثنای راهده عورت ناخوش اولدی تا اینکه قرب مدینه ده وفات ایلدی پس کیشی کلدی
حضرت سجاد علیه السلامون خدمتنه اغلار غمکین وعورتنون وفاتنی وحضرتون زیارتی
مقصدینی و مطلوبه یتشممکنی تفصیلاً حضرته عرض ایلدی پس حضرت سجاد علیه السلام
دوردی اباقه وصلی رکعتین ودعی الله بدعوات لم تحجب فی التفت الی الرجل فقال
قم وارجع الی زوجتك فان الله تعالی قد احیاها بقدرته وحکمته وهو یحیی العظام

۱۲ اویدی

وهی رمیم ایکی رکعت نماز قیلدی ودعا ایلدی بر دعالر ایله که محجوب ولماز بعد التفات
ایلدی او نا بیوردی دور کیت عورتون طرفنه پس بدرستی که الله تعالی اونی اوز قدرتیله وز
حکمتیله دیرولتدی واو الله دیرولدیر سومکلری وحال انکه اولار چوروموش اولالار
پس کیشی تعجیله دوردی ایاقه شاد وقورخان وتصدیق ایدن وتکذیب ایدن پس داخل
اولدی اوز خیمه سنه کوردی عورت صحیح وسلامت اکلشوب پس شادلوغی انتهی وقلباً
اعتقاد ایلدی و عورتدن سؤال ایلدی که الله تعالی نیجه سنی دیرولتدی فقالت والله
لقد جائنی ملك الموت عورت دیدی واللهی ملك الموت منیم یانمه کلدی وروحمی قبض
وایتدی منیم روحمی کوك طرفنه اپاردی واذا برجل صفته کذا وکذا وحلیته بعد اوصافه
الشریفه ناکاه کوردیم بر نورانی شخص فلان وفلان صفتده وحضرت سجاد علیه السلام
صفتلرینی نقل ایدوردی وزوجی دیوردی بلی بو صفتلر که ذکر ایدورسن منیم
مولام سیدمه دکر بلا نون صفتلریدی قالت فلما رآه ملك الموت مقبلاً انکب علی قدمیه
یقبلهما وهو یقول السلام علیك یا حجة الله فی ارضه السلام علیك یا زین العابدین
عورت دیوردی ایلکه ملك الموت کوردی او بزرکوار شخص تشریف کتوردی بخلدی اونون ایاقلارین
واوپدی دیدی سلام اولسون سنه ای اللهون حجتی اللهون یرنده سلام اولسون سنه
ای عابدلرین زینتی پس وجناب جواب سلامی رد ایلدی بیوردی ای ملك الموت اعد
روح هذه المرأة الی جسدها فانها قاصدة الینا وانی قد سئلت ربی ان یبقیها ثلثین سنة
قاپتار بو عورتون روحنی جسدینه که اوزی زیارت ایلمك قصدیله کلوب ومن اوز پروردکاردن
سؤال ایلمشم که او نا وتوز ایل عمر عطا ایلیوب قالسون دنیاده ونحییها حیوة طیبة
لقدومها الینا زائرة لنا وپاك پاکیزه زنده کانلوق عطا ایلسون او نا بزیم زیارتمزه
کلمکدن اوتری فان للزائر علینا حقا واجبا پس بدرستی زائرا اوچون بزیم ذمه
مزده واجب حقی وار پس ملك الموت عرض ایلدی سمعا وطاعتا یا ولی الله ومنیم روحمی
اوز جسدیمه رد ایلدی وانا انظر الی ملك الموت قد قبل یده الشریفه وخرج عنی
ومن باخوردیم ملك الموته کوردیم او بزرکوارون مبارك وشریف الیندن اوپدی ومنیم یانمدان
چخدی پس کیشی عورتنون الیندن دوتوب کتوردی امام علیه السلامون مجلسنه
عورت حضرتی کورجك تانیدی بخلدی ایاقلارندان اوپدی وهی تقول هذا والله
سیدی ومولای هذا الذی احیانی الله ببرکة دعائه ودیوردی الله اولسون الله
بو دور منیم سیدیم ومولام بو دور او کسیکه اونون دعاسنون برکتیله الله منی دیرولتدی
ولم تزل المرأة مع بعلها مجاورین عند الامام علیه السلام بقیة اعمارهما بعیشة طیبة فی البلد
الطیبة الی ان ماتا رحمة الله علیهما وبو عورت اریله بیله مجاور اولدیلار حضرت
سید سجاد علیه السلامون یانندا عمرلرینون قالانینی یاخشی خوش کذرانیلن تعیش
ایلدیلر مدینه طیبه ده تا اینکه وفات ایلدیلر الله رحمت ایلسون هر ایکسینه الحمد

اکثر کتب معتبره ده و کتاب حدیقة السعداده روایت اولنور که حضرت رسول اکرم غزوات تبوک ایچون تشریف

ایاردی وحضرت امیر خیبر کیری اوزیلن بیلره یارموشدی وبنا حضرت حسن وحسین علیهما
لاردن اوشاق اولماقلاریته انالاردنیون خدمتده قالمشدیلار بر کون حضرت حسین علیه
یا الفون بعزم سیر مدینه نون نخلستانته طرف تشریف ایاردی صالح بن رقعه هودی فرصت
بولوب حضرت حسین علیه السلامی دوتوب کتوردی اوز منزلنده پنهان ایتدی اول کون
حضرت حسین علیه السلامه قدر جونیا اولدیلار برابر پیدا اولمادی انش مفارقت کانون
قلب فاطمه زهرا علیها سلامده بر مرتبه مشتعل اولدی که بیتش دمده حجره دن چخوب دروازه
قاپوسنه کلدی بر نفر تاپولمادی که حسینون دانیخه کوندروب مطالبه قلسون عاقبت الامر
امام حسن علیه السلامه بیوردی یا مهجة فؤادی یا حسن امض واستفسر عن حال
اخیک الحسین علیه السلام یعنی ای جکر کوشه حسین غایب اولوب کیت اونی طلب ایت
حضرت امام حسن علیه السلام اضطراب ایله مدینه باغاریته طرف کیدوب ندا ایدوردی
که یا حسین بن علی ویا قرة عین النبی این انت وهر طرفی جستجو ایدوردی تا که صحرانون
بر کوشه سندن بر اهو چخدی حضرت امام حسن علیه السلام اهویه متوجه اولوب بیوردی
یا ظبی ارایت اخی حسینا یعنی ای اهو ایا منیم قرداشم حسینی کوردون اهو الله نون
قدرتیله متکلم اولوب عرض ایلدی ای نور دیده جناب محمد المصطفی صلی الله علیه
واله وای جکر کوشه علی المرتضی صلوات الله وسلامه علیه وای سرور سینه فاطمه زهرا سلام الله
علیها اخذه صالح بن رقعة الیهودی واخباه فی بیته یعنی قرداشون حسین علیه السلامی صالح
بن رقعه هودی دوتدی واوز ایونده پنهان ایتدی حضرت حسن علیه السلام صالح هودینون
منزلینه کلوب بیوردی ای صالح قرداشم حسین علیه السلامی سنون منزلنده دور منه تسلیم ایت
وتا خیر ایتمه که والده سینه عرض ایدرم کنکره کرد ونه کنده اه جکرسوزون سالوب دست بیازله
دامن عرشی دوتوب بر دعا ایله جمیع هودیلری یر یوزیندن کوتوررور وبا اینکه والدیم کوزلری
صورت حالی بیان ایدرم تیغ ابدار وذو الفقار صاعقه کردار ایله بر یوز بن هود یلر قابله
لالر دادا ایدر ویا جدم عالیمقداره بو واقعه دن خبر ویررم هدف قاب قوسینه نادک دعا
روان ایدوب طایفه هودیه وعده نزول بلا کتوروب جمع قبیلرینه انش برق فنا یتوروردر
حذر قیل ناله مظلوم دن ای سنکدل ظالم که تیر اهنون پیکانی کرد ون کذار ایلر
سنان برق دوزاه نظلم احتراز ایت کیم اونون زخمی اکرداش اولسا قلبون بول کذار ایلر
صالح هودی اول فصاحت بلاغت دن متاثر اولوب عرض ایلدی ای عزیز خوش تکلم بیان
ایت کوروم که والده ن کیمدر وامام حسن علیه السلام بیوردی صفوة خاندان رسالت وقدوة
دودمان نبوت صدف عفت وعصمت وغره ناصیه حکمت نقطه دائره مناقب ومفاخر لمعه
با هره محامد ومآثر مادر سادات مجموعه سعادات شمع فروزنده عصمه عصمت بتول عذرا

یعنی فاطمه زهرا سلام الله علیهادر صالح عرض ایلدی والده ن معلوم اولدی والدون
کیمدر امام حسن علیه السلام بیوردی شیر یزدان ولی رحمن شاه مردان امام الانس
والجان قسیم النار ورلت رضوان مجمع معالم قران مجید دجهات مکارم ومخترع قوانین مراحم
معلم جمیع عوالم مصلی القبلتین وسید الثقلین الطاعن بالرمحین سید الاوصیا ورئیس
الاولیا وانیس الانبیا یعنی علی المرتضی در صالح عرض ایلدی والدون معلوم اولدی
بیان ایله که جدون کیمدر وجناب امام حسن علیه السلام بیوردی کوهر خزانه خلیل وثمره شجره
اسماعیل نور فندیل تعظیم وتبجیل حبیب ملک جلیل مهبط جبرئیل ومورد اسرافیل مبین بو الحسن
نتی بل نبی وقی ونبیل اول رسول مفترض الطاعه در که مکده نماز قرا ایضی ومسجد اقصی
نماز سنتی ادا قیلدی واحوال قرون سابقه وامور اتیه نی احکام خالیه دن اوضح بیوردی مرکز
قران وموضح ایمان رسول خداوند سبحان محرم حریم قاب قوسین جد سبطین حسنین
سرور انبیا علت غائی جمیع ما سوی نقطه مرکز دوایر هدی یعنی محمد المصطفی شهزاده ادای مدایح
ومناقب ایدوب صیقل کلام معجز نظامی صالح هودینون اینه ضمیریندن زنک کفر وضلالت
مد دیجیله پاک ایدوب ونکات کلمات موعظه ایاتی تاثیر تام ایدوب قطرات عبرات
کوزلریندن توکوب اغلادی وعرض ایلدی ای شاهزاده تسلسل عبارت دلپذیرون
کمند کردن جان اولدی وترشح کلمات بی نظیرون حدیقه اعتقادمه نسیم طراوت یتروب
ریاض روحمی شاداب وخرم خندان قیلدی نظم

کوهر دریای حکمتدر کلام دلکشون | طایر دل صیدینه هر نکته سی بر دانه دور

ای شاهزاده فرخنده قدم قرداشوی اولنمانسته تسلیم ایدرم که منی دارین اسلامه چکوب
کلمه شهادتی تعلیم بیوراسان شهزاده کلمه شهادتی اونا تعلیم ایدوب هودی صد قبله
شرف اسلام وایمانه مشرف اولدی پس کلدی امام حسین علیه السلامی محبوس ایلدیکی اوطاقی
قاپوسنی اچدی وبو ایووی قاپوسی مقابلیدی دروازه قاپوسی اچلان کبی امام حسن علیه السلام
دور موشدی چون امام حسن علیه السلامون مبارک کوزی امام حسین علیه السلامه دوشدی
وامام حسین علیه السلامون مبارک کوزی امام حسن علیه السلامه دوشدی شوق تمامله هر
ایکسی بو کوزوب صحن خانه ده بر برینه یتشوب قول بوینون اولوب شوق الندن او قدر اغلادیلار
که بیهوش اولدیلار صالح بو واضعی کوروب باشنه توپراق سپوردی اغلودی که جناب
پیغمبر صلی الله علیه واله وجناب حیدر صفدره نه جواب ویره حکم اشان بان وقت که جسم امام
حسین علیه السلام بربدن خون الود بی دست برادرش ابی الفضل العباس علیه السلام افتان
خود را از ذو الجناح بر زمین افکند اه اه چه دید ای خلاصه کلام صالح جدید الاسلام جیب طوق
کوموش بول اوکردین نازین باشنه نثار ایدوب جناب امام حسن علیه السلام تسلیم
ایلدی امام حسن علیه السلام قرداشنه ملاقات ایمکله شاد وخرم اولوب وجد نشاطله
خانون قیامت سلام الله علیها بیوروب فاطمه زهرا سلام الله علیها بالاسی سلامت

کوردوب

۲ ایضا اشاره بر سنک زدن
عجوزه با کنیز اتش بسر خون
۲ الود حسین علیه السلام
در شام شوم وجاری شدن
خون تازه وکریه ورد عای کلثوم
وهلاک آن عجوزه لیزان
خرد با دعای ان مظلومه

کورونوب اغوشنه چکوب یوزندن وکوزلرندن اوپوب محنت مفارقتی فرح مواصلته مبدل ایلدی
صالح هودی جدید الاسلام بر کوندن صورا ایتمش نفر یهودی اوزاقرباسندن مسلمان ایدوب
دفعدمان رسالت وولایت قاپوسنون زیارتنه کلوب درکاه عالم پناهه عجز وانکسار تمامله
یوزین قویوب جناب خواتون قیامت نصیب علیه عرض ایلدی که ای معصومه طاهره خطا
ایلدیم سنون نوردیده وی بر مجه ساعت حبس ایدوم الآن قاپوکه کلوب استغفار ایدیرم
منیم کناهمدن کچوب عفو قلاسان فاطمه زهرا سلام الله علیها بیوردی ابنه الهم من سنو
کناهندن کچدوم اما پدر بزرکوارمدن طلب عفو ایسکلن که اوسرور اولیا وسرور متقیا وصیا
دودالقصه صالح حضرت رسول صلی الله علیه وآله سفردن مراجعت ایدینجه تک صبر ایدوب
تا مرتضی علی علیه السلامون ذل قسمه شرفیاب اولوب صورت حالی عرض ایدوب طلب
مغفرت ایلدی مولای متقیان بیوردی منده سنون خطاندن عفو وکذشت ایلدم اما
جد عالی مقدارندن استدعای عفو اتمک لازمدر که سید انبیا وافضل خلق خدادر
صالح اعلیا رسول اکرم صلی الله علیه وآله حضرتلرنه حاضر اولوب عرض حالدن
صورا التماس عفو ایلدی رسول خدا صلی الله علیه وآله بیوردی شرط اسلاملغندن توبه
مقبولدر ولیکن — فرزند من عزیز خداوند کبریاست — هم زیب عرش اعظم وهم زینت سماست
باید رضای حق طلبی زین معامله — من راضیم اگر که خداوند از او رضاست
حسن وحسین علیهما السلام حضرت ایزد تعالی محترملردر انلاره اذیت ایدنلردن البته
خداوند عالم متأذی اولوب کرك بو بابده الله تعالیدن طلب مغفرت ایدهسن صالح بیچاره
بو مقاماته وفرمایشاته ایشدندن صورا صحرالره دوشوب فریاد وفغان ایله آه ونالهایله اغلاردی
وطلب مغفرت وغفران قادر سبحاندن ایدردی وبو اشعاری مترنم اولوردی

یارب اسیر دام بلا ومصیبتم — مستغرق طلاطم بحر خجالتم
برق گناه بخیمه بنای وجود من — رحمی که ذلیله طلبکار رحمتم

اون یدنجی کون بو قرار ایله سراسیمه وسرکشته کزوب تحیر وتحسر ایله بو حالده قالوب اغلاردی
اون سکزنجی کونده جناب جبرئیل بحکم خداوند جلیل حضرت رسوله نازل اولوب تبلیغ
سلامدن صورا عرض ایلدی که خداوند عالم سوره اولادی سید کائنات صلعم حرمت ده ویر
وبا دوقت سوزکرا وبیچارهنون توبهسین قبول ایلدوم وکناهن قلم عفو چکدیم ایمدی
بر ملاحظه ایدون صالح هودی حضرت حسین مظلومی بر زمان محبوس ایدوب خاطرین رنکین
اوررده اتمکه نه قدر تضرع وآه ونالهدن صورا باغشلاندی مثنوی

باز سودای حسین زد بر سرم — لشکر غم خیمه زد بر کشورم
آه ازان ساعت که بیمار حسین — سید سجاد بی یار حسین
دست وپایش بسته زنجیر شد — بی برادر بی پدر دلگیر شد
شد اسیر قید ظلم ظالمان — دور او آل علی نوحه کنان

گاهی در کوچه گهی بازارها — گاهی در بزم یزید بی حیا
شد خرابه مجلس آل رسول — چشم گریان سینه سوزان دل ملول

بو ماتمزده مجلسده اولان عاشقلر اوظالملرون احوالنی که عاشورا کونی او بزرکوارون اوزینی واولاد
اصحابنی قلیجلار یلان اوخلار یلان خنجرلریلن پاره پاره ایتدیلر خاك وخونه بلندیروب
میدان کربلاده یارالی بدنلرینی عریان کفن سیز قویدیلر قنداقده سالدیلار واهل عیالنی
اسیر دستگیر غل وزنجیر ایله باغلادیلار شهر بشهر کوفه وشامه کوچه بازاردن کچیردیلر

در کتاب جواهر السنیه فی احادیث القدسیه نقل کرده از کتاب خوارزمی

که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که اما مدیر تردم من جبرئیل ونشر وپهن کرده بود پرهای خود را
ودر پرهای او نوشته بود لا اله الا الله ومحمد نبی یعنی خدای نیست مگر الله ومحمد صلی الله
علیه وآله نبی است وبر پرده دیگر او نوشته بود لا اله الا الله وعلی ولی الله یعنی خدای نیست
مگر الله تعالی وعلی علیه السلام ولی است

مؤلف گوید که این روایت اوضح واین است که علی علیه السلام وصی محمد است نه غیر او

ایضا کتاب حدیقه السعداده وسایر کتب مقاتلده بو حدیث شریف نقل اولنمشدر او جملهدن صاحب حدیقه نقل ایدور که اکثر علمای

اهل سنتدن تفسیر کبیرنده بو قرارله روایت ایدور که حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه وآلهنون اصحابلرندن دحیه کلبی ادلو بر پاك طینت شخص اکثر اوقات تجارت عزمیله سفر
ایدردی ومراجعت ایدنده هر شهردن تحفه وهدیهلر کتوروندن برقدری کتوروب حضرت
رسول صلی الله علیه وآلهنون خدمتنه مشرف اولوب زیارت ایدردی شاهزاده امام حسن
وامام حسین علیهما السلام جد بزرکوارلرنون حضورنده اولماق سببیله دحیه او تحفه وهدیه
اولاره ویرردی پس شهزادهلر معتاد اولمشلاردی که هر وقت دحیه حاضر اولاندا هر طرفدن
دحیهنون استقبالنه وکریبانلرینه ال اوزاتوب تحفه وهدیه ایسترلردی
اوضاع حرکاتندن چوخ شادلوق وسربلندلوق اوزره اوچون بولوب مقتضای اخلاقمله
شهزادهلره نوازشلر قیلوب تحفهلر هدیه ایدردی بر کون جبرئیل امین دحیه صورتنده
رسول جلیله نازل اولوب تبلیغ رسالتدن صورا ماذون اولوب حضرت رسول صلی الله
علیه وآلهنون خدمتنده مشغول صحبت اولدی حالتده شاهزادهلر جدلرنون محضرینه داخل اولوب
جبرئیلی دحیه تصور ایدوب کستاخانه قوجاقنه چکوب استینن کریبانلرینه ال ودوب تحفه تحفه
ایدردیلر حضرت رسول صلی الله علیه وآله شهزادهلرون حرکاتندن انفعال پیدا قلوب
ایستدی شهزادهلری مانع اولسون جبرئیل عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه وآله
بو شهزادهلره مانع اولمایون وبو حرکتلرین نسبت منه اذیت ملاحظه ایمیون اوندان
اوتری که خداوند عالم منی بو اقالارا خدمتکار ویروب بیلکه چوخ وقت اولوب که

والده ماجده لری کیجه عادتدن صورا بو طیوب بولارا ایستوبلر کرا علا سونلار وخداوند عالملر
منه فرمان ینوب کرا جبرئیل نازل اولوب بولارین کهواره لرینی تربیت وحرکت ویرا علاما قلارینی کتا
ایله تا فاطمه زهرا سلام الله علیها راحت یاتوب بیدار اولماسین ولای لای قرا دیلمرش دره

ان فی الجنة شجرا من لبن — لعلی وحسین وحسن
کل من کان محبا لهم — یدخل الجنة من غیر فتن

صداسین بولارون سمع مبارکلرینه یتورمشم پس خالا قوجاقمه جوب اسیلن وکریبا
اله اورماقلاری تعجب دکول ولیکن متحیرم که مراد ومقصودلری نه در حضرت رسول صلی الله
علیه واله بیوردی یا جبرئیل شنه دحیه تصور ایدی وکلرو دحیه هر وقت حاضر اولاند بولارا
تحفه وهدیه ویرردی همان خالده جبرئیل امین اوذیب هشتدن برخوشه انکور وبرانار
کتیروب شهزاده لره نوازش ایله هدیه ایلیوب خوشحال ایلدی شهزاده لر میل ایتمک حالنده
بر سائل درواندن اوجا اواز له صدا ایلدی که ای اهل بیت نبوت ومعدن احسان ومروت انکور
انار دن بر حصه ونصیب منه مرحمت ایدون حضرت رسول صلی الله علیه واله اوز فطرت شریعت
جبلتینون مقتضاسنجه که هیچ سائلی دست خالی رد ایتمزدی ایستدی که بر حصه لو سائله
مرحمت قیلسون جبرئیل مانع اولوب عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه واله بو سائل ابلیس در
وهشت میوه سیه اوناحل مدور القصه ابلیس باب الله دن مردود اولوب شهزاده لر میوه تناول
ایتمکه مشغول اولاند جبرئیل جران جران اولارا باخوب اغلادی عرض ایلدی یا رسول الله
صلی الله علیه واله بو ایکی شهزاده نون برین زهر له وبرین تیغ قهر له شهید ایده جکلر وبولارین مصیبتی
سنه باعث رفعت منزلت مرتبت اولاجاقدر

وفی کتاب طب الائمه وفصول مهمه

قال رجل لابی عبد الله علیه السلم انی اشتری الجواری واحب ان تعلمنی شیئا اتقوی به علیهن
فقال علیه السلم خذ بصل الابیض فقطعه واقله بالزیت ثم خذ بیضا فافقده فی قصعة وذر علیه
شیئا من الملح ثم اکببه علی البصل والزیت واقله وکل منه قال الراوی ففعلته فکنت لا ارید منهن شیئا
الا نلت به

وعن الصادق علیه السلم اللبن الحلیب طعام لمن نبت علیه
ملاء الظهر ای المنی **ایضا قال** الکحل یزید فی المباضعة یعنی المجامعة والحناء یزید فیها
ای فی المجامعة **وعن الباقر علیه السلم** انه قال من عدم الولد فلیأکل البیض ولیکثر
منه فانه یکثر النسل

فی کتاب فصول مهمه للشیخ الحر العاملی رحمة الله علیه نقلا عن عیون الاخبار عن الرضا علیه السلم عن ابائه عن امیر المؤمنین علیه السلم قال لا تجد فی اربعین کوسجا رجلا صالحا
والاصلع سوء لحبا لی من کوسج صالح **وفی المجمع** الاصلع من الرجال الذی
انحسر شعر مقدم راسه **والانحسار** بمعنی الانکشاف ومن حسن المرتبة ذو لحیها
ای کشف

فی فصول مهمه ابو بصیر از حضرت باقر صلوات الله علیه السلم روایت
کرده از بادهای چهارگانه که باد جنوب وباد شمال وباد صبا وباد دبور که مردم میگویند که باد

در بیان چهار باد که هر یکرا ملکی موکل است

شمال از جنت است وباد جنوب از جهنم فرمود بدرستی که خدا را لشکری است از بادها عذاب میکند
بآنها کسی را که خواهد از گناهکاران خود وبرای هر باد ملکی هست که موکل آن باد است تا اینکه فرمود
که شمال وجنوب وصبا ودبور نامهای ملائکه های موکلین بر بادها است پس هر وقت که اراده نمود خدا تعالی
که بوزاند باد شمال را حکم میکند بر ملکی که نام او شمالست پس آن ملک نازل میشود بر بیت الحرام ودر رکن
شامی میایستد پس دو شهپر خود را بیکدیگر میزند پس پراکنده میشود آن باد شمال بهر جا که خدا
اراده کرده است خدا تعالی از صحرا ودریا بعد از آن ذکر فرمودند باد دیگر را مثل همین باد شمال
پس فرمود آیا نشنیده قول او را که میگویند ریح الشمال وریح الجنوب وریح الصبا وریح الدبور این
جز این نیست که این بادهای چهارگانه بآن چهار ملک که موکل آنهایند نسبت داده میشود

ایضا فیه حسین بن خالد روایت کرده که حضرت رضا علیه السلم فرمود که نگاه کردن
بر ذریه ما عبادت است پس من عرض کردم ائمه را میفرمائی فرمودند جمیع ذریه رسول خدا صلی الله علیه
واله که مفارقت وعدول نکرده باشند وبلوث معصیتها آلوده نشده باشند **ایضا فیه**
روایت شده که نظر کردن بر کعبه عبادت است ونظر کردن بر آل محمد صلی الله علیه واله عبادت است

که در تفسیر کاشانی اعلی الله درجته در تفسیر سوره بلد یعنی
سوره لا اقسم در تفسیر ایه الم نجعل له عینین ولسانا وشفتین روایت کرده عبد الحمید مداینی
از ابی حازم از حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله که آنحضرت فرمود که ان الله تعالی یقول یا ابن
آدم ان نازعک لسانک فیما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق وان نازعک بصرک
الی بعض ما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق وان نازعک فرجک الی ما حرمت علیه
فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق یعنی بدرستیکه حق سبحانه وتعالی میفرماید که ای
فرزند آدم اگر زبانت با تو منازعه کند در آنچیکه بر تو حرام کرده ام پس اعانت ویاری کرده ام
ترا با دو طبقه از لب پس برهم کذار لبهایت را واگر منازعه کند با تو چشمان تو در آنچیکه
بر تو حرام کرده ام پس اعانت ویاری کرده ام ترا با دو طبقه از پلکهایت پس برهم کذار پلکهای
خود را واگر منازعه کند با تو فرج تو در آنچیکه بر تو حرام کرده ام پس اعانت کرده ام ترا با دو طبقه
از رانهای تو یعنی رانهای خود را محکم بگذار بر بالای یکدیگر بگذار تا ممکن نشود ...
وامثال اینها از محرمات فرج **وهدیناه النجدین** یعنی هدایت وراهنمائی کردیم بفرزند
آدم طریق خیر وشر را با انزال کتب وارسال رسل وابن عباس روایت کرده از حضرت
ابی جعفر علیه السلم که مراد از عینین در این شریفه حضرت رسالتماب صلی الله علیه واله است
که مظهر نبوت وولایت است ولسانا آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلم است وبشفتین حسن
وحسین علیهما السلم است وبنجدین نبوت رسول خدا وولایت واز وی ائمه علیهم است و ...
که بعد از این آیه است مراد رسول خدا صلی الله علیه واله است مع حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
ای علی یقرب بمحمد وبرب محمد صلی الله علیه واله بعلمه وعمله وهو بابه صلی الله علیه
حیث قال انا مدینة العلم وعلی بابها

انصافیه قال الرسول صلی الله علیه و آله ما امتلئت دار حبرة الا امتلئت عبرة
یعنی خانه پر از شعف و شادی نمیشود مگر اینکه همان خانه پر از گریه و اشک چشم میشود
عبد الملك بن عمیر روایت کرده که من دیدم سر بریده جناب امام حسین علیه السلام را در
پیش عبید الله زیاد لعین نهاده شده بود و دیدم سر عبید الله زیاد را که در پیش مختار علیه الرحمه
نهاده شده بود و سر مختار علیه الرحمه را که در پیش مصعب و زبیر و دیدم سر مصعب و زبیر را
در پیش عبد الملك مروان نهاده شده بود و این همه انقلابات در مدت دوازده سال بود که
با چشم این سرهای بریده را دیدم **و خالد بن ولید** گوید که از دختر نعمان بن منذر
پرسیدم که شما با آن شأن و جلالت و عظمت شوکت که داشتید چه شد که چنین ذلیل
بیمقدار و تیره روزگار شدید گفت مختصر سخن اینست که روزی آفتاب طلوع کرد که در حق
و سند بر هر چیز حکم کننده و مستقر بود در تحت حکم و اختیار ما بود و چون آفتاب غروب کرد
چنان شد که هر کس ما را میدید دلش بر ما میسوخت **اقول** پر عبرت گیرید
ای طالبان جاه و جلال و ریاست دنیا که عاقبت کار شما و ما چه خواهد شد و منزل آرامگاه
ما چه طور تنگ و تاریک یا وسیع نورانی خواهد شد و اوضاع حال و بساط ما را که تملک و تصاحب
جواب آنها با ما خواهد **فی المجلد العاشر من بحار الانوار** خواهد نمود و سؤال و
ابن رئاب میگوید سؤال کردم از ابی عبد الله علیه السلام از قول خدا تعالی که فرموده ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر که ما حصل مضمونش اینست آنچه میرسد
بشما از مصیبت پس بسبب آن چیزی است که کسب کرده دستهای شما آیا آن مصیبتهای که
بحضرت امیر المؤمنین و اهلبیت آنحضرت رسید این نیز بسبب آن چیزهائیست که دستهای ایشان
کسب کرده بود و حال آنکه آن بزرگواران اهلبیت عصمت طهارتند و گناهی ندارند که بسبب
این بلاها مبتلا باشند چنانکه در این آیه شریفه است پس ابو عبد الله علیه السلام در جوابش
فرموده بدرستیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شب و روز صد مرتبه استغفار
و طلب آمرزش میکرد از خداوند عز و جل و حال آنکه آن بزرگوار هیچ گناهی نداشت پس بدرستیکه
خداوند جل جلاله مخصوص میفرماید اولیاء خود را بمصیبتها برای آنکه اجر و جزا عطا فرماید
بر اولیاء خود بدون اینکه گناهی از ایشان سر زند **و مجلسی علیه الرحمه**
چنین تحقیق میکند که استغفار و طلب آمرزش در اکثر مردم برای احباط گناهها میباشد
اما استغفار و طلب آمرزش انبیا و اولیا برای بلند شدن درجات ایشانست نه اینکه العیاذ
بالله گناهی از ایشان علیهم السلام صادر میشود چنانکه عصمت انبیا و اولیا و ملائکه را جمیع
علمای اثنی عشریه اجماع و اتفاق کرده اند و کسی مخالف این اجماع نرفته است مگر اهل سنت و جماعت

در کتاب عیون اخبار الرضا ابو صلت
هروی روایت کرده که حضرت امام رضا
علیه السلام تکلم میفرمود با مردم بلغات ایشان و قسم بخدا که آنحضرت داناتر و فصیحتر بود از مردم

الاحباط [illegible]

هر مردمی بزبان و لغت وی عرض نمودم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله من تعجب دارم از دانستن شما
زبانها را و لغتهای مختلفه را فرمود ای ابا صلت من حجت خدایم بر همه خلق و خدا تعالی که برای خلق
خود مقرر فرموده باید دانا و عارف باشد بر زبانها و لغتهای ایشان آیا نرسیده است بتو فرمایش
جدم امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند عطا کرده است خدا تعالی بما فصل الخطاب را و نیست فصل الخطاب
مگر معرفت بلغتها و زبانهای خلق خدا ~~در آن قسمت که برای حسن مجتبی~~
~~علیه الصلوة و السلام از طرف معاویه علیه الهاویه~~
صاحب کتاب مجالس المؤمنین نقل نموده از کتاب کشی که محمد بن
نعمان میگوید که سید اسماعیل حمیری در اوقاتیکه شرب خمر مینمود و مذهب
کیسانیه داشت بیمار شد من بعیادت او رفتم دیدم روی او سیاه شده و چشمهای او فرو
رفته و تشنه و پریشان حال شده پس بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفته احوالات او را معروض
داشتم آنحضرت فرمود حمار مرا زین کنید آنگاه حمار آنسرور را زین کردند و آن سرور سوار شد
و بعیادت او آمدیم چون بر او وارد شدیم جمعی در اطراف او بودند آنسرور کنار بالین او نشست
و فرمود یا سید در آنحال چشمهای خود را گشود و بجانب آن سرور نظری نمود نتوانست تکلم نماید
بجهت بستگی زبانش و لیکن بسیار گریه نمود آن سرور فهمید که او میل تکلم دارد در وی زبان
حق بیان خود دعائی خواند فی الحال او بسخن آمده عرض نمود یا سیدی جعلنی الله فداک آیا بدوستان
شما این قسم رفتار مینمایند که در وقت بیماری روی ایشان سیاه شود و زبان ایشان بسته گردد
و آن سرور فرمود بر حق بازگشت کن تا خداوند عالم ترا نیکو گرداند و داخل بهشت فرماید سید حمیری
از مذهب کیسانیه عدول بر حق نموده معتقد بمذهب جعفری گردید و هنوز آنحضرت در نزد
او بود که مرضش تخفیف یافت چنانکه برخواست و نشست و قصیده انشا کرد که از جمله
اشعار او این بیت است تجعفرت باسم الله و الله اکبر و ایقنت ان الله یعفو
و یغفر یعنی جعفری مذهب شدم بنام خدا و خدا بزرگتر است از اینکه وصف کرده شود
و یقین نمودم بر اینکه خدا عفو میکند و میبخشد خلاصه همین سید اسماعیل حمیری مشهور در
و نسب سید نبود و از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام متولد نشده بود بلکه مادرش
بر او سید نام نهاده بود ~~و از اولاد رسول و ائمه علیهم متولد~~ حضرت صادق علیه السلام وقتی
با و فرمود سمتک امک سیدا و وفقت فی ذلک فانت سید الشعراء و آقای بهبهانی
در تعلیقه رجال خود در حق او گفته که حضرت صادق علیه السلام در حق او فرمود و لا یکبر علی الله
ان یغفر الذنوب لمحبینا و مادحینا یعنی بزرگ نمیباشد بر خدا تعالی اینکه بیامرزد گناهان
دوستان ما و مدح کنندگان ما را و نیز در تعلیقه رجال و مجالس المؤمنین مسطور است وقتیکه
همین سید حمیری در بغداد وفات کرد از شهر کوفه هفتاد کفن برای او فرستادند چون هارون الرشید
پلید عنید مطلع گردید کفنهای اهل کوفه را پس برگردانید و از مال خود او را کفن پوشانید و مهدی
عباسی بقانون مذهب شیعه بر او نماز کرد و پنج تکبیر گفت با دعاهای مقرره اش است

بکربلا ای شعر برای یک مادح اهلبیت کظ رحمة اهل رسالت بود چنین احترام کنا شند
و هفتاد کفن از کوفه فرستادند و نعل دو غار کردند اما جگر گوشه رسول خدا را یک کفن هم نکردند
علاوه لباسهایش را غارت نموده بدن مجروح مبارکش را در روی خاک کربلا عریان کذاشتند
تا اینکه بحیل بن سلیم ملعون کرد انچه کرد الخ **در کتاب بحار الانوار روایت نموده**
که مأمون ملعون شیرهای درنده چند داشت که هر کرا خواست غضب نماید در پیش انها میا
انداخت او را دریده میخوردند روزی بخدمت جناب امام رضا علیه السلام عرض نمود که یا ابا الحسن میخواهم
که بمکان شیران بروی و با انها مکالمه نمائی انسرور قبول فرموده و بر شیرخانه تشریف برد چون
چشم شیران بان رکن زمین و اسمان افتاد بقدرت کامله الهی و باعجاز ان بزرگوار شیران بتکلم
در امدند و اظهار اعزاز و احترام نموده عرض کردند یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله بچه سبب
خود را بدست دشمن داده ما را اذن فرما و رخصت فرما که دشمنان ترا از صفحه زمین براندازیم انسرور
فرمود که پدران بزرگوارم مرا خبر داده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده مرا مأمون شهید
خواهد کرد و ما امر خدا و رسول را تسلیم داریم و بر ظلمهائیکه از دشمنان بما میرسد راضی و
شاکریم پس از میان شیران شیر لاغر ضعیفی برخواست و عرض کرد یا سیدی مأمون هر روز
برای خوراک شیران کاو و کوسفند چندی فرا کرده و این شیران جوان و پرزور و قوی اند
و من پیر و لاغرم این شیران بمن ظلم و ستم و چیزی بمن نمیدهند همه را میخورند انسرور
بان شیران حکم فرمود که اول بگذارید این شیر ضعیف طعمه خود را بخورد بعد از ان شما
شروع بخوردن کنید همه شیران عرض کردند سمعا و طاعتا مأمون چون از احوالات تکلم
شیر ضعیف پس مطلع شد برای امتحان امر نمود که کاو چند برای طعمه شیران اوردند و چنانچه
انحضرت مقرر فرموده بود از شیران جوان بجا اوردند مأمون از مشاهده این معجزه
چون مار بخود پیچید و عرض کرد یا ابا الحسن این شیران چه میگویند فرمود انچه تشنگی
و فهمیدی **اشاره بکربلا** و شیری که فضه بجهة حراست بدن مجروح امام مظلوم طلبید
و شیر اجابت نموده بقتلگاه شهدا رسید الخ **شیخ کلینی علیه الرحمة در کتاب
کافی باسناد خود روایت کرده از عبد الکریم بن عمرو خثعمی از حبابه
والبیه** که جبابه گفت دیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با خدمتکاران لشکر خود
و بود با او دره **متی جم میگوید** یعنی تازیانه و با چوب لکه دو شقه داشت و
جماعتی دیگر که جری و مار ماهی و زمار میفروختند پس انحضرت بملازمان خود امر فرمود انها
با تازیانه و چوب بزنند و انحضرت بعنوان طعنه بان جماعت میفرمود که ای فروشنده کان مسوخ
بنی اسرائیل و لشکر بنی مروان در این سخن فرات بن احنف برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین
لشکر بنی مروان چه معنی دارد فرمود قومی چند بودند که ریش خود را میتراشیدند و شوارب
خود را میکذاشتند تا بلند میشد و تاب میدادند پس خدا تعالی ایشانرا مسخ نمود جبابه گوید
از عقب انحضرت رفتم تا اینکه امد در رحبه مسجد نشست پیش رفته عرض کردم یا امیر المؤمنین

دلیل امامت چیست فرمود بده این سنگ ریزه را و اشاره نمود بسنگ ریزه من بر کرفتم از ید دست
مبارکش دادم پس انرا مهر کرد با خاتم خود و فرمود ای جابه هر که دعوی امامت کند و این سنگ
ریزه را مهر کند چنانکه دیدی پس بدانکه ان امام مفترض الطاعه است و امام هر چه را اراده نماید
از او امتناع نمیکند جابر گوید بمن فرمود ای جابه تو برهان بزرگی خواهی دید جابه گوید من
سنگ ریزه را بخدمت یک یک از امامان دادم همه مهر فرمودند تا اینکه بخدمت حضرت امام
رضا علیه السلام رسیدم او نیز مهر فرمود بعد فرمود ای جابه انچه جدم امیر المؤمنین علیه السلام
بتو فرموده کرامت عرض کردم انحضرت بمن فرموده که برهان عظیمی خواهی دید پس حضرت
رضا علیه السلام بر جابه فرمود سفیدی موی خود می بینی گفت بلی فرمود که میخواهی سیاه شود
کفتم اری فرمود میخواهی که جوان شوی گفتم اری فرمود برهان بزرگتر از این انست که جد
خواهد کرد نفس تو ترا بان جابر گوید پس انحضرت دعا کرد بدعای اهسته پس من جوان شدم
و موی سرم سیاه شد و بطرف خلوتی از خانه رفته و بحالت خودم با دقت ملاحظه نمودم بخدا
قسم دیدم که خودم جوان و مویم سیاه علاوه باکره هم شده ام و در روایتی وارد شده که جابه
بعد از انکه بخدمت امام رضا علیه السلام رسید و این معجزه را دید مدتی نه ماه زنده ماند تا برحمت الهی رسید
**مرویست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد
کوفه** بجماعت مسلمین فرمود هر کس که ما را و اولاد و اهلبیت ما را دوست میدارد بر پا
برخیزد همه جماعت بر پا ایستادند مگر یکنفر زن پیری پس حضرت بان زن فرمود مگر
تو ما را و اولاد ما را دوست نمیداری که بر پا نه ایستادی عرض کرد فدایت شوم من نیز ترا
و اهلبیت ترا با جان و دل دوست میدارم حتی اینکه پسر مرا در محبت و دوستداری تو معاویه
بن ابی سفیان مدتیست که محبوس نموده و از غم فراقش دلم چنان سوخته و غصه اندوهش
مرا بمرتبه بی قرار و بی اختیار نموده که صبر و توانایم از دست رفته حالت بر پا شدن ندارم
معذورم فرما انحضرت فرمود اگر من الساعه در همین مسجد فرزند تو را بتو رسانم چه
میکنی عرض کرد جان و فرزند خود را فدای تو و نور دیده تو حسن و حسین علیهما السلام میکنم
پس انحضرت بمصداق السلام علی ید الله الباسطة و عین الله الناظرة دست ید اللهی
خود را در پیش چشم جماعت دراز کرده دست و بازوی فرزندش را گرفته بر ترد مادرش بر زمین گذاشت
چون ان ضعیفه فرزند خود را در نزد خود دید دو دست خود را بگردن فرزندش حمایل نموده تنگ
چون جانش بر اغوش کشیده بر رویش بوسه کند پس گفت ای مادر دستهایت را از گردنم بردار
جهة اینکه معاویه امر نموده بود در مدت محبوسی زنجیر بگردنم افکنده بودند و زنجیر گردنم مجروح
نموده دستهایت جراحت گردنم را بسوزش اورده تا لعنت میشوم در این سخن ضعیفه بشدت
گریه نمود از گریه اش انحضرت نیز بگریه در امد یکی از حضار عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد
تو چرا گریستی فرمود بخاطرم اورده حالت کربلا مانند علی اکبر را در روز عاشورا اهل حرم
میگوید بلی در روز عاشورا که چون نعش خون آلود علی اکبر را بخیمه گاه اوردند

جمیع اهلبیت بر نعش آن جوان حاضر شده هر یکی بازاری نوحه و ناله کرده بر حال نعش میگریستند
مگر یکنفر یادرش لیلا و یکنفر بیمار کربلا که بر نعشش نیامدند تا اینکه پسر سید الشهدا
علیه السلام عرض کردند که فدایت شوم لیلا از تو حیا میکند و بر نعش فرزندش نمیاید که
از این سخن بکناری تشریف برده لیلا را باخبر کرده آمدند اما چه طور می‌آمد یکدستش را جناب
زینب خاتون گرفته بود دست دیگرش جناب ام کلثوم چون بر نعش علی اکبر رسید بکمر بسته
واولداه و اعلیاه گفت خود را بر نعش خون آلود پسرش انداخته صیحه و شهقه کشید که گویا میگفت

کیدوبخه سن وطنه سرو نازه باخمارلار | جوانلار اللری طوی حناسی باخمارلار
دیدوم الومده الون صحن خانه‌ده گزدم | باجون سکینه ایله طوی اوطاقوی بزدم
فلک آرا ایرا و غول سنک تفرقه سالدی | علی اوغول که آولان جمله نشکلون قالدی

در کتاب تحفه رضویه روایت کرده که شخصی بمرض برص مبتلا شده خدمت

یکی از ائمه علیهم شکایت کرد آنحضرت باو فرمود که حنا با نوره ممزوج نموده بمحل بهق
و برص بمال میر محمد علی نقی نام خادم امام رضا علیه السلام میگوید وقتی علامت برص در من
پیدا شد و با طبا نمودم معالجه نشد احوال خود را به شخصی گفتم آن شخص گفت اگر [illegible]
خوب میشودی مبروص نمیشدی این سخن بمن دشوار آمد بنابر آن رو بجناب امام رضا علیه السلام
رفتم و بسیار نالیدم و استغاثه کردم و عرض نمودم فدایت شوم جماعت مرا [illegible] مبتلا شده
اگر سیدم مرا دوا کن و اگر نه سیدم برص من زیاده شود پس از گریه و زاری بخانه رفتم
کتابی برداشتم مطالعه میکردم دیدم معالجه مرقومه که مذکور شد در آن کتاب دیدم دانستم
که از معجزه آنحضرتست همان ساعت رفته حنا و نوره تحصیل نموده بر محل بهق و برص مالیدم
دو ساعت فاصله نشد که آن مرض از من بالکلیه رفع شد الحمد لله الذی هدانا لهذا

ایضا در کتاب تحفه رضویه در واقعه نجات و تکلم آن روایت کرده که سید فاضل عالم و عامل محقق و مدقق سید ابو الفتح سید

نصر الله بن سید حسین موسوی مدرس کربلای معلی در کتاب مسمی بروضات [illegible]
از شیخ محمد باقر مکی ابن ملا محمد حسین مشافهة شنیدم که او گفت یکی از فضلای امامیه
برای من نقل کرد که در قرن حادی عشر در کشتی نشسته بودیم کشتی ما شکست من تنها [illegible]
بجزیره‌ای افتادم و در آن جزیره میمونی را دیدم که از چاهی که در آنجا بود آب میکشید و بحوضی
که در قرب آن چاه بود میریخت بعد از زمانی دیدم که فیلی آمد آن میمون را خورد خورد نموده
تا اینکه میمون کشته و بدنش را مالیده نرم نمود و آب آن حوض را خورد و رفت بعد از آن دیدم
آن میمون زنده گشت و بقرار سابق از آن چاه آب کشید و بآن حوض ریخت تا پر کرد روز دیگر
دیدم که باز همان فیل آمد و میمون را کشت و آب حوض را خورد و رفت و باز میمون زنده گشته
شروع باب کشیدن نمود تا اینکه میمون متوجه من شد و بر تکلم در آمده گفت آیا مرا میشناسی

گفتم

گفتم نه بعد از آن همان میمون گفت لعنت خدا بر دشمنان محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله آیا شناسی
مأمون عباسی را گفتم بلی گفت من همان مأمون عباسی میباشم از وقتی که من مرده‌ام تا بحال خداوند
عالم مرا باین عذاب معذب ساخته بسبب آن ظلمی که بر حضرت امام رضا علیه السلام کرده‌ام تمت

در جلد هشتم بحار الانوار که در احوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است روایت

کرده که از راهبی که مسلمان شده بود سبب مسلمانی او را سؤال کردند در جواب گفت روزی
مرغی را دیدم بر بالای سنگی فرود آمد و ربع انسانی را قی کرد و رفت دو باره آمد و ربع دیگر را
قی کرد و رفت بعد سیم باره آمد و ربع سیمش را قی کرد و رفت چون مراجعت نمود ربع چهارمش را
قی کرد و رفت دیدم که آن ربع چهار کامل آدم تمامی گردید باز همان مرغ آمد چهار مرتبه
در هر مرتبه [illegible] ربع آن آدم را بلع نموده رفت روز دیگر آن مرغ چهار مرتبه آمد
و بقرار اولی معمول داشت آن راهب گوید که پیش آمده مرغ من از آن شخص سؤال نمودم
تو کیستی و این چه حکایت است در جواب گفت منم قاتل امیر المؤمنین علیه السلام و این مرغ را
کشته‌اند عذاب من اینست که دیدی **ایضا در کتاب تحفه رضویه**
منقولست که یکی از ثقات یزید ملعون را دیده بود که در یکی از آن جزایر آن شقی را زنجیر کرده
در بالای حوض آب او بسته‌اند و آن ملعون پی در پی العطش العطش میگوید و بحسرت بآن حوض
پر از آب نگاه میکند و فریاد میزند و ناله و زاری میکند و یکقطره از آن آب باو نمیدهند

در کتاب تحفه رضویه مسطور است

که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هفت مرغ در مصیبت آن مظلوم گریستند که تا گواه و ظاهر
باشد بر مظلومیت و شدت مصیبت آنحضرت و اشاره شود بر اینکه باید جمیع اشیاء در مصیبت آنحضرت
گریان و نالان باشند **اول** غراب که خبر شهادت آنحضرت را در مدینه بدختر علیه السلام
فاطمه صغری در آورد چنانچه تفصیل احوالات این غراب در کتب مقاتل و همین کشکول النور
مبسوطا مذکور است **دویم** مرغ جغد که [illegible] از قطا و شکم و پاهای آن سیاه
میباشد چنانچه آنحضرت در وداع خود بسکینه فرمود لو ترک القطا لنام **سیم**
حمامه راعبیه بروایت کامل الزیاره داود بن فرقد میگوید در خدمت حضرت صادق علیه السلام
بودم دیدم حمامه راعبی را که صیحه بسیار میکشد بعد از زمان طویلی هر دو دیده‌اش را بطرف
آنحضرت گردانیده نگاه حسرت بر آنحضرت میکند حضرت بزرگوار فرمود میدانی که این حمامه
چه میگوید عرض کردم نمیدانم فرمود میگوید لعن الله قاتل الحسین علیه السلام یعنی خدا لعنت کند
بر کشنده‌گان حسین علیه السلام ای داود این حمامه‌ها در خانه‌های خود نگاه دارید **چهارم**
بومست که بروایت کامل الزیاره همیشه در معموره‌ها منزل داشت و با مردم اکل و شرب مینمود
و بعد از شهادت جناب مظلوم کربلا در خرابه‌ها و کوهها و صحراها منزل میکرد **پنجم**
گنجشکهاست راوی میگوید هر روز نان خورد میکردم و گنجشکها میخوردند همینکه روز عاشور

شده بودم از عصافیر یعنی گنجشکها از آن اصلا نان کم خورده بودم نخوردند دانستم که بجهت مصیبت جناب سید الشهداء ماتم زده شده اند **ششم** مرغیست کرده حوالی مدینه در نخلستان یهودی از خون جناب سید الشهداء علیه السلام که در پرهای او بود قطره چکیده چشم کور دختر یهودی بینا شد و علتهای بدنش تماما رفع شده سبب اسلام پدرش و اتباع او گردید چنانچه در کتب مقتل اشرار و غیرها مذکور است **هفتم** آن مرغیست که در جزایر هندوستان منتهی به جزیره سیستان میباشد راوی این حکایت میگوید در آن جزیره درخت بسیار بزرگی دیدم که از برای آن درخت شاخهای بسیاری بود هر وقت که باد بر آن درخت میوزید میشنیدم که واضح و گشاده این کلمات از شاخهایش ظاهر میشد آه مظلوم حسین آه محروم حسین آه شهیدم حسین آه وحیدم حسین آه چه شد اکبرت آه چه شد اصغرت آه چه شد قاسمت آه چه شد عباست آه غریبم حسین آه شهیدم حسین الی آخر آن تو راوی میگوید چون این کلمات را شنیدم الفقد دگر نتوانستم که غش کردم چون بهوش آمدم دیدم یک مرغ بزرگ بالای بر بالای آن درخت بال بر بال میزند و صراحة میگوید ایها المخلوق ابکوا علی غریب غار عیناه و ذبلت شفتاه من شدة العطش و ادمعوا علی مظلوم لم یرحموا علیه فلا وع و رضوا راسه علی السنان و ادمعوا علی شهید لم یسلموه و لم یجهزوه و اسفاه من مکروب مظلوم ذبح ابنائه و قتل اخوانه و الهفتاه من مطروح علی الارض عریانا ثم الیاسه و ابنائها و اخرجناه من مخدرات التی لم تر الشمس وجوههن فصرن بین الخلایق کالاماء راوی میگوید بعد از شنیدن این کلمات دیدم از آن درخت و شاخهای آن خون جاری میگردید **در کتاب وسیلة الرضوان** معجزات بسیار برای حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده از آن جمله اینست که شیخ محمد حر در کتاب نصوص المعجزات و در کتاب بهجه روایت کرده اند از شیخ ابو المفضل محمد بن علی شاذان قمی و غیر که او باسناد خود از سعید سلام روایت کرده که گفت در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و مردمان در کار امامت آنحضرت خوض میکردند بعضی میگفتند که او صلاحیت امامت ندارد که پدرش تصریح و وصیت نکرده و او را ولیعهد خود نساخته در آن وقت ما پیش آنحضرت رفتیم و سخن گفتیم پس شنیدیم از مرکبی که آنحضرت سوارش بود بکلام فصیح گفت که او است امام من و امام جمیع خلایق و بعد رسیدیکه آن بزرگوار بمسجد مدینه شریف بر نشستیم که دیوارهای مسجد و چوبهای آن با آنحضرت سلام کردند و سخن گفتند **مؤلف میگوید** بلی مرکب امام رضا علیه السلام بامامت آن بزرگوار تصریحا تکلم نمود اما ذو الجناح مظلوم کربلا در چند جا تکلم نمود یکی در وقت سواری آن در خیمه گاه که عرض کرد اسئلک ان اکون مرکوبک یوم القیمة الخ **دویم** وقتیکه آنحضرت بشریعه فرات داخل شده عطش ذو الجناح ملاحظه فرمود مخاطبا بحیوان تشنه کام فرموده گفت انت عطشان و انا عطشان و الله لا اذوق الماء حتی تشرب الحیوان

سر بالا کرفته کانه گفت یا سیدی انت اشد عطشا منی لوجوه **اول** کثرت جراحات **دویم** طول محاربه **سیم** شدت حرارت آفتاب **چهارم** بسیاری حرکت **پنجم** سوختگی قلب از شهادت علی اکبر و قاسم و عباس **ششم** جاری شدن خون بسیار از جراحتها **هفتم** سوزش عطش اهلبیت جگر سوخته **هشتم** سوزش دیدن بدنهای پاره پاره شهدا در روی خاک گرم کربلا **اما تکلم سیم ذو الجناح** در وقت خبر آوردن شها بخیمه گاه که میگفت الظلیمة الظلیمة الخ **چهارم** وقتیکه جناب سکینه سوال کرد و گفت حیوان هل سقی ابی ام قتل عطشانا قال ذو الجناح بل قتل عطشانا **در بیان سر و حکمت تلاوت سر معطر مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام آیه شریفه ام حسبت** ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا از سوره کهف بدانکه ایمان و اسلام و تحقق اهل شریعت بودن شخص تمام و کامل نمیشود مگر اینکه ایمان آورد بارکان تامه لا اله الا الله و ارکان آن ولایت و امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است چنانکه در زیارت جوادیه است که میفرماید السلام علی شهور الحول و عدد الساعات و حروف لا اله الا الله چونکه شهور سال دوازده است و ساعات روز نیز دوازده است و عدد حروف لا اله الا الله اینهم دوازده است و قائم کردن حقیقت رسول خدا اند دوازده اند و هریک بمنزله یک جزء و یک حرف میباشد از اجزاء حروف لا اله الا الله و هر کس به یکی از ائمه اثنی عشر قائل و معتقد نشود اجزاء توحید شرکه کلمه لا اله الا الله است ناقص میشود و از توحید بیرون میشود و ائمه علیهم السلام در جمیع حالات و انتقالات خود اثبات و اعلان کلمه لا اله الا الله را کرده اند و مردم را بتوحید خدا ارشاد کرده نموده چنانکه برای اثبات توحید و نبوت و ولایت سر معطر آن بزرگوار در سر نیزه در مجمع مردم میفرمود ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم الخ زیراکه حالات آنمظلوم و حالات اصحاب بکبارش از پنج جهت شباهت باحوال اصحاب الکهف داشت **اول** اینکه چنانکه اصحاب کهف محض برای توحید خدا و اثبات وحدانیت الهی از جان و مال و حشمت و جلال خود گذشتند و ترک کفر و ملعنت دقیانوس نموده از او تبرا کردند هکذا اصحاب سعادت انتساب آنحضرت از یزید پلید و ابن زیاد بد نژاد تبرا کرده ترک وطن و اهل و عیال و مال و منال خود نموده طالب رضای خداوند یکتا و اطاعت و اعانت حضرت سید الشهداء علیه السلام شدند **دویم** اینکه چنانکه اصحاب کهف گرسنه و تشنه از دقیانوس فرار کردند و بکوه و صحرا افتادند تا بغار رسیدند **هکذا** اصحاب آنحضرت مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و غیر ایشان پیاده بی توشه و زاد از کوفه بیرون شده با خوف و هراس از ابن زیاد خود را بکربلا رسانیدند و گرسنه و تشنه در جان نثاری و یاری آنحضرت کوشیدند تا شهید شدند **سیم** چنانکه از برای اصحاب کهف در ملعنت دقیانوس و حقیت خداوند عالم زیاده بصیرت و حق شناسی روی داد چنانکه در حق ایشان خدا میفرماید انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی همچنین اصحاب آن بزرگوار را در شب عاشورا زیاده بصیرت روی داد چنانکه حجاب از پیش چشم ایشان با اشاره آن ولی قادر سبحان

برداشته شد مقام و درجات خود شان را برای العین مشاهده نموده با شوق و ذوق تمام در شهادت
کوشیدند تا شربت شهادت را نوشیدند چهارم چنانکه بسبب اصحاب کهف جماعت بسیاری
که منکر بعث و حشر بودند هدایت یافتند و از عقیده باطله خود رجوع بحقیت بعث و حشر و نشر
کردند همچنین اسباب اصحاب آنحضرت که در شب عاشورا حنین و انین و صوت مناجات
و تلاوت قرآن ایشان چنان بلند شده بود که بروایتی سی نفر از لشکر عمر سعد رو گردان
شده بحضور شریف جناب سید الشهداء روحنا له الفداء ملحق شده از جمله فدویان آنحضرت گردیدند
پنجم چنانچه مردم تعجب میکردند که چگونه در مدت سیصد و نه سال بدنهای
اصحاب الکهف پوسیده و مندرس نگردیده تر و تازه ماندند همچنین مردم کوفه و شام از سرهای
شهدا تعجب میکردند که چگونه متغیر و متعفن نشده اند سیما از سر سعادتمند آن سرور
شهیدان که چه طور سر بریده در بالای نیزه تلاوت قرآن مینماید و عجیبتر اینکه در وقتیکه عمرو
ملعونه در بالای غرفه خود با کنیزان خود آن سر سعادتمند را که زینت عرش الهی بود با سنگها
میزدند تا اینکه سنگی بر جبین مبین آن پادشاه دنیا و دین چنان زدند که مجروح شده خون
تازه جاری گردید چون چشم ام کلثوم بر آن جراحت تازه افتاده بسیار گریه نموده رو بدرگاه
ایزد قادر توانا کرده عرض کرد اللهم عجل هلاکها و هلاک من معها پس فی الفور آن غرفه
ریخته آن ملعونه با کنیزان خود هلاک شده روانه بئس المصیر گردیدند ولکن آن سر مطهر
بی سر انور و در قتلگاه برای تسلیه دل حزین سکینه تکلم فرموده میگفت شیعتی ما ان شربتم
ماء عذب فاذکرونی الخ در کتاب بصائر الدرجات و کفایة المؤمنین روایت
میکند از عبد الله بن سمره که روزی حضرت امام رضا علیه السلام بر ما بگذشت
و من با تمیم بن یعقوب در مخالفت و مخاصمت آنحضرت مبالغه میکردیم پس آن بزرگوار رو بصحرا
روان شد و ما از عقب او میرفتیم و سخنان بی ادبانه نسبت باو میگفتیم در اثنای آن حال آهوی
چند دیدیم که در آن صحرا چرا میکردند پس آنحضرت با آهو بچه اشاره کرد رو بطرف خود طلبید فی الفور
آهو بچه اجابت نموده بنزد آنحضرت آمد و حضرت دست مرحمت بر سر آن آهو بچه کشیده آهو بچه را
بغلام خود سپرده آهو بچه از جهت جدا شدن از پدر و مادرش اضطراب میکرد پس آن بزرگوار
او را بنزد خود طلبیده دوباره دست بر سرش کشید و سخنی باو گفت که ما نفهمیدیم دیدیم
که آهو بچه آرام گرفت بعد از آن متوجه ما گردیده فرمود یا عبد الله دانسته که ما اهلبیت رسالتیم
و وحوش و طیور و جمیع اهل عالم را حکم ما را مطیع و منقادند گفتیم بلی یا سیدی تو حجت خدائی
بر اهل عالم و جمیع خلق خدا پس من توبه کردم از آنچه میگفتم و میکردم پس آنحضرت بغلام
خود فرمود که این آهو بچه را آزاد و رها کن غلام آهو را رها کرد و آهو بجانب صحرا میرفت
و اشک چشم خود را میریخت باز حضرت برای تسلی آن آهو بچه دست مرحمت بر سرش کشیده
و آن آهو بزبان خود کلماتی به آنحضرت عرض کرد و بصحرا روان گردید حضرت بمن
فرمود ای عبد الله دانستی که این آهو چه میگفت عرض کردم نه فرمود این آهو میگفت

ورنه

وقتیکه مرا بحضور خویش طلبیدی من با این امید آمدم که بلکه مرا ذبح کرده چیزی از گوشت بدنم
غذای بدن شریف تو گردد پس مرا با امید رها کردی من او را دلجوئی و نوازش کردم تا بمحل گاه
خود رجوع نمود مترجم میگوید بلی مظلوم کربلا نیز چند آهو را آزاد کرده
دلجوئیها نمود از آنجمله یکی در وقت کودکی که صیادی آهو بره بحضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله هدیه آورد و آنحضرت آنرا بامام حسن علیه السلام عطیه کرد چنانچه در کتب مقاتل
مفصلا و در همین کشکول النور منثورا مسطور شده و یکی را در روز عاشورا وقتیکه آنحضرت
با بدن مجروح افتاده بود گاهی غشوه و گاهی افاقه حاصل میشد ناگاه صدای همهمه آهوئی را
شنید که عرض میکند ای شهید تشنه جگر ترا در این صحرا با لب تشنه و جگر تفته شهید میکنند
فدایت شوم پستانهای من پر از شیر است اگر این کوفیان آب را بتو مضایقه میکنند من شیر را
مضایقه ندارم آن پسر رحمة للعالمین از شیرش هم لب تر نکرده نوازشها نموده آهو را بچراگاه خود برگردانید

در بیان غارت لباسهای اهلبیت
در مدینه منوره در زمان جناب امام رضا علیه السلام از
کتاب تحفه رضویه از کتاب عیون روایت کرده که در زمان

خلافت هارون الرشید علیه اللعنة و العذاب بعد از شهادت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
شهزاده محمد بن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خروج کرد هارون ملعون جلودی نام
سردار لشکر خود را فرمان داد که با لشکر بسیار بعزم دفع شهزاده محمد بمدینه منوره برود و اگر مدینه را
بتصرف خود آورد شهزاده محمد را گرفته بقتل رساند و خاندان اهلبیت رسالت و زنان و
دختران سلسله ابو طالب را عموما غارت و تالان و عریان نماید چون جلودی نابکار وارد
مدینه شد و با شهزاده محمد قتال و محاربه شدید نموده شهزاده را مغلوب و مدینه را متصرف
شده شهزاده را بقتل رسانید چون از قتل شهزاده فارغ شد بر لشکریان خود فرمان داده بر خانه
حضرت امام رضا علیه السلام هجوم آور شدند و احاطه نموده جلودی ملعون بنا بحکم هارون دنی
پای جسارت پیش گذاشته خواست که با لشکریان خود داخل دولت خانه حضرت امام رضا
علیه السلام شده زنان و عیال و اطفال آل رسول صلی الله علیه و آله را بجا جمع نموده خود آن بزرگوار
حضرت رضا علیه السلام در در همان خانه ایستاده مانع شد جلودی فریاد زد که یا ابا الحسن من این
کار را با حکم امیر المؤمنین هارون میکنم ترا میرسد که مانع من و لشکر هارون بشوی و من مامورم که داخل
این خانه شده جمیع دختران و زنان آل رسول صلی الله علیه و آله را غارت و عریان نمایم حضرت
رضا علیه السلام بآن شقی فرمود هر گاه مقصود تو گرفتن لباس و زینت ایشانست من خودم لباسها
و زیورهای ایشان را میگیرم و بتو تسلیم می نمایم لیکن نمیگذارم که تو داخل حرمخانه ما شوی
آن شقی روسیاه قبول نکرد تا اینکه آنحضرت قسم یاد کرد که من از لباس و زیور ایشان چیزی
باقی نمیگذارم همه را گرفته بتو میدهم آن شقی روسیاه باز قبول نکرد تا اینکه آنحضرت باسعی
و کوشش بسیار آن سگ را راضی نموده و خود آن بزرگوار داخل حرمخانه شده جمیع لباسها

و زیورها

و زیورهای اهلبیت را حتی گوشواره و خلخال و دستبندها نیز از ایشان گرفته بجلودی لعین
داد و ممکن است که جلودی لعین با یکی از لشکریانش بحرمخانه اهلبیت داخل شوند **مؤلف**
دلسوخته عرض میکند بپدر و مادر و مال و اولادم فدای غیرت تو باد یا امام
رضا غیرت تو قبول نکرد که شخص نامحرم داخل حرمخانه ات شود پس فدایت شوم حال بیا
تو حضرت امام زین العابدین علیه السلام را چه حالت روی داد که چون اهل کوفه و شام بانجا
تمام رو بخیام و اسیری و غارت آل رسول صلی الله علیه وآله آمدند الخ

در کتاب عیون اخبار و تحفه رضویه منقولست که دو نفر برادر بودند

یکی طالب علم و دیگری نوکر حاکم ولایت بود در سالی آن طالب علم عازم زیارت حضرت
رضا علیه السلام گردید بسیار مرد عابد و زاهد و صاحب تقوی بود این طالب عالم در وقت
سفر خراسان بخانه برادرش رفت که او را وداع نماید از قضا برادرش در خانه نبود با اهل و عیال
برادرش وداع کرده عازم سفر خراسان گردید بعد از رفتن برادر نوکر حاکم بخانه آمد از رفتن
برادرش مطلع گردید بر اسب خود سوار شده از عقب برادر بعزم وداع بیرون شد در اثنای راه
ببرادرش رسیده وداع نموده خواست که بخانه اش مراجعت کند ناگاه قلب او نیز مایل زیارت
حضرت رضا علیه السلام شده با برادر خود و رفقای دیگر عازم زیارت شد چند منزل که طی کردند
از بسکه این برادر نوکر در خدمت حاکم بر ایذاء و آزار مردم عادت کرده بود در طی منازل با
رفقاء و زوار بنای اذیت و آزار گذاشت و برادر صالح و متقی او هر چند با او موعظه و نصیحتها
میکرد تاثیر نمی بخشید و همیشه برادر مؤمن و صالح بجهة ایذا و آزار برادرش از زوار و همراهان
خود شرمنده و خجل میشد و اعتذارها میکرد تا اینکه بعد از طی چند منزل همان برادر نوکر
و ناهموار ناخوش گردید و مدتی گذشت نزدیکی مشهد مقدس وفات نمود برادر عالم متقی
او را غسل و کفن نموده بعد از نماز جنازه اش در تابوت گذاشته با خود برد تا وارد مشهد مقدس
شده در صحن مقدس منزل گرفت و نعش برادر خود را بحرم شریف برده طواف داده در همان
مکان مقدس دفن نمود چون شب شد آن برادر صالح بعد از زیارت و نماز بمنزل خود آمد
تا اینکه خوابید در خواب دید که بزیارت آنحضرت مشرف شد و بیرون آمد و در جوار صحن
مقدس باغی دید در نهایت صفا و انهار و اشجار و ثمرات و عمارات عالیه در آن باغ هست
و خدام بسیار در آنجا ایستاده اند و شخصی در غایت عزت و اقتدار در آن عمارت نشسته
و خدمتکاران بسیار در یمین و یسار او صف بسته اند این مرد صالح میگوید من در این خیال
بودم که خدایا این عمارت و خدام از کیست دیدم ناگاه آن شخص که در عمارت نشسته بود از جا
خود برخواسته با سرعت آمده خود را بدست و پای من انداخت خوب ملاحظه کردم دیدم
برادر من است که او را خودم در روز گذشته آنجا دفن کرده بودم از روی تعجب گفتم ای برادر
تو مردی بودی نوکر حاکم و با مردم و زوار چه قدر ایذا و آزار مینمودی بچه وسیله باین درجه

رسیدی گفت که این درجه

و مقامی که می بینی همه از برکت تو بمن رسید حالا احوال خود را از اول بتو بیان کنم بدانکه چون
محتضر شدم در نهایت شدت و سختی جان مرا قبض کردند و چون مرا بتابوت گذاشته
بر اسب بستی تابوت و اسب برای من آتش شد و دو نفر آمدند نهایت بدمنظر و کریه الصورة
و حربهای آتشین در دست ایشان بود و مرا عذاب میکردند هر چند بشما و سایر زوار
التماس نمودم فایده نبخشید و هر شب و روز در آتش و عذاب بودم تا داخل مشهد مقدس
شدیم دیدم آن دو نفر از من دور شدند و تابوت تابوت چوب شد و اسب همان اسب شد
و آتش خاموش شد و آن دو نفر قدری از من دور شدند لیکن در مقابل من ایستادند باز
احوال من مشوش شد هر چند بشما التماس نمودم که مرا از دست این دو نفر خلاص کنید مفید نشد
تا اینکه وقت عصر که شما آمدید و تابوت مرا بروضه مقدسه برده طواف دادید دیدم مرد
پیری در روضه نزدیک جناب امام رضا علیه السلام نشسته و حضرت امام رضا علیه السلام نزدیک
صندوق مبارک قرار گرفته سلامش کردم آن بزرگوار روی مبارک خود را از من گردانید پس
آن مرد پیر بمن گفت التماس کن که حضرت ترا ببخشد من التماس کردم فایده نشد و حضرت بمن
التفات نفرمود تا اینکه شما نوبت دیگر مرا بضریح مبارک طواف دادید چون بقرب آن مرد
پیر رسیدم باز بمن فرمود التماس کن باز التماس کردم ایضا آن بزرگوار التفات بمن نفرمود چون دفعه
سیم مرا طواف دادید باز آن مرد پیر نورانی بمن فرمود التماس کن که حضرت ترا ببخشد و این حضرت را
بجده بزرگوارش قسم ده و الا همینکه ترا از روضه اش بیرون نمایند همان عذابها که دیده بر تو خواهد شد
من عرض کردم یا حضرت امام رضا علیه السلام ترا بحق جد بزرگوارت قسم میدهم که از سر تقصیرات من
بگذر و مرا عفو کن که زوار آستانه تو ام گردیدم که تاب آن عذابها ندارم دیدم که روی مبارک
خود را بآن مرد پیر نورانی کرد گفت نمیگذارند اینها که ما روی شفاعت داشته باشیم پس
باد و انگشت مبارک خود باز نموده بمن داد همینکه مرا از روضه مقدسه اش بیرون کردند دیدم که
این خدمتکاران در پیش روی منند و فریاد کردند که این شخص آزاد کرده حضرت امام رضا
علیه السلام است و مرا باین باغ و عمارت که می بینی آوردند و دیگر روی آن دو نفر را که بمن عذاب
و آزار میکردند ندیدم حالا در این استراحت و نعمت میباشم و اینها همه از شفقت و مهربانی
تو است که بمن کردی که هر گاه تو مرا باین روضه مبارکه نمیآوردی و طواف سه مرتبه نمیدادی
من همیشه در آن عذاب بلکه بدتر از آن گرفتار می بودم پس آن مرد طالب العلم مقدس میگوید
چون از خواب بیدار شدم میل و محبت من بزیارت آنحضرت خیلی زیاد گردید و امیدواری من
بشفاعت آن بزرگوار و سایر ائمه علیهم السلام بالمضاعف قوی شد **مؤلف میگوید**
که چند نفر بینی از کروبی ملائکه و انسان و اهوار ادراک کرده حسین مظلوم شده اند چنانچه بر متتبعین
کتب مقاتل ظاهر و هویداست رجوع بر کتب فضایل و مقاتل باید کرد تا معلوم شود.

کتاب عیون اخبار الرضا از امام حسین علیه السلام از وی روایت آید که گفت جد بزرگوارم

حضورنده ایدیم وابی بن کعب ده حاضر ایدی جدیم منه التفات ایله اثنای کلامنده بیوردیکه
وحبا بك یا زین السموات والارض یعنی اندا اولسون سنون حیات ننده لیقوای کوکلرك
ویرلرون زینتی ابی بن کعب عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه وآله کوکلر و یرلره ایا
سندن سوای زینت ویرن وار حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیوردی ای ابی بن کعب
اندا اولسون اول معبود بر حقه که منیم روحیم اونون قبضه قدرتنده دور حسین بن علی علیهما السلام
نیجه که زینت مرکز خاکده دور اوندن زیاده زینت صحایف افلاکده دور حقا که اسم شریفی طرف
یمین عرشده مصباح الهدی عبارتیله یازیلوبدور **کتاب هدیه ده نقل**
اولنوب که ابن لهتان ابی عوانیه اسنادیله ذکر ایدیلوب که حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه وآله بیوروب که حسن وحسین علیهما السلام ایکی کوشوارعرشدرلر و زنانیکه خداوند عالم
هشت عنبر سرشتی خلق ایلدی هشت خطاب ایلدی که ای مسکن مساکین اولانلار بهشت
کهناره کلوب عرض ایلدی سبب ندر که منی مسکین لره و فقیرلره مسکن قرار ویردون ندا
کلدی که بو سعادته راضی اولمازسان که ارکانوی حسن وحسین علیهما السلام ملزین ایلیه
بهشت بو مژده دن فخر ومباهات ایله عرض ایلدی رضیت رضیت راضی اولدیم راضی
راضی اولدیم **شعر** آسمان قدر وکان لطف وباغ علم ده ایکی اختر ایکی
کوهر ایکی سرو ایمش ظهور جمله خلق جهاندن انجب اشرف دیلر زیب عرش و
نور شمس وجنت وحور قصور **کنز الغرائبده یازلمش روایت**
حدیقه که بر کون بر اعرابی صیاد بر آهو بره حضرت رسول صلی الله علیه وآله تحفه
کتوردی و رسول اکرم صلی الله علیه وآله او آهو بره نی امام حسن علیه السلام مرحمت بیوردی
جناب امام حسین علیه السلام احوالدن واقف اولوب جد بزرکوارینون خدمتنه کلوب
عرض ایلدی یا جداه کرك منده آهو بره لطف ایدیدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه
وآله عذر دیکه و فرمایش ایلدی تسلی تاپمادی ایستدی اغلاسون وحضرت رسول صلی الله
علیه وآله حیران قالمشدی شهزاده نون کریه لر کفتارینه بو حالده کوردی که صحرادن بر آهو بالاسیلر
سالوب قباقنه تعجیل ایله کتور ور ایلیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله نون حضور مبارکنه
یتشدی فصیح دلیله سلام ویروب عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه وآله خداوند عالم
منه ایکی بالا کرامت ایتمشدی برین صیاد دوتدی بری منله قالمشدی صحرادا اونی رضاعه
مشغول ایدیم الله طرفیندن منه ندا کلدی که ای آهو بالا اون بری امام حسن علیه السلام مرتبه سکه
والآن امام حسین علیه السلام جنابیندن آهو بالاسی ایستیور و اغلاماق حالتی کوریسن نوردا بالما
سرعتیله بو قالان بالاوی امام حسین علیه السلام اغلامامیش اولمامیش ویتور و عبار کدوب اونون
اینه قلبیندن کوتورکه اکر حسین علیه السلام اغلاماسیله اشکی بنای عرشه تزلزل سالار
واونون غمکین ودلکیر اولماقی ملائکه لری بیتاب وطاقت قیلار حضرت رسول صلی الله علیه
وآله اوجهتدن شاد ومسرور اولوب آهو بالاسی امام حسینه ویروب قلبی مبارکنه تسلی ویردیکه

شیخ طوسی علیه الرحمه والرضوان اوز کتاب امالیسنده
امام محمد باقر علیه السلامدن روایت ایدوبدر که او حضرت
بیوردی ما اثبت الله تعالی حب علی بن ابیطالب علیهما السلام فی قلب احد فزلت
له قدم الا ثبتت له قدم اخری یعنی ثابت ایلمز الله تعالی حب علی بن ابیطالب علیهما السلام بر شخصون
قلبنده پس سوریشار اونون بر قدمی مکر اینکه ثابت اولار اونون اوبری قدمی یعنی راه نجات وطریق
مستقیم شریعتده **بشرط اینکه** محبتش محبت صادقه باشد نه محبت کاذبه چنانچه
شیخ جعفر شوشتری علیه الرحمه روایت کرده که امیر علیه السلام
بر اهل مجلس خود که اظهار محبتش میکردند وعمل موافق رضای آنحضرت نمیکردند فرمود
والله لوددت ان معویه صارفنی بکم صرف الدینار والدرهم فاخذ منی عشرات منکم واعطا
واحدا منهم والله لوددت انی لم اعرفکم ولم تعرفونی فانه سعر فجرت ندما والعدو وتم صدری
غیظا وافسدتم علی امری بالخذلان وشخصی نجدمتش آمده سلام کرده عرض نمود که یا علی
انی لاحبك والله حضرت در جوابش فرمود انی لابغضك والله پس معلوم شد که
محبت آنحضرت بر دو قسم است محبت صادقه آن اینست که در خوف وتقوی وعمل بر اوامر
ودوری از نواهی ربطی وعلاقه بر آنحضرت داشته باشد دویم محبت کاذبه که بدر زبان بکوید که محبت
آن بزرکوارم لیکن رابطه وعلاقه در عمل با آنحضرت نداشته باشد تمت

فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار الشهاده
کتابینون خاتمه سنده بو حدیثی نقل ایدوبدر

کافیده نکه عبد الاعلی بن اعین دیور ایشتدیم حضرت صادق علیه السلامدن بیوردی قد
ولدنی رسول الله صلی الله علیه وآله وانا اعلم بکتاب الله یعنی تحقیق تربیت ویردی منه رسول
خدا صلی الله علیه وآله ومن اعلم ام اللهون کتابنه **وفیه** بدو الخلق وما هو کائن الی یوم
القیمه واوندا دور ابتداء خلق واینکه اولاجاق قیامت کوننه تك وفیه خبر السماء وخبر
الارض وخبر الجنه وخبر النار وما کان وما هو کائن واوندا دور کوك خبری واوندا دور یر
خبری وجنت وجهنم خبری واوردا یکه اولوبدی واولاجاقدی اعلم بذلك کما انظر الی
کفی ان الله یقول فیه تبیان کل شیء بونلری بیلوری کویا که نظر ایدیرم الیمون کفنه بدرستی
الله بیوروردی اوندادور کل اشیانون بیانی اولماقی فاضل مرحوم بو حدیثی وهمچنین بو حدیثی
امثالنی بیله تحقیق ایدوبدر همین حدیثون ذیلنده قلت ان ذلك کله مسلم ولکنه لاینافی
ما قدمنا من ان علم نبینا صلی الله علیه وآله والائمه علیهم السلام فی امثال تلك الامور الا انما هو بارادتهم
کرمن دیورم بونلری هاموسی مسلم وقبولدور ولکن منافاتی یوخدی او تحقیقاته که بز بو حدیثدن
ایره لی ایلدوك بوندان که بزوم پیغمبریمزون وائمه مزون علملری بو نوع علملره بودور بونداغی
غیری دکول او علم اولارون اراده لری ایله دور یعنی هر زمان اراده ایله سکز بولر

۱ الامور ثابت

۲ اوزلرینون

ایضاً فاضل مرتبندی مرحوم علیه الرحمه خاتمه نور مجلس ثالث سنده روایت ایدر

شهید ثالث مرحوم مدن کم بعض رسالہ لرنده روایت ایدر که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بیوردی بد رستی خداوند عز وجل ایلدکده بهشتی خلق ایلدی قال لها تکلمی فقال سعد من
یدخلنی بیوردی دانوش بهشت دیدی سعادتمند اولدی او کیسه که داخل اوله
منه فقال جل جلاله وعزتی وجلالی لا یسکن فیک ثمانیة من الناس پس خداوند جل
جلاله بیوردی اندا اولسون اوز عزت جلالمه ساکن اولماز سنده سکز طایفه خلقدن
مدمن خمر ولا مصر علی الزنا ولا قتات وهو النمام ولا دیوث ولا شرطی ولا مخنث ولا قاطع رحم ولا
الذی یقول علی عهد الله کذا وکذا ثم لم یف اول همیشه شرب خمر ایدن ایکنجی زنایه اصرار ایدن
اوچنجی سخن چین دوردنجی دیوث بشنجی عیالنی جاسوس عاجز قویان النجی معتو
واقع اولان یدنجی صله رحمی قطع ایدن سکزنجی او کیسه که اللهدن عهد ایده که فلان عمل
فلان قرارلی اولسا فلان علی قلان ایده وم بعد از ان عهدینه وفا ایتمیه **تحقیق** فاضل
مرحوم بیورور که بو حدیث عمومنده واطلاقنده باقی دکول بلکه مقید دور بر اکر بو اعمال
صاحبلری توبه ایده لر یا اینکه امام حسین مظلوم وشهیدی زیارت ایده لر ویا اینکه او بزرکوار
اغلیالار عارفاً بحقه علیه السلام پس ساکن اولالار بهشتده بیمنت اقول بر شرطیله احکام شرعیه عامل اولالا

فاضل دربندی علی الله مقامه اسرار الشهاده کتابنون خاتمه سنون ایکنجی مجلسنده روایت

ایدور شیخ صدوق مرحوم مدن که کتاب عللده مسنداً عیسی بن عبد الله الاشعری دن او دا حضرت
صادق علیه السلام مدن که او بزرکوار بیوردی حدیث ایلدی منه اتام جدیم مدن او دا اتاسی
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیوردی لما اسری بی الی السماء حملنی جبرئیل علی کتفه
الایمن زمانیکه سیر ایلتدردی منی کوکه کوتوردی منی جبرئیل اوز ساغ چکننه فنظرت
الی بقعة بارض الجبل الحمراء احسن لوناً من الزعفران واطیب ریحاً من المسک پس نظر ایلدکم
بر بقعه زمین جبل حمرایده که رنکی کوبجک داغیدی زعفراندن وعطری اطیب ایدی مشکدن
ناگاه کوردیم اورادا بر قوجا شخص باشنده بر طولانی کلاه وار ایدی پس دیدوم یا جبرئیل بو ندر
بو بقعه حمراکه احسندور رنکی زعفراندن واطیبدی عطری مشکدن قال بقعة شیعتک
وشیعة وصیک علی دیدی بوسنون شیعه لرون ووصیون علی علیه السلامون شیعه سنون
بقعه سیدی فقلت من الشیخ صاحب البرنس پس من دیدوم پس بو صاحب برنس شیخ
کیمدور قال ابلیس دیدی شیطاندی چوخ یدیم نه ایستیور بو لاردان قال یرید ان یصدهم
عن ولایة امیر المؤمنین ویدعوهم الی الفسق والفجور دیدی ایستیور اولاری منع ایلیه
امیر المؤمنین علیه السلامون ولایتندن ودعوت ایتسون اولاری فسق وفجوره فقلت
یا جبرئیل اهوینا الیهم فاهوی بنا اسرع من البرق الخاطف والبصر اللامح بژدیدوم

یا جبرئیل نازل ایله بیزی اولارون یاننه پس نازل ایلدی برق خاطفدن وبصر لامحدن
سریع داخ فقلت قم یا ملعون فشارک اعدائهم فی اموالهم واولادهم ونسائهم
پس دیدوم دور ای ملعون پس شریک اول اولارون دشمنلرون مال لرنده واولادلرنده
وعورتلرنده فان شیعتی وشیعة علی لیس لک علیهم سلطان فسمیت قم
پس بدرستی سنون تسلطون یوخدی منیم شیعه لریمه وعلی بن ابیطالبون شیعه لرینه
پس اد قویولوندی او بقعه یه قم دیوبر کرا او بقعه همان معصومه قم

...شهر بدور

مترجم

ایضاً فاضل مرحوم همین کتابنده وهمین مجلسده روایت ایدرکه شیخ صدوق قدس کتاب عللده وتجالس شیخ مفید مرحومدن وحدیثون سندینی سوز وه مسلسل ته

اولجناب سلمانه قال تراءیت ابلیس یجمع بیننا ولون امیر المؤمنین علیه السلام جناب سلمان فارسی
روایت ایدور که شیطان بیر جماعتون یانندان کیچدی که امیر المؤمنین علیه السلامی الغیا دیدبالا
ست ایدوردیلر فوقف امامهم شیطان دوردی اولارین قباقنده فقال القوم من
الذی وقف امامنا دیدیلر کیمدور بو که دوردی بیزیم قباقمزده دیدی منم ابو مرة
دیدیلر یا ابا مرة ایا ایشیدورسن بیزیم سوزلریمزی فقال سوئة لکم تسبون مولاکم امیر المؤمنین
دیدی بدا سیزون احواللره که سب ایدورسیز اوز مولاکوزا امیر المؤمنین علیه السلامی دیدیلر
هاردان بولدون که او بیزیم مولامزدی قال من قول نبیکم من کنت مولاه فهذا علی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله دیدی سیزون
پیغمبریزون قولندن که بیوردی هر کیمکه من اونون مولاسی یم پس بو علی اونون مولاسیدی
خدایا دوست دوت اوکیسه که اونی دوست دوتار ودشمن دوت اوکیسه که اونی دشمن
دوتار وکومک ایلا اوکسه که اونا کومک ایده وذلیل ایلا اوکیسه که اونی ذلیل ایده فقالوا
له فانت من موالیه وشیعته دیدیلر پس سن اونون دوستلاری وشیعه سی سن دیدی
من اونون دوستلاری وشیعه سی دکولم ولکن منیم محبتیم وار اونا وما یبغضه احد
الا شارکته فی المال والولد ودشمن دوتمازاونی بیر احدی مکر اینکه شریک اولارام
اونون مالنده واولادنده پس دیدیلر یا ابا مرة پس علی خصوصنده بو لورسن بیر فضیلتی
پس شیطان اولار ادیدی قولاق ویرون منه ای طایفه ناکثین وقاسطین ومارقین
که عبادت ایلدیم من پروردکار عالمه جانلر طایفه سنون ایچنده اثنی عشر الف سنة
اون ایکی مین ایل ایلکه خداوند عالم طایفه جانی هلاک ایلدی من تنها قالدیم اوزومه
اللهه شکایت ایلدیم فعرج بی الی السماء الدنیا فعبدت الله فی السماء الدنیا اثنی عشر
الف سنة اخری فی جملة الملائکة پس آپاردی منی دنیا کوکنه پس عبادت ایلدیم
اللهه دنیا کوکنده اون ایکی مین ایل علیحده ملائکه لر جمله سنده فبینا نحن کذلک

تسبیح الله عز وجل ونقدیس پس اول اثناده کریم ملائکه لر بیله تسبیح وتقدیس ایدر ایدوک خداوند عز وجل وچون اذ مر بنا نور شعشعانی فخرت الملائکة لذلک النور سجدا ناگاه مرور ایلدی بیزه بر نور شعشعانی پس ملائکه لر بحیدیلر او نوردن اوتری او حالتده که سجده ایلین ایدیلر فقالوا سبوح قدوس پس بو ذکری دیدیلر که سبوح قدوس یعنی منزه وپاکدر خداوند عالم هذا نور ملک مقرب او نبی مرسل یعنی خدایا بو ملائکه مقرب نوری یا نبی مرسل نوری فاذا بالنداء من قبل الله عز وجل ما هذا نور ملک مقرب ولا نبی مرسل هذا نور طینة علی بن ابیطالب پس بو حالده خداوند عز وجل طرفندن ندا کلدی که بو ملک مقرب ونبی مرسل نوری دکول بلکه بو علی بن ابیطالب علیهما السلامک طینتنون نوردی خدایا بیزی بونون

متر جم عرض ایدور

صاحب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه وآله السلامون حصن حصین ولا تبیدن کنار دورقا ایلیم وابلیس ملعونین جمیع وساوسلرندن محفوظ ومحمد وآل محمد علیهم الصلوة والسلاملر قرین ومحشور بویور

بو حدیثوز مضمونته مطابق

بنا بسبع الوقوعه کانده بیر حدیث روایت ایدوب بو عبارا نقل عن سعید بن جبیر قال کنت اقود ابن عباس بعد ما ذهب بصره من المسجد فمر بقوم یسبون علیا فقال رُدَّنی الیهم ورده فقال ایکم ساب الله فقالوا سبحان الله من سب الله فقد کفر فقال ایکم سب علیا قالوا اما هذا فقد کان فقال ابن عباس اشهد بالله والله لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول من سب علیا فقد سبنی ومن سبنی فقد سب الله ومن سب الله ورسوله یوشک ان یاخذ الله

ثم انصرف ابن عباس عنهم

فصل در بیان علی اعلی الله مقامه اسرار الشهادة کتابنوز خاتمه سنده واقع مجلسنه

روایت ایدرلر که کتاب در المطالبدن که ابن عباس روایت ایدر خلیفه ثانی عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذابون ایام خلافتنده بیر کیجه عمر مسجده داخل اولدی ایلکه صبح طلوع ایلدی کوردی بیر شخص محرابون ایچنده یاتوب اوزرینه غلامی وقی ادلو بردیکه بونی بیدار ایله تمامی قلسون اوقدکندی اونا حرکت ویردی پس کوردی چادرسته اورتوب حیال ایلدی که عوردی پس دیدی یا عمر بیر عورت در طایفه انصاردن ایلکه دقتله اونا نظر ایلدیلر کوردیلر کیشی دور لیکن لباس زنانه کیوب محاسنه مزین وباشنه پس کیفیتی عمره خبر ویردی دیدی کوتوراوی مسجدون بیر کوشه سنده سال تا نماز قیلاخ ایلکه فارغ اولدی مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلامه عرض ایلدی یا علی اراهون ندر بو خصوصده حضرت بیوردی تجهیز وتکفین ایدوب دفن ایدون تیز لکلن بو شخصون احوالاتی معلوم اولور بیر طفل رضیع سینه که محرابده ایچنده تاپارسوز عمر دیدی یا علی بو سوزی هاردان دیورسن بیوردی قرداشیم وحبیبیم حضرت رسول صلی الله علیه وآله بو احوالاتی منه خبر ویروب

۳ سبّ الرسول فقال ما سبحان الله من سبّ الرسول فقد کفر فقال ایکم

ایلکه بو قضیه دن دوقوز ای کیچدی عمر بیر کون کلدی مسجده صبح نمازینه بیر اوشاق اغلاماغنی ایشیتدی که محرابون ایچنده اغلیور قال صدق الله ورسوله وابن عم رسول الله علی بن ابیطالب دیدی صحیح ودرست بیوردی الله واونون رسولی ورسول خدانون عموسی اوغلی علی بن ابیطالب علیهما السلام وسیدی غلامی اوفایر که کوتور بو طفلی محرابدن ایلکه نمازدن فارغ اولدی وقی اوشاغی کوردی امیر المؤمنین علیه السلامون قباقنده قویدی حضرت امیر علیه السلام بیوردی یا اوقی بیر مرضعه عورت تاپ کتور پس مدینه کوچه لرنده مرضعه اختار وردی کوردی بیر عورت طایفه انصاردن کلدی دیدی ای وقی منیم اوشاقم وفات ایدوب بدوروپستانلاروم سوتله چوقدر پس اوقی او عورتی کتوردی امیر المؤمنین علیه السلامون خدمتنه حضرت اوشاغی ویردی اونا بیوردی بو اوشاغی ساخلا واجرتی بیت المالدن مقرر ایلدی وبو اوشاقلون ولادتی محرمه ایندیه واقع اولموشدی ایلکه رمضان المبارک بایرامون کیجه سی اولدی ایای دوقوز ایلوق اولدی حضرت امیر علیه السلام اوقی نی چاغوردی بیوردی کیت مرضعه نی کتور منیم حضورمه وده بکلن اوشاغی کتورسین ایلکه مرضعه اوشاقلان حاضر اولدی حضرته بیر قدر لباس بخشایش اونا ویردی بیوردی بو لباسلری صبح اکیندور بو اوشاغه وبایرام نمازنه کل وبو اوشاغده کتور پس هانسی عورت که کلسون یا بیوخ بو اوشاغی سندن الوب اوپه ودیه یا مظلوم یا ابن المظلومة یا ابن الظالم یعنی ای مظلوم ای مظلومه عورتین اوغلی ای ظالم کیشینون اوغلی وی دوت کتور منیم حضورمه ایلکه صبح روز عید اولدی مرضعه لباسلر کیدیردی اوشاغه الدی قوجاقنه مصلایه متوجه اولدی ناگاه بیر عورت مرضعه نی چاغوردی کهای مرضعه بنی انت ویر بوم محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله الحقنه بیر توقف ایله مرضعه دوردی عورت یتشدی رو بندینی قالدیردی مرضعه دیدی کوردیم بیر جوان عورتدر حسن وجمالده بی نظیر پس اوشاغی الدی اوپدی ودیدی یا مظلوم یا ابن المظلومة یا ابن الظالم نه چوخ شباهتین وار منیم وفات ایدن اوشاغمه پس اغلادی اوشاغی تسلیم ایلدی مرضعه ایستدی مراجعت ایلسون مرضعه اونی محکم دوتدی عورت نالهایدوب دیدی اوتورمنی مرضعه دیدیکه کل منلن کیدک امیر المؤمنین علیه السلامون خدمتنه پس عورت شدتلن اضطرابه دوشوب دیدی ای مرضعه اللهدن قورخ مندن ال کوتور اگر سن منی او حضرتون خدمتنه اپارسان خلقون ایچنده منی رسوا ایدرسن ومن قیامتده سندن خصومت ایدرم مرضعه دیدی ممکن دکول سندن ال کوتورم تا که سنی امیر المؤمنین علیه السلامون حضورینه اپارام عورت دیدی هرگاه منی اوبزرگوارون حضورینه اپارماسان سنه بیر زاد عطا ایدرم اما اگر منلن کلمسن سنه اوقدر زاد عطا ایلرم که سن شاد اولارسان او جمله دن ایکی بردیمانی وایکی حلقه صنعانی واوچ یوز درهم نقد سنه عطا ایلرم سن منی کورمکیوی پنهان ایله واوجابر عرض ایلیکه من بیر بیله عورت کورمدیم وشرط ایدیرم اگر کلن عید فطره تک بو اوشاق سلامت قالا ومن اوده سلامت کورم الله شاهد اولسونکه ایکی بو قدر زاد سنه عطا ایلرم پس مرضعه

مال دنیایه طمع ایدوب عورتون ایوینه کتدی ووعده ایلدکلری زادلاری الدی ایلکه جماعت
مصلادن مراجعت ایلدیلر امیرالمؤمنین علیه السلام مرضعه نک حضورینه ایستدی بیوردی ای
اللهون دشمنی منیم وصیتمه نه ایلدون دیدی ای اللهوک رسولنون عموسی اوغلی هرقدر صدقه
عورتلرون ارا سنده دولاندیم بیر نفر عورت بو اوشاقی مندن المادی حضرت بیوردی
الله اولسون بو فقیر صاجون حقنه یالان دیدون ملکه سنون یانوه بیر عورت کلدی
و اوشاقی سندن الدی و اوپدی اغلادی نجه اوشاقه ویردی سنه سن اوزی دوتدون
سنه رشوت ویردی پول و رشوتون ایکی مثلنی سنه وعده ایلدی کلن عید فطر عطا ایلسون
پس مرضعه نون بند بند [illegible] تترتدی عرض ایلدی یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه
واله ایا سن غیبی بولورسن قال معاذ الله لا یعلم الغیب الا الله وهذا علم علمنیه
رسول الله صلی الله علیه واله بیوردی پناه ایارام اللهه بولمز غیبی مکر الله و بو بیر علم دور
که رسول خدا صلی الله علیه واله منه تعلیم ایدوب مرضعه عرض ایلدی بلی صدق وصحیح دور
که سویلدون حالا من سنون خدمتنده ام منیم خصوصمده نه عقوبت ایدرسن ایت یا اینکه حقی
بورکیدوم همان عورتی کتوردیم حضرت بیوردی ایلکه عورت او مال لری سنه ویردی جرمی
ایلدون نقل مکان ایدیبسن علیحده مکان اوزی اوچون قرار ایلدی الان الله سنون
بو تقصیروی عفو ایلدی اوشاقی ساخلا کلن عید کوزله او عورتی کورنده دوت کتور منیم
حضوروما عرض ایلدی سمعا وطاعة یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه واله ایلکه عید قربان
اولدی جماعت مصلایه جمع اولدیلر عورت مرضعه ملاقات ایلدی اوشاقی کوردی
قرار سابقدن رفتار ایدنده مرضعه دیدی کل منله کیدک سنه عطا ایدوم ایلکه سابقا
عطا ایلدیم ووعده ایلدیم مرضعه دیدی منیم سنون عطیه لره یوخدی بیر احتیاجیم یوخدی
الان ممکن دکول که سندن ال کوتوروم تا اینکه سنی امیرالمؤمنین علیه السلامون حضوروما کتدیم
ایارام عورت نه قدر عذر کتوردی وعده لر ایلدی مرضعه ال چکمدی ایلکه عورت چاره
تاپمادی یوزینی کوک طرفنه دوتوب عرض ایلدی یا غیاث المستغیثین یا جار المستجیرین
و مرضعه ایلن معا کلدی مسجد رسول الله صلی الله علیه واله ایلکه حضور مبارکه
متقیانه دوردی حضرت بیوردی ایکی امرین هانسینی دوت دوتارسان من نه
جنس ویروم سنون احوالاتیوی که حبیبیم حضرت رسول صلی الله علیه واله منه خبر ویروب
من اوله الی اخره یا اینکه اوزین اوزکن ارساتوی من اوله الی اخره بیان ایدرسن عورت
عرض ایلدی یا امیرالمؤمنین علیه السلام اگر منه امان ویرسن واللهون عقوبتدن منی خواطر
جمع اتسن نقل ایدرم او قضیه نی بیلکه واقع اولوب حضرت امیر علیه السلام بیوردی که سنه
امان ویردیم عورت عرض ایلدی من بیر عورتم طایفه انصاردن منیم اتام شهید اولوب
رسول خدا صلی الله علیه واله ون خدمتنده وادی عامر بن سعد خزرجی دوروانا م
وفات ایدوب بو بکر ملعونون ایامنده پس من یالقوز وحید قالدیم ویر کیسیم یوخدی که اونلا

الندوتوم منیم همسایه لریمده بعضی عورتلر ایله الکشوب عزیل و [illegible] اکبردیم واونلارایله
موانست و مصاحبت ایدردیم بیر کون مهاجر انصار عورتلر ایله الکشمشدیم کوردیم بیر عجوزه عورت
الده تسبیح کلدی و عصایه تکیه ایتمشدی بیزه سلام ویردی بیز جواب رد ایلدوک پس بیر عجوزه عورتون
ادلاریمزی خبر الدی تا کلدی منیم یانمه دیدی ای قیز سنون ادون ندور دیدیم جمیله دور دیدی
کیمون قیزیسن دیدوم عامر انصاریون دیدی ایا سنون اتان یا زوج شرعی وارمیدی
دیدوم هیچ بیری یوخمیدی دیدی نیجه کذران ایدرسن وحید و حال اینکه سن بیر
وجیهه قیز سان وچوخ اظهار شفقت و مهربانلوق ایلدی دیدی ایا خواهش ایدرسن که بیر
ضعیفه عورت سنون یاننده اولا سنه مونس اولا و اشلریوه کومک ایده دیدوم کیمدی او عورت
دیدی منم که سنه اتاکیمی محبت ایدرم دیدوم هر وقت میلون اولسا منیم ایویم سنون اوز ایوندی
ومن بو امره چوخ شاد اولارام پس منله معا حجره یه داخل اولدی وسو ایستدی وضو تازه ایلدی
نماز قیلدی ایلکه فارغ اولدی دیدیم الحمد لله الذی یسر لی ورحم ضعفی یعنی حمد بیر
پروردکاره که منیم ایشمی اسان ایلدی وضعیفه اولماقمه رحم ایلدی پس چورک و سوط و خرما
حاضر ایلدیم طعامه باخدی اغلادی دیدیم نه اوچون اغلادون دیدی قیزیم بولار منیم
طعامم دکول دیدیم پس سن نه طعامه میل ایدرسن دیدی بیر قدر قرص شعیر و بیر قدر نمک
و دو باره اغلادی دیدی منیم طعام وقتیم دکول دیدوم بس نه وقت طعامه میل ایدرسن
دیدی من صائمه ام خفتن نماز قیلدان صورا منه طعام کتور افطار ایدوم کیه دوردی نمازه تا اینکه
خفتن نمازینی ادا ایلدی قرص شعیر نمک ایله حاضر ایلدیم دیدی بیر قدر خاکستر کتور پس خاکستر
کتوردیم نمک ایلن خاکستری ممزوج ایدوب قرص ایلن بیله تناول ایلدی منده اونلاردن بیله
اوچ لقمه میل ایلدیم که نه دوردی نمازه مشغول اولدی صبح صادقون طلوعنه کیمی و نمازینی
صبح ادا ایدوب بیر پاره دعالر اوخیدی که اونون مثلنی من ایشتمه مشدوم ایلکه ادعیه دن
فارغ اولدی من دوردیم اونون اللرندن اوپدیم دیدیم [illegible] تکون عندها دائمة
فاسئلک بحق محمد نبی الله ان تدعولی بالمغفرة فلا شک ان دعائک لا ترد یعنی خوشا
خوشا او عورتون حالنه که سن همیشه اونون یاننده اولاسان پس سوال ایدیروم سندن محمد
رسول الله صلی الله علیه واله حقنه که منیم اوچون دعای مغفرت ایده سن شک یوخدی که
سنون دعالرون مستجاب دور رد اولماز اوندان صورا منه متوجه اولوب دیدی سن بیر کوچک
قیز سان و من سنون یالقوز قالماقدان قورخورام و چاره م یوخدی که من اوز ایشمدن
اوتری کیدم و سنون اوچون چاره یوخدی که بیر مونس و هم صحبت اولا دیدوم هاردان
منیم مونسم اولاجاق دیدی منیم بیر نفر قیزیم وار یاشدا سندن کوچکدور اما چوخ عاقله
و عابده و صاحب وقار دور اونی کتورم تا سینلن مونس اولسون دیدیم کتور پس عجوزه کتدی
بیر زمان کیچدی [illegible] دیدیم [illegible]
[illegible]

وانصار عورتلرایله موانست و مصاحبت ایدوردن و من هور خورام سنون یانوڭ کلندن صورا
عورتلر هر بری بیر نوع صحبت ایدرلر و عبادتدن اونی صحبته مشغول ایدرلر بابو ناسدن زوکرن
اولا یاندا قالمیه یا امیرالمؤمنین من بو کفتکولره که عجوزه دن ایشتدوم قسم یاد ایلدیم که نه قدر
سنون قپوڭ منیم یانمده ده مهاجر و انصار عورتلر سنون بیر یره اذن ویرمنیم منیم یانمه کلسون
عجوزه دیدی شرط مونیله اولسون پس کیتدی بیر ساعتدن صورا مراجعت ایلدی و اوینانداندا بیر ایله
بیر عورتی که چادره ایله تمام بدنینی پوشیده اتشدی مکر بیر کوزلری کوروندردی ایلکه عورت
اندرون حجره یه داخل اولدی عجوزه حجره نون قاپوسنده دوردی دیدیم نه اوچون داخل اولموسان
دیدی شادلغمون کثرتندن که سنی مقصوده یتردوم و من او حجره نون قاپوسنی اچوقت
قویموشام هور خورام بیر ادم داخل اولاوسنده حجره نون قاپوسنی باغلامیادا بیر احدی داخل
اولوب سنی عبادتدن قویا و هر کس کلسه قاپونی اچمانامن کلوم پس من قاپونی باغلادیم بعد
متوجه اولدیم او عورته نه قدر دانوشدوردیم بیر جواب ویرمدی پس تاکید تمام ایلدوم که اقلا
چادریوی باشدان کوتور کوتورمدی تا اینکه من اوزوم اونون چادرینی کوتوردیم ناکاه کوردیم
کیشیدور سقالنی مرتب ایدوب و ال ایاقنی حضاب ایدوب لیکن عورت لباسی کیوب
ایلکه بو اوضاعی کوردیم بدنمه لرزه دوشدی که ترسدن بخلوب غش ایلدیم ایلکه هوشه
کلدیم دیدیم نه سبیلن منیم ایویمه کلوبسن سینده واو دیدی به رسوا ایلدوندی دو منیم ایومدن
خارج اول هر کاه عمر بن خطاب سنون بو ایشوی بوله هر اینه سنه عذاب ایدر من دوردوم
که ایودن چخام منده دوندیمن خوف ایلدیم که اکر چخسام ایدیم رسوا اولام پس قولارینی دولادی
بو ینمه منی چالدی یره و من بتر ریدوم اونون الندن بیر جوجه نسر طایر قوشنون قباقده
پس منیم مهریمی پاره ایلدی و پرده عصمتیمی کوتوردی ابتدی که منده اوز اختیارمدن
کوردیم شدت مستلوقدن بخلدی و غش ایلدی کوردیم حس و حرکتی یوخدی باخدیم
بلینده بیر بچاق وار بو چاقی بلیندن چکدوم باشینی کسدوم بعد کوزیمی کوك طرفنه دوتوب
عرض ایلدیم الهی و سیدی تعلم انه ظلمنی و فضحنی و هتك ستری و انا توكلت علیك حامن
اذا توكل العبد الیه کفاه یا جمیل الستر خدایا ای منیم مولام سن بولورسن که او منه ظلم
ایلدی و رسوا ایلدی و منیم پرده می پاره ایلدی و من سنه توکل ایلدیم ای اور یوردکار و یکه
زمانیکه توکل ایلرسنه اونا کفایت ویررای پرده اورتکی کوبجك اولان الله پس ملکیحه اولدی
کوتوردیم اونی دالیمه کتوردیم مسجد رسول خدایه سالدیم پس زمانیکه منیم حیض وقتیم اولدی
حیض کورمدیم چوخ غمکین اولدیم بو سببه ایستدوم او نطفه نی سالام تا رسوا اولمیام
پس وردا او نیمه دیدیم قالسون اکر او شاق اولسا تولد ایدندن صورا اولدیرم بو امری نه ها
ساخلادیم تا اینکه تولد اولدی و بیر احده خبر ویرمدیم و بیر کس مطلع اولمادی تیل اورد
اوزیمه دیدوم بو طفلدور بونون نکاهی وارکه من بونی اولدیریم تیل دشاقی بیر قنا طلبی
ایله ایدوب کتوروب قیدوم مجابه بودور منیم احوالاتم ای رسول خدا صلی الله علیه

والهون عمو بی او علی عمر یاخون بو قضیه نی ایشیدندن صورا قال اشهد انی سمعت رسول الله
یقول انا مدینة العلم وعلی بابها وسمعته یقول علی علیه السلام ینطق بلسان الحق الآن
احکم انت یا امیرالمؤمنین علیه السلام هذا الحکم فانه لا یحکم فیه احد سواك دیدی شهادت
ویرورم که من ایشتدوم حضرت رسولدن که بیوردی من علم مدینه سی ام و علی علیه السلام
اونون قاپوسیدور و ایشتدوم حضرت رسول صلی الله علیه و اله بیوردی علی علیه السلام الحق
ایله حق دلیلن الآن بو حکمی سن حکم ایله یا امیرالمؤمنین علیه السلام بو قضیه نی سندن حکم ایلمز
اوندا سندن سوا امیرالمؤمنین علیه السلام بیوردی بونون دیه سی بیر احد اوچون دکول اوندان
اوتری او مرتکب اولوب حرامه و هتك حرمت ایدوب و جهلی سببه امر عظیمه مباشر اولوب و بو عمو
اوچون حد شرعی یوخدی اوندان اوتری که کیشی داخل اولوب اونون او ستنه عورتنون حتی
واراده سی اولمامیش و غالب اولوب عورتنون نفسنه عورتنون خواهشی و میلی اولمامیش ایلکه
عورت امکان تاپوب و نا او حقنی اوندن استیفا ایدوب و ندان صورا امیرالمؤمنین علیه السلام
عورته بیوردی سن هچالیلن اولسا الآن ملدوم کرك عجوزه نی حاضر ایده سن تا اللههون حقنی
اوندان الوم واو کیشنون حقنی اونا اقامه ایدوم و کوتاهلوق ایلمه تا سنون حقك کاموون
معلوم اولسون عورت دیدی من عجوزه نی حاضر ایتمکده تقصیر ایتمرم ولیکن منه اوچ کون
منه مهلت ویر بیوردی مهلت ویردیم و هر ضعیفه بیوردی او شاقی ویر اتاسنه وامر ایلدی ادینه
مظلوم قویوی وای اولسون بونون اتاسنه قیامت کونده که جزا ویرلمش اولار هر نفسه او زادیلدا
که عمل ایدوب پس عورت کلدی ایوینه و دعا ایلدی که خدایا منی عجوزه یه مظفر ایله تا اونی اله
کتورم و اللهه توکل ایدوب عجوزه نی طلب ایتمك قصدیله ایودن چخدی کوچه یه ناکاه کوردی
عجوزه یولیله کیدور پس عجوزه نی دوتوب کتوردی مسجد رسول صلی الله علیه و اله یه ایلکه
امیرالمؤمنین علیه السلام عجوزه نی کورنکه بیوردی ای اللههون دشمنی الا علمت ان
علی من علم رسول الله صدقنی عن قصة هذا الرجل الذی ادخلته الی بیت هذه المرئه
ایا بولمدون سن که منیم علمم رسول خدا صلی الله علیه واله‌هون علمندندی دوغری سوی
دیکلن منه بو کیشنون احوالاتنی که اپاروب سن بو عورتون ایوینه عجوزه دیدی من بو عورتی
تانیمرام و کورمه میشم اونی هرکز و کیشینی تانیمرام و بو ایشلردن بیر خبریم یوخدی امیرالمؤمنین
علیه السلام بیوردی اند ایچرسن بو دیدیکون سوزلره عجوزه دیدی بلی بیوردیکیت شا
البویه قویوب حضرت رسولین قبر منبرینه و اند ایچکلن که سن بو عورتی تانیمیسان و هرکز اونی
کورمه میسن پس عجوزه دوردی الینی قویدی رسول خدا صلی الله علیه و اله‌هون قبر منبرینه
او وقت دیلن اند ایچدی فورا ایوزی قاره اولدی ولیکن اوزی انلامادی امیرالمؤمنین علیه السلام
بیوردی بیر ایلینه ویرون عجوزه نی عجوزه ایلینه باخدی کوردی یوزی کومور تك قاره اولوب
پس حضاردن صلوات صداسی محمد و ال محمده بلند اولدی و عجوزه اینیمه باخوردی
اغلوردی و عرض ایدوردی یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و اله توبه ایلدیم و باز کشت ایلدیم

الله طرفه فقال امیر المؤمنین علیه السلام اللهم ان العالم بها فی الضمائر ان کانت صادقة
فی کلامها فانها تابت الی جهها الی حالها فلم یرجع عنها السواد پس دیدی امیر المؤمنین خلیفا
سن ای الحسن اوزاده که قبلسلرده دور اکر عجوزه دوغری دیور صدا قلقن توبه ایلدی بو قیاتا
اوقلمجی حالینه و بو سوادی یوزندن کوتوریر فاراوق عجوزه یالان یوزندن کوتورولمدی فعلم
امیر المؤمنین علیه السلام انها لم تتب پس امیر المؤمنین علیه السلام بولدیکه عجوزه صدقلن
توبه ایلیوب بیوردی ای ملعونه بجه اولدی سنون توبه اتمکون لا غفر الله لک الله
سنی باغشلاماسون اوندان صوڭرا امیر المؤمنین علیه السلام عمره بیوردی که امر ایله
اصحابون بو عجوزه نی اپارسونلار خارج مدینه ده سنکسار ایلسونلر کانها کانت سبب
قتل الرجل وهتك حرمة المرئة واستقرار النطفة من الحرام یعنی اوندان اوتری که بو عجوزه
سبب اولدی کیشینون اولمکینه و عورتون هتك حرمت اولماقنه و نطفه حرامون استقرارینه
پس عمر امر ایلدی عورتی سنکسار ایلدیلر فلما رجعت الخلافة الی امیر المؤمنین ع
کان ذلك الغلام قد کمل فی العمر ثم قتل فی صفین بین یدی امیر المؤمنین علیه السلام زمانیکه
خلافت یتشدی امیر المؤمنین علیه السلامه بو اوغلان تحقیق کامل اولموشدی عمرده صوڭرا شهید
اولدی صفین دعواسنده امیر المؤمنین علیه السلامون قباقنده رحمة الله علیه

فاضل دربندی مرحوم مجلس
ثانی خاتمه کتاب اسرار الشهاده ده

یازور که سید اجل رئیس حکماء اسلام السید ملقب به میرداماد اوز تصحیح الایمان ادلو کتابنده
دیور که روایت ایدوب شیخ جلیل الشان محمد بن شهر اشوب اوز کتابنده و وارد ایدوب بو حدیثی
اولاردن شیخلری فاضل شافعی محمد بن طلحه شافعی مطالب السؤال ادلو کتابنده بدرستیکه علی
امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه تشریف کتوردی کوفه یه طوایف قبایل عربدن او بزرکواردن تحققه
کلدیلر و اولاردن جمله سنده بر جوانی وار ایدی پس او جوان دولاندی او حضرتون شیعه لرندن
اولدی و جهاد ایدردی او حضرتون قباقنده دعوا مقاملرنده پس بو جوان بر عورت خواستکار
لوق ایلدی او کوفه ده وطن ایدن قوملرون بعضیسندن پس قبول ایدوب او عورتی اونا تزویج
ایلدیلر و حباله نکاحنه کتوروب عورتی کتوردیلر او جوانون ایوینه همان کیجه نون صبحی امیر المؤمنین
علیه السلام نماز صبحدن فارغ اولوب بعضی اصحابنه بیوردی کیت فلان طایفه نون محله
سینه اوروا بر مسجد کوره سن مسجدون یاننده بر ایو وار ایشیده سن که او ایودن بر
عورتله بر کشینون اوجادان قیل و قال و نزاع صداسی کلور اولاردن هر ایکیسینی منیم حضوریمه
کتور بو ساعتده ود یکلن امیر المؤمنین علیه السلام سیزی ایستیور پس او شخص کتدی بر اوقدر
زمان کیچمدی که مراجعت ایلدی و اونلاری بیله بر جوان و بر عورت پس حضرت جوانلن
عورته بیوردی نه سببه بو کیجه اوجادان قیل و قال و منازعه سسیزون ارازدا طول تاکو
جوان عرض ایلدی یا امیر المؤمنین علیه السلام بو عورته من خواستکارلوق ایدوب تزویج

ایلدیم ایلکه بونلان خلوت ایلدوک یوردکده بیر نفرت بیمیل اولوب کوردیم که مانع اوله منم
بو عورته یاخون اولماقدان اکر ممکن اولسیدیم همین کیجه بو عورتی اوزامدان چکاردادیم کونون
اولمامیش پس شمن کمان ایلدیم بو عورتی اونیروا و یونین یاننه اصلا یاخون دوشمدوم پس بو سبب
بز منازعه مشاجره ده ایدوك تا اینکه سنون حکمون کلدی پس حاضر اولدوق سنون خدمتکه
پس حضرت خدمتنده حاضر اولان اشخاصه بیوردی که چوخ سوز وار که مخاطب وقتنده
اونی علیحده ادم ایشیده پس حضوردا اولانلار دوردیلار قالمادی مکر او جوان و عورت
پس امیر المؤمنین علیه السلام عورته بیوردی ایا تانورسان بو جوانی دیدی یوخ پس بیوردی اکر من
بو جوانون احوالاتنی سنه خبر ویرسم بولورسن و انکار ایلمسنکر دیدی یوخ بیوردی پس فلان
عورت دکولسن فلان شخصون قیزی دیدی بلی بیوردی ایا سنون بر عمون اوغلی وار ایدی
که سنون رغبتون واردی اونا و اونوندا رغبتی واردی سنه دیدی بلی بیوردی ایا بیله دکول
که سنون اتان سنه و اونا مانع اولدی و تزویج ایلمدی اونا سنی و اونی اوز همسایه لکندن و یاتدی
کار ایلدی همین بکر کوره دیدی بلی بیوردی ایا بیله دکول که بر کیجه تحجدون قضای حاجت
اوچون پس عمون اوغلی سنه دوچار اولدی سنه حیله ایلدی و اکراه ایله سنی وطی ایلدی پس
سن حامله اولدون و بو امری پنهان ایلدون اتا اناندان و معلوم ایلدون والده ن او حرون
احوالاتنی ایلکه وقت وضع حمل یتشدی بر کیجه والده ن سنی چخاردی سن وضع حمل
ایلدون بیر اوغلان پس والده ن اوشاقی بر خرقه ایله پیچیده ایلدی مبرز بو وارندن
کاره سالدی پس بر ایت کلدی اوشاقی ایکلدی پس سن خوف ایلدون اوشاقی سیر اولمه
بیر داش اتدون داش دکدی اوشاقین باشندان مجروح ایلدی پس سن و والده ن کلدون
اوشاقین یاننه پس والده ن عباسنون بر پارچه سیله اوشاقین باشینی باغلادی اوندان
صوڭرا اوشاقه قویوب و کتدوز پس اوشاقین احوالاتندن خبردار اولمادوز پس بو احوالاتی
که عورت حضرتدن ایشیتدی ساکت اولدی پس حضرت بیوردی حقلن دانوش عورت
دیدی بلی احوالات بو قرار اولدی که بیوردون اما اناند اولسون اللهم که بو ایشی منده ن
غیری بر احد بیلوردی بیوردی تحقیق که الله تعالی منی بو امردن مطلع ایدوب پس حضرت
بیوردی ایلکه صبح اولدی فلان قبیله نون ادملرندن اوشاقی اپاردی و اولاردن اونا محبت
بیوك اولدی و اولاد بلان بیله کوفیه کلدی و سنی تزویج ایلدی و بو جواندی که سنون
اوغلوندی اوندان صوڭرا حضرت جوانه بیوردی باشیوی اچ اچدی یارانون اثرینی
باشنده کوردی حضرت بیوردی بو جوان سنون اوغلوندی تحقیق ساخلادی الله
تعالی بونی اوزاد دانکرا و ناحلالدی پس کوتور اوغلوی کیت پس نکاح یوخدی سیزون ارازنده
فاضل مرحوم یازور که بو جوان و همینین حدیث سابقده یازیلان جوان هر ایکیسی زناده ن علقه
کلمشدیلر ولیکن هر ایکیسی محبت و مودت امیر المؤمنین علیه السلاملن دنیادن کیتدیلر و
ایمانلن وفات ایلدیلر و هر ایکیسی اهل نجات بدیلر بلا شك و شبهه فرحمة الله علیهما

در فضیلت حدیث کسا

درکتاب مفتاح الجنة روایت شده هرجاییکه حدیث کسا دران ذکر شود بخصوص صاحب الامر عجل الله فرجه وسهل الله مخرجه بانجا حاضر میشود پس باید اهل انمجلس با وضو ومؤدب بنشینند چنانکه در درخدمت انحضرت باید با وضو ومؤدب باشند روى الشيخ فخر الدين بن الطريحي النجفي في المنتخب عن فاطمة الزهراء عليها السلم روایت ایدر شیخ فخر الدین بن طریحی نجفی کتاب منتخبده فاطمه زهرا سلام الله علیهادن قالت دخل علي ابي رسول الله صلى الله عليه وآله في بعض الايام دیدی داخل اولدی منه اتام رسول الله صلى الله عليه وآله بعضی کونلرده فقال لي يا فاطمة اني اجد في بدني ضعفا پس دیدی منه یا فاطمه بد رستی من هر اینه تاپورام اوز بدنمده بیر ضعف فقالت له فاطمة اعيذك بالله يا ابتاه من الضعف پس دیدی فاطمه زهرا علیها السلام پناه لاندرام سنی اللهه ای آتا ضعفدن فقال يا فاطمة ايتيني بالكساء اليماني فغطيني به پس دیدی ای فاطمه کتور منه عبای یمانیمی واورتوندیر منی اونیلان قالت فاطمة فغطيته به دیدی فاطمه علیها السلام پس اورتوندیردیم اونی او عبا ایلن وصرت انظر اليه واذا وجهه يتلألأ كانه البدر في ليلة تمامه ودوم باخوردوم اونون طرفینه ناگاه اونون یوزی تلألؤ ایدوردی گویا او بدر دور اونون تمام گیجه سنده قالت فاطمة فما كانت الا ساعة واذا بولدي الحسن عليه السلام قد اقبل وقال السلام عليك يا اماه فقلت وعليك السلام يا قرة عيني وثمرة فؤادي فقال لي يا اماه اني اشم رائحة طيبة كانها رائحة جدي رسول الله دیدی فاطمه علیها السلام پس اولمادی مگر بیر ساعت ناگاه اوغلم حسن علیه السلام تحقیق گلدی ودیدی سلام اولسون سنه ای انا پس دیدیم وسنه اولسون سلام ای گوزیمون ایشغی وقلبیمون میوه سی پس دیدی منه ای انا بدرستیکه من ایکلیورم بیر پاک عطر گویا او جدیم رسول خدانون عطریدی فقالت ان جدك نائم تحت الكساء وقال السلام عليك يا جداه السلام عليك يا رسول الله اتاذن لي ان ادخل معك تحت هذا الكساء پس گلدی امام حسن علیه السلام عبانون طرفینه ودیدی السلام علیك یا جداه السلام علیك یا رسول الله ایا اذن ویررسن منه بوکه داخل اولام سنلن بیله بو عبانون التنه فقال له قد اذنت لك پس دیدی تحقیق اذن ویردوم سنه فدخل معه پس داخل اولدی اونیلان بیله فما كان الا ساعة واذا بالحسين الشهيد قد اقبل وقال السلام عليك يا اماه اني اشم عندك رائحة طيبة كانها رائحة جدي رسول الله پس اولمادی مگر بیر ساعت وناگاه حسین شهید تحقیق گلدی ودیدی السلام علیك یا اناه بدرستی من ایکلیورم سنون یانندا بیر پاک عطر گویا جدیم رسول خدا صلی الله علیه وآله نون عطریدی فقالت نعم يا بني ان جدك واخاك تحت الكساء پس دیدی بلی ای بالام اوغول بدرستیکه سنون جدین وسنون قرداشون عبانون التنده دیلار فدنا الحسين عليه السلام وقال

۲ عندك

۲ سنون یانندا

۳ فقد ق الحسن

السلام عليك يا جداه السلام عليك يا من اختاره الله اتاذن لي ان اكون معك تحت هذا الكساء پس یاخون اولدی حسین علیه السلام ودیدی السلام علیك یا جداه السلام علیك ای او کسیکه اختیار ایلدی اونی الله ایا اذن ویررسن منه بوکه اولام سنلن بو عبانون التنده فقال له قد اذنت لك يا حسين پس دیدی اونا تحقیق اذن ویردوم سنه یا حسین فدخل معه پس داخل اولدی اونیلان بیله قالت فاطمة عليها السلام فاقبل عند ذلك ابو الحسن علي بن ابي طالب وقال السلام عليك يا بنت رسول الله فقالت وعليك السلام فقال اني اشم رائحة طيبة كانها رائحة اخي وابن عمي رسول الله دیدی فاطمه علیها السلام پس گلدی اونا یاخون ابو الحسن علی بن ابیطالب علیهما السلام دیدی السلام علیك ای رسول خدانون قیزی پس دیدی فاطمه وعلیك السلام پس دیدی گویا من ایکلیورم قرداشم وعموم اوغلی رسول خدانین عطرینی فقالت نعم ها هو مع ولديك تحت هذا الكساء پس دیدی بلی خبردار اول وسنون ایکی اوغلارین بیله بو عبانون التنده دی فاقبل نحو الكساء وقال السلام عليك يا رسول الله اتاذن ان اكون معكم تحت هذا الكساء پس گلدی عبانون طرفینه دیدی السلام علیك یا رسول الله ایا اذن ویررسن بوکه اولام سیزیلن بیله عبانون التنده قال نعم قد اذنت لك دیدی بلی اذن ویردوم سنه فدخل علي تحت الكساء پس داخل اولدی علی علیه السلام عبانون التنه ثم اقبلت فاطمة عليها السلام وقالت السلام عليك يا ابتاه السلام عليك يا رسول الله اتاذن لي ان ادخل معكم تحت هذا الكساء اوندان صوگرا گلدی فاطمه علیها السلام ودیدی السلام علیك یا اباه السلام علیك یا رسول الله ایا اذن ویررسن منه بوکه داخل اولام سیزلن بیله عبانون التنه فقال وعليك السلام قد اذنت لك پس دیدی بلی تحقیق اذن ویردوم سنه فدخلت فاطمة عليها السلام معهم پس داخل اولدی فاطمه علیها السلام اولاریلن بیله فلما اكتملوا جميعا تحت الكساء قال الله عز وجل يا ملائكتي ويا سكان سماواتي پس زمانیکه کامل اولدیلار عبانون التنده دیدی الله که عزیز وبیوکدور ای منیم ملائکه لریم ای گوکلریمون ساکنلری اني ما خلقت سماء مبنية ولا ارضا مدحية ولا قمرا منيرا ولا شمسا مضيئة ولا فلكا يدور ولا بحرا يجري ولا فلكا يسري الا في محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء بدرستیکه من خلق ایلمدم بنا اولمش گوکی وندده دوشنمیش یری وند صوغلی گونی وند نورلو آیی وند دولانان فلکی وند جاری اولان دریانی وند سیر ایدن ملائکه نی مگر بو بیش نفرین محبتنده ایلدیم اولار که عبانون التنداددی فقال الامين جبرائيل يا رب ومن تحت الكساء فقال هم اهل بيت النبوة ومعدن الرسالة وهم فاطمة وابوها وبعلها وبنوها پس دیدی امین جبرائیل پروردگارا کیملردی عبانون التنده پس دیدی اهل بیت نبوت ومعدن رسالت واولار فاطمه دور واتاسیدور وارودی دور واوغلانلاریدی فقال جبرائيل يا رب اتاذن لي ان اهبط الى الارض لاكون معهم سادسا پس دیدی جبرائیل پروردگارا ایا اذن ویررسن منه بوکه نازل اولام یره بونلارن اوتری که اولام اولارلن

بله النوحی فقال عز وجل قد اذنت لك پس دیدی خدای عز وجل تحقیق اذن ویردوم سنه
فهبط الامین جبرائیل وقال السلام علیك یا رسول الله العلی الاعلی یقرئك السلام ویخصك
بالتحیة والاکرام پس نازل اولدی امین جبرئیل ودیدی السلام علیك یا رسول الله خداوند
علی واعلی سکا سلام ویریور ومخصوص ایدر سنی تحیت واکرام ایلن ویقول لك وعزتی وجلالی
ما خلقت سماء مبنیة ولا ارضا مدحیة ولا قمرا منیرا ولا شمسا مضیئة ولا فلکا یدور ولا
ملکا یسری الا لاجلکم وقد اذن لی ان ادخل معکم تحت هذا الکساء فهل تاذن لی انت یا رسول الله
دیور خلق ایلمدیم من بنا اولونمش کوکی ونه دوشنمش یری ونه نورانی ایی ونه ضیالی کونشی
ونه دریانی که جاری اولالار ونه فلکی که دوران ایدر ونه ملائکه یی که سیر ایدر مکر سیزون خاطرکز
وتحقیق اذن ویردی بکا منه بو که داخل اولام سیزلن بیله بو عبانون التنه پس یا اذن ویرر سن
منه سن یا رسول الله صلی الله علیه وآله فقال قد اذنت لك پس دیدی تحقیق اذن
ویردوم سنه فدخل جبرائیل تحت الکساء وقال لهم ان الله عز وجل قد اوحی الیکم
یقول انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس داخل
اولدی جبرئیل عبانون التنه ودیدی اولارا بدرستی خداوند عز وجل تحقیق وحی ایلدی سیزه
بیورور بودور بوندن غیری دکول اراده ایدور الله که سیز اهل بیتدن رجسی ایراق ایلیه و پاك
ایده سیزی بیر پاك ایلکی

روایت مفتاح الجنة

چون جبرئیل داخل تحت کسا اولدی حضرت فاطمه سلام الله علیها مکانندن قالخوب اوبیری طرفه کچدی یوز عرض
ایلدی یا ابتا بو کیمیدر که داخل تحت کسا اولدی رسول خدا صلی الله علیه وآله بیوردی
یا فاطمه سلام الله علیها آرام دوت که جبرئیل امین دور فقال علی بن ابیطالب علیهما السلام
یا رسول الله صلی الله علیه وآله اخبرنی ما لجلوسنا هذا تحت الکساء من الفضل عند الله پس
دیدی علی بن ابیطالب علیهما السلام یا رسول الله خبر ویر منه که بیزیم بو عبانون التنده او
توردوقمزا ایچون نه مرتبه وفضل وار الله یانینده فقال النبی صلی الله علیه وآله والذی بعثنی
بالحق نبیا واصطفانی بالرسالة نجیا ما ذکر خبرنا هذا فی محفل من محافل اهل الارض وفیه
جمع من شیعتنا ومحبینا الا ونزلت علیهم الرحمة وحفت بهم الملائکة واستغفرت لهم الی
ان یتفرقوا پس دیدی پیغمبر صلی الله علیه وآله اند اولسون او اللهه که منی مبعوث ایلدی
حقلکن پیغمبر و برکزیده ایلدی منی رسالتلن او حالده که خطاب ایتدی منه ذکر اولونماز بیزیم
بو خبریمز بیر مجلسده یر اهلنون مجالسندن که اوندا بیر جمع اولا بیزیم شیعه لریمزدن ومحبلریمزدن
مکرکه نازل اولار اولارا رحمت واحاطه ایلیه اولاری ملائکه واستغفار ایلیه اولارا تا وقتینه
اینکه متفرق اولالار فقال علی علیه السلام اذا والله فزنا وفازت شیعتنا ورب الکعبة پس دیدی
علی علیه السلام بو هنکامده والله بیز ظفر تاپدوق مرادلریمزه بیز و بیزیم شیعه لریموز اند اولسون
کعبه نون پروردکارینه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله والذی بعثنی بالحق نبیا و
اصطفانی بالرسالة نجیا ما ذکر خبرنا هذا فی محفل من محافل اهل الارض وفیه جمع من شیعتنا

ولا فلکا تسیر

وفیهم مهموم الا وفرج الله همه ولا مغموم الا وکشف الله غمه ولا طالب حاجة الا وقضی الله حاجته
پس دیدی رسول خدا صلی الله علیه وآله اند اولسون او اللهه که مبعوث ایلدی منی حقلکن
پیغمبر و برکزیده ایلدی منی رسالتلن او حالده که خطاب ایدیدی منه ذکر اولونماز بیزیم
بو خبریموز بیر مجلسده یر اهلنون مجلسلریندن واوندا بیر جمع اولا بیزیم شیعه لریموزدن
واولارون ایچنده بیر مهموم اولا مکر وفرج ویره الله اونون همنه و بیر مغموم اولا مکر اینکه کشف
ایده الله اونون غمنی و بیر طالب حاجت اولا مکر اینکه برآورده ایله الله اونون حاجتنی
فقال علی علیه السلام اذا والله فزنا وسعدنا وکذلك شیعتنا فازوا وسعدوا فی الدنیا
والآخرة پس دیدی علی علیه السلام بو هنکامده اند اولسون اللهه ظفر تاپدوق و
سعادتمند اولدوق بیز و همچنین بیزیم شیعه لریموز ظفر تاپدیلر و سعادتمند اولدیلار دنیا و آخرتده

فاضل دربندی مرحوم مجلس ثانی خاتمه کتاب اسرار الشهاده ده ذکر ایدر

روایت ایدور ابن عباس که ایلکه اسرا اهل رسول صلی الله علیه وآله وارد شهر کوفه اولدیلار
جماعت کوفه اهل بیتون تماشاسنه ازدحام ایلدیلر حضرت صغری جناب علیا مکرمه کلثوم ابن زیاد
ملعونین حاجبیه بیوردی وای اولسون سنه آل یوز درهم نقدی سنون اولسون قرداشیم حسین
علیه السلامون مبارك باشنی قباقمزدان ویرلری دوترون اوسته خلقون دالو یچه کتورمه تا
اینکه خلق باش باخماغه مشغول اولوب بیزدن کنارا اولسونلار پس حاجب یوز درهمی او خاتوندن
آلوب سر سعادتمند مظلوم کربلانی مقدم ایلدی ایلکه صباح اولدی حاجب درهملری کوردی که
مصرف ایلسون کوردی هاموسی قاره داش اولوبلار و بیرینین یوزنده یازیلوب فلا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون یعنی کمان ایتمه البته الله غافل اولماز ندن که ظالملر ایدرلر و اوبیری
یوزنده یازیلوب وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی تیز بولرلر او کسلر که
ظلم ایلدیلر آل محمد صلی الله علیه وآله که هانسی محل رجوعه قاییده لر تمت

ایضا فاضل مرحوم همین کتابنده همین برنکده روایت ایدر

کتاب مثیر الاحزاندن وقتیکه یزید پلید مایل اولدی که آل رسولی و بنات بتولی مدینه منوره یه
کوندرسون و بنای مهربانی قویدی حضرت سید سجادی حضوره ایستدی و ملایم سوزلر بیلن مکالمه
لر اولوندی تا اینکه سید سجاد علیه السلام بیوردی ای یزید ارید ان تریني وجه ابي فقال لن
تراه ابدا ایستودم که کوستره سن منه آتامون یوزینی یزید پلید دیدی ابدا آتاون یوزینی
کورمیه جکسن وکان الراس الشریف روحی له الفداء فی طشت من العسجد وحضرتون کوزلری
قانلو باشنه بیر قیزیل طشتده ایدی قریب ایدی مضطرب مندیل تیترکیفی بیر مندیل
دیتقیلن اورتلمشدیلر فاذا بالمندیل ارتفع ونادی السلام علیك یا ولدی السلام
علیك یا علی پس ناکاه مندیل کوتورلدی وندا ایلدی جناب سید سجاد علیه السلامه

وسوُردى سلام اولسون سنه اى وغول سلام اولسون سنه يا على فصاح على بن الحسين
عليهما السلام وعليك السلام ورحمة الله وبركاته پس بيمار القاير صيحه چكوب عرض ايلدى
وعليك السلام ورحمة الله وبركاته ايتمتنى وذهبت عنى يا ابتاه وفرقت بينى وبينك سنى بنيم دنيا
كيدرسون وبنى اوزيندن آيريورسون ها انا راجع الى حرم جدك او تعك الله واستودعك واقرأ
عليك السلام پس خبردار اول من كيدورم جدك حرمنه اللهم نابشورير اوطلب
وداع ايدوب وسنه سلام اوقويورم

ايضاً روايت بديعه كتاب در المطالب دن كه امير المؤمنين

بر مسكينه عورتين ياننده كدرايلدى كوردى عورتون ايچه نفر صغير اوشاقلرى شدة الجوع دن
اغليورلر وانالرندن طعام ايستيورلر وانالرى اولاريلا اون ملاعبه ايدوركه اولارى مشغول
ايليسون بلكه بو خيالاته اينكه صغير بالالار بو خلاده يا ارنس عورت بير قدر سو توكدى قازانه
التنه ياندبردى او صغيرلرى ساكت ايلمك خيال ايلدكه طعام حاضر ايديرم پس حضرت امير عليه السلام
عورتون احوالنى بولوب تشريف اپاردى او منزلنه وقنبره خدمتنا ايدى پس بر قوطره خرما
وبر انبان اون وبير قدر ات وبير قدر برنج وبير قدر چورك كوتوردى او زمبارك چكننه پس قنبر
عرض ايلدى سن فدا اولوم التفات ايله بونلارى من كوتوروم اوبزركوار قنبره وير مكى ايلكه عورتين
قاپوسنه يتشدى اذن ايستدى داخل اولسون عورت اذن ويردى پس او جناب داخل اولدى بير قدر
برنج وات توكدى قازانون ايچنه كه طبخ اولسون صغيرلردن اوترى ايلكه مطبوخ اولدى بير قدر
چكدى اوشاقلارا وبيوردى بو طعامى ميل ايديون اوشاقلار ميل ايليوب دويدبلار تا كه اوشاقلار
ايا قاولارى ايوه اوبان بوياننه قاچوردوردى واوشاقلاره تبسم ايدوردى تعنى صوت مثنا
بير حالتله چاغردوردى كه اوشاقلارى كولاريردى واوشاقلاردن داخى اوبيجه ايكى مبارك
اللرى وايكى مبارك اياقلارى اوسته ايكليوردى قاچوردى واو صغير بالالار حضرت
امير عليه السلامون بونوع حالتندن شاد اولوردبلار وكولوردبلر ايلكه صغير بالالار طعام
ميل ايلدبلر وشاد وخندان اولدبلار حضرت امير عليه السلامون خاطر شريفى اسوده اولدى
چهندى وطوز منزلنه طرف قنبر عرض ايلدى سن فدا اولوم يا امير المؤمنين بو كيجه سندن عجيبه
حالتلر كوردم بعضيسنون سببنى بولديم بعضيسنى بولمديم اما اوشيلرى اپارما قيون
سببى ثواب طلب ايتمكدور الله دن اما تبسم ايليكيون وايمكلمكيون سببنى بولمديم بيوردى
يا قنبر بدرستيكه من بو اوشاقلاره بوانينه داخل اولاندا اشتدء جوعلرندن اغليوردبلار
پس دوست دوتدم كه اولاردن ياتلارن كيدنده اولارى كلوليه وقلبلرى شاد وخندان قوبوب كيدم

ايضاً فاضل مرحوم بر روايت ايلدى بر بعضى كتب معتبره دن

كه حضرت امير عليه السلامون اوقف ايلديكى مكانلر وقعه لر كه الله بولنده فقرالره محتاجلره

مؤبد ايلشدى غلهلرنيون قيمتنه بيراييله بيرروايتلن دورت مين وبيرروايتلن قيخ مين
قيزيل مثقال اولاردى واحمد بن حنبل علماى عامه دن روايت ايدوركه على بن ابى طالب عليه السلام
بيوردى كه كوروردن منى كه احلو قمنددن قارنمدا ش باغليوردم وبدرستيكه منيم صدقه لريم لتبلغ
الآف دينار وفى رواية اربعين الف دينار مرايه بتشه دورت مين قيزيلدا قيرخ مين قيزيله
بيرروايتلن

ايضاً منه عليه الرحمة نقلا از ربيع

انه وجد على ظهر سيد الشهداء عليه السلام يوم الطف اثر فسالوا زين العابدين عن ذلك فقال
هذا كان مما ينقل الجراب على ظهره الى منازل الارامل واليتامى والمساكين يعنى بدرستيكه ناولده
سيد الشهداء عليه السلامون مبارك دالوينده عاشورا كونى بير اثر وعلامت كه هيچ يارايه مشابه دكلدى
حضرت سجاد عليه السلامدن سؤال ايلديلر بيوردى بو اواثردور كه تمام كيجه لر مبارك اياقلارنمنده
ايدردى طعاملرى اپاراردى دول عورتلرون يتيملرون ومسكينلرون منزللرينه اوابانوند
اثردى فاضل مرحوم بيورور بو مطلبون بيانى اوقرارلن كه بعضى تقريرادملردن ايشيدم بودور
كه عاشورا كونى امر شهادت تمام اولاندن صوره ابن سعد ملعون خيمه سندن چيخدى بعضى لرى
لشكرو سركرده لرى بيله بونوعيديدلار قتلكاهه واو ملعون نحس قلبنى شاد ايتمكيله تكبر ايله كلدى تا وارد
اولدى قتلكاهه حضرتون واصحاب واولادلرنيون قانه بلشن كون قبا قندقالان پاره پاره بدنلرينا
عناى كربلاده كسيلن قربانلاردن بدنلرينه باخوردى تماشا ايدوردى وكان فى يده قضيب
عصا من خيزران والنده عصايه اوخشار بير خيزران اغاجى واريدى فكان يلعب به ويحركه
ويشير الى جسد بعد جسد پس او ملعون اغاجه حركت ويروردى واويناتوردى واغاجيله
اشاره ايدوردى شهيدلرون جسدلرينه بيربر بير فتخطى الشهداء عليهم السلام الى ان انتهى
الى جسد الامام روحى وروح جميع شيعته فداه پس ادميلر كه شهيدلرون پاره پاره بدنلرى
تا اينكه اخره يتشدى امام عليه السلامون باشسيز قانه بلشن كوتلرقنا قنده قالان بدننه كه منيم
روحيم وجميع شيعه لرون روحلرى اونا فدا اولسون فلما نظر الى جسد الامام عليه السلام
وكثرة الجراحات واثار الضربات والطعنات ايلكه نحس نظرى مظلوم اقانون جسد طاهر
ومطهرينه دوشدى بلمدى يارالارينون چوخلقنه وقلنجلارون ونيزه لرون اثرلرينه التفت
الى بعض من كان عنده من اصحابه چوندى اوز صحابه لرنيون كه ياننده ايديلار بعضيسينه
متوجه اولدى وتنفس مثل تنفس الصعداء شدتيلن اه چكن لركيمى بير اه چكدى
وقال ابترايتر هذا الحسين عليه السلام كان يناعيخر للعهد جبرئيل ويفتخر بخدمته ميكائيل
واسرافيل وكان فى عصر النبى صلى الله عليه وآله اكثر الاوقات فى منكب النبى صلى الله عليه وآله
وديدى اى اى بو او حسين عليه السلامدر وكه جبرئيل اونون اوشاقلغيندن اوينالدن اوتوبا
دانيشوب افتخار ايلردى كهواره سنده واونون خدمتكارلوقنه اسرافيل وميكائيل فخر ايلدبلر
وپيغمبرون عصرينده چوخ وقتلر پيغمبرون چكننده اولاردى فانظروا الى حالته پس باخون
اى قوشون سركرده لرى بو حسينون احوالينه يعنى نه الشده بير فرش واردور نه بير سايبان واردور نه غسل

ویروب کمن ایلمنے وار بیا والونغنے دفن ایدے وار کونلرون قبا قبلہ عریان یارالی باشنز بدنیله دوشوب ثم لما فتش ابن سعد فی الجراحات التی فی الجسد الشریف وجد الاثر الذی کان فی ظهر الامام علیه السلام اوندان صورا ابن سعد ملعون حضرتون مبارك یالارینی حضار دن بیر بیر خبر الوردی کوردی بیر اثر وار امام علیه السلامون مبارك دالونده نه قلیچ یاراسی اونخیو نه خنجر نه اوخ نه داش نه اقاج معطل حیران قالدیلار فارسل الی زین العابدین فجاء فسئله عن ذلك پس کوندردی جناب امام زین العابدین علیه السلام تشریف کتوردی اوندان سؤال ایلدی کہ ا تا یون دالنده بونہ اثر دور کہ هیچ بیر یارایہ اوخشامور فقال علیه السلام هذا کان مما ینقل الجراب علی ظهره الی منازل الارامل والیتامی والمساکین پس بیمار اقا بویوردی بو اثر اوانبانلرون یریدی کہ کیجہ لر طعام دولدیروب چکنہ الوب دول عورتلرون مسکینلرون یتیملرون ائولرینہ

ایضا فیه عنه رحمه الله ناقلا عن عقاب الاعمال مسندا عن محمد ابن

سنان عن بعض اصحابه عن الصادق علیه السلام فاضل مرحوم روایت ایدر کتاب عقاب الاعمالدن مسندا محمد بن سناندن او دا بعض اصحابلرندن او دا حضرت صادق علیه السلامدن کہ بویوردی جدیم رسول خدا صلی الله علیه وآله رنا نیکہ قیامت کونی اولا نصب لفاطمة علیها السلام قبة من نور و اقبل الحسین علیه السلام ورأسه علی یده نصب اولنور فاطمه ایچون علیها السلام اوجه بیر قبہ نوردن وکلور امام حسین علیه السلام بیر حالده کہ مبارك قانلو کسیك باشنی الده الار فاذا رأته شهقت شهقة لا یبقی فی الجمع ملك مقرب ولا نبی مرسل ولا عبد مؤمن الا بکی لها الیکہ فاطمه زهرا علیها السلام او غلی حسین علیه السلامی او حالیله کوردیه شهقه اوروب اغلار فالمان عرصهٔ محشرده ملك مقرب ونہ نبی مرسل ونہ بنده مؤمن مکر اغلار حالنون غیامتدن اونری فیمثل الله عز وجل الحسین علیه السلام فی احسن صورة پس مثال لاندیری خداوند عز وجل امام حسین علیه السلامی احسن صورتده وهو یخاصم قتلته بلا رأس وامام حسین علیه السلام اوز قاتللرندن درکاه خداوند عالمه مخاصمه ایلر باشسیز بدنیله فیجمع الله قتلته والمجهزین علیه ومن شرك فی دمه پس جمع ایدر الله تعالی امام حسین علیه السلامون قاتللرینی و دعواسنه تدارك کوروب مهیا اولانلاری و مبارك قانینه تو کولمکہ شریك اولانلاری فیقتلهم حتی اتی علی اخرهم پس قتل ایدوری اولاری اخرینہ کیمی اوندان صورا منشور اولاد کیبی دیرولرلر فیقتلهم الحسن علیه السلام پس قتل ایدوری اولاری هامو سینی امام حسن علیه السلام ثم ینشرون فیقتلهم الحسین علیه السلام اوندان صورا دیرولرلر پس قتل ایدوری اولاری امام حسین علیه السلام ثم ینشرون فلا یبقی احد من ذریتنا الا قتلهم اوندان صورا دیرولرلر بیراجه کی قالماز بیزیم ذریتمزدن مکر اینکہ قتل ایدوری اولاری بیر قتل ایدوکی فعند ذلك یکشف الله الغیظ و ینسی الحزن پس اولکہ بیزیم ذریتلریمزده اولاری قتل ایدوکلرینده الله بر طرف ایدوب کوتوردیر بیزیم غیظ وغضب لریمزی کہ دنیالر

ظلم لرندن بیزیم یوره کلریمزده حاصل اولمشدی و یاد ان چیخادوب اونتا ایدر الله تعالی غملریمزی ثم قال ابو عبد الله علیه السلام رحم الله شیعتنا والله هم المؤمنون والله فقد شارکونا فی المصیبة بطول الحزن والحسرة اوندان صورا حضرت صادق علیه السلام بیوردی الله رحمت ایلسون بیزیم شیعه لریمزه واللهی اولاردی مؤمنلر واللهی تحقیق شریك اولدیلار بیزیم مصیبتلریمزده حسرتون وغمون طول لیقیله

ایضا فیه عنه رحمه الله تعالی فاضل مرحوم روایت ایدور

کتاب بحاردن کہ بعضے اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله دیر کوردیم حضرت رسول خدانی یمص لعاب الحسین علیه السلام کما یمص الرجل السکر کہ یالیوردی امام علیه السلامون لعابنی بیلکہ شخص شکری یالار و بیورودی حسین منی وانا من حسین حسین مندندی ومن حسینم دیم الله دوست دوتسون اوکسیکہ دوست دوتار حسینی والله دشمن دوتسون اوکسیکہ دشمن دوتار حسینی حسین بیر سبط دور سبطلردن الله لعنت ایلسون اونون قاتلینه فنزل جبرئیل وقال یا محمد صلی الله علیه وآله ان الله قتل بیحیی ابن ذکریا سبعین الفا من المنافقین پس جبرئیل نازل اولدی عرض ایلدی یا محمد صلی الله علیه وآله تحقیق الله قتل ایتدوب اولدردی ذکریا اوغلی یحیی نون شهیداولماقی سببیه یتمش مین نفر منافقلرن و تیز لکلن قتل ایدوری سنون قیزیون اوغلی شهید اتمك سببیه یتمش مین و یتمش مین اولارا ظلم و تعدی ایدنلردن و بدرستی قاتل حسین علیه السلام بیر تابوتده دور او دا اون ونیش لکلن اولار اونا جهنم اهلینون نصف عذابی والکری باغلانار و ایاقلاری باغلانار اودان زنجیرلریله وهو منکس علی ام رأسه فی قعر جهنم واوردی قوبلی بالا شنے ا اسیلار جهنمون قعرینده واونون بد بوئی بیر مرتبه ده اولار کہ اهل جهنم اونون بد بوینی شدتندن پناه ایارلار اللهه و جهنمده مخلد اولاروادا از عذاب الیمی و بوشلا نمار اوی عذابی دا یچیرد ولرلر او ناجهنمون حمیمدن

ایضا فیه عنه رحمه الله کہ فاضل مرحوم همین کتابون همان مجلسنده روایت ایدور اسحق بن عماردن او دا امام رضا علیه السلامدن ان فی النار لوادیا یقال له سقر بدرستی جهنمده بیر وادی وار او ناسقر دیرلر ولیے نفس چکمیوب و وقتدن کہ الله اونی خلق ایدوب هرگاه الله تعالی اونا اذن مرحمت ایدہ نفس چکمکہ بیر سر سونون قدریجہ اکرچہ اونون شراره سیے هر اثیریا نلاروادو دہم ایچکہ بیر یون یوز ندہ وار و جهنمون اهلی پناه ایارلار اللهه بو وادینون حرارتندن و بد بوی دن و خبا ثتندن و او عذابلردن کہ الله تعالی مهیا ایدوب او وادیده اونون اهلی اوچون و بدرستی او وادیدہ بیر جبل وار پناه ایارلار اللهه او وادینون اهلی او جبلون حرارتندن و بد بوینیدن و خباثتندن و بدرستی او جبلده بیر شعبه وار کہ او جبلون اهلی پناه ایارلار اللهه او شعبه نون حرارتندن و بد بوینیدن و خباثتندن و او عذابلردن کہ الله تعالی مهیا ایدوب و شعبه نون اهلی اوچون و بدرستی او شعبه ده بیر

قوی وار که پناه اباذار اللهم جمیع بو شعبون اهلی او قو بونون حرارتندن و بد بو سندن و خباثتندن واو عذابلردن که بو قوی اهلی اوجون الله تعالی مهیا ایلدوب و بد رستی بو قو سینک بیر بالان در که بنا اباذار اللهم جمیع او کبونون اهلی بوابلانون خباثتندن و بد بو یندن واوزهرلرندن که الله تعالی اونون دیشلرنده مهیا ایدوب واق فی جوف ذلك الجنة سبعة صناديق فيها خمسة من الامم السالفة واثنان من هذه الامة وبد رستی بوابلانون بجو فنده یدی صندوق وار الله خلق ایدوب صندوقلرون ایچنده بش نفر کچمش امتلردن وار وایکی نفر بو امتدن اولار فكل قلت جعلت فداك ومن الخمسة ومن الاثنان استحق دیو عرض ایلدیم سنه فدا اولوم او بش نفر کیمدیلرو بوایکی نفر کیمدیلر سوردی اما او بش نفرون بیری قابیل دور که قرداشی هابیلی قتل سوردی و بیری نمرود دور او نمرود بکه جناب ابراهیم پیغمبر بله الله خصوصنده محاجه ایلدی ودیدیکه انا احيى وامیت یعنی من اولدرم ودیرلدیرم و بیری فرعوندور که دیدیکه انا ربكم الاعلى من سیزون اوجا راغ پروردکاریوزام و بیری یهوددور که یهودی ایلدی و بیری بونس دور او بونس که نصرانیلری نصرانی ایلدی ومن هذه الامة اعرابیان ولو ایکی نفر که بو امتدندی ایکی نفر اعرابیدیلر **مترجم عرض ایدر** که اعرابی اولمقدن قرار یلن که صاحب مجمع البحرین یازور عبارتندن و احکام دینی و مسائل حرام وحلالی بولمیدن شاید مقصود مراد اول وثانی علیهما اللعنة والعذاب الاليم اولالار

ایضا فیه عنه رحمه الله تعالی کننه فاضل مرحوم کتاب اسرارقلن

دوقوزنجی مجلسنده روایت اید ور شیخ عاملیل او دا کتاب مناقب فاطمه دن او دا اسناد بیله اعمشدن او دا ابراهیمدن او دا منصوردن قال رايت الحسن بن على بن ابيطالب عليهم السلام دیو کوردیم امام حسن بن علی بن ابیطالبی که بیر جاعتلن جمعنک صحرا ابر طلب یاراندن او تری پس جماعته متوجه اولوب بیوردی اتما احب اليكم المطر ام البرد ام اللؤلؤ جماعت باغشدن وبولوط بوغدا ولولودن هانسی بیر بنی ایستیورسوز که سیزدن او تری دعا ایدوم کوکدن نازل اولسون عرض ایلدیلر سنه فدا اولاق هر بیر نسی که جنابوز دفست دوتارسوز بیوردی من دوست دوتندیقوم نازل اولار سیزه بشرط اینکه دیانمزدن او تری بیر شئی او نازل اولا نلاردن کوتورمیه سوز قبول ایلدیلر فانام بالثلاث پس حضرت امام حسن علیه السلام اولارطن او تری دعا ایلدی هم یاغش هم بوغدا هم لولو نازل اولدی ورايناه يأخذ الكواكب من السماء ثم يثبتها فتطير كالعصافير الى مواضعها راوی دیور کوردوك امام حسن علیه السلامی که مبارك الین اوزادوب کوکدن یولدزلری دوتوردی بعد ال زالان براکدی ایدوردیکی عصفور قوشی نك اوچوب اوز مکانلارینه کیدوردیلر

ایضا فیه عنه رحمه الله تعالی

کننه فاضل مرحوم کتاب اسرار ... همین مجلسنده روایت ایدور شیخ عاملیل او دا ابن موسی دن او دا قبیصه دن دیور من حضرت امام حسن علیه السلامون خدمتنده وار ایدیم واو حضرت اوروج دوتوش ایدی

وبیز او حضرتلن شام کیدوردوك واو حضرتون خدمتنده هیچ بیر ماکول ومشروب اصلا یوخیدی بغیر از مرکوب که او ناسوار اولموشدی ایلکه شفق مغرب طرفندن زایل اولدی واو حضرت نماز عشایی ادا بیوردی فتحت ابواب السماء وعلقت فيه القناديل ونزلت الملائكة کوکون قاپولاری اچولدی وقندیللر اوندا اصولدی وملائکه لر نازل اولدی ومعهم الموائد والفواكه وطسوس واباريق وملائکه لر یلن وار یدی خوانچه لر و سائر ماکولات وجام وابریقلر ونحن سبعون رجلا فاكل عن كل حار وبارد حتى امتلأنا وامتلاء ثم رفعت على هيئتها لم تنقص وبیز یتمش نفر ایدوك پس میل واکل ایلدوك هر نوع ایستی طعامدن وسرین ماکولاتدن حتی اینکه دویدوق واو حضرتنده دویدی پس او مائده لردن بیر شئی ناقص اولمادی واوقرار یلن اوجا الدی کوکه طرف **مترجم کتاب خسته جگر** عرض ایدور سنه فدا اولوم پس هارده ایدون او وقتده که سنون باجلارون وتازه کلینون وقرداشون بیمار بالاسی سید ساجدین قیرخ دلن بیر اسکیك باشی قاره لی عورت اوشاقلار یلدن اسیرو دستگیر همین شامون یولارنده ایاروردیلر بیر ماکول ومشروب اولاداوچون ندارك اولمادی

ایضا فیه عنه رحمه الله

کننه فاضل مرحوم اسرارون همین مجلسنده همین کتابدن روایت ایدور سوید ان رقدن او دا سعد بن منقذدن دیور کوردیم امام حسن علیه السلامی مکه معظمه ده مبارك دوداقلاری حرکت ایلدی بیر کلامیله متکلم اولدی وقد رفع البيت اوقال حوله با خدوم کوردوم بيت الله فالحدى هوا بر یا اینکه بیتون اطرافی فالحدى پس حضرتون محضر شریفنده اولان اشخاصون هاموسی بو معجزه باهره دن تعجب ایلدوك پس بیز بو معجزه نی خلقه ذکر و بیان ایدوردوق لکن بیزی تصدیق ایتموردیلر بلکه بعضی مستمعلردن انکار ایدوردیلر حتى رايناه في المسجد الاعظم بالكوفة تا اینکه بیر کون امام حسن علیه السلامی کوفه نون بویوك مسجدنده کوردك فقلت يا ابن رسول الله الست فعلت كذا وكذا پس بو معجزه نی عرض ایلدوك که یا ابن رسول الله سن دکولدین که مکه ده متکلم اولدون بیر کلامیله که بیت الله یا بیتون اطرافی فالحدى هوا بر فقال عليه السلام لو شئت لحولت مسجدكم في خريبة وهو ملتقى النهرين الفرات والنهر الاعلى بیوردی اگر ایستسم سیزون بو مسجد بزی یعنی مسجد کوفه نی کوتورم قویارام خریبه ده که ایکی نهرون مکانی ملاقاتیدی یعنی بیری نهر فرات بیری نهر اعلی فقلنا افعل ففعل ذلك ثم رده فكنا نصدق بعد ذلك بالكوفة بمعجزاته پس عرض ایلدوك سنه فدا اولاق بو معجزه نی بیزه کوستر پس او حضرت متکلم اولدی بیر کلامیله کوردوك مسجد کوفه همان قرار یله یرندن قالحدى وخریبه ده دوردی بدون عیب ونقصان بعد از اینکه بو معجزه بیزه ثابت ویقینی اولدی دوباره او حضرت بیر کلامیله متکلم اولدی مسجد رجوع ایلدی کینه اوّلکی محلّنده قرار دوتدی پس بو معجزه باهره ظاهر لایکوردندن صورا مسجد کوفه ده او حضرتون معجزاتنی ذکر ایدوب وتصدیق اولونار دوق یا تصدیق ایدردوك

ایضاً فیه عنه رحمه الله تعالی

کینه فاضل مرحوم همین کتابون همین مجلسنده همان کتابدن روایت ایدور ابراهیم بن کثیردن که

دیور کوردم حسن بن علی علیهما السلامی مسجد رسول صلی الله علیه و آله ده مقابل روضه ده

اکل شدی شوایستدی سوی حضرتیه کتوروب تا خبر ایلدیلر پس حضرت مسجدن [مسجددن] و سطنن

شوا استخراج ایدوب ایچدی و اصحابی ایچوردی ثم قال لو شئت لسقیتکم لبناً و عسلاً من ساریة

المسجد بعد ازان بیوردی اگر ایسته‌سه‌م ایسته‌سه‌یدیم سیزه سوت و بال مسجدون سهم ستوننده‌ن

مترجم عرض ایدیور

سنه وقراولوم بلی سیز بویلدن اراتوخ

مظهر معجزات سیز ولیکن بو مسجده سیز اوز سوایچدی و اصحابه سوایچوردیز بیراز مدت

سنه سو کتورمکون تاخیر سیزه پس بولمر مرنه حکمت وار ایدی که جناب سید ساجدین شام شومدن

خرابه مسجدنده اسیر اولان زمانده اوخون دول عورتلر و یتیم بالالار او شهزاده عمرلری و یا جیلا

سو و طعام ظاهر ایلدی تخی شهزاده سکینه خاتون نه ظلم ایله او خرابه مسجده وفات ایلدی

ایضاً فیه عنه رحمه الله تعالی کینه فاضل مرحوم سراج قبر همین

مجلسنده شیخ حر عاملی روایت ایدور او کتاب مجمع البحرین فی مناقب السبطین دن که سید

جل سید ولی بن نعمه الله مرحومین تالیفاتیدی روایت ایدور که بیر پادشاه چین پادشاهلرندن

بیر وزیری واردی و بو وزیرون بیر نفر اوغلی واریدی نهایت حسن و جمالده و پادشاه وزیرون

بو اوغلنی چوخ ایستردی و شدتیلن دوست دوتاردی و بو پادشاهون بیر نفر قیزی واریدی

که حسن و جمالده و ادب کمالده مشهور زمان و یگانهٔ دوران ایدی و پادشاه چوخ اراتوخ ایستردی

بو قیزون خاطرینی و قلبی بو قیزدان اوتری بی آرام و مضطرب اولاردی از قضا بیر وقت قیز

وزیرون اوغلنی کوروب یورکدن بیر بیرلرینه بیرمرتبه عشق یتوردیلر که کیجه و کوندوز

اولاردن قرار و آرام لری کسولدی تا اینکه بولارون عشق بازلوقلاریندان پادشاه خبردار اولدی

غیرت ملوکانه سینه کنجیده اولیوب حکم ایلدی هر ایکیسی اولدردیلر بیر زماندن صورا پشیمان

اولدی او محبت سینه که اولاره وار ایدی پس وزیری و ولایتون عالملرینی حضوره ایستیوب

اولاردان خواهش ایلدی که بیر تدبیر و چاره تاپسونلار بو اوغلان ایلن قیزون دیریلمکلری ایچون

اولار عرض ایلدیلر که بو علالت اولیتی دیریلتمکه هیچ بیر کس قادر دگول مگر بیر شخص که مدینه شهرینده

اولار وار ایدی امام حسن علی بن ابیطالب علیهما السلامون اوغلیدور و بو للر اوگر دعا ایلسه

والله تعالی دن ایسته‌سه هوگاه اولاری دیرلدی پادشاه خبر آلدی که بو بیردن همان مدینه‌یه قدر

بولدور عرض ایلدیلر اللی ایلوق بولدی پس بیر تند رو جابک قاصد حضوره ایستیوب امر ایلدی

که کرک بیر آیون وقتینده کیده سن مدینه‌یه و علی علیه السلامون اوغلی امام حسن علیه السلامی

کتوره سن منیم یانمه اگر تاخیر اتسن سنی اولدیررم پس قاصد لا بدّ لا علاج غمگین و افسرده حال

کوکول اوزا اولمکینه قویوب روانه راه اولدی ایلکه چین شهریندن کنار اولدی توفیقاً وصلی به

الله ان یفرج عنه دستمار الدی حاجت نمازی قیلدی صدق قلبیله و اخلاص کامیل ایله سجده‌یه

دوشوب عرض ایلدی الهی بو غم و غصه‌دن منه فرج عطا ایله منکه بو امره عمله کتورمکه قادر

دگولم خدایا منه پادشاهون حکمیله اولمکدن نجات ویر وادا ابا الحسن علیه السلام فدخضر عنده

فضرب الرجل برجله و هو ساجد فقال له قم همان زماندا ناگاه امام حسن علیه السلام قاصده

یاننده حاضر اولدی و حالانکه قاصد سجده‌ده ایدی و مبارک ایاقیله قاصده اوردی که دور

ایاقه پس قاصد دوردی عرض ایلدی سن کیمسن بیوردی منم حسن بن علی علیه السلام پس

قاصد شادمان مراجعت ایلدیلر و حضرتیلن بیله پادشاهون یاننه بعد از تهنیت و زیارت

پادشاه امر ایلدی اوغلانی و قیزی حاضر ایلدیلر و حضرتدن التماس ایلدی دعا ایلسون اولار ایکی

مقتولیت الله اولارا حیات عطا ایلسون فدعا الله عز و جل فاحیاهما الله بدعائه ثم نتوج ابنة

للملک بابن الوزیر پس حضرت دعا ایلدی اللهم پس الله حیات ویردی هر ایکیسنه او حضرتون

دعاسی سینه اوندان صورا حضرت پادشاهون قیزینی وزیرون اوغلنه تزویج ایلدی

مترجم بو رادا اغلار کوز ایله عرض ایدور که ای عاشقلر

معشوق کام دللرینه یتن مهربان اقا هانسی عاشق و معشوق شهزاده قاسمیلن شهزاده فاطمه

اوتوقدیبی که عاشورا کونی کوفه شاموندن بچیا ملعون جماعتی او قدر فرصت او قدر امان

ویرمدیلر که بیر ساعت فراغتلن بیر بیرلرینه درد دللرینی و وصیتلرینی دیسونلر تا اینکه

ال رسولی نره لیتلن اسیر ایلدیلر قطار اسرای قتلگاهه چکدیلر فاطمه عروس یتیشدی قاسم

قانون یارالو نعشینه ایاق اوزره اغلار کوزلری تازه دامادین پاره پاره نعشینه دوشدی کوردی

بدنی تمام قانیله الوان و اللری قانیله خضاب اولوب ایستدی بیر اوخشوب عمی اوغلی وای دیسون

عروسلوق حیاسی مانع اولدی اتایوره کی اوینادوب بی اختیار کوز لرینون یاشیله اوکونلر قباقنده

کتاب اولان بدنه سو سپوردی تا اینکه اهلبیت نعشلری ادر مظلوم کربلا و سایر شهدانون نعشلرینه

اوسته تازه عروس کوردی فرصت وقتدی ال ایلدی قاسم مجرینی باشدان کتوردی ساچلارینی

دوشه‌یه جاذب قاسمون یاراللی سینه سنه عرض ایلدی نکللری بوردکنده قالان عم اوغلی ایرلوق

و قیدی بیرده سنی کورمیه حکم دانوش دانوشاق کوردی جواب کلمدی عرض ایلدی عم اوغلی

دو عزیزی تازه دامادی عروسی راستی رازنیاز و عشقی نازا اولاراکی نازایدوب منه جواب

ویرمورسن اندا اولسون بو یارالو جانینه سنده نازوی چکمکه تاب قالیوب بو فراق و قتنده بیر جرمینی

دیندور یارالی بوره کیمی اله کتور کوردی بجواب کلمدی عرض ایلدی عم اوغلی

نظم

نه قدر ساقدی جانیم اهولرکیمی سلوم | کیجه کوندوز سنی اوخشوب عم اوغلی وای دیرم
عم اوغلی رحم ایله دیندور رضی الله اولیرم | یادونده ساخلاکه دندیرمدن منی کیدیرم
فلک اوادمزه تیزسنک تفرقه سالدی | یارالی جانون اوجون سوزلریما موتا الده
منیم اسیر لقوم ایتمون سنی دلکیر | نه حکمت واردی منه شمرون اوزادمجیر
منی اسیر ایلین جلوعه جالوندو | منی کسنده سالان زلف مشکبار وندی

در احوال انس حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بعد از ان عرض ایلدی عم اوغلی اد نیا ده ورگ میل ایتمه کیدن و فقط منه نعمه وصیت ایلدون

حاجی میرزا محمد صالح برغانی اعلی الله مقامه تحرین ایلدکلری کنوز الحزن مقامه

تذنیبا ثنون اولنده روایت ایدر بعضی کتب ده که بیر کون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وعظ ایدر ودی وخلقی تصدقه وبرمکه تحریص ایدر ودی که ناگاه بیر نفر اعرابی کلدی و بیر نفر دوه کتوردی عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله من بو دوه نی صدقه ایلدیم الله ایچون حضرت اول اعرابیه دعا ایلدی بعد از ان حضار دن بیر نفر سوردی که دوه نی قیمت ایلدی حضرت دوه نون قیمتنی وردی و دوه نی اوزی کتوردی هر وقت جهاده تشریف اپاراندا همین دوه یه سوار اولوردی بیر کون جهاددن مراجعت ایدوب دوه نی باغلامشدیلر کیجه نون بیر وقتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایشیکه تشریف کتوردی دوه حضرته کورجک تکلم ایدوب عرض ایلدی السلام علیك یا زین القیامة یعنی سلام اولسون ای قیامتون زینتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله دوه نون جوابنی کویجک راخ اوان ادرد سوردی بیر کون همین دوه عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله من بیر کافرون دوه سیدی و م بیر کیجه او کافرون ایونده چراغ قصد ایلدی صحرایه قجدیم وصحراده مشغول چرا ایدیم ناگاه حیوانلار منیم اطرافیمه جمع اولدیلار که منی هلاك ایلسونلر اولاردن ایچنده بیر قوت دیلی ای دیگر حیوانلار بونو بیرا ازار اذیت ایمیون که بو دوه اشرف مخلوقات وزین القیامه محمد المصطفی صلی الله علیه و آله ایچون مرکوبه اولاجاق دوه بعد از ان دوه عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله منیم سنه ایکی حاجتیم وار دعا ایله الله منیم بو ایکی حاجتیمی روا ایلسون بیری بو دور که قیامتده منه سوار اولاسان بیلکه دنیاده سوار اولورسان و بیری بو دور که سنون وفات رحلتندن صونرا ایسترم دنیاده قالوب حیات ایدم که سنک غیری بیر اوزگه ادم منه سوار اولا حضرت رسول صلی الله علیه و آله دعا ایلدی و جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها امین دیدی دوه نون خواهش لرینی الله دن ایستدی وقتیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دار دنیادن دار بقایه رحلت سوردی بو دوه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دن صونرا نه علف یدی و نه سو ایچدی بیر کون جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها تشریف کتوردی دوه نون یاننه کلدی احوالنی ملاحظه ایدوب اب و علف ویرسون همین که دوه نون کوزلری خاتون قیامته دوشدی اغلادی و بو قرار ایلدی سلام ویردی که السلام علیك یا بنت زین القیامة یعنی سلام اولسون سنه ای قیامت زینتنون قیزی علف و سو منه لازم دکول چونکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دنیادن کیدوب و قلدی که منده دنیادن کیدیم ایا اتان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیر سفار وار جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها او حیوانه بوره کی یانوب کلدی یاننه التفات ایلدی کوردی او حیوانون کوزلرینون یاشی توکولور اورافت و رحمت صاحبی خاتون دوه نون باشنی الدی قوجاقنه اغلادی او حیوانده اغلادی باشی خاتون قیامتون قوجاقنده جان تسلیم ایلدی

مترجم عرض ایدور

اه اه ایکی جیوان ده عاشورا کونی صاحبلرندن صونرا نه علف یدیلر ونه سو ایچدیلر اوقدر صیحه و شیهه چکوب باشلارینی یره اوردیلار که جان لارینی صاحبلرینه قربان ایلدیلر بیری اوو فالی ذو الجناح ایدی که بنا بر روایت مجلسی مرحوم بحار ده قال وهو ای الفرس مازال یصهل ویضرب راسه الارض عند الخیمة حتی مات یعنی ذو الجناح خیمه یاننده اوقدر شیهه چکدی باشنی یره اوردی تا اینکه اولدی اکر و بیری امام مظلومین اتی دوه سیدی که بنا بر مشهور بین الزائرین ایلکه حضرت شهادت تمام اولدی حضرتون خیمه لرینی غارت ایلدیلر و الدسولی سوید بلار بعد عمر سعد ملعون حکم ایلدی بیر قطار دوه کتوردیلر که مظلوم اقانون صاحب حرملرینی و علی قیز لارینی و قول عورتلرینی و یتیم بالالارینی اسیر و ناقه لره سوار ایدوب کوفه یا رسوللر علیا مکرمه او داغلار کوزلرینون خاتون قیامت نایبه سی خانم زینب اغلار کوز یلر او ناقه لره باخدی کوردی هامو سی غصه و ظلم و جبر ایله بلکه حرام یولیله الوبلار سوردی بیرسیمی بیر و علی بالالارینی غصه دوه لره سوار اولماروق حالا که بیز ظلم ایدوب اسیر ایدورسیز لابحاله اوندوه لره بیزی که بیزدن غارت ایدوب کتورون اولا را سوار اولاق سارباناکر کیدیلر حضرتون اوزدوه لرینی کتورسونلر دوه لری ایجنده بیر اق دوه وار ایدی او بیری دوه لره اوزدلیجه دیدی حیوانلار بولو سوز بیزی ها ر ا اپارولار بیز لری اپارولار او مدینه دن عزت احترام ایلن زینبه وحرمیوش کجاوه و محمل لرده جلالیه کربلایه کتوردیکوز سیعبر بالالارینی اسیر و ذلیل حالیله بیره سوار ایدوب کوفه شامه کوچه و بازاره چکونلر مبادا بیر لر یردن حرکت ایده سیز سار بانلار کلوب اق دوه نون افسارندن دوتوب نه قدر ورقد ونکان اوردیلار او حیوان حرکت ایلمدی بس ضرب چوق ناز بانه ایله اوجنو چوق دوکدیلر کینه حرکت ایلمدی اه اه او حیوان بسته ربان کاه خیمه لره طرف باخوردی کاه قتلگاهه باخوردی انسان کیمی اه ناله و فریاد و فغان ایدوردی که باشینی یره اوردی تا اینکه جانی اق کربان ایلدی

مجلسی مرحوم بحار ده مسندا یونس بن یعقوبدن روایت ایدور

که حضرت صادق علیه السلام بیورور که جناب سید ساجدین امام زین العابدین علیه السلام حین وفاتنده اوغلی جناب امام محمد باقر علیه السلام وصیت ایلدی واشاره ایلدی بیر دوه یه که من بو دوه ایلن ایکرمی ایکی حج ایلمشم و هیچ تازیانه اونا ورماميشام چون بو ناقه وفات ایلدی راوی دفن ایله تا درنده حیوانلار اونون اتلنی یمیه لر بو جهته که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیوروب هر ناقه که یدی حج بیت الله یه موقف عرفاته وقوف ایلیه خدا وند عالم او ناقه نی بهشت ناقه لریندن ایلر و برکت عطا ایلر اونون نسلنده

بنا بر روایت کتاب بصائر الدرجات

امام جعفر صادق علیه السلام بیورور که اتام امام محمد باقر علیه السلام فرمایش ایلدی که چون اتام امام زین العابدین علیه السلام وفات کیجه سی اولدی منه بیورکه او غول بو کیجه بیر کیجه که منه وعده وفات ویروبلر منیم ناقه می بیر خطیره ده ضبط ایلکلن واو ناقه نی اوتری علف تدارك

حضرت سید الساجدین علیه السلام ناقه سی بقیع ده قبر زین العابدینه بوره ده

ایضا قصص ایضا نادر حصول

ایله‌چون او حضرت دار بقایه رحلت بیوردی و او بزرگواری دفن ایدوب مراجعت ایلدیلر
ناقه احوالدن بیخبر اولوب او نبی حظیره‌دن کناره صالوب بدون اینکه حضرتون مدفن شریفی
اوناشان ویرلمش اولا ایسه‌لر کلوب قبرون باشینه اوچوان سینه‌سینی حضرتون قبر شریفینه
قویوب فریاد و ناله ایدوب کوزلرینون یاشینی بی‌اختیار توکوردی امام محمد باقر علیه السلام ناقه‌نون
اوضاعینه خبر ویریلر تشریف ایلدی ناقه‌نون یانینه بیوردی ساکت اول رجوع ایله او نعمت الهی
الله سنه برکت ویرسون پس ناقه او حضرته اطاعت ایدوب اوز مقامنه رجوع ایلدی بیر از زمان
کیچدیکنه دوباره رجوع ایلدی حضرتون مبارک قبرینه ناله و اضطراب ایدوب غلیوردی
بو دفعه کینه ناقه‌نون احوالنی حضرت امام محمد باقر علیه السلامه عرض ایلدیلر بیوردیکه مانع اولمیون
او حیوانه قویون اغلاسون که بوره‌کی صاحبنون اوتری بیسایند در اوچ کون او وفالو حیوان صاحبنون
قبری اوسته قالدی نه علف ییدی نه صو ایچدی اوقدر اغلادی اغلادی تا وفات ایلدی

امام محمد باقر علیه السلام اناسنون وصیتنه کوره بو ناقه‌نی دفن ایلدی

مترجم

عرض ایدور

کرسنه فدا اولوم سن حیوانه رحم ایلدون مانع اولمادون قویدون
اوچ کونه تک او ناقه او صاحبی جناب سید سجاد علیه السلامون قبری اوسته اغلادی اما اغلاتمادیلر
کونه اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله قاتلکا هلن کیجنده منافقین کوفه و شام مانع اولدیلار
قویمادیلار جناب سید الشهدانون سوکلی ایستکلی قیزی سکینه خاتون اوز اتاسنون یارالی نعشنو
اوسته بیر دویونجه مظلوم اتاوای دیوب اغلاسون بلکه قهر ایلیوب زوللاو بتیمه شهزاده‌لرکه
خانمی اتاسنون یارالی سینه‌سی اوستن ابوردیلار

ایضاً اشعار

بذوالجناح در سر نعش مطهر خون الود حضرت سید الشهدا روحی و روح العالم له الفدا در قتلگاه

قصیده

وراح جواد السبط نحو نسائه	ینوح وینعی الظامی المتزملا
خرجن بنات الفاطمی حواسرا	نعاین مهر السبط والسرج قد خلا
وادمین بالالطم الخدود لفقده	واسکبن دمعاً حره لیس یصطلی

بعضی از شعرا دن اشک حشمه‌ایشانتونان تربیک بانانشدی

شیخ صدوق علیه الرحمه کتاب امالیده مسندا بهره بیلیندی روایت

ایدور که بیر کون حضرت امام زین العابدین علیه السلامون خدمتنده ایدیم که بیر شخص او حضرتون شیعه‌لرندن
وار ایدی او حضرته بیوردی نه خبرون وار عرض ایلدی یا ابن رسول الله غمیم خبریم بودور که صبح
ایلمشم و حالا اینکه دورت یوز مثقال شرعی قیرتیل قرضدارم و بیر زادیم یوخدی و چوخ عیالم وار
راوی دیور چون او حضرت بو کلماتی ایشیتدی شدتیلن اغلادی بعضی حضاردن عرض ایلدیلر
که نه زاد سیزی اغلاتدی یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت بیوردیکه اغلامق مهیا
اولیوب مگر بیوک مصیبت لردن و محنت لردن اوتری و هانسی مصیبت و محنت بوندان آرتوق اولار
مؤمنه بوندان که اوز دینمزد اشدی فقر و احتیاج کوره و ابلیه بولیه او فقر و احتیاج فقدان

رفع ایده‌میر اهل مجلس متفرق اولدیلار بعضی مخالفلردن طعن و استهزا ایلیه‌رک تعجب ایله
بو جماعتدن بعضی بنی هاشمدن و اولاد رسولدن که بیر مرتبه ادعا ایدرلر که زمین و اسمان
و جمیع اشیا بیزیم اطاعتمزده‌دور و هر حاجت که الله تعالی دن خواهش ایدرلر اجابت ایدر و بیر مرتبه‌ده
اقرار ایدرلر که بیز عاجزوق او زقرداشلاریمزون مخالفلرون چون بو خبر او مدیون شخصه یتشدی
حضرتون خدمتنه مشرف اولوب عرض ایلدی یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله بیر بیله خبر فلان
مخالفلردن منه یتشدی سیزون خصوصیزده و بو مخالفلرون طعنه‌لری اشد و مشکلدور منه او زمره
قرضدارلقون محنتلرندن حضرت بیوردیکه الله تعالی دن التفات ایلدی سنون فرج تاپماقونه
پس او کنیزنه بیوردی حاضر ایله منیم افطاریمی و سحوریمی کنیز ایکی قرص حاضر ایلدی حضرت او مدیون
شخصه بیوردی کوتور بو ایکی قرصی که بیر زادیم یوخدی بو ایکی قرصدان سوای و حقتعالی بو ایکی قرصیله
سنه فرج عطا ایده‌جک و خیر واسع سنه کرامت ایده‌ر او شخص او ایکی قرصی کوتوردی و طعل
بازار اولدی لیکن بولمیردی که او ایکی قرصی نیله‌سین و فکر ایدوردی قرضیون چوخلوقنه و عیالنون
پریشانلوقنه و شیطان ملعون او ناوسوسه ایدوردی که بو ایکی قرص سنه نه فایده ایده‌جک و عیالینون
عسرت احوالنه کفایت ویره‌جک پس بو شخص بیر ماهی فروشه یتشدی که کساده دوشمشدی و بیر ماهی
قالمشدی که هیچ کس او نا مشتری اولموردی او ماهی فروشه دیدی بازارون کساد اولوب مشتری
یوخوندی و منمده بو قرصیم کساد اولوب اولا بولور که بو ماهینی سن منه ویره‌سن نامنده بیر قرص
سن ویره‌م دیدی بلی پس قرصون بیرین ویردی او ماهینی الدی بعدا زان بیر شخصه یتشدی که
بیر قدر نمک واریدی و مشتریسی یوخیدی دیدی سنون بو دوزیوی الموللا دمنمده بو قرصی
الان یوخدی داخل اولار سان که بو نمکی منه ویره‌سن منده اونون عوضنده بو قرصی سنه ویره‌م
دیدی بلی او بیری قرصی ویروب دوزی الدی او منزلینه روانه اولدی اوناوزینه دیبوردیکه
که بو ماهینی بو نمکیله اصلاح ایده‌ک کتوروب عیالیله تناول ایده‌رک پس منزلینه وارد اولوب ماهینون
قارنینی شکافته ایتدکده ایکی لولوفاخر ظاهر اولدی پس الله حمد و ثنا ایدوب چوخ خوش حال اولدی
بو حالده قاپویه دوکدیلر کتدی کوردی ماهی فروشیله نمک فروش ایدیلر ای بنده خدا
هر چند بیز و عیالمز سعی ایلدوک که بو قرصلری میل ایده‌ک دیشلریمز بو قرص لره اصلاکار
کار اولمادی و ممکن ایدی بولمدوک بیر ذره قدری تناول ایده‌ک بیله کمان ایدوروک سن چوخ
پریشان حال و فقیرسن بو قرصلری کتور مشوق سنون اولسون و ماهی و نمکی سنه حلال ایلدک
پس قرصلری الوب قبول ایتدی اولکه اوز مقامینه مراجعت ایلدی کوردی بدوباره دق الباب
ایلدیلر کلدی قاپو بیر کوردی امام زین العابدین علیه السلامون ادمیدی دیور که حضرت بیوردی
خداوند عالم او نا فرج کرامت ایلدی پس او ایکی قرصی بیزه رد ایله که بیزدن غیری هیچ کس
او قرصلری میل ایده بولمز قرصلری رد ایلدی بعدا زان او لولولری چوخ بیوک قیمته فروش
ایلدی و قرضلرینی تماماً ادا ایلدی و اوزی او چون چوخ خوش کذران حاصل اولدی مخالفلر
بو احوالاتی ایشیدیلر دیدیلر چوخ مشکل و کرانلدی بنی هاشمون ایشلری بیر وقت اوزدوسنلر

فقر و بيچاره لكينه كارسازلق ايده بيلورلردى بر وقت غنى ايدوكلرى يوق غناسيله بونه نوع اولادى حضرت سوردى كه قرنداشم حضرت رسول صلى الله عليه وآله بو نوع سوزلر ديديلر كه نه نوع عيلر بر كيجه مكه دن كيدوب بيت المقدسى وآثار انبيايى مشاهده ايدوب وهمان كيجه كينه مكه يه مراجعت ايلدى

اما زمان هجرتده اون كونلك مدتده مكه دن مدينه يه هجرت ايدوب وبعد اوتان بيوردى والله بونلر جاهلدرلر الله اونلرك اوليالرينه امر ايديوب تشخص مراتب عاليه مكر تسليم ورضا ايله اولامز ايتركه حقتعالى نه بيرايدراو ز اوليالرينه بدرستيكه الله اونك اوليالرى صبر ايلديلر مكر ومحنتلره ايله صبر ايلديك اولادلرى غيرى صبر ايلديلرمى الله تعالى اجر اويردى اولادلرى ابو سلمان كه ايلدى اولادلرى اوترى كه اولادلرك جميع خواهشلرينى وحاجتلرينى روا ايده ولكن اولادلر اينستم لر مكر اوزاده يكه او استراولادلردان اوترى

مترجم عرض ايدر

سنه فدا اولوم سز حقيقتده معدن رحم ومروت سز كه اوزدوستلرك فقر وقرضلرنى محنت متحمل اولمبوب اونلرك احوالنك پريشانلق وقرضدن اعدادن واونشام بخوروى اوتابذل ايدوب مال دنيادن غنى ايلدوكن چوخ بيوك مصيبتدى ايشلمانلاريكه بيله رحم وكرم صاحبى اقابه عاشورا كونى كوفه شاملرك بيحياجماعتلرى رحم ايلديلر وعلاوه نه ظلم لرروا كوردلر ودقتكه عاشوراكونى قوشلرك جماعتى توكولديلر خيمه لرى ال رسولى سوتوب دوكدلر وخيمه لرى غارت ايدوب دلر

بنابر روايت شيخ مفيد مرحوم

شمر ملعون بر جمع منافقلر ايله توكولديلر بيمار كربلا اولان خيمه يه كوردلر كه او جناب ضعيف بدن ايله بيرده يتوب اوسته ياتوب قالوا يا شمر الا نقتل هذا الصبى ديديلر ياشمر ابا بونا خوش اوشاقى اولديرميك فال فقلوه على فراشه اوملعون ديدى اولديرك اونى ياتدوقى يرده امان وير مدون اوملعونلار دون بريسى كورديكه اتيولر اوبيمارى اولديرسونلر ديدى ياشمر مكر سنون هيچ بر هيبتون يوخدى ايا سنون مذهبده بيله ناخوشى اولديرمك جايزدى قولا بو نون جدتى خاطر سيرو ناپامن سندن خواهش ايدرم كه بوايمه باغشله سن شمر ملعون اوتحصدن حيا ايليوب ساكت اولدى اتابونيما رلقا نه ظلم ايلديلر جناب زينب بوركه بيركوى كور ملعون داخل اولدى خيمه منيم لباسلريمى سويدى وقولاقلاريمى باره ليوب كوشواره لريمى چقارتدى ثم نظر الى على زين العابدين عليه السلام فرآه مطروحا على نطع من اديم وهو عليل فجذب النطع من تحته والقيه مكبوبا على وجهه اوندان صوره باخدى امام زين العابدين عليه السلام بيمار و كه عليل ومريض بيرلغارددى اوسته دوشوبدر اوملعون تكان ويروب دوشكنى اوبيماردن قاپوب السلان بيله چكديكه بوز اوسته دوشدى

كتاب محرق البكانون تذنيبنده مسطوردر جابر بن يزيد جعفيدن روايت ايدركه

كه حضرت امام محمد باقر عليه السلام بيوردى كه بر كون اتام جناب سيد ساجدين عليه السلام بر جمع اصحابيله ناكاه شهدى ناكاه بر ماده آهو صحرادن كلدى واوجنابون قباقنده دوردى واو

اوزذات اقدسنه

اوجنابه سوزتوردى والبلرى اوحضرتون دامن مباركندن دوتوردى واضطراب بر تاپلوق ايدوردى بعض حضاردن عرض ايلديلر يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله بو آهونن مطلبى ندور كه بو بابا اوزينى سنه سور توردى حضرت بيوردى ايره كون بر صياد بو آهونن بالاسينى صيد ايدوب واهو بالاسنه سوط ويرمه مش بالاسندان ايرلوبدى بو كون كلوب منك التماس ايدور كه منيم بالامى صياددن اوقدر الوبر منه كه اونا سوط ويروب دوبوروم كينه صياد اياردوب پس اودم مروت معدنى اقا صيادى احضار بيوروب فرمايش ايلدى اى صياد كيچن كون بو آهونن بالاسينى صيد ايدوبسن وبو آهو كلوب منكدن خواهش ايدور كه اونون بالاسينى سندن الوم او قدر كه بالاسنه سوط ويرسون دوباره سنه ويرم بس بو آهونون بالاسينى حاضر ايله صياد حسب الامر اهو بالاسينى حاضر ايلدى پس آهو بالاسنه سوط ويردى وحسرتيلن باخوردى كوزلرنون ياشينى بى اختيار توكوردى او حضرت آهونون بالاسيله مهربانلوقنى واغلاماقنى كوروب دريادى رحمى جوشه كلوب سوردى اى صياد بو آهو بالاسنون قيمتنى مندن قوى آناسينه ايلر سون صياد عرض ايلدى يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله بو آهونون بالاسينى سنه بخشش ايلدوم حضرت آهونى بالاسيله بولاشالدى آهو بالاسيله عازم صحرا اولانده بر حضرته متوجه اولوب فصيح دليله عرض ايلدى يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله اشهد انك من اهل بيت الرحمة وان بنى امية من اهل بيت الفتنة يعنى شهادت ويرورم كه سن اهل بيت رحمتدن سن وبنى اميه اهل بيت فتنه دندور

ايضا كتاب محرق نون بدمحى تذنيبنده نقل ايدرفر كتاب جامع الاخباردن

كه طائفه بنى اسرائيلون ايچنده بر فاسق كيشى وار ايدى كه شهرون اهلى اونون شدت معصيتدن عاجز اولوبلار وتضرع ايلديلر دركاه حقتعالى يه اونون كناهندن خداوند عالم امر ايلدى حضرت موسى يه كه اخراج ايلد ايلسون اوفاسقى تا اينكه اهل شهر اونون او ديله يا بماسونلار پس حضرت موسى على نبينا واله وعليه السلام اوفاسقى خارج ايلدى بر قرينه نون طرفنه پس دوباره حضرت موسى عليه السلام وحى اولوندى كه اوقريه دن اوفاسقى اخراج ايلسون پس حضرت اوقريه دن دخى اخراج ايلدى پس اوفاسق بر مغاره يه كيتدى كه او مغاره ده نه قوش وار ايدى نه انسان نه وحشى پس اومغاره ده مريض اولدى وبر كس يوخيدى كه اونا پرستارلق ايتسون پس اوفاسق قورى توپراق اوسته ياتدى يوزينى قويدى توپراقه متوجه اولدى پروردكار مخلدى بنده نوازه وعرض ايلدى يارب لو كانت والدتى عند راسى لرحمتنى وبكت على ذلتى وغربتى يعنى اى منيم پروردكارم اگر منيم انام باشيمه اوستده اولسايدى هر اينه منه رحم ايلردى ومنيم غريبلكمه ذليلكمه اغلاردى ولو كان والدى حاضرا لغسلنى وكفننى وواراني واكر اتام يانمده حاضر اولسايدى هر اينه منه غسل ويرردى وكفن ايلردى ومنى قبره قويوب دفن ايلردى ولو كانت زوجتى واولادى عندى لبكوا على وقالوا اللهم اغفر لوالدنا الغريب الضعيف العاصى المطرود

مِنْ بَلَدٍ اِلَی بَلَدٍ وَمِنْ قَبْرٍ اِلَی مَغَارَةٍ ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الدُّنْیَا اٰیِسًا مِنْ کُلِّ الْاَشْیَا واگر منیم
عورتیم واولادیم یانمدا اولسا یدیلار هر اینه منیم احوالیمه اغلاردیلار و عرض ایدردیلر
خدایا بیزیم غریب وضعیف آتاموزی باغشله که اولی شهردن شهره و قبردن قبره
و قبردن مغاریه قاوودیلار ینه جهدیمی دیناردن بر حالیله که دنیانون جمیع شیئلریندن
مایوسیدی اَللّٰهُمَّ اِذَا قَطَعْتَ لِی وَفَرَّقْتَ بَیْنِی وَبَیْنَ وَالِدَیَّ وَوَالِدَیْ وَزَوْجَتِی وَاَوْلَادِی
فَلَا تَقْطَعْنِی یَا رَبِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَکَمَا اَحْرَقْتَ قَلْبِی بِفِرَاقِهِمْ فَلَا تُحْرِقْنِی بِنَارِكَ لِاَجْلِ مَعْصِیَتِی
یَا رَبِّ پروردکارا حالا که قطع ایلدون و ایردون منی منیم آتا و آنامون و عیال
واولادیمون آراسنده پس رحمتوی مندن کسمه ای منیم پروردکاریم بلکه آتا و آنامون
و عیال اولادیمون آیرولیقی سینه منیم قلبیمی یاندوردی پس کناهلوریم سینه منی جهنمده
یاندورما ای منیم پروردکاریم چون او مرد فاسق بومناجاتیله درکاه قاضی الحاجاته عرض حاله
ایلدی ارحم الراحمین اولان الله حکم ایلدی بیر حور ایه بهشت حوریلریندن که بو غریبون آناسی
صورتنده اولوب کیت اونین یانینه و بیر علیحده حور ایه حکم ایلدی که بونون عورتی صورتنده
اولوب کیت یانیه و حکم ایلدی بیر ملائکیه که اونون آتاسی صورتنده کیت یانیه و حکم ایتدی غلمانلارینه که اونون اولادلاری صورتنده کیدون یانیه پس بولار او مغاره نون
ایچنده او غریبون اطرافینه جمع اولدیلار اغلاشیلار و شروع ایلدیلار اغلاماقه چون او جوان اغلامالارینون
صداسینه ایشیدی متوجه اولدی که کوردی آتاسی و آناسی و عورتی و اوشاقلاری یانینه الشوب
اغلولاشوردیدی بولاره منیم آتام و آنام و عورتیم و بالالاریمدی بلار که منیم یانیمه کالوبلر پس او غریبون
قلبی شاد اولدی و شادیانلوق حالتنده روحی اعلا علییینه پرواز ایدوب وفات ایلدی پس حق تعالی
وحی ایلدی که یا موسی اِنَّهُ قَدْ مَاتَ وَلِیٌّ مِنْ اَوْلِیَائِی فِی مَوْضِعِ کَذَا فَاذْهَبْ اِلَیْهِ فَغَسِّلْهُ وَکَفِّنْهُ وَصَلِّ
عَلَیْهِ وَادْفِنْهُ ایموسی بدرستی که منیم دوستلاریمدن بیری فلان یرده مغاره ده وفات ایدوبدیر
کیتکلن اونا غسل ویر و کفن ایله و نماز قیل و دفن ایله پس حضرت موسی همان مغاریه تشریف
آپاردی قتی ملاحظه ایله باخدی کوردی همان فاسق جواندور که شهردن اخراج ایلمشدیک
ایلکه ناسیدی عرض ایلدی یَا رَبِّ اَلَیْسَ هُوَ ذٰلِكَ الشَّابُّ الْفَاسِقُ پروردکارا آیا بوهمان
فاسق جوان دکول که سن امر ایلدون شهردن و قبرستاندن اونی اخراج ایلدیم قَالَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ اِنِّی
رَحِمْتُهُ وَتَجَاوَزْتُ عَنْهُ بِاَنِینِهِ فِی مَرَضِهِ وَبِفِرَاقِهِ عَنْ وَطَنِهِ وَعَنْ وَلَدِهِ وَوَالِدَیْهِ وَزَوْجَتِهِ وَاَعْزَائِهِ بِدَنِهِ
وَاَنَا اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ الله بیوردی بدرستی که من رحم ایلدیم اونا و کناهلارینی عفو ایلدیم اونا له لرینه
سبب که حال مرضده منیم درکاهمه ایلدی و وطنندن و آتا آناسندن و عیال و اولادلاردن او
دا قالیغی جهتندن و اوز کناهنه اقرار ایلمکی و منیم مغفرتمی طلب ایتمکی سبب که بیر حوری اونون عورتی
شکلنده و بعضی غلمان اونون اوشاقلاری شکلنده و بیر ملائکه آتاسی شکلنده اونون یانینه
کوندردیم و تقصیرندن کچدیم عفو ایلدیم اونون ذلیللکی و غریبلکی سببنه واعلم یا موسی
اِذَا مَاتَ الْغَرِیبُ تَبْکِی عَلَیْهِ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ وَاَهْلُ الْاَرْضِ رَحْمَةً لَهُ وَلِغُرْبَتِهِ وبو الکلان ای موسی

وقتیکه غریب اولورا اغلار اونا کوکون ملائکه لری و یرون اهلی رحم ایله مکدن اوتری اونا و اونون
غریبلقنه وَکَیْفَ لَا اَرْحَمُهُ وَهُوَ غَرِیبٌ وَاَنَا اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ ونیجه رحم ایلیه میوم اونا او حالده
انکه او غریبدور و من ارحم الراحمینم ای دوستان امان کوفه و شامون بی رحم لریندن که عاشوراکونی
وقتیکه مظلوم کربلانی اتون دالندان بره سالدیلار اوقدرقان حضرتون یارالاریندان کتمشدیکه
که او مظلوم آیاقه حال تورسون غش ایلشدی نه یاتدا بیلاری و ادیکنه نه حرکتلری نه قوتلاری
عمر سعد ملعون حکم ایلدی نه دوروبسیوز تمام ایدون بو کیشینون امرینی آه آه بروایت منتخب
قرخ نفر عازم اولدیلار او مظلومی شهید ایتمکه و عمر سعد ملعون دیوردی عَجِّلُوا عَجِّلُوا اُقْتُلُوا
الْحُسَیْنَ تیز اولون تیز اولون اولدیرون حسینی عمر بن حجاج ملعون سبقت ایلیوب کلدی
او مظلوم آیاقی شهید ایلسون همینکه نحس کوزلری حضرتون اوقان دولان کوزلرینه دوشدی
خوفه دوشوب قایتدی شمر دیدی نیچون قایتدون دیدی بو مظلومین کوزلری پیغمبرون
کوزلرینه بنزیور اوتاندوم اونون ناحق قانینی توکوم

کتاب مجالس المتقین مجلس اربع عشر فی تصنیف شیخ محمد تقی برغانی اعلی الله مقامه

روایت ایدورکه نمرود ملعونون عصرینده او جماعتلرون بیرقدیمی عباد تکاهلری وار ایدی که هر ایل
اجماعله کیدردیلر و اوزلری اوچون عید قرار ایدوب شادیانه لوقلار و عمله کتوروردیلر انیکه
ابراهیم خلیل الله نشو و نما ایدوب او قومه نقدر وعظ و نصایح ایلدی قبول ایتمزدیلر ینه
قرار سابقلن عباد تکاهلارینه کیدوردیلر حضرت خلیل الله عرض ایلدیلر یا ابراهیم سنده
بیزلن کیدک بیزیم عیدکاهمزه بیوردی من ناخوشم که هره یولدوزلره باخشام او قوم بیله
خیال ایلدیلر که هرکس زهره یولدوزینه باخسا ناخوش اولار و علاوه هرکس او ناخوشین یاننده
کتسه اوده ناخوش اولار پس بنا براین حضرت خلیل الله دن اعراض ایدوب هاموسی عیدکاهه
کیدوب شهر خالی قالدی ایلکه خلیل الله شهری خالی کوردی بیر بالته کوتوروب او قومون بتخانه
لرینه داخل اولوب تمام بتلری پاره پاره ایدوب کاکه ریزه ریزه دوغرادی مگر بیر بویوک بتی کی
بالته نی بویوک بتون بوینینه قویوب بتخانه دن چخدی ایلکه خلایق عیدکاه دن مراجعت ایلدیلر
کلدیلر بتخانه که اوز قرارلریله بتلره سجده ایلسونلر کوردیلر بتلر خورد خورد ریزه ریزه اولوب
توکولوبلر یره اما بویوک بتون بوینینده بیر بالته وار یرکدن فریاد واویلا بلند ایدوب احوالاتی
نمروده خبر ویردیلر دیدیلر بولورسن کیم بو عملی ایدوب دیدیلر بیر جوانی ایشیدیروک که بتلری
عیب لیوب مذمت ایدوردی آدینه ابراهیم دیولر شاید او اولا نمرود دیدی کتورون اونی
منیم یانیمه کوروم اقرار ایدور یا انکار پس شهادت ایدون تا من حکم ایدوم اونا پس حضرت
ابراهیمی حاضر ایلدیلر نمرود دیدی یا سن بو عملی بیزیم الله لاریمزه ایدوبسن حضرت موسی
احتمال و الزام خصم دیدی بلکه اولارین بویوکی بو عملی ایدوب که چونکه سیز او بویوکون
وجودیله کوچکلره سجده ایدوبسوز بو سبب اولار غیظ و غضب ایدوبن خورد خورد ایدوب

پس سؤال ایدون اولاردان هرکاه دانیشانلر بلالر پس او قوم عاجز اولدیلر و بربرلرینه
دیدیلر بو ظالم سز ایلدیکز و کربت خانه‌یی بالقور قوییدیکز و دیدیلر جناب ابراهیم خلیلکه
لقد علمت ما هؤلاء ینطقون بولورسن که بولار دانشمازلار خلیل الله اولادی انده
ایلدی بیوردی افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا ایل عبادت ایدرسز
اللهدن غیری بیر یره اکه سیزه بیر شیئی نفع و بر ضرر وایت ولوب کیم قدر هر چند کافردی
لیکن عادلیدی بیلکه حضرت ابراهیم علیه السلامون عنابنه حکم ایلیدی دیدی کتورون
او یمن جاعنون باشنی سؤال ایدوم یا اوزی اقرار ایلسون یا شاهد شهادت ایلسون
پس بیر نفر شهادت ویردی علیحده شخصلر یا دیده شهادت ویردیلر نمرود دیدی بس
نفرون شهادتیله حکم ایلرم و جناب ابن همل سوروشدی بیوردی بتلردن سؤال ایله
خبر ویرسونلر اگر دانشماقه قدرتلری وار پس بیر الٰهی که دانشماقه قدرتی یوخدی نه نوع علی
اولادی الله بولور شور اللهم لازمدی که امر و نهی و قضا و قدری اولسون رفع حاجت و دفع
بلا ایلسون پس او قومین اکثری اعتقاد ایلدیلر که ابراهیم حق و راست بیوردو پس چونکه
عاجز اولدیلار نمرود ملعون حکم ایلدی تیکه ایل حضرت ابراهیمی زندانه سالوب محبوس ایلدیلر
پس جناب ابراهیمون عموسی آذری وار ایسی ایسندی حضوره اولاد یدی نه اوچون بو
اوشاقی مندن مخفی ساخلادوز و حال آنکه منه مقرب ایدوز ایندی بو اوشاق منه خروج
ایلدی آذر دیدی فرخ ایل اوشاقلاری اولدوردون بولمادون که سنون دشمنون کیمدی
و بیمش مین اوشاق نمرود ملعون قتله یتوردی و نه بارهلری بره محکم ایدوب حامله عورتلری
اولارون اوسته او طرفه بو طرفه اوقدر قاچوردیلار که اوشاقلارین سقط ایدیلر بیلو
پس بو آذر دیکه اوندان اوتری پنهان ایلدوک که اگر بو اوشاق سنلن عداوت ایتمسون بیله
اولار و اگر عداوت ایلدر هر چیکه خواهش ایتسن اونون خصوصنده جاری ایدوسن اونی بیر کلی اوشا
خلاص اولالار پس حالاسون محبوس ایدی پس نمرود ملعون اوز خواصیله خلیل اللهون قتلنون
فکرینه دوشوب تدبیر ایلدیلر که اگر قتلجلادن قتله یتورسک بیر نفر قاتل بهره مند اولوب سلر
انتقامینی چکر و حال آنکه بو ابراهیم هاموجاعنون اللهلار دینه اذیت ایدوب پس صلاح بودور
که هامو خلق اتفاق ایدوب هیزم جمع ایلسونلر اونی یاندیرلر تا هامو خلق انتقاملرین
چکسونلر بیلکه خداوند عالم خبر ویرور فرمایور حرقوه وانصروا آلهتکم نعمی یاندیرو
ابراهیمی و کومک ایدون بتلره که سیزون اللهلار یزدی پس نمرود ملعون حکم ایلدی
ذکور و اناث و غریب و شهری و فقیر و غنی چکنلریله و نافهلریله و اولاغلاریله
و قاطرلریله هیزم جمع ایلسونلر و بیر داغون دامنه‌سنده کوفه‌نون اطرافنده بیر حصار
بنا ایلدیلر که التمش ذرع طولی وار ایدی و اللی ذرع عرضی دورت ایون مدتنده اوقدر هیزم
جمع ایلدیلر که داغون باشیلان برابر اولدی حدیثده وارد اولوب که اوحیوانلاردن هاموسی
هیزم چکمکده بی رغبت و مجبوردیلر مگر قاطر که رغبتله هیزم چکوردی او سببه الله تعالی

اوغلی نسل قرار ویردی خلاصه او هیزملرون اوسته نفت جوخ نفت و سایر روغن توکوب
یاندیردیلر اولوری شراره‌سی بیله بلند اولدی که شاملی اونون شراره‌سنون شعشعه‌سین اتیلی
و اوج فرسخ یولدان او اودون اطرافنده کیده بولمزدیلر و هوادن قوشلار یانوب اوده توکولوردیلر
پس جمیع شهرون و اطرافون آدملاری تماشایه جمع اولدیلار پس خلیل اللهی نمرودین حکمیله
زندانندن چیخاردوب اودون یاننه کتوردیلر و بیتی اعضای مبارکنه غل و زنجیر اوردیلار
و مبارک الکلرنی و ایاقلارنی اغور زنجیرلریله محکم باغلادیلار و مبارک بوینینه کیسه و علاوه
زنجیر سالدیلار پس محکم باغلادیلار که حرکت و قچماقه قدرتلری اولماسون **امیسلمانان**
کویا بو غل و زنجیر و الا باغی باغلاماق بو خلیلدن ارث قالمشدی که کربلاده خلیلکنون اوغلی جناب
سید ساجدین علیه السلام و سایر اهل بیته اوروب نمرود ثانی یزید پلیدون مجلسنه زنجیرله
چکولموش کتوردیلر خلاصه جناب خلیل اللهی زنجیرله باغلانموش نمرود ملعونین حضورنه
چکدیلر حکم ایلدی بیر قوتلی ترتیب ویروب جناب خلیل اللهی قویدیلار انجیه و قوتونه نفت
روغنله باغلادیلار اتیدیلر اودا سالسونلار ممکن ایدی بولمدیلر حیران قالدیلار بو حالده
شیطان ملعون بیر قوجا صورتنده منجنیقی اولاره تعلیم ایلدی چوخ خلق تماشایه ازدحام ایلدیلر
نمرودم ده تخت اوسته اکلشدی منجنیقی بیر اوجا یره قویدیلار جناب خلیل اللهی دیسمانله
و زنجیرلر دوباره باغلیوب منجنیقه قویدیلار آذر که او حضرتون عموسی ایدی بو اثناده کلدی
حضرتون یانینه او مظلوملیقی حالیله جناب خلیل اللهه بیر محکم سیلی اوردی دیدی ای ابراهیم
کل اوز اللهندن رجوع ایله نمروده اطاعت ایله تا بو مهلکه‌دن نجات تاپاسان **بیلکه**
کربلاده خلیل ثانی جناب سید الشهدایه عمر سعد و شمر ملعون دیدیلر
یا حسین کل یزیده بیعت ایله تا نجات تاپاسان و الا سنی و اولاد اصحابوی ناره یاقی ایدوب اهل
عیالوی اسیر ایده‌روک حضرت قبول ایلمدی خلاصه جناب خلیل الله بیوردی که من سنی کیمیشتما
اوز خالقمه تسلیم ایتمشم و اونون مجتدیه هر بلا که منه یتیشه لطف و مرحمتدر و اگر اودیلان
یانام قیلم خالقمون الٰقایله شاد دور مجلسده مرحوم یا زورد همچنکه جناب خلیلی غل و زنجیرله
چکوب منجنیقه قویدیلار و آذر سیلی ایلن او جنابه اذیت ایلدی که خدا پرستلکدن کنار اول
بیوردی نقد و جانیم وار او خالقمون یولارینه راضیم بو حالده خروش و فغان جمیع مخلوقاتدن
طاغلوردان یولردن جانداردن بیجانلاردن و وحوش و طیوردن کوکلردن ملائکه‌لردن
درکاه کبریایه بلند اولدی **امیسلمانانلار بو عالمده**
مظلوم اوج بیره سیلی اوردیلار که جمیع خلایق افغانه کلدیلار بیری همین جناب خلیل الرحمانکه
که عموسی آذر سیلی اوردی بیری حضرت یوسفدی که مصره کیدنده داغلارون اوسته اناسنون
قبرینی کوردی اوزین دیکدن سالدی بیری کلدی اناسینون قبرینه باشنی باغرینه باغلیوب اغلیه
دیوردی انامنه سندن ایوسفی لار غریب و لای تلوب اسیرلرکیمی آپاروالار نقلوس قولدور غلاملیکه
جناب یوسفه بیر سیلی اوروب زور ایلن اناسنون قبرندن ایرلندی حضرت یوسف اغلادی

برلر کا ایلدی هوا ابره و نار اولدی تبدیل ارا ستمکار و خوش طیور نالیه کلدیلر بین یوم کربلا شهیدلری
نازلو شهزاده یتیم قیزی خانم سکینه ایدی که فلکا هلدی کیجه «آناسون یارالی نعشی باشینه باغرینه
شمر ملعون کلدی حضرتون قوجاقدن او یتیمه بر سیلی اوردی «آناسدان» ایوراندی که جمیع اهل
بیت حتی او کافرلرون «انلاری» «اه نالیه کلوب و مظلومه نون احوالنه» غلادیلار خلاصه جناب
خلیل اللهه آورولاندی بر استغاثه ایلدی درگاه کبریایه عرض ایلدی خدایا منم اوستمده ودالمیدی بر احد
یوخدی که سنه عبادت ایلسون نعیرارا ابراهیم خلیل «یاقویوسان او ایکی یاندورسونلار ایلکی حضرت
ابراهیمی منجنیقه قویدیلار کاوردا «اتسونلار بیرلرون و کوکلرون ملائکه لری و وحشیلر و قوشلار
«غلادیلار و حاملان عرش و ساکنان کرسی تمامی عرض ایلدیلر خدایا پیغمبرینه باخیروق ابراهیم
سوایی بیر خدا پرست یوخدی اوز دشمنون نمرودی اونا مسلط ایدوبسن اویی اوده سالولار نخطاب
یتشدی که بو نوع سوزی سیزون کیمی عاجزیندن دیرکه قورخارام اوبون تحت قدرتمدن خارج او
ابراهیم منیم بنده مدی هر وقت ایسته سم یا دعا ایلسه اونا اعانت و نجات عطا ایلرم و بعضی
روایته کوره حکم اولدی تمام ملائکه لره که منیم خلیلمه کومک ایدون پس بلیه موکل اولان ملائکه لر کلوب
عرض ایلدیلر یا ابراهیم اذن ویر حکم ایدک بلیه نمرودیلری کلا هلاک ایدوب اودلاری یتیمی عتا
داغتسون و سویا موکل اولانلار کلوب عرض ایلدیلر یا ابراهیم اذن ویر سولارا حکم ایدک تا بو اودلاری
تماما خاموش ایلسون و یره موکل اولانلار دیدیلر اذن ویره حکم ایدک تا بو کافرلری تماما کامنه چکسون
سیدان او ملکی که باغیشه موکلیدی عرض ایلدی یا خلیل الله اذن ویر تا باغشلارون قطره لرینه
حکم ایدوب بو اودلاری تماما منطفی ایلسونلر بیوردی من الیمی اوز پروردکاریمه رجوع ایلیم
و اوندان غیری اوزیمه کومک قرار ویرمرم بعدلرازان داغلاره موکل اولان ملائکه عرض ایلدی
یا خلیل الله حکم ایله تا بابلون داغلاری بولارون باشلارینه توکوب خورد خورد ایدوب هامو سینی
هلاک ایدوم بیوردی ایستمرم پروردکار عالمدن سوای بیر احده کومک ایده نقل ادان
بیوردی منیم سیزه احتیاجم یوخدی   خلوا بینی و بین حبیبی یفعل ما یشا قد سبق منی التسلیم
فیجوز بعد التسلیم الاختیار   یعنی بوشلایون منلن حبیبم اللهون آراسینی ایلسون منه
هر اودا دیکه ایستر و تحقیق سابق اولوب مندن تسلیم «یا جایز دور که تسلیم ایدندن صونرا
اختیار ایدم هرانجیکه خالقمدن منه یتیشه شادم ای دوستلر ایکی مرتبه ملائکه لر وحش و قوشلار
کلوب خداوند عالمدن استغاثت ایلدیلر بیریسی بو خلیلون خصوصنده که وجه الارض تلوب
جناب خلیلی یالقوز و کومکسیز نمرود ملعونلن اودینه مبتلا کوردیلر بیریسی عاشورا کونی زوالده
باخون ملائکه لر صحرای کربلایه باخوب خلیل کربلانی نوع نوع مصیبتلره مبتلا کوردیلر که یکه تنها
ذو الجناحون اوسته قوشون مقابلنده دوروب بیر طرفده اوغلانلارینون یارالی نعشلرینی بیر طرفده
قرداشلارینون و صحابه لرینون پاره پاره بدنلرینی بیر طرفدن حرملرینون و باجالرینون قیزلارینون
غریبلغنی بی صاحبلغنی کوروب فریاد   هل من ناصر و هل من مغیث   ایدردی که بیر احد
کومک ایلمدی و او مظلوم «آقا چوخ دعوا ایدوب و چوخ ملعونلاری جهنمه واصل ایدوب

چوخ کاری یارالار بدنن شریفینه یتیشدی بروایت مجلسی مرحوم حضرتیه ضعف عارض اولدی
بیر قدری ذو الجناحون اوسته دوردی که بیر لحظه استراحت ایلسون بو اثناده مالک بن بسر
یتشوب کهین ایله بیر قلیج او مظلوم «آقانون مبارک باشندان بیله اوردی که «آقانون عمامه سی
و مبارک باشی شق اولوب قان جاری اولدی کویون ملائکه لری تماما خروش فغانه کلوب
درگاه کبریایه عرض ایلدیلر خدایا بیر یوزیده بو حسیندن غیری پیغمبرون و علی فاطمه بالاسی
یوخدی بو کافرلری قوی ایدورسن که بو نوع ظلملر اونا ایلسونلر خطاب یتشدی ای ملائکه
لر   انظروا الی مصباح العرش   یعنی باخون عرشون اوسته کورسیلر که حجت غایب صاحب
العصر علیه السلام رکوع سجوده مشغولدور خطاب اولدی که بو ظالملردن بو مظلومون انتقامینی
چکه جکدور و بروایت دیکر ملائکه حضرته نازل اولدیلار عرض ایلدیلر یا حسین اذن ویر بو دشمنلری
کلا هلاک ایدک حضرت بیوردی دنیادن تنکه کلمشم اللهمون ملاقاتنی ایستیورم کویا اشارت
ایلدی که علی اکبر و عباس قاسم اصحاب وفادارلر بملا صورا ایلوردم دنیانون حیاتنی وفات
قال الله تبارک و تعالی لبیک لبیک یا حجتی علی جمیع خلقی   اتیک   اسرار الشهادة
انا ناصرک و معینک یا حسین علیه السلام ما حتمناک للموت وما الزمناک الشهادة فلک الخیار
ولا ینقص حظک عندنا وان شئت ان ندفع عنک هذه البلیة فاعلم انی جعلت السموات
والارضین والملائکة والجن فی حکمک فامرهم بما ترید من هلاک هولاء الملاعین   ذی قیم
رسول خدا و سایر انبیا آی   تتمه شهدای کربلا آی   چهاردی علی اصغر آی   خلاصه بروایت مجلسی
مرحوم همینکه جناب خلیل الرحمانی منجنیقدن اوده اتدیلار جبرئیل اوجا ملایوب هوالی متحیر اولدی
الله طرفندن خطاب یتیشدی که ای جبرئیل نه او چون بیقرار اولدون عرض ایلدی خدایا کوردم
بیر بو زمینده بیر نفر خلیل خدا پرست وار و مسلط ایلیوبسن اوز دشمنوی اونا خطاب یتیشدی ای
جبرئیل نوت اولا زمندن بیرداد هر وقت ایسته سم خلیلمه نجات ویرم جبرئیل اشاره نجات ایلیوب
فی الفور نازل اولدی عرض ایلدی ای خلیل الله ایا منه کوره بیر خدمتی وار و نده بیورکه اما
الیک فلا   یعنی سنه بیر حاجتیم یوخدی عرض ایلدی بو بلادن مشکل بلا اولماز هرکسه که حاجتون
وار ایسه بیوردی   کفی علمه عن المقال   یعنی او کسکه منیم حاجتیم او نادی عالمدی عرض
ایلدی احتیاج یوخدی چونکه خلیل الله امرینی اللهه رجوع ایلدی خداوند رؤف رحیم حکم ایلدی
اوداکه   یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم   یعنی ای اود سرین اول ابراهیمه سلامت اللهون
حکمندن هیبتندن یدی کون ویی دوا ایلن فرخ کونن جمیع اودلاردان حرارت کوتورولدی
و بیله سرین اولدی که شدت سویوخلقدان حضرت ابراهیمون مبارک دیشلرینون بیر بیرینه
دکمک سسی ایشدوردیلر اگر فی الفور الله تعالی سلاما لفظنی بیورماسایدی حضرت ابراهیم
سویوخدان هلاک اولاردی پس اللهون حکمیله نوردن بیر قبه ابراهیمدن او تری قورولدی
و جبرئیله حکم اولدی بهشتدن بیر تخت و بیر کوینک جناب خلیلدن او تری حاضر ایلدی و
کوینکی جناب خلیل الرحمانه کیدردی و تختون اوسته اکلشدیردی و اوجنابلن مشغول صحبت

اولدی ونجه نفر بلاکه مبارك یوزینون وبدنینون عرقی پاك ایدوردیلر وبودرت چشمه تختون
اطرافندن جاری اولدی وسنبل ونرکس وگل ارغوان وقسم قسم بهشتون گل ریاحین لرنگ
تختون اطرافنده اچولدی واوهیزم لرکه جمع اولموشدیلار هاموسی سبز وخرم اولوب نوع نوع
میوه اغاجلاری میوه لی گوروندیلر خرمادن انجیردن انکوردن وسایر میوه لردن وخوش اوازقوشلر
وبلبللر هربیری خوش لحن لن تختون اطرافنده چرخ وروب وخوردیلار ونیجه فوج ملائکه تختون
اوستنده هواده قناد قناده اوروب جناب خلیل اللهه سایه سالیدیلار نا گونون حرارتی ستمه سولا
اه اه خاطرم دوشدی کربلا صحراسنده خلیلی که عاشورا گونی ایسی گونون قباقنده مبارك
یوزه کی ودوداقلاری شدت عطشدن کباب کیمی یانوب وبدن شریفنده دورت یوز اوچ یاراسی
ونور هشاد قلچ ونیزه وخنجر یاراسی ومبارك یورکنده اوخ یاراسی قرداش یاراسی ذوالجناحدن
دالندان کربلا نون ایسی تورپاقلارینون اوسته یخیلدی ای مسلمانلار اوخلیلون باشی اوسته
نوردن قبه وبهشت لباسی اگندده وتخت اوستنده هواده اماکی بلا خلیلی عریان بدنیله ایسی
گون قباقنده ایسی تورپاقلار اوسته بدن یارالی نه فرش نه سایبان نه یاتدی باجی نه حرم نه رفیق
اوخلیلون اطرافنده دورت چشمه جاری اولدی اما بوخلیلون یارالاریندان چشمه چشمه قان جاری
وخیمه لرده بی صاحب عورتلر ونیتیم بالالارون گوزیاشلاری نهرلر نیجه جاری اوخلیلون اطرافنده
نوع نوع میوه اغاجلاری سروکیمی بلند اولموشدی اما بوخلیلون اطرافنده نوجوانلارون قدی
علی اکبر قاسم وعباسون سروکیمی قامتلری یارالی قانه بلشمش تورپاقلار اوسته دوشمشدی
اوخلیلون قباقنده نوع نوع بهشت گللری اچولمشدی اما بوخلیلون قباقنده تازه جوانلارون
بدنلرینون یاراسی گل کیمی بو علی اصغر شیرخواره غنچه کیمی اچلمشدی اوخلیلون اطرافنده خوش
اواز بلبللر نغمه ایدوب اما بوخلیلون اطرافنده بلبل کلدن اعدیسی خانم سکینه بابا وای
خانم زینب وکلثوم قرداش وای صدا سی بی صاحب حرملر دول عورتلر واسیداه واغربتا
وامظلوماه صداسی بلند ایتمشدیلر اوخلیلون باشی اوسته ملائکه سایبان دوتموشدی اما
بوخلیلون باشی اوسته هوانون قوشلاری وصحرانون اقوشلاری قناد قناده باش باشه
چاتوب واغربتاه وامظلوماه صداسی اسمانه بلند ایتمشدیلر احوالات کربلا تکریتی شمر وسؤال
عمر سعد وجوابی وکرحرم سکینه وزینب مسکر یاتدی الخ

کتاب محرق القلوب بن یدنجی مجلسنده فاضل نراقی مرحوم یازوب که

امت حضرت رسول صلی الله علیه وآله دن بیر نفر عالم رؤیاده گوردی که حضرت فاطمه زهرا سلام الله
علیها بیر جمع بهشت عورتلریلن کربلا ایله حاضر اولدیلار جناب سید الشهدانون تنینون قباغنه
دوروب شیونیلن اغلیوردیلار وبو حالده ناگاه ایدوردیلار ناگاه حضرت رسول صلی الله علیه
وآله حاضر اولدی فاطمه زهرا سلام الله علیها عرض ایلدی یا ابتا گوروسن سنون امتون
منیم اوغلانم حسینه نه جفا وظلملر ایلدیلر که فراتون سویوندن منع ایلدیلر وخیر سیلن

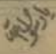
۱۲ اولوب دیگ

اوغلی شهید ایلدیلر وباشینی دالدان کسدیلر وبوزی اوسته سالدیلار واعضاسینی پاره پاره
ایلدیلر یا ابتا هانسی پیغمبرون بالاسینه بوظلملری ایدوبلرکه منیم حسینمه ایلدیلر ایلکه حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بوسوزلری فاطمه زهرا سلام الله علیهادن ایشتدی مبارك عباسی
چکندن سالدی بیوردی واکرباه لکربك یا فاطمه واحسیناه فانه قتل بالعاضربات والنخمة
ابوه کاشف الکربات یعنی وای منیم محنت مصیبتم سنون مصیبتلی اوری یا فاطمه وای منیم حسینم
که اونی کربلاده شهید ایلدیلر آتاسی ایله تسلی اولمادی فکم مزدم فی ذلك الیوم مصفوك
وشیبتی عن حرمة الاسلام مهتوك نه قدر لار که عاشورا گونی کربلاده توکولدی ونه حرمتلر او
گونده گوتوردیلر وکم من شیبة بالدماء مخضوبة وکریمة من النساء مسبیة نه قدر
کراولادا قانلاریلن خضاب اولدی ونه نجیبه عورتلر که اوگونده سویولوب واسیر اولدیلار پس حضرت
رسول صلی الله علیه وآله چوخ اغلادی بیوردی یا فاطمه غم ایلمه که سنون اوغلون دنیانی الاجام

حاجی میلا محمد صالح برغانی اعلی الله مقامه مخزن البکا کتابنده نقل ایدر

تنبیه نالنده روایت ایدور که حضرت رسول صلی الله علیه وآله زماننده خراسان شهرینده بیر نفر پادشاه
وار ایدی مسلمان وچوخ صالح ایدی وبو پادشاهون بیر نفر اوغلی وار ایدی پس پادشاه مریض اولدی
اولدی تا اینکه مشرف بموت اولدی اوغلینه وصیت ایلدی که من اولن بدنی قبرده که هر بیر گیجه
مین قیل ایلدوردسنه وبیر یوم که من وفات ایدندن صورا اولی تماما حضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله ایا روب ویره سن وبیر بدره ده سنه ویردوم که ایچنده مین مثقال شرعی قیزیل وار بونی
قبیله او اده ویرکلن که سنه دلیل اولوب سنی حضرت رسول صلی الله علیه وآله خدمت
شریفه ایا رار قیچی بیر زماندان صورا پادشاه وفات ایلدی پس پادشاهون اوغلی مراسم تعزیه
دارلوقی تمام ایدندن صورا اتاسنون وصیتنه اول بیر بدره قیزیلی گوتوروب بیر نفر شتره هوا یه
سوار اولوب سرعت تماملیله واتمدن یه منورهه اولدی ایلکه قرب مدینه یتیشدی اتفاقا همان
گون رمضان المبارکون فطر بایرامی خارج مدینه بیر قبرستانه دوشدی وبیر سوئون
کناریده کیدوب اللوتیه وبوزنی کرد وغباردن یوب استراحت ایلدی وبیر ادم اختیار ایلدی
که حضرت رسول صلی الله علیه وآله اون احوالاتی حبس السون پس شتره سوار اولدی وبیر قدر
قبرستاندان کنار اولموشدی که ناگاه اوچ نفره یتیشدی که ایکیسی قوجا وبیری جوان اگلشوبلر کنار
راهده اولاسلام ایدوب پیغمبر صلی الله علیه وآله احوالنی دونیکی خبر ودیکه هرکس منی
پیغمبر صلی الله علیه وآله یتوره بیر بدره قیزیل اونا عطا ایلرم چونکه بواوچ نفرون هر اوچی
یهودی وپیغمبر صلی الله علیه وآله دشمنلری یدیلر ایلکه بدره قیزیلون ادینی ایشتدیلر
اوزاوزلرینه دیدیلر البته بوشتره یوکی تماما قیزیلدی ورقص ایلدیلر اوجوانی قتله یتوره سوزلر
ازلکه اوجوان شتره سوار ایدی حیله ایدوب دیدیلر ای جوان بوگون عید دور وپیغمبر صلی الله
علیه وآله اصحابیلن صحرایه تشریف اپاروبلار باخوندیکه حرکت ایدوب بو یولدن گلرلر

پس مصلحت بودر که سن اشاغه دوش و احتیال ایت تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله مراجعت ایتسون
او حضرتون خدمتنه داخل مدینه اولسالر پس شهزاده دوشوب اولاروڭ یانندن قاچدی و ندی ازبسکه
بولوڭ زحمتلرندن ناراحت ایدی یوخی غالب اولوب یوخلادی ایلکه یهودیلر خاطرجمع اولدیلار که
جوان یوخلادی یوکی اچدیلار و تمام بدره قیزیللاری کوتوردیلر پس ایلی اری بوردا فرار ایتدیلر کیم
کراکر بو جوان بیدار اولا قطعا بیزه حمله ایده جك صلاح اودور که یوخلی بو جوانی اولدیرك تا بو
سرفه‌مز اولماسون پس او بی رحم لر او جوانی ادخام ایدوب او بیگانه شهزاده‌نی بوجی لیجیندقلا
تیودیلر و بیر سیبی شهزاده‌نون باشینی کسدی ایلکه شهزاده‌نون دوه‌سی کوردی صاحبی
اولدردیلر بردن قالخدی نعره زنان و ناله کنان کلدی نعشنی یانه باشینی و یوزنی شهزاده‌نوڭ
قانیله الوان ایدوب نعره چکه چکه بودر هوتیدی صحرایه قاچماقا ارقضا بو شترون عبور کندری
بیر بیره دوشدی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اودا نماز عید قیلوب تمام ایدوب
عازمیدی که مدینه مراجعت ایلسون که ناکاه دوه‌نون ناله و نعره‌سینی ایشتدیلر چون متوجه
اولدیلار کوردیلر که اوداقدن بیر خون آلوده دوه خروش و فغانیله کلوب ایلکه حضرت رسولیه یتشدی
باشینی قویدی حضرتون مبارك ایاقلارینه و باشینی بر اوزرینه قویوب و اوز صاحبینون دادخواهلوقینی
او حضرتدن ایستیوردی حضرت اصحابه بیوردی که بو حیوانون بیر حکایتی و مظلوملیغی وار لازم
دور هر طرفه بو دوه کتسه بیزده کیدك تا کیفیت حال معلوم اولسون پس دوه دوشوب قباغجه
کیدوردی و حضرت اصحابیله دالیجه کیدوردیلر تا دوه کلدی اوز صاحبی شهزاده‌نون نعشنو
یانندا دوردی چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله او جوانون نعشنی کوردی و اوچ نفر یهودی‌یی
کوردی که بیر طرفده اکلشوب قیزیللاری تقسیمه و حسابه مشغول دیلر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بیوردی یا علی کوررسن بو ییدی یهودیلر بو دوه‌نون صاحبینه ظلم ایدوبلر
پس حکم ایلدی اوچ نفر یهودی‌یی دوتدیلار و حضور مبارك حضرت رسول صلی الله علیه
و آله کتوردیلر حضرت اولاردان [illegible] خبر الدی که سیزلردن بو جوانون قاتلی کیمدر
چون مجال انکار یوخلادیکی عرض ایلدیلر یا رسول الله صلی الله علیه و آله بو جوان [illegible]
نصف شبده سرقت قصدیله بیزیم ایولریزه داخل اولوب هر قدر نقد نیمکه وار ایدی کوتوروب
کیدوردی بیز خبردار اولوب سرعتیله هر طرفه اختاروب تا بو مکانده بو جوانه ملاقات ایتدوك
و اون نقد نیمه‌لریزی بو جوانه تاپدیق وقت ایستدوك اوز مال لریمیزی الاق بو جوان بیزیم یوزیمزه
قلیج چکدی که بیزی اولدوره سون بیز اوز اوزیمزدن دفع و منع ایدردوك تا اینکه مقام دفعده
اولدی اولدوروشوك حضرت رسول صلی الله علیه و آله بو سوزی که اولاردان ایشتدی متفکر
اولدی همان حالده جبرئیل نازل اولوب عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله خداوند
عالم سنه سلام ایدور و بعد بیوردور بو مقتولین احوالاتنی بو حیوان الویدوه‌دن خبر ال تا
حقیقت حال اصحابه معلوم اولسون پس حضرت دوه‌یه متوجه اولوب بیوردی اللهون امریله
بو مقتولین احوالاتنی بیان ایت پس دوه اللهون حکمیله نطقه کلوب فصیح دلیله عرض ایلدی



یا رسول الله صلی الله علیه و آله بو جوان خراسان پادشاهنون اوغلیدر و ماجرانی علی ما جری عرض
ایلدی چون امر منجر اولدی قاتله و یهودیلر انکار ایلدیلر و دیدیلر [illegible] انکار ایتمک
حقنده وحی ایلدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اللهدن سؤال ایت کی بو مقتولی
احیا ایتسون پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبارك عمامه‌سینی باشندان کوتوروب و عرض
ایلدی الهی اسئلك بالسموات العلی والارضین السفلی وبعرشك الاعظم وبالكرسی
واللوح والقلم والشمس والقمر والجنة والنار احیی هذا الشاب المقتول حتی یخبرنا
بما جری علیه یعنی خداوندا سؤال ایدورم سندن اوجا اولان کوکلردن و الچاق اولان یرلردن
و عرش اعظمدن و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و جنت و نار حقنه دیرلتکلن بو جوانی تا اینکه
خبر ویرسون بیزه اوز ادانکه اونا جاری اولوب پس هاتفدن سس کلدی که یا محمد صلی الله علیه
و آله امر بو یوکدر و شفیع لر [illegible] اوتور بو شفیع لر اولاردان علاوه شفیعلر کتور
حضرت اللهون طرفنه اسمانه بلند ایدوب عرض ایلدی خدایا سنی اند ویرم آدم ابو البشر
حقنه و نوح و منیم جدیم ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و ذکریا و صالح و شعیب
هود و یونس و ادریس و شیث و موسی و عیسی و داود و سلیمان و دانیال و عزیر و هرون
حقلرینه که بو مقتولی دیرلده‌سن تا اونون امری ظاهر اولا پس خطاب وحی ایلدی او حضرته
که یا محمد صلی الله علیه و آله تا اوزیون و اولاد طاهرینون اسماء مقدسه‌لرینی بو اسم لره ضم ایتمیه‌سن
اجابته مقرون اولماز پس حضرت عرض ایلدی خدایا سنی اند ویرم انبیاء عظامدن و علاوه‌ده
مقربینون حقلرینه وبحق محمد وانت المحمود وبحق علی وانت الاعلی وبحق فاطمة وانت
فاطر السموات والارض وبحق الحسن وانت المحسن وبحق الحسین یا ذا الاحسان ان تحیی هذا
الشاب حتی یخبرنا بقاتله یعنی محمد حقنه و سن سن محمود و علی حقنه
و سن سن اعلی و فاطمه حقنه و سن سن فاطر السموات والارض و حسن حقنه و سن سن
احسان ایلین و حسین حقنه ای صاحب احسان بو ینکه احسان ایده‌سن بو جوانه تا اینکه
دیرلده‌سن اونا که انتقام ایلیه اوز قاتلینه همینکه امام حسین علیه السلامون مبارك آدی
ذکر اولوندی خداوند عالم او جوانه حیات عطا ایلدی کوزلرین اچدی پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مسجده‌یه دوشدی مبارك باشین سجده‌دن کوتوردی بیوردی ای جوان
بیزدن اوتری بیان ایله که سنی کیم [illegible] احوالاتسون باشدن کلو
پس جوان جمیع احوالاتنی او اوچ نفر یهودیلرون باشندا یاتماقنی و یهودیلر اولدوردمکنی
تفصیله حضرته عرض ایلدی پس او حضرت بولاری یهودیلردن الدی و اولاری اسلامه دعوت
ایلدی و شرط ایلدی که اگر ایمان کتورسز انتقامی عفو ایدرم و بو پوللاری سیزه
بذل ایدرم پس یهودیلر قبول ایلمدیلر پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکم ایلدی اولاری
اولدوردیلر و بعد یاندیردیلر پس جوانلی بیله داخل مدینه اولدیلار و پوللاری فقرا و مساکینه
تقسیم ایلدیلر پس او جوان احکام دینی تعلیم الدی بو یاده دوتدی مراجعت ایدوب ایلون

مدتندن صورا اوروولا بته بتشدی وتخت سلطنته برقرار اولدی ۱۱۰۰ ه مترجم دلکباب
عرض ایدر که بن حیوانده عاشورا کوننده اورینی خون آلود ایدوب نعره و شبهه چکه چکه صحرایه
قاچدی و نیجه حیواندی اول مظلوم کربلانون وفادار ذوالجناح ایدی ایلکه امر شهادت تمام
اولدی شمر ملعون حضرتنون مبارک باشنی تن طیبه سندن شهید ایتدی ذوالجناح
کوردی که صاحبی شهید اولدی و بی صاحب قالدی کوزلرینون یاشین توکه توکه شبهه چکه چکه
دوشدی صحرایه و شبهه سنده دیوردی الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها الخ

فی کتاب جواهر الاخبار نقلا عن
کتاب مصائب المعصومین کتاب جواهر

الاخبارده نقل ایدر بو حدیثی کتاب مصائب المعصومیندن که عبد الله بن عباسدن روایت اولنمش
کرد ایدی آخر اوکسیکه بو امتدن جهنمدن چقارلوکسی ورکر بقی شعبة الاولی سنة فی النار
یعنی بیتی بین جهنمده قالورتن بو وقت بین ایلدن صورا صیحه یا الله حکم او ندان صورا بین
ایل ندا ایلر یا حنان وبین ایل یا قیوم وبین ایل یا رحمن وبین ایل یا رحیم ایلکه خداوند
عالم اوز حکمنی اولارون بارسنده جاری ایدر فیقول الله تعالی یا جبرئیل ما فعل النار بالعاصین
من امة محمد صلی الله علیه و آله پس خداوند عالم بیوردی یا جبرئیل نه ایلدی اوت امت محمد صلی
علیه و آلهون عاصیلرینه عرض ایده الهی سن اعلمسن مندن پس بیوردی کیت اولارون احواله
نظر ایله پس جبرئیل کلر مالک جهنمون یاننه کورور اوتدان منبرون اوستنده اکلشوب مالک جبرئیلی
کورونده تعظیما قالخار آیاقه دیر نه سبب بو مقامه کلوبسن جبرئیل دیر نه ایلدون محمد صلی الله
علیه و آلهون امتنون عاصیلرینه مالک دیر تحقیق اوت اولارین حسابینی تکه باقی قالوب
اولارون نورلاری وقلبلری نه اولوب اینور نماز و ایمان جهته جبرئیل دیر کوتور جهنمون سرپوشنی
تا اولارا باخوم پس امر ایدر مالک خزنه جهنم سرپوشنی کوتوروللر پس اهل جهنم کوره للر جبرئیلی
کوزلجک صورتنده بولر للر که ملائکه عذاب دکول مالکدیلر للر ای مالک بو نه صالح کیمدر که بونداین
کوزلجک مخلوق هرکز کورمه مشوق دیر بو جبرئیل امیندر که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
وحی کتوردی ایلر محمد صلی الله علیه و آله اونی ایشیدن نه هاموسی صیحه چکوب اغلارلار
و عرض ایدرللر یا جبرئیل بیزیم سلامیمزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله یتور و احوالمزی
اوجنابه عرض ایله که بز سنون امتنون ضعیفلریوک تحقیق بیزیم ظالم عوذیمی اوت یاندیردی
و جهنمده قالمشوق پس جبرئیل عروج ایدر الله حضورنده دورار الله تعالی بیوردی ای جبرئیل محمد
صلی الله علیه و آلهون امتینی نیجه کوردون عرض ایدر سن اعلمسن اولارون احوالیرینون
بدلکنه و مکانلرینون تنکلکنه بیوردی کیت محمد حبیبمه ویر امتنون احواللرینی جبرئیل اغلیه
اغلیه کیدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله کورر شجره طوبانون النده اوتردن بیر قصره
دور که او قصرون دورت مین قپوسی وار بیک وایکی مصراعی وار بیک قرمزی قندیللر ایلکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله کوردی جبرئیل اغلیور بیورار نه ردنسن اغلادور بهشتده یا اخی

جبرئیل

جبرئیل عرض ایدر یا محمد صلی الله علیه و آله لو رایت ما رایت لبکیت اشد من بکائی یعنی یا رسول الله
صلی الله علیه و آله اکر اوزادیکه منی کوردیم سن کوریدون هر اینه منیم اغلاماقدان آرتوق اغلاردون
و تحقیق من کالشمسنون خدمتوکا عاصی امتلرینون یاننه اندان کرمعذب ایلر اوندا و سنه سلام کوندردی
و عرض ایدرللر که چوخ بد دور بیزیم احواللریمز و تنکدر مکانیمز و تحقیق اوت بیزیم اعضا و احشایی
یندی پس خلاق عالم اولارون ناله و سوز کدازلرینه اولارون حاجتلرینی ایشیدی و سورکه
ایشتدور اولارون پیغمبرلرینه وصاحبلرینه اولارون صوتلرینی و استغاثه لرینی کردیوللر
یا محمداه صلی الله علیه و آله اشفعنا فقد طال عذابنا یعنی یا محمداه شفاعت ایله بیزه
تحقیق طول اولدی بیزیم عذابیموز فاذا سمع النبی صلی الله علیه و آله صوتهم و یقول لبیک
یا امتی پس تا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اولارون سسلرینی ایشدن ورفتوبارلر
لبیک ای منیم امتیم پس اغلیه اغلیه کلر عرشون یاننه و جمیع پیغمبرلر حضرتون دالوبجه کلرلر
پس او جناب سجده یه دوشر و بیر حمد ثنا ایلر الله که اونون مثلی ثنا اولمیوب فیقول الله
تعالی ارفع راسک واسئل تعطها واشفع پس خداوند تبارک و تعالی بیورار کوتور باشوی سجده دن
و سؤال ایله که هر نه سؤال ایتسن عطا اولوناجاقدر و شفاعت ایله پس عرض ایدر یا رب
الاشقیاء قد نفذت حکمک فیهم وانقضیت عذابهم یعنی خدایا شقیلرون سنون حکمون
جاری اولدی و عذاب اولوندی اولارا پس خداوند عالم بیورار تحقیق من سنی شفیع ایلدیم
اولارا وانطلق وافرد علیهم السلام کیت و منیم سلامیمی اولارا یتور پس او جناب کلر
جهنمدن چخاردار هر او کسلری که قائل اولوبلار کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی
ولی الله پس آپارار اولاری بهشتون قاپوسنه و اولارده هاموسی چشمه حیوانده که بهشتون
قاپوسنده واقع اولوب غسل ایده للر و چشمه دن چخاندا مکمل امرد جوان اولالار و یوزلری بلالش
ای کیمی اولار لیکن آلنلارینده قد یازلمش اولار که هؤلاء جهنمیون عتقاء الرحمن من
النار یعنی بولار جهنمیلردر که الله آزاد ایلیوب دوزخدن و بهشت اهللری بو یازینی
سبب اولارا سرزنش و سرکوب ایده للر پس دعا ایدللر الله که الله او یازینی اولارون آلنلاریندان
محو ایدر ایلکه کافرلر کوره للر که مسلمانلاردن عاصیلری خلاص اولوب جهنمدن چخدیلار
آرزو ایده للر که بیز ده دنیاده مسلمان اولایدوق بیلکه قرآنده الله تعالی خبر ویروب که ربما یود الذین
کفروا لو کانوا مسلمین

علامه حلی شیخ حسن بن
یوسف علیه الرحمه کشف الیقینده

نقل ایدر بو حدیثی کفایة الطالبدن حافظ شافعیدن که عبد الله بن عباس مکه معظمه
شرفی اولدی و سعید بن جبیر اونون الندن دوتوب آپاراردی پس کنز ایلدی صفه زمزمه
ناکاه ایشیدی بیر جماعت اهل شامدن علی بن ابیطالب علیه السلامی سب ایدللر دیدی یا سعید
منی بونلر او جماعتون یاننه پس دوندی اولارون یاننده فقال ایکم الساب لله عز و جل
پس دیدی جماعت بیزدن هانسی دی که الله ی سب ایلیوردیدیلر سبحان الله بیزیم ایچمزده

برکیمسه بو خدیثی که اللهی سب ایده قال اتکم الساب لرسول الله دیدی هانسوز سیغمبر صلی الله علیه و آله سب ایدن وار . دید یلر بیز بو ایشدن الله ه پناه آپاریروز بیر کس که سیغمبر صلی الله علیه و آله سب ایده قال اتکم الساب لعلی بن ابیطالب علیهما السلام قالوا اما هذا فقد کان یعنی دیدی هانسوز علی بن ابیطالبه سب ایدر دید یلر علینه سب ایدن بیزیم ایچیمیزده وار قال فاشهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله سمعت اذنای و وعاه قلبی دیدی شهادت و یررم سیغمبره که ایشدوب منیم ایکی قولاقیم و ملکه ایدوب منیم قلبیم بو سوزی که ایشیدوم رسول خدا صلی الله علیه و آله سویلدی علی بن ابیطالبه یا علی من سبک فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله اکبه الله علی منخریه فی النار یعنی یا علی هر کس سنی سب ایده تحقیقا منی سب ایدوب و هر کس منی سب ایده تحقیقا اللهی سب ایدوب و هر کس اللهی سب ایده بورنی اوسته اودیلا (؟) سالار پس عبد الله بن عباس بو حدیثی اوجاعتده دوب اولار دان یوز بن چونددی جهنم

ایضا فیه عن انس کتبه علامه مرحوم نقل ایدور همین کتابده

وصاحب کتاب الشدن که دیور سیغمبر صلی الله علیه و آله سویلدی معراج کیجه سی کوردیم بیر ملکی که نوردن بیر منبر و ملائکه لر جمع اولوبلار اونون خدمتنده دیدیم یا جبرئیل بو کیمدی عرض ایلدی که یا رسول الله صلی الله علیه و آله یاخون اول او ملکه و سلام ویر اونا پس ملکون یاخونه کیتدیم و سلام ایلدیم ناکاه کوردیم منیم قرداشیم و عموم اوغلی علی بن ابیطالبدی فقلت یا جبرئیل سبقنی علی الی السماء الرابعة دیدیم یا جبرئیل علی مندن ابره لی یوردومی کوکه کلوب فقال لی یا محمد لا ولکن الملائکة شکت حبها لعلی فخلق الله ذلک الملک من نور علی صورة علی علیه السلام پس عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله یوخ و لکن ملائکه لر شکایت ایلدیلر اللهه علی علیه السلامون کثرت محبت لریندن پس خلق ایلدی الله تعالی بو ملکی نوردن علی علیه السلامون صورتنده فالملائکة تزوره فی کل لیلة جمعة و یوم جمعة سبعین الف مرة پس ملائکه لر زیارت ایدرلر اونی هر جمعه کیجه سی و جمعه کونده یتمش مین دفعه یسبحون الله و یهدون ثوابه لمحب علی علیه السلام تسبیح و تقدیس ایدرلر اللهه و هدیه ایدرلر اونون ثوابنی علی علیه السلامون دوستلرینه

علامه اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد

اعلامه همین کتابده نقل ایدور کتاب ابن خالویه و کتاب مناقب خوارزمی دن که عبد الله بن مسعود روایت ایدور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله زینب بنت جحشون ایوینده ن چخوب داخل اولدی جناب ام سلمه نون ایوینه پس قاپو دوکولدی بیوردی یا ام سلمه دور قاپونی آچ ام سلمه عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله کیمدی قاپو دوکن و نه شانی وار که بو ساعتده قاپو دوکر (؟) ... من کیدوب قاپونی آچوم و حال انکه نازل اولدی کیچه کون منیم حقیمده بو آیه الله نون کتابندن بیوردی یا ام سلمه بو دوستی سیغمبره اطاعت ایلمک اللهه اطاعت ایلمکدی و سیغمبره عاصی اولماق

اللهه عاصی اولماقدی وان بالباب رجلا لیس بنزق و لا خرق و ما کان لیدخل منزلا حتی لا یسمع حسا و هو یحب الله و رسوله یعنی بو ذرسق قاپودا بیر کشیدور که ضعیف العقل دکول و غضبلی و خفیف دکول و داخل اولماز بیر منزله تا اینکه بیر حسی و حرکتی ایشیتمیه ام سلمه دیور پس کندوم قاپونی آچدیم قاپونون عضاده لرندن یا پوشدی اوقدر داحاجدی که من منزلیمه داخل اولدیم بعد از ان داخل اولدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام ویردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیوردی ایا بو کیشینی تانورسان دیدوم بلی بو علی بن ابیطالبدی بیوردی هو اخی مخبته مخبتی و لحمه لحمی و دمه دمی یعنی او منیم قرداشیدی اونون محبتی منیم محبتیمدی اونون اتی منیم اتیمدی اونون قانی منیم قانیمدی یا ام سلمه هذا قاضی عداتی فاسمعی و اشهدی ای ام سلمه بو منیم وعده لریمی ادا ایلیندی ایشت و شاهد اول ای ام سلمه بو منیم عیبه علموک و منیم ولیمدی مندن صورا پس ایشت و شاهد اول و بو ناکثین و قاسطین و مارقین قاتلیدور که مندن صورا ایشت و شاهد اول هو و الله محیی سنتی فاسمعی و اشهدی او وورو اللهی منیم سنتمی احیا ایلیندی ایشت و شاهد اول لو ان عبدا عبد الله الف عام من بعد الف عام بین الرکن و المقام ثم لقی الله مبغضا لعلی لاکبه الله علی منخریه فی نار جهنم یعنی هر کاه بیر بنده عبادت ایده اللهه مین ایل مین ایلدن صورا رکن ایله مقام آراسنده پس ملاقات ایلیه اللهه علینون عداوتیله هر اینه الله تعالی اونی بورنی اوسته سالار جهنمون اودینه تمت

ایضا علامه اعلی الله مقامه کشف الیقین کتابنده نقل ایدور

سلیمان اعمشدن که ابو جعفر منصور روایت ایلدی اوز آتاسی محمددن اودا اوز آتاسی علیدن اودا اوز آتاسی عبد الله بن عباس بن عبد المطلبدن که عبد الله بن عباس دیور که وار ایدوق حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایله اکلشمشدوق اوجنابون ایوینون قاپوسنده ناکاه فاطمه زهرا سلام الله علیها کلدی بیر حالتده که امام حسین علیه السلامی که اوشاقیدی کوکسنده وار و معصومه شدتیله اغلوردی پس استقبال ایلدی او خواتونه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حسین علیه السلامی اوندان الدی و بیوردی نه زاد اغلادورسنی یا فاطمه علیها السلام عرض ایلدی یا رسول الله قریش عورتلری منه سرزنش و شماتت ایلدیلر که آتان سنی بیر چیز کاسب کیشیه تزویج ایلدی که مال و دولتی یوخدی بیوردیکه آرام دوت بعد که سندن بو سوزی ایشتدم من سنی تزویج ایلدیم تا اینکه الله تعالی سنی تزویج ایلدی اوز عرشی اوستنده و شاهد اولدی بونا جبرئیل و بدر سنی که خداوند عالم مطلع اولدی دنیا اهلینه مطلع اولدیقی پس اختیار ایلدی مخلوقاتدن سنون آتاوی پس منی پیغمبر لقمه مبعوث ایلدی پس ثانی مطلع اولدی اختیار ایلدی مخلوقاتدن علی علیه السلامی پس وحی ایلدی منه سنی اونا تزویج ایلدیم و اونی اوزیمه وصی و وزیر قرار ایلدیم پس علی اشجع الناس دور قلبده و اعلم الناسدور علمده و احلم الناسدور حلمده و اقدم الناسدور اسلامده و اسخی الناسدور الده و احسن الناسدور

الخرق بضم الخاء و سکون الراء الجاهل و الاحمق و ضعیف العقل من مؤلفه

النزق بالتحریک الخفة و الطیش الی الغضب لمؤلفه عفی الله عنه جرائمه بفضله و رحمته

کشتن حضرت رسول ص بملکی صورت علی علیه السلام

خلقت یا فاطمه من الاجا قام لواء حمدک وجنتلرون کلیدلری اوز الیمه تعدازان تسلیم ایده حکم علی علیه السلام یعنی حضرت آدم واولوب اولادی علی علیه السلامون علمنون آلتنده اولاجقلار یا فاطمه صباح قیامتده مقام ایده جکم علی علیه السلامی اوز حوضمه سیراب ایدر هر کیمکه منیم امتمدن نا نوروسنون اوغلانلرون حسن وحسین علیهما السلام جنت جوانلارینون آقالاریدلار وتحقیق سبقت ایدوب اولارون آدی موسی یون نورانده شبر وشبیر ایدی آدلانوبدی اولار الله محمد وعلینون کرامتلری سینه واوز کرامت وعزتلری جهتنه حسن وحسین علیهما السلام یا فاطمه سلام الله علیها قیامتده سنون آتان ایکی حله جنت حله لریندن لباس ایدر وعلیه ایکی حله لباس ایدر ولواء حمد منیم الیمده اولار وامتیم بولوانون آلتنده اولالار پس لواء حمدی ویررم علی علیه السلام علینون کرامتی جهتنه الله یا تندا ومنادی الٰهی ندا ایلر یا محمد یا نعم الجد دور سنون جدون ابراهیم و یا نعم الاخ قرداشدی سنون قرداشون علی بن ابیطالب وزمانیکه پروردگار عالم منی ندا ایدر علینی ندا ایلر منلن بیلر فاذا جثوت جثی علی معی واذا شفعت شفع علی معی پس زمانیکه مقام محاصده من دیزوم اوستر اکلشرم علیده اکلشر وزمانیکه من شفاعت ایلرم علیده شفاعت ایلر واذا اجبت اجیب علی معی وزمانیکه منیم شفاعتیم قبول اولونه علینونده شفاعتی قبول اولونه علینونده وبدرستی علی مقامده منلن بیلر دور عطا اولونه اونا جنتون کلیدی لری فو معی یا فاطمه ان علیا وشیعته هم الفائزون غدا دورکلان ای فاطمه کره صباح قیامتده علی واونون شیعه لری رستکار اولور دیلر قال وبینا فاطمه جالسة اذ اقبل رسول الله صلی الله علیه وآله حتی جلس الیها راوی دیور بو اثناده فاطمه علیها سلام اکلشمشدی ناکاه تشریف کتوردی رسول خدا صلی الله علیه وآله تا اینکه اکلشدی اوبون یانده وقال یا فاطمه لا تبکی ولا تحزنی فلا بد من مفارقتک فاشتد بکائها و بیوردی یا فاطمه اغلاما وغمکین اولما چاره یوخدی سن مندن آیرولاجاقسان پس اوخاتونون اغلاماقی آرتوردی واوندان صوره عرض ایلدی که یا ابتاه هاراده سنه ملاقات ایلرم بیورد که لواء حمدون آلتنده که امتمه شفاعت ایلرم عرض ایلدی اکر اوراده سنی تاپماسام بیوردی پل صراط یاننده که جبرئیل ساغیمده ومیکائیل صولیمده واسرافیل دوندارمنیم نورمدن ومل‌ائکه لرده الیمده اولالار وانا انادی یا رب امتی امتی هون علیهم الحساب ومن ندا ایلرم خدایا رحم ایله منیم امتمه رحم ایله منیم امتمه و آسان ایله اولارون حسابی بعدازان باخارام ساغه وصوله اوز امتمه وجمیع پیغمبرلر مشغول اولالار اوز نفسلرینه ویقول یا رب نفسی نفسی ودیللرلر خدایا منیم اوز جانمه رحم ایله اوز جانمه رحم ایله وانا اقول یا رب امتی امتی ومن دیرم خدایا امتمه رحم ایله امتمه رحم ایله فاول من یلحق بی من امتی انت وعلی والحسن والحسین علیهما السلام واول اوکسکه منیم امتمدن منه ملاقات ایلور سن وعلیدی وحسندی وحسین دی فیقول الرب یا محمد صلی الله ان امتک لو اتونی بذنوب کامثال الجبال لغفرت لهم ما لم یشرکوا بی شیئا ولم یوالوا

لی عدوا پس بویوردی پروردکار عالم یا محمد صلی الله علیه وآله بدرستی هرگاه سنون امتون کوره لر منه بیرمقدار کناهلر که داغلارون اغورلقنده اولالار هر آینه من عفو ایدرم اولاری مادامیکه منه شریک قرار ویرمیه لر ومنیم دشمنی دوست دوتمیالار در کتاب جواهر السنیة فی احادیث القدسیة مسطور است در باب سیزدهم انتخاب کرد شیخ ابو الفتح کراجکی بسند خود از ابن عباس روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود قسم بر آنکه مرا بحق مبعوث فرموده بشیر و نذیر که مستقر و برقرار نشده است عرشی و نه کرسی و کردش نمیکند فلک و برپا نشد آسمانها و قرار نگرفته است زمین مگر باینکه نوشته شده بر آنها لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین علیه السلام و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده از آن بزرگوار از آباء کرام خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله که جبرئیل که خدا وند عالم جل ذکره فرمود که ای بندگان من بعمل آورید افضل طاعات و اعظم عبادات را تا اینکه من محبت سهل کیری کنم با شما هر چند که قصور داشته باشید در ما سوای آنها و بدرستیکه افضل طاعات و اعظم عبادات توحید من و تصدیق بنبوت نبی من و تسلیم نمودن بر ولایت آنکه نصب نموده او را رسول من بعد از خود و او علی بن ابیطالب و ائمه طاهرین است از نسل علی و بدرستیکه اعظم معاصی در نزد من کافر شدن بر من و بر نبی من و مخاربه کردن با ولی محمد بعد از او که او علی بن ابیطالب است و اولیای دوست بعد از او پس هرگاه بخواهید اینکه بوده باشید در نزد من در منظر اعلی و شرف اشرف پس باید نباشد احدی از بندگانم نزد شما مقدم از محمد صلی الله علیه وآله و بعد از آنها مقدم از ابدال ایشان که قائمند بر امور بنده کان من پس بدرستی هرکسیکه اعتقاد او این نوع باشد قرار میدهم او را از اشرف ملوک جنت و بدانید بدرستیکه مبغوض ترین خلق بر من کسی است که خود را بمن مثل قرار دهد و ادعا نماید ربوبیت مرا و مبغوض ترین خلق بعد از او کسی است که خود را مثل قرار دهد بر محمد و منازعه نماید با او در نبوتش و ادعا نماید نبوت را و مبغوض ترین خلق بر من بعد از او کسی است که خود را مثل قرار دهد بر وصی محمد صلی الله علیه وآله و منازعه نماید با او در محل او و شرف او و ادعا نماید محل و شرف ایشان را و مبغوض ترین خلق بمن بعد از اینها کسانی اند که ادعا کنند حق تبرا ایشان را و متعرض غضب و سخط من اند کسانیکه بر این ادعاها برآنها یاری کنند و مبغوض ترین خلق بمن بعد از اینها کسانی اند که به فعل اینها راضی باشند هر چند که یاری کنند کان اینها نباشند و همچنین محبوب ترین خلق بمن برپا دارندگان حق منست و افضل ایشان نزد من و اکرم ایشان بر من محمد صلی الله علیه وآله است که سید مخلوقات منست و اکرم آنها و افضل آنها بعد از محمد صلی الله علیه وآله است علی علیه السلام برادر مصطفی که مرتضی است و بعد از این دو آن کسانی اند که قائلند به عدل و قسط از ائمه حق و افضل مردم بعد از ایشان کسانی اند که اعانت نمایند بر ایشان در حق ایشان و محبوب ترین خلق

نبوی ... من بعد از ایشان کسی است که دوست دارد ایشان را و دشمن دارد دشمنان ایشان را از هر جهت
که ساری ایشان امکان نداشته باشد

ایضاً کتاب کشف الیقین علامه حلی اعلی الله مقامه روایت

ایدیور جابر بن عبد الله انصاری دن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان جبرئیل
نزل علی وقال ان الله تعالی یامرك ان تقوم بفضائل علی بن ابی طالب خطیبا کندیکی جابر که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بیوردی که بدرستی جبرئیل منه نازل اولدی و دیدیکه بدرستی خداوند
تبارك و تعالی امر ایدیور سنه که علی بن ابیطالب علیهما السلامك فضائلیچون خطبه قراءت ایله یعنی بیوره سن
ناسه دنیادن رحلتا ایدندن صوکرا بو فضائللری بیورسینلر جماعت سنك طرفیندن و امر ایدر
الله تعالی جمیع ملائکه لره که ایشتسونلر او فضیلتلری که سن بیوراجاقسان اصحابیکه و الله تعالی
وحی ایدیور سنه که یا محمد صلی الله علیه و آله هرکس مخالفت ایده سنه علی علیه السلامك امرنده
پس اونون اوجوندی جهنمك اوتی و هرکس طاعت و قبول ایده اونون اوجوندی جنت پس ایلکه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بو وحیی ایشتدی خلقی جمع ایلدی مسجده و چخدی منبره اول
کلامیکه سویلدی بو ایدی که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم بعدازان بیوردی که
ایها الناس انا البشیر و انا النذیر و انا النبی الامی انی مبلغکم عن الله عز و جل فی امر رجل
لحمه لحمی و دمه دمی و هو عیبة العلم و هو الذی انتجبه الله من هذه الامة و اصطفاه و هداه و تولاه
یعنی ای جماعت ناس من بشیر منم نذیر منم امی پیغمبر بدرستی من الله طرفیندن یتوردم سیزه بر کیسنك
خصوصنده که اونون اتی منیم اتمدور و اونون قانی منیم قانمدور و اودور اللهك علمنون عیبه سی
و اودور او کیسه که الله سچوب اونی بو امتدن و برگزیده ایدوب و هدایت ایدوب و دوست
دوتوب اونی یا اینکه ولی ایدوب و بیوروب و خلق ایلدی منی و اونی و فضیلت و بردی منه رسالتی
و فضیلت و بردی اونا منده تبلیغ امنکه و قرار ایلدی منی مدینه علم و قلدی ایلدی اونی بو مدینه نك
قاپوسی و علمنون خازنی که خلق اوندن کسب نور احکام ایده لر و مخصوص ایلدی اونی وصایته و ثابت
ایلدی اونون امرینی و تخویف ایلدی اونون عداوتندن و مقرب ایلدی اوزینه اونون موالاتنی
و باغشلادی اونون شیعه لرینی و امر ایلدی جمیع ناسه اونون اطاعتنه و بدرستی خداوند عز
و جل بیوروبدر من عاداه عادانی و من والاه والانی و من ناصبه ناصبنی و من خالفه خالفنی و من
عصاه عصانی و من اذاه اذانی و من ابغضه ابغضنی و من اراده ارادنی و من کاذبه کاذبنی و من نصره
نصرنی یعنی هرکس عداوت ایده اونیلان منیلن عداوت ایدوب هرکس دوستلوق ایده
اونیلان منیلن دوستلوق ایدوب و هرکس ناصبی اولا اونا منه ناصبی اولوب هرکس مخالفت
ایده اونا منه مخالفت ایدوب هرکس عاصی اولا اونا منه عاصی اولوب هرکس اذیت ایده اونا
منه اذیت ایدوب هرکس بغضلی اولا اونا منه بغضلی اولوب هرکس اراده ایده اونی منی اراده
ایدوب هرکس تکذیب ایده اونی منی تکذیب ایدوب هرکس کومك ایده اونا منه کومك ایدوب

ایها الناس ایشیدوننا و زاد یکه من سیزه امر ایدیورم اونا فرمانبرلق و اطاعت ایدون اونا پس بدرستی من
سیزی قورخودورام اللهدن عذاب ایلمه کونندن که تاپار کل نفس اوزی ایدیکی عملی ایدوب خیردن حاضر
اولمش و اوزی ایدیکی عملی ایدوب شردن دوست دوتار او بیلان اونون آراسنده امد بعید اوله
قورخودورام سیزی اوندن ثم اخذ بید علی علیه السلام فقال معاشر الناس بعد ازان
دوندی علیه السلامه و الیندن دوتوب بیوردی که جماعت بو دور مؤمنلرون مولاسی و اللهدن حجتی
مخلوق اوزرینه و کافرلره جهاد ایلیان پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه اولوب درگاه
اللهیه اولوب عرض ایلدی اللهم انی قد بلغت و هم عبادك و انت القادر علی اصلاحهم
فاصلحهم برحمتك یا ارحم الراحمین استغفر الله لی و لکم خدایا بدرستی من یتوردیم و بولادم
سنون بنده لرینه بلوروسن قادرسن اولاردن اصلاح لرینه پس اصلاح ایله اولاری او زمان
رحمتیلن ای ارحم الراحمین و استغفار ایدیوروم اوزوم اوچون و سیزون اوچون بعد ازان
منبردن دوشدی فاتاه جبرئیل فقال ان الله یقرئك السلام پس گلدی و خضرته جبرئیل
و عرض ایلدی که یا علی بدرستی که الله سنه سلام گوندردی و بیوروب الله سنه جزای خیر ویرسون
و عطا ایلسون بو فضیلتی که بیوردیك امتك اوزره پس تحقیق بیوردین اللهون رسالتینی و نصیحت
ایلدون اوز امتیوه و راضی ایلدون بو تبلیغیله مؤمنلری و رغم انفه ایلدون کافرلری یا محمد
صلی الله علیه و آله ان ابن عمك مبتلی و مبتلی به یا محمد صلی الله علیه و آله قل فی کل اوقاتك
الحمد لله رب العالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یا محمد صلی الله علیه و آله
بدرستی سنون عمون اوغلی مبتلا اولاجق و مبتلا اولونمش اولار یا محمد صلی الله علیه و آله
دیگلن هر وقتده الحمد لله رب العالمین و تیز بولارلار کسلری که ظلم ایلدیلر هارا اولاجاقلارون قایدلارندن

کتاب حدیقة الشیعه صاحبی مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه

در محل ابطال مذاهب صوفیه و ابطال من آئمه ایشان بعضی احادیث در کفر و الحاد ایشان نقل
میکند و میگوید که اکثر اوراد و اذکار ایشان با غنا و تقطیع موسیقی باشد و حال آنکه باتفاق و اجماع
علمای شیعه غنا حرام است و شك نیست که غنا عبارت از صوت است که مشتمل باشد بر ترجیع مطرب
اگرچه با تقطیع موسیقی نباشد و فاعل و سامع آن عاصی و فاسق و مردود الشهاده است و جناب
شیخ جعفر شوشتری علیه الرحمه و الغفران در فوائد المشاهد روایت کرده است که شیطان
مجالس وعظ می آید و کسانیکه موعظه با ایشان اثر میکند میگوید پدر و مادرم فدای تو باد که موعظه
بتو اثر میکند ولکن واعظ مردم را از خدا میترساند ملائکه بان واعظ میگویند جزاك علی الله و لکن واعظ
مردم را بر معصیت الهی جری نمود شیطان بان واعظ میگوید اجرك علی و کسیکه مردم را جری
بر معصیت کند نایب شیطان است و از جمله مواعظ حضرت امیر المؤمنین است که فرموده عباد الله
تزودوا فی ایام الفناء لایام البقاء قد دللتم علی الزاد و امرتم بالظعن و حثثتم علی المسیر فانما انتم
کرکب وقوف لا تدرون متی تؤمرون بالمسیر عباد الله احذروا یوماً تفحص فیه الاعمال و یکثر فیه

الزلزال وتشیب فیه الاطفال عباد الله الان فاعملوا والالسن مطلقة والابدان صحیحة والنقل فیح والمجال عریض قبل ارهاق الفوت وحلول الموت فحققوا علیکم نزوله ولا تنتظروا قدومه بعفو سیفر باید قبل قدوم الموت واخذ عزیز المقتدر **ودر حدیث است**

که جوان مردی درحالت احتضار بود وحضرت رسول خدا صلی الله علیه واله در نزدش تشریف داد فرمود بگو لا اله الا الله جوان چون زبانش بسته بود نتوانست حضرت رسول صلی الله علیه واله چون زبانش بسته بود از حضار سؤال کرد که این جوان چگونه دارد که زبانش بسته شد گفتند که مادر دارد حضرت مادرش را احضار فرموده گفت پسرت را حلال کن زن عرض کرد پدر ومادرم فدایت باد چه طور حلالش کنم که چشم مرا زده وکور کرده او را حلال نمیکنم حضرت فرمود راضی شو که پسرت را آتش بزنند عرض کرد پس حلالش کرد بعد زبان آن جوان گشاده شد کلمه لا اله الا الله بتلقین رسول خدا صلی الله علیه واله گفته تسلیم شد تمت

کتاب کنز الواعظین دکی روایت ایله حاجی ملا محمد صالح برغانی رحمه الله

مواعظ ائمه علیهم السلام اوجملدن مواعظ حضرت صادق علیه السلام عبد الله بن جندب سوزوب چوخ فقرا ایدن صورا حضرت سوزود یا بن جندب لا تقل فی المذنبین من اهل دعوتکم الا خیرا واستکینوا الی الله فی توفیقهم یعنی ای جندب اوغلی دیمه گلگی او گناهکارلردن خصوصده که سیزون دعوت اهلی زندی یعنی واعظین وناصحین مؤمنلردن مگر خیر وتضرع ایدون الله اولارون توفیق تاپمقلرینه وسؤال ایدون اولاردان توبه یول که بیزی قصد ایلیه ودوست دوتاویم دشمنلریمی دوعیاویم اوراد یکره عالمده اودوتاوسا کتاولا اوداتا یکه علی یوخدی پاشکته دی بیر سله شخص هشته دود

یا بن جندب هر کس دوست که الله تزویج ایده اولحور العین وتاج لندیره او بی نوردن گیره حلل ایلسون او دخوص قرداشون قلبنه سرور اما انه ما یسد لله ثمن فضل الا قدام الجنة لا هو وزیاد بهم بیلیرد گول بدیدی عبادت اولمو بمووب اللهم بی عباد سیلن گیر دین قرداشلارده احسان ایمکون دود یا دستنه کوتور بیان قدم شوب برابری اولا یا بن جندب من عتر اخاه وحقره ونا واه جعل الله النار ماواه یعنی ای جندب اوغلی هر کس عنش ایلیبر دینی قرداشینی وحقیر حساب ایده اوبی ونیتینی عسر وتحقیر اولا باغلیا ایر جهنم اونون مکانیدی یا بن جندب الماشی فی حاجة اخیه کالساعی بین الصفا والمروة وقاضی حاجته کالمتشحط بدمه فی سبیل الله یوم بدر واحد ای جندب اوغلی دین قرداشنون حاجتینه بر اوورده ایمکدن اوتری قدم اوران او شخص کیمیدی که صفا ایلن مروه آرا لوقنده سعی ایده ودین قرداشنون حاجتینی روا ایدن احد وبدر دعواسنده شهید اولوب اوز قانینه بلشن شخص کیمیدی الله یا نده وما عذب الله امة الا عند استهانتهم بحقوق فقراء اخوانهم وعذاب ایلمز الله بر طایفه مگر او زمان که فقیر قرداشلارینون حقلرینده تقصیر وخیانت ایده لر یا بن جندب

در احوال جوانی از مرضی در حالت احتضار عاق بود بمادرش

۲ هر کس

بلغ شیعتنا وقل لهم لا تذهبن بکم المذاهب فوالله لا تنال ولایتنا الا بالورع والاجتهاد فی الدنیا ومواساة الاخوان فی الله ولیس من شیعتنا من یظلم الناس ای جندب اوغلی یتوردیریم شیعه لریمزه ودیگلن اولارا الستر سیزی مذهبلر ایاردماسون **مترجم عرض ایدور** یعنی او مذهبلری که اوامر ونواهی اولاری ون ایچینده سهل وبی اعتنا دور بونوع مذهبلره میل ایتمیون وعمل ایدون اللهون اوامر ونواهیسینه پس اندا اولسون اللهه که بیزیم ولایتمزه یتوشولمز مگر ورع وتقوی ایلن ودنیاده جد وجهد دین قرداشلارینه الله خاطرینه مواساة ایتمکیله ودگول بیزیم شیعه لریمزدن او کیمسه که خلقه ظلم ایده ای جندب اوغلی بیزیم شیعه لریمز معروف اولاریخه صفتلرینه که اونجله دندور سخاوت وبذل اخوان وگیجه وگوندوزده اللی بیر رکعت نماز وزوال شمسی محافظت ایتمک وترک شرب مسکر ای جندب اوغلی بدرستی خیر کل وشر کل سنون قباقنده دور وخیری وشری گورمه سن مگر آخرتده که خداوند عالم خیرکلی بهشتده وشر کلی جهنمده قرار ایدوب که اولار دیلاقی قالا نلار ای جندب اوغلی بدرستی که خداوند عز وجل او وحی لرنده سویلیوب که بود وربوندان غیری دگول من اوکسلرون نمازینی قبول ایدرم که تواضع ایده منیم عظمته ونفسی شهوت لردن ساخلیا منیم رضامده وگوننی منیم ذکریمله اخشام ایده ومنیم مخلوقمه بیوکلیک ساتمیه واجلاره طعام ویره عریانلاره لباس ومصیبت دیده لره رحم ایده وغریبلره مسکن ویره پس بیله شخصون نوری نوراپی اولار کون کیمی واونا ظلمتده نور عطا ایلرم وجهالتده حلم اوزره تمیلداوبی حفظ ایدرم وملائکلری اونا مستحفظ قرار ایدرم ودعا ایدنده لبیک دیرم وسؤال ایدنده عطا ایلرم بیر بیلنده منیم یانمدا جنات فردوس کیمیدی که بری تمام اولماز وحالی تغییر تاپماز یا بن جندب الاسلام عریان فلباسه الحیاء وزینته الوقار ومروته العمل الصالح وعماده الورع ولکل شیء اساس واساس الاسلام حبنا اهل البیت ای جندب اوغلی اسلام عریاندی اونون لباسی حیادور وزینتی وقاردور ومروتی عمل صالح وستونی تقوی وهر شیئون بیر بناواری واسلامون بناسی بیز اهلبیتی دوست دوتماقدی تمت

ازضافه ومن مواعظ مولینا علی بن الحسین علیهما السلام

وقد کتفیت من عباراتها العربیة الی ترجمتها بالترکیة لطولها کتاب کنز الواعظین دکی روایات اولونوب جناب سید ساجدین علیه السلامون مواعظ بالغه شافیه سی ومن کفایت ایلدیم عبارات عربیه لرینی بازمامقدان ترجمه ترکیه طول ولماقی سببه که علی بن الحسین علیهما السلام بیورود ایها الناس بدرستی سیزون محبوب راغوز الله تعالی سیزون عملی یاخجی راغوز دی وبدرستی سیزون بوبوک راغوز الله یاننده اوکسدور که میل ورغبتی اللهه توکیدور وسیزون الله عذابندن نجات تاپان راغوز اوکسدور که شدتلی الله دن قوره خلو راخدی وبدرستی سیزون یاخون راغوز اللهه اوکسدور که خلقی وسیع راخدی وبدرستی سیزون اللهه

راضی اولان راغبلری اللهه اوکسه دورکه عبادتنه وسعت ویرن راضیدر و بو درسته سیزدن عزیز
راغبلر الله یانده سیزدن تقوی‌لی راغبلردر و بیوردیکه اوز او علی امام محمد باقر علیه السلامه که
خیر واحسان ایله هر کیمسه که سندن خیر واحسان خواهش ایده هرکاه اوشخص مستحق
خیر واحسانی ایسه تحقیق محلنده واقع اولوب واکر غیر مستحقدی ایسه سن لایق
احسانه یعنی سن مستحق وسزاوارسن که غیر مستحقه دخی احسان ایده سن و هرکاه بر شخص
سنی ساق طرفندن سب ایده بعده چونوب صول طرفندن کلوب سندن عذر خواهلق
ایدرسه قبول ایله دیو بیوردی او بزرکوارکه بویوک رتبه اولان اللهک حقی سنه اودرکه عبادت
ایده سن اونا و شریک قرار ویرمیه سن اونا هیچ بر شیئی ایلکه بو عبادتی و ترک شرکی اخلاصله
ایلدیکون قرار ایدوب سندن اوتری اوزینه که سنوک دنیا و آخرت امورانوکه کفایت ویرسون
وسنوک اوز نفسوک حقی اودر که ظاهر و باطنوی اللهک عبادتنده مصروف ایده
سن و سنوک دیلوک حقی سنه اودر که کذبدن ساخلیوب خیر کلمه‌لره عادت ویره سن
و بیفایده ارتوخ کلامدن حرکت قیمیه سن وقولاقلروک حقی اودر که غیبتدن و سایر قولاق
اسماغی حلال اولمیان زادلاردن حفظ ایده سن و کوزلروک حقی اودر که بوماسان جمع
باخمانی حلال اولمیان زادلاردن و عبرت نظریله باخاسان واللروک حقی اودر
که اچوب واوزاتمیاسان اوزادلار طرفه که حلال دکول سنه و ایاقلروک حقی اودر
که مشی ایتمیه سن اول زادلار طرفه که حلال دکول که سن او قدملرله دوراجاقسان
بل صراطده مبادا لغزش تاپوب سنی جهنمه سالا و قارنوک حقی اودر که اونی حرام و شبهه‌ناک
ماکولات و مشروباته ظرف ایتمیه سن و علاقه توخ اولماق قدرندن زیاده دولدورمیاسان
و قبل و دبروک حقی اودر که حفظ ایده سن اولاری زنا و لواطه‌دن و خلقون اولاره باخماقندان
و نمازوک حقی اودر که بیله سن و اولیاسان که نازل اولوبسان اللهه و دوروبسان
اللهک حضورنده ایلکه بوئی بیله سن دوراسان بیر عبد ذلیلین دورماغی کمی که حقارتله
و خوفله و امیدله و تضرعله و سکونتله و قاریلمن و رغبتله اونوک حضورنده دورار و
قلبوی متوجه ایده سن او معبوده و عمل کوره سن قوانین شرعیه و آداب معتبره سیله
و حجوک حقی اودر که عارف اولاسان بونا که سن قوناق نازل اولورسان اوز پروردکاره
و فرار ایدورسن اوز کناهلرندن الله طرفنه و اونله دورسوک توبه‌وک قبول اولماقیچون
و مناسک حجوک عملنه کلمکی اوقاتونلن که سنه واجب ایدوب و اوروجوک حقی بودر
که اتلیاسان بونیکه اوروج بیر پرده در و حجابدر و سنلن جهنمون اوداسنه اوحجابی و پرده‌نی
اوزوب خداوند عالم سنوک دیلوک و کوزونی و قارنوک و فرجوکی بوسببه که سنی مستور
اتسون جهنمدن بس هرکاه اوروجی دریماسان اللهک پرده‌سنی یرتوبسان اوزندن
و صدقه‌نون حقی اودر که بیلیاسان صدقه سنوک ذخیره‌ندی اللهک یانده و امانتدر
که اللهه تاپشورسان و اوصدقه که پنهانی ایدوب اللهه تاپشوراسان هکرراخ و نفعلی

آشکاره ایدوب تاپشورماقدان و کرک بوله سن که صدقه دفع ایدر سندن دنیاده بلالری
و ناخوشلقلاری و دفع ایدر سندن آخرتده جهنمون اودینی و هوا خواهلرون حقی اودر
که خواهشلرینده مقصودین الله رضاسی اولانه مخلوق واراده ایده سن خواهشلرینه و ندامی
رحمتنه یتشمکی و نجات تاپماقی اوکون که اللهه ملاقات ایده سن و سلطانلرون حقی اودر
بوله سن که قرار ایدوب سنی اوندان اوتری آزمایش و سنی ویروب اونوک تحت تسلط
و اختیارنه و بو مرتبه سلطنتی الله عطا ایدوب و ناوسن مفروض سن که اونون سخط و تنبیهلرینه
اونا متعرض اولمیاسان واکر متعرض اولسان اوندوی اوز اللریله هلاکته سالارسان و سبب
اولورسان اونو تنبیه‌لرینه که سلطان طرفندن سنه اولونا روسنه علم تعلیم ایدنون حقی اودر که اونو معلم
تعظیم ایده سن و اونون مجلسنه احترام توقیر عمله کتوره سن و متوجه اولوب یاخجی قولاق ویره
سن و صوتوی اونا ارجالتمیاسان و اونون حضورنده سائله جواب ویرمیوب اونا رجوع ایده سن و
حاضر اولان مجلسده احادیث خبارین اتمیه سن و یاننده بیر کیمسه‌نون غیبتنی اتمیه سن واونا ایراد
اتمیه سن اکر بیر خلافه اوندان واقع اولسا و عیبلرینی اورتوب و تعریف‌لرینی ظاهر ایده سن واونون
دشمنلریله مجالست اتمیه سن و دوست‌لرینی دشمن دوتمیه سن ایلکه بیله ایلدیکون سنون اوچون
شهادت ایلر اللهک ملائکه‌لری که اونی اراده ایدوب علم اخذ ایدوبسن الله‌دن اوتری نه مخلوقدن
اوتری واما عورتون حقی بودر که بیله‌سن که اولا بونا که قرار ایدوب الله تعالی عورتی سنون اوچون
مونس و ساکن او لاحاق و عورت بیر نعمتدر الله تعالیدن سنه بس اکرام واحترام ایده سن
اونا و ملایمتلن مدارا ایده سن اکرچه سنون حقون اونا واجبراخدی بس بیدر سیه سنون
اوچون لازمدر اخبره که اونا رحم ایده سن اوندان اوتری که سنون اسیرندی و طعام و لباس ویره
سن و اکر بیر خلاف ادب اتش کورسه عفو ایده سن واما نوکرون و غلامون و کنیزون حقی بودر
که عالم اولاسان بونا که او سنون پروردکارون مخلوقیدی و اونون آتا و آناسی سنون آتا و آنان
یعنی آدم و حوادی‌سن اونا مالک و آقا اولوبسان اما سن خلق ایتمیسن اونی خلق ایدوبسن یا بعض اعضاسی
خلق ایدوبسن و نه رازقسن بلکه سنون و اونون رازقی الله تعالادر و اونی سنه
زیردست ایدوب و سنی امین قرار ایدوب اونا و اونی سنه امانت تاپشوروب و حفظ ایدورا و
زادلاریکیم سندن اونا یتشه خیردن بس احسان ایله اونا بیله که احسان ایدوب الله سنه و هرکاه
ناخوش دوتورسان اونی بس تبدیل ایتکلن و انجیتمه اللهک مخلوقنی واما آناوون حقی بس کرک
بوله سن که سنی کوتوروب بیر یره یعنی قارننده که هیچکس هیچ کسی اوبرده کوتوروب ساخلاماز
و عطا ایدوب سنه اوز قلبنون میوه‌سنی بیله میوه که هیچکس هیچ کسه ویرمز و ساخلیوب سنی
جمیع جوارح واعضاسیله و باک اتمیوب که اوزی آج قالوب سنی دیدیروب و سوسز اولوب
سنی سیراب ایدوب و عریان قالوب سنی کیندیروب و اوزی کونشده قالوب سنی کولکه‌ده
ساخلیوب و یوخیدان بیل اولوب سندن اوتری و سنی سویوقدان و ایستیدن محافظت ایدوب
تا اینکه سن اونا حمایت و محبت ایده سن بس بیدر سنی سن لاناوون شکرینه طاقت کتوره سن مکر

اللهدن مدد ایله و توفیقیله ادا ایتمکدر و اما اتاڭ حقی بودر که عالم اولاسن بوڭا که او سنوڭ اصلوڭدر
و اکر او اولماسه ایدی سن اولمازدڭ پس هر وقت که کوردڭ اوز نفسڭده بیر زاد که سنی تعجبه
کتوریر پس بیلکل که اتاڭ اصل نعمتدر و تعجب ایتدیکوڭ امرڭ که اوزڭده اوڭا ملاحظه
ایده سن و حمد و شکر ایله اللهه بو نعمتڭ قدری ایله و بیر قوت یوخدر مکر اللهڭ اما اولادڭ
حقی پس بودر که عالم اولاسن بوڭا که او سندندر و منسوبدر دنیاده اوڭڭ خیر و شری
و سن سؤال اولنوجاقسان اوڭا اتدیکڭ که اولیوی اوڭا وار ایده سن حسن ادب ایله و پروردکار
و شریعته دلالت ایتمکدن و اعانت ایتمکدن عبادت پروردکاره عالمه قیل ایشی کور اولاد خصوصنده
بیر قرار ایله که سن ثواب ویرولمش اولاجاقسان اکر خیر عمله و احسانه دلالت ایده سن و معاقب
اولاجاقسان اکر بد عمله و خلافه وادار ایده سن و اما سنوڭ صلبیڭ و بطنیڭ قرداشوڭ حقی بودر که
علم اولا بوڭا که او سنوڭ الیڭدر و قوتڭدر و ذکر اولنه اللهڭ معصیتنه سبب ایلیه ورنه مخلوقه
ظلم ایلیکه و بو لازمدر غیری زاد لازمدر او نامه ایله و نصیحت ایله اکر اطاعت ایلیه بها و الا
پس الله تعالی اکرمدر ورنده اوندن و اما جلیسوڭ حقی بودر که اوڭ حقی که سنلن معاً
بیر مجلسه کیده ولو دور کراوڭا ملایمت ایده سن و عدالت و انصاف ایده سن دانوشاقلارینون
جوابنده و مجلسدن دورمیاسان مکر اوڭ اذنیله و اکر بیر نفر کلوب سنوڭ یاڭڭده اکلشنه جایز دور
اونا کیدوب کیده سنوڭ اذنڭ اولمامشیدی نسیان ایده سن که اوڭ لغزشلرینی و اوڭڭ
یاخشی عمللرینی همیشه خواطرده ساخلیاسان و ایشتمیه سن اوندن مکر خیرلری نفعلی اکر سنی بد عمله
وادار ایلیه قبول ایتمیه سن و اما همسایه نوڭ حقی اودر که غایب اولاندا اوڭڭ عیاللرینی و مالنی
حفظ ایده سن و حاضر اولاندا احترام و اکرام ایده سن و مظلوم اولاندا اعانت ایده سن و ظاهرده
و خلوتده عیبلرینی فاش ایتمیه سن که اوڭڭ عیالنه و اولادینه باخاسان و اکر اوندن بیر بد عملی کورسن
مستور ایده سن و اکر بیلسه ن نصیحت قبول ایدن اولسا نصیحت ایده سن او وقت اکر بیلسن
اوڭ اذا اراسنده اولا و شدّت وقتنده اوڭا بالقوه قویمیاسان و لغزشینی قبول ایده سن و کناه
و تقصیرلی عفو ایده سن و یاخشیلقلار و کلّی مثللی رفتار ایده سن و لا قوة الا بالله و اما سنوڭ
مصاحبوڭ و یولداشوڭ حقی اودر که مصاحبت ایده سن تفضّل و انصافلن و عزیز توتاسان
اونی بیلکه او سنی عزیز دوتار و قویمیاسان سبقت ایده سنوڭ او جوڭ کرم و احسانده و هر وقتکه
او سبقت ایلیه سنده اوڭا کرم و احسان ایت و دوست دوت اونی بیلکه او سنی دوست دوتار
و منع ایله اونی معصیتلردن و قویمه که هر طرف میل ایلیسون و اوڭڭ اوچون رحمت اول و عذاب
اولمه یعنی بیر باعث عمل لرده وادار ایله که باعث اولاسان اوڭڭ هیشه کتمکینه جهنمه و لا قوة الا بالله
و اما شریکوڭ حقی اودر که هر کاه غایب اولا کفایت ویره سن اوڭڭ ایشلرینه و اکر حاضر اولا
مراعات ایده سن اوڭا و امور شراکتده اوڭڭ حکمی اولمامش حکم ایتمیه سن و اوڭا مصلحت ایتمه مش
بیر ایشی کورمیه سن و اوڭڭ مالنی حفظ ایده سن و خیانت ایتمیه سن بو بویوک حقلرده یا کوچک
حقلرده پس بدرستی که اللهڭ الی شریکلرڭ الیندن اوسته دور مادامکه بیربیرینه خیانت

ایتمیلر و لا قوة الا بالله و اما سنوڭ مالڭ و دولتوڭ حقی او دور که اونی کسب و اخذ ایتمیه سن مکر حلالدن
و انفاق و مصرف ایتمیه سن مکر محل شرعیده و اختیار ایتمیه سن اونی نفسوڭه مکر اوکسلرکه انفاق ایتدیکه
ایتمکی که سنکه حمد و ثنا ایده لر یعنی سنوڭ انفاق و احسانوڭ حقینی فراموش ایلمزلر بلکه اظهار
و دعای خیر سنوڭ خصوصنده ایده لر نه حقوقی یوق پس اول نوع اشخاصه انفاق و احسان ایله لیکن
بو انفاق و احسانده اوز پروردکاریوڭ اطاعت ایلیکه منظور دوت و بخل ایلمه ویل کلمه سن حسرته
و ندامته و کناهلره و لا قوة الا بالله و اما سنڭ طلبکارلاروڭ اشخاصلرڭ حقی بودر که اکر
پریشان حال اولاسان و قادر اولمیه سان اوڭڭ طلبنی ادا و کارسازلیق ایتمکه پس کرک او صاحب
طلبی کوزل سوزلر ایله اوندن قایتاراسان و لطف و مرحمت ایدوب ملایم و مناسب جواب
بیان ایده سن و اما سنڭ و معاملتڭ اولان شخصڭ حقی اودور که اوڭا توقیر و تجلیل و تعظیم و تکریم
ایده سن سنوڭ بو بولکلرکه سنیه و سندن مقدم اسلامه مشرف اولوب تکالیف شرعیه نی سندن
قاباق عمله کتورمکی جهتنه و ترک ایده سن اوڭا مقابل دوروب مخاصمه ایتمکی و یول کیدندن
اوڭڭ قاباقنده دوشمیه سن و شیت جهل و نادانی اوڭا ویرمیه سن و اکر سنوڭ خصوصنده اوندان
بیر جاهلانه عمل صادر اولسا تحمل ایلوب عوض ایتمیه سن بلکه احترام و اکرام ایده سن اوڭڭ
حق اسلامی خاطرینه و اما صغیر و کوچکلرڭ حقی بودور که اوڭا رحم ایده سن و بولمدیکلرینی
تعلیم ایده سن و تقصیرلرینی عفو ایده سن و اما سائلڭ حقی اودور که اوڭڭ حاجتنه قدر
اوڭا عطا ایده سن و اما مسئولڭ حقی اودور که هر زاد یکه سنه عطا ایلیه قبول ایده سن
و تعریف و ثناسیله اللهه شکر ایده سن و اکر سنی منع ایلیه پس عذرینی قبول ایلیه سان و اما او
شخصڭ حقی که سنی شاد ایلیه بودر که اول اللهه شکر و حمد ایده سن بعد ازان او شاد ایلیانه
و بو صیغه دعا ایده سن و اما ملتوڭ اهلنوڭ حقی اودر که قلبنده اولارڭ سلامتلکینی دوتاسان
و رحم ایده سن اولارڭ کناهکارلارینه و مقصرلرینه مدارا و ملایمت ایده سن و تألیف ایده سن
اولارڭ قلبلرینی و طلب صلاح ایده سن اولاردان اوتری و اولارڭ محسنلرینه شکر ایده سن
و ایذا اذاری اولاردان کف ایده سن و دوست دوتاسان اولاردان اوتری او زادیکه اوزڭه
اوتری دوست دوتارسان و اولارڭ بویوکلرینی اتا منزله سنده و جوانلارینی قرداش منزله سنده
و بیوزنلرینی انا منزله سنده و صغیرلرینی اولاد منزله سنده دوتاسان و اما اهل ذمه نوڭ حقی
او دور که قبول ایده سن اولاردان او زادیکه الله تعالی اولاردان قبول ایدوب و اولارا ظلم
ایلمیه سن او زادکه الله تعالی اولارا او جوڭ وفور ایدوب نعیم جوخ نعمت و اولاد عطا ایدوب و اوڭا عهدیله

فی بیان قول الائمة علیهم السلام حدیثنا صعب مستصعب عن بعض اهل المدائن

قال کتبت الی ابی محمد علیه السلام روی عن آبائکم ان حدیثکم صعب مستصعب لا یحمله ملک مقرب
ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان قال فجاء الجواب انما معناه ان الملک لا یحتمله فی جوفه
حتی یخرجه الی ملک مثله ولا یحتمله نبی حتی یخرجه الی نبی مثله ولا یحتمله مؤمن حتی یخرجه الی مؤمن

مثلا انما معناه ان لا یحتمله فی قلبه من حلاوة ما هو فی صدره حتی یخرجه الی غیره لا تمت

در کتاب تحفه رضویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایت شده که آنحضرت فرمود که چه مانعست شما را از اینکه نیکوئی کنید در حق پدر و مادر خود در حال حیات ایشان و بعد از ممات ایشان نماز کنید از جانب ایشان پس از برای شما میشود مثل ثواب آن عمل و زیاده مینماید خدا تعالی از برای شما اجر و ثواب شما را بسبب آن خیرات و صله که بر پدر و مادر کرده اید.

ایضا فیه از شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود کسیکه صله و احسان کند برپدرش یا باقربایش که از جانب او طواف بعمل آورد جزاء کامل از آن طواف باو عطا میشود و بکسیکه طواف را از جانب او بجا آورده است مثل این باداش و ثواب داده میشود بسبب صله و خیر که کرده است اضافه ثواب یکطواف دیگر هم باین شخص داده میشود و کسیکه حج بجا آورد و آن حج را هدیه و صله نماید بکدام خود ثواب یکحج کامل باو عطا میشود و بآنکس نیز مثل ثواب او داده میشود بدرستیکه خصمی واسعست از برای این عطا

ایضا فیه از کلینی مرحوم مرویست که اسحق بن عمار نقل نموده که از حضرت موسی کاظم علیه السلام پرسیدم از مردی که حج میکند پس قرار میدهد بعضی از حج و عمره اش را یا بعضی از طوافش را برای بعضی از اهل خود در حالتیکه اهل او در شهر دیگر است و آن او غایب است آیا از مزد و اجر اینشخص چیزی کم میشود آنحضرت فرمود نه بلکه ثواب حج تمام از برای او هست و از برای آنکس نیز هست عرض کردم آنکس مرده است آیا آن ثواب بآن میت میرسد آنحضرت فرمود بلی حتی اینکه بسا میشود که آن میت مغضوب علیه میشود و باین سبب خشمنا او را میامرزد و یا اینکه در تنگی و فشار میشود و باین سبب فسحت و گشادی باو مرحمت میشود عرض کردم آیا آن میت در آن مکانیکه هست معلوم میشود که عمل چنینی باو رسیده که باعث امرزش و وسعت او شده آنحضرت فرمود بلی

ایضا فیه شیخ محمد بن بابویه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که خدا تعالی وحی کرد بحضرت موسی بن عمران اینکه بیرون برد از مصر استخوانهای حضرت یوسف را و جناب موسی عالم نبود بمدفن حضرت یوسف بعد از آنکه تجسس و تفحص نمود بجناب ایشان عرض شد که در اینجا پیرزالی است که موضع دفن یوسف را میداند آن پیرزال پیر سوی آن پیرزال بحضور آن بزرگوار رسید پیرزالی دید کور و زمین گیر باو فرمود آیا میدانی موضع قبر یوسف را عرض کرد بلی فرمود مرا خبر ده عرض کرد نمیگویم تا چهار حاجت مرا روا کنی اول اینکه پاهای من قوت گیرد تا بتوانم راه روم دویم چشم من بینا و روشن گردد سیم جوانی من عود کند چهارم اینکه در بهشت با شما باشم پس حاجتهای پیرزال بر آنحضرت دشوار آمد وحی رسید از جانب الهی که یا موسی حاجتهای او را روا کن پس آنحضرت دعا نمود هر چهار حاجتش روا گردید و حضرت موسی را بمدفن حضرت یوسف آگاه کردانید و جسد حضرت

در ثواب احسان الی الوالدین

در بیان بردن حضرت موسی استخوانهای حضرت یوسف را

یوسف را که در تابوت مرمر بود از میان رود نیل بیرون آورده بسوی شام بردند **مؤلف حقیر عرض میکند** که این پیغمبر خدا که کلیم خدا بود جسد پیغمبر را که یوسف صدیق باشد پیدا نموده و از آن محلی که مأمور بود دفن نمود لیکن بدن یوسف در حوض مرمر صحیح و سالم حتی در هیچ اعضایش نبود اما شیعیان چه کنند پیغمبری که حبیب خدا بود جگر پاره پاره نور دیده خود حسین مظلوم را که دفن کرد نمیدانم آیا در حین ورود بمقتل که چشمش بر نعش خون آلودش افتاد چه گفت ای فرزند دلبندم این جسم پاره پاره تو است پس سر انورت کو ای فرزند دلبندم دست نازنینت کو ای فرزند لباسهایت کو ای فرزند انگشترت کو ای

بدانکه عمده خیرات و احسان برای میت و برای پدر و مادر که مرده باشند ادای حقوق واجبه ایشانست مثل حج و صوم و صلوة و خمس و زکوة و قرض ایشان ادا دادن و برائت ذمه برای میت حاصل نمودن و کذا سایر عبادتیکه از ایشان فوت شده تبرعا یا باستیجار از عوض ایشان بجا آوردن برای میت اصلح و انفع است و وارث و اقوام میت را مباشرت این امور از سایر عبادات اهم و اولی و انسب است تا برای میت و مباشر بن اجر و ثواب باشد

و در حدیث صحیح در زاد المعاد مجلسی علیه الرحمه روایت کرده که حضرت جعفر صادق علیه السلام در هر شب برای فرزند خود و در هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز میکردند در رکعت اول بعد از حمد سوره انا انزلناه یکمرتبه و در رکعت دویم بعد از حمد سوره انا اعطیناک یکمرتبه میخواندند و آنحضرت فرمود بسا باشد که میت در تنگی و شدتی باشد و حقتعالی بسبب او مرحمت فرموده تنگی را از او برطرف کند پس آن میت گویند که این فرحیکه برای تو روی داد بسبب آن نمازی است که فلان شخص مؤمن برای تو کرد راوی عرض کرد دو میت را در دو رکعت نماز شریک میتوانم کرد فرمود بلی و بعد فرمود که میت شاد میشود و فرح میابد بجهة دعا و استغفاری که در حق او کنند چنانکه زنده شاد و فرحناک میشود بسبب هدیه که برای او برند و آنحضرت فرمود که بر میت داخل میشود در قبرش نماز و روزه و حج و تصدق و سایر اعمال خیر و دعا و ثواب آن اعمال برای کسیکه آن عمل را کرده و برای میت هر دو نوشته شود

و در روایت دیگر فرمود هر کس برای میت عمل صالحی بکند خدا ثوابش را مضاعف گرداند و میت بسبب آن عمل منتفع میگردد و بروایتی دیگر فرمود هر کس برای میت تصدقی نماید حقتعالی جبرئیل را امر مینماید که با هفتاد هزار ملک بر سر قبر آن میت میروند و هر یک طبقی در دست داشته باشند از نعمتهای الهی و هر یک بآن میت میگویند السلام علیک ای دوست خدا این هدیه فلان مؤمن است برای تو پس قبر او روشن میشود و حقتعالی هزار شهر در بهشت برای او کرامت فرماید و هزار حوری باو تزویج فرماید و هزار حله باو میپوشانند و هزار حاجت او را روا میکند

و در حدیث معتبر وارد شده که نفع و ثمره شیرینتر بشخص میرسد بعد از مردنش اول فرزندی

دانسته که از برای او استغفار کند **دویم** مصحفی یا کتابی بنویسد که مردم بعد از وفاتش آنرا بخوانند **سیم** درختی بنشاند که بعد از او ثمرهاش را بخورند و در سایهاش استراحت نمایند **چهارم** آبی جاری سازد که بخورند **پنجم** چاهی بکند تا مردم از آبش نفع بردار شوند **ششم** سنتی و طریقه خوبی در میان مردم بگذارد که بآن عمل نمایند و باعث هدایت مردم گردد یا کتابی تصنیف کند که مردم را باعث ارشاد و سبب وصول بر فیوضات شود **تمت**

شیخ حر عاملی علیه الرحمه در کتاب فصول المهمه در ابتدای کتاب

صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده یعنی هر کس اطاعت کند بر شخصی در گناهی بتحقیق پس که عبادت کرده است آن شخص را **ایضاً فیه**

قال الباقر علیه السلام من اصغی الی ناطق فقد عبده فاذا کان الناطق یؤدی عن الله فقد عبد الله وان کان الناطق یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان یعنی هر کس گوش کند بر متکلم پس بتحقیق عبادت کرده است او را پس هرگاه آن متکلم ادای کلام از خدا یعنی از مطالبی که رضای خدا در آن هست بکند پس خدا را عبادت کرده است و اگر آن متکلم ادای کلام نماید از شیطان بتحقیق پس عبادت کرده است شیطان را **مترجم گوید** متکلم بر دو قسم است یکی تکلم مینماید از احکام الهی یا فضایل و مصایب و احوالات اولیاء دین هر کس بآن متکلم گوش دهد خدا را عبادت کرده است **دویمی** آنکه تکلم مینماید از سخنان لاطایل که نه نفع و سادارد و نه نفع آخرت مثل نقل خوانان در اوقاتیکه از رستم و حسین و حمزه یا امثال ایشان تکلم کنند و مردم را بسرخود جمع نموده از خدا و رسول و دین و شریعت غافل میسازند این متکلم کلامش از شیطانست یعنی از کلمات او شیطان رضامندی دارد و خداوند قادر سبحان از او و از اهل مجلس و نا راضی است بلا شک و بلا شبهه **ایضاً فیه** از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کردند که چرا جریدتین با میت گذارده میشود فرمود برای اینکه بسبب جریدتین خشک میشود یعنی برداشته میشود از میت عذاب و حساب مادامیکه آن جریدتین تر و نرم باشد اینست جز این نیست که عذاب و حساب در یک روز است و در یک ساعت است بقدریکه میت را داخل قبر میکنند و مردم از دفن فارغ شده بر میگردند پس جریدتین جهة این گذارده میشود که عذاب و حسابی برای میت نرسد بعد از خشکیدن آنها انشاء الله و حضرت صادق علیه السلام فرمود که جریدتین نفع دارد هم برای ثواب کار و هم برای گناه کار **ایضاً فیه**

حضرت صادق علیه السلام فرمود لیس فی لباسکم شیء احسن من البیاض فالبسوه یعنی نیست از لباسهای شما چیزی که خوبتر باشد از لباس سفید پس بپوشید لباس سفید را فانه اطهر واطیب یعنی پس بدرستیکه لباس سفید پاکتر و پاکیزه تر است **ایضاً فیه** امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مبعوث کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله بمدینه منوره و فرمود لا تدع صورة الا محوتها ولا قبرا الا سویته یعنی مگذار هیچ صورتی

و شکلی مگر اینکه محو کنی او را و مگذار قبری مگر اینکه مسطح و برابر کنی آنرا **اقول** روایات کثیره بر کراهت صورت و شکل وارد شده و مسنم کردن قبر یعنی ظاهر قبر را مثل پشت ماهی کردن نیز مکروه هست و از طریقه اهل سنت است و در احادیث بسیار وارد شده که خذوا ما خالف العامه یعنی بگیرید و عمل کنید بر خلاف طریقه عامه **ایضاً فیه** حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود اذا دخلت المقابر فطاء القبور فمن کان مؤمنا استروح الی ذلک ومن کان منافقا وجد المه یعنی هرگاه اینکه داخل قبرستان شدی پای بگذار بر روی قبرها پس کسیکه از آن مقبورین مؤمنست از پا گذاشتن تو استراحت یابد و هر که منافقست زحمت و اذیت پا گذاشتن ترا میابد **ایضاً فیه** قال الرضا علیه السلام من مشی الی ساحر او کاهن او کذاب یصدقه فیما یقول فقد کفر بما انزل الله من کتاب یعنی امام رضا علیه السلام فرمود هر کس برود بر نزد ساحر و کاهن و دروغگو و تصدیق کند و راست بگوید پس بتحقیق کافر شده بر کتابهائیکه خدا فرستاده است **اقول** چونکه خدا تعالی در جمیع کتابهائیکه بر انبیاء فرستاده نهی از اینها ساحر و کاهن را دروغگو فرموده پس تصدیق کننده اینها بر کتابهای خدا کافر خواهد شد وقال الصادق علیه السلام من تکهن او تکهن له فقد برئ مما انزل علی محمد صلی الله علیه وآله یعنی هر کس کاهنی کند یا اینکه بجهة او کاهنی کرده شود پس بتحقیق چنین کسی بری شده است از آنچه که خدا تعالی بر محمد صلی الله علیه وآله نازل کرده **ایضاً فیه** قال ابو جعفر علیه السلام کل ذنب یکفره القتل فی سبیل الله الا الدین فانه لا کفارة له الا اداءه او یقضی صاحبه او یعفو الذی له الحق یعنی کشته شدن در راه خدا یعنی شهید شدن کفاره جمیع گناهان است مگر دین که برای دین کفاره نیست مگر ادا کردن آن یا اینکه بدهد دین او را صاحب او یا اینکه عفو کند کسیکه برای اوست حق یعنی قرض دهنده عفو کند و نیز آنحضرت فرمود اول قطره خونیکه از شهید بر زمین افتد کفاره جمیع گناهان او میشود مگر دین که کفاره دین ادا کردن دینست **ایضاً فیه** حضرت صادق علیه السلام فرمود کسیکه از کسی قرض بگیرد و نیت او ندادن آن قرض باشد پس او بمنزله دزد است **اقول** یعنی تنبیه و جزای دزد برای او میباشد بقدر مالیکه قرض کرده است و فرمود آنحضرت هر کس تأخیر اندازد قرض را و حال آنکه بادا کردن آن قرض قدرت داشته باشد پس نوشته میشود بر هر روز که تأخیر کند گناه عشاری یعنی گناه کسیکه بخلاف شرع ده یک مال مردم بگیرد **ایضاً فیه** حضرت صادق علیه السلام فرمود هر صاحب طلبیکه از نزد مدیون خود با رضا و خوشنودی برگردد صلوات میفرستند با ماهیان دریاها و هر ملکی بر آن صاحب طلب نزد او ناراضی بر گردد و حال آنکه آن مدیون قدرت ادا کردن دارد مینویسد خدا تعالی بر آن مدیون در هر روز و شب که دین و طلب و را نداده جزای ظلم ظالم را **ایضاً فیه** حضرت صادق علیه السلام فرمود وصیت کردن حقست بر جمیع مسلمانان و هر کسی بی وصیت بمیرد مرده است مثل مرده کان ایام جاهلیت و فرمود هر کس

خوب وصیت نکند در نزد مردن خود مروت و عقل او ناقص است و نیز فرموده هیچ مستی نیست
که حاضر شود بر او مردن مگر اینکه قریب بآنحال خدا تعالی بر میگرداند بر او چشم و گوش و عقل او را در
آنحال وصیت کند یا ترک کند وصیت را **اقول** از عبارت این حدیث مستفاد اینکه
خدا تعالی چشم و گوش و عقل او را بر او رد میکند جهت اینکه وصیت کند تا اتمام حجت باشد برای او
که چرا وصیت نکردی و در اصطلاح ترکان اثرا میگویند که فلان مریض در شدت مرضش که مثل
آدم سالم میباشد ترکان میگویند که چراغ دیبی ایشلدور **ایضا فیه**
آنحضرت فرموده هر کس در نزد موت خود وصیت نکند بسبب یکی از اقوام خود که حق ارث بردن از او ندارد
پس بتحقیق که آن میت ختم نموده عمل خود را با معصیت و نافرمانی خدا **ایضا فیه**
امیر المومنین علیه السلام فرموده هر کس وصیت کند و در وصیت خود ظلم و ضرر بکسی برساند مثل کسی است
که بقدر آن وصیت تصدق کرده است در زندگی خود تمت

شیخ حر عاملی علیه الرحمه در کتاب فصول الائمه روایت

کرده که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرموده که بنا گذارده نشده در اسلام بنائی که محبوب تر باشد در نزد
خدا تعالی از نکاح و نیز فرموده که طلب فایده نکرده مرد مسلمان فایده بعد از اسلام که افضل باشد از زن
مسلمه که شاد کند آن زن او را زمانیکه نظر کند بسوی آن زن و اطاعت نماید آن زن زمانیکه امر نماید
بامری شوهر او و حفظ کند آن زن نفس خود را وقتیکه شوهرش غایب شود **ایضا فیه**
امیر المومنین علیه السلام فرموده افضل شفاعت و التماس شفاعت و التماسی است که شفاعت و التماس کنی
در میان مردی و زنی تا اینکه جمع نماید مابین آن مرد و زن را در نکاح و زوجیت تا اینکه جمع نمائی
آن مرد و زن را و حضرت صادق علیه السلام فرموده هر کس تزویج عزبی را نماید باشد از آن کسانیکه
خدا تعالی نظر رحمت کند باو در روز قیامت **اقول** عزب یعنی مرد بی زن و زن بی شوهر است
ایضا فیه مروی است از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند که شخص نظر میکند بسوی زنیکه اراده
تزویج او دارد و می بیند موی و جای خوب او را فرموده عیب ندارد وقتیکه قصد لذت بردن
نداشته باشد و نیز فرموده عیب ندارد که شخص پیش از تزویج نظر نماید بجاهای خوب زنیکه اراده
تزویجش داشته باشد **ایضا** فرموده قسم بخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست
هر گاه مرد مقاربت کند با زن خود در حالتی که بوده باشد در آن خانه کودکی که بیدار باشد و
حالات ایشان را ببیند چنین مرد هرگز رستگار نمیشود و اگر از آن مقاربت پسری متولد شود
زناکار میشود و اگر دختری متولد شود زانیه میباشد و فرموده مقاربت در حالتی نماید که ایشانرا
نه مردی ببیند و نه زنی و روایت شده در انکار اینکه زن جوان را بیش از چهار ماه تاخیر جماعت کردن
جایز نیست در شریعت نبوی صلی الله علیه و آله **ایضا فیه** حضرت صادق علیه السلام
در تفسیر قول خدا تعالی نساءکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم فرموده یعنی مجامعت
کنید با زنان خود در هر وقت و هر زمان که خواهید لیکن مجامعت در قبل زن باشد نه در برو در روایتی

در فضیلت نکاح

فرموده اند

فرموده اند انی شئتم یعنی از طرف پیش روی زن یا از طرف پس پشت زن که در هر دو صورت
دخول بر قبل زن باشد نه در برو در روایتی فرموده اند انی شئتم یعنی در هر ساعت روز و شب
که خواهید **ایضا فیه** از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند عزل کردن
مرد چه طور است فرموده این برای مرد است خواه بر بطن زن بریزد یا بخارج **و ایضا**
از حضرت باقر علیه السلام سوال کردند از عزل فرموده نطفه مال مرد است خواهد عزل کند
و خواهد نکند **اقول** معنی عزل آنست که مرد در حین مجامعت وقتیکه منی میآید
آلت خود را از فرج زن بیرون کرده منی را بخارج میریزد **ایضا فیه**
از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از حق شوهر بر زنش **اقول** یعنی شوهر
چه حق دارد در ذمه زن خود فرموده که زن لازمست که خواهش شوهر خود را قبول کند اگرچه
در بالای چوب قطب شتر باشد و از خانه شوهرش چیزی بکسی ندهد مگر باذن شوهرش
و شبی در محل [illegible] خواب خود نخوابد در حالتیکه شوهرش از او ناراضی باشد عرض کردند
فدایت شوم اگرچه شوهرش ظالم باشد فرموده بلی **اقول** یعنی هر چند که شوهر زن
ظالم باشد زن حق ندارد که او را ناراضی کرده بخوابد بلکه باید رضای شوهرش در هر چه
که مخالف شرع نشود قبول نماید تا اینکه شوهر خود را خوشنود نماید بعد از آن بخوابد و فرموده
هر زنیکه شوهر خود را بیازارد خدا تعالی هیچ عمل آن زن را قبول نمیکند نه نماز و نه سایر
اعمال خیرش را تا زمانیکه راضی نماید و اطاعت کند شوهر خود را و اگر زن بمیرد در حالتیکه شوهرش
از او ناراضی باشد آن زن اول کسی باشد که داخل جهنم میشود تمت

در بعضی از کتب اخبار روایت شده که روزی ابوذر رحمة الله علیه

سلمان را دید که دیک پر بار در بالای سه سنگ گذاشته شده بود که ناگاه دیک سرنگون گردید
اما از گوشت و نه از آبش قطره ریخته نشد پس دیک را درست کرد و مشغول صحبت شدند که
ناگاه دیک دوباره سرنگون شد ولی از گوشت و آبش چیزی ریخته نشد و کذا مرتبه سیم ابوذر
خیلی متعجب شد سلمان برخاسته سه عدد سنگ کوچک بزیر دیک گذاشت سنگها مشتعل شده
دیک را جوشانید زیاده تعجب نمود تا اینکه آن گوشت را با آبش خوردند ابوذر دیگر تا آن امد در
تعجب بود که ناگاه بحضرت امیر المومنین علیه السلام ملاقات نمود آن بزرگوار از تعجب ابوذر
سوال نمود ابوذر عرض کرد که رایت من سلمان کذا و کذا حضرت فرموده تعجب مکن که
سلمان در نزد اوست علوم اولین و آخرین و در نزد اوست اسم اعظم خدا تعالی کسی که صاحب
این درجه باشد این قسم کارها از او تعجب نیست **و ایضا** روزی مقداد علیه الرحمه
وارد منزل سلمان شد دید که دیکی در بالای سنک گذاشته و دیک بدون آتش خود
بخود میجوشد مقداد در تعجب ماند که دیک بدون آتش چه طور خود بخود میجوشد پس قدری
صحبت نمودند ناگاه دید که آب دیک چنان غلیان و فوران کرد که اندک ماند از دیک بالا

عزل یعنی ریختن مرد منی خود را در وقت مجامعت با زن خود به خارج نه به فرج زن

در کرامات حضرت سلمان رضی الله عنه

شد فرو ریزد سلمان بمقداد گفت برخیز دیک را از غلیان و فوران خاموش کن تا آتش بخته نشود مقداد برخواست بر هر طرف منزل نگاه کرد چیزی نیافت که میان دیک داخل کرده غلیانش فرو نشاند متعطل ماند در آنحال دید که جناب سلمان آمد و دست خود را در میان دیک بجوش داخل نموده با دست خود گوشت و آتش آنقدر را بیخت که دیک از فوران افتاد زیاده از سابق از کار سلمان تعجب نمود تا اینکه آنچه که در دیک بود با سلمان خوردند و بیرون شد در اثنای راه برسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کرد آنحضرت از تعجب مقداد سؤال نمود مقداد سبب تعجب خود عرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در کار سلمان اینقدر تعجب مکن که السلمان منا اهل البیت کسیکه از ما اهلبیت باشد اینکارها از او تعجب نباشد تمت

روایت شده وقتیکه جناب سلمان از جانب امیر مؤمنان علیه السلام

بر حکومت مداین مامور گردید و عازم مداین شد آن عالیمقام با کاروانی همراه شده و بدرازگوشی سوار شده منزل بمنزل میرفتند و قانون آن جناب آن بود که یکفرسخ راه سوار الاغ میشد یکفرسخ راه پیاده میرفت تا آن حیوان ناراحت نباشد و در میان اهل قافله قانون مراعات احوال حیوان مرکوب آنجناب معروف و معلوم شده بود در منزلی از منازل که نوبت سواری الاغ بود آنجناب سوار شده بقدر نیم فرسخ سواری که ناگاه اهل قافله دیدند آنجناب بی اختیار از الاغ مرکوب خود پیاده شده و بطرفی از آن که میرفتند پیاده متوجه شده بمکانی رسید بی اختیار خود را بان زمین افکنده و آن زمین را باغوش خود کشیده مانند ابر بهاری زار زار میگریست و اهل قافله متعجب شده متوجه آنجناب بودند ناگاه دیدند که بعد از زمانی از آن زمین گریان و نالان برخواسته چند قدم رفته باز خود را بزمین افکنده صدا بگریه و ناله بلند نموده زمانی با شدت گریست بعد از آن قدری رفته باز خود را بزمین افکنده باشدت تمام صیحه و ضجه زده مانند زن بچه مرده میگریست و مینالید تا اینکه اهل قافله را معلوم شد که آن زمین زمین کربلاست **مؤلف میگوید** بلی چون بفرموده امیر المؤمنین علیه السلام سلمان رضی الله عنه دارای علوم اولین و آخرین بود و در نزد او بود اسم اعظم پس میگویم قطعاً در چند جا که آنجناب خود را بزمین افکند یکی آن زمین باشد که مظلوم کربلا بابدن مجروح از پشت زین ذوالجناح همان زمین افتاد و یکی دیگر آن زمین باشد که در آن زمین سر انور او را از جسد الحبیب نور المطهرش جدا نمودند و زمین دیگر شاید آن زمین باشد که علمدار کربلا حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام با دستهای بریده شده و بدن مجروح و سر مبارک مجروح با عمود آهنین از پشت عقاب بان زمین افتاد ای داد الامان نمیدانم که چه طور افتاد دستها که نداشت تا اول بزمین بگذارد و بآرام بیافتد چه گویم که چه سان افتاد الخ **مؤلف حقیر میگوید** که شنیدیم جناب سلمان چون وارد زمین کربلا شد در چند جا خود را بزمین افکند محض زمین را باغوش کشید گریست

و نالید و حالا که در آن زمین قبری و نشانه مظلومیت ظاهر نبود با چه حال داشت اهلبیت آن بزرگوار را وقتیکه از اسیری خلاص شده وارد قتلگاه و قبور شهدا و جوانان هاشمی شدند با چه طور آن قبرها را باغوش کشیدند و چه حالتها بر آل رسول صلی الله علیه و آله در آنجا روی داد الخ

در کتاب فصول المهمه شیخ حر عاملی علیه الرحمه و الرضوان

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند برستیکه میامرزد خدای تعالی در روز قیامت جمیع گناهان را مگر گناه ندادن صداق زن و گناه غصب نمودن اجرت اجیر را و گناه فروختن مرد و زن آزاد را و فرمود هر مردی که ظلم کند برزن خود بر ندادن وجه صداقش پس چنین مرد در نزد خدای تعالی زنا کار است **اقول** یعنی خدای تعالی در روز قیامت بر آن مرد عقاب و عذاب زناکاران را خواهد کرد بان مقداریکه بان زن مجامعت و تمتع نموده باشد **ایضاً فیه** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمودند که عیالداری سه دختر و یا سه نفر خواهر مواظب و مباشر باشد برای او بهشت عرض کردند آیا دو دختر یا دو خواهر را عیالداری کند فرمودند مثل آنست عرض کردند اگر یکنفر دختر یا خواهر را عیالداری کند چه طور است فرمودند مثل آنست **ایضاً فیه** روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود حلال نیست بر شوهر اینکه مختلعه نماید زن خود را تا اینکه زن طلاق خلعی خواهد از شوهر خود بدون اینکه شوهرش ضرری باو رساند و یا اینکه زنش باو بگوید برای تو سوگند صادق نخواهم خورد و از تو غسل جنابت نخواهم کرد **اقول** یعنی نمیگذارم ترا که با من دخول کنی تا اینکه غسل جنابت بکنم و یا اینکه زن بشوهر خود بگوید مختصر کلام اینکه در هیچ امری ترا اطاعت نخواهم کرد خواه آن امر را بیان کند یا نکند و یا بگوید برختخواب تو داخل نخواهم شد و بخانه تو داخل میکنم کسی را که تو او را ناخوش داری یعنی مرد نامحرم بخانه تو میاورم و بجز اینها از اقوال که هرگاه زن از این مقوله سخنها بشوهرش گفت پس باک و حلال است هر چه که از این نوع زن بگیرد و او را مطلقه بطلاق خلعی نماید؛ **امام محمد باقر علیه السلام** فرمود هر زنیکه بشوهر خود بگوید که مرا مطلقه بطلاق خلعی کن این زن همیشه در لعنت خدا و لعنت انبیا و لعنت ملائکه و لعنت جمیع مردمست یعنی اینها باین زن لعنت خواهند کرد و برستیکه بری میشود از چنین زن خدا و رسول خدا در صورتیکه بناحق خواهش طلاق خلعی نماید و فرمود آن بزرگوار که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بری میشوند از مردیکه بزن خود چنان ضرری برساند که زن خواهش طلاق خلعی نماید از او **و ایضاً** آن بزرگوار فرمود هر زنیکه بی سبب و بی آزار شوهر از شوهر خود خواهش طلاق خلعی نماید بر چنین زن لا

بوی بهشت حرامست **اقول** یعنی بهشت را نخواهد دید بلکه بعذاب جهنم مبتلا خواهد شد

ایضاً از کتاب مزبور روایت کرده است که از حضرت باقر علیه السلام که فرمود

مکروه میدارم من اینکه بگویم **والله** در حالی از احوال خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود قسم
نخورید بخدا خواه قسم شما راست و صحیح باشد یا دروغ بدرستیکه خدا میفرماید لا تجعلوا الله
عرضة لایمانکم یعنی مگردانید خدا تعالی را معرض قسمهای خود و فرمود هر کس قسم خورد بخدا
از دروغ که حق و مال برادر دینی خود را قطع کند در روز قیامت ملاقات کند بخدای خود تعالی
خدا بر او غضبناکست و حضرت صادق علیه السلام فرمود قسم نخورید مگر بخدا و وقتیکه بخدا
قسم خوردید صادق باشید یعنی براستی قسم خورید که اگر از دروغ قسم بخورید از خدا
نخواهید شد یعنی از ابلیس یا یاوران او خواهید شد و کسیکه برای شخصی بخدا قسم خورد
پس باید که آن قسم یاد کننده را ممنون و راضی کنید و هر کس که راضی نشود از خدا نیست
یعنی از توابع شیطانست و فرمود که میان پدر و پسر قسم نیست و کذا میان مملوک و آقایش
و کذا میان زن و شوهرش و نذر بمعصیت صحیح نیست و کذا قسم برای قطع صله رحم **وایضاً**
فرمود جایز نیست قسم خوردن بحلال کردن حرامی و نه قطع نمودن رحمی **ایضاً**
هر کس از جهة تقیه قسم خورد در حالتیکه مضطر و مکره باشد به قسم خوردن ضرری ندارد
و فرمود نیست چیزی که حرام کرده است خدا تعالی آنرا مگر اینکه حلال کرده است آنرا در وقت
ضرورت بکسیکه مضطر باشد بآن چیز **ایضاً فیه** روایت کرده از حضرت
ابوالحسن علیه السلام که فرمود هر کس بنشیند در سر خوانیکه در آن شراب چنین کس
ملعونست ملعونست **اقول** لفظ ملعون در همین حدیث مکرر است چنانچه
ترجمه نمودم **ایضاً** فرمود هر کس که ایمان آورده بخدا پس نخورد از ماکولات
و مشروبات خوانیکه در آن شراب هم بوده باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود هر کس
بخورد طعامی را که بآن دعوت نشده است مثل آنست که میخورد قطعه از آتش **و وارد**
شده که حلال نیست بر احدی از افراد مردم که تصرف کند در مال کسی بدون اذن
و ایضاً فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از نان گندم هرگز نخورد و از نان جو هرگز
آنقدر نخورد که سیر شود **وایضاً** فرمود که در پنج چیز ولیمه سنت است **اول**
در عروسی **دوم** در وقتیکه مولودی از برای شخص متولد گردد **سیم** در وقت ختنه
نمودن اولاد ذکور **چهارم** وقتیکه کسیکه عمارت بنا کند یا خانه بگیرد **پنجم** وقتیکه از
مکه بیاید یا از سفر دیگری سلامت بوطن مالوف خود بیاید **ایضاً** فرمود وقتیکه
طعام میخورید چند لون طعام که در خوانچه است در وقت خوردن هر یک بسم الله بگوئید
و شخصی بآنحضرت عرض کرد که وقتیکه طعام میخوریم تمام میخوریم آنحضرت فرمود که بسم الله
عرض کرد میگویم فرمود شاید که در خوردن اطعمه متفرقه به هر یک بسم الله نمیگوئی عرض کرد

در پنج جا ولیمه سنت است

تحفه باز گردانیدن ... تا را کرده

بلی چنین است فرمود تخمه شدن تو از این جهة است **اقول** یعنی چند لون طعام
که میخوری پیش از خوردن هر یک بسم الله تا آخرش بگوئی دیگر تخمه نخواهی زد و امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده من هر گز تخمه نزده ام بجهة اینکه هر لقمه که برداشته ام بخورم بسم الله
گفته ام و نیز حضرت صادق علیه السلام فرمود هر چیز را اقرار و اداب هست و اقرار و اداب
خوردن طعام آنست وقتیکه دست بطعام میگذاری بسم الله بگوئی و وقتیکه طعام چند
و برداشته شد الحمد لله بگوئی و در وقت خوردن از پیش روی خود بخوری و از پیش شخص دیگر
نخوری و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود وقتیکه در خانه و منزل خود طعام میخوری هر
چیکه از خورده های طعام ریخته شود بردار و بخور و اگر در صحرا میخوری آنچیکه زیاده میماند
آنرا در صحرا بگذار و آنچیکه ریخته میشود بر مدار بلکه آنرا برای مرغان و سباع بگذار و امام
محمد تقی جواد علیه السلام فرمود که در هر شب جمعه یا روز جمعه برای اهل و عیال خود چیز
طرفه بگیرید تا اهل و عیال شما شان و احترام شب جمعه یا روز جمعه را بدانند و شاد شوند
برای روز جمعه یا شبش **ایضاً فرمود** هر کس میوه یا خورده نانی بیابد و آنرا
بیابد و آنرا بردارد و بخورد در شکم او قرار نگرفته باشد یعنی هنوز داخل شکم او نشده
باشد که خدا میامرزد او را **و در روایت دیگر فرمود** که بهشت برای او
واجب میشود و فرمود هر کس پاره نانی بیابد و او را برداشته بخورد حسنه برای اوست و اگر آن
پاره نان را در محل نجسی ببیند و او را بردارد و پاک کرده بخورد برای اوست هفتاد حسنه
اقول در روایت دیگر دیدم که خدا او را از آتش جهنم آزاد میفرماید نمت

فی کتاب منهج السالکین مرطول

شارب بعث الله منکر او نکیرا علیه بالغضب و بعذب فی قبره **ایضاً فیه** الشارب
بالشارب کالشارب من شرب الماء شاربه کان کمن شرب الخمر **و در آخر سوال**
و جواب سید العلماء و المجتهدین حاجی سید حسین آقا
کوه کمری الاصل و النجفی المسکن و المدفن اعلی الله مقامه چند حدیث ذکر فرموده از الجمله نوشته
که بحدیث نبوی عذاب قبر از شش چیز است مثل فساد و نفتن و در شتی و تند خوئی با مردم
خصوصا با عیال و بی اجتنابی از قطرات بول و انس گرفتن بانخار و ریا و غیبت و دروغ و تهمت
و نگرفتن شارب **و در روایتی فرموده** که یا علی هر که موی لب را نگیرد از ما نیست و
شفاعت ما را نیابد و هر که شارب را بگذارد همیشه در لعنت خدا و ملائکه میباشد و دعایش
مستجاب نمیشود و قبض روح او دشوار باشد و عذاب قبرش شدید شود و بهر موئی مار
و عقربی مسلط میشود و در عذاب باشد تا قیامت و چون از قبر برخیزد بر پیشانی او نوشته
شود که این از اهل جهنم است یا علی هر که شارب خود را بگیرد بهر موئیش ثواب صدقه
ده من طلا دارد که هر منی هفتاد رطل و هر رطلی هفتاد مد و هر مدی چون کوه احد
و بحدیث دیگر هر کس شارب خود را بگیرد نکیر و منکر بر او غضبناک وارد نمیشود و رسول

صلی الله علیه و آله فرمود که چهار کس بی حساب داخل بهشت میشوند همچنین چهار کس از شدت ناخن ملائی و بی باکی در اوامر و احکام خدا بی حساب داخل جهنم خواهند گردید

فاضل و مقدس اردبیلی رحمه الله در کتاب حدیقة الشیعه روایت

میکند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود و قود النار یوم القیمه کل غنی بخل بماله علی الفقراء و کل عالم باع الدین بالدنیا یعنی هیزم آتش دوزخ در روز قیامت هر توانگر که بخل کند و مال خدا را از سائل خود بخل کرده بفقیر ندهد و هر عالمی است که دین خود را بدنیا فروشد

در روایت شیخ جعفر شوشتری علیه الرحمه در فواید المشاهد

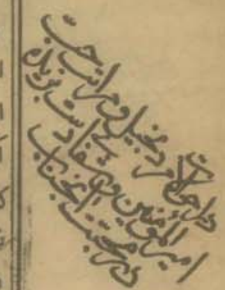
اعتصمت فرمود بتحقیق خامه خود را انقدر فصله زدم که از وصله کندن آن حیا کردم وقال لی اقذفها الآن لا تنفیها الراقعها فقلت له اغرب فعند الصباح یحمد القوم السری و تنجلی عنهم غلالات الکری و لو شئت لتسربلت بالعبقری المنقوش من دیباجکم و لاکلت لباب هذا البر مصفی و مرجاجکم و لشربت لماء الزلال برقیق زجاجکم یعنی گفتند بمن که تبدیل کن این لباس را مثل اندا ختن خرماده که بر بسیل رد آن لباس را بر حمل کنند بر پشت آن پس گفتم دور شو از نظر من در صباح روز قیامت ثنا کرده میشوند قومیکه رفیع القدر و شریفند و منجلی میشود از ایشان انوار خواب یعنی خواب ایشان نوراست برای ایشان و هر گاه ایستیم هر آینه لباسی ایلرم برکوینیک که نازک و منقوش سیزون دیبازدن و هر آینه بیرم بوغدانون مغزنه سیزون جوجیرکزون دوشیلن و هر آینه ایچرم صاف سو سیزون شیشه‌لریزون نازکیلن تا اینکه سوردی عقیلی کوردکم شدت آجلقلن واوزون اوشاقلاری کراولارون رنگ لری متغیر اولموشدی اوج کوندی آجدیلر مع ذالک دموز قرملی بلکه اوزون بانه راندیم واوفی یادا یلدی اوباد بدوم تکلتک الثواکل ان کن من حدیدة حماها انسان ملاعبتة و تجرنی الی نار یسجرها دیانها من غضبه اتان من الاذی و لا ائن من لظی سن آغلاسون اوغلی ولی آنالار آنالاوق یادا یلیورسن قزارمش دموردن که اوی انسان قزاردوب سنلن مزاح ایلمک جهتنه و چکورسن منی بیر اودین طرفنه قزاردوب اونی الله تعالی اوز غضبیلن آیا سن نالدا یلیورسن اذیتدن و من نالدوقی یادا یلمیوم اللهون آلولاناتن و شعله وراودیندان

کتاب اربعین ده روایت اولنوب

که بنی عباسون خلافت زماننده موصل شهرنده بیر نفر حرامزاده ملعون واردی چوخ بخیل و بیر نفر عورتی واریدی و عورتون بیر نفر قیزی وار ایدی که شیعه‌دن عمله گلموشدی و او بخیل قرار ایلمشدی هر کون ایکی قرص طعام همان قیزه ویرکه بیر ایل جوبایتن قیمتی چوخ نزنه ایلدی بیر نفر فقیر درویش او بخیلون قاپوسنه گلوب دیدی ای بوعماره ساکن اولان علی بن ابیطالب حقنه طعام ویر که اوچ کوندی اولاد عیالیم طعام میل ایتمیوبلر او قیز چون علی علیه السلامون مبارک آدینی ایشتدی دیدی کاش مین جانیم اولایدی هامو سینی علی

عو قذف

در لباس امیر علیه السلام و مو عطران



مجتنده فدا ایدیدیم پس همان ایکی قرصینی اودرویشه ویردی بیر ساعتدن صوراچوخ کرسنه اولوب بخیلون مخصوصی قرصی لرندن بیر علی کوتروب بضعفی میل ایلمشدی و ضعف دبکر الندن که بخیل وارد اولدی دیکه ای قیز اود قرص لرون نه اولدی که منیم قرص لرمدن میل ایده رسن دیکه بر قویش علی علیه السلامون مجتنده منده‌ن طعام خواهش ایلدی او قرص لری علی مجتنده درویشه ویردیم او ملعون دیکه مکر بسن ابوترابه کس کرتا حال بوله مشم دیکه بوز جانیم ابوترابون آدینه و اولادینه فدا اولسون او لعین دیدی هاشمی الیلن ویر دوقون دیدی ساق الیمله دیدی که صدقه قیلدی علی و اولادی علینی دوست دوتارسان همان ساق الیوی خوی قطع ایدوم او شمرزن دیکه جانیم اولادی باکه کجا مانده که ال اولا پس او شقی قیزون ساق الینی قطع ایدوب بدندن بر سالدی و ابوپی خارج ایلیوب دیکه تا حال من سنی ابوترابی بولیوبسا حلا مثل بم الله منه رحم ایله مسون اگر من نعد بیر نفر ابوترابه رحم ایدیم و طعام ویرم پس قیز صحرابه طرف کیدوب بیر چشمه زون کنارینه یتشوب بیر آغاج سایه‌سنده سایه‌لنوب اوقدر قان کتمشدی که بیهوش اولدی اتفاقا او شهرده بیر پادشاه وار ایدی عاقل و عادل و شیعه علی علیه السلام همان کون صید و شکار عزمیله صحرایه چخوب بیر آهو نظرینه یتوب آت سالدی آهونون دالیجه آهو فرار ایدنده کوزندن غایب اولوب چونکه معموره‌دن اوزاخ دوشمیک و قوشوندن آلی چخمسک بیر طرفده آغاج مشاهده ایدوب استراحت قصدیله آغاجه کلوب باخوب نلاشاند کوردی آغاجون اوستده‌ن نور تیق باغلنوب کوک طرفنه مرتفع اولور پادشاه چوق تعجب ایدوب کلدی کوردی همان آغاجون شاخه‌لرنده مین دن آرتوخ خوش الحان قوش ششسته و بروب نغمه سانلوقیله تسبیح خدایه مشغول اولوبلار و سایر حیوانات وحشی آهودن و بدندن حیوانلردن او آغاجون اطرافنی دولدیروبلار و اصلا بیر بیرلرینه اذیت و آزار ایتمورلر بلکه نالیه و فغان ایلن آغلیورلار آغاجون آلتنه نظر ایدنده کوردی بیر نفر کویچک قیز نهایت حسن و جاهت و صباحت و لطافتده که جمالنون نوری آفتاب عالمتابون نورینه غالب اولور لیکن نهایت ضعفله بیهوش دوشوب و ساق الی قطع اولونوب قان آپاروب پادشاه قیزون نور جمالندن حیران اولوب کوزلری چیخ لنوب آتدان انوب عمامه سندن بیر پارچه کسوب قیزون الینی باغلادی بیلکه قانی خشک اولدی نوچه بیر ساعتدن صورا قیز هوشه کلوب کوزلرینی آچدی کوردی بیر جوان زینت تمامیله دوروب آماده‌لدی که پادشاه هدور و سلام ویردی پادشاه احوال دوتدی قیز ماجرانی علی ماجری نقل ایلدی چونکه پادشاه علی و اولاد علی علیه السلامی چوخ دوست دوتاردی قیزون نجیبی قلبنده جا کیر اولوب دیکه بیر یوزنده منیم بیر نفر او غلیم وار و سنی قیز لیقا قبول ایلدیم پس قیزی اوزینه در بغل ایدوب یوز قویدی که شکر بیر قدر طی مسافت ایتمشدی که قوشون جلالیله یتشدی پادشاه قیزون احوالاتی قوشونا بیان بیوروب کجاوه استیدی قیزی کجاویه

قویوب کوندردی حرم ایچینه ایلکه پادشاه شهره داخل اولدی قیزین النه معالجه ایدردی
تا یاراسی ساغالدی پادشاه حکم ایلدی او بخیل ملعونی حاضر ایلدیلر پس او بخیله بیوردی
کم سن فلان باغده بن قولیه بنا ایلشم که هر وقت بیر رافضی الدکنو رسیم او قویوب یاسالام
وایشتمشم سنون ایونده بیر رافضی وار قیزی دور اونی حاضر ایله او خوسیه سالدیروم دیدی
ایوده دکول بیوردی یا قیزی حاضر ایله یا بین دینار جزیه ویر دیدی ای پادشاه
راست دیوم بیوردی بلی دیدی او قیز بیر بی ادب حرکت ایتمشدی ساق الینی کسوب
ایومدن خارج ایلمشم الان خبریم یوخدی شاید صحرالرده درنده جانوارلار اونی هلاک
ایتموش اوله لار پادشاه اوز خادملرینه بیوردی قیزی کتورون قیز حضوره کلنده بیوردی
ای قیز بو سنون اتاون شوهر یدور دیدی بلی بودور منیم ایمی کسوب معیوب ایدن
ایلکه قیزون احوالاتنون صحتنه واو ملعونین ظلم وعنادی پادشاهه یقین اولدی حکم
ایلدی او بخیلی سنکسار ایدوب هلاک ایتدیلر واو قیز حرمخانده قالدی تا قیزون حسن
جمال وبهجت وکمالنون تعریفی شهزادیه چوخ ایلدیلر شهزاده طالب دیدار اولوب وبعضی
خواصدن خلوتده قیزی شهزادیه کوستردیلر شهزاده قیزه مایل ومتعلق اولدی بو احوالاتی
پادشاهه عرض ایلدیلر پادشاه اوغلنی خلوته احضار ایدوب بیوردی همان قیزی که حرمخانه
ده ایستیورم سنه نکاح وتزویج ایدوم راضی سن یا نه شهزاده اظهار رضامندلق ایلدی
پادشاه بساط عروسی شاهانه ترتیب ایدوب عقد نکاح جاری اولوندی ومجلس جشن
ونشاط برپا ایدوب ولیمه ملوکانه عمله کلدی وساعت سعدده زفاف تدارکی ایدیلر
اما شهزاده قیزون الی کسلمکدن مطلع دکولدی و پادشاه زفاف کیجه سی خلوته پس
پرده دورموشدی بو خیال ایله که اکر شهزاده قیزون الی قطع اولماقدان مطلع اولوب
اظهار کراهت ونفرت ایلسه شافی وکافی جوابلر ایله شهزاده نی ساکت ایلسون ایلکه
شهزاده نون کوزی قیزون نورانی جمالنه دوشدی از بسکه نور الهی بیر نحو ایله قیزی احاطه
ایلمشدی بیله کمان ایلدی که جمیع شمع کافوریلر اونون جمالندن کسب نور ایدوبلر
پس شوق وذوق تمام ایله مشغول صحبت اولدیلار بیر زمان کیچدی که شهزاده سو خواهش
ایلدی قیز صول الیله کاسه نی شهزاده نون حضورنده دوتدی شهزاده سوزیله میل ایدوب
قیزی بی ادب کمان ایدوب دیدی که اتام سنه بیر عیال تزویج ایدوب که صول الینی ساغ الدن
تمیز ویرمور قیز بو سوزی ایشیدنجک بیر اه جانسوز چکوب کوزلرینون یاشینی مروارید
تک جاری ایلدی شهزاده قیزون بیله بی اختیار اغلاماقدان پشیمان اولدی اما هیچ بیر
علیحده کلام بیان ایلمدی وتخته تکیه ایدوب اوزینی یوخلیان ادم کیمی کوستردی
لکن بیدار ایدی قیز خیال ایلدی که شهزاده یوخلادی دوردی وضو تازه ایدوب ایکی
رکعت نماز حاجت قیلوب بعد از فراغ سجده یه دوشوب درکاه پادشاه بی نیازه بو قرار ایله
راز ونیاز ایلدی که خدایا بنده نوازا کارسازا سن عالمسن که من ضعیفه ساق الیمی سنون

ید الله الباسطه ولیتون امیر المؤمنین علیه السلامون محبتی ایچون ویرمشم وبو کیمی ساق الیم
قطع اولماقه سبب اولوب همسرمدن خجالت اولادم یا بو سبکده منیم رحمی ایله یا ولی الله
حقسمه منیم الیمه شفا ویر یا غیاث المستغیثین یا ارحم الراحمین منیم فریادیمه یتش ومطلبیمه حاصل
ایله بو قرار ایله مناجاتلر ایدوب اغلادی تا اینکه بیهوش دوشوب یوخلادی عالم رؤیاده
کوردی اللهون نور عظمت وجلالی درخشنده اولدی چون بیر زمانی کیچدی حجله نون
سقفی منشق اولوب بیر تخت نازل اولوب پرده قرار دوتدی چون قیز باخدی کوردی که
بش نفر تختون اوسته اکلشوبلر بیر نفر عورت دورت نفری کیشی وحجله اولارون نورلرینون
نوریندن منور اولوب او نورانی عورت که تخت اوسته ایدی تختدن انوب کلوب
قیزون باشینی الدی قوجاقنه چوخ مرحمت ونوازشلر ایلدی ویوزندن وکوزندن اوپوب
بیوردی ای قیز غم ایلمه که غملو کونلرون کیتدی قیز جز الدی ای خاتون معظمه سن کیمسن
بیوردی منم فاطمه زهرا واولار که تخته اکلشوبلر بیری اتام خاتم انبیادور بیری علی کرم الله وجهه
بیری حسن مجتبی بیری حسین شهید کربلا بعدان خاتون قیامت امیر المؤمنین علیه السلامه
متوجه اولوب دیدی یا علی بو قیزون الینی سنون محبتنده کسوبلر دعا ایله تا سنون دعاون
برکتنه الی سلامت وبی عیب اولسون تا شهزاده دن خجالت اولماسون امیر المؤمنین علیه السلام
اوخیر کتابی ید الله الینی اوز اتدی هوادن بیر کسوک بیچه یانوب سیلدی معا کوردی وقیزون
الینون کسولمش یرینه قویوب سوره فاتحه الکتابی تلاوت ایدوب دعا … ایلدی اللهون ؟
حکمیله وامیر المؤمنین علیه السلامون معجزه سیله قیزون الی درست وصحیح سالم اولدی کویا
که هیچ قطع اولماشدی بعد از آن فاطمه زهرا سلام الله علیها اکینه قیزون یوزندن کوزندن
اوپوب دوردی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ملن تختده اکلشدی تخت هوایه قالخوب کوکه
سمته روانه اولدیلار پادشاه ده ده الدنده منتظر دورمشدی کوردی بیر زمانی کیچدی هیچ
بیر سس کلموری قاپونی اچوب داخل حجله اولدی کوردی شهزاده تخته تکیه ایدوب یاتوب
وقیز سجاده اوسته عبادته وتهجده دور اما هر ایکی الی سلامتدور لکن سجده ده
بو خلوبه پادشاه بو امردن چوخ تعجب ایدوب اثنای تهجدده پادشاه اوغلانی بیلدرمسنه
ایلدی که قیز بیدار اولدی باخدی کوردی که هر ایکی الی سلامتدور دوباره سجده شکره
مشغول اولوب حمد وثنا خالق عالمه ایدوب باش سجده دن کوتوردی پادشاهی کوردی
تعظیم وتکریم ایله پادشاهه سلام ویردی جز الدی که الین نه نحو درست اولدی قیز بو خصوصده اکر
احوالاتی تفصیلا عرض ایلدی شهزاده اولارون کفتکوسندن بیدار اولوب میل ورغبتی
قیزه حددن زیاده اولدی تختدن انوب قیزدن عذر خواهلقلر ایلدی پادشاه اوغلنه
قیزون بارسنده نصیحت وسفارشلر ایلدی وچون هر ایکسینی بیر بیرلرینه مهربان کوردی هر
ایکسنه دعا ایدوب شاد وخرم اوز مقامنه رجوع ایلدی بحمد الله

فی کتاب تحفة المجالس نقلا عن کتاب

۲ پر خوابدی

۲ وردو ذکر

اربعین کتاب تحفة المجالسدن نقل ایدیلیر

اربعین کتابندن که روایت دور خلفای بنی عباسده مأمون بصره شهرنده بر شخص بازرگان دولت
و بخاردن بعضی حوادثات اوکا عارض اولوب دولتی بالمره الندن کیدوب فقیر و چوخ پریشان
حال اولدی و بو شخص دوستدار حیدر کرار ایدی چون بصره‌ده امثال و اقرانی ایچنده پریشان اولوب
بینده قالمق طبعنه ناگوار اگوروب عازم کوفه اولدی ایلکه واردی اولدی از بسکه غربت و تنگ
حالیته یتشدی بازار کوفه‌ده دولانوردی کوردی بر نفر جوان بزاز دکاننده اکلشوب چوخ
متاع قماش و حریر دکاننده وار اونون قاتنه کیدوب دیدی ای جوان کوردم چوخ دولتمند
سن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام محبتنه منه بر زاد مرحمت ایله که چوخ افسرده
حالم و خداوند عالم بو قدر دولت که سنه التفات ایدوب امیر المؤمنین علیه السلامون برکتندن
از قضا او جوان بزاز طایفهٔ خوارجدن و دشمن علی و اولاد علی و دوستدار معاویه علیه اللعنة
والهاویه ایدی او جوان دیدی ای فقیر علی محبتنه سنه بر اوچ تو پراق و بر مرکب ماندن
کرفین یل یا کوموش ویرم کارا اول مینه کاسون مقاتلن پس او شخص بصری چوخ دل
تنک و مایوس بازاردن چقدی بر حالتله که جمیع دنیا کوزنده تیره و تار اولموشدی آه
و نالهٔ علیا الغلیا کوفه‌نون کوچه‌لرنده دولانوردی تا بر قصر فوقانیسنه یتشدی
کوردی چوخ عالی عمارتدر و بر نفر مقنعه عورت غرفه ایچنده اکلشوب او عورت
بو شخص بصرینون اعلا مافی کوروب قلبی دقتله کلوب دیدی ای بینوا نه دردون وار
که بیله آه و زارلوق ایدوبسن شخص بصری اوز احوالاتنی و او بزازدن علی محبتنده دادینکی
و اونون ناگوارا جوابنی بالتمام عورته نقل ایلدی چون عورت امیر المؤمنین علیه السلامون
مبارک آدینی ایشتدی دیدی ای علی آدینی ذکر ایدن شخص منیم یانم جانم سنون
آیاقون تو پراقنه و اقام علینون اوزینون و اولادنون مبارک آدلارینه فدا اولسون پس اوز کوشوار
لرینی که اوچ دانه لعل اولارا نصب اولموشدی چیقاردوب علی محبتنده او شخصه عطا
ایلدی و او لعللرون قیمتی اوچ بین قیز بلدی والده سندن اونا ارث یتیشمشدی او
شخص بو احسانون مقابلنده عورته چوخ دعا اوقیوب کلدی بازاره جواهر فروشلره
لعللری نشان ویروب اوچ بین دینار قیمت ایلدیلر از قضا همان بزاز ناصبی بو احوالدن
مطلع اولوب کوردی که اوز عورتینون کوشوارهلریدی و او شخص بزازه دیدی سن عورتمن
اسکوک سن که بر عورت ایکی علی علیه السلامون یولنده بیله احسان منع ایلدی و بو عورت
انصار اولادندن و سعد خزرجی طایفه‌سیدن دیدی که دوستدار علی و اولاد علی علیهم السلام
ایدیلر پس بزاز خشم آلود و بخس قلبی بغض و عداوتلن ممکلو اولوب کلدی اوز اوینه
دیدی عورت کوشوارهلرین اوز درویش غریبه ویروبسن دیدک بلی دیدی او لحو د
بر قیمت کوشوارهلری سن نه اوچون او نادان رافضیه ویردون دیدی ای کیشی سنون منیم
مالیمه نه رجوعین وار دیکرا انا مدان منه ارث قالموشدی او درویش بر بیوک وسیله ایله

منیم یانمدا اظهار حال ایلدی او وسیله‌نون خاطرینه کوشوارهلریمی ویردوم دیدک وسیله‌سی
کیمدی دیدی امیر المؤمنین و امام المتقین مظهر العجائب و مظهر الغرائب اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب علیهما السلامدر که ایمان اونون ولایت و محبتی اولدامش اصلا فائده ویرمز
ایلکه او شقی حضرتون مبارک آدینی ایشتدی عداوتندن رنکی قارالدی دیدک ای عورت
مکر سن رافضی‌سن که علی علیه السلامون یولنده کوشوارهلرینی ویردون حالا که سن
علی علیه السلامی دوست دوتورسان همان الیو بلکه کوشوارهنی ویروبسن کرک اول الیوی
ویره‌سن کوم عورت دیدی کیشی بو نه سوزدر منیم مالم جانم علی و آل علینون دوستلرینه
خاک پالرینه قربان اولسون و غیوره شیره‌زن جرئت تمام الیندن الینی اوزاتدی دیدی
ال نه‌در جانیم علی آدینه فدادر آقای کیشی منی ناقص الاعضا و محتاج خلق ایلمه اگر الیمی
بو ظالمیمون جزاسی یقین ایلرسنه دنیاده و آخرتده یتشه جک پس بو حالده خطاب الهی
کوکلرون و یرلرون ملائکه‌لرینه یتشدی که یا ملائکة السموات و الارضین انظروا الی
علی محبته هذه المرأة المؤمنة و جسارتها علی قطع یدها بولاء امیر المؤمنین علیه السلام
یعنی ای کوکلرون و یرلرون ملائکه‌لری باخون کورون بو مؤمنه عورتون محبتنی که علی
علیه السلامون دوستلوقنده نه نوع جرئت ایدور پس ملائکه‌لر باخوب او ملعونه لعنت ایلدیلر
و او صالحه عورته مرحبا و آفرین دیدیلر پس او بی رحم عورتون الینی بدندن کسوب ...
سالدی و جمیع لباسنی و تجملاتنی الوب کهنه لباس ایله طلاق ویروب ایوندن چیخاردی
و دیدی بر عورت که علینی دوست دوتا منه حرام و قانی منه حلالدر پس او بیچاره عورت
کسوک الیله و پریشان حال ایله او شهردن چیخدی و شهردن ایکی اوچ فرسخ بیر کاروانسرای
سراینه یتشدی و دیوارون یاننده بیطاقت دوشوب بیهوش اولدی از قضا او کاروانسرای
بر قوجا کیشی بر قوجا عورتیله مسکن اتموشدیلر و هیچ اولادلری یوخیدی بو قوجا کیشی
کذاری او دیوارون سمتنه دوشوب کوردی بر کوچک جوان عورت طایفه‌سی بی
هوش یخلوب الندن قان آخور قوجانون یورکی اونا یانوب تعجب ایدوب و تدریجه
که عورت هوشه کلدی قوجا به سلام ویردی قوجا جواب رد ایلدی احوالاتی خبر الدی
عورت تمامی احوالاتنی بیان ایلدی قوجا اکیدوب او عورتی کوتوردی اوز اوینه
خبر دار اولدی چونکه هر ایکیسی دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت ایدیلر او بیچاره‌یه
نوازشلر ایدوب تسلی ویروب او مظلومه‌نی اولادلوقه قبول ایدوب اوزلری ایله بیله
کاروانسرایه کتوردیلر چوخ حرمتله اونا متوجه اولوردیلر و جراحته معالجه ایدوب یا جی ایله
مدت مدید او صالحه عورت کیجه کوندوز عبادته مشغول اولدی تا ایکی ایل بو احوالاتدن
منقضی اولدی بر کون بر قافلهٔ عظیمه هند طرفیدن او کاروانسرایه یتدی اندول ایله
و قافله سالارلری بر خواجه ایدی که بوز و هشتاد قماش و سایر اجناسلی کتوروبدی
و بچه غلام و کنیزی وار ایدی بچه کون او کاروانسرایون حوالی‌سینده توقف ایدوب ولر و بو خواجه

عادتی نماز تهجد واوردی نصف شب ورعایت موحیلرده دوشدی کر کیجه نمازنی
قلسون کوردی بیر طرفدن اتشوخ کلور بیله ایلدی کمه ساروقت ورقلعلیه کجان ابدوور
با واش با واش کلدی کوردی او اتشوخ کاروانسرایون ایجده بر ابوکدن کلور و ابوون
تمام در دیواری نور احاطه ایدوب کوکه قالخور خواجه تعجب ایدوب دیدی البته بو ابوکده
بیر ستر وار اسرار الهیدن یا واش قابونه الچوب کوردی ابو منور اولوب بیر قوجا کیشی
بیر قوجا عورتیله یوخلیوبلار اما بیر جوان عورت سجاده اوستنده مشغول عبادتدر و قرشیلا
کربونینون نوری اسمانه تنق باغلیوب بیله محو جمال معبود ذی الجلال اولوب کر دنیا
و ما فیهادن خبری یوخدی خواجه احوالاتدن خبردار اولوب و مقامنه رجوع ایلدی
نمازه مشغول اولدی لیکن بیر حالی اد عورتون نور جمالنه و طاعت و مناجاته شتق یتوردی
کر قرار و ارامی الندن کیتدی ایلکه صبح اولدی نمازدن صورا امر ایلدی بخچه خوانچه
تحفه و هدیه قیزبیلدان و جواهراتدن و قماشدن غلاملر کوتوردیلر او قوجانون ابوینه
اپاردیلار قوجا تعجب ایدوب خواجه نون یانیه کلدی خواجه قوجایه سلام ویردی بعد
از جواب قوجا خواجیه چوخ تعظیم و تکریم ایلدی و عرض ایلدی که بو قدر تحفه و هدیه نی
نه اوچون کوندردوکس ایا نسبت منه بیر مطلبون یا بیر حاجتون وار خواجه دیدی او عورتکه
سنون ابویون دور ایا اونون صاحبی و شوهری وار و یا مجرده دور دیدی یوخدی
خواجه چوخ شاد اولدی دیدی ای قوجا منیم حاجتیم بودور که شریعت پیغمبر یله اونی منه
تزویج ایدسن قوجا دیدی منه مهلت ویر تا اوندان بو مطلب خصوصنده بر نتیجه تفحص
دانوشوم قوجا کلدی او تحفه لری کتوریب قیزون یانینه دیدی قیزم او خواجه که بو تحفه
لری بیزه کوندروب سنی مندن خواستکار اولوق ایدور رایون ندور نه جواب ویرورسن
دیدی اختیار سنوندی رایون ندور عمله کتور قوجا یالان عورته بو جوابدن چوخ شاد
اولدیلار اما قیز الینون کسوک اولماقی سببی چوخ غمکین اولدی قوجا خواجیه خبر
ویردی قیزون رضاسیله اولماقی خواجه شهره ادم کوندروب قاضی شهری کتوردی
مجلس عقد ترتیب ویرولدی عقد نکاح جاری اولدی ولون لون شربتلر صرف
اولدی خواجه قماش لباسلر و اطعمه و اشربه لر که سزاواردی حاضر ایلدی و قابلیتلی
حاضر ایدوب عمارات عالیه او مکانده ترتیب ویردی ایلکه عمارت تمام اولدی مجلس عالی
قوروب بنای ولیمه قویدی ایلکه کیجه دن بیر پاسی کیجدی ادملر کوندردی تا عروسی
کوتورلر عروس چنردار اولوب خواهش ایلدی که بر ساعت صبر ایدون که بیر امر مهمی واریمدر
اونا انجام ویروم پس عروس دوروب همان کهنه لباسلر یله دستماز الوب داخل اندرون
اولوب سوزکداز تمامیله ایکی رکعت نماز قیلوب روی نیاز درکاه خداوند بی نیازه دوتوب
اغلیه اغلیه مناجات و عرض حاجات ایلدی که خداوندا سن عالمسن که سنون ولی و خلیفون
علی بن ابیطالب علیهما السلامون محبتنده منیم الیمی کسوبلر خدایا منیم شماتت دشمنه

تاب و طاقتیم یوخدی ای قادر توانا الله محمد و علی و اولاد علی حرمته که جمیع مخلوقات
الالاری و سنون درکاهیون برکزیده مقربلریدیلر منی شرمنده و خجالت و رسوا ایلمه یا
منیم روحمی قبض ایله یا الیمی درست و سلامت ایله پس سجده یه دوشوب چوخ اغلادی
تا بیهوش اولدی بو حالده دریای رحمت الهی جوشه کلوب و سکان عالم لاهوت
و جبروت خروشه کلدیلر و صالحه عفیفه عالم رؤیاده کوردی که بر نورانی شخص کلوب انی
کوتوروب جنت الفردوس قصرلرینه اپاردیلار و بیر قصری کوردی یاقوت سرخدن و بیر
تخت زمرد سبزدن قورولوب و بیر نورانی شخص تختون اوسته اکلشوب و بیوزمین ملک تختون
اطرافنده ادب ایله صف چکوبلر ایلکه او صالحه عورت بو بساط و جلالی کوردی بیر وحشت
و اضطراب قلبنه دوشدی بو حالده بیر ملک کلوب اونون الندن دوتوب او تختون قباقنه
اپاردی او شخص نورانی که تخت اوسته اکلشمشدی بیوردی ای عورت منیم امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیهما السلام کیشیم منیم محبتیمده الی ویروبسن کل منیم یانیمه عورت کیتدی
یا خونیسوردی اچ الیوی عورت الین اچانده کوردی الی صحیح و سالمدر و بی عیبدر و
حضرتون شوق ملاقاتندن و الینون سلامت اولماقنون شادلقندان بیله نعره چکدی که
جمیع بیر ونده اولان جماعت اییلوب و وحشتلر اندرونه داخل اولوب کوردیلر عورت
سجده ده یوخلیوب بیر زمانه دوردیلار تا یوخیدان بیدار اولدی الینه دقتیله باخوب سلامت کوروب
دوباره سجده یه دوشدی حمد و ثنای الهی یه عمله کتوروب کهنه لباسلری چخاردوب فاخر لباسلرین
اکنه کیدی پس اتا سوار اولوب جلال و احترام تماملن صاحبنون ابوینه اپاردیلار
امر شرعی عمله کلدی مدتی بو احوالاتدن کیچدی بیر کون او شوهریلن اکلشمیشدیلر که بیر
نفر سائل قابودان سلندی که ای بو عمارتون صاحبی الله خواطرینه منه بیر زاد ویرون
خواجه بیر بجه درهم چخارتدی که سائله ویرسون کنیزلردن حاضر دکول ایدیلر عورت
درهملری الدی و سائلون یانیه کلدی سائلی کوروجک تانیدی که اونا قلمجی صاحبیدور
که علی علیه السلامون محبتنده اونون الین کسمشدی دیدی ای سائل سن کوفه اهلی فلان
شخص دکولسن دیدی بلی دیدی منم سنون همان عورتیوام که کوشوارەلریمی علی محبتنده
ویردیم سن بو سببه منیم الیمی کسدون و طلاق ویروب ایوندن چخاردوب دیدون علی
دوستی منه حرامدور و کیت علی سنون الیوی یاپشدرسون امیدی یاخ کور که علی نیجه منیم
الیمه شفا ویروبدی او ملعون عورتون اللرینی سلامت کوروب اغلادی عورت دیدی پس
سنون او قدر مال دولتون نه اولدی که سوال ایدورسن دیدی ایلکه سنون الیوی کسدیم
و ایودن چخاردیم بیر او قدر کیچمدی که ایومه اود دوشدی جمیع ملک مالیم یاندی اوغلانلریم
سائل بکف اولموشام بو سوزلری دیدی کیتدی خواجه چون بو مکالماته ایشتدی دوشنک
عورتون ایاقلارینه دیدی منیم سنون غلامون و بو ملک و بو مال و غلام و کنیز و نقد و جنس
هاموسی سنوندی دیدی نه اوچون دیدی ای عزیزه جهان وای نور دیده دوران بو لکلر منیم

اوسائل کہ سن کوشوارہ لر یوی وبردن بعدکلون ها موسی اوکوشوارہ لرون قیمتنون
برکسی نه دی کہ سن منہ ور دون پس هر ایکیسی سجدہ بر دوشوب شکر وثنای الهی یہ ایدوب
نعمت ودولتلن یقینه عمرلرینی کیچوردیلر

کتاب عیون اخبار الرضاده
روایت ایدوب صدوق مرحوم

اونوز ایکنجی بابدن اوا سطنده کہ رسول خدا صلی الله علیه وآله بیوردی امیر المؤمنین علیه السلام
یا علی الله باغشلادی سنی وسنون اهلبیتوی وشیعہ لریوی وسنون شیعہ لر یون دوستلر
لرینی وسنون شیعہ لریون دوستلرینون دوستلرینی پس مژده اولسون سنه
کہ سن سن الانزع البطین کہ شرکدن نزع اولونوب وبرطرف اولونوب وسنون بطن
شریفون مملو در علمدن **مترجم عرض ایدور** کہ بو حدیث لطیفه دن
معلوم اولدی معنی الانزع البطین کہ جناب امیر علیه السلام ه اطلاق اولونور نہ اینکه معنای
ظاهری عرفی مقصود در العیاذ بالله کہ باعث منقصت اولا تمت

ایضاً همین کتابده همین بابده روایت

کہ رسول خدا صلی الله علیه وآله بیوردی یا علی اوچ زاد سنه عطا اولونوب کہ بر احدن
سنددن ایرلی عطا اولونمیوب امیر علیه السلام بیوردو عرض ایلدیم اتام انام سنه فدا اولسون
نه در او اوچ زاد کہ منه عطا اولونوب بیوردی عورتیون ایاسی منم کیمی وعورتون فاطمه کیمی
وابکی اوغلول حسن وحسین علیهما السلام کیمی **وایضاً** حضرت رسول صلی الله
علیه وآله بیوردی یا علی قیامت کونی سوارهلر اوچ کسدن غیری اولماز وبین دوردن نفر دق
کہ سواره اولادوق بیاده بیر نخص طایفه انصاردن عرض ایلدی اتام انام سنه فدا اولسون
یا رسول الله صلی الله علیه وآله بو دورت نفر کیملردر بیوردی بیری منم کہ سواره اولام براقه
کہ الله تعالی نون تایلدی بیری قرداشم حضرت صالحدر کہ سواره اولار الله ناقه سینه کہ پی
ایلدیلر اولی بیری عموم حمزه در کہ سواره اولار ناقه عضبایه وبیری قرداشم علی علیه السلام
کہ سواره اولار بیر ناقه بهشت ناقه لرندن ولوای حمد الینده اولار وندا ایدر لا اله الا الله
محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وبنی آدم دیلرکه بو مکر ملائکه مقرب یا پیغمبر مرسل
یا حامل عرش الهی دیر بیر فرشته وسط عرشدن جواب ویرر کہ ای بنی آدم لر بو نه ملائکه
مقربدر ونه پیغمبر مرسلدر ونه حامل عرشدر بلکه بودر صدیق اکبر بودر علی بن
ابیطالب علیهما السلام **مترجم عرض ایدور** کہ عضبا ناقه کوش
بریده یه اطلاق اولونور اما ناقه عضبا کہ منسوبدر حضرت رسول صلی الله علیه وآله
چون نجیب در بجابتی سبینه عضبا دیلور وکوش بریده دکولدی **ایضاً**

کتاب عیون اخبار الرضادن اوتوز ونجی بابنده امام رضا

علیه السلام آبای امجادلرندن نقل ایتدیلر کہ رسول خدا صلی الله علیه وآله دن اوچ ایدیلدن [illegible]

بیان خشنودی خدا از شیعه علی علیه السلام

در بیان همین که بر عطا شده است مر علی را

بیان اینکه خداوند عالم افضلیت علی علیه السلام را اثبات [illegible]

اودا میکائیلدن اودا اسرافیلدن اودا خداوند عالیدن روایت ایدوبدور کہ
خداوند تبارک وتعالی بیوردی کہ منم الله ومندن غیری یوخدر الله یوخدی وجمیع مخلوقاتی
اوز قدرتمله خلق ایلدیم ومخلوقاتدن هر کسیکه ایستدیم برکزیده ایلدیم اوز پیغمبر
لریمدن محمدی صلی الله علیه وآله اوزیم اوچون حبیب وخلیل وصفی برکزیده
ایلدیم وکل اونی اوز مخلوقاتیم اوچون رسالتله مبعوث ایلدیم وعلی بن ابیطالب علیه السلام
اوندان اوتوری برکزیده ایلدیم وعلی اوندن اوتوری قرداش ووصی ووزیر قرار ایلدیم
واونا حکامی محمددن صوکرا اید ن مخلوقاتمه واوز خلیفه م بنده لریمه کہ بیان
ایده بنده لریمدن اوتوری منم کتابمی وسیر ایده اولارین ایچنده منم علم وحکمتمله واونی اعلم قرار
ایلدیم کہ کمراهلری هدایت ایده وعلینی اوزیم اوچون باب قرار ایلدیم کہ منم مخلوقاتیم
اوبابدن داخل اولالار وعلی علیه السلامی اوزیم اوچون بیت قرار ایلدیم کہ هر کس اونون
داخل اولا امن اماندہ اولار منم جهنمدن وعلی علیه السلامی ملجأ وپناهگاه قرار ایلدیم
کہ هر کس اونا پناه کتوره دنیا واخرت شرندن محفوظ اولار وعلی علیه السلامی اوزیم
اوچون وجه قرار ایلدیم کہ هر کس اونون طرفنه توجه ایده بوزیمی وندان دونمز دیدار
وعلی علیه السلامی اوزیم اوچون حجت قرار ایلدیم اوز کوکلریمده ویرلریمده جمیع اهل
لر اوچون کہ کوکلرده ویرلرده در منم مخلوقاتمدن وبر احدون عملنی قبول ایلمرم
مکر کہ اقرار ایده علی علیه السلامون ولایتنه ومنم رسولیم محمد صلی الله علیه وآله نون
نبوتنه وعلی علیه السلام در منم الیم کہ بو ید اولوبدر منم بنده لریمون یوزلرینه وعلی
علیه السلام در منم نعمتوم کہ عطا ایلدیم اونی منی بنده لریمدن هر کسه کہ دوست دوتارم
پس هر کس کہ علی علیه السلامی دوست دوتا منیم بنده لریمدن اونون ولایتنی قبول
ایده دوست دوتارام اونا علی علیه السلامون ولایت ومعرفتنی وهر کس منیم بنده لریمدن
علی علیه السلامی دشمن دوتا من اونی دشمن دوتارام بو سببه کہ علی علیه السلامون
ولایت ومعرفتندن عدول واعراض ایدوبدور قسم اولسون اوز عزت وجلالمه
منیم بنده لریمدن بیر بنده علی علیه السلامون ولایتنی قبول ایلمز مکر اینکه اونی جهنمه
کتارایدرم وبهشته داخل ایدرم وبیر بنده منیم بنده لریمدن دشمن دوتماز علی علیه السلامی
مکر اینکه اونی بهشتدن کنار ایدرم وجهنمه داخل ایدرم تمت

روایت احتجاج طبرسی رحمة الله علیه

قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الملائکة اشرفها عند الله اشدها حبا لعلی بن ابیطالب علیهما السلام
یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود کہ اشرف ملائکه ها در نزد خدای تعالی آن ملائکه
هاست کہ محبت شان بر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام اشد وبیشتر است
وخداوند عالم در میان ملائکه بعلی بن ابیطالب علیهما السلام قسم یاد میکرد ومیفرمود
والذی شرف علیا علیه السلام علی جمیع الوری بعد محمد المصطفی صلی الله علیه وآله

یعنی قسم بالحق ای که اشرفیت وزیادتی داده بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وآله علی علیه السلام بجمیع مخلوقات خود

و ایضاً در همین کتاب طبرسی مرحوم

روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ان ملائکة السموات والحجب لتشتاقون الی رؤیة علی بن ابیطالب علیهما السلام کما تشتاق الوالدة الشفقة الی ولدها البار الشفیق یعنی بدرستی که ملائکه های آسمانها و ملائکه های حجابها هر آینه مشتاقند بدیدن امیر علیه السلام چنانکه مادر مهربان بدیدن پسر نیکوکار و مهربان خود مشتاق میشود

ایضاً که در بعضی احادیث فضیلت علی بن ابیطالب علیهما السلام رسول خدا میفرمود که جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و یفتخر جبرئیل علی میکائیل فی انه عن یمین علی بن ابیطالب علیهما السلام الذی یمینه افضل من یساره کما یفتخر ندیم ملک عظیم من ملوک الدنیا یجلسه الملک علی یمینه علی الندیم الآخر الذی یجلسه علی یساره و یفتخران ای جبرئیل و میکائیل علی اسرافیل الذی خلفه ای کان فی خلف علی علیه السلام والملک للموت الذی امامه بالخدمة ای امام علی علیه السلام فان الیمین والشمال افضل واشرف من ذلک کافتخار حاشیة الملک علی زیادة قرب محلهم من ملکهم یعنی میباشد جبرئیل در طرف راست علی بن ابیطالب علیهما السلام و میکائیل در طرف چپش و فخر میکند جبرئیل بمیکائیل بودن او در طرف راستش چنانکه ندیم پادشاه آنکه در طرف راست پادشاه نشیند فخر میکند بآن ندیم که در طرف چپ پادشاه نشیند و جبرئیل و میکائیل فخر میکنند باسرافیل که در قفای علی علیه السلام میباشد و بعزرائیل که در طرف پیش روی آنحضرت میباشد چنانکه حاشیه نشینان پادشاه فخر میکنند بکسانیکه در طرف پیش و پشت سر پادشاه باشند که تقرب ایشان بپادشاه در مرتبه است که ایشان از در طرف راست و چپ خود جا میدهند در پیش رو و پشت سر

ایضاً فی الباب المذکور امام رضا علیه السلامدن عبد الرحمن بن عبد الله سؤال ایلدی که یا ابن رسول الله صلی الله علیه وآله حضرت رسول اکرمون ذو الفقاری هاردان اوجنابه یتشدی بیوردیکه جبرئیل گوکدن گتوردی و اونون زیوری نقره دندور و الآن ذو الفقار منیم یانمده دور

ایضاً فی الباب المسطور حسین بن خالد حضرت امام رضا علیه السلامدن روایت ایدر که او جناب بیوردی که بیز هم ذریه و اولادلریز ون بورنه نظر ایلمک عبادتدر جمیع ذریه پیغمبرون بورنلرینه نظر ایلمک عبادتدر خواه امام اولا خواه امام اولمیه بیوردی بلکه ذریه پیغمبرون بورنلرینه نظر ایلمک عبادتدر او صورتده که پیغمبر صلی الله علیه وآله ون طریقه سنده اولالار و معصیتلوشنه ملوث اولمیه لر

ایضاً فی الباب المذکور امام رضا علیه السلام اوز اباء کرامندن توسط ایله حضرت امیر المؤمنین علیه السلامدن روایت ایدر که او جناب بیوردی بیر وقت کعبه نون یانینده اکلشمشدم ناگاه بیر مرد کوردم بیر قوری کرشده قوجالمشدان قاشلاری گوزلرینون اوستنه

در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام

در نسبت ذو الفقار رسول خدا از آسمان

من عرض ایلدیم سن قتلنا [illegible]

دوشمشدی النده عصا و باشنده بیر نسرخ کرهولانی کلاه و دوراکتده بیر پشمینه لباس کی حضرت رسول صلی الله علیه وآله ون خدمتنه بیر حالتده که رسول خدا صلی الله علیه وآله دخی دالینی دیوار کعبه تکیه ایلمشدی عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه وآله دعا ایله که الله منی باغشلا رسول خدا صلی الله علیه وآله بیوردی ای پیر مرد سنون سعیون بی ثمر و وعملون کمراه اولوقدی پیر مرد مراجعت ایلدی رسول خدا صلی الله علیه وآله بیوردی یا علی تانیدون بو پیر مرد کی عرض ایلدیم اللهم لا یعنی خدایا یوخ تانمادیم بیوردی بو شیطان ملعوندی علی علیه السلام بیوردی که من اونون عقبنه بخر قاجدیم تا اونا یتشوب اونی یوزی اوسته سالدیم بیره سینه سینه اوسته اکلشوب الیمی قویدیم بوغازنه که اونی خفه ایلیوم منه دیدی یا ابا الحسن منی خفه ایلمه اما که الله منه مهلت ویروب الی یوم الوقت المعلوم که وقتی معلوم اولا یا علی قسم اولسون الله که البته من سنی دوست و بیر احدسنی دشمن دوتماز مگر اونون ایناسی انا سیله مقاربت ایلدن زمان ابلیم ولد الزنا اولا

ایضاً فی الباب الواحد و الثلاثین

حسن بن فضالدن روایت دور که امام رضا علیه السلامدن سؤال ایلدیم و عرض ایلدیم که نه سبب حضرت رسول صلی الله علیه وآله مکنی به ابی القاسم اولدی بیوردی نوجهته که بیر اوغلی وار ایکی قاسم ادلو پس مکنی به ابی القاسم اولدی عرض ایلدیم یا ابن رسول الله آیا منی اهل بولور سن بو مطلبدن ارتوق یعنی علاوه سبب بویورسان بیوردی بلی بولورسن که رسول خدا صلی الله علیه وآله الرجیم بوامتون اتاسیدی و علی علیه السلام بوامتون بیری دور عرض ایلدیم بلی بولورم بیوردی آیا بولورسن که رسول خدا صلی الله علیه وآله بیوردی من و علی بو امتون ایکی اتاسی یوک عرض ایلدیم بلی بولورم بیوردی بولورسن که علی قاسم بهشت و جهنمدر عرض ایلدیم بلی بولورم پس بیوردی پیغمبره ابو القاسم دیوللر بونداندر که قاسم بهشت و جهنمون اتاسیدر که علی اتاسیدی که علی اولمش اولا من عرض ایلدیم که پیغمبر قاسم بهشت و جهنمون اتاسی اولماقلون نه معناسی وار بیوردی پیغمبرون مهربانلوقی نسبت اوز امته اتالارون مهربانلوقی مثلی دور اوز اولادلارینه و پیغمبر امتون افضلی علی علیه السلامدر و پیغمبردن صورا علی نون مهربانلوقی امته پیغمبرون مهربانلوقی کیموندی امته بو سببه که علی پیغمبرون وصیسی و جانشینی و پیغمبردن صورا امام دور و بو جهته دور که پیغمبر بیوردی من و علی بو امتون ایکی اتاسی یوک و بو جهته ایدی که پیغمبر صلی الله علیه وآله منبره چخوب بیوردی هر کسیکه وفات ایتمش اولا و قرضی یا عیالی اولمش اولا قرضی منم کرک ادا ایلیم و عیالنه من کرک نفقه و خرج کذار اولام و هر کس وفات ایده و مال و ملکی اولمش اولا اوز وراثه سیه او چوندی پس بو جهته ایله پیغمبر اولادی مؤمنلره اولادلرون اتا و انالارندان اولادی مؤمنلره اوز نفسلریندن و هابیله ایدی امیر المؤمنین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه وآله دن صورا و امیر المؤمنیندن اوتری جاری دور و اولادی جمیع اوز اولادلاری که پیغمبردن اوتری جاری اولدی

و ابی صلت هروی دن روایت دور که بیر گون مأمون

در نسب مکنی بودن رسول خدا صلی الله علیه وآله به ابو القاسم

ملعون امام رضا علیه السلام عرض ایلدی که یا ابا الحسن خبر ویر منه جدکز امیر المومنین علیه السلام که نه وجهله قسیم الجنة و النار دور ونه معنا ایله بو مطلبی اونا اثبات ایدوب سن بر دستیکه بو مطلبه اوسته چوخ فکر ایلمشم جناب امام رضا علیه السلام او ملعونه بیوردی یا امیر المومنین ایا اتاندان اتا لاریندن عبد الله بن عباسدن روایت ایلمدون که دیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله دن ایشتدوم که بیوردی که حب علی ایماندور وبغض علی علیه السلام کفردور عرض ایلدی بلی روایت ایلمشم بیوردی پس بهشت وجهنمون قسمی هرکاه موقوف اولا علی علیه السلامون دوستلقنه ودشمن لقنه که هرکس اونون دوستی اولدی بهشت اونون اوچون اولا وهرکس دشمنی جهنم اونون اوچون اولا پس علی قسیم جنت وجهنم ایسترا اولسون مامون ملعون دیدی الله تعالی منی سندن صورا دیری قویماسون یا ابا الحسن شهادت ویروم که سن سن وارث علم خدا و رسول صلی الله علیه و آله ابو صلت هروی دیبور که چون امام رضا علیه السلام او منزلنه تشریف کتوردی عرض ایلدیم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله نه یخشی جواب ویردون امیر المومنینه یعنی مامون ملعونه حضرت بیوردی یا ابا صلت من بو طریقیله که مامون بیلوردی اونا جواب ویردوم ولیکن اوز پدر عالی مقدارمدن ایشتدوم که اوز آبای کراملریندن وعلی بن ابیطالب علیه السلامدن روایت ایلردی که علی علیه السلام بیوردی رسول خدا صلی الله علیه و آله منه بیوردی که یا علی انت قسیم النار والجنة یوم القیمة تقول للنار هذا لی وهذا لک یا علی سن سن بهشت وجهنمی قسمت ایلین قیامت کونی بیورارسان جهنمه او دینه بوبنده منیم اوچوندی وبو بنده سنون اوچوندی تمت

در کتاب لالی علیه و جواهر السنیه از ابن عباس روایت کرده در بیان

شأن علی بن ابیطالب علیهما السلام که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فتح خیبر نمود جعفر طیار امد بخدمت آنحضرت وبا او کنیزی بود پس هدیه کرد آن کنیز را بعلی بن ابیطالب علیهما السلام وروزی حضرت فاطمه علیها سلام داخل شد بخانه ودید که سر مبارک حضرت امیر المومنین علیه السلام در اغوش آن کنیز است پس لاحق شد با او غیرت انچنانکه لاحق میشود بزنان از جهة شوهرش وروی نهاد بجانب پیغمبر صلی الله علیه و آله تا شکایت کند از علی علیه السلام در این اثنا جبرئیل نازل شد برحضرت رسول صلی الله علیه و آله و عرض کرد یا محمد صلی الله علیه و آله خدا بتو سلام میرساند ومیفرماید بتو که اینک فاطمه سلام الله علیها میاید نزد تو تا شکایت نماید از علی علیه السلام قبول مکن شکایت فاطمه سلام الله علیها را پس چون داخل شد فاطمه علیها السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله باو فرمود بازگرد بر نزد شوهرت وباو بگو که عرض من قبول شد از برای خوشنودی ورضای تو پس آن خاتون مکرمه برگشته و سفارش پدرش را باو رسانید علی علیه السلام فرمود با فاطمه مرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بردی وای بر حیا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله ای فاطمه سلام الله علیها شاهد میگیرم ترا برانکه من این کنیز را آزاد کردم از برای تقرب بخدا در رضا وخوشنودی تو وبود با علی علیه السلام پانصد درهم نقد وفرمود این

پانصد درهم را صدقه کردم بفقرای مهاجر وانصار از برای رضای تو یا فاطمه پس نازل شد جبرئیل در این وقت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله خدا تعالی سلامت میرساند وبتو میفرماید که مژده بده بعلی بن ابیطالب علیهما السلام بدرستیکه من بخشیدم بعلی بن ابیطالب علیهما السلام بهشت را بتمامه بجهة آزاد کردن او کنیز را برای رضا وخوشنودی فاطمه علیها السلام پس وقتیکه روز قیامت شود میایستد علی علیه السلام بر در بهشت وداخل بهشت کند هر کسی را که خواهد برحمت من ومنع میکند از بهشت هرکه را که خواهد بر غضب من وبتحقیق بخشیدم بعلی بن ابیطالب علیهما السلام نار جهنم را بتمامه بجهة صدقه دادن او پانصد درهم را بر فقرا در رضا وخوشنودی فاطمه علیها السلام پس زمانیکه روز قیامت شد میایستد علی علیه السلام بر در نار جهنم وداخل آتش میکند هرکه را اگر خواهد بغضب من ومنع میکند از آتش هرکس را اگر خواهد برحمت من پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السلام بخ بخ لک یا علی من مثلک وانت قسیم الجنة والنار

ونیز در همین کتاب مرویست

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی علیه السلام وقتیکه روز قیامت شد میاورند ترا در بالای منبری از نور تا اینکه فرمود پس ندا میرسد از جانب خدا تعالی که کجاست خلیفه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله پس جواب میدهد باین ندا علی بن ابیطالب علیهما السلام پس منادی ندا میکند که یا علی داخل کن هرکسی اکه دوست داشته ترا به بهشت وداخل کن بآتش هرکسی را که دشمن داشته ترا پس یا علی انت قسیم الجنة والنار تمت

ایضا کتاب عیون اخبار الرضا حسن بن فضالدن روایت دور

که امام رضا علیه السلامدن سوال ایلدیم که سن فدا اولوم وقتیکه جناب امیر المومنین علیه السلام والی وخلیفه اولدی وتخت خلافته برقرار اولدی نه سبیله باغ فدکی غاصب لردن الدی ویا المادی بیوردی بو سببه که خداوند عالم بز اهل بیتی خلقه ولی وصاحب اختیار ایلیوبدی وبیزیم اوز حقوقلریمزی او ظالم لریمزدن المازمکر خود جناب قدس الهی وبیز مومنلرون صاحب اختیار لریوق اولاردان اوتری حکم ایلریوق واولارون حقلرینی اولارون ظالملریندن الاروق واوز حقلریمزی المازوق

ایضا فیه فی الباب الخامس والثلاثون

بکر بن احمد روایت ایدور امام حسن عسکری علیه السلامدن واو بزرکوار اوز آبای امجادندن تا امام حسین علیه السلامدن که او جناب بیوردی ایشتدوم اوز جد بزرکوارم رسول خدا صلی الله علیه و آله دن بیوردی معراج کیجه سی بطنان عرش الهیه دیر ملائکه کوردم که نوردن بیر قلیج الندن وار واو قلیجلاری بازی ایدیلر او قدرا که علی بن ابیطالب علیهما السلام ذو الفقار ایله بازی ایدردی وسایر ملائکه لر چون مشتاق دیدار جنت مآب حیدر کرار اولدی لاکن دیدار او ملائکه نون بو زینه نظر ایدردیلر کی من عرض ایلدیم پروردکارا

در بیان قسیم الجنة و النار بودن امیر المومنین علیه السلام

بومنیم قرداشم و عموم اوغلی علی بن ابیطالب علیهما السلام در و بیوردی یا محمد صلی الله علیه و آله بو بیر ملائکه در که علی علیه السلام اون صورتنده اونی خلق ایلمشم و بطنان عرشده منم عبادتم ایلر و حسنه و تسبیح و تقدیس که عملکز اولور ثوابی کاملاً علی ابن ابیطالبه او تربیه اولور قیامته تك **ایضاً فیه فی الباب السابع و الثلاثون**
روایت ایدوب علی بن حماد امام رضا علیه السلامدن اون آباء کرامی علیهم السلامدن که علی بن ابیطالب علیهما السلام او داحضرت رسول صلی الله علیه و آله او داجبرئیلدن او د ا میکائیلدن او د اسرافیلدن او د الوحدن او د القلمدن که قلم دیدی خداوند تبارك و تعالی بیوردی علی بن ابیطالب علیهما السلامون ولایتی و دوستدرلوقی منیم قلعمدر هر کیسه که منیم قلعمه داخل اوله امین و امانده دور منیم عذابمدن

کتاب فتوح القدسده روایت اولنور که جناب موسی علی نبینا

و آله و علیه السلامه جناب عزرائیل نازل اولدی ایلکه جناب عزرائیلی کوردی مبارك بکزلری زرد دوشدی فقال له هل جئت علی زیارتی ام لقبض روحی بیوردی یا عزرائیل یا منیم زیارتمه کلوبسن یا منی قبض روح اتمکه کلوبسن عرض ایلدی قبض روح ایلمکه کلمشم حضرت موسی بیوردی یا عزرائیل منه او قدر مهلت ویر که اهل و عیالمدن وداع ایلیوم عرض ایلدی تا جنرم مأمور دکولم و مهلت ویرمکه مأذون دکولم فقال امهلنی حتی اسجد لله بیوردی او قدر مهلت ویر که اوز پروردکارمه بیر سجده ایلیوم فامهله فسجد و قال فی سجوده الهی و معبودی قل لملك الموت ان یمهلنی حتی اودع اهلی و عیالی و اقربائی پس مهلت ویردی پس حضرت موسی سجده یه دوشدی و سجده سنده مناجات ایلدی که ای منیم معبودیم پروردکارم عزرائیله امر ایله او قدر مهلت ویرسون که اهل عیالمدن و اولادیم و اقربامیله وداع ایلیوم فامر الله ملك الموت ان یمهله پس امر ایلدی الله تعالی ملك الموته که مهلت ویره موسایه پس مهلت ویردیلر صکرا حضرت موسی کلدی اناسنون یاننه قال یا اماه انّ فی قدامی سفراً بعیداً اجعلینی من حقوقك من حل دیدی انا قباقمده بیر اوزاق سفریم وار اوز حقکزی منه حلال ایله فقالت ایّ سفر هو انا سی دیدی اوغول نجه سفردی که بو قدر وحشتله دیورسن دیدی انا آخرت سفریدی پس اناسی اغلادی و اناسیله وداع ایلیوب کلدی عیالنون یاننه و عیال و اولادینی وداع ایلدی اولارده نوحه و ناله ایلدیلر و کان له طفل صغیر و کان یحبه حباً شدیداً و حضرت موسی نون بیر صغیر اوشاقی وار ایدی که شدتیله اونی دوست دوتاردی و محبت ایلردی فلما رأی الطفل وداع ابیه فاخذ جرابیه و اضطرب اضطراباً شدیداً و بکی ایلکه او صغیر اوشاق اتاسنون وداعنی کوردی محبتی توجابه قولارین دولادی جناب موسی نون مبارك بوینه چوخ شدتیله اضطرابه دوشوب اغلادی حتی اِبتل الك موسی ثم نفسه و بکی من غیر اختیار بلکه حضرت

موسی اونی ساخلا بیلمدی بی اختیار اغلادی فاوحی الله تعالی یا ابن عمران یخوی ما سبب بکائك و اضطرابك پس الله تعالی طرفندن حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وحی اولدی که ای عمرانون اوغلی منیم یانمه کلورسن اغلاماقون و اضطرابون سببی ندور قال یا رب انّ جزعی و اضطرابی لاجل اطفالی فانّی رحیم علیهم عرض ایلدی پروردکارا منیم اضطرابیم و اغلاماقوم اوشاقلاریمون سببنه دور که من اولارا چوخ مهربانم فقال الله تبارك و تعالی یا موسی اضرب بعصاك البحر پس بیوردی خداوند عالم یا موسی عصاوی وور کلان دریایه فضرب فانفلق فظهر حجر عظیم ابیض پس حضرت موسی عصاسینی اوردی دریا بیر دربا شکافته اولدی بیر بیوك اق داش دریانون قرینده ظاهر اولدی فقال یا موسی اضرب بعصاك الحجر پس وحی اولدی که یا موسی عصاوی اور داشه فضرب فانفلق فخرج دود ضعیف کان فی فمه ورق اخضر یاکله پس حضرت موسی عصاسینی اوردی او داش شکافته اولدی پس او داشون جوفندن بیر ضعیف قورد چخدی که اغزنده بیر یاشیل یاپراق وار ایدی که یوردی فقال الله تعالی یا موسی ان الرازق هذا الدود الضعیف المستور فی وسط البحر هل انسی اطفالك فطب نفساً فانّی احفظهم حفظاً حسناً و اجازیهم بنیاتهم الحسنة پس الله تعالی بیوردی یا موسی من بو دریانون ایچنده مستور اولان ضعیف قورده روزی ویررم و فراموش ایلمورم آیا سنون اوشاقلاریوی فراموش ایده جکم پس خوشحال اول کان و عم ایلمه که من سنون اوشاقلاریوی یاخچی حفظ و حمایت ایلرم و حسن اعطا ایلرم اولارا یاخشی نیتلری سببنه

اشاره بکربلا و وداع سید الشهداء روحنا له الفدا با سکینه

مثنوی

قلب موسی سبط قلب مصطفی ... هر دو سوزانند اما این کجا آن کجا
دختر موسی بن عمران دختر شاه شهید ... هر دو گریانند اما این کجا و آن کجا
عترت موسی و آل شاه مظلوم حسین ... هر دو نالانند اما این کجا و آن کجا
طفل موسی صغر عطشان شاه کربلا ... هر دو دلسوزند اما این کجا و آن کجا
یاد آمد رستخیز کربلا ... و قصه هنگامه خیز کربلا
آه از آن ساعت که شاه انس و جان ... یکه و تنها بمیدان شد روان
خواهران و دختران سر بسر ... از پی او میزدند از غم بسر
زینب آمد پیش بگرفتش عنان ... زد بسینه کی برادر الامان
گفته بودی سر کنی دیگر قیام ... جور دوری میدان کف شد تمام
پس سکینه طرف دامانش گرفت ... ای باب هیش راه میدانش گرفت
گفت بابای غریبم میروی ... ای بهر درد طبیبم میروی
چون علاج این دل بیمار کنم ... صبر نتوانم زهجرت چون کنم
زینب نعشها شاه مظلوم حسین ... شد بآن حالت بسی گریان حسین
بکه قدم میرتبه میکنف الجدا ... این چنین آید زمین کربلا

من نکن شرم از خود از حال خود	تو بر ستاری نما بر حال خود
کاهل بیتم جمله کریان مانده اند	بی پناه و مو پریشان مانده اند

علامۀ مجلسی اعلی الله مقامه بحار الانوار ده روایت ایدیور

حضرت صادق علیه السلام دن کم او جناب سویلدی وقتیکه صفین دعواسنده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فارغ اولدی تشریف کتورووب فراتون کنارنده دوروب فراته خطاب ایلدی کم انفجر دیکلن من کیم شط فرات مضطرب اولوب موجلر بیربیرندن ایریلوب آب خاصو سیلن کم حاضر جماعت ایشیدیلر عرض ایلدی اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان امیر المؤمنین محمدا رسول الله وان علیا ولی الله امیر المؤمنین حجة الله علی خلقه

انصاهمین سند یله فاضل دربندی علیه الرحمه روایت ایدیور

کم امیر المؤمنین علیه السلام صفین دن مراجعت ایدنده صورا شط فراتون کنارنده دوروب نیجه اوخ اوز یر کتیدن نجه دوب ونیں ساری عصا کوتوروب عصا نی فراته اوروب سویلدی انفجری یعنی اچولکلان ویاروللکلان پس اون ایکی چشمه فراتدن جاری اولدی وهر چشمه بیر داغ و رنده ایدی وجماعت اصحاب باحضور بلا فرق بیر کلامیله متکلم اولدیلر او جناب کم بیز آنلاماوقف کوردوک بالقدر باشلار یمی سوران جهاد دوب صدای تکبیر و تهلیل ایلدی ایدوب عرض ایلدیلر السلام علیک یا حجة الله فی ارضه ویا عین الله فی عباده حکذلک قومک فی صفین کما هدی لهرون بن عمران قومهم یعنی سلام اولسون سنه ای اللهون حجتی اللهون برنده وای اللهون کوزی اونون بنده لرینون ایچنده سنون قومون سنی ذلیل ایلدی بیلکه عمرانون اوغلی هارونی موسی نون قومی ذلیل ایلدی بلر ایکن امیر المؤمنین علیه السلام جماعته سویلدی ایا ایشیدوز عرض ایلدیلر بلی بیوردیکه بو بیر حجت دور منم سیزه مخفی شاهد دوندوم سیزی بو حجته

وکتاب مفتاح البکاده روایت اولوب

کم جناب سلمان دیور حضرت رسول صلی الله علیه واله اون حدمتنده وار ایدوم او جناب قبض روح اولمافه باخون منه سویلدیکه یا سلمان بیر قدح سو حاضر ایله میل ایدوم من سویی حاضر ایلدیم نظر الیه وشرع بالبکاء رسول اکرم بیر سویا باخدی اغلادی فقلت ما سبب بکائک یا رسول الله صلی الله علیه واله اغلاماقیزون سببی ندور قال یا سلمان فقد ذکرت عطش ولدی الحسین علیه السلام فی یوم عاشورا فیحصره جماعة الاشقیاء فی ارض طف ومنعوه وعیاله والعطا من ماء الفرات یعنی یا سلمان یادیمه کتوردیم اوغلوم حسینون سوسوزلقینی کم عاشورا کونی کربلاده بیرده اونی احاطه ایده لر و فراتون سویونلان اونی وعیالنی برمزلر منرحم عرض ایدور ایا عاشورا کونی کربلا مظلومی اقا فراتیله خطاب ایدوب سویلدی کرای فرات مکر ازدل مرخبر داری کم هی زدی بخروش وکفی بسر دادی

مکر تو آکهی از تشنکان این صحرا	ترکی	کم خویش را زلب از سوز وغصه بربطر
از این چه سود که جان مید هد زطار تو		کر تشنه مرد علمدار دکار تو
سکینه بس هوای تو العطش کرده		فتاده طفلک من از زبان غش کرده
اکر چه تشنه بسیار مستحق دا ری		ولیک راه تر ابسته اند حق داری
قان اولدی باغریموز دونمرسن قانمز الفرات		سو و یرمو سن ندن شه عطشانه الفرات
سو ویرمدون سکینه عباسه بولاد لم		ایا ند ورسوزون شرم ایتمز الفرات
قوی تشنه کام اولسون علی اصغر یوکون		سن اخکران بود شت بیا با نمز الفرات
جمله کوملک لر یم سنون اوستنده دو غز اتوب		باش سیز دوشو بله صحنه صدا نمز الفرات
چوخ سهلدور باشوم کسلوب تشنه اولمکیم		سالدی سکینه او ده دل سوزانمز الفرات

کتاب سرور المؤمنینده روایت اولنور

کم جبرئیل رب جلیل طرفندن نازل اولوب ذو الفقاری حضرت رسول صلی الله علیه واله کتوردی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بیوردی یا جبرئیل بو قلیج کیمون اوچوندی عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه واله او کس اوچوندی کم هر کونده بیر قرآن ختم ایده وجمیع دهری اوروج دوتا وجمیع کیجه لری عبادتیله صبح ایده وهر کون مین دینار تصدق وانفاق ایده وهر کونده اوچ یوز التمش درت حسنه اوندان صادر اولا پس رسول اکرم صلی الله علیه واله وسلم اصحابه متوجه اولوب بیوردی کیمدور بو قلیجه طالب ولان ابوبکر ملعون دوروب عرض ایلدی من طالبم ایلکه شروط سابقه نی ایشتدی اوتوردی یره پس عمر ملعون عرض ایلدی من لایق وطالبم او قلیجه ایلکه شروطلری حضرتدن ایشتدی اوتوردی یره قلم کرد کوش علم کرد دم بر اصطبل بو کرده افکنده دم پس عثمان ملعون دوروب قلیجه طالب اولدی چون شروط مذکوره نی ایشتدی شرمنده وخجل یره اوتوردی چون حامل ذو الفقار حیدر کرار دن غیری اولا بولمزدی لهذا وصی احمد مختار وقاتل کفار وسرور ابرار و والد ائمه اطهار ونقطه دائره لیل ونهار شاه دلدل سوار کرکون وقار قسیم الجنة والنار مخزن اسرار خداوند غفار اعنی علی عالی مقدار ایا قه دوروب عرض ایلدی من شرطلری قبول ایلدیم ومنم بو قلیجه طالب وحقیقتله الله صاحب پس رسول خدا صلی الله علیه واله بیوردیکه بیز ختم قرآن عبارتدر واوچ مرتبه سوره توحیدک تلاوت ایتمکدن وصیام الدهر عبارتدر صوم ایام البیض دن وقیام اللیل عبارتدر درد ستمانلی یاتماقدن ومین دینار انفاق ایتمک عبارتدر وبیر نفر احتیاج شخصه سیر ایتمکدن واوچ یوز التمش درت حسنه عبارتدر ویتیملره نوازش ایتمکدن پس شیر کردکار ذو الفقار آتش باره سزاوار لقیله حامل وصاحب اولدی اما صفت ذو الفقار بو قرار ایدی کم قبضه سی آق وغلافه قرمزی ونیکی لیف خرما وتیغی یعنی تیه سی یکی یاشلی واصلی بهشت المالسندان وسوکی سلسبیلدن وطولی بیر ذراع بیدی وبیر روایتلن اون یدی ذرع اما معنی ذو الفقار اولوقرار کم مجمع البحرین صاحبی یازور بفتح الفا، وکسرها اسم سیف کان لرسول الله صلی الله علیه واله ونزل به جبرئیل من السماء وکان

حاشيه قصه وروى ان بلقيس اهدت لسليمان ستة اسياف وكان ذو الفقار منها وروى عن على عليه السلام قال ان جبرئيل اتى النبى صلى الله عليه وآله وقال ان صنما فى اليمن مغفر من حديد بعث اليه فادقه وخذ الحديد قال فدعانى وبعثنى اليه فدققت الصنم واخذت الحديد فجئت به الى رسول الله صلى الله عليه وآله فاستضرب منه سيفين فسمى احدهما بذى الفقار والآخر مخذم فتقلد بذى الفقار واعطانى مخذما ثم اعطانى ذا الفقار وقيل هذا السيف لمنبه الحجاج السهمى وكان مع ابنه العاص يوم بدر فقتله امير المؤمنين وجاء به الى رسول الله صلى الله عليه وآله فاعطاه رسول الله صلى الله عليه وآله عليا عليه السلام بعد ذلك فقاتل به وقيل من حديد كان وجدت عند الكعبة فى زمن جرهم وجميع ذلك عبارات تجمع البحرين روى

فى كتاب رياض المصائب

ان النبى صلى الله عليه وآله قال لما عرج الى السماء وسار فى الجنة واذا ارتفع بشجرة تفاح ومد يده وجنى تفاحا واراد ان يأكله فاذا انصف بنصفين فاكل نصفه ونصفه قد خفى وفقد فصار النصف الذى اكله النبى صلى الله عليه وآله نطفة فى صلبه فخلقت منه فاطمة الزهراء عليها السلام وخلق الله من النصف الآخر ذا الفقار سيفه فهى اخته وهو اخوها

ايضا فيه

روى انه اذا خرج امير المؤمنين عليه السلام عن البيت خرج ذو الفقار عن غمده وتكلم بفاطمة عليها السلام وانه اتى اليها يوما فاذا راى ان فاطمة عليها السلام فى الكلام فقال يا فاطمة بمن تتكلم قالت مع اخى قال من اخوك يا فاطمة عليها السلام قالت ذو الفقار ثم تحدث

وبروايت كتاب خلاصة الاخبار

حضرت صادق عليه السلام بيورور كه ذو الفقارك وسطنده بر خطى وار ايدى طولنده يعنى مهرهسى واردى مثل فقارت واصمعى كرايدوب كه اوكا بدنى فقارى واردى وبعضى بازور كه ذو الفقار لطيف حيا ايدى حضرت رسول صلى الله عليه وآله دعا ايلدى ذو الفقار

و كتاب مناقبده روايت ايدور

سدى ابن عباسدن كه بو ايه شريفه و انزلنا الحديد فيه بأس شديد ومنافع للناس ذو الفقار خصوصنده نازل اولوب وقتيكه حضرت آدم بهشتدن خارج اولدى ذو الفقار اونون ياننده ايدى و ذو الفقارى خداوند عالم بهشتون اس اغاجندن پاپراقلردن خلق ايدوب و ايه شريفه بو بيانده بيورور كه فيه بأس شديد يعنى ذو الفقارده بأس شديد وار و حضرت آدم اوبيلن دعوا ايدردى اوز دشمنلريله جن وانسدن و ذو الفقارده يازلمشدى كه بو قليجدن منيم سيمه لريم دعوا ايده للريبى سيمى بيرسيمه ردن صوواوبى صديق بيرصدق نقلندن صورا تا اينكه ارث قرار ويلدى امير المؤمنين عليه السلام يتوشدى وامير المؤمنين بو قليجدن دعوا ايلدى بقا احى طرفندن ومنافع للناس يعنى ذو الفقارده فضلر وار محمد و عليدن اوترى ان الله قوى عزيز بد رستيكه الله تعالى منع ايدن وانتقام چكندى كفاردن على بن ابيطالب عليهما السلامون اليلن وجميع علماى شيعه متفق اولوبلار كه مراد بو ايه شريفه دن

ذو الفقار ديكه كو يكن نازل اولوب حضرت رسول صلى الله عليه وآله وجناب على بن ابيطالب عليهما السلام بخشش ايدوب

و كتاب علل الشرايعده

ذو الفقارون وجه تسميه سند امام محمد باقر عليه السلامدن روايت ايدوركه ذو الفقارى بو سببه ذو الفقار ديو لوركه جناب امير المؤمنين عليه السلام ذو الفقارى كه هر كسه اورار ايدى او مضروبه فقير ايدكه دنيا ده اهل وعيال واولاددن وملك ومالدن واخرتده نفعدن بى بهره ايدردى هيچدن نمت

روايت اولنوب كه بر كون حضرت رسول

اكرم صلى الله عليه وآله وسلم ميل ايلدى كه امير المؤمنين عليه السلامه ملاقات ايلسون امير عليه السلامون دولتخانه سنه تشريف كتوروب خاتون قيامت سلام الله عليهادن خبر آلدى كه على بن ابيطالب عليهما السلام هاردادر عرض ايلدى بر ساعتدر كه خارجه تشريف اپاروب حضرت رسول صلى الله عليه وآله بيوردى يا فاطمه عليها السلام حسنينى حاضر ايله كه انلرك بويندن عطردن اولادلرمدن استشمام ايدهيم خاتون قيامت سلام الله عليها حسنينى حاضر ايلدى رسول صلى الله عليه وآله وحسنين عليهما السلامى قوجاقنه الوب چوخ مرحمت و نوازشلر نشهزاده لره ايلدى بو حالده سلمان فارسى عليه الرحمة حاضر اولدى تعالدن وسلام وجواب اكلدكدن صكره خاتون قيامت سفره كتوردى بر كاسه نورانى و روشن با صفا عسل ايله مملو و بر بارك چوخ لطيف نوراعسالون اوستنده اوحضرتون حضورينه قويدى كه ميل ايلسونلر حضرت كاسه وعسله بو نوكرنظرايدوب كوردى چوخ لطيف ومصفا ديلر بيوردى يا حسن يا حسين يا فاطمه يا سلمان هر برينوز بو كاسه يه وبو عسله وبو توكه بيردانه تشبيه ايدك بعد الوانكر طرفنه اوولاق بر يا سلمان اول شرف تشبيه ايله سلمان عرض ايلدى دنيا تمحض بو كاسه دن روشن راحتدور واونون ايمانى بو عسلدن شيرين راحتدر اما وفات ايدنده ايمانلرى قيصه كيمك بو توكدن نازكراخدى حضرت حسين ايلدى امام حسن عليه السلام عرض ايلدى پادشاهلق بو كاسه دن روشن راحتدى وتملكتون منافعى پادشاهلوقده صرف ايلمك بو عسلدن شيرين راحتدى و پادشاهلوقده عدالت ايلمك بو توكدن نازكراخدى امام حسين عليه السلام عرض ايلدى علم بو كاسه دن روشن راحتدى وعلى ابلاغ ايتماق بو عسلدن شيرين راحتدى اما علمه عمل ايلمك بو توكدن نازكراخدى حضرت حسين بيوردى فاطمه زهرا عليها وعلى ابيها وبعلها وبنيها عرض ايلدى صالحه عورتلر بو كاسه دن روشن راحتدى واولادلرونظرلرينه حيا وابرو بو عسلدن شيرين راحتدى اما نامحرم ملردن كوزلرينيدن اوزلرين ساخلاماق ومستور ايلمك بو توكدن نازكراخدى رسول اكرم صلى الله عليه وآله بيوردى على عليه السلامون بيرى بو شدكى تاكوركك اونون خاطر شريفنه نه يتوشجك بو خصوصده بو حالده امير المؤمنين عليه السلامون اوازشريفى كلدى كه بسم الله الرحمن الرحيم دبوب داخل اولاندلر انظر انوركه رسول خدا صلى الله عليه وآله وحسنين عليهما السلام وفاطمه سلام الله عليها وسلمان رضى الله عنه وكاسه د شكركه اكلشوبلر ليكن هيچ بيرى كاسه ال اوزاتمويلار امير عليه السلام

سلام ایدوب حضرت رسول صلی الله علیه و آله جواب‌ده بیوردیلر که یا علی خوش کلدک و ن کل
کنه عجب عجبیمز وار عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله دوره نفر اصحابدن قالدی
دوروب منتظردرلر دیدیلر رسول خدا صلی الله علیه و آله مادام که ابدوب اولادی داخل اولدیلر
و فاطمه زهرا علیها سلام الله کیبی بر یره بر تشریف ایلدی واو اصحاب بوذر و عمار یاسر و جابر
انصاری و عبد الله انصاری دیلر حضرتدن اذن ویروب اکلشدیلر کیبی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله جمیع احوالات سابقه‌یی امیر المؤمنین علیه السلام بیوردی پس بیوردی یا علی
نوبت سنوکدر عرض ایلدی اذن ویرن اول بو صحابه‌لر تشبیه‌لرین عرض ایلسونلر بعد
منده عرض ایدرم حضرت ابا ذر متوجه اولوب بیوردی که اول سن دیکلر ابوذر عرض ایلدی
یا رسول الله صلی الله علیه و آله سنون شریعتون بو کاسه‌دن روشن راخدی و شریعت نولسه
کیمک بو عسلدن شیرین راخدی اما شریعته عمل ایتمک بو توکدن ... راخدی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله تحسین ایلدی عمار یاسر عرض ایلدی قرآن بو کاسه‌دن روشن راخدی
و تلاوت قرآن بو عسلدن شیرین راخدی اما قرآنون احکامنه عمل ایلمک بو توکدن نازکراخدی
حضرت تحسین ایلدی جابر انصاری عرض ایلدی نماز بو کاسه‌دن روشن راخدی و نماز
قلماق بو عسلدن شیرین راخدی و نمازده حضور قلبلن اولماق بو توکدن نازکراخدی
حضرت تحسین ایلدی عبد الله عرض ایلدی زکوة بو کاسه‌دن روشن راخدی و زکواتی
دقیقلن ادا ایلمک بو عسلدن شیرین راخدی و زکواتی مستحقه یتورمک بو توکدن نازک
راخدی امیر المؤمنین علیه السلام عرض ایلدی قوناق بو کاسه‌دن شیرین راخدی و قوناغه
عزت احترام ایلمک بو عسلدن شیرین راخدی اما قوناغی اوز ندن راضی یولا سالماق بو توکدن
نازکراخدی حضرت تحسین ایلدی و بیوردی که حقا یا علی علیه السلام هر نه کیم سندن ایشتدک
هاموسی جواهردر اوقدر و شعاوتندی بعدازان امیر علیه السلام عرض ایلدی یا رسول الله
صلی الله علیه و آله خالا نوبت سیزدن جنابزوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیوردی که
معرفت حق بو کاسه‌دن روشن راخدی و معرفت حقی انلاماق بو عسلدن شیرین راخدی
اما معرفته عمل ایلمک بو توکدن نازکراخدی هاموسی تحسین ایلدیلر پس حضرتلر اقیندیکه تمام
الین کاسه اوراقین جبرئیل عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله بو تشبیهلر سیزلر
بیان ایدن وقتدن من سیزون خدمتوزده حاضر ایدم منده بیر تشبیه ایمواردر حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بیوردیکه دیکلن عرض ایلدی خداوند تبارک و تعالی بو کاسه‌دن روشن راخدی
و اللهون امریله و رضاسیله رفتار ایلمک بو عسلدن شیرین راخدی اما اللهی اوزیلدن راضی
ایلمک بو توکدن نازکراخدی بعدازان عرض ایلدی یا رسول الله صلی الله علیه و آله
بو کاسه‌یی من اللهون حکمیله کتوردیم هشندن و بو توکی خلال خورکستوندن لقدن نحل
ایدوب بو کاسه‌نون اوستندن حکیم اللهون مقصودی بو ایدی که کورسین سیز
بو کاسه‌نون اوستنده نه سوزلر بیان ایدیکوز حقا که اوزادیکز اللهون رضاسیدر

سیزدن بروزظهوره کلدی حالا بر وده کار عالم اوزی بیر تشبیه ایدور و بیورور یا محمد
صلی الله علیه و آله بهشت که سندن و سنون امتندن و علی بن ابیطالب علیهما السلامون
شیعه‌لرندن اوتری خلق ایلمشم بو کاسه‌دن روشن راخدی و بهشتون نعمتلری بو عسلدن
شیرین راخدی اما ایل امراطلدن بنده‌لریمون کیمکی بو توکدن نازکراخدی و بو سوز بو کلمه‌نون
باشنده ایدی بعدازان آل کاسه اوراوب میل ایلدیلر و حضرت رسولین مقصودی بو ایدی
که ابتمهوردی علی علیه السلام تشریف کتورمه‌میش میل ایلسونلر والله اعلم بالصواب

کتاب علل الشرایعده روایت ایدرلر
امام جعفر صادق علیه السلامدن

قال انما سمیت فاطمة علیها السلام محدثة لان الملائکة کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی
مریم بنت عمران حضرت صادق علیه السلام بیوردیکه بو سببدن فاطمه زهرا سلام الله علیها یه محدثه
دیبلورو محدثه‌دن اولانوب که ملائکه‌لر کوکدن نازل اولوب او صدیقه کبرایه ندا ایلردیلر نیلیکه
مریم بنت عمرانه ندا ایلردیلر فتقول یا فاطمة ان الله اصطفاک و طهرک علی نساء العالمین یا
فاطمة علیها السلام اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین یعنی اولا که دیردیلر ای فاطمه
علیها السلام بدرستیکه الله تعالی سنی اختیار ایلدی و برکزیده ایلدی جمیع عالم عورتلرینه
پس حرمیارا اول ای فاطمه علیها السلام عبادت ایله اوز پروردکاریوه و سجده ایله اونون حضرتینه
و اولکلرن رکوع ایدنلر ایلن فتحدثهم و یحدثونها یعنی حدیث ایدردی فاطمه زهرا سلام
الله علیها اولار ایلن و اولارده حدیث ایدردیلر اونا فقالت لهم ذات لیلة الیست المفضلة
علی نساء العالمین مریم بنت عمران یعنی بیر کیجه خواتون قیامت سلام الله علیها ملائکه‌لره
بیوردی ایا عالمین عورتلرینه فضیلت ویریلن مریم بنت عمران دکول فقالوا ان مریم کانت
سیدة نساء عالمها و ان الله عز و جل جعلک سیدة نساء عالمک و عالمها و سیدة نساء الاولین و
الآخرین یعنی ملائکه‌لر عرض ایلدیلر که خداوند عز و جل مریمی اوز عالمنون عورتلرینون سیده
و خانمی ایلیوب اما سنی هم اوز عالمنون هم مریمون عالمنون هم جمیع اولین و آخرین عالملرینون
عورتلرینه سیده و خانم ایلیوب **فاضل مجلسی اعلی الله مقامه**
بیورور که سید بن طاوس علیه الرحمه کتاب سعد السعودده یازوب که بو حدیث شریفی محمد
بن العباس بن علی بن مروانون تالیفده که آیات قرآنون محمد و آل محمد علیهم السلاملرینون
فضائللری خصوصنده نازل اولانلاری جمع و تالیف ایدوب تاپدیم که حدیث ایدوب ابو سعید
خدری رحمه الله حبشه پادشاهی بیر عدد قطیفه که محض طلای مصفادن بافته اولمشدی
بر رسم هدیه رسول خدا صلی الله علیه و آله‌ه کوندردی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
لاعطینها رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بیوردی هر آینه بو قطیفه‌نی عطا و بخشش ایدرم بیر کیشیه که دوست اولا اللهی و رسولی و
دوست دوتا اونی الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله اصحاب بو خبری ایشیدکده ایستدیلر

هر بیری کرده خرازو نکران بلمحوره بلا و کم بو عطیه عظمی هانسی بیری بیون نعوالنشر شامل اوکلام فی
او خالده حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیوردی علی علیه السلام هادا دور عمار یاسر بونلری
ایشتجک سرعتلن علی علیه السلامون خدمتنه کیدوب احوالاتی معروض ایلدی پس امیر کل امیر
محضر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایه حاضر اولوب حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بیوردی یا علی بو قطیفه سن سزاوارسن والبوسن و قطیفه نی امیر المؤمنین علیه السلامه
عطا ایلدی فاخذها علی و خرج الی سوق اللیل فنقضها سلکا فقسمها فی المهاجرین
والانصار ثم رجع الی منزله و ما معه منها دینار پس امیر المؤمنین علیه السلام قطیفه نی الوب
تشریف ایاردی سوق اللیله یعنی جهار سوقه و پاره پاره ایلیوب مهاجر و انصار ون فقرا لرینه
و دول عورتلرینه و یتیملرینه تقسیم ایدوب ویردی بعده تشریف کتوردی اوز منزلینه بیر
حالیله کم بیر دینار او زینه ساخلامامیشدی و کیجه بیون صبحی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله امیر المؤمنین علیه السلامه کوروشلرینده بیوردی یا ابا الحسن اخذت امس
ثلثمائة الاف من ذهب فقال فانا و المهاجرون والانصار فتغدی عندک غدا فقال
علی علیه السلام نعم یا رسول الله صلی الله علیه و آله یا ابا الحسن کیچن کون اوج
مین مثقال قیزیل الدون پس من و مهاجر و انصار صباح هامز سنه قونا قوق امیر المؤمنین
علیه السلام عرض ایلدی بلی قبول ایلدی قونا قسوز یا رسول الله صلی الله علیه و آله صباح
کون رسول خدا صلی الله علیه و آله مهاجر و انصار لن امیر المؤمنین علیه السلامون دولتخانه سینه
تشریف ایاروب دق الباب ایلدیلر امیر علیه السلام قاپوییه چیخوب مبارک یوزندن عرق حیا
مروارید دانه سی تک دوزولمشدی اوندان اوتری که دولتخانه جنابده ولایه اقسام ماکولاتدن
هیچ بیر زاد یوخیدی که قونا قلاردان اوتری حاضر ایلسون خلاصه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و مهاجر و انصار اکلشدیلر و مجلس عالی منعقد ولدی پس امیر المؤمنین علیه السلام خاتون
قیامت سلام الله علیها نون یانینه ایجری تشریف کتوروب کوردی بیر بیوک کاسه تریدلن ممتلو
و کاسه جوش ایدور و مشک اذفر عطری کلور واوخاتون معظمه اوز پروردکارینون عبادتنه مشغول
امیر المؤمنین علیه السلام مبارک الینن او دالدی کاسه نی کو توروب و خاتون قیامتهم مد ایلدیکه
کم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کاسه نی کوتوروب رسول خدا صلی الله علیه و آله حضورینه
قویدی او حالده حضرت رسول صلی الله علیه و آله دوروب صدیقه کبری بتول عذرا انسیه
حورا فاطمه زهرا علیها سلامنون مجلسنه تشریف کتوروب فقال ای بنیه انّی لک هذا
قالت یا ابت هو من عند الله انّ الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس بیور دیکه ای قیزیم بو
کاسه هاردان کلدی سنون اوچون عرض ایلدی الله یانندان بیدرستیکه الله روزی عطا
ایدر هر کسه کم ایستیه بی حساب فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی لم یخرجنی
من الدنیا حتی رأیت فی ابنتی ما رأی زکریا فی مریم بنت عمران پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله بیوردی که حمد بیر پروردکاره اوچوندی کم منی دنیادن ایارمادی تا اینکه کوردم

قیزیم فاطمه سلام الله علیها ده او زاد یکه حضرت زکریا کوردی مریم بنت عمرانده فقالت
فاطمه یا ابتا انا خیر ام مریم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انت فی قومک و مریم فی قومها
پس فاطمه زهرا علیها السلام عرض ایلدی من خیر و افضلم یا مریم بیوردی سن خیر و افضلسن
اوز قومونون ایچنده و مریم خیر و افضلدی اوز قومونون ایچنده حضرت رسولین فرمایشی ما
حصلی او اولور که نیجه که پیغمبر آخر الزمانون امتی بقیه مراتب و درجاتلن حضرت عیسی علی نبینا
و آله و علیه السلامون امتندن افضل و اشرفدور او قرار لن فاطمه زهرا سلام الله علیها بقیه مراتب
و درجاتلن مریمدن افضل و اشرفدور بلکه بو مطلب اخبار احادیث کورنلره مخفی دکول بلکه اظهر
من الشمس دور و هر عوالمده و جمیع مقاماتده حضرت مریم او خواتون معظمه اوچون کنیز دور
و خادمه منزله سنده دور

کتاب تذکرة العارفین که روایت اولنور

قال رسول الله صلی الله علیه و آله حبّب الیّ من دنیاکم ثلاث الطیب والنساء و قرة عینی فی الصلوة
حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوردی سیزون دنیاندن اوچ زادی دوست دوتارام
اوّل عطر ایکنجی عورت اوچنجی نماز وقال علی علیه السلام حبّب الیّ من دنیاکم
ثلاث الضرب بالسیف والاکرام بالضیف والصوم بالصیف امیر المؤمنین علیه السلامده
بیوردی دنیاده اوچ زادی دوست دوتارام قلجلن جهاد ایتمکی و قوناغه احترام و اکرام ایلمکی
و یای ایسی نده اوروج دوتماقی وقالت فاطمه علیها السلام حبّب الیّ من دنیاکم ثلاث تلاوة
کتاب الله والانفاق فی سبیل الله والنظر علی وجه رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا سلام الله
علیها بیوردی سیزون دنیاندن اوچ زادی دوست دوتارام تلاوت قرآن والله یولنده خرج
و مصرف ایلمکی و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اونون مبارک یوزینه باخماقی وقال الحسن
علیه السلام حبّب الیّ من دنیاکم ثلاث اطعام الطعام وافشاء السلام والصلوة باللیل والناس
نیام حضرت امام حسن علیه السلام بیوردی سیزون دنیادن اوچ زاد منیم یانمده دوست
دوتولمشدی طعام طعام و سلامی اشکار ایلمکی و کیجه نمازی قیلماقی بیر حالده که خلق یوخیده
اوله لار وقال الحسین علیه السلام حبّب الیّ من دنیاکم ثلاث الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
واقامة حدود الله تعالی و امام حسین علیه السلام بیوردی دنیادن اوچ زادی دوست دوتارام
اوّل امر بمعروف ایکنجی نهی از منکر اوچنجی الله نون حدودینی قائم ایلمکی وقال جبرئیل
حبّب الیّ من دنیاکم ثلاث ارشاد الضالین واغاثة الملهوفین والانس بکلام رب العالمین جناب
جبرئیل بیوردی اوچ زاد دنیادن منیم یانمده دوست دوتولمش اولدی اوّل کمراهلری ارشاد
ایلمک ایکنجی مصیبت زده لره کومک ایلمک اوچنجی الله تعالی نون کلامیلن انس دوتماقلق
و قال الله تبارک و تعالی حبّب الیّ من دنیاکم ثلاث قلب شاکر ولسان ذاکر و جسد صابر خداوند تبارک
و تعالی بیوردی دنیادن اوچ زاد منیم یانمده دوست دوتولمش اولدی قلب که شکر ایلیه و دیل که
ذکر ایلیه و جسد که صبر ایلیه ای مخفی نماند سید الشهدا علیه التحیة والثناء
دوروز عاشورا همه این کلمات شریفه و فقرات لطیفه عمل فرمود بکلام حق عمل نمود تعدادش بنحوی

۲ یقول المؤلف مؤلف عرض ایلیور

بر جمیع نسخ ادبیه حسب الحسب الی زمن التأریخ والعباد عن النبی علیهما السلام و علی الحاضر والبادی عن ترجمه حلبی

اهلبیت با اصحاب وهمه بعد از افتادن بر روی تراب بعمل آورد که از خون گلوی مبارکش خود را معطر نمود وبکلام پدرش عمل نمود اکرام واحترام مهمانان کربلا وصوم روز عاشورا وجهاد با اعدا وبکلام مادرش عمل نمود هر چه بود ش در راه جانان گذشت ودر وقت جان دادن نظر بروی مبارك رسول الله صلی الله علیه وآله کرد ودر سر نیزه ها تلاوت کلام خدا اشتغال داشت واما فرمایش برادرش بعد از عبادت شب عاشورا الطعام طعاما بانصار وافشا سلام کرد سلام من تا روز جزا است بجمیع امتان گنهکار حبتش نمود وکذا عمل او در فرمایش خود احتیاج بر بیان ندارد که چگونه اقامه حدود نمود حتی در وقت شهادتش امر بمعروف مینمود مسلمانی چنانکه مذهوش صهبای الست بود شمر ولد الزنا چه کرد اه اه زبانم لال بشود قدم نجس علوم ربانی گذاشت چشم حق بینش گشوده فرمود من الله الی انت فقد رکبت موضعا عالا ماکان یقبلها رسول الله صلی الله علیه وآله فقال الشمر ان کنت ما تعرفنی اعرفك نفسی انا الشمر قال تعرفنی انت قال اجاد المعرفة قال من انا قال انت الحسین علیه السلام وامك فاطمة الزهرا علیها السلام واخوك الحسن علیه السلام وابوك علی علیه السلام وجدك رسول الله صلی الله علیه وآله فقال هل لك دم عندی تطلبه او احدث لك مالا او استبیح لك حرما قال لا ولكن اخذ علی راسك الجائزة من یزید قال ع ما ویلك الدنیا فانیة والاخرة باقیة بخت الجائزة فی الدنیا وتحاصمك جدی غدا فی القیمة الخ نرا بجدا مشاهده کنید حالت تسلیم ولا وانتقال یعنی امر بمعروف ونهی از منکر را ترك نکرده وبشمر ولد الزنا فانی دنیا وبقای عقبی وخیر بودن شفاعت جد بزرگوار از دنیا ومافیها ای وای بر تارکان امر بمعروف ونهی از منکر واما جناب جبرئیل بعد از ارشاد چندین هزار گمراه عنایات ملهوفین بی پناه کردید وابکا انسان از کلام رب العالمین بلزید حتی در تنور خولی ومجلس یزید واما قول خداوند که طلب شاکر وجد صابر وانسان را اکر بالاتر از آن بزرگوار در خلقت خداوند کار یافت نمیشود ونخواهد شد وعاشق جان نثار در راه محبوب لذا موجود نمیشود که بدن بی غسل وکفن را عریان در بیابان وخون از حلقهای زره اش روان بعد از تشنگی آن مظلوم را بهر نظر ارواح انبیا واوصیا در حضور جدش وپدرش ومادرش وبرادرش چه طور بخاك خون آغشته جان دهد بعد غریبی وبیکسی سید مظلوم را ملاحظه نمائید با آن همه خواهران ودختران وزنان ومحرمان کسی در بالینش نداشت وبداد دلش نرسید وکسی یافت نشد که لا محاله بوصایایش گوش دهد وتطهیر دهد بدنش را بر بستر اه اه ای شیعه همچنین غریبی وبیکسی سراغ دارید که با وجود همه اهل حرم محرمان وهمراهی دختران باز چشمش را کسی نبندد دلیل اثر اجابت دعای جناب زینب وثمره آمین آن امام غریب در آن وقت ظهور نمود چنانچه صاحب تحفه نوشته که بعد از جان دادن جناب امام حسن علیه السلام جناب سید الشهدا روحنا وروح العالمین له الفدا خواهرش جناب زینب خاتون را نزد خود خواند فرمود خواهر جان چشم مادرم که بست عرض کرد برادر نجامن بلا کش فرمود چشم پدرم که بست عرض کرد برادرمن بینوا فرمود این سیمی است که چشمان برادرم حسن

٢ عمل به کلمات

چون آن بزرگوار

علیه السلام را بیر بست ... اطاعت کرده بعد از آن گفت برادر جان من دعائی میکنم تو آمین بگو فرمود بگو خواهر جان گفت خدایا بستن چشم حسینم را نصیب مهر با حضرت آمین گفت واین دعا مستجاب شد

فاضل دربندی علیه الرحمه اسرار الشهاده
نوندو قوزنجی مقدمه سنده روایت

ایدور که کتاب منتخب شیخ طریحی مرحومدن او وا سلیمان بن اعمش وهمین سلیمان دیور من نازل اولمشدم کوفه ده ومنیم بر همسایه م وار ایدی که من اونون یانینه کیدر دیم واوتیلان ایله کاتر دیر فاتیته لیلة الجمعة فقلت له یا هذا ما تقول فی زیارة الحسین ع پس بیر جمعه کیجه سی من کیتدوم اونون یانینه پس دیدوم اونا که نه دیورسن امام حسین علیه السلامون زیارتی خصوصنده یعنی بو بارده اعتقادون ندور فقال هی بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار پس دیدی که حسین علیه السلامون زیارتی بدعتدور وهر بدعت ضلالتدور وهر ضلالت اهلی جهنمده دور سلیمان دیور من بو سوزی اوندان ایشیتجك دوردیم اونون یانندان بیر حالتده که اونون غیظ وعداوتیله قلبوم تمام دولمشدی واوز اوزیمه دیدوم ایلیکه سحر وقتی اولار کالم اونون یانینه وبیر قدری امام حسین علیه السلامون فضایلیندن اونا بیان ایدرم اگر کسنه بو نوع فسادی اصرار ایلیه اونی اولدیررم فلما کان وقت السحر اتیته وقرعت علیه الباب ودعوته باسمه فاذا بزوجته تقول لی انه قصد الی زیارة الحسین علیه السلام من اول اللیل پس ایلیکه وقت سحر اولدی کلدیم اونون قاپوسینی دوکدیم وادیله چاغوردیم عورتی دیدی که او اخشاملی کیتدی امام حسین علیه السلامون زیارتینه سلیمان دیور من دخی اونون دالوسیجه سرعتله کیتدوم فلما دخلت القبر فاذا انا بالشیخ ساجد لله تعالی وهو یدعو ویبکی فی سجوده ویسئله التوبة والمغفرة ایلیکه قبر مطهر مظلوم کربلایه یتیشدیم کوردیم همان قوجا دوشوب سجده یه دعا ایدیر وسجده ده اغلیور واللهدن طلب مغفرت ایدیر ودیدیکی سوزدن توبه ایدیر ثم رفع راسه بعد زمان طویل پس زمان طویلدن صورا باشینی سجده دن قالدیردی ومنی کوردی که اونون یاننده دورمشام فقلت له یا شیخ بالامس تقول زیارة الحسین علیه السلام بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار والیوم اتیت تزوره پس من اونا دیدوم ای قوجا دونن دیوردون که امام حسین علیه السلامون زیارتی بدعتدور وکل بدعت ضلالتدور وهر اهل ضلالت جهنمده دور بوکون کلوبسن حسین علیه السلامی زیارت ایدیرسن فقال یا سلیمان لا تلمنی فانی ما کنت اثبت لاهل البیت امامة حتی کانت لیلتی تلك فرایت رویا هالتنی وروعتنی پس منه دیدی یا سلیمان منی ملامت ایلمه پس بدرستی که من اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه وآلهون امامتلرینه اعتقادیم یوخیدی واولاری امام بولمزدیم تا اینکه همین بو کیجه اولدی بیر قدری یوخلادیم بیر واقعه کوردیم که منی هوله وخوفه سالدی سلیمان دیور دیدیم یا شیخ نه واقعه کوردین قال رایت رجلا جلیل القدر لا بالطویل الشاهق ولا بالقصیر اللاصق ولا اقدر اصفه من عظم جلاله وجماله وکماله وبهائه دیدی واقعه ده بیر جلیل القدر کیشی

اصحاب اربعة آلاف لرسول ... ذکر اوادرات الدلیل احکام اذا میت اندوفی بیرقب حسین ٣٤

کوردیم که نه چوق اوجاقامتلیدی ونه چوق قصیر القامتیدی که قدرت وقوتیم یوغیدی اونی وصف ایدم عظمت وجلالندن وجمالندن وکمالندن ونورانیتندن وهو مع اقوام یحفون به حفیفا ویزفونه زفیفا واوکنده بر پاره قوملر بیلمدیکم احاطه ایلمشلر اونی وسرعتیله آپاروردیلر وبین یدیه فارس وعلی رأسه تاج وللتاج اربعة ارکان وفی کل رکن جوهر تضیئ من مسیرة ثلاثة ایام واوکنده بر آتلی کوردم بر سواره شخص وار واو سوارهنون باشنده بر تاج وار ودورت کوشهسی وار هر کوشهسنده بر جواهر نصب اولنوب که ایشیغی اوچ کونلک یوله دوشور فقلت لبعض خدامه من هذا پس من اونون خدمتکارلرینون برینه دیدیم که بو کیمدور فقال هذا محمد المصطفی صلی الله علیه وآله دیدی بو محمد المصطفی صلی الله علیه وآله دور قلت ومن هذا الآخر دیدوم او بریسی کیمدور قال هذا علی المرتضی وصی رسول الله صلی الله علیه وآله دیدی او دا رسول خدانون وصیسی علی المرتضی علیه السلام دور ثم مددت نظری فاذا انا بناقة من نور وعلیها هودج من نور وفیه امرأتان والناقة تطیر بین السماء والارض بعد از آن نظر سالوب بر ناقه کوردم نوردن ناقهنون اوستنده بر تخت روان نوردن ایچنده ایکی عورت وناقه بونلری کوکله آراسنده اوچوردی فقلت لمن هذه الناقة فقال لخدیجة الکبری وفاطمة الزهراء من دیدوم بس بو ناقه کیموندی دیدی خدیجه کبری ایله فاطمه زهرا سلام الله علیهانوندر ثم رأیت غلاما حسن الوجه فقلت ومن هذا الغلام بس صکره بر نچه ناقهنون قباقنده بر کوزل جوان کوردیم او کیمدی فقال الحسن بن علی علیهما السلام پس دیدی علی اوغلی امام حسن علیه السلامدی فقلت الی این تریدون باجمعهم دیدوم بولار هاموسی هارا کیدورلر قالوا لزیارة المقتول ظلما الشهید بکربلا الحسین بن علی علیهما السلام دیدی ظلمله مقتول اولان وکربلاده شهید اولان علی اوغلی امام حسین علیه السلامون زیارتنه ثم انی قصدت نحو الهودج الذی فیه فاطمة الزهراء سلام الله علیها بعد از آن ای سلیمان من قصد ایلیوب کتدوم فاطمه زهرا سلام الله علیها اولان تخت روانون یاننه واذا انا برقاع مکتوبة تتساقط من السماء ناکاه کوردیم بر پاره یازلمش رقعهلر دریی کوکدن توکولور تخت روانون ایچنه فسئلت ما هذه الرقاع پس من سؤال ایلدیم که بو یازلار نه رقعهدیلر فقال هذه رقاع فیها امان من النار لزوار الحسین علیه السلام فی لیلة الجمعة پس دیدی بولار براتدر دوزخدن که هر کس اوچون که جمعه کیجهسی امام حسین علیه السلامی زیارت ایده فطلبت منه رقعة پس من اوندان او رقعهلردن بریسنی ایستدوم فقال لی انک تقول زیارته لیکن فانک لن تنالها حتی تزور الحسین علیه السلام وتعتقد فضله وشرفه پس منه دیدی که سن که قائلسن که امام حسین علیه السلامون زیارتی بدعتدور بیل وو رقعهلره یتیشمزسن

تا اینکه امام حسینی زیارت ایدهسن وشرافت وفضلیتنه اعتقاد ایدهسن پس ای سلیمان منکه بو واقعهیی کوردیم فانتبهت من نومی فزعا مرعوبا وقصدت من وقتی وساعتی الی زیارة سیدی الحسین علیه السلام وانا تائب الی الله تعالی پس خوف وزحمتلن بو خوابدان بیدار اولوب همان ساعتده کلدیم اوز مولام حسینون زیارتنه ومن نادم وتوبه کارم الله تعالی درکاهنه فوالله یا سلیمان لا افارق قبر الحسین علیه السلام حتی یفارق روحی جسدی پس اند اولسون اللهه ای سلیمان ایرلمام امام حسینون قبرندن او وقته تک که منیم روحم جسدمدن ایرلسون

کتاب بحر البکاءده روایت ایدور هند دخترجون وقتیکه رسول خدا

صلی الله علیه وآله مکه معظمهدن مدینه منورهیه هجرت بیوردی اوز اصحابیلن منزل ام معبدون خیمه سنه تشریف کتوروب نزول بیوردیلار پس او بزرکوار بر قدر سود خواهش ایلدی ام معبد عرض ایلدی جمیع کوسفندلری صحرایه آپاروبلار الا بر لاغر وضعیف کوسفند که قوت وقدرتی یوخیدی صحرایه کیتسون وهیچ سودی یوخیدی خیمهده قویوبلار حضرت بیوردی اذن ویرمزسن صاغیم ایلکه حضرت الذی مبارک الیسی کوسفندون ایچکسنه قویدی وعصرنون معجزهسندن سود بنا ایلدی قوارهکیمی جوشه ایدوب توکولمکه حضرت اوقدر صاغدی که ام معبدون جمیع ظرفلری سودیله مملو اولدی واصحابیلن سود میل بیوروب خواب قیلوله ایلدیلر واو کون چوخ شدید الحرارة کونیدی ایلکه حضرت بیدار اولدی سو خواهش ایلدی تجدید وضو ایلدی ومضمضه سوبونی بر نیکان آغاجنون دیبنه توکدی که خیمهنون یاخونده ایدی ایلکه وضودن فارغ اولدی بیوردی که بو نیکان آغاجنون چوخ شأن واحترامی اولاجاق بعد حضرتون اصحابی وضو عمله کتوردیلر پس حضرت ایکی رکعت نماز قیلدی وبابو وقته تک بیزیم قبیلهموز وضو ونماز کورمشدوک ایلکه اوکون صباح اولدی کوردوک او نیکان آغاجی چوخ اوجالوب وبیوک آغاج اولوب نیکان لاری کلاغنو کولوب وچوخ شاخهلر تمام ایدوب وسبز یاپراقلار اچوب وچوخ بیوک میوهلر کتوروب مثل کمأة ومیوهلرینون رنکی کبی یاپراقلری مکنه شبیهدور وعسل طعمی وعطری ویرور دیه قسم اولسون خداوند عالمه که هر کیم آج کرسنه او میوهدن تمیل ایدیده سیر اولوردی وهر تشنه میل ایدیده سیراب اولوردی وهر محتاج پریشان حال میل ایدیده غنی وبی نیاز اولوردی وهر ناقه وکوسفند وسایر حیوانات وبهایم میل ایدیده هر چاق اولوب سودلی فراوان اولوردی واو کوندن که او حضرت بیزیم خیمه موزده نزول اجلال بیوردی خیر وبرکت بیزیم جمیع قبیلهمزدن ایچیده فراوان اولدی ومال ودولت ومواشی وحیواناتلریموز زیاده اولدی وکل وکیاه بیزیم بلادیمزده بیحد وحساب اولدی حتی ان وفرا وانه حاصل اولوب جمیع فقیرلریموز غنی وبی احتیاج اولدیلار واو نیکان آغاجینه شجرة البرکة آد قویدوق وبیزیم اطرافلریموزده اولان قبیلهلرون آدملری کلوب وبو آغاجون ثمرندن دوشوب اوده توکوب برکت لرندن ذخیره کوتوروبلر واوزلریله اوزاق سفرلره کیدنده آپاروب طعام عوضینه میل ایدوب سوداندن وطعامدن بی احتیاج اولوردیلار

وهر ناخوش بنی آدمدن وحیوانا تدن کہ اتفاق دوشوردی اول درختون برك ومیوه سنی کہ یوردی اونون برکتندن شفا بولوردی وبیر مدت مدید بو قرارلن خوشحال وخوش کذران اوادیلر وق اول درخت چوخ ترو تازه وبرك وباری اندازه واریدی تا اینکه بیر کیجه یاندوق صبح که بیدار اولدوق کوردوك اول آغاجون جمیع میوه لری توکولوب ویاپراقلاری سارالوب جمیع اهل قبیله متفکر ومبهوت ودلکیر وپریشان حال وخوفناك اولدوق که ایا نه حادثه عظیمه یوز ویروب بیر آز زماندن صورا خبر یتشدی که اول کون رسول خدا صلی الله علیه وآله دنیای فانیدن رحلت بویوروب پس معلوم اولدی که اول آغاج حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله نون مصیبتنده بو حاله دوشوب واوندان صورا اول آغاج کینه میوه کتوروردی اما میوه لری کوچك وطعمی ورایحه سی آز المشدی تا مدت اوتوز ایل بو منواللن واریدی بیر کون ملاحظه ایلدوك کوردیك ایضا اول آغاجون جمیع میوه لری توکولوب ومیوه عوضینه تکان کتوروب وشاخه لری پژمرده اولوب وپاپراقلاری افسرده اولوب کینه خوفه دوشوب اول آغاج تربت تلوف بو سببه بیز متحیر ویردیک بیر اوقدر کیچمدی که خبر کلدی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ابن ملجم مرادی ملعونون ضربتیله شهید اولوب اوندان صورا داخی بو آغاج اصلا میوه ویرمدی لیکن بیزلر ویننه اطرافنده اولان قبیله لر اونون یاپراقلاریله نفع بردار اولوردی وناخوشلریموزاونون یاپراقلاریله شفا تاپوردیلر بیر مدت بیر منوالده بو حالتده واریدی تا اینکه بیر کون ظهر وقتیندن بیر آز کیچمش کوردیك اول آغاجون یاپراقلاریندن قطره قطره قان توکولور وشاخه لریندن سوکیمی قان آخور بو وضعلی کورمکدن آرتوجاق دلکیر وغمکین اولدوق تا اینکه کیجه اولدی وظلمت شب عالمی فرو توتدی کورتوك اول آغاجون آلتدان غریبه وعجیبه صدالر کلور ونوحه ونالروا غلاشماق عالمی دولدوردی ونوحه ونالرلرون بعضیسی بودر که ایده وردوك وبعضی بودر که ایشیدوك واوجمله دن بیله دیوردیلر

یابن النبی ویابن الوصی ویابن بقیة سادة الابرار

یعنی ای پیغمبر اوغلی ای وصی اوغلی ای بزرکوار اقالاردن بقیه سنون اوغلی

یابن الشهید ویا شهید عمه خیر العمومة جعفر الطیار

یعنی ای شهیدون اوغلی ای عموسی شهید اولان که عمولرون یاخشیسی جعفر طیاردور

عجبا لمصقول اصابک حده فی الوجه منک وقد علاه غبار

تعجب ایدوروك بیز قلیجدان که سنون بدنوه یتشدی وحال آنکه تورپراق سنون قانلو یوزیوه توکولشدی وبیر نیچه کوندن صورا اول آغاج قوریدی وبیر تند باد وباراندان اشکار اولوب اول آغاجی بیخندن چخاردوب شاخه لرینی سندیروب هوایه پراکنده ایلدی بیز بیخوبلن که اول آغاجدان بیر اثری باقی قالمدی بیر اوقدر کیچمدی که خبر کلدی که امام حسین علیه السلام شهید بدوب اهل بیتنی شام شومه اسیر ایلدیلر اولا الا لعنة الله علی القوم الظالمین

کتاب بحر المصائبده نقل ایدرفه بو حدیثی کتاب تحفه جدیده دن

کرتانه ملعونین خلافت زمانندنه بیر کون امیر المؤمنین علیه السلام اوتوران وبیر جمعی اصحابیلن اکلشمشدیلر که ناکاه بیر قوی هیکل شیر اوز یالا سیلیه وبیر کرکن وارد اولوب حضرت امیر خیبر کیره چوخ تعظیم وتکریم لرایدوب وحضرتیلن بعضی سؤال وجواب لر ایلدی بیلرکه هاموسی حاضر اولانلار ایشتدیلر لیکن مطلبی درك ایلیوب عمر عرض ایلدی یا امیر المؤمنین بونون مطلبی واریدی حضرت بویوردی بو شیرون اولادی قالمور بو یالاسینه منیم حضوروده کلوب مندن التماس ایلدی که دعا ایدوم بو یالاسی قالسون ونسلی قطع اولماسین ومن قبول ایلدیم بوکر که تاپشوردوم که بو شیرون یالاسندن متوجه اولوب پرستار اولسون اوندان آرتق که بو شیر فلان مکانه یتشندنه وفات ایده جك یالاسی بی پرستار قالوب عسرت ویرنیا لوق چکسون عمر علیه اللعنه والعذاب حضرتون بو فرمایشیه اعتقاد ایتمیوب حضرت اوملعونون فساد اعتقادینی بولوب سینه مقرر ایلدی که بیر نفر اصحابیدن بو شیرلن کتسون ووفات ایدندن صورا بو شیرون جسدینی دفن ایتسون وخبر کتورسون وعمر علیه اللعنه عرض ایلدی یا امیر المؤمنین هاموشیرلرون جسدینی دفن ایلمك لازمدور یا اینکه دفن اولماق بو شیره مخصوصدور امیر کل امیر بویوردی بو شیره مخصوصدر واوندان اوتری که بو شیر منیم لایقمی چوخ صداقت وارادتیلن قبول ایدوب خلاصه عمر علیه اللعنه والهاویه صدقلیه بو مطلبدن باخبر اولماقدان اوتری بیر نفر ثقه ومعتمد آدملریندن شیرلر برابر ایدوب تا خبر صحیح اوشیرنن کتوروسین پس همین آدم کیدوب کوردی اومکانیکه امیر علیه الصلوة والسلام بویورمشدی همان مکانه یتشنده شیر وفات ایلدی پس اوشیرون جسدینی دفن ایدوب مراجعت ایلیوب احوالاتی صدقله عمر ملعونه وسایرینه خبر ویردی بیر مدتدن صورا کرامت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام ظاهراً وباطنا مستقل اولدی وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کوفیه تشریف کتوردی بیر کون مسجد کوفه ده بیت الطشتده که حضرتون بیان احکام مکاینده ای کلشمشدی وجمعی اوحضرتون محضرنده همایوننده مستفیض اولوردیلر آنلار همان کرك اوشیر یالاسیله کلوب کیتیر حضرته چوخ تعظیم وتکریم لردن صورا عرض ایلدی یا ولی الله یا امیر المؤمنین بو همان امانتدر که مدتیده منه تاپشوردون بودر صحیح وسلامت سنه تبوروم وحسن خدمتمی سینه اظهار ایدوب بن برائت ذمه حاصل ایدوروم پس امیر علیه السلام هر ایکیسنی مرخص بیوروب مراجعت ایدندنده بیر نیچه کلمه اوشیر بالاسنه بویوروب سفارشلر ایلدی مترجم عرض ایدور که

کاش عاشوراکونی حسین مظلوم غریبون بالالری یاره یاره تماشا ایدن شونون حفظ حراستنه سفارش ایدیدون بلی بو شیر بالاسنه که قوییا اوناآت دولاندیروب اوپدلار

مثنوی مناسب حال

ای خدا خواهم دو چشم اشکبار	تا بکریم بر حسین لیل ونهار
کاش قلبم زین مصیبت خون شود	مثل اشك از دیده ام بیرون شود

نوحه فارسی

باتن بی سر به دنیا دین	روز عاشورا فتاده بر زمین
فرش خاك وجسم چاك خون چكان	هم لباسش کرده غارت کوفیان
نه کفن نه دفن نه غسل و نماز	الحذر بر حال زینب چاره ساز
یکی عمامه اش با نیزه برربود	کشید تعقلقه از پای و نعلین را زود
یکی بکشاد شمیر از میان تش	یکی بربودا از سر طیلسانش
قبایش را یکی از تن بدر کرد	یکی دیگر تفاوت بیشتر کرد
برون کرد از بدن پیراهنش را	چو گل در خون فکند عریان تنش را
ز کثرت سوراخ از تیر سنان طشت	هزار زخم و بیخبر نشان داشت
نوای شیر خدا از روی رافت	نمودی شیر را مدفون برحمت
حسینت با تن مجروح بی سر	بروی خاك با عباس و اکبر
مکو او را نه غسل نه کفن شد	که غسلش خون شعاع خور کفن شد
شده پرهای مرغان سایبانش	وحوش و اهوان گریه کنانش
نه خواهر نه حرم نزدش نه دختر	که سینه قتیه کشتش شمر کافر

روی الصدوق علیه الرحمة فی الفقیه

قال امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام اول ما یبدء به فی الاخرة صدقة الماء یعنی شیخ صدوق رحمه الله فقیهده کتابنده روایت ایدوب که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بویوردی اول اوناد یکه خدا عالم اونون ثوابنی ومزدینی قیامتده عطا بیوراجاق سو احسانی ایمکدور که اونون جزاسنی جمیع عملجزون اجیدن ایرولی صاحبنه ویره جك **والامام محمد باقر علیه السلام بویوردی** ان الله تعالی یحب ابراد الکبد الحری ومن سقی کبداً حراً من بهیمة وغیرها اظله الله تعالی فی ظل عرشه یوم لاظل الا ظله **مترجم عرض ایدور** یعنی بدرستی خداوند عالم دوست دوتار حرارتلی جکری سرینلتمکی وهر کس بر حرارتلی جکره سو ویروب سرین ایلیه خواه حیوانادن خواه غیر حیواناتدن خداوند عالم قیامت کونی که هیچ بر سایه اولمازهمان شخصی اوز عرشنون سایه سنده سایه لندیریر **والامام جعفر صادق علیه السلام بویوردی** من سقی الماء فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبة ومن سقی الماء فی موضع لایوجد فیه الماء کان کمن احیا نفسا ومن احیی نفسا فکانما احیا الناس جمیعا یعنی هر کس سو سیلی بر تشنه یه سیراب ایده بر یرده که سو تاپولا او کس کیمونبی که اقسمبولنده بر قول الوب آزاد ایدر وهر کس سیراب ایده بر یرده که سو تاپولمیه او کار او کیمسه کیمونکه بر نفسی احیا ایده وهر کس بر نفسی احیا ایده کویا جمیع خلقی احیا ایدوب **فاضل کاشانی در کتاب خلاصة الاذکار** از کتاب انوار الشهادة روایت نموده که هر کس آبی بیاشامد و یاد کند تشنگی حسین علیه السلام را ولعن کند بر قاتلان آنحضرت ثواب کسی داشته باشد که آب داده باشد باطفال حسین علیه السلام در روز عاشورا و ثواب

در ثواب آب دادن

کسی داشته باشد که اجابت نموده باشد آنحضرترا در روز عاشورا و در رکاب همایون آنحضرت شهید شده باشد **ودر حدیث دیگر است** که فرموده مثل است که هر آینه پیغمبر خدا را از تشنگی بجان داده باشد وهزار مرتبه در رکاب امام عادل شهید شده باشد الا لعنة الله علی قتلة الحسین واصحابه **کتاب بحار الانوارده مجلسی مرحوم نقل ایدور** کتاب تذکرة الخواص ابن جوزی جلیدن که عبد الله مبارك کوفه یه ایل حج بیت الله الحرام ایدردی وبر ایل جهاد فی سبیل الله ومدت اللّی ایل بو قرارله عمرین کیموردی پس بر ایل بیش یوز دینار کوتورمشدی داخل بازار کوفه اولدی که بر ناقه رهوار سفر حجدن او تری آلسون پس گذاری خارج کوفیده دوشوب کوردی بر نفر علویه عورت بیر حال بیر برده میته اولمش قوشون پرلرینی یولور کاراید ور عبد الله دیور من او عورتون یانینه کیدوب دیدم ضعیفه نچون بو مرغین پرلرینی یولورسان دیدی ای عبد الله سؤال ایلمه بیر زاده ن که سنی دلگیر ایده ر عورتون بو سوزینی بیر مطلب منیم قلبمه خطور ایدوب تاکید والحاح ایلدیم که کرکدور منی بو سردن آگاه ایده سن پس دیدی ای عبد الله منی ملجاء ایلدن که سره بی سنه فاش ایدوم پس بولگلن من بر علویه عورتم ودورت نفر یتیمه قیزیم وار انالاری مدتدی که وفات ایدوب وبو کون دورت کوندی که آج قالمشوق وبر طعام ممکن ایده بولمه مشیم بو کون اولادیمه نهایت حالتده بی طاقت وپریشان کوروب چخدیم خارج کوفیه بو میته مرغی تاپدیم چونکه اضطرار حالنده میته بیزه حلالدور پس بو مرغین پرلرینی یولورام که طبخ ایدوب اوبتیم لریله میل ایدك بلکه هلاك اولمیه لر عبد الله دیور بو سوزی که عورتدن ایشتدم اوز اوزیمه دیدم ایمدی کورون اوغلی عبد الله وای اولسون سنه نه جوق اوزاقسان بو نوع یتیمه یالاردنه وارسن لوك ایدوب احسان والطعام ایمك ثوابندن غفلتده ان دیدم ای عورت چادر شبو کوشه سینه دوت او بیش یوز دینار قیمت ناقه لیه توکدیم او نون چادرنون کوشه سینه دیدیم آپار بو پول لری اوز یتیم لرینون او چون خرج ومصرف ایله و بو میته نی ترك ایله پس عورت خوشدل اوزمنزلینه روانه اولدی منده اوز منزلیمه روان اولدیم وخداوند عالم او ایلدن قدرت کامله سیله حجت حج بیت اللهی منیم صفحه قلبمدن اوز قدرت کامله سیله محو ایلدی مکیه گتمدوم واوز ولایتده اوز اموراتمه مشغول اولدیم تا اینکه حجاج کوفه مراجعت ایلدیلر پس بعزم زیارت حجاج اوزهمسایه لریمون ورفیق آشنالریمون دیدنه گیتدوم وهر بیرینه که دیوردیم الله سنون حجوی قبول ایلسون جوابنده دیوردیلر الله سنده حجوی قبول ایلسون که سنلن مکه معظمده فلان وفلان یرده مناسك واعمال حجی عمله کتوروردوك پس من تعجب ایدوردیم که بونه جوابدور که دیورلر آخر منکه بو ایل حجه گتمه مشدیم پس او گیجه چوخ متفکر یاتدوم عالم رؤیاده حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله کوردیم او بزرگوار منه التفات ایدوب بیوردی عبد الله تعجب ایلمه بدرستیکه سن منیم عاجز اولادیمه دستگیرلیق ایلدون من سؤال ایلدیم پروردگار عالمدن که سنون صورتنده بر ملائکه خلق ایلیه وسنون طرفیندن حج عمله کتوره وقیامته تك هر ایل و ملائکه سنون طرفندن

٢ حج ایله جان خوشنود ایلیه بابالم

ایضاً کتاب بحار الانوارده مجلسی علیه الرحمه و لغفران ابن جوزیدن نقل ایدر

کرفرانت ایلدیم اوتجدیم ابو الفرجون کتابنده یازولشدی که بلخ شهرنده بیر نفر کرده علوی واریدی
وفات ایلدی بیر نفر عورتی و بنجه نفر قیز عیالی قالمشدی پس عورت دشمنلرون خوفندن
قیزلارینی کوتوروب سمرقند شهرنه آپاردی و شدت سرما وقتنده وارد شهر سمرقند اولوب
عورت دیور که قیزلاریمی بیر مسجده قویوب اوزم منزل و خوراک تحصیلندن اوتری داخل کوچه
و محلات سمرقند اولدیم کوردیم بیر جمعی اهل سمرقندن بیر شخصون باشنه جمع اولوبلار
خبر الدیم بو شخص کیمدی دیدیلر شیخ بلددر اوشخصون یاننه کتدم احوالاتمی اظهار ایلدیم
شیخ منه دیدی اوز علویه اولماقوه شاهد و اثبات کتورکلن پس ملتفت اولمادی من
اوندان مایوس اولوب مسجد طرفنه مراجعت ایدنده بیر علیحده شخص ایلدیم مرود که
بیردکه بعضیلرکه اوستنده اکلشوب و بیر جمعی اونون اطرافنده مشغول صحبت ایدیلر دیدیلر
الدیم بو شخص کیمدر دیدیلر ضامن بلددر و مجوسی در عورت دیور منیم قلبیمه خطور
ایلدی که شاید بو شخصدن بیزیم اوچون بیر فرجی حاصل اولا پس ماجرانی علی ما جری او
شخصه بیان ایلدیم اوز خادمنی چاغیروب دیدی کیت اونخاتونیوه دیکلن لباسلریمی
کیوب کنیزلریله بیله کلسونلر پس ایلکه کلدیلر او شخص اوزعورتنه دیدی بو علویه عورتله
فلان مسجده کیدوب بونون قیزلارینی کوتوروب ایوه کتور او عورت منیله کلدی قیزلارمی
کوتوروب ایوینه کتیروب علاحده ایوبیزدن اوتری تعیین ایدوب بیزی حمامه کوندردی
و فاخر لباسلریمزدن اوتری کوندردیلر بلکه ایوه وارد اولدوق لذیذ و الوان طعاملریندن
اوتری تدارک ایلمشدی و صرف طعام ایدوب عبادتدن صوکره استراحته یوخلادوق
ایلکه نصف شب اولدی شیخ بلد عالم رویاده کوردی که قیامت قیام ایدوب و لوای حمد
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نون باشنده اوسته اورولوب و بیر قصر عالی زمرددن
کوروب خبر الدی که بو قصر کیموندی دیدیلر بیر نفر یا ننه مسلمان موحدندی پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نون خدمتنه کیتدی اوندان روکردان اولدی شیخ عرض ایلدی
یا رسول الله صلی الله علیه و آله مندن روکردان اولمه که من مسلمانم جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله بویوردی مسلمان اولماقوه شاهد و اثبات اقامه ایله شیخ متحیر قالدی پس رسول
خدا صلی الله علیه و آله بویوردی آیا فراموش ایلدون او وادیکه علویه عورته دیدون و بو قصر
همان شخصون مالیدی که علویه او نون ایونده دور پس شیخ بلد وحشتله یوخیدان بیدار
اولوب ناله و فغانیله آه و زارلیقیله علویه نون جستجوسنه دوشدی او نا خبر وردیلر
که علویه فلان مجوسینون ایونده دور پس او مجوسینون قاپوسنه کلوب علویه نی استدی
که کورک اونی ویره سن آیا روب عزت و احترام ایله اونی قوناق ایدم مجوسی دیدی من اونی
قوناقمی سنه ویرمرم دیدی یوز مین قیزیل سنه انعام ویروم علویه نی منه قوناق ویر مجوسی دیدی

یا شیخ اگر دنیا و ما فیهانی منه ویره سن علویه نی سنه ویرمرم اوندان اوتری اوزادیکه سن
عالم رویاده کوروبسن منده کورمیشم و مرده بهشت او قصر خبر دی حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله انشتم و اکرسن فخر ایدورسن که مسلمانسن اندا اولسون اللهم که بو کیجه
بو وقته داخل اولما مشتوق مگر اینکه بو علویه نون برکتندن و قدملرینون یمنندن شرف اسلامه
مشرف اولمشوق الحمد لله رب العالمین

کتاب بحر المصائبون اوچونجی جلدنده روایت ایدر و کتاب دلائل الاعجازدن

و حاصل روایت بودور که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کوفه شهرنده حکومت ایلدیکی زماننده
او معدن رحم و مروت بیر کوچه دن عبور ایلدوکده کوردی بیر نفر کنیز کریان و نالان دوروب
بو بویوردی نه سبب ایله کریه و ناله ایدورسن عرض ایلدی خاتونم واردی منی کوندردی قصابدن
بیر قدر ات الوب آپاردیم بیندی بلمیوب کتوردیم قصاب عوض ایلدی تا اوچ مرتبه کتوردیم
عوض ایلدی بودوردنجی دفعه دور و قسم یاد ایلیوب اگر بو دفعه بیندی طبعم اولماسا ات
آپارسام منه چوخ ایذا و آزار ایلسون کلدیم قصابون یاننه او دا قسم یاد ایلدی که هیچ وقت
عوض ایتمرم پس لابد و حیران قالمشام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بو بویوردی بو لادین ها
یاننه کیدوب شفاعت ایدوم قصابون یا خاتونون شاید منیم شفاعتمی قبول ایده لر عرض ایلدی
کینه قصاب یه صاحبیکی ازوقتا همان قصاب مداین اهلیدی و جمله خاص شیعه لردنیلدی او حضرت
امیر علیه السلامی ایکی کوره مشدی و اوجنابون شوق زیارتیله کوفیه وارد اولوب کور مشدیکی
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جهاد قوم عناده تشریف آپاروب تا منتظر مقدم همایون
امیر مومنان اولوب بیر نیچه کون کوفه شهرنده مشغول شغل قصابی اولمشدی خلاصه او ولی الله
العزیز کنیز ایله همان قصابون یاننه تشریف آپاروب بو بویوردی ای قصاب الله تعالی دوست دوتار
که مومنون قلبینی شاد ایده لر بو دفعه ده عوض ایدوب یا جهی کوشت بو کنیزه ویره سن دیدی قسم
یاد ایلمشم خلاف قسم ایده بولمرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بو بویوردی من ضامنم و کلام
که الله بو قسمدن اوتری سنه عذاب ایلسون چونکه قصاب حضرتی تانمیوردی بیر مشت وجناب
مبارکی سینه سنه اوردی دیدی کیت چوخ اصرار و تاکید ایلمه عوض ایتمرم او معدن علم و حلم
اصلا قصابه بیر سوز دیمیوب کنیزه بویوردی کل کیدک خاتونیوون یاننه ایلکه قایوسه یتیشدیلر
دق الباب ایلدیلر او عورت احمد بن حسن کوفینون عورتیدی همینکه حضرت امیر المؤمنین علیه
کوردی او زینی سالدی او جنابون آیاقلارینه علت دخول اهلوقلار ایلدی حضرت بویوردی ای عورت
مگر بولمورسن که وادی غضبانه او کسلرون بریکی کم اوز غلام و کنیزینه اذیت و آزار ایده سی
دکول که بو کنیز ایکی مولایه خدمت ایدوب و بیری لیسه خدا تعالی و بیری لیسه اوزنوه آقاسی عورت
عرض ایلدی سنه فدا اولوم یا مولا بو کنیزی سینون مبارک قدملریزه نثار ایدوب سینی
باغشلادیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بویوردیکه منده الله رضا سنه بونی آزاد ایلدیم

پس عمورك عرض ایلدی كرم و مرحمت ایدوب اوچ نشریف كتوروب استراحت ایدنكز ابو ذر ایوردی
او حضرت النفات ایدوب اوتون ابوبی وجود مسعود بلرینی بویوردیكه واشاده احمد كه صاحب
خانه ایدی بویوردیكه حضرتی كوردكده یاقلرینه دوشوب بوسه لر ایدوب و عمورك نسبت
نسبت حضرته احترام واكرام ایمكده كورنمز و مخصوصاً باغرینی عمورك باغلادی و حضرتلرك
محضر شریفنده مشغول رطب علم اولدیلر اما اول وقت ظهرده اهل ولدی حذیفه كه حمله صحابه
قصابون باشنه كلوب دیدی ای قصاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام كه كیمین وفق الباسنده
اوتری سون یا یوم كلنسی ها انشریف ایاردی قصاب بو سوزدن درك ایلدكه شفاعته
كلن شخص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جمیع مالكی حتی اشیا و الاتی قصابی هر چیكرواركی
فقرا به نذل ایلدی و همان الینیكه حضرت امیر المؤمنین علیه السلامه ترك ادب ایلمشیدی ساطور ایله قصاب
قطع ایدوب فریاد ایده ایده كوفه نون كوچه و بازارنده دولانوردی و دیوردیكه هر كسك نسبت اوزرینه
مولاسنه ترك ادب ایده جزاسی بودر و اولكه خلاف ادب ایلر اقاسنه اوداناسزاسی بودر
و چوخ ادم قصابون باشنه جمع اولوب بو حالت و كفتاره تماشا ایدوب دیلر قصابون كیفیت
حالنی جناب امیر المؤمنین علیه السلامه عرض ایلدیلر حضرت ادای نماز دن صونرا اوغلی امام
حسن علیه السلامه بویوردیكه منیم عبامی یاروب قصابون باشنه سالوب منیم حضورمه
كتوروب ایلكه قصاب محضر امام مبینه حاضر اولدی بویوردیكه ای مرد قصاب نه سبب الیوی
قطع ایلدون و حال انكه من سنی عفو ایلمشدیم قصاب اعتذار ایلدی نشرفلو اولوم بیر خطا
ایدیم منده ن واقع اولوب او حضرت قصابه چوخ دلداری و نوازش ایدندن صونرا
اعجاز مرتضوی ایله كسوك الینه شفاویروب الینی كما فی السابق صحیح و سالم ایلدی مرخص بیوردی



كتاب بحر المصائبده روایت اولوب كه كتاب انجیلده ندن كوبریوردی

كه انجیلی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلامون مبارك دلنده بیچه لغتلن روایت
ایدوبلر **اوّل** لغت یونانی ایلن **دوّم** سریانی لغتیلن **سیّم** عبرانی
لغت ایله **چهارم** لاتینی لغتیلن كه فرنك عالملرینون لغتیدی و طایفه نصاری بو انجیل
لرون هاموسنه كه لغت مختلفه ایله یازیلوبدور كلام الهی دیلر و بو انجیللرون هاموسنده یازیلوبدر
كه خداوند عالم حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلامه بویوردی یا عیسی منیم رحمتم اون
دورت زاده محفوظ دور بیری روحانی بیری جسمانی اما اون بیری كه جسمانی دور
اوّل كرسنه لری سیر ایلمكده **دوّم** تشنه لری سیراب ایمكده **سیّم** عریانلری البسه و پیرو
ملبس ایمكده **چهارم** غریب و مسافرلره مكان و مقام ویرمكده **پنجم** بیمارلرون دواسی
لرون احوالنه چوخ اولوب استفسار ایمكده **ششم** اسیرلری بندن و زنداندن سبكدوش
ایدوب خلاص ایمكده **هفتم** امواتی دفن ایمكده كه بو یدی زادون هر بیری مكان و قسده
هر كس عمل كتوره خداوند عالمون رحمتی اونی احاطه ایدر باوجود اینكه بو یدی عمل جمیع مذهبده

ممدوح و مستحسندور علی الخصوص دفن اموات كه جمیع مذهبون اهلی امواتی دفن ایده لنز
اما انجیر نفراشه دكاهنو مقبرلرینون نعشلری و بدنلری بیچه كون بیكفن یرده قالدی **اوّل**
جنازه هابیل **دوّم** حضرت یوسفون جنازه سی كه اهل مصر اوجنابون دفنون خصوصنده
اختلاف ایلدیلر هر محله نون اهلی دیوردیلر بعیبر خدا جنازه سی كه بز باب التبرك والتیمن گرك
بیزیم محله میزده دفن اولسون كه بیزیم اوچون مایه فخر و شرفدر و چوخ یدی كوننه تك اولاركی
ارا سنده بو نوع نزاع و قیل وقال اولوب حضرت یوسفین جنازه سی بی دفن قالدی تا اینكه
هاموسی اتفاق ایدوب حضرتون جنازه سینی كوتوروب بیر حرم تابوتین ایچنه قویوب
ایچنه قویوب بیرلهردن ایچنده دفن ایلدیلر بیر سویی باغلادیلار حضرت یوسفین قبرینون
اوستندن جاری اولوب جمیع محلات مصره او سودان اولوردی كه شرافت جمیع خانه لره اولوب
عمله كلسون **سیّم** جنازه حضرت یحیای شهید **چهارم** جنازه جناب خاتم انبیا صلی الله
علیه و آله دور بیلكه كتاب ماتمكده و سرور المؤمنین ده روایت اولوب كه حضرت رسول صلی الله
دوشنبه كونی دنیادن رحلت ایلدی و چهارشنبه كونی دفن اولوندی و كتاب سفینة النجاتده
روایت اولوب كه رسول خدا صلی الله علیه و آله دوشنبه كونی متولد اولدی و دوشنبه كونی
رسالته مبعوث اولدی و دوشنبه كونی دنیادن رحلت بویوردی او بزركوارون رحلتندن صونرا
دفن خصوصنده بویوك منازعه اولدی طایفه مهاجر دیدیلر كرك او جنابون جنازه محترمه
مكه معظمه یه اپاروب اوراده دفن ایدك اوندان اوتری كه مكه او جنابون محل تولدیدی واهل
عیالنون مكانیدی و اجداد طاهره سینون مدفونی اولان یریدی و طایفه انصار دیدیلر همین بو
مدینه ده گرك دفن ایدك اوندان اوتری كه مدینه او جنابون محل هجرتی و اقامه سیدی و او بزركوارون
هجرت و اقامه سیدی و او بزركوارون نصرت ایلیاندی و اهل كتابون مؤمنلری دیدیلر گرك
او بزركواری بیت المقدسده دفن ایدك اوندان اوتری كه اورا اسمعیل لرون ابوی و محل دفنیدی
و موضع عروج معراج او جنابدور و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بویوردیكه خداوند
عالم قبض ایلر او پیغمبرلرون روحی پر فتوحنی مكان اشرف بقعه لرده پس سزاوار اودوركه اونی
قبض روح اولان مكانده دفن اولا پس چهارشنبه كیجه سی عایشه نون ایونده او بزركوارون
جسد منورینی هماو بیر ایله كه كیمسه ی دفن ایلدی پس موافق روایت ماتمكده حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نون بدن انوری اوچ كون و ایكی كیجه بی دفن قالدی لیكن بو مدتون
اثناسنده بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسول
خدا صلی الله علیه و آله نون غسل و تكفیندن فارغ اولدی جناب فاطمه زهرا سلام الله علیها
و حسنین علیهما السلام و ابوذر و مقداد ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نون جنازه
سی اولان ایوه داخل ایلیوب اوزی امامت ایدوب و ایدوب او حضرتون دالنده صف باغلیوب
جماعتلن او حضرته نماز قیلدوق اوندان صونرا اصحاب و مهاجر و انصاردن اون اون نفر
داخل حجره اولوب او جنابه نماز قیلوب چوخ دبلار تا اینكه اهل مدینه نون بویوك و كچكی

ودکور وانا تی مجموعگاه و همچنین اطراف مدینه اولان جماعتلر تماشا ایدر دکوله تماز قیلدیلر واولاردن نمازی صلوات ایدی که او حضرته کوندروردیلر و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بو بیوردی که هیچکس حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقدم اولوب امامت ایلمه سون کراو جناب هامونون امامیدر حیاتنده و مماتنده وملائکه لر او جنابون قبرینی قازدیلار وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام او جنابی قبره قویدی وقبر شریفنی خشت ایله چیدی ایلدی بعده تو پراقله دولدوروب فرمودی سنك دیرلر او جنابون قبر مبارکنون اوستنه توکدی **تشبیه** جناب مسلم بن عقیلون و هانی بن عروه نون جنازه لرینی بیچه کون بی دفن قالدی وبو ظالملر وایذاء ابن زیاد ملعونون حکیله اوباشلر سوکنده ایلدیلر **الثّتیجه** امام حسین علیه السلامون نعش مطهری بیر روایتده اوچ کون اوچ کیجه و بر روایتده باض مصائب اون کون اون کیجه او باشسیز پاره پاره دوغرانان بدن تو پراقلر اوستنه قالدی ونیجه سر و علت امام مظلومین نعش مبارکنون دفنده تاخیر اولماق خصوصنده علمای مقتل یازوبلار او جمله دن **بیر سری بو در** که او ملعون جماعت اوجون رغم انف اولسون او بدن اوزری که او ظالملرون مقصودی بو ایدی که امام حسین علیه السلامون و اصحاب و اولادینون نعش مطهر لری بی دفن قالسون تا صحرالرون وحشیلری و حیوانلری او جسد مبارکلری تمام اکل ایدیب تلف ایلیه سونلر یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون

پس او نیجه کیجه و کوندوزده نه قدر معجزات باهرات او جسد طاهرلردن مقام بروز ظهوره کلدی او جمله دن عمر سعد ملعونون غلامی دیور لشکر اشرار کربلادن کوچ ایدندن قتلگاه طرفندن ادان صداسی منیم قولاقمه کلدی حیران و متفکر اولدیم ابا اذان دیکن کیم او لا بیلر وارد قتلگاه اولوب کوردیم امام مظلوم غریب رو بقبله دوروب آواز بلند ایله کاتبر کاروان درد و تعب سر بالا لارینون دالیجه اذان دیور کلدیم بو خبری ابن سعده دیدیم قدغن شدید ایلدی که بو مطلبی کسه اظهار ایلمه که بو نوع معجزه لر امام زمانلرین غریب و عجیبدر کول **سر ثانی بودر** که چون جناب سید الشهداء نون مصیبتی جمیع مصیبتلرین جامع و شامل ایدی کرک جمیع امکانه کلن مصیبتلردن هر بیر قسمی او بزرکواره وارد اولایدی بو سببه دفنده تاخیر اولدی تاکونه کونه مصیبتلر او مظلوم غریب شهیدا قانون باشسیز بدن نازنینه یتیشسون بلکه واقعه ساربان و جمال رقات مال و ترك ادبی عمر سعد ملعون و سایر مصیبتلر او نعش انوره ظاهره وارد اولدی **سر ثالث** چون او بزرکوار مقام عشق الهیده بیر درجه رفیعه چیقدی که احدی تمکنا تندن او مقامه صعود اولیوبلار واولابولمزلر کانه او شهید عشق ربانی او ز معشوق حقیقیسی حضرت رب الارباب بو واز عالم کلا ازلی مقام ظهور و ابرازه کتوردی که ای محبوب ازلی و مطلوب لم یزلی جمیع مامک و حشم و جانیمی سنون راه رضا و عشقنده نثار ایلدیم و بو بدن ایلدنی و جگلجمیا کردوح روحانی و حقانی او جون بیرابیر و عاریه دور جمیع حالنده سنون حقیقت عشقنده وطریقت حقنده بذل وایثار ایتدیم و جمیع انس و جن و اهل باطن و ظاهر منیم بو فعله ...

شاهد اولسونلار در نظم فارسی

در محبت نامه اول لا زمست	دوست را از جان گذشتن غارتست
قطره چون از سر خود بینی گذشت **نظم**	پای تا سر جملگی از بحر گشت
حباب عاشق و معشوق در جهاز جانست	زجان گذشت هر انکس اینش جانانست
قیاس کار بکن از حباب کاندر بحر	زخود چو گشت نهی متصل بعمانست

کتاب عین الحیوانده مجلسی علیه الرحمه

روایت ایدور عبد الله بن عباسدن که بهشتون قاپوسنون حلقه سی قرمزی یاقوتدندر که صفحه طلادوسنده اسیلوبدور و هر زمان که او حلقه حرکت ویروب صفحه طلا اوراندا صدای یا علی ظاهر اولار **ایضا فیه** جابر بن عبد الله انصاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله دن روایت ایدور که قلم قدرتله بهشتون قاپوسنده یازیلوبدر لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله علی ولی الله ا خو رسول الله صلی الله علیه و آله

در کتاب کنز الغرایب نقل کرده از کتاب

مطالب العضبا که قبل از خلق انبیا و آدم خدا تعالی ملکی خلق کرد و او را الهام فرمود به سجده کردن پس آن ملک سی هزار سال در سجده ماند چون سر برداشت بخواطر کذراید که خدا را چون من کسی بندگی ننموده خداوند عالم الستر و الخفیات باو امر فرمود که برو و بغلان مکان و بنده ساجد مرا بنگر آن ملک رفت و شخصی را در آنجا بسجده دید و خود هم در آن مکان مشغول تسبیح کردید پس خدا تعالی ملك دیگر آفرید و بعد از سی هزار سال سجود او بنان جان خالی کرد چون ملك اول مأمور شد او نیز رفت بر سر آن بنده ساجد بنشست ما شاء الله خلاصه خداوند خالق الورا و عید بیست و نه نفر ملك بوضع ملك اول آفریده و مأمور بسجده فرموده بعد از خیال مذکور همه را بدیدن آن عبد ساجد مأمور فرمود پس از آنها ملك دیگر آفرید او نیز بعد از سی سال سجود مأمور بدیدن آن عبد ساجد کردید و باو الهام کرد چون آن عبد ساجد سر از سجده برداشت سلام مرا بوی برسان و بگو که خداوند منان میفرماید که سلام بر تو باد و آن عبد ساجد و صحی بر حق امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام بوده است **ایضا فیه**

در کتاب مجلی ابن جمهور احسائی از کتاب نیل السماء از جابر بن عبد الله انصاری علیه الرحمه روایت کرده که با علی بن ابیطالب علیهما السلام بودم در جنگ جمل که هفتاد هزار کس بودند پس دیدم منهزم را مکر اینکه میکفت هزمنی علی و هکذا مجروح و مقتول و از مشرق و مغرب و از یمین و یسار و از بلند و پائین صدای علی علیه السلام بود جابر کوید رسیدم بر طلحه که زخم خورده و بر سینه افتاده بود و در حالت مرگ بود گفتم ترا که زد گفت علی گفتم علی علیه السلام پس ندا شد الاکبر کفنای جابر آیا نظر نکردی بعلی علیه السلام چگونه بهوا صعود و بزمین نزول میکرد مره از مشرق و مره از مغرب میآمد و جسم عالم اشیاء واحد کرده بود و هیچ احدی نبود که از علی صدمه نخورد

ایضا فیه نقلا عن کتاب المقامات مسندا الی ابن عباس

قال رایت علیا علیه السلم فی سکک المدینة یسلک طریقا لم یکن له منقذ فحبست واعلمت رسول الله صلی الله علیه وآله فقال ان علیا علیه السلم طریق الهدی والهدی طریقه فمضی علی ذلک ثلاثة ایام فلما کان فی الیوم الرابع امرنا ان نطلع فی طلبه قال ابن عباس فذهبت الی الکدر بالذی رایته فیه فاذا ابیاض ودعه فی ضوء الشمس قال فاتیت واعلمت رسول الله صلی الله علیه وآله فقصد ومعه فقام حتی اتی الیه فلاقاه واعتنقه وحل عند الدرع وجعل یتفقد جسده ثم فقال عمر لعنه الله علیه کانک یا رسول الله صلی الله علیه توهم انه کان فی حرب فقال الرسول صلی الله علیه وآله یا عمر یا ابن الخطاب والله لقد ولی علی علیه السلام علی اربعین الف ملک وقتل الف عفریت واسلم علی یدی الف قبیلة من الجن الحدیث

روی الشیخ المفید علی الله مقامه فی کتاب الاختصاص



عن جابر الجعفی قال کنت لیلة من بعض اللیالی عند ابی جعفر علیه السلام فقرئت هذه الایة یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله قال قال علیه السلام لم قرئت هکذا یا جابر فقلت کیف اقرء جعلنی الله فداك قال هذا تحریف یا جابر قال فقال علیه السلام یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فامضوا الی ذکر الله هکذا انزلت یا جابر ان الله تعالی لا یحب الترعن والعدو الی الصلوة یا جابر لم سمیت الجمعة یوم الجمعة قال قلت تخبرنی جعلنی الله فداك قال علیه السلم او لا اخبرك بتاویل الاعظم قال قلت بلی جعلنی الله فداك قال فقال ثم یا جابر سمی الله الجمعة جمعة لان الله عز وجل جمع فی ذلك الاولین والاخرین وجمیع ما خلق الله من الانس والجن وکل السماوات والارضین والبحار والجنة والنار وکل شیء خلقه الله فی المیثاق فاخذ المیثاق منهم بالربوبیة ولمحمد صلی الله علیه بالنبوة ولعلی علیه السلام بالولایة وفی ذلك الیوم قال الله للسموات والارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین فسمی الله تعالی ذلك الیوم جمعة لجمعه فیه الاولین والاخرین ثم قال الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة من یومکم هذا الذی جمعکم فیه والصلوة امیر المؤمنین علیه السلم ویعنی بالصلوة الولایة وهی الولایة الکبری ففی ذلك الیوم اتت الرسل والانبیاء والملائکة وکل شیء خلق الله والثقلان الانس والجن والسموات والارضون والمؤمنون بالتلبیة لله عز وجل فامضوا الی ذکر الله وذکر الله امیر المؤمنین علیه السلام وذروا البیع یعنی الاول ذلکم یعنی امیر المؤمنین علیه السلم وولایته خیر لکم من بیعة الاول وولایته ان کنتم تعلمون فاذا قضیت الصلوة یعنی بیعة امیر المؤمنین علیه السلم او ان لحل من لدنا فانتشروا فی الارض یعنی بالارض الاوصیاء امر الله بطاعتهم وولایتهم کما امر بطاعة الرسول وطاعة امیر المؤمنین علیه السلم اخفی الله فی ذلك من اسمائهم فسماهم بالارض قال جابر وابتغوا من فضل الله قال ثم تحریف هکذا انزلت وابتغوا من فضل الله علی الاوصیاء واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون ثم خاطب الله فی ذلك الموقف محمدا صلی الله علیه وآله فقال یا محمد صلی الله علیه وآله فاذا راوا الشکاك والجاحدون تجارة یعنی الاول او لهوا یعنی الثانی انصرفوا الیها قال قلت انفضوا الیها قال ثم تحریف هکذا انزلت وترکوك مع علی علیه السلم

قائما قل یا محمد صلی الله علیه وآله ما عند الله من ولایة علی علیه السلام والاوصیاء خیر من اللهو والتجارة یعنی من بیعة الاول وکتابه للذین اتقوا قال قلت لیس فیها للذین اتقوا قال فقال علیه السلم بلی هکذا انزلت الایة وانتم هم الذین اتقوا والله خیر الرازقین

در تفسیر قرآن مسند گرد از حضرت رسالت‌پناه صلی الله علیه و آله

مرویست که حق تعالی اظهار نمود ولایت علی بن ابیطالب علیهما السلام را بر اهل سموات وارضین و همه ایشان قبول نمودند سوای یونس بن متی پس عقاب نمود او را حق تعالی و حبس نمود در شکم ماهی بواسطه انکار نمودن او ولایت علی بن ابیطالب علیهما السلم را و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در مسجد کوفه در خطبه خود فرمود که اگر یونس در شکم ماهی قرار نمینمود بولایت من هر اینه در رنگ میکرد در شکم ماهی تا روز قیامت

و در کتاب مناقب و محرق و سایر کتب معتبره

از ابو حمزه ثمالی مرویست که روزیکه عبد الله بن عمر لعین نجد مت امام زین العابدین علیه السلم آمده عرض نمود ای پسر حسین علیه السلم توئی که گفته یونس پیغمبر در شکم ماهی محبوس شد بجهه اینکه ولایت جدم امیر المؤمنین علیه السلم با او اظهار شد و او در آن توقف نمود فرمود بلی من گفته ام مادرت بعزایت نشیند عبد الله گفت ارینه ان کنت من الصادقین یعنی بمن بنما اگر از راست گویانی پس آنحضرت فرمود که دیده های او را بر پارچه بستند و دیده های مرا نیز بر پارچه بستند و بعد از ساعتی فرمود بگشودن چشمهای ما ناگاه دیدیم که در کنار دریای مواجی هستیم پس عبد الله عرض کرد ای سید من خون من بگردن تو است حضرت فرمود بیشتر بگو بنما بمن این قصه را اگر از راست گویانی پس آنحضرت فرمود یا ایتها الحوت یعنی ای ماهی یونس ناگاه ماهی از دریا سر بیرون آورد مانند کوه عظیمی و گفت لبیك لبیك ای ولی خدا حضرت فرمود تو کیستی ماهی گفت ای سید من ماهی یونسم حضرت فرمود خبر ده ما را از قصه ماهی عرض کرد ای سید من حق تعالی هیچ پیغمبری را از آدم تا محمد صلی الله علیه وآله نفرستاده مگر اینکه اظهار نمود بر او ولایت و دوستی شما اهل بیت را پس هر یك از پیغمبران که قبول نمودند سالم ماندند و خلاص شدند و هر یك که توقف نمود رسید بر ایشان آنچه رسید و باین سبب آدم مرتکب معصیت شد و رسید بنوح از غرق نمودن قوم خود و به ابرهیم از آتش و به یوسف از چاه و بایوب از بلا و بداود از خطیئه تا اینکه حق تعالی یونس را مبعوث نمود پس وحی فرمود باو که ای یونس دوست دار امیر المؤمنین علی و ائمه راشدین از صلب او را یونس عرض کرد چگونه دوست دارم کسی را که ندیده ام و نمیشناسم و رو گردان شد در حالتیکه غیظ کننده بود پس حق تعالی وحی نمود بمن که ببلع کن یونس را و استخوانهای او را مرسان پس یونس مدت چهل روز در شکم من محبوس ماند که طواف مینمود با من در دریاها در سه تاریکی و ندا میکرد لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین یعنی نیست معبودی بحق مگر تو پاك و منزه میدانم ترا بدرستیکه بودم من از ستمکاران بر نفس خود بدرستیکه قبول نمودم ولایت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیهما السلام و ائمه راشدین از اولاد او را چون ایمان آورد بولایت

در سبب حبس حوت یونس در بطن حوت

بعد نبیره بن تعالی ولایت اعداد الله الصادقین حضرت یونس را

شما حقیقت بمن وحی فرمود که او را بر گردانم در کنار دریا پس حضرت فرمود یا ماهی بر گرد بمقام خود پس آن ماهی بر گردید و آب دریا مساوی ایستاد **نظم** دست بر دامن ایشان زن
آسوده نشین هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش تمت

مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه در کتاب حدیقة الشیعه روایت

میکند از کتاب کشف الغمه از طاوس یمانی که میگوید شبی در مکه در زیر میزاب رحمت جناب امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که دعا میکرد و میگریست نجد متش رفتم عرض کردم فدایت شوم ترا اینقدر چرا است که باعث ابن تو است اول فرزند پیغمبر بودنت دویم شفاعت جدت سیم رحمت خدا فرمود یا طاوس اما فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بودن ایمن نمیکند مرا از هول قیامت زیرا که خدا تعالی میفرماید فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ اما شفاعت جدم پس خدا تعالی میفرماید و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیتوانند کرد کسی بکسی دیگر مگر با رضای خدا و اما رحمت خدا تعالی پس خدا تعالی میفرماید ان رحمة الله قریب من المحسنین یعنی رحمت خدا نزدیک است بکسانیکه عملهای حسنه خوب بعمل آرند و من نمیدانم که از محسنانم یا نه پس چطور توانم بود پس بر همه لازمست که اعمال حسنه بجا آورده و از تشبثات احسان نمایند

فی کتاب بصائر الدرجات عن ابی حمزة

عن علی بن الحسین علیه السلام قال قلت له اسئلک جعلت فداک عن ثلاث خصال انفی عنی فیه التقیة قال فقال ذلک لک قلت اسئلک عن فلان و فلان قال فعلیهما لعنة الله بلعناته کلها ماتا و الله هما کافران مشرکان بالله العظیم ثم قلت الائمة علیهم السلام یحیون الموتی و یبرؤن الاکمه والابرص و یمشون علی الماء قال ما اعطی الله نبیا شیئا الا وقد اعطاه محمدا صلی الله علیه و آله و اعطاه ما لم یکن عندهم قلت و کل ما کان عند رسول الله صلی الله علیه و آله فقد اعطاه امیر المؤمنین ع قال ع نعم ثم الحسن و الحسین علیهما السلام من بعد کل امام اماما الی یوم القیمة مع الزیادة التی تحدث فی کل سنة و فی کل شهر ثم قال ع ای و الله فی کل ساعة الحدیث

در کتاب حدیقة الشیعه مقدس اردبیلی طاب ثراه روایت میکند

در احوالات مذاهب صوفیه که حضرت صادق علیه السلام فرمود که علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع و ان عندنا الجفر الابیض و الجفر الاحمر و مصحف فاطمة علیها السلام و ان عندنا الجامعة فیها جمیع ما یحتاج الناس الیه یعنی از آنحضرت از معنی این حدیث پرسیدند فرمود که غابر علم بر چیزهائیست که خواهد شد و مزبور علم بآن چیزها است که واقع شده است و مراد از نکت در قلوب الهام است و نقر فی الاسماع حدیث و خبر دادن ملائکه است که میشنویم کلام ایشانرا و شخص ایشان دیده نمیشود و جفر احمر ظرفیست که سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله

در آنست و حکم نیست که بیرون آید تا قائم آل محمد صلی الله علیه و آله بیرون بیاید و جفر ابیض ظرفیست که توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتب انبیای سابقه در آنست و مصحف فاطمه علیها السلام صحیفه ایست که هرچه میشود تا روز قیامت و نام هر کس که در هر جا فرمان ده و امیر و حاکم و پادشاه خواهد شد تا ظهور صاحب الامر علیه السلام در آنست و جامعه در نزد ما است که جمیع ما یحتاج خلق و امتان تا روز قیامت در آنست والسلام علی من اتبع الهدی

و فاضل بهبهانی شیخ حسن اعلی الله مقامه در کتاب انوار الشهادة

ذکر کرده در خصوص علم امام علیه السلام که خودشان در این باب فرموده اند اذا شاؤا ان یعلموا علموا و اذا شاؤا ان لا یعلموا لا یعلموا تمت

و فی بصائر الدرجات عن علی السائی

قال سئلت الصادق علیه السلام عن مبلغ علمهم فقال ع مبلغ علمنا ثلثة وجوه ماض و غابر و حادث اما الماضی فمفسر و اما الغابر فمزبور و اما الحادث فقذف فی القلوب او نقر فی الاسماع و هو افضل علمنا و لا نبی بعد نبینا و الغابر علم بما یکون و المزبور علم بما کان و النکت فی القلوب هو الالهام و النقر فی الاسماع اخبار الملائکة نسمع کلامهم و لا نری شخصهم و الجفر الاحمر صندوق فیه اسلحة الرسول صلی الله علیه و آله و کان فی ذؤابة سیفه کلمات و حرف علیها مخصوص لنا و الجفر الابیض صندوق فیه کتب المنزلة و الصحف کلها و مصحف فاطمة علیها السلام فیه اسماء الملوک و کل وقایع یقع فی الارض و الجامعة هی کتاب طوله سبعون ذراعا املاه رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام فیه جمیع ما یحتاج الناس الیه حتی الخدش و الارش و الجرش و هو عض السباع تمت

و فیه ایضا عن عبد الله بن الولید

قال قال ابو عبد الله علیه السلام ای شیء یقول الشیعة فی عیسی و موسی و امیر المؤمنین علیه السلام قلت یقولون ان عیسی و موسی افضل من امیر المؤمنین علیه السلام فقال ع ایزعمون ان امیر المؤمنین علیه السلام قد علم ما علم رسول الله صلی الله علیه و آله قلت نعم و لکن لا یقدمون علی اولی العزم من الرسل احدا قال ابو عبد الله علیه السلام فخاصمهم بکتاب الله قال قلت و فی ای موضع منه اخاصمهم قال ع قال الله لموسی و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة علمنا انه لم یکتب لموسی کل شیء و قال الله تعالی لعیسی و لابین لکم بعض الذی تختلفون فیه و قال الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شیء

و فیه ایضا عن عبد الصمد بن بشیر

قال قال ابو عبد الله علیه السلام لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله حتی انتهی الی السدرة قالت السدرة ما جاوزنی مخلوق قبلک قال ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی فدفع الیه کتاب اصحاب الیمین و اصحاب الشمال و اخذ کتاب اصحاب الیمین بیمینه ففتحه فنظر الیه فاذا فیه اسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم و قبائلهم فقال لم اقرأ من الرسول صلی الله علیه و آله بما انزل الیه من ربه قال فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و المؤمنون

کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله قال فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ربنا لا تؤاخذنا
ان نسینا او اخطانا قال فقال الله قد فعلت قال ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا الی
آخر السورة وکل ذلک یقول الله قد فعلت قال ثم طوی الصحیفة فامسکها بیمینه وفتح
صحیفة اصحاب الشمال فاذا فیها اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم قال فقال رسول الله
رب هؤلاء قوم لا یؤمنون قال فقال الله تعالی فاصفح عنهم وقل سلام فسوف یعلمون قال
فلما فرغ من مناجات ربه رد الی بیت المعمور ثم نزل ومعه الصحیفتان فدفعهما الی علی بن ابی طالب

فیه ایضا عن الاعمش قال قال لی الکلبی یا اعمش

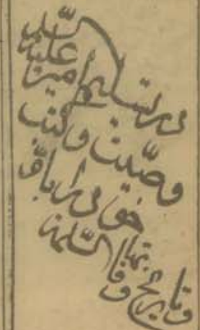
شیء اشد ما سمعت من مناقب علی علیه السلام قال فقال حدثنی موسی بن طریف عن عبایه
قال سمعت علیا علیه السلام یقول انا قسیم الجنة والنار فمن یتبعنی فهو منی ومن عصانی فهو من
اهل النار فقال الکلبی عندی اعظم مما عندک اعطی رسول الله صلی الله علیه وآله
علیا کتابا فیه اسماء اهل الجنة واسماء اهل النار فوضعه عند ام سلمه فلما ولی ابو بکر لعین طلبه
فقالت لیس لک فلما ولی عمر لعین طلبه فقالت لیس لک فلما ولی عثمان لعین طلبه فقالت لیس
فلما ولی علی علیه السلام دفعته الیه علیه السلام

وفی بعض الکتب نقلا من خط الکفعمی فی هذه

ام سلمة اودعها علی علیه السلام لما سار الی الکوفة وصیته وکتبه وامرها ان تسلم ذلک الی الحسن
علیه السلام اذا طلب منها واودعها الحسن علیه السلام کتبه ووصیته وامرها ان تسلم الی الحسین
علیه السلام اذا طلب ذلک منها واودعها الحسین علیه السلام ایضا کتبه ووصیته وامرها ان تسلم ذلک
الی زین العابدین علیه السلام اذا طلب ذلک منها فلما رجع علی بن الحسین علیه السلام دفعتها الیه

وعلی روایة کفعمی توفیت ام سلمة فی شوال بالمدینة سنة واحد
وستون من الهجرة وعمرها اربع وثمانون سنة ودفنت فی البقیع وروی انه کان وفاتها فی زمن یزید
بن معاویه علیهما اللعنة والهاویة **وفی النهایة** قال ام سلمة اسم امرأة زوجة
رسول الله صلی الله علیه وآله وهی غیر منصرف للعلمیة والتانیث ماخوذة من السلامة واسمها الاصلیة
هند وام سلمة کنیتها واسم ابیها امیة المخزومی واسم امها عاتکة عمة رسول الله صلی الله علیه
وکانت قبل الرسول صلی الله علیه وآله زوجة ابی سلمة بن عبد الاسد وام ابی سلمة برة بنت عبد المطلب
وولدت ام سلمه منه زینب وعمر وکان عمر عند امیر المؤمنین وولاه علی البحرین وروی انها کانت
من المهاجرین وکان زوجها ابو سلمه من المهاجرین فلما جاؤا الی المدینة وجرح ابو سلمه فی حرب احد
وبقی بعد ذلک ایاما معدودة ثم مات رحمه الله ثم تزوجها فخر الکائنات وشفیع العرصات
رسول الله صلی الله علیه وآله فی شهر شوال المکرم وقد مرت من الهجرة اربعة سنین وروی ان
مهر ام سلمه متاع قیمته عشرة درهم وکان لها عند الرسول صلی الله علیه وآله منزلة عظیمة وکا

ذکر فضایل ... عن الاعمش ... الکلبی



کثیرة المحبة لاهل البیت علیهم السلام قال الطریحی فی المجمع وهی فی الحسن والجمال مثل الحور فاذا
قامت واسدلت شعرها فاحاط بجمیع بدنها وسترها وکان شعرها طویلا بحیث تشد به حلیها
ولها شأن عظیم ومنزلة کبری ومقامات عظمی واطلعها الرسول علی بعض اسراره واودعها ودایع

در کتاب تحفة الذاکرین زیاده مرویست که بعد از تزیین زمین کوفه حضرت زینب

قدوم میمنت لزوم امیر المؤمنین علیه السلام چون مدت یک سال انقضا یافت خواتین محترمات
سرزمین حرمان خود را بخدمت عالی امیر خیر کثیر فرستاده پیغام دادند که ما به شنیده و فهمیده ایم
جناب زینب محدثه و عالمه و ثانی بتول و جگر گوشه رسول است و مانند مادرش متوسطه سیرت و
از همه زنان جهان بهتر و عالیقدر است از آن عالی ولی الله المتعالی باشد که فرد اکبر یکی از ایام
مخصوص است بشرفیابی آن محترمه منقبت و شرفیاب شویم آنجناب خواهش ایشان را
قبول و بشرفیابی دختر شفیعه یوم نشور رخصت و اذن مرحمت فرموده و علیا مکرمه زینب
معصومه را از این ماجری و خواهش زنان کوفه اخبار و اعلام داد پس آن محترمه خرسند دارید
عالیمقدار خود را احضار فرموده برآوردن یکشته مروارید که از غنیمت شهر بصره آمده
بود حکم فرمود خادن در همان ساعت اجابت نموده بحضور عالیه آن محترمه رسانید چون
وقتی خدا داخل حجره زینب تابیه حضرت زهرا سلام الله علیها شد مروارید را در حضورش
دید و آنجا که رحمت آن محترمه منظور بود هیچ نفرموده بیرون آمد از خادن استفسار
احوال نموده خادن نوشته معلوم نموده جناب زینب اکبر بجهت کرفتن مروارید داده بود بعد
نشان داده و آنجناب قبول فرمود پس روز موعود خواتین کوفه بمجلس آن خاتون معظمه
با غایت ادب و نهایت ذلت و انکسار بزیارت آن محترمه شرفیاب گشته و آن مکرمه امال و اما
داشتند از آن شکوفه شکفته شجره طیبه ولایت و امامت و رسالت بر داشته خوشحال
و شکفته بال با نیل امال مفتخره و سرافراز مرخص و مأذون شده بیرون رفته
اشاره بورود اهلبیت اطهار بکوفه و مجلس ابن زیاد بد بنیاد لعنة الله علیه الی یوم القیامه

در کتاب تحفه نادره مذکور است

که بعضی از مورخین اخبار و آثار چنین نوشته اند که عبید الله بن زیاد علیه اللعنة والعذاب
الشداد از جانب سه اهل فساد و عناد عامل بصره یا یکی از توابع آنجا بوده یکی حضرت
امیر البررة وقاتل الکفرة امیر المؤمنین علیه السلام بعد از تزیین مسند خلافت ظاهری بجهت
خلافهای ظاهری و مفسده هائی آن مردود را از منصب خود معزول فرموده و در شهر
کوفه مقید و مغلول و محبوس داشتند بعد از آنکه مدت چهار ماه در حبس ماند روزی
کان از زنان ایشان درخواست و التماس نمود که امروز هنگام تشریف فرمائی مسجد و ادای
نماز شنیده ام که عبور و مرور امیر عراق و حجاز از درِ این زندان خواهد بود چه میشود که مرا
با اینحال مقید و مغلولی و پریشانی در دم در همین زندان بنشانی شاید آن ولی ذات

مجمع ابن زیاد ...
امام حسین علیه السلام
بدان ... بالجنه

مرا باین ذلت و خواری ملاحظه فرموده بر من رحم و کرم کرده خلاصم فرمایند یا اینکه کسی از
اتباع و اصحاب آنجناب مرا دیده در مقام شفاعتم بر آید زندانبانان بی رحم رحم کرده
او را بان حال در زندان نشانید پس در وقت عبور حاکم بوم نشوی باکریه و زاری و تضرع
و سوگواری هر چند لابه و التماس خلاصی نمود امام بر حق و ممیز باطل از حق بر آن کافر مطلق
ابدا اعتنا نفرموده گذشت بعد از آنحضرت صعصعة بن صوحان علیه الرحمة والرضوان
عبور نموده هر چه آن شریر و کفور فریاد و استغاثه نمود آن مؤمن پاک اعتقاد اقتدا بمولای
و مقتدای خود کرده اعتنا بشان آن نطفه شیطان ننموده او هم گذشت بعد از آن امام مسموم
مظلوم شاهزاده ممتحن جناب امام حسن علیه السلام عبور فرمود باز آن لعین بی دین هر چه
بآن بزرگوار متضرع و سوگوار شد بجائی نرسید بعد از آن سلطان العاشقین و نور المشرقین
مقطوع الودجین شاهزاده جناب امام حسین علیه السلام عبور فرمود آن ملعون شریر با قد
و زنجیر گریه کنان در روی خاک افتان و خیزان و کشان کشان خود را بر پای سرور مظلومان
و شاه شهیدان انداخته و گفت دخیلم قربان خاکپایت باشم باید مرا ناامید نفرموده بحق
و عصمت مادرت بتول عذرا فاطمه زهرا سلام الله علیها که شفاعت مرا از پدر بزرگوارت
نموده و از این قید و محبوسی خلاص و آزادم فرمائی پس آن نور دیده شافع العرصات پدرش
پدر کاشف الکربات اش رفته زبان بشفاعت آن شریر اهل نفاق و طغیان گشاد پس
وصی سید الثقلین جناب امیر المؤمنین علیه السلام شفاعت نور عینش جناب امام حسین علیه السلام
را قبول فرموده آن روسیاه را بی رام رخص و آزاد داشته دل فرزند دلبندش را نخواست
آزرده و افسرده دارد پس جناب سید الشهدا علیه الاف التحیة و الثناء از محضر همایون پدر
عالیمقدارش خوشحال مراجعت فرموده فی الفور آن خبیث را از حبس بیرون کرده و خلاص کرداینده
بحمام فرستاده برای آن ولد الزنا خلعت فاخر با هزار دینار نقد انعام و اکرام فرمود آن فاجر
بد فرجام این نوع مرحمت و اکرام را از آن امام والامقام دیده مغرور و سرافراز شده زبان نیاز
گشوده غایت رضامندی و ثناخوانی نموده متعهد گردید معروض داشت که یا حسین علیه السلام
ما دامیکه زنده کافی ندارم مکافات این احسان و انعام تراچنانکه شاید باید تلافی خواهم
کرد بلی لیکن دوستان و نصرت دادن این ملعون در کجیل خاطر نافی کرد یکی در روز
عاشورا که فرمان نوشت بعمر سعد خبیث باید برای شفای قلب من حکم کنی که سواران کوفه و
شام اسبها را به نعلهای تازه زده نعش پاره پاره آن مظلوم را در زیر سم اسبها پامال کنی
یکی در کوفه در مجلس جشن خود چوب خیزران بر لب و دندان آن امام نهاده جسارت کرد و یکی پیش
اهل و عیال و خواهران و دختران آن مظلوم هر چه ممکنش بود از ظلم و ستم کرد

در مجالس العیون مسطور است

وقتیکه حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام را نزدیک مصر رسانیدند مالک
گفت ای غلام عبرانی برو در رود نیل غسل کن و بدن خود را از گرد و غبار راه پاک کرده

بشوی و لباسهای پاکیزه و فاخر را بپوش که نزدیک مصر آمده شده ایم پس آنحضرت بابدن
عریان داخل آب رود نیل شد در آن حال ماهیی از ماهیان فریاد نموده بزبان خود خطاب
بماهیان دیگر نموده گفت که ای ماهیان این جوان حضرت یوسف صدیق است بجهت احترام
و اکرام او چشمها را بپوشید مبادا نظر شما به بدن بی ستر او افتد پس ماهیان شنیدند این
سخن با آنحضرت اعزاز و اکرام و احترام ملاحظه کرده تماما چشمها را پوشیدند و ابدا بطرف
آنحضرت نگاه نکردند و حال آنکه ماهیان برادمیان نامحرم نیستند اما یوسف عریان کربلا
امام بیمار با اهلبیت اطهار وقتیکه داخل شهر کوفه خراب گردیدند ندیدند چه ها

در کتاب انیس الواعظین مسطور است که روزی

حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام تبسم نمود نوری از دندانهای مبارکش ساطع
شد که ده هزار نفر از نور او مدهوش شدند و چون جناب یوسف را آوردند بکنار رود
نیل در قرب مصر فرود آوردند عکس جمال حضرت یوسف بر آب نیل افتاد یکماهی
سر بیرون کرده بود ناگاه لطیف حضرت یوسف را دید و غوطه بر آب زده ماهیان را خبر داد
که ای ماهیان اینک حضرت یوسف بکنار نیل فرود آمده زود خود را برسانید او را زیارت
کنید پس ماهیان فوج فوج از قعر رود بر روی آب آمده بحضرت یوسف تعظیم و تکریم
نموده زیارت کردند و خداوند بهمان ماهی دو فرزند عطا فرمود یکی حامل خاتم حضرت سلیمان
گردید و دیگری معراج حضرت یونس گردید او را در شکم خود سیر داد تا وقتیکه بحکم خدا او را انداخت
انداخت چنان بدن مبارک جناب یونس لطیف و نازک شده بود که بحرارت آفتاب دوام نداشت
فی الحال بحکم خداوند قادر متعال درختی کدو بی ریشه سبز شد لطیف و نازک جناب یونس را سایه
انداخت و حال آنکه الکند بدن جناب یونس نه زخم شمشیر و نه زخم خنجر و نیزه داشت اما یونس کربلا
کران یونس که بطفیل وجود مبارک این خلق شده بود با بدن مجروح و عریان در بیابان آفتاب سوزان
افتاده بود سایبانی نداشت مگر مرغان با پرهای خودشان سایه بر آن بدن عریان و بی یار الله اکبر

اسقی لعار مثل یونس بالعراء ؛ یقطینه فیه جناح الاثر
ابکوا حسین الطهر من قد شمه ؛ فی نحره ما الکبس شم العنبر
ابکوا حبیب بلا حولکم الاب ؛ جامع من متمسک فی عفره ومعفر
ابکوا الجثمان الحسین کمصحف ؛ فیه جروح السیف مثل الاسطر
یونطق القرآن ساعة ذبحه ؛ لمعا اخبرا انا بصوت جهوری
ابکوا لظام مذبحه لم یحضر ؛ لو کانت لم حیرا میا الانحر

در کتاب دلائل الاعجاز روایت

مذکور شده که ما حصل مضمونش اینست که در وقت حکومت امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه روزی
آنحضرت از کوچه عبور میکرد کنیزی را دید که گریان و نالان و پریشان آن مخدره تواضع

في المفتاح عن الجامع قال النبي صلى الله عليه وآله البخل من النار وفيه ايضاً في بعض الكتب المعتبر

انه كان ملك في بلدة ماوراء النهر موصوف بالبخل والخساسة ومعروف بالظلم والعداوة وكان بخله
حتى امر ان ينادي منادي في مملكته ان لا يعطي احد شيئاً الى الفقراء والمساكين والسائلين ولا يضيف
الغرباء فمن تجاوز عن طريق ذلك الاعتساف الى طريق الخير والانصاف والاحسان فقطعت
منه اليدان واخرج من البلدان فلا يسوغه من يومه الى الغد فاختلط حال الخلائق وضيق
لهم من كل جانب سبل وطرائق وكثر فيهم الجوع ووقع بينهم انين وخضوع وتتابع احداث
ذلك الزمن لمن الشرور وكثر الفتن فصار الحال الفقراء عسيراً وعيش الغرباء مريراً حتى مات
منهم جماعة كان الموت فيهم مثل موت البهائم فكان امرهم بهذا المنوال يجري عليهم بشدة
الاحوال وكان رجل فقير لم يكن له مال ولا نفقة في الادلاج في ليل ذات ادلاج يترنم من البيوت
ويقول ايها الناس قد ارتفع من بينكم الرحم والحقوق فمن تصدق وقطعة من الخبز لله تعالى
يا من يحفظ يوم البأس والعجز فلم يذق اطفالي منذ ثلثة الليالي فلو لم ياكلوا هذه الليلة لماتوا
من الجماعة فسمعت امرأة مؤمنة صوته وكلامه وكان من عادتها ان تعطي الفقير شيئاً
في السر فاخذت الخبزين واسرعت اليه واعطتهما به فدعى السائل لها بالاصغرين وراح الى اطفاله
فاطلع بذلك بعض خدام الملك فاخبره به واشتد غضب الملك اشتداد الشيطان بذلك
وامر باحضارها فلما حضرت المرأة المؤمنة عنده قال لها ايتها المرأة لم تخلفت امري وتجاوزت
من حكمي واعطيت السائل الخبزين فنظرت اليه شزراً وقالت اني اعطيته ابتغاء لمرضات الله
واجراء لحكم من ارتضاه الله فقال الملك لها باي يدك اعطيت الخبزين قالت بكلتا اليدين
فامر الملك الظالم البخيل بقطع يديها معاً واخراجها من البلد ليكون ذلك عبرة للناظرين و
تنبيهاً للباقين فقطعوا يديها وكان لها طفل رضيع فاركبوه على عنقها واخرجوها من البلد
فلم يكن لها زاد ولا ماء فلما خرجت منه وذهبت الى الصحراء صارت متحيرة وشرعت تقول الهي
انت تعلم اني ما فعلت ما فعلت الا لرضاك ومتابعة لسنن اوليائك وصبرت على قضائك و
بلائك ولم يبق معين سويك في هذا الوادي فعند ذلك ظهر لها ماء من بعيد وهي قد عطشت
عطشاً شديداً واسرعت الى الماء بسرعة واستعجال وباضطراب البال فلما وصلت الى الماء فلم يكن
لها يد لتغترف بها دخلت على الماء وارادت ان تشرب منه بفمها وانحنت رأسها فانسقط
ولدها من عنقها على الماء ولم يكن لها يد ان تأخذه نظرت الى السماء متحيرة ومتوحشة وقالت
يا رب ويا سيدي اني استعنت بك ولا معين لي غيرك فاذا اثنا بين [?] رشيق القدين وجههما
كالقمر المنير واخرجا ولدها من الماء ولم يمت فقالا لها خذي ولدك هذا ثم وضعا يديها
على الوضع الذي قطعتا منه التصقتا كما كانتا اولاً بقدرة الله تعالى وقالا لها ارجعي الى
وطنك وانت في حفظ الله فلا تخافي فقالت لهما من انتما قالا نحن صدقتك اي الخبزين اللذين
تصدقت الفقير في مرضات الله وانا ننصرك في الدنيا والاخرة فرجعت المرأة الى منزلها

ادلاج: سیر کردن در شب ح

كان المراد بالاصغرين اليدان وان كان في المجمع كناية عن القلب واللسان

سالمة بيديها ومطمئناً قلبها وسالماً ولدها متمتعة

روى العلامة طاب ثراه في كتابه منهاج الصلاح في اختصار المصباح عن شيخنا

الصدوق عطر الله مرقده في اماليه مسنداً الى خالد بن ربعي قال ان امير المؤمنين عليه السلام
دخل مكة في بعض حوائجه فوجد اعرابياً متعلقاً باستار الكعبة وهو يقول يا صاحب البيت البيت
بيتك والضيف ضيفك ولكل ضيف من مضيفه قرى فاجعل قراي منك الليلة المغفرة
فقال امير المؤمنين عليه السلام لاصحابه اما تسمعون كلام الاعرابي قالوا نعم فقال الله اكرم
من ان يرد ضيفه قال فلما كان الليلة الثانية وجده متعلقاً بذلك الركن وهو يقول يا عزيزاً
في عزك فلا اعز منك في عزك اعزني بعز عزك في عز لا يعلم احد كيف هو اتوجه اليك واتوسل
اليك بحق محمد وآل محمد صلى الله عليك وعليهم اعطني ما لا يعطيني احد غيرك واصرف عني
ما لا يصرفه احد غيرك فقال امير المؤمنين عليه السلام لاصحابه هذا والله الاسم الاكبر
بالسريانية اخبرني به حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله سأل الله الجنة فاعطاه وسأله صرف
النار وقد صرفها عنه قال الراوي فلما كان الليلة الثالثة وجده متعلقاً بذلك الركن
وهو يقول يا من لا يحويه مكان ولا يخلو منه مكان بلا كيفية كان ارزق الاعرابي اربعة آلاف
درهم فتقدم امير المؤمنين عليه السلام فقال يا اعرابي سألت ربك القرى فقراك وسألته الجنة
فاعطاك وسألت ان يصرف عنك النار وقد صرفها عنك وفي هذه الليلة تسأله اربعة
آلاف درهم قال الاعرابي من انت قال عليه السلام انا علي بن ابي طالب عليهما السلام قال
الاعرابي انت والله بغيتي وبك انزلت حاجتي قال سل يا اعرابي قال اريد الف درهم للصداق
والف درهم اقضي به ديني والف درهم اشتري به داراً والف درهم اشتري به داراً [?] و
درهم اتعيش منه قال عليه السلام انصفت يا اعرابي فاذا خرجت من مكة فاسأل عن داري
بمدينة الرسول صلى الله عليه وآله واقام الاعرابي اسبوعاً وخرج في طلب امير المؤمنين علي عليه السلام
الى مدينة الرسول صلى الله عليه وآله ونادى من يدلني على دار امير المؤمنين عليه السلام فقال
الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام من بين الصبيان انا ادلك على دار امير المؤمنين عليه السلام
وانا ابنه الحسين بن علي عليهما السلام قال الاعرابي من ابوك قال امير المؤمنين علي بن ابي طالب
عليهما السلام قال من امك قال فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين قال من جدك قال رسول الله
صلى الله عليه وآله محمد بن عبد الله بن عبد المطلب قال من جدتك قال خديجة بنت خويلد
قال من اخوك قال ابو محمد الحسن بن علي عليهما السلام قال قد اخذت الدنيا بطرفيها امش
الى امير المؤمنين عليه السلام وقل له ان الاعرابي صاحب الضمان بمكة على الباب فدخل الحسين بن علي
عليهما السلام فقال يا ابه ان اعرابياً بالباب يزعم انه صاحب ضمان بمكة قال الراوي فقال يا فاطمة هل
عندك شيء ياكله الاعرابي قالت اللهم لا فتلبس امير المؤمنين عليه السلام وخرج وقال ادعوا الي ابا عبد الله
سلمان الفارسي فدخل اليه سلمان الفارسي فقال عليه السلام يا ابا عبد الله اعرض الحديقة

التي

البغية من الطلب والمقصود

التی غرسها رسول الله صلی الله علیه و اله لعلی تجار فدخل سلمان الفارسی علیه الرحمة
الی السوق وعرض الحدیقة فبلغها باثنا عشر الف درهم واحضر المال واحضر الاعرابی فاعطاه
اربعة الاف درهم واربعین درهما ووقع الخبر الی سؤال المدینة فاجتمعوا ومضی رجل من الانصار
الی فاطمة واخبرها بذلک فقالت اجرک الله تعالی فی ممشاک علی علیه السلام والدراهم مصبوبة بین
یدیه حتی اجتمع علیه اصحابه فقبض قبضة وجعل یعطی رجلا رجلا حتی لم یبق معه درهم واحد
واتی الی المنزل فقالت له فاطمة علیها السلام یا بن عمی بعت الحائط الذی غرسه لک والدی قال نعم
بخیر عاجلا واجلا فقالت فاین الثمن قال قد دفعته الی اعین استحییت ان اذلها بذل المسئلة
قبل ان تسئلنی قالت فاطمة علیها السلام انا جائعة وابنای جائعان ولا اشک الا انک
مثلنا فی الجوع فهبط جبرئیل علی رسول الله صلی الله علیه و اله وقال ان الله تعالی یقرئک السلام
ویقول اقرء علیا منی السلام فاتی رسول الله صلی الله علیه و اله الی منزل علی علیه السلام فقال
ان جبرئیل یقرئنی من ربی السلام ویقول جل جلاله اقرء علیا علیه السلام منی السلام واخبرت فاطمة
اباها بجوعها وجوع ابنیها وبعلها فخرج رسول الله صلی الله علیه و اله فی ناحیة وعلی علیه السلام
فی ناحیة قالت فاطمة علیها السلام فما لبث ان اتی ابی ومعه سبعة دراهم وقال یا فاطمة این ابن
عمی فقلت له خرج فقال رسول الله صلی الله علیه و اله هاک هذه الدراهم فاذا اتی ابن عمی فقولی
له ان یبتاع لکم طعاما فما لبث الا یسیرا حتی جاء علی علیه السلام وقال رجع ابن عمی وانی لاجد
رائحة طیبة قالت نعم وقد دفع الی شیئا وقال لی قولی له ان یبتاع لکم به طعاما قال علیه السلام
هاتیه یا فاطمة علیها السلام فدفعت الیه سبعة دراهم فقال بسم الله والحمد لله کثیرا طیبا
وهذا من رزق الله ثم قال یا حسن علیه السلام قم معی فاتیا السوق فاذا هما برجل واقف
وهو یقول من یقرض الملی الوفی قال علی علیه السلام یا بنی نعطیه قال ای والله یا ابی فاعطاه علی علیه السلام
الدراهم فقال الحسن علیه السلام یا ابتاه اعطیت الرجل الدراهم کلها قال نعم یا بنی ان الذی
یعطی القلیل قادر علی ان یعطی الکثیر فمضی علی علیه السلام بباب رجل لیستقرض منه شیئا
فلقیه اعرابی ومعه ناقة فقال یا علی علیه السلام اشتر منی الناقة قال لیس لی ثمن قال فانی انظرک
بها الی القبض قال بکم یا اعرابی قال بمائة درهم قال علی علیه السلام خذها یا حسن علیه السلام فاخذها
فمضی علی علیه السلام فلقیه اعرابی آخر فقال یا علی علیه السلام تبیع الناقة قال وما تصنع بها
قال اغزو علیها اول غزوة یغزو بها ابن عمک قال ان قبلتها فهی لک بلا ثمن قال معی ثمنها
وبالثمن اشتریها قال فبکم اشتریتها قال بمائة درهم قال الاعرابی فلک سبعون ومائة درهم
قال علی علیه السلام للحسن علیه السلام خذ السبعین والمائة وسلم الناقة فالمائة للاعرابی الذی
باعنا الناقة والسبعون لنا نبتاع منه شیئا فاخذ الحسن علیه السلام الدراهم وسلم الناقة قال
علی علیه السلام فمضیت اطلب الاعرابی الذی ابتعت منه الناقة لاعطیه ثمنها فرایت رسول الله
صلی الله علیه و اله جالسا فی مکان لم اره فیه قبل ذلک فلما نظر النبی صلی الله علیه و اله تبسم
ضاحکا حتی بدت نواجذه قال علی علیه السلام اضحک الله سنک وبشر یومک فقال یا ابا الحسن

علیه السلام الذی باعک الناقة جبرئیل والذی اشتراها میکائیل والناقة من نوق الجنة والدراهم
من رب العالمین فانفقها فی خیر وعافیة ولا تخف اقتارا تمت

در کتاب کنز الغرائب از مائة منقبه از کتاب بشارة المصطفی از سلمان فارسی رضی الله عنه

مرویست که روزی خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله در مسجد تشریف
داشت مرد پیری از مهاجر که از گرسنگی میلرزید نمایان گردید عرض کرد یا رسول الله صلی الله
علیه و اله گرسنه ام سیر نما و برهنه ام بپوشان انحضرت فرمود ای پیر دلالت میکنم ترا بخیر و کار
برو بخانه کسیکه خدا و رسول او را دوست میدارند و او هم خدا را بنده و رسول را فرزند پسندیده
است رو بسوی خانه فاطمه باید کردن انجا بایدت ای پیر به انجا بردن
پس حضرت رسول صلی الله علیه و اله بلال را قائد آن پیر نمود چون بدر خانه فاطمه علیها السلم رسید
گفت السلام علیک یا اهل بیت النبوة آن مخدره فرمود سلام بر تو باد کیستی عرض کرد پیر
خسته و پریشان مرا مواسات کن از قضا سه روز بود که جناب فاطمه و حسنین علیهم السلم و جناب
امیر المؤمنین علیه السلم غذا نخورده بودند و چیزی موجود نبود پوست گوسفندی که حسنین
علیهما السلم بر روی او میخوابیدند بان پیر داد آن مرد عرض کرد یا بضعة النبی این پوست بحال من
وصلت نمیدهد آن خاتون معظمه از خجالت عرقناک شده گردن بند یکه دختر جناب حمزه
بر هدیه داده بود بان مرد پیر عطا فرمود که بفروش و صرف مایحتاج کن آن پیر بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه و اله آورده عرض کرد که دختر تو این عطا فرموده فرمود بفروش شاید خدا تعالی جزا این
بمن عطا فرماید راوی میگوید عمار یاسر حاضر بود عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و اله
در خریدن گردن بند ماذونم فرمود بلی اگر جن و انس در خریدن این گردن بند شراکت نمایند خدا
عالم انها را عذاب نمیکند عمار بان پیر گفت چند میفروشی گفت بان قدر نان و گوشت که سیر شوم
و یک برد یمانی که خود را بپوشم و یک دینار طلا که خود را باهل و عیال برسانم عمار در آن وقت سهم
خود را از غنایم خیبر فروخته بود گفت ای اعرابی این قلاده را از تو خریدم به بیست مثقال طلا و دویست
درهم نقره و یک برد یمانی و یک شتر که ترا بر خانه ات رساند و انمقدار طعامیکه سیر شوی خرید
پیر گفت مرحبا بسخای تو پس عمار انچه گفته بود بالتمام تسلیم ان مرد پیر کرده و ان پیر بخدمت
انحضرت رسید امتنان و استغنا نمود انحضرت فرمود ای مرد پس بر فاطمه علیها السلم جزا ده
پیر دست بدعا برداشته عرض کرد خدایا عطا کن بفاطمه علیها السلم ما لا عین رات ولا اذن
سمعت حضرت گفت امین و گفت عطا فرمود که منم پدر او و علی علیه السلم شوهر اوست و حسنین
علیهما السلم فرزندان اوست که مانند ندارند پس عمار گردن بند را بغلامی که سهم نام داشت
داد گفت ببر این گردن بند را بنزد فاطمه زهرا سلام الله علیها و ترا هم بفاطمه علیها السلم بخشیدم
پس رسول خدا صلی الله علیه و اله غلام و گردن بند را بخدمت دختر خود فرستاد حضرت فاطمه
علیها السلام گردن بند را گرفته و غلام را در راه رضای خدا آزاد کرد غلام خندید آن صدیقه

فرمود چرا خندیدی عرض کرد از تعجب بسیاری خیر و برکت این کردن بند که کوشش داسیر کرد و برهنه را پوشانید و پیاده سوار کرد و فقیر را غنی نمود و عبید را آزاد ساخت باز نصاحتش رسید

در کتاب فوائد المشاهد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده

که آن حضرت فرمود که در وقت قبض روح مقدس حضرت فاطمه طاهره مطهره سلام الله علیها در نزدش نشسته بودم دیدم آن مخدره جواب سلام کسیرا داد گفتم بکه سلام کردی عرض کرد بحضرت جبرئیل که آمده بود بمن کرده سلام و گفت السلام یقرئک السلام ای فاطمه خداوند سلام بتو سلام میرساند حضرت امیر علیه السلام فرمود دیدم دفعه دویم جواب سلام گفت گفتم بکه جواب سلام گفتی عرض کرد بمیکائیل حضرت امیر میفرماید دیدم دفعه سیم آن مخدره رنگش زرد شد و چشمانش فرو رفت و گفت وعلیک السلام یا قابض الارواح عجل ولا تعذبنی و بعد عرض کرد اللهم الیک لا الی النار یعنی خدایا مرا بسوی رحمت خود ببر نه بسوی آتش جهنم پس آن صدیقه طاهره بآن جلالت شان بجوار رحمت خدا مشرف شد که با امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا علی علیه السلام نعش مرا دفن من در سر قبر من بمان که من از تنهایی قبر میترسم پس ای برادر از غفلت خود هشیار باش ببین چه عمل لایق تحفه میبری که در قبر مونست شود و امر دین را سهل خیال مکن ببین بزرگان دین از برای امر دین چه مصیبتها کشیده اند

در مجمع النورین و بحر المصائب مسطور است که از جمله ظلامیکه

بر شیعیان کوفه و باولاد رسول صلی الله علیه و آله باکا نموده و ستم کردند دو نفر از همه بد بود یکی ابن زیاد ملعون بن زیاد و یکی حجاج بن یوسف و از تأثیر ظلمهای حجاج مارهای بسیار در شکم نحس او متولد کردید میکزیدند و درش میسوخت تا اینکه بدرک اسفل واصل شد چنانکه در شکم نحس یزید پلید عقربها متولد شد و بعد از آن مبتلا بود تا به جهنم رسید

و در مخزن حکایت شده

که حجاج بن یوسف وقتی در قصر خضرا نشسته بود و بزرگان عراق نزد او بودند که یک طفل خورد سال از شیعیان که کیسوها داشت بنزد حجاج آمد و سلام نکرد و نظر نمود بسوی آن قصر از طرف راست و چپ و این آیه را خواند اتبنون بکل ریع آیة تعبثون و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون واذا بطشتم بطشتم جبارین یعنی آیا بنا میکنید بهر بالا و بلندی و علامتی که برای شما حاصل میشود یک علامتی و نشانه که بازی و عیش کاری میکنید بآن و میگیرید بجهة خودی از عمارات عالیات و عمارات شاید که مخلد شوید در دنیا و چون اراده نمائید بگیرید میگیرید بجهة قوت و زور در حالتیکه بسیار جبر کنندگانید حجاج تکیه داده بود چون این آیه شنید برخواست و نشست و گفت ای طفل من ترا عاقل و صاحب ذهن و ذکاوت میبینم آیا قرآن را حفظ نموده آن طفل گفت مگر تو ترسیده بودی بر قرآن که تا من او را حفظ کنم حجاج گفت آیا جمع نموده قرآن را آن طفل گفت

احتجاج و غلبه طفل به حجاج

تا دین را مدلیح منه

مگر متفرق بوده که من او را جمع نمایم حجاج گفت آیا محکم کرده قرآن را طفل گفت مگر آنرا خدا محکم فرو نفرستاده بود تا من محکم نمایم حجاج گفت افاستظهرت القرآن یعنی آیا طلب ظهور نموده قرآن را طفل ظهور را بر ظهر حمل کرده گفت معاذ الله که من بگردانم قرآن را و را ظهر خود حجاج گفت وای بر تو پس چه گویم طفل گفت بگو که این سینه خود را ظرف قرار داده برای قرآن حجاج گفت چیزی از قرآن برای من بخوان آن طفل شروع کرده بخواندن و گفت اعوذ بالله منک ومن الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخدا از شر تو و از شر شیطان رجیم بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یخرجون من دین الله افواجا یعنی ابتدا میکنم بنام خداوند مهربان و بخشاینده نزد وقتیکه بیاید نصرت خدا و فتح می بینی مردم را که بیرون میروند از دین خدا فوج فوج آن طفل گفت حجاج گفت وای بر تو یخرجون نیست بلکه یدخلون است که داخل میشوند در دین خدا فوج فوج آن طفل گفت بلی آن بیشتر که داخل در دین خدا میشدند فوج فوج اما امروز یعنی در زمان حکومت تو چنان شده که بیرون میروند از دین خدا فوج فوج حجاج گفت بچه سبب چنین شده است آن طفل گفت بسبب آن بدیها که تو با ایشان میکنی حجاج گفت وای بر تو آیا میشناسی با که محاوره و مجادله میکنی گفت بلی با شیطان از طایفه بنی ثقیف که نامش حجاج است گفت وای بر تو پدر تو کیست گفت آن کیست که بد افسانه را حجاج گفت کیست مادر تو گفت آن زنیکه زائیده مرا حجاج گفت در چه مکان زائیده شده گفت در بعضی از بیابانها گفت کجا تربیت یافته گفت در بعضی از صحراها حجاج گفت وای بر تو مجنونی تو باید تو را معالجه کنم گفت اگر مجنون میشدم بتو نمیرسیدم و نمیایستادم در پیش روی تو به این قرار یکه گویا من از اشخاصی هستم که امید دارم فضل ترا و امینم از عقاب تو حجاج گفت چه میگوئی در شأن امیر المؤمنین علیه السلام آن طفل گفت خدا رحمت کند ابو الحسن را حجاج گفت مقصودم تو از ابو الحسن عبد الملک است گفت خدا لعنت کند بر آن فاسق و فاجر حجاج گفت بچه سبب مستحق لعنت شد طفل گفت من انکار میکنم حق او را مگر اینکه یک گناه کرده است که پر کرده آسمان و زمین را حجاج گفت آن گناه کدام است گفت اینست که ترا والی کرده است بر رعیت خود که حلال ایشانرا حرام میکنی و حرام ایشانرا حلال میدانی پس حجاج متوجه حاضرین مجلس خود شده گفت چه کنم در باره این طفل گفتند خون او بریز که از اطاعت والی بدر رفت طفل گفت یا حجاج جلسای برادرت بهتر بودند از جلسای تو حجاج گفت برادر من محمد بن یوسف را میگوئی گفت لعنت خدا بر برادر فاسق فاجر تو محمد بن یوسف باد مقصود من او نیست بلکه مقصودم من برادر فرعون ملعونست که او با جلسای خود در باره قتل حضرت موسی مشورت نمود جلسایش گفتند موسی و برادرش هارون را مهلت بده اما جلسای تو حکم کردند در قتل من اگر من بقتل رسانی بجدا سوگند که در روز قیامت در نزد خداوندی که مهلک جباران و مذل آنها هر آینه اقامه حجت مینمایم برای تو حجاج گفت ای طفل مقید دار دو دست خود را و کوتاه کن زبانت زیرا که من میترسم بر تو که شخص بی حوصله بر تو برسد و حیات ترا بفنا انجامد پس من امر نمودم که بجهة

حجاج متوجه

حجاج بافتح حاء اسم مرد است از اتباع معاویه و از جمله احوالات او اینست چنانکه در کتاب مروج الذهب مسطور است مادرش فارعه بنت همام زائید او را بدهیئات و کریه المنظر و دبر نداشت و پستان مادرش را نگرفت در کار او حیران شدند تا چند از چند روز شیطان بصورت حرث ابن کلده متصور گشته معالجه نمود با ینکه بز سیاه بکشند و خونش را براو بلیسانند و تا سه روز باخون آن بز آلوده نمایند پس چنان نمودند تا اینکه پستان مادرش را گرفت به این جهة آن لعین خون میریخت و از خون ریختن قرار و آرام نمیگرفت و اهل سیر و تواریخ اتفاق کرده اند براینکه بغیر از قتل صبر که معنایش بر اهل تتبع معلوم است یکصد و بیست هزار نفر را به قتل رسانید غیر از آنها بیکه در محاربه بقتل رسانیده بود و زندانی ساخته بود بغیر مسقف دیوارهایش بلند و سی و سه هزار نفر در زندان او بود از کسانیکه واجب نبود بر احدی که ایشانرا قتل یا قطع یا حبس یا صلب نماید و هر وقت که محبوسان از حرارت آفتاب خود را به سایه دیوار میرسانیدند با چوب و سنگ میزدند و از سایه بیرون میکردند و حرارت آفتاب ایشانرا مشتعل بود اهل حبس سیاه شده بود حتی پسر زنی را به آن زندان افکندند بعد از چند روز مادرش بدیدن او آمد پسر خود را نشناخت تا اینکه پسرش جمیع احوالات را و جای جای خود را بمادرش گفت چون مادر یقین کرد که پسرش است و به این حال افتاده از غصه افتاد غش نمود و خوراک اهل زندان نان جوین با نمک زیاد و خاکستر مخلوط بود و در اندک زمانی زنده ایشان او میمردند از بس که ایشان تنگ میکردند وحشت اعاده است او در عراق

هزار درهم بدهند تا استعانت جوید بآن بر مصارف خود طفل گفت مرا احتیاجی باین دراهم نو نیست بَیَّضَ اللهُ وَجْهَكَ وَأَعْلَى كَعْبَكَ که معنی ظاهرش اینست که خدا سفید کند روی ترا و بلند کند کعب ترا پس حجاج به جلساء خود گفت آیا میدانید از این دعا چه قصد کرد گفتند امیر اعلم است حجاج گفت اما قول او که بَیَّضَ اللهُ وَجْهَكَ اراده نمود از آن که من مبتلا شوم بناخوشی برص تا روی من از برص سفید شود و اما قول او که وَأَعْلَى كَعْبَكَ اراده کرده بآن که مرا بر دار کشند تا پاهایم بسر دار بلند شود بعد ملتفت طفل شده گفت چه میگوئی آیا معنی دعای تو چنین است که من فهمیده ام طفل گفت خدا ضرر و هلاک نماید مثل منافقی را که چه بسا صاحب فهمی بلی مقصودم آن بود که فهمیده حجاج غضبناک شده بملازم خود گفت بزن گردن این طفل را پس یکی از اهل مجلس مردی رقاشی نام برخواست گفت أَصْلَحَ اللهُ الْأَمِيرَ این طفل را بمن ببخش حجاج گفت بتو بخشیدم خدا برای تو مبارک نکند و اینرا طفل گفت نمیدانم کدام یک از شما احمق ترید و بخشنده اجلی را که حاضر شده است یا طلب بخشش کننده اجلی را که هنوز حاضر نشده رقاشی گفت ای طفل من ترا از قتل نجات دادم مکافات آن اینست چنین کلامی میگوئی طفل گفت بمن گوارا باد شهادت اگر ادراک میکردم سعادتش را پس گفت نعمت باید که یاد آید که ادای شکر میکردم بسوی اهل خود بی چیز گشته شدن نزد من محبوب تر است از زندگانی حجاج گفت صد هزار درهم باو دهید از نقص تو گذشتم باعتبار طفولیت و صفای ذهن تو لیکن بعد از این دور بدار نفس خود را از جرئت نمودن بر اشخاصی که صاحبان حکم باشند پس واقع میشود بکسی که عفو نمیکند از تو بدانکه عزم نموده بودم که بزنم گردن ترا طفل گفت که عفو در دست خدا در دست تو شکر از برای خدا ست نه از برای تو و جمع نکند خدا بین من و تو مگر اینکه ملاقات نمایند سامری و حضرت موسی بعد بیرون رفت و خدام حجاج خواستند که از عقب او بروند و اذیتش نمایند حجاج مانع شده گفت واگذارید او را که من ندیدم در عمر خود کسی را که قلب او شجاع تر باشد از این طفل و نه کسی اگر بیانش فصیح تر باشد از او و شاید و نیز مثل مرا نبینید باشد در تحمل آه و او یلاه ای مسلمانان حجاج بآن ملعنت و لجاج که طاقت نشنید بلی که بآن طفل جهت فصاحت و بزرگی چه رفتار و گفتارها نمود و حال آنکه بسخنان درشت حجاج گفت علاوه اینکه آن طفل اسیر نبود و پدر و مرده و برادر شهید شده و خواهران و عمه هایش زنجیر بنود اما پیمانه و ظلم ابن زیاد بد تر از شداد را ملاحظه کنید که بعد از قتل مثل جناب سید الشهدا علیه السلام و حضرت عباس و جناب قاسم نوباوه حضرت سید سجاد امام زمان و فصیح دوران را با اهلبیت اطهار در مجلس خود بچه ذلت و برشته اسرهای شهدا طفل کرده

ایضاً در کتاب بحر المصائب و مخزن البکا مسطور است که از وهب بن منبه مرویست

که محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف لعنهما الله بغض او نسبت به امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام از همه بیشتر بود و از طرف عبدالملک مروان علیه اللعنة و النیران امیر حجاز یمن

در ذکر ظلم و ستم محمد ابن یوسف برادر حجاج و عبدالملک لعنة الله علیهما و اتباعهما اجمعین

بود و در زمان این ملعون خطیبی بر منبر بالا نمیرفت مگر اینکه سب می نمود امیر المؤمنین را و یکی احدی در مجلس آن شقی ابتدا به سخنی نمیکرد تا اول ناسزا به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگفت وهب میگوید شبی رسول و دربانش مرا گویید و گفت جناب عالی امیر را که ترا الان بحضور میطلبد گفتم این وقت مرا برای چه میطلبد گفت نمیدانم پس من ترسیدم گفتم نمیخواهد مرا مگر اینکه بلائی بر من وارد آورد گفتم مرا مهلت ده تا وصیت کنم گفت مهلت نیست پس با او روانه شدم تا وارد شدم بر محمد بن یوسف ملعون دیدم که نشسته است بر فراش خویش چون مرا دید گفت چیست ترا ای وهب که بمجلس و حضور من نمی آئی پس عذر آوردم که پیر و ضعیف شده ام گفت بگو که ابو تراب چه کرد با سه خلیفه و کشت عثمان بن عفان علیه اللعنة و النیران را و کارهائی کرد در جنگ نکبه با ام المؤمنین عایشه و در جنگ صفین با اهل شام چه ها کرد پس من ترا امر مینمایم که فردا هر روز که خانه من پر شود از مردم برخیزی و سب و لعن کنی بر امیر المؤمنین علیه السلام و دلهای مردم را بر کینه از بغض او و مردم را وادار کنی که عموماً سب نمایند علی ابو تراب را و بیزاری بجویند از او و لعن کنند و آنچه که از عطا و بخشش که امروز تو باشد بتو میدهم و باید تو اول کسی باشی که داخل مجلس من میشوند و آخر کسی باشی که از نزد من بیرون میروند من گفتم أَيُّهَا الْأَمِيرُ هرگز من این کار را نخواهم کرد زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بگوئید نسبت بهر کس خود سخن جز خوب و نهی فرموده است از سب اموات و امر نموده است بمحبت علی بن ابیطالب علیهما السلام و فرموده است کسیکه دوست دارد علی علیه السلام را خدا او را دوست میدارد و کسیکه دشمن دارد علی علیه السلام را خداوند عالم دشمن دارد او را و کسیکه سب نماید علی علیه السلام را خدا او را سب میکند و کسیکه خار نماید علی علیه السلام را خدا او را خار میکند در روز قیامت و عذاب میکند او را بعذاب دردناک چون محمد بن یوسف ملعون این کلمات را از من شنید غضبناک کرد و چشمانش سرخ شده گفت گمان میکنم که تو ابو ترابی هستی گفتم بلی از خاک خلق شده ام و بخاک عود خواهم کرد گفت واگذار این سخن را بخدا قسم که اگر نکنی البته گردن تو گفتم هر آینه ترا بقتل میاوردم گفتم نخواهم کرد اگر چه مرا پاره پاره کنی پس مرا از نزد خود بحبس نمود چون صبح شد امر کرد بجمع منادیان که مردم را جمع نمایند چون مردم جمع شدند تا مجلس مملو گشت حکم کرد که نزدیک بیاورید این خبیث را پس مرا برده در پیش روی او بر پا داشتند و امر نمود که تازیانه حاضر ساختند پس باز بمن تکلیف نمود آنچه سابقا تکلیف کرده بود من جواب گفتم بمثل جواب سابق پس گفت بزنید او را با تازیانه آنقدر مرا زدند که واماندند و من مدهوش شدم پس مرا برداشتند که بسوی حبس برند و خون از شدت ضرب تازیانه از بدن من میریخت و امر نمود گوسفندی ذبح کردند و بر سر من انداختند پیه ها و مدتی من چون فردا شد مرا طلبید در میان مردم بمن گفت ای مشرک حالا خوبی را اختیار کن و بیزاری جوی از ابی تراب علی علیه السلام پس من جواب گفتم بمثل اول پس امر نمود مرا آنقدر زدند که مدهوش شدم و مثل روز سابق عمل آوردند و در روز سیم مرا طلبید

ومرا بر پا داشتند من نتوانستم که بایستم پس آن دو مرد دو بازوی مرا گرفته مرا بحضور
آن شقی نگاه داشتند و تازیانه طلبید امر نمود من که بیزاری بجوی از ابی تراب علی و اولاد
او و گفت امروز روز ششم است اگر بیزاری جستی از ابی تراب فهو المراد و الا دوای ترا فردا به
شمشیر خواهم داد پس من تن بر مرگ داده گفتم ای امیر آیا امر میکنی مرا به سب و بیزاری کسیکه
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در شان او من کنت مولاه فهذا علی مولاه پس
آن ملعون برخواست و نشست و گفت دروغ گفت آنکسیکه این حدیث را بتو گفت بزنید
او را با تازیانه قبل از شمشیر زیرا که در شمشیر راحت است پس آن قدر مرا زدند که بیهوش
شدم و مرا برداشتند و من نفهمیدم تا اینکه بزندان بردند که فردا مرا بشمشیر بکشند
پس در زندان مرا خواب ربود در خواب دیدم که مولای من علی امیر المؤمنین علیه السلم
و امام حسن و امام حسین علیهما السلم تشریف آوردند پس من خواستم که شکایت کنم
از آنچه بر من وارد شده است از ضرب تازیانه و بلا از ضعف حال خود نتوانستم شکایت
کنم پس گریستم حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بر من التفات کرده فرمود باکی بر تو نیست
و بعد از این ضرری و اذیتی بتو نخواهد رسید بعد نزدیک من آمد و دست مبارک
خود را از فرق سر تا قدمهای من کشیده فرمود در این نزدیکی این دشمن خدا محمد بن یوسف
هلاک خواهد شد و خدا بتعالی جزای او را حیاً و میتاً خواهد داد وهب میگوید پس
من از خواب بیدار شدم و هیچ دردی و آزاری در بدن خود ندیدم گویا هرگز بمن تازیانه
زده بدنم را مجروح نکرده اند آه واویلاه یا امیر المؤمنین علیه السلام نمیدانم چه حکمت است
مگر شیعه تو وهب بن منبه از علی اکبر و قاسم در نزد تو عزیزتر بود که دست مرحمتی در روز
عاشورا بر جراحتهای این نوجوانان خون آلود نکشیدی علی الخصوص بر جراحت دو دست
بریده فرزند رشید ابی الفضل العباس علیه السلم نرسانیدی و نوازشی در باره ایشان
نفرمودی آه پس ملازمان محمد بن یوسف ملعون بر محبس آمدند که مرا بنزد او برند گفتم
از من دور شوید پس خود برخواستم روانه شدم و ایشان تعجب میکردند که من چگونه خود
میروم پس داخل شدم بر نزد آن خبیث دیدم که مرض خناق او را گرفته و سر نحس خود را
بر دیوار میزند گاه مدهوش میشود و گاه بحال خود میاید و باواز بلند میگوید یا امیر المؤمنین
علیه السلام مرا با تو چه کار است چون مرا دید روی نحس خود را از من بگردانید و بملازمان
و موکلان مرا گفت وای بر شما وهب را رها و مرخص کنید تا برود بهر جائیکه میخواهد که مرا امر
و حکم فرموده است ابو تراب علی امیر المؤمنین علیه السلام که وهب را رها کن پس مرا رها کردند
و بعد از سه روز از شدت همان آزار خناق بجهنم واصل شد لعنة الله علیه خلاصه چون
آن ملعون را کفن کردند و دفن کنند خواستند که در قبر گذارند دیدند که مار سیاهی
در بزرگی قبر در قبر او هست خواستند که مار را بکشند یا بیرون کنند نتوانستند پس لا علاج
ترک نموده قبر دیگر کندند باز همان مار را در میان قبر دیدند خلاصه سی قبر کندند در همه

مار را در قبر دیدند پس ناچار شده خواستند که در قبر سی ام دفن کنند هیچکس جرئت نکرد
که داخل قبر شده آن ملعون را به لحد گذارد در آخر حال دیدند همان مار جسد آن ملعون را کشیده
و بر کفنش داخل شده بر قبر رفت در آن حال خاک ریخته قبر را پر کرده رفتند اشاره
یا امیر المؤمنین ای لسان الله الناطق محمد بن یوسف ملعون را حکم فرمودی که شیعه تو وهب را
از حبس خلاص و رها کند نمیدانم پس چرا بابن زیاد ملعون حکم نفرمودی که اهلبیت و سید ساجدین
امام زین العابدین علیه السلام بیمار ضعیف البدن را در کوچه و بازارها کوفه و [illegible] شام

در کتاب محرق البکاء و بحر المصائب و بحار الانوار از زید نساج روایت است

که مرا همسایه بود از اهل تقوی و صلاح و او شیخی بود کبیر که داخل نمیشد در خانه خود و از حرم غریب
میشود و بیرون نمی آمد مگر بدر روز جمعه زید گوید که من در روز جمعه از منزل خود بیرون آمدم
بعزم زیارت امام زین العابدین علیه السلم و عازم مشهد آن بزرگوار شدم ناگاه بر خوردم بآن
شیخی که همسایه من بود دیدم که آب از چاه کشیده میخواست که غسل کند پس چون جامه های
خود را کند در میان کتف او جای ضربتی مشاهده کردم که گشاده گی و پهنتر از شبری بود
و چرک و ریم از او جاری بود پس قلب من از او منزجر گردید و چون او مرا دید خجل شد و
گفت توی زید نساج گفتم آری گفت ای فرزند معاونت من کن بر غسل کردن من گفتم بخدا
معاونت نمیکنم ترا مگر آنکه خبر دهی مرا از قصه این ضربت و بمن خبر دهی که ضربت را که بر تو زده است
گفت ای زید خبر میدهم ترا بشرط آنکه تا من زنده ام این خبر را بکسی نگوئی من آن شرط را قبول کردم
پس گفت مرا یاری کن تا از غسل فارغ شوم ترا از قصه این جراحت خبر دهم زید گوید پس او را
یاری نمودم تا از غسل فارغ شد و گفت بدان که ما ده نفر بودیم و موافقت کرده بودیم بر قطع طریق
و ارتکاب معاصی و بر سبیل نوبه هر شب در خانه یکی از ما مهمان میشدیم و طعامها و شرابها
میل مینمودیم شب نهم در خانه یکی از رفقا طعام و شراب خورده و متفرق شده من بخانه خود
آمدم و خوابیدم پاسی از شب گذشته زوجه من مرا از خواب بیدار کرد و گفت ... امشب
نوبه ضیافت تست و در خانه هیچ نداریم من بیدار شدم و مستی شراب از سرم بیرون
شد گفتم ای زن چه کنم گفت امشب شب جمعه است و مرقد مطهر مولای ما امیر المؤمنین علیه السلم
خالی از زوار نیست برخیز در سر راه کمین کرده لباس و اسباب یکی از زوار را بیرون کرده بیاور
تا صرف طعام و شراب رفقا نموده سرافراز باشیم پس من برخواستم شمشیر و نیزه برداشته
روانه سمت کوفه شده در میان خندق در کمین بودم و آن شب شب تاریکی بود و رعدی
میغرید و برق میدرخشید ناگاه برقی زد در روشنائی برق نظرم به دو نفر زن افتاد خوشحال شدم چون قدری
بمن نزدیک شدند دیگر بار برق زد دیدم یکی عجوزه است و دیگری دختریست مثل دختران
پس از کمین بدر جسته گفتم بزودی حلی و زیور و لباسهای خود را بیرون کنید آنها
لباسها را بیرون کردند و برق دیگری زد روی دختر را دیدم شیطان وسوسه کرد که با آن دختر

مرتبه عمارقیه شوم و نمیاالمراند در چنین وقت فرصتی این گونه دختر مه طلعت را از دست
بدید که داشت پس به آن دختر نیک اختر با کمال شوق دادو بختم عجوزه گفت ایمرد البخیلکه ان
از لباس وزیور ما گرفتی بر تو حلال باد و مباح کردیم تو آن ما دست بردار قسم بخدا که
این دختر یتیم بی پدر و مادر است ومن خاله او میروشب امید وفاف او ست و ازمن درخواست
نموده که فرداشب بزفاف بسر عم خود باید بروم قسم بخدا که من بسیار بزیارت مولای
خودم علی بن ابیطالب علیه السلام رغبت وشوق دارم شاید بعد از این شوهرم بمن اذن
ندهد چون امشب شب جمعه است این دختر را بزیارت امیرالمؤمنین علیه السلام میبرم حالا بخدا
خدا و بولایت مولای متقیان این دختر را امان قبله و سوا مکرد آن وازما دست بردار و مکرد
الحاح میکرد و هنگام میدادو آن دختر گریه بر زیر جامه میبرد و التجا با آن عجوزه میکرد بالاخره
من عجوزه را دور کرده و دختر را بر زمین زده بر سینه اش نشستم و با یکدست هر دو دستش را
گرفته بادست دیگر گره از زیر جامه اش میگشودم و آن دختر مثل آهو در دست صیاد دست
و پا میزد که خود را خلاص کند چاره اش از هر طرف بریده شده بطرف روضه امیرالمؤمنین نگاهی
کرده گریه کنان ندای المستغاث بک یا الله المستغاث بک یا امیرالمؤمنین در داده میگفت
خلصنی من ید هذا الظالم پس قسم بخدا هنوز کلام و استغاثه آن دختر تمام نشده بود که ناگاه
صدای پای اسبی از پشت سر ظاهر شد من با خود گفتم این یک نفر سوار است و حال آنکه من در قوت
و زور برابری ندارم و از مردان بسیار خوف و هراسی ندارم چون سوار نزدیک شد دیدم جامه
سفیدی پوشیده و بر اسب شهبی سوار و بوی مشک از او ساطع است بمن گفت وای بر تو
دست بردار از این زن بیچاره و او را بحال خود واگذار گفتم مگر تو از دست من رها شوی تا آنکه
دیگری را میخواهی رها کنی دیدم غضبناک شده سر شمشیر خود را اندکی بمن حواله کرد که از شدت
ضربت او من مجروح و بیهوش افتاده ندانستم که در زمین یا در عرض هستم و بنام بستر شده و جمیع
قدرت و قوت از من برداشته شد لیکن صدا و کلامش را میشنیدم که بآن دو نفر زن میفرمود لباس
و زیورها را بر داشته پی کار خود بروید پس آن عجوزه گفت تو کیستی که ما را از دست این ظالم خلاص
کردی خدا ترا رحمت کند حالا از تو توقع آن داریم چنانکه ما را نجات داده بزیارت مولای خود امیرالمؤمنین
علیه السلام برسانی آن سوار تبسم کرده فرمود منم علی بن ابیطالب علیهما السلام برگردید بسوی
اهل خود که زیارت شما مقبول است پس آن عجوزه و دختر برخواسته دست و پای مبارک او را بوسیده
با خوشحالی و عافیت بازگشتند پس من بهوش آمده عرض کردم ای سید من تائب و پشیمان شده
و باز گشت میکنم بسوی خدا با دست تو که دیگر مادام العمر بسر امور معصیتی نکردم فرمود اگر توبه
کنی خدا توبه ترا قبول میفرماید من گفتم و خدا را گواه گرفتم بعد عرض کردم یا سیدی اگر مرا
با این ضربت واگذاری من هلاک میشوم پس آنحضرت کفی از خاک برداشته بر زخم من افشاند
و دست مبارک را بآن مالید پس زخم من خوب شد نیک میگویند من گفتم چه گونه خوب شده است
و حال آنکه چرک و ریم حالا نیز از آن جاری میشود گفت ای زید قسم بخدا که این ضربتی که

بسیار هولناک و بزرگتر از آنکه می بینی ولیکن همین قدر از نشانه آن زخم باقی ماند برای عبرت
ناظرین آه یا علی یا اسد الله الغالب ای حلال مشکلات ای کاش بودی در روز عاشورا آن نوقتیکه
فاطمه عروس قاسم نوذا مادر او وقت غارت خیمه ها از ظالمان کوفه و شام چه ظلمها رسید از کعب
نیزه ها چنانکه فاطمه عروس میگوید که در وقت غارت من در در خیمه ایستاده بودم و نظر
میکردم بپدر بزرگوار و اصحاب عالیمقدار که همه را مانند گوسفند قربانی سر بریده یا بدنهای
مجروح و خون آلود بر روی خاک و پیش آفتاب در میدان کربلا افکنده بودند و
بروایت مخزن و روضة المصائب و ریاض اسب بر بدن
مجروح ایشان میدوانیدند آن مخدره میگوید که من در آن حال فکر میکردم که آیا مارا
هم این قوم بیدین میکشند و یا اسیر میکنند واذا برجل علی ظهر جواده یسوق النساء
بکعب رمحه وهن یلذن بعضهن علی بعض وقد اخذ ما علیهن من اخمرة واسورة وهن یصحن
واجداه واأبتاه واعلیاه واقلة ناصراه واحسناه اما من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا
قالت فلما رأیت ذلک الحال وطار فؤادی وارتعدت فرائصی وجعلت اجیل نظری یمینا
وشمالا فاذا نظرت الی رجل اقبل علی عمتی ام کلثوم فهربت خشیة منه ان یأتینی فبینما انا فی
هذه الحالة واذا به قد قصدنی فقلت بنفسی مالی لا الفرار الی البر فهربت منه مسرعة وانا
اظن ان اسلم منه واذا به قد تبعنی فذهلت خشیة منه واذا بکعب الرمح بین کتفی فسقطت
علی وجهی فخرم اذنی واخذ قرطی واخذ مقنعتی من رأسی وانا اسیل علی خدی و رأسی
مصهر الشمس وولی راجعا الی الخیمة وانا مغشی علی فلما افقت واذا بعمتی
وقد اخذت رأسی علی حجرها وتقول لی قومی یا فاطمة نمضی الی الخیام ما اعلم ما جری علی البنات
وعلی اخیک العلیل قلت لها یا عمتی هل من خرقة استر بها رأسی عن اعین النظار قالت یا بنتاه
عمتک مثلک فنظرت بها ورأیت رأسها مکشوفة ومتنها قد اسود من الضرب فلما وصلنا
الخیام قد نهب ما علیها من الاثاث والمتاع واخی زین العابدین مریض قد سقط علی وجهه
لا یطیق القیام من شدة الجوع والعطش یبکی علی حالنا ونبکی علی احواله تمت

فی البحار عن سید الاخبار

اذا بکی الیتیم اهتز العرش وقال الله تبارک وتعالی واما الیتیم فلا تقهر ابدو سان به
معصیت اطفال و ایتام جناب مظلوم کربلا دو سه وقت جمیع عرش و کرسی و آسمان و زمین را
بر تزلزل و اضطراب افکنده سیما قلوب شیعیان و چشمهای ایشان را سوزان و گریان نمود
اول آن وقتیکه شمر ملعون حکم کرد که آتش بر خیمه های حرم شاه مظلومان زده و زنان
و دختران و طفلان یتیمان را برهنه کرده و غارت نمایند در آن وقت یتیمان آل رسول صلی الله
علیه و آله از خوف سوختن گریان و نالان بصحرا و بیابان افتان و خیزان روان و دوان
شده و راه چاره را از هر طرف بسته دیده در عقب درختان و تلها و کوه ها خود را پنهان
میکردند کما فی سفینة النجاة عن بعض الکتب المعتبرة

روی عن فاطمة بنت الحسین علیه السلام قالت انی کنت فی حال توجه العسکر الی الخیام فی
فی التفکر والحیرة فاذا ابا اخی علی بن الحسین علیه السلام فی الشدة مکبوبا علی الارض ورجلا
جالسا علی ظهره وبیده خنجر مخضب بالدم وهو یرید ان یقطع راس اخی فاسرعت الیه وقلت
یا ابن الزانیة قتلت رجالنا ونهبت اموالنا ولم یبق لنا محرم غیر هذا المریض المغمی علیه وترید
ان تقتله وتجعلنا بلا محرم وانبس فحمل علی بکعب الخنجر واکبنی علی الارض فصرت مغشیة
فما زلت فی الاغماء والغشیان مدة فلما افقت ما رایت عماتی واخواتی وبنات عمامی ولا اخی
المریض المظلوم فوقعت فی دهشة عظیمة حتی کادان یفارق روحی من جسدی فاذا رایت
معسکر کان فی ایدیهم السنان یحملون علی عترة الرسول ویضربون بکعاب سنانهم علی
اکتافهن بحیث جرت الدم من اکتافهن فلاحظت کثیرا وما رایت اخی العلیل بینهن فقلت سبحان الله
فتلوح ونحوح فقمت من مقامی واقنعت باکمامی لما سلبونی وجعلونی بلا قناع حتی اخذوا
الخلخال والسوار وتوجهت الیهن مستفسرة من اخی فرایته فی مکان ممدودا علی جمل مشدودا
علی عنقه وکان الحبل بید فارس بعید وهو ماش وکان بین الکتب والقیام وفارس یؤذیه من قدام
بکعب السنان وضرب السوط فقلت لعمتی اما ترید ابن اخی العلیل قالت فدتک عمتک
ما تفعل عمتک هذه القوم لا یرحمون الصغار والکبار والرجال والنسوان والشبان والایتام
وقد اخذوا قناعنا ونهبوا اموالنا وثیابنا وقتلوا رجالنا فوا حسرتاه ما ندری ایقتلونا
او یاسرونا فاذا امراة من بکر بن وائل قد خرجت من بین العسکر وبیدها سیف بتار
وحملت علی الرکبان وقالت ویلا لکم قد قتلتم رجالهن ونهبتم اطفالهن ونهبتم الله اکبر
اموالهن اما فیکم من راحم علی عترة الرسول وبنات البتول فاسرع الیها زوجها ومنعها
من فعلها وامرها بالصبر فقالت ویلا لک یا ملعون کیف اصبر واری بنات الرسول
مسبیة مکشوفة القناع فقتلها زوجها رحمها الله ثم دعت عمتی عمر بن سعد وقالت
یا ابن سعد ما اشقی قلبک واقسی فکرک کانک ما عرفت الرحم نحن عترة الرسول مکشوفة
الرؤس عند اهل الطغیان فقل لهم ان لا یؤذونا وهذا ابن اخی مریض لا طاقة
له بهذه الشدة فاحکم جنودک برفع الاذی عنه وعنا

در قیران وقتیکه

طفلان خون جگر بی پدر وزنان بی برادر وکنیزان سیه معجر را از قتلگاه میبردند وعبور دادند

سیم وقتیکه

اسیران سوخته جگر ودیده تر را از سر نعش شهدا جدا کرده بر شتران
سوار با ناله وآه آتش بار روانه کوفه وشام نمودند در چه حالت

در مجالس المتقین فاضل بزغانی اعلی الله مقامه روایت کرده

که جناب سید الشهداء علیه السلام را کنیزی داشت ودر هنگام غارت خیمه ها مشغول گوشواره
دادن بود قیس بن لطفر ملعون داخل خیمه اش شده هر چه کرد در خیمه داشت بر داشت
بعد نظرش بان کنیز افتاد خواست که لباس وگوشواره وخلخال آن بیچاره را بگیرد آن مظلو

گریان ولرزان گفت ای لعین همین بس که کشته شدن آقایان من همین بس است نواختیت
دیگر بمن روا مدار از خدا ورسول حیا کن آن حرامزاده بیحیائی نموده باکنیز در آویخت تا گوشواره
ومقنعه اش را برباید آن ضعیفه با دو دست از مقنعه وگوشواره محکم گرفت ورها نکرد
آن ملعون هر چه کشید رها نکرد پس آن شقی با تازیانه آنقدر بر دست وبازوهای آن
مظلومه زد که بازو وهایش شکست بعد از آن همه اش را غارت کرد علیه لعنة الله الملک الجبار

وایضا در روضة المؤمنین از بعضی کتب مقاتل روایت کرده که در کربلا

معلوم است امام حسین علیه السلام را عمه بود عاتکه نام وکثیرة السن ومعمره بود حتی از
بسیاری سن چشم اش نمیدید وچشمهایش کم نور شده وخوب نمیدید وهمچنین گوشهایش
مشکل می شنید واز هنگامه روز عاشورا با خبر نبود حرامزاده بجهة غارت داخل خیمه ها
شده دید که آتش شعله کشیده وآن بیچاره راه فرار ندارد پس بآن قساوت قلب آن ملعون
بآن بیچاره سوخت وگفت ای بیچاره از این طرف بیرون شوید نشنید بعد از چهار دفعه
آواز فهمید که آن بیچاره نمیشنود نزد او رفته بصدای بلند فریاد زد آن بیچاره اندکی احساس
کرده گفت ای حسین وای عباس مگر چه شده اید آن مرد نیز بصوت بلند گفت حسین و
عباس وسایرین همه را کشتند آن مظلومه همان ساعت دست بدعا برداشته عرض کرد خداوندا
بعد از حسین وعباس زنده گی را نمیخواهم بحرمت محمد وآل او علیهم السلام مرا قبض روح فرما
در همان ساعت دعائش مستجاب شده روح شریفه اش بروضه رضوان پرید بمنت

در کتاب لسان الواعظین وکتاب ابن داود فی کتاب رقم مقتولان عترة

روایت شده که طرماح بن حکم مردی بود جسیم وطویل وبلیغ وفصیح وجلیل بلند بالا و
خوش سیما وجری بود در کلام وبموقع رسانده پیام وقتیکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بحرب جمل پروالخصم مظفر ومنصور بکوفه مراجعت فرمود معاویه علیه اللعنة والهاویه
مکتوبی بآنحضرت فرستاد حضرت امیر علیه السلام از مضمون نامه اش مطلع شده وجواب
با صواب باین مضمون نوشت بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله بن عبد الله امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیهما السلام اخی رسول الله صلی الله علیه واله وابن عمه ووصیه وابی الحسنین
وقاتل عمک وجدک وخالک انسیت قومک یوم بدر وکیف الذی قتلتهم برمحی بحمله
ساعدی بشباب من صدری وقوتی من بدنی کما جعله النبی فی کفی ونصرتی من ربی ما استبدلت
بالله ربا وبالاسلام دینا ولا بمحمد صلی الله علیه واله نبیا ولا بالسیف بدلا فابلغ
فی رایک واجتهد ولا تقصر فقد استحوذ لک الشیطان واستفزک الجهل والطغیان
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون آنگاه نامه را بطرماح داده فرمود
بمعاویه برسانید جواب بیاورد ومعتبر فرمود که شتر سرخ موی سفید شکم وسیاه چشم

با و دادند که در وصف آن شتر گفته اند

شعر فارسی

بعجب بادلی عصوف عاجلی	که در عرب مثل بود بتار او
چو کشتی که کوش اوشراع او	چو زورقی که زوور او بحار او
ز جامه های عنبری هوید او	ز عودهای مندلی مهار او
سریعتر ز باد هر شتاب او	عجول تر ز آسیا دوار او
تو گفتی برق وش بدی عبور او	تو گفتی آسمان صفت سوار او

پس طرماح نامه را بتعظیم تمام برداشته و بر ناقه سوار شده چون برق همی تاخت و آرام نمی داد
نیاسود تا بشام رسید اتفاقا آن روز معاویه بتماشا [illegible] بود و اصحاب و [illegible] خارج دروازه
بلغ قرار گرفته مشغول صحبت بودند ناگاه عربی دیدند بلند قامت بر کوهه شتر بزرگی
نشسته بسرعت همی آید او را شناختند پس عمرو بن العاص با یکی قامتش را ملاحظه کرده
از روی سخریه گفت یا اخ العرب هل لک خبر من السماء قال نعم الله فی السماء و ملک
الموت فی الهواء و امیر المؤمنین علیه السلام فی القفاء فاستعدوا لما نزل علیکم من البلاء
یا اهل العداوة و الشقاء پرسیدند از کجا و از جانب که میایی قال من عند
حر تقی نقی زکی رضی مرضی گفتند پس که خواهی برفت گفت ارید الرجل الردی
الموذی الذی تزعمون انه امیرکم عمرو عاص مطلب را فهمیده نوشته بمعاویه نوشت و [illegible]
طرماح را با نامه امیر المؤمنین علیه السلام اخبار کرد و طرماح دانست که ایشان اصحاب معاویه
اند از شتر فرود آمده با ایشان مشغول صحبت بود تا نامه عمرو عاص بمعاویه رسید مجلس را
ترتیب و آرایش خاص داده طرماح را با اصحاب خود بحضور خواست چون طرماح بمجلس در آمد نظر
کرد اکثر حاضرین مجلس را سیه پوش دید گفت ما القوم کانهم زبانیة المالک فی ضیق
المسالک چون قدری نزدیکتر آمد یزید پسر معاویه را دید نشسته گویا بر بینی او
علامت ضربتی داشت و با وان کبر و کلفت ناهموار سخن میگفت طرماح [illegible] درشت او را
ملاحظه نموده گفت من هذا المشئوم بن المشئوم الواسع الحلقوم المضروب علی الخرطوم
گفتند ای عرابی گستاخی مکن که این یزید پسر معاویه است طرماح گفت لا زاده الله مزاده و لا بلغه
مراده و بر یزید سلام نکرد یزید گفت امیر المؤمنین معاویه ترا سلام میرساند گفت سلام
امیر المؤمنین علیه السلام که در کوفه است با من است و عزا و امیر المؤمنین نیست یزید گفت حاجتی
که داری بمن بگو گفت باید خود معاویه علیه اللعنة و الهاویه را ببینم یزید او را بمجلس خاص معاویه
برد طرماح خواست که با نعلین در روی فرش برود گفتند فاخلع نعلیک گفت أ هذا
الوادی المقدس فاخلع نعلی پس دید که معاویه بر تخت نشسته و مردم در حضورش بپا
ایستاده اند گفت السلام علیک ایها الملک العاصی معاویه گفت ویلک یا اعرابی
ما للک ان تسلم یا امیر المؤمنین طرماح گفت ثکلتک امک نحن المؤمنون فمن امرک
علینا معاویه گفت ما معک یا اعرابی گفت کتاب کریم معاویه گفت بمن بده طرماح

گفت

گفت من میخواهم که پای خود را بر بساط تو گذارم اشاره کرد بوزیر من عمرو عاص بده گفت
هیهات لقد ظلم الامیر و خان الوزیر گفت بده بپسر من یزید گفت ما فرحنا بابلیس
فکیف باولاده گفت بغلام من بده گفت غلام سوء اشتری من غیر حق و اعطی من غیر
حق یستحق معاویه گفت پس بچه طریق نامه را از تو بستانم گفت تو خود برخیز و نامه را
از من بستان معاویه از روی غضب برخواسته نامه را از وی گرفته بخواند بعد بزیر زانو
نهاده بطرماح گفت کیف خلفت علی بن ابیطالب علیهما السلام طرماح گفت خلفته
بحمد الله تعالی کالبدر الطالع و اصحابه حوله کالنجوم اذا امرهم ابتدروا الیه و اذا نهاهم
عن شیء لم یجاسروا علیه و هو فی باسه یا معاویة و فی تجلده بطل شجاع سمیدع ان لقی جیشا
هزمه و ازاله و ان لقی قرنا سلبه و افناه و ان لقی حصنا هدمه و الفاه و ان لقی عدوا
قتله و اخزاه معاویه گفت کیف خلفت الحسن و الحسین علیهما السلام طرماح گفت
خلفتهما بحمد الله تعالی شابین تقیین نقیین عفیفین صحیحین فصیحین ادیبین اریبین
لبیبین خطیبین سیدین سندین طیبین طاهرین عالمین عاملین یصلحان فی الدنیا و الآخرة
معاویه گفت چه بسیار فصیح بوده تو ای اعرابی طرماح گفت لو بلغت باب امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیهما السلام و رایت الفصحاء البلغاء الظرفاء النجباء الادباء الاسخیاء
الاصفیاء لغرقت فی بحر عمیق لا تنجو من لجته عمرو عاص بمعاویه گفت این مرد اعرابی بدوی است
اگر چیزی باو دهی در خصوص تو بعین سخنان نیکو خواهد گفت و باعث میل کوفیان خواهد
شد پس عمرو عاص گفت ای طرماح اگر امیر یعنی معاویه چیزی بتو دهد قبول خواهی کرد
طرماح گفت ارید قبض روحه من جسده فکیف لا ارید قبض ماله من یده معاویه گفت
ده هزار درهم باو دهند و بطرماح گفت میخواهی زیاد بکنم طرماح گفت زد فان الله ولی من زاد
گفت ده هزار درهم دیگر بدهند پس گفت میخواهی زیاده بکنم طرماح گفت اجعلها وترا
فان الله یحب الوتر معاویه حکم کرد سی هزار درهم برای او بیاورند چون قدری در آوردن
درهمها تاخیر شد طرماح گفت ای معاویه مگر تو بر کسانیکه در مجلس تو میایند استهزاء میکنی
معاویه گفت از چه جهت این سخن را گفتی طرماح گفت جایزه بمن دادی که نه من او را میبینم
نه تو و نه حاضران مجلس تو معاویه بخندید و گفت تا دراهم را زود تر بیاورند و در پیش
طرماح گذاشتند تصرف کرده ساکت شد و معاویه متوجه او بود عمرو عاص گفت ای طرماح
چه گونه می بینی جایزه امیر را طرماح گفت هذا مال المسلمین من خزانة رب العالمین
اخذه عبد من عباد الله الصالحین آنگاه معاویه بمنشی خود گفت اکتب جواب مکتوبه
فوالله لقد اظلمت الدنیا علی بعد افیرها یعنی بتمامها و کلها پس منشی خامه برگرفت
و بفرموده معاویه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله بن عبد معاویة بن ابی
سفیان الی علی بن ابیطالب علیهما السلام ان عندی جیوشا کالنجوم و ما اتسع فی الارض
او کالف حمل خردل تحت کل خردل الف مقاتل چون طرماح اینکلمات از معاویه

شنید

بشنید بخندید معاویه گفت چرا خندیدی گفت ای معاویه واللّه ان علیّا علیه السّلم کالنّجم اذا طلعت خفقت له النّجوم ولکن دیک هو الاشنر یلتقط حبّک بجنبّه ویحفظ فی حوصلته معاویه بسیار خشمناک شد بمثنبّی خود گفت منویس و عمرو عاص گفت ای طرماح این چه فصاحت است که میکنی اری جواب نامه نوشته شود طرماح گفت من بکی هیچ نمیکوم پس نامه بسته و تسلیم طرماح کرد و طرماح از مجلس آن ملعون بیرون شد پس معاویه با اصحاب و اهل مجلس خود بسیار عتاب و خطاب نمود که دیدید که این بدوی چه گفت و چها کرد که دیدهای من تاریک شد و چه اوصاف و مدایح برای امیر خود علی بن ابیطالب علیهما السّلم بیان نمود اگر من جمیع دولت خود را بشما دهم از شما این نوع گفتار ممکن نمیشود عمرو عاص گفت تو نیز نسب و حسب و شرافتی مانند علی بن ابیطالب علیهما السّلم داری لکن تا ما نیز ترا مدح و ثنا کنیم معاویه گفت فضّ اللّه فاك وقطع سرا سیفك واللّه لکلام ذلك هذا اشدّ علیّ من کلام الاعرابی یعنی خدا دهن ترا بشکند وقطع کند استخوانهای پهلوی ترا که این سخن تو بر من دشوار و مشکل تر آمد از سخنهای طرماح بالجملة طرماح بخدمت حضرت امیر علیه السّلم آمد و خدمتهای لایقه میکرد و از اخلاص کیشان آنحضرت بود رحمة اللّه علیه

و قال فی الصّدوق الحوالشّریف الشروانی نوّر اللّه مرقده ورفع فی الخلد

اعلام حضرت صادق علیه السّلام به یونس بن ظبیان فرمود یا یونس من حبس حقّ المؤمن اقامه اللّه یوم القیمة خمسمائة عام علی رجلیه حتّی یسیل من عرقه او دیته یعنی هر آن کسیکه حقّ مؤمنی را حبس میکند وعید هد نگهدارد خدایتعالی او را در روز قیامت بایستد تا پانصد سال برد و پای او تا آنکه سیلان و جاری میشود از عرق او وادیها یعنی صحراها وینادی مناد من عند اللّه هذا الظّالم الّذی حبس عن المؤمن حقّه فیوبّخ اربعین یوما ثمّ یؤمر به الی النّار یعنی ندا کند نداکننده از جانب خدایتعالی این ظالم آن جنابیست که حقّ مؤمن را حبس و منع کرده پس تنبیه و سرزنش شده میشود چهل روز بعد از آن حکم کرده میشود بطرف آتش جهنّم

و ایضاً فرمود هر آن مؤمنیکه حبس کند مال مؤمنی را و حال آنکه آن بآن مال محتاجست نمی چشد قسم بخدایتعالی از طعام بهشت و نمی آشامد از رحیق مختوم بهشت که آن چشمه ایست در بهشت الی آخر الخبر

ایضاً فیه ابو بصیر گوید داخل شدم بمنزل ام حمیده که تعزیت بدهم برای ابی عبداللّه علیه السّلم پس گریست و من هم گریستم بجهت گریه او بعد از آن گفت یا ابا محمّد هرگاه میدیدی ابا عبداللّه علیه السّلم را در وقت مرگ او هر آینه میدیدی امر عجیبی را که چشمهای مبارکش را گشوده بعد فرمود جمع نمائید اقربای مرا نزد من ام حمیده گفت پس نگذاشتیم احدی را از خویشان آن بزرگوار مگر اینکه جمع کردیم به نزد آن بزرگوار ام حمیده گفت پس آن حضرت بطرف ایشان نظری کرد

در احوال عالم بنی اسرائیل که عبادت میکرد

بعد فرمود شفاعت نمیرسد بکسانیکه نماز را استخفاف نمایند **ایضاً فیه** قال الصّادق علیه السّلم عبد اللّه حبر من احبار بنی اسرائیل حتّی مثل الخلال فاوحی اللّه عزّ وجلّ الی نبیّ زمانه قل له وعزّتی وجلالی وجبروتی لو انّك عبدتنی حتّی تذوب کما تذوب الالیة فی القدر ما قبلت منك حتّی تاتینی من الباب الّذی امرتك یعنی حضرت صادق علیه السّلام فرمود عبادت کرد بخدایتعالی عالمی از علمای بنی اسرائیل تا مثل خلال دندان کاو است از اینکه ضعیف و لاغر شد پس وحی فرستاد خدای تبارك وتعالی بر پیغمبر آن زمان بر آن عالم عابد بگو خداوند تبارك وتعالی میفرماید قسم بعزّت و جلال و جبروت خودم هرگاه بگدازی نفس را برای من عبادت کنی تا اینکه بگدازی مثل گداختن دنبه در دیگ قبول نخواهم کرد از تو تا اینکه بیائی بطرف من از آن دری که من امر کرده ام و نشان داده ام بتو

در کتاب بحر المصائب مذکور است که برای سیّد الشّهداء روحی له الفدا

عزاخانه بسیار و گریه کننده گان بیشمار است پس در زیر این آسمان و بحت فرش در دو خانه عزا اوّلی زمین کربلاست که باعث گریه و کیمیای قلوب جمیع انبیا و مؤمنین و محبّین و موالین میشود الی یوم الجزاء **دوّیم** عزاخانه حاضران بزرگوار بیت المقدس است که در زیر عرش عظمت الهی است که جمیع اصناف ملائکه در آن مکان رفیع الشّان با نوحه و ضیحه بعزای آن عزیز زهرا سلام اللّه علیها اشتغال دارند **سیّم** بیت المعمور است که در آسمان چهارم است که ملائکه آسمانها بگریه و شیون آن سیّد مظلومان نوحه کنان اند و کانّه در عالم باطن آواز عزاداران ملاء اعلی بگوش باطنی سکّان عالم سفلی میرسد که آثار عزاداری و گریه و نالة الوجه میآید الی یوم القیمة و هر کس از عزاداران بقدر اخلاص و محبّت خود بمراتب نورانیّت و قرب معنوی مترقّی میگردد **چهارم** بیت المکرّم است که در بهشت عنبرسرشت است و گانّه اشاره بان مجلس عزاخانه است که در اوّل خلقت حضرت آدم و حضرت حوّا عزاخانه برپا نمودند چنانچه در کتاب کنز الغرائب و مخزن البکاء و تحفة المجالس مرویست که چون حق سبحانه وتعالی حضرت آدم را آفرید بعد جناب حوّا را از فاضل طینت او آفرید تا مونس تنهائی او باشد پس ایشان در گلشنهای جنّة الفردوس و روضات بهشت سیر میکردند و شکر مصنوعات حقتعالی میکردند و بایکدیگر میگفتند که آیا خقتعالی در عالم ملکوت از ما خوشصورت تر کسیرا خلق کرده یا نه چون این خیال و گفتگو اکردند در حال جبرئیل امین از نزد ربّ العالمین نازل شد گفت ای آدم الحمد شما را در خواطر گذشت حقتعالی را معلوم شد امر فرموده که در فردوس سیر کنید و در باغهای بهشت تفرّج کنید تا مشکل شما حل شود جناب آدم و جناب حوّا چون این حکم را از جانب خدا شنیدند در باغها و چمنهای فردوس و در گلشنهای بهشت سیر میکردند ناگاه نظر ایشان بر در قصر عظیمی افتاد که از یکدانه یاقوت سرخ و در دیوارش از زمرد سبز و سقفش از لؤلؤ و فرش آن از زمرّد و با انواع طلا و جواهر منقّش کردیده و دند

قصر بسته است چون آدم و حوا در آن قصر را بسته دیدند گفتند یا جبرئیل در درون این قصر
چه سر نیست بما روشن کن آن جبرئیل گفت سر این قصر بمن نیز معلوم نیست پس من حساب
مدت عمر خود را نمیدانم اما این قدر میدانم که ستاره هست که در هر سی هزار سال یکمرتبه
طلوع میکند و من سی هزار مرتبه آن را دیده ام در این مدت من در این قصر را بسته دیده ام
و بمن معلوم نیست که در اندرون این قصر چه سر است پس حضرت آدم علیه السلام بدرگاه
الهی عرض نمود و متمنی شد که خدایا مرا از سر این قصر واقف گردان پس از جانب حضرت اقدس الهی
ندا رسید که یا جبرئیل در این قصر را برای ایشان بگشا فی الحال جبرئیل با امر ملک جلیل پیش
رفته دست بر آن نهاد در حال در قصر گشاده شد پس آدم و حوا به درون قصر داخل شدند
تختی دیدند از یاقوت سرخ که شبیه صورت دختری در آن تخت نشسته که از حسن و جمال
و زیبایی و کمال او چشم را قوت دیدارش نبود و تاجی از نور سبز بر سر نهاده و طوقی از زبرجد
سبز در گردن و دو گوشواره یکی از یاقوت سرخ و یکی از زبرجد سبز در گوشها و در آن تخت
چون کوکب درخشنده جا گرفته و صد هزار حوری ماه پیکر در خدمت ایستاده دست در سینه ایستاده اند
و از کثرت حیا نظر بر یمین و یسار نمیکردند چون آدم و حوا آن صورت خورشید طلعت را دیدند
بسجده افتادند و گفتند ما در حضور این صورت لیاقت ایستادن ندیدیم مروی است اول سجده که در
بنی آدم مقرر گشت همین بود که آدم و حوا در آن قصر کردند پس جبرئیل گفت ای آدم و حوا هیچ
میدانید که این چه صورت است گفتند نه جبرئیل گفت این صورت دختر فرخنده اختر بهترین عالمیان
حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله است که بجهت وجود مسعود او خدا ترا و جمیع ما سوی الله
خلق فرموده و آن جناب را بخطاب مستطاب لولاک لولاک لما خلقت الافلاک مخاطب ساخته
آدم گفت یا جبرئیل این تاج در سرش چیست که با این نور و درخشندگی در سرش است گفت یا آدم
این شبه ذات کامل الصفات حضرت مستطاب محمد صلی الله علیه و آله است که پدر بزرگوار او
است آدم گفت این طوق زبرجد چیست که در گردنش هست که از غایت تلألؤ و روشنی مثل
و نظیر ندارد گفت آن نور خورشید عالم افروز ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
که جفت و قرین اوست آدم گفت این دو گوشواره سبز و سرخ با این شعاع و فروغ که چیست
که در گوشهایش است گفت دو فرزند دلبند او حسن و حسین علیهما السلام است آدم گفت
این پنج نفر چه کسانند که نورانیت ایشان را وصف و بیان نتوان کرد گفت ایشان از نسل تو
خواهند آمد که اگر ظهور وجود مبارک شان مقصود نمیبود نه ملک بودی و نه ملکوت
نه عرش و نه کرسی و نه کواکب و نه نور و نه حوا و نه سایر اشیا از ما یری و ما لا یری و حقیقت
بسبب این پنج تن جمیع موجودات را ایجاد کرده پس ای آدم نامهای بزرگوار ایشان را یاد گیر تا
روزی بکار تو آید آدم گفت یا جبرئیل بخوان نامهای ایشان را امید که در ضمیر من بماند جبرئیل
گفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام حضرت آدم نام بزرگوار همه
ایشانرا بسیار تکرار نموده گفت یا جبرئیل مرا مشکلی بهم رسید مانند جبرئیل گفت بگو گفت

در این چه حکمت است که گوشواره ها هر دو در یک رنگ نیستند و یکی سبز و دیگری سرخ است
چون جناب آدم این سؤال را کرد جناب جبرئیل بگریه در افتاده گفت ای آدم در زمان ذریه تو جمعی
از اهل کفر و نفاق این دو نفر مظلوم را شهید میکنند یکی را با زهر هلاهل و یکی را
با تیغ بیدریغ سر از بدن جدا کنند و در نفس آخر این رنگ مبارک امام حسن علیه السلام
سبز میشود و رنگ مبارک امام حسین علیه السلام از خون لاله گون سرخ جناب آدم و حوا
چون این سخن را از جبرئیل شنیدند بنا گریستند و آن قدر دلتنگ شدند که از
آمرزش خود بیزار شدند و فغان زار نها میکردند و مضطرب بودند پس ملائکه هفت
آسمان ها و هشت بهشت و رضوان و حور العین با آدم و حوا موافقت کرده میگریستند پس آدم
و حوا در همان روز از غم و اندوه بتعزیه داری مشغول شدند بعد از آن حضرت صفوف
ملائک را امر فرمود که فوج فوج به تعزیت و سر سلامتی آدم و حوا رفته ایشان را تسلی و آرام
و دلداری دهند و آن محنت و مصیبت را از دل ایشان محو کردند تا برفاه حال در بهشت
عنبر سرشت بعیش و کامرانی مشغول گردند و لعل مقصود محتشم همین عزاداریست چنانکه گفته

در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

وجه تسمیه کربلا در قاموس نوشته شده که اشتقاقش یا از کربله است بفتح

کاف و باء موحده بر وزن عقله بمعنی رخوت و نرمیست یقال بیر کربلة ای رخوة فی قدمیه بجهة
آنکه خاکش نرم بود و یا از کربلت است بمعنی الخالص الزکی یقال کربلت الحنطة اذا نقاها فسمیت بذلک
لان ارضها خالصة طینة یا از کربلت بر وزن جعفر نام علفیست که بسیار سرخ و براق
باشد زیرا که از آن علف در آن زمین بسیار بود یا اینکه مرکب است از کرب و بلا و از جهة
کثرت استعمال کربلا شده زیرا که روایت شده که بهترین اولاد پیغمبران در آن جا کربت دیده
و سر انور اکثر ایشان در آن زمین بالتقیه و بسکم که سر بریده اند و ملائکه هزاران سال
قبل از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحیة و الثناء آن مکان شریف را زیارت میکردند
و قد قتل فیها قبل الحسین علیه السلام مائتا نبی و مائتا سبط و انها تزف الی الجنة بطینها و شجرها
و جمیع ما فیها کما تزف العروس الی زوجها و جمعی از پیغمبران بر آن مکان عبور نموده تا که
مصیبت فرزند لولاک شده بر هر یکی یک غمی از کرب و بلا وارد شده است

روایات است

زمین کربلا را فضیلت لا تعد و لا تحصی است از آن جمله زمین کربلا
در تمام روی زمین از همگی اشرف و اطیب و اعز و اقرب است

از کامل الزیارة

از فخر الساجدین جناب امام زین العابدین علیه السلام روایت شده
که حق سبحانه و تعالی کربلا را حرم امن با برکت قرار داده پیش از آنکه کعبه را خلق نماید بیست
و چهار هزار سال و چون حق تعالی در ابتدای قیامت زمین را بلرزه در آورد کربلا را بر تر ارض کرب
بلا را با خاک نورانی و صاف پس بکرداند و از بهترین باغهای بهشت و بهترین مساکن

از سکنهای بهشت که ساکن نمیشود در آن مگر مقربان و پیغمبران و رسولان و آن زمین روشنائی میدهد در بهشت چنانکه ستارههای بسیار روشن در میان ستارهها برای اهل زمین روشنائی میدهند که نورش دیدههای اهل بهشت را خیره کند و آن زمین مقدس ندا کند در میان بهشت منم آن زمین طیب و مبارکی که در آغوش گرفتم و در بر خویش داشتم نعش بهترین شهیدان و سید جوانان اهل بهشت را **و از آن جمله اینکه** خاک کربلا را خداوند عالم تحفه و هدیه حور العین قرار داده چنانکه در کتاب سفینة النجاة روایت است که هرگاه ملائکه ملاء اعلا بزمین نزول نمایند حور العین با ایشان گویند که از برای ما خاک کربلا و تسبیحی از آن ارض منوره بیاورید **و از آن جمله اینکه** زمین کربلا قبة الاسلام است چنانکه روایت شده در سفینة النجاة و هی البقعة التی کانت قبة الاسلام نجی الله فیه المؤمنین الذین آمنوا مع نوح فی الطوفان **و در کتاب کامل الزیارة روایت شده** که امر نمود حق تعالی ملائکه که زیارت نمایند موضع دفن آن سرور را هزار سال پیش از شهادت آن بزرگوار **ایضا فیها** روایت شده که در وقت هر نماز از نمازهای پنجگانه هفتاد هزار ملک بزیارت آن سرور مشرف میشوند تا روز قیامت نوبت زیارت بایشان میسر نمیشود **و در کتاب کنز الغرائب مسطور است** که زمین کربلا را پنج درجه است **درجه اولی** از آب و خاکست مثل باقی اراضی که درخت و گیاه از او میروید و زراعت میشود **درجه دویم** آن مقام فیض و رحمتست که آن خاک مقدس بجهة فروتنی و واسطه قبول نمودن آن خضوع و انکسار را در عالم تکلیف تکوینی بنا بحدیث ولا من ارض و لا ما الا عوقب لترک التواضع الخ که چنان فضیلت و رحمت در آن تربت پاک قرار فرموده اند که جمیع عوالم امکان از آن تربت قدس بهره و فیض میبرند بلکه فضایل و مناقب آن زمین مقدس برتری دارد بر تربت مراقد جمیع ائمه اطهار علیهم السلام حتی بر مرقد انور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله زیرا که چند فضیلت در تربت حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحیة و الثناء هست که در تربت هیچ پیغمبری و وصی او نیست و در تربتهای سائر ائمه علیهم السلام نیست **چنانکه صاحب کتاب سفینة النجاة** و غیره ذکر کرده اند که چون مشیت کامله الهیه بر این قرار یافته بود که پیغمبران عظام خود را بسبب سید الشهداء علیه السلام بفیوضات کامله و درجات عالیه رسانند لهذا او و دود ایشان را بآن سرزمین محنت قرین منتقل فرموده و از قصهها بلاء آن مظلوم مطلع نموده و ایشان گریسته و بر قاتل آن مظلوم لعن و طعن کرده بفیوضات کامله و درجات عالیه رسیده اند و اکثر برادر وقت ورود بآن زمین بلیه و محنتی روی داده و بعضی پا شکسته و برخی ولد بشیر ارباب فاستی با آن مظلوم شهید شده و بدرجه شهادت رسیده اند **درجه سیم** کربلا محل اندوه و محنتست و هر یک از مقربین درگاه الهی و انبیا و اولیا و اوصیا جملگی در وقت ورود بآن ارض فیض قرین باید مهموم و اندوهگین

در بیان خاک کربلا

باشند چنانکه حضرت صادق علیه السلام در خصوص زائرین آن مظلوم میفرماید که زائرین باید تشنه و گرسنه و ژولیده مو و گرد آلود و گریان و مهموم باشند تا شایسته زائر المستشهد بزیارتی که است و اهل جنبه المظلومین المهمومین **درجه چهارم** کربلا نعیم جنانست زیرا که جمیع بهشت را خداوند متعال از نور مقدس منور مدفون کربلا خامس آل عبا علیه السلام خلق فرموده و حضرت صادق علیه السلام در خصوص تارکین زیارت آن سرور فرموده ومن ترک زیارة الحسین علیه السلام و هو یزعم انه لنا شیعة فلیس هو لنا بشیعة و ان کان من اهل الجنة فهو ضیفان اهل الجنة و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده ان اشرف الجنة من الحسین علیه السلام پس طالبین بهشت را لازمست که داخل کربلا وی ظاهری و لوازمات خاصه آن که عبادات و بکاء او مجالس عزاست شود تا در یوم النشور بمقام قرب و مصاحبت آن بزرگوار در جنات النعیم باشد **درجه پنجم** رضوان الله یعنی مکان خوشنودی که فوق همه نعمتها و راحتها و فیضهاست زیرا که آن تربت پاک با خضوع که در عالم تکوین قبول نمود دارای نور الانوار جمیع الانوار شد و خداوند عالم آن تربت طاهره را باعث ضیا و روشنائی جمیع بهشت فرموده و مکان و مقام پیغمبران اولو العزم در بهشت عنبر سرشت در تربت کربلا خواهد شد و همین خاک کربلاست که در مقام فخر و مباهات فریاد مینماید انا ارض الله المقدسة المبارکة و با اعتقاد پاک دفن شده گان آن خاک از بیم و هراس یوم الحساب آسوده و مطمئن شده من دون الحساب داخل جنان و ساکن حسن المآب میشوند بلکه بروایت حضرت صادق علیه السلام هر خوشتری که در کربلا میرد به بهشت میرود

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در کتاب منتهی المطلب روایت کرده

که زنی بود زانیه و عادتش آن زن در مرتبه بود که اولاد خود را که از زنا متولد میشد بر آتش میسوزانید تا کسی از افعال بد او مطلع نگردد و هیچکس را از اقوام او بر عمل قبیح او مطلع نبود غیر از مادرش و روزی کار خوی را با این عمل شنیع کرده را بدید تا وقتی که مرگ او در یافت و قتیکه آن زن را دفن نمودند زمین قبر او را قبول نکرده بیرون انداخت پس قبر دیگر درست کرده دفن نمودند باز زمین او را قبول نکرده جسدش را بیرون انداخت دفعه سیم بجای دیگر قبر کنده همینکه دفن نمودند زمین قبرا و را بیرون انداخت پس اقوام و اهل آن متحیر ماندند مجدد من حضرت صادق علیه السلام آمده احوالات او را عرض کردند حضرت صادق علیه السلام آمده احوالات او را عرضکردند حضرت صادق علیه السلام متوجه مادر آن زن گشته فرمود که عمل آن زن چه بود مادرش تماما عرضکرد عمل او خبر شد با آنحضرت حضرت فرمود سبب قبول نکردن زمین جسد او اینست که آن فلذه فرزندان خود را که مخلوق خالق حکیم بودند بعذاب خداوند قهار که آتش است معذب نموده چاره او اینست که قدری از تربت طاهره حسین علیه السلام را با او دفن کنید چون اقوام آن زن چنان کرده

احوال اخلاف دفن آن زانیه و ناپسند تربت طاهره حسین علیه الفداء

زمین او را هول کرد و این روایت در اکثر کتب است لاسیما در باب دفن اموات در نقل شده
وقریب باین مضمون فاضل دربندی در اسرار الشهادة نقل کرده

فاضل بسطامی علیه الرحمة در تحفة الحسنیة نقل نموده که پسر

که پسر یکی از خلفای بنی مروان در خواب دید که قیامت قیام کرده شخص گناهکار را که گناه
بسیار داشت ملائکه عذاب خواستند که به جهنم اش برند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که روزی این شخص بصحرای کربلا گذشته و غبار آن مطهر به جسدش نشسته و هر کس که
غبار کربلا به جسدش بنشیند آتش دوزخ بر او حرامست پس این شخص به برکت غبار تربت
حسین علیه السلام از آتش نجات یافت الحمد لله رب العالمین تمت **بدانکه فرات**
بوزن شجاع بضم الفاء قال فی المصباح الفرات بالضم الماء العذب فهو
نهر عظیم یخرج من آخر حدود الروم ثم یمر باطراف الشام بالکوفة ثم بالحلة ثم یلتقی مع الدجلة
فی البطائح ویصیران نهرا واحدا ثم یصب عند عبادان فی بحر فارس و فی المجمع البحرین و النهران
النیل والفرات یخرجان من اصل سدرة المنتهی ثم یصیران حیث اراد الله تعالی ثم یخرجان من الارض
و فی قوله تعالی واسقیناکم ماء فراتا ای عذبا و یقال عذب العذب و نهر و الفرات اسم نهر الکوفة و فی
التهذیب سئل عن الصادق علیه السلام عن شاطی الوادی الایمن الذی ذکره الله تعالی فی القرآن
قال هو الفرات و البقعة المبارکة هی کربلا و فی الفردوس ما الفرات یصب فیه میزابان من الجنة
و تحنک الولد بحبه الی الولایة و عن الصادق علیه السلام اذا شرب الماء بحرک الاباء و نقل
ان ماء الفرات یقرئک السلام **و در کتاب حلیة المتقین مجلسی مرحوم**
از سید الساجدین علیه السلام منقول است که ان الله عز و جل ملکا یهبط فی کل لیلة
و معه ثلاث مثاقیل من مسک الجنة فیطرحه فی فراتکم هذا و ما من نهر فی شرق الارض و غربها
اعظم برکة منه **و فی التهذیب** قال ابو عبد الله علیه السلام یقول تعد
کلمات انه یسقط فی الفرات فی کل یوم سبع قطرات من الجنة اما لو علم الناس ما فیه من البرکة
لضربوا الاخبیة علی حافته و لولا ما یدخله من الخطائین ما اغتمس فیه ذو عاهة الا بری
و فی التحفة الرائق عن امیر المؤمنین علیه السلام ان اربعة انهار من انهار الدنیا
من الجنات فرات و نیل و جیحون و سیحان فالفرات فیها ماء و النیل
عسل و الجیحون لبن و السیحان شراب طهور **و در کتاب تحفه جناب**
ملا محمد جعفر اغدائی از کتب معتبره منقول است و ایضا در کتاب
بحر المصائب مسطور و مذکور است که وقتی جبرئیل از خداوند جلیل درخواست نمود
که میخواهم از منبع جمیع انهار روی زمین مطلع باشم خطاب رسید که از کنار شط
فرات روانه شو تا منبع جمیع انهار روی زمین را بعین الیقین ببینی و بدانی پس
جبرئیل چنانکه مامور شده بود رفت تا اینکه در مکانی با صفا و جائی فرح افزایی دید تختی

در بیان آب فرات و فضایل آن

دیدن جبرئیل منبع آب فرات را

نهاده

نهاده شده و امیر منیر بر فراز سریر خوابیده و برد سفیدی بر رویش افتاده و سه نهر از پهلو
کشیده شده و از سرانگشتان اعجاز نشانش چشمه‌های آب در صحاری جاری گردیده از دیدار آگاه
عالم السر و الخفیات مسئلت نمود که این شخص که بر بالای سریر کیست و نام نامیش چیست ندا رسید
که پرده از رخسارش کنار کرده و بر جمالش نظر حقیقت بر گشا چون چنان کرد حضرت شاه ولایت
و سر الله فی الارضین و السموات را مشاهده و از سرچشمه فیوضات نقابتش را دید و بنای انتهی
مسئلت خود را فهمید که و من الماء کل شیء حی پس ای عارف حق بین بدان و بفهم و به یقین
که حیات جمیع العالمین بسته بوجود مبارک حضرت خاتم النبیین و جناب سید الوصیین امیر المؤمنین
و اولاد طیبین و طاهرین اوست و این منبع فرات که تفصیلش در حدیث شریف مذکور گردید
اشاره بمنبع حیات و مقصد کل حیات است چنانکه در فقرات زیارت جامعه ائمه اشاره باین
مطلب شده که ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأویه و منتهاه پس معلوم
گردید که آب که رکن اعظم حیات است نسبت بجمیع نباتات و حیوانات و علت قوام حیات ممکنات
موقوف و بسته بر آن است از ایشان علیهم السلام که اصول جمیع فیوضات ایشان خواهد
شد **و مترجم عاصی عرض میکند** که آب فرات اختصاص
و خواص و بدایع بسیار است از آن جمله اقرار کردن آن است بولایت حضرت شاه ولایت امیر المؤمنین
علیه السلام **چنانکه روایت شده** چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از جنگ صفین و وقایع آن سرزمین فارغ گردیده با اصحاب و احباب در کنار فرات ایستاده
خطاب نموده که من انا پس آب فرات بموج و اضطراب و لرزش در آمده و موجهای آنرا بلند گردید
و جماعت لشکر ملاحظه اوضاع فرات نموده متوجه بودند که ناگاه جمیع حاضرین شنیدند
که آب فرات به بیان افصح و ابلغ گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد ان امیر المؤمنین علیا ولی الله و حجة الله علی خلقه و فرات همان نهریست که مهر
و صداق فاطمه زهرا سلام الله علیها داخل شده و مال مطلق آن مخدره بود و هر کس
بل بر حیوانات صحراها و پرنده گان هوا مباح و حلال بود و لیکن چه سود که اولاد آن مخدره
محشر و بضعه سید بشر و نور چشمان ساقی کوثر در کنار همین آب فرات از بی آبی و شدت عطش
بریان و نالان و از سوز جگر دل کباب و دیده‌ها پر آب شده بنوعیکه زبان شان خشک شده
و در حال تکلم بکام شان می چسبید و از حرارت جگر دلشان چون ماهی بخاک افتاده بی تاب
و پر اضطراب بوده آب فرات را از دور می دیدند آب چشمها را با آه حسرت می باریدند
و در وقت تلاطم فرات آن تشنگان لطمها بر سر و رو میزدند و هر وقت که در نزد ایشان
ذکر آب میشد همگی بیتاب و دل خراب و بر روی یکدیگر نگاه با حسرت نموده شعله آه شان تا
بمهر و ماه بلند میکردند و این همان فراتیست که دختر سکینه نام امام الناس بعد از شهادت
عموش حضرت عباس علیه السلام بالمره از آب بلکه از زندگی خود و طفلان تشنه مایوس
گشته اشاره بآب فرات نموده گویا چنین خطاب کرد **نظم**

نکند تا شبی کز آب کند لب تر ای فرات | شرمی مگر نکردی از آن سرو وای فرات
بر حال من نگر که بخنجر تشنه ام | در راه انتظار بکف ساغر ای فرات
سیراب کرد تشنه لبان یزید زان | بی کر داده بدم خنجر ای فرات
او خورد آب از دم خنجر توی روان | لب تشنه مانده سبط شه کوثر ای فرات
مادر نباد آنکه زجو آب خورد کسی | افتد ترا که نه چو سر هر کشور ای فرات
رحمی کن از برای خدا کاخر از عطش | پژمرده شد چو غنچه لب اصغر ای فرات
دور شهادتش چو مرا دل کباب کرد | بی مخمورم میهمان دیگر ای فرات
لشکر شکست گشت علمدار دین شهید | کشتی شکست و رفت ز کف لنگر ای فرات

ابیات ترکی

قان اولدی باغریمون دونرسن قاننر الفرات | سو ویرمدون نه دن شه عطشانه الفرات
سن آه خکلان بو دشت بلا نزالفرات | قوی من باخوم بو اصغر عطشانه ای الفرات

فی بحر المصائب عن النبی صلی الله علیه و آله

انه قال للشهید سبع خصال من الله **الاول** اول قطرة من دمه مغفور له کل ذنب **والثانیة** یقع راسه فی حجر زوجته من الحور العین و تمسح الغبار عن وجهه **والثالثة** یکسی من کسوة الجنة **والرابعة** یبتدرها خزنة الجنة بکل ریح طیبة ایهم یاخذ منه **والخامسة** ان یری منزله فی الجنة **والسادسة** یقال لروحه اسرح فی الجنة حیث شئت **والسابعة** ان ینظر فی وجه الله و انها الراحة لکل نبی و شهید ؟

در کتاب تحفة الذاکرین کرمانشاهی و کنز الغرائب مسطور است که روایت

کرده ام المؤمنین جناب ام سلمه روزی خاتم انبیا صلی الله علیه و آله از حجرها میگذشت ناگاه از دشت آوازی بلند گشت آنجناب باطراف ملاحظه کرده کسی ندیدند بار دیگر فریادی شنیدند و ملتفت نگردیدند سیم بار حضرت احمد مختار نظر بهر اطراف گشاده چشمش بر آهوی پا بسته افتاد که عرض میکند یا رسول الله صلی الله علیه و آله این یهودی مرا صید کرده و دو فرزند شیرخوار دارم پس از آنکه دارم که ایشان را شیر نداده ام خیلی دلگیر و نگرانم کرم فرموده که شیر داده باز مراجعت نمایم حضرت فرمود البته مراجعت خواهی کرد عرض کرد بلی اگر چنانکه گفتم خلاف واقع شود و تاخیر نمایم خدا مرا مانند جماعت عشار عذاب کند حضرت ضامن شده آهو رفت بعد از زمانی در موعد مقرر دیدند آهو با دو بچه اش آمدند هر سه پابوسی آن بزرگوار مشرف شدند صیاد یهودی از مشاهده این معجزه باهره بشرف اسلام مشرف شده برضای خاطر شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله آهو را آزاد کرد آهو با دو آهو بره حضرت رسول صلی الله علیه و آله با زبان خود دعا و ثنا کرده خواستند و بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شان

آزادی زنجیر بندرا طوق بگردن آن آهو بست بعد از آن آهو منسوب است برسول خدا صلی الله علیه و آله و آزاد کرده آن بزرگوار است پس هر کس که آن نشان را میدید احترام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مراعات کرده آن آهو را صید نکرده و زخمی نمیزدند کاش گوشت آن بمردم حرام شده بود آه آه صد هزار آه نمیدانم که آهوان حرم سرای نبوت و ولایت را چرا در صحرای کربلا صیادان بی رحم کوفه و شام بجراحات شمشیر و نیزه جفا تشنه و گرسنه صید کرده بعضی را کشتند و بعضی را اسیر و دستگیر در بیابانها و صحراها و بازارها با هزار ظلم و ستم میگردانیدند و باین ظلمها اکتفا نکرده قلب مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله را شکستند مجلس مثل ابن زیاد ملعون در کوفه و مجلس چون یزید پلید در شام شوم کشیدند چه مصیبتها با آن دست بستگان وارد آوردند ؟

بدانکه در علت حدوث خارق عادات بعد از شهادت آن قتیل العبرات بعضی از علماء

رضوان الله علیهم سه وجه ذکر کرده است احتمال اگرچه وجوه بسیار بلکه بیشمار دارد **وجه اول** چنانکه بالملازم مصداق لولاک لما خلقت الافلاک وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و ایضا بمفاد لولا الامام لساخت الارض والسموات وجود سرتاسر وجود امام علیه السلام علت بقای نظام کائنات و قوام ارضین و سموات و جمیع ماسوی است و وجود اشرف حضرت ختمی مآب علت ایجاد جمیع ماسوی است بالحدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف پس واضح شد که ایجاد ممکنات محض از برای معرفت خالق بیچون است پس وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله در عالم امکان در منزله فؤاد است که مقام معرفت است فلهذا اگر وجود مبارک آنحضرت علت نمیگشت معرفت خدا ممکن نمیشد و اگر معرفت خدا ممکن و مقدور نمیشد هیچ ممکنی از دایره ممکنات موجود و مخلوق نمیگردید پس اگر وجود مبارک آنحضرت باعث نگشتی هیچ مخلوقی از حیز عدم بعرصه وجود قدم نمینهاد پس معلوم شد که وجود ذات بابرکات آنحضرت علت غائی ممکنات است و کلام حقیقت فرجام خداوند عالم که فرموده در باره آنحضرت که خلقتک لنفسی و خلقت الاشیاء لاجلک در این مطلب دلیل واضح و مبرهن میباشد پس علت ایجاد جمیع موجودات ذات قدسی صفات آن بزرگوار است که عین معرفت حق و حق شناسی مطلق است و اما وجود امام علیه السلام پس او نیز باعث بقای کائنات و نظام جمیع مخلوقات است بعلت اینکه آن والاشان بمنزله قلب عالم امکانست زیرا که مقام قلب بعد از مقام فؤاد است و مقام امام علیه السلام نیز بعد از مقام خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است پس چنانکه جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بمنزله فؤاد کائنات است بسبب تقدیم و اولیت همچنین امام علیه السلام بمنزله قلب کائنات و مخلوقات است باعتبار ثانویت و همینکه محقق و مبرهن شد که امام علیه السلام بمنزله قلب عالم ایجاد و امکان است پس لامحاله وجود انور آنحضرت باعث بقای نظام عالم خواهد شد زیرا که قلب مقام یقین است و یقین موجب اطمینان نفس است و سبب اطمینان نفس مستقیم گردانیدن رای است در شئون

داشتن هریک از قوی وجوارح باطنی وظاهری با فعال خاصه ولازمه خود وهمین استقامت
بر وجه مزبور عبارتست از انتظام قوی وجوارح بنظم فطریه وداشتن اضلیه منوطی وموقوف
جمیع انها بوجود قلب پس چنانکه انتظام امور وافعال قوی وجوارح بسبب وجود قلبست
همکذا انتظام اسمانها وزمینها وما بینهن وما فوقهن وما تحتهن از نظم طبیعی خود موقوف
وبسته بوجود امام علیه السلام است وبنابراین هرگاه اختلالی در احوال خیر مآل امام علیه السلام
واقع شود همه اسمانها وزمینها با جمیع انچه در انهاست منحرف ومختل خواهد شد از نظم
طبیعی خود همچنانکه هرگاه تکسری در قلب بهم رسد همه قوی وجوارح وحواس از افعال متعلقه
ولازمه خود باز میماند

بر حیرتم که چون شد زشت زمین چونکون — چرا نکشت نکون این سپهر بوقلمون
بلی زمین وجود امام زین عباد — زنظم خود نفتاد این سپهر کج بنیاد

وجه دویم انکه نظر بفحوای انا مدینة العلم وعلی بابها حضرت خاتم النبیین
مخزن علوم وفیوضات اسرار الهیه است وهمچنین امام علیه السلام نیز باب فاضات الهیه است
چنانکه واسطه استفاضات مخلوقیه است پس اگر باب فیض مسدود شود وواسطه ان مفقود
گردد جمیع کاینات ومخلوقات بسبب استفاضه فیض من دون الواسطه از مبدء فیاض علی الاطلاق
در افعال واثار وبقای خود عاری وخالی میماند وعالم بالمره فانی ومعدوم وخراب میشود تکون واضح
ومعلوم میشود که از عالم عقول ونفوس وانوار واشباح واجسام وابدان واصلاب ووجود
وامکان وظهور وخفا الی اخر العوالم کلها وجود فایض الجود حضرت امام علیه السلام در هر عالم
بحسب ووفق همان عالم علت وسبب بقای نظام ان عالم است مثلا عقل امام علیه السلام
در عالم عقل علت بقاء وظهور ونظام جمیع عقولست وهکذا نورش در عالم انوار وروحش
در عالم ارواح وجسمش در عالم اجسام وکذلک ما بعدها من جمیع العوالم در هر عالمی وجود ان
بزرگوار باعث بقای ان عالم در نظام طبیعی خود میباشد چنانکه امام جعفر صادق علیه السلام
بر داود بن کثیر فرمود که یا داود ان الله خلقنا وفضلنا وجعلنا امنائه وحفظته وخزانه
علی ما فی السموات والارض یعنی ای داود بدرستیکه خداوند بیچون خلق کرد ما را وتفضیل
وبرتری داد ما را بر همه مخلوقات وما را امینان ودایع واسرار خود ساخت در میان بندگانش
وگردانید ما را نگاهدارندگان وخزینه داران بر هر چه در اسمانها وزمینهاست ودر بعض فقرات
زیارت جامعه نیز اشعاری واشاره باین مطلب فرموده اند که انتم نور الاخیار وهداة الابرار
وحجج الجبار بکم فتح الله وبکم یختم وبکم ینزل الغیث وبکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الخ
پس از فقرات وفحاوی حدیث وزیارت معلوم میشود که وجود امام علیه السلام باعث بقای نظام
عالم است بلکه موقوف ومنوط بودن محفوظی عالم بوجود اقدس امام علیه السلام **نظم**

انکه بد گنجور گنج بحت ذات — منتظم بود از وجودش ممکنات
انکه از نورش جهان اباد بود — ناخدای کشتی ایجاد بود

پس بمقتضای دلائل مسطوره لازم میاید بدان هنگامیکه جسم مبارک امام حسین علیه السلام

مجروح وگاهی غشوه با نجناب طاری میشد چون بدن نورش میغلطید تا ان زمانیکه روح
شریفش از بدن لطیفش مفارقت کرد میبایست که همه اجسام مجروح وهر ذی روحی
بی روح وعالم یکسر مانند طوفان نوح گردد ولیکن معروض میدارم که چون در ان عشا
ودیعه ومواریث امامت وولایت بحضرت فخر الساجدین تعلق گرفت لهذا از برکت وجود
انحضرت نظام عالم برقرار ماند وبنابراین انقلابات وضاع واحوال اسمانها وزمینها با وجود
تعلق امامت بحضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام بجهه این بود که چون
تعلق امامت از امامی بر امامی دیگر منوط وموقوفست بر زهاق روح از امام اول زیرا
که امامت در زمان واحد میباید منحصر بفرد باشد مثل نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه
واله از زمان بعثت الی یوم القیمه وجهة انحصار دلایل بسیار است که اینجا محل تفصیل نیست
حاصل کلام انکه در ان ساعت که جناب سید الشهدا علیه السلام در رمق اخرین بیهوش
بزمین افتاده وهنوز روح شریفش از بدن مفارقت نکرده بود در ان هنگام نور امامت تمام
از انجناب منقطع وبحضرت سجاد علیه السلام منتقل نشده بود فلهذا از ان جهت
تغیرات در عالم امکان ظاهر گردید وهنگامیکه انحضرت شهید شد ونور امامت بالتمام
بر جناب سید الساجدین علیه السلام رسید ان انقلابات برطرف ونظام عالم برقرار
چنانکه در این زمان نظام عالم بوجود فایض الجود حجة غایب علیه السلام عجل الله فرجه منظوم
وبرقرارست پس اگر وجود ان بزرگوار نباشد عالم بالمره فانی وخراب خواهد شد

اما کیفیت عدم انقطاع نور امامت بالتمام از جناب سید الشهدا

سبب علت عدم انقطاع نور امامت از سید الشهدا

روح العالمین له الفدا وعدم انتقال نور تمام بسید سجاد علیه السلام باینطریق است که از زمانیکه
سرور شهیدان از میدان مراجعت فرموده ودایع امامت بحضرت سید سجاد علیه السلام سپردند
افتاب امامت که در برج دوازده گانه فلک ولایت سایر بود از برج حسینی روی بغروب ودر برج
سجادی روی بطلوع داشت لهذا افتاب امامت قدری از انطرف بغروب وازین سمت
بطلوع نزدیک میشد تا وقتی که شمر کافر بر سینه پر جراحت سرور تشنه لبان نشسته
وخنجر کین بر گلوی نازنین امام دین نهاده وسر انورش را از نعش اطیب اطهر
جدا نموده خورشید امامت بعلت غروب برج حسینی غارب گردید لیکن مثل غروب
خورشید ظاهری بقیه شعاعش مثل روشنائی وسرخی بعد از غروب خورشید ظاهری
در عالم نمودار بود در همان حال منتقل برج سجادی وطلیعه ان از ان برج مانند روشنائی
بین الطلوعین در جهان اشکار گردید اما قرص خورشید امامت در برج سجادی بوجه
تام وتمام طالع وظاهر نگردیده بود وهنگامیکه جناب سید الشهدا علیه السلام بدرجه رفیعه
شهادت رسید وروح مقدسش بالتمام از جسد عنصری ظاهری راحق وخارج گردید
ان انتقال خورشید امامت که از انحضرت در جهان باقی بود بالمره برطرف شد لیکن چه

هما الحال فی الفور فرض آن خورشید که منتقل به برج تباهی شده بود از مشرق جهان ظاهر نگردید بلکه همان شعاع عشق ظاهر بود زیرا که از بسیاری ظلمت کفر که بر آن مرکز دایره وجود احاطه کرده بود انحضرت دریان حین منوجهر عالم باطن بود و همگی اوضاع جهان منقلب و پریشان و احوال زمین و آسمان متغیر و دگرگون گردید لا زحکمت بالغه خدا بالهام غیبی منوجه عالم ظاهر گردید هر انسان و ابران از بستر بیماری برخواست ثم فی الفور که خورشید امامت منتقل به برج وجوب انجناب گردیده بود از افق روزگار طالع گشته انقلابات ارض و سما زایل و مکان از سکون کامل و اصل گردید چنانکه از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام روایت است که مادر آن وقت در دور بستر برادر بیمارم نشسته بودیم و بر حال خود گریه میکردیم و برادرم بیهوش در بستر بیماری افتاده بود که ناگاه متغیر الحال و هراسان از بستر برخواست و روی خود را بجانب عمه ام جناب زینب خاتون کرده فرمود عمه جان کار دیگر گذشت بر خیز زنهای دیگر و کودکان را جمع کن و کمر را اسیری محکم بر بندید و مهیای گرفتاری کوفیان و شامیان باشید و صبر را شعار خود سازید و وصیتهای پدرم را فراموش مکنید زیرا که پدر مرا کشتند و نعش و خیمه دش را بخون جلالتش اغشته روزنگین کردند کما مر میفرمود نظم

ای وای که کشته شد حسینم	غلطید بخون ضیاء عینم
بر جانب فلکه نظر کن	رومجر بلی تبر کن
آن راس که بر سر سنان است	بالله سر باب من حسین است
کشتیم زجور شمر کافر	من بی پدر و تو بی برادر
ای عمه زاد دلکبابم	ای مادر طفلهای یتیم
بر خیز که موسم اسیریست	منشین که زمان دستگیریست

وجه ششم آنکه خارق عادات هر یکی آیتی بود از آیات الحکیم علی الاله بمقتضای مضمون سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اثبات حقیت سیدنا الحسین علیه السلام و بطلان یزید ملعون تا هنگام دوره روزگار الی یوم القرار هویدا و آشکار فرمودند تا تمام حجت باشد بر جمیع مردم که راه هدا سبیل حق لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و اگر این چنین علامات و معجزات و کرامات ظاهر نمیشد احتمال داشت که مردم بالکلیه از اعتقاد حقیت آل علی علیه السلام اعراض نموده و بر حقیت آل سفیان علیهم اللعنة والنیران اعتقاد می نمودند چون در روز نعش شهادت جناب سید الشهدا علیه السلام این نوع تغیرات و خوارق عادات در عالم مشاهده کردند یقین بایشان بر حقیت حضرت حسین علیه السلام و حسینیان و بطلان یزید و یزیدیان کامل گردید بدرجه که در آنک زمانی شیعیان اخلاص شعار حقیت و مظلومیت آن بزرگوار را زیاده از سابق مشاهده کرده و بر یقین ایشان افزوده با محبان و فادار موافقت و مصاحبت نموده دمار از روزگار یزیدیان و مروانیان و شامیان و کوفیان بر آوردند

و از روایتی که صاحب کتاب سرور المومنین روایت کرده برای سرور و صینه ذکر میکنم

ذکر السید هاشم البحرانی فی کتاب معالم الزلفی ان المتوکل لعنه الله بعث الی عبد السلام الملقب بدیک الجن بعد ما مضت من اللیل برهة فلما اخبره بذلک تخیل فی نفسه انه ما دعاه فی هذا الوقت الا لیسئله عن فضائل اهل البیت علیهم السلام فاذا ذکر له شیئا من فضائلهم قتله حنقا و عداوة لآل محمد صلی الله علیه و آله فاغتسل و تحنط و اوصی و ذهب الیه و وجده و بین یدیه شمعة و هو وحده فلما دخل امره بالجلوس قال له انی بعثت الیک لاسئلک عن معنی بیت فلئن اصدقتنی فاعطیک بدرة من الذهب و الا قتلتک قال اصدقک یا امیر الفاسقین فما قصدت بقولک شعرا

اصبحت جسم بلابل الصدر ... وابیت منطویا علی جمر
ان بحت یوما طل فیه دمی ... وان کتمت یضیق به صدری

اخبرنی ما هذا الذی فی صدرک قد ضاق به ذرعک فقلت یا امیر الفاسقین ان اعطیتنی الامان اصدقک قال لک الامان فقلت شعرا اسماه علی ابی الحسن عمر و صاحبه ابوبکر ثم قال ما تقول فی یزید بن معاویة قلت رجس نجس کافر ملعون قال لئن لم تأتنی بشاهد من کلامه لآخذت الذی فیه عیناک فقلت له قال لعنه الله حین ما اتی برأس الحسین علیه السلام و جعل بین یدیه فانشد یقول

لعبت هاشم بالملک فلا ... خبر جاء و لا وحی نزل

و هذا الکلام منه انکار للنبی صلی الله علیه و آله و انه لم ینزل من الله علیه وحی فقال المتوکل لعن الله یزید ثم قال من این اخذ و علی قول من استند و علی رای من اعتمد فی هذا المذهب الباطل قلت بقول ابیه معاویة علیه اللعنة والهاویة فغضب المتوکل اللعین و قال فض الله فاک و احمد ملاک ان معاویة کان کاتب الوحی و خال المؤمنین لئن لم تاتنی بشاهد من کلامه لآخذن الذی فیه عیناک فقلت لما حضرت الوفاة معاویة التفت الیه امرئته و قالت لا انکح بعدک ابدا فتوجه الیها و قال شعرا

اذا مت یا ام حمیراء فانکحی ... فلیس لنا بعد الممات تلاقیا
فان کنت قد اخبرت عن مبعث لنا ... احادیث لهو تجعل القلب ساهیا

قال الراوی فلما سمع المتوکل لعنه الله منه ذلک امر له ببدرة من ذهب و خصه فی نفسه انتهی

و فی کتاب مجمع البحرین للغة عن ابن الطیار قال ذکرنا محمد بن

ابی بکر عند ابی عبد الله علیه السلام فقال ابو عبد الله علیه السلام انه قال لامیر المؤمنین علیه السلام یوما من الایام ابسط یدک لابایعک فقال علیه السلام او ما فعلت قال بلی فبسط یده فقال اشهد انک امام مفترض الطاعة و ان ابی فی النار فقال ابو عبد الله علیه السلام کان النجابة من قبل امه اسماء بنت عمیس لا من قبل ابیه و عن ابی جعفر علیه السلام ان محمد بن ابی بکر بایع علیا علیه السلام علی البراءة من ابیه و نقل عن بعض الافاضل انه انشد اباه عند ما الحاه ای لامه و نازعه و منعه عن ولاء امیر المؤمنین علیه السلام هذه الابیات

یا ابانا قد وجدنا ما صلح ... خاب من انت ابوه و افتضح

انما نقد بی منك الذی	ینقذ الدر من الماء الملح
یا بنی الزهراء انتم عدتی	وبكم فی الحشر میزانی رجح
انا قد صح ولائی فیکم	لا ابالی ای کلب قد نبح

ومحمد بن ابی بکر قتل بعد ومضر صفین وقتله عمرو بن العاص وحشی جثته فی جوف حمار میت واحرقه وکان محمد من احباء علی بن ابیطالب علیهما السلام ورباه فی حجره صغیراً لانه تزوج امه اسماء بنت عمیس وکان علیه السلام یقول هو ابنی من ظهر ابی بکر وکان قتله بمصر لما ولاه علی علیه السلام علیها فلما کت علیه اقول نقلت هذه العبارات کلها من کتاب مجمع البحرین ونحن نرتضی

فی البحار عن ابی المفضل قال ان المنتصر ابن المتوکل سمع اباه یشتم فاطمة

وامیر المؤمنین علی بن ابیطالب والحسنین علیهم السلام فسئل المنتصر رجلا من الناس عن ذلك فقال له قد وجب قتله الا انه من قتل اباه لم یطل له عمره قال المنتصر ما ابالی اذا اطعت الله بقتله ان یطول لی عمری ثم ان المنتصر حرض الاتراك علی قتل ابیه المتوکل قال ذات یوم کان المتوکل سکراناً فدخلوا علی مجلس المتوکل لعنه الله وسلوا سیوفهم وتصور واحد من ندمائه هذا الشقی ان هولاء الجماعة دخلوا علی مجلسه باذنه فقال یا امیر المؤمنین فقد حرموا الحیات والعقارب والاسد فهذه الوان السیوف والحسام فالتفت المتوکل وعلم مقصودهم فقال فقال ما تقولون فاذا انبعث من هولاء الاتراك ضرب بسیفه علی عاتق المتوکل حتی وصل السیف الی کبده ثم وصلت روحه الخبیثة الی بئس المصیر وبعد ذلك قال وزیره فتح بن الخاقان ان الخبوع لی یا امیر المؤمنین بعدك حرام والقی نفسه علی جسده فهجم الاتراك الیه وقطعوه اربا اربا ما احق الخنوع به

فی قال صاحب المجالس

ان المتوکل لعنه الله رای فی المنام ان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام ضربه سبع سیاط وقال له یا فاسق الی متی تؤذی اولادی فلما قام من تلك الرؤیا الا ایام قلائل وقد قتلوه فقال المنتصر انظروا الیه کم من قطعة جسده فتفحصوا ووجدوه قد صارت قطعات فقال المنتصر ان ابی المتوکل قد رای فی المنام ان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ضربه سبع سیاط والسوط کانه عن ذی الفقار فلزم ان یکون ابی سبعة قطعات فتفحصوا ووجدوا اصبعه مع خاتمه فی رکن البیت وکانت مدة ولایته اربعة عشر سنة وتسعة اشهر وقتل فی سنة المائتین وثلثه وخمسین من هجرة النبویة علیه وآله الاف الثناء والتحیة

روی الطبرسی علی الله مقامه فی کتابه الاحتجاج عن علی بن الحسین

سید الساجدین علیهما السلام انه قال کان امیر المؤمنین علیه السلام قاعداً ذات یوم فاقبل الیه رجل من الیونانیین المدعین للفلسفة والطب فقال له یا ابا الحسن بلغنی خبر صاحبك ای رسول الله صلی الله علیه وآله وان به جنوناً وجئت لاعالجه فلحقته قد مضی لحال سبیله

یعنی فدرحل ومات وفاتنی ما اردت من ذلك وقد قیل لی انك ابن عمه وصهره واری بك صفاراً قد علاك وساقین دقیقین وما اریهما تقلانك ای تحملانك فاما الصفار فعندی دوائه واما الساقان الدقیقان فلا حیلة لتغلیظهما والوجه ان ترفق بنفسك فی المشی تقلله ولا تکثره وفیما تحمله علی ظهرك وتحتضنه بصدرك ان تقللهما ولا تکثرهما فان ساقیك دقیقان لا یؤمن عند حمل ثقیل انقصافهما ای انکسارهما واما الصفار فعندی دوائه وهو هذا واخرج دوائه وقال هذا لا یؤذیك ولا یخیبك ای لا یبدلك ولکنه تلزمك حمیة یعنی پرهیز کردن من اللحم اربعین صباحاً ثم یزیل صفارك فقال له علی بن ابیطالب علیهما السلام قد ذکرت ما بدفع صفاری فهل تعرف شیئاً یزید فیه ویضره فقال الیونانی بلی عندی حبة من هذا واشار الی دواء معه وقال ان تناوله الانسان وبه صفار اماته من ساعته وان کان لم یکن فیه صفار صار به صفار حتی یموت فی یومه فقال علی علیه السلام فارنی هذا الضار فاعطاه ایاه فقال له کم قدر هذا قال قدره مثقالان وقدر کل حبة منه یقتل رجلا فتناوله علی علیه السلام فقمحه یعنی مثل سویق وسفوف نرم کرده بخورد فعرق عرقاً خفیفاً وجعل الیونانی یرتعد ویقول فی نفسه الان اوخذ بابن ابیطالب ویقال لی قتلته ولم یقبل منی قولی انه هو الجانی علی نفسه فتبسم علی علیه السلام وقال یا عبد الله الان اصح ما کنت بدنا ولم یضرنی ما زعمت انه سم ثم قال فغمض عینك فغمض ثم قال افتح عینك ففتح ونظر الی وجهه فاذا هو ابیض احمر مشرب حمرة فارتعد الرجل لما رآه وتبسم علی علیه السلام وقال این الصفار الذی زعمت انه بی قال الیونانی والله لکانك لست من رأیته قبل کنت مصفراً فانت الان مورد فقال علی علیه السلام فزال عنی الصفار بسمك الذی تزعم انه یقتلنی واما ساقای ومد رجلیه وکشف عن ساقیه فانك زعمت انی احتاج الی ان ارفق ببدنی فی حمل ما احمل علیه لئلا ینقصف الساقان وانا اریك ان طب الله عز وجل خلاف طبك ثم ضرب بیده الی اسطوانة خشب عظیمة یعنی ستون چوبین بزرگ مثل خم البکر در بامهاء غرفه ای از زیر چوبهای سقف خانه های بزرگ میکشند و چوبهارا از بالا پخش میکند ارند علی راسها سقف مجلسه الذی هو فیه وفوقه حجرتان احدیهما فوق الاخری وحرکها فاحتملها فارتفع السقف والحیطان والغرفتان فغشی علی الیونانی فقال علی علیه السلام صبوا علیه ماء فصبوا علیه ماء فافاق وهو یقول والله ما رایت کالیوم عجباً فقال له علی علیه السلام هذه قوة الساقین الدقیقین واحتمالهما افی طبك مثل هذا یا یونانی فقال الیونانی امثلك کان محمد صلی الله علیه وآله فقال علی علیه السلام وهل علمی الا من علمه وعقلی الا من عقله وقوتی الا من قوته ولقد اتاه طبیب ثقفی کان اطب العرب وقال له صلی الله علیه وآله ان کان بك جنون داویتك فقال له محمد صلی الله علیه وآله اتحب ان اریك آیة تعرف بها غنائی عن طبك وحاجتك الی طبی قال نعم قال صلی الله علیه وآله ای آیة ترید قال تدعو ذلك العذق یعنی درخت خرما واشار الی نخلة سحوق یعنی بلند فدعاه محمد صلی الله علیه وآله فانقلع اصلها من الارض و

تغدّ الارض خدّاً حتى وقفت بين يديه فقال له اكفاك قال لا قال فماذا تريد قال تأمرها
ان ترجع الى حيث جاءت منه وتستقر في مكانها الذى انقلعت منه فامرها محمد صلى الله
عليه وآله فرجعت واستقرت في مقرها فقال اليونانى لامير المؤمنين عليه السلام هذا
الذى تذكره عن محمد صلى الله عليه وآله وهو غائب عنى وانا اريد ان اقتصر منك على اقل
من ذلك انا اتباعد عنك فادعنى وانا لا اختار الاجابة منك فان جئت بى اليك وسلبت
عنى اختيارى فى عدم اجابتك فهو آية لى قال امير المؤمنين عليه السلام انما يكون هذا
آية لك وحدك لانك تعلم من نفسك انك لم تُرد اجابتى وانى ازلت اختيارك من غير ان
باشرت منى شيئاً او ممن امرته بان يباشرك وانت يا يونانى يمكنك ان تدعى ويمكن غيرك
ان يقول انى واطأتك على ذلك يعنى پيش از وقت با تو عهد و پيمانى باجابت كردن تو امر
مرا كرده ام فاقترح ان كنت مقترحاً يعنى سؤال كن اگر سؤال كننده تو از من ما هو آية
لجميع العالمين قال اليونانى ان جعلت الاقتراح الىّ فانا اقترح ان تفصل اجزاء تلك النخلة
وتفرقها وتباعد ما بينها ثم تجمعها وتعيدها كما كانت اوّلاً فقال علىّ عليه السلام هذه
آية وانت رسولى الى النخلة فقل لها ان وصىّ محمد صلى الله عليه وآله يأمر اجزائك ان تتفرق
وتتباعد فذهب اليونانى الى النخلة فقال لها ذلك فتفاصلت وتهافتت يعنى ذرّه ذرّه
افتاده بر هوا پريد وتنشرت يعنى پراكنده شد حتى لم ير لها عين ولا اثر حتى كان لم تكن
هناك نخلة قط فارتعدت فرائص اليونانى وقال يا وصىّ محمد صلى الله عليه وآله قد اعطيتنى
اقتراحى الاوّل فاعطنى الآخر فأمرها ان تجتمع وتعود كما كانت اوّلاً فقال علىّ عليه السلام
انت رسولى اليها بعد فقل لها يا اجزاء النخلة ان وصىّ محمد رسول الله صلى الله عليه وآله
يامرك ان تجتمعى وتعودى كما كنت فنادى اليونانى كما قال له عليه السلام فارتفعت فى الهواء
كهيئة الهباء المنثورة يعنى مثل غبار پراكنده شده ثم جعلت تجتمع جزء جزء منها حتى تصوّر
لها القضبان يعنى شاخها والاوراق واصول السعف يعنى بيخ شاخها وشماريخ الاعذاق
يعنى خوشهاى خرما ثم تألفت وتجمعت وتركبت واستطالت وعرضت واستقر اصلها فى مقرها
وتمكن عليها ساقها وتركبت على الساق قضبانها وعلى القضبان اوراقها وفى امكنتها يعنى
در غلاف شكوفهاش اعذاقها يعنى خرماهاى از غلاف بيرون شده اش وكانت
النخلة فى حال تقلعها عن مقرها متجردة يعنى برگ و بار نداشت لبعدها من اوان الرطب
والبسر والخلال يعنى جهة دور بودن آن از موسم غوره و كبودى و رسيدگى خشك شد
فقال اليونانى والاقتراح الآخر احب ان تخرج يا على عليه السلام من شماريخها خلالها
وتقلبها من خضرتها الى صفرتها وحمرتها وترطيبها وتطعمنى ومن حضر عندك منها يعنى يونانى
گفت مى خواهم سؤال ديگر كنم و آن اينست كه بيرون آورى يا على عليه السلام از اندك
خوشهاى اين نخله خرماى تازه بيرون نموده و برگردانى آنرا از كبودى بزردى و سرخى و ...
رطب و بخورانى بمن و ساير حاضرين از آن ... فقال عليه السلام انت رسولى اليها

بذلك فمرها به فقال لها اليونانى ما امره امير المؤمنين عليه السلام فاخلت واثمرت واصفرت
واحمرت وترطبت وثقلت اعذاقها برطبها فقال اليونانى واخرى احبها ان تقرب من بين يدى
اعذاقها او تطول يدى لتنالها واحب شئ الىّ ان تنزل الىّ احديهما وتطول يدى الى الاخرى
التى هى اختها فقال امير المؤمنين عليه السلام مدّ اليد التى تريد ان تنالها وقل يا مقرب
البعيد قرّب يدى منها واقبض الاخرى التى تريد ان تنزل العذق اليها وقل يا مسهل العسير
سهّل لى تناول ما تباعد عنى ففعل ذلك فطالت يمناه حتى وصلت العذق وانحطت
العذوق الأخر وسقطت على الارض وقد طالت عراجينها ثم قال امير المؤمنين انك ان
اكلت منها ولم تؤمن بمن اظهر لك من عجائبها عجّل الله عزّ وجلّ اليك من العقوبة التى
يبتليك بها ما يعتبر به عقلاء خلقه وجهالهم فقال اليونانى انى ان كفرت بعد ما رأيت فقد
بالغت فى العناد وتناهيت فى التعرض للهلاك اشهد انك من خاصة الله صادق فى جميع
اقاويلك فأمرنى بما تشاء اطيعك قال على عليه السلام آمرك ان تقرّ لله بالوحدانية
وتشهد له بالجود والحكمة وتنزهه عن العبث والفساد وعن ظلم الاماء والعباد وتشهد انّ
انّ محمداً الذى انا وصيه سيد الانام وافضل رتبة اهل دار السلام وتشهد انّ عليّاً الذى
اراك ما اراك واولى من النعم ما اولاك خير خلق الله بعد محمد صلى الله عليه وآله وتشهد
انّ اوليائه اولياء الله واعدائه اعداء الله وانّ المؤمنين المشاركين لك فيما كلفتك المساعدين
لك على ما به امرتك خير امة محمد صلى الله عليه وآله وصفوة شيعة علىّ عليه السلام وآمرك
ان تواسى اخوانك المطابقين لك على تصديق محمد صلى الله عليه وآله وتصديقى والانقياد
له ولى مما رزقك الله وفضلك على من فضلك به منهم تسدّ فاقتهم وتجبر كسرهم وخلّتهم
ومن كان فى درجتك فى الايمان ساويته من مالك بنفسك ومن كان منهم فاضلاً عليك
فى دينك آثرته اى اختيار نما كن بمالك على نفسك حتى يعلم الله منك ان دينه آثر عندك من مالك
وانّ اوليائه اكرم عليك من اهلك وعيالك وآمرك ان تصون دينك وعلمنا الذى اودعناك
واسرارنا التى حملناك ولا تبد علومنا لمن يقابلها بالعناد ويقابلك من اجلها بالشتم واللعن
والتناول فى العرض والبدن ولا تفش سرّنا الى من يشنّع علينا وعند الجاهلين باحوالنا وتعرض
اولياءنا وآمرك ان تستعمل التقية فى دينك فان الله عزّ وجلّ يقول فى كتابه لا يتخذ المؤمنون
الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله فى شئ الّا ان تتقوا منهم تقاة
وقد اذنت لك فى تفضيل اعدائنا ان الجأك الخوف اليه وفى اظهار البراءة منا ان حملك الوجل
عليه وفى ترك الصلوات المكتوبات اذا خشيت على حشاشتك الآفات والعاهات فانّ
تفضيلك اعدائنا علينا عند خوفك لا ينفعهم ولا يضرنا وانّ اظهارك البراءة منا عند
تقيتك لا يقدح فينا ولا ينقصنا ولان تبرأ منا ساعة بلسانك وانت موال لنا بجنانك
لتبقى على نفسك روحها التى بها قوامها ومالها الذى به قيامها وجاهها الذى به تمسكها
وتصون من عرف بك وعرفت به من اوليائنا واخواننا من بعد ذلك بشهور وسنين

يعنى رخنه و دريده و پاره گشته

يعنى ... مى شود ... [illegible]

يعنى ترسيدن و خوف نمودن

الی ان یفرج الله تلک الکربة وتزیل تلک النقمة فان ذلک افضل من ان تتعرض الهلاک و تنقطع به عن عملک فی الدین وصلاح اخوانک وایاک ثم ایاک ان تترک التقیة التی امرتک بها فانک شائط ای متعرض بدمک ودماء اخوانک ومعرض لنعمک ونعمهم علی الزوال مذل لک ولهم فی ایدی اعداء دین الله وقد امرک الله باعزازهم فانک ان خالفت وصیتی کان ضررک علی نفسک واخوانک اشد من ضرر الناصب لنا والکافر بنا تمت

روی الفاضل المجلسی اعلی الله مقامه فی المجلد السابع من البحار

نقلا عن کتاب عیون اخبار الرضا فی الهمدانی عن علی عن ابیه عن عبد السلام الهروی قال قلت للرضا علیه السلام یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله ما تقول فی شیء یحکیه عنکم الناس قال علیه السلام ما هو قلت یقولون انکم تدعون ان الناس عبید لکم فقال علیه السلام اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت شاهد بانی لم اقل ذلک قط ولا سمعت احدا من ابائی علیهم السلام قاله قط وانت العالم بما لنا من المظالم عند هذه الامة وان هذه منها ثم اقبل علی علیه السلام فقال یا عبد السلام اذا کان الناس کلهم عبیدا لنا علی ما حکوه عنا فممن نبیعهم فقلت صدقت یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله ثم قال علیه السلام یا عبد السلام امنکر انت لما اوجب الله تعالی لنا من الولایة کما ینکره غیرک قلت معاذ الله بل انا مقر بولایتکم

ایضا فی المجلد السابع من البحار نقلا عن کتاب المجالس للمفید اعلی الله مقامه وعن امالی

الشیخ وابنه راوی للمفید رحمه الله عن الحسن بن الحمزة العلوی عن محمد الحمیری عن ابیه عن ابن عیسی عن عمرو ابن عبید عن محمد بن زید الطبری قال کنت قائما علی راس الرضا علیه السلام بخراسان وعنده جماعة من بنی هاشم منهم اسحق بن العباس بن موسی فقال علیه السلام له یا اسحق بلغنی انکم تقولون ان الناس عبید لنا لا وقرابتی من رسول الله صلی الله علیه وآله ما قلته قط ولا سمعته من احد من ابائی ولا بلغنی عن احد منهم انه قاله لکنا نقول الناس عبید لنا فی الطاعة وموال لنا فی الدین فلیبلغ الشاهد الغائب

مترجم میکوید

شیخ مفید علیه الرحمة انست که حضرت صاحب العصر والزمان عجل الله فرجه او را برادر خوانده وفرموده السلام علی الاخ السدید الشیخ المفید

وایضا

بر سر قبرش نوشته لا صوت الناعی بموتک انه یوم علی آل الرسول عظیم ان کان شخصک فی التراب موسدا فالعدل والتوحید فیه مقیم ودر زمان غیبت صغرای آنحضرت بود وتعلیقه از آنحضرت باو میرسید چنانکه در کتب علمای اعلام مفصل ومشروح شده

وایضا صدوق علیه الرحمة

همان بزرگوار است که بدعای آنحضرت متولد شده وخود آن مرحوم تفاخر کرده میکفت منم آنکسیکه بدعای حجة الله علیه السلام متولد شده ودر ما نشی بین بزمان آن حضرت نزدیک بود

در اینکه مردم عبد رق ائمه علیهم السلام نیستند بلکه عبید الطاعة اند

در کتاب احتجاج در باب احتجاجات امام رضا علیه السلام روایت کرده

که قومی بر در منزل آن بزرگوار آمده اذن حضور بخدمت جناب امام رضا علیه السلام گرفتند وبملازم آنحضرت گفتند که بگو بمولای خود که ما از شیعه های علی بن ابیطالب علیهما السلام هستیم مارا ماذون فرماید بخدمت برسیم ملازم احوال ایشانرا بآنحضرت معروض داشت آنحضرت فرمود بگو بایشان که من شغلی دارم وبرگردان ایشانرا آن در رفتند فردا باز آمدند استیذان کرده همان جواب را شنیدند تا بمدت دو ماه باین منوال ماذون نشدند واز شرف وصول بحضور سامی آن بزرگوار مایوس شده روز آخرین بملازم گفتند بمولای خود بگو که ما از شیعیان پدرش علی بن ابیطالب علیهما السلام هستیم بتحقیق دشمنها بما شماتت میکنند در اذن ندادن از جناب اگر ایندفعه هم ماذون نفرماید باید از این شهر از خوف شماتت دشمنان بکریزیم پس ملازم عرض ایشانرا بآنحضرت رسانید وآن بزرگوار ایشانرا اذن مرحمت فرموده چون داخل شدند ایشانرا بر نشستن اذن نداده در سر پا ایستادند وعرض کردند یا بن رسول الله صلی الله علیه وآله این چه جفاست که بر ما روا داشتی مدت دو ماهست از دخول ندادند وحالا که ماذون فرموده اذن جلوس از ما منع فرمائی حضرت فرمود بخوانید این آیه را وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر یعنی انچه که رسید بشما از مصیبت پس بسبب آنست که کسب کرده دو دست شما وعفو کند خدا از بسیاری پس فرمود که من در اینباب اقتدا نمودم بپروردگار خودم وپیغمبر او وبعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام وبعد از آن بزرگواران خودم که ایشان عتاب فرموده اند شما من نیز عتاب نمود ماذون نکردم عرض کردند بچه سبب مستحق این عتاب شده ایم قال لدعویکم انکم شیعة امیر المؤمنین علیه السلام ویحکم ان شیعته الحسن والحسین علیهما السلام وسلمان وابوذر والمقداد وعمار ومحمد بن ابی بکر الذین لم یخالفوا شیئا من اوامره فرمود بسبب آنکه شما ادعا نمودید که از شیعه علی بن ابیطالبیم وای بر شما بدرستی شیعه علی علیه السلام امام حسن وامام حسین علیهما السلام وسلمان وابوذر ومقداد وعمار ومحمد بن ابی بکر است آن جماعت شیعیانی که هیچ مخالفت نکردند بر چیزی از فرموده های علی علیه السلام واما شما پس مخالفت میکنید با علی علیه السلام در بسیار از اعمال خودتان وتقصیر میکنید در بسیاری از واجبات وسهل انکاری تحمل مینمائید در حقوق عظیمه برادران دینی خودتان وتقیه میکنید در جائیکه تقیه نبائید کرد وتقیه نمیکنید در آنجائیکه تقیه باید کرد واگر بگوئید انکم موالیه ومحبوه والموالون لاولیائه والمعادون لاعدائه لم انکره من قولکم یعنی بدرستی ما از موالین ودوستداران علی علیه السلام ودوستداران دوستان علی علیه السلام ودشمن داران دشمنان علی علیه السلام میباشیم برانین سخن شما انکار نمیکنم ولکن هذه مرتبة شریفة ادعیتموها ان لم تصدقوا قولکم بفعلکم هلکتم

یعنی ولیکن این شیعه علی علیه السلام بچون مرتبه شریفه است که شما ادعا میکنید هرگاه تصدیق
نکند ادعای شما را کردار و عمل شما چه آنکه لازمه عمل شیعه است هلاک خواهید شد مگر
اینکه دریابد شما را رحمت پروردگار شما عرض کردند یابن رسول الله صلی الله علیه و آله
پس ما توبه و استغفار میکنیم به پروردگار خود مان از این ادعای شیعه که کرده بودیم و قائل
میشویم چنانکه فرموده بود و اقرار میکنیم براینکه نحن محبوکم و محبوا اولیائکم و معادو
اعدائکم یعنی ما دوستدار شمائیم و دوستدار دوستداران شمائیم و دشمن دارد دشمنان
شمائیم چون این نوع توبه و اقرار بر دوستی کردند پس آن بزرگوار نظر مرحمت بسوی ایشان
افکنده فرمود مرحبا بکم یا اخوانی و اهل ودی ارتفعوا ارتفعوا فما زال یرفعهم حتی الصقهم
بنفسه علیه السلم یعنی مرحبا شما ای برادران مومن من و ای اهل دوستی من بر
بالا بیائید بر بالا بیائید و الغرض ایشان را بطرف خود بالا کرد تا اینکه ایشان را بر نفس
گرامی خود چسبانید بعد از آن بملازم خود فرمود چند مرتبه ایشان را از در من برگردید
عرض کرد شصت مرتبه پس فرمود شصت مرتبه بیرون شده و بیا و از جانب من با ایشان
سلام مرا برسان بتحقیق محو کردند بسبب توبه و استغفار گناهان خود و سزاوار
شدند بر اکرام و احترام از برای دوست داشتن ایشان ما را پس ملازم چنانکه مامور شد
بعمل آورد بعد از آن بکار ایشان وارسی فرموده و امور عیال و نفقه ایشان را وسعت
مرحمت فرموده و انعامها و صلهها برای ایشان مقرر داشته و همه ایشان را کتابت داده مرخص فرمود

ایضا در کتاب احتجاج طبرسی علیه الرحمه در محل بیان احتجاجات امام رضا علیه السلام

روایت میکند **که این کثیر المعاصی یعنی مصنف رحمه الله** از نوشتن عبارات
عربیه اش اکتفا بر اصل ترجمه موافق با عبارات حدیث برای اختصار و فهم کسانیکه سواد عربی
ندارند نمودم و هر کس خواهد باصل کتاب احتجاج رجوع نماید ان شاء الله ترجمه را موافق عبارات
عربیه آن کتاب خواهد یافت از ابی الحسن العسکری علیه السلام روایت است که حضرت
ابی الحسن الرضا علیه السلام فرمود کسیکه تجاوز کند در حق امیر المومنین علیه السلام از عبودیت
پس او از مغضوب علیهم و از ضالین است که خود امیر المومنین علیه السلام فرمود تجاوز نکنید
در حق ما از درجه عبودیت بعد از آن بگوئید آنچه میخواهید و نخواهید رسید و البته
غلو مکنید در حق من مثل غلو نصاری در حق عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام پس بدرستیکه
من بری و بیزارم از غلو کنندگان در حق من پس شخصی برخواست بخدمت امام رضا علیه السلام
عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله پروردگار خود را برای ما وصف کن پس بدرستیکه
در پیش ما کسانی هستند که مختلفند با ما پس امام رضا علیه السلام خدایتعالی را وصف
و تنزیه و تمجید کرد پس آن شخص عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد پس بدرستی
با ما اشخاصی هستند که دوستداران شما اند و اعتقاد ایشان اینست که آنچه که تو

در وصف و تنزیه و تمجید پروردگار کردی همه اینها صفات امیر المومنین علیه السلام است و
اوست الله رب العالمین پس زمانیکه این سخن را جناب امام رضا علیه السلام شنید بندهای
مبارکش لرزید و عرق ریخت و فرمود سبحان الله سبحان الله عما یقول الظالمون و الکافرون
علوا کبیرا یعنی منزه است خدا از آنچه میگویند ظالمان و کافران بلندی عظیم آیا نبود
آیا نبود علی علیه السلام که اکل میکرد با آکلین و آب و غیره می نوشید در میان نوشنده کان و نکاح
میکرد در میان نکاح کننده کان و محدث بود در میان محدث شونده کان و مع ذلک بود علی
علیه السلام نماز گذارنده و خضوع کننده در پیش خدا در حالت ذلت و آه کننده و انابه نماینده
آورنده پس آیا کسیکه صفت او چنین باشد خدا باشد پس اگر علی علیه السلام خدا باشد پس
نیست از شما احدی مگر اینکه خداست جهت شریک بودنش با علی علیه السلام در صفات مزبوره
چنان صفتهائیکه دلالت کننده است بر حادث بودن موصوف خود پس آن شخص عرض کرد
یابن رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان اعتقاد چنین میکنند که بدرستی علی علیه السلام
زمانیکه اظهار نمود از نفس خود چنان معجز اینکه قادر نیست بر اظهار آنها غیر خدا دلالت میکند
براینکه او خداست و زمانیکه ظاهر شد برای مردم در صفتهای حادثه عاجزان مشتبه و ملتبس
نمود بر مردم و امتحان کرد مردم را تا اینکه معرفت حاصل کنند مردم بر او و تا اینکه باشد ایمان
آورنده کان از روی اختیار از طرف نفس خود آنان پس فرمود چون ظاهر شد از علی علیه السلام
صفت فقر و فاقه دلالت مینماید براینکه کسیکه این باشد صفات او و شریک باشد با آنکس
در این صفتها از ضعیفا اینکه محتاج نمیشود آن معجزات فعل خودش پس معلوم شد
از این تقریر بدرستی آنچه اظهار کرد علی علیه السلام از معجزات اینست معجز این نیست
که آن معجزات فعل خداوند قهاری است که شبیه نمیشود بمخلوقات خود نه فعل کسیکه
محدث و محتاج است و این صفت دارد که شریک است با ضعفاء در صفات ضعف **فاضل**
و مقدس اردبیلی علیه الرحمه و مقامه در کتاب حدیقه
الشیعه روایت میکند که عمر بن علی السجاد متولی صدقات امیر المومنین
علیه السلام مرد متقی با ورع و جلیل القدر و عظیم الشان بود از او منقول است که میفرمود
المفرط فینا کالمفرط فی بغضنا یعنی کسیکه در دوستی ما افراط کند چون کسی است که
در دشمنی ما افراط کند و باید مردم قرابت ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله مراعات نموده
مرتبه و مقامی که برای ما نیست از برای ما اثبات نکنند **در کتب فضائل ائمه**
اطهار علیهم السلام روایت شده که در شهر بصره یکنفر قاضی بود فاضل
و دانا و از محبان خاص امیر المومنین علیه السلام بود و دو نفر اولاد ذکور داشت یکی سعید نام و دیگر
مسعود نام و هر دو دوستدار آنحضرت بودند پس قاضی مسطور را اجل نزدیک شد بر پسران
خود وصیت کرد که من از دنیا میروم سه چیز دارم یکی شمشیر خوبی و یکی یک جلد قرآن خوش
خط و خوش قطعه و یکی مسند قضاوت پس این سه چیز مختص است از شما که هر کس

به امیرالمؤمنین علیه السلام زیاده تر از دیگری باشد پس چون قاضی داعی حق را لبیک گفته
وفات کرد و پسرانش از مراسم عزا فارغ شدند سعید و مسعود در ماترک این سه چیز
منازعه و ادعا نمودند و هر یکی مدعی این شدند که محبت من از تو بیشتر است باید
این سه چیز مال من باشد پس مادر ایشان از قیل و قال پسران بیزار شده گفت منازعه
مکنید حالا مولای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بحمدالله در حال حیوة است
هر دو بخدمت آن بزرگوار بروید و عرض مطلب بکنید محبت هر یک از شما را اگر آن بزرگوار
ترجیح داد آن سه چیز مال او باشد پس هر دو وارد مدینه منوره شده بعد از استیذان
وارد محضر همایون آن متوج بتاج هل اتی امیرالمؤمنین علیه السلام شده مطالب را
معروض داشتند حضرت بایشان فرمود آن محبتی که پدر شما گفته و در ضمن آن
همان سه چیز را عطا کرده در هیچ یک از شما آنطور محبت نیست که مستحق آن وصیت
بوده باشید و اگر خواسته باشید مرتبه محبت جانی و مالی محبان مرا برأی العین مشاهده
کنید بروید بفلان کوچه و فلان در را که بفلان نشان است بکوبید و نام مرا بگوئید
آن وقت محبت جانی و مالی مرا خواهید دید پس سعید و مسعود بقرار مقرر رفته همان در را
کوبیده صدا به یا علی بلند کردند دیدند یک شخص خوش صورت از صحن خانه بیرون شد
در یک دستش شمشیر کشیده شده و در دست دیگرش یک بدره طلا و به سعید و مسعود
خطاب کرده گفت ای گوینده گان نام نامی مولای من علی بن ابیطالب علیهما السلام اگر طالب
مال دنیا باشید این یک بدره طلا در مقابل ذکر کردن شما نام نامی علی علیه السلام را بآن نام
مبارک نثار کرده بشما بخشیدم و اگر طالب سر من هستید این شمشیر را گرفته در راه علی علیه السلام
بنام مولایم علی علیه السلام سرم را ببرید و پی مطلب خود بروید سعید و مسعود از کثرت
محبت و اخلاص آن شخص تعجب کرده پیش جناب مولای متقیان مراجعت کرده معروض
داشتند که یا مولا آن شخص را براستی اهل محبت دیدیم و محبت و اخلاص او چند درجه از محبت
ما زیادتر است لیکن بخیال ما میاید که اینجا ولایت تو است شاید از ترس تو اظهار محبت
میکند پس دوست جانی و مالی خود را در جائی بما نشان بده که در آنجا بغیر از یک نفر دوست
دار تو یافت نشود پس آنحضرت قنبر و دلدل را خواسته و بدلدل سوار شده سعید
و مسعود را فرمود چشمها را بپوشید و چند مرتبه صلوات ذکر کنید چنان کردند
بعد چشمها را گشوده در کنار شهری خود شان را دیدند و بنظر شان چشمه خشکیده
دیدند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارک خود را دراز کرده دو سنگ از آن
چشمه برداشت فی الفور آب آن چشمه بجوش آمده بصحرا روان گردید و بکنار چشمه درخت
خرما یا درخت اناری بود خشکیده و شاخ و ساقها پژمرده و پوسیده پس امیر کل امیر
از دلدل بزیر آمده تکیه بر آن درخت داده بمجرد تکیه آن حضرت درخت سبز و خرم شده
شاخ و برگ تر و تازه آورد پس متوجه سعید و مسعود شده فرمود چه میل

دارید در سر این چشمه و سایه این درخت تناول کنید عرض کردند اگر گوشت ممکن شود
بسیار مناسب است پس حضرت به قنبر پول داده فرمود داخل این شهر گردیده در فلان
گذرگاه قصابی می بینی بآن صفت و نشان قدری گوشت گرفته مراجعت کن پس قنبر
یا علی یا علی گویان وارد شهر شده بازار و چهار سوقها را سیر کرده بر همان قصاب رسیده
دید که قصاب شخصی است بسیار خوش سیما گوشت را میفروشد و پولش را میگیرد
و لیکن آناً فاناً میگوید نمیگیرم نمیگیرم بحق علی و نمیدهم نمیدهم بحق علی قنبر اینکلام
از قصاب شنیده غضب آلود شده خواست قصاب را با شمشیر بزند قصاب با زبان عجز
و نیاز گفت ایمرد غریب از من نسبت بتو چه ترک ادبی رسید که مرا بخواهی بزنی قنبر گفت
چه چیز از این بزرگتر است که نام نامی مولای مرا در ولایت کفر رسوا میکنی و هر زمان
میگوئی که نمیگیرم نمیگیرم بحق علی و حال آنکه قیمت گوشت را میگیری و میگوئی نمیدهم
نمیدهم بحق علی و حال آنکه بهر مشتری که میرسد گوشت میدهی و بنام مبارک علی علیه السلام
بجای عبث قسم میخوری و حرمت حضرت امیرالمؤمنین و مولای متقین علیه السلام ملاحظه نمیکنی
قصاب گفت ایمرد غریب مقصودم اینست که باین وسیله نام مبارک علی علیه السلام را
ورد زبان خود بکنم و اما اینکه میگویم نمیدهم نمیدهم بحق علی یعنی کم نمیدهم گوشت را
و آنکه میگویم نمیگیرم نمیگیرم بحق علی یعنی زیاده از حق خود از کسی نمیگیرم و در این شهر غیر
از من دوستدار علی علیه السلام نیست و در هر سال هزار دینار به خراج پادشاه میدهم
که بمن ایذا و آزار نمیکنند و قدغن ننمایند تا نام نامی آقای و مولای خودم علی علیه السلام را
آشکارا بگویم پس قنبر پول را داده و گوشت خریده عازم خدمت با سعادت حضرت شد آنحضرت
فرمود یا قنبر این گوشت را بقصاب باز داده گوشت بهتر از این بگیر پس قنبر گوشت را بقصاب
باز داده عوض کرده بحضور مبارک آنحضرت رسانید باز مأمور بعوض کردن گوشت گردید
تا چند مرتبه عوض کرده گوشت خوبی در هر دفعه عوض میکرد و در دفعه آخر آن حضرت فرمود
گوشت را بآن داده پول را از قصاب بگیر قنبر گوشت را بقصاب داده پول خود را باز خواست
قصاب هر قدر ملاحظه پولهای خود را گردید پولیکه قنبر داده بود پیدا نشد قنبر گفت
چاره ندارد باید همان پول خود مرا بدهی قصاب گفت پیدا نمیشود چه کنم بعوض اش هر قدر
پول میخواهی میدهم آن پول را از من مگیر گفت چرا گفت من دیدم که گویا بقدرت خدا نام
مبارک مولای و آقای من علی علیه السلام بر آن پول نقش شده بهمین بخاطر نام مبارک
علی علیه السلام جمیع دولت خودم را بتو میدهم آن پول را از من باز مستان در این حال ولی خدای
متعال رسیده خطاب بر قنبر کرده فرمودند که این چه جنگ و جدال است عرض کرد یا سیدی این
قصاب پول را نمیدهد پس قصاب چونکه اصلاً حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ندیده
بود روی بآنحضرت کرده عرض کرد ایمرد غریب نورانی که جان مرا از دست این غلام خلاص
کن که پولش را بر دخل انداختم پیدا نمیتوانم بکنم و هر قدر دیگر عوض اش پول میدهم که دامن

نمیشود حضرت با سر انگشت خیبرگیر بکمر تیر اشاره بر دخل کرده همانندم پولیکه قنبر داده بود
از دخل بیرون حرکت بیرون شد و بر قنبر فرمود بردار پولت را قنبر پول را برداشته
روان گردیدند قصاب از آن قصه عجیبه را که دیده متعجب گردیده در نفس خود گفت
چه خوب مرد خوش منظریست بلکه اینها از دوستداران مولای من باشند و
این شهر تماما کافر است پس لازمست که ایشان را امشب بلکه هر قدر که در این
شهر هستند در خانه خود مهمان نمایم پس قصاب با سرعت و شتاب از پی ایشان دویده
و بایشان رسیده عرض کرد که ای غریبان مادامیکه در این شهر مانده باشید مهمان
من باشید حضرت فرمود انشاء الله وقت عصر میائیم و مهمان تو میباشیم قصاب
عرض کرد اینغلام همراه من کن تا خانه ام را باو نشان دهم فرمود ای قصاب
خانه تو در فلان کوچه و فلان معبر در همسایگی فلان و با این طرح و نشان است
گفت آری قصاب چنین خیال کرد که شاید این مرد در وانه مرا دیده و یکی همسایگان که
من باو نشان داده پس خودش بخانه رفته تدارکهای رنگین و طعامهای خوشگوار
و لذیذ ترتیب داده و هفت سال قبل از این قصه همین قصاب در عالم رؤیا دیده
بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بان شهر وارد شده است و اهل آن شهر از
معجزات باهرات آن بزرگوار همگی بشرف اسلام مشرف شدند پس بقصد اینکه
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بآن شهر تشریف خواهند آورد باید باو مهمان شود یک
عمارت عالی در صحن خانه خودش بنا کرده بود و با قفل مخصوص درش را بسته روزی یکمرتبه
در همان اوطاق را گشوده رفت و روب نموده منتظر قدوم میمنت لزوم آن سرور چمن و بشر
میبود و هیچکس را از وضیع و شریف باطاق راه نمیداد محض از برای آن مولی الموالی علی
عالی علیه السلام مفروش کرده بود تا اینکه وقت عصر یکروز قصاب وارد شده
دق الباب نموده قصاب در را گشود بعزت و احترام ایشان را داخل صحن خانه نمود حضرت
همان اوطاق مخصوص را قصد فرموده و قصاب حیران مانده بود که بچه زبان ایشان را
از آن اوطاق برگرداند ناگاه حضرت بمجرد دیگر بر در آن اوطاق رسید قصاب دید
قفل اوطاق خود بخود گشوده شد حضرت داخل گردیدند و هر یکی از قنبر و سعید و مسعود
در همان اوطاق قرار گرفتند بعد از آن اهلا و سهلا ناگاه پسر قصاب که ابراهیم نام داشت با ادب و سلام داده
در حضورشان با ادب تعظیما ایستاد و حضرت او را نوازش نموده فرمود چه درس میخوانی
عرض کرد که از کلام الله المجید سوره طه میخوانم پس قرآن را گشود که بخواند زبانش بند
و گنگ شد و نتوانست یک کلمه بخواند پس حضرت آب طلبیده قدری میل فرموده باقی
مانده اش را به پسر قصاب داده فرمود بخور پسر بخورد بعد با کمال فصاحت و بلاغت
مشغول تلاوت گردید در این حال در را زدند قصاب رفت دید چهار نفر از ملازمان
پادشاه آن شهر است و در دست هر یکی شیشه هست قصاب گفت چه میخواهید

گفتند پادشاه ناخوش شده و اطباء اجماع کرده اند باینکه دوای مرض پادشاه خون دوستدار
علی بن ابیطالب علیه السلام است و در این شهر غیر از تو دوست علی علیه السلام نیست قصاب
گفت در خانه من هفت نفر دوستدار علی علیه السلام هست قصاب بیاورید از ما فصد کرده
شیشه ها را پر از خون ما نموده ببرید برای شفای پادشاه گفتند خونیکه اطباء گفته اند
باید خون سر بریده پسر نابالغ باشد در این اثنا ابراهیم پسر قصاب برای تاخیر کردن قصاب
بر در وانه آمده دید پدرش با چهار نفر گفتگو میکند عرض کرد پدر جان چرا تاخیر میکنی
که مهمانهای عزیز را در خانه بی صاحب خانه گذاشتن مناسب نیست گفت ای پسر چه بکنم
که اینها ملازمان پادشاه اند و از من خون پسر شیعه علی علیه السلام را میخواهند جوان
پسر گفت ای ملازمان آیا خون پسر جوان نافع تر است بر پادشاه یا خون مرد پیر گفتند
البته خون پسر جوان که قوتش و خاصیتش بهتر و انفع تر است پس قصاب گفت ای پسر
آیا در محبت علی علیه السلام میتوانی سر بدهی عرض کرد ای پدر جان این چه فرمایش است
پس به قصاب گفت اگر در راه مولای و آقای من علی علیه السلام مرا بند بند نمایند با جان
و دل رضا دارم پس گریه کرده قصاب دست و پای پسر را بسته و سرش را در محبت علی علیه السلام
بریده و خونش را بر طشتی گرفته بملازمان پادشاه خواست که تسلیم نماید ناگاه دید که ملازمان
هر چهارش ناپدید شدند هر چند باطراف کوچه ها گردش کرد نشانی از ایشان نیافت
پس با تعجیل سر و نعش پسر را در جائی پنهان کرده داخل مطبخ شد دید زنش با دل افسرده
نالان و گریان نوحه و فغان میکند گفت ای زن نیک سیر باعث گریه چیست زن گفت برای
پسر سر بریده گفت پسرت را که سر برید گفت تو گفت چه دانستی گفت من هم در گفتگوی شما
در پس در ایستاده بودم چونکه پسر محبت مولا و آقایم علی علیه السلام بود جزع نکرده صبر کردم
اما اگر بیر نوائم خود داری بکنم گفت ای زن دلشاد دار کاش جمیع مال و جانم در راه محبت
مولای متقیان آقای و سرور مؤمنان صرف بشود محبت علی علیه السلام مرا و ترا در دنیا
و آخرت کافیست پس از تسلی و آرام دادن زن تدارک طعام کرده بر پیش مهمانان برده
تکلیف بر اکل طعام نمود حضرت امیر علیه السلام فرمود ای میزبان کو ابراهیم پسرت
که با ما طعام میل کند قصاب عرض کرد شما میل فرمائید ابراهیم در جای دیگر است مشکل
باید منتظر او مباشید او هم میل خواهد کرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
تا ابراهیم نباید بحق الخدائی که ما را خلق فرموده هرگز بطعام دست دراز نخواهیم
کرد پس مرد قصاب لابد مانده احوالات را کما و کیفا معروض داشت حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود مرحبا بر محبت تو پس دل شاد بر سعید و مسعود کرده فرمود محبان ما
و ملازمان اینطور میباشند که جان و مال خود را در راه محبت من با دل و جان بذل و بخشش
میکنند بعد از آن فرموده نعش و سر ابراهیم را حاضر کن بعد از احضار بفرموده آنحضرت
قنبر بان پسر غسل داده حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام دست بدعا برداشته

زنده شدن پسر قصاب با معجزه امیر علیه السلام

کلمات چند ادا نموده فی الفور ابراهیم عطسه زده برپا ایستاده بدعا و ثنا زبان گشوده بآن بزرگوار طعام میل نمودند پدر و مادر ابراهیم گفتند ای مهمان عزیز تو کیستی و نام تو چیست فرمود منم حلال المشکلات منم ضیغم الغزوات منم علی بن ابیطالب علیهما السلام پس چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را شناختند بپای آنحضرت افتاده بوسیدند و شکرها کردند پس این کیفیت در شهر ظاهر شده مردم و پادشاه شهر شنیدند و عداوت باطنی شان بروز کرده خواستند قصاب با زن و فرزندش کشته مال و اوضاعش را غارت نمایند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام دعوت ایشان تکلیف باسلام فرموده قبول نکردند و بنای جنگ و جدال گذاشتند حضرت جمع کثیری را از ایشان کشته و قصاب را در آن شهر پادشاه کرده و بر تخت نشانده و مردم را مسلمان کرده باطاعت و فرمان برداری قصاب مأمور فرموده روانه مدینه شدند **مؤلف** ابرار **کثیر التقصیر عرض میکند** ای والی ملک ولایت وای شاه میدان شجاعت یا امیر المؤمنین علیه السلام چرا پس در کوفه خوابیده شده بفریاد محمد و ابراهیم یتیمان جناب مسلم نرسیدی و قتیکه در دست حارث بیدین گرفتار بودند آنها را در کنار فرات با چه ظلمها شهید کرد اینک الخ

وقد وقع الفراغ من تسوید المجلد الاول من کتاب کشکول النور یوم الخمیس فی شهر ربیع الاول من شهور السنة الحادی و العشرین بعد المائة الثالثة عشر

من الهجرة النبویة علی هاجرها الاف الثناء و التحیة و قد انطبع فی مطبعة مهرة الطباعین و خیر الناشرین المهدی اشد اقا سلمه الله تعالی ابقی و اهتمام ولده الارشد الاخ الاعز اسماعیل اقا

حرره العبد الشیخ محمد مهدی الرونقی

فی التبریزی

این چند بیت را یکی از رفقای مؤلف سلمه الله تعالی بعنوان ماده تاریخ کتاب کشکول النور انشا کرده و مصرع اخیر آنها ماده تاریخ تألیف است که یک هزار و سیصد و بیست و دو است

حمد و ثنا مر خدای جهان	کز عدم آورد چنین انس و جان	بعد ثنا او درود و سلام
بر شه لولاک و عترت الانام	پس بعلی و همه او صیا	معدن علمند تقی و هدی
شکر خدا را تو توفیق داد	پرده غفلت ز دلت بر گشاد	ای ثمر شاخه گلزار دین
کلک تو بیرایه شرع مبین	داد سخن داده ای پاک زاد	خانه ایمان تو آباد باد
فضل الهی چو شده یار تو	صفحه زده کلک دُر ربار تو	بسکه عنایت شده مسئول تو

ماده تاریخ کتاب از فرمایش اخستان

شمع فروزنده بزم وصال	هر ورقش عقده گشای خیال	نور هدایت شده کشکول نو
هر جزش خالب حور بهشت	مرجع اخبار دقایق شده	مجمع انوار حقایق شده
گفته گفتار محمد از رو	شد عدد ماده تاریخ او	صد زنشان فصول بهشت

وصلی الله علی محمد و آله و اهل بیته اجمعین

و لعنة الله علی اعدائهم قاطبة من الاولین

و الاخرین الی یوم الدین فی کل

آن و طرفة عین عدد ما فی علم الله جمع و فیضه

فی الساعات و الایام و الشهور

و کتبنا اللهم اغفر

لمؤلفه و کاتبه

و علی الحضور

و بایعه و مشتریه و ناظریه و مطالعیه و من اکرم طالبیه و اجازه و العاملین بما فیها

یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین

آمین آمین یا رب العالمین

تمام شد ۱۴۲ انهر

ربیع المولود من شهور

۱۳۲۱

یقول العبد المذنب المؤلف لهذا الکشکول لک الحمد یا رب و لک الشکر کما انت اهله و یعترف علی ان ذالک من فضلک و انت ذو الفضل العظیم و المن القدیم و کما تفضلت علی اتمامه و طبعه فصل علی محمد و آله کما تحب و ترضی ان تصلی علیهم اجمعین و اجعله وسیلتی الی قربهم و جوارهم و لا تفرق بینی و بینهم طرفة عین ابدا فی الدنیا و الاخرة یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین و اجعل محمدا و علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفرا و موسی و علیا و محمدا و علیا و الحسن و الحجة الهادی المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین وسائلی و شفعائی الیک فی کل حالاتی و اموری فی حیاتی و مماتی سیما عند خروج روحی من جسدی حتی اتوفی بحبهم و موالاتهم و البرائة من اعدائهم آمنا من شر الشیطان و اتباعه و اعوانه قائلا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و اولیائه اولیاء الله و اعدائه اعداء الله حقا حقا صدقا صدقا اللهم صل علی محمد و آل محمد

ای یارا اکر بکلش احبابکدری زمین حاجر خرخنده وه بر خانانی سیاهما

ای یارا اکر بکلش

هذا هو المجلد الثاني من كتاب كشكول النور من مصنفات العبد الا الجاني محمد النجوائي مصنف كتاب سحاب الدموع وقرة الابصار ومظاهر الانوار وهذا المجلد الخامس من كتاب سحاب الدموع

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي دل على وجوب وجوده امكان الممكنات من العلويات والسفليات وعلى قدمه حدوث المخلوقات وعلى ازليته الجوهريات والعرضيات وعلى بحت بساطة ذاته القدسية اختراعه البسيطات والمركبات من الجزئيات والكليات وعلى قدرته وعلمه وجود المقدورات والمعلومات وعلى حياته وبقائه فناء المصنوعات من الماضيات والمستقبلات وعلى ابديته وسرمديته خلود المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات في درجات الجنات والكافرين والكافرات في النار والدركات فسبحان الذي ارينا وجوده وعرفنا ظهوره في جميع ما اخترعه وابدعه من الخفيات والجليات والمتحركات والثابتات من جملتها والنباتات والحيوانات والفلكيات والارضيات والناطقات والصامتات والمنفصلات والمتصلات والمسموعات والمبصرات كما قال في محكم الآيات البينات سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق وقال عليه السلام ففي كل شيء له آية تدل على انه واحد وقال من قال برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار اشهد ان لا اله الا هو وحده لا شريك له شهادة عبد فقير مسكين مستجير والصلوات والتسليمات المتواليات المتعاقبات المتواصلات الشارقات الممدودات الدائرات الباقيات الناميات المباركات الزاكيات على فاتحة كتب الكونيات وخاتمة صحف المصحفات ونقطة جميع المدورات وقطب دائرة كل ما سوى الله من النورانيات والظلمانيات والروحانيات والعنصريات والجسمانيات والفوقانيات والتحتانيات نور انوار الأزل الذي لا يطفى ولم يزل اعني ابا القاسم محمد بن عبد الله رسول الله عليه وآله واهل بيته اتحف التحفات واشرف التحيات في كل لحظة من اللحظات وطرفة من الطرفات عدد ما في الارضين والسموات من تسبيح المسبحات وحركات المتحركات وسكون الساكنات وتنفس المتنفسات وعلى مخالفيهم ومقاتليهم ومعانديهم ومبغضيهم الطعن واللعن والنار والعذاب ملأ الميزان ومنتهى العلم وزنة العرش وسعة الكرسي في كل آن من الآنات وساعة من الساعات ما دام في الجحيم شقي وشقيات وفي الجنة سعيد وسعيدات **و بعد** چنين گويد درويش خاكسار كمتر كاركن اعتاب وتراب تحت نعال الطالبين وخادم الواعظين واقل الطايفين حول البيت وحرم الرسول العبد الفقير

الفاني الجاني محمد ابن مشهدي بابا المشهور بالواعظ النجوائي كه مدتي در مجالس درس علما و فضلا اعلى الله مقامهم بر بروز وازرواح مشكين علوم ايشان في الجمله بو ببيده وشب و روز كوشيده جد وجهد در تحصيل علوم شرعيه بميان جان بسته مانند عبد زر خريده در خدمات ايشان كوشيدم اگرچه در مدارج علم بدرجه كه لازم بود نرسيده در وقت التشاع ماندم ليكن مدت مديد و عهد بعيدي بمطالعه و مراجعه كتب مصنفه علما و فضلا رضوان الله عليهم صرف عمر نموده هرچه كه خوش آيند و نافع ديده نوشتم تا اينكه مبلغ عمر من بشصت وشش سال قمري رسيده الحمد لله در ظرف اين مدت سه مجلد كتاب تاليف نموده باخرج خود بزيور طبع آراسته منطبع گردانيدم يكي سحاب الدموع كه مخصوصا در مصايب سيد الشهدا و خامس اهل الكساء و ساير الشهدا و اصحابهم الفداست وديگري قرة الابصار كه در مصايب حضرت خاتم الانبيا وعلي المرتضى وفاطمة الزهرا و حسن مجتبى عليهم السلام است با چندي از اصحاب كبار مثل سلمان فارسي و ابوذر غفاري وعمار ياسر و براحاديث معتبره ناصحه وسيم مظاهر الانوار كه در اصول دين وعقايد صحيحه علماي محقه اماميه موثقه معتبره است و باز مدت چند سال مشغول كردن وتتبع اخبار بقدر الوسع والامكان كمال سعي وكوشش كرده از هر كتاب مستطابه خبري وحكايتي وروايتي وفضيلتي وموعظه وتفسيري ودعايي وختمي وتعويذي وحرزي ومصيبتي وقصيده و دوبيتي ومعما وجبر وطلسمي ومضحك وذكري و وردي وصلواتي و رباعيه ونوحه و طبابتي وافسوني كه خوش آيند طبع سقيم خود ديده بدون ربط ومناسبت بيكديگر مانند اشياء كشكول درويشان در بوته كرده كه از هر دكان چيزي مغاير هم بر كشكول ايشان ريزند جمع آوري نموده نوشتم به اميد اينكه هر نوع آنها را جدا جدا مفصل ومرتب ومربوط بيكديگر ساخته مجلدي توانم كرد پس ملاحظه عمر واوضاع روزگار خود نمود براي العين ديدم كه كوچك وچاكر غني ميرود فقير ميرود عالم وجاهل ميرود وقوي وضعيف ميرود وبرنا و پير ميرود وطفل رضيع ميرود وگرسنه وسير ميرود وملبس وعريان ميرود وزن ومرد ميرود وشاه وگدا ميرود وحاكم ومحكوم ميرود وآمر ومامور ميرود و درويش وسائل ميرود **بيت** گر رسد اجل بكايك از اين كله ميرود وين كله را نگر كه آسوده ميچرد له ملك ينادي كل يوم لدوا للموت وابنوا للخراب فلذا جميع آنچه نوشته بودم در حيات وبقاي خود فرصتي و مجلي نديده وبرهمان قرار كذاشته بدرگاه خداوند مسبب الاسباب وازنيازها نموده اسباب طبع آنرا خواستم وخمسه النجبا و ائمه هدى عليهم السلام را وسيله وشفيع خود نموده سيما مانند درويش مفلس بر غايب باب الله الاعظم والولي الافخم الاكرم حضرت حلال المشكلات وضيغم الغزوات باب مدينة العلم امير البررة يد الله الباسطه وعين الله الناظرة امير المؤمنين عليه السلام دو كشكول چشمهاي خويش را پر از قطرات عبرات نموده دخيل شدم وحل اين مشكل را در تاريكيهاي شبها ازان بزرگوار طلب ومسئلت نمودم الحمد لله حل واسباب تطبيع مبترع شده بنابرين همين كتاب بر كشكول النور ملقب كرديده چنانكه وجه تسميه اش بوجه نيكو در مجلد اول همين كتاب مفصل ومشروح است مسئلت اين درويش بي نوا از دركاه خدا آقا در وبكتا انكه بحق وحرمت ولي مطلق خود حضرت مولى الموالي علي عالي علي اخيه وابن عمه وحليلته وشبليه وساير اولاده عليهم السلام انقلد در عمر وبقاي من مهلتي قرار فرمايد كه در حال الحيوة خود هم مطبوع همين كتاب را انضاحب نموده مدتي در منابر ومجالس بذكر وبيان مطالب منقله جهاش مستفيد ومستفيض باشم انه ربي وخالقي ومقدري ومدبر اموري افوض امري اليه هو حسبي نعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير اشهد ان لا اله الا هو واشهد ان محمدا صلى الله عليه وآله عبده ورسوله واشهد ان عليا امير المؤمنين وليه ووصي رسوله بلا فصل حقا ويقينا وصدقا على هذا احيى وعليه اموت وعليه ابعث بحول الله وقوته وتفضله وكرمه انه اكرم الاكرمين وارحم الراحمين وخير الغافرين وخير السائلين وخير الرازقين وخير الناصرين آمين آمين يا غياث المستغيثين اغثني وفرج همي واكشف غمي ويسر امري في كل ما لي يا رب العالمين بمحمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم وعلى اولادهم الائمة الهادين المعصومين صلوات الله

دیباچه

وسلام و **و بعد** من باب التیمن و التبرک ابتدا میکنم مجلد ثانی را بفضیلت احیای اموات آن بزرگواری کرده حق و کشته شده و علی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده قیل لی قل لعلی مدحا مدحه یخمد نارا موقده **و ایضا قیل** علی حبه جنة قسیم النار و الجنة وصی مصطفی حقا امام الانس و الجنة و کیفیت آن فضیلت نوابته شعشعانیه که بحق الواقع منور قلوب و بصایر موالین و محبین آن بزرگوار میشود بنا بروایت کتاب مفتاح الجنة بقرار یکه مفصل میشود و الحمد لله که ابتدا و افتتاح این جلد بیا قسیم النار و الجنة و مفتاح الجنة شد که مفتاح حقیقی جنت ولایت و تولا و محبت آن بزرگوار است در دل هرکس باشد از زمین او ابواب جنت بروی او باز است در کتاب مفتاح الجنة فاضل بسطامی مذکور است که پادشاه چین پسری داشت از برای پسرش دختر پادشاه خطا را خواستگاری نمود وقت آن شد که عروسی کنند پادشاه خطا نوشت که پسرت را بفرست بیاید عروسی کرده زنش را بر داشته برد پس پادشاه چین پسرش را با هزار نفر جوانان خوش سیما روانه نمود یک کشتی پر از جواهر و امتعه و اقمشه قرار نمود و پسر پادشاه در همان کشتی و آن هزار نفر جوانان در کشتی دیگر نشسته روانه طرف شهر خطا شدند از قضا کشتیها که در میان دریا براه افتادند قدری طی راه کرده بودند در دریا طوفان شده چنان تند باد مخالف وزیدن گرفت که کشتیها بهم خورده بیک مرتبه همگی غرق گردیدند و مدتی گذشت از برای پادشاه خبری نرسید بعد چهار سال خبر به پادشاه رسید که پسرش با همه جوانان و امتعه و کشتیها غرق شده اند پس پادشاه مدت سه سال عزاداری کرد و بر سوگواری کرده و آنقدر گریست که چشمهایش کور شد و وزیری داشت بسیار عاقل و وزیر بعرض پادشاه رسانید که میگویند در مدینه پیغمبری مبعوث شده وصی دارد علی بن ابیطالب که حلال جمیع مشکلات است برویم بخدمت او شاید که این مشکل ترا حل کند پادشاه گفت مشکل من چگونه حل میشود و حال آنکه پسر من هفت سال است مرده است مجملا پادشاه تدارک سفر دیده با چهل هزار لشکر سواره و رجاله رو بمدینه روانه شدند ناگاه جبرئیل نازل شده ماجری را بعرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانیده گفت که خداوند عالم میفرماید که علی را وادار نما مشکل او را حل نماید بعد از زمانی اصحاب رسول خدا از سیاهی لشکر و کثرت غبار ملاحظه نموده بخدمت آنحضرت عرض کردند که لشکر گرانی بر سر ما میاید فرمود دشمن نیستند و قتیکه رسیدند پادشاه شرف حضور حضرت رسول مشرف شده عرض مطلب کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را طلبیده فرمود برو در کنار دریای چین پسر این پادشاه را زنده کرده بدست او تسلیم کن پس منافقان امت این را که شنیدند با خود میگفتند علی بن ابیطالب چه طور به چین رفته پسر پادشاه را زنده تواند کرد ثانی ملعون گفت خوب شد میرود و در دریا غرق میشود بر نمیگردد پس حضرت پیغمبر دلدل را طلبیده حضرت امیر سوار شده همراه لشکر همینکه از مدینه بیرون تشریف آوردند با اطراف آن همه لشکر خطی کشیدند و فرمود چشمها را بر هم گذارید ایشان عرض کردند چگونه چشم بهم گذاریم که از اینجا تا دریای چین چند ماهه راه است خلاصه چون چشم بهم گذاردند بادی تندی وزیده همان قطعه زمین را برداشته مانند بساط سلیمانی در آنی بکنار دریای چین رسانید جناب سلمان در روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب بالای بام تشریف بردند تا تماشا کنند که



علی امیر المؤمنین علیه السلام چگونه پسر پادشاه را زنده میکردند پس امیر مؤمنان بکنار دریا رسیده همان دریا را صدا زده همه ماهیان لبیک گویان سر از آب بیرون کرده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که کدام یکی از شما پسر پادشاه را خورده اید گفتند ما خبری از وی نداریم و یک ماهی از همه بزرگتر بود عرض نمود یا امیر المؤمنین پسر پادشاه را هفت سال قبل از این نهنگی خورده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در دریا بهمه جانب بگردید ببینید هیچ جزئی از اجزای او را پیدا توانید کرد ماهیها همگی سر فرو برده گردش کرده بعد از زمانی سر از آب بیرون کرده عرض کردند چیزی پیدا نیست پس خود آنجناب فرمودند در فلان جای دریا سنگی هست و در زیر آن سنگ یک بند انگشت او افتاده او را بیاورید ماهیان رفته آن بند انگشت را بیرون آوردند بعد از آن اصحاب دیدند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ردای مبارکش را بر سر کشیده دو رکعت نماز گذارده رو باسمان دعا نمود پس قادر علی الاطلاق از همین بند انگشت پسر پادشاه را زنده نموده بهمان هیئت و شمایلی که داشت پسر بعد از زنده شدن بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام سلام نموده آنحضرت فرمود با جوانان همراه بدرت برو بولایت جوان یک نگاهی باین طرف و آن طرف نموده عرض کرد فدایت شوم یا امیر المؤمنین من بچه رو بولایت روم و حال آنکه آنروز که من از ولایت بیرون آمدم هزار نفر جوان مه سیما همراه داشتم حالا تنها بچه روی بروم یا امیر المؤمنین غرق شدنم بدریا از دمن بهتر از آن است که تنها بروم پس امیر المؤمنین علیه السلام دست مبارک را بر آب دریا فرو برده باز کشید دیدند که سر انگشت مبارکش بهر یکی بند شده است بیرون آورده و هزار نفر جوانان که در آن کشتیها غرق شده بودند همه را زنده نموده با شاهزاده و پادشاه و لشکر خرم و خوشحال روانه وطن کردانیده خود هم وارد مدینه گردید **الشیعه** اشاره باینکه علیا مکرمه زینب خاتون در وقت کوچ کردن از مدینه با چه جاه و جلال و کجاوه و تخت روانهای شاهانه و با همراهی حضرت عباس و علی اکبر و قاسم و جوانان بنی هاشم خصوصا با همراهی پادشاه حقیقی بطرف مظلوم کربلا بیرون شده بود حالا که در کربلا همه برادران و شهیدان را وداع کرده با چشم گریان و لباس سیاه بی پادشاه و علمدار و لشکر بچه روی بمدینه رسول داخل شود چنانکه آن مخدره میفرماید مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا خرجنا منک بالاهلین طرا رجعنا لا رجال و لا بنینا الخ **و در همین کتاب** از کنز الغرائب روایت شده که چون آیه کریمه و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس یعنی خلق کردیم برای جهنم بسیاری از جن و انس را که مرجع ایشان جهنم باشد جهة اختیار بدی کردن ایشان که خدا در علم ازلی خود دانسته که از خدا لطفی برای ایشان نیست و چون این آیه بحضرت رسالت پناه نازل شد آن فریاد رس عاصیان شب و روز گریست و قرار و آرامش قطع گردیده و استراحتی برای آن بزرگوار نماند جناب فاطمه زهرا سلام الله علی ابیها و بعلها و بنیها بحضور شرفیاب شده عرض کرد ای پدر بزرگوار این چه گریه و زاری است چرا آرام و قرار ندارید حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیه مبارکه را بآن خاتون خواندند آن شفیعه قیامت عرض کرد که مراد از لفظ کثیر در آیه شریفه چیست و چه قدر است فرمود از هزار یکی بهشت میرود و نهصد و نود و نه بجهنم و در روز دیگر جبرئیل نازل شده این آیه را آورد و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم یعنی بدرستیکه

در بیان طبقات جهنم و اهل آن

یا محمد جهنم وعده گاه ایشان است و از برای جهنم هفت طبقه است و از هر طبقه فوجی داخل میکنند حضرت
فرمود طبقات جهنم را بشمار پس جبرئیل عرض کرد اول حطمه دویم لظی سیم سعیر چهارم جحیم پنجم
جهنم ششم هاویه هفتم سقر حضرت رسالت پناه فرمود اهل طبقات را بیان کن جبرئیل عرض کرد
در طبقهٔ اول طایفهٔ یهود و دوم مکان نصاری است سیم محل مجوس است چهارم جایگاه ترسایان
پنجم مسکن صابئان ششم مقر جهودان و اهل طبقهٔ هفتم را نگفت حضرت فرمود چرا اهل طبقهٔ هفتم را
نگفتی جبرئیل عرض کرد اهل طبقهٔ هفتم عذاب شان از همه آسان تر است حضرت فرمود اهلش کیست
جبرئیل سر بزیر افکند نتوانست جواب بگوید حضرت تاکید کرد عرض کرد یا رسول الله گنهکاران امت جناب
است حضرت بشنیدن این چنان گریان شد که بیهوش شد جبرئیل بهوشش آورد پس حضرت برخواست
و گریه کنان داخل حجره شد سه روز و شب متوالی بیرون نیامد مگر وقت نماز اصحاب از این حال مضطرب
و پریشان شدند و سلمان رفت بدر خانهٔ صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها آمده بتول عذرا را
از این ماجری خبردار کرد خاتون قیامت از مظلوم کربلا امام حسین علیه السلام گرفته داخل حجرهٔ
طاهرهٔ پدر بزرگوار شد و در آن وقت از سن شریف امام حسین علیه السلام دو سال گذشته بود
دست مادر را رها کرده بود از عقبش میخواست داخل حجرهٔ جد بزرگوار شود در و را حرکت میداد و نزدیک
بود که اشک از دیده هایش جاری شود که جبرئیل با امر رب جلیل نازل شد بعد از سلام عرض کرد
یا رسول الله در را وا کن بر روی حسین که اگر او گریه کند ملایک هفت آسمان گریه میکنند حضرت در را
گشوده حسین را داخل حجره کردانیده بر روی زانوی مبارکش نشانید پس حسین علیه السلام عرض
کرد یا جدا سبب چیست که سه روز است بحجره داخل شده و در بر روی خود بسته اید فرمود نور دیده
جای عاصیان امتم را جبرئیل بمن خبر آورده باین سبب گریانم جناب امام حسین علیه السلام عرض
کرد یا جدا اگر مرا اذن دهی در حق امتان تو دعا میکنم حضرت فرمود مختاری دعا بکن پس جناب امام
حسین دستها را برداشت در آن حال ملائکه ها بر بیت اللعمور جمع شدند تا ببینند که جناب امام
حسین در حق امتان چگونه دعا میکند یکمرتبه دیدند که آن بزرگوار عمامه را از سر برداشته و بدرگاه
اللهی کرده عرض کرد خدایا بحرمت اول قطرهٔ خونیکه از گلوی من بزمین کربلا میریزد از سر تقصیرات امت
جدم درگذر هنوز دستهای مبارک آن مظلوم بلند بود که جبرئیل نازل شده عرض کرد یا رسول الله
خداوند عالم میفرماید که بر حسین بگو گریه نکند که جمیع گنهکاران امت ترا بر حسین بخشیدم **ایضاً**
در کتاب مفتاح الجنان مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حجره نشسته بود و
حسنین در خدمت آن حضرت بودند و آنجناب بدیدن آن بزرگواران مسرور بود که ناگاه امام حسن
علیه السلام از جد بزرگوار خود آب طلبید حضرت بدر حجره نظر انداخت کسی را ندید پس از جای
خود برخواسته جام را پر از آب کرده میخواست که بامام حسن بدهد امام حسین عرض کرد یا جداه
انا عطشان حضرت رسول متفکر شد که در میان دو نور دیده چه کند اگر آب را بامام حسن علیه
بدهد حسین محزون میشود و اگر به امام حسین بدهد امام حسن محزون میشود در این فکر
بود که ناگاه از عقب سرش دستی با جامی پر آب از بیرون حجره دراز کرد دید و عطر آن آب حجره را معطر



کردانید

تعزیه خانه بنا کردن فاطمهٔ زهرا برای امام حسین در مدینه

کردانیده و به امام حسین علیه السلام داد رسول خدا از دیدن آن خوشحال شده آبخود را بامام حسن
داد و در آن حال جبرئیل به حجره داخل شده رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود یا جبرئیل کجا بودی عرض
کرد در سدرة المنتهی بودم که از جانب پروردگار عالمین وحی رسید خود را به بهشت برسان و یک جام
آب از آب سلسبیل پر کرده از برای حسین ببر او را از انتظار بدر آور مبادا دل مبارک حسین آزرده گردد
ایضاً در همان کتاب از کتاب کنز الغرائب روایت کرده است که روزی حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله
علیها از برای دو نور دیده گان خود حسن و حسین علیهما السلام جامهٔ تازه دوخته و بان بزرگواران
پوشانیده بخدمت جد بزرگوارشان فرستاده بود جناب رسول الله صلی الله علیه وآله فرزندان دلبند
خود را بکنار گرفته و ایشان را میبوسید ناگاه نظر انورش بر جامهٔ امام حسین علیه السلام افتاده دید
که گریبان جامهٔ او تنگ است و از شدت تنگی در گردن گلوی مبارکش خطی سرخ پدید آمده برخواطر مبارکش
گران آمده فی الفور تکمهٔ جامه اش را گشوده و جای خط را بوسیده بران نگاه میکرد و غمگین و دلگیر میشد
در حال جبرئیل بحکم رب جلیل رسیده بعد از سلام عرض کرد یا رسول الله این خط گریبان جامهٔ حسین را
دیده متحمل شده غمگین شدی روزی باشد که با خنجر ابدار جای همین خط را میزند و با تیغ کین گلوی
نازنین اش را قطع کرده سر انورش را از بدن جدا مینماید پس آن جناب از شنیدن این کلام جان سوز
بمظلومی حسین گریه نمود و جبرئیل هم در گریه بحضرت رسول موافقت کرده گریه سر کرد در آن حال فاطمهٔ
زهرا سلام الله علیها داخل گردیده دید که پدر بزرگوارش گریان و پریشان است عرض کرد یا ابتا دیده ات
هرگز گریان مبادا ای پدر سبب گریهٔ شما چیست گفت ای فاطمه بتو میگویم بشرطیکه صبر نمائی اینک جبرئیل از
طرف پروردگار عالم خبر آورده است که حسین در کربلا با تیغ اهل جفا شربت شهادت خواهد نوشید و
اعضای مبارکش بضرب شمشیر و تیر و نیزه پاره پاره خواهد شد جناب فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها از
شنیدن این خبر خود را بر خاک افکنده عرض کرد یا ابتا این مصیبت در چه وقت میشود فرمود وقتیکه هیچ
یک از من و تو و پدر و برادرش حاضر نباشیم جناب فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها از شنیدن این سخن
چنان گریست که صدای گریه اش از حرم رسول خدا بلند شد پس نادیده گریان عرض کرد یا ابتاه
رخصت مرحمت فرما که در حجرهٔ خودم تعزیهٔ فرزند مظلومم را برپا کنم حضرت فرمود آنچه که خواهی بکن
پس نادیده گریان داخل خانه شد که تعزیهٔ حسین برپا کند اول امر کرد که در حجره ها پرده های سیاه
آویختند و در خانه صورت قبری درست کرده سیاهی بر روی قبر کشید آنگاه جهة اعلام زنان بنی هاشم
زنی فرستاده فرمود بزنان بنی هاشم از ما سلام برسان و بگو که فاطمه دختر خاتم انبیا صلی الله علیه وآله
میگوید ای زنان بنی هاشم وای اقربا و خویشان من بعزای حسینم حاضر شوید و در ناله و زاری با من
موافقت کنید پس زنان بنی هاشم با نوحه و ناله و گریه و فغان وقتی رسیدند دیدند که فاطمهٔ زهرا علیها
سلام گیسوان عنبرین خود را پریشان نموده و لباس سیاه در بر کرده و خود را بروی قبر انداخته میگرید
و میگوید ای شهید مادر وای غریب مادر ترا در صحرای کربلا تشنه شهید میکنند زنان بنی هاشم این
حالت را که دیدند یکباره همگی مقنعه ها از سر کشیده خود شان را بروی قبر انداخته و اغریبا و امظلوما
واحسینا گویان مشغول گریه شدند چنانکه اهلبیت در شام و شوم در خانهٔ یزید پلید عزاداری

کردند

بدیوار نهادن حجاج ملعون پسر شیعه را

کردند الخ در کتاب مفتاح الجنة از بعض کتب مناقب روایت کرده که حجاج ملعون بعد از استیلا و
غلبه بر شیعیان هزار نفر از سادات علوی از خورد و بزرگ با انواع ذلت و خواری کشت تا اینکه روزی
شنید که در خانهٔ یک نفر مؤمن پاک اعتقادی کودک دو ساله از اولاد امام زین العابدین علیه السلام
پنهان کرده بکسی اظهار نمیکند آن مردود درگاه خدا حکم نمود چند نفر از غلامان بدسیرت رفته با قهر
و زور آن طفل معصوم را کشیده بیاورند پس آن مؤمن دیندار از حکم آن بدکردار خبردار شده
اصلا باک نکرده دامن همت بر کمر زده پسر ده ساله خود را بدست غلامان آن ملعون داده و خودش
نیز همراه ایشان آمده در مقابل چشمش پسر را میان دیوار نهاده با خشت و آجر محکم کردند پس
آن مرد غیور اصلا از این بلیه دلگیر و غمگین نشده با قلب شادان که الحمد لله پسرم قربانی اولاد رسول
خدا شد وارد خانه شد چون وقت نماز شام شد مادر آن پسر دید که پسرش پیدا نیست از شوهرش
پرسید که این چه حادثه است که پسر من پیدا نیست و بخانه نمیاید گفت ای زن هیچ اندیشه مکن که برادری
داشتم بسیار مهربان نور دیده مرا مهمان برده و مرا از هم و غم رهانیده است آن زن از این سخن بسیار
پریشان حال شده شروع بگریه کرده صدای نوحه و نوا بلند کرد شوهرش هر چه خواست که ساکتش
نماید نتوانست پس در آن اثنا دیدند که در را بشدت میزنند آن مرد آمده دید پسرش در در ایستاده لیکن
نوعیکه نور جمالش در و دیوار را منور نموده گفت ای نور دیده من خودم دیدم که در پیش چشم من آن
گروه کفار ترا میان دیوار گذاشتند پس چگونه از آن جای تنگ و گران خلاص شدی پسر گفت ای
پدر وقتیکه مرا در میان گچ و آجر بستند و محکم کردند ناگاه دیدم دستی از هوا ظاهر شده مرا از آن جای
زحمت و آزار بیرون کرد چنانکه هیچ کس خبردار نشد پس مرا به مجلسی رسانید ملاحظه کردم دیدم چند
نفر مرد و زن بغایت نورانی که من واله و حیران شدم پس هر یک از ایشان مرا نوازش بسیار و التفات
بی‌شمار فرمودند بعد از ساعتی دیدم یک نفر زن نورانی از میان ایشان روی بمن نموده گفت یا
علی مادر این پسر گریه میکند و ساکت نمیشود زودی این پسر را بمادرش برسان و بفرما که سلام ما را
به پدر و مادر خود برساند و بگوید که دست از محبت ما بر ندارند پس پدر و مادرش بعد از ملاحظه
این معجزه باهم شکر از این نعمت را بجا آورده در راه محبت اهل بیت عصمت و جان نثاری آن بزرگواران
ثابت قدم و پر اخلاص شدند **ایضاً** در کتاب مفتاح الجنة منقول است که در زمان سابق شخص صالح
دینداری از دوستان اهل بیت علیهم السلام بود که هر ساله در دهه محرم مشغول تعزیه‌داری سید
الشهداء علیه السلام شده مال بسیاری صرف طعام فقرا و مساکین و عزاداران میکرد از گردش
روزگار کج رفتار صدمه بدولت و مالش رسیده بسیار فقیر و پریشان حال شده با نهایت عسرت
میگذرانید تا آنکه ماه محرم رسیده داخل شد و دو روز گذشت آن مرد بیچاره هر چه کوشید به هیچ
رو ببدستش بجائی نرسید با حسرت و ندامت دل گیر و غمگین بخانه خود داخل شده سر بزانو نهاده متفکر
بود زنش او را بسیار پریشان دیده در مقام تسلی گفت ای شخص چه حادثه رو داده و چه مصیبت گرفتاری
که حالت گفتار نداری گفت ای مونس روزهای غمگینی من حوادث مبتلای کرده هر سال در دهه محرم با جمیع
اوضاع و جلال مشغول تعزیه‌داری خامس آل عبا میشدم و امسال دو روز از ماه محرم میگذرد و من از

فروختن تعزیه‌دار دختر خود را

قبض تعزیه‌داری محروم بوده دلگیر و لاعلاج مانده‌ام آن غیور زن گفت غم مخور اگر مال نداریم الحمد لله که
جان داریم در هر سال صرف مال میکردی امسال صرف جان کن گفت چگونه گفت طلاهای مرا بدیه و مرا در بازار
برده بفروش و قیمت مرا صرف عزاداری مظلوم کربلا بکن و این قدر غصه و اندوه مخور پس آن مرد قدری
متفکر شده و آه سوزناک کشیده گفت ای همدم ایام محنت و شادی من این از غیرت و حمیت دور میدانم
لکن تو اگر بمفارقت این دختر ما راضی و دلگیر نباشی و بر بیع دختر ما اندک صبر توانی کرد من انوقت از تو راضی
و ممنون میشدم آن زن شیردل بشنیدن این سخن از جای برخواست دختر را به هر زبانی راضی نموده و خود
هم با میل و رضا شدی تمام دختر را تسلیم آن مرد نموده گفت این دختر ما را ببر در بازار و اسیران بفروش که
جان و اولاد من فدای تعزیه‌داران و گریه کنندگان سید الشهداء علیه السلام است پس آن مرد دخترش را
آورده بر یک نفر عربی بمبلغ معتنابهی بفروخت و برگردیده مشغول تهیه و تدارکات مجلس عزا گشت و آن عرب دختر
را بخانه خود برد زن آن عرب بمحض دیدن دختر واله حسن و جمال و شیفته گفتار و کمال او شده و مانند مادر
مهربان برخواست و نوازشها کرده اراده نمود که گیسوهای او را شانه زده و ببافد که دختر ممانعت کرده
و راضی نشد گفت این زلفهای و گیسوان مرا مادرم شانه زده و بافته هر وقت که بانها نگاه میکنم مادرم
بخاطرم میاید لاحاله این شب بافته مادرم را بر هم مکن و دست مزن پس بعد از نماز و طعام اراده منام
کردند لیکن آن دختر را خیال در نزد مادر بود و بیان خیال خوابش نبود پس آن عرب در خواب دید که
حضرت خاتم الانبیاء تشریف آورده بعرب فرمود که این خشت طلا را از من بگیر و فردا این دختر را بمادرش
تسلیم کن آن عرب قبول کرده و با وحشت از خواب بیدار شده دختر نیز در خواب دید که یک نفر زن نورانی آمده
او را باغوش کشیده مهربانیهای بسیار و نوازشهای بی‌شمار کرده و در آغوش کشیده مهربان‌تر از مادر گیسوهای
او را شانه کرده تسلی و آرام داده گفت ای دختر غم مخور که بزودی بمادرت میرسی و دختر هم از خواب بیدار گردید
پس عرب با همراه مهربانی دختر را باغوش کشیده بر پدر و مادرش رسانیده و عذرها خواست و خوابش را
بیان نمود آن مرد و آن زن بسیار دلشاد شده با اخلاص تمام مشغول تعزیه‌داری شدند بعد از آن مادر
دختر خواست که گیسوانش را شانه زند دید که گیسوان دختر را بنحوی شانه کرده و بافته اند که در قوت
بشر نیست گفت نور دیده گیسوان ترا که شانه زده بافته که مثلش در دنیا یافت نمیشود و بوی مشک و عنبر
میدهد گفت ای مادر غم کشیده گیسوان مرا در عالم رؤیا مادر مظلوم کربلا فاطمه زهرا سلام الله علیها
هم چنین بافته است و این بوی مشک و عنبر از تاثیر دستهای مبارک آن خاتون است **ایضاً** در همین
کتاب مرویست که در روز قیامت جبرئیل امین از درگاه رب العالمین استدعا نماید که یا رب میخواهم مرا اذن
شفاعت مرحمت فرمائی که یک نفر از امتان خاتم الانبیاء را شفاعت کنم حقتعالی فرماید ای جبرئیل در فلان
مکان جهنم یک نفر گنهکار مانده است او را بتو بخشیدم چون جبرئیل بیاید او را در یابد که مثل زغال
سوخته و سیاه گردیده اما یکدست او نسوخته عرض کند الهی سبب چیست که همه اعضای این عاصی سوخته
و سیاه شده مگر یک دستش که اصلا نسوخته خطاب مستطاب رسد که یا جبرئیل این شخص روزی
بماتم خانهٔ فرزند پیغمبرم محمد المصطفی صلی الله علیه و آله حسین مظلوم میگذشت و اشک یکی از
عزاداران امام حسین به بردست او چکیده بسبب احترام آن اشک حسینی دست او را با آتش

نمود نایدم **ایضاً فیه** منقول است که دو نفر از فضلای کربلای معلا که با هم بسیار مهربان و رفیق بودند یکی وفات میکند پس شبی آن دیگری آن متوفی را در خواب میبیند و از انکشت شهادت او گرفته از احوالات قبر و مردن و سئوال نکیر و منکر و اوضاع آن عالم خبر و سئوال کند آن متوفی میکوید که مامور نیستم چیزی از احوالات آن عالم را بکسی بکویم پس بسیار مبالغه و تاکید نموده سئوال کرد جواب نگفت تا اینکه چون می دانست که آن متوفی محبت زیاد و اخلاص بسیار بحضرت ابی الفضل العباس علیه السلام داشت پس او را بانحضرت قسم داده گفت از طرف تو نیابة مولای تو ابی الفضل العباس را زیارت میکنم بکو اینکه آن متوفی خیلی از اخلاص کیشان حضرت عباس علیه السلام بود گفت بدانکه دو آن دنیا از سه چیز امید نجات است یکی زیارت حسین ع و یکی گریستن بانجناب و یکی مواسات کردن با برادران دینی خود **ایضاً در همان کتاب** مرویست که روزی عربی داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شده از خلیفه آنحضرت سئوال نمود ابوبکر را نشان دادند پیش آمده گفت ای خلیفه شب گذشته خواب عجیبی دیدم فراموش کرده ام میخواهم که خواب مرا با تعبیرش بیان کنی ابوبکر گفت ای عرب این خواب تو از مغیبات است ما از علم غیب بی بهره ایم و پیش عمر فرستاد مثل ابی بکر جواب داد و او پیش عثمان فرستاد مثل اول و ثانی جواب شنید پس ابوذر رحمه الله باو رسیده بعد از درک مطلب گفت ای عرب بیا برویم نزد وصی و خلیفه برحق جناب رسول صلی الله علیه و آله پس عرب را او در خدمت حلال مشکلات آن جناب فرمود ای عرب چه مطلب داری عرض کرد خوابی دیده ام از یادم فراموش شده میخواهم خوابم را با تعبیرش بیان فرمائی آنحضرت روی مبارک را به مظلوم کربلا کرده فرمود نور دیده خواب عرب را با تعبیرش بیان کن عرب تعجب کرده عرض کرد ای مولا یکساعت پیش از این مرا تو دو سه نفر از اصحاب پیغمبر که ادعای علم و خبرداری مینمودند بردند هیچ یک نتوانستند جواب دهند اکنون مرا بطفلی رجوع میفرمائی حضرت فرمود این فرزند پیغمبر است سئوال کن از هر چه که میخواهی امام حسین علیه السلام فرمود ای عرب در خواب دیدی که در کنار شط فرات ایستاده چند ستاره درخشان از آسمان پیدا شده بعد یک یک بزمین کربلا افتاده پنهان شده و همان جا غروب کردند بعد از آن دیدی یک ماه درخشنده مثل طشت پر از خون پیدا شد او نیز در آنجا غروب کرد عرض کرد بلی یابن رسول الله خوابم چنین است تعبیرش را بفرما حضرت امیر علیه السلام فرمود ای عرب از تعبیرش در گذر عرب اصرار و تاکید بسیار کرده و دست بدامن حسین علیه السلام زده التماس تعبیر نمود آن جناب فرمود ای عرب خوب بدانکه آن زمین محل دفن و قبر من است و آن ستاره ها جوانان من است و آن ماه مانند طشت پر از خون من هستم که مرا کوفیان بیوفا همان جا اسیر در همان کنار فرات مرا با جوانان و برادران و اصحاب من با لب تشنه و شکم گرسنه و بدن مجروح شهید خواهند کرد آن عرب گریست و مسلمان شد **ایضاً در همان کتاب** روایت شده که روزی دو نفر از محبان یکی از زیارت خراسان و یکی از زیارت کربلا بشهر سر من رای وارد میشدند پس احوالات را بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام معروض داشتند آن حضرت هر دو را پیشواز کردند اما در وقت مراجعت آنحضرت پیاده تشریف میآوردند یکی از اصحاب عرض کردند یابن رسول الله اسب سواری موجود است چرا سوار نمیشوید فرمود که نخواهم بجود کوارا نمی بینم که دوستان

و محبان ما پیاده باشند و من سوار شوم پس همان پیاده که با آن دو نفر بخانه ایشان تشریف آوردند آن حضرت بر ایشان نظر میکرد و میگریست بحدیکه عرض کردند یابن رسول الله سبب گریه شما چیست فرمود سبب گریه من اینست که این دو نفر زائر را چون برابر خراسان نظر میکنم بخواطرم میرسد جدم حضرت امام رضا علیه السلام که در ولایت غربت بیکس و تنها او را زهر دادند و جگر مبارکش را پاره پاره نمودند احدی نبود که یاری و دلداری کند و باین زائر کربلا نظر میکنم بخواطرم میرسد جدم سید الشهدا که در روز عاشورا بالب تشنه و جگر خسته بیکس و تنها در میان اهل ظلم و جفا با بدن پاره پاره بروی خاک و ریگهای کربلا افتاده بود در میان اهل ظلم کسی نبود که اغاثش کند پس هر کس که اعانت زوار ما کند گویا بما اعانت کرده است و هر که بر ایشان گریه کند آتش جهنم بر او حرام کردد **ایضاً در همان** کتاب فاضلی نقل کرده که وقت زوار بکربلا میرفتند در منزل مسیب یک نفر از معاندین دوچار یک نفر از زوار شده میرسد بجامه روی میکوید که بزیارت امام علی ع میروم که سه حاجت دارم از آنجناب بخواهم آن شخص عنود این را که می شنود تا زیانه هیئی که در دست داشت آن زائر را انقدر میزند که مشرف بهلاکت می شود بعد میکوید که برو از امام علی این حاجت را نیز بخواه که انتقام ترا از من بستاند پس آن زائر با هزار زحمت خود را بروضه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسانیده بعد از زیارت گریه و زاری بسیار کرده و بضریح چسبیده عرض میکند ای حلال المشکلات از همه مطلبهای خود گذشتم مگر این مطلب که باید انتقام مرا از آن ظالم بکشی با آن حال انقدر گریست که بخواب رفت در عالم خواب دید که امیر المؤمنین ع میفرماید از تقصیر آن شخص در گذر و عفو کن عرض میکند که عفو نمیکنم مرا بسیار اذیت کرده با زیانه مکدا زاری و بکریه عرض میکند که یا علی بزودی انتقام مرا از آن ظالم بکیر پس بیدار شده از ضریح کرفته داد خواهی و سوگواری کرده میگرید و مینالد تا اینکه دو باره بخواب میرود در خواب حضرت را نیز میبیند و بر او میفرماید که آن شخص را به حسین ببخش بیدار شده گوید آن ظالم را با حسین چه مناسبت من نمیکذارم با ز الحاح کرده بیهوش میافتد در عالم بیهوشی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر او میفرماید که آن شخص یک روز بجهة اذیت زوار در بیابان میکشت تا بکنار فرات رسید نظر بر زمین کربلا نمود بخواطر آورد حالت امام حسین را که آب فرات با این بسیاری در نزدیکی چنین آب آنحضرت را تشنه کشتند و قطره از این آب باو ندادند پس متاثر شده با شدت گریه کرد و باین جهة خداوند عالم از گناهان او در گذشت و آن شخص خودش این مطلب را میداند پس زائر زیارتها را اتمام کرده و فتیکه بمسیب رسید پس آن شخص آن زائر را دید و گفت چرا از امام علی نخواستی که انتقام ترا از من بستاند گفت عرض کردم اول خودش فرمود عفو کن نگذشتم بعد از آن فرمود به حسین ببخش که احوالات او چنین است همینکه آن شخص احوالات خود را از زائر شنید خود را انداخت بر پاهای زائر بوسید و التماس کرد که مرا عفو کن که از آن وقت توبه کرده ام و کار من آن قرار است که حضرت علی علیه السلام فرموده پس همان شخص شیعه خالص شده در نجف الاشرف مجاور آنحضرت گردید تا وفات کرد رحمه الله **ایضاً در همان کتاب** از عبد الله ابن سلام از احمد ابن حنبل منقول است که شبی در خانه کعبه بودم شخصی از پرده کعبه گرفته استغاثه میکند و با تضرع میگرید من نزدیک او رفتم و گفتم ای برادر

بمیان دیوار گذاشتن شصت و نه نفر بحکم منصور لعین از آل رسول و نجات یافتن شصتم ایشان

سبب این نوع استغاثه و گریه چیست گفت من نقل عجیبی دارم اگر با من شرط کنی که بکسی تا من حیات دارم نگوئی بتو بیان میکنم راوی میگوید که من گفتم الله شاهد بذلك انی لا اخبره احدا مادمت حیا یعنی خدا با این شرط شاهد باشد که مادامیکه تو حیات داری این نقل ترا بکسی خبر نمیدهم پس گفت بدانکه من از آن کسانی بودم در نزد منصور عباسی خدمت میکردم بشیرا طلب نمود و شصت نفر از سادات علوی بمن داد و حکم کرد که تا طلوع صبح صادق همه اینها را در میان دیوار گذاشته باشی و آجر محکم کنی و کسی را از این کار اخبار نکنی پس من پنجاه و نه نفر ایشان را در میان دیوار گذاشته با گچ و آجر کار کرده پنهان نمودم باقی ماند یکنفر دیدم جوان خوش طلعت نورانی است و گیسوی درازی داشت خواستم او را نیز در میان دیوار گذاشته پنهان کنم دیدم بروی من نگاه کرده بنوعی گریه و زاری کرد که بر من متاثر شده خون از او در دلم افتاد گفتم ای جوان چرا گریه میکنی آیا از کشتن خود میترسی گفت قسم بخدا گریه من بتلف شدن جان نیست بلکه گریه من بجهة مادر پیرم است که یك ماه است مرا در خانه نگه میداشت و نمیگذاشت که بکوچه و بازار بروم هر وقت که من میخوابیدم او هم میخوابید و هر قدر که من بیدار بودم از خوف بیرون شدن من بیدار بود و پاسبانی من میکوشید و در وقت خوابیدن دست خود را بر سر من میگذاشت پس دیروز خواب بمن غلبه کرد خوابیدم بعد از زمانی بیدار شدم دیدم مادرم در خواب است آهسته چنان برخواستم که مادرم بیدار نشد پس از خانه بیرون شدم و بملازمان منصور دوچار شدم مرا گرفتند پس گریه من بجهة مخالفت نمودن بمادرم است که آن بیچاره از حال من خبر ندارد و نمیداند که بسر من چه آمد و از خدا خواهش میکنم که در این خصوص در آخرت بمن عقاب نکند و بمادرم در فراق من صبر عطا فرماید گفتم مادرت غیر از تو پسری دارد گفت نه پسر شیرین تنها منم و برادری ندارم پس من خطاب بنفس خود کردم که بجهة متاع قلیل دنیا عذاب ابدی آخرت را خریدی گفتم والله در خصوص همین جوان علوی کار خیر میکنم پس یك نفر پیر خودم را طلبیده احوالات را به او نقل کردم گفتم آیا طالب نعمت ابدی میشوی که ترا بجای این جوان علوی بمیان دیوار گذاشته با گچ و آجر جسد ترا در میان دیوار پنهان کنم پیرمرد راضی شد بمیان دیوارش گذاشتم و آن جوان علوی را قسم دادم که این امر را بکسی اظهار نکند قبول نمود پس گیسوان علویه او را بریدم و لباس کهنه بر او پوشانیدم و قدری گچ بلباس و بدن او مالیدم مانند شاگرد بنا و بخانه خودم آوردم و تا شب در خانه نگاهش داشتم بعد آمده در خواب شدم و بسیار متفکر بودم و از خلیفه میترسیدم که اگر بداند مرا با اهل و عیالم تماما میکشد و از زن خودم نیز در ترس و خوف بودم که مبادا این راز را افشا کند در این اثنا بهوش رفتم که ناگاه دیدم کنیز من مرا بیدار کرد که برخیز که در پشت در کسی در را میکوبد یقین کردم که گوینده در از ملازمان منصور است و مرا خواسته خواهد کشت پس بکنیز گفتم برو بگو که کیست در را گشود دیدم بصدای بلند گفت منم فاطمه زهرا دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بگو بمولای خود که فرزند ما را ابد هدو نماید پسر خود را از من بگیرد همینکه من این را شنیدم بی اختیار از جای خود برخواستم گفتم با من چه کار داری ای دختر رسول خدا فرمود ای شیخ تو عملی کردی مخفی بر رضای خدا ان الله لا یضیع اجر المحسنین احسان ترا دانستم پسر ترا آورده ام بگیر و پسر ما را بمن رد کن پس در را گشودم پسر خودم را دیدم با تن صحیح و سالم که هیچ زحمتی به او نرسیده و آن جوان علوی را تسلیم آن

در خواب دیدن شخصی امام حسین را و سؤال از جراحتها و خبر دادن آن حضرت از عزاداران

خاتون معظمه کردم و بسیار شکر نمودم و همان وقت از خانه بیرون شده و توبه و بازگشت بخدا نمودم بعد از اینکه منصور از اینحال مطلع شد جمیع اموال و املاك مرا ضبط و تصرف کرد **ایضا در همان کتاب روایت** که شخصی عبد الله نام میگوید در شب پانزدهم محرم الحرام در خواب دیدم که امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا در میان خاك و خون افتاده یك هزار و نه صد و پنجاه زخم تیر و نیزه و شمشیر در بدن مبارك او ظاهر بود و سیلاب خون از زخمهای بدن شریفش جاری بود چون آن حالت را در آن بزرگوار دیدم خوف عظیم بر دلم افتاده از هول بیدار شده بسیار گریه نمودم و چون شب دوازدهم خوابیدم باز آن جناب را در خواب دیدم لیکن زخمهای جسد انورش صحیح و سالم شده بود پیش رفته عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا ابن رسول الله دیشب شما را در خواب دیدم با زخم بسیار و امشب اثری از او ظاهر نیست آن حضرت فرمود بدانکه آب دیده گریه کنندگان مرهم جراحتهای من میباشد ای عبد الله شب گذشته چون مرا در خواب دیدی و بر حال من گریستی آب دیده تو مرهم زخمهای من گردید **ایضا در همان کتاب** منقول است که یکی از خلفای بنی عباس قرار گذاشته بود که هر کس بزیارت امام حسین برود صد اشرفی پول بدیوان بدهد و با این قرار شیعیان جان نثار و فرزند مظلوم حیدر کرار در هر سال با جمعیت بسیار بزیارت میرفتند پس یك روز خلیفه در بغداد در قصر خود نشسته بود و قصرش مشرف به جسر بود دید که زوار میایند و هر یك صد اشرفی میدهند و میروند ناگاه پیره زنی از عقب زوار با پای برهنه و پیاده و انبانی در دست رسید و از بغل خود کیسه بیرون آورده صد اشرفی تمام شمرده و بمو کلان خلیفه داده خواست که از عقب زوار برود خلیفه حکم کرد او را گرفته پیش خلیفه بردند خلیفه گفت ای پیره زن تو که اینقدر پول داشتی پس چرا پیاده آمدی گفت جهة مزیدی ثواب و تاسی به اهل بیت سید الشهدا اگر سر کردگان لشکر یزید با مالك اسیری بعضی از ایشان را پیاده میبردند خلیفه گفت بزیارت که میروی گفت بزیارت مولای خودم امام حسین و حضرت عباس گفت از ایشان چه منفعت دیدی که اینقدر پول را در راه ایشان صرف میکنی گفت اصلاح جمیع کارهای دنیا و آخرت من منوط بشفاعت ایشان است و در هر تنگی و عسرتی دستگیر دوستان و زایران خود میباشند خلیفه گفت اگر من بموظلی کنم آقایان تو بفریاد تو میرسند گفت آری پس آن ملعون حکم کرد که دست و پای آن عجوزه ضعیفه را بستند و از جسر بفرات انداخته نگاه میکردند که آیا از این مهلکه چگونه او را نجات تواند داد آن ضعیفه بیچاره تا آب غوطه زده آب او را بالا برداشت در آنحال رو بطرف قبر حضرت عباس کرده یك مرتبه گفت یا ابا الفضل العباس بفریادم رس بار غوطه ور شد دفعه نیز آب او را بالا برداشت باز ابو الفضل العباس را ندا کرد در آنحال دیدند سواره چون برق لامع رسیده خود را بر ضعیفه رسانیده ضعیفه را برداشته ردیف ساخته از آبش نجات داد ضعیفه رو بتماشاکنان خلیفه کرده گفت بخلیفه بگوئید که مولای من مرا در شماتت شما نگذاشته چه طور مرا نجات داد پس آن ضعیفه بسواره گفت ای بنده خدا تو چه کسی که مرا از ورطه هلاکت نجات دادی گفت در وقت افتادن در آب که مرا بفریاد خود خواندی گفت مولای خودم ابو الفضل العباس را فرمود منم ابو الفضل العباس پس در اندك زمانی ضعیفه را بزوار رسانیده غایب شد و چون خلیفه از نجات یافتن ضعیفه مخبر شد آن قرار صد اشرفی را از زوار برداشته حکم کرد که هیچ کس متعرض زوار نشود که این واقعه را از السنه آن بیك

[Margin note:] روی کار آمدن ابو الفضل العباس فرزند بلند حضرت ... (ع)

ایضاً در همان کتاب از کتاب تحفة المجالس نقل شده که در بغداد مردی بود که بسیار گناهکار و اهل معصیت بود و مال بسیاری داشت چون وقت حرد لش رسید وصیت کرد که چون اجل مرا دریابد جنازهٔ مرا بنجف الاشرف برده دفن کنید شاید که از برکت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حقتعالی از گناهان من درگذرد و مرا بان حضرت ببخشد این بگفت و جان تسلیم کرد خویشان و اقربای او بوصیت او عمل نموده نعش او را برداشته روانهٔ سمت نجف شدند و خدمهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در همان شب در خواب دیدند که آن حضرت در سر صندوق مبارکش ظاهر شد و جمیع خدمه را طلبیده فرمود که فردا صبح قافله وارد و تابوتی نهاده با این نشان به اینجا خواهند آورد مانع شوید و نگذارید که او را در نجف دفن نمایند که گناه او از عدد ریگ بیابان بیشتر است این را گفته ناپدید شد چون صبح شد جمیع خدمه حاضر شده و قصهٔ خواب بیکدیگر گفته برخواستند و چوبها برداشته و در در دروازه بانتظار او نشستند بسیار طول کشید کسی نرسید برگشتند و متفکر ماندند که چرا این واقعه بعمل نیامد قضارا آن جماعتیکه تابوت همراه ایشان بود در آن شب راه را گم کرده به بیابان کربلا افتادند چون روز شد براه نجف الاشرف افتادند چون شب دوم شد خدمه آن حضرت را در خواب دیدند که همه ایشان را طلبیده فرمود چون صبح شود همه بیرون روید آن تابوت را که شب سابق شما را امر بمنع آن کرده بودم بالاعزاز و اکرام تمام بیاورید و ساعتی در روضهٔ من بگذارید بعد در بهترین جائی دفن کنید خدام از استماع این کلام تعجب نموده عرض کردند در این چه سر است فرمود که شب گذشته آن جماعت راه را گم کرده بصحرای کربلا افتادند و باد و خاک کربلا را بتابوت آن مرد گناهکار انداخته و افشانده از برکت خاک کربلا و بخاطر فرزندم حسین علیه السلام حقتعالی از جمیع تقصیرات او درگذشته او را عفو فرموده رحمت کرد پس خدمه جملگی بیدار شده چون صبح شد همه از شهر بیرون شده بعد از ساعتی آن تابوت را با اعزاز و احترام تمام بروضهٔ مبارکهٔ آن حضرت بردند و در بهترین مکانی دفن نموده و صورت واقعه را بهمراهان آن تابوت نقل کردند **ایضاً در همان کتاب** نوشته که شیخ جمال الدین موصلی میگوید که پدرم دشمن خاندان رسول بود و حاکم بصره و بسیار صاحب بغض و عناد بود و زن ناصبیه که من از او متولد شدم در حبالهٔ خود داشت و هیچ پسری نداشت پس پدرم بمقتضای عقیدهٔ فاسدهٔ خود نذر کرد که اگر خداوند عالم پسری بمن کرامت فرماید بشکرانهٔ آن موهبت آن پسر را بدان وادارد که مادام العمر زائران امام حسین را که عبورشان بموصل افتد بکشد و تلف سازد چونکه مشیت اللهی بهدایت یافتن او تعلق گرفته بود بعد از اندک مدتی جمال الدین متولد شد چون بحد رجال و مرتبهٔ کمال رسید پدرش وفات کرده بود پس مادرش از کیفیت نذر پدر او را اخبار کرد آن پسر بموجب نذر پدر از عقب جماعتی که زوار کربلا بودند رفته چون بمسیب که در نزد یکی کربلا است رسید غبار آن سرزمین بمشام او در آمد دید که زوار عبور کرده رفته اند در آن جا توقف نمود تا وقتیکه زوار مراجعت نمایند ایشان را بکشد از برکت آن سرزمین و یمن وصول غبار آن تربت طاهره بمشامش خواب بر او غالب شده در خواب دید که قیامت برپا شده و خلق را دید که وا انفسا میگویند و او را نیز گرفته بدوزخ میبرند چون او را بجهنم انداختند آتش در سوختنش توقف کرده مالک دوزخ

نقل شیخ جمال الدین موصلی
قصه بخشش [illegible]
امام حسین

بهالحق

بر آتش خطاب کرد که چرا در سوختن او توقف میکنی آتش گفت چگونه بسوزانم و حال آنکه غبار زوار تربت حسینی بر او نشسته و در بدن او جا گرفته تا او را نشویند تصرف سوختن من او را غیر ممکن است چون خواستند که او را بشویند جمال الدین از خوف عذاب مالک دوزخ بیدار شد و توفیق باری کرده از عقیدهٔ فاسدهٔ خود و عداوت اهل بیت برگشته رفته مجاور آستانه سید الشهداء گردید و چون طبع موزون داشت لهذا بمداح و مرثیه خوانی جناب سید الشهدا و سایر ائمه هدا علیهم السلام تا حیوة داشت مشغول گشته بشیخ جمال الدین اشتهار یافت **فصل در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام** در کتاب مفتاح الجنة از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چون روز قیامت خدا از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید و من بتو تسلیم میکنم و گویم هر کرا خواهی بجهنم بفرست و هر کرا خواهی ببهشت داخل کن **ایضاً در همان کتاب** روایت شده که روزی فاطمه بنت اسد سلام الله علیها مادر امیرالمؤمنین در ایام طفولیت با چند نفر از دختران عرب بصحرا رفته بازی میکردند که ناگاه شیری پیدا شد و رو بایشان نموده و آن دختران از فاطمه بزرگتر بودند فرار نمودند فاطمه مضطرب و حیران شد پس در آن اثنا سواری از بیابان پیدا شده شمشیر خود را کشیده آن شیر را دو پاره کرد فاطمه هنگامیکه این حالت را دید خود را بقدم آن سواره انداخته و گردن بندیکه در گردن داشت کشوده برسم هدیه بان سواره داده و دعا خیر نموده سلامت متوجه مکه گردید و چون این خبر به پدر و مادر فاطمه رسید گریان و نالان متوجه صحرا شده فاطمه را صحیح و سلامت ملاقات کرده از احوالاتش پرسیدند فاطمه کیفیت آمدن سواره را گفت پس ایشان بعقب سواره روان شدند که او را بمکه آورده احسانی در حق او نمایند بجائی رسیدند و شیر را کشته دیدند و هرچه گردش کردند از سواره اثری نیافتند باز بمکه مراجعت نمودند مدت مدیدی گذشت تا اینکه روزی حضرت اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام طفولیت با مادر خود مزاح و شوخی میکرد مادرش فاطمه گفت ای فرزند تو کودکی با من مزاح کنی حضرت فرمود ای مادر مگر قصهٔ شیر و سواره را فراموش کردی آن سواره که بود که ترا از چنگ شیر نجات داده خلاص کرد مادرش گفت میان من و آن سواره نشانه هست پس حضرت دست باستین خود کرده و گردن بند مادرش را آورده گفت ای مادر ملاحظه کن ببین که این همان گردن بند نیست با نه مادرش گفت آری حضرت فرمود آن سواره من بودم که شیر را کشته و ترا نجات دادم **در باب بیستم کتاب کفایة الخصام** در حدیث پنجاه و پنجم از احادیث عامه موفق ابن احمد در کتاب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام باسناد خود از عبدالله ابن عباس روایت کرده که وقتی جماعتی در نزد عمر ابن خطاب بودند و از سابقین در اسلام سخن میراندند عمر گفت اما علی ابن ابی طالب من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در حق او سه خصلت و دوست میداشتم که یکی از آن خصلتها در من باشد که مرا آن خصلت بهتر بود از آنچه که آفتاب بر او تابد و تفصیلش اینکه و فتی من و ابو عبیده و ابوبکر و جماعتی از اصحاب در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که آن حضرت دست خود را برپشت علی زده فرمود یا علی انت اول المؤمنین ایماناً و اول المسلمین اسلاماً و انت منی بمنزلة هرون من موسی یعنی اول سه خصلت اینست که فرمود یا علی تو اول مؤمنی از جهت ایمان دوم اینکه فرمود یا علی

قصه شیری که [illegible] امیر[illegible]
در فضایل امیر
المؤمنین علیه السلام

ق

در شرافت عطر مجلسی که انجا ذکر فضایل آل محمد میشود

تو اول مسلمانانی از حیث اسلام ستیم اینکه فرمود یا علی تو از من بمنزله مقام هرون از موسی یعنی چنانکه
هرون برادر و وصی موسی بود تو نیز برادر و وصی منی ایضاً در کتاب مفتاح الجنة روایت
کرده از ام السلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هر قومی که جمع شوند
در مجلسی که فضیلت علی ابن ابی طالب ذکر و بیان میشود فرود آیند ملائکه آسمان تا اینکه اطراف آن جماعت
را میگیرند و چون آن جماعت از آن مجلس متفرق میشوند آن ملائکه ها باسمان عروج میکنند پس ملائکه
هائیکه در آسمان بودند به همین ملائکه ها میگویند عجب عطری از شما استشمام میکنیم که در ملائکه
آسمان آن عطر را استشمام نکرده ایم و ما ندیده ایم بوئی که پاکیزه تر و خوش آینده تر باشد از بوی شما
همین ملائکه ها میگویند بان ملائکه ها که ما بودیم در نزد جماعتیکه ذکر میکردند فضایل محمد و اهلبیت
او را صلی الله علیه و آله پس از بوی ایشان است که بما رسیده و چنین معطر شده ایم پس ملائکه آسمان می
گویند که ما را نیز بسوی آن جماعت ببرید ایشان در جواب گویند که آن جماعت متفرق شدند و بمنازل
خود شان رفتند پس خواهش میکنند که ما را ببرید بان مکانیکه در آن اجتماع کرده ذکر فضیلت آل
محمد صلی الله علیه و آله را در آن میکردند تا بو هائی خود مان را بزمین آن مجلس کشیده و ما نیز معطر
باشیم ایضاً در همان کتاب روایت کرده از کتاب زبدة المناقب که چون امیر المؤمنین علیه السلام
از جنگ نهروان بفتح و ظفر مراجعت فرمود که اردش بسر حد و راه افتاد یکی نهر عیینه و راه دیگرش بی آب
آنجناب مقرر فرمود که بآن راه بی آب اورد و بی ها بون روانه کردند پس مسافت طی نمودند و از شدت
گرما لب و دهان لشکریان خشکیده و بعضی از منافقان که همراه لشکر بودند زبان طعن کشودند که در این
صحرای بی آب همگی از تشنگی هلاک خواهیم شد کجا در این صحرا آبی پیدا خواهد شد و مؤمنان با اخلاص
از گفتار منافقان دل آزرده شده بعرض جناب مقدس عالی امیر البررة علیه السلام رسانیدند و از بی آبی
لشکر و مراکب شکایت کردند حضرت فرمود که جمیع لشکر در یک جا جمع و حاضر باشند تا قدرت الهی را تماشا
کنند پس آن عیبه سر و علم بزدانی خط مدور کشیده و به قنبر فرمود تا آن را کند بعد از آن سنگ بزرگی
پیدا شد که هیچ کس نتوانست حرکت بدهد پس بنفس نفیس خود سنگ را دور انداخته پله پیدا شد به
قنبر فرمود که پایین رو آنچه که دیدی بیان کن قنبر سی و پنج پله که پایین رفت دری از سنگ مقفل دید
و بالا آمده عرض کرد فدای تو کردم دری از سنگ مقفل دیدم کلید ندارد و معلوم نیست که کلیدش
در کجاست و کشودنش بسیار مشکل است پس آن حضرت از عمامه خویش کلیدی بیرون کرده بقنبر داده
فرمود در را بکشا و جام آبی بیاور قنبر رفته در را کشود دید حوض آبی است و اطراف آن حوض همه
گل ورد و ریحان و نرگس تر و تازه روییده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دید که در سر حوض نشسته
قنبر را حیرت بر حیرت افزود پس حضرت جامی با دست مبارک خود از حوض پر کرده و به قنبر داده فرمود
که این جام آب را بگیر و بیرون برده لب تشنگان را سیراب کن قنبر جام را گرفته بیرون آمد دید که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در جای خود چنانکه بود در بیرون نشسته قنبر از این ماجری مضطرب
البال و حیران شده خواست تکلم دراید و افشای راز نماید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
ای قنبر مکر قصه دشت ارژنه را نشنیده که در این مقام تعجب میکنی پس قنبر سکوت کرده جمیع اهل

بیرون آوردن حضرت امیر هشتاد ناقه برای اعرابی

لشکر و دواب و مراکب ایشان را با همان جام آب سیراب کرد و جام آب با همان حالت اولی بود چیزی ناقص
نشده بود در کتاب کشف الغمه از حضرت امام حسین علیه السلام مرویست که فرمود چون جد
رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود پدرم امیر المؤمنین علیه السلام آواز داد و ندا کرد
که هر که را نزد پیغمبر امانتی یا وعده یا دینی بوده باشد بیاید از من بگیرد پس هر کس که طلبکار بود یا وعده
از حضرت رسول داشت میامد و پدرم دست بزیر مصلای خود برده بقدر طلب و وعده هر شخص
میداد این خبر بعمر رسید رفت برای ابی بکر گفت اگر تو نیز ضامن وعده های و دیون رسول خدا صلی
الله علیه و آله شوی چنانکه علی ابن ابیطالب پس میباید از زیر سجاده خود آنچه علی میاید پس ابوبکر
نیز بداد و لو این خبر را بحضرت امیر المؤمنین عرض کردند حضرت فرمودند زود باشد که پشیمان
میشود روز دیگر ابوبکر با اصحاب خود نشسته بود که اعرابی آمد و گفت کیست وصی رسول خدا
ابوبکر را نشان دادند اعرابی رو به ابی بکر کرده گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای من
هشتاد ناقه سرخ موی و سیاه چشم و بلند کوهان وعده کرده است اکنون چون تو در جای آنحضرت
نشسته از تو مطالبه میکنم بده ابوبکر رو بعمر کرده گفت اکنون گفت علاج ادعای اعرابی را بکن عمر
گفت شاهد بخواه که وعده حضرت رسول را اثبات کند ابوبکر شاهد خواست اعرابی گفت آیا
لیاقت داشت که مثل من شخصی از مثل آن بزرگوار شاهد و گواه گرفته باشم با احتمال انکار العیاذ
بالله آن بزرگوار انکار وعده خود خواهد کرد پس بمن معلوم شد که تو وصی و جانشین آنحضرت
نیستی سلمان حاضر بود برخواسته گفت ای اعرابی بیا تا ترا ببرد وصی و خلیفه برحق پیغمبر
پس سلمان اعرابی را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورد اعرابی متوجه آنجناب شد
عرض کرد ای شخص بزرگوار توی خلیفه برحق حضرت رسول حضرت امیر فرمود بلی چه مطلب داری
عرض کرد هشتاد ناقه سرخ موی و سیاه چشم و بلند کوهان از تو میخواهیم که وعده رسول خداست
بمن حضرت فرمود آیا تو و اهل خانه تو همگی اسلام آورده اید اعرابی چون اینکلام را از آنحضرت شنید
دویده دست مبارک آنحضرت بوسید و گفت شهادت میدهم که تو وصی بلا فصل حضرت رسولی چه انکه
حضرت رسول این هشتاد ناقه را بشرط اسلام آوردن من و اهل خانه من بمن وعده فرموده بود الحال
الحمد لله همه ما اسلام آورده ایم پس امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود که
با سلمان و این اعرابی برو بفلان وادی و ندا کن که یا صالح چون جواب دهد بگو که امیر المؤمنین
ترا سلام میرساند و میگوید آن هشتاد ناقه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را که از برای این اعرابی
مقرر فرموده بود حاضر کن پس چون ایشان بآن وادی آمدند و امام حسن علیه السلام ندا کرد جواب
آمد که لبیک یابن رسول الله پس امام حسن علیه السلام ادای رسالت نمود جواب آمد سمعاً و طاعة
زمانی نگذشت که زمین منشق شد و زمام ناقه بیرون آمد امام حسن علیه السلام او را گرفته بدست
اعرابی داده فرمود بکش اعرابی کشید هشتاد ناقه بان صفتها که میخواست بیرون آمد اعرابی برادر
بلند گفت من مثلک یا امیر المؤمنین من مثلک یا امیر المؤمنین پس بان حضرت ثنای بسیار گفته روانه
منزل خود کرد ید در حالتیکه شاد و مسرور بود در باب سیصد و سی و چهارم کتاب

در فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام

کفایة الخصام در حدیث دویم همین باب نقل کرده از کتاب مناقب موفق ابن احمد خطیب خوارزمی که
از اجله واعیان علمای عامه است بسند صحیح از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که
که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود خدای تعالی از برای برادرم علی ابن ابی طالب فضایلی قرار داده است
که از کثرت بشماره نمی‌آید پس کسیکه یک فضیلت از فضایل برادرم علی ذکر کند وبان اقرار داشته باشد
خدا بیامرزد گناهان گذشته وآینده او را وکسیکه بنویسد فضیلتی از فضایل برادرم علی را پیوسته
ملائکه برای او استغفار کنند مادامیکه از آن کتاب اثری دارد وکسیکه گوش دهد بر فضیلتی از
فضایل او بیامرزد خدای تعالی گناهانیرا که بشنیدن از او صادر شده وکسیکه نظر کند بکتابی
از فضایل او بیامرزد خدای تعالی برای او گناهانیرا که بدیدن از او صادر شده بعد از آن فرمود
که نظر کردن بر علی عبادت است وذکر او عبادت است وقبول نمیکند خدای تعالی ایمان هیچ بنده را
مگر بولایت او وبیزاری جستن از دشمنان او ولله در القائل وبغض الذی عاداه شرط لحبه
کما الطهر شرط فی الصلوة فریضة وچه خوب گفته اند شعر کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که
تر کنی سر انگشت صفحه بشماری و در همین باب کتاب کفایة الخصام شیخ محمد ابن یعقوب کلینی
رفع الله درجته بسند خود از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده است که ملائکه آسمان دنیا
نظر میکنند بر سوی آن کسانیکه نشسته اند ومشغول اند بذکر فضایل آل محمد وملائکه ها بیکدیگر می
گویند ببینید این جماعت را که با وجود قلت خود شان وکثرت دشمنان وصف میکنند فضایل آل محمد
صلی الله علیه واله طایفه دیگر از ملائکه گویند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ولله در من قال لو قلت انک رب کل فضیلة ما کنت فیما قلته متخللا او بحث
بالنظر الذی اعطاک رب العرش کادوا وقالوا قد غلا یعنی یا علی اگر بگویم که تو مالک وصاحب
جمیع فضیلتها هستی در آنچه گفتم خللی وعیبی بر من نیست یا خالص کنم آن نظری را که خداوند صاحب
عرش عظیم در شب معراج بنبی یا اوقات دیگر با تو داشت همین کید وحیله ها نموده وترا بر غلو در حق تو
منسوب میکنند وگویند در حق علی غلو وتجاوز از مرتبه اش نموده است در کتاب مصابیح از
تفاسیر اهلبیت علیهم السلام روایت کرده که حضرت سلیمان هدهد را در میان طیور ندید فرمود چگونه است
که او غایب شده است پس اگر بیاید او را عذاب سخت کنم یا بکشم چون بحضور آمد فرمود ای هدهد
کجا بودی اگر حجتی ودلیلی بر من بجهت غایب شدنت نیاوری ونگوئی ترا عذاب میکنم یا میکشم هدهد گفت بر
تقدیر اینکه دلیل وحجتی نداشته باشم باز تو مرا نتوانی بکشی گفت از برای چه گفت از برای آنکه در هر پر من
بخط سر یا فی کلمه یا علی نوشته شده واین تاج کرامت از او بر سر من است وبدین جهت مرا فخرات بمرغان
دیگر ودل من مملو است از محبت علی حضرت سلیمان را بسیار خوش آمد هدهد را پسندید وگفت ای
هدهد من نیز محبت وچاکر محمد وعلی واهل بیت ایشانم چونکه اعتقاد تو اینست پس در امانی در کتاب
مفتاح الجنة مرویست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام با یکنفر مرد خیبری در راه همراه شدند
همه جا همراه میرفتند تا اینکه بر رود خانه بزرگی رسیدند آنحضرت دید مرد خیبری عبای خود را بر روی آب
انداخت واز آب گذشت وپاهایش باب تر نشد چون خیبری بان طرف آب رسید بامیر المؤمنین خطاب

رفتن امیر المؤمنین بامداد لشکر رسول از مدینه بیک قدم

کرد گفت ای مرد اگر تو نیز مهدا نستی آنچه که من میدانم وبر زبان جاری میکردی آنچه که من جاری کردم هر
آینه از آب میگذشتی وقدمت تر نمیشد پس خیبری دید که امیر المؤمنین خطابی بآب کرد که آب چون سنگ
بسته شد واز آن گذشت وپایش تر نشد خیبری بسیار تعجب کرد پس آن حضرت فرمود ای خیبری تو چه چیز را
دانستی که بر زبان جاری کرده از آب گذشتی خیبری گفت من وصی حضرت خاتم النبیین را بزبان جاری کردم پس
آن حضرت فرمود که ای خیبری وصی حضرت رسالت پناه هم منم خیبری چون این را شنید بدست وپای آن
حضرت افتاده ایمان آورد وبشرف اسلام مشرف شد از یونس ابن اسحق مرویست گفت شنیدم از
حضرت صادق علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله چون اراده غزوه تبوک کرد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه وجانشین خود نموده رفت پس منافقان زبان طعن بآن حضرت گشوده
میگفتند که حضرت رسول صلی الله علیه واله چون علیرا نمیخواست ومصاحبت علی بر طبع شریفش گران بود
از این جهة علی را در مدینه گذاشت آن حضرت شماتت منافقان را شنیده از مدینه بیرون رفته در
یکی از منازل بخدمت حضرت رسول مشرف شده اظهار شماتت منافقان کرد حضرت رسالت شاه ولا
را دلداری داده بمدینه برگردانید ودر آن سفر بر لشکر حضرت رسول شکست رسید همه لشکریان از خدمت
حضرت رسول خدا فرار نمودند جبرئیل نازل شد وعرض کرد یا رسول الله حقتعالی بر تو سلام میرساند
وبشارت نصرت بتو میدهد وترا مخیر کردانیده خواهی جمعی از ملائکه حاضر شده مدد نمایند وخواهی
علی ابن ابی طالب را برای امداد اهل دین طلب نما تا حاضر شود وبزور بازوی خود لشکر مخالفان را از هم
در دهد حضرت رسول صلی الله علیه واله حضور علی علیه السلام را اختیار نمود جبرئیل عرض کرد یا رسول الله
رو بسمت مدینه کرده بگو یا ابا الغیث ادرکنی سلمان رضی الله عنه میگوید من در آن روز در خدمت امیر المؤمنین
علیه السلام بودم در یکی از باغهای مدینه وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بالای درخت خرما بود
ومن در پایین خرما را جمع میکردم ناگاه شنیدم که حضرت از بالای درخت گفت لبیک لبیک آمدیم
رسیدم پس بزیر پایین تشریف آورده آثار غضب در جبین مبارکش مشاهده کردم ودیدم قطرات اشک
چشم بر رخسار مبارکش جاریست عرض کردم یا امیر المؤمنین سبب اندوه وگریه چیست فرمود یا سلمان
لشکر اسلام شکست یافته ورسول خدا را محنت وغصه دست داده مرا میطلبد پس داخل حجره خانه مون
قیامت شده جبرئیل رسیده داده وبیرون آمده بمن فرمود ای سلمان من هر جا که قدم میگذارم تو نیز قدم
بگذار پس من نیز قدم از اثر قدم آن حضرت بر نداشتم تا دو گام رفتم خود را در میان لشکر حضرت رسول
دیدم پس حضرت امیر آواز داده وحمله بر لشکر دشمن کرده جمیع مخالفان ومنافقان چون کلنده وبیه فرار نمودند
وشکست یافتند پس بعد از شکست یافتن دشمنان فتح وفیروزی بر لشکر اسلام روی داده باز حضرت
امیر بطریق سابق در هفده قدم خود را بمدینه رسانید از حضرت رسول صلی الله علیه واله
روایت شده که فرمود آفتاب زاد وگوهر دارد یک روی با اهل آسمان روشنی میدهد وبروی دیگر اهل زمین
را ضیا میبخشد وبر آن روی که بآسمان وا روشنی میدهد نوشته شده که الله نور السموات یعنی خدا منور آسمانها
است وبر آن روی که اهل زمین را روشنی میدهد نوشته شده که علی نور الارضین یعنی علی نور زمینهاست
در کتاب مفتاح الجنة بسند صحیح از محمد بن سنان منقولست که گفت روزی بخدمت حضرت امام

البتوک
با لیا و تم الی تبوک عن
رسول ببر موضع بات ق من
ال المدینة اربع عشرة
مرحلة والی دمشق
احد عشر مرحلة

نوشته شدن نام علی بر گل سرخی در شهر چین

جعفر صادق علیه السلام و فتم چون نشستم خبر آوردند که یابن رسول الله شخصی از اهل چین در در ایستاده
فرمود اذن دخول دهید چون داخل شد بان حضرت سلام کرد آنحضرت از او استعلام کرد که مکر تو و
اهل تو ما را میشناسید عرض کرد بلی یابن رسول الله در شهر ما درختی است که در مجموع سال هر روز
دو بار گل میدهد یکی در اول روز و یکی در آخر روز و بر گلی که در اول روز شکفته میشود نوشته شده
است لا اله الا الله و بر گلی که در آخر روز شکفته میشود نوشته شده است علی خلیفة رسول الله و ما
از این علامت علم بحال رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی و فرزندان او علیهم السلام داریم و
دوستان شما در بجانب ما راست و مرا آرزوی زیارت و پابوسی شما باینجا آورد و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود یا علی چون روز قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل
بر صراط و نگذرد از صراط مگر کسیکه از تو برات بولایت تو یا او باشد و نیز در کتاب مفتاح الجنة
روایت شده که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در منبر بصره میفرمود ایها الناس سلونی قبل
ان تفقدونی و سؤال کنید از من از راههای آسمانها بدرستیکه من اعرفم بآنها از راههای زمینها در آن
حال مردی از میان قوم برخواسته عرض کرد در این ساعت جبرئیل در کجاست آن حضرت نظر مبارک
بجانب آسمان انداخت و بعد از آن بجانب مشرق نظر کرد و بعد بطرف مغرب نظر انداخت و اطراف
شبه خضرا و اطراف کره غبرا را ملاحظه فرموده جبرئیل را در هیچ یک ندیده متوجه همان مرد سائل
شده فرمود ای شیخ تو جبرئیلی راوی گوید پس بالهای خود را بهم زده پرواز کرد در آن حال حاضرین
مسجد بناله و فریاد آمده گفتند شهادت میدهیم که تو خلیفه رسول خدائی حقا و در باب سیصد و
نود و هفتم کتاب کفایة الخصام در حدیث چهارم آن باب روایت کرده که ابن بابویه بسند خود از جابر
ابن عبد الله انصاری روایت نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود علی را
صفاتی چند است که اگر یکی از آنها را بر تمام مردم قسمت نمایند همه را کافی خواهد بود در فضل و شأن
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و فرمود
علی منی کهرون من موسی و فرمود علی منی و انا منه و فرمود علی منی کنفسی طاعته طاعتی و معصیته
معصیتی و فرمود حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله و فرمود ولی علی ولی الله و عدو علی عدو الله
و فرمود علی حجة الله و خلیفته علی عباده و فرمود حب علی ایمان و بغض علی کفر و فرمود حزب
علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشیطان و فرمود علی مع الحق و الحق معه لا یفارقان حتی یردا
علی الحوض و فرمود علی قسیم الجنة و النار و فرمود من فارق علیا فقد فارقنی و من فارقنی فقد
فارق الله عز و جل و فرمود شیعة علی هم الفائزون یوم القیمة و در مفتاح الجنة از عائشه
مرویست که شبی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجره من بود در اثنای شب بیدار شدم دیدم که
حضرت در رخت خواب نیست برخواستم و حجره را ملاحظه کردم در حجره نبود بیرون آمدم و سایر حجرها
را گردیدم در هیچ یک نیافتم تشویش و اضطراب بر من غالب شد که مبادا امری واقع شود پس برپشت
بام برآمدم دیدم در آن جا با پروردگار مناجات میکند من در گوشه پنهان شدم که تا ببینم در مناجات
چه میگوید شنیدم که میگفت الهی اسئلك بخیر خلقك علی ابن ابیطالب ان تغفر امة محمد صلی الله علیه

حدیث بودن امیر المؤمنین ع باب الله

و آله یعنی خدایا سؤال میکنم از تو بحق بهترین خلایق تو علی ابن ابی طالب که بیامرزی امت محمد را الهی
انشدك باحب الناس الیك علی ابن ابیطالب ان ترحم عصاة امتی یعنی خدایا قسم میدهم ترا بمحبوب
ترین بندگان تو علی ابن ابیطالب که رحم کنی بر گناهکاران امت من و من مدت طویل مکث کردم و دیدم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در این مدت خدا را بعلی قسم داد که امت او را ببخشد من چون این حالت را مشاهده
کردم نزدیك رفتم حضرت مرا دید فرمود ای عائشه کجا بودی عرض کردم که چون شما را در رخت خواب
ندیدم خوف کردم که مبادا خدا نکرده امری روداده باشد بنابراین در صدد تفحص شده بر پشت بام بیامدم
حضرت فرمود ای عائشه بمنزل خود مراجعت کن عرض کردم یا رسول الله سؤالی دارم فرمود بگو گفتم الیس
لله الملائکة المقربون آیا برای خدا ملائکه مقرب نیستند فرمود بلی گفتم الست سید المرسلین و الست خاتم
النبیین یعنی آیا نیستی تو آقای انبیای مرسلین و آیا نیستی تو خاتم پیغمبران فرمود بلی مقصود خود را بگو گفتم
با وجود اینکه خدا را فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل و مثل تو پیغمبری دارد پس چرا خدا را بعلی ابن ابیطالب
قسم میدهی حضرت فرمود وقتیکه بر پشت بام آمدم که عاصیان امت را دعا کنم نظر بملکوت کردم و بر جمیع
مقربان درگاه الهی مطلع شدم و بقدر مرتبه هر یک در نزد خدا علم بهم رسانیدم مرتبه هیچیك از ایشان
را بالاتر از مرتبه علی ع ندیدم و نیافتم و بخدا قسم که اگر مطلع به بهتر از علی میشدم خدا را قسم بر او میدادم
از ابن عباس روایت شده و در کتاب مفتاح الجنة مذکور است که رسول خدا فرمود معاشر المسلمین
اعلموا ان لله بابا من دخلها امن من النار و من فزع الاکبر ابو سعید خدری برخواست و عرض کرد ما هذا
الباب یا رسول الله عرفنا علیه قال ع انه علی ابن ابیطالب و سید الوصیین و امیر المؤمنین ثم قال صلی
الله علیه و آله معاشر الناس من احب ان یستمسك بالعروة الوثقی التی لا انفصام لها فلیستمسك بولاء
علی ابن ابیطالب فانه لا انفصام لها ابدا و ان و لایته و لایتی و طاعته طاعتی معاشر الناس من
احب ان یعرف حجة الله من بعدی فلیعرف علی ابن ابیطالب پس جابر ابن عبد الله انصاری از جای خود
برخواست عرض کرد و ما عدة الائمة من بعدك قال صلی الله علیه و آله سئلتنی یرحمك الله عن
الاسلام باجمعه عدتهم عدة الشهور و هی اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض و
عدتهم عدة العیون التی انفجرت لموسی حین ضرب بعصاه الحجر فانفجرت منه اثنتی عشر عینا و عدتهم عدة
نقباء بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا و الائمة ایضا اثنی عشر نقیبا اولهم علی ابن ابیطالب
و آخرهم القائم ثم تلی ع هذه الآیة و السماء ذات البروج فقال یا ابن العباس آیا خدا وند عالم که قسم خورده
به سماء ذات البروج این آسمان و برجهای آن را قسم خورده ابن عباس گوید عرض کردم یا رسول الله
پس چه چیز را خواسته از سماء ذات البروج فرمود اما آسمان پس آن منم و اما ذات البروج پس امامها
بعد از من اند که اول ایشان علی ابن ابیطالب و آخر ایشان مهدی است

فصل در باب چهار صد و سیم کتاب کفایة الخصام

در حدیث چهاردهم همین باب روایت نموده از محمد ابن یعقوب کلینی که بسند خود از اسمعیل جعفی روایت
کرده که گفت مردی بخدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام آمد و در دستش صحیفه بود حضرت بآن مرد فرمود
این صحیفه مردی است مخاصم که سؤال کرده است در آن صحیفه از دینی که عمل بر آن قبول میشود آن مرد گفت

و رحمک الله بلی چنین است و همین را اراده کرده ام حضرت فرمود شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و ان محمدا عبده و رسوله و اقرار نمودن بانچه از نزد خدا تعالی اورده است و ولایت ما اهل بیت
و برائت از دشمنان ما و تسلیم نمودن بامر ما و ورع و تواضع و انتظار کشیدن برای قائم ما بدرستیکه
ما را دولتی و سلطنتی است هر وقت که خدا خواسته باشد اشکار خواهد کرد   و در حدیث پانزدهم همین
باب ابن یعقوب علی الله درجته باسناد خود از عمرو ابن حریث روایت کرده که گفت بخدمت حضرت ابی عبد
الله علیه السلام رفتم و ان حضرت در خانه برادرش عبد الله ابن محمد تشریف داشت عرض کردم جعلت
فداک چه چیز باعث تشریف اوردن شما باینجا شده فرمود تفرج عرض کردم رخصت میدهی که دین خود را
بشما عرض کنم فرمود بلی عرض کردم شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله
و اینکه قیامت حق است و در ان شکی نیست و اینکه خدا تعالی زنده میکرداند در ان روز مردگان را و بر
پا داشتن نماز و ادا نمودن زکوة و روزه ماه مبارک رمضان را گرفتن و زیارت بیت الله و ولایت حضرت
امیر المؤمنین علی بعد از رسول خدا و ولایت حسن و حسین و ولایت علی ابن الحسین و ولایت محمد بن علی
و بعد از ان حضرت و ولایت تو صلوات الله علیکم و اینکه امامان میند باین اعتقاد زنده میشوم و با ان
میمیرم و خدا را باین دین اطاعت میکنم حضرت فرمود ای عمرو این است دین خدا و دین پدران من که
خدا را باین اعتقاد پرستیده اند و سعی کرده اند در اشکار و نهان پس تو تقوی را پیشه خود کن و زبان
خود را بغیر از گفتن نیک باز دار و مگو که من خود را هدایت کردم بلکه بگو خدا مرا هدایت کرد و شکر خدا را بجا آور
بدان نعمتی که بتو   ودر باب چهار صد و چهارم   انعام فرموده است

کفایة الخصام

در حدیث بیست و دوم همین باب صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة که از اکابر علمای اهل سنت
است باسناد خود از عائشه روایت کرده که پدرم ابی بکر را دیدم که نظر کردن بر روی علی ابن ابیطالب را طول
میداد گفتم ای پدر نظر کردن به علی ابن ابیطالب را طول میدهی گفت ای دختر چگونه طول ندهم و حال انکه
از رسول خدا شنیدم که فرمود النظرة علی وجه علی ابن ابیطالب عبادة   ودر همان کتاب جریر طبری
روایت میکند که رسول خدا فرمود زمانیکه پسران حضرت یعقوب کردند انچه کردند پس امدند نزد یعقوب
و گفتند یوسف را گرگ خورد پس تصدیق نکرد حضرت یعقوب ع سخن ایشان را پس باز گشتند پسران یعقوب
بصحرا و گرگی را گرفته پیش یعقوب اوردند پس گرگ سلام کرد بر یعقوب ع پس حضرت یعقوب بان گرگ
فرمود که چرا پسر مرا خوردی گرگ عرض کرد یا نبی الله از ان وقت که من مخلوق شده ام تا حال گوشت بنی
نوع انسانی نخورده ام هرگز و دیگر خود گوشت میدانی که گوشتهای پیغمبران و اولاد پیغمبران بر وحشیان
حرام است و علاوه براینها من از گرگهای شهر تو نیستم و همین ساعت باین شهر امده ام حضرت یعقوب ع
فرمود از کدام شهری و برای چه چیز امده گفت از شهر مصر باین دیار امده ام و اراده کرده ام بروم بخراسان
و در انجا برادری دارم او را زیارت کنم حضرت یعقوب ع فرمود ای گرگ از این زیارت مقصود تو چیست
گرگ عرض کرد ثواب کردم من با پدر تو حضرت نوح ع در کشتی بودم روزی حدیث کرد بمن از جبرئیل
که از جانب خدا بان حضرت نازل شده که خدا تعالی میفرماید که هر کس زیارت کند برادر خود را جهد ثنا

خدا و تقرب بخدا نه برای دنیا و سمعه و نه برای طلب مورد دنیوی نوشته میشود برای ان زائر بهر گامی که
بر میدارد ده حسنه و محو میشود از او ده سیئه و بلند میشود برای او ده درجه پس یعقوب فرمود ای گرگ
بچه کار تو میاید این زیارت تو و حال انکه شما کرده و حوش ثواب داده نمیشوید برای طاعت و معاقب نمی
شوید در اخرت برای معصیتی پس گرگ عرض کرد یا نبی الله من ثواب این زیارت را مقرر و موهوب میکنم
برای علی ابن ابیطالب که وصی سید المرسلین است و برای شیعیان او بزرگوار و چون کلمات را حضرت یعقوب
از گرگ شنید به اولاد خود فرمود این حدیث گرگ را بنویسید گرگ عرض کرد یا نبی الله ما گروه بهایم تکلم
نمیکنیم الا با پیغمبر یا وصی پیغمبر پس تو بفرما با ایشان تا بفرمایش کردن تو بنویسند پس حضرت یعقوب فرمود
برای این گرگ طعمه حاضر کنید بخورد گرگ گفت من احتیاج بر طعمه تو ندارم یعقوب فرمود چرا طعمه ما را
نمیخوری عرض کرد برای انکه من صبح کرده ام و حالتی دارم که خلق فرموده است جمیع جسدها را و همه روزها
را و انقدر یقین دارم که خدا بکر جسد را خلق کرده است ان جسد را بی روزی نمی گذارد   تمام شد

در باب سیصد و نود و نهم کتاب کفایة الخصام

در حدیث نهم همین باب روایت کرده که ابن بابویه مرحوم باسناد خود از ابو سعید خدری رحمه روایت نموده که
رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود بعد از شبی که مرا باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفته داخل بهشت کرد
و مرا بر بساطی از بساطهای بهشت نشانید و بدامنم به من داد دانه ای بدو دست من شکافته شد و از میان ان
حوریه بیرون شد که اطراف چشمانش بگوشه چشم کرکس شبیه بود و بمن گفت السلام علیک یا احمد السلام
علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد من با و گفتم من انت و رحمک الله گفت انا الراضیة المرضیة خداوند
جبار مرا از سه نوع افریده اسفل مرا از مشک و اعلای مرا از کافور و وسط مرا از عنبر و مرا با اب حیوان خمیر
کرده اند خداوند جلیل بمن فرمود کونی فکنت یعنی مخلوق باش پس من خلق شدم و مرا از برای پسر عم و وصی
و وزیر تو علی ابن ابیطالب علیه السلام خلق نموده و افریده   ودر کتاب جواهر السنیة فی احادیث
القدسیة روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود به علی علیه السلام فرمود زمانی
که خلق نمود خداوند عالم حضرت ادم را و نفخ نمود به او از روح خود و امر نمود ملائکه را   بسجده کردن به
او و ساکن کرد او را در بهشت و تزویج فرمود حوا کنیز خود را با او پس ادم چشم خود را بلند نمود بطرف عرش
و دید در عرش پنج سطر مکتوب است عرض کرد الهی کیستند اینها پس خدا تعالی فرمود اینها کسانی اند چون شفاعت
کنند در مخلوق من پس من قبول میکنم شفاعت ایشان را ادم عرض کرد یا رب قسم میدهم ترا به قدر و
منزلت اینها که در نزد تو است که بیان فرمائی بمن نامهای ایشان را پس خدا تعالی فرمود اما الاول فانا
المحمود و هو محمد و اما الثانی فانا العالی و هو علی و اما الثالث انا الفاطر و هی فاطمة و اما الرابع انا المحسن
و هو حسن و اما الخامس انا ذو الاحسان و هو حسین   ودر همان کتاب از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت است که فرمود در شبی از شبهای ظلمانی که هفت ساعت از شب گذشته بود حضرت
ابراهیم علی نبینا و اله و علیه السلام از خانه بیرون امده متوجه درگاه الهی شده عرض کرد پروردگارا
توبک بیت و هفتاد مسجد بنا کرده ندا از جانب پروردگار به ابراهیم ع رسید که مزد تو در نزد من است ای ابراهیم
بطرف اسمان و زمین و مشرق و مغرب و زیر پا نظر انداخت کسی ندید نوبت دیگر همان سخن را عرض

کرد باز همان جواب را شنید عرض کرد الٰهی تَزِدْنی علی الاجر شیئاً یعنی آیا زیاد نخواهی فرمود خدایا بر مزد من چیزی پس ندا رسید که یا ابراهیم آیا شکر کرده از شیعیان علی را اسیر کرده‌اند یا عورت و بدن برهنه را از ایشان پوشانید که زیاد در مزد خود میطلبی ابراهیم عرض کرد پروردگارا آیا علی بوجود آمده یا بعد از این موجود خواهد شد ندا رسید که بعد از این از مکمن غیب پا بعالم وجود خواهد گذاشت یا ابراهیم آیا میخواهی که علی را ببینی عرض کرد نعم یا رب پس حقتعالی رفع حجابها از پیش چشم او نموده سراپرده عرش بنظرش درآمد و همین است که خدا تعالی در کلام خود میفرماید وَکَذٰلِکَ نُرِی اِبْرٰاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ هم چنین است که نمودیم بابراهیم ملکوت آسمانها و زمینها را پس حضرت ابراهیم قندیل بزرگی از قندیلهای عرش را دید عرض کرد الٰهی این چه قندیل است حقتعالی فرمود در این قندیل است روح حبیب من محمد پس عرض کرد این قندیل دیگر که نزد همین قندیل است چیست فرمود که در این است روح علی بن ابیطالب عرض کرد این قندیل دیگر چیست که بعد از آنست خطاب رسید که در اوست روح فاطمه زهرا دختر سیدانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عرض کرد این دو قندیل دیگر در نزد ایشان چیست خطاب آمد که در آنست روح حسن و حسین که اولاد کرام ایشانند عرض کرد این قندیل دیگر بعد از ایشان چیست خطاب آمد که در آنست ارواح نه کانه فرزندان محمد و علی علیهما السلام پس عرض کرد ما هٰذه القنادیل المشتبکة التی لا یعلم عددها غیرک یعنی چیست این قندیلهای مشتبکه بسیار که عدد آنها را غیر از تو کسی نمی‌داند خطاب رسید که در اینهاست ارواح بندگان صالح از شیعه‌های علی ابراهیم عرض کرد خدایا مرا از شیعیان علی گردان و اینست که خدا تعالی میفرماید و اِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَاِبْرٰاهِیمَ یعنی از جمله شیعه علی علیه السلام

در باب چهارم صدوق در کتاب کفایة الخصام

هر آینه ابراهیم است روایت نموده در حدیث دوازدهم همین باب از محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله که بسند خود از علی ابن حمزه روایت کرده که از ابی بصیر شنیدم که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرده عرض کرد جعلت فداک مرا خبر ده از دینی که خدا تعالی بر بندگان خود واجب گردانیده که بندگان خدا ناچارند از دانستن آن قبول نمیشود از ایشان مگر آن دین حضرت فرمود سؤال خود را اعاده کن ابو بصیر اعاده کرد حضرت فرمود آن دین عبارت است از شهادت ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و حج البیت من استطاع الیه سبیلا و صوم شهر رمضان بعد از آن زمانی ساکت شد پس فرمود و الولایة دو نوبت بعد از آن فرمود اینست آن دینی که خدا تعالی بر بندگان خود واجب گردانیده و سؤال نمیکند خدا تعالی از بندگان خود در روز قیامت زیاده از آنچه که بر ایشان واجب گردانیده و لکن هر کسیکه زیاد کند طاعت خود را در بندگی زیاد میکند خدا تعالی اجر و مزد او را و بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله سنت سنیه و طریقه جمیله نیکو قرار داده است برای امت خود و سزاوار است مردم را که آن سنت را اخذ کنند و عمل نمایند و در حدیث دیگر وارد شده مطالب در این خصوص چنانکه ناظم نظم کرده شعر اذا شئت ان ترضی لنفسک مذهبا و تعرف صدق الناس من نقل الخبار فدع عنک قول الشافعی و مالک و احمد و المروی عن کعب الاحبار و وال اناساً قولهم و حدیثهم روی جدنا عن جبرئیل و عن باری

فصل در بیان بعضی از فضایل صلوات بر محمد و آل محمد

در تفسیر لباب از ابو حمزه در تفسیر آیه مبارکه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما روایت کرده است که بعد از نزول همین آیه شریفه صحابه عرض کردند هنیئاً لک یا رسول الله میخواهیم که از حقیقت این آیه ما را واقف کردانی فرمود سؤال کردید مرا از علم پوشیده و سر مخزون پس فرمود بدرستیکه خداوند عالم برای صلوات فرستادن بر من دو ملک موکل کرده است پس من ذکر و یاد کرده نمیشوم نزد هیچ بنده مسلمانی که او بر من صلوات بفرستد مگر آنکه آن دو فرشته او را دعا کنند و گویند غفر الله لک و خداوند جل جلاله با فرشتگان در جواب دعای آن دو ملک گویند آمین و مرا ذکر و یاد نمیکنند در نزد بنده مسلمی که بر من صلوات نفرستد مگر آنکه آن دو ملک او را نفرین کنند و گویند لا غفر الله لک و خدا تعالی با فرشتگان میگویند آمین و جلالت صلوات از جانب خدا رحمت است و از ملائکه استغفار یعنی طلب مغفرت از برای صاحبش و از مؤمنان دعاست و بعضی از عارفین گفته است که معنی اللّٰهم صل علی محمد و آل محمد اینست که پروردگارا تعظیم کن محمد و آل او را در دنیا باعلاء دین و اعظام ذکر و اظهار شریعت و اظهار دعوت بطریق یقین و در آخرت بقبول شفاعت در خصوص امت و تضعیف ثواب ایشان و اظهار فضیلت محمد و آل محمد بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین و اما فرق میان آل و اهلبیت و عترت و امت شیخ محمد ابن بابویه قمی رحمه الله بسند خود از ابی بصیر روایت کرده است که بخدمت ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که آل کیانند فرمود ذریه او عرض کردم اهلبیت او کیانند فرمود امامان که اوصیای آن حضرت اند عرض کردم عترت او کیانند فرمود اصحاب عبا عرض کردم امت او کیست فرمود آنانکه ایمان آورده و تصدیق کرده اند بانچه آن حضرت از جانب خدا آورده و ایضاً ایمان آورده و تصدیق کرده اند بدو ثقل که خدا تعالی بر تمسک بر آنها امر فرموده و چنگ در زده اند که آن دو ثقل کتاب خداست و عترت که اهلبیت او بید چنان اهل بیتی که اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً که این دو ثقل خلیفه رسول خدا بید بامت او بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و ایضاً ابن بابویه بسند خود از عبد الله بن میمون روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که نیست آل محمد مگر کسیکه خدا تعالی نکاحش را بر رسول خدا حرام کرده مترجم گوید که این دو حدیث را نقل کردم از کتاب کفایة الخصام از تألیف صد و پنجاه و پنجم آن در حدیث سیزدهم و پانزدهم همین باب است و شافعی در خصوص همین آیه که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی شعر خوبی گفته و آن اینست یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلوة له یعنی ای اهلبیت رسول خدا محبت شما واجبست از خدا که در قرآن نازل کرده محبت شما را واجب کرده صلوات شما را و کفایت میکند در بزرگی قدر شما در نزد خدا اینکه هر کس در تشهد نماز بر شما صلوات نفرستد او را نماز نیست

از ابی معیره روایت است که گفت شنیدم از ابی الحسن علیه السلام که فرمود هر کس در عقب نماز صبح و نماز مغرب بگوید ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللّٰهم صل علی محمد و آل محمد خداوند عالم صد حاجت او را برآورده کند هفتاد حاجت دنیوی و سی حاجت اخروی

از شیخ طوسی روایت کرده اند که در روز قیامت نامه اعمال مردی را از این امت بسنجند عملهای خیر او سبک آید فرمان الٰهی رسد که او را بدوزخ برید چون او را بکنار دوزخ رسانند گوید یا ملائکة الرحمن مرا بکجا حکم کرده اند

در جوابش گویند بعضی معجزات پس که بیمه‌وزاری نموده گوید که مرا واگذارید تا زمانی بر حال خود بگریم گویند
ای بنده روسیاه میدانیست که این گریه و زاری را در دار دنیا کرده بودی تلافیه آن را در این دوزخ
دیدی آن بنده گوید ای فرشتگان من هرگز بخداوند خود این گمان نداشتم که مرا با یهودی و نصاری
در جهنم بسوزاند زیرا که من از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ایم ملائکه گویند که اینک محمد
مصطفی در سایه عرش اللهی بر کرسی کرامت نشسته بآن جناب استغاثه نما شاید بفریاد تو رسد
آن بنده از غایت اضطراب صدا میکند السلام علیك یا رسول الله اغثنی یا مولای آن حضرت
از عقب او روانه شود و نزدیک بر لب دوزخ باو رسد ملائکه آن جناب را تعظیم نمایند حضرت
فرماید که این را آسیا رید تا مرتبه دیگر اعمال او را بسنجم پس بفرمان اللهی حضرت آن بنده را بمقام میزان
برد و اعمال او را بسنجد باز کفه سیئات او راجح باشد آن حبیب خدا دست به جیب عطا زده صحیفه
بیضائی که در آن کتابتی از نور باشد بیرون آورد و در کفه حسنات نهد فی الحال بر کفه دیگر رجحان یابد
پس فرمان اللهی رسد که او را به بهشت برید پس حبیب خدا را بیند پرسد که تو کیستی که باعث نجات
من گردیدی و آن رقعه سفید چه بود که کفه حسنات مرا سنگین نمود حضرت فرماید منم پیغمبر تو محمد
ابن عبدالله که بمن استغاثه نمودی و رقعه سفید صحیفه صلواتی بود که تو در دار دنیا بمن فرستادی
و در کتاب مجمع المعارف بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا
فرمود صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را میبرد و هر کس اسم مرا بشنود و بر طرف میکند و بحدیث دیگر
فرمود که صداهای خود را بلند کنید بصلوات بر من و آل من که نفاق را میبرد و هر کس اسم مرا بشنود و
صلوات نفرستد خطا کرده راه بهشت را یعنی راه بهشت را گم کرده و نیافته و فرمود هر که بر من صلوات
نفرستد من بری‌ام از او و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که آل فرعون ملعون به
بنی اسرائیل جور و اذیتها میکردند و فرعون لعین تکلیف میکرد بنی اسرائیل را که در بناها و عمارتهای
قبطیان و فرعونیان کار کنند و امر میکرد که زنجیرها در پاهای ایشان بندند تا از کار نگریزند و زنجیر در
پاهای شان گل را از نردبانها بالای بام میبردند پس بسیار بودی که یکی از ایشان از نردبان بزیر می‌افتاد
و میمرد یا مریض و زمین میشد و از این نوع جور و ستم اصلاً پروا و باکی نمیکردند تا اینکه حقتعالی وحی نمود
بموسی ع که بگو با ایشان که ابتدا بهیچ عمل نکنند تا صلوات بر محمد و آله الطیبین بفرستند تا کار بر ایشان
آسان و سبک گردد پس بر صلوات عادت کردند در ابتدای هر عمل میفرستادند و عمل بر ایشان سبک
شد و فرمود هر کس صلوات را فراموش کند و از نردبان بیفتد و حزین شود صلوات بر محمد و آله الطیبین
بفرستد و اگر نتواند دیگری صلوات را برای او خواند که اگر چنین کنند در ساعت صحت یابند و بر فرعون
ملعون گفته بودند که فرزندی در بنی اسرائیل متولد خواهد شد که هلاکت تو و زوال دولت تو
در دست او است پس آن بی‌رحم حکم محکم کرد بر کشتن و ذبح کردن پسران ایشان و قراولها و حفظها
مقرر داشته بود که زنان حامله را ملاحظه کنند اگر پسر زایید موکلین اخبار کنند و ذبحش نمایند و
باین قرار مدتها رفتار کرد و قریب به بیست هزار طفل تازه مولود را ذبح کردند و زن حامله و شوهر
مبدا از موکلین فرعون که مبادا پسر زایید نعش را نکنند و قابله را که اقرار کرده بود که مولود پسر را

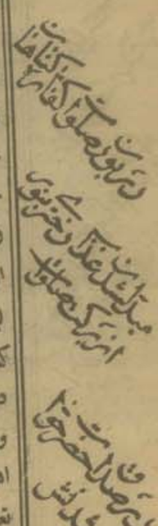
حکایت ظلم فرعون بر بنی اسرائیل و صلوات بر محمد و آل محمد

کمان نکرده اخبار نمایند و بعضی از زنان حامله وضع حمل میکردند و میانداختند فرزند خود را در صحرای
باغاری یا کوهی و دو مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله بر آن طفل تازه میخواندند پس از
برکت و یمن صلوات حقتعالی ملکی را بر میانگیخت که آن مولود را تربیت میکرد و از یک انگشت طفل
مولود شیر جاری میشد که او میمکید و از انگشت دیگرش طعام نرمی بیرون میآمد که غذای او شود تا
اینکه بدین سبب نشو و نما کردندی و آنچه که سالم ماندند زیاده بودند از آنچه که ذبح شدند
از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود چون شب جمعه میشود نازل میشوند
از آسمان ملائکه بعدد ذرات هوا با بعدد مورچگان و در دستهای ایشان باشد قلمهای طلا و لوحها
نقره و نمینویسند تا روز شنبه عملی را بغیر از صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله پس در این شب
و روزش بسیار صلوات بفرستید و سنت مؤکد است که در هر روز جمعه هزار مرتبه و در روزهای
دیگر صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد فرستادن و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که در روز
جمعه هیچ عملی بهتر از صلوات نیست ایضاً امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که صدقه در
روز جمعه و شب جمعه مقابل است با هزار حسنه و بدرستیکه صلوات بر محمد و آل محمد در شب جمعه و
روز جمعه نوشته میشود هزار حسنه و برانداخته میشود هزار سیئه و بلند کرده میشود هزار درجه
و صلوات فرستنده بر محمد و آل محمد در شب جمعه و روز جمعه درخشنده میشود نورش در آسمانها تا روز
قیامت و ملائکه خدا در آسمانها طلب مغفرت کنند از برای او و نیز طلب مغفرت کند از برای او ملائکه
که موکل است بر قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا روز قیامت و در کتاب جواهر الاخبار
بسند معتبر مرویست که هر کس بعد از نماز عصر روز جمعه هفت مرتبه بگوید این صلوات را حقتعالی برای
او صد هزار حسنه ثبت نماید و صد هزار سیئه محو کند و صد هزار درجه بلند کند و صد هزار حاجت
او را بر آورد و بعد هر کس او را حسنه باشد و اعمالش در آن روز مقبول باشد و چون روز قیامت
شود در دو چشمش نوری درخشان باشد صلوات مذکور اینست اللهم صل علی محمد و آل محمد
الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتك و بارك علیهم بافضل برکاتك والسلام علیه و علیهم و رحمة
الله و برکاته در کتاب مفتاح الجنة مرویست که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شخصی ماهی مرده از بازار گرفته بخانه اش آورده بازن خود آتش افروخته و ماهی را بروی آتش انداخت
تا کباب کنند آتش بماهی تاثیر نکرد و اصلاً از ماهی بقدر ذره نسوخت تا یکساعت ماهی را در میان
آتش گذاشتند مطلقا نسوخت و پخته نشد حیران شدند و زن در کار ماهی تعجب شدند و حیران ماندند آخر
آن شخص ماهی را باستعمال بسته بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده ماجری را عرض
کرد حضرت با آن ماهی خطاب فرمود که بچه سبب آتش بتو تاثیر نمیکند و ترا کباب نمیکردانند ماهی
بقدرت اللهی و معجزه حضرت رسالت پناهی بزبان فصیح بتکلم درآمده گفت یا رسول الله از برکت
تو و آل تو آتش مرا نمیسوزاند چه آنکه من در فلان دریا بودم روزی کشتی از دریا میگذشت
شخصی در میان کشتی بر تو و عترت تو صلوات میفرستاد و من نیز ترا و اولاد ترا صلوات فرستادم
از آن شخص یاد گرفتم پس از جانب حقتعالی بمن ندا رسید که جسد تو بر آتش حرام شد و آتش بتو

در فضیلت صلوات در شب جمعه و روز جمعه
در ثواب صلوات بعد از نماز عصر جمعه
حکایت ماهی که آتش در او اثر نکرد

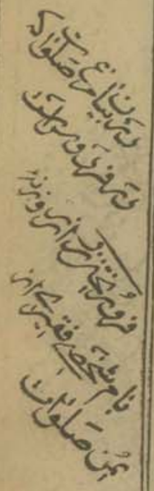
در آمدن زنبوری پیش رسول علیه السلام و التماس عسل

تاثیر نخواهد کرد اللهم صل علی محمد و آل محمد **در کتاب امالی** روایت شده که روزی حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله در سایه نخلی نشسته بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خدمت آنحضرت بود که ناگاه زنبوری بیامد و مثل پروانه بگرد سر آن حضرت گردید و بزبان خود با رسول خدا تکلم میکرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آستین مبارک خود را میافشاند که زنبور از آن حضرت دور شود و حضرت تبسم میکرد تا اینکه فرمود یا علی میدانی که این مگس چه میگوید یا امیر او این زنبور است که ما را مهمان کند میگوید در فلان موضع قدری شهد نهاده ام امیر المؤمنین علیه السلام را بفرما تا بیاورد و عذر خواهی بسیار مینماید که سلیمان پیغمبر را مور ضعیفی بپای ملخ مهمانی نمود اگر زنبور بی نوایی خواجه دو سرا را بقدری عسل مهمان کند عیب نخواهد داشت خلاصه امیر المؤمنین بفرموده رسول رب العالمین آن عسل را حاضر نموده میل فرمودند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله از میهمان زنبور احوال پرسید که خوراک شما از شکوفه تلخ بیش نیست چگونه میشود که در اندرون شما شهد شیرین میشود عرض کرد یا رسول الله هرگاه قدری شکوفه که بدرون ما داخل میشود بالحال الهام اللهی میشود که سه مرتبه بجناب شما صلوات میفرستیم و بسبب صلوات آن شکوفه تلخ در شکم ما شهد شیرین کردد **در کتاب امالی** شیخ صدوق ره در مجلس سی و ششم آن روایت کرده از ابان ابن تغلب و او از امام محمد باقر علیه السلام و او از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام و آن حضرت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود من صلی علی و لم یصل علی آلی لم یجد ریح الجنة و ان ریحها لتوجد من مسیرة خمس مائة عام یعنی هر کس بر من صلوات فرستد و بر آل من یعنی بر اولاد من صلوات نفرستد نمییابد عطر بهشت را و بدرستیکه عطر بهشت یافته میشود یعنی استشمام میشود از پانصد ساله راه **موعظه** هر کس قادر بگفتار کنا هان خویش نباشد صلوات بر آنحضرت و آلش بسیار فرستد که صلوات بر ایشان میبرد کناهان را و هر کس نام گرامی حضرت رسول در نزدش گفته شود و صلوات نفرستد راه بهشت را نیابد هر کس دعا کند بی صلوات در اول و آخرش دعایش محجوب میماند و بالا نمیرود تا از عقبش صلوات نفرستد **در کتاب ریاض الازهار** آورده اند که زنی دختر خود را بعد از مردن در خواب دید که بعقاب الیم گرفتار است بنا و گشته ناله و زاری بسیار کرده بعد از یکشبانه روز نیز در خواب دید که خوش و شاد ان در روضه رضوان مخرامید پرسید که ای دختر چه حال بود که یک وقت ترا در خواب دیدم در عذاب و شدت و امشا امروز در فراغت و راحت دختر گفت ای مادر بجهة جرایم خود در عذاب بودم اما در این روزها مؤمنی صالحی بقبرستان ما گذر نمود و چند مرتبه صلوات ذکر کرده ثوابش را باهل قبور بخشید حقتعالی ببرکت آن صلوات ها عذاب را از اهل قبور برداشت و بر نعمت و سرور مبدل فرمود از حضرت صادق علیه السلام روایت است که چون حق تعالی حضرت آدم را خلق کرد اول چیزیکه از طعام بهشت خورد خوشه انگور سفید بود و بعد از آن خواب بر او مستولی شد بعلت آنکه راحت نمیشود برای بدنی که چیزی بخورد و نخوابد و قتیکه خوابید حقتعالی حوا را از گلی که از استخوان چپ آدم زیاد مانده بود خلق فرمود و نمود او را در خواب بحضرت آدم و محبت او در دل آدم جا گیر شد پس از خواب بیدار شد نظرش بحوا افتاد عرض کرد پروردگارا کیست اینکه انس گرفتم بقرب او و قلب من میل کند بر او حقتعالی فرمود آفریده ام برای تو عرض کرد عقد فرما او را برای من فرمود خواستگاری



در بیان حکمت صلوات فرستادن بر محمد و آل اطهارش

کن و مهرش را بده آدم عرض کرد که چیست مهر آن خطاب الهی رسید که مهر این ده مرتبه صلوات فرستادن بر حبیب من محمد المصطفی صلی الله علیه و آله پس حوا را خواستگاری نمود **در بیان حکمت صلوات فرستادن بر محمد و آل اطهارش** در کتاب انیس الواعظین مسطور است که بدان ای عزیز حکمت اینکه ما را امر کرده اند بصلوات فرستادن بر رسول خدا و اولاد امجادش اینست که روح انسان بواسطه علایق جسمانی و ضعف جبلی خود استعداد و قابلیت تجلی انوار حق جل و علا ندارد مگر در وقتیکه علاقه و ارتباط و استفاضه انوار حق تعالی در میان خود و ارواح طاهره انبیا و ائمه علیهم السلام پیدا نموده ربطی و نسبتی بظهور رساند و باین واسطه انوار فائضه که از غیب اللهیه بر ارواح انبیا و اولیاء میرسد برو وی منعکس شده عکسی بر قلب و باطن انسان انداخته منور بعکس انوار ایشان کردد چنانکه نور آفتاب از روزن بخانه افتد عکس نور آفتاب آن وقت بر دیوار آن خانه میافتد که مثلا طشت پر آبی یا چیزی براقی در برابر و محاذی آن روزن بوده باشد تا اینکه نور آفتاب از روزن بر او تافته و از جهة صفای ذاتی آب نور آفتاب منعکس شده بر دیوار خانه عکس از نور اندازد و اگر مثلا آینه را در مقابل روزن نگاهداری چنانکه نور آفتاب بر دیوار یا بر سقف خانه عکس نور میاندازد پس ارواح جمیع انبیاء و اولیاء خصوصا نور و طهر خاتم انبیا و ارواح طاهره اولاد و امجادش از بس که در اصل و جبلت در اعلا مراتب نورانیت و صفا و جلا اند چنانکه ما فوق آن متصور نیست و ارواح امت به سبب ضعف اصلی و جبلی خود در خود بی خود مضطر و علاوه بر ظلمت طبیعت و نفس اماره مکدر و تیره است و استحکام علاقه و ارتباط ایشان با روح پر فتوح حضرت نبوی و اولاد امجادش جهت استفاضه از انوار قدسیه آن بزرگوار ان موقوف و منوط بر وشنائی و تجلی نور آشنائی و تحصیل درجه ارتباط و تقرب ایشان است بواسطه صلوات فرستادن بر ایشان علیه و علیهم صلوات الله الملك المنان فی کل لمحة و آن عدد الانس و الجان چنانکه خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اقرب الناس الی یوم القیمة اکثرهم بالصلوات علی یعنی نزدیکترین مردم بمن در روز قیامت کسی است که صلوات بسیار بمن بفرستد **حرف لیست** که در فردوس اعلی خداوند عالم مرغی آفریده است که آن را مرغ صلوات نام است و بر درختی است که آن را درخت تحیات مینامند و شاخ و برك آن درخت بجمیع قصرها و خانه های فردوس سر کشیده و در زیر آن درخت حوضی است هر کس صلوات بر محمد و آل محمد ع فرستد آن مرغ از درخت بزیر آمده بآن حوض غوطه میخورد و چون بیرون آید پر و بال خود را میافشاند و از هر قطره آبی که از او میچکد حقتعالی ملکی بیافریند که از برای گوینده صلوات طلب مغفرت از خدا کنند تا روز قیامت **در کتاب حکایت الصالحین** روایت کرده اند که مردی درویش محتاج برای طلب معاش از خانه خود بیرون آمد و نمیدانست که جهة تحصیل قوت بکجا رود ناگاه بکنار مجلس واعظی رسید دید که اهل مجلس را بگفتن صلوات ترغیب می نمود و از آن جمله که واعظ میگفت ای عزیزان در صلوات پیغمبر آخر الزمان تقصیر و کوتاهی نکنید که اگر توانگر باشید برکت یابید و اگر فقیر باشید از آسمان روزی بشمار رسد درویش به همین سخن اکتفا کرده از مجلس بیرون رفته و ترك طلب معاش نموده بگفتن صلوات بصدق دل اشتغال نمود و سه روز متصل صلوات بر محمد و آل محمد ع فرستاد بعد از سه روز گذارش بخرابه افتاد اتفاقا پایش بسنگی در خورده و سنك از جا بر خواست دید در زیر آن سبوئی پر از طلا هویدا و ظاهر شد با خود اندیشید که وعده روزی من بنا بگفته واعظ از آسمان است این در



زمین مرا لازم نیست پس همان سنگ را بر سر سبو نهاده بخانه خود بی توشه و طعام آمد وصورت حال را بعیالش نقل کرد قضارا همسایه یهودی داشت که دران حال بر پشت بام بود قصه سبوی زن را شنید فی الفور رواته همان خرابه شده و سبو را برداشته بافرح و سرور بخانه خود آورد چون سرش را گشاد که بریزد دید سبو پر از مار و عقرب است بعیال و اولادش گفت که این همسایه مسلمان با ما دشمن دینی جانی است چون مرا در بام فهمیده این سخن را برای تطمیع من گفته که شاید باین حیله این مار و عقرب ها را که در سبواست ما را کلا هلاک کند پس بهتر اینست که من بر مجیبا باشم و فتر این سبو را از روزنه خانه اش بر سر ایشان ریخته ایشان را هلاک کردانم تا ضرر دینی که او برای ما میخواست بخود دش رسانم پس ببام آمده دید که زن و شوهر نزاع میکنند زن میگوید این چه عقل است که تو یک سبو زر بیا بی و در جای خود دش گذاری و عیال خود را در عسرت و پریشانی بداری و شوهر در جوابش میگوید که من منتظر نتیجه صلواتم باید از برکت صلوات روزی من از طرف آسمان برسد که در این اثنا یهودی سر سبو را گشاده بیک مرتبه به خانه اش ریخت پس مرد گفت ای زن دیدی که خدا چه طور روزی ما را از آسمان ز مر برد پس زرها را جمع کردند و صلوات بلند بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله میفرستادند یهودی چون دید که از سبو زر میریزد سبو را باز کشیده نگاه کرد دید که مار و عقرب است پس گفت زن و شوهر را حمل بر حیله و مکر نموده آنچه که در سبو مانده بود تماما ریخت پس متوجه شده دید که همگی زر است اثنا که در این امر اسرار اللهی فی الحال بر آمده همان شخص را طلبید و از کیفیت پرسید چون از حال خبر دار شد فی الفور بشرف اسلام مشرف گردید و از یمن صلوات یک نفر مسلمان نفر غنی گردید و یک نفر یهودی بدولت بی زوال اسلام رسیده از عذاب اخروی نجات یافت **شیخ مفید علیه الرحمه** در کتاب امالی خود در مجلس هفتم آن روایت کرده که امام رضا علیه السلام فرمود من لم یقدر علی ما یکفر به ذنوبه فلیکثر من الصلوة علی محمد و آله فانها تهدم الذنوب هدما یعنی امام رضا علیه السلام فرمود که هرکس قدرت نداشته باشد بر آنچه کفاره بدهد بان گناهان خود را پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که صلوات پراکنده و نابود کند گناهان را پراکنده کردنی **و روایت شده** که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج فرشته دیدم که او را چند هزار دست داشت و با هر دستی چند هزار انگشت و با انگشتان خود حساب میکرد از جبرئیل پرسیدم سببش را گفت حساب قطره های باران میکند پیش او رفتم و گفتم میدانی از آن روز که خدای تعالی دنیا را آفریده تا امروز چند قطره باران بر زمین باریده گفت همه اش را میدانم ولیکن در مجلسی که نام مبارک ترا برند و صلوات فرستند از شماره و حساب ثواب آن عاجزم و بروایت دیگر گفت هرکس ده مرتبه بر تو و آل تو صلوات فرستد از شماره ثوابش عاجزم **و در اکثر کتب معتبره** و مفتاح الجنة روایت که روزی جبرئیل بخدمت حضرت رسول آمده عرض کرد یا رسول الله امر غریب و عجیبی مشاهده کرده ام و آن اینست که در وقت نزول کردنم از کوه قاف فتاد آواز حزین دلسوزی شنیدم رفتم فرشته را دیدم که پیش از این همین فرشته را در آسمان با جلال و عظمت دیده بودم که بالهای مختلف از نور چه نشست و هفتاد هزار ملائکه در حضورش صف بسته و با ایستاده و چون نفس میکشید از نفس او ملائکه خلق میشدند پس این فرشته را دیدم با دل شکسته و بالهای

در بیان حضرت رسول (ص) در شب معراج حساب ملائکه

در بیان حضرت (ص) ملائکه ... صلوات



شکسته بر زمین افتاده چون از سببش پرسیدم گفت در شب معراج من در تخت خود نشسته بودم که حضرت عالی منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من گذشت و من تعظیم لایق و تکریم شایسته بر آن معظم شریفش بعمل نیاوردم بنابراین باین عقوبت گرفتار شدم و از بلندی افلاک بر پستی خاک افتادم پس ای جبرئیل الان تو شفیع باش و خلاصی مرا از درگاه الهی بخواه پس من با تضرع و زاری بسیار از درگاه الهی مسئلت عفو و مغفرت او را نمودم تا آنکه خطاب مستطاب رسید از رب الارباب که اگر مغفرت خطیئه خود را میخواهد بر حبیب من از روی اخلاص صلوات بفرستد تا بمقام قرب خود برگردد پس من صورت خطاب مستطاب را باو گفتم و او بر جناب شما از روی اخلاص صلوات فرستاد و فی الحال بالهای قبا او روئیده از برکت صلوات فرستادن بر جناب شما از پستی خاک به بلندی افلاک و بمقام قرب خود رسید **مترجم روسیاه** با کثرت معاصی و گناه و با حالت تباه میگوید که چه نویسد خدایا بحرمت محمد و آل محمد این عزیز بخار مناهج را بخواطر آن برادران نجات دنیا و آخرت و فرح دنیا و آخرت و کرامت دنیا و آخرت کرامت فرموده نور قلبی و نور بصری و نور باطنی و ظاهری مرحمت فرما به حق محمد و آله **اللهم صل علی محمد و آل محمد** کما انت اهله ان تصلی علیهم و اخرجنی من الذل و الفقر و الدین و من مجالسة الجاهلین و الحقنی و اولادی و احبابی بالصالحین العاملین و اختم عمری فی تربة واحد من الائمة الطاهرین بموالات محمد و آله و البرائة من اعدائهم اجمعین و اجعل اولادی من الصالحین الموالین لاولیائک المعادین لاعدائک بنبوة محمد (ص) و ولایة امیر المؤمنین و اولاده و اوصیائه و بعصمة بضعة الرسول و زوجة سیف الله المسلول فاطمة الزهراء البتول و ابیها و بعلها و بنیها صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعادیهم و مبغضیهم و ظالمیهم و قاتلیهم قاطبة الی یوم الدین آمین آمین آمین

فصل ووی در اینجا اشاره میشود بربو نافه که از هر یک مشام جان و عقل را رایحه مسکیه و عنبریه اللهیه حاصل میشود

نافه اول در بیان احادیثیکه مشعر است بر فضیلت و منقبت حضرت رسول و اولاد طاهرین آن بزرگوار علیهم السلام بدانکه رسول خدا را چهار عمامه بود **اول** آن عمامه که در شب معراج بر انور خود گذاشت و آن عمامه بود که رضوان خازن جنان بروایت کتاب مفتاح الجنة هفت هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم بنام آن سید عالم پیچیده بود و چهل هزار فرشته رحمت بتعظیم آن صف کشیده همه به تسبیح و تهلیل خداوند عالم مشغول و صلوات بر آن سید رسل میفرستادند و در شب معراج همان چهل هزار فرشته با همراهی جبرئیل بزیارت آن رسول واجب التجلیل شرفیاب شده عمامه را آورده بر سر مبارک او نهادند و آن عمامه را چهل هزار طراز بود و بر هر طرازش چهار خط نوشته بود خط **اول** محمد رسول الله خط **دویم** محمد نبی الله **خط سیم** محمد خلیل الله **خط چهارم** محمد حبیب الله **عمامه دویم** آن عمامه بود که بر عرش منزل فرمود چنانکه وارد شده و در کتاب بحر یورد روایت است که روزی حضرت رسول در بالای منبر موعظه میفرمود

در عمایم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

اعرابی داخل شد که هر دو چشمش کور بود بعد از سلام عرض کرد یا رسول الله گرسنه ام مرا سیر نما و هفتاد
دینار قرضدارم قرضم را نیز ادا کن حضرت رسول را در آن وقت ظاهرا چیزی نبود رو باصحاب کرده فرمود
این اعرابی را خوشنود کنید و قرض او را بدهید همه اصحاب ساکت شدند تا سه مرتبه حضرت تکرار
فرمود در هر مرتبه سکوت کردند و کسی باعرابی چیزی نداد بعد از آن آن بزرگوار عمامه مبارکش را از سر
برداشته باعرابی داد اعرابی بتعظیم تمام عمامه را گرفته و بوسیده بدیده هایش مالید فی الفور هر دو
چشمش مانند نرگس شهلا روشن شد بعد بشکمش مالید سیر شد خواست از مسجد بیرون رود اصحاب
همه بیرون ریختند و با اعرابی گفتند ما قرض ترا میدهیم عمامه رسول خدا را بده راضی نشد زیاد کردند
تا بهفتاد هزار دینار رسانیدند باز راضی نشد گفت اول شما هفتاد دینار نداشتید جملا اعرابی عمامه را
بسینه چسبانیده از مسجد بیرون رفت همینکه خواست از دروازهٔ مدینه بیرون شود ناگاه عبدالله
ابن سلام که بتجارت شام رفته بود و چهل بار شتر از متاع شام همراه آورد و از دروازهٔ مدینه میشد دید
از دروازه یک نفر بیرون آمد و نور از او بطرف آسمان ساطع میشود و درست نظاره کرد دید که رسول خدا
نیست و علی المرتضی هم نیست متحیر شده قدری نزدیک شد دید اعرابی است که عمامه بسینه چسبانیده
و نور از عمامه ساطع میشود پرسید ای اعرابی این چه عمامه است و از کیست گفت از رسول خداست و ماجرا
را ذکر کرد آن مؤمن مخلص گفت یک نفر شتر با بارش میدهم این عمامه را بمن بده گفت نمیدهم و از اصحاب رسول
خدا صلی الله علیه و آله هفتاد هزار دینار دادند ندادم عبدالله شتر زیاد کرد و راضی نشد تا اینکه گفت این چهل
نفر شتر را با بارشان بتو میدهم این عمامه را بده بمن که دیگر شتری ندارم مگر این شتر سواری من اعرابی گفت
او را نیز بده تا عمامه را بتو بدهم عبدالله شتر سواری را نیز داده عمامه را از اعرابی گرفته اعرابی با شترها روانه
راه خود شد و عبدالله عمامه را برداشته بمسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده دید که هنوز آن جناب
در بالای منبر است کیفیت را بعرض رسانید پس حضرت رسول صلعم فرمود هر حاجت که داری از خدا بتعالی بخواه
عبدالله عمامه را بالای دستهایش بدرگاه الهی بلند کرده عرض کرد خدایا ترا قسم میدهم بصاحب این
عمامه که جمیع گناهان مرا بیامرز در آنحال جبرئیل بحضرت رسول صلعم نازل شده عرض کرد یا رسول الله خدا
ترا سلام میرساند و بعد میفرماید بعبدالله بگو که چرا بخیلی کرد اگر از خدا آمرزش گناهان جمیع انس و جن
را سؤال کردی خدا او را بصاحب عمامه قسم میداد هر آینه همه ایشان را میامرزیدی آلا آه روایت شده
که همین عمامه دو دفعه خون آلود شده یکدفعه در غزوهٔ احزاب که همین عمامه را رسول خدا صلی الله علیه
و آله بسر امیر المؤمنین علیه السلام نهاده بود بضربت عمرو ابن عبدود ملعون خون آلود شد دویم
در شب نوزدهم رمضان که در محراب عبادت بضربت ابن ملجم ملعون خون آلود شد **عمامهٔ سیم** عمامهٔ
سحاب بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بسر منوّر خود میگذاشت و همین عمامه سحاب را در روز
عاشورا امام حسین علیه السلام بر سر شبیه پیغمبر شهزاده علی اکبر گذاشت و بقربانگاه قتلگاه بقتال
قوم کفار فرستاد کاتب مراثی همین بود که جماعت لشکر جمال علی اکبر را منور چون بدر انور دیدند شخصی پیش عمر
سعد آمده گفت خداوندی ترا اسیا گند بمیدان نگاه کن **نظر** بیه بگو آیا کدام پسر رو است این پسر که گویا
حضرت پیغمبر است این پسر و چون گفتند یا ابن سعد این جوان کیست که عمامه اش عمامه پیغمبر و صورتش صورت

پیغمبر و گفتارش گفتار پیغمبر و رفتارش رفتار پیغمبر است عمر سعد بطرف میدان نگاه کرده جوانی دید چون آفتاب
درخشان تعجب نموده درست ملاحظه کرده شناخت گفت جماعت این پیغمبر نیست بلکه شبیه پیغمبر علی اکبر
است از سخن آن ملعون لشکر بخروش و فغان آمده گفتند وای بر تو بر این کار حسین بکجا رسیده که از همچنین
جوان مهر طلعت دست برداشته بمیدان جنگ فرستاده آه آه **عمامهٔ چهارم عمامه او همیته** بود که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضر بسر خود مینهاد و در روز عاشورا همین عمامه بود که امام حسین ع
بر سر خود نهاده بود و میفرمود فرق مبارکم با شمشیر بنیم عمامه پیغمبر و بیلده تیغ دو سر یادگار
جدّ دو و همین عمامه با ضربت مالک ابن نسر ولد الزنا خون آلود شد در آن وقت که جراحت بسیار
بر بدن نازنین آن مظلوم رسیده و خون بسیار جاری گشته بنا بظاهر جزئی ضعف بآن حضرت عارض شد از
معرکه بطرفی از میدان رسیده عنان ذو الجناح را کشید که قدری بدنش راحت باشد که ناگه همین ملعون
رسیده شمشیری بفرق مبارکش چنان زد که عمامه را برید و سر شریف آن امام سرحید و صفه و منشق کرد
حضرت نگاهی کرده فرمود با این دست نخوری و نیاشامی پس با آن حال خون آلود عازم خیمه گاه حرم گردید
و گفت یا اختاه یا زینبا بده دستمالی آورده زخم سرم را ببند آلا آه چون زینب خواتون جراحت سر برادر
را دید با دو دست از سر خود زده فریاد واخاکشیده گفت الآن یقینم شد که بی برادر خواهم شد زیرا که این
جراحت مثل جراحت سر پدرم علی است **در همان کتاب** روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه
و آله بنماز عید تشریف میبرد دید که کودکان بازی میکنند و یک طفل خود را بگوشه کشیده بالباس کهنه
نشسته گریه بلند میکند حضرت رسول با او رحمت بسیار کرده فرمود چرا میگریی آن کودک حضرت را
نشناخت گفت ای شخص از من دست بردار و مرا بحال خودم بگذار و سؤال مکن که پدرم در فلان غزوه در
خدمت حضرت رسول خدا صلعم شهید شده و مادرم شوهر دیگر اختیار کرده و مرا از خانه اخراج کرده نه
طعامی دارم و نه منزلی و نه لباسی چون با این کودکان نگاه میکنم همه پدر دارند و غم خوراک و پوشاک نمیکشند
هم چنین عیش نشاط و بازی میکنند پدرم بخاطرم افتاده از این جهت گریه میکنم پس حضرت رسول آن
رحمة للعالمین دست بگردن آن کودک حمایل کرده فرمود راضی میشوی که من پدر تو باشم و علی علیه السلام
عم تو باشد و حسن و حسین برادران تو گفت چگونه راضی نمیشوم پس رسول خدا او را بخانه آورده نهایت
التفات و نوازشها کرده و دست مرحمت بسرش کشیده لباسی بر او پوشانیده و از طعام سیرش کرده اینهم پس
آن طفل مشعوف و مسرور در نزد کودکان دیگر آمده مثل ایشان مشغول بازی گردید آن کودکان گفتند تو یک
زمان پیش از این با حال پریشان گریان بودی چه شد که چنین مسرور و خوشحالی گفت گرسنه بودم سیر
شدم و برهنه بودم لباس پوشیدم و یتیم بودم حالا مثل رسول خدا بزرگواری پدرم شد و علی المرتضی تا
جدا بی عمویم شد و چون حسن و حسین شهزادگان عالی مقدار برادرانم شدند چگونه خوشحالی نکنم پس
کودکان دیگر همه آرزو کردند که کاش پدران ما نیز در خدمت رسول خدا صلعم شهید بودندی تا اینکه رسول
خدا پدر ما میشد **مترجم عرض میکند** بلی یا رسول الله یتیم پدر شهید شده را شما چنین نوازشها
میکنی کاش حاضر بودی در نزد یتیم دشت کربلا که در وقت حرکت از قتلگاه سکینه را چه ظلمها کردند الخ و در
مجلس یزید بکنیزی و خدمتکاری خواهش کردند الخ **در کتاب مفتاح الجنة** مسطور است که بعد از

آوردن اسیران آل رسول را بشام بعد انجام روزی یزید پلید از شمر شریر سؤال کرد و گفت یا شمر اشد
مصیبت که بر حسین ابن علی در کربلا وارد کردید آیا هیچ دلت بر آن مظلوم سوخت یا نه گفت بلی یا یزید
بخدا قسم باحوال آن غریب در چهار جا دلم سوخت **اول** وقتیکه هر دو دست علمدارش را بریده و از تن
انداختند آن غریب دست بر کمر گذاشته فریاد کرد که الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و بر نعش
پاره پاره عباس که رسید بعد از مکالمه بسیار که روح از بدن عباس پرواز کرد بسیار گریست هر چه
خواست که نعش او را مثل سایر شهدا ببرد ممکن نشد آخر نعش را در جای خود گذاشت چند قدم بطرف
خیمه گاه میرفت و می ایستاد و رو بطرف نعش عباس می نگریست و میگریست باز چند قدم میرفت رو بعقب
نموده می نگریست و میگریست و آه سوزناک میکشید در این حال دلم باحوال آن غریب بی برادر سوخت
دویم چون همه یاران و اصحاب حسین را شهید کردیم ندیدیم و نشنیدیم که صدای امام حسین بگریه
و ناله بلند شود مگر در شهادت پسر هجده ساله خود علی اکبر وقتیکه آن غریب بسر نعش آن جوان رسید
و جسد پاره پاره او را دید که با تن مجروح در روی خاک گرم پیش آفتاب افتاده بی اختیار خود را از اسب انداخت
نعش پسر را بآغوش کشیده و لب بروی او گذاشته حالی بآن غریب رو داد که دل عالمی را کباب کرد و بی اختیار
هفت مرتبه از دل پر سوز ندا کرد که وا علیاه و وا ولداه و چنان گریست که زمین و آسمان بلرزه در آمد
قسم بخدا اگر ای یزید اطاعت تو را لازم نمیدانستم هر آینه بر او رحم میکردم و لیکن حکم ترا مقدم کردم
بر رحم کردن بر حسین **سیم** در وقت آوردن قنداق طفل شش ماهه خود علی اصغر را به پیش لشکر که چون
قنداق را مانند ورق قرآن بر دو دست خود بالا برداشته گفت ای جماعت لشکر یک جرعه آب باین طفل صغیر
بدهید که او را تاب تشنگی نیست پس بعوض آب تیر زهر آلود بگلوی نازکش زده شهید کردند آن غریب با
طرف می نگریست کسی یافت نشد که قنداق خون آلود طفلش را از دستش بگیرد آخ **چهارم** وقتیکه آن غریب
بیکه و تنها ماند و ما در آن فکر بودیم که چه خواهد کرد ناگاه از طرف خیمه ها صدای گریه زنان بی پا بلند شد
دو مرتبه که تا آن زمان چنان بلند ناله نکرده بودند همه ما هراسان شده پس من با چند نفر سوار
بالای تلی که میان ما و ایشان بود رفتیم چه دیدیم که هیچ دیده ندیده و نشنیده دیدیم که آن غریب بی مددکار میخواهد
سوار شود نه کسی دارد که اسبش را آورد و نه علمدار که علم بر دارد و نه علی اکبر که رکاب بگیرد علاوه بر این قریب به
چهل نفر زنان و کودکان گریان ناله کنان و آه دلسوز کشان مانند هاله اطراف آن غریب را گرفته اند
یکی بدامنش چسبیده یکی رو بپایش نهاده یکی عنان مرکبش را گرفته یکی از رکابش آویخته چنان گریه و
ناله میکنند که عرش را بر تزلزل میاورد ندای یزید بخدا قسم خیال کردیم که قیامت برپا میشود و یک
دختر سه ساله را دیدم دستها را بگردن آن غریب حمایل کرده آب چشم را مثل باران بهاری میریزد و چنان
وا ابتاه وا غربتاه میگوید که سنگ را میشکافد و حسین ابن علی بایشان نگاه حسرت کرده چنان میگرید
که ساکنان صوامع افلاک را بگریه میاورد ناگاه دیدم آن طفل از آن غریب دست بر نمیدارد و میگوید بابا
جان حالا که ترا میخواهند کشت باری ما را در ولایت غربت در دست دشمنان مگذار ما را بیکس و وطن (?)
جدم برسان پدر جان دست از تو برنمیدارم مرا با خود ببر (?) در کتاب مفتاح الجنة روایت
شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت مشتاق است بر چهار نفر زن **اول** مریم دختر عمران

۲ دو این طرف

در بیان بهشت و مصیبت چهار زن

دویم آسیه زن فرعون و بنت مزاحم که در آخرت زن رسول خدا خواهد شد **سیم** خدیجه کبری
بنت خویلد **چهارم** فاطمه بنت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و این مخدرات اربعه با این شأن و
منزلت که در درگاه خدا داشتند در دار دنیا ایذا و ظلم و اذیت از مشرکین و اهل عناد زمان خود بسیار کشیدند
اول آسیه زن فرعون که از اولاد سام بود در مصر از او نیکوتر و صاحب جمال تر نبود و هرگز بر بت سجده
نمیکرد و قریب بسی سال در خانه فرعون بود و پنهان خدا را عبادت میکرد یکوقت فرعون ملعون از ایمان او
بخدا و بدو زمین آسمان مطلع شد هر چه نصیحت کرد قبول نکرد آخر الامر آن ملعون بغضب آمده امر نمود او را به
چهار میخ کشیدند و بناخن کرا هین (?) و مقراض گوشت بدن او را میبریدند و بیالش عمر بخشند (?) و او صبر نمود و از
عالم عدول نمیکرد تا اینکه روح او بجنة الفردوس قرار گرفت رحمها الله **دویم مریم بنت عمران**
بعد از اینکه حضرت عیسی متولد شد او را برداشته آمد نزد قوم خود پس بنی اسرائیل جمع شده او را ملامت میکردند
و آب دهان بر روی مبارکش میانداختند حضرت مریم اصلا بایشان جوابی و سخنی نمیگفت تا داخل محراب عبادت
گردید پس حضرت زکریا و بنی اسرائیل به نزد او آمدند و گفتند ای مریم کار بدی کردی این چه بلا و عار است از برای
اسرائیل ظاهر کردی و بروایت امام محمد باقر علیه السلام هفتاد زن افترا بستند بمریم تا اینکه حقتعالی حضرت
عیسی را بسخن در آورد که بآن زنان خطاب کرد وای بر شما افترا می بندید بمادر من منم بنده خدا که مرا پیغمبر
گردانیده و کتاب بمن داده سوگند بمعبودم بخدا که بر هر یک از شما حد خواهم زد بافترائی که بمادر من نسبت
کرداده اید و بعد از پیغمبری همه آن زنان را حد فحش زد چون بنی اسرائیل این معجزه را دیدند که حضرت عیسی بآن
طفلی این سخنان را گفت که من بنده خدایم و کتاب بمن داده و وصیت کرده است مرا بنماز کردن و زکوة دادن و
نیکوئی کردن بمادرم پس دانستند که مریم بریست از گناهی که ایشان باو میبستند و تولد عیسی از آیات باهره قدرت
الهیه است که بظهور آمده است و از وهب ابن منبه روایت است که در بعضی از کتب علما دیدم که حضرت عیسی
بمریم مادر خود گفت ای مادر من از آن علمی که خدا بمن داده است میدانم که این دنیا فانیست و خانه آخرت باقی
که زوال ندارد پس هر دو روانه شدند بکوه لبنان و در آنجا عبادت حقتعالی میکردند که روزها را روزه می
داشتند و شبها را بعبادت صبح میکردند و خوراک ایشان پوست درخت و سبزی بود و آب باران پس زمانی
طولانی بهمان منوال بودند تا اینکه روزی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از بالای کوه قدری
پائین آمد بجهة تحصیل پوست درخت و سبزی چیدن برای افطار شب اشاره کردی (?) افطار این مادر و
پسر با پوست درخت و سبزی صحرا بود اما افطار مریم کبری بتول عذرا فاطمه زهرا با دو نفر پسر و یک نفر شوهر
و یک نفر خادمه فضه ملکه سه شب متوالی با آب خالص شد و اشتر از اینها در غروب آفتاب روز عاشورا
عیال و دختران شاه تشنه جگر نه آب داشتند و نه طعام علاوه بر اینکه هر دو دست دشمنان سنگدل گرفتار
و با گریه و نوحه خون بار بی معین و پرستار هیچکدام رو آورده بودند آخ **خلاصه** در آن وقت که حضرت عیسی
در پائین کوه بود و جناب مریم در محراب عبادت خود نشسته بود که ناگاه ملک الموت نازل شد فقال السلام
علیک یا مریم الصائمة القائمة مریم بشنیدن آواز ملک الموت غش کرد چون بهوش آمد گفت کیستی
تو که اقشعر جلدی من صوتک که لرزید پوست بدن من از شنیدن صدای تو و عقل از سرم پرید گفت منم
که بکودکان رحم نمیکنم بجهة صغیر بودن ایشان و به بزرگان رحم نمیکنم جهة تعظیم ایشان و از پادشاهان اذن

اشاره به افطار فاطمه زهرا

نمیخواهم واز جبابره نمیترسم منم خراب کننده عمارتها منم اباد کننده قبرها منم که جدا میافکنم میان پدران و مادران و پسران و برادران و احباء منم ملک الموت جناب مریم گفت یا ملک الموت بدیدن من امده یا میخواهی که قبض روح کنی گفت جهة قبض روح تو امده ام ای مریم مهیای مرگ باش جناب مریم گفت یا ملک الموت ایا اذن نمیدهی که تا حبیب من و نور چشم من و میوه قلب من عیسی بیاید تا او را وداع کنم و توشه از دیدارش بردارم گفت مامور نیستم باذن دادن بدرستیکه امر کرده است پروردگار عالم که قدم برندارم تا روح ترا قبض کنم مریم گفت تسلیم میکنم امر پروردگار خود را پس ملک الموت روح او را قبض نموده باسمان رفت و حضرت عیسی وقت شام بالای کوه امده دید مادرش در محراب عبادت خویش و بقبله خوابیده چنان گمان کرد که واجبات را بعمل اورده و بجهة قوت بعبادت اخر شب خوابیده است پس جناب عیسی انچه که از سبزی و بقلهای خودرو تحصیل کرده بود بزمین گذاشته داخل محراب خویش گشته مشغول عبادت گردید تا نصف شب شد دید که مادرش هنوز در خواب است پس امد بالای سر مادر پس بصدای حزین ندا کرد السلام علیك یا اماه قد هجم اللیل و افطر الصائمون مالك لا تقومی الی عبادتك یعنی سلام من بر تو باد ای مادر شب داخل شده و روزه داران افطار کرده اند چه شده است برای تو که امشب برنمیخیزی بسوی عبادت پروردگارت پس باز با خود فکر کرد که هر کس جز خوابد برای او خواب شیرین است شاید خود بخود بیدار شود پس باز بمحراب امده مشغول عبادت شد و افطار نکرد و در دل گذاشته بود که با او افطار کند زیرا که بی مادر هیچ چیز میل نمینمود بی اشتها که چنانکه حسنین علیهما السلام در مرض موت مادر خود شان حضرت فاطمه زهرا که از مسجد امدند و وقت بود حاضر دیگر برای ایشان طعام حاضر کرده بود فرمودند ای فضه هیچ دیده که مادر ما در طعام میل کنیم الخ خلاصه حضرت عیسی باز مشغول عبادت گردید تا اینکه دو ثلث از شب گذشت پس نظر بسوی مادر کرد دید بیدار نشده باز بالای سرش امده بصدای خفی و قلب محزون گفت السلام علیك یا اماه قد افطر الصائمون و قام العابدون یعنی سلام بر تو باد ای مادر بتحقیق روزه داران افطار کرده اند و عبادت کننده گان بعبادت شب برخواسته اند پس ترا چه حادثه رو داده که برنمیخیزی بعبادت پروردگار پس باز با خود گفت هر کسیکه در خواب باشد لذتی از خواب برای او میباشد و برای چشم نیز بهره از خواب داده پس نیز داخل محراب شده افطار هم نکرد تا طلوع فجر باز بالای سر مادر امد ملاحظه کرد دید مادرش از دنیا رحلت فرموده پس روی خود را بروی مادر نهاده گفت سلام بر تو باد ای مادر چه قدر زحمت مرا کشیدی و مرا شیر دادی شبها برای من بیدار میکشیدی و روزها مشقت من قبول میکردی پس حضرت عیسی گریه میکرد و ملائکه اسمان بگریه او شروع بگریه کردند و کوه بحرکت امده شروع بصیحه کرد مترجم میگوید جناب مریم صحیح و سلامت و بی اذیت دشمن وفات کرده بود نمیدانم ملائکه و زمین چه طور بگریه درامدند در وفات ان جگر گوشه رسول فاطمه بتول که با داغ فراق مثل رسول خدا جگرش داغدار و درش سوخته و محسنش سقط شده و پهلویش شکسته و مثل اول ملعون در سیلی شوهرش نشسته الخ خلاصه از جانب رب الارباب وحی شد بسوی ملائکه ها که چرا گریه بردا امده عرض کردند الهی بینی که روح تو تنهای مونس مانده و گریه میکند پس وحی نمود خداوند عالم بایشان که انه روحی و کلمتی و انا ارحم الراحمین که عیسی روح من و کلمه من است و منم ارحم الراحمین پس منادی از طرف اسمان ندا کرد که یا عیسی ارفع راسك ای عیسی سر خود را از جسد مادرت بردار خدا اجر عظیم دهد بر تو پس سر برداشته میگریست و عرض کرد خدایا که

انس بگیرم در تنهایی خودم تا یاری من کند در طاعت تو پس حضرت عیسی پایین کوه امده و بقریه بنی اسرائیل وقت بصوت حزین ندا کرد که سلام بر شما باد ای بنی اسرائیل پس زنان از صوت حضرت عیسی از پرده ها بیرون امده گفتند تو کیستی ای بنده خدا که نور روی تو خانه های ما را روشن نمود قال انا روح الله عیسی بن مریم فرمود منم روح الله عیسی ابن مریم بدانید که مادرم وفات کرده است غریب است یاری و مدد کنید بمن در غسل و کفن و دفنش عرض کردند یا روح الله در این کوه افعی و مار بسیار است چنانکه پدران ما سبب همان میشود که باین کوه نرفته اند پس قدری حنوط و کفن اورده عرض کردند این حنوط و کفن را برای مریم معروف کن ما را معذور دار مترجم الکتاب دیده برای عرض میکند در این جا که چه بنی اسرائیل بدفن و کفن و نماز جناب مریم حاضر نشدند لیکن حنوط و کفن داده عذر خواهی کردند اما در کربلا برای سید ساجدین از امت جد خود کسی یافت نشد که حنوط و کفن بیاورد و اعتذار کند و جسد پاره پاره سید شهدا در روی خاک گرم کربلا در پیش افتاب افتاده بود بروایتی سه روز و سه شب و بروایت دیگر ده روز و ده شب بی غسل و دفن ماند خلاصه حضرت عیسی از ایشان اعراض کرده کفن و حنوط ایشان را هم قبول نفرموده بالای کوه امده دید دو جوان خوش سیما و خوش صورت ایستاده اند بر ایشان سلام داده بعد از رد جواب بایشان فرمود که مادرم مرده است غریب است بمن یاری کنید در غسل و دفن او ایشان عرض کردند که برای همین مطلب امده ایم منم جبرئیل و اینست میکائیل و این ها حنوط و کفن بهشت است یا عیسی اعراض کن و روی خود را بجانب دیگر بگردان که اینک حور العین غسل میدهند پس جناب عیسی رو بسمت دیگر کرد و اید حور العین غسل دادند و کفن و حنوط نمودند و جبرئیل قبر کند و حضرت عیسی با جبرئیل و میکائیل و ملائکه اسمان و چند صف ملائکه نماز گذاردند بعد از ان دفن نمودند پس جبرئیل و میکائیل با ملائکه باسمان عروج کردند و حور العین گریه کنان به بهشت رفتند اه و او یلا حضرت امیر المومنین علیه السلام بخواتون قیامت غسل داد و در وقت بیرون کردن جامه های ان خاتون حضرت امیر گریه شدید کرد و فرمود اثر کبودی تا زیانه عمر و اد و بدن ان خاتون دید پس بعد از تکفین و تجهیز و نماز بقبر گذاشت و در کنار قبر نشسته فرمود ای زمین بامانت میسپارم بتو این امانت خود را باخبر باش که این امانت رسول خدا است پس صدایی از قبر ان خاتون بر امد که یا علی من مهربان ترم باو از تو برگرد بمنزل خود بخاطر جمع مترجم میگوید مناسب بود که از قبر صدا باین مضمون برامدی که یا علی و فیکه این امانت بتو سپرده شد تن درست و سلامت بود حالا که با زمین میدهی پهلو شکسته و بازویش بضرب تازیانه کبود گشته خلاصه حضرت امیر با اهل بیت خود و قلیلی از خواص اصحاب از سر قبرش گریه کنان باز گشت و بمنزل خود امده بمراسم تعزیه مشغول شد اه اه یا علی کجا بودی در روز عاشورا که بدن پاره پاره جگر گوشه زهرا حسین مظلوم را میدیدی ان هم امانت پیغمبر بود با امت تا ملاحظه فرمودی که چه طور با تن بی سر و بی دست نه غسلی نه دفنی نه گریه کننده نه تعزیه داری بلی گریه کننده بود که طیور هوا و وحشیان صحرا جمع شده و بال های خود سایه گستر ده نوحه و گریه میکردند اه اه فوجی از مرغان که گلوی بریده و خون خشکیده و لبهای تشنه چسبیدگی اغضرت را که دیدند صدا بر صدا داده گریه کنان خود را باب فرات افکنده با پرها و منقارهای خود شان اب بر لب و گلوی ان مظلوم افشانده بنای تعزیه گذاشته بودند الا لعنة الله علی القوم الظالمین



خلاصه حضرت عیسی بعد از دفن مادر مناجات کرد که الهی در وقت وفات مادر من حاضر نبودم اذن
مرحمت فرما تا با مادرم چند کلمه تکلم نمایم پس خداوند عالم بعیسی اذن داد در جواب کفن بدبیر خود حضرت
عیسی پس جناب عیسی در سر قبر مادر ندا کرد السلام علیک یا اماه از قبر صدا آمد و علیک السلام
یا حبیبی و یا قرة عینی لماذا اخرجتنی من قصری سلام بر تو باد ای حبیب من ای نور چشم من چرا مرا
از قصر خودم بیرون آوردی عیسی گفت چه طور وارد شدی بر پروردگار خود جواب داد که وارد شدم
بخدای کریم که از من خوشنود بود و بمقام رفیعی رسیدم قال یا اماه کیف وجدت طعم الموت گفت
ای مادر چگونه یافتی مزه مردن را قالت والذی بعثک بالحق ما قطعت الا الان مرارة الموت
من حلقی مریم جواب داد قسم بخدائیکه ترا بر حق بر نبوت مبعوث کرده الا مرارت جان دادن از گلوی
من بریده نشده و معاینه ملک الموت بین عینی والسلام علیک الی یوم القیمة و معاینه
ملک الموت در پیش چشم من است و سلام من بر تو تا روز قیامت مترجم میگوید بلکه مادر نیز با پسر خود
تکلم نمود از قبر وقتیکه امام مظلوم قبر جد بزرگوار خود را وداع کرد آمد که قبر مادرش را نیز وداع کند با چشم
گریان در سر قبر فاطمه زهرا ندا کرد السلام علیک یا اماه ولدک یودعک بوداع لا رجوع فیه یا اماه
هذا آخر الوداع یعنی سلام بر تو باد ای مادر پسرت ترا وداع میکند چنان وداعیکه مراجعت نیست در آن
ای مادر این آخر وداع من است که دیگر بسر قبر تو نخواهم آمد الخ پس از قبر فاطمه زهرا سلام الله علیها جواب آمد
که و علیک السلام یا مظلوم الام و یا شهید الام یعنی سلام بر تو باد ای مظلوم مادر ای شهید
مادر من هم در مصیبت تو گریانم و در شب و روز عاشورا در مصیبت تو با دل سوزان گریانم و تا الان مشغولم
تا روز قیامت چهارم حرمت شنیعه روز جزا فاطمه زهرا آن بود که بعد از پدر بزرگوار چه اذیت و آزار از قوم
جفاکاران بآن معصومه مظلومه وارد شد با وجود اینکه رسول خدا مکرر میفرمود فاطمة بضعة منی
فمن آذاها فقد آذانی اول ظلمیکه کردند آن بود که درگاه او را که جبرئیل بی اذن داخل نمیشد آتش زدند و
پهلویش را شکستند علاوه بر اینها از گریه کردن بر پدر بزرگوارش مانع شدند لابد از دست حسنین میگرفت
و در صحرا در سایه درخت سدری تا شب گریه و نوحه میکرد الخ در کتاب مفتاح الجنة از کتاب
سکب الدموع از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده وقتیکه ما را بشام می
بردند در یکی از منازل ما را در میان خار و غیلان منزل دادند نه فرشی و نه چراغی و نه خانه و لشکر کفار برای
خودشان خیمه ها را برپا و نصب نموده مشعلها روشن کردند و در بیرون خیمه ها نشسته مشغول شرب خمر و
قمار و نرد شدند و سرهای بزرگوارم را ببستند و پیش نهاده سرشان قفل زده بودند و عمه ام زینب و ام کلثوم در
اطراف اهل بیت و اطفال کوچک مجزات ایشان میکردند چون پاسی از شب گذشت سرمای شدیدی در هوا
پیدا شد اهل بیت و طفلهای صغار از سردی هوا اذیت میکشیدند چنانکه خوابیدن ممکن نمیشد عمه هایم از
اطراف قدری علف و خار و خاشاک جمع کرده در نزد اهل بیت و اطفال میسوزانیدند و طفلها بر سر آن آتش جمع
شده احاطه نموده گرم میشدند تا اینکه قدری آرام گرفته خوابیدند اما جناب زینب خاتون روایت
است میفرماید در آن شب وضع و پریشان حالی اهل بیت و لا دیهضر را چنانکه ملاحظه کردم جهان در نظرم
تیره و تار گشته کانه غم و محنت جمیع عالم دل را پر کرده و کمی بنا نهند کرده و دل خود را باو بگویم بلکه قدری آرام

دل حاصل شود و ملاحظه نمودم که جماعت لشکر همه خوابیدند و سر برادرم در صندوقیکه مقفل بود گفتم بروم درد
دل خود را به برادرم بگویم بلکه سوزش دلم قدری ساکت شود پس آهسته آهسته ترسان و لرزان بنزدیک همان
صندوق رفتم و گریه کنان عرض کردم السلام علیک یا ابا عبد الله ای جان برادر آیا از حال خواهر ستمکش
داغ دیده اطلاع داری که چگونه شب بروز میآورم و روز را بشب ساعت بساعت مصیبتهای تازه بر ما میرسد جناب زینب
میگوید قسم بخداوند عرش عظیم دیدم فی الفور سر صندوق بالا شد و قفل افتاد و سر انور برادرم بلند شده و
فرمود علیک السلام یا اختاه ای خواهر با غدار و مصیبت کش ای پرستار یتیمان من ای جان خواهر صبر کن بر
سختیهای روزگار و رو در جوع کن بجانب اهل بیت که سکینه بیدار شده ترا میطلبد و میگرید چون من برگشتم
باز سر مبارک برادرم داخل صندوق شد و مقفل گردید پس آمدم دیدم سکینه روی خود را بر خاک نهاده گریه
میکند و میگوید ای پدر جان آیا از یتیمانت خبر نداری که چه اذیتها و ظلمها بما میکنند پدر جان آخر من دختر ناز
پرورد توام زینب خاتون میگوید من هر چه سکینه را تسلی دادم آرام نگرفت پدر پدر میگفت و مانند سیل اشک
چشم جاری میکرد لابد مانده سکینه را گذاشته بکنار صندوق آوردم و سکینه پدر پدر میگفت و میگریست ناگاه قسم بخدا دیدم
باز سر صندوق بالا شده و قفل افتاد و سر برادرم کم کم بنا کرد بنزد سکینه آمدن تا آنقدر آمد که لب خشکیده
خود را بلبهای سکینه نهاد و فرمود ای دختر یتیم من صبر کن با این مصیبتها که بشما میرسد خدا صابران را دوست
میدارد زینب خاتون میگوید که سکینه را صبر و آرام داده باز بطرف صندوق رفته مقفل شد و من سکینه را برداشته
نزد اهل بیت آوردم در وقعه نهم در دوشنبه حضرت رسول خدا و علی المرتضی و حسن مجتبی و حسین مظلوم
کربلا علی الخصوص صدیقه کبری بسیار شاد و مسرور شده اند یکی در روز عید که حسنین بخدمت جد امجد آمده
عیدانه لباس تازه خواستند و جبرئیل دو دست لباس سفید از بهشت آورد عرض کرد لباسهای پسران عرب
همه الوان است پس جبرئیل آب ریخت و حضرت رسول مالش داده شست لباس حسن سبز و لباس حسین سرخ
کرد بتفصیلیکه در کتب مسطورات در وقعه دیگر وقتیکه اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیهما السلام عمرو ابن
عبدود را کشت و ذو الفقار را بفرزند دلبند خود امام حسن علیه السلام داد و فرمود ببر نزد مادرت و بگو تا
خون نجس ملعون را از ذو الفقار پاک کند پس از شستن ذو الفقار را بخدمت پدر عالیقدر آورد و آن حضرت در
خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ذو الفقار را گرفته ملاحظه فرمود دید یک قطره خون در وسط
ذو الفقار نمایان است فرمود یا فاطمه زهرا آنرا شستی عرض کرد بلی فرمود پس چرا این یک نقطه خون پاک نشده و
مانده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی از خود ذو الفقار بپرس که چرا این خون را نگذاشته تا
سترش را بتو عرض کند پس امر به ذو الفقار را حرکت داده فرمود ای دختر رسول خدا اثر آنست و خون آن پلید
نجس را از تو زایل نکرد ذو الفقار عرض کرد بلی و لیکن چون با من نکشته کسی را که مبغوض تر باشد در نزد ملائکه
آسمانها از این ملعون پس پروردگار عالم امر حکم فرمود که اشاهیدم این یک نقطه خون آن پلید را تا هر زمان
که مرا از غلاف بیرون میآورند نظر ملائکه های آسمانها بآن خون افتاده بر تو صلوات فرستند و بر آن ملعون لعن کنند
و فی بعض الاخبار انه لم یبق بیت من بیوت المسلمین الا و قد دخله السرور بقتل امیر المؤمنین عمرو
ابن عبدود و لم یبق بیت من بیوت المشرکین الا و قد دخله الحزن من قتله لعنه الله یعنی خانه از
خانه های مسلمانان باقی نماند مگر اینکه فرح و شادی رسید از کشتن امیر المؤمنین عمرو بن عبدود و نماند خانه از

خانه های مشرکین مکر اینکه داخل شد بان غم و محزون بجهة کشته شدن عمرو در دست علی عالی قدر مترجم
عرض میکند آه آه که شب نوزدهم ماه رمضان از ضربت شمشیر ابن ملجم ملعون خانه نماند از خانه های مسلمین
که بانالد و که به غم و اندوه نرسیده باشد و یک خانه نماند از مشرکین مکر اینکه شاد شدند از شهادت امیر
المؤمنین علیه السلام چنانکه خواب دید که جبرئیل نازل شد بکوه ابو قبیس و سنگی برداشت و بامشت فشرده
نرم شد چون توتیا بعد از آن بادشدی وزیده ریزه های آن سنگ را بجمیع خانه های مکه پاشیده خانه
در مکه نماند مکر آنکه از ریزه های آن سنگ بر آن داخل شد حضرت فرمود تعبیرش اینست که بمن ضربتی میزنند
و من بان ضربت شهید میشوم خانه نماند در مکه مکر اینکه خبر شهادت من بان میرسد در کتاب
مفتاح الجنة روایت شده که چون روز قیامت شود بحکم رب الارباب ملائکه غلاظ شداد جهنم
را بعرصه محشر بکشند و جهنم برای سوختن عاصیان و فاسقان و کافران چنان جوشان و خروشان شود
که از هیبت آن عقلها حیران و دلها طپان و دیده ها کریان هر امتی بجانب پیغمبر خود روان و هر پیغمبری دامن
امت خود وانفسی کویان در آن وقت پروحشت شفیع کونین و جد حسن و حسین قدم بکنار جهنم کذارد
و بجهنم خطاب فرماید که ای جهنم ترا قسم میدهم به آنکسانیکه در دنیا خمس باولاد من داده اند و بسادات
احسان کرده اند که دور شو و امت مرا بیش از این مترسان نعره و بیت که جهنم بانهایت مهابت ابتدا دور
نشود بار دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب فرموده کوید که ای جهنم ترا قسم میدهم بانکسانیکه
در دنیا زکوة داده اند و در راه خدا حج و جهاد کرده اند که از امت من دور شو باز جهنم تبعید ننماید بیش
اید و باز با شدت بیشتر که اهل محشر از مشاهده آن دل از جان بردارند در آن حال رسول صلی الله علیه
وآله مضطرب الاحوال با چشم کریان خطاب بر جهنم نموده فرماید ای نایره غضب الهی ترا قسم میدهم بان
قطره های اشک چشم عزاداران که در عزای فرزند شهیدم حسین مظلوم ریخته اند بآه های سینه دوستان
که در مصیبت اهل بیت من از دل سوزان کشیده اند که دور شو و بکناری برو که عزاداران و دوستان
حسین تاب دیدن تو ندارند و بیت که چون جهنم نام تعزیه سید شهدا را میشنود نعره میکشد که تمامی
اهل محشر از خوف شدت آن برو افتند و جهنم با احترام عزاداران واه کشان حسین هفتاد ساله راه
دور میشود پس ای عزاداران قدر منزلت عزاداران را شنیدید پس بشوق تمام از سر اخلاص بناله کشیده قطره
اشک را مضایقه نکنید که چون روز عاشورا زینت عرش خدا را از بالای ذوالجناح بر زمین کربلا انداختند
در حالتیکه بروایت مجلسی مرحوم چهار صد زخم تیر و یکصد هشتاد زخم خنجر و شمشیر زده بودند بکجا و بکجای
بدن نازنینش که در بالای شهر جبرئیل بعرش عظمت الهی بردند که حاملان عرش ولوله و زیارت کرده شرف
بر شرف افزاید آه آه در آن حال آن مظلوم بقاعده سجده تعفیر برو افتاده بود که حصین ابن نمیر ملعون
تیری برد همان حق بیان آنحضرت زد کدام دهان همان دهانیکه از زبان و انکشتان رسول خدا شیر
مکیده بود و اصلا شیرها در نخورده بود آه واویلا باین ظلم ها اکتفا نکردند و سنان ابن انس ملعون نیزه
بر سینه مجروح او چنان زد که تخته سینه اش شکست کدام سینه همان سینه که مخزن اسرار و علوم
الهی بود و باین هم اکتفا نکردند آن مظلوم را با آن حالت احاطه کردند با چوب و عصا و سنگ آنقدر
زدند که آن غریب بیچاره متوجه عالم باطن کشته ظاهرا غشی عارض شد در حالت غش و مبادا

اختلاف

اختلاف شد بعضی میکفتند شهید شده بعضی میکفتند رمقی دارد پس شمر ملعون کفت کشته و زنده بودنش را
معلوم میکنم و فوج خود را به سر خیمه هایش میبرم اکر رمقی داشته باشد بمدد عیال و اولاد خود میاید
پس آن ملعون دسته خود را برداشته بهای هوی و طبل و شور و شر رو به خیمه کاه نهاد و اولاد و زنان بی
یار و اطفال بی غمکسار هلهله لشکر را که شنیدند و بهر طرف نکاه کردند یاوری نیافتند چنان نعره واغربتا
وا ذلتاه بر آوردند پیرامون زینب و کلثوم را احاطه کرده میکفتند چاره کن که لشکریان ما را هم میکشند پس در
آن حال زینب بیچاره بصوت حزین رو بقتلگاه کرده کفت ای یاور مظلومان برادر جان کجا بودی که اطفال
تو چنین بخوف افتاده اند آه آه صدای زینب خاتون بسمع مبارک آن مظلوم رسیده یکدفعه یا الله کفت
خواست که برخیزد و بیاری اهل بیت بیاید بنا بظاهر حال نتوانست و برو در افتاد دفعه دویم خواست برخیزد
باز نتوانست پس خود را بروی خاک کشان کشان بطرف خیمه گاه میکشید که زینب خاتون دیده کفت برادر
جان زحمت و جراحت با آمدن تو راضی نیستم بکذار دستهای زینب را ببندند پس حضرت متوجه لشکر کردیده
فرمود ای جماعت اکر مسلمان نیستید یاوری عرب که هستید در عرب غیرت میشود مادامیکه من زنده ام متعرض
اهل و عیال من نشوید پس شمر ملعون دسته اش را از خیمه گاه بر کردانید و حکم کرد که کار حسین را تمام کنید و لعمری
انه لکفو کریم قسم بجان خودم که او کفو کریم است

زیبا خلق حضرت رسول و سبب نزول آیه انک لعلی خلق عظیم

بدانکه حقتعالی در کلام کریم خود چند چیز را عظیم فرموده اول ذات بی مثال خود را که فرموده و هو العلی
العظیم دویم زلزله قیامت را حیث قال ان زلزلة الساعة شیء عظیم سیم عرش را
چنانکه فرموده ذو العرش العظیم چهارم خلق شریف حبیب خود را چنانکه فرموده انک لعلی
خلق عظیم روایت است که شخصی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد که خلق حضرت رسول ص
را بجهت من وصف کن امیر المؤمنین فرمود تو اول متاع دنیا را وصف کن عرض کرد که یا علی چه طور متاع دنیا را تقدیر
و بیان توان کرد حضرت فرمود که خدا تعالی متاع دنیا را قلیل فرموده در قرآن خود که فرموده قل متاع الدنیا
قلیل و تو وصف نمیتوانی کرد پس من چکونه وصف کنم خلق رسول خدا را و حال آنکه خدای تعالی خلق آن
حضرت را در کلام خود عظیم فرموده است چنانکه فرموده انک لعلی خلق عظیم و در شان نزول همین آیه
وجوه چندی علما ذکر کرده اند و احادیث بسیاری در کتب تفسیر بیان کرده اند از آن جمله یکی آنکه روزی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله با یکی از اصحاب خود در صحرای مدینه میکذشت پیره زنی را بر سر چاهی دید که
میخواهد آب کشد اما نمیتواند دلو را بالا آورد آن سرور رسیده فرمود ای عجوزه کنار باش من از برای تو آب
میکشم عجوزه کفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم و کنار ایستاد پس رسول خدا بنفس نفیس خود آب
از چاه کشیده مشک را پر کرده و بدوش مبارک خود برداشته زن را فرمود پیش باش و راه خیمه خود را بنما تا
پس رسیدند بر در خیمه اش و مشک را کذاشته آنحضرت مراجعت نمود زن داخل خیمه شده فرزندان خود را
کفت برخیزید مشک را بدرون آورید که نمیتوانم تنها بیاورم کفتند پس چه طور از سر چاه تا در خیمه آوردی زن
کفت من نیاوردم بلکه جوانی خوبروی نورانی بود هم او کشیده هم مشک را تا باینجا آورد کفتند کجا رفت کفت آنست
که میرود ایشان از دنبال رفتند و آن حضرت را شناختند باز آمده بمادر شان کفتند ای مادر این چه بخت

است که کردهٔ انکه مشک را اورده همان پیغمبر است که تو بوی بیان اورده وهمیشه در اشتیاق زیارت او میباشی پس ان زن هراسان از خیمه بیرون امد بعقب ان حضرت بسرعت دوید با فرزندان خود چون رسیدند زن خود را بپای ان حضرت انداخته بوسیده گریان ونالان عذرخواهی کرده عرض کرد فدای تو کردم مرا ببخش که ترا نشناخته ام پس ان حضرت بسیار دعای خیر در حق ان زن وفرزندانش کرده بالطف و مرحمت ونوازش بسیار ایشان را با ذکر داید پس پروردگار عالم همین برو افرستاد که انک لعلی خلق عظیم

ودر کتاب کفایة الخصام در باب سیصد وسی وسیم

در حدیث سیم احادیث منقوله از خاصه شیخ محمد ابن یعقوب کلینی اعلی الله مقامه بسند خود از زراره روایت کرده است که از ابو جعفر وابی عبد الله علیهما السلام شنیدم که میفرمودند حق سبحانه وتعالی امر دین خلایق را بر پیغمبر خود تفویض کرد تا ببیند چگونه خلایق اطاعت ومیکنند بعد از ان ایه ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا را خواندند **ودر حدیث** یازدهم همین باب روایت کرده محمد ابن الحسن الصفار بسند خود از قاسم ابن محمد که حقتعالی تادیب کرد پیغمبر خود را و نیکو کرد تادیب او را پس فرمود که خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین یعنی عفو را پیشه خود کن وامر کن بمعروف واز جاهلان اعراض کن وچون انحضرت باین اداب متادب شد فرمود انک لعلی خلق عظیم وبعد از ان امر دین خود را براو تفویض نمود پس فرمود ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا پس خدای تعالی خمر را بعینه حرام کرد و رسول خدا هر مسکر را حرام کرد نیز وخدای تعالی حکم حضرت رسول صلی الله علیه واله را اجازه کرد و با هیچیک از انبیا تفویض نه نموده بود مترجم میگوید که مثل این از اوامر ونواهی که خود رسول خدا صلی الله علیه واله مقرر فرموده وخدا اجازه فرموده بسیار است **ودر حدیث** دوازدهم باب مذکور شیخ محمد ابن بابویه قمی علیه الرحمه بسند خود از حضرت رضا علیه السلام (رسول کریم) روایت کرده که یاسر گوید از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم که شما در تفویض چه میفرمائید فرمود خدا تعالی تفویض کرد امر دین خود را بر پیغمبر خود وفرمود ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واما خلق کردن وروزی دادن را براو تفویض نکرد و افریننده جمیع اشیا خدا است وخدای تعالی میفرماید الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون مترجم دلسوخته عرض میکند ای دوستان شنیدید حسن خلق حضرت رسول را واین حدیث را هم شنیده که روزی جبرئیل نازل شد وعرض کرد یا رسول الله خداوند عالم ترا سلام میرساند ومیفرماید ای حبیب من بدانکه من هیچ مخلوق خلق نکردم که از تو نیکوتر باشد در حسن صورت یعنی در نگارخانه خلقت نقشی وصورتی خوبتر از صورت وجمال تو ظهور نه پیوسته بلی ای دوستان بعد از ان بزرگوار خلاق عالم در این عالم امکان بلا شبیه برای حبیب خود در صورت وسیرت وگفتار ورفتار در خانه واده رسالت خلق فرموده ان کیست ان جوان هیجده ساله امام حسین علیه السلام علی اکبر ودلبند با ین مطلب فرمایش حسین علیه السلام است در روز عاشورا وقتیکه علی اکبر را زیب وارایش داده سوار مرکب شده عازم میدان قتال شد حدیث چنین وارد شده که حسین مظلوم مجرد روانه شدن علی اکبر بمیدان اه سوزناکی کشیده از عقب علی اکبر نظری فرموده واشک چشمهای خود را جاری کرده رو بطرف اسمان نموده عرض کرده اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه

در صفت شبیه بودن علی اکبر به حضرت رسول

الناس برسولک خلقا وخلقا ومنطقا وکنا اذا اشتقنا الی رسولک نظرنا الی وجهه وبالجمله به همین نحو الی بعده یعنی خدایا شاهد باش براین قوم که کار مرا بجائی رسانیدند وچنان بر من تنگ گرفتند که فرستادم بدعوی ایشان جوانی را که شبیه ترین مردم برسول تو بود در خلقت وخلق وگفتار وما طایفه اهل بیت هر وقت که برسول تو مشتاق میشدیم بجمال او نگاه کرده خود مان را تسلی میدادیم پس بعد از شهادت اکبر تسلی خواهیم یافت **فی کتاب مفتاح الجنة** وفی بعض الاخبار المعتبرة ان مع فاطمة الف نبی والف صدیق والف شهید ومن الکروبین الف الف یسعدونها علی البکاء وانها لتشهق شهقة فلا یبقی ملک فی السموات الا بکی رحمة لصوتها وما تسکن حتی یاتیها النبی ویقول یا بنیة قد ابکیت اهل السموات وشغلتهم عن التقدیس والتسبیح فکفی حتی یقدسوا یعنی بدرستیکه با فاطمه زهرا سلام الله علیها هزار نبی وهزار صدیق وهزار شهید واز طایفه ملائکه کروبین هزار هزار باشند در خدمت ان مظلومه معصومه کمک در گریه میکنند همه ایشان در گریه ان خاتون بحسین مظلوم وبدرستیکه در گریه خود شهقه میزند که از شورش ان شهقه جمیع ملائکه اسمانها گریه در اید مگر انکه ایشان را رحم میاید بصوت شهقه ان خاتون وان معصومه مظلومه از گریه ساکت نمیشود تا اینکه رسول خدا نزد او امده فرماید ای دختر من خود را از گریه باز دار که جمیع اهل سموات را بگریه در اوردی ومشغول کردی از تقدیس وتسبیح الهی پس خود را نگاه دار تا سکان سموات خدا را تقدیس وتسبیح کنند **در بیان وصف واحوال چهار نفر غلام سیاه** بدانکه چهار نفر از غلامان سیاه که در حقیقه جوهر عروس ایمان را هریک بمنزله خال اند ودر نزد خدا وائمه هدی صاحب عزت واقبال اند **اول ان** غلام که در زمان امیر المؤمنین علیه السلام ان حضرت حکم فرمود دست را ست او را بریدند بجهة دزدی و بعد از ان باید عاشا ظاهر نمودند چنانکه تفصیلا در همین ترجمه کذشته است **دویم** بلال مؤذن رسول الله است که بعد از ان حضرت از برای هیچ کس اذان نگفت مگر روزی فاطمه زهرا فرمود که دوست میدارم که صدای اذان مؤذن پدرم بلال را بشنوم چون این خبر ببلال رسید بمناره مسجد بالا رفته گفت الله اکبر الله اکبر چهار مرتبه چون ان معصومه صدای اذان بلال را شنید زمان حیوة پدر خود را بخاطر اورده بی اختیار مثل باران بهار اشک برخسار ریخت وبیتابی کرد تا اینکه بلال گفت اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه واله ان معصومه نعره وا ابتاه کشیده بر رو افتاده غش کرد چنانکه حاضران از احوال ان معصومه همگی بصدای بلند گفتند بلال بس کن واذان را باتمام مرسان که فاطمه دختر رسول خدا از دنیا رحلت نمود پس بلال اذان را قطع کرده فرود امد چون ان معصومه را افاقه شد فرمود بلال مؤذن چرا اذان را تمام نکند بلال جرئت اتمام نموده عرض کرد ای دختر پیغمبر اخر الزمان اگر اذان را اتمام کنم میترسم از گریه ونالهٔ بجان شما اسیبی برسد وخوف دارم که شما تاب شنیدن صوت اذان مرا تا اخر نیاورده غش شده هلاک شده باشید که ضرر بجان شما داشته باشد پس ان مخدره بلال را معذور فرمود لیکن خودش از گریه ارام نگرفت وحضرت امیر علیه السلام فرمود که چون پیغمبر رحلت فرمود او را غسل دادم وپیراهن مطهر او را از بدن انورش بیرون کردم حضرت فاطمه چند مرتبه ان پیراهن را از من خواهش کرد دادم چون نظر ان معصومه بپیراهن پدر افتاد وبوی پدر را از ان استشمام نمود انقدر گریه نمود که غش کرد پس من پنهان کردم که

در صفت واحوال چهار نفر غلام سیاه

دیگران پیراهن را بغارت بردیم الا آه ای خواتون محشر پیراهن پدرت را بمجلس یزید ببر و بو کردن تا بیاوری غش کردی بحال آنکه در پیراهن او نه حیفی بود و نه از ضرب نیزه و تیر سوراخ شده بود پس اگر پیراهن پدرت حسین را ببینی که بروایت سید ابن طاوس زیاده از صد سوراخ و خون آلود بود بچه حال میافتادی چنانکه دختر بلاکش تو زینب خواتون در شام شوم در مجلس تعزیه از یزید خواهش کرد همینکه پیراهن سوراخ شده و خون آلوده حسین را بآن خواتون دادند و نظر بهش به سوراخهای و خونهای پیراهن افتاد ناله و اغا وا مظلوما کشیده گریه نمود که حاضران مجلس یزید از ناله و گریه آن مظلومه هراسان شدند

غلام دویم در کتاب زهرة الریاض مسطور است

که وقتی در مکه معظمه قحط و خشک سالی اتفاق افتاد و اهل مکه بجهة دعای باران بنای مصلی گذاشته بکوه عرفات رفتند و در میان آن جمع مرد سیاه فام و ضعیف اندام بود راوی میگوید همین غلام را دیدم که تنها از میان آن جمع بیرون شد و بدر رفت من نیز از عقب او کمین کردم که این غلام چه عمل خواهد کرد پس دیدم در پایین دره دو رکعت نماز گذارد و سر بسجده نهاد و گفت الهی بعزت تو قسم که سر از سجده بر نمیدارم تا بندگان خود را باران رحمت ندهی پس دیدم ابری ظاهر شده باریدن آغاز کرد پس سر از سجده برداشت و حمد و ثنای الهی را بجا آورده از آنجا بمکه مراجعت نمود و در میان جماعت پنهان شد من نیز از پشت پا اثر او رفتم تا بخانه غلام فروشی رفت پس من روز دیگر قدری طلا و نقره برداشته بخانه آن غلام فروش رفتم گفتم میخواهم از تو غلامی بخرم پس تا شصت نفر غلام بنزد من آورد دیدم که آن غلام در میان اینها نیست گفتم غلام دیگر میخواهم گفت ای شخص من شصت غلام بتو نمودم که هیچ یک در هنر و کار نظیری ندارند تو پسند نکردی حالا یک نفر غلام ضعیف عاجز و بی هنری دارم گفتم او را حاضر بنما وقت آورد دیدم همان غلام است گفتم این غلام عاجز بیچاره را بچند خریده گفت بهفت دینار و لیکن بهر دو بها رهم نمی ارزد پس هفت دینار باو داده غلام را خریده با خود میآوردم غلام گفت ای آقای من مرا بچه چیز خریدی من خدمت ترا نمیتوانم بجا آورد گفتم ترا نه بجهت آن خریده‌ام که بمن خدمت کنی بلکه برای آنکه من بتو خدمت کنم گفت چرا گفتم برای قرب و منزلتی که ترا در درگاه خداست و آنچه که از او دیده بودم تفصیلا باو گفتم گفت مرا آزاد کن گفتم انت حر لوجه الله گفت الحمد لله این آزادی آقای ظاهری مجازی است آیا آزادی آقای باطنی و حقیقی چگونه خواهد شد بعد از آن وضو ساخته دو رکعت نماز گذارد و دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته عرض کرد الهی از آن وقت باز که ترا شناخته و برسول و ولایة امر تو ایمان آورده‌ام نافرمانی ترا نکرده‌ام و همیشه از تو سؤال کرده‌ام که این سر مرا بخلق خود ظاهر نسازی چونکه فاش و ظاهر کردی از درگاه تو میخواهم بحق انوار طاهره ائمة هدی علیهم السلام که عمر مرا تمام کنی پس فی الفور روح او بروضه جنت پرواز نموده وفات کرد پس من بدفن و غسل و کفن او مباشر شده مدفون نمودم لیکن در خصوص کفن او دقت نکردم و کفن بوقعت برای او نگرفتم چون شب شد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بردی پوشیده و شیخ خوش روی در پهلوی او بود که حله سفیدی در بر داشت و دست مبارک حضرت رسول ص در دوش آن شیخ بود پس دو بمن اورد مرحمت بسیار نمود آنگاه بمن فرمود ای شخص از خدا شرم و از من حیا نکردی کفتم تو کیستی و من چه عملی کرده‌ام نسبت بخدا و تو گفت منم رسول خدا صلی الله علیه و آله و این پدر من حضرت ابراهیم است گفتم فلانه

تو شوم چگونه از تو جدا نمیکنم و حال آنکه من در هر روز و شب صلوات بسیار بر تو و بر آل اطهار تو می فرستم فرمود راست گفتی و لیکن دوستی از دوستان خدا و ما وفات کرد تو در کفن او کوتاهی کردی و کفن بوقعیت برای او نگرفتی آیا ندانستی که او رفیق و مصاحب من و ابرهیم خواهد بود در بهشت آه آه یا رسول الله بجهة خوب و مرغوب نشدن کفن غلام سیاه که از دوستان تو بود متأثر و پریشان شده باین شخص فرمودی که از خدا شرم و از من حیا نکردی نمیدانم یا رسول الله چه حالت روی میداد ترا اگر بدن پاره پاره جگر گوشه خود امام حسین را میدیدی که در روی خاک بی کفن و بی سایبان و بی غسل و حنوط افتاده بود و لباس بدن او را حتی جامه کهنه که از زیر لباسها پوشیده بود غارت کردند حتی انگشت مبارکش را بطمع آن انگشتر یکه در دست داشت بریدند چنانکه بجدل ابن سلیم ملعون میگوید دیدم که جماعت لشکر هر یک عبا یه و قبای و عمامه و چکمه آن حضرت را بغارت بردند بعد از همه اینها من نیز بطمع غارت بقتلگاه رفتم الخ

غلام سیاه چهارم

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب نشسته بود ناگاه دیدند غلام سیاهی مرده را چهار نفر از غلامان بر دوش برداشته میبرند برای قبرستان فرمود این جنازه را بنزد من آورید پس او را نزد آن حضرت بزمین گذاشتند حضرت روی او را گشاده خطاب بامیر المؤمنین کرده فرمود یا علی نام این غلام رباح است و غلام آل نجار است امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد بلی یا رسول الله هر وقت که این غلام مرا دیدی با وجود اینکه پاهایش بسته بود در آن زنجیر پایها جسته بسوی من میدوید و میگفت یا علی من ترا دوست میدارم پس پیغمبر خدا این را که شنید او را غسل داده و از جامه‌های خود یکی را بآن غلام کفن نمود و نماز گذارد و با اصحاب تشییع وی کردند و در عقب جنازه اش مردمان آوازی مثل آواز و زوز بدن بال زنبور و پر بدن مرغان از طرف آسمان شنیدند از رسول خدا سؤال نمودند فرمود که بر تشییع جنازه این سیاه امشب هزار گروه از ملائکه که هر گروهی هفتاد هزار ملک بودند بخدا قسم باین مرتبه نرسیده مگر بدوست داشتن علی ابن ابیطالب علیه السلام راوی میگوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بقبر او نزول فرموده او را بخاک سپرد و خشت‌های قبر او را چیده و فرمود دوست خدا در وقت عروج تشنه بود برای او حور العین از نهرهای بهشت آوردند بلی در این جا جنازه این غلام سیاه را چهار نفر از غلامان سیاه بر دوش گرفته و بجانب قبر میبردند بهمان طرز رسیدن جنازه که او را چهار نفر حمال بر دوش خود شان برداشته بجانب قبرش میبردند باین حالت خاری و مذلت که بوده باشد ضامن قرضداران باب الحوائج امام موسی کاظم علیه السلام که بزهر هارون الرشید ملعون در وقتی که پاهایش در زنجیر شهید شد نه پسر جعفر برادری نه قوم و اقربا در روی خاک زندان مانده آخر چهار نفر حمال نعش جنازه آن بزرگوار را آید و شها برداشته میبردند که غسل داده کفن نموده نماز گذارده دفن نمایند که ناگاه سلیمان نام عم زاده هارون ملعون از قصر عمارت خود بطرف کوچه تماشا میکرد و از جمله دوستان آن بزرگوار بود دید یک جنازه را چهار نفر حمال با ذلت تمام که پایهای آن مرده از تابوت بیرون شده متوحش کشته گفت ای حمالان این جنازه کدام غریب بیکس است که چنین خاری میبرید گفتند ما را حکم کرده اند از زندان هرون الرشید این جنازه را برداشته ایم میگویند که موسی ابن جعفر است از اهل مدینه و رسول است همینکه سلیمان این خبر را شنید عمامه را از سر برداشته بزمین زد و فریاد و اغربتاه و اماماه کشیده با گریه و سوز از قصر پایین آمد و غلامان خود را اخبار کرد

جنازه را از دست حمالان گرفته و بخانه اش آورد و مجرم و کنیزان خود فرمود که بیائید این غریب را گریه و نوحه کنید گفتند مگر این غریب کیست گفت آقای من امام موسی کاظم که مدت هفده سال است در زندان هارون بود حالا بازهر جفا شهید کرده اند پس نعش را از تابوت برداشته مشهور است که بر عمارت خود گذاشته شال پر قیمتی بر رویش کشیده حرم ها از طرفی و کنیزها از طرفی و غلامان در طرفی بنا گریه و نوحه گذاشته بعد از گریه با احترام تمام بر دوش خود گرفته با اقوام و غلامان خود غسل داده و کفن مخصوص خود را که هزار درهم قیمتش بود بآن غریب کفن کرده و نماز کرده در همان مکان روضه مبارکه که الان هست دفن نمودند الا آه ای مسلمانان ای دوستان احوالات آن غلام را شنیدید که حضرت رسول از جامه های خود کفن کرد با حضرت امیر و اصحاب و ملائکه نماز گذارده با چه احترام دفن نمودند و هم چنین احوالات امام موسی کاظم را اجمالا شنیدید که سلیمان نام کفن کرده نماز گذارده دفن کرد اما آه یاد آمد آن غریب دشت کربلا حسین مظلوم که با هفتاد و دو نفر شهدا که بی سر و مجروح و خون آلود بروایتی سه شبانه روز و بروایت دیگر ده روز شب در روی گرم خاک کربلا بی غسل بی دفن ماندند و در این مدت مسلمانی یافت نشد که بنزد نعش ایشان آمده گریه و نوحه کند اما گریه کنانش بس کیانا بود آهوان صحرا و مرغان هوا فوج فوج میآمدند و بآن جسد های پاره پاره گریه میکردند الخ
شیخ جعفر شوشتری در فوائد المشاهد روایت کرده که به تارک حج گفته میشود که مت ان شئت یهودیا او نصرانیا و در قبر یهودی یا نصرانی هم حقیقتا مدفون میشود و همین طور پاره اشخاص هستند که در ظاهر مسلمانند صبح و قتیکه مردند آنها را حقیقتا و واقعا در مقبره قوم لوط دفن میکنند و آنها کسانی اند که لواطه میکنند و بی توبه از دنیا میروند چنانکه در حدیث وارد شده که غلامی در سن ده سالگی آقای خود را کشت آن غلام را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند حضرت فرمود چرا آقای خود را کشتی عرض کرد با من لواط کرد باجبر و زور پس من او را کشتم حضرت فرمود بروید و قبر آن شخص را بگشائید اگر در میان قبرش است این غلام دروغ میگوید و الا راست میگوید رفتند نبش قبرش نمودند آن شخص در میان قبرش نبود بعد آن حضرت بر آن غلام قصاص نکرد **در کتاب مفتاح الجنة** مذکور است که صبر حضرت ایوب در چهار جا تمام شد چنانچه طاقت و تاب در خود ندیده ندای رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین گفت **اول** وقتیکه تمام اعضا و اندام او را کرم گرفت و گوشت بدنش را کرمها کندند و خوردند پس کرمی از کرمها قصد کرد که زبان مبارکش را بخورد آنگاه حضرت ایوب بدرگاه خدا نالید و عرض کرد خدایا جمیع گوشتهای اعضاهای مرا کرمها خوردند صبر کردم چونکه زبان من سالم بود و با زبان حمد و ثنای ترا نموده تسبیح و ذکر میکردم اکنون که کرمی قصد خوردن زبان من کرده و من بترک شدن حمد و ثنای و تسبیح و ذکر تو از زبانم صبر نمیتوانم کرد رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین **دویم** وقتیکه یکی از کرمها اراده کرد که دل مبارکش را خورد بار آن حضرت چنین استغاثه کرد که خدایا من بجمیع بلاها از تلف مال و مردن اولاد و خوردن کرمان گوشتهای بدن صبر کردم اما حالا این کرم اراده خوردن دل من دارد و آن دل همیشه محل یاد و معرفت و محبت تو است پس بخوردن آن نتوانم صبر کنم که محل محبت و معرفت تو از من فوت شود رب انی مسنی الضر و انت

ارحم الراحمین **سیم** در وقت شماتت رهبانان آن عصر بود و آن باین قرار شد که شیطان ملعون دید که هر قدر بلای حضرت ایوب زیاد میشود شکر و حمد و ثنایش بر خدا بیشتر میکرد در بنای حیله گذاشت بلکه ایوب را در درگاه خدا بمقام شکایت آورد پس رفت بسوی قومی از اصحاب حضرت ایوب که رهبانیت یعنی عبادت و گوشه نشینی اختیار کرده بودند و در کوهها مکان و سکنی کرده بودند و بایشان گفت بیائید برویم بنزد ایوب که مبتلا به بلا و از او سئوال کنیم که بچه سبب و از کدام معصیت مبتلا باین قدر بلا ها شده است تا ما ها از کردنش اجتناب کنیم پس بنزد آنحضرت آمدند و در میان ایشان جوانی بود عرض کرد ای ایوب کاش ما را خبر میدادی از معصیت خود که جرئت نمیکنیم از خدا طلب مغفرت کنا و توبه کنیم که مبادا از سئوال کردن معصیت تو ما را هلاک فرما ید حضرت ایوب فرمود بحق عزت پروردگار سوگند میخورم که او میداند که هرگز طعامی نخورده ام مگر آنکه یتیمی یا ضعیفی را با خود شریک کرده ام و هرگز دو امری پیش من نیامده که هر دو عبادت باشند الا اینکه هر کدام که عملش دشوار تر است آن را بعمل آورده ام پس آن جوان بسایر رهبانان گفت بد احوال من و شما ها که آمدیم بر نزد پیغمبر خدا و او را شماتت و سرزنش کردیم بسبب معصیت با وخیال کردیم تا اینکه ظاهر کرد از عبادت خود آن چه را که مخفی میکرد بجهة دفع خیال بد ما که در حق او کردیم پس چون رهبانان مراجعت کردند این شماتت بر آن حضرت بسیار متاثر شد بحدیکه آتش حزن و اندوهش چنان شعله ور گردید که بدرگاه خدا نالیده عرض کرد خدایا بجمیع بلاها صبر کردم اما شماتت باین طاقت ندارم رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین **چهارم** آن زمان صبرش تمام شد که آبادانی بتعلیم شیطان ملعون اخراجش کرده در صحرایی انداختند و کسی بر نزد او تردد نمیکرد که مبادا از مرضش با آنها هم سرایت کند لیکن رحیمه نام که از اولاد حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام بود معرفت بهمان آبادانی و خدمتی بعمل می آورد و در عوضش طعامی جهة آنحضرت تحصیل میکرد مدتی باین قرار گذشت تا اینکه نیز ابلیس ملعون بآن جماعت گفت زن ایوب که بمیان شما تردد میکند از مرض ایوب بشما نیز سرایت خواهد کرد پس قدغن کرده مانع شدند تا اینکه روزی لابد ابقریه که در آن حوالی بود بقصد تحصیل غذای آنحضرت رفت بدر سرای پیره زنی رسید که بعروسی دختر خود مشغول بود و طعامی برای مهمانان ساخته بود چون بوی طعام بمشام رحیمه رسید گفت شاید بوسیله خدمتی قدری از این طعام بجهة پیغمبر خدا تحصیل کنم پس بآن پیره زن گفت که سالهای چند است که بجهة طعام بکام حضرت ایوب پیغمبر خدا نرسیده است تواند شد که قدری از طعام خود را بخدا بمن دهی که برای او ببرم پیره زن را نظر بگیسوان رحیمه افتاد دید که چون دسته سنبل بر اموی او احاطه کرده گفت میدهم بشرط اینکه گیسوان خود را بریده بمن دهی که بدختر خود بدهم تا برای خود ترتیب بدهد رحیمه گفت ای پیره زن تو را وفاداری که گیسوهای دختر حضرت یوسف صدیق برای زینت دختر تو بریده شود گفت آری رحیمه گفت چون برای رضای خدا و غذای پیغمبر مریض مبتلای او است مضایقه ندارم پس رحیمه خودش با دستهای خود همه گیسوهای (جبین) خویش را بریده بآن پیره زن داده قدری طعام گرفته بجهة حضرت ایوب برد چون آنحضرت گیسوهای رحیمه را بریده دید از سببش پرسید رحیمه ماجرا را معروض داشت پس از جهة عیال خود دلش بر تنگ آمده و طاقت و تابش بریده شده متوجه درگاه حضرت تعالی شده عرض کرد خدایا کار که بعیال رسید دیگر صبر و طاقتم تمام شد رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین

یعنی خدا از بریدن گیسوان رحیمه من ضرری مس کرد تو ارحم الراحمین یعنی فرجی و نجاتی از این بلاها من
عطا فرما **مترجم میگوید** ایوب بر همه بلاها که تعلق بمال و جان و اولاد داشت صبر نمود اما کار که بعیال
رسید طلب فرج و نجات از خدا خواست خدا هم از جمیع جهت باو فرج عظیم کرامت فرمود اما فدای ایوب صحرای
کربلا حسین مظلوم که در راه محبت خدا از جان و مال و اولاد و عیال گذشت چنانکه بعد از شهادت و غارت
خیمه ها و اسیری کوفه اهل و عیال او را مقید و مغلول با دشمنان سخت دل روانه شام نمودند چون بقرب
شام رسیدند نامه و قاصد نزد یزید پلید فرستادند که بچه قرار آل رسول را وارد شام نمایند پس آن ملعون
چهار حکم در خصوص اهل بیت نمود **اول** بازارها را آیین بندند و بعیش و عشرت بتماشای آل رسول
روند **دویم** آن برگزیدگان خدا را از دروازه ساعات که ازدحام مردم در آن بیشتر میشود آنجا به
سوقها و بازارها آورند **سیم** بروش اسیران دست بسته و زنجیر در گردن با ذلت و خواری وارد
سازند **چهارم** سر منور امام حسین فرزند علی را با سرها و اسرا وارد مجلس شوم نمایند آه آه من
مخبر الزهراء ان حسینها بین الوری عار علی تلعاتها یعنی کیست که خبر دهد فاطمه زهرا را
که بدن حسین نازپرورده اش را در زمین کوه آل کربلا بالای عریان در روی خاک انداخته اند ورؤس
ابنائها علی اسمر القنا وبناتها تهدی الی شاماتها یعنی و سرهای اولاد او را بنیزه ها زده و
دختران او را بشام برسم هدیه نزد یزید میبرند یا فاطم الزهراء قومی وانظری اسراک فی
اشراک ذل عداتها یعنی ای فاطمه زهرا از قبر بیرون بیا ببین که دختران اسیر تو در دام ذلت دشمنان
اسیرند و در گردن شان زنجیر زده کوچها و بازارها را بر میگردانند پس آن طایفه ملعون آل رسول را در ناقه
های بی کجاوه و سرهای شهدا در برابر چشم ایشان با چشم گریان و دل از غم سوزان وارد شام کرده اسواق
و بازارها را میگردانیدند آه آه در آنحال بیمار دل افگار و سرهای شهدا را در پیش چشم عمه ها و خواهران دید
قلب حزینش بدرد آمده میگفت شعر اقاد ذلیلا فی دمشق کانی ** من الزنج عبد غاب عنه
نصیره ** وجدی رسول الله فی کل مشهد ** وشیخی امیر المؤمنین امیره ** فیالیت
امی لم تلدنی ولم یکن ** یرانی یزید فی البلاد اسیره ** یعنی مرا به زنجیر بسته به هر طرف میکشند
گویا که من یک نفر بنده غلام که امیرش از او غایب شده و حال آنکه جد من رسول خداست در همه مقامها
شهادت برسالتش میدهند و پدر من امیر المؤمنین علی است پس کاش مادرم مرا نزاییدی و یزید در شهر
خود مرا اسیر خود نمیدیدی پس اهل بیت هر یک که سرها را ملاحظه میکردند کلمات جانسوز میگفتند الخ

در ملاقات سید شهدا بجد بزرگوار در شب چهارشنبه

ملاقات حضرت حسین با جد بزرگوار

بدانکه در اخبار معتبره وارد شده که جناب سید شهدا علیه السلام چهار مرتبه بجد بزرگوار خود ملاقات
کرده دو مرتبه در مدینه و دو مرتبه در کربلا اما آن دو ملاقات که در مدینه اتفاق افتاد **اول** چون
عازم کربلا شد بقصد وداع جدش بروضه آن بزرگوار رفته بعد از نماز و دعا و گریه سر خود را بر قبر
جدش گذاشته و زاری بسیار کرد تا اینکه خوابید ناگاه در عالم خواب نظرش بجمال بی مثال جد بزرگوار
افتاد که با جمعی از ملائکه متوجه او شده او را در بر گرفته و سرش را بر سینه خود چسبانیده میان دو
دیده مبارک او را بوسیده فرمود پدر و مادرم فدای تو باد یا حسین گویا میبینم که بزودی بالب تشنه

در زمین کربلا بانواع مصیبت و بلا با بدن پاره پاره سرت را از تن جدا کرده اند و نزدیک است که تو نیز
مثل پدر و مادرت مظلوم شده نزد ما آیی **دویم** از جابر ابن عبد الله انصاری روایت است که چون
امام حسین علیه السلام عازم سفر کربلا شد رفتم عرض کردم که تو فرزند پیغمبری و یکی از دو سبط اویی مصلحت
میدانم که تو نیز با دشمنان خود مصالحه کنی چنانکه برادرت امام حسن علیه السلام کرد بدرستیکه برادرت صاحب
رشد و عقل و مدبر بود حضرت بمن فرمود یا جابر آنچه که برادرم کرد بامر خدا و رسول بود و من نیز هر چه
میکنم بامر خدا و رسول میکنم آیا میخواهی که جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و برادر حسن مجتبی را
ببینی که ایشان بتو گویند که آنچه که من میکنم بگفته ایشان است عرض کردم بلی پس اشاره کرد باسمان
گشاده شد و رسول خدا و علی المرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهداء و جعفر طیار از آسمان نازل
شدند تا در زمین قرار گرفتند پس من از جا برخواستم بی اختیار و حیران بودم که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله متوجه من گردیده فرمود ای جابر آیا من بتو خبر ندادم احوالات شهادت حسین را
پیش از تولد حسین آیا ایمانت صحیح نبود تا تسلیم کنی ائمه خود را و راه بحث و اعتراض بر ایشان را سد
کنی آیا میخواهی ببینی جایگاه و درجه فرزندم حسن را و مقام معاویه را و درجه و جایگاه فرزندم حسین
و مقام یزید را گفتم بلی یا رسول الله پس اول پا بزمین زد دیدم که زمین شکافته شد تا عمق دریا
ظاهر شد و در آنجا دیدم آتش جهنم را که ولید بن مغیره و ابوجهل و معاویه و یزید با مرده شیطان در
آتش اند در سلسله بزرگی از آتش بزنجیر بسته شده اند که سخت و شدید بود عذاب ایشان بجمیع اهل جهنم

۲ از عقوبت و عذاب

بعد از آن فرمود سر بالا کن چون سر بالا کردم دیدم درهای آسمان گشوده شد و اعلی درجات بهشت
را دیدم که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با همراهان خود بالا رفتند چون پیغمبر خدا بلند شد
صدا کرد ای نور دیده من حسین ملحق شو بمن پس دیدم سید الشهدا علیه السلام نیز بجدش ملحق شده
بالا رفتند تا داخل بهشت شدند و در اعلی درجات بهشت جا گرفتند پس از آن جا رسول خدا صلی الله
علیه و آله نظر بمن فرموده و دست حسین را گرفته فرمود ای جابر این فرزند من حسین است و با من است
در بهشت پس تسلیم کن امر او را تا از مؤمنان باشی جابر میگوید کور شود دو چشم من اگر آنچه که روایت
کردم ندیده باشم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله **سیم در شب**
عاشورا بعد از اینکه آن شب را از عمر سعد لعین مهلت گرفتند بجهت وداع عبادت حضرت اقدس الهی پس
تمام شب را بعبادت و تلاوت بسر آوردند و در وقت سحر آن حبیب خدا را اندکی خواب گرفت آشفته
و پریشان حال از خواب بیدار شد و فرمود میدانید چه خواب دیدم عرض کردند بفرما فرمود دیدم
سگان بسیاری بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند و در میان آنها سگ سیاه و سفیدی بود که از همه
شدیدتر بر من حمله میکرد که مرا هلاک کند پس گمان آن دارم که کشنده من ابرص باشد و بعد از آن دیدم
که جد بزرگوارم با جمعی از ارواح مقدسه نزد من آمدند و بمن فرمود ای فرزند مظلوم تو ای شهید
آل محمد صلی الله علیه و آله اهل آسمانها و ساکنان ملاء اعلی را بشارت بآمدن روح مقدس تو داده
اند و همه منتظر تو میباشند تعجیل کن تا در افطار امشب نزد ما شده از شراب طهور افطار کنی و در نزد
جدم فرشته بود فرمود ای حسین این فرشته از آسمان نازل شده و شیشه سبزی آورده که خون ترا

در احوال سید الشهدا حسین در شب عاشورا

دران ضبط کند **چهارم** در شب پانزدهم محرم یعنی شام غریبان که ساربان بی ایمان دستهای آن مظلوم را برید درهمان حال صدایی از طرف اسمان بلند شد که رسول خدا و علی المرتضی و فاطمه زهرا وحسن مجتبی نازل شدند بعد از گریه و نوحه فاطمه زهرا دست وپیشانی خود را از خون جراحاتش الوان نمود و رسول خدا محاسن شریف و دستهای خود را رنگین نمود الخ **و در کتاب مفتاح الجنه** مذکور است که چهار نفر تعزیه داری سید شهدا را در خواب دیدند **اول** روایت شده از اسمعیل برادر زهری که میگوید برادر بزرگی داشتم در محبت مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام بعضی از دوستان دشمنان خاندان نبوت او را شهید کردند و من نیز همه اوقات در محبت آن بزرگوار طالب شهادت بودم تا اینکه یک روز مجلس عزای مظلوم کربلا وارد شده جمعی را دیدم که مرثیه خوان آورده ذکر مصائبان بزرگوار میکنند و گریه میکنند من نیز دران مجلس بسیار گریه و زاری بر مظلوم کربلا نموده و آرزوی شهادت کردم چون مجلس تمام شد رفتم تا اینکه شب شد خوابیدم در عالم خواب دیدم مجلس تعزیه برپا شده و خلق بسیار جمع شده اند و یک نفر پیر نورانی بر کرسی نشسته عمامه سفیدی بر سر بسته و گریه میکند پس من از یکی از آن جماعت سؤال کردم که برکه گریه میکنید و آن پیر نورانی کیست گفت آن پیر رسول خداست گفتم پس چرا گریه میکند گفت شکر میکند که این جماعت همگی برای حسین علیه السلام تعزیه دار شده اند پس دران حال نظر حضرت رسول بر من افتاده فرمود ای اسمعیل امروز وارد مجلس تعزیه فرزندم حسین شدی و گریه کردی و آرزوی شهادت در راه خدا نمودی و بآرزوی خود رسیدی گفتم چگونه رسیدم یا رسول الله فرمود گریه بر فرزندم حسین مثل شهید شدن است در راه حسین پس اگر رتبه شهادت را میخواهی بفرزندم حسین گریه کن تا در قیامت در زمره شهدا محشور شوی پس من از خواب بیدار شدم با خود گفتم خواب من شاید راست نباشد پس صبح شد ببرادرم زهری گفتم که میخواهم بخدمت مولا خودم امام زین العابدین علیه السلام شرفیاب شوم گفت آنحضرت در خانه من است چون داخل خانه شدم همینکه نظر انور آنحضرت بمن افتاد فرمود ای اسمعیل جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب ترا چه سفارش کرد پس من در مقام تعجب عرض کردم که فرمود گریه کردن بر پدرت مثل شهید شدن در راه خداست حضرت فرمود ای اسمعیل پدرم را مثل گوسفند ذبح نمودند و اموالش را غارت کردند و خیمه هایش را سوزانیدند و عیالش را اسیر بردند مصیبتی بزرگتر از مصیبت پدرم بعد از مصیبت رسول خدا روی نداده ای اسمعیل هر روی که اشک مصیبت پدرم بران جاری کرده خدا تعالی آن روی را بآتش جهنم حرام گرداند پس ای دوستان بخواطر آرید همان وقتی را که لشکر عمر سعد بقصد غارت و سوختن خیمه گاه وارد

خیمه گاه	**و نیز در کتاب خزینة المؤمنین**	شدند الخ

مقبل را نقلکرده است که در ایام شباب جوانی بود ظریف و در ظرافت بسیار لطیف اتفاقا در ایام محرم به جمعی رسید که سینه زنان و گریه کنان به عزاداری شهید کربلا مشغول بودند پس مقبل بطریق استهزا شعری خواند که جمیع آن سینه زنان از مضمون شعر او دلگیر و پریشان حال شدند و پس از چند روز از برکت سید شهدا بمرض جذام گرفتار شد بحدیکه مردم از او نفرت کردند و در کلخن حمامی مقام گرفت اتفاقا سالها دم شد روزی در کلخن نشسته و ایام محرم بود که ناگاه آواز جمعی از محبان و شیعیان مظلوم کربلا

دیدن چهار نفر تعزیه داران حسین را در خواب که بذکر آنها
مجالس عزا سید الشهداء

خواب دیدن مقبل عمر را حضرت زهرا در خواب

بکوشش رسید پنهانی بطرف ایشان آمد دید که باز بقرار سال سابق سینه زنان و گریه کنان با دسته جمعی میایند و میگویند **فنظم** روز عزاست امروز ❊ جان در بلاست امروز ❊ فغان شور محشر در کربلاست امروز ❊ دل مقبل به حال ایشان سوخته و گریه کنان گفت **فنظم** چه کربلاست امروز ❊ چه پر بلاست امروز ❊ سر حسین مظلوم ❊ زتن جداست امروز ❊ **پس در** همان شب رسول خدا را در خواب دید که او را نوازش کرده دست رحمت بر او کشیده از تقصیرش گذشت و مرضش رفع شد و تمامش در اصل محل شفا بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ملقب بر مقبل فرمود این بود که شروع کرد به نظم مصیبتهای سید الشهدا علیه السلام و همین مقبل نقل میکند که بعد از این احوالات سالی اراده زیارت کربلا کردم تا رسیدم به شهر گلپایگان در نزدیکی اصفهان شب در خواب دیدم که از در قبله داخل صحن مقدس سید شهدا علیه السلام شدم دیدم جمعیت بسیار است در رواق مبارک و منبری گذاشته اند از نور و رسول خدا صلی الله علیه و آله دو عرشه منبر نشسته است از یکی پرسیدم که چه خبر است گفت شب جمعه است رسول خدا صلی الله علیه و آله بزیارت فرزندش حسین آمده پس دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود محتشم را بیاورید دیدم ملکی رفت محتشم را آورد رسول خدا متوجه شده فرمود محتشم آمدی عرض کرد بلی یا رسول الله فدای تو شوم فرمود بیا بر بالا و مرثیه که در مصیبت فرزندم حسین گفته بخوان دیدم محتشم رفت در پله اول منبر ایستاد حضرت فرمود بالا برو رفت بر پله دویم تا اینکه در پله نهم ایستاد و شروع کرد بخواندن **محتشم** باز این چه شورش است که در خلق عالم است ❊ باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ❊ باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین ❊ بی نفخ صور خواسته تا عرش اعظم است ❊ **محتشم** بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد ❊ شور و نشور و اهمه را بر گمان فتاد ❊ هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند ❊ هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد ❊ شد وحشتی که روز قیامت ز یاد رفت ❊ چون چشم اهلبیت بر آن کشتگان فتاد ❊ ناگاه چشم دختر زهرا دران میان ❊ بر پیکر شریف امام زمان فتاد ❊ بی اختیار نعره هذا حسین ازاو ❊ سر زد چنانکه آتش ازاو در جهان فتاد ❊ پس با زبان پر گله آن بضعة البتول ❊ رو کرد بر مدینه که یا ایها الرسول ❊ تا اینکه روی را بحضرت رسول کرده و اشاره بقبر امام حسین نموده گفت یا رسول الله **محتشم** این کشته فتاده بهامون حسین تست ❊ این صید دست و پا زده در خون حسین تست ❊ این ماهی فتاده بدریای خون که هست ❊ زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست ❊ این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه ❊ خرگه ازین جهان زده بیرون حسین تست دراینحال دیدم ملکی آمد و گفت محتشم تمام کن دیگر مخوان که رسول خدا بیهوش شد بعد از آن رسول خدا عبا خود را برداشت و بدوش محتشم انداخت من در فکر افتادم که معلوم شد که مرثیه هایمن مقبول طبع نبوده و قبول نشده که مرا التفاتی نشد دراین اثنا دیدم حوری آمد و گفت فاطمه زهرا میفرماید که مقبل هم از مرثیه های خود بخواند پس من رفتم در برابر منبر ایستادم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بالا بیا رفتم در پله اول ایستادم فرمود بالا بیا پس رفتم در پله هشتم ایستادم فرمود بخوان من خواندم کلامیکه مضمونش این است که امام حسین علیه السلام انقدر جنگ کرد که از بسیاری جراحات و رفتن خون ضعیف شد دو مرتبه که شد انست در بالای ذوالجناح قرار و آرام گیرد **فنظم** بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد دیدم حوری تنها آمد که ای مقبل دیگر بخوان که جناب فاطمه زهرا غش کرد
پس من پایین آمدم دیدم که جناب امام حسین علیه السلام از ضریح مقدس بیرون آمد با بدن مجروح
و بمن فرمود که مقبل خلعت بنام است در قیامت ترا شفاعت میکنم

رشیمه

در کتاب عیون اخبار الرضا از پسر دعبل خزاعی روایت کرده که گفت چون پدرم دعبل را هنگام وفات رسید رنگ
او متغیر شده سیاه گردید و زبانش بسته شد من از این قضیه ترسیدم و او را دفن کردم و بعد از سه
شب او را در خواب دیدم که جامه های سفید پوشیده و کلاه سفیدی در سر و رویش منور گفتم ای پدر خدا
با تو چگونه رفتار کرد گفت آن سیاهی روی و گرفتگی زبان من بجهت آن بود که در دنیا شراب میخوردم چون
مرا قبر گذاشتند هم چنان رویم سیاه و زبانم لال بود که ناگاه سید کاینات رسول خدا صلی الله علیه
حاضر شد جامه سفید در برمن پوشانید و کلاه سفیدی بر سر من گذاشت و فرمود توئی دعبل
مرثیه خوان شهدای اهل بیت من عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود بخوان آن مرثیه را که در حق
شهیدان اهل بیت من گفته من شروع کردم و خواندم **لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت وآل احمد مظلومون قد قهروا** یعنی خدا خندان نسازد اهل دنیا را ابدا اینکه آل رسول
مظلوم و مغلوب شدند **مشردون نفوا عن عقر دارهم کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر** و
ایشان را بظلم شهید کردند و خوف از خانه و وطن خود شان جدا کردند گویا از ایشان گناهی صادر
شده بود که قابل عفو نبود پس رسول خدا گریست و فرمود احسنت و مرا شفاعت کرد و جامهای خود را
بمن پوشانید و این جامهای آنحضرت است در بر من و خدا بواسطه آنحضرت از تقصیر من گذشت

چهارم در کتاب مفتاح الجنه

مرویست که شخص نصرانی از برای امام زین العابدین علیه السلام قدری روغن زیتون برسم هدیه آورد
آنجناب قبول نکرد و فرمود که در این روغن موش افتاده و مرده چون نصرانی روغن را بار دقت ملاحظه
کرد دید آنچه که آنجناب فرموده حق و صدق است پس متوجه آن حضرت شده عرض نمود چون تو از
غیب خبر میدهی خبر ده مرا از تعبیر خوابی که دیده ام چون بقرب مدینه رسیدم شب در خواب دیدم مجلس
بزرگی و اهل مجلس گریه میکنند و کرسیی گذاشته اند و مرد پیر نورانی بر آن کرسی نشسته و جوان مرجانی
در برابر او ایستاده پس دیدم که حضرت عیسی پیغمبر ما در خدمتش دست بسته ایستاده چونکه شکل حضرت
عیسی را در کلیسای خودمان دیده بودم شناختم بعد از آن دیدم پرده کشیده شده و صدای زنان نیز
از عقب پرده میاید و میشنیدم که میگفتند اربعین اربعین و مردم را میدیدم که بعقب پرده میرفتند و
کاغذها میگرفتند و خلعتها میپوشیدند و طعامها تناول میکردند پس این خواب مرا تعبیر کن حضرت این
خواب را که از نصرانی شنید گریه بسیاری کرد تا اینکه بیهوش افتاد پس خادمان آنحضرت نصرانی را ملامت
کردند حضرت بدست مبارک خود اشاره کرد که با نصرانی متعرض نشوید پس چون بهوش آمد فرمود ای جوان
نصرانی آن مجلس عظیمی که دیدم گریه میکردند مجلس تعزیه پدرم حسین علیه السلام است و آن پیر نورانی که بر
کرسی نشسته بود جد من محمد المصطفی صلی الله علیه و آله است و آن جوان که در برابرش ایستاده بود جدم
علی ابن ابیطالب علیهما السلام است و حضرت عیسی صاحب تعزیه بود و آن زنان که در عقب پرده میگفتند

اربعین اربعین آسیه و مریم و حوران بهشت بودند چون ایام اربعین است و زن سیاه پوش فاطمه
زهراء مادر حسین بود و آن نامه ها که دیدی برات آزادی عزاداران حسین بود و آن خلعتها چون
اربعین تمام شده بود جده ام بعزاداران و سیاه پوشان ایام اربعین خلعت داده که تنها ایشان را
با خلعت و برات از تعزیه داری پسرش حسین بیرون میفرماید و آن طعامها طعام بهشت است که برای
تعزیه داران حسین از بهشت آورده اند چون تعبیر خواب تمام شد نصرانی گفت فدای تو گردم اسلام را
بر من تلقین فرما که من مسلمان شدم چون مسلمان شد عرض کرد مجوا هم از آن جامه ها یکی بمن داده
شود حضرت فرمود ترک تعزیه داری پدرم مکن نصرانی بنای عزاداری گذاشت گریه و ناله بمظلوم کربلا
نمود همین نصرانی جدید الاسلام میگوید چون شب دیگر بخواب رفتم باز همان مجلس را با همان طریق دیدم
که حضرت عیسی پیش من آمد و فرمود که محمد المصطفی صلی الله علیه و آله ترا میخواهد چون بخدمتش رسیدم
آنحضرت مرا در بغل گرفت و فرمود یا علی جوان تازه مسلمان را ببر در فاطمه ببر دیدم جناب امیر المؤمنین
علیه السلام دست مرا گرفت و بر عقب پرده برد که صدای فاطمه آمد که ای جوان تازه مسلمان خوش آمدی
پس دیدم دستی از عقب پرده در آمد و خلعتی و کاغذی برای او گذاشت فرمود این هم حصه و رسد تست که بر
حسینم گریه کردی پس من از خواب بیدار شدم دوباره بخدمت امام زین العابدین علیه السلام آمدم به
مجرد اینکه نظر انور آن حضرت بمن افتاد فرمود ای جوان خلعت و برات خود را گرفتی خوشا بحال تو که
فاطمه زهرا از تو راضی شد آن جوان تازه مسلمان میگوید پس یقین کردم که خواب من صادق است
و مادام العمر در گریه و تعزیه داری حسین علیه السلام بقدر یکه قادر شدم بعمل آوردم الحمد لله رب العالمین
علی ما هدینا و وفقنا للاسلام و العزاء و البکاء

در معجزات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ صفین

بدانکه صفین بوزن فعلین بکسر صاد و تشدید فاء زمینی است بر
قرب فرات از طرف غربی رو بطرف شام و در آن زمین محاربه واقع شد میان امیر المؤمنین و معاویه کذا
فی المجمع **از صعصعة ابن صوحان** روایت است وقتیکه علی ابن ابی طالب علیه السلام علمها
را ترتیب نمود برای جنگ صفین پس فرمود علم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیرون کردند و از وفات
حضرت رسول خدا تا آن روز علم رسول خدا را در هیچ جنگ بیرون نیاورده بود چون لشکر اسلام لوای
حضرت رسول را دیدند همه گریه کردند پس قیس ابن سعد ابن عباده در دیدن لوای رسول خدا این شعر
را انشا نمود **هذا اللواء الذی کنا نحف به دون النبی و جبرئیل لنا مدد** یعنی این لواء
رسول خدا است که ما احاطه و جمع میشدیم دور اطراف او در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و جبرئیل بما مدد میکرد پس حضرت امیر علیه السلام قیس ابن سعد ابن عباده را پیش خود خواست علم رسول
خدا را باو داده علمدار کرد پس او در دوی هما یون بجانب صفین بر امر امیر المؤمنین علیه السلام حرکت کرد و
لشکر معاویه ملعون پیش از لشکر حضرت امیر وارد کنار فرات شده بودند و معاویه علیه اللعنة والهاویه
ابو الاعور سلمی را با شش هزار سواره موکل بشریعه فرات نموده قدغن شدید کرده بود که بلشکر امیر المؤمنین
مانع شده آب ندهد پس اردوی همایون دور از مشرعه نزول و خیمه و خرگاه بر پا نمودند بعد از زمانی
عطش و تشنگی بر لشکر اسلام و دواب و مرکوب ایشان روی داده از تشنگی شکایت کردند پس مالک اشتر

بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده شکایت تشنگی لشکر را معروض داشت حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام جام آبی طلبیده و از لعاب دهان مبارکش بر آن جام انداخت از معجزهٔ آنحضرت آب از جام مثل منبع
چشمه جوشید چنانکه تمام لشکر و دواب ایشان سیراب گردیدند و مشکها و ظرفها را پر نمودند و قتیکه آب ایشان
تمام شد از بی آبی شکایت کردند حضرت بآنجام آبی طلب نموده و انگشتان مبارکش را میان جام فرو برد آب
از میان انگشتانش مانند چشمهٔ آب جاری شده تمامی لشکر و دواب ایشان سیراب شد و مشکها را پر کردند
روز سیم باز از بی آبی شکایت کردند باز جام آب طلبیده انگشت سبابه اش را میان آن نهاده از سر انگشت
مبارکش سبابه اش آب جاری شدن و نهر آب شد و مشکها را پر نمودند روز چهارم باز شکایت
آب کردند آنحضرت سوطی یعنی تازیانه آب با چوب کوچک که بزرگان در دست میدارند بر سنگی زده
دوازده چشمه از سنگ جاری شد نهر آب شده و ظرفها را پر کردند روز پنجم باز شکایت آب را
بعرض رسانیدند بوساطت مالک و در آن حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان لشکر می
گشت و در کنار او رود و تلی بود حضرت بآن تل رفته انگشتهای مبارکش را بآن تل فرو برده چشمه جاری شد
همهٔ لشکر و دواب ایشان خورده سیراب گردیدند روز ششم باز مالک عرض کرد که اهل لشکر بی آبی
میکشند و عطش دارند حضرت بمالک فرمود برو به ابی الاعور سلمی بگو که امیرالمؤمنین میگوید از بالای
آب برخیز و لشکر خود را بردار شاید بر لشکر معاویه ملحق شو مالک رفته فرمان امیر را گذرانید ابوالاعور
با لشکر خود از سر آب کوچیده ملحق به لشکر معاویه گردید پس لشکر امیرالمؤمنین آب از فرات برداشته خود شان
و دواب شان سیراب و آسوده گشتند و معاویه از ابی الاعور پرسید که چرا از سر آب آمدی ابوالاعور گفت که
عمروعاص آمد و گفت من بعض او آمدم عمروعاص را طلبید گفت من خبر ندارم معاویه گفت یا ابا الاعور دروغ
میگویی چونکه تو در اول بمنع کردن آب رضا نمیدادی معاویه گفت لشکر خود را بردار و بر سر آب باش و
مگذار کسی از لشکر علی آب بخورد و دریا بردار و دوهر وقت من پسر خودم خالد را فرستادم آنوقت از سر آب کنار باش
والا فلا پس روز هفتم باز لشکر امیرالمؤمنین از عطش شکایت کردند حضرت دوباره مالک را فرستاد
که برو به ابی الاعور بگو امیرالمؤمنین میفرماید از سر آب برخیز مالک آمد و رسالت را رسانید ابوالاعور با
لشکر برخواسته با ورود وی معاویه ملحق شد گفت امروز چرا آمدی گفت خالد آمد و گفت پدرم میگوید
ملحق باورد و کرد پس خالد را خواسته گفت که من بتو چنین سخنی گفتم خالد گفت من خبر ندارم معاویه گفت بعد
از این سخن هیچ کس از سر آب حرکت مکن اگرچه من خودم باشم مگر کسیکه انگشتر مرا نشانه بیاورد روز هشتم
شد باز لشکریان از بی آبی شکایت کردند مالک شکایت لشکریان را معروض داشت حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام در چادر خویش دست مبارک را دراز کرده انگشتر معاویه را از انگشت بیرون آورد چنانکه خبر داده
نشد و داد بمالک و مالک آورده به ابی الاعور داد با لشکر خود برخواسته بر او ورود وی معاویه ملحق شد گفت
امروز بچه بهانه آمدی گفت خودت انگشتر را نشانه دادی معاویه نگاه کرده دید انگشترش نیست ابوالاعور
انگشتر را بمعاویه داد معاویه گفت راست میگویی ابن شعبه هذا من سحر علی است پس شش هزار لشکر دوباره
به ابی الاعور داد که مجموعش دوازده هزار شد گفت ای ابوالاعور بشریعهٔ فرات را محکم نگاه دار
پس روز نهم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسین علیه السلام را بحضور خواسته

دست خویش و ابکر دنش حمایل فرموده مقرر کرد که ای نور دیده برو آب فرات را از لشکر معاویه گرفته به
تصرف خویش در آر امام حسین علیه السلام یکه و تنها اسباب حرب بر خود بسته رو وانهٔ فرات گردید و
بنا به بعضی از روایات چند نفر با خود همراه برداشته تا اینکه بشریعه رسید لشکر معاویه مانع شدند
آخرالامر بعد از موعظه امر منجر بدعوا گردید امام حسین علیه السلام یکه و تنها حمله بر لشکر معاویه
نموده هشت هزار نفر را کشته و چهار هزار نفرش منهزم گردیدند پس امام حسین علیه السلام نیزهٔ خود
را در کنار فرات بزمین نصب فرمود تکیه بر نیزه کرده باطراف و آب فرات نگاه میکرد بعد از آنکه آب فرات را
بتصرف خویش در آورد مترجم عرض میکند که این بزرگوار یکدفعه هم در کنار فرات تکیه بر نیزهٔ خود نمود
در روز عاشورا ونظر یمینا وشمالا ولم یر احدا من اعوانه وانصاره وقال یا قوم اما من
ناصر ینصرنا اما من احد یذب عن حرم رسول الله الخ خلاصه لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام
آب برداشتند و سیراب و آسوده و خوشحال شدند و شجاعت حسینیه در صفین در کنار فرات ظاهر شد پس
خبر فتح فرات امام حسین علیه السلام را بعرض حضرت امیر رسانیدند جناب امیر همینکه خبر فتح امام
حسین را شنید اشک از دیده های آنحضرت جاری شد عرض کردند یا امیرالمؤمنین الحمد لله حسین فتح روی
داده همه شادمان شده ایم سبب گریه شما چیست حضرت فرمود الخ

در کتاب مفتاح الجنة روایت است

که در جنگ صفین یکروز بعد از اینکه لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل لشکر معاویه لعین صف آرایی
کرده مقابل هم ایستادند حضرت امیر متوجه لشکر خود گردیده مقرر فرمود که امروز تا من اذن ندهم هیچ کس بمیدان
قتال بمبارزت نرود پس لشکر معاویه پیش آمده مبارز طلبیدند اصحاب حضرت امیر همه منتظر فرمان ایشان
بودند ناگاه دیدند یکنفر جوان نقابدار بمیدان رفت در سن پانزده یا هفده سالگی و مقابل لشکر معاویه
ایستاده مبارز طلبید و هیبت و سطوت آن جوان بدان سان قلبهای لشکر معاویه را گرفته که احدی جرئت
بمبارزت آن جوان ننمود و در لشکر معاویه پهلوانی بود که او را ابن شعثا میگفتند بسیار شجاع و دلیر پیش
معاویه با و گفت یا ابن شعثا برو و قتل این جوان نقابدار را از سر ما دفع کن گفت ای معاویه مرا مقابل ده هزار
سوار حساب میکنند میخواهی مرا در میان لشکر شام رسوا سازی که بمبارزت جوانی مرا امر میکنی چونکه
خیال تو دفع و کشته شدن این جوان است من هفت پسر دارم که هر یکی مثل و نظیر ندارند یکی را میفرستم
او را میاورد آن ظالم پسر بزرگ خود را مکمل مسلح کرده نیزه بمیدان فرستاد آن ملعون همینکه نزدیک آن جوان
رسید که وقت رس بود آن جوان دست خود را دراز کرده از کمرش گرفته از خانهٔ زین برداشته بالای
سر برد حرکتی داده چنان بزمینش زد که اعضایش بر هم فرو رفت و راسل جهنم کرد بصدای احسنت
احسنت از هر دو لشکر بلند شد بعد پسر دیگرش را فرستاد و اصل جهنم ساخت تا اینکه هفت پسرش را بی
در پی روانه جهنم نمود آن ظالم لا ابد مانده خودش بمیدان آن جوان اسب انداخت چون مقابل ایستاد گفت ای
جوان جگر مرا سوختی هفت پسر مرا کشتی که حریفی نداشتند ترا بنوعی میکشم که انتقام پسرانم بشود پس شروع به
جنگ کردند تا اینکه هفده نیزه در میان شان رد و بدل شد آن ملعون غیظ کرده نیزه را انداخته دست بغلاف
شمشیر برد آن جوان مهلت نداده پیش دستی کرده یک شمشیر از کمرش چنان زد که مثل خیار دو نصفه کرد

شکایت اعراب ابی الفضل
العباس عطش در جنگ
صفین

بزمین انداخت غریو از دو لشکر برخواست صلای تبارک الله باسمان بلند شد پس امیر مؤمنان آن جوان را صدا کرده از میدان برگردانید و همینکه نقاب از رویش برداشت دیدند اشجع الناس جناب ابی الفضل العباس است **مترجم میگوید** آیا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ازدو دستش بوسیده و بهای های گریسته مثل جانش باغوش کشید و فرمودند یا عباس این دستها و این تیغ را برای برادرت حسین در روز عاشورا ذخیره کرده ام تا بدران روز پیش روی حسین خوب جان فشانی کنی تا اینکه این دستها در کنار فرات قلم شود و ابضا محتمل قدغن کردن واذن نداد نحضرت امیر به لشکر خود در آن روز مقصود اظهار نمودن شجاعت عباس باشد به لشکر معاویه لیکن باین سبب در روز عاشورا وقتیکه حضرت عباس بمیدان قدم نهاده مبارز طلبید احدی جرئت بمبارزت آن فرزند شجاع حیدر نمیکردند زیرا که شجاعت آنحضرت را در جنگ صفین و سایر غزوات دیده بودند تا اینکه پنج نفر پهلوان نامدار بروایت فاضل هندی متفق شده در آول کار بمیدان حضرت عباس آمدند چون نزدیک شدند فرمود عار باد عباس را که اگر بشماها نیزه با شمشیر زند پس دو بازوی خود را باز نموده دستار را از کرد با هر یک از کوبکی کوفته از خانه زین برداشته به هوا بلند نموده سرشان را بیکدیگر چنان زد که مثل دانه خشخاش شده بزمین افکند بعد نیز دوست راد را از کرد و نفر دیگر کرفته هم چنان بجهنم واصل کرد بعد آن یک نفر رو بهزیمت نهاد پس عقاب را حرکت داده بسر وقتش رسیده دست ید اللهی را دراز کرده از طرف پشت از کرش کرفته بالای دو دست بهوا بلند کرده عقاب را نهیب و بنا رمیدان جولان داده آه آیا کردنش کج نموده یک نگاهی بطرف خیمه گاه نمود که برببیند آیا برادر غریبش این شجاعت را نگاه میکند یا نه پس دید امام غریب بی یار اهل بیت را جمع کرده دست برداشته دعا میکند پس آن ملعون را بزمین زد و عقاب را در جسدش جولان داد تا بجهنم واصل شد و بسایر رفقایش در پیش المعبر سعیر ملحق شد

در کتاب کفایت الخصام

در باب دویم آن در حدیث هفتم احادیث حروبه از علمای خاصه روایت کرده محمد ابن خالد طیالسی و محمد ابن علیکی بن عبید با اسناد خود از جابر ابن یزید جعفی که حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود **کان الله ولا شیئ غیره لا معلوم ولا مجهول** یعنی خدای تعالی بود و با او چیزی نبود نه از اشیاء معلومه و نه از اشیاء مجهوله و اول چیزی که به آفریدنش ابتدا نمود محمد صلی الله علیه واله بود و ما اهل بیت را آفرید ما را از نور عظمت خود پس نگاه داشت ما را در سایه سبزی در برابر خود وقتیکه نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکانی و نه شبی و نه روزی و نه آفتابی و نه ماهی پس منفصلت نور ما از نور پرورد کار ما است مانند شعاع آفتاب از آفتاب و خدا را تسبیح و تقدیس میکردیم و او را حمد و بندگی مینمود هم بندگی که شایسته و سزاوار او بود بعد از آن به آفریدن مکان ابتدا نمود و بر آن نوشت که **لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین به ایدته و به نصرته** یعنی با امیر المؤمنین علی تایید کردم محمد را و با علی نصرت دادم او را بعد از آن عرش را آفرید و بر سرادقات عرش نوشت آنچه که بمکان نوشته بود پس آسمانها را آفرید و بر اطراف آسمانها

در بیان ستونهای آسمان

نوشت آنچه که بر مکان و عرش نوشته بود پس بهشت و دوزخ را آفرید و بر آنها نوشت آنچه که بر اینها نوشته بود پس ملائکه ها را آفرید و ایشان را در آسمانها جا داد پس حقتعالی خود را باد لایل و علامات خدائی بر ایشان نمود و ایشان را از وحدانیت وجود خود آگاه کرد و از ایشان طلب عهد و میثاق کرد به ربوبیت خود و بنبوت محمد صلی الله علیه واله و ولایت علی علیه السلام و ملائکه مضطرب شدند و از غضب الهی ترسیدند حقتعالی از ایشان محتجب شد و ایشان تا هفت سال بعرش الهی پناه بردند از عذاب و سخط خدا و اعتراف میکردند بآنچه که از ایشان پیمان کرفته بود و رضای حقتعالی را سئول میکردند تا اینکه حقتعالی بعد از اقرار ایشان راضی شد از ایشان و بجهه اقرار و اذعان کردن ایشان جای داد ایشان در آسمان و مخصوص خود کردانید و از برای بنده که خود پسندید و برگزید پس انوار ما را امر کرد که او را تسبیح کنیم پس ما تسبیح کردیم خدا را و ملائکه نیز با تسبیح ما تسبیح کردند و اگر ما تسبیح نمیکردیم ملائکه نمیدانستند چکونه خدا را تسبیح کنند و یا تقدیس خدا را بجا آورند پس هوا را آفرید و بر هوا نوشت آنچه که بمکان و عرش و بهشت و دوزخ نوشته بود پس جن را آفرید و ایشان را در جو هوا جای داد و از ایشان طلب میثاق نمود از برای خود بر ربوبیت و از برای محمد صلی الله علیه واله بر نبوت و از برای علی علیه السلام بر ولایت بعضی اقرار کردند و برخی انکار نمودند و از جمله منکرین ابلیس لعین بود که عاقبت او به شقاوت انجامید و شد آنچه که شد پس حقتعالی انوار ما را امر کرد که تسبیح کنند پس انوار ما تسبیح کرد و اگر انوار ما تسبیح نمیکرد جن نمیدانستند که چکونه بخدا تسبیح کنند پس زمین را آفرید و بر اطراف زمین نوشت آنچه که بمکان و عرش و بهشت و دوزخ و هوا نوشته بود ای جابر بسبب همین کلمات آسمانها بی ستون بر پا شدند و بسبب همین کلمات زمین ساکن و مستقر کردید **مترجم گوید** در این مضمون چه خوب کفته اند **بهم امسك الله السماء وما جرت فهم علة استمساکها حیث دارت فکانوا لافلاك السموات اعمدا وفی الارض اوتادا ومنها استقرت** یعنی بسبب وجود محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام نگاه داشت خدا آسمانها را و آنچه را که در آنهاست پس ایشان علیهم السلام برای کردش آسمانها و آنچه کرد آنهاست و آنچه که بالا تر از آنهاست ستونها اند و بر زمین میخها اند و از برکت ایشان زمین مستقر شد پس آدم را از خاک آفرید و روح در او دمید و ذریه او را از صلبش آورد و از ایشان میثاق کرفت به ربوبیت خود و نبوت محمد و ولایت علی بعضی اقرار کردند و برخی کتمان ورزیدند و ما اول کسی بودیم که اقرار کردیم پس حقتعالی به محمد فرمود قسم بعزت و جلال و جبروت خودم اگر مقصود من از آفریدن عالم تو و علی و اولاد شما نمیبود نمیآفریدم بهشت و نه دوزخ را و نه مکان و نه زمین و نه آسمان و نه ملائکه و نه مخلوقی را که مرا بندگی کند ای محمد توئی حبیب من و توئی خلیل من و توئی بنده خالص من و توئی بهترین مخلوقات نزد من و توئی اول آفریده من که ابتدا به آفریدن تو کردم و پس از تو خلق کردم صدیق اکبر علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین را که وصی تو است ترا باو تایید کردم و ترا یاری کردم با او بر شمنان تو و او را عروة الوثقی کردم یعنی حلقه محکم که هر کس دست به او زند نجات یابد و او را نور اولیای خود کردانیدم که با او درخشان شوند و او را منار هدایت قرار دادم که با او راه راست را یابند و از راه بدر نروند و پس از علی این هادیان راه را یعنی ائمه را آفریدم بجهه شما آفریدم این همه مخلوق را و شماها بهترین بندکان و دوستان

میبینید و شمائید اسماء حسنای من و شمائید علامات و اسباب و آیات بزرگ من و شمائید حجت من بدیشان من و بندگان
من شما را آفریدم از نور عظمت خود و خود را از شما محجوب داشتم از هر که غیر از شماست و اقبال نمیکنم بر احدی
مگر بتوسط شما و سؤال کرده نمیشوم بچیزی مگر بشما و هر چیزی هلاک میشود جز وجه من و شمائید وجه
من که هرگز هلاک نمیگردید و هلاک نمیشود کسیکه بشما تولا جوید و گمراه شده هلاک گردید کسیکه غیر از
شما بسوی خود خواند شمائید بهترین خلق من و شمائید حاملان سر من و شمائید خزانه های علم من و
شمائید سادات و بزرگان اهل آسمانها و زمینها پس حقتعالی توجه نمود بسوی زمین در میان ابرهای
سایه گسترده با ملائکه و فرود آورد انوار ما اهل بیت را و نگاه داشت ما را در برابر خود در حالتیکه صف کشیده
بودیم و او را تسبیح کردیم در زمین چنانچه او را در آسمان تسبیح کرده بودیم و تقدیس کردیم در زمین چنانچه
در آسمان تقدیس کرده بودیم و تمجید او کردیم در زمین چنانچه او را در آسمان تمجید کرده بودیم پس چون
اراده اولی قرار گرفت که ذریه آدم را بر وجود آورد و دربار اخذ میثاق و برای اینکه نور ما را در ان قرار دهد
بیرون آورد ایشان را از پشت او در حالتیکه هر یک بجای خود ایستاده بودند پس ما خدا را تسبیح کردیم و
ذریه آدم نیز بتسبیح ما خدا را تسبیح کردند و اگر ما تسبیح نمیکردیم نمیدانستند که خدا را چگونه تسبیح
کنند و بعد از آن [illegible] خود را به ایشان نمود یعنی ایشان را از وجود و خالقیت خود آگاه کرد تا از ایشان پیمان
ربوبیت خود بگیرد و ما اول کسی بودیم که بلی گفتیم در وقتیکه خطاب الست بربکم رسید و بعد از آن پیمان گرفت
از ایشان به نبوت محمد و بولایت علی [illegible] بعضی اقرار کردند و بعضی راه انکار و پیش گرفتند حضرت امام محمد
باقر علیه السلام فرمود ما اول خلقی هستیم که بندگی خدا کردیم و ما اول کسی هستیم که تسبیح خدا کردیم و مائیم
سبب آفرینش و مائیم سبب تسبیح کردن ایشان و مائیم سبب بندگی کردن ملائکه و بنی آدم و مردم بسبب
ما خدا را شناختند و بما خدا را به یگانگی خواندند و بما بندگی او کردند و حقتعالی بسبب ما اکرام کرد
هر کرا که اکرام کرد از بندگان خود و به اجر و ثواب عطا فرمود هر کرا که عطا فرمود و بما عقاب کرد هر کرا
که عقاب کرد پس این آیه را خواند و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون یعنی مائیم صف زدگان در
برابر خدای تعالی و مائیم تسبیح کنندگان او و این آیه را خواند قل ان کان للرحمن ولد فانا اول
العابدین یعنی بگو ای محمد که اگر خدا را زاده باشد پس من اول کسی ام که انکار او کنم یعنی خدا منزه است از
زائیدن و ولد پس رسول خدا اول کسی بود که بندگی خدا کرد و اول کسی بود که نفی ولد و شریک کرد و
بعد از پیغمبر ما اهل بیت خدا را بیکتائی پرستیده ایم پس انوار ما را در صلب آدم جای داد و پیوسته آن
نور منتقل میشد از اصلاب برارحام و از صلبی بصلبی و در هیچ صلبی قرار نمیگرفت مگر آنکه بهمه مردم آشکار
میشد که آن صلب اولی از نور ما خالی شده و مشرف میگردد آن صلب را که در او قرار گرفته بود تا آنکه در
صلب عبد المطلب آمد پس برحم فاطمه مادر عبد الله آمد و در آنجا دو جزو شد جزوی بصلب عبد الله
منتقل شد و جزوی بصلب ابیطالب و اینست که خدا تعالی میفرماید و تقلبک فی الساجدین یعنی منقلب
میگرداند ترا در سجده کنندگان یعنی در اصلاب انبیا و معصومین و ارحام زنان طاهره ایشان که همه
خداپرستان و سجده کنندگان بودند بعد از آن باز در اصلاب طاهره و ارحام مطهره بودیم تا این زمان
که میبینید و کسیکه گمان کرده است و اعتقاد نموده است که ما چنین نبوده ایم بلکه پدران و مادران ما چون

دیگران

دیگران ما را از ایشان بیرون میکنند دروغ گفته است حقیقتهم لم یدرک العقل کنهها کما الله لم یدرک
بکنه الحقیقه و این بیت از شاعر است نه از متن حدیث و معنیش این است که درجه حقیقت محمد و آل محمد ع
را عقول و اوهام ممکنات درک و فهم نتوانند کرد چنانکه حقیقت ذات خدا را درک نتوانند مترجم
میگوید که اعتقاد بر این حدیث و احادیثیکه در فضایل ایشان وارد شده صحیح است و منکر آنها
کافر است اما احوالات معراج حضرت رسول اجمالا اینکه در تفاسیر صحیحه معتبره در تفسیر
سوره مبارکه بنی اسرائیل که در افتتاح همین سوره خداوند عالم میفرماید سبحان الذی اسری
یعنی پاک میدانم از جمیع عیوب و نقص پاک و منزه دانستن انکس را یعنی آن خدائیرا که سیر داد بکرامت
برد بعبده بنده خود را که محمد است لیلا من المسجد الحرام یعنی در اندکی از ساعات شب از مسجد
الحرام که محیط است بحرم کعبه و در نزد اکثر مفسرین از خانه ام هانی که حرم آن همه مسجد است الی المسجد
الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس که ماورای آن مسجدی نیست و امام محمد
باقر علیه السلام بروایت علی ابن ابرهیم و مجلسی مرحوم در کتاب حیوة القلوب از شخصی پرسید که مردم
چه میگویند در تفسیر این آیه آن مرد گفت که میگویند از مسجد الحرام به مسجد بیت المقدس رفت حضرت
فرمود که چنین نیست و فرمود که از این مسجد زمین به بیت المعمور که در آسمان چهارم که برابر کعبه است
رفت و از کعبه تا آنجا همه حرم و محترم است الذی بارکنا حوله آن مسجدی که برکت کردیم بر گرداگرد آن
که زمین شام است هم برکت دین که آنرا مهبط وحی انبیا ساختیم و هم برکت دنیا بکثرت اشجار و
انهار و بسیاری ثمار و فراخی معیشت پس بردیم محمد را برای آنکه لنریه من آیاتنا تا بنمائیم براو از دلایل
قدرت خود چه در اندک زمان از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دید و گفتگو
بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمان که بعضی از آنها در این جا مسطور خواهد شد
اطلاع یافت و اکثر علما برآنند که معراج آنحضرت در سال دوازدهم مبعث واقع شد و بر قول اشهر در
بیست و هفتم شهر رجب المرجب بود و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قران ثابت شده پس منکر آن
کافر است و عروجش باسمانها و وصول بمقام قرب باحادیث صحیحه مشهوره که بحد تواتر رسیده ثابت
گشته و هر کس انکار آن کند ضال و مبتدع باشد و باجماع علمای امامیه و بقول اکثر جمهور عروج آن
حضرت با تن صحیح بوده [illegible] چنانکه گفته اند * محمد را چو جان تن بود تن جان * سوی معراج شد
با این و با آن * تنش از نور و زنور عالم نور * زنور جسم او افلاک پر نور * همه انوار از جسمش منور
که جسمش نور و جان نور مصور * و بر قول مجلسی مرحوم در اعتقادات خود میگوید که جماعتی که قائل
شده اند بر اینکه عروج آنحضرت با روح بوده نه با جسد زیرا که خرق و التیام لازم میاید و جمع به حکما در این سخن
تابع شده اند واهی و بی اصل است بلکه با جسد شریف خود معراج نموده و شیخ طریحی مرحوم در کتاب مجمع
البحرین اللغة در بیان معنی عروج روایت کرده که آنحضرت را معاریج پنج بود یعنی عروج کرد از مکه به بیت
المقدس بعد از آن از بیت المقدس عروج کرد باسمان دنیا بعد از آن از آسمان دنیا عروج کرد تا به
آسمان هفتم پس از آسمان هفتم عروج کرد تا رسید به سدرة المنتهی پس از سدرة المنتهی عروج کرد
تا رسید بمقام قاب قوسین او ادنی و شیخ محمد ابن بابویه در کتاب خصال خود از ابی عبد الله علیه

السلام

السلام روایت کرده که قال عرج النبی صلی الله علیه و آله مائة و عشرون مرة یعنی حضرت
صادق علیه السلام فرمود که معراج کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله یکصد و بیست مرتبه و اما
معراج جسمانی آنحضرت که بالاجماع ثابت شده و از ضروری دین شده بروایت ام هانی بنت ابی طالب علیها
السلام که خواهر امیر المؤمنین باشد گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج در خانه
من بود چون نماز خفتن را بگذارد و من نیز نماز خفتن را گذاردم و خوابیدم در حالتیکه آنحضرت در
نماز بود و من بیدار شدم تا اینکه بامداد مرا آنحضرت بیدار کرده فرمود برخیز ای ام هانی تا ترا حدیث عجیبی
گویم من برخواستم و نماز صبح را بگذاردم آنحضرت فرمود بدانکه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با فوجی از
ملائکه علیهم السلام نزد من آمد و گفت برخیز و غسل کن و وضو را تجدید کن و آب کوثر را با آب زمزم ممزوج
کرد تا من با آن غسل کرده و تجدید وضو نمودم پس از منزل بیرون شدم فرشته دیدم ایستاده عنان اسبی
از اسبهای بهشت را که نامش را براق گویند در دست گرفته و آن بزرگتر از دراز گوش و کوچکتر از
استر بود رویش چون روی آدمیان و چشمهایش چون ستاره زهره و مریخ و دمش چون دم گاو و پشتش
چون پشت اسب و دست و پایش چون دست و پای اسب و سمش چون سم گاو و سینه‌اش از یاقوت و زینی
از یاقوت حمرای بهشت بر او نهاده شده و گوشهایش در اضطراب و حرکت و چشمهایش بروایت مجمع البحرین
در سینه‌اش بود و بروایت طبرسی در احتجاج مزموم بسبعین زمام یعنی لجام شده بود با هفتاد
هزار لجام یاقوت که طول لجامهایش بقدر مد بصرش بود و رنگش سفید خالص بسیار براق و شعشعانی
بود و سریع السیر بود چون برق و در میان دو چشمهایش نوشته بود لا اله الا الله وحده لا شریک
له و ان محمداً رسول الله و نفسی طولانی مانند نفس آدمیان که سخن را میشنود و میفهمید و چون بمکان و
کوه بلندی رسیدی دستهایش کوتاه و پاهایش دراز میشد و چون از بلندی بمکان اسفل میل میکرد آن
وقت دستهایش بلند و پاهایش کوتاه گردیدی و دو پر داشت چون پر طاوس که با در و یاقوت و زبرجد مرصع
بود به پیش روی من کشید و گفت بنشین بر این اسب پس اسب گفت بشرط اینکه در روز قیامت نیز بر من
سوار شود و حضرت راضی شد که بر او سوار شود پس یکی لجامش را گرفت و یکی رکابش را و یکی جامه بر تن
من راست میکرد تا اینکه من سوار شدم گاهی ناگام راه میرفت و گاهی میپرید و جبرئیل در طرف راست دست
من بود تا این قرار میرفتیم در این اثنا منادی از جانب راست مرا ندا کرد که یا محمد و من ملتفت او نشدم پس
یکی از جانب چپ ندا کرد بر او نیز ملتفت نشدم پس در پیش روی خود زنی دیدم که دستها و بازوهای خود را
گشوده و با انواع زینتها خود را آراسته بود با او نیز ملتفت نشدم و رفتم تا گاه صدای مهیبی شنیدم که
بسیار ترسیدم پس جبرئیل گفت فرود آی چون فرود آمدم گفت در اینجا نماز کن که اینجا طیبه است یعنی مدینه
است و بر این مکان هجرت خواهی کرد پس سوار شدم و قدری رفتم باز گفت فرود آی و نماز کن چون نماز کردم
گفت اینجا طور سیناست که حقتعالی با موسی در اینجا سخن گفت پس سوار شدم چون قدری رفتم باز گفت
پایین بیا و نماز کن چون نماز کردم گفت این بیت اللحم است که عیسی در اینجا متولد شده است پس مرا برد بسوی
بیت المقدس و براق را در حلقه بست که پیغمبران چهارپایان خود را میبستند چون داخل مسجد شدم در آنجا
راست من بود ابراهیم و موسی و عیسی را دیدم با پیغمبران انبیا که برای من جمع شده بودند پس جبرئیل اذان

و اقامه گفت و همه پیغمبران صف کشیده در عقب من نماز کردند و فخر میکنم باین پس خازن بیت المقدس
سه ظرف آورد یکی از شیر و یکی از آب و یکی از شراب پس شنیدم که گوینده میگفت که اگر آب را بگیرد او و امت او
غرق شوند و اگر شراب را بگیرد او و امت او گمراه و گمراه کننده خواهند شد و اگر شیر را بگیرد او و امت او هدایت خواهند
یافت پس ظرف شیر را گرفتم و خوردم جبرئیل گفت هدایت یافتی و امت تو هدایت یافتند پس از من پرسید که
در راه چه دیدی من آنچه که دیده بودم گفتم گفت آنکه از جانب راست ترا ندا کرد داعی یهود بود اگر جواب او را
گفتی امت تو یهودی میشدند بعد از تو و آنکه از جانب چپ ترا ندا کرد داعی نصاری بود اگر جواب او را میگفتی
امت تو بعد از تو نصارا میشدند و گفت آن زن آراسته دنیا بود اگر به او سخن میگفتی جمیع امت تو بدنیا میل
کرده ترک آخرت میکردند و آن صدای مهیب که شنیدی و ترسیدی صدای سنگی بود که هفتاد سال قبل از این آن
را در جهنم انداخته بودند امشب بقعر جهنم رسید پس جبرئیل دست مرا گرفت و مرا نزدیک آن سنگ برد که پایه
معراج بر او نهاده است و آن صخره بیت المقدس است و بالای آن باسمان پیوسته است یک پایه آن از یاقوت
و دیگری از زمرد و ملک الموت چون قبض روح کند از آن معراج بزیر آید و وقتیکه میت را چشم باز بماند و
متحیر به بالا نگرد آن معراج بروح ظاهر شود پس مرا بر آن معراج بر آسمان دنیا برد و در آنجا خروسی دیدم موی
گردن او سبز و سر او سفید پاهای او در زمین هفتم بود و سر او در عرش چون شب بآخر رسد بالهای خود را بگشاید
و بر هم زند و خدا را تسبیح گوید باین قرار که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی
القیوم پس به فرشته رسیدم که یک نیمه او آتش و نیمه دیگرش از برف بود و نه آتش برف را میگداخت و نه برف
آتش را فرو مینشاندی گفتم حمد و ستایش خداوندی راست که الفت داده میان آتش و برف و الفت داد میان دلهای
مؤمنین گفتم این چه ملک است جبرئیل گفت این ملکی است که خدا او را موکل کرده بر اکناف آسمان و اطراف
زمین از آن روز باز مخلوق شده دعا و استغفار میکند برای مؤمنین اهل زمین و دو ملک دیگر دیدم
که در آسمان ندا میکردند یکی میگفت خداوندا هر که در راه توحید دهد او را عوض بده و دیگری میگفت خداوندا
هر که امساک و خودداری کرده در راه تو ندهد و صرف در رضای تو نکند مال او را تلف و ضایع کن پس گذشتم
و بگروه چندی رسیدم که لبها داشتند مثل لبهای شتر و ملائکه گوشت پهلوی ایشان را مقراض کرده و بر
دهان ایشان میافکندند گفتم یا جبرئیل اینها کیستند گفت اینها چشمک زنندگان و عیب جویندگان مؤمنان
اند پس گذشتم و بگروهی رسیدم که سرهای ایشان را با سنگ میکوبیدند گفتم یا جبرئیل اینها کیانند گفت
جماعتی اند که نماز خفتن را نخوانده خوابیده اند پس گذشتم و بگروهی رسیدم دیدم که ملائکه آتش را
بدهان ایشان پر میکنند و میاندازند و آتش از دبر ایشان بیرون میشد گفتم یا جبرئیل اینها کیانند گفت
جماعتی اند که در دنیا مال یتیم را خورده اند بناحق چنانکه خداتعالی در قرآن خبر داده که ان الذین یا
کلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا یعنی بدرستیکه
کسانیکه میخورند اموال یتیمان را بر ظلم نمیخورند بشکم خود مگر آتش و بزودی خواهند افروخت آتش را در
جهنم بعد از آن فرمود بجماعتی رسیدم که میخواستند برخیزند و از بزرگی شکم خود نمیتوانستند برخیزند پرسیدم از
جبرئیل اینها کیانند گفت سود خوارانند چنانکه حق تعالی احوال ایشان را چنین بیان فرموده است و
مانند آل فرعون در هر بامداد و پسین ایشان را بر آتش جهنم عرض میکنند و از ایشان از شدت عذاب

حدیث معراج اجمالا

میکویند پروردکارا قیامت چه وقت برما خواهد شد پس کذشتیم و بزنان چند رسیدم که ایشان را بر پستانها آویخته بودند کفتم یا جبرئیل اینها کیانند کفت اینها زنهایند که در خانه شوهرها زنا کرده اند و فرزندان زنا را بر شوهرهای خود ملحق کرده اند و مال شوهران را به میراث داده اند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سخت است غضب خدا تعالی بر زنیکه داخل کند بر جماعتی در نسب ایشان کسی را که از ایشان نباشد و از زنا متولد شده باشد که بر عورت های ایشان مطلع شود و مال ایشان را بناحق بخورد بعد از آن فرشته را دیدم که بر سر پری نشسته و لوحی در کنار دارد با هیبت تمام جبرئیل کفت این ملک الموت است چون مرا دید رسوم تحیت و اکرام را بتقدیم رسانید و کفت ای محمد من هر اثار خیر در امت تو میبینم کفتم الحمد لله المنان المنعم علی عباده و ذلک من فضل ربی و رحمته علی از او پرسیدم که این لوح چیست کفت لوح اجال است و نام ایشان را که قبض روح ایشان کرده ام در لوح دیکر است کفتم چکونه قبض ارواح اهل زمین میکنی کفت دست دراز میکنم و روح ایشان را فرا میکیرم و بر سبب آنچه که خدا آن را بمن مسخر کرده و مکنت و اقتدار داده است جمیع دنیا در نزد من مانند درهمی است که در کف یکی از شما باشد و بر هر نوع که خواهد آن درهم را تواند بکرداند و هیچ خانه نیست که من در هر روز پنج مرتبه اهل آن خانه را یک یک مشاهده میکنم و تفحص منمایم و اجل هر کدام که تمام شده باشد قبض روحش میکنم و چون اهل خانه برای میت میکریند بر ایشان میکویم که برای مرده خود مکریید که من بر شما نیز عود میکنم و باز عود میکنم تا یکی از شما را باقی نخواهم کذاشت من کفتم مرک بس است برای شکستن و اندوه و جبرئیل کفت آنچه که بعد از مرک است بسیار بدتر است از مرک پس بجماعتی کذشتم که نزد ایشان خوانها از کوشت پاکیزه و کوشت مردار کندیده کذاشته بودند و ایشان کوشت پاکیزه را کذاشته از مردار کندیده میخوردند کفتم یا جبرئیل اینها کیانند کفت کسانی اند از امت تو که حلال را ترک کرده و حرام میخورند پس روانه کردیدم و رسیدم به فرشته کریه المنظر و ترش روی جبرئیل کفت این مالک دوزخ است و از آن وقت که خدا او را آفریده هیچ خندیده پس او اکرام و تعظیم مرا بجا آورد کفتم چند وقت است که دوزخ را میتابی کفت از آنوقت که خدا دوزخ را آفریده تا روز قیامت خواهم تافت کفتم بعضی از دوزخ را بمن بنما پس کوشه از دوزخ را بکشاد از آتش سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که آفاق از آن پر شد و هولی بر دل من نشست نزدیک بود که روح از من مفارقت کند پس از آنجا بالا رفتم فرشتکان بسیار دیدم که عدد ایشان را بجز خدا کسی نمیداند و در میان ایشان فرشته دیدم که هزار هزار سر داشت و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر روی هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار زبان و بر هر زبانی هزار هزار لغت تسبیح میکرد و از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد که یا محمد اکر بنده مؤمنی از امت تو بعد از هر نماز واجبی این تسبیح را بکوید که سبحان الله کلما سبح الله شیئ و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کلما هلل الله شیئ و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر کلما کبر الله شیئ و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله علی عدد کل نعمة انعم بها علی و علی کل احد من خلقه ممن کان او یکون الی یوم القیمة

احوالات معراج پیغمبر

اللهم انی اسئلک من فضلک و رحمتک ان تصلی علی محمد و آل محمد و اسئلک خیر ما ارجوا و خیر ما لا ارجوا و اعوذ بک من شر ما احذر و من شر ما لا احذر یا ارحم الراحمین ثواب این تسبیح زیاده از ذکر این ملک باشد تا روز قیامت پس از آن بر ابتدا ملاقات کردم تا این جا روایت تفسیر کاشانی اعلی الله مقامه بود و اما بروایت شیخ ابی الحسن علی ابن محمد در باب سیصد و نود سیم کتاب کفایة الخصام در حدیث هشتم از احادیث خاصه بسند خود از ابی ذر غفاری روایت کرده که کفت روزی در خانه ام سلمه در خدمت رسول خدا نشسته بودم و رسول خدا حدیث میکفت و من کوش میدادم که ناکاه امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام داخل شد چون نظر شریفش بر او افتاد نور روی مبارکش درخشیدن کرفت بسبب خوشحالی و مسرور شدنش بر آمدن پسر عم و برادرش علی پس او را در بغل کرفت و میان دو چشمش را بوسید بعد متوجه من شده فرمود این را میشناسی کفتم این برادر و پسر عم تو و شوهر فاطمه بتول دختر تو و پدر حسن و حسین سادات جوانان بهشت است رسول خدا بعد از او صاف و مدایح و مقامات او را تفصیل داد تا اینکه فرمود ای اباذر در شب معراج چون مرا به آسمان بردند و به آسمان دنیا رسیدم ملکی دیدم که اذان و اقامه نماز را خواند پس جبرئیل دست مرا کرفته در پیش صفوف ملائکه باز داشته کفت یا محمد امامت کن به هفتاد صف از ملائکه که طول هر صفی از مشرق است تا مغرب و عدد آن ملائکه را نمیداند مکر خدا اینکه آنها را آفریده چون نماز را کذاردم جمعی از ملائکه نزد من آمدند و بر من سلام کردند و کفتند ما را بتو حاجتی است من کمان کردم که از من شفاعت را سؤال میکنند زیرا که خدای عز و جل مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است با حوض و شفاعت کفتم چه حاجت دارید کفتند چون بزمین باز کردی علی را از ما سلام برسان و به او بکو که دیری است که ما بر او مشتاقیم کفتم ای کروه ملائکه شما ما را میشناسید چنانکه حق شناسایی است کفتند یا رسول الله چرا نمیشناسیم شما اول مخلوقی که حقتعالی شما را از نور آفرید و بیافرید شما را اشباح نوری از نوری در نوری از نور خدا و از برای شما جا بکاهی در عالم ملکوت قرار داد و شما به تسبیح و تقدیس و تکبیر او مشغول بودید پس ملائکه را از آن چیزی که اراده کرده بود بیافرید از نورهای بسیار و ما ملائکه ها از شما میکذشتیم و شما تسبیح خدا و تقدیس و تکبیر و تحمید و تهلیل او میکردید پس ما تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر میکردیم خدا را به تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تحمید شما پس آنچه که از خدا نازل میشود بسوی شما و آنچه که از طرف شما بالا میاید بسوی خدا با همه آن معرفت داریم چکونه شما را نمیشناسیم بعد از آن مرا به آسمان دویم بردند ملائکه آسمان دویم نیز کفتند این آنچه ملائکه آسمان اول کفتند از ایشان سؤال کردم آیا میشناسید ما را حق شناختن کفتند چرا نمیشناسیم و حال آنکه شما بر کزیدکان خدائید از میان خلق او و خزانه های علم خدائید و شمائید عروة الوثقی و شمائید حجت بزرک خدا و شمائید جنب و جانب خدا و شمائید کرسیها و ریشه های علم خدا یا رسول الله علی را از ما سلام برسان بعد از آن مرا به آسمان سیم بردند و ملائکه آسمان سیم کفتند بمن آنچه ملائکه آسمان اول و دویم کفته بودند من از ایشان سؤال کردم که هل تعرفونا حق معرفتنا کفتند چرا نمیشناسیم شمائید باب مقام و شمائید حجت خصام و علی است دابة الارض و فصل الخطاب و علی است صاحب عصا و اوست قسیم بهشت و دوزخ و اوست سفینه نجات هر که بر آن سفینه آید نجات یابد و هر که از آن باز ایستاد در آتش جهنم در افتد و در روز

قیامت شما باید ستونهای بلند از هر جانبی و شما باید عمودها و شما باید خیمه‌ها و سرادقهای بلند و انوار کامله شما پرده و حجاب نهایید و ما چگونه شما را نشناسیم ای محمد و علی را از ما سلام برسان بعد از آن مرا به آسمان چهارم بردند **فقالت لی الملائکة مثل مقالة اصحابهم** پس ملائکه آسمان چهارم گفتند بمن مثل آن کلمات را که در آسمان اول و دوم و سیم گفته بودند من به ایشان گفتم **هل تعرفوننا حق معرفتنا** آیا ما را میشناسید ما را سزاوار شناختن بر حق ما گفتند چرا نمیشناسیم و حال آنکه شما باید شجره نبوت و شما باید خانه رحمت و معدن رسالت و محل آمد و شد ملائکه و بر شما نازل شود جبرئیل با وحی از آسمان سلام برسان علی را از ما **مجلسی مرحوم** بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بمعراج رفتم بر هیچ گروه از ملائکه نگذشتم مگر آنکه از من سؤال نمودند از علی ابن ابی طالب تا آنکه گمان کردم که نام علی در آسمانها از نام من مشهورتر است و در آسمان چهارم ملک الموت بمن گفت یا محمد هر بنده که خدا آفریده من قبض روح او میکنم مگر تو و علی که خدا بقدرت خود شما را قبض روح میکند **بروایت جواهر الاخبار** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در شب معراج چون رسول خدا در آسمان چهارم به بیت المعمور رسید جبرئیل اذان و اقامه گفت و رسول خدا مقدم شده امامت کرد و ملائکه‌ها و انبیا در عقب آن حضرت صف کشیده اقتدا نمودند و رسول خدا با ایشان نماز گذارد و بروایت ابن عباس فرمود که در آسمان چهارم خروس دیدم که بدن او از در سفید بود و چشمهایش از یاقوت سرخ و بالهایش از زبرجد سبز و ندا میکرد و میگفت **لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب ولی الله و فاطمة و ولدیها الحسن و الحسین صفوة الله یا غافلین اذکروا الله و علی مبغضیهم لعنة الله** بعد از آن مرا به آسمان پنجم بردند ملائکه آسمان **پنجم** نیز مانند ملائکه‌های دیگر گفتند و اظهار اشتیاق به علی کردند به ایشان گفتم **هل تعرفوننا حق معرفتنا** گفتند چرا نمیشناسیم و حال آنکه ما هر صبح و شام بر شما میگذریم بعرش و بر آن نوشته شده است **لا اله الا الله محمد رسول الله ایده الله بعلی ابن ابیطالب** و ما از این دانسته‌ایم که علی دوستی از دوستان خداست او را از ما سلام برسان بعد از آن مرا به آسمان **ششم** بردند ملائکه‌های آن نیز چون ملائکه آسمان دیگر گفتند و اظهار اشتیاق به علی کردند من به ایشان گفتم ملائکه ربی **هل تعرفوننا حق معرفتنا** گفتند چرا نمیشناسیم و حال آنکه چون خدای تعالی بهشت فردوس را آفرید بر آن نوشته شده **لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب عروة الوثقی و حبل الله المتین و عینه علی الخلائق اجمعین** ای محمد او را از ما سلام برسان بعد از آن مرا به آسمان **هفتم** بردند در آنجا شنیدم که ملائکه‌ها میگفتند حمد خداوندی را که وعده خود را بما راست نمود از ایشان سؤال کردم شما را بچه چیز وعده فرموده بود گفتند یا رسول الله و قتیکه شما آفریده شدید اشباح نوری از نورهای خدا پس ولایت شما را بر ما عرض کردند ما قبول ولایت شما را کردیم و ما از کثرت محبت ما بر شما بدرگاه خدا استغاثه نموده زیارت و دیدن شما را خواهش کردیم و خدای تعالی بما وعده فرمود که ترا در آسمان بما بنماید خدا وعده خود را وفا نموده ما را بدیدن و زیارت تو در آسمان مشرف و بهره‌مند فرمود و اما از محبت علی و کثرت اشتیاق ما بآن حضرت به درگاه خدا نالیدیم پس خدای تعالی ملکی بصورت او آفرید و در جانب راست عرش نشانید بر بالای تختی

از طلای سرخ مرصع بدر و جواهر و بر آن تخت قبه از زمرد و زبرجد سفید نصب کرده که اندرون آن از بیرون و بیرون آن از اندرون او پیداست بدون ستون و زیر آن ستونی است که در بالای آن باشد و نه از طرف بالا بجز جنبیدن است که بال آن او بر آن شود **و بروایت** کتاب جواهر السنیة فی احادیث القدسیة رسول خدا فرمود که در شب معراج در عرش عظمت الهی ملکی را دیدم که در دست وی شمشیری بود از نور و بازی میکرد مثل بازی کردن علی علیه السلام با ذو الفقار و ملائکه‌ها چون مشتاق میگردیدند بر دیدن علی علیه السلام نظر میکردند بر آن ملک پس عرض کردم الهی این برادر من و پسر عم من علی ابن ابی طالب است پس خداوند عالم فرمود یا محمد این ملکی است که خلق نموده‌ام او را بصورت علی و عبادت میکند مرا در وسط عرش من و نوشته میشود حسنات و تسبیح و تقدیس او تا روز قیامت برای علی ابن ابی طالب و چون آفریده شد صاحب عرش به او گفت راست شو به قدرت من راست شد و چون ما هابدید او علی مشتاق میشویم به آن صورت نظر مینمائیم پس علی را از ما سلام برسان **و بنا بروایت تفسیر** کاشانی در خلاصة المنهج رسول خدا فرمود که چون از آسمانی به آسمانی بردند و انبیا را ملاقات کردم **و بروایت ترجمة الخواص** از حضرت ابی عبد الله علیه السلام آن حضرت در آسمان اول به حضرت آدم ابی البشر ملاقات نموده رسوم تحیت و اکرام از ایشان بعمل آمد و در آسمان دویم حضرت عیسی و یحیی را ملاقات فرمود و در سیم یوسف علیه السلام را دید و در چهارم ادریس علیه السلام را دید و در پنجم هارون علیه السلام را دید و در ششم موسی علیه السلام را دید و در آسمان هفتم حضرت ابرهیم علیه السلام را ملاقات و دید نمود و در هر یک از آسمانها بر انبیا سلام کرد و جواب با نهایت اعزاز و اکرام از ایشان رسید تا اینکه به سدرة المنتهی رسیدم حضرت باقر علیه السلام فرمود که آن درخت را سدرة المنتهی بر این جهت نامیده‌اند که اعمال اهل زمین را ملائکه‌هائی که حافظ اعمال بندگان است بر آنجا میرسانند و ملائکه حفظه و کرام البررة در زیر درخت اند و اینجا که ملائکه کاتبان اعمال بالا میبرند حفظه و کرام البررة آنها را گرفته در الواح سما و ثبت مینمایند **بروایت مجمع البحرین** رسول خدا میفرماید دایت علی کل ورقة من اوراقها ملکا قائما یسبح الله عز و جل یعنی دیدم در هر برگی از برگهای آن ملکی ایستاده تسبیح میکند خدای عز و جل را و نور و درخشندگی و حسن و صفای آن درخت چشمها را خیره میکند و چنان بود که برای وصف و تعریف آن منتهی نبود **و بروایت خلاصة المنهج** میفرمایند در زیر آن درخت چشمه دیدم یکی آب و یکی شراب و یکی عسل و یکی شیر و چون بر شاخ و برگ آن نظر کردم دانستم که سدرة المنتهی است و نوری از انوار الهی بر آن درخت مید رخشید که بر وصف و تقریر منتهی نمیشود و آن درخت را هزار هزار شاخ بزرگ بود و در هر شاخش هزار هزار شاخ کوچک داشت و بر هر یک از آن شاخها هزار هزار ملک تسبیح خدا را میکردند چون بر سدره رسیدیم جبرئیل بایستاد و بمن گفت پیش رو که مقام من از این نمیگذرد **لو دنوت انملة لاحترقت** یعنی اگر مقدار سر انگشتی بر تر از این بروم هر آینه پرهای من میسوزد پس **بروایت** ترجمة الخواص رسول خدا از آنجا بشخصی در صورت علی علیه السلام ملاقات نموده بوساطت آن شخص بالا شد تا اینکه رسید بر حجابها و بروایت جواهر الاخبار هفت حجاب بود **اول** حجاب اللؤلؤ **دویم** حجاب الذهب **سیم** حجاب الزمرد **چهارم** حجاب الیاقوت **پنجم** حجاب العقیق **ششم** حجاب الزبرجد **هفتم** حجاب الالماس

ص ٤٤

وبروایت جواهر السنیه فی احادیث القدسیه پانصد حجاب بود پس مرا بملائکه الذکه سپردند چون ان را طی
کردیم مرا به حجاب دیگر سپردند و آن ملائکه بملائکه حجاب دیگر سپردند تا اینکه با این قرار مرا از هفتاد حجاب بیر
کذرانیدند و ضخامت و سطبری هر حجاب پانصد ساله راه است و از حجابی تا حجاب دیگر نیز پانصد ساله
راه است و چون از حجاب ها کذشتم مرا بر رفرف نشانیدند و نورش بر نور آفتاب غلبه کرد و چشم
من از نورش خیره کردید تا اینکه مرا بر عرش رسانیدند چون عرش را دیدم هر چیکه پیش از آن دیده
بودم در چشم من حقیر کشت پس حق تعالی مرا بمسند عرش رسانید و هزار و هر مرتبه از جانب حضرت عزت
خطاب ادن منی یعنی نزدیک باش بمن شنیدم و در هر مرتبه از این خطاب مرا ترقی دیگر دست داده تا که
دیدم که در عرش نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ابن ابیطالب و در باب
هفتم کتاب صواعق النواصب رسول خدا ص بر جابر فرمود چون شب معراج بزیر عرش رسیدم در انجا
چهار نور دیدم کفتم الهی این نورها چیست ندا رسید که یا محمد یکی نور عبد المطلب است دیکری نور
پدر تو عبد الله و دیکری نور برادر تو طالب و در بعضی کتب بجای طالب جعفر ابن ابی طالب است
و در مجمع البحرین اللغة از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که خداوند عالم خلق کرد آب را
و عرش و ملائکه را پیش از خلق کردن اسمانها و زمین و بودند ملائکه ها استدلال مینمودند بانفس خود
شان و با عرش و با آب بر وجود صانع و موجد اینها بعد از آن قرار کرده و بکذاشت عرش را بر آب تا اینکه ظاهر
شود با این صنع بدیع قدرت خدا تعالی بر ملائکه ها پس بدانند که صانع اینها خدائی است که بر همه اشیا
قادر است بعد از آن بلند کرد عرش را با قدرت خود بر بالای هفت اسمان بعد از آن خلق کرد اسمانها
و زمین را در شش روز و او سبحانه و تعالی مستولی است بر عرش خود و خدا قادر بود که در طرفة العین
اسمانها و زمین را خلق کند ولیکن خلق نمود خدا تعالی انها را در شش روز برای انکه ظاهر سازد بر ملائکه
ها انچه را که خلق میکند از انها شیئ بعد از شیئ پس استدلال کنند ملائکه بر حادث بودن انچه که حادث
میشود بر خداوند قدیم دفعه بعد از دفعه و خلق نکرد خدا عرش را برای محتاج بودن خدا بر عرش
لانه غنی عن العرش و عن جمیع ما خلق و لا یوصف بالکون علی العرش لانه لیس بجسم تعالی
عن صفة خلقه علوا کبیرا یعنی برای انکه خداوند عالم غنی است از عرش و از جمیع انچیکه خلق
نموده و خدا موصوف نمیشود به بودن او در عرش از جهت انکه او سبحانه و تعالی جسم نیست و بلند است
از صفت مخلوق خود بلند شدن بزرک و نیز در مجمع البحرین روایت کرده که هفت اسمان و زمین ها و دریا
مکفوف یعنی دریائی که بسته و ممنوع است از استرسال که بهفتد بر زمین و آن معلق است بی ستون و کوه
های برد یعنی کوه های تکرک و آن نازل میشود از بر شبه بر سنک ریزه که هر بزرک دریزه کی فندق و کردکان
و کاهی در بزرکی بیضه کاتر بوف را میخد نموده بر زمین میافکند از ابر و وجه شبیه اش بر برد آنست که در
وقت نزول برد زمین و هوا سرد میشود مثل حجر کویند تا انجا یعنی برد بود و هوا و حجابهای نور و
کرسی در نزدیکی عرش چون حلقه ایست که در بیابانی انداخته باشند و رسول خدا فرمود که
خداوند تعالی در زیر عرش ملکی خلق نمود و بر او وحی کرد که طیران کن فطار ثلثین الف سنة
پس سی هزار سال پرید ثم اوحی الیه ان طر فطار ثلثین الف سنة اخری پس وحی کرد که طیران

ص ٤٧

کن پس سی هزار سال دیگر نیز طیران کرده پرید ثم اوحی الیه ان طر فطار ثلثین الف سنة
ثالثة بعد از آن وحی کرده که طیران کن پس سی هزار سال در دفعه سیم طیران کرد فاوحی الیه
لو طرت حتی ینفخ فی الصور کذلک لم تبلغ الی الطرف الثانی من العرش پس وحی کرد خدا بر آن
ملک که طیران کنی هم چنین تا نفخ صور بطرف دویم عرش من نخواهی رسید ملک چون این وحی را شنید کفت
سبحان ربی الاعلی و بحمده و بنابر روایت کتاب بیت الاحزان در مجلس دهم آن کتاب کفته که خلاصه انچه
که از اخبار ظاهر میشود این است که از برای عرش چهار رکن است اول رکن ابیض که سفید ها همه
از انوار است دویم رکن اصفر که زردی ها همه از انوار است سیم رکن اخضر که جمیع سبزها از
انوار است چهارم رکن احمر که جمیع سرخها از انوار است و از برای هر یک از این ارکان یکصد و پنجاه
هزار رکن است و موافق حدیث نبوی سیصد و شصت هزار رکن است و خداوند عز و جل در نزد هر رکنی
سیصد و شصت هزار ملک خلق کرده است که اکر اذن میداد بکوچکترین همه ایشان که بلع کند و فرو برد
اسمان هفتکانه و زمینهای هفتکانه را هر اینه مینمود همه انها در میان دهان او مکر مثل یکدانه ریک
که در بیابان وسیع افتاده باشد پس خدا تعالی به همه ایشان وحی فرمود که ای بندکان من بردارید عرش
مرا پس هکی به یکبار قوت کردند نتوانستند حرکت دهند چه جای اینکه بردارند پس خدا تعالی برای هر یک
از ایشان ملکی دیکر افرید که اعانت ایشان کنند پس همه قوت کردند نتوانستند که آن را حرکت دهند پس خدا
تعالی با هر یک از ایشان ده ملک دیکر افرید هر چند قوت کردند عاجز شدند پس از جانب خدای تعالی به ایشان
وحی رسید که عرش را واکذارید بمن پس واکذاشتند و از ابا بقدرت کامله خود نکاه داری فرمود پس هشت
نفر ایشان فرمود که شما ها عرش را بردارید ایشان عرض کردند خداوندا همه ما از حرکت آن عاجز شدیم پس ما
هشت نفر چکونه توانیم برداریم پس ندائی بر ایشان رسید که منم خدا و منی که هر دوری را نزدیک کردانم و هر سختی را
ذلیل مینمایم و هر شدیدی را خفیف مینمایم و هر مشکلی را اسان مینمایم و هر چه را که خواهم میکنم و بهر چیکه اراده
من تعلق کیرد حکم میفرمایم ای ملائکه شما را ذکری تعلیم مینمایم بر آن چنک زنید تا که اینکه عرش بر شما سبک
شود عرض کردند کدام است آن ذکر ندا رسید که بکوئید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین چون آن هشت ملک این ذکر را تمسک
نمودند عرش را برداشتند و برکت این ذکر عرش با آن کرانی بر دوش ایشان چنان سبک شد چنانکه موئی بر
دوش مرد قوی بروید پس ندا رسید که عرش را بر این هشت نفر بکذارید و باقی در اطراف آن طواف کنید و
مشغول تسبیح و تمجید من شوید و بدانید که منم خداوند قادری که قدرت مراد بدید بلکه قادرم بر هر چیکه خواهم
و حضرت صادق علیه السلام فرمود خلق الله العرش من انوار مختلفة من نور اخضر و منه اخضرت الخضرة
الخضراء یعنی خلق کرد خدا تعالی عرش را از نور های مختلفه از نور سبز و از خضرت او سبز شد جمیع انچه که
سبز است و من نور اصفر و منه اصفرت الصفرة و از نور زرد و از اوست زردی ها و من نور احمر و منه
احمرت الحمرة و از نور سرخ و از اوست جمیع سرخها و من نور ابیض و هو نور الانوار و منه ضوء النهار
و از نور سفید اوست نور جمیع نورها و از اوست روشنی روز ثم جعله سبعین الف طبق کل طبق
کاول العرش الی اسفل السافلین بعد از آن قرار کرد عرش را هفتاد هزار طبقه هر طبقه اش مانند اول

عرش است تا اسفل سافلین ولیس من ذلک طبق الا یسبح بحمده ویقدسه باصوات مختلفة والسنة غیر مشتبهة یعنی نیست از این هفتاد هزار طبقه طبقه مگر اینکه اهل آن طبقه تسبیح میکند به حمد خدا و تقدیس میکند او را باصوتهای مختلفه و زبانهائیکه هیچ یک بر آن دیگر بی شباهت ندارد ولہ ثمانیة ارکان یحمل کل رکن منها من الملائکة ما لا یحصی عددهم الا الله سبحانه یسبحون اللیل والنهار لا یفترون و عرش را هشت رکن است که بر میدارد هر رکنش را از ملائکها آن مقدار که عدد ایشان را نتوان شمرد مگر خداوند یگانه منزه است و اینقدر ملائکها شب و روز تسبیح میکنند و هیچ سست و مانده نمیشوند و شیخ صدوق علیه الرحمة در اعتقادات خود ذکر فرموده که حملة العرش ثمانیة من الملائکة لکل واحد منهم ثمانیة اعین کل عین طباق الدنیا یعنی حاملین عرش هشت اند از ملائکه و هر یک را هشت چشم هست و هر یک از چشمهای ایشان مثل طبقه های دنیا است واحد منهم علی صورة بنی آدم یسترزق الله تعالی لولد آدم یعنی یکی از حاملین عرش در صورت بنی آدم است که طلب روزی کند از خداوند تعالی از برای بنی آدم و واحد منهم علی صورة الثور یسترزق الله تعالی للبهائم و یکی از ایشان در صورت گاو است که طلب روزی کند از حق تعالی از برای حیوانات و واحد منهم علی صورة الاسد یسترزق الله تعالی للسباع و یکی از ایشان در صورت شیر است که طلب روزی میکند از حقتعالی برای درندگان و واحد منهم علی صورة الدیک یسترزق الله تعالی للطیور و یکی از ایشان در صورت خروس است که طلب روزی میکند از حقتعالی برای پرندگان فهم الیوم اربعة فاذا کان یوم القیمة صاروا ثمانیة پس حاملین عرش امروز یعنی پیش از قیام قیامت چهار اند و چون روز قیامت شود هشت میشوند و نیز از حضرت صادق علیه السلام میفرماید که حملة العرش والعرش العلم ثمانیة یعنی بردارندگان و حامل شوندگان عرش که عرش عبارت است از علم هشت نفر اند اربع منا واربعة ممن شاء الله یعنی چهار نفر حاملین عرش خدا از ما است و چهار نفر دیگر از آنچه که خدا خواسته و فسرت الاربعة الاولی بامیر المؤمنین و سیدة نساء العالمین و بالحسنین والاربعة الثانیة بسلمان والمقداد و ابی ذر و عمار یعنی در بعضی احادیث تفسیر شده است چهار نفر اول به امیر المؤمنین و سیدة نساء العالمین و حسن و حسین ع و چهار نفر دوم به سلمان و مقداد و ابی ذر و عمار و قوله که از جمله فقرات آیه ویحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة است محمول علی موت النبی صلی الله علیه واله یعنی حمل کرده شده است بمردن حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله خلاصه رسول خدا ص فرمود چون هر نوبت که از جانب حضرت عزت خطاب مستطاب ادن منی شنیدم و در هر نوبت مرا ترحم دیگر دست داد تا اینکه قدم در سریر دنی فتدلی نهادم و به مقام خاص فکان قاب قوسین او ادنی رسیده مسند نشین اوحی الی عبده ما اوحی گردیدم پس خطاب ایزدی فرمود منم محمود و توئی محمد مشتق نمودم برای تو نامی از نامهای خودم هر کس بتو وصل نماید وصل مینمایم به او و هر کس از تو قطع نماید قطع مینمایم از او و بدرستیکه مبعوث نکرده ام پیغمبری را مگر اینکه قرار داده ام برای او وزیری بدرستیکه علی وزیر تو است و بدرستیکه علی نوهد است و امام اولیای من است و نور کسی است که اطاعت مرا نماید

وعلی کلماتست که لازم فرموده ام آن را بر متقین هر که او را دوست دارد دوست داشته و هر که اطاعت کند او را به تحقیق که اطاعت کرده مرا پس فرمود خدا بمن که یا محمد برسان بر علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین سلام مرا که نامیدم به لقب امیر المؤمنین کسی را قبل از علی و نخواهم نامید باین لقب کسی را بعد از علی پس از عرش قطره چکید و بر زبان من رسید بطعمیکه هیچ ذائقه آن را نچشیده و خداوند عالم اخبار اولین و آخرین مرا اخبار فرمود و زبان مرا بگشود تا از هیبت و عظمت آن گفتم التحیات لله الطیبات الطاهرات پس حقتعالی فرمود السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته و من گفتم السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یعنی سلام از جانب خدا بر ما و بر جمیع بندگان صالح خدا باد بعد از آن گفتم امن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی ایمان آورد رسول تو بجمیع آنچه که نازل کرده شده به سوی او والمؤمنون کل امن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله یعنی و همه مؤمنین ایمان آوردند به خدا و ملائکه او و کتابهای او و پیغمبران او و تفرقه نمیکنیم میان احدی از پیغمبران او نه چنانکه یهود و ترسایان که بعضی را گرویدند و بعضی را کافر شدند خطاب آمد که مؤمنان چه گفتند گفتم که و قالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر گفتند که شنیدیم امر ترا و اطاعت نمودیم فرمان ترا طالب غفران توایم ای پروردگار ما و بسوی تست بازگشت همه پس خطاب رسید که بخواه هر چه میخواهی گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا بار خدایا ما را براموش مدار که فراموش کنیم ما و بر خطا بنمائیم ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا بار خدایا بر ما منه بار گران چنانکه نهادی بر آنانکه پیش از ما بودند یعنی طایفه یهود حضرت عزت فرمود این کرامت را بر تو و امت تو ارزانی داشتم گفتم ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت برداشتن آن نیست فرمود این را نیز بتو کرامت کردم گفتم واعف عنا من الخسف یعنی ما را از خسف و فرو بردن بر زمین نگاه دار واغفر لنا من القذف ویلز ما را از قذف و سابر بدگویی و قذف عبارت از متهم ساختن و به تهمت زنا اندا ختن زنان است و ارحمنا من المسخ و به بخشا بر ما از مسخ کردن انت مولینا توئی متولی کارهای ما فانصرنا علی القوم الکافرین و مظفر عطا کن ما را بر گروه کافرین خدا تعالی فرمود این را بتو و بامت تو عطا کردم پس گفتم بار خدایا پیغمبرانی که پیش از من بود کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود کرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس را در جای بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی مرا چه کرامت عطا فرمائی فرمود ترا حبیب خود گرفتم و با تو سخن گفتم و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة بقره را دادم که آن از گنجهای عرش است پس از تو پیغمبری نفرستم و در ما و صحرا را محل سجده کردن تو نمودم و غنیمت کفار را برامت تو حلال کردم و ترا بر دشمنان تو نصرت دادم تا دشمنان تو از یک ماهه راه بترسند و قرآن را که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر ترا بلند کردم و بجای تورات مثانی را بتو دادم یعنی سوره فاتحة الکتاب را و بجای انجیل آن سوره ها را که دویست آیه اند و بجای زبور حوامیم را یعنی سوره های حم را بتو فرستادم و ترا تفضیل دادم و شرح صدر تو کردم و امتهای ترا بهترین جمیع امتها کردم پس این ها را بگیر و شکر کن و بعد از آن کلماتی بمن فرمود و امر نمود که آنها را ابتدا

نکوییم و پنجاه رکعت نماز فرض کرد و من شفاعت و التماس کردم تا اینکه هفده رکعت مقرر فرمود و
پنج چیز دیگر بمن عطا فرمود و پنج چیز به علی ابن ابیطالب علیه السلام عطا فرمود مرا اول جوامع الکلم داد
و علی را جوامع العلم دوم مرا نبی کردانید و علی را وصی سیم مرا کوثر داد و علی را سلسبیل چهارم
مرا وحی داد و علی را الهام داد پنجم مرا با آسمانها برد و همه درهای آسمانها را برای من کشود و همه
حجابها را از پیش چشم من برداشت و علی در زمین در هر مقام مرا میدید و کلما اینکه خدا تعالی با من تکلم
میفرمود علی همه را میشنید و در مقام قاب قوسین او ادنی من نظر میکردم علی را در زمین میدیدم و علی
نظر میکرد مرا میدید و ابن بابویه مرحوم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج حقتعالی بمن وحی کرد در خصوص علی و فاطمه و حسن
و حسین و فرمود ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد
من در حالتیکه انکار وجوب ولایت و امامت ایشان را کند او را در بهشت خود ساکن نکردانم و در زیر
عرش خود او را جا ندهم و بروایت شیخ طوسی ره در کتاب امالی خود از ابن عباس روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون بمقام قاب قوسین رسیدم اول سخنیکه حقتعالی بمن گفت
این بود که ای محمد در پایین خود نظر کن من نگاه کردم دیدم که همه حجابها برداشته شده و علی را دیدم که
سر بلند داشته بمن مینگریست پس حق تعالی بمن تکلم کرد ابن عباس گوید من عرض کردم یا رسول الله خدا
تعالی بتو چه گفت گفت بمن خطاب کرد که ای محمد من علی را وصی تو کردانیدم و وزیر و خلیفه تو نمودم پس او
تو او را اعلام کن که سخن ترا میشنود پس من از نزد پروردگار خود علی را ندا کردم و این مطلب را با و رسانیدم
در حالتیکه در خانه خود بود و بمن مینگریست و سخن مرا میشنید پس علی بمن گفت یا رسول الله من قبول کردم
امر خدا را و فرمان برداری او مینمایم پس حقتعالی به ساکنین ملاء اعلی امر فرمود تا همگی بر علی سلام کردند
و علی جواب سلام ایشان را رد نمود پس من همه فرشتگان را دیدم که یکدیگر را بشارت میدادند به وصایت
و خلافت علی و بر هیچ ملائکه نگذشتم مگر اینکه بمن مبارکبادی میدادند و میگفتند ای محمد بحق آن
خدا اینکه ترا باحق مبعوث کرده و بسوی خلق فرستاده که جمیع ملائکه ها را خوشحالی و سرور تمام دست
داد بسبب وصایت و خلافت علی علیه السلام که خدای تعالی او را وصی و خلیفه خود کردانید و حاملان
عرش را دیدم که همگی سرهای خود را به پایین انداخته بزمین مینگریستند من بجبرئیل گفتم که بچه سبب بر
زمین نظر میکنند جواب داد که همگی از خدای تعالی اذن طلبیدند که در زیر زمین نظر بروی علی
ابن ابیطالب علیه السلام کنند اکنون همگی متوجه علی اند و بر روی او نظر میکنند و روی او میبینند و
چون از آسمان بزمین آمدم در آن صدد بودم که احوالات معراج و آنچه دیده و شنیده بودم بر علی بگویم
بر من سبقت کرد و آنچه که در معراج دیده و شنیده بودم همه را بر من خبر داد پس من دانستم که بر هیچ جا و
مقام قدم نزده ام و بر هیچ جا نرفته ام مگر اینکه حقتعالی همه آنها را به علی نموده و ظاهر ساخته و او را
بر آنها مطلع نموده بعد از آن ابن عباس گوید که من گفتم یا رسول الله مرا وصیتی کن که در دنیا و آخرت
دستگیر من باشد و باعث فوز و رستگاری من گردد فرمود علیک بحب علی ابن ابیطالب
یعنی بر تو باد که علی ابن ابیطالب را دوست داری قسم به آن خدایی که مرا باحق مبعوث کردانیده و برسالت

بسوی خلق فرستاده که آتش دوزخ خشمناکتر است بر دشمنان علی از کسانیکه اعتقاد دارند براینکه خدا
را فرزند هست ای پسر عباس اگر جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین اتفاق کنند بر دشمنی علی هر آینه خدا
تعالی همه ایشان را به آتش دوزخ عذاب خواهد کرد ابن عباس گوید عرض کردم یا رسول الله آیا کسی میباشد
که علی را با این قدر و منزلت دشمن دارد فرمود بلی قومی باشند که گمان کنند از امت منند و حال آنکه ایشان را
نصیبی از اسلام نیست و بدان ای ابن عباس نشانه دشمن داشتن علی اینست که غیر او را بر او تفضیل داده و
مقدم بر او میدارند و آگاه باش و یقین بدان که خدای تعالی هیچ پیغمبری گرامی تر از من نیافریده و هیچ وصی
را گرامی تر از علی نیافریده پس مخالفت کن با کسیکه مخالفت کند با علی و با چنین کس یاری و دوستی مکن ای پسر عباس
اگر خواهی که ملاقات کنی به خدای تعالی در حالتیکه از تو راضی باشد با طریقه و سلوک علی سلوک کن که شک
در حقیقت و ولایت علی کفر است بر خدا و ابن عباس گوید که بامداد همان شب که حضرت رسول را به معراج
بردند آن حضرت دلتنگ نشسته بود جهت آنکه کسی از آن حضرت باور نخواهد کند که بیک شب هفت آسمان
و ملاء اعلی را سیر کرده باشد و بر بهشت و جهنم مطلع شود که در این اثنا ابوجهل لعین بخدمت آن حضرت آمد و
در پیش آن بزرگوار نشست و گفت یا محمد بیا و بگو چیکه بر تازه که از خدای تو بتو رسیده و آن لعین این سخن
را از روی استهزا میگفت پس آن حضرت فرمود خبر تازه اینست که دوش مرا به بیت المقدس بردند ابوجهل
گفت در یک شب به بیت المقدس رفتی فرمود بلی ابوجهل گفت آنچه که بمن گفتی به قوم خود نیز بگو آن حضرت
آواز کرد که ای گروه بنی کعب ابن لوی پس همگی جمع شده عرض کردند چه میفرمایی فرمود بدانید که مرا دوش به
بیت المقدس بردند و باز آوردند ایشان تعجب بسیار نموده یکی دست خود را بر هم میزد و دیگری صفیر میکرد
و دیگران از مستضعفان که در ظاهر اظهار ایمان میکردند بالکلیه برگشتند و گفتند این دروغ گشاده است
ابوجهل گفت ای محمد اگر راست میگویی نشانه های بیت المقدس را بگو پس آن حضرت جمیع نشانه های آن را
بیان کرد و رسول خدا میفرمایند که نزدیک بود که بعضی از علامات و نشانه های آن بمن مشتبه شود که حقتعالی
امثال آن را بر من تصویر فرمود چنانکه من آن را میدیدم و بر قوم میگفتم و ایشان میگفتند که همه علامات
و نشانه های بیت المقدس را درست و راست میگوید تا اینکه گفتند از کاروان ما که بر راه شام میرفتند چه خبر
داری بهارا هم دیدی فرمود بلی ایشان را در فلان نام موضعی است از منازل شام گذاشتم و از ایشان اشتری
گم شده بود و به طلب آن در اطراف میگشتند و در میان ایشان قدحی آب بود و من تشنه بودم از ایشان
آب طلبیدم قدحی از آن آب بمن دادند و من آب را خورده قدح را خالی به ایشان رد کردم چون مراجعت کنند
این احوالات را از ایشان [illegible] بعد از آن فرمود که فلان کس و فلان کس بر
بالای اشتر [illegible] بود [illegible] ایشان از من برمید و فلان بیفتاد بر زمین چنانکه دستش شکست گفتند این
نیز علامت دیگر است کاروان را وصف کن که هر یک از ایشان در چه صفت و هیئت بود پس صفت ایشان
را فرد فرد بیان فرمود و وصف بعضی از ایشان که بر من مشتبه میشد حقتعالی مثال ایشان را در پیش
چشم من میاورد تا اینکه صفت ایشان گفتم که ایشان چندین نفرند و به حرورت که نام جایی است رسیده
اند و در پیش کاروان شتری هست خاکستری رنگ و بر او دو غراره نهاده اند و چون آفتاب طلوع کند ایشان
خواهند رسید پس گفتند این نیز علامت دیگر است پس منتظر بودند که آفتاب طلوع کند کاروان نمایان شد

حضرت را

حضرت را دروغ کو دانند چون وقت طلوع آفتاب شد یکی میگفت که آفتاب طلوع کرد دیگری گفت قسم بخدا
که اینک کاروان رسید و شتر خاکستر رنگ در پیش است و چون همه علامتها چنانکه فرموده بود در کاروان
دیدند گفتند واللهی که ما مثل و مانند محمد ندیده و نه شنیده ایم این سحر آشکار و روشن است و از
برای کثرت عناد و انکار آن قوم بود که حقتعالی در کلام خود فرموده که سبحان الذی اسری بعبده
لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی یعنی فرمود خدا که من محمد را به مسجد اقصی بردم در یک شب
و نه فرمود که به آسمان بردم زیرا که اگر در اول مرتبه میفرمود که به آسمان بردم تعجب و انکار قوم بیشتر و زیاده
تر میشد و در تکذیب آنحضرت زیاده مبالغه و کوشش میکردند فلهذا در اول این سوره فرمود که به مسجد
اقصی بردم و چون با علامات و نشانهای مذکوره به مسجد اقصی رفتن آنحضرت را تجویز و یقین کردند
پس حقتعالی حدیث معراج و او را به عرش نزدیک کردانیدن را در سورهٔ والنجم بیان فرمود که ما حبیب
خود محمد را به معراج بردیم و آیات و معجزات به او کرامت کردیم تا باعث هدایت خلق کردد مترجم میگوید
تا اینجا عبارات تفسیر فاضل کاشانی عالم ربانی المؤید بتوفیق الله تعالی والمستمسک بعروة سیدات الائمة
المعصومین سند العلماء و رکن الاتقیاء و عماد الملة والدین جناب شیخ فتح الله اعلی الله درجاته بود اما
مجلسی مرحوم اعلی الله مقامه در ذکر معراج آنحضرت در تفسیر وما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان
قاب قوسین او ادنی ذکر کرده یعنی محمد صلی الله علیه و آله سخن نمیگوید از هوا و خواهش نفس خود
نیست آنچه میگوید مگر وحی که فرستاده شده بر او تعلیم کرده او را ملکی که قوتهای سخت داشت و در
ظاهر و باطن کامل بود یعنی جبرئیل که صاحب عقل و قوت و متانت و با صورت نیکو بود پس درست ایستاد
بر همان صورت اصلی که خدا آفریده بود با نهایت جلال و شوکت و جبرئیل در افق اعلای آسمان بود در
هنگامی که آنحضرت او را بصورت اصلی خود دید پس جبرئیل خود را نزدیک آنحضرت او بخت تا بر آن
حضرت را زکوید پس میان آنحضرت و جبرئیل فاصله بقدر دو نیمه کمان بود بلکه نزدیکتر و بعد از این فاضل
مذکور اعلی الله مقامه کوید که بعضی گفته اند یعنی محمد صلی الله علیه و آله در مرتبه قرب معنوی بجناب
مقدس احدیت یا قرب صوری به عرش و مکان که اعلی مراتب عروج ممکنات نزدیک شد پس حقتعالی
بقرب ملاطفت و رحمت بر او نزدیک شد و او را مورد عنایات و الطاف خاصه خود کردانید مانند
دو کس که میان ایشان بقدر دو نیمه کمان دارد در مراتب قرب صوری که بیکدیگر نزدیک باشند مثل
دو نیمه کمان یا نزدیکتر و بسند معتبر در کتاب حیات القلوب مجلسی مرحوم از امام محمد باقر علیه السلام
مرویست یعنی میان آنجا که وحی الهی صادر میشد و کوش مبارک آنحضرت به قدر فاصله زه کمان بود از
چوب کمان یا نزدیکتر فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی فرستاد خدا بسوی بندهٔ خود آنچه که وحی
فرمود ایضا در کتاب حیات القلوب بسند معتبر مرویست که ابو حمزهٔ ثمالی از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام پرسید آیا وصف کرده میشود خدا با مکان و او را جایی و مکانی هست فرمود خدا از آن
بلندتر و پاکیزه تر است که مکان داشته باشد ابو حمزه گفت پس چرا پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله
را به آسمان برد فرمود برای اینکه به او بنماید ملکوت آسمانها را و آنچه که در آنهاست از عجایب صنع و

۳ الافق ا

بدایع خلق او ابو حمزه گفت پس چه معنی دارد ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی حضرت
فرمود یعنی رسول خدا نزدیک شد به حجابهای نور حقتعالی پس دید ملکوت آسمانها را پس او بخت
شد و نظر کرد بسوی زمین و ملکوت زمین را جمیعا از آن جا مشاهده نموده چنان گمان کرد که
زمین آنقدر به او نزدیک است مانند دو سر کمان یا نزدیکتر و بسند معتبر دیگر در خلاصة الاخبار
روایت میکنند که حبیب سجستانی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از تفسیر این آیه پرسید که ثم
دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی حضرت باقر علیه السلام فرمود ای حبیب یعنی نزدیک
شد بجناب حقتعالی بقرب معنوی پس بسیار نزدیک شد پس بود بقدر دو نیم کمان یا نزدیکتر پس خدا
وحی فرستاد به او در آن مکان رفیع آنچه خواست ایضا مجلسی مرحوم در حیات القلوب بسند
های معتبر روایت کرده است که یونس از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسید که خدا تبعالی
بچه سبب پیغمبر خود را به آسمان بالا برد و از آنجا بسدرة المنتهی و از آنجا به حجابهای نور برد و با او
گفت و خطابها کرد و حال آنکه خدا را مکانی نمیباشد حضرت فرمود که خدا را جا نمیباشد و نسبت او
بر جمیع مکانها یکی است و جاری نمیشود زمان بر او و لیکن حقتعالی خواست که مشرف کرداند بآن حضرت
ملائکه و جمیع ساکنین آسمانها را و کرامت دارد ایشان را بمشاهده جمال بی مثال آنحضرت و خواست
که بر آن حضرت بنماید از عجایب عظمت خود امری چند که بعد از فرود آمدن بر زمین خبر دهد به اهل
زمین تا ایمان ایشان زیاده کردد و چنان نبود که بالا بردن خدا آنحضرت را به آسمانها برای آن
باشد که خدا در آسمان بوده چنانکه مشبهان میگویند و خدا منزه است از اینچه آنها نسبت به او میدهند
و دیگر کتاب ینابیع المودة روایت کرده از عبد الله بن اسعد بن زرارهٔ انصاری که رسول خدا
فرمود چون در شب معراج شرفیاب قرب پروردکار خود شدم پس خدا تعالی سه چیز در خصوص
علی ابن ابیطالب بمن وحی نمود یکی آنکه علی سید الوصیین است دوم آنکه ولی المتقین است سیم آنکه
قائد الغر المحجلین است و بروایت امام رضا علیه السلام چهار چیز وحی نمود که چهارم اینکه علی یعسوب
الدین است ایضا در همان کتاب روایت کرده از ابی هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
چون مرا به معراج بردند جمیع انبیا به نزد من جمع شدند در محلی از آسمان پس خداوند تبارک و تعالی
بمن وحی کرد که بپرس از این انبیا که به چه چیز شما مبعوث به نبوت شدید پس جمیع ایشان گفتند مبعوث
شدیم بر شهادت دادن بر اینکه لا اله الا الله وحده و علی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی
ابن ابیطالب یعنی معبود بر حقی نیست مگر خداوندی که یکتا است و بر اقرار کردن بر پیغمبری تو و اقرار کردن
به ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام ایضا در همان کتاب در مودهٔ هشتم آن روایت کرده از
امیر المؤمنین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی من اسم ترا با اسم خود
نزدیک دیدم در چهار جا اول چون در شب معراج به بیت المقدس رسیدم در آنجا صخره بود و در
آن صخره یعنی در آن سنگ نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی وزیره یعنی
معبود بر حقی نیست مگر خداوند یکتا است و محمد رسول او است که مؤید کردم او را با علی که وزیر
او است دویم چون بسدرة المنتهی رسیدم یافتم در آن نوشته شده انی انا الله لا اله الا

حدیث معراج

انا وحدی محمد صفیی من خلقی ایدته بعلی وزیره ونصرته به یعنی بدرستیکه منم خداوند
برحق و نیست مگر من که یکتا و واحدم و محمد برگزیده من است از مخلوقات من مؤید کردم او را با علی که وزیر
اوست و نصرت دادم او را با علی **سیم** چون بعرش رب العالمین رسیدم یافتم در قائمه های عرش نوشته
شده انی انا الله لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلی وزیره ونصرته به یعنی بدرستیکه
منم خدا و خدائی نیست مگر من و محمد حبیب من است از مخلوقات من تایید کردم او را با علی که وزیر اوست و
نصرت دادم او را با علی **چهارم** چون به بهشت رسیدم یافتم که بدرهای بهشت نوشته شده لا اله
الا انا و محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلی وزیره ونصرته به یعنی خدائی نیست مگر من و محمد حبیب
من است از مخلوقات من تایید کردم او را با علی که وزیر اوست و نصرت دادم او را با علی علیه السلام
مجلسی مرحوم روایت میکند از کتاب معارج ابن بابویه اعلی الله مقامه که روایت کرده از جابر
انصاری که حضرت رسول فرمود چون شب معراج مرا بر آسمان هفتم بردند بر در هر آسمان دیدم که نوشته
بودند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین و چون به حجابهای نور رسیدم
دیدم همین کلمات را بر هر حجابی نوشته اند و چون بعرش رسیدم بر هر رکن عرش این کلمات را نوشته دیدم
و شیخ محمد ابن یعقوب کلینی در حدیث معتبر روایت کرده و مجلسی مرحوم نیز همین روایت را در حیات
القلوب روایت میکند که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و
آله چند مرتبه بمعراج رفت فرمود که دو مرتبه و مجلسی مرحوم چنین تحقیق کرده که ممکن است بوده که این
دو مرتبه در مکه واقع شده باشد و باقی یک صد و بیست مرتبه در مدینه واقع شده باشد و یا اینکه
معراج آن حضرت بعرش دو مرتبه بوده باشد و باقی معراجهایش بر آسمان شده باشد یا اینکه معراج جسمانی
آن حضرت دو مرتبه باشد و باقی معراجهای روحانی والله یعلم و **بسند** صحیح دیگر از حضرت صادق
روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون حقتعالی در شب معراج مرا بملکوت اعلی بردا
عقب حجاب من وحیها فرمود که ملکی در میان ما بود از جمله آن وحیها این بود که فرمود یا محمد هر کس ولی
و دوست مرا ذلیل کرد اند چنان است که با من محاربه کرده و هر کس با من محاربه کند من با او محاربه میکنم من
گفتم ای پروردگار من کیست ولی تو فرمود هر کس که ایمان او و دوستی تو و امامان از فرزندان شما را
و ایشان را امام خود داند پس او ولی من است و در **کتاب ابواب الجنان** روایت شده که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج توجه را دیدم که لبهای ایشان را بمقراض آتشین
میبریدند گفتم یا جبرئیل این جماعت کیستند گفت که خطیبان امت تواند یعنی واعظان امت تواند که مردمان
را به عمل صالح امر میکنند و خود بآن عمل نمیکنند و در **کتاب شهاب ثاقب** روایت کرده که این
حدیث متفق علیه علماء شیعه و سنی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود چون در شب معراج
بمقام قاب قوسین او ادنی رسیدم هول و خوف قرب الهی مرا بنوعی گرفت که نزدیک بود بدن من متلاشی گردد
معدوم شوم که در این حال از جانب رب العزة خطاب مستطاب مرحمتی بمن رسید که کدام کس را در زمین
خلیفه گذاشتی در جای خود عرض کردم بهترین و فاضلترین امت خود علی ابن ابی طالب را وصی خود که
از جناب اقدس باری تعالی بمن رسید که تو صدای و لهجه علی ابن ابیطالب بود پس عرض کردم الهی صلای

حدیث معراج

علی را میشنوم حضرت اقدس تعالی فرمود یا محمد اطلعت علی سمواتی وارضی فما وجدت احدا
احب الی والیک من علی ابن ابیطالب فخاطبتک بلسانه و لهجته کی یطمئن قلبک یعنی یا
محمد مطلع شدم بر آسمانهای خود و زمین خود پس نیافتم احدی را که محبوب تر باشد بر من و بر تو از
علی ابن ابی طالب پس خطاب کردم بر تو بزبان و لهجه علی ابن ابیطالب تا اینکه قلب تو مطمئن و آرام باشد
و فرمود رسول خدا که هول و اضطراب من زایل شده آرام گرفتم **و در کتاب غایة المرام** در باب
اول در حدیث سیزدهم آن باب ابوالحسن الفقیه از طریق مخالفین باسناد خود شان از سلمان فارسی
و ابن عباس روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که در شب معراج چون مرا بمقام قاب
قوسین او ادنی که بنای آن مقام از دو کوه عقیق است رسیدم و حقتعالی با من راز گفت خطاب رسید
که یا احمد ترا و علی را از نور خود آفریدم و این دو کوه را از نور روی علی آفریدم و بعزت و جلال خود سوگند
که آفریدم این دو کوه را تا نشانه باشد میان بندگان و با آنها معلوم کنم کسی را که ایمان آورده است و سوگند
یاد کردم بعزت خود که دوزخ را حرام کنم بر بدن کسیکه با او عقیق باشد بشرط اینکه از دوستان علی باشد
و او را ولی من داند **مترجم میگوید** که چه خوب گفته اند ربوبیة کادت تکون ولم تکن فهم
دون باریهم و فوق البریة یعنی در محمد و آل اطهارش نزدیک بود که مرتبه باشد مثل ربوبیت و این
مرتبه ربوبیت در ایشان علیهم السلام نشد پس آن بزرگواران در ربوبیت خدا از خدا ادون و پائین
اند و ربوبیت مخصوص ذات اقدس الهی است ولیکن از جمیع مخلوقات فوق و بالا اند در شأن و رتبه
و در کتاب بحر الاسرار السنیه نقل کرده از مناقب خوارزمی که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله سؤال کردند یا رسول الله در شب معراج پروردگار تو بچه زبان و کدام لغت ترا مخاطب فرمود گفت
مخاطبه نمود با من پروردگار من بازبان علی ابن ابی طالب و ملهم نمود مرا این که عرض کردم ای پروردگار
من تو با من مخاطبه میفرمائی یا اینکه علی ابن ابیطالب پس فرمود پروردگار من که یا احمد انا شیء لا کا
لاشیاء یعنی من شیئی هستم نه مثل سایر اشیاء و لا اقاس بالناس و لا اوصف بالاشیاء خلقتک
من نوری و خلقت علیا من نورک یعنی و قیاس کرده نمیشوم با مخلوق و وصف کرده نمیشوم باشیاء
خلق کردم ترا از نور خود و خلق کردم علی را از نور تو فاطلعت علی سرائر و خفیات قلبک فما
وجدت فی قلبک احب الیک من علی ابن ابیطالب فخاطبتک بلسانه کی یطمئن
قلبک یعنی پس مطلع شدم بر اسرار و مخفیات قلب تو و نیافتم در قلب تو محبوب تر بتو از علی ابن ابیطالب
پس مخاطبه کردم با تو بزبان و لهجه علی ابن ابیطالب **و مجلسی مرحوم** در کتاب حق الیقین در بیان
معجزات حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته که احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند
بر اینکه معراج آن حضرت با بدن شریفش بود نه با روح بی بدن و در بیداری بود نه در خواب و در میان
قدمای علماء شیعه در این خصوص شبهه و اختلافی نبود چنانکه ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
تصریح بر این مطلب کرده اند و اتفاقی است که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از
هجرت بمدینه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی از علما قائل شده که معراج آن حضرت مکرر واقع شده
ابن بابویه و صفار و دیگران از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حقتعالی پیغمبر خود حضرت

حدیث معراج

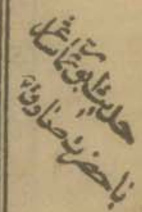
رسول را صد و بیست و چهار مرتبه به آسمان بردند و در هر مرتبه در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و
سایر ائمه علیهم السلام زیاده از سایر واجبات تاکید و مبالغه فرمود و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود از شیعیان ما نیست کسیکه یکی از چهار چیز را انکار کند
اول معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله دوم سؤال قبر سیم آفریده شدن بهشت و دوزخ
چهارم شفاعت حضرت رسول و اولاد طاهرین او را و در حدیث موثق از حضرت رضا علیه
السلام روایت کرده که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده است رسول خدا را ایضاً مجلسی
مرحوم در کتاب حیات القلوب روایت کرده بسند معتبر از امام زاده عبد العظیم علیه السلام و او از
امام محمد تقی علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در وزیر من و فاطمه بخدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم دیدیم که آنحضرت بسیار میگریست من گفتم پدر و مادرم فدای
تو باد یا رسول الله چه چیز باعث گریه تو شده فرمود یا علی شبیکه مرا به آسمان بردند زنهای چند
از امت خود دیدم که در شدت عذاب اند و من برای ایشان گریه میکنم پس فرمود زنی را دیدم که او
را بزبانش آویخته بودند و حمیم جهنم را بحلقش میریختند و زنی را دیدم که به پستانها آویخته اند و زنی
را دیدم که گوشت بدن خود را میخورد و آتش در زیرش شعله میکشید و زنی را دیدم که پاهایش را
به دستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر او مسلط کرده بودند و زنی را دیدم که کور و کر و
لال بود و در تابوت آتش او را کرده بودند و مغز سرش از بینی او بیرون میشد و
بدنش از خوره و پیسی پاره پاره میشد و زنی را دیدم که بر پاها آویخته بودند بر تنور آتشین و زنی
را دیدم که گوشت بدن او را از پیش و پس به مقراضهای آتشین می بریدند و زنی را دیدم که رو
و دستهایش را میسوختند و روده های خود را میخورد و زنی را دیدم که سرش سر خوک بود و بدنش
بدن خر و بر او هزار هزار نوع عذاب میکردند و زنی را دیدم بر صورت سگ و آتش را بدبرش
داخل میکردند چنانکه آتش از دهانش بیرون میآمد و ملائکه عذاب سر و بدنش را با گرزهای
آتش میکوبیدند پس فاطمه گفت ای حبیب من و ای نور دیده من خبر ده مرا که عمل و سیرت این
زنها چه بود که حق تعالی این انواع عذاب را بر ایشان مسلط کرده حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود ای دختر گرامی آن زنی که از مویش آویخته بودند موی خود را از مردان نامحرم نمیپوشید
و آن را که بزبان آویخته بودند شوهر خود را بازبان آزار و اذیت میکرد و آن زنی را که بر پستان
آویخته بودند شوهر خود را از مجامعت مانع میشد از جماع کردن با او و آن را که بر پاها آویخته
بودند از خانه شوهرش بی اذن و رخصت بیرون میشد و آن زنی که گوشت بدن خود را میخورد بدن
خود را برای نامحرم زینت میداد و آن زنی که دستهایش را بر پاهایش بسته بودند غسل جنابت و حیض
نمیکرد و بدن و لباس خود را شسته و پاک نمیکرد و از نجاسات شرعیه و نماز را سبک میشمرد و آن
زنی که کور و کر و لال بود از زنا فرزند بهم رسانیده و بگردن شوهرش میانداخت و آن زنی که
گوشت بدنش را مقراض میکردند خود را بر مردان نامحرم میمود و بدن خود را از نامحرمان نمی
پوشید تا ببرا او رغبت نمایند و آن زنی که روی و بدنش را میسوختند و روده های خود را میخورد

حدیث معراج

قوادی و مساحقه میکرد یعنی مرد و زن را بحرام بهمدیگر میرسانیده مرتکب زنا کند و آن زنی که سرش سر
خوک و بدنش بدن خر بود آنکه سخن چینی و دروغگو بود و آن زنی که بصورت سگ بود و آتش بر
دبرش میکردند و از دهانش بیرون میشد او خواننده گی و نوحه گری و حسود بوده بعد از آن حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود وای بر حال زنیکه شوهر خود را بخشم آورد و خوشا بر حال
زنیکه شوهر خود را خوشحال و راضی نماید ایضاً فاضل مرحوم در همان کتاب بسند معتبر از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که روزی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام احوال
شخصی را از اصحاب خود پرسید گفت بیمار است پس آن حضرت بعیادت او رفت و او را نزدیک بمردن
یافت بر او فرمود که ظن خود را بر پروردگار خود نیکو کن آن گفت ظن من بر پروردگار خود خوب است
و لیکن غم دختران دارم حضرت فرمود آن خدا ایرا که برای زیاده و مضاعف کردانیدن حسنات و محو
نمودن سیئات خود امید داری برای اصلاح حال دختران خود نیز بر او امید وار باش برای آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون بسدرة المنتهی رسیدم دیدم که از بعضی شاخ
های درخت سدرة المنتهی پستانها آویخته شده و از بعض آن پستانها شیر میریخت و از بعضی عسل و از بعضی
روغن و از بعضی چیزی شبیه بآرد میریخته میشد و از بعضی شاخها هایش جامه ها و از بعض مثل
میوه سدر فرو میریخت پس در خاطر خود گرفتم که آیا اینها در کجا قرار میگیرند و در آن وقت جبرئیل نزد
من نبود که از او سؤال کنم زیرا که او در مقام خود مانده بود و من از او در گذشته بودم پس حق
تعالی مرا ندا کرده فرمود یا محمد اینها غذای دختران و پسران امت تواست پس بگو بپدران دختران که دل
تنگ نباشند برای پریشانی احوال دختران خود زیرا که چنانکه ایشان را آفریده ام روزی ایشان را نیز به
ایشان میرسانم ایضاً فاضل مرحوم در همان کتاب روایت میکند و کذا شیخ طوسی اعلی الله مقامه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرموده که چون مرا به آسمان بردند و داخل بهشت شدم در آنجا قصری دیدم از یاقوت سرخ که از بیرونش
اندرونش را میتوان دید از کثرت روشنی و نور و صفای آن و در آن قصر دو قبه بود یکی از مروارید و
دیگری از زبرجد گفتم ای جبرئیل این قصرها از کیست گفت از برای کسی است که سخن نیکو گوید و پیوسته
روزه باشد طعام بسیار بخوراند و در شبها بعبادت ایستد وقتیکه مردم در خواب باشند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گوید عرض کردم یا رسول الله از امت تو کسی هست که طاقت و قوت بر این عباد تها داشته
باشد فرمود یا علی سخن نیکو آنست که بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ
و پیوسته روزه داشتن عبارت است از روزه گرفتن ماه رمضان المبارک و طعام بسیار خورانیدن
عبارت است از اینکه برای عیال و واجب النفقه خود انقدر سعی و تحصیل روزی ایشان را کند که ایشان
محتاج بدیگران نباشند و نماز کردن در شبهای آنست که نماز خفتن را بگذارد در وقتیکه یهود و نصاری
و سایر کفار در خواب باشند مترجم میگوید که احوالات معراج حضرت رسول صلی الله علیه و آله
را با این حدیث شریف ختم نمودم امید که خداوند بنور و رحیم خاتمه کار ما را در بهشت قرین آن بزرگوار
فرماید مترجم میگوید که در سنه یک هزار و سیصد و پانزدهم بزیارت حضرت امام ثامن و ضامن

زیارت مؤلف در قم قبر علی ابن الحسین بن بابویه رحمه

علی ابن موسی الرضا علیه السلام مشرف شده تا اینکه وارد دار المؤمنین قم شدم و در آنجا به زیارت قبور
علماء عظام و فقهای عالیمقام مشرف شدم از آنجمله روزی بمقبره شیخ بزرگوار شیخ علی ابن الحسین ابن بابویه قمی اعلی
الله درجته رفته زیارتش نموده در سمت سرش در حرم مکتوبی دیدم که صورت نسخه مکتوبی بود که حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام بادست خط مبارک خود بآن مرحوم نوشته بود خیلی خوشحال شدم
پس همه عبارات مکتوب شریف آن حضرت را من البدو الی الختم بر همین کتاب کشکول النور نوشتم تا شأن
علما بر همه کس واضح و معلوم گردد و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین والعاقبة للمتقین والجنة للموحدین والنار للملحدین ولا عدوان الا علی الظالمین
ولا اله الا هو احسن الخالقین والصلوٰة علی خیر خلقه محمد و عترته الطاهرین اما بعد
اوصیك یا شیخی و معتمدی و فقیهی یا ابا الحسن علی ابن الحسین القمی وفقك الله لمرضاته
وجعل من صلبك اولادا صالحین برحمته بتقوی الله واقامة الصلوٰة وایتاء الزکوٰة
فانه لا تقبل الصلوٰة من مانعی الزکوٰة واوصیك بمغفرة الذنب وکظم الغیظ وصلة
الرحم ومواساة الاخوان والسعی فی حوائجهم فی العسر والیسر والعلم عند الجهل والتفقه
فی الدین والتثبت فی الامور والتعاهد للقرآن وحسن الخلق والامر بالمعروف والنهی
عن المنکر قال الله عز وجل لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بین الناس واجتناب الفواحش کلها وعلیك بصلوٰة اللیل فان النبی صلی الله علیه
وآله اوصی علیا فقال یا علی علیك بصلوٰة اللیل ثلثا ومن استخف بصلوٰة اللیل فلیس
منا فاعمل وصیتی وامر جمیع شیعتی حتی یعملوا علیها وعلیك بالصبر وانتظار الفرج
قال النبی صلی الله علیه وآله افضل اعمال امتی انتظار الفرج ولا یزال شیعتنا فی حزن
حتی یظهر ولدی الذی بشر به النبی صلی الله علیه وآله انه یملأ الارض عدلا وقسطا
کما ملئت ظلما وجورا فاصبر یا شیخی وامر جمیع شیعتی فی الصبر فان الارض لله یورثها
من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین والسلام علیك وعلی جمیع شیعتنا ورحمة
الله وبرکاته وحسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر پس مضامین عالیه این
مکتوب شریف باید بر و تفکر تام متوجه باید شد که حجة الله علی العالمین چگونه وصیت بر عمل فرموده
و بدون عمل راه نجات و خلاص را از عقبات هایله روز جزا نتوان پیمود و بمقامات عاملین صالحین
بمحض قول بلا عمل نتوان رسید در اکثر کتب مقاتل از آن جمله در کتاب مفتاح الجنة روایت شده
که ابو عمار مرد شاعری بود و مکرر بخدمت حضرت صادق علیه السلام میآمد روزی آنحضرت
فرمود یا ابا عمار شعر چندی در مرثیه جدم امام حسین علیه السلام انشاء کن ابو عمار با حزن
و اندوه شروع بمرثیه آن حضرت کرد و جناب صادق علیه السلام گریست تا آنکه صدای گریه
و ناله از خانه آنحضرت بلند شد حضرت فرمود یا ابا عمار بر روش و قاعده که شیعیان در پیش
خود شان نوحه میکنند بخوان ابو عمار بقراری که شیعیان نوحه میکنند نوحه کرد و بر گریه آن
حضرت افزود و صدای گریه مخدرات حرم محترم بلند شد ابو عمار میگوید چون از نوحه فارغ شدم



حسن شه مرد

حدیث ابو عمار شاعر

[illegible] فرمود هر که شعری در مرثیه جدم حسین بگوید و پنجاه کس را بگریاند بهشت برای او واجب میشود
حضرت تنزل فرمود تا اینکه فرمود هر کس یك نفر را بگریاند بهشت او را واجب میشود یا خود بگرید
[illegible] بهشت او را واجب میشود تا گریه اش نیاید خود را بحالت گریه بدارد بهشت او را واجب میشود و [illegible]
آنحضرت فرمود که هیچ گریه در نزد خدا بتعالی پسندیده تر نیست از گریه بر حسین و هر کس بآن مظلوم
بگرید بنیکی وصله کرده و یاری نموده بحضرت فاطمه زهرا و جمیع چشمها در روز قیامت گریان میباشد
مگر چشمی که بر حسین گریه کند فی اکثر کتب المعتبرة قال موسی فی مناجاته رب لم فضلت
امة محمد صلی الله علیه وآله علی سایر الامم قال الله تعالی لعشرة خصال قال وما تلك
الخصال التی یعملونها حتی امر بنی اسرائیل یعملونها قال الله تعالی الصلوٰة والصوم والزکوٰة
والخمس والحج والجهاد والقرآن والعلم والجماعة والعاشوراء حرره لبیت که چون حضرت موسی
در طور مناجات کرد که یارب چرا امت پیغمبر آخر الزمان را بسایر امتها فضیلت داده خدا وحی کرد که بجهت
ده چیز که یکی از آنها عاشوراست و عاشورا عبارت است از گریه و عزاداری جگر گوشه خاتم انبیاء حسین شهید
کربلا پس حضرت موسی احوالات شهادت حسین و فضیلت گریه و عزاداری آن مظلوم را به بنی اسرائیل خبر داد
پس بنی اسرائیل مقرر کردند که بعد از هر نماز صبح بعوض تعقیب و دعا مشغول عزاداری و گریه شهدای کربلا
میکردیدند پس روزی از قضا یکمرد و زن مشغول گریه و عزا بودند مرد پیش از زنش فارغ شده تنور را آتش کرد و زن
را خبر دار کرد که بعد از فراغ نان بپزد لیکن آن زن را آن روز رقت بسیار دست داده زیاده از هر روز
گریه و زاری نمود و ایشان پسری کوچکی داشتند از خواب بیدار شده مادر و پدرش را ندیده با چشم خواب
آلود خواست که از خانه بیرون شود ناگاه بتنور پر آتش فتاده سوخت و تمام شد چون زن فارغ شده بر سر
تنور آمد دید پسرش بتنور افتاده و سوخته است چنان نعره کشید که جمیع همسایگان او خبردار شده بسر
تنور جمع شده پسر را سوخته دیده با مادرش مشغول گریه و فغان گردیدند شوهرش مطلع شده زنش
را با ملایمت و مهربانی تمام امر بصبر و یاد آوردن مصیبتهای کربلا میکرد بزن آرام و قرار نمیگرفت تا اینکه
با حالت گریه و زاری و یاد آوری شهیدان کربلا بگوشه خانه رفته بسیار گریست دست نیاز بدرگاه
خدا و ند چاره ساز برداشته براین قرار مناجات کرد که خدایا بحق حسین و فرزندان او غریب بیکس علی
اصغر و اولاد و اصحاب آن غریب سوخته جگر یا بده پسر مرا بمن برسانی و بحق اطراحه و پدر و مادر و برادر
حسین که مرا از غم و داغ پسر برهانی زن در راز و نیاز و سوز و گداز بود که ناگاه پسر از میان آتش سوزان
تنور شکفته و خندان بیرون افتاد و میگفت ای مادر و ای پدر و ای زنان همگی شاهد باشید و
بدانید که من افتادم در حضرت پس مادرش بی اختیار دویده پسر را بآغوش کشیده از لب و دو بیها او بوسیده
گفت ای نور چشم و آرام دل بیقرارم احوالات خود را بگو گفت ای مادر چون به تنور افتاده و سوختم روح
مرا بخدمت آقا حسین علیه السلام بردند چون آنحضرت مرا دید التفات و مرحمت بسیار نموده فرمود
این پسر را بمادرش رسانید تا گریه نکند چون که مادرش خداوند عالم را بمن قسم داده خدا او را این
بخشیده است پس ملك الموت روح مرا بجسد داخل کرده و بکنار گذاشت از برکت حسین مظلوم پس
بعد از آن اتفاق هر روز به سر آن پسر جمع شده تعزیه داری و گریه و زاری بحسین علیه السلام میکردند

ص ٨٠

تا حیوة داشتند و بقانالان آنحضرت نمی‌کردند مترجم میگوید فدای رحم و مروت تو باشم چه که واضح نشدی که مادر پسر سوخته گریان و نالان بماند پس عنیدام که چه سر تی داشت که واضح شدی که رباب مادر علی اصغر و ام لیلا مادر علی اکبر تا حیوة داشتند گریان و نالان ماندند حتی همین رباب بعد از مراجعت بمدینه هیچ لباس بر بدن نپوشید و همیشه در آفتاب نشسته سایه نیامد روز و شب میگریست هر چه میگفتند بیچاره باری لباس بپوش و در سایه گریه کن جواب میگفت مرا مذمت نکنید چه طور لباس بپوشم که با این چشمهای خودم دیدم که تن ناز پرورد آقا خودم حسین را عریان کرده بودند و چه طور بسایه بیایم که نعش پاره پاره عزیز زهرا را دیدم که در پیش آفتاب افکنده بودند نه غسل و نه کفن و نه حنوط و نه قبری برای او نه اولک نکردند بلکه غسلش خون جراحاتش بود و کفنش دو نوع بود یکی شعاع آفتاب و یکی غبار خاک کربلا و بدنه محاسن اغشته بخون سرش و تابوت و قرش نوک نیزه های دشمنان الخ در کتاب جمرة الفواد از کتاب روضة الواعظین نقل شده که جناب عالم ربانی و فاضل صمدانی آقا باقر بهبهانی اعلی الله مقامه شبی حضرت امام حسین علیه السلام را در خواب دید و مسائل بسیاری پرسید از آن جمله پرسید که چه میفرمائی در حق کسیکه در تربت کربلا دفن شود آیا از او سؤال قبر میشود یا نه حضرت فرمود کدام ملک را جرئت آن دارد که از مجاورین و دفن شده گان خاک من سؤال بکند بعد از آن میگوید سؤال کردم فدایت شوم جناب شما دفن در نجف الاشرف را بهتر میدانید یا دفن در کربلا را فرمود هر یک را یک جهتی هست هر که در نجف دفن شود در روز قیامت مبعوث میشود بجوع جمیع و ملاحظه حساب مردم میکند اما هر که در کربلا مدفون شود جبرئیل پر خود را میزند از چهار فرسخ تا چهار فرسخ تا هفت طبقه زمین بوم بدارد با هر چیکه در او هست برداشته داخل بهشت میکند و فرمود مگر این حدیث را نشنیده که الجنة طیبة لا یدخلها الا الطیب یعنی بهشت پاک است داخل نمیشود بان مگر پاک مترجم میگوید از فحوای حدیث صدق اثر معلوم میگردد که دفن شدگان تربت طاهره همه پاک اند و در خاک پاک اند پس همه داخل پاک یعنی بهشت می‌شود و در حدیث دیگر است که ارفع و اشرف مکانهای بهشت تربت طاهره امام حسین است و نور آن تربت جمیع بهشت را منور و با عطرش همه اینها و فواکه بهشت معطر میشود

کتبت هذه الاحادیث من کتاب

ارشاد القلوب للعالم الفاضل العامل الورع التقی الشیخ ابو محمد الحسن بن ابی الحسن بن محمد دیلمی قدس سره و رفع الله درجته فی باب الحادی و الخمسین منه عن جعفر بن محمد علیه السلام یقول المؤمن اکرم علی الله ان یمر علیه اربعون یوما لا یمحصه الله فیها من ذنوبه وان الخدش و الارش و انقطاع الشسع و اختلاج العین و اشباه ذلک لیمحص بِهِ وَلِیّنَا مِنْ ذُنُوبِهِ وَاَنْ یَغْتَمّ لا یَدْرِی مَا وَجْهُهُ وفیه عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان فی جهنم لوادیا یستغیث منه اهل النار کل یوم سبعین الف مرة و فی ذلک الوادی بیت من النار و فی ذلک البیت جب من النار و فی ذلک الجب تابوت من

قوله لا یمحصه الله ای لا یطهره ... الشسع ما یشد به النعل ... الجب بمعنی البئر

ص ٨١

النار و فی ذلک التابوت حیة لها الف ناب کل ناب الف ذراع قال رجل قلت یا رسول الله لمن یکون هذه العذاب قال لشارب الخمر من اهل القرآن و تارک الصلوة وفیه عنه صلی الله علیه و آله جائنی جبرئیل متغیر اللون فقلت یا جبرئیل مالی اریک متغیر اللون قال اطلعت فی النار فرایت وادیا فی جهنم یغلی فقلت یا مالک لمن هذا فقال لثلاث انفر للمحتکرین والمدمنین للخمر والقوادین وفیه عنه صلی الله علیه و آله اذا کان یوم القیمة نادی مناد این اعدائی فیقول جبرئیل یا رب اعدائک کثیر فای اعدائک تنادی فیقول عز وجل این اصحاب الخمر این الذین یبیتون سکاری این الذین کانوا یستحلون فروج المحارم فیقرنهم مع القیاصین ایضا فیه عنه صلی الله علیه و آله ایما امرأة وضعت بتزویج فاسق وهی منافقة وجلست فی النار و اذا ماتت فتح فی قبرها سبعون بابا من العذاب وان قالت لا اله الا الله لعنها کل ملک بین السماء والارض وغضب الله علیها فی الدنیا والآخرة وکتب الله علیها فی کل یوم ولیلة سبعین خطیئة ایضا فیه قال رسول صلی الله علیه و آله من زوج کریمته بفاسق نزل علیه کل یوم الف لعنة و لا یصعد له عمل الی السماء و لا یستجاب له دعائه و لا یقبل منه صرف و لا عدل وقال صلی الله علیه و آله ایما امرأة وهبت صداقها لزوجها فلها بکل مثقال ذهب کاجر عتق رقبة ایضا فیه قال رسول صلی الله علیه و آله ایما امرأة کتمت ستر زوجها فلم تطلع علیه احدا فهی فی درجات الحور العین فان کان ای زوجها فی غیر طاعة الله فلا یحل لها ان تکتم ایضا فیه قال رسول صلی الله علیه و آله من شهد نکاح امرأة مسلمة کان خاتضا فی رحمة الله وله ثواب الف شهید وکان له بکل خطوة یخطوها ثواب نبی وکتب الله تعالی بکل کلمة یتکلمها عبادة سنة و لا یرجع الا مغفورا له ومن سعی فیما بینهما وکان دلیلا اعطاه الله بکل شعرة علی بدنه مدینة فی الجنة وزوجه الف حوراء وکانما اشتری اسراء امة محمد صلی الله علیه و آله واعتقهم وان مات ذاهبا و جائیا مات شهیدا ایضا فیه قال علیه السلام لا تدخل الملائکة بیتا فیه خمر او دف او طنبور او نرد و لا یستجاب دعائهم و یرفع الله عنهم البرکة ایضا فیه قال علیه السلام ایما امرأة اطاعت زوجها وهو شارب الخمر کان لها من الخطایا بعدد نجوم السماء وکل مولود یلد منه فهو نجس و لا یقبل الله منها صرفا و لا عدلا حتی یموت زوجها او تخلع عن نفسها ایضا فیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله المرأة الصالحة خیر من الف رجل غیر صالح وایما امرأة خدمت زوجها سبعة ایام اغلق الله عنها سبعة ابواب النار وفتح لها ثمانیة ابواب الجنة تدخل من ایها شاءت وقال من ضرب امرأة بغیر حق فانا خصمه یوم القیمة لا تضربوا نسائکم فمن ضربهن بغیر حق فقد عصی الله ورسوله وقال من تزوج امرأة بجمالها جعل الله جمالها وبالا علیه وقال صلی الله علیه و آله ما من امرأة تسقی زوجها شربة ماء الا کان خیرا لها من عبادة سنة صیام نهارها وقیام لیلها و بنی الله لها بکل شربة تسقی زوجها مدینة فی الجنة و غفر لها ستین خطیئة وقال صلی الله علیه و آله ثلاث من النساء یرفع الله عنهن عذاب القبر ویکون حشرهن مع فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله امرأة صبرت علی غیرة زوجها و امرأة

جبر

في بعض احوالات اهل القبور

صبرت على سوء خلق زوجها وامرئة وهبت صداقها لزوجها ويعطي الله تعالى لكل واحدة منهن ثواب الف شهيد ويكتب لكل واحدة منهن عبادة سنة **ايضا فيه** عن امير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله من ودع جارية ماء او غاوية نار فلم اجتنم البتة **ايضا فيه** عن امير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله ما من احد مر بمقبرة الا واهل المقبرة يقولون يا غافل لو علمت ما علمنا الذاب لحمك عن جسدك **و قال ايضا** من ضحك على جنازة اهانه الله يوم القيمة على رؤس الخلائق ولا يستجاب دعائه ومن ضحك في المقبرة رجع وعليه من الوزر مثل جبل احد ومن ترحم عليهم نجى من النار **و قال ايضا** اذا تصدق الرجل بنية الميت امر الله جبرئيل ان يحمل على قبره سبعين الف ملك في يد كل ملك طبق من نور فيحملون على قبره ويقولون السلام عليك يا ولي الله هذه هدية فلان ابن فلان اليك فيتلألأ قبره واعطاه الله الف مدينة في الجنة وزوجه الف حوراء والبسه الف حلة وقضى له الف حاجة **و قال ايضا** اذا قرء المؤمن اية الكرسي وجعل ثواب قرائته لاهل القبور جعل الله تعالى من كل حرف ملكا يسبح له الى يوم القيمة **و قال ايضا** اذا مات شارب الخمر عرج بروحه الى السماء السابعة ومعه الحفظة يقولون ربنا عبدك فلان مات وهو سكران فيقول الله تعالى ارجعا الى قبره والعناه الى يوم القيمة **و قال ايضا** صلى الله عليه واله اذا مات ولي الله عرج بروحه الى السماء السابعة والحفظة معه فيقولون ربنا عبدك فلان مات فيقول الله عز وجل ارجعا الى قبره واكتبا له الحسنات الى يوم القيمة **و قال ايضا** صلى الله عليه واله من مات وميراثه الدفاتر والمحابر وجبت له الجنة اقول الدفاتر الصحائف والكتب والمحابر جمع محبرة وهو الخط المكتوب بالسواد وغيره **و قال ايضا** لا تسبوا الدنيا فنعم المطية للمؤمن عليها يبلغ الخير وبها ينجو من الشر انه اذا قال العبد لعن الله الدنيا قالت الدنيا لعن الله اعصانا لربه

في بعض اجناس الذنوب والكبائر

فيه عن ابي عبد الله عليه السلام من زنا خرج من الايمان ومن شرب الخمر خرج من الايمان ومن افطر يوما من شهر رمضان خرج من الايمان **ايضا فيه** عن موسى بن جعفر عليه السلام قال دخل عمرو ابن عبيد على ابي عبد الله عليه السلام فلما سلم عليه جلس تلا هذه الاية الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش وامسك فقال له ابو عبد الله عليه السلام ما امسكك فقال احب ان اعرف الكبائر من كتاب الله عز وجل فقال نعم يا عمرو واكبر الكبائر **الشرك** بالله عز وجل قال الله تعالى ومن يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة **و بعده اليأس** من روح الله عز وجل قال الله تعالى ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون **ثم الامن** من مكر الله عز وجل قال الله تعالى فلا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون يجازيهم بمكرهم له **و منها عقوق الوالدين** لان الله جعل العاق جبارا شقيا **و قتل النفس** التي حرم الله الا بالحق قال الله تعالى جزائه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه واعد له جهنم وساءت مصيرا **و قذف المحصنات** قال الله تعالى لعنوا في الدنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم **و اكل مال اليتيم** قال الله تعالى انما ياكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا **و الفرار من الزحف** قال

في المعاصي الكبائر

في ذم الغضب اجمالا

الله تعالى ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا الى فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصير **و اكل الربوا** قال الله تعالى الذين ياكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس **و السحر** قال الله تعالى ولقد علموا لمن اشتريه ما له في الاخرة من خلاق **و الزنا** قال الله تعالى ومن يفعل ذلك يلق اثاما يضاعف له العذاب ويخلد فيه مهانا **و اليمين الغموس الفاجرة** قال الله تعالى الذين يشترون بعهد الله ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم في الاخرة **و الغلول** اي الحقد الخائن قال الله تعالى ومن يغلل يأت بما غل يوم القيمة **و منع الزكوة المفروضة** قال الله تعالى يوم يحمى عليها في نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم **و شهادة الزور** وكتمان الشهادة قال الله تعالى ومن يكتمها فانه اثم قلبه **و شرب الخمر** لان الله تعالى نهى عنه كما نهى عن عبادة الاوثان **و ترك الصلوة** او شيء مما فرض الله تعالى لان رسول الله صلى الله عليه واله قال من ترك الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمة الله وذمة رسول الله صلى الله عليه واله **و نقض العهد** **و قطيعة الرحم** قال الله تعالى اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار قال فخرج عمرو وله صراخ من بكائه وهو يقول هلك من قال برأيه ونازعكم في الفضل والعلم

في ذم الغضب اجمالا

فيه قال صلى الله عليه واله الغضب يفسد الايمان كما يفسد الخل العسل و قال ابو عبد الله عليه السلام الغضب مفتاح كل شر و قال النبي صلى الله عليه واله من كف نفسه عن اعراض المسلمين اقال الله تعالى عثرته يوم القيمة ومن كف غضبه عن الناس كف الله تعالى عنه عذاب يوم القيمة و قال ان في جهنم لواديا للمتكبرين يقال له سقر وعلى نسخة اخرى سعير فشكى الى الله من شدة حره وسئله ان ياذن له ان يتنفس فتنفس فاحرق جهنم

في ذم الكذب

فيه عن ابي جعفر عليه السلام قال كان علي بن الحسين عليه السلام يقول لولده اتقوا الكذب الصغير منه والكبير في كل جد وهزل فان الرجل اذا كذب في الصغير اجترى على الكبير اما علمتم ان رسول الله صلى الله عليه واله قال لا يزال العبد يصدق حتى يكتبه الله عز وجل صادقا ولا يزال العبد يكذب حتى يكتبه الله كاذبا **و عنه** عليه السلام قال ان الكذب هو خراب الايمان **و عن** امير المؤمنين عليه السلام انه قال لا يجد طعم الايمان حتى تترك الكذب جده وهزله **و قال** علي نبينا واله وعليه السلام من كثر كذبه ذهب بهائه **و قال** امير المؤمنين عليه السلام ينبغي للرجل المؤمن ان يجتنب مواخاة الكذاب انه لا يزال يكذب حتى يجيئ بالصدق فلا يصدق **و عن** ابي عبد الله عليه السلام قال من لقى المسلمين بوجهين ولسانين جاء يوم القيمة وله لسانان من نار **و عن ابي** جعفر عليه السلام قال بئس العبد عبد يكون ذا وجهين وذا لسانين يطري اخاه شاهدا وياكله غائبا ان اعطى حسده وان ابتلى خذله **و قال** الله تعالى يا عيسى ليكن لسانك في السر والعلانية لسانا واحدا وكذالك قلبك اني احذرك لنفسك وكفى بي خبيرا لا يصلح لسانان في فم واحد ولا سيفان في غمد واحد ولا قلبان في صدر واحد

في ذم الكذب

فی ذم عاق والدین فیه عن ابی عبد الله علیه السلام اذا کان یوم القیمة کشف غطاء من اغطیة الجنة یوجد ریحها من کان له روح من مسیرة خمسمائة عام الا صنف واحد قلت من هم قال العاق لوالدیه **و قال** علیه السلام ادنی العقوق اف ولو علم الله شیئا هو اهون منه لنهی عنه کما قال الله تعالی ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما **و قال** علیه السلام من نظر الی ابویه نظر ماقت وهما له ظالمان لم یقبل الله تعالی له صلواته **و عن ابی** جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله فی کلام له ایاکم وعقوق الوالدین فان ریح الجنة یوجد من مسیرة الف سنة ولا یجدها عاق ولا قاطع رحم ولا شیخ زان **ایضا فیه** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله یقول الله تبارک وتعالی وعزتی وجلالی وکبریائی ونوری وعظمتی وعلوی وارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هواه علی هوای الا شتت علیه امره ولبست علیه دنیاه وشغلت قلبه بها ولم اعطه منها الا ما قدرت له وعزتی وجلالی وعظمتی ونوری وعلوی وارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا استحفظته ملائکتی وکفلت السموات والارضین رزقه وکنت له من وراء تجارة کل تاجر واتته الدنیا وهی راغمة **و قال** رسول الله صلی الله علیه واله من طلب رضاء الناس بما یسخط الله عز وجل کان حامده من الناس ذاما ومن اثر طاعة الله عز وجل بما یغضب الناس کفاه الله عز وجل عداوة کل عدو وحسد کل حاسد وبغی کل باغ وکان الله عز وجل له ناصرا ومعینا

فی بعض الذنوب ایضا

فیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد لیذنب الذنب فیدخله الله عز وجل به الجنة قلت یا ابن رسول الله یدخله الله عز وجل بالذنب الجنة قال نعم انه لیذنب فلا یزال منه خائفا ماقتا لنفسه فیرحمه الله به ویدخله الجنة **قال** علیه السلام من اذنب ذنبا فعلم ان الله تعالی مطلع علیه ان شاء عذبه وان شاء غفر له غفر الله له وان لم یستغفر **و عن عبد الله** ابن موسی ابن جعفر عن ابیه علیه السلام قال سئلته عن الملکین هل یعلمان بالذنب اذا اراد العبد ان یعمله او الحسنة فقال علیه السلام ریح الکنیف وریح الطیب سواء فقلت لا قال ان العبد اذا هم بالحسنة خرج نفسه طیب الریح فیقول صاحب الیمین لصاحب الشمال قف فانه هم بالحسنة فاذا هو عملها کان لسانه قلمه وریقه مداده فاثبتها له واذا هم بالسیئة خرج نفسه منتن الریح فیقول صاحب الشمال لصاحب الیمین قف فانه هم بالسیئة فاذا هو فعلها کان لسانه قلمه وریقه مداده فاثبتها علیه فی الدنیا والاخرة **ایضا فیه** عن بعض اصحابه قال صعد امیر المؤمنین علیه السلام المنبر بالکوفة فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس ان الذنوب ثلاثة ثم امسک فقال رجل من اصحابه یا امیر المؤمنین قلت الذنوب ثلاثة ثم امسکت فقال ما ذکرتها الا وانا ارید ان افسرها ولکن عرض لی شیء حال بینی وبین الکلام نعم الذنوب ثلاثة فذنب مغفور وذنب غیر مغفور وذنب یرجی لصاحبه ویخاف علیه قال یا امیر المؤمنین فبینها لنا فقال نعم اما الذنب المغفور فعبد عاقبه الله فی الدنیا علی ذنبه والله تبارک وتعالی احکم واکرم من ان یعاقب عبده مرتین واما الذنب الذی لا یغفر فظلم العباد بعضهم لبعض ان الله اقسم قسما علی نفسه فقال وعزتی وجلالی لا یجوزنی ظلم ظالم ولو کف بکف ولو مسحة بکف

ولو نطحة ما بین القرناء والجماء فیقتص للعباد بعضهم لبعض حتی لا یبقی لاحد علی احد مظلمة واما الذنب الثالث فذنب ستره الله علی عبده ورزقه التوبة منه فاصبح خائفا من ذنبه راجیا لربه فنحن له کما هو لنفسه فنرجو له الرحمة **و فیه عن ابی** عبد الله علیه السلام قال ان العبد اذا کثرت ذنوبه ولم یکن عنده من العمل ما یکفرها ابتلاه الله بالحزن لیکفرها **و عنه** علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله ان الله تعالی یقول وعزتی وجلالی لا اخرج عبدا من الدنیا وانا ارید ان ارحمه حتی استوفی منه کل خطیئة عملها اما بسقم فی جسده واما بضیق فی رزقه واما بخوف فی دنیاه فان بقیت علیه بقیة شددت علیه الموت حتی یاتی ولا ذنب علیه فادخله الجنة وعزتی وجلالی لا اخرج عبدا من الدنیا وانا ارید ان اعذبه حتی اوفیه کل حسنة عملها اما بسعة فی رزقه واما بصحة فی جسمه واما بامن فی دنیاه فان بقیت علیه هونت علیه الموت حتی یاتی ولا حسنة له فادخله النار **و قال** علیه السلام اذا اراد الله بعبد سوء امسک علیه ذنوبه حتی یوافی بها یوم القیمة واذا اراد الله بعبد خیرا عجل عقوبته فی الدنیا **و قال** رسول الله صلی الله علیه واله لا یزال الغم والهم بالمؤمن حتی لا یدع له ذنبا **و عن ابی** الحسن الماضی علیه السلام قال لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسنا استزاد الله عز وجل وان عمل سیئا استغفر الله منها وتاب الیه **و عن ابی** عبد الله علیه السلام قال انکم فی اجال منقوصة وایام معدودة والموت یاتی بغتة من زرع خیرا یحصد غبطة ومن زرع شرا یحصد ندامة ولکل زارع ما زرع لا یسبق البطیء منکم حظه ولا یدرک حریص ما لم یقدر له من اعطی خیرا فالله اعطاه ومن وقی شرا فالله وقاه **و عنه** علیه السلام قال جاء رجل الی ابی ذر رحمه الله فقال یا ابا ذر ما لنا نکره الموت قال لانکم عمرتم الدنیا وخربتم الاخرة فتکرهون ان تنقلوا من عمران الی خراب قال فکیف تری قدومنا علی الله عز وجل قال اما المحسن فکالغائب یقدم علی اهله واما المسیء فکالآبق یقدم علی مولاه قال فکیف تری حالنا عند الله فقال اعرضوا اعمالکم علی کتاب الله یقول الله عز وجل ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم فقال الرجل این رحمة الله قال ان رحمة الله قریب من المحسنین **و قال** ابو عبد الله علیه السلام کتب رجل الی ابی ذر یا ابا ذر اطرفنی بشیء من العلم فکتب الیه ان العلم کثیر ولکن ان قدرت ان لا تسیء الی من تحبه فافعل فقال هل رایت احدا یسیء الی من یحبه فقال نعم نفسک احب الی لانفس الیک فاذا عصیت الله عز وجل فقد اسات الیها **اقول نعم من قال** تعصی الاله وانت تزعم حبه هذا لعمری فی القیاس بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع

فصل در بیان ثواب متعه و عقاب منکرو کار آن

بدانکه مجلسی مرحوم در بیان عقیده شهید ثانی مرحوم در اصول دین در اواخر فصل هجدهم کتاب حق الیقین میفرماید که از جمله ضروریه دین طایفه امامیه آنست که باید اعتقاد کنند بر اینکه هر چیکه دوازده نفر ائمه هدی علیهم السلام گفته اند حق وصدق است واز جانب خدا گفته اند نه از طرف خود شان وبامر خدا ورسول گفته اند هر چیکه گفته اند واگر چنین نباشد امامت هر یک را بعد از دیگری چگونه ثابت میکنند پس چنانکه انکار ضروریه دین اسلام میبرد وضایع میکند مسلمانی را هم چنان انکار ضروری

ص ۶

دین امامیه مستلزم میشود بر انکار امامت ائمه اثنی عشر و ادخال از تشیع بیرون میکند پس کسیکه انکار
حلال بودن متعه زن کند که از جمله ضروریه دین امامیه است از تشیع بدر میرود زیرا که انکار متعه
انکار رسول و ائمه معصومین علیهم السلام میشود زیرا هرچیکه رسول خدا فرموده وحی خدا است و
هرچیکه ائمه علیهم السلام گفته اند بامر و تعلیم پیغمبر گفته اند و بغیر از حکم خدا و امر رسول بچیزی
امر و نهی نکرده اند و از جمله حکم خدا و امر رسول متعه زنان است و منکر و مکروه دارنده آن از شیعه
که ایشان دور و بیرون است و همین آیه متعه است که خدا در قرآن مجید میفرماید قال الله تعم
فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن یعنی خداوند عالم در سوره نساء میفرماید پس هرکه بر
خوردارید و تمتع یافته اید با او از زنان منکوحه بمتعه و انقطاع پس بدهید ایشان را مزدهای ایشان
در تفسیر عالم ربانی آخوند ملا فتح الله اعلی الله درجته در تفسیر همین آیه روایت میکند از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود که اگر ثانی لعین نهی نمیکرد از متعه هیچ کس بزنا مرتکب
نمیشد مگر کسانیکه در نهایت شقاوت بوده باشند بدانکه چند وجه دارد که دلالت میکند براینکه
مراد حقتعالی از همین آیه نکاح متعه است نه نکاح دائمی اول اجماع اهل بیت رسول صلی الله علیه و
آله بر شرعیت و حلیت آن دوم نقل خاصه و عامه که ابن عباس فتوی بعقد متعه میداد و
عمل بآن میکرد و مناظره او با ابن زبیر در باب متعه مشهور است و قول ابن عباس حجت است در
نزد مخالف و موافق سیم اینکه ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمع کثیری
قرائت کرده اند که آیه فما استمتعتم به منهن الی آخرها صریح است باآنکه مراد بآیه عقد متعه است
چهارم ثعلبی که یکی از اکابر اهل سنت است این آیه را در تفسیر خود مذکور ساخته پنجم
روایه مشهوره از عمر ابن خطاب که دو متعه که در عهد رسول خدا حلال بود من آن هر دو را
حرام کردانیدم یکی متعه زنان است دوم متعه حج ششم طبری در کتاب خود از عمر نقل
کرده که او گفت سه چیز در زمان پیغمبر بود که من آن هر سه را حرام کردانیدم یکی متعه حج دوم
متعه زنان سیم حی علی خیر العمل در اذان و اقامه معلوم است که عمر را رتبه آن نبود که حلال
پیغمبر را حرام کند هفتم ابن بابویه مرحوم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آن
حضرت فرمود از ما نباشد هرکه حلال نداند عقد متعه را و نیز از آن حضرت روایت است
که کسیکه زنی را متعه کند خالصا لوجه الله و بقصد امتثال شریعت و مخالفت آنکسیکه متعه را
منع کرده هر کلمه که با آن زن گوید حقتعالی برای او حسنه مینویسد و چون دست خود را بسوی
او دراز کند حسنه مینویسد چون با او نزدیکی کند گناه او را بیامرزد و چون غسل کند حقتعالی
بعدد هر موئی که آب بر او گذشته باشد مغفرت و رحمت بوی ارزانی فرماید و بروایت انوار
المجالس حضرت صادق علیه السلام فرمود که متعه کردن دین ما و دین پدران ما است پس هرکس
بر آن عمل کند بدرستیکه او عمل کرده بدین ما و هرکس انکار کند آنرا بتحقیق که انکار کرده است
دین ما را و اعتقاد کرده است بدین غیر ما و ایضا در برهان کتاب روایت کرده که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه راضی نشود بمتعه شدن دختر و خواهر و مادر و عمه و خاله

اقول
۳ بجهة اینکه وارد شده
که حلال محمد حلال الی یوم
القیمة و حرام محمد حرام
الی یوم القیمة و لا نبی
بعد نبینا و لا قائل علی
نسوق عمر احد من المسلمین
مع کثرة الخلاف فی وصایته
فلیس له حق علی التحلیل
والتحریم

وخویشان

ص ۷

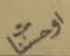
وخویشان خودش نمیرسد باو بوی شفاعت من ایضا فیه حضرت صادق علیه السلام
باسمعیل ابن نوفل هاشمی فرمود او آن وقت که از خانه ات بیرون آمدی هیچ متعه کرده گفت نکرده ام
فرمود چرا گفت که قادر بر آن نیستم آن حضرت فرمود که دوست میدارم متعه بکنی تا احیا کرده باشی
سنت جدم رسول خدا را و ایضا بابی نصر فرمود که یا ابا محمد آیا متعه کرده از آن زمانیکه از
خانه بیرون شده گفت نه فرمود چرا گفت چیزی ندارم آن حضرت بغلام خود فرمود که یکدینار طلا
بوی دهد و فرمود البته بخانه مرو تا متعه نکنی ایضا فیه روایت کرده از یکی از ائمه معصومین
روایت شده که فرمود که نباشد هیچ زنی که مردی عرض کند باو متعه را و آن زن ابا و امتناع کند
و منکر شود الا آنکه بردارد حقتعالی از کردن آن زن رشته ایمان را و حشر کند او را با اهل تابوت
و هر زنی که متعه شود و تابع سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردد حشر شود با فاطمه زهرا
در قصر جنت در همسایگی پیغمبر ایضا فیه حضرت صادق علیه السلام فرمود که حرام کرد خدا
تعالی بر شیعه ما مسکرات را از خمر و غیر آن و عوض داد به ایشان متعه را و فرمود نیست از ما کسیکه
ایمان نیاورده باشد برجعت ما و حلال نداند متعه را ایضا فیه قال الصادق علیه السلام
ما من رجل تمتع ثم اغتسل الا خلق الله من کل قطرة تقطر منه سبعین ملکا یستغفرون له الی
یوم القیمة و یلعنون مجتنبها الی ان تقوم الساعة و قال ایضا انی لاحب للمؤمن ان لا یخرج من
الدنیا حتی یتمتع و لو مرة واحدة و قال من لم یتمتع و مات جاء یوم القیمة و هو اجدع یعنی مبتلا
شده به جذام خواهد شد ایضا قال الراوی قال رسول الله صلی الله علیه و آله من تمتع امرئة
مؤمنة فکانما زارنی سبعین مرة یعنی هرکس یک زن مؤمنه متعه کند مثل آن است که هفتاد مرتبه
مرا زیارت کرده است و روایت است که شخصی از امام محمد باقر علیه السلام پرسید که من سوگند
خورده ام که متعه نکنم اکنون پشیمانم فرمود که تو سوگند خورده که خدا را اطاعت نکنی قسم بحق
خدا که اگر خدا را اطاعت نکنی دشمن او باشی پس حال منکر و کاره آن بچه طور خواهد شد آخوند
ملا علی قزوینی زنجانی در صیغ عقود خود روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
خلق میکند خداوند عالم از هر قطره عرق متعه کننده هفتاد ملک که استغفار میکنند از برای او تا روز
قیامت و لعنت میکنند بر مجتنب آن و معنی مجتنب دوری کننده و این معنی صادق است بر کسیکه متعه را
حلال بداند لیکن اجتناب نموده در مدت خود عمر نکرده باشد و گویا محمول است بر انکار کند متعه
یا بر تاکید عدم اجتناب آن و نیز روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود هرکس
یکبار متعه کند دو دانگ او از دوزخ آزاد شود و هرکه دو بار متعه کند چهار دانگ او آزاد شود
و هرکه سه بار متعه کند همه او آزاد شود از دوزخ و نیز فرموده که هرکه از دنیا بیرون رود و متعه
نکند روز قیامت بد منظر و بد هیئات باشد مانند کسیکه بینی او را بریده باشند فی کتاب
مجمع البحرین اللغة روی ابن عباس و قال ما کانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة محمد فلولا نهیه عنها عمر
ما احتاج الی الزنا الا شقی بالقاف ای الا قلیل من الناس و لعله بالفاء و المعنی شقی و قال الصا
ان الله حرم علی شیعتنا المسکرات و احل المتعة بدلا منها و قال ایضا انی لاکره للرجل المسلم

هو
اقول قوله و هو الاجذم
الجذم یعنی القطع
... جذم الثلاث ...
القرائة والمستفاد من سیاق الخبر
المراد من الاجذم کونه
مقطوع الانف
و هو بعید
والعلم عند الله و عند حججه الکرام علیهم
السلام

هو
یعنی حدیث مؤید است
معنی اجذم را چنانکه مؤلف
اشاره به آن کرده در معنی
اجذم

ان یخرج

ان یخرج من الدنیا وقد بقیت علیه خلّة من خلال رسول الله لم یقضها فقلت هل تمتع رسول الله قال نعم **و نیز از آن** حضرت روایت است که هر که یک بار متعه کند درجه او چون درجه امام حسن باشد و هر که دو بار متعه کند درجه او چون درجه امام حسین باشد و هر که سه بار متعه کند درجه او چون درجه مرتضی علی باشد و هر که چهار بار متعه کند درجه او چون درجه من باشد **و نیز فرمود** که هر که یک بار متعه کند ایمن شود از خشم خدا تعالی و هر که دو بار متعه کند با نیکوکاران محشور شود و هر که سه بار متعه کند در روضه جنان با من باشد **و از سلمان** فارسی و مقداد و عمار یاسر رضی الله عنهم مرویست که گفتند روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که آنحضرت برخواست و خطبه بلیغه خواند بعد از آن فرمود که ای مردمان بدانید که برادر من جبرئیل از نزد رب جلیل تحفه بمن آورده و آن متعه کردن زنان مؤمنه است و پیش از من این تحفه را بر هیچ پیغمبر دیگر ارزانی نداشته و من شما را بان امر میفرمایم زیرا که آن سنت من است در زمان حیوة من و بعد از من و هر کس او را قبول کند و بان عمل کند از من باشد و من از وی و هر کس مخالفت کند در آنچه که من امر کردم بخدا مخالفت کرده و بدانید که از اهل مجلس کسی باشد که مخالفت من کند و آن را معطل سازد بجهه انکار او بمن پس گواهی میدهم که او از اهل دوزخ است لعنت خدا بر کسی باد که مخالفت من کند در این و هر که مخالفت من کند مخالفت خدا کرده و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ باشد هر گاه مردی با متعه خود بنشیند فرشته بر ایشان نازل شود و ایشان را پاسبانی کند تا اینکه از آن مجلس برخیزند و هر که با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی حسنات نویسند و چون بغسل کردن مشغول شوند حقتعالی با فرشتگان گوید نظر کنید باین دو بنده من و گواه باشید که من آمرزیدم ایشان را پس امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گفت یا رسول الله چیست جزای کسیکه در این باب سعی کند فرمود او را باشد مزد مرد متمتع و زن متمتعه بعد از آن فرمود که یا علی چون متمتع و متمتعه از غسل فارغ شوند بهر قطره که از بدن ایشان ساقط شود حقتعالی فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس او سبحانه کند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد یا علی هر که این سنت مرا سهل گیرد و آن را احیا نکند او از امت من و شیعه تو نمیباشد و من از او بیزارم **و نیز از آن** حضرت مرویست که روزی با اصحاب خود نشسته بود فرمود که اکنون جبرئیل بمن نازل شد و عرض کرد که حقتعالی سلام میرساند که امت خود را بمتعه کردن امر کن که سنت صالحین است و هر که روز قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد و هر درهمی که صرف متعه کند نزد خدا افضل از هزار درهم است که در غیر آن صرف کند و در بهشت جمعی از حور العین هستند که حقتعالی ایشان را از برای اهل متعه آفریده و هر زنیکه مهر خود را بشوهر خود بخشد خواه در عقد متعه و خواه دائمی حقتعالی بهر درهمی چهل هزار شهر نور در بهشت باو بخشد و بهر درهمی هفتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او را روا نماید و بهر درهمی نوری در قبر او داخل سازد و بهر درهمی هفتاد حله بهشتی باو پوشاند و بهر درهمی هفتاد هزار فرشته را امر فرماید تا برا



او حسنات بنویسند تا روز قیامت **و در کتاب** حدیقة الشیعه مسطور است که مرد سنی را با شخصی شیعه در مسئله متعه نزاع بود سنی از شیعه پرسید که بر حلال بودن متعه چه دلیل داری گفت دلیل من قول امام تو عمر است که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله وانا انهی عنهما واعاقب علیهما متعه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود و من حرام کردم آن را پس باید گفت ای عمر ترا چه دلیل است که حلال کرده خدا و رسول را حرام کنی آیا نشنیده که حرام محمد حرام الی یوم القیمة و حلال محمد حلال الی یوم القیمة و شرع محمد مستمر الی یوم القیمة ایضا و فیه قال امیر المؤمنین علیه السلام لولا نهی عمر المتعة ما زنی الا شقی **و در کتاب** جامع التمثیل مسطور است که عبد الرحمن گفت وقتی در سفر مکه معظمه میرفتم تا به بغداد رسیدم و اخطار خطور کرد کاش کنیزی که میبود تا او را متعه مینمودم که در راه مکه مونس من شدی که ناگاه کنیزکی دیدم در نهایت وجاهت و جمال پیش او رفته گفتم ای کنیز چه نام داری قالت اسمی مکة قلت الله اکبر قد قرب الطریق گفت نام من مکه است گفتم الله اکبر راه من بمکه نزدیک شد پس در روی او خالی دیدم گفتم این خال سیاه در روی تو چیست قالت الحجر الاسود گفت این خال که در رو دارم حجر الاسود است قلت اتأذن لی ان اقبل الحجر الاسود گفتم مرا اذن میدهی تا این حجر الاسود را ببوسم در جواب گفت آیا این آیه را نخوانده که لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس یعنی بی خرج درم و رنج بدن و قدم بحجر الاسود نتوانید رسید پس از لطافت جان و فصاحت بیان او حیران شده بمبلغ خطیری او را متعه کردم و روانه مکه شدم

در بیان خلقت موت است

در کتب معتبره و احادیث معتبره وارد شده است که از جمله آثار جلال الهی خلقت موت است یعنی مردن و خداوند عالم پیش از خلقت ملائک موت را آفرید بعد از آن هفتاد هزار حجاب خلق فرمود و موت را در تحت آن حجابها جا داد و بعد ملائکه ها را خلق فرمود و در هر سال یک مرتبه موت در زیر حجابها نعره میکشید و ملائک بیهوش شدند و همه ترسان و لرزان میگشتند آخر الامر ملائکها بدرگاه خدا با تضرع تمام نالیدند و عرض نمودند که بار الها این صدا چیست و از کیست که بسیار مهیب است وحی رسید که ای ملائک که شنیدند این صوت موت است که بقدرت و قهاریت خود آفریده ام اگر میخواهید بطریقیکه او را خلق نموده ام مشاهده نمائید عرض کردند بلی پس در آن وقت جمیع حجابها برداشته شد و صورت موحشه که بهمه از زیر حجابها نمایان شد پس ملائکه همگی از مشاهده او مدهوش شدند و مدتی در مدهوشی بودند و در آن وقت موت سه مرتبه فریاد کرده گفت انا الذی افرق بین النساء والازواج انا الذی افرق کل حبیب انا الذی افرق بین الامهات والاولاد یعنی منم موت آن چنانکه جدائی افکنم میان زنان و شوهران و میان دوستان و میان مادران و اولاد ایشان پس ملائکها بهوش آمده عرض کردند خدایا چیزی خلق کرده که از این بزرگتر باشد ندا رسید یا ملائکتی بعزتی وجلالی ما خلقت خلقا اعظم من هذا یعنی ای ملائک من قسم بعزت و جلال خودم که خلق نکرده ام

مجروح شدن حضرت رسول از مشرکان

چیزی که از موت بزرگتر باشد و ربکم اعظم من هذا و پروردگار شما بزرگتر است او موت که موت را بقدرت خود خلق فرموده بعد از آن امر فرموده در میان ملائکه به عزرائیل علیه السلام که ای عزرائیل ترا موکل این موت کردم جناب عزرائیل قدری از این هراسان شد چون حکم الهی بود اقدام نموده بطرف موت میرفت و موت کوچک میشد تا اینکه جناب عزرائیل موکل آن شد

مجروح شدن حضرت رسول از مشرکان مکه و رسیدن جناب امیر و خدیجه بنزد او با آب و طعام

در جلد دوم حیات القلوب مجلسی مرحوم روایت کرده که چون حضرت اقدس الهی خواست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان قریش اظهار دعوت نماید پس موسم حج که طوایف خلق از اطراف عالم بمکه آمده بودند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوه صفا ایستاده بآواز بلند ندا کرد ایها الناس من رسول پروردگار عالمیانم مردم از روی تعجب نگاه کردند و همه ساکت شدند پس آن حضرت بکوه مروه بالا رفته و سه مرتبه فرمود که من رسول پروردگار عالمیانم ابوجهل ملعون چون آن ندا را شنید سنگی بجانب آن حضرت انداخت که به پیشانی مبارکش برخورده مجروح کرد و سایر مشرکان هر یک سنگی برداشته بجانب آن حضرت دویدند که او را مقتول یا مجروح نمایند پس آن بزرگوار بکوه ابوقبیس از دست مشرکان رفتند در موضعیکه الآن متکا گویند قرار رفته و تکیه فرمود و از مشرکان یکنفر بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام دویده عرض کرد یا علی ابن عم تو محمد را کشتند امیر علیه السلام از استماع این خبر موحش گریه کنان بدر خانه خدیجه رفته اظهار مطلب فرمود خدیجه گفت یا علی پس ابن عم تو در کجاست فرمود مشرکان میگویند که محمد را سنگباران کرده اند اکنون پیدا نیست کوزهٔ آب بمن بده و قدری طعام تو بردار برویم ببینیم که در کجاست تا آب و طعام بآن جناب برسانیم پس هر دو گریه کنان روانه شدند خدیجه عرض کرد یا علی تو از طرف وادی برو من از طرف کوه بالا روم اما امیرالمؤمنین از طرف وادی گریه کنان فریاد میکرد که یا محمد کجایی جان علی فدایت باد آیا در کدام وادی تشنه‌ای یا تشنه و گرسنه مانده و چرا مرا با خود نبرده و خدیجه از یک طرف ندا میکرد که جای پیغمبر را بمن نشان دهید پس در آن وقت جبرئیل از جانب خداوند جلیل نازل شد بمجرد اینکه نظر جبرئیل برسول خدا افتاد بی اختیار گریست و بعد از سلام بنا بر گریه عرض کرد یا رسول الله جراحت پیشانیت را بر بند که خدیجه میاید ترا مجروح نه بیند که طاقت نمی آورد پس آن حضرت فرمود یا جبرئیل به بین قوم من بمن چه ظلم و ستمها میکنند یا جبرئیل قوم مرا تکذیب کردند و اهل عناد سرم را شکستند جبرئیل عرض کرد که خدای تو میفرماید فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی صبر کن بجور و ایذای مشرکین چنانکه انبیای اولوالعزم پیش از تو صبر کردند مجلسی مرحوم میگوید که پیشانی آن حضرت که بضرب سنگ ابی جهل مجروح شده بود جبرئیل عرض کرد یا رسول الله دست مبارکت را بمن بده پس از دست آن بزرگوار گرفته با حجرهای و دل آویز تمام او را در بالای کوه نشانید و مسندی از مسندهای بهشت از زیر بال خود بیرون آورده و در هوا گسترد

رفتن حضرت امیر و خدیجه بنزد پیغمبر

بر بر آن حضرت افکند که آن مسند از مروارید و یاقوت بهشت بافته شده بود پس از آن وحی رسول خدا گرفته با احترام ما لا کلام در بالای آن مسند نشانید پس عرض کرد یا رسول الله میخواهی که بزرگواری و شرف خود را بدانی فرمود بلی عرض کرد این درخت را که در فلان جاست بخدمت خود طلب کن چون طلبید درخت از جای خود حرکت کرده بسرعت بنزد آن بزرگوار آمده و بجهت تعظیم آن حضرت سر بپای آن جناب نهاد پس عرض کرد بفرما برگردد حضرت فرمود دوباره بموضع خود رفته در جای خود کما فی السابق محکم گشته ایستاد در آن حال ملکی اسماعیل نام که موکل است بر آسمان اول فرود آمد و در خدمت آنحضرت ایستاده عرض کرد السلام علیک یا رسول الله پروردگار من بمن امر فرمود که ترا اطاعت کنم در هر چه که بمن فرمایی اگر چه فرمایی ستاره ها را بر سر ایشان بریزم تا همه ایشان را بسوزانند بعد از آن ملک موکل بر آفتاب آمده عرض کرد السلام علیک یا رسول الله اگر میفرمایی آفتاب را نزدیک بر ایشان بکشم تا همه ایشان را سوخته هلاک کند بعد از آن ملک موکل بر زمین آمده عرض کرد السلام علیک یا رسول الله حقتعالی مرا امر کرده که بتو اطاعت نمایم اگر چه فرمایی زمین را حکم کنم تا همه ایشان را بلع کند پس ملائکه موکل بر کوهها آمده عرض کرد السلام علیک یا رسول الله خدا مرا امر فرموده که مطیع و فرمانبردار تو باشم اگر مرخص فرمایی کوهها را بر سر ایشان بگردانم تا ایشان را خورد خورد کرده در هم شکنند بعد از آن ملک موکل بر دریاها آمده عرض کرد السلام علیک یا رسول الله پروردگار عالم بمن امر کرده که هر چه که بمن فرمایی بعمل آورم اگر مرخصم فرمایی امر کنم بر دریاها که ایشان را غرق نموده هلاک سازند چون همهٔ این ملائکه ها اظهار نصرت و فرمانبرداری خودشان را کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه ایشان گشته فرمود آیا همه شما از جانب خدا مامورید که بمن مطیع و فرمانبردار باشید عرض کردند بلی پس روی مبارکش را بجانب آسمان کرده گفت من برای عذاب مامور نشده‌ام بلکه مامور شده‌ام که رحمت عالمیان باشم ای ملائکه هدایت کن مرا با قوم خود که ایشان نادانند و بمقامهای خود مراجعت کنید که قوم من نادانند از نادانی خودشان بمن چنین اذیتها را میکنند پس جبرئیل خدیجه را دید که از پی آنحضرت میکردد عرض کرد یا رسول الله خدیجه را ببین که چه طور میگردد که گریه او ملائکه های آسمان را بگریه آورده بنزد خود بطلب و سلام مرا براو برسان و بگو که خداوند عالم بر او سلام میرساند و مژده بده او را که در بهشت خانهٔ دارد از قصبه های مروارید که به طلا مزین کرده اند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین و خدیجه را بحضور طلبیده و خون از روی مبارکش میریخت و خون را با جامه از روی خود پاک میکرد و نمیگذاشت قطرهٔ بزمین ریخته شود خدیجه عرض کرد یا رسول الله پدر و مادرم فدایت تو باد چرا نمیگذاری که خون بر زمین بریزد فرمود میترسم اگر خون من بر زمین فرو ریزد و حقتعالی بر اهل زمین غضب کند پس رسول خدا سلام خدا و جبرئیل را به خدیجه رسانیده و مژدهٔ بهشت و خانه اش را داده هر سه صحیح و سلامت بخانهٔ خودشان تشریف بردند **ای دوستان** در اینجا چون رسول خدا مجروح شد خداوند عالم جهة تسلیه قلب رسول خود جبرئیل را فرستاد و نوازش فرمود و مسندی مروارید و یاقوت

درد زبونش مفروش کرده و مثل امیر المؤمنین و خدیجه آب و طعام آورده ند و حال آنکه رسول خدا غریب نبود و بی کس و بی یار هم نبود و زخمش همین زخم سنگ بود نمیدانم چه حکمت است که رسول خدا مکرر میفرمود حسین منی و انا من حسین همین زانشند و کرسنه و مجروح در روز عاشورا بر روی خاک گرم کربلا افکنده بودند الخ

فصل در بیان ورود امیر المؤمنین بکوفه با دبدبه شاهانه و شش فوج با اهل بیت حدیث لذیذ است

شیخ ابو القاسم خراسانی از کتاب شیخ ابراهیم هندی مسمی به کنز المصائب نقل و تقریر کرده است که شخصی از اهل کوفه میگوید روزی شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلام با اولاد و عیال و اولاد خود بکوفه تشریف میآورد من با خود گفتم که امیر علیه السلام را در خلافت عثمان انقدر جلال و اصحاب نبود مگر هفت و هشت نفر پس چه طور بکوفه تشریف خواهد آورد که دشمنان شماتت نکنند در این فکر بودم ناگاه دیدم اهل کوفه دکوردانات فوج فوج باستقبال میروند بعضی سوار اسب و فوجی سوار شتر و برخی سوار استر و جمعی پیاده با نهایت جلال و شوکت رکاب و هرکوب میروند من هم با سپی سوار شده بخارج کوفه که رسیدم دیدم بقدر شش فرسخ در شش فرسخ جماعت کوفه با زینت و لباس فاخر صف صف ایستاده منتظر قدوم ورود همایون اند من از کثرت شوق اسب خود را حرکت داده مسافتی طی کردم ناگاه دیدم **فوج اول** اوردی همایون سواره هائی بنادی میایند و سردار ایشان شخصی است عمامه سیاه در سر و لباس سرخ در بر و نیزه خطی در دست و تیغ مصری در کمر بر اسب شقری سوار است و در دور او پهلوانان قوی هیکل با نظام تمام آیند و دیگر پنج علم در شقه هر یک کلمه الف با خط جلی نوشته شده نشانه پنج هزار سوار جرار است پس با وجد تمام از اسب پیاده شدم و خیال کردم که آقای من امیر المؤمنین علیه السلام است پیش رفتم که رکاب مبارکش را ببوسم دیدم که در اطرافش غلامان با عمودهای فولاد در دست بمن خطاب کردند ای مرد کرا میجوئی گفتم میجویم مولای خودم امیر علیه السلام را زیارت کنم گفت این علی نیست بلکه یکی از سرکردگان علی است و نامش ابو ایوب انصاری است **فوج دویم** پس قدری طی راه کردم ناگاه دیدم سواره هائی بسیار با پنج علم نشانه پنج هزار سوار نمودار شدند که قطاس علمها حریر خالص و سنین انها طلا و علمداران با تمکین تمام میایند و به سرکرده اسوارها ملاحظه کردم که شمشیر به سر کشیده اند و شخصی است بلند قامت عمامه سرخ در سر و لباس سفید در بر و تیغ کیانی در کمر و بر اسب ضرضر جوانی سوار شده با جلال تمام میایند سوال کردم آیا این امیر المؤمنین است گفتند نه این یکی از سرکردگان است نامش طرماح ابن عدی است **فوج سیم** پس قدری رفتم دیدم فوجی میایند با پنج علم نشان پنج هزار سوار و همه لشکر در یک لباس اند و رنگ اسب هر هزار نفر یک طرح است پس به سردار ایشان نگاه کردم دیدم جوانی است با سطوت و صولت و حشمت و جلال لباس زرد در بر و زره داودی بالای لباس پوشیده و طاس کلاه جقه دار در سر و تیغ

المائبه در کمر و چند نفر غلام سیاه در اطرافش با کمال تمکین و وقار میایند سوال کردم آیا این امیر المؤمنین است گفتند نه بلکه یکی از سرکردگان او است که نامش عبد الله ابن مسعود است **فوج چهارم** پس اسب خودم را حرکت دادم بر فوج دیگر رسیدم که دوازده علم شماره کردم که نشانه دوازده هزار سوار باشد با خودم گفتم یقین که آقایم در این فوج است دیدم شقه های علمها کلا طلا بافت است و سنین علمها طلا است و هر علمدار در لباس علیحده اسب و اسبهای هر هزار در قرار و رنگ لباسهای علمداران مختلف است هر یکی یک رنگ است در اطراف علم اول همه اسبها سرخ رنگ در دویم زرد سیم سیاه چهارم سفید پنجم ابلق و هکذا و در زیر هر علم سرداری میاید چنان با سطوت و هیبت اند که جمیع سواره ها از سطوت ایشان چشمها در گوش اسب خود و چنان نظام داده اند که دست راست در لجام و دست چپ در کمر باشند و بان نظام بالتمام میایند و اسبان را چنان تعلیم داده اند که قدم با قدم اسبهای دیگر برابر میدارند و میگذارند و بر سردار بزرگ ایشان نگاه کردم دیدم جوانی است با هیبت و سطوت و بلند قامت و تنومند لباس خاکی در بر و طاس کلاه مصری در سر و بازوبند فولادی با خط کوفی کنده شده در دستها و زره سیمین چین بر چین پوشیده و تیغ جوهر دار در کمر که تلولو جواهرات قبضه اش چشم را خیره میکند پرسیدم که این سردار والا تبار کیست گفتند مالک اشتر است **فوج پنجم** من نیز اسب را حرکت داده بر فوج دیگری رسیدم که پنج علم داشت نشانه پنج هزار سوار و به سرکرده ایشان ملاحظه کردم دیدم قامتی دارد چون کوه ضخیم و بلند و دو زانویش با گوش اسبش برابر ایستاده و بازوهایش مثل ساق درخت کهن و از سهم و صلابتش جگرها خون میشود و تمام لشکر از قهر او ترسان و لرزان اند و هر وقت نظر بر لشکر میافکند سرهنگان لشکر مثل قالب بی روح میشوند و از عقب او بقدر سیصد کجاوه بادشتران کوه کوهان شده میایند و پوشش آنها از دیباهای زرنگار رنگ و افسار هر شتری در دست غلام سیاهی است در نزد هر کجاوه غلام سیاهی دیگر بعضی مشک آب بر دوش و بعضی کاسه آبی در دست و بعضی طبق نابی در سر و بعضی خوانچه های میوه و خرما و رطب در سر و هر یک از کجاوه نشینها هر چیکه خواهش میکند غلامان فی الفور میدهند راوی میگوید من از این اوضاع در حیرت مانده سوال کردم که اولا این کجاوه نشینها کیانند گفتند تماما یتیمان و بیوه زنان مدینه و حوالی آن است که بحکم امیر المؤمنین علیه السلام با این جلال به ترتیب امور ایشان ماموریم پس پرسیدم که این جوان عالیشان کیست گفتند فرزند دلبند امیر المؤمنین جناب محمد حنفیه است **فوج ششم** پس من قدری رفتم بفوج دیگر رسیدم که سرکرده ایشان جوانی بود بنظرم هجده ساله بلکه بیست و پنج ساله جلوه نمود که خیلی بلند قامت و بلند دست و گشاده پیشانی و ماه طلعت نورانی و با چند جوانان انجم رویت خوش جمال که همگی متوجه اند در اطراف تخت روانی با نهایت جلال که قبه های طلا و پوشش حریر زربی دوز و جوان آفتاب جمالی آن ناقه تخت روانش را میکشد و بقدر چهل نفر غلام سیاه در دور تخت روان با احترام شایانی میایند که تیغهای عریان در دست ایشان و در عقب آن تخت روان قریب بر هشتاد کجاوه ها طلائی با پوشش حریر و دیباهای زرنگار رنگ و افسار هر کجاوه در دست جوانی بالای اسب با تمکین

ورود امیر المؤمنینؑ بکوفه

ووقار بسیار میآورند و دیدم که آن جوان بلند قامت در بالای اسب تیغ عریان در دست [illegible]
ناقه آن تخت روان را با آرام و سکون تمام میکشد و میگوید ایها الناس غضوا ابصارکم چشمها
را بپوشید که بانوی حرم سرای ولایت و خاتون خاندان عصمت و طهارت میاید راوی گوید
من از این جلال حیران مانده سؤال کردم که این کدام خاتون با عزت است گفتند علیا مکرمه
صدیقه صغری نایبه فاطمه زهرا صبیه حضرت امیر المؤمنین ع زینب کبری است گفتم این جوان
عالیشان کیست گفتند ابو الفضل العباس است و آن کجاوه های دیگر دختران و حرم امیر
المؤمنین اند پس من با ادب تمام در خدمت ایشان میرفتم چون بقرب کوفه رسیدیم زنان کوفه
باستقبال آن خاتون آمده از اطراف تخت روانش می بوسیدند و اهلا و سهلا میگفتند و قربانیها
بسیار در پای ناقه اش ذبح مینمودند و فقراء و بیوه زنان و یتیمان کوفه اظهار سؤال از آن
مخدره میکردند پس از بالای تخت روان مشت مشت طلا و نقره بر سر یتیمان و بیوه زنان نثار
فرمود و مخدرات کوفه نافه های مشک و عطرها و عبیرها بر سر تخت روان آن خاتون نثار میکردند
راوی میگوید بعد از آن دیدم فوجی میاید که قریب بده هزار نفر غلام سیاه لباس سفید در بر و برقها
فولاد در دست در دور شخص نورانی چون آفتاب تابان و نور جمالش باسمان تتق بسته میاید
و در یمین و یسارش دو نفر جوان قریشان نورانی و جوانان ماه رخسار بسیار در حوالی ایشان
میایند و در سر آن شخص نورانی عمامه سفیدی چون کافور بهشتی و تیغ دو پیکر حمایل کرده و هر
زمان که به یمین و یسار نگاه میفرماید نور روی انورش چون برق لامع تلألؤ میکند و در وقت
تکلم از دندانهای ثنایاش نوری میدرخشید پرسیدم این بزرگوار کیست گفتند [illegible] حلال
المشکلات و ضیغم الغزوات امیر المؤمنین علیه السلام و آن دو جوان حسن و حسین اند و سایر
جوانان اقارب و خویشان آن بزرگوارند پس من بسیار دلشاد شده از اسب پیاده شده بپابوس
آن جناب مشرف گردیدم و التفات های بسیار از آن تاجدار هل اتی و مصداق انما دیدم و [illegible]
و با آن احتشام و جمعیت داخل شهر کوفه شدند و قربانیهای بسیار بپای ایشان ذبح و نحر کرده [illegible]
دادند و من مدتی در خدمت آن حضرت ماندم و اخذ مسائل و احکام شرعیه نمودم پس عمر من طول
کشید و سه مرتبه این نوع اجماع و ازدحام عام در خارج کوفه دیدم یکی همین بود که مذکور شد
و دفعه دیگر اینکه از قضا من با اهل و عیال از کوفه هجرت کرده بنواحی شامات رفتم مدت چند
سال از این گذشت شوق زیارت امیر المؤمنین علیه السلام بمن غالب شد عازم کوفه شدم وقتی
رسیدم دیدم که یک دسته اطفال کوچک سر برهنه و پا برهنه خاک بر سر کنان از شهر کوفه با گریه و
نوحه بیرون شدند و در پیش دسته اطفال چند نفر مرد گریه کنان آن اطفال را نظام میدهند
که خاک را چنین بسر کنید و نوحه را چنین کنید و از عقب اطفال چند دسته زن با مقنعه سیاه
موی کنان و ناله و نوحه گویان و از عقب زنان ریش سفیدان یکدسته و سایر مردان چند دسته
و جوانان چند دسته سر گشاده و پا برهنه آقا وای گویان نالان و گریان میایند ناگاه دیدم
چند علم سیاه و در نزد هر علم مردانه [illegible] و استاده گویان و سینه زنان پیدا شدند و یکدسته بزرگ

ورود امیرؑ بکوفه کرّت

از مشایخ و سادات و علما و اعیان کوفه عمامه ها در دست خاک بر سر کنان و جنازه مجلل و مزین
چون عرش رحمان که دو طرف پایش در دوش دو نفر جوان ماه نشان و مردم در اطراف عقب جنازه
واعلیاه و امولاه گویان بیرون شدند ناله واسیداه بر آسمان بلند شده حیرت مرا گرفت که ناگاه دیدم
آن دو جوان در زیر جنازه میگویند واابتاه واعلیاه واشهیداه فقد انهدم ارکان الولایة و خربت
مدینة الشریعة و غاب طریق الهدایة قتل علی ابن ابیطالب پس دانستم که این جنازه آقایم امیر المؤمنین
علیه السلام است من هم سر برهنه کرده با ایشان مشغول گریه شدم پس من دیگر در کوفه نماندم باز
بطرف شامات رفتم **و مرتبه سیم** مدت مدیدی از این ماجرا گذشت و عمر من تمام نشد با خود
گفتم آخر عمر من است بروم قبر مولای خودم را در نجف زیارت کنم منزل بمنزل آمدم تا در سیزدهم
ماه محرم بخارج کوفه رسیدم دیدم اهل کوفه از مرد و زن لباس تازه پوشیده شادی کنان
فوج فوج بیرون شهر میایند و دف و دایره مینوازند و هلهله میکنند من سؤال کردم چه خبر است
باعث این شادی چیست یکی گفت مگر نمیدانی گفتم من تازه وارد شده ام خبری ندارم گفتند
امروز اسیرهای خارجی باین شهر میآورند ما مأموریم که بتماشای ایشان برویم و شادیها کنیم من گفتم
من نیز با این جمع میروم تا ببینم چه طور خارجی میباشند ناگاه دیدم سرهای بسیار بنیزه زده می
آورند اما نوری از روی ایشان بلند میشود و عطر مشک و عبیر از آن سرها بمشام من می
رسد تعجب کرده نزدیکتر شدم دیدم یک سر نورانی در پیش سرها آیات قرآن تلاوت میکند و
گاهی چشم خونین خود را گشاده بر اسیران نگاهی کرده مانند آدم زنده و اشک چشم را بروی خود
جاری میکند گفتم یقینا اینها خارجی نیستند سؤال کردم این سر کیست گفتند سر حسین ابن علی است
گفتم کدام حسین گفتند پسر رسول خدا و فاطمه زهرا گفتم پدرش کدام علی است گفتند امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب گفتم وای بر شما چرا این بزرگواران خارجی میگوئید دیدم مرا [illegible] بلکه مجوس هم
بکشند بعد خودم را بر اسیران رسانیدم چه دیدم که بر شترهای بی کجاوه و بعضی را بکجاوه های بی پوشش
سوار کرده اند تا اینکه بکجاوه زینب خاتون رسیدم عقل از سرم پرید الغرض گریه کردم که بیحال شدم زیرا
که در حیات پدرش عزت و جلال آن خاتون را دیده بودم اما اینمرتبه دیدم که زنان بیحیای
کوفه بر ایشان سنگ میزنند و سخنان ناگوار میگویند و ایشان بسرها نگاه کرده درد دل خودشان
را گفته چنان گریه میکردند که ملائکه را بگریه میآوردند الخ الا لعنة الله علی القوم الظالمین

در احوالات کرامات علی اصغر است

روایت شده است که در راه کربلا و خود کربلا دختر کوچک امام حسین علیه السلام که در شام
وفات کرد مشهور به سکینه علی اصغر را به او سپرده بودند که با صبیه فاطمه بهمراه علی اصغر را [illegible]
پس بعد از شهادت پدرش شبی در راه شام نزد مادر خوابیده بود در عالم خواب دست بدست زده
میگریست و لای لای میگفت که برادرم بخواب اصغرم بخواب مادر سکینه بیدار بود او را بیدار کرد
گفت این چه حالت بود که مرا بگریه آوردی آن دختر گفت در خواب دیدم پدرم را که علی اصغر را بدوش
گرفته در میان باغ میگردد و علی اصغر گریه میکند و هر چند از میوه های باغ میدهد ساکت نمیشود

احوالات علی اصغر روز عاشورا

ص ۶۹

چون نظرش بمن افتاد فرمود ای دختر من علی اصغر ساکت نمیشود بیا او را بخوابان پس او را از بید ر
گرفته بصدای خود میخوابانیدم ای مادر گویا شهادت علی اصغر را از یاد فراموش کرده مادرش
گفت علی اصغر در گهوارش خوابیده و زار گریست ۲ **شهادت علی اصغر** چون امام حسین علیه
السلام وارد کربلا شد علی اصغر روز تاسوعا پدرش را غمگین دید شیر نخورد حضرت مصحف فاطمه و
قران را بیرون آورد و پیش علی اصغر گذاشت که مشغول باشد هیچ نگاهی نکرد اما سر پدر را برای گا
قران و سر علی اکبر را بالای مصحف میگذاشت و خودش با حسرت میگفت یا الله یا کریم پس حضرت هم
گریست و میفرمود لعنت الهی بر اهل کوفه که بمن رحم نکردند بعد جناب شهربانو فرمود بنا بر بی آبی
در پستان شیر ندارم که علی اصغر بخورد عرض کرد یک باره کی هست حضرت فرمود فردا عاشورا است
آب نخواهد شد علی اصغر از تشنگی شهید خواهد شد آنگاه یک باره گریه کرد آنگاه دار بعلی اصغر که صبح عاشورا
نخورد تا هلاک نشود چون نصف شب شد علی اصغر شیر طلبید مادرش نداد پس علی اصغر اصرار نمود علی اکبر
آمد که من علاج این را میدانم پس جناب علی اکبر سر شیر را به پستان مادر گذاشته گفت برادر علی اصغر من
م تشنه ام جناب علی اصغر بآن صغر سن انقدر سخی و کریم الطبع بود همان لحظه سرش از پستان مادر
برداشته و به اشاره گفت برادر علی اکبر تو میل کن همه شیر را بتو بخشیدم خلاصه با این نحو علی اصغر ساکت شد
و به تشنگی صبر کرد و ابدا دیگر شیر نخواست از مادرش تا اینکه صبح عاشورا شد مادرش هر چه شیر را د
نخورد باز اشاره میکرد که بعلی اکبر بده هر چه مادرش الحاح میکرد علی اصغر منع کرده نخورد تا اینکه
از حرارت هوا پستانش خشک شد شیر نماند پس بعد از شهادت علی اکبر مادرش که نوحه و ناله کرده می
گریست و میگفت ای نور دیده ای ناکام مرده علی اکبرم در آن وقت علی اصغر گریه
کرد و میگفت با اشاره به پستان مادرش که چرا تشنه میگوئی این شیر در پستان مادرم را بعلی اکبر
بخشیده ام چرا تشنه میگوئی پس مادر علی اکبر خود را به سر نعش علی اکبر انداخت گفت نور دیده برخیز که علی
اصغر برای تو شیر نداد لکن گریه خلاصه چون شیر مادر علی اصغر خشک شد و آب هم نبود پس آن طفل از
تشنگی بی طاقت گردید و اضطراب ها میکرد و ساکت نمیشد تا زینب خاتون آمد و انگشت خود را به دهانش
او داد تسکینی حاصل نشد و گریه میکرد پس سکینه او را برداشته میگفت نم یا اخی سوف یاتی
الماء فتشرب پس لحظه خوابید نیز بیدار شد بسیار بی تابی میکرد و مدهوش میشد پس چه قدر که
مادرش پستان داد بهوش نیامد امام حسین ع با جگر کشته تشریف آورد هر قدر صدا کرد چشم
نگشود فرمود به این طفل چه شده گفتند ایکی عرض کرد سکینه چنین گفته است بنا بر روایت نوحه الاحزان
و منتخب در آن وقت حضرت عباس شهید شده بود پس حضرت آن طفل تشنه را با آن حالت بر سر
دستها برداشته میان خیام ظاهر و میفرمود اما من امرء یسقی الطفل العطشان در حال جناب
علی اکبر عرض ابلدی انا اتیک بالماء یا سیدی لا تجزع هل من رخصة فقال ع امض
بارک الله فیک پس جناب علی اکبر با صولت حیدر و صفدر رو به لشکر کرده با مهابت مرتضی
عازم فرات شده سطوت و صلابتش بطوری چشم لشکریان را کور کرد که اصلا متعرض نشدند پس
داخل فرات شده قدری آب برداشته با تعجیل رفت نزد حضرت پدر رشد چون علی اکبر رو به خیمه مبا

(حاشیه:) ۴ نقل است که در بحار مذکور است ... علی اصغر ... حسین ... من بحر ... العلم ... او و در ... الله ... بعد رحمه

شهادت جناب علی اصغر

ص ۷۰

پس بعد شهادت علی اصغر را در حالت بیهوشی صدا زد که قم فاشرب الماء یا عطشان یا ولدی آه آه
آن طفل جگر کباب با هوای آب چشم گشوده بدست پدر نگاه کرد آب ندید مأیوس شد چشمها
را پوشید حضرت از این حال بسیار خجالت کشید مادر آن طفل حالت امام علیه السلام را مشاهده کرد
دست بگریبان و گردن آن بزرگوار انداخته عرض کرد ای پسر فاطمه زهرا با این حالت تو فدا الشوم که از
بی آبی خجالت میکشی خلاصه علی اکبر و قدح آب بخدمت امام علیه السلام رسانید که حضرت آن طفل را
در بیرون خیمه گاه و بطرف لشکر در آغوش خود نگاه داشته منتظر آب علی اکبر بودند که علی اکبر آب را
رسانیده عرض کرد فدای تو شوم یا ابتا اکر از آب بلی باشد من هم تشنه ام و د فرات نخورده بعلی اصغر
آورده ام حضرت بر احوال علی اکبر میگریست و میفرمود اینکه علی اکبر را نیز بگیرا و خود گرفت و علی اصغر را
بر ران خود نشانید و کاسه را پر از آب کرد خواست که بر لب عطشان آن طفل برساند اذ رماه
حرملة ابن الکاهل الاسدی لعنة الله بسهم فذبحه فی حجر الحسین قبل ان یشرب الماء
فامتلأ القصعة من دمه فطرحها الحسین الی الارض فقال اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه
الخلق بنبیک وحبیبک رسول الله محمد دن الجرح الاحزان ولطمن الخدود وحثثن علی رؤسهم
التراب وقلن واجداه واعلیاه واحمداه وافاطمتاه واقلة ناصراه لیت الموت اعدمنی الحیوة
و بروایت ابن طاوس ره ان الحسین تلقی دمه حتی امتلئت کفه فرمی به الی السماء فلم یسقط من
ذلک الدم قطرة الی الارض و قال هون علی ما نزل بی انه بعین الله یعنی سهل است بمن آن
مصیبتها که بمن میرسد که خدای من همه را می بیند و خوشنود یا او را ظالم الا لعنة الله علی
القوم الظالمین

در کتاب انوار الشهادة در صفحه پنجاه و هشتم

روایت کرده که امام حسین علیه السلام در سن سالگی یا پنج سالگی در مدینه منوره یک روز روزه
گرفت و آن روز بسیار گرم بود همینکه آفتاب بلند شد حضرت فاطمه زهرا ع دید که لبهای حسین
خشکیده و رنگش پریده و زرد شده گفت نور دیده مگر ترا علتی و مرضی عارض شده که چنین شده
گفت نه ای مادر بلکه بجهت رضای خدا امروز روزه گرفته ام فاطمه گفت بجهت رضای خدا روزه مدار
و افطار کن و هر چند اصرار در افطار او نمود آنجناب عرض میکرد که لا بد روزه ام را باید بسر شب رسانم
آنگاه پیغمبر و امیر المؤمنین ع تشریف رسیدند و مطلع شدند که مظلوم کربلا روزه گرفته و از شدت گرما و
حرارت عطش ضعف نموده و غش کرده و سرش در دامن فاطمه در سایه با هزار عزت و ناز خوابیده و
فاطمه چشمهایش بر روی فرزندش گریان است ایشان هم بگریه در آمدند پس آب و طعام خواسته و
بهوش آورده امر با فطارش فرمودند حسین عرض کرد که ای جد و پدر اطاعت شما واجب لکن این
روزه را بجهت رضای حق گرفته ام التماس دارم که مرا معاف فرمایید تا روزه خود را باخر برسانم
رسانم خلاصه جناب پیغمبر ع چون این حال را مشاهده فرمود دست بدعا برداشت و عرض کرد خداوندا
مرا طاقت دیدن لبهای خشکیده حسین نیست و نمیخواهم که او را دل شکسته ببینم خدایا رحم فرما
و زود روزی آب برسان که جگر گوشه من تشنه نباشد آنگاه جبرئیل نازل شده عرض کرد یا رسول
الله خداوندت سلام میرساند و میفرماید که دل خوش دار که هفتاد هزار ملک را امر نمودم که قرص آفتاب

(حاشیه:) الخ برسرهای خود خاک ریختند و ... ناله و ... بر سرها خاک

(حاشیه:) روزه گرفتن امام حسین در پنج سالگی

روزه گرفتن امام حسین ع

روزه بجانب مغرب بکشد و نور دیده حبیب من تشنه نباشد وقتیکه شما و علی و فاطمه بگریه درآمدید بجهت تشنگی حسین ملائکه هفت آسمان بگریه درآمده و دست از عبادت کشیده گفتند خدایا حسین را تشنه بمنتها اینم دید هنوز سخن جبرئیل تمام نشده بود که دفعتاً آفتاب بمحل غروب فرو رفت پس حضرت فاطمه ع ظرف آب را در دست گرفته فرمود ای نور دیده افطار نما گرو قتلاً ما است مظلوم کربلا عرض کرد اماه در هر طفلی که در دفعه اول روزه دارد هدیه میکرد هدیه من چیست تا افطار کنم جناب فاطمه فرمود نور دیده چهار چشمه در دنیا و چهار چشمه در آخرت چشمهای دنیا نیل جیحون سیحان فرات چشمهای آخرت چشمه آب چشمه عسل چشمه شراب طهور چشمه شیر خداوند عالم صداق من قرار داده است آنها را ببو دوستان تو نثار نمودم و بروایت دیگر فرمود خداوند عالم آب [illegible] دنیا را صداق من نموده است آنها را ببو دوستان تو بخشیدم پس رو بجد بزرگوار خود نموده عرض کرد که توچه هدیه عطا میفرمائی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خداوند عالم حوض کوثر را بوعده إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بمن داده چون روز قیامت شود دوستان ترا از حوض کوثر سیراب نموده همه را داخل بهشت میکنم پس رو به پدر عالیمقدار نموده عرض کرد هدیه تو چیست حضرت امیر ع فرمود ای حسین در خارج مدینه نخلستانی دارم که نهال آن را جد بزرگوار تو بدست مبارک خود نشانیده و آن را از دوهای رسالت آب داده و از ثمر نبوت بهار آورده آن را نثار روزه تو کردم و بروایت دیگر فرمود نور دیده خدا اختیار قسمت بهشت و دوزخ را بمن ارزانی فرموده آن را ببو بخشیدم که هر کس از دوستان خود را که خواسته باشی به بهشت ببری و دشمنان را به جهنم حالا افطار کن حسین علیه السلام سر خود را پیش انداخته در انتظار هدیه خدا بود که ناگاه جبرئیل نازل شده عرض کرد که من خادم این آستانم و گهواره جنبان این بزرگوارم من هم باید نثار بدهم یا رسول الله ستاره در گوشه آسمان است که بهزار سال یکبار طلوع میکند و من زیاده از بهزار مرتبه آن را دیده ام گواه باش هر قدر عبادت که در این مدت کرده ام به دوستان حسین بخشیدم و خداوند عالم فرموده است که حسین این روزه را برای رضای من گرفته است و هدیه حسین بر من واجبست نه بر شما از جانب من حسین را سلام برسانید و بگوید در حالتیکه روزه بر تو واجب نبود و محض از برای رضای من روزه گرفته پس قسم بعزت و جلال خودم که در روز قیامت از دوستان و گریه کنان و زیارت نمایان تو آنقدر بتو می بخشم که تو راضی شوی و گرد کدورت از دلت محو شود افطار کن چون مظلوم کربلا از خداوند احدیت چنین بشارت شنید خوش حال شده گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس افطار کرد **ایدوستان** حسین در اینجا روزه گرفت و با این احترام افطار نمود اما در روز عاشورا نیز روزه گرفته و عطش زیادی داشت و خودش برای اتمام حجت رو به لشکر نموده میگفت یَا قَوْمِ دَعُونِي أَرِدُ مَاءَ الْفُرَاتِ وَدُونَكُمْ بِقَتْلِي فَكَبِدِي لِلظَّمَاءِ غَلِيلٌ یعنی مرا مهلت دهید که خود را بفرات رسانم و قطره آب بلب خشکیده خود برسانم چرا که جگرم از تشنگی کباب شده است بعد از آن مرا بکشید فَنَادَوْهُ مَهْلاً يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ فَلَيْسَ إِلَى مَا تَبْتَغِيهِ سَبِيلٌ و در آنحال ملعونی تیری به دهان مبارک خشکیده اش زد که لب و دهان او بعوض آب پر از خون شد چون اهل بیت این حال را

در تکلم ذوالجناح در چند موضع

مشاهده کردند همگی یک باره صدای گریه و ناله بلند کردند احدی بایشان رحم نکرد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

در کتاب انوار الشهادة در صفحه پنجاه و چهارم

روایت کرده که ذوالجناح از الهامات الهیه چند مرتبه گریست و تکلم نمود **اول** وقتیکه آن حضرت وارد فرات شد و به ذوالجناح فرمود أَنْتَ عَطْشَانُ وَأَنَا عَطْشَانُ وَاللهِ لَا أَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ فَلَمَّا سَمِعَ الْفَرَسُ كَلَامَ الْحُسَيْنِ ع شال رأسه و بکی و لم یشرب ثم قال الحسین ع اشرب فانا اشرب قال الفرس فَكَيْفَ أَشْرَبُ الْمَاءَ وَالْأَطْفَالُ وَالْحَرَمُ عِطَاشٌ **دویم** در کتاب محرق القلوب و کتاب مقتل ابن عربی مسطور است وقتیکه حضرت عباس دستهای مبارکش را قطع نمودند و از اسب افکندند ندا کرد یا اخا ادرک اخاک و حضرت به سر نعش عباس میرفت که ناگاه ذوالجناح ایستاد و قدم از قدم بر نمیداشت و سر خود را بطرف حسین بلند کرد و شروع بگریه و زاری و اشاره بزمین میکرد حضرت فرمود ای حیوان چه میگوئی و چه مطلب داری بزبان فصیح عرض کرد یا سیدی اما تنظر الی الارض فلما نظر الی الارض رأی یدی اخیه العباس مقطوعة و فی الارض مطروحة حضرت خم شده دستها را برداشته و بسینه خود چسبانیده فرمود الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی **سیم** ایضا در شهادت عباس وقتیکه دستهای بریده آن جناب را حضرت حسین دیده و گریه شدید نموده قدری رفت باز ذوالجناح ایستاد قدم از قدم بر نداشته گریه و ناله و شیهه میکرد و سر بلند نموده عرض کرد یا سیدی انظر الی الارض حضرت نگاه کرد دید مشک حضرت عباس با تیرها سوراخ شده آبش بزمین رفته افتاده است حضرت آهی کشیده گفت اف لک یا دنیا قتلت اولادی عطاشا **چهارم** در وداع آخرین سید الشهدا علیه السلام وقتیکه قدری از خیمه گاه دور گردید در اثنای راه ذوالجناح سر خود را بلند کرده و گفت ای سید و صاحب من مبلائم که این دفعه آخر است که بر پشت من سوار شوی زیرا که دیدم و شنیدم که با اهل حرم وصیت کردی خصوص با سکینه مظلومه فرمودی که مرا اسیر بیین زیرا که این دفعه کشته خواهم شد و دیگر دیدم که لباس کهنه در زیر جامه ها بعوض کفن پوشیدی که آن را بنی امیه غارت نکنند پس معلوم شد که این دفعه شهید خواهی شد و من از تو التماسی دارم باید خواهش مرا قبول فرمائی حضرت فرمود ای ذوالجناح چه خواهش داری بگو گفت میخواهم که در میان اسبان مرا سر بلند فرموده در روز قیامت بمن سوار شوی حضرت گریست و دست مبارک بر سر و صورت ذوالجناح کشید فرمود دل خوش دار که تو اسب سواری من خواهی بود در قیامت **پنجم** وقتیکه ذوالجناح خبر شهادت مظلوم کربلا را به خیمه گاه آورد گریه میکرد و میگفت الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتِ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا و سکینه مظلومه گفت ای ذوالجناح سُقِيَ أَبِي أَمْ قُتِلَ عَطْشَانًا ذوالجناح گفت بل قتل عطشانا بعد گفت ای سکینه پدرت پیغامی داده است گفت چه پیغام گفت به شیعیان پدرت بگوئی هر وقت که آب سرد بنوشید تشنگی او را بیاد آورده لعن بر قاتلین او کنند بعد از آن خود را به فرات انداخته غرق شد **ایضا**

فی کتاب انوار الشهادة فی صفحه ۹ ع ۱

عن معویة ابن وهب قال دخلت علی مولای جعفر الصادق علیه السلام فی یوم العاشوراء و رأیته فی السجدة فطول سجدته و هو یناجی ربه و یبکی و یقول اللهم اغفر لاخوانی المؤمنین و لزوار قبر ابی عبد الله الحسین الذین انفقوا اموالهم فی حبه و اتبعوا ابدانهم

دعای حضرت صادق بمؤمنین

وَرَغْبَةً فی بِرِّنا ورجاءً لما عندک وبغضاً لاعدائنا اللهم اعطهم رضوانک ورحمتک واحفظهم لیلاً و
نهاراً من شر شیاطین الجن والانس وبلیات الظاهرة والباطنة واعطهم فوق رجائهم للدنیا و
الآخرة تا اینکه فرمود اللّهم ارحم تلک الوجوه التی غیّرتها الشمس و ارحم تلک الخدود التی
تتقلب علی قبر ابی عبد الله الحسین وارحم تلک العیون التی جرت دموعها رحمةً لنا وارحم تلک
القلوب التی حزنت لاجلنا واحترقت بالحزن علینا وارحم تلک الصرخة التی کانت لاجلنا
اللّهم انی استودعک تلک الانفس والابدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش الاکبر وتسهل علیهم
الحساب وتدخلهم الجنة انک انت الوهاب لا ابکی الله عینیک ابداً قال یا ابن وهب ثم رفع راسه
الیه ونظرت الی وجهه ورایته متغیراً وعبرته تجری علی خدیه فقلت یا سیدی لم تبکی لا ابکی الله عینیک ابداً
قال یا ابن وهب غافل انت ولا تدری ما هذا الیوم اما علمت ان جدی الحسین قد قتل فی مثل هذا الیوم
ثم قال یا ابن وهب زر الحسین فی ای موضع کنت اما قریبا او بعیدا واحزن علیه فقلت یا سیدی ان الدعا
الذی دعوته لزوار الحسین فی سجدتک هذه لو دعوته بحق من لم یعرف فظنی انه لم یحرق بنار جهنم فتمنیت
ان ازوره قبل حجی ثم قال یا ابن وهب ان الذی یدعو للزوار فی السماء اکثر ممن یدعو لهم فی الارض یا ابن
وهب لا تترک زیارته فتکون فی حسرة وندامة الی یوم القیمة یا ابن وهب اما تحب ان یری الله شخصک [illegible]
علیک رحمته وتکون من الذین یصافحون الرسول یوم القیمة **ایضاً در کتاب مسطور** روایت
کرده است که امام حسین علیه السلام فرموده من زارنی بعد موتی زرته بعد موته فی لیلة الوحشة **ایضاً**
فیه نقلاً عن المنتخب انه قال من زارنی بعد موتی زرته یوم القیمة ولو لم یکن الا فی النار لاخرجته
من النار **در کتاب جواهر الاخبار** وکتاب کفایة الموحدین روایت میکند سلمان فارسی
رضی الله عنه که بعد از وفات عمر ابن خطاب علیه اللعنة والعذاب روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام عرض نمودم که یا امیر المؤمنین من از روز وفات سید انبیا صلی الله علیه وآله تا امروز
همیشه محزون بوده ام والحال اراده دارم که قلب مرا مسرور فرمایی به بعضی از کرامات خود که تا غموم و
احزان مرا کشف فرمایی آن حضرت عرض مرا قبول فرمودند فرمود که دو اسب را از مرکوبات رسول
خدا صلی الله علیه وآله که بطریق امانت در نزد آن حضرت بود حاضر نمودند یکی را خود آن حضرت
سوار شدند ویکی را بمن عطا فرمودند سوار شدم چون از مدینه بیرون شدیم ناگاه دیدم که از
برای هر اسبی دو بال و پر هست که پرواز میکنند در هوا پس من تعجب نمودم آن حضرت فرمود ای سلمان
آیا مدینه را میبینی عرض کردم مدینه را نمیبینم ولیکن آثار زمین را میبینم پس اشاره نمود بسوی
دو اسب تا اینکه بلند شدند در هوا در یک لحظه پس من نگاه کردم چیزی از زمین ندیدم در این حال
صدای تسبیح وتهلیل بسیاری شنیدم عرض کردم الله اکبر یا امیر المؤمنین آیا در این جا شهری هست
که ما بر آن رسیدیم فرمود یا سلمان این صدای ملائکه است واین آسمان دنیاست که ما بر آن رسیدیم
پس آن حضرت اشاره فرمود بر دو اسب ولبهای مبارک خود را حرکت داده چیزی فرمود پس دو اسب پرواز
نمودند به طرف زمین وافتادند بروی دریای عظیم که موجهایش بسیار بود وموجهایش بقدر کوه
بود پس آنحضرت نظری انداخت بآن دریا پس فی الفور موجهایش ساکت شد پس آن حضرت از اسب

روایت سلمان فارسی

در فضیلت امیر المؤمنین ع

پیاده شده وبر روی آب میرفت من نیز پیاده شده از عقب آن حضرت در روی آب میرفتیم واسبها از عقب
سرما از روی دریا میآمدندی تا اینکه بآن طرف دریا به کناری رسیدیم دیدم دو باره آن دریا به طلاطم
آمد وموجها میزد من عرض کردم یا مولای یا امیر المؤمنین این چه دریاست فرمود آن دریاست که غرق
نمود خداوند قادر وجبار فرعون وقوم او را در این دریا همیشه از خوف الهی در اضطراب وموج
زدن است تا روز قیامت چونکه من بر این دریا نظر افکندم از خوف من ساکت شد والان بار گشت
به حالت اولین خود جناب سلمان میگوید پس قدری راه رفتیم پس دیدیم دیوار سفید بسیار
بلند است در میان هوا که اول وآخرش معلوم نبود چون نزدیک دیوار رسیدیم آن دیوارها از یاقوت
وامثال آن بود واز برای آنها دری بسیار بزرگ بود چون آنحضرت نزدیک در شد در گشاده گردید پس داخل
شدیم دیدیم اشجار وانهار وقصرها ومنزلهای بسیار بلند که در بالای آنها غرفهها بود ودر آن باغ نهری
بود از شراب ونهری از شیر ونهری از عسل ونهری از آب ودر آن باغ بود پسران ودختران وهر چیزیکه خدا
از وصف بهشت با زبان پیغمبر خود بیان فرموده پس آن پسران ودختران رو نهادند به امیر المؤمنین علیه السلام
وافتادند بر پای دست آن حضرت بوسه میکردند ومیگفتند یا امیر المؤمنین این چه مفارقت است که هفت
روز است تشریف نیاورده مارا بفراق خود مبتلا فرموده پس من عرض کردم یا امیر المؤمنین این چه منازل است
فرمود یا سلمان اینها منازل شیعیان ماست بعد از مردن پس فرمود یا سلمان میخواهی که نظر کنی به منزل
خودت عرض کردم بلی پس آنحضرت امر فرمود بیک نفر که از دست من گرفته به منزل عالی برد که ساخته بود
از یاقوت وزبرجد ولؤلؤ ودر آن منزل بود هرچیکه خواهش نفس بود پس من از میوههای آن یک انار خورده
وآمدم بخدمت آن حضرت وعرض نمودم حالا که این منزل من است میخواهم در این جا بمانم فرمود یا سلمان
این منزل تو است بعد از مردنت واین بهشت دنیا است که شیعیان ما بعد از مردن به اینجا میایند ودر اینجا
متنعم میباشند تا روز قیامت ودر قیامت از این جا میروند به بهشت آخرت پس فرمود یا سلمان بیا بیرون
رویم پس چون آنحضرت اراده بیرون شدن کرد اهل آن بهشت آن حضرت را وداع کردند پس بیرون شدیم
وآن در خود بخود بسته گردید وما راه میرفتیم آن حضرت بمن فرمود یا سلمان میخواهی که نشان بدهم بتو منا
ترا عرض کردم بلی پس آن حضرت دو لب خود را حرکت داده چیزی فرمود ناگاه دیدم ملائکههای غلاظ و
شداد را که میآوردند مردی را که در گردن او زنجیرهای آهن آویخته اند واز سوراخهای بینی وحلقوم
او آتش بلند میشد به آسمان وآن آتش ودود شعله را احاطه وپر کرده بود وملائکه از پشت سر او ورا
میزدند که بروی زبان او واز شدت عطش او بیرون آمده بود چون بما نزدیک شد حضرت فرمود یا سلمان
میشناسی این را پس نگاه کردم دیدم که ثانی ملعون است وبه عجز تمام عرض میکند که یا امیر المؤمنین به
فریاد من برس که من تشنه ودر عذاب شدید گرفتارم آنحضرت بملائکهها فرمود که زیاد کنید عذابش را
ناگاه دیدم که زنجیرهای وآتش او زیاده گردید وملائکه با نهایت مذلت او را کشیده بردند پس آن حضرت
فرمود یا سلمان این زفر در دوزخ است واین است حال او واز وقت مردنش تا حال ملائکه او را به حضور من
میآورند ومن امر میکنم که زیاده کنید عذاب او را پس زیاده میشود عذابش هر روز تا قیامت سلمان میگوید
که بعد از آن سوار شدیم فرمود یا سلمان دو چشم خود را بپوش پس من پوشیدم چشمهای خود را از نور

ص ١١

کہ باز نما چشم خود را پس من چشم خود را گشودم کہ ناگاه خود را در باب مدینہ طیبہ دیدم در ان وقت آنحضرت فرمود کہ ای سلمان گذشتہ است از روز هفت ساعت و طواف و گردش نمودیم ما در این روز همہ بیابان و صحراها و دریاهای همہ دنیا و آنچہ در دریا است والسلام علی من اتبع الهدی

فی المجلد الرابع من العوالم عن کتاب المختصر

للحسن ابن سلیمان مما رواه من الاربعین باسناده الی سلمان الفارسی رحمه الله قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذ جائنا اعرابی من بنی عامر فوقف وسلم فقال یا رسول الله جاءنا منک رسول یدعو الی الاسلام فاسلمنا ثم الی الصلوة والصیام والجهاد فرأیناها حسنا ثم نهینا عن الزنا والسرقة والغیبة والمنکر فانتهینا فقال لنا رسولک علیک ان نحب صهرک علی ابن ابیطالب فما سر فی ذلک وما نریه عبادة قال رسول الله صلی الله علیه و آله لخمس خصال **اولها** انی کنت یوم بدر جالسا بعد ان غزونا اذ هبط جبرئیل ع وقال ان الله تعالی یقرئک السلام ویقول باهیت الیوم بعلی علیه السلام ملائکتی وهو یجول بین الصفوف ویقول الله اکبر والملائکة تکبر معه وعزتی وجلالی لا الهم حبه الا من احبه ولا الهم بغضه الا من ابغضه **والثانیة** انی کنت یوم احد جالسا وقد فرغنا من تجهیز عمی حمزة اذ اتانی جبرئیل وقال یا محمد صلی الله علیه و آله ربک یقول انی فرضت الصلوة ووضعتها عن المریض وفرضت الصوم ووضعته عن المریض والمسافر وفرضت الحج ووضعته عن المقل المدقع یعنی فقیر پریشان حال ذلیل وفرضت الزکوة ووضعتها عن لا یملک النصاب وفرضت حب علی ابن ابیطالب لیس فیه رخصة **والثالثة** انه ما انزل الله کتابا ولا خلق خلقا الا جعل له سیدا فالقران سید الکتب منزلة وجبرئیل او قال اسرافیل سید الملائکة وانا سید الانبیاء وعلی سید الاوصیاء ولکل امر وطاعة سید وحب علی سید الطاعة به المقربون من الطاعة **الرابعة** ان جبرئیل علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة نصب منبر عن یمین العرش والنبیون کلهم عن یسار العرش وبین یدیه ونصب لعلی علیه السلام کرسی الی جانبک اکراما له **الخامسة** ان الله القی روعی ان حب شجرة طوبی غرسها الله بید علی علیه السلام من هذه خصال یجب علیکم ان تحبوه

فی کتاب الوسایل عن زریق

عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ای الاعمال افضل بعد المعرفة فقال ما من شیء بعد المعرفة یعدل هذه الصلوة ولا بعد المعرفة والصلوة شیء یعدل الزکوة ولا بعد ذلک شیء یعدل الحج وفاتحة ذلک کله معرفتنا وخاتمته معرفتنا ولا شیء بعد ذلک مثل بر الاخوان والمواساة ببذل الدینار والدرهم

فی المجلد الرابع من العوالم عن امالی

الطوسی والخصال عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من رزقه الله حب الائمة من اهل بیتی فقد اصاب خیر الدنیا والاخرة فلا یشکن احد انه فی الجنة فان فی حب اهل بیتی عشرین خصلة عشر منها فی الدنیا وعشر فی الاخرة اما فی الدنیا فالزهد والحرص علی العمل والورع فی الدین والرغبة فی العبادة والتوبة قبل الموت والنشاط فی قیام اللیل والیاس مما فی ایدی الناس والحفظ لامر الله ونهیه تعالی والتاسعة بغض الدنیا والعاشرة السخا **واما فی الاخرة** فلا ینشر له دیوان ولا ینصب له میزان ویعطی کتابه بیمینه ویکتب له برائة من النار ویبیض وجهه ویکسی من حلل الجنة ویشفع فی مائة من اهل بیته وینظر الله الیه بالرحمة ویتوج من تیجان الجنة والعاشرة

وجوب محبت علی ع

در افضل اعمال

در بیان خصلتهای محبت اهل بیت

ص ١٠٣

یدخل الجنة بغیر حساب فطوبی لمحب الائمة علیهم السلام

فی المجلد الرابع من العوالم

بالاسناد الی الصدوق ره قال رسول الله صلی الله علیه و آله ایها الناس ما لکم اذا ذکر ابراهیم وآل ابراهیم اشرقت وجوهکم واذا ذکر محمد وآل محمد صلی الله علیه و آله قست قلوبکم وعبست وجوهکم والذی نفسی بیده لو عمل احدکم عمل سبعین نبیا لم یدخل الجنة حتی یحب علیا واولاده وقال صلی الله علیه و آله یا علی لو ان عبدا عبد الله مثل ما خلقت السموات والارض فی افضل البقاع وهو الرکن والمقام وکان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله وحج الف عام علی قدمیه ثم قتل بین الصفا والمروة مظلوما ثم لم یوالیک یا علی لم یشم رائحة الجنة ولم یدخلها وفیه ایضا عن الصدوق رحمه الله قال الله تعالی یا آدم آلیت علی نفسی انه لا یاتینی احد وفی قلبه مثقال حبة من خردل من محبة احدهم علیهم السلام الا ادخلته جنتی وآلیت بعزتی انه لا یاتینی احد وفی قلبه مثقال حبة من خردل من بغض احدهم علیهم السلام الا ادخلته ناری یا آدم هؤلاء ای محمد والصفوة من خلقی بهم انجی من انجی وبهم اهلک من اهلک فوعزتی وجلالی لولا عبدان ارید ان اخلقهما فی آخر الزمان ما خلقتک یا آدم انظر نحو العرش فاذا بسطرین من نور السطر الاول لا اله الا الله محمد نبی الرحمة وعلی مفتاح الجنة والسطر الثانی آلیت علی نفسی ان ارحم من والاهما واعذب من عاداهما من عرف حق علی علیه السلام زکی وطاب ومن انکر حقه لعن وخاب واقسمت بعزتی ان ادخل الجنة من اطاعه وان عصانی واقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه وان اطاعنی ولا یجد رجل طعم الایمان الا بولایة الائمة والبرائة من عدوهم وان کثرت صلواتهم وصیامهم

فی المجمع البحرین

وفی الحدیث القدسی علی ما رواه الزمخشری من قوله تعالی لادخل الجنة من اطاع علیا وان عصانی وادخل النار من عصاه وان اطاعنی قال بعضنا وفهمه امر حسن وذلک ان حب علی علیه السلام هو الایمان الکامل والایمان الکامل لا تضر معه سیئات قوله وان عصانی ای فانی اغفر له اکراما لعلی علیه السلام وادخله الجنة بایمانه فله الجنة بالایمان وله بحب علی علیه السلام العفو والغفران واما قوله تعالی وادخل النار من عصاه وان اطاعنی وذلک لانه اذا لم یوال علیا علیه السلام فلا ایمان له وطاعته حینئذ مجاز لا حقیقة لان الطاعة الحقیقیة هی ما وقعت بولایته وحبه فمن احب علیا علیه السلام فقد اطاع الله تعالی ان حب علی هو الایمان وبغضه کفر ولیس یوم القیمة الا محب ومبغض فمحبه له الایمان ومن له الایمان فالجنة داره ومبغضه لا ایمان له ومن لا ایمان له فطاعته عین المعصیة وماویه النار ضد وعلی هالک وان جاء بحسنات العباد ومحبه ناج ولو کان فی الذنوب غریقا الی شحمتی اذنیه واین الذنوب مع الایمان المنیر واین مثل السیئات مع وجود الاکسیر فمبغضه من العذاب لا یقال ومحبه لا یوقف ولا یقال فطوبی لاولیائه وسحقا لاعدائه من مجمع البحرین

الحدیث فی المجلد الثالث من البحار

عن ابان عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة نادی مناد من بطنان العرش این خلیفة الله فی ارضه فیقوم امیر المؤمنین علیه السلام فیاتی النداء من قبل الله یا معشر الخلائق هذا علی ابن ابیطالب خلیفة الله فی ارضه وحجته علی عباده فمن تعلق بحبله فی دار الدنیا فلیتعلق بحبله فی هذا الیوم یستضیء بنوره ولیتبعه الی الدرجات العلی

فی مجالس المفید رحمه الله

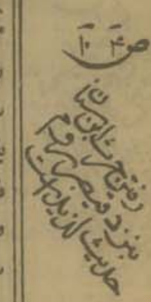
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشاک فی فضل علی ابن ابیطالب علیه السلام یحشر من قبره وفی عنقه طوق من نار فیه ثلثمائة شعبة وعلی کل شعبة منها شیطان یکلح فی وجهه ویتفل فیه

فی الجزو الثانی من کتاب الاحتجاج

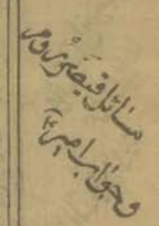
فضیلة مولانا امیر المؤمنین علیه السلام

من العوالم

مسائل قیصر روم و جواب امیر و اسلام قیصر



من العوالم نقل عن کتاب ارشاد القلوب للدیلمی قال لما جلس عمر لعنه الله فی الخلافة جری بین رجل من اصحابه یقال له الحرث ابن سنان الازدی وبین رجل من الانصار کلام ومنازعة فلم ینتصف له عمر فلحق الحرث ابن سنان بقیصر وارتد عن الاسلام ونسی القرآن کله الا قول الله تعالی ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین فسمع القیصر هذه الآیة منه قال ساکتب الی ملک العرب بمسائل فان اخبرنی بتفسیرها اطلقت من عندی من الاساری وان لم یخبرنی بتفسیر مسائلی عمدت الی الاساری فعرضت علیهم النصرانیة فمن قبل منهم استعبدته ومن لم یقبل قتلته فکتب الی عمر بن الخطاب بمسائل احدها سؤاله تفسیر فاتحة الکتاب وعن الماء الذی لیس من الارض ولا من السماء وعما یتنفس ولا روح فیه وعن عصا موسی علیه السلام مم کانت وما اسمها وما طولها وعن جاریة تکون لاخوین فی الدنیا وفی الآخرة لواحد فلما وردت هذه المسائل علی عمر لعنه الله لم یعرف تفسیرها ففزع فی ذلک الی علی علیه السلام فکتب علیه السلام الی قیصر مکتوبا وهذه صورته من علی ابن ابیطالب صهر محمد صلی الله علیه واله الی قیصر ملک الروم اما بعد فانی احمد الله الذی لا اله الا هو عالم الخفیات ومنزل البرکات من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلل الله فلا هادی له ورد کتابک واقرأنیه عمر ابن خطاب فاما سؤالک عن اسم الله تعالی فانه اسم فیه شفاء من کل داء وعون علی کل دواء اما الرحمن فهو عون لمن آمن به وهو اسم لم یسم به غیر الرحمن تبارک وتعالی واما الرحیم فرحم من عصی وتاب وآمن وعمل صالحا واما قوله تعالی الحمد لله رب العالمین فذلک ثناء منا علی ربنا تبارک وتعالی بما انعم علینا واما قوله مالک یوم الدین فانه تعالی یملک نواصی الخلق یوم القیمة وکل من کان فی الدنیا شاکا او جبارا ادخله النار وکل من کان فی الدنیا طائعا مدیما محافظا ایاه ادخله الجنة برحمته واما قوله ایاک نعبد فانا نعبد الله ولا نشرک به شیئا واما قوله وایاک نستعین فانا نستعین بالله علی الشیطان الرجیم لا یضلنا کما اضلکم واما قوله اهدنا الصراط المستقیم فذلک الطریق الواضح من عمل فی الدنیا عملا صالحا فانه یسلک علی الصراط الی الجنة واما قوله صراط الذین انعمت علیهم فتلک النعمة التی انعمها الله تعالی علی من کان قبلنا من النبیین والصدیقین فنسئل الله ربنا ان ینعم علینا کما انعم علیهم واما قوله غیر المغضوب علیهم فاولئک الیهود بدلوا نعمة الله کفرا فغضب علیهم فجعل منهم القردة والخنازیر فنسئل الله ان لا یغضب علینا کما غضب علیهم واما قوله ولا الضالین فانت وامثالک یا عابد الصلیب الخبیث ضللتم من بعد عیسی ابن مریم فنسئل الله ان لا یضلنا کما ضللتم واما سؤالک عن الماء الذی لیس من السماء ولا من الارض فذلک الذی بعثه بلقیس الی سلیمان ابن داود وذلک عرق الخیل اذا اجریت فی الحروب واما سؤالک عما یتنفس ولا روح له فذلک الصبح اذا تنفس ولا روح له واما سؤالک عن عصا موسی علیه السلام مما کانت وما طولها وما اسمها وما هی فانها کانت یقال لها البرنیة الزائدة واذا کانت فیها الروح زادت واذا خرجت منها الروح نقصت وکانت من عوسج وکانت عشرة اذرع وکانت من الجنة انزلها جبرئیل علیه السلام واما سؤالک عن جاریة تکون فی الدنیا لاخوین وفی الآخرة لواحد فتلک النخلة فی الدنیا هی للمؤمن مثلی وللکافر مثلک ونحن من ولد آدم علیه السلام وفی الآخرة للمسلم دون الکافر المشرک وهی فی الجنة ولیست فی النار وذلک قوله تعالی فیها فاکهة ونخل ورمان ثم طوی الکتاب وانفذه الی قیصر



فلما

فضیلت امیر المؤمنین ع

فلما قرئه قیصر عمد الی الاساری فاطلقهم واسلم ودعا اهل مملکته الی الاسلام والایمان بمحمد ص فاجتمعت علیه النصاری وهموا بقتله فجاء بهم وقال یا قوم انی اردت ان اجربکم وانما اظهرت ما اظهرت للنظر کیف تکونون فقد حمدت الآن امرکم عند الاختبار فاسکنوا واطمأنوا وکتم قیصر اسلامه حتی مات ویقول بخواص اصحابه ومن یثق به ان عیسی عبد الله ورسوله وان محمدا صلی الله علیه واله نبی بعد عیسی ع بشر اصحابه بمحمد ص ویقول من ادرکه منکم فلیقرئه منی السلام فانه محمد ص عبد الله ورسوله ومات القیصر علی القول مسلما اقول معنی العوسج علی ما فی مجمع البحرین شجر الشوک له ثمر مدور وانما تفسیر الجاریة بالنخلة ایضا فی مجمع البحرین فی بیان معانی النخل وفی الحدیث اکرموا عمتکم ای النخل سماها عمة للمشاکلة والمماثلة فی انها اذا قطعت راسها یبست کما اذا قطع راس الانسان مات وقیل لان النخل خلق من فضلة طینة آدم ابونا علیه السلام و در تفسیر ترجمة الخواص علی ابن حسین اعلی الله مقامه همین حدیث روایت شده لیکن باز یاده چند مسائل وانها اینست که قیصر روم نوشته بود که سوره فاتحة الکتاب از قرآن پیغمبر شما بمن رسید وبر معانی آن مطلع شدم اما شبهه در معنی اهدنا الصراط المستقیم بخاطرم آمد و آن اینست که اگر دین شما یقینا حق باشد وقبول دین شما مستلزم وصول بصراط مستقیم باشد پس طلب هدایت بصراط مستقیم از جمله تحصیل حاصل میشود و آن جایز نیست واگر در حق بودن دین خودتان شکی دارید پس ایمان که ثمره آن یقین است هنوز در دل شما محقق نگشته تا دیگران را دلالت بر آن توانید کرد و بعضی سؤالها نیز در ذیل نامه اش نوشت باین تفصیل که بیان کنید آن موضعرا که از ابتدای آفرینش عالم تا انقراض آن چهار حیوان کدام اند که در شکم ومشیمه متعلق نگشته بعالم ظهور آمده اند ودیگر بیان کنید آن موضعرا که از ابتدای آفرینش عالم تا انقراض عالم یکدفعه آفتاب باو تابیده کدام موضع است ودیگر قبری که صاحب خود را سیر داده سیاحت وحرکت میکرد کدام است ودیگر آن رسولی که نه از انس ونه از جن کدام رسول است ودیگر جز دهید آن که آن از نوع انسان است و نه از جن و نه از نوع ملک اما بآن وحی نازل گشته چیست ودیگر اگر جواب باصواب باین سؤالهای من نوشتید دین شما را قبول میکنم پس خلیفه عاجز شده وما وقع را بحضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام معروض داشته التماس جواب از آن بزرگوار نمود پس آن عیبه علم اللهی در جوابش نوشت که معنی اهدنا الصراط المستقیم این است که ثبتنا علیه فی الدنیا واهدنا طریق الجنة فی یوم القیمة یعنی آن راه راستی که بعما کرامت فرموده ما را در آن راه راست ثابت دار مادام که در دنیا حیات داریم و چون وفات کردیم پس به برکت و یمن این ثبات واستقامت ما ما را در قیامت بطریق موصل به بهشت دلالت فرما و دلیل باین آنست که در آیه دیگر بیان فرموده و ان هذا صراطی فاتبعوه یعنی اینست راه من پس تابع شوید بر آن پس اول بیان استقامت صراط فرمود وحقیقت آن را تعیین فرموده آنگاه به تابع شدن که عبارت از ثبات آن است دلالت میفرمایند و آن چهار حیوان که در شکم قرار نگرفته اند یکی حضرت آدم ویکی حوا ویکی کبش ابراهیم خلیل علیه السلام که در وقت ذبح اسمعیل جبرئیل از بهشت آورد ویکی ناقه صالح اند اما آن موضعی که آفتاب یکمرتبه بآن تابیده است دریای قلزم است در حین عبور حضرت موسی علیه السلام با قوم خود واما آن قبر که صاحب خود را سیر داد ماهی

حضرت موسی

حضرت یونس علیه السلام است اما آنکه نه از انس و جن و ملک است و بوی وحی نازل شد آن زنبور است
که خداوند عالم میفرماید واوحی ربک الی النحل یعنی وحی کرد پروردگار تو بسوی زنبور و اما
آن رسولیکه نه از ملائکه و نه از انسان و نه از جن است غراب و هدهد اند که در قتل قابیل هابیل
را خدا میفرماید فبعث الله غرابا یبحث فی الارض یعنی فرستاد خدا تعالی غراب را تا زمین را
کاویده نعش هابیل را پنهان کرد و اما هدهد پس حضرت سلیمان هدهد را رسول خود قرار کرد
بطرف بلقیس که گفت اذهب بکتابی هذا پس هدهد نامه حضرت سلیمان را به بلقیس رسانید
و در بعضی روایات است که قیصر روم در آخر نامه خود نوشت که کدام سوره است از سوره های قرآن
شما که در وی هفت حرف از حروف تهجی نیست و آیات او هفت است بعدد درهای جهنم که تا بندد
بروی قاری آن هفت در جهنم را که در انجیل ما چنین نوشته شده که هر کس بخواند سوره را که
در او هفت حرف نباشد حرام کرداند خدا تعالی جسد آن قاری را بر آتش جهنم پس حضرت امیر
در جواب این سؤال نوشت که سوره فاتحة الکتاب است که در وی هفت حرف نیست اول ثا
دویم جیم سیم زا چهارم شین پنجم ظا ششم خا هفتم فا
پس نامه را سربمهر فرموده بقیصر فرستاد

و در همان تفسیر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به عبد الله ابن عباس
فرمود که یا عبد الله لو کتبت فی معانی فاتحة الکتاب لاوقرت سبعین بعیرا یعنی اگر آنچه
که از معانی سوره فاتحة الکتاب که در قلب من است بنویسم و حقیقتهای معانیش را اظهار نمایم چنانچه
من میدانم هر آینه هفتاد شتر را از کتابهای معانیش بار میکردانم پس یا عبد الله هر که این سوره
را دوست بخواند از آتش دوزخ ایمن کردد و هر که معنی آن را به تحقیق بداند بهشت از برای او واجب
شود **مترجم میگوید** خدایا ما را بمحبت و موالات علی و اولاد علی بمیران و با ایشان محشور کردان
انک ذو الفضل العظیم **و در از کتب بعضی** روایت شده است که امیر المؤمنین علیه السلام
ارض نجف الاشرف را از قوم حنظله گرفت بنا بر روایت قاضی نور الله شوشتری چنانکه روایت کرده
که مولای متقیان و امیر مؤمنان در ایام حکومت خود در شهر کوفه قبیله حنظله را که ارض نجف الاشرف
متعلق بایشان بود احضار فرموده بقیمت معینی از ایشان خریده وجه ثمن را بایشان تسلیم فرموده
بتصرف شرعی خود در آورده

فاضل بسطامی آخوند ملا نوروز علی در کتاب تحفه رضویه خود ذکر نموده که دو دو نسخه از جمله مؤلفات ابی عبد الله
واقدی دیدم که واقدی روایت کرده است وقتیکه حضرت موسی ابن جعفر شهید شد پسرش امام رضا
علیه السلام در فضل و علم و کرامات و خوارق عادات مشهور و معروف اهل عالم کردید و اکثر اعیان
و اشخاص آن زمان بان جناب مطیع و منقاد شدند این خبر به هارون رسید پس ترسید که مردم
به سر آن حضرت جمع شده بنای سلطنت او رخنه رسانند پس با مر هارون آن بزرگوار را کرفته
در مجلس سندی بن شاهک محبوس کردانید روزی هارون به امنای دولت خود گفت که مردم چنین گمان
میکنند که طایفه بنی هاشم را دوست نمیداریم و حال آنکه چون خداوند سلطنت را بما طایفه بنی

عباس کرامت فرموده و ایشان بما حسد بردند و بخیال سلطنت افتادند پس لا بد برای حفظ سلطنت
خود بعضی از ایشان را کشتم و بعضی را محبوس کردم خلاصه امام رضا علیه السلام محبوس بود
که آل برامکه علی ابن عیسی ابن هامان را که از جانب هارون والی خراسان بود به خیانت و نافرمانی
منسوب کرده به هارون اخبار نمودند و هارون با جمع کثیری برای دفع او به خراسان آمده دید که
خیانت نیست به بغداد مراجعت کرده دوباره شنید که علی ابن عیسی دست تعدی به مردم خراسان دراز
کرده جور و اذیت میکند و اهل خراسان از جور او بتنگ آمده اند پس دفعه دویم با جمع بسیاری عازم
خراسان شد و در وسط راه مریض شد در مرض محمد امین را بجای خود گذاشته وصیت کرد که مآل
کار و حال من معلوم نیست اگر من وفات کنم البته با برادرت مامون متفق شده در هیچ امری با او
مخالفت مکن آنگاه مامون را طلبیده در مقدمه لشکر خود با بیست هزار نفر روانه خراسان نموده
و خودش به آرام و تانی از عقب او عازم خراسان شد چون بملک ری رسید مرض او اشتداد کرده
تا در طوس در شب شنبه سیم ماه ربیع الآخر سنه ثلاث و سبعین و مائه وفات نمود و او را در آنجا که
الآن مدفن و مشهد امام رضا علیه السلام است دفن کردند پس بروایت واقدی محمد امین پسر هارون
که از زبیده خاتون متولد شده بود آن بزرگوار را از محبس خلاص نموده اکرام و اعزاز بسیار و بیان جنان
نموده و بر امامت او معتقد شد و مامون با او مخالفت نموده در میان ایشان جدال و قتال واقع شده
تا اینکه محمد امین مغلوب کردید جمیع مردم با اکراه و اجبار به مامون اطاعت و انقیاد کردند لیکن در
باطن میل بان بزرگوار داشتند پس آن شخص بمقام گرفتن آن حضرت از تکبر و تجبر او کریخته در خانه یکی از
دوستان در شهر بغداد مخفی شد تا وقتیکه مامون از طلبش توقف و سکوت نمود پس آن حضرت تغییر
لباس فرموده بر بازار بغداد در آمده از خبازی سه قرص نان خریده بجانب طوس روانه شد چون
بکنار شط بغداد رسید دید که ملاح کشتی خود را از آدم و امتعه پر کرده روانه میشود فرمود یا حمید
مرا نیز بان اشخاص سوار کشتی کن ملاح گفت من ترا خائف می بینم و میخواهی که کسی ترا نشناسد اگر دو نیز
درهم بدهی سوار میکنم و الا فلا فرمود من از اهل بیت پیغمبر توام آیا نمیخواهی که در قیامت من و جدم بتو
شفیع باشیم منم علی ابن موسی الرضا ملاح تبسم کرده گفت اگر راست گفتی ترا آب غرق نمیکند محتاج به
کشتی نیستی پس آن بزرگوار دو رکعت نماز خوانده دعایی ذکر کرده سر بسجده گذاشت بعد از آن لنگی که
داشت بروی آب انداخته سوار شده مثل کشتی روانه شده بکنار رسید ملاح این کرامت را دیده پشیمان
شد خلاصه آن حضرت طی مراحل کرده تا به بیابانی از طوس رسید دید که هوا بسیار گرم شده اصله
درختی بنظرش آمده که شاخه هایش را بریده و خشک شده بود در زیر آن درخت نشسته دو رکعت نماز
خوانده دفعتا آن درخت سبز و خرم شده سایه انداخته و ثمر پیدا نمود پس بر آن درخت تکیه فرموده
بود که ناگاه شبانی با گوسفندان خود وارد شده دید درخت خشکیده سبز و خرم شده و ثمر آورده تعجب
نموده پیش آمد دید شخصی تکیه بر درخت کرده که نور از جمالش به آسمان متصل است خود را بپای او انداخته
عرض کرد که من مدت چهار ماه میشود اینجا میباشم و این درخت خشک بود مگر تو کیستی که از برکت و
جود تو این درخت چنین سبز و مثمر کردیده است آن حضرت خود را نشان داده فرمود آیا شهر را به عرض

رفتن امام رضا به طوس

کرد گوسفند آن مال غیر است و من بزی دارم لنگ و لاغر فرمود حاضرش کن وقتیکه حاضر کردم دست
مبارک خود را بر سر و صورت و اعضائش کشیده فوراً مانند نقوش صورت و فربه شده و شیرها
باران از پستانش متقاطر شده فرمود علاج داری عرض کردم نه پس دست مبارک بلند کرده سنگی برداشته
در دست بار کش مثل خمیر گردیده قدحی درست کرده و شیر دوشیده و چند قرص بیرون کرده تربه فرمود
با شبان میل کردند بعد فرمود یا عامر آب داری عرض کرده نیست از جای برخواسته در آنجا سنگی بود
انگشتان دست را گردید به قراری که مرکز دید شبان میگوید من این کرامات را که مشاهده کردم عرض
کردم فدایت باشم چشم راست من بی نور است و چیزی را نمی بیند به چشم من شفا بده فرمود ادن منی
چون نزدیک شدم آب دهانش را به چشم من رسانیده متکلم به کلامی شده و آیه نور را تلاوت فرمود
دفعتاً چشم من بینا گردید پس عرض کردم که استدعا دارم که بطوس تشریف آورده خانه مرا مزین فرمائید فرمود
خدا ترا جزای خیر دهد تو برو من در این جا میهمانم تا خدا چه مقدر نموده میفرمائید شبان به طوس روانه شد و
وقتیکه رسید فریاد بر آورد که یا ایها الناس مژده باد که امام شما در فلان صحرا است مردم طوس جمع شدند
و شبان قصیده در مدح آن حضرت انشا کرد که جمله از اشعارش این است ظهر المصباح من آل
مضر نوره یعلو علی نور القمر وسط وادیکم امام فاضل نوره کالشمس ضاع
البحر والبر جده المختار ازکاء الرسل وهو شبل المصطفی خیر البشر او رقت
دوحتکم من فضله وکذا الوادی من الغیث ظهر ینبع الماء له فی کفه وسقا
منه ماء منهمر فعلیه الله صلی خالقی ما اضاء نجم وها اللیل کفر خلاصه چون عامر
شبان از مدایح او فارغ شد و معجزاتی که دیده بود اظهار کرد مردم در تعجب شده نظر که والی
خراسان بود با وزیرش به شبان گفتند که ما را به خدمت بوستان عامر شبان با ایشان بخدمت آن
حضرت رسیدند بعد از شرفیابی التماس کردند که به طوس تشریف آورده بمردم امامت کنید فرمود
جای بشرطیکه خانه ها و منزلها که در طوس است بمن بفروشید و جبران را بالمضاعف از من بگیرید
قبول کردند اول نظر بن وهب طوسی که والی بود جمیع املاک خود را فروخته آن سرور دست
به زیر سجاده کرده دراهم و دنانیر بیرون آورده به او داد بعد وزیرش که نام او مبارک بود جمیع
املاک خود را فروخته باز آن جناب از زیر سجاده دراهم و دنانیر بیرون آورده تسلیم وجهش
را هم کرد پس مردم طوس خبردار شده گروه گروه شرفیاب خدمتش گردیده هر چه املاک داشتند
فروختند و ثمنش را گرفتند تا اینکه عثمان ابن مروان طوسی که معاند شده بود تغیر کرده گفت که
پدرم دراهم و دنانیر بسیار در زیر سجاده ات که افکنده دفن کرده است که تعلق به حضرت مقرر
فرمود که جمیع مردم دراهم و دنانیری که گرفته بودند پس دادند و به زیر سجاده گذاشته در مجمع مردم
فرمود سجاده مرا بجای دورتر از آن انداز پس حضرت تغیر مکان فرموده بمردم خطاب کرده فرمود
... در این مکان چیزی دفن کرده هم عرض کردند نه پس با همان قرار جمیع وجوه املاک مردم را
مجدداً از زیر سجاده بیرون کرده تسلیم هریک فرمود و عثمان مذکور همان جای اول را هر چند کاوید
چیزی نیافته خایب و خاسر شد و نیز روایت شده که عثمان ابن محمد قاسانی میگوید من خدمت آن

[۳] آب شد و بر به آنجا انگشتان مبارکش آب جاری روان

حضرت بودم

آمدن اهل طوس بزیارت امام رضا

حضرت بودم که روزی شخصی مال بسیاری نزد آن حضرت آورد حضرت اعتنا به آن مال نکرده قبول
نفرمود من در خواطر خود گفتم این قدر مال آورده عجب است که اعتنا به او نمیفرمایند در آن حال
آنجناب بمن التفات کرده بغلام خود فرمود طشت و ابریق بیاور و خودش در بالای کرسی نشسته
دست مبارک بسوی طشت دراز فرموده بغلام فرمود آب بریز غلام آب ریخت دیدم از میان انگشتان
مبارکش چشمه طلا ظاهر شد به طشت میریخت من متحیر شدم نظر التفاتی بمن کرده فرمود کسیکه چنین
باشد اعتنا به مال دیگری نمیکند بلی این نوع کرامات از اجداد طاهرینش میراث بود چنانکه سید
ساجدین هم در باره مؤمن بلخی فرمود آب بریز آب ریخت سه نوع جواهر شد چنانکه حدیث مشهور
است خلاصه اهل طوس همه املاک خود شان را به آن حضرت فروختند مگر عکرمه قاضی که ابا
کرده چیزی از املاکش را نفروخت بعد مردم طوس خواستند که حضرت را از آن مکان حرکت بطوس
بدهند فرمودند اگر شما طالب هستید شما بیائید مرا احتیاج بر آن مکان نیست پس مردم مراجعت
کرده شب در خانه های خود آسودند نصفی از شب گذشت آن حضرت مشغول نماز شده دست بدعا برداشت
و اشاره بجانب طوس کرده که بیا پس جمیع منازل و عمارات طوس بجانب آن حضرت روان شدند با
ساکنین اش الا خانه عکرمه قاضی و مناره که در آن شهر بود چون صبح شد مردم خود شان را با
عمارات و صحن خود شان در خدمت آنحضرت در پای همان درخت دیدند و تعجب میکردند که ناگاه
دیدند همان مناره طوس مانند طفلیکه بسوی مادر خود میرود متخیر شده زمین را میشکافد
و بخدمت آن حضرت آمده بزبان فصیح سلام کرده آنحضرت جواب سلامش کرده فرمود یا مبارکه
چرا با شهر نیامدی حالا میائی عرض کرد بجهت زیاده شدن بصیرت و معرفت مردم در حق تو که شب در
خواب بودند صبح آمدم که بچشم خود شان به بینند خلاصه سوای خانه عکرمه عمارتی در طوس
نماند و آن مکان تا این زمان خراب است کسی در آنجا سکنی ندارد پس آن بزرگوار مردم را هدایت
کرده و در خصوص زوار و مجاورین قریش وصیتها میکرد چنانکه امام حسین علیه السلام وقتیکه
زمین کربلا را گرفت الخ **خلاصه** بنا بروایت واقدی حضرت مدتی در طوس به ترویج احکام
شرعیه اشتغال داشت تا اینکه فضایل و کرامات آن جناب مانند آفتاب مشهور و معروف شده بود الان
منتشر گردید و مامون خبردار شده از بغداد عزیمت آن جناب کرده و اظهار محبت و مهربانیها کرده
لیکن آن سرور از او خوف بود و عادت آن بزرگوار در طوس آن بود که همه روزها را روزه داشته و
شبها به عبادت برخواسته مشغول تلاوت و مناجات بود و مردم زیاده میل باطنی به او داشتند مامون
دون خواست که قلوب مردم را از او منصرف گرداند تا اینکه بعد از تدبیر بسیار خواست که آنحضرت
را ولیعهد سلطنت خود گرداند تا مردم بدانند که آنحضرت ترک دنیا برای دنیا کرده بود و قلوب ایشان از
او منصرف شود تا اینکه کرات آنحضرت را تکلیف ولیعهدی خود نموده آنحضرت عذرها اقامه فرموده
قبول نکرد گفت اگر قبول نکنی ترا هلاک میکنم بنا براین روایت چون شب شد آنحضرت بجانب مدینه
روانه شده چون بروضه جدش رسید دردهای دل و شکایت آزار امت را به جدش کرده اشعار
چند خوانده گریست تا اینکه خوابش برد در عالم رؤیا رسول خدا او را در کنار گرفته فرمود نور دیده

[۱۲] آمدن مأمون از بغداد بنزد امام رضا علیه السلام

بلا علاج

در خواب دیدن امام رضا علیه السلام

بلاهای خدا را راضی باش و صبر کن عنقریب ترا مسموم کنند و بما ملحق شوی و در بهشت انتظار ترا میکشیم پس بیدار شد لا محاله در مدینه ماند تا اینکه مامون مطالع شد که آنحضرت بمدینه تشریف برده کاغذهای خوش مضمون نوشته باظهار ولایت عهدی را میکرد و در هفتم ماه رجب بتاریخ یک صد و هشتاد یک هجری عریضه با عبارات مرغوب قلبی نموده اظهار ولایت عهدی را تجدید نموده دگر خوش نوشت کتبه المامون ابن هارون الرشید و عریضه را بحریر پیچیده بخادم خود همراه داده روانه مدینه نمود هر چند بعد از شرفیابی عریضه را به آنحضرت داد از مضمونش خبردار شده دست بدرگاه خدا بلند کرده احوالات خود را برب الارباب معروض داشته جواب نوشته بهمراه داده ناچار و لابد در جواب نامه اظهار قبول ولایت عهدی را فرمود بتاریخ پانزدهم رمضان المبارک سنه یک صد و هشتاد و یک هجری چون مامون از مضمون جواب آنحضرت مطلع شد خوشحال گردیده متوجه مدینه شده و دختر خود ام حبیبه را با خود برده در مدینه با آنحضرت تزویج کرد و زفاف بعمل آمده آنحضرت را برداشته به بغداد آمدند و در بغداد هم بنای زفاف مجددا گذاشته لوازمات شاهانه برای آن زفاف مصروف داشت خلاصه بعد از مدتی با آنحضرت به طوس آمده سکنی کردند و لیکن ام حبیبه دختر مامون دون چند نفر اولاد آورد اگر چه در بعضی اخبار وارد شده که آنحضرت غیر از امام محمد تقی اولادی نداشت لیکن بنا بروایت واقدی شش نفر اولاد ذکور داشت محمد الجواد محمد القانع جعفر ابراهیم حسن حسین و یک نفر دختر مسماة به عایشه خلاصه آنحضرت میل تمامی برام حبیبه داشت حتی اینکه در وقت رحلت او را بنزد خود طلبیده اسراری چند براو تعلیم فرمودند و ام حبیبه بعد از شهادت آن حضرت پیوسته گریه و زاری و نوحه و ناله میکرد و آرام نمیگرفت اشاره که بدر باب خواتون زوجه امام حسین علیه السلام تا اینکه پدرش مامون مریض شد و اطبا از معالجه اش عاجز شدند و ام حبیبه را آگاه کا هی بحضور خود میاورد تا اینکه طبیب حاذق پیدا کردند گفت من علاج ترا در انگور تازه میبینم و الا خواهی مرد از قضا وقت انگور نبود چون طبیب رفت ام حبیبه گفت من انگور تازه دارم چگونه گفت از وقت شهادت امام رضا انگوری پیش من است که گویا الآن از خوشه اش جدا شده بسیار تر و تازه و ابدا راست مامون گفت بیاور شاید خدا از برکت امام رضا بمن شفا بدهد ام حبیبه گوید که این همان انگور بود که پدرم به امام رضا داده و مسموم کرده شهید نموده بود و وقتیکه آن بزرگوار چند دانه انگور از آن خوشه خورده احساس زهر کرد باقی آن خوشه را بطرف آسمان انداخت همان خوشه به پشت بام منزل ما افتاده بود روزی من او را دیدم یافته پیش آنحضرت عرض کردم فرمود نگاه دار تا وقتیکه پدرت مریض باشد طبیب برای معالجه اش انگور تازه میخواهد آن وقت همان خوشه را به پدرت بده و از برکت آنحضرت تر و تازه مانده بود آورده به پدرم دادم بدست گرفته از طراوتش تعجب نموده تعریف کرد پس سه دانه جدا کرده بدهان گذاشته خورد چون از حلقش گذشت اثر زهر در آن ملاحظه کرده که تمام جمیع اعضای او را به کار و در تیر قطعه قطعه می برید فریاد کرد که وای بر شما ام حبیبه بمن زهر داد او را گرفته بکشید ام حبیبه فرار کرد غلامان از عقبش دویدند و از معجزه امام رضا علیه السلام زمین در زیر قدمهای ام حبیبه در نورد یده خود را به قبر مطهر امام رضا علیه السلام رسانید

خواب دیدن امیر المؤمنین در صفین

همینکه مقابل قبر رسید دیدند قبر آن حضرت منشق شده جسد شریفش برپا ایستاده ام حبیبه را در بغل گرفته به قبر فرو برده قبر بهم پیوست کسی از آن نشانی ندید غلامان دلگیر بازگشته احوالات را به مامون گفتند دفعة شمشیر زده بدرک اسفل واصل شد و این امام عیال خود را از دست دشمنان براین قرار نجات داد اما امام حسین علیه السلام نیز عیال خود شهربانو را از دست سپاه کوفه و شام نجات داده الخ بروایت ریاض المصائب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در غزوه صفین روزی سر مبارک خود را بکنار امام حسن علیه السلام گذاشته خوابید و در خواب دید که پسرش امام حسین علیه السلام بدریای خون افتاده دست و پا میزند و فریاد میکند اما من ناصر ینصرنا بخواطر جد نبی رسول الله کسی بفریاد او نمیرسد بروایت تحفة الذاکرین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید پس من پیش رفته گفتم یا حسین دست را بمن بده تا ترا نجات بدهم در این حال صدای هاتفی را شنیدم که مرا ندا کرده گفت یا علی اگر تو امروز حسین را از این ورطه خون نجات دهی پس فردا در قیامت گنهکاران امت را که شفاعت کرده از آتش دوزخ نجات خواهد داد فی کتاب قرب الاسناد قال موسی ابن جعفر لرجل من اهل الطوس ان الامام لا یخفی علیه کلام احد من الناس و لا طیر و لا بهیمة و لا ذی روح و بهذا یعرف الامام فان لم یکن فیه هذه الخصال فلیس هو الامام در فصل ششم مجلس اول کتاب حزن المؤمنین روایت شده که در نجف الاشرف زنی بود که هر سال در دهه عاشورا تکیه برپا کرده عزاداری حسین علیه السلام را بعمل می آورد سالی از پیدا نشدن خدمتکار و کارکنان تکیه پریشان حال شده لابد بحسین علیه السلام التجا نموده با نفس خود شروع بر تعزیه داری کرد در آن اثنا دید زنی سیاه پوش وارد عزاخانه اش شده با غایت جد و کوشش به تدارکات تکیه مباشرت کرده با جان و دل و وجه کامل جمیع لوازمات تکیه را سرانجام داد بعد از ذکر مصیبت طعام برای عزاداران حاضر کرده قدح آب را پر کرده بر تشنه کان مجلس آب میداد و با اهل مجلس میگفت ای عزاداران حسین این طعام را بخورید و بیاد اهل بیت تشنه کام گرسنه اطفال حسین را و هر کس را که آب میداد میگفت بنوش و لب از عطش خشکیده حسین را یاد کن خلاصه با نهایت سوز و گداز تا روز تاسوعا مشغول خدمت عزاداران و لوازمات تکیه میشد چون روز عاشورا شد دیدم غم و اندوه او زیاده از سایر روزهاست و هر دم آه سوزناک کشیده اشک خونین بر چهره جاری میکند و واولداه و واولداه میگوید و از گریه ساکت نمیشود گفتم ای زن مگر در مثل این روز پسرت مرده گفت بلی در مثل این روز نه یک پسرم مرده بلکه هفده نفر جوانم با لب تشنه و بدن مجروح شهید شده اند تا در این مرثیه که ناگاه مرثیه خوان بالای منبر رفته ذکر شهادت حسین علیه السلام را کرد تا رسید بر اینجا که شمر ملعون خنجر بر حنجر آن مظلوم نهاد دیدم آن زن صیحه زده وا مظلوما گفته بیهوش شد پس او را به هوش آورده و مجلس عزا تمام شد با انواع دعا و ثنا خواست مرا وداع کرده برود پس من خلعتی پیش او نهاده عذر خواهی کردم دیدم که یک نظر به خلعت کرده بعد بطرف کربلا متوجه شده آهی کشیده سرشک چشم را چون قطرات ابر نیسان جاری نموده گفت یا حسین به من نگاه کن که عزادار تو بمن خلعت میدهد من متحیر شده گفتم ای زن مگر تو کیستی گفت ای زن

تزویج حسین زنی را از قبیلهٔ بنی اسد شب تاسوعا

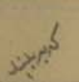
نابد من عزاداران حسین را خلعت بدهم و برات آزادی از جهنم عطا بکنم مکرم ایمت شناسی انا بنت محمد المصطفیٰ انا قرینة علی المرتضیٰ انا ام الحسن المجتبیٰ والحسین الشهید بکربلا وانا فاطمة الزهراء در صفحهٔ بست و سیم کتاب تحفهٔ کوملی بنا بروایت زمخشری مذکور است که شب تاسوعا حبیب ابن مظاهر از حضرت امام حسین علیه السلام رخصت و اجازه حاصل نمود که بمیان قبیلهٔ بنی اسد رفته ایشان را به اعانت و نصرت آن مظلوم آورد آن حضرت در ضمن اجازه به حبیب فرمود که زن صالحه از آن قبیله را بجهت من خطبه نموده با همراه خود بحضور بیاور و حبیب رفته سیصد چند نفر به اعانت میاورد که عمر سعد ملعون خبردار شده هزار سوار بر سر راه ایشان فرستاده مانع شدند جنگ و جدل نموده چندی را شهید و باقی را فراری نمودند حبیب از این ماجری بسیار غمگین و دلگیر شده زن را بخدمت آن بزرگوار آورده صیغهٔ شرعی جاری فرموده خلوت نموده اسرار چندی بآن زن تعلیم فرمود و از آن جمله فرمود که مقصود من از تزویج تو نه تمتع بود بلکه خواستم که بنا به صلاح و عفت تو ترا در زمرهٔ حرم خود داخل نموده سرافرازت کنم تا باعث فخر دارین تو باشد چونکه عمل امام علیه السلام بی حکمت نمیشود پس از همین زن سه مطلب بزرگ ظهور و بروز کرد اول در روز یازدهم محرم برای اطفال و ایتام آب و نان آورده و در خدمت علیا مکرمه جناب زینب بر کبری و نالهٔ اش مساعدت و یاری نموده عذرها خواست دویم بعد از کوچ کردن آل رسول از کربلا بمیان قبیلهٔ خود رفته بنای تعزیه داری گذاشته دوستان قبیله را جمع کرده تعزیه داری و گریه و زاری میکرد و اول تعزیهٔ حسین علیه السلام را او بنا نهاد سیم آنکه کسی از قبیلهٔ بنی اسد بدفن اجساد شهدا از ترس یزید اقدام نمیکرد همین زن با چشم گریان مردان قبیله را بدفن شهدا ترغیب و تحریص میکرد در مجلس ششم از بیان چهارم کتاب تحفهٔ کومان شاهی روایت شده که خدا وند عالم دروازهٔ نام ملائکه را با ملائکه را از ملائکهٔ مقربین در صورت سید ساجدین علیه السلام به زبرهٔ دشمنان داده که پاس داری آل رسول صلی الله علیه و آله نموده باعث آرام ایشان باشد و حضرت سید ساجدین بیمار علیه السلام با نفس نفیس خود برای دفن جسد شریف پدر بزرگوار خود و سایر شهدا بکربلا تشریف آورده تکلیف خود را بعمل آورد علامهٔ مجلسی مرحوم در تحفة الزائر فرموده است و بحسب احادیث وجوب زیارت حضرت حسین علیه السلام در عمری یکمرتبه نهایت قوت دارد و اخبار بیکه دلالت دارد بر اینکه زیارت آنحضرت واجب است بسیار است از آن جمله حدیثی است که در کتاب کامل الزیارة و وسایل از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که آن سرور فرمودند مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین ؑ فان اتیانه مفترض علی کل من یقر للحسین ؑ بالامامة من الله عز وجل وایضا در همین دو کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند لو ان احدکم حج دهره ثم لم یزر الحسین لکان تارکا حقا من حقوق رسول الله لان حق رسول الله فریضة من الله واجبة علی کل مسلم ایضا در کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که

در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام

ام سعید فرمودند که تزورین قبر الحسین قلت نعم قال یا ام سعید زوریه فان زیارة الحسین واجبة علی الرجال والنساء و در کتاب وسایل هارون ابن خارجه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که قال سئلته عمن ترک زیارة الحسین من غیر علة فقال هذا الرجل من اهل النار ایضا و در کتاب کامل الزیارة و وسایل زیارتی روایت کرده اند که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد یابن رسول الله ما تقول فیمن ترک زیارة الحسین وهو یقدر علی ذلک قال اقول انه قد عق رسول الله وعقنا واستخف بامر هو له ومن زاره کان الله من ورائه حوائجه وکفی ما اهمه من امر دنیاه وانه تعالی لیجلب الرزق علی العبد ویخلف علیه ما انفق ویغفر ذنوب خمسین سنة ویرجع الی اهله وما علیه وزر ولا خطیئة الا وقد محیت ذنوبه من صحیفته و یجعل له بکل درهم انفقه عشرة الاف درهم وذخر ذلک فاذا حشر قیل له لک عشرة الاف درهم وان الله نظر لک وذخرها لک و در کتاب فواید المشاهد شیخ جعفر ششتری اعلی الله مقامه روایت میکند که شخصی بحضرت سید شهدا علیه السلام گفت که شما فرموده اید هر کس بزیارت قبر شریف شما بیاید شما هم بعد از مردن او بزیارت او میائید فرمود بلی هر کس بزیارت قبر من بیاید من هم بزیارت او بعد از مردن او میروم و اگر او را در جهنم هم ببینم بیرونش میاورم پس معلوم میشود که آن بزرگوار در هر حال بفریاد ما ها میرسد بشرطیکه در وقت مردن مقدار ذرهٔ از ایمان با ما باشد و نیز در کتاب کامل الزیارة ابو بکر حضرمی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که قال سمعته یقول من اراد ان یعلم انه من اهل الجنة فیعرض حبنا علی قلبه فان قبله فهو مؤمن ومن کان لنا محبا فلیرغب فی زیارة الحسین ع فمن کان للحسین زوارا عرفناه بالحب لنا اهل البیت وکان من اهل الجنة ومن لم یکن زوارا کان ناقص الایمان ایضا در کتاب وسایل حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ذکر نموده که آن حضرت فرمودند که من لم یات قبر الحسین وهو یزعم انه لنا شیعة حتی یموت فلیس هو لنا بشیعة وان کان من اهل الجنة فهو من ضیفان اهل الجنة ایضا علامهٔ مجلسی مرحوم در کتاب تحفة الزائر روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام به ابان ابن تغلب فرمود که ای ابان چند وقت است که زیارت قبر حسین علیه السلام نکرده گفت مدتی است فرمود سبحان الله العظیم تو از سرکرده های شیعیان ما باشی و ترک زیارت آن حضرت میکنی هر که زیارت آن حضرت نماید حقتعالی بنویسد برای او بعدد هر گامی حسنه و محو کند از او بهر گامی گناهی و بیامرزد گناهان گذشته و آیندهٔ او را بتحقیق که چون آن حضرت شهید شد فرود آمد بر قبر آنحضرت هفتاد هزار ملک ژولیده موی گرد آلود و بر آن حضرت گریه و نوحه میکنند تا روز قیامت و در کتاب فواید المشاهد شیخ مرحوم روایت کرده که از جملهٔ خصایص زیارت حسین علیه السلام اینست که قبل از دفن محل قبر شریفش را جمیع انبیا حتی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وعلیهم زیارت کرده اند چنانکه وارد شده که ما من نبی الا وقد زار کربلا وقال یدفن فیک القمر الازهر ایضا فاضل بسطامی در صفحهٔ ۶۳ کتاب تحفة الحسینیه مینویسد که سر اینکه زوار آنحضرت هر کدام از صاحبان اعمال حسنه و اهل بهشت باشد از برای او مکان مستقری در بهشت نمیباشد بلکه مهمان اهل بهشت میباشد این است که بنا بر بعضی اخبار خدا وند عالم بهشت را از نور شریف حضرت

حسین علیه السلام خلق فرموده پس جمیع بهشت متعلق به آنحضرت میباشد پس کسیکه در زمان حیات
خود با خضوع و خشوع بزیارت قبر مطهر آن مظلوم برود چگونه میشود که در بهشت عنبر سرشت که
حسن و ضیاء و بهاء آن بالتمام از نور انور حسینی مخلوق و موجود شده است مکان مستقر مستقلا
داشته باشد و این است که رسول خدا صفرمود که انی اشم رائحة الجنة من الحسین علیه
السلام **ایضا در حدیث** صحیح روایت شده چنانکه در کتاب کامل الزیاره و وسایل و کتاب
تحفة الزائر مجلسی مرحوم روایت نموده اند از معویة بن عمار که گفت روزی بخدمت مولای خود امام
جعفر صادق علیه السلام مشرف شدم دیدم آن سرور مشغول نماز است چون فارغ شدند شنیدم
که مناجات میکرد با پروردگار خود و عرض میکرد ای خداوندیکه مخصوص کردانیده ما را بکرامت
و وعده داده ما را به شفاعت و علوم رسالت را بما داده و ما را وارث پیغمبران کردانیده و ختم کرده
بما امتان کذشته را و علم کذشته و اینده را بما داده و ما را مخصوص به وصیت پیغمبر کردانیده و
دلهای مردم را مایل بما کردانیده بیامرز مرا و برادران مرا و زیارت کننده گان قبر ابی عبد الله الحسین
را که خرج کرده اند مالهای خود را و بیرون اورده اند از شهرها بدنهای خود را برای رغبت بر نیکی
ما و امید ثوابهای تو در صله ما و برای شاد کردانیدن پیغمبر تو و اجابت نمودن ایشان امر ما را و برای
خشمی که بر دشمنان ما داخل کرده اند و مقصود ایشان خوشنودی تو است پس عوض ده ایشانرا از جانب
ما به خوشنودی و حفظ کن ایشانرا در شب و روز و رفیق ایشان باش در اهل و اولاد ایشان که
در وطن خود کذاشته اند و دفع کن از ایشان شر هر جبار معاند را و هر ضعیف و قوی از مخلوقات
خود را و شر شیاطین جن و انس را و بده به ایشان زیاده از انچه از تو امید دارند ای خداوند ما
چون دشمنان ما عیب و سرزنش کردند به ایشان به سبب بیرون امدن ایشان بزیارت ما پس این
مانع نشد ایشانرا از عزم کردن و بیرون امدن بزیارت ما پس رحم کن رویهای ایشانرا که
آفتاب متغیر کردانیده و رحم کن آن رویهای ایشانرا که میمالند بر قبر امام حسین علیه السلام و رحم
کن بر آن دیده های ایشان که گریه و آب چشم از اجابت کرده اند برای ترحم بر ما و رحم کن دلهای ایشان
را که سوخته و جزع کرده اند در مصیبت ما و رحم کن آن صداهای ایشان که بلند کرده اند در مصیبت
ما خداوندا آن خانه ها و بدنها را بتو میسپارم تا سیراب کردانی از حوض کوثر در روز تشنگی ایشان
و از این قسم مناجات و دعا بسیار کرد تا اینکه سر از سجده برداشت عرض کردم آن دعا که در حق
زوار و گریه کنندگان حسین علیه السلام از شما شنیدم اگر مثل آن را در حق کسی میکردید که خدا را
نشناسد گمان دارم که آتش جهنم به او نرسد هرگز والله آرزو کردم که حج نکرده بودم و بزیارت حسین علیه السلام
مشرف شده بودم آنحضرت فرمود چه مانع است ترا از زیارت حسین ای معاویه ترک زیارت حسین
علیه السلام مکن عرض کردم فدایت شوم نمیدانستم که زیارت آنحضرت اینقدر فضیلت دارد فرمود
ای معاویه آنها که در آسمان از برای زیارت کننده حسین علیه السلام دعا میکنند ترک مکن زیارت
آنحضرت را از برای خوف از احدی که هر کس از برای خوف ترک زیارت آنحضرت کند انقدر حسرت
برد و آرزو کند که کاش انقدر میماندم در نزد قبر آنحضرت که در آنجا مدفون میشدم آیا دوست نمیداری که

بسیارند از آنها که در زمین دعا میکنند پس



که به بینند خدا ترا در میان آن اشخاصیکه دعا میکند برای ایشان رسول خدا صلعم و علی و فاطمه و باقی ائمه
معصومین علیهم السلام آیا نمیخواهی از کسانی باشی که روز قیامت میایند و هیچ گناه برای ایشان نمیباشد
آیا نمیخواهی از کسانی باشی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت با ایشان مصافحه میکند
مترجم میگوید بلی رسول خدا صلعم فرموده من مسّ جلدی لم تمسّه النار پس معلوم است کسیکه
با رسول خدا صلعم مصافحه کند اتش دوزخ را البته نخواهد دید اللهم ارزقنی زیارة الحسین
بحق الحسین و جده و ابیه و امه و اخیه و ذریته و بنیه علیهم السلام **مقدس
از مجلسی** نوشته که در بعضی از روایات وارد شده که در عوض هر درهمی که زوار امام حسین
علیه السلام در خصوص زیارت آنحضرت مصروف کنند دوازده هزار شهر در بهشت از خداوند عالم
به ایشان عطا میشود و به هر قدمی که بر میدارند ثواب هفتاد حج و هفتاد عمره میابند و هر گاه در آن
سفر بمیرند ملائکه رحمت مشایعت ایشان میکنند و حنوط (حنوط) و کفن او را از بهشت میاورند
و بر او نماز میگذارند و از ریاحین بهشت بر قبر او فرش میکنند و از هر طرف بقدر یکچشم کار
کند قبر او را وسیع میکردانند و تا روز قیامت دری از بهشت بر قبر او میکشایند و چون زائران امام
حسین علیه السلام به حوالی کربلا رسند صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها با جمعی از حوریان
بهشت به پیشواز ایشان میایند و حضرت فاطمه با مقنعه خود گرد و غبار راه را از روی ایشان پاک
میکند و به ایشان فرماید خوش آمدید ای زائران فرزند غریب من مژده باد شما را بجمیع خیرات دنیا و
اخرت پس آن صدیقه طاهره در زیارت پسر مظلومش با ایشان موافقت میکند و ایشان را بمنزل
میرساند و ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله مانند حج و عمره رسول خدا صلی الله علیه و آله در
نامه عملش مینویسند و ثواب هزار صدقه مقبوله و هزار روزه ماه و هزار بنده ازاد کردن برای ایشان
عطا فرماید و چون خواهد که بخانه خود مراجعت نماید رسول خدا صلی الله علیه و آله ملکی بر نزد
قبر او فرستاده سفارش میکند که رسول خدا صفرماید که عملت را از سر گیر بدرستیکه خداوند
عالم گناهان گذشته ترا امرزید چه خوب گفته شاعر عرب ؛؛ ذنبنا اللیل و الولایة شمس ؛؛
جعل الله محوها بضیاها ؛؛ ذرة من ودادنا الحسین ؛؛ شبه الاکسیر بل تراه و راها ؛؛ و سیر نجی
انقلاب خطایا ؛؛ عملا صالحا بیوم جزاها ؛؛ **و در کتاب** کامل الزیارة و وسایل از زرارة بن اعین
روایت شده قال قلت لابی جعفر محمد الباقر علیه السلام ما تقول فیمن زار اباک الحسین علی خوف قال
یؤمنه الله یوم الفزع الاکبر و تلقاه الملائکة بالبشارة و تقول له لا تخف و لا تحزن هذا یومک الذی فیه
فوزک **ایضا و در کتاب** وسایل از محمد بن مسلم روایت کرده حدیث طویلی که از جمله آن این است
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بمن فرمودند که هل تأتی قبر الحسین قلت نعم علی خوف و وجل
من اعدائکم فقال ع ما کان من هذا اشد فالثواب فیه علی قدر الخوف و من خاف فی اتیانه امن الله
روعته یوم یقوم الناس لرب العالمین و انصرف بالمغفرة و سلمت علیه الملائکة و زاره النبی صلی الله
علیه و آله و انقلبت بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبع رضوان الله **علامه مجلسی** رحمه
اخبار برا که دلالت دارد بر ترک نکردن زیارت حسین ع با وجود خوف و بیم حمل نموده است بر خوف تا

مخفی نماند فاضل مجلسی رحمه

کفا

در فضیلت زیارت امام حسین ع و ضیافت زهری در دامادی پسرش

سهل و مبتنی بر احتمالات بعیده باشد یا خوف فوت منافع دنیویه یا فوت مالی یا ضرر سهلی از خفت و اهانت که اینگونه چیزها مانع از زیارت آن بزرگوار نخواهد شد و العلم عند الله و عند حججه علیهم السلام **فاضل بسطامی** در صفحه ۲ ۳ ۴ کتاب تحفة الحسینیه این حدیث را ذکر نموده که در اکثر کتب عزائیه سیما در کتاب ریاض المصائب الشهادة مسطور است که روزی شخصی بخدمت حضرت سید الساجدین علیه السلام رفته و استدعای ضیافت از آن بزرگوار نموده و در بعضی از کتب عزائیه نام آن شخص را زهری ذکر کرده اند و معروض داشت که بنا بر دامادی و عروسی اولاد برای فرزند خودم وادم استدعا از جناب شما دارم کمال اهل بیت به خانه من تشریف آورده خانه مرا رشک گلستان ارم فرمایید آن سرور جواب فرمود که بعد از شهادت پدر بزرگوار خود و جوانان هاشمی اکل و شرب من شربت اشک چشم و مائده من الم و محنت و مصیبت ایشان است آن شخص عرض کرد که ای فدای اقای من غرض من از مهمانی آنست که مجلسی را آراسته کرده ام و جمیع ابرار مجلس دعوت نموده ام که عزاداری پدر مظلومت نمائیم و منظورم ذکر مصیبت و بیان مرثیه سید الشهدا علیه السلام است تا شیعیان شما از فیض گریستن به شهدای کربلا بهره مند شوند چون آن بزرگوار نام تعزیه داری سید الشهدا را شنیدند وعده داده قبول فرمودند و آن مرد در خدمت امام زین العابدین علیه السلام بود تا بخانه خود وارد کردانید و مجلس از شیعیان و جگر سوختگان منعقد گردید و روضه خوان مشغول ذکر مصائب شهید کربلا گردید تا کلام را باین جا رسانید که گفت غریب کربلا **بیت** دران زمان که لب تشنه بود و حالت زار ٭ رخش چو آینه دل گرفته زنگ غبار ٭ نشسته بر تن او بسکه ناوک کاری ٭ نهال قامت او شد خدنگ پرداری ٭ نداد آب کسش غیر اشک گلگون رنگ ٭ کسی نرفت بدیدن جوش بغیر خدنگ ٭ بغیر تیغ کسی سر کذشت او نشنید ٭ کسی بسوز دل او بغیر عطش نرسید ٭ ز خاک کس سر او بر نداشت غیر سنان ٭ نکرد حفظ نعش کس بغیر دیده وران ٭ کسی نکرد بجز خاک مرهم داغش ٭ کلی نداشت بجز زخم خون چکان باغش ٭ حرم سرای عزیزش چو روبراه شدند ٭ چو ابر و ادر کلزار قتلگاه شدند ٭ چو دید زینب غمدیده نعش شاه شهید نمود رو بمدینه ز سوز ناله کشید عرض کرد یا جدا این کشته فتاده بی سر حسین تست این خورده آب از دم خنجر حسین تست ٭ این ظابر حرم که چو بسمل تپد بخون و خاک ٭ از غم کشوده بال زم پر حسین تست ٭ این زخم بی شمار به تن ماهیی که هست ٭ در بحر خون خویش شناور حسین تست ٭ چون سخن به اینجا رسید ناله و فریاد از حضار مجلس بلند گردید و حضرت سید الساجدین علیه السلام چندان گریست که بیهوش گردید و صدای گریه اهل مجلس غلغله بصوامع ملکوت انداخت و چون ذاکر از مرثیه فارغ گردید صاحب خانه زهری در صدد خدمت گذاری و اکل و شرب مهمانان مجلس در آمد پس متوجه مجلس گردید دید آن جناب در جای خود نیستند مضطرب الحال شده به تفحص و جویای آن بزرگوار در آمده دید که آن جناب داخل خدمت گاران مجلس شده به ترتیب خدمات لازمه اهل مجلس مشغول شده حتی کفش اهل مجلس را

حدیث زهری

جفت میکند و آب و سایر ما یحتاج اهل مجلس را مباشرت میکند زهری میگوید که خود را بر پای مبارک آن جناب انداخته عرض کردم فدای تو شوم تو جان جهانیان و مخدوم عالمیان از زمین و آسمان هستی ترا با خدمت اهل مجلس چه کار من غلامان و خدمتکاران دارم آنحضرت فرمودند خدا ترا رحمت کند این مجلس تعزیه پدر مظلوم من است و صاحب عزا منم و در این مجلس انبیای مرسلین و ملائکه مقربین و رسول خدا و علی المرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی علیهم السلام حاضرند و به خدمت عزاداران مشغولند و آب چشم تعزیه داران را جمع میکنند و بر سر و سینه خود میزنند پس چگونه من در چنین مجلس بنشینم و از خدمت اهل مجلس دوری کزینم و پیغمبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام بسیار تجسس و تفحص مینمایند در مجلس عزا که ببینند از اهل عزا کدام یک بیشتر میگرید و دل کدام یک در این عزا بیشتر میسوزد و بر درد میآید و او را نوازش مینمایند و چون پدر مهربان در برزخ گریند و سفارش او را بملک الموت میکنند و وعده حضور در بالین او در وقت احتضار میدهند و از پدر و مادر به ایشان مهربانتر اند ای زهری هر دیده که در مصیبت پدرم حسین قطره اشکی بریزد محبت ایشان بر ما لازم میشود و امرزیدن ایشان از گناهان اگر چه بعدد ریگ بیابان و کف دریاها باشد بر خدا واجب است پس حقتعالی مبارزد تعزیه داران پدرم را **و در صفحه** ۹ ۲ ۴ کتاب تحفة الحسینیه فاضل بسطامی روایت نموده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند که روزی در موسم حج عبد الملک مروان طواف حج نموده در دور خانه کعبه پدر بزرگوارم نیز در پیش روی او بتوجه تمام مشغول طواف بود و بر هیچ وجه بجانب او التفات نمیفرمود چون که عبد الملک آنحضرت را با صورت و هیئت نمیشناخت در آنحال عبد الملک سئوال نمود که این شخص کیست که در پیش روی من طواف میکند و هیچ التفاتی بما نمیکند گفتند به او که این بزرگوار عالیقدر حضرت علی ابن الحسین علیه السلام است پس در جای خود نشست و گفت او را بنزد من آرید پس آن سرور را به نزد او آوردند گفت یا علی ابن الحسین آیا نمیدانی که من قاتل پدر تو نمیباشم پس چه چیز باعث شده که به نزد ما نمیایی آنحضرت به آن مردود در گاه الهی فرمود قاتل پدر بزرگوارم دنیای خود را به سبب کشتن پدرم ضایع و فاسد کردانید و آخرت او نیز فاسد و ضایع است پس اگر تو نیز دوست داری که چنین باشی پس بوده باش با آنحال که او بود آن ملعون عرض کرد معاذ الله که من چنین چیز را دوست دارم و لکن ای پسر حسین تو بنزد ما بیا از مالهای دنیا که در دست من است تا بتو عطایا و جایزه ها بدهم پس آنحضرت از شنیدن این کلمات از آن ابتر روسیاه بزمین نشست و ردای مبارک خود را بر زمین پهن نموده گفت ای خداوند مهربان بنما او را حرمت دوستان خود را فاذا ازاره مملوة درا بیضاء یکاد شعاعها یخطف الابصار یعنی پس ناگاه ردای آن بزرگوار از در سفید مملو بود که نزدیک بود که تلألؤ و روشنائی آن درها چشمها را خیره نماید پس آن حضرت به عبد الملک فرمودند کسیکه این نوع احترام در نزد خداوند عالم بوده باشد او را چه احتیاج به مال دنیای تو بعد از آن حضرت متوجه درگاه خداوند کردیده عرض کرد اللهم خذها فلا حاجة لی فیها یعنی خداوندا بگیر اینها را که من احتیاج به اینها ندارم ٭

در بیان بجهنم واصل شدن یزید لع

یزید علیه اللعنة والعذاب الشدید

در کتاب سرور المؤمنین مسطور است که یکی از طایفه بنی خزاعه که از دوستان عبید پلید یعنی چنان نقل
کرده که آن بی دین از غصه بیمار شد و مرضهای بسیار بر آن ملعون عارض شد از آن جمله مرض جرب بر او
مستولی شد و عقرب بسیار در شکمش پیدا شد و چون مرضش شدت نمود طبیبی حاذق از شام به معالجه
او مباشرت میکرد روزی قدری دنبه گوسفند را بر سیخی پیوند نموده و سرش را در دست خود نگاه داشته
و دنبه را بر دهن آن لعین گذاشته و آن لعین دنبه را بلعیده فرو برد بعد از لحظه طبیب دنبه را کشیده
دید چند عقرب بر دنبه چسبیده بود طبیب عقربها را که دید رنگش متغیر شده گفت که این یزید پلید سبطی
از اسباط پیغمبر را کشته است مرا یقین حاصل شد که این یزید در دنیا و عقبا نجات نخواهد یافت و این
مرض و بوجود آمدن عقرب در شکمش علامت ظلم کاری این است پس بسیار لعن و ناسزا بر آن ملعون
کرده گفت من معالجه نخواهم کرد هر چند که جمیع دولت خود را بمن بدهد و از ظلم آن لعین در خصوص
آل رسول مطلع شده مسلمان شد پس کرم و خوره بر دهان آن ملعون افتاده و همواره مثل سگ
فریاد میکرد که این کژدمها را از من بیرون کنید که مرا هلاک میکنند کسی نمیتوانست که چاره او را کند دائما
تشنه میشد و هر قدر آب میخورد تشنه تر میگردید و میگفت آتش بمن افتاده خاموش کنید و بدن نجس
او بمرتبه گندیده و متعفن شده بود که بوی گندیده و عفونت او تا بر چهل خانه از همسایگان او میرفت
و بوی آن ملعون بهر کس که میرسید فورا میمرد روزی با مشقت بسیار آن ملعون را از خانه بیرون بردند
از قضایای اتفاقیه آن بود که مردوش از بالای سقف مبرز رد شده سقف مبرز خراب شده آن ملعون
بدتر از نجس بر توی چاه مبرز افتاده آنقدر دست و پا زد که در میان نجس نزدیک بود که جان داده واصل
جهنم گردد پس عمرو عاص و عبد الملک مروان بدن آن نجس را از نجس با نهایت بدحالی از مبرز بیرون کرده
در کنار شام به کوهی انداخته مراجعت نموده خبر هلاک از آن ملعون دادند و از بوی گندیده آن ملعون
مرض طاعون بر شهر شام افتاده و هفتاد هزار کس از شومی بوی آن ملعون هلاک شدند عبد الله ابن
فرندود و داود ابن حازم میگویند که ما از مصر به شام میرفتیم در راه خبر مرگ یزید پلید بما رسید چون بحوالی
شام رسیدیم دیدیم دود سیاهی از شهر شام بر هوا میرود و گویا بر زمین میبارید که شرارة آتش از آن
میدیدیم و قریب بر صد هزار سگ در خارج شهر شام صدا میکردند از شخصی پرسیدیم که این چه آشوب
است گفت با این شهر طاعون افتاده و هر روز چند هزار کس میمیرند و اقوام ایشان آنها را دفن میکنند
و این سگان ایشان را از قبر بیرون کرده میخورند پس ما ناچار دهان خود را بسته داخل شهر شام
شدیم و کار خود را فیصل داده از شام بیرون شدیم و در آن اثنا گذر ما بر مزبله که یزید را بر آن انداخته
بودند افتاد و آن لعین را دیدیم که در میان نجاست فریاد میکرد و به نجاسات میغلطید و چند افعی
از او میامدی که ما نرسیدیم هلاک شویم و عقرب چندی دیدیم که سر آنها سیاه تر از بدن آنها بود
بر آن لعین چسبیده بودند و نیش بر او میزدند و او فریاد میکرد و برو در افتاده بود و هلا و هلا ج
کرد من معنی او را از رفیقم پرسیدم گفت یعنی تعجیل کن تعجیل کن در دوزخ چون ملائکه عذاب گرز بر او
میزنند پس خوف نمودیم مبادا آسیبی بما برسد از او در گذشتیم **و بعضی از علمای** اخبار
کیفیت هلاک آن ملعون را چنین ذکر کرده اند که آن لعین با جمعی از لشکر و خواصش بر شکار رفته بود

آنملعون

در بیان مذهب و مرگ یزید پلید لع

آن ملعون در صحرائی بر عقب آهوئی اسب تاخت و بوادی هولناکی رسید دید که حصاری از آتش در اطراف
او بهم رسید و شعله آتش بیرون آمد آخر الامر بصورت سگ مسخ گردید و سپاهیانش هر چند جستجو نمودند
نیافتند تا اینکه هاتفی صدا کرد که خدا یزید ملعون را در یکی از وادیهای جهنم گرفتار نمود لشکر آن ملعون
که این صدا را شنیدند متفرق شده هر یک وارد شام شده خبر وفات آن ملعون را دادند **در روایت**
دوازدهم کتاب مودة القربی از کتاب ینابیع المودة مرویست از حضرت امیر که قاتل حسین شریر ترین خلق
است و کشنده حسین در تابوتیست از آتش و بر او میشود نصف عذاب اهل جهنم و محکم بسته میشود
دستها و پاهایش با زنجیرهای آتشین پس برد و او را به آتش میاندازند تا اینکه میافتد به میان آتش
جهنم و او را بوی بدی باشد چنان گندیده که از شدت گند بدنش اهل جهنم بخدا پناه میبرند و شکایت
کنند از اذیت گند بدنش و در جهنم مخلد میباشد و هر چند که پوستش سوخته میشود خداوند عالم
پوستش را با قدرت خود رویانیده و محکم میگرداند تا اینکه بچشد عذاب الیم خدا را و هیچ ساعتی از عذاب
ساکت نمیشود و سست نمیشوند از عذاب کردنش و از حمیم جهنم به او مینوشانند هر وقت که گوید عطش دارم
پس وای بر او از عذاب خدا که آخر ندارد الحمد لله **و بنا بروایت** فاضل دربندی مرحوم در کتاب اسرار
الشهادة یزید ملعون با ده هزار سواره از خاصان خود بعزم شکار رفتند تا اینکه دو روزه راه از شام
دور شدند پس آهوئی نمودار شد پس یزید به لشکر خود گفت کسی از عقب من نیاید پس اسب خود را بطرف
تاخت و آهو از صحرائی به صحرای دیگر فرار کردی تا اینکه به صحرای هولناکی رسید و در عقب آهو سرعت
میکرد تا بوسط صحرا رسید آن هوا گرمی زیاد و عطش بسیار به آن ملعون روی داده بود و در آن
صحرا آبی نیافت ناگاه دید شخصی رسید و کوزه آبی در دست دارد گفت ای شخص اگر مرا میشناختی با
احترام تمام بمن آب میدادی آن شخص گفت مگر تو کیستی گفت امیر المؤمنین یزید ابن معاویه میباشم آن
شخص گفت واللهی توی قاتل امام حسین ع ای دشمن خدا پس حرکت کرد که آن ملعون را بگیرد
که اسبش رم کرد و یزید را از زین افکند و پای آن ملعون در رکاب ماند و اسب هر وقت که بعقب
خود نگاه میکرد زیاده رم کرده میدوید آنقدر آن ملعون را از زمین کشید تا اینکه بدن نحس او از
هم پاشید بجهنم واصل شد و پای او در رکاب مانده بود آن ملعون ده نفر ندیم بود که هیچ وقت
از او جدا نمیشدند حتی به خانه و زنها و مال خود ایشان را امین کرده بود پس دیدند که یزید تاخیر کرد
از راهیکه آن ملعون رفته بود اسب تاختند و اسبش را یافتند و دیدند که پاهای آن ملعون از رکاب
آویزان است و از سایر بدنش اثری پیدا نیست پس صیحه کشیدند و با گریه و ناله وارد شام شده خبر
مرگ آن پلید را دادند و فاضل مرحوم روایت چندی قریبة المضامین در کتاب اسرار در خصوص
مردن آن لعین روایت کرده به همین اکتفا کردم **فاضل بسطامی** در صفحه ۳۰۴ کتاب تحفة
الحسینیه نوشته است که از قراریکه از کتب سیر و تواریخ معلوم میشود این است که آن ملعون مذهب
نصاری داشت و شراب را علانیه و آشکار مباح و حلال میدانست و سگ را پاک و طاهر میدانست
و بسیار اخلاص به سگ داشت و از کتاب سرور المؤمنین نقل نموده که سبب ناخوشی آن ملعون یعنی
یزید آن بود که روزی شراب بسیار خورده و مست شده بود در حالت مستی برقص در آمد و چون

در بیان مذهب یزید ملعون

مطربان مرقصید یعنی در حین رقص بزمین افتاد و مغز سرش شکست و رفت رفته تا خوشی زیاده میشد تا بجهنم واصل شد و در مرض موت عاقبت کار خود را از قران فال کرفت این آیه امد که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بار دیگر فال کرفت این آیه امد خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین بار دیگر فال کرفت این آیه امد ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار دفعه چهارم فال کرفت این آیه امد وما ربک بغافل عما یعمل الظالمون دفعه پنجم فال کرفت این آیه امد فبشره بعذاب الیم پس ان ملعون در غضب شده قران را بسوخت و آتش جهنم را دو باره بجهت خود شعله ور نمود اللهم العنه لعنا وبیلا وعذبه عذابا الیما فی کل آن عدد نقاط القران **و در جزو دویم** کتاب ینابیع المودة نقل میکند از کتاب صواعق المحرقه که یزید ملعون در سال شصتم هجرت به سلطنت نشست و در اوایل سال شصت و چهارم واصل سقر شد و پسرش معویه نام را که بیست و یک و بروایتی بیست ساله بود خلیفه کردند روزی به منبر رفته کفت جماعت بدانید که امر خلافت حبل الله تعالی است و جد من معاویه منازعه کرد با کسیکه لایق و سزاوار خلافت بحق بود که علی ابن ابیطالب علیه السلام باشد و مرتکب شد در حق شما به کارها که شما میدانید آن را تا اینکه مرک او را یافت و در قبر در کرو عملها و ظلمهای خود است بعد از آن پدرم یزید خلیفه شد و حال آنکه لیاقت خلافت نداشت و با پسر دختر پیغمبر منازعه و قتال کرده شهید نمود و عمر او بریده و نسل او دُم بریده کردید تا اینکه مرد و در قبر در کرو ظلمها و کناهان خود است بعد از این کلمات کریه شدیدی نموده کفت خباثت بزرکش این است که ما میدانیم در بئس المصیر معذب و مخلد است که بکشت عترت رسول خدا را و شراب را مباح کرد و کعبه معظمه را خراب کرد و شهد و شیرینی سلطنت را نچشید پس من تلخی امر خلافت را نمی چشم و خلعت خلافت را بر خود نمی پوشم و شما مختارید هر کرا لایق خلافت یابید با او بیعت کنید من لیاقت این امر را ندارم قسم بخدا اکر دنیا خوب باشد من حظی از ان دارم و اکر شر و بد چیز است پس اولاد ابی سفیان را کفایت است انچه از دنیا به ایشان رسیده بعد از منبر فرود آمده از مردم منزوی شده و بعد از چهل روز وفات کرد و بروایت دیکر یزید رو جد خود یزید و معاویه لعنت کرد و مادرش شنیده کفت کاش تو قطره خون حیض در لته بودی پدر و جد خود را رسوا نمیکردی در جواب کفت ای مادر کاش خون حیض بودم در لته و مرا پسر یزید نمیکفتندی که پسر یزید عار و ننک است و در کتاب جواهر العقدین احوالات معاویه پسر یزید چنانکه ذکر شد تفصیلا مذکور شده **فاضل بسطامی** در کتاب تحفة الحسینیه چنین ذکر میکند که انچه از اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام مستفاد میشود اینست که چهار کروه محل ترحم و احسان میباشند و اعانت هر یک از ایشان باعث خوشنودی خداوند عالم است **اول** ایشان یتیم است و اخبار در مهربانی و دلجوئی یتیمان بسیار است از انجمله چنانکه سابقا مذکور شده هر کس دست مرحمتی بر سر یتیمی بکشد خداوند عالم به عدد هر موئی که بر سر آن یتیم است نوری بر آن شخص کرامت فرماید **دویم** ایشان مریض و بیمار است و اخبار در عیادت و احوال پرسی بیماران بسیار در کتب اخبار مذکور شده از انجمله در کتاب جامع الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت

در بیان چهار کروه که محل ترحمند

است هر کس عیادت مریضی بکند به هر قدمی که در رفتن و باز کشتن برمیدارد هفتاد هزار هزار حسنه در نامه عمل او نوشته میشود و هفتاد هزار هزار سیئه از او محو میشود و هفتاد هزار هزار درجه برای او بلند کرده میشود و موکل کردد براو هفتاد هزار هزار ملک که در قبر او جای نشینند و استغفار کنند برای او تا روز قیامت **وایضا در همان کتاب** از حضرت امام موسی کاظم از پدران بزرکوار خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که در روز قیامت خداوند عالم سرزنش میکند از بندکان خود و میفرماید ای بنده من چه چیز ترا منع کرد که من مریض شدم به عیادت من نیامدی پس آن بنده میکوید خدایا منزهی تو و تو پروردکار بنده کانی دردمند و مریض نمیشوی پس خداوند فرماید که فلان برادر مؤمن تو مریض شد و عیادت او نکردی قسم بعزت و جلال خودم هرکاه او را عیادت کرده بودی هر آینه مرا در نزد او مییافتی و بعد از ان هر آینه من کفیل حاجتهای شما شده بر آورده میکردم و این از کرامت بنده مؤمن است و من خدای ارحم الراحمین میباشم **سیم** ایشان اسیر است و آیه شریفه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا شاهد این مدعا است **و چهارم** ایشان غریب است و اخبار بسیار در احترام و اکرام غریبان از ائمه اطهار روایت شده **و در کتاب** جامع الاخبار از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که تبسم کردن بروی غریب مؤمن کفاره کناهان است و هر کس اکرام و احترام کند غریبی را در غربت او تا اینکه غم دل او را ببرد یا بکرسنه غریبی طعام داده سیر کند یا به یک شربه آبی تشنکی او را زایل کند یا بر وی به خندد که او دلشاد شود جزای او جز این عملها بهشت است و در حدیث دیکر است که هر کس در غربت بمیرد پس به تحقیق که شهید مرده است و سبب و سر احسان و اکرام این چهار کروه این است که چون این چهار طایفه دلهای ایشان شکسته میشود و خداوند مهربان پیوسته نظر مرحمت بر دلهای شکسته دارد چنانکه در حدیث قدسی فرموده انا عند المنکسرة قلوبهم یعنی من در نزد آن کسانی میباشم که دلهای ایشان شکسته است و هر کس که شکستکی قلبش بیشتر است نظر رحمت خداوند رحمان باو زیاده تر است لهذا ترحم و اکرام بر ایشان باعث خوشنودی و رضای خداوند رحیم و رحمن خواهد بود ای دوستان ملاحظه کنید که کدام بیمار و غریب و یتیم و اسیر است که شکستکی دلش از بیمار کربلا زیاده تر باشد که هم یتیم بودم اسیر هم غریب بودم بیمار و با غل جامع بسته بود و او را دشهر شام کردند الخ **در کتاب مشکوة الانوار** از حماد ابن حبید کوفی روایت است که کفت سالی عازم حج شدم و با حجاج بسیار میرفتیم تا روزی از زباله کوچ کردیم قدری راه طی کردیم که ناکاه بادی شدید و صرصر تاریک و سیاه بلند شد چنانکه از شدت باد و تاریکی هوا جمیع حجاج از یکدیکر متفرق کردیدند و هر یک به صحرائی افتادند و دل بهلاکت نهادند من با هول و خوف تمام به صحرای مغیلان زاری افتادم و به هر طرف شتافتم راهی بمقصد نیافتم دل بمرک نهادم تا اینکه شب رسید خود را به پناه درختی رسانیدم و همه زمان از خوف جان لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم را ورد زبان ساختم چون پاسی از شب کذشت واهمه تنهائی و غربت بر من غالب شد و آثار دهشت و وحشت دلم را به قلق و اضطراب آورد ناکاه دیدم در آن شب تار لمعه نور عظیمی ظاهر کشت چون ملاحظه کردم جوان نورانی را دیدم که نور

در فضیلت سید ساجدین ع

جمالش آن صحرا را چون طور سینا منور کرده با خود گفتم خدایا این جوان که باشد که در این شب تار در مثل
این صحرای خوفناک چه شغل و کار دارد در خیال خود گفتم این جوان یا ملکی است از ملائکه یا پیغمبری است
از پیغمبران یا از اولیا یا از اوتاد و اقطاب خواهد بود خود را در درخت پنهان کرده با دقت تمام متوجه او
شدم دیدم آن بزرگوار دست به دعا برداشته کلمات چند بر او متکلم شد فی الفور چشمه صاف تر از آب حیوان و
خوشگوارتر از شهد و نبات در پیش او ظاهر شد پس آن بزرگوار وضو گرفته و به ادای نماز خالق بی نیاز
دمساز گشته و میگفت یا من احاط کل شیء خبرا و تا صل علی محمد و آل محمد واوج قلبی فرج الاقبال
الیک والحقنی بمیدان المطیعین یعنی ای خداوندیکه جبروت و عظمت تو بر هر چیزی احاطه کرده است
رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و داخل نما در قلب من خوشحالی و میل کردن بسوی حضرت و ملحق نما مرا به
زمره اطاعت کنندگان بعد از آن با نهایت خضوع و خشوع به نماز ایستاد و رنگ مبارکش زرد گشته و
سیلاب سرشک از دیده هایش جاری میشد پس من آمده در عقب آن بزرگوار به نماز ایستادم دیدم در پیش
رو بجا و محرابی ظاهر شد چون آن جناب به آیه وعید میرسید جسم شریفش از ترس خدا میلرزید و فواره
مثال آب از دیده ها میگشاد و بنوعی مینالید که جمیع موجودات از ناله او متالم و متاثر میشد و هرگاه به
آیه وعده رحمت میرسید آن آیه را تکرار مینمود چون از نماز فارغ شد برخواست و گفت یا من قصده
الضالون یعنی ای خداوندیکه گمراه کنندگان او را قصد میکنند پس من از جای خود برخواسته
از دامن آن بزرگوار گرفته شرح حال خود را معروض داشتم فرمود اگر توکل تو کامل می بود راه را
گم نمیکردی لیکن با من بیا و دست مرا گرفته شرح حال خود را بروی افتادیم من ملاحظه کردم که گوئی زمین
در زیر قدم من بر میگردد چون اثر صبح صادق ظاهر شد فرمود این مکه معظمه است برو که بمنزل رسیدی
من گفتم قسم میدهم ترا بمعبود بی زوال و خداوند ذی الجلال که مرا از نام و لقب خود مطلع فرمائی و مرا
از حیرت برهانی فرمود چونکه قسم دادی بدانکه منم فخر الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین ع
این را فرموده از نظرم غایب شد در کتاب یوسفیه مسطور است که چون یوسف صدیق را
از سرای عزیز مصر بیرون کشیدند که بزندان برند خواستند که او را در اطراف محلات مصر و کوچه های آن
او را بگردانند قریب به صد هزار نفر از مرد و زن بتماشا و نظاره حضرت یوسف ع بیرون آمدند مردان سنگ
بر سینه میزدند و زنان بناخن روهای خود را مجروح ساختند خروش و واغوثاه از خلق برخواست یکی میگفت
فغان از حسرت این غریب بیچاره یکی میگفت که دریغ از این اسیر زندانی پس مردم مصر همه بر عشق حضرت
یوسف بنده شدند و در شور و غوغا بودند که ناگاه عبور نمودند آن حضرت را بجائی که زلیخا با انتظار
دیدن جمال یوسف ع نشسته بود پس در آن حال بزبان منادی جاری شد که هذا غلام من کنعان
والعزیز علیه غضبان یعنی این پسری است از کنعان که عزیز مصر بر او غضبناک است در حال جبرئیل به
حضرت یوسف نازل شده عرض کرد ای یوسف در جواب این منادی بگو که هذا جزاء من غضب
الرحمن و دخول النیران یعنی این اسیری و گرفتاری و محبوس شدن از برای من جزا است از غضب
خداوند رحمن و داخل شدن زلیخا چون این کلمات را شنید از حسرت و افسوس چون مار بر خود
پیچیده از جای خود برخواسته رفت و موکلان آن جناب را بمحبس داخل نمودند و شور آه و فغان

حکایت پنج زن که در راه خدا جوانمردی و جهاد کردند

از مرد و زن بر آسمان بلند شد **فاضل بسطامی** در کتاب مخفر الحسنیه روایت کرده
که اینجا از اخبار و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام مستفاد میشود آن است که پنج نفر زن بوده اند که
در راه رضای خدای تعالی چنان جد و سعی نموده اند که بفوز عظیم رسیده و نام ایشان تا روز قیامت در
زبان خاص و عوام بر جریده کون خواهد شد **اول** ایشان نسیبه دختر کعب بن مازنیه است چنانکه
علامه مجلسی رحمه الله از علی ابن ابراهیم روایت نموده که در جنگ احد همه لشکر اسلام متفرق شده فرار
نمودند الا حضرت امیر المؤمنین و ابودجانه و از زنان نسیبه دختر کعب که فرار نکرده در خدمت رسول
خدا ص ماندند و رسول خدا همین نسیبه را که در علم جراحی کامله بود با خود برده که مجروحین لشکر اسلام
را مداوا نماید و پسر همین نسیبه در جنگ احد از جمله لشکر اسلام بود خواست که فرار کند مادرش نسیبه
بر او حمله کرده و گفت ای پسر از خدا و رسول خدا بترس چرا میگریزی پس او را با موعظه و نصیحت بر پای
رسول خدا بر گردانیده مشغول جهاد کرد تا اینکه مردی از مشرکین بر آن پسر حمله نموده او را شهید کرد پس
نسیبه شمشیر خود را گرفته و بر کشنده پسر خود حمله نمود که آن ملعون را بکشت رسول خدا آن زن مرد
صفت را تحسین فرموده گفت خدا بر تو برکت دهد ای نسیبه پس نسیبه چون پروانه بر گرد آن شمع
بزم رسالت میگردید و از هر طرف تیرها می آمد سینه و پشتهای خود را به آنحضرت سپر نموده نمیگذاشت
که آسیبی به حضرت رسول ص برسد تا اینکه جراحتهای بسیار بر سینه آن زن رسیده بود که از لشکر
مشرکین ملعونی ابن قمیه نام حمله کرده میگفت رسول خدا را بمن نشان بدهید نجات نیابم اگر بگذارم
که محمد از دست من سلامت برهاند پس ضربتی بر دوش مبارک رسول خدا زده فریاد کرد که قسم به لات
و عزی محمد را کشتم در آن حال حضرت نظر کرده دید یکنفر نامردی از مهاجرین لشکر اسلام میگریزد
و سپر خود را در پشت سر خود آویخته حضرت رسول ص او را ندا کرد که ای صاحب سپر بینداز سپر خود را
و برو بسوی جهنم آن مرد سپر را انداخته به سرعت فرار کرد رسول خدا ص به نسیبه فرمود که سپرش را بردار
نسیبه سپر را برداشته با مشرکان قتال کرده در حمایت رسول خدا آنچه که لازم بود جانفشانی و سعی نموده
از او جدا نشد **و اما دوم زن بهیه** از کتاب مسکن الفواد از ابو قدامه شامی روایت است که
گفت من سر کرده لشکر اسلام بودم در بعضی از سفرهای جهاد به شهری داخل شده مردم شهر را به جهاد
و قتال کفار و مشرکین تحریص و ترغیب میکردم و فضیلت شهادت در راه خدا را بر ایشان بیان نمودم
پس مردم آن شهر متفرق شده احدی میل جهاد کفار نکرد و من بر اسب خود سوار شده بیرون شدم
ناگاه صدائی از عقب سر خود شنیدم که میگفت یا ابا قدامه من اعتنا نکرده میرفتم شنیدم که دوباره
گفت ای ابا قدامه عادت نیکوکاران چنین نیست که متوجه من نمیباشی من متوجه شده زن خوب
صورت نیکو سیمائی دیدم ایستاده چون رسید رقعه کاغذی و یک مندیل بسته بمن داده و بر
گشت در حالتی که میگریست چون رقعه را گشودم دیدم نوشته که تو مارا به جهاد خوانده و تحریص
نمودی بثواب الهی و چون که از برای من قدرت بر جهاد نبود پس بریدم بهترین چیزی که داشتم که عبارت
باشد از دو گیسوی خودم و برای تو آوردم که آنها را عنان اسب خود قرار دهی در راه خدا تا آنکه ببیند
خدا مرا پس وقتیکه روز قتال و جهاد شد دیدم جوانی در مقابل صفوف قتال دیدم که بی سلاح حرب پیاده

ص ۲۴ ا

حکایت پنج زن که در راه خدا پنج پسران جهاد کردند

اراده جهاد کرده پس من به نزد آن جوان رفته گفتم معلوم میشود که بسیار کم تجربه که پیاده بی سلاح
جهاد میکنی و ایمن نیستم که مراکب مردان قتال بجولان آمده ترا در زیر پاهای اسبان پایمال نمایند از این
مکان دور شو و خود را بجایی بکش آن جوان بمن گفت آیا مرا از جهاد مانع میشوی و حال آنکه خدا تعالی
در قرآن میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار یعنی ای
آنکسانیکه ایمان آورده اید اگر ملاقات نمایید به کفار یکه در مقام قتال اند پس پشتهای خود را بجانب ایشان
مگردانید یعنی از جهاد فرار نکنید پس من او را بر اسبی سوار نمودم پس آن جوان بمن گفت یا ابا قدامه
سه تیر بمن قرض بده من گفتم این وقت وقت قرض نیست پس دیدم که بسیار الحاح و تاکید مینماید گفتم می
دهم بر شرط اینکه اگر خدا ترا مرتبه شهادت کرامت فرماید مرا شفاعت کنی در روز قیامت گفت قبول کردم
پس سه تیر به او دادم دیدم که یکی از آن تیرها را بکمان گذاشته انداخت و از لشکر کفار یکی را بکشت
و بعد تیر دوم را انداخت و روح دیگری را واصل جهنم کرد و بعد تیر سیمی را انداخته متوجه من شده
گفت السلام علیک یا ابا قدامه سلام مودع ناگاه دیدم از لشکر کفار تیری آمده بمیان دو
چشم او نشست و انقدر خون جاری شد که ضعف حاصل شده سر خود را بر زین اسب گذاشت
من بسرعت نزد او رفته گفتم شفاعت مرا فراموش مکن گفت آری ولیکن من هم وصیتی بتو دارم که چون
بشهر ما وارد شوی به نزد والده من رفته این خورجین مرا به او داده خبر وفات مرا باو بده گفتم مادر تو
کیست گفت همان زن است که دو گیسوی خود را بتو داد که در وقت جهاد عنان اسب خود نمایی پس سلم
مرا به او برسان و او در سال گذشته به مصیبت پدرم گرفتار شده و امسال هم بمصیبت من مبتلا باشد
پس روح آنجوان بعالم قدس پرواز نمود پس تغسیل و تجهیز نموده قبری کنده او را دفن نمودم چون
خواستم از سر قبرش برگردم دیدم قبر بحرکت آمده نعشش او را بیرون انداخت پس بعضی از اصحاب من گفتند
که این جوانی بود کم تجربه شاید که بی اذن مادرش بر جهاد آمده باشد من گفتم که زمین قبول بکند
جسد های اشخاص را که بدتر از این جوانند حکمتی و سری در این هست که بر ما مخفی و نامعلوم است
پس من برخواسته دو رکعت نماز گذارده و مناجات باقاضی الحاجات نمودم پس شنیدم از منادی غیبی
که ندا نمود ای ابا قدامه دوست خدا را بحال خود بگذار در همان مکان بودم ناگاه دیدم مرغان
چندی از هوا آمده و نعش آن جوان را تمام خوردند پس بعد از جهاد وارد شهر شده بجانب خانه
مادر آن جوان روان شدم چون به در خانه رسیده در را کوبیدم دیدم خواهر آن جوان بیرون آمد
چون مرا دید به نزد مادرش رفته گفت ای مادر این شخص ابو قدامه است و برادرم با او نیست پس شنیدم
که مادرش میگفت سال گذشته مصیبت پدرم گرفتار بودیم و امسال بمصیبت برادرم مبتلا شدیم
پس دیدم مادر آنجوان بیرون آمده بمن گفت أمعزیا ام مهنیا یعنی آیا به نزد من آمده در حالتیکه
بمن پسر سلامتی دهنده یا مبارک بادی کننده گفتم مقصود تو از این سخن چیست گفت پسر من یا مرض فوت
کرده است مرا سلامتی و تسلی بده و اگر در راه خدا جهاد کرده شهید شده پس برای من مبارکباد بده
من گفتم بلکه در جهاد شهید شده پس آن زن گفت از برای شهادت پسرم علامتی و نشانی هست آیا
دیدی آن علامت را گفتم علامت و نشانه اش این است که او را زمین قبر او را قبول نکرد دوم آنکه

ص ۳۰ ا

احوال ام وهب
و معانی اشعار

حکایت پنج زن در راه خدا جهاد کردند

مرغانی آمده گوشت نعش او را تمام خوردند پس من استخوانهای او را جمع کرده دفن نمودم مادرش گفت
الحمد لله که پسر مرا دو مطلوب خود رسیده پس من آن خورجین را بمادرش دادم گشوده یک پلاس و زنجیر
آهن بیرون کرده گفت عادت پسرم آن بود که چون شب میشد این پلاس را پوشیده و خود را بزنجیر بسته
مناجات با خدا میکرد و میگفت الهی احشرنی فی حواصل الطیور یعنی خدایا مرا محشور کن در چینه
دان مرغان الحمد لله که خدا دعای او را مستجاب فرموده است و امّا زن سیم مادر وهب ابن
عبد الله کلبی است چون آن زن بیکسی امام حسین علیه السلام را بی یار و معین دید بر نزد فرزند
خود آمد و گفت قم یا بنی فانصر ابن بنت رسول الله یعنی برخیز ای پسر و یاری کن پسر دختر رسول
خدا را وهب گفت افعل یا اماه و لا اقصر یعنی یاری میکنم و کوتاهی نمیکنم و این وهب همان شخص نصرانی
بود که با مادر و زن خود در منزل ثعلبیه بخدمت امام علیه السلام رسیده مسلمان شدند خلاصه
روایت شده است که وهب از مادر خود اذن طلبید که بر نزد زن خود رفته حلالی طلبیده وداع کند مادرش
گفت اذن دادم ولیکن هشیار باش که زنان ناقص العقل میباشند مبادا ترا فریب دهد و از فیض شهادت
ترا محروم کند پس وهب بر نزد زوجه اش آمده گفت فرزند رسول خدا امروز در این صحرا تنها مانده و دلم
میخواهد که جان خود را فدای او نموده شهید باشم زوجه اش گفت هزار جان من فدای امام حسین باد
کاش در شریعت زنان را نیز جهاد جایز بودی تا من نیز جان خود را فدای او کردمی اما میخواهم که با من شرط
کنی که در قیامت بی من داخل بهشت نشوی وهب قبول نمود پس هر دو بخدمت آن امام غریب آمدند
زن وهب عرض کرد یا ابن رسول الله من یقین میدانم هر کسیکه در راه تو شهید شود همینکه از اسب بر
زمین افتاد حوریان بهشت با او معانقه مینمایند و این نوجوان که شوهر من است میخواهد جان خود را
فدای تو نماید و من با او شرط میکنم که در قیامت بی من داخل بهشت نشود و از جناب تو هم التماس میکنم که مرا به
خواهران و اهلبیت خود بسپاری که مرا در سلک کنیزان خود به کنیزی قبول فرمایند زیرا که یقین است بعد از
پرده عصمت ایشان دست نامحرم بدامن عصمت من نمیرسد حضرت حسین و اصحاب از سخن این زن
بگریه در آمدند وهب عرض کرد یا ابن رسول الله گواه باش که در قیامت بی او پای در بهشت ننهم و او را نیز
سپردم تمام او را به اهلبیت بسپار و بعد از آن اجازه میدان طلبیده چون بمیدان رسید نیزه خود را بر
زمین زده گفت امیری حسین و نعم الامیر له لمعة کالسراج المنیر یعنی آقای من حسین است
و چه نیکو آقا است و از برای او نوری است مثل چراغ روشن ان تنکرونی فانا ابن الکلب سوف
ترونی و ترون ضربی یعنی اگر مرا نمیشناسید بشناسید منم وهب ابن عبد الله کلبی زود است که خواهید
دید مرا و ضرب دست مرا وضربتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی یعنی خواهید
دید ضرب دست و صولت و سطوت مرا در جنگ کردن که خون خود را و خون اصحاب خود را از شما
گیرم وادفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغا باللعب و دفع میکنم غمها را بعد از
غمها و جهاد کردن من در جنگ بازیچه نیست پس حمله نموده جماعتی را به قتل رسانیده و بنزد مادر
و عروس خود مراجعت نموده بمادرش گفت ارضیت عنی ای مادر آیا از من راضی شدی که چه شجاعانه
جهاد کردم مادرش گفت ما رضیت او تقتل بین یدی ابن رسول الله یعنی راضی نمیشوم تا آنکه

احوالات وهب ابن عبدالله کلبی

در پیش روی فرزند رسول خدا شهید و اغشته بخون خویش شوی عروس وهب زا بران حال دیده گفت یا الله لا تفجعنی فی نفسک یعنی ای وهب مرا بجدا قسم میدهم که مرا بر مصیبت خود گرفتار نکنی مادرش فوراً گفت یا بنی لا تقبل قولها وارجع فقاتل بین یدی ابن رسول الله فیکون غداً شفیعا لک بین یدی الله یعنی ای پسر سخن زن خود را قبول مکن و به میدان مراجعت کرده در پیش روی پسر رسول خدا جهاد کن تا روز قیامت شفیع تو باشد در نزد رسول خدا پس وهب بمیدان مراجعت کرده جهاد نموده حمله شیرانه بر انقوم میکرد تا اینکه نوزده سواره و دوازده پیاده از ان ملاعین به جهنم واصل کرد پس ان گروه بر او حمله شد بدی کرده دو دست او را بریدند چون عروس وهب این حال را دید بی تاب شده عمود خیمه را بر داشته متوجه میدان شده و میگفت ای وهب پدرم و مادرم فدای تو باد جهاد کن در حمایت حرم رسول خدا پس وهب متوجه عروس خود شده گفت ای بیچاره برگرد بر خدمت اهل حرم که در ان حال عروس از دامن جامه وهب گرفته گفت لا اعود او اموت معک یعنی نخواهم برگشت تا اینکه با تو شهید شوم چون امام حسین علیه السلام این حالت را دید از ایشان فرمود جزیتم من اهل البیت خیرا ارجعی الی النساء رحمک الله یعنی خدا شما را در یاری اهل بیت پیغمبر جزای خیر بدهد رجوع کن بنزد اهل حرم خدا ترا رحمت کند پس عروس وهب بفرموده انحضرت مراجعت نمود و وهب در دریای خون غوطه ور شده و بنا بروایتی مادر وهب در کنار معرکه ایستاده بود پسر خود را بجهاد دشمنان تحریص می نمود و به اواز بلند میگفت ای جان مادر پدر و مادرم فدای تو باد در یاری حسین جد و جهد کن تا شهید شوی چون امام علیه السلام حالت ان زن را دید گریست و با حالت گریه فرمود ای پیر زن خدا شما را از اولاد پیغمبر شما جزای خیر بدهد که در یاری ایشان کوتاهی نکردید و حقهای ال رسول را بجا اوردید بشارت باد ترا که تو و پسرت در اعلی درجه بهشت با جده من خواهید بود پس وهب انقدر جهاد کرد که لشکر مخالف بامان امدند و عمر سعد تعین بانگ بر لشکر زد که چهار اطراف او را احاطه کنید لشکر بر حرکت در امدند و او را بمیان گرفتند و ان جوان مانند محور شید یکه و تنها شمشیر میزد و دلیرانه جهاد میکرد تا هفتاد نفر را بر جهنم واصل نمود و لشکر کوفه گرد او را گرفتند حمله میکردند تا اینکه هفتاد جراحت تیغ و نیزه و تیر به او زدند و انقدر تیر بر اسب ان جوان رسیده بود که جسدش مثل خار پشت شده بود پس انقدر خون از جراحات ان جوان جاری شد که بیحال شده از اسب افتاد عمر سعد ملعون حکم کرد سر او را بریده بطرف خیمه گاه انداختند مادرش دوان دوان رفته سر پسر را بدامن خود گذاشته خون را از روی او پاک میکرد و میگفت الحمد لله الذی بیض وجهی و قر عینی بشهادتک یعنی خداوند را شکر که روی مرا سفید و چشم مرا روشن کرد بسبب شهادت تو پس ان زن صالحه با شدت گریه کرده و رو به لشکر نموده گفت شهادتی که دادم که یهود و نصاری بهتر از شما میباشند بعد از ان سر وهب را بطرف لشکر انداخته و یک نفر را با سرش کشت پس عمود خیمه را بر داشته حمله به لشکر کرده و دو نفر را واصل جهنم ساخت امام علیه السلام فرمود ارجعی یا ام وهب یعنی ای مادر وهب مراجعت کن که تو و پسرت با رسول خدا محشور خواهید شد بدرستیکه خدا جهاد را بر زنان جایز نفرموده پس ان زن صالحه مراجعت کرده و میگفت خدایا

احوالات زن مسلم ابن عوسجه

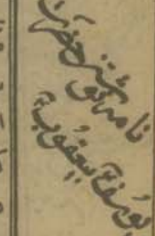
امید مرا از تو قطع مفرما حضرت فرمود خدا امید ترا قطع نخواهد فرمود و بنا بروایت بحار عروس وهب بی اختیار امده خود را بر نعش وهب افکنده و خون را از جسدش پاک میکرد که ناگاه نظر شمر ملعون بر او افتاد پس غلام خود امر نمود که او را بقتل اورد ان غلام بد دین عمودی بر سر عروس وهب چنان زد که شکافته شده شهید گشته بر سر شوهر ملحق شد و اول زنی بود که از لشکر امام حسین علیه السلام شهید شد

امّا زن جهادگر زن مسلم ابن عوسجه

که چون مسلم ابن عوسجه را از اسب انداختند و فریاد بر کشید یا اباعبدالله از ان سعادت مند بلند شد مظلوم کربلا با حبیب ابن مظاهر بربالای سرش رسیدند حبیب گفت مژده باد ترا با بهشت و اگر نه این بود که من نیز بزودی بتو ملحق میشوم هر اینه بتو میگفتم هر وصیتی که داری بمن بگو مسلم گفت اوصیک بالحسین فقاتل دونه حتی تموت یعنی وصیت میکنم ترا بیاری حسین علیه السلام پس جهاد کن در پیش روی او تا بمیری حبیب گفت لا قرنک عینا یعنی چشم ترا روشن میکنم و بزودی شهید شده بر تو ملحق میشوم پس روح مسلم به اشیان قدس پرواز کرد و بروایت روضة الجنة مسلم را پسری بود دوازده ساله هنوز خطش بر گرد رخسارش هاله نه بسته بود و نهال نو خیز قامتش در چمن حسن و جاهت نو رسته ان نوجوان از کشتن پدرش اشک ریزو مادرش با میل قلبی او را تحریص بجهاد میکرد با سخنان دلنشین او را مایل و راغب شهادت نمود تا اینکه ان تازه جوان اسلحه رزم پوشیده بخدمت ابی عبدالله الحسین علیه السلام مشرف شده عرض کرد فدایت شوم پدرم تصدق ذات گردیده شربت شهادت نوشید و مادرم مدتها است که مرا پرورش داده تا باین سن رسانیده بمن میگوید بشتاب و به شهید شدن در خدمت این بزرگوار سرمایه سعادت ابدی را دریاب که وقت درنگ نیست و قدم بر قدم پدرت بگذار و دست از جان بشوی فرزند رسول خدا بوده اراینا اذن میدهی که جان خود را فدا بخاکپایت نمایم حضرت حسین علیه السلام فرمود پدرت شهید شده و تو هنوز جوانی و لذت کامرانی ندیده و اگر تو نیز شهید شوی مادرت قطع امید شده بی یار و پرستار خواهد شد پسر مسلم در جواب ان حضرت معطل شد که چه جواب عرض کند مادرش معطل بودن پسرش را دید جلو انحضرت دویده خود را بحضور شریف انحضرت رسانید بیت بگریید با ناله و اه گفت لب بر زد دو دست و دود را از سفت ❊ که تا کی نمائی بحسرت نگاه ❊ روان شو سوی رزم و اوردگاه ❊ نما جان خود را در این ره نثار ❊ که امید من بس بود کردگار ❊ و متوجه پسر خود کردیده گفت ای جان مادر جهد کن که خود را بکاروان شهیدان برسانی و درنگ منما که اگر جان خود را فدای امام زمان نمائی از تو راضی نیستم پسر گفت مادر جان مدتها است که در این انتظارم و طالب اذن شهادتم لیکن انحضرت اذن حاصل نموده عازم میدان قتال شد و مادرش از عقب او روان گردید و گریه کنان می رفت و میگفت ای پسر مهربان بشتاب که جان خود را فدای این بزرگوار نمائی و پدرت را در میان شهدا سربلند و روسفید گردانی پس پسر مسلم در میدان کارزار اسب دوانید و مادرش از عقب او گریه کنان روان شده میگفت ای فرزند سرعت کن و جهاد کرده داد دلاوری بده تا جان خود را فدای این بزرگوار نمائی پس پسر مسلم بعد از جولان و رجز خوانی حمله بر ان ملاعین روسیاه کرد و بیست نفر از ان کافران بی

نامه نوشتن حضرت یوسف بحضرت یعقوب

صو ٣٨ آ



درك نا و روان کرد اخر الامر از دحام کرده او را شهید کردند و سر شرا بریده بجانب مادرش افکندند آن زن صالحهٔ عفیفه سر بریدهٔ نوجوان خود را برداشت و برچهرهٔ خود گذاشته گفت ای شهید مادر وای نوجوان غریب مادر از من بر تو باد کرد از دم را بکی یادی و مرا و پدرت را روسفید و سربلند ساختی وچنان گریه کرد که عالمی بجهت او گریان و جهانی نالان گردید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

در کتاب یوسفیه و کتاب تحفة الحسینیه

مسطور است که چون حضرت یوسف در زندان مصر شب و روز گریه میکرد بحدی که از گریهٔ او زندانیان بتنگ آمدند و گفتند ای یوسف یا شب گریه کن و روز آرام بگیر یا روز گریه کن و شب آرام بگیر تا ما آرام استراحتی یابند و هر قدر الحاح کردند فایده نداد و روز و شب میگریست تا اینکه احوال اثر بزلیخا گفتند از بسکه یوسف گریه میکند در اندك زمانی خود را هلاك میکند زلیخا حکم نمود تا از زندان دریچه بشارع عام بگشودند و مقرر نمود که روزها یوسف در پیش دریچه نشیند تا مشغول دیدن مترددین شده کمتر گریه کند از قضا همان دریچه بسمت کنعان بود و یوسف روزها در پیش همان دریچه مینشست و بجانب بیابان کنعان نظر کرده و سراغ پدر را از نسیم طرف کنعان مینمود و دیده انتظار در راه کنعان داشت روزی عربی شتر سوار از طرف کنعان وارد مصر میگشت و قتیکه شتر برنزدیك دریچه رسید از اطاعت عرب سرکشیده بطرف دریچه میرفت و عرب افسارش را میکشید و مانع میشد هرچند اعرابی او را نگاه داشتی فایده نداد پس از شتر فرود آمده و زمامش رها کرد آن شتر آمده در برابر دریچهٔ یوسف ع ایستاد و سلام کرد عرض نمود ای نور دیدهٔ خلیل الله از کنعان میآیم و بر کنعان مراجعت خواهم اگر پیغام داری بگوی در آن حال اعرابی رسیده و عصای خود را بلند کرد که شتر را بزند و باز گرداند که بحکم الهی زمین تا ساق پای گرفت بنوعیکه حرکت نتوانست یوسف آواز کرد که یا اخا العرب از کجا میآیی و بکجا میروی گفت از کنعان میآیم و بمصر میروم یوسف ع گفت این شهر در کنعان کدام جا است چرا که چرا گفت در چرا گاه آل یعقوب یوسف ع گفت یا اخا العرب هیچ میشناسی درختی را که دوازده شاخ داشت و یك شاخش جدا شده اعرابی گفت آنچه میگویی مناسب حال حضرت یعقوب است که دوازده پسر داشت و یکی از ایشان جدا و غایب شده و او شب و روز در فراقش گریه و زاری میکند و در سر چهار راه بیت الاحزان بنا نموده است و هر کس از آنجا رو میکند سراغ یوسف گمگشته خود را میپرسد یوسف ع گفت ای اعرابی عزم کجا داری گفت متاعی آورده ام که در مصر بفروشم و بکنعان برگردم یوسف ع گفت نفع تو در این معامله چند است اعرابی گفت صد یا جا قلو یوسف ع دانهٔ یاقوتی باو داد که قیمتش بیست هزار درهم بود و گفت از همین جا برگرد و بکنعان برو و یعقوب را بگو که من رسول غریبانم نامه آورده ام و پیغام بسوی تو دارم اعرابی گفت نام تو چیست یوسف ع گفت مأذون نیستم که نام خود را بگویم اما بگو آن غریب درمانده را نشانه این است که در صفحهٔ جبین او خالی هست ای اعرابی چون بخانهٔ آن پیغمبر بروی صبر نما تا پاسی از شب بگذرد و غوغای مردم ساکت شود بعد از آن بدر خانهٔ آن پیغمبر محزون برو و سلام مرا باو برسان بعد از سلام عرض کن ای یعقوب غریبی بتو سلام میرسانند و میگوید از آن وقت که

احوال اثر و الجناح باوفا

صو ٣٩ آ

از حضورت دور شده ام در آتش فراق و حرمان میسوزانم اعرابی گفت ای جوان ذهین حرا گرفته است رها نمیکند یوسف ع گفت از قصد زدن اشتر برگرد تا رها شود اعرابی از آن قصد برگشت زمین او را رها کرد پس بسوی یوسف ع آمد و یاقوت را برداشت و بکنعان برگشت و یوسف ع نظر حسرت بدنبال اعرابی داشت و جوی اشك از دیده میبارید و بزبان حال میگفت یا لیت راحیل لم تلدنی

بیت یکدختر و یك پسر بهر دو آن ❊ از هجر پدر رشد ندگریان ❊ آن یك بحجاز بود در غم ❊ وین بود بمصر زار و گریان ❊ آن یوسف ماه برج کنعان ❊ وین فاطمه بنت شاه عطشان ❊ آن بود اسیر حبس و زندان ❊ وین بسری و اخا با خوان ❊ **اشاره** بر نامه فرستادن فاطمهٔ صغری بکربلا بر سید شهدا روحی له الفدا و نفسی له الوقا

و در کتاب تحفة الحسینیه نقل میکند از مقتل آقا محمد جعفر بهبهانی

فلما سقط الحسین ع عن ظهر جواده علی ارض کربلا بقیت فرسه یجول و تصهل فی العسکر یمینا و شمالا و تنحب کما ینحب الادمی و تلطم خدها بیدها و تتعفر فی التراب و تعض لسانها باسنانها و مدامعها تجری علی خدیها حتی رئت الحسین ع واذا هو ملقی یخبط بیدیها و رجلیها حتی اتت الیه و وضعت فمها علی صدره و هی تشمه و تمرغ خدها بدمه ثم تدور و تطوف من راسه الی رجلیه و تصهل و تحمحم فلما رآها الحسین ع تبکی بکی و اشار الیها بطرفه الضعیف فاتت الیه فمد یده الیها و جعل یمسح علی وجهها و عرفها و ینفض عنها التراب و هو یقول یا فرس ابی و مرکوبه لا تخافی و لا تحزنی فلا یرکبک الا امام معصوم مثلی من ولدی ثم اخذ سیفه و درعه و ما کان معه من الهیاکل و الادعیة التی فی عضده و قوسه و کنانته و وضع الکل علی قربوس سرجها و شد علیه بمنطقته و قال یا فرسی قومی هذه الساعة و اجتهدی بنفسك و امضی علی هذا الطریق و سیطوی لك البعید فتاتی الجزیرة فی اخر الدنیا و صفها کذا و کذا فخذی هذه الاسلحة وضعیها فی المکان الفلانی لتبقی الی ولدی و قرة عینی صاحب العصر و الزمان قائم آل محمد ع فاذا وضعتها فارجعی فی طریقك فاذا وصلت مهنا سترانی قتیلا و نزع راسی من جسدی فاطلبینی من بین القتلی فاذا رایت قتیلا کثرت فیه الجراحات و بقیت فی جسده اعواد النبال و اسنة الرماح فذا الجسم النحیف فاقصدینی و تمرغی علی و شمی رائحتی و خضبی وجهك بدمی فاذا تودعت من زیارة جسدی فاقصدی الخیام لتخبری بقتلی اهلی و ولدی فاذا وصلت قربها من الخیام فنادی یا ایتام امام الزمان قوموا فقد حل بکم الذل و الهوان فلما سمعت الفرس هذه الخطابات جعلت ترفع راسها و تخبط به الارض و تمکن اسنانها فی شعر ذیلها و تجز و ترمی به الی الارض و تحرض اسنانها من شدة الغیظ فبکی الحسین رحمة لها و صارت الفرس تشیر الیه ان امضی و ارکض فی عسکر هؤلاء الملاعین فاضرب فیهم بیدی و رجلی فاقتل فیهم ما اقتل و اهلك ما اهلك و اموت من بینهم فقال یا فرسی و مرکوب ابی انت مرکوبی و ادی و جراحی و لا تخافی و لا تحزنی فانك اذا فعلت ما اوصیتك به و اخبرت اهلی و عیالی سنطردك اللئام فارجعی لتلك الجزیرة و ستبقین فیها و یخفیك الله عن اعین الخلائق حتی یقوم قائمنا و ترجع دولتنا و یرکبك الخلف الحجة یجری الفتح علی یده و هو علی ظهرك فعند ذلك مضت الفرس منکسة السرج و الراس

احوال اثر و ذو الجناح بعد از فنا و شهید شدن امام حسین بعمل آورده و عبور کردن از کربلا

بجز

معجزات حضرت امام حسن ع

باکیة العین ممتلئة بجمیع ما امرها به الحسین صلوات الله و سلامه علیه **از کتاب مشکوة الانوار** در کتاب عقد حسینیه فاضل بسطامی روایت که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در مجلسی تشریف داشت و بمواعظ بالغه اهل آن مجلس را به شاهراه هدایت ارشاد میفرمود و بعضی از مناقب و فضایل خود را بیان میفرمود بعضی از حضار آن مجلس عرض نمود فلانه شوم معاویه علیه اللعنة و الهاویه شب و روز در فکر اذیت و آزار دوستان شماست و بجناب مقدس تو به هر قسم که میتواند اهانت و اضرار وا میدارد و با همه این قدر ستم و جفا جناب شما در مقام صبر ثابت بوده به جزای کردارش نمیرسانید آن معدن عز و شرف و عطا فرمود که ما اهل بیت اطهار بقضا و قدر کردگار در هر حال صابر و شاکریم لیکن خدا و ند عالم عز کرمه بما کرامت فرموده که هرگاه از درگاه غالب تمنا و خواهش نمائیم عراق را شام و شام را عراق میگردانند و تقلب اجسام در دست خواهش و اراده ماست از قضا در آن مجلس یک نفر مرد شامی حاضر بود زبان استهزاء و تمسخر به آن فرزند خیر البشر کشاده سخنان ناروا در حضور آن فخر اولیا جاری کرد چنانکه آن بزرگوار بر او خشمناک و غضبناک شده فرمود حیا نمیکنی و شرم نداری که بی پرده و حجاب در مجلس مردان نشسته و حال آنکه زنی فوراً آن شخص شامی به خوف و هراس افتاده و بجود لرزید اوضاع بدن خود را ملاحظه کرده خود را از هر جهت در صورت زن دید و علامت مردی را بالمره از خود بریده و نابود دید از وحشت این حال دلش طپیده اعضایش لرزید در آن حال آن مظهر قهر خداوند قهار به او فرمود که زن تو در شام مرد شده و با تو مقاربت خواهد کرد و از شما طفلی متولد خواهد شد خنثی تا عبرة للناظرین از مکر و موت باشد پس آن بیچاره از خجالت و شرمندی خود نتوانست در آن جا درنگ کند به تعجیل برخواسته روانه شام گردید چون بخانه خویش رسید زن خود را دید مرد شده و جمیع اعضای انوثیت از او منقلب گردیده خلاف ان خداوندی را فهمیده و مراتب و شئونات امام حسن علیه السلام را به مرتبه یقین دید دست دریغ و افسوس بسر زده فغان و زاری بنا نهاد اهل شام از احوالات ایشان خبردار شده مرد و زن فوج فوج از بالا و پست بود و بام به آن دو به فرجام تماشا از هر گوشه و کنار ازدحام عام جمع نمودند تا آنکه بنوعیکه آن بزرگوار فرموده بود از ایشان طفلی متولد شد خنثی که هم علامت مردی و هم علامت زنی در آن طفل هویدا بود پس از آن اوضاع دوست و دشمن از ایشان کناره جو شدند و امر ایشان در شام شهرت تامه و تمام کرد فضیحت به نهایت رسید روزی زن مرد شده به مرد زن شده گفت تو کجا رفتی و بر کشتی که به این حالت گرفتار گشتی که مردن از این زندگانی بهتر و خوشتر است گفت امام زمان و مقتدای علیان حضرت امام حسن فرزند دختر پیغمبر آخر الزمان را با زبان بریده خود بجا آوردم و به فرموده آن جان جهانیان به این حالت مبتلا شده ایم اکنون چاره و تدبیری نداریم مگر اینکه روی اخلاص به دو از عرش بلند تر آن مظهر رحم و احسان کنیم شعر توبه و انابه و آه و زاری و تضرع نمائیم فتح که از مرحمت و کرامت خود علاج درد بی درمان ما را فرموده از درد خود مایوس و نا امید برنگرداند و بیل در و سنا هم را از صورت حال ما بعفو و کرم خویش بزداید پس هر دو براه افتاده با توبه و انابه نالان و گریان به درگاه ملائک پاسبان آن گوشواره عرش رحمان رسیده روی نیاز بآستان عجز و نیاز بخاک در آن معدن اکرام و اعزاز نهادند آن برگزیده خداوند سبحان عذر و توبه ایشان را پذیرفته دست

در استحباب رفع حرکات در تربت مطهره نبویه

دعا به درگاه خدای واهب العطایا و غافر الخطایا بلند کرده مسئول ایشان را عرض نموده در خواست کرد فی الفور از برکت دعا آن بزرگوار هر دو بحال و صورت اصلی خود گردیده با اهل حرام روانه شام گردیدند و از شماتت دوست و دشمن خلاص شده و امام مفترض الطاعه خود شان را با درستی عقیده معتقد گردیده دفعه ثانیه در تبدیل به حالت اولی در شهر شام در مجالس و محافل مشهور و مذکور و بلاغی عمرا با فرح و سرور دل خود شان را با محبت و موالات آل رسول روشن و پرنور ساختند و به عقیده اولی خود شان نادم و پشیمان افسوس میخوردند که مدتی بغفلت بسر بردیم و امام حقیقی را نشناختیم الحمد لله آخر الامر از اهل کفر و ضلالت بری شده به اصل اسلام و ایمان رسیدیم ای دوستان فضل و مرتبه این بزرگوار را شنیدید بدید نمید انم چگونه فرزند دلبندش عبد الله را که در روز عاشورا به اعانت عم بزرگوار خود و فتیکه با بدن مجروح از بالای ذو الجناح بزمین افتاده بود و لشکر دور بود با آن حال به مظلوم بی یاور حمله نموده هر یک جراحتی میزدند الخ **بدان ای برادر** که در شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین چنین مقرر شده که هنگام روح از بدن محتضر بیرون شد او را زود بردارند و اخبار و احادیث در این باب بسیار وارد شده از آن جمله در کتاب تهذیب و وسایل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که **لا تنتظروا بموتاکم طلوع الشمس و لا غروبها عجلوا بهم الی مضاجعهم رحمکم الله** یعنی انتظار مکشید به مرده های خود طلوع آفتاب و نه غروب آفتاب را تعجیل نمائید شما به مرده های خود بسوی خوابگاه ایشان که قبور ایشان است رحمت کند خدا شما را **ایضاً در همان دو کتاب** از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده اند که آن سرور فرمود قال رسول الله اذا مات المیت اول النهار فلا یقیل الا فی قبره یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه بمیرد کسی در اول روز پس خواب قیلوله نمیکند آن میت مگر در قبر خود و این کنایه از زود برداشتن میت است به این طریق هرگاه اول روز بمیرد باید پیش از روز دفن شود و در وقت خواب قیلوله در قبر خود باشد بلکه از بعضی اخبار مستفاد میشود که تعجیل برداشتن میت و نمازش مقدم است بر نماز واجب در اول وقت آن چنانکه جابر روایت کرده است از امام محمد باقر ع که گفت عرض کردم به خدمت آن بزرگوار که هرگاه حاضر شد نماز بر میت در وقت نماز واجب پس بکدام یک از آن دو ابتدا کنیم پس فرمود که تعجیل نمائید برای نماز میت که زود داخل قبر شود **در کتاب فواید المشاهد** شیخ جعفر شوشتری روایت میکند که رسول خدا فرمود که برای قبض روح بعضی مردم حضرت عزرائیل با میل سرخ کرده در آتش جهنم میاید و ایشان سه طایفه اند **اول** خورنده گان مال یتیم به باطل **دوم** دروغ شهادت کننده گان **سیم** حکم کننده گان به باطل و در وقت احتضار مردم دو فرقه اند یکی را ملائکه بشارت میایند و به محتضر میگویند ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و لکم ما تشتهی انفسکم الخ اما دومی را ملائکه عذاب در وقت احتضارش نازل میشوند چنانکه خدای تعالی میفرماید و لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق و کنتم عن آیاته تستکبرون

در کرامت میت

ایضاً در کتاب مذکور مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که کرامة المیت تعجیله یعنی از جمله کرامت و اعزاز میت است زود برداشتن و دفن کردن او و اخبار در کتب علماء اخیار از این قبیل بسیار است مترجم عرض میکند که این سنت سنیه شریعت نبویه در حق چند نفر از پیشوایان دین مبین متروک گردید از شدت ظلم ظالمین گروه منافقین یکی حضرت رسول خدا و یکی امام موسی کاظم و یکی امام رضا بود که مامون ملعون یک شبانه روز بدن مقدس آن امام مظلوم مسموم را مخفی داشت که مبادا مردم بر او شورید عوغای عظیم برپا کنند و خفیه بعضی از اولاد ابیطالب را مشتبه نموده شب دیگر آن بزرگوار را دفن کردند و یکی حضرت امام محمد تقی علیه السلام که با امر معتصم ملعون بعد از آنکه آن سرور را مسموم نمودند آن ملعون حکم کرد بدن اطهر آن سرور را از پشت بام در رهگذر عام انداختند و موافق روایت کتاب شجرة الاولیاء بدن آن سرخیل اتقیا سه شبانه روز در کوچهای بغداد افتاده ماند از خوف معتصم ملعون کسی جرئت نمیکرد که آن بزرگوار را تجهیز کرده مدفون سازد و یکی بدن مجروح خامس آل عبا امام حسین علیه السلام بود چنانکه سابقا با تفصیل سایر اجساد عزیز مدفون ندو همین ترجمه مذکور گردید و آنچه از اخبار مستفاد میشود حکمت و سر در زود برداشتن و دفن کردن میت این است که چون ماندن بدن میت و نظر کردن اولاد و اقربا و اقوام از مرد و زن و کبیر و صغیر بر بدن میت باعث سوزش قلب و گریستن ایشان است و بلکه سبب جزع و بیتابی و آه و افغان ایشان میشود و مادامیکه میت را دفن نکرده اند هر یک از عیال و اولاد و اقربای میت که بدن نعش را بی روح می بینند قلوب ایشان متذکر یک صفتی از مرحمات و مهربانی آن میت را شده هم وغم و اندوه و افغان ایشان زیاده میشود پس شارع مقدس بجهت رفع جزع و دلگیری زنها و اولاد و عیال میت مقرر فرموده که تعجیل در برداشتن میت نمایند ای مسلمانان از آه و افغان اولاد و عیال مظلوم کربلا که ابدان هفتاد و دو تن را مجروح و بیسر در روی خاک خون آلوده دیدند الا لعنة الله

شیخ ابوالفتوح در کتاب مختار ثبت

مینویسد این روایت را که دو نفر دختر صغیره یکی از امام حسن و یکی امام حسین علیهما السلام بود که از شدت غم و اندوه بعد از شهادت مظلوم کربلا از خیمه اهل حرم با نهایت محنت و الم بیرون دویدند راوی میگوید که در روی آن دو دختر قناعی بود و بر سر ایشان مقنعه بود که اطراف آن بر زمین کشیده میشد پس آن دو مظلومه حیران با سرعت تمام خود شان را به تلی رسانیدند که میان خیمه گاه و قتلگاه بود پس یکی از آن دو نفر صغیره به آن دیگری اشارت کرد که ای دختر عم مهربان والله هذا المطروح الجسد المرمل بالدماء جسد ابی الحسین یعنی قسم بخدا که این بدن خون آلود که با لای خاک کربلا افتاده نعش پدرم حسین است و قالت الاخری نعم والله هذا جسد عمی یعنی آن گفت بلی واللهی که آن نعش عمویم است پس آن دو مظلومه دست بگردن یکدیگر حمایل نموده فریاد وا محمداه و واعلیاه بلند نموده آن تل دو کربلا که هر دو بی اختیار بزمین افتادند ناگاه زن هلال اسدی از طرف خیمه گاه ایشان را دیده به سرعت تمام بطرف

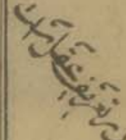
در خصوص توبه و مدتهای آن

ایشان روانه گردید و زن دیگری هم از عقب آن زن بطرف شان شتابان دوید که چون بآن دو دختر صغیره رسیدند یکی از آن دو زن صدا کرد که ای دختر محمد جوابی نشنید باز ندا کرد که ای دختر فاطمه باز جوابی نشنید بعد صدا کرد که ای دختر علی جوابی نرسید پس آن در نزد ایشان نشست و روی آن دو دختر صغیره را گشوده دید هر دو وفات کرده اند صیحه کشید راوی میگوید دیدم آن دو زن را بر سر آن دو دختر صغیره مظلومه حیران و نالان و گریه کنان بر سر و صورت خود شان طپانچه زنان و مویه کنان فریاد وا محمداه و وا علیاه وا ویلا باسمان بلند کردند و میگفتند خدا حکم کند میان ما و این قوم بحق که خدا بهترین حکم کننده گان است پس یکی از آن دو زن نالان نوحه کنان بسرعت تمام شتابان خود را بر خیمه ترد آن جگر سوختگان رسانید خاک بر سر ریخته فریاد کرد که ای اهلبیت پیغمبر خدا شما را صبر دهد در مصیبت دو دختر صغیره امام حسن و امام حسین چون اهل حرم این خبر وحشت اثر را شنیدند همگی از خیمه بیرون دویدند و خاک بر سر می افشاندند و فریاد واغربتا و واقلة ناصراه بلند کردند تا اینکه به دور آن دو زن جمع شده ایشان را با نوحه و آه جگر گاه نالان گریان و سوزان بخیمه ها بر گردانیدند ای وای از این مصیبت عظمی که مسلمانی در آن بیابان بیداشد که نعش آن دو صغیره یتیمه غریبه را دفن نموده یا اهل بیت ستمدیده مهربانی نموده تسلی و آرام داده باشد

در خصوص توبه

در کتاب من لا یحضره الفقیه و تفسیر مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آن حضرت در خطبه آخرین خود فرمود که من تاب قبل موته بسنة تاب الله علیه ثم قال ان السنة لکثیرة من تاب قبل موته بشهر تاب الله علیه ثم قال ان الشهر لکثیرة من تاب قبل موته بجمعة تاب الله علیه ثم قال ان الجمعة لکثیرة من تاب قبل موته بیوم تاب الله علیه ثم قال ان الیوم لکثیر من تاب قبل موته بساعة تاب الله علیه ثم قال ان الساعة لکثیرة من تاب قبل ان یعاین الموت تاب الله علیه ای قبل ان یری فی نفسه علایم الموت و آثاره **بدانکه** آنچه از اخبار معتبره مستفاد میشود این است که خداوند رئوف و رحیم از کثرت رحمت بر بنده گان خود بر قابض ارواح امر و حکم فرموده و مقرر داشته که در وقت قبض روح ابتدا کند به انگشتان پا که تا جان بیرون رود سینه برسد فرصت باشد محتضر و بر زبانش کلمه طیبه لا اله الا الله جاری شود و استغفار نماید که اگر امر میفرمود بر قبض روح از گلو زبان بند شده از کار میماند و این کمال رحمت است از خدا و بی غفار نسبت به عبد گنهکار عن جابر بن عبد الله الانصاری فی کتاب جامع الاخبار عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال جائت امرئة الی النبی فقالت یا نبی الله امرئة قتلت ولدها هل لها من توبة فقال والذی نفس محمد بیده لو انها قتلت سبعین نبیا ثم تابت وندمت ویعرف الله من قلبها انها لا ترجع الی المعصیة ابدا یقبل الله توبتها وعفی عنها فان باب التوبة مفتوح ما بین المشرق والمغرب وان التائب من الذنب کمن لا ذنب له **وقال الرسول** التائب من الذنب اذا لم یستبن علیه اثر التوبة فلیس بتائب یرضی الخصماء و یعید الصلوات و یتواضع بین الخلق و یتقی نفسه عن الشهوات و یهزل رقبته بصیام النهار و یصفر لونه بقیام اللیل و یخمص بطنه بقلة الاکل و یقوس ظهره من مخافة النار و یذیب عظامه شوقا الی الجنة و یرق قلبه من هول ملک الموت و یجفف جلده علی بدنه بتفکر الآخرة فهذه اثر التوبة فاذا رایتم العبد علی هذه الصفة فهو تائب ناصح لنفسه **قال الله** تعالی فی سورة التحریم یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و موکا قال الصادق ان یکون باطن الرجل کظاهره

وافضل و معاذ ابن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد از توبه نصوح فرمود چنان توبه کند که دو مرتبه عود بمعصیت نکند و بعضی از علماء گفته است توبه نصوح آنست که بازبان استغفار کند از دل و جان و بدن خود را نگاه دارد از گناهان و بعضی گفته اند که توبه نصوح آنست که گناهان را در پیش چشم خود داشته و آتش حسرت از دیده بیارد و آه سوزناک از دل بکشد و بعضی گفته اند توبه نصوح آنست که قبول نشود مگر به سه چیز اول خوف آنکه قبول نشود دویم امید به آنکه قبول شود سیم همیشه مایل طاعت شده و بمعصیت ندامت و افسوس بخورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که الا اخبرکم بدائکم ودوائکم قالوا بلی یا رسول الله قال داءکم الذنوب ودوائکم الاستغفار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند که ما العقل یعنی عقل چه چیز است فرمود العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان یعنی عقل آن چیز است که به آن عبادت کرده شود خداوند رحمن و کسب کرده شود به سبب آن جنان یعنی بهشت که جای مؤمنین است راوی عرض کرد که آنچه در معاویه بود پس آن چه بود فرمود تلک النکراء وتلک الشیطنة یعنی آنچه که در معاویه بود زیرکی و مکر و شیطنت بود عقل نبود و دیگر بعضی از علماء فرموده اند که قوه که مردم استعمال میکنند در نظام امر معاش هرگاه موافق شریعت باشد آن را عقل معاش گویند و اگر در کارهای باطل و امرهای بیحاصل صرف نمایند آن را نکراء و شیطنت گویند و از عقل کل حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله ما العقل یعنی عقل چه چیز است فرمود العقل العمل بطاعة الله والعمال بطاعة الله هم العقلاء یعنی عقل عمل کردن بطاعت خدا است و کسانیکه عمل کنند بکارهای طاعات خدا ایشان عاقلانند و در کتاب درر غرر مسطور است که من عقل یتیقظ من غفلته وتاهب لرحلته وعمر دار اقامته یعنی کسیکه عقل دارد از خواب غفلت بیدار میشود و آماده و تدارک کوچ کردن خود میباشد از دار دنیای فانی و آباد میکند خانه را که در آن قائم میشود قیام ابدی جاودانی و خداوند عالم در قرآن میفرماید فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب یعنی ای محمد مژده بده بندگان مرا آنچنان کسانیکه میشنوند سخنان حق را پس پیروی میکنند بهتر آن را پس کسیکه شنیده اند ایشان آنکسانند که خدا ایشان را هدایت فرموده و ایشان کسانی اند که صاحبان معرفت یعنی صاحبان عقلند و در سوره بقره میفرماید که یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا اولوا الالباب یعنی میدهد خدا حکمت را یعنی عقل را به هر کسی که میخواهد پس هر کس که داده شد به او عقل که مراد از حکمت عقل است پس بتحقیق داده شده است خیر بسیار و متذکر نمیشوند مگر صاحبان عقل و حضرت موسی ابن جعفر به هشام فرمود ولقد آتینا لقمن الحکمة ای العقل یعنی خداوند میفرماید که هر آینه بتحقیق دادیم به لقمان حکمت را یعنی عقل را یا هشام ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والانبیاء والائمة واما الباطنة فهو العقل یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام که ای هشام بدرستیکه خدا را بر مردم دو حجت است یکی حجت ظاهره و یکی حجة باطنه پس حجة ظاهره خدا پس انبیا و رسل و امامان اند و لیکن



حجت باطنه خدا پس آن عقل است باز آن بزرگوار به هشام فرمود یا هشام علامة العاقل ثلث خصال یجیب اذا سئل وینطق اذا عجز القوم عن الکلام ویشیر بالرای یکون فیه صلاح اهله فمن لم یکن فیه هذه الخصال الثلاث فهو احمق یعنی ای هشام نشانه و علامات عاقل سه خصلت است یکی آنکه هرگاه سؤال کرده شود بتواند به سائل جواب بدهد و یکی آنکه هر وقت که مردم از سخن گفتن عاجز شوند او بتواند که سخن بگوید و یکی آنکه هرگاه او را طرف مصلحت و مشورت قرار دهند آنچه که صلاح مشورت کننده داند بگوید و خیانت نکند و هر آنکسیکه در او این سه خصلت نباشد پس او احمق است و قال امیر المؤمنین لا یجلس فی صدر المجلس الا رجل فیه هذه الخصال او واحدة منهن فمن لم یکن فیه شیء منهن فجلس فهو احمق یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نمی نشیند در صدر مجلس مگر مردی که این خصلتها یا یکی از این خصلتها در او باشد پس آن کسیکه یکی از این خصلتها در او نیست پس در صدر مجلس نشیند پس او احمق است در کتاب انیس الواعظین روایت کرده که حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام از بدی خلق زوجه خود ساره را شکایت کرد خداوند عالم فرمود که یا ابراهیم ان مثل الزوجة کمثل الضلع العوجاء ان اقمته انکسر وان ترکته استمتعت به یعنی مثل زن مانند استخوان کج پهلو است اگر خواهی راستش کنی میشکند و اگر او را واگذاری همان کجی خود که دارد لذت میبری از آن و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خصوص زنها این شعر را فرموده ان النساء شیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیاطین یعنی بدرستیکه زنان چون شیاطین هستند که برای ما خلق شده اند پناه میبریم بخدا از شر این شیاطین چون صدیقه کبری این را شنید در جواب فرمود ان النساء ریاحین خلقن لکم وکلکم تشتهی شم الریاحین یعنی بدرستیکه زنان گلهای چندند که خلق شده اند از برای شما مردان ~~خلق شده اند~~ و همه شماها خواهش دارید که ببوئید آن گلها را و در شریعت نبویه زنان را بر ذمه شوهران خود شان حقوقی است از آنجمله روزی یکوزن روغن برای بدن زن بدهد که بر بدن خود بمالد و هر سه روز یکمرتبه گوشت برای او بیاورد و در هر شش ماه حنا و وسمه بدهد و در سالی چهار جامه به او بدهد دو برای زمستان و دو برای تابستان و باید خانه او را خالی نگذارد از روغن برای مالیدن سر و از سرکه خالی نگذارد و میوه ها که همه کس بخورند باو بخوراند و در عیدها زیاده کند برای او و در هر چهار شب یک شب با او مضاجعه کند و در هر چهار ماه یکبار با او مواقعه کند اگر چه حاضر باشد و عذری نداشته باشد و احب است که در ترک کناه کار است و اگر عذری نداشته باشد ببا در دل ایشان را بدست آوردن از آداب و سنن مرضیه پیغمبران است و اگر چهار زن داشته باشد هر شب یکی حق مضاجعه دارند لیکن در متعه و کنیزها واجب نیست و هرگاه زنان از اطاعت شوهران خود سر باز زنند و بنای نافرمانی و بدسلوکی گذارند اول باید شوهران به ایشان موعظه کنند و اگر فایده ندادند دویم در رختخواب پشت خود را به طرف زن کرد انند و اگر فایده نداد سیم بار بزنند لیکن نه بحدیکه دیه شرعی برذمه ایشان مقرر شود بلکه با چوب مسواک بزنند و از این مطلب خداوند عالم در قرآن خبر میدهد که واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن در کتب معتبره اخبار



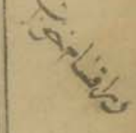
از ائمهٔ اطهار علیهم السلام روایت شده از آنجمله در کتاب انیس الواعظین مذکور است که یک نماز
واجب افضل است از بیست حج و یک حج واجب فاضلتر است از خانهٔ که پر از زر سرخ باشد و تمام را
صدقه کند و نماز ستون دین است بحکم این حدیث که الصلوة عمود الدین من اقامها اقام
الدین ومن هدمها فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است هر کس بپای داشت نماز را بپای
داشته دین را و کسیکه خراب کرد نماز را پس بتحقیق خراب کرده دین را قال الله تعالی اقم الصلوة
لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا ای للملائکة اللیل والنهار فی الکافی عن
الصادق ع اذا صلی العبد الصبح مع طلوع الفجر اثبتت له مرتین اثبتها ملائکة اللیل وملائکة النهار و در
حدیث دیگر فرموده که اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سویها وان
ردت رد ما سویها اول چیزیکه حساب کرده میشود بدان بنده نماز است پس هرگاه قبول شد نمازش
قبول میشود سایر اعمالش و اگر رد شود نمازش رد میشود سایر اعمالش و امیر المؤمنین وقدوة الصالحین ع
فرموده که اربعة یدخلون النار بغیر حساب تارک الصلوة ولو برکعة ومانع الزکوة ولو
بحبة وشارب الخمر ولو بقطرة وعاق الوالدین ولو بلحظة یعنی چهار طایفه داخل جهنم شوند بی
حساب اول تارک نماز اگرچه بیک رکعت باشد دویم مانع زکوة اگرچه بدانه باشد سیم شارب الخمر اگرچه
بیک قطره باشد چهارم عاق والدین اگرچه بیک لحظه و دقیقه باشد و در کتاب ینابیع المودة روایت
کرده از حضرت امیر المؤمنین ع که آنحضرت فرمود که ان الله تعالی فرض من اموال الاغنیاء اقوات
الفقراء فوالله ما جاع فقیر الا بما منع غنی والله تعالی سائلهم عن ذلک یعنی بدرستیکه خداوند
عالم واجب کرده از مالهای توانگران قوت و خوراکهای فقیران را پس گرسنه نمیماند فقیری مگر بسبب منع
کردن غنی حق فقیر را و خدا سؤال خواهد کرد از توانگران از ندادن بدانکه نماز را با خضوع و خشوع
و حضور قلب باید کرد زیرا که هر چیزی را روحی و جسدی است و حضور قلب و خشوع روح نماز است
چنانکه ولایت ائمهٔ هدی علیهم السلام روح جمیع عبادات است و بروایت ابن عباس خشوع در نماز آنست که نماز
کذارنده بنوعی متوجه نماز باشد که نداند که از راست و چپ او کی آمد و کی رفت و بعضی از علما فرموده که
خشوع آنست که از ترس خدا چشمها را بر هم کذارد و بعضی فرموده که چشم را بجای سجده اندازد و بجای دیگر
نظر نکند زیرا که رسول خدا ص فرموده چون بنده بر نماز ایستد خدا تعالی نظر رحمت بر او اندازد و
چون نماز کذار بجای دیگر نظر نماید خداوند عالم فرماید ای بندهٔ من من بتو نظر میکنم تو بجای دیگر نظر
میکنی روی توجه بمن آر که بهتر از من کسی نیست و حضرت رسول ص فرمود که مفتاح الجنة
الصلوة ومفتاح الصلوة الطهور یعنی کلید بهشت نماز است و کلید نماز طهارت است بنابر اینکه
بهشت را هشت در است و آن موافق عدد رکعات نماز یومی است که ظهر و عصر باشد و درهای دوزخ
هفت است که مطابق عدد رکعات نماز لیلی است که مغرب و خفتن باشد و وقت هم زیاده از دو نیست یکی
روز است و یکی شب اما روز پس آن روشن است و اما شب پس آن تاریک است و نماز ظهر و عصر که هشت
رکعت اند کلید درهای هشت گانه بهشت اند که باو شایه بهشت و قفتشان روشن کردیده و
دوزخ را هفت در است و تاریک است و هفت رکعت نماز مغرب و عشا کلید های درهای هفتگانه

ص ٣٧

جهنم اند چنانکه کشاده شدن و بسته شدن در محتاج به کلید است همچنین کشاده شدن هشت در
بهشت با کلید های هشت رکعت نماز ظهر و عصر است و بسته شدن هفت در دوزخ با کلید های
هفت رکعت نماز مغرب و عشا است اما نماز صبح و آن دو رکعت است رکعت اولش مایل بطرف شب است
و رکعت دویمش مایل بطرف روز پس نماز کذار در رکعت اولش از معبود حقیقی استمداد میکند بر بسته
شدن درهای دوزخ و در رکعت دویمش استمداد میکند از خدا که درهای بهشت را بر روی او
کشاده فرماید و اما بعضی از آداب ظاهریه نماز پس از جملهٔ آنست بلند کردن دستها برابر روی
تا نرمهٔ کوشها در وقت کفتن تکبیرة الاحرام و سایر تکبیر های نماز و آیهٔ شریفه فصل لربک وانحر
مؤید این مطلب است چنانکه در کتاب مجمع البحرین در شرح معانی کلمهٔ نحر اخبار بسیار که شاهد این مطلب است
نقل کرده از آنجمله روایت کرده اصبغ ابن نباته از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود چون سورهٔ انا اعطیناک
الکوثر نازل شد قال النبی ص بجبرئیل ما هذه النحرة التی امرنی بها ربی یعنی رسول خدا ص بجبرئیل
فرمود چیست این نحر که پروردگار من مرا بآن حکم فرموده که بعمل آورم قال لیست بنحرة ولکنه
تعالی یامرک اذا تحرمت للصلوة ان ترفع یدیک اذا کبرت واذا رکعت واذا رفعت رأسک
من الرکوع واذا سجدت یعنی جبرئیل عرض کرد قربان کردن شتر و نحر کردنش نیست و لکن پروردگار تو
ترا حکم میکند که چون تکبیرة الاحرام نماز را کوئی دو دست خود را بلند کنی بمقابل روی خود تا نرمهٔ کوش یعنی
و زمانیکه برکوع روی و وقتی سر بلند کرده به سجود روی و در هر سر بلند کردن از سجده فانها صلوتنا
وصلوة الملائکة فی السموات السبع پس بدرستیکه این آداب و قرار نماز های ما و نماز های
ملائکه های هفت آسمان است فان لکل شیء زینة و زینة الصلوة رفع الایدی
عند کل تکبیرة پس بدرستیکه هر چیز برایش زینتی هست و زینت نماز بلند کردن دستها است در نزد
کفتن هر تکبیر آن وعن النبی ص رفع الایدی فی الصلوة من الاستکانة یعنی روایت است از رسول
خدا ص که فرمود بلند نمودن دستها در نماز از استکانت و تضرع است راوی کوید عرض کردم استکانه
چیست قال ع اما تقرء هذه الآیة وما استکانوا لربهم وما یتضرعون یعنی تضرع و زاری بجا
کنند به پروردگار خود شان و بدانکه بنابر احادیث صحیحه معتبره روح نماز محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام اند که هر چند که نماز با آداب و خضوع و خشوع و حضور قلب باشد بی محبت و
ولایت ایشان مقبول درگاه خداوند تعالی نبود و نماز ظهر بمنزلهٔ حضرت رسول خدا محمد صلی الله
علیه و آله است و عصر بمنزلهٔ حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و مغرب بمنزلهٔ حضرت
صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها است و عشا بمنزلهٔ حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
است و صبح بمنزلهٔ امام حسین علیه السلام است چنانکه نماز ظهر در وقتی است که آفتاب در وسط
آسمان قرار کیرد و روشنی و تابش آن نسبت بجمیع دنیا مساوی میباشد و همچنین حضرت رسول خدا ص
خورشید جهان افروز نبوتش در وسط دنیا طالع و ظاهر شد که زمین کعبه و مکهٔ معظمه است و
نور پر ظهور نبوتش نسبت بساکنین روی زمین در تساوی بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که بمنزلهٔ نماز عصر است چنانکه سورهٔ مبارکهٔ والعصر بآن بزرگوار مفسر است و حدیث والله [illegible]

در فضیلت نماز است

العصر فی علی؛ شاهد عدل براین مطلب است که آن بزرگوار تالی حضرت رسول است وسوره والشمس و ضحیها والقمر اذا تلیها مقوی مقصود است چنانکه نماز عصر تالی نماز ظهر است همینکه ظهر تمام شد عصر جانشین آنست پس روی توجه بجانب عصر باید گذاشت نه غیر آن وبعبارت واضح وقت نماز ظهر یعنی وقت حضرت رسول که منقضی و تمام شد وقت نماز عصر یعنی وقت حضرت امیر است بلا فاصله وفرق دیگر در میان این دو عبادت متصور و موجود و صورت پذیر نیست که دست تولا واعتصام بعد از نبوت به حبل المتین ولایت حضرت امیر علیه السلام باید زد و نماز مغرب بمنزله فاطمه زهرا سلام الله علیها است زیرا که در عدد وسط آنها است و رکعت میانه آن از آل عبا علیهم السلام است بنابراین نه مثل نماز صبح است که دو رکعت باشد و نه مانند نماز ظهرین وعشا است که چهار رکعت باشد بلکه آن معصومه طاهره که میانه آل عبا است بمنزله نماز مغرب است که سه رکعت است ومیتوان گفت که صفت شرط نبوت و ولایت است در آن صدیقه کبری موجود بود وچون خود آن معصومه نه در درجه نبوت بود مثل پدر بزرگوارش و نه در درجه ولایت بود چون ولایت زوج والا تبار و ائمه طاهرین که ماموره و مکلفه به ابلاغ و اعلان احکام خداوند حی لا ینام باشد از این جهة نمازش سه رکعت نه دو نه چهار هرچند بعضی از احادیث صحیحه مستفاد میشود که آن معصومه بعد از حضرت رسول و حضرت امیر علیهما السلام اشرف و افضل است از سایر ائمه هدی علیهم السلام و نماز عشا بمنزله امام حسن علیه السلام است زیرا که آنحضرت ماموره و مکلف بود از جانب خداوند عالم به صلح نمودن با معاویه علیه اللعنه و اتباع وی هرچند بعضی صاحبان عقول ناقصه و بیخبران از احکام خداوند عالم خیال کردند که اگر حق با معاویه نبود جگر گوشه رسول خدا امام حسن مجتبی با او مصالحه نمیکرد پس تمام مردم در حیرت و ظلمت کفر و طغیان و غلبه قهر آن مایه فسق و عصیان ماندند و ظلمت سلطنتش عالم را فرو گرفت پس از این است که وقت نماز عشا ظلمت و تاریکی شب عالم را فرو میگیرد و این تاریکی و ظلمت ممتد میشود تا وقت نماز صبح که بمنزله امام حسین علیه السلام است که در شهادت آن بزرگوار همه مردم از ظلمت غوایت و خواب غفلت بیدار شده و شریعت مطهره که در تحت ظلمت مخالفین مانده بود ظهور یافته بر همه عالمیان چون صبح روشن گردید که حق با سید الشهدا و کفر و طغیان در ظالمین و قاتلان آن بزرگوار است و سوره والفجر ولیال عشر به امام حسین علیه السلام تفسیر و تاویل شده وآیه شریفه قرآن الفجر کان مشهودا بزبان جناب مفسر گردیده یعنی نماز صبح شهید شده میباشد یعنی امام حسین ع شهید خواهد شد واز شهادت او دین حق و شریعت نبوی مصطفوی ظهور خواهد یافت **وایضاً** در اول اسلام نماز پنجگانه پومیه هر یک دو رکعت بود در جناب خاتم انبیا صلی الله علیه وآله در تولد حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام به نماز ظهر و عصر و عشا بهر یک دو رکعت اضافه کرد و به نماز مغرب یک رکعت که چون نماز مغرب بر آن معصومه طاهره منسوب است بنا بمضمون **وللذکر مثل حظ الانثیین** یک رکعت اضافه فرمود وخداوند عالم اضافه حبیب خود را واجب گردانید **در کتاب انیس الواعظین** از حضرت رسول الثقلین روایت شده که خواب مردم هفت قسم است **اول** نوم الغفلة **دویم** نوم الشقاوة **سیم** نوم اللعنة **چهارم** نوم العقوبة **پنجم** نوم الرخصة **ششم** نوم الحسرة **هفتم** نوم الراحة



در اقسام خواب

ونوم غفلة خوابی است که در مجلس ذکر خدا باشد وخواب شقاوت خوابی است که در وقت نماز باشد و خواب لعنت آنست که در وقت صبح باشد وخواب عقوبت آنست که بعد از نماز صبح باشد که باعث محرومی از رزق است وخواب رخصت آنست که بعد از نماز خفتن باشد وخواب حسرت آنست که در شب جمعه باشد وخواب راحت آنست که بعد از چاشت باشد که آنرا خواب قیلوله میگویند **در کتاب انیس الواعظین** مسطور است که چون حضرت سلیمان بوادی موران عبور نمود پادشاه مورچگان که نامش طاحید بود امر نمود بر مورچگان که داخل شوید به سوراخهای خود که مبادا لشکر سلیمان شما را آسیبی رسانند پس باد این خبر را بحضرت سلیمان رسانید وخندید و پادشاه مورچگان را خواست فرمود مگر تو نمیدانی که لشکر من ستم واذیت بر احدی نمیکنند وعلاوه بر این لشکر من در هوا میروند چگونه مورچگان پایمال ایشان باشند عرض کرد فدای تو گردم من بزرگ ایشانم و فرا بزرگ نصیحت کوچکان خود است و مقصود من این نبود که پایمال ایشان میباشند بلکه مقصودم اینست که لشکر من جلال و مراتب تو و لشکر تو را ببینند از ذکر خدا باز میمانند و در غفلت و هوای نفس پایمال میباشند حضرت سلیمان فرمود ترا چه قدر لشکر است گفت چهار هزار سرهنگ دارم که در تحت هر یک چهار هزار نقیب هست و در تحت اختیار هر نقیبی چهار هزار مور چه هست فرمود چرا در روی زمین مسکن و منزل نمیکنید عرض کرد روی زمین را بما داد ند خود مان زیر زمین را اختیار نمودیم که تا بر اعمال ما غیر از خدا کسی مطلع نگردد پس عرض کرد یا نبی الله خدا در روی دنیا چه عطا بتو نموده فرمود باد را فرمان بردار من نموده علاوه و میزان عطایا بمن عطا فرموده عرض کرد از این عطیه چنین معلوم میشود که آنچه هائیکه در دنیا است همه بر باد و بی اعتماد و بی بنیاد است که ثبات وقراری ندارد و مثل باد در گذر است **مرد صالحی** شب زنده داری میگوید شبی با عادت خود بر خواستم و نماز کردم تا آنکه خواب بر من غالب شد خوابیدم در خواب دیدم که حوری از در خانه ام داخل شد که هرگز از آن خوبتر ندیده بودم از روی او نوری میدرخشید که چشم خیره میشد پس امده پای مرا حرکت داده گفت مرا برای تو آرایش روز میکنند و تو میخوابی چون این سخن را از او شنیدم گفتم عهد کردم که دیگر نخوابم حور تبسم کرد خندید و از خنده او نوری بدرخشید که تمام خانه من روشن گردید گفتم عجب است که تمام وجود تو نور است خوبتر گفت هیچ میدانی که نورم از چیست گفتم نه گفت شبی هوا بسیار سرد بود بر خواستی وضو گرفته مشغول نماز شدی و بعد از نماز از خوف خدا گریستی من اشک چشم ترا گرفته به روی وصورت خود مالیدم نور روی من از آب چشم تو است **در کتاب فقیه** از حضرت امیر المؤمنین ع روایت است که فرمود که چون خداوند عالم خواهد که بر اهل زمین بلا و عذابی فرستد فرماید اگر نه بودند در روی زمین آن کسانیکه برای خدا با یکدیگر دوستی میکنند و معموری کنند مسجدها را در اوقات سحرها هر آینه فرو میفرستادم عذاب خود را **ودر همان** کتاب از حضرت صادق روایت است که در خصوص آیه کریمه ان الحسنات یذهبن السیئات فرمود که صلوة المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب النهار یعنی نماز مؤمن در شب محو میگرداند آنچه را که کرده است از گناه در روز **ودر همان** کتاب است که حرد به مجلسات اجتماع

آزاد کردن حضرت یوسف اهل مصر را

آمده از فقر شکایت کرد حضرت فرمود آیا نماز شب میکنی عرض کرد بلی پس آنجناب رو باصحاب کرد که
فرمود که کذب من زعم انه یصلی باللیل و یجوع بالنهار ان الله تبارک و تعالی ضمن بصلوة اللیل
قوت النهار یعنی دروغ میگوید کسیکه ادعا نماید که شب نماز میکند و روز گرسنه میماند بدرستیکه
خداوند تبارک و تعالی ضامن شده بر نماز شب قوت روز را در کتاب انیس الواعظین
مذکور است که چون حضرت یعقوب بمصر تشریف آورد حضرت یوسف امر کرد منادی در مصر ندا کرد که همه
بمسجد جامع جمع شدند و حضرت یوسف بمنبر رفته بعد از حمد و ثنای خدا و صلوات محمد و آل محمد رو به
اهل مصر کرده فرمود که ای اهل مصر شما چه کسانید همگی گفتند که ما همه بندگان تو ایم که ما را خریده تو
همگی بدانید که این پیغمبر برگزیده خدا که در پای منبر نشسته پدر من حضرت یعقوب است و این فرزندان او
برادران منند و من تمام شما را بحرمت پدر عالیمقدارم آزاد کردم در آن حال غریو از اهل مصر بلند شد
و عزت حضرت یعقوب را دانستند و کذلک در روز قیامت چون مخلوق اولین و آخرین بعرصه محشر
جمع شوند در آن حال جبرئیل امین دست راست حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را گرفته و
میکائیل دست چپ آن بزرگوار را گرفته و منبری از نور بگذارند و آن حضرت به منبر نور قرار گیرد و خلق
همه در موقف عرصات حاضر باشند در آن حال خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب در رسد که یا
اهل العرصات من انتم یعنی ای اهل عرصات شما چه کسانید عرض کنند خدایا ما همه بندگان تو ایم و
مخلوق فرمانبردار تو ایم خطاب آید که اعتقتکم بحرمة هذا النبی الامی یعنی همه شما را آزاد نمودم
بحرمت این پیغمبر امی و مستوجب بهشت گردانیدم خوشا بر احوال کسانیکه دوست دارند محبت آن بزرگوار
و آل اطهارش مرکوز قلب و شده پیروی شریعت او و اوصیای طاهرینش نموده باشند در کتاب
مودة القربی روایت کرده روزی معاویه و یزید و عمرو عاص نشسته بودند مال احظر به آن پیشوای
اهل ضلال هدیه آورده بود معاویه گفت هر کدام که شعری بالبداهه خوبتر و جزو خوبتر گوید هدیه این مال
تعلق به او دارد گفتند که اول تو بگو آن لعین در شان امیر المؤمنین علیه السلام این شعر را گفت خیر
البریة بعد احمد حیدر فالناس ارض و الوصی سماء یعنی بهترین مخلوقات بعد از رسول خدا
حیدر کرار است پس مردم بمنزله زمین اند و وصی رسول خدا بمنزله آسمان است بعد از آن عمرو عاص
گفت و مناقب شهد العدو بفضله و الفضل ما شهدت به الاعداء یعنی حیدر کرار
را مناقب بسیار است و از جمله منقبت او این است که دشمنان او بر فضایل او شهادت میدهند و در
حقیقت فضیلت آن است که دشمن بر آن شهادت بدهد پس یزید لعین گفت کملیحة شهدت لها
ضراتها و الحسن ما شهدت به الضراء یعنی شهادت دادن بدزمن بر فضیلت حیدر کرار بمنزله
آن است که شخصی دو زن در یکخانه داشته باشد یکی وجیهه و ملیحه و دیگری کمتر از آن در حسن و
ملاحت پس زن دیگر که همیشه آن زن وجیهه را دشمن و بدخواه است شهادت دهد در نزد مردم
که این زن بسیار وجیهه و ملیحه و بهتر و خوبتر از من است در کتاب انیس الواعظین روایت
نموده از کتاب روضة الواعظین که میثم تمار میگوید بودم در مسجد کوفه در خدمت حیدر کرار با جمعیت
بسیار که ناگاه آمد از در مسجد مردی بلند قامت و گروه بسیاری در عقب آن مرد بود پس آن مرد طویل القامه

حدیث میثم تمار در فضیلت حیدر کرار

قدم پیش گذاشته و گفت کیست از شما ها کسیکه متولد شده است در حرم کعبه و مشهور است بسخاوت و کرم و او
سید و آقای عرب و عجم و خلیفه حضرت رسول و زوج بتول و غالب است بر کل غالب و مظهر العجائب و مفرق
الکتائب و الشهاب الثاقب و شکننده بتان و مقرب درگاه قادر سبحان و وصی بلافصل پیغمبر آخر الزمان
و عیبه علم نبوت و معدن کرم و فتوت و خداوند حجت و مفرج الهم و الکربات است پس امیر المؤمنین علیه السلام
متوجه آن مرد شده فرمود چه مطلب داری یا ابا سعد ابن فضل ابن ربیع ابن مدرکه ابن صامت ابن
حارث ابن اشعث ابن سمیع هر مطلبی و خواهشی که داری بخواه چون آن مرد نام خود و نامهای پدر و
اجداد خود را از آن بزرگوار شنید ماتند و مبهوت گردید برخود لرزید و عرض کرد ای وصی حضرت رسول
بدانکه من ایلچی و رسول از جانب قبیله که شصت هزار خانوار اند و مرا فرستاده اند با جوانی که کشته شده
است و در میان قبیله در قاتل او اختلاف عظیم افتاده و اکنون آن جوان مقتول در میان تابوت
است در کجاوه و تا این جوان زنده شده از قاتل خود خبر ندهد اختلاف از میان آن قوم رفع نخواهد
شد و اگر این جوان زنده گردیده و بگوید که قاتل من فلان است جمیع اهل آن قبیله از دل و جان قایل اسلام
و ایمان و غلام حلقه بگوش این آستان عرش بنیان خواهند شد و الا در کفر قدیمی خود شان ثابت
شده در کوچه و محلات کوفه ندا کرده بگوید که همگی حاضر خواهند کردید پس امیر المؤمنان و لشکر زمین و زمان
بر میثم تمار فرمان داد که بر شتر آن مرد سوار شده در کوچه و محلات کوفه ندا کرده بگو که همگی در ظهر نجف الاشرف
جمع شده تا با چشم خودشان ببینند بعضی از مراتب و مقامات حیدر کرار را که خدا بر آن بزرگوار عطا
فرموده است پس اهل کوفه از اعلی و ادنی در مقام مقرر از دحام عام نموده منتظر شدند و حضرت امیر
بر آن مرد فرمود که تو نیز با همراهان خود جنازه آن جوان مقتول را به همان مکان حاضر کنید پس آن
سرور دنیا و دین عمامه حضرت رسول را بر سر و عبای آن سید البشر را در بر خود نموده چون خورشید
انور به مکان مقرر تشریف آورده فرمود سر تابوت را گشودند چه دیدند که جوان خوش روی ساده زنخی
خون آلوده مرده است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چند مدت است که این جوان مقتول
شده عرض کردند چهل و یک روز است که شب سلامت بر رخت خواب خود خوابیده و صبح او را بی سر
و مقتول دیده اند و بیجا نفر خون او را ادعا میکنند و امید وارند که از معجزه شما زنده گردیده قاتل خود
را نشان دهد تا شک و شبهه از میان قوم رفع شود آنحضرت فرمود که قاتل او عم او است زیرا که اول دختر
عم خود را خواسته بود بعد او را ترک کرده دختر دیگر خواسته بود و عم او به این عداوت او را کشت پس
آن قوم عرض کردند یا امیر المؤمنین تا این جوان زنده شده قاتل خود را بر زبان خود نشان ندهد قیل و
قال و نزاع از میان این قوم مرتفع و زایل نخواهد شد پس آن بزرگوار برپا خاسته و حمد و ثنا حق را
بجا آورده و صلوات و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده و پای مبارک خود را بر آن جوان مقتول
زده فرمود برخیز ای ملدکه این یحیی میثم تمار میگوید بخدا فرمایش آن بزرگوار دیدیم که آن جوان مقتول از
تابوت برخاسته عرض کرد که لبیک لبیک یا حجة الله علی الانام و المتفرد بالفضل و الانعام
آنحضرت فرمود که من قتلک یا غلام عرض کرد کشته مرا عمویم حارث پس امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود ای جوان برخیز و برو بمیان قبیله خود آن جوان عرض کرد مولای تو شوم من دیگر کاری ندارم

بیرون شدن آب از زیر سنگ از معجزه امیرالمؤمنین ع

با قوم... بودند از مذمت توجه نخواهم شد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدان مرد طویل القامه
فرمود که تو برو و آنچه با چشم خود دیدی به قوم برسان آن مرد هم عرض کرد که بفدایت شوم من نیز هرگز از
خدمت تو جدا نخواهم شد از رحمت خدا دور باد کسیکه حق را با چشم خود ببیند و بمقام انکار آید پس هر دو
در خدمت آن بزرگوار ماندند و خبر کردند قبیله خود شان را تمامی اهل آن قبیله از برکت معجزه باهره آن
بزرگوار قدم بدایره شریعت اسلام گذاشته دوستدار خاندان ولایت و امامت شدند و این دو نفر در
خدمت آنحضرت ماندند تا در غزوه صفین در پیش روی آن بزرگوار جهاد کرده شهید شدند و اهل کوفه
چون با چشم خود شان این معجزه باهره را دیدند آنهائیکه منافق نبودند و از علاقه از دل و جان مؤمن
بودند یکی ده هزار مرتبه اخلاص خود شان را بر آن حضرت افزودند و آنهائیکه منافق بودند در عداوت و
حسد دلتنگ شدند **ایضاً در کتاب روضة الواعظین** روایت شده که چون حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام از غزوه صفین مراجعت فرمود اردوی همایون به صحرائی رسیدند بی
پایان خالی از آب پس جمیع اهل لشکر و مراکب و دواب ایشان از شدت عطش بمقام هلاکت رسیده
احوالات عطش خود شان را بخدمت آنحضرت معروض داشته استدعای آب نمودند پس آن
بزرگوار نظر به اطراف فرموده سنگ بزرگی دیده بدون درنگ اسب بطرف همان سنگ دوانیده
و بآن سنگ خطاب کرده فرمود ای سنگ ما را از آب صحرا خبر بده فی الفور سنگ بزبان فصیح عرض کرد
السلام علیک یا وارث علم النبوة یا وصی رسول الله المامنه بحق یعنی سلام من بر تو باد ای وارث
علم نبوت ای وصی رسول الله صلی الله علیه و آله آب در زیر این است پس به اشاره آنحضرت صد نفر
از صاحب قوتان اردوی مبارک متفق شده هر چند حرکت دادند نتوانستند که آن سنگ را از جای
خود حرکت دهند پس آن بزرگوار از اسب خود حرکت دهند افتاده دست خیبرگشای خود را به آن سنگ
زده بر قد و یکمرتبه سنگ را دور انداخت دیدند آب شیرین تر از عسل و سفید تر از برف از زیر
آن سنگ جاری شد اهل اردو و ازدحام نموده مشکها را و ظرفها را مملو نموده مراکب و دواب خود
را سیراب نمودند و حمد و ثنای خدا را ذکر نموده صلوات بر محمد و آل اطهارش فرستادند چون آن
بزرگوار ملاحظه فرموده که همگی سیراب و از آب مستغنی و بی احتیاج شدند بآن سنگ خطاب
فرمود که برگرد و در مکان خود چنانکه سابقاً بود بقرار بگیر اهل اردو دیدند که فی الفور همان سنگ
غلطان غلطان آمده در جای خود قرار یافت چنانکه بود **در تفسیر حضرت امام حسن**
عسکری علیه السلام روایت فرموده که جماعتی بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده معروض
داشتند که بعضی از مردمان هستند که از کثرت حسد و نفاق خود شان با امیرالمؤمنین علیه السلام
در مقام مخالفت و عداوت میباشند در حال جبرئیل نازل شده بعد از سلام عرض کرد که یا رسول الله
امر پروردگار عالم آنست که قوم را بگوئی که جانب کوه رفته مشاهده کرده ببینند که چگونه جمیع احجار
و اشجار و انهار و اثمار بحکم پروردگار عالم مطیع و فرمانبردار وصی دلگرا راند و بدانند که همگی محتاج
بر آنجناب اند و آن جناب را احتیاج بر ایشان نیست پس جماعت را همگی اخبار نموده جملگی بطرف کوه
رفتند چون به قریب کوه رسیدند رسول خدا فرمود یا علی بر کوه امر کن که منقلب بنقره گردد پس آن

معجزات حضرت امیر ع

جناب حکم کرد بکوه که ای کوه تمام نقره شو ناگاه دیدند آن جماعت که به حکم ملک علام و برکت علی
عالی مقام تمام کوه مبدل شد به نقره خام و عرض کرد بزبان فصیح که یا امیرالمؤمنین خداوند عالم مرا
مهیا فرموده برای تو هر وقت که مرا بخشش فرمائی حاضرم و مامورم به حکم و امر تو بعد از آن آن بزرگوار
فرمود ای کوه بحکم من منقلب شو به طلا دیدند که تمامی آن کوه نقره مبدل شد بطلا بعد فرمود مبدل
به مشک شو دیدند مشک شد پس حکم فرمود که ای کوه مبدل شو بعنبر دیدند همه عنبر گردید و در هر
تغییر و تبدیل عرض میکرد که یا امیرالمؤمنین بحکم خداوند عالم مامورم که هر چه فرمائی بدان اقدام نمایم و
مرا در هر مصرف که خواهی مصرف فرما پس فرمود که مبدل شو به جواهر دیدند که انواع جواهرات گردید
پس فرمود ای درختها که در این کوه میباشید همگی مردان مسلح و مکمل گردید دیدند تماما مردان مکمل و
مسلح گردیدند عرض نمودند که ای برگزیده خداوند عالم ماموریم که بر هر چه ما را فرمان دهی عمل آوریم
بعد فرمود به سنگهای خورد و بزرگ که در بیشه بودند تماما شیر و پلنگ واقع شوید دیدند آن جماعت
که تمام دره ها مملو از شیر و پلنگ واقع گردید و همگی فریاد میکردند که یا امیرالمؤمنین همه ما مسخر و فرمان
بردار تو ایم هر وقت که ما را خواهی حاضریم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه آن جماعت
شده فرمود دیدید مراتب و شان علی را در نزد پروردگار عالم و را شنیدید که او محتاج به مال شما نیست
و شما محتاجید به نبوی و ولای او گروه بیدین و زمره منافقین با وجود دیدن کرامات و مرتبه چنین از امیرالمؤمنین
علیه السلام به صراط المستقیم ولایت و محبتش میل نکرده بلکه این معجزات و کرامات ظاهرات باعث زیادتی
حسد و عداوت ایشان گردید و حضرت این آیه را تلاوت فرمود که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا
و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون یعنی در قلبهای ایشان بیماری هست پس زیاد کرد خدا مرض
ایشان را و برای ایشان است عذاب دردناک بسبب آنچه بودند تکذیب میکردند چنانکه وقتی متوکل ملعون
خواست جلال سلطنت و عظمت شوکت خود را به حضرت امام علی النقی علیه السلام بنماید حضرت را با جور
بصحرا برد و عرض نمود لشکر خود را به آنحضرت چون خواستند حرکت نمایند آن بزرگوار به آن شقی فرمود که
که اکنون ملاحظه کرده ببین لشکر ما را آن شقی نگاه کرد دید که از سطح زمین تا آسمان و از مشرق تا به
مغرب سواران مکمل و مسلح با حربه های کشیده با سطوت و مهابت و صلابت تمام منتظر فرمان واجب
الاذعان امام زمان علیه السلام اند **و از حضرت** امام محمد باقر علیه السلام سوال نمودند از
تفسیر آیه کریمه تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام یعنی با برکت است نام پروردگار تو که صاحب
جلال و اکرام است آنحضرت فرمود که مائیم جلال خدا و کرامت خدا که گرامی داشته بندگان خود را بآنکه
اطاعت ما را بر ایشان واجب فرموده **و ابن شهرآشوب** بسندهای بسیار از حضرت باقر و صادق
روایت کرده در تفسیر آیه کل شیء فان و یبقی وجه ربک فرمودند مائیم وجه خدا که از جانب ما به
سوی خدا باید رفت **و بروایت صفار** حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند مائیم وجه
خدا که نابود و زوال نیستیم و بر طرف نمیشویم و خدا امر کرده است مردمان را بر اطاعت و ولایت ما و
هر یک از ما که از دنیا میرویم دیگری از ما قائم مقام می نماید و خدا اعظم از آنست که بصفت مخلوقات او را
وصف کنند و او را مثل مخلوقات روی داشته باشد ولیکن معنی این آیه آنست که همه چیز هالک و باطلست

حدیث بساط امیر المؤمنین ع

مکر دین خدا و عاقبت آن وجهیکه دین خدا و معرفت او و عبادت او و آنچه ما باید فرا گیرند و اخذ نمایند
و به تفسیر طبرسی مرحوم در مجمع البیان وجه عبارت است از ذات بحث بسیط الحی یعنی همه چیزها
فانی میشود مگر ذات اقدس الهی که فنا و زوال را بر او راه نیست **و از جملهٔ معجزات باهرات**
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدیث بساط است که علمای شیعه کثر الله امثالهم در کتب خود
ذکر فرموده اند از آنجمله ابن بابویه مرحوم بسند خود از جناب سلمان روایت کرده که گفت نشسته بودیم در
خدمت امیر المؤمنین من و حسنین و محمد حنفیه و محمد ابن ابی بکر و مقداد و عمار که ناگاه امام حسن علیه
السلام بخدمت پدر عالیمقدار خود عرض نمود که خداوند عالم به سلیمان ابن داود سلطنتی کرامت فرمود
که احدی را کرامت نفرموده بود آیا از آن نصیبی به شما رسیده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
تبسمی فرموده خطاب بفرزند خود حسن مجتبی نموده فرمود که قسم بخداوند معبود بکه دانه را در زمین
شکافته و گیاه را از آن رویانیده آنچه خداوند عالم مضیب پدر تو فرموده به هیچ یک از اوصیا عطا
نفرموده و بعد از این عطا نخواهد فرمود پس امام حسن علیه السلام خواهش دیدن نمود و آن بزرگوار قبول
نموده برخواستند و دو رکعت نماز گذاردند و کلمه چند بر زبان معجز بیان جاری نمودند که احدی از اصحاب
نفهمیدند و بخضرا خاطر شده دست مبارک را بجانب مغرب دراز کرده کشیدند ناگاه دیدیم بر کف دست مبارک
قطعه ابری دارد سلمان میگوید که تمام اصحاب شنیدیم که آن ابر در کف دست آنحضرت میگفت اشهد
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انك وصی رسول الله من شك فيك فقد هلك
ومن تمسك بك فقد سلك سبيل النجاة یعنی گواهی میدهم که خدا یکی است و اینکه محمد رسول خداست
و اینکه تو یا امیر المؤمنین وصی رسول خدائی هر کس که در تو شك کرد هلاك شد و هر کس بتو چنگ زد پس
بتحقیق براه نجات رفت پس آنحضرت دست دیگرش را بر داشت و ابر میکرد در کف دستش دیدیم آن نیز مثل
ابر اول شهادت داد پس دیدیم آن دو ابر مثل گلیم و قالیچه پهن شدند و بوی مشك و عنبر از آن دو ابر
استشمام میشد پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود برخیزید و بر این بساط بنشینید ما همه برخواستیم
بر آن بساط قرار گرفتیم و آن بزرگوار به تنهائی در بساط دیگر بنشست و کلمه چند فرمود که احدی از ما درك
نکردیم بعد فرمودند ای باد ما را بردار ناگاه بادی وزید و ابرها را بحرکت آورد و متوجه آنجناب شدیم
که دو جامه زردی پوشیده و تاجی از یاقوت سرخ بسر گذاشته و نعلینی در پایها کرده که بندهای آن
از یاقوت ابدار بود و انگشتری در انگشت مبارك او بود که نورش تلألؤ میکرد و بند مختصر را روشن
میکرد و بر بالای کوهی از نور در بالای بساط قرار گرفته امام حسن علیه السلام عرض کرد یا ابتاه بجهة
انگشتری که در دست سلیمان بود وحوش و طیور و جن و انس و جمیع اهل روزگار مطیع و منقاد او بودند
شما را بچه سبب مطیع و منقاد میشوند فرمود ولدی یا حسن انا وجه الله انا عین الله انا
لسان الله انا ولی الله انا نور الله الذی لا یطفا انا باب الله الذی منه یؤتی و انا حجته
علی عباده انا کنز الله فی ارضه انا قسیم الجنة و النار انا سید ذی القرنین انا جعلها له ای
فرزند آیا میخواهی که خاتم سلیمان را بتو بنمایم عرض کرد ای والله یا اباه پس دست مبارك در بغل کرده انگشتری
بیرون آورد از طلای احمر و نگین آن از یاقوت سرخ فرمود که این است خاتم سلیمان و نامهای مبارك نقش

حدیث بساط امیر المؤمنین ع

شد و سلمان میگوید که همه ما از دیدن آن خاتم حیران شدیم فرمود که اینها از مثل من عجیب نیست به
خدا قسم که هر آینه تمام امروز بشما چیزها نشان دهم که پیش از من ندیده اید امام حسن علیه السلام عرض کرد که سد
ذی القرنین و یاجوج و ماجوج و کوه قاف را بما بنمای پس آن بزرگوار نهیب بر باد زد و او بمثل آواز
از باد بلند شد بساط بحرکت آمد در اثناء راه درختی بنظر ما آمد که برگهایش ریخته و پژمرده شده بود امام
حسن علیه السلام عرض کرد که چرا این درخت به این روز رسیده که پژمرده گردیده فرمود از خود درخت
سؤال بکن پس سؤال نمود جوابی نداد پس امیر علیه السلام فرمود **ایتها الشجرة اخبرهم بخبرك** یعنی ای
درخت احوالات خود را به ایشان خبر ده سلمان میگوید که قسم بخدا درخت به تکلم در آمد عرض کرد لبیك
لبيك يا وصی رسول الله وخليفته من بعده حقا بدانکه پدرت امیر المؤمنین علیه السلام هر شب
بنزد من میآمدی در بالای کرسی از نور و آن کرسی در میان ابر سفیدی بود مشغول بعبادت میشد و
بوی مشك از آن بمشام من میرسید و من از استشمام بوی روح افزای آن بزرگوار سبز و خرم میشدم
و حال چند شب است که بنزد من تشریف نیاورده از مفارقت آن بزرگوار چنین افسرده و پژمرده شده ام
از پدر عالیقدرت خواهش کن که رحمت خود را از من دریغ ندارد پس امام حسن علیه السلام از پدر
بزرگوارش خواهش نمود که این درخت را به شادی مبدل کن پس امیر المؤمنین علیه السلام به نزد آن درخت
تشریف برده دو رکعت نماز کرده دست مبارك را بدرخت مالید سلمان میگوید که بخدا سوگند صدای ناله
مشتاقانه از درخت بلند شد و فی الفور سبز و خرم گردید و میوه داد پس آن بزرگوار در کرسی خود قرار گرفته
باد ما را برداشت آنقدر بلند کرد دیدیم که تمام دنیا در نظر ما به قدر یك سپر میآمد و در هوا فرشته دیدیم که
سرش در زیر قرص آفتاب و پایش در قعر بحر محیط و یك دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق پس از آن
بزرگوار سؤال نمودم که این فرشته کیست فرمود که این فرشته ایست که من او را منصوب کرده ام در این
مکان و موکل نموده ام بر تاریکیهای شب و روشنیهای روز تا قیامت چنین خواهد بود سلمان میگوید
که ما از آن تعجب نمودیم فرمود آنچه که بعد از این مشاهده خواهید کرد عجب تر است از آنچه دیدید پس
باد بساط را برداشته تا ما را به نزد یاجوج و ماجوج رسانید در پای کوهی و ما از بسیاری ایشان تعجب
نمودیم و ایشان را سه صنف دیدیم صنفی طول قامت ایشان بیست گز و عرض ایشان ده گز و صنفی طول ایشان
هفتاد گز و عرض ایشان صد گز و صنفی دیگر یك گوش خود را فرش و گوش دیگر را لحاف میکردند آن بزرگوار
فرمود که منم حاکم بر تمامی این جماعت و همگی در حکم و فرمان منند پس باد ما را برداشته برد بکوه قاف
و آن کوهی بود محیط بر تمام دنیا و از یاقوت سرخ بود و ملکی بر آن موکل بود چون چشم آن ملك بر جمال عالم
آرای حضرت امیر علیه السلام افتاد عرض کرد **السلام علیك یا امیر المؤمنین** من مطلب
خودم را عرض کنم یا تو میفرمائی فرمود ماذون نمودم ترا بگو پس آن ملك بسم الله الرحمن الرحیم گفته شروع کرد
برفتن پس باد ما را برداشت ناگاه درختی دیگر بنظر ما آمد مثل درخت اول افسرده و پژمرده و همان سؤال
و جواب سابق از آنحضرت شد فرمود از خود درخت سؤال کنید درخت عرض کرد که هر شب امیر المؤمنین
علیه السلام در نزد من آمده تا صبح نزد من بعبادت مشغول میشد و چون صبح میشد بر اسبی سوار
شده میرفت و حال چهل روز است که مرا به فراق خود مبتلا فرموده از درد فراقش تنم گداخته چنین

حدیث بساط امیرالمؤمنین ع

ص ۴۲۶ آ

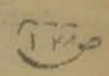
افسرده و پژمرده شده ام پس با التماس امام حسن علیه السلام آن بزرگوار به نزد او تشریف برده دست
مبارک را بر او مالیده التفات فرمود دیدیم آن درخت بصدای فصیح عرض کرد اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و اشهد انک امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین من
تمسک بک نجی و من تخلف بک فقد هوی پس آن درخت سبز و خرم گردید و در پای آن درخت قرار گرفتیم
و از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردیم که آن ملک موکل بکوه قاف کجا رفت فرمود بروز عبور
نمودم بر جبل ظلمت ملکی که موکل جبل ظلمت بود از من اذن خواست که بزیارت این ملک که موکل کوه
قاف است بیاید و امروز این ملک خواست که تلافی نموده او را باز دید نماید سلمان گوید عرض کردیم
یا امیرالمؤمنین مگر ملائکه های آسمان هم باذن شما حرکت میکنند فرمود بلی اگر یکی از من بقدر یک
نفس حرکت کند خداوند عالم به برق غضب خود بال و پر ایشان را میسوزاند پس حضرت امیر علیه السلام
فرمود که دیده های خود را بپوشید بعد فرمود بگشائید گشادیم خود مان را در مملکتی دیدیم و
گفتیم ان هذا الشیء عجیب فرمود چه عجب که امر ملکوت از رحمت پروردگار در قبضه اقتدار من
است چنانکه شما را طاقت اطلاع بر آن نیست بدانید که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است و نبود در نزد
آصف بن برخیا الا یک حرف و هفتاد و دو حرف آن در نزد من است و یکی از آن علم غیب است که مخصوص ذات
پاک اقدس حضرت کبریا است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم شناخت هر کس مرا شناخت
و منکر شد هر کس مرا منکر شد پس بما فرمود حرکت کنید پس ما را بباغی رسانید که در سبزی و خرمی
باغ جنات رضوان برابری مینمود و در آنجا جوانی را در میان دو قبر مشغول نماز دیدیم چون چشم
آن جوان بر امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد دوان دوان خود را به آنحضرت رسانید و گریان گریان
مولای متقیان را در بر گرفت امام حسن علیه السلام عرض کرد که این جوان کیست فرمود برادرم حضرت
صالح است و این دو قبر پدر و مادر اوست عرض کرد سبب گریه او چیست فرمود از خودش سؤال
کن چون سؤال کرد گفت پدر بزرگوار تو هر صبح در وقت طلوع صبح بنزد من میآمد و با هم مشغول نماز
شدیم و دیدن آن بزرگوار باعث نشاط و رغبت من بعبادت میشد و امروز ده روز است که بنزد من
نیامده چون او را دیدم از شوق باضطراب در آمده گریان شده شرفیاب ملاقاتش گردیدم پس اصحاب
بساط عرض کردند فدایت شویم ما ها هر روز نماز صبح را در خدمت تو میگذاردیم پس کی باینمکان تشریف
میآورید که ما ها مطلع نمیشویم پس فرمود میخواهید سلیمان ابن داود را زیارت کنید عرض کردیم بلی
یا امیرالمؤمنین حضرت امیر علیه السلام برخواسته روانه شد ما نیز در خدمت آن سرور رفتیم تا داخل
شدیم بباغی که چشمی ندیده و گوشی نشنیده مرغان خوش الحان و فواکه فراوان داشت چون چشمهای
مرغان بر آن بزرگوار افتاد بال در بال و پر در پر کرده دور آن سرور را گرفته طواف میکردند پس در میان
آن باغ تختی دیدیم از فیروزه و جوانی بالای آن خوابیده و دستهای خود را بر روی سینه اش گذاشته
و دو مار در پائین سر او قرار گرفته به امر پروردگار چون چشمهای آن دو مار بر حیدر کرار افتاد در وقت
آن بزرگوار غلطیده معرض کردیم یا امیرالمؤمنین این جوان خفته کیست فرمود حضرت سلیمان است پس
آن بزرگوار انگشتر را بیرون آورده و با انگشت حضرت سلیمان [illegible] نموده فرمود قم باذن الله

حدیث بساط امیرالمؤمنین ع

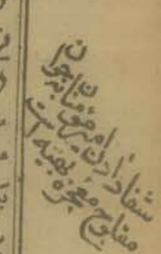
ص ۴۲۷ آ

الذی یحیی العظام و هی رمیم دیدیم که از معجزه آن بزرگوار حضرت سلیمان برخواسته گفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی
و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و اشهد انک وصی رسول الله حقا حقا
پس حضرت سلیمان عرض کرد نموده یا امیرالمؤمنین از برکت تو بود که خداوند عالم آن سلطنت عظمی را بمن
عطا فرمود که باحدی نداده بود پس او را وداع نمود و او بحالت اولی عود نمود پس بخدمت امیر علیه السلام
عرض نمودیم که آیا در عقب کوه قاف عالمی هست فرمود که خداوند عالم در عقب کوه قاف چهل عالم خلق فرمود
که هر عالمی از آنها چهل برابر این جهان است که شما در میان آن میباشید و علم من بر تمامی آن عالمها مثل علم
من است بر این عالم شما و منم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حافظ و نگهبان آنها و بعد از من اولاد من حافظ
و نگهبان آنها میباشند پس فرمود که من داناترم بر راههای آسمانها از راههای زمین و مائیم علم مخزون
و مکنون حضرت رب العالمین و مائیم که نامهای ما نوشته شده بر عرش خدا و مائیم که ملائکه تسبیح و
تهلیل پروردگار عالم را از ما تعلیم گرفته اند و مائیم که توبه حضرت آدم از برکت ما قبول شد و مائیم که از ما
ظاهر میشود امور عجیبه و معجزات بسیار و مائیم قسمت کننده جنت و نار و مائیم که از ما است روشنی
روز و ظلمت شب و مائیم که تا اسامی ما را بر آسمانها نقش نکردند قرار نگرفت و مائیم که اسامی ما را بر زمین
نقش کردند زمین پهن و مسطح شد و مائیم تا اسامی ما را بر باد نخواندند باد حرکت و رفتار نمیکند و مائیم
که تا اسامی ما را بر برق نوشته نشد لمعان و درخشندگی از او نمایان نشد و اسامی ما را بر رعد نوشتند
خاشع شد و خاضع گردید در درگاه پروردگار و اسامی ما را بر جبهه اسرافیل نوشتند بر این کلمات تکلم
گردید که سبوح قدوس رب الملائکة و الروح چون کلام آن بزرگوار بر این مقام رسید فرمود ببندید
چشمهای خودتان را پوشیدیم پس فرمود بگشائید گشودیم خود را در شهری دیدیم مشتمل بر کوچه و بازار
و مردم بسیار بلند قامت چون نخل خرما و درشت رفتار فرمود آن بزرگوار که این جماعت از بقیه قوم
قوم عاد اند و در کفر و ضلالت اصرار دارند و ایمان نیاورده اند پس من بحکم پروردگار عالم ایشان را
در این مکان که مشرف است ساکن کرده ام و اکنون با ایشان بمقام کارزار در آمده بسوی توحید و رسالت
دعوت مینمایم پس آنجماعت در مقام مخالفت و انکار در آمدند پس آن بزرگوار بر ایشان حمله نموده جمع
کثیری را کشت و از این حالت خوف بسیار بما رو داد چون آن ولی پروردگار ما را در خوف و هراس دید دست
مبارکش را به سینه ما کشیده خوف ما بالمره زایل شد باز دیگر آنسرور ایشان را بر اسلام و ایمان دعوت
فرمود و آن جماعت باز انکار و مخالفت نمودند پس آنحضرت کلمه چندی خواند که ما نفهمیدیم گویا از دهن
مبارک آن بزرگوار صاعقه و برق لامع ظاهر گردیده چنان صدای مهیب و هولناک بلند گردید
که ما خیال نمودیم که بلکه آسمانها بر زمین افتاد و کوهها از هم فرو ریخته شد دیدیم که تمامی آن
جماعت از آن برق و صاعقه سوخته هلاک شدند پس اصحاب بساط عرض کردند یا امیرالمؤمنین
ما را بوطن خود باز گردان که زیاده از این طاقت دیدن اسرار عجیبه و کرامات غریبه تو نداریم پس
آن بزرگوار ابر را طلبیده سوار شدیم و خودش هم بر آن ابر دیگر قرار گرفته ناگاه باد ما را ابر برداشته
بلند نمود که دنیا در نظر ما بقدر یک درهم مینمود بعد از آن لحظه نگذشت که خود مان را در [illegible]

شفا دادن حضرت امیر بجوان مفلوج



گرا درد در زمین نسبیدیم در مکانیکه بخدمت آن بزرگوار رفته بودیم و در مدت پنج ساعت اینقدر عوالم
سیر کردیم چون آن بزرگوار حیرت ما را ملاحظه کرد فرمود قسم به آن خدا که گردانندهٔ افلاک شده
گیاهها از آن رویانید و جان من در قبضه قدرت اوست اگر خواهم در طرفة العین شما را در تمام آسمانها
و زمینها سیر داده و برگردانم قدرت و قوت دارم و این قوت و قدرت را حضرت اقدس الهی از برکت حضرت
رسول خدا ص بمن کرامت فرموده سلمان چون این سخنان را از آن ولی ایزد سبحان شنید عرض
کرد که لعنة الله من غصب حقک و جحدک و اعرض عنک و ضاعف علیه العذاب ما امیر
عرض میکنم ای مولای ای مظهر اسرار حضرت رب العالمین با این همه قوت و قدرت که خلاق عالم
بر تو و اولاد تو کرامت فرموده نمیدانم کجا بود بچه در شب عاشورا که فرزند غریب تو لشکر خود را جمع
کرده با ایشان نجنگید اگر فردا را و انگشترا که با من باشند با لب تشنه و بدن مجروح خواهند کشت و دو
گروه ائمه مکر و حیله عیان شد هر کس که بطمع دنیا آمده در جوف این شب برود چون گروه بیوفا این
فرمایش را از آن امام غریب شنیدند تنها نموده ده ده و بیست بیست پراکنده شدند الی آخر



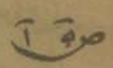
در کتاب حدیقة الشیعه و روضة الواعظین روایت کرده اند از ابن عباس که روزی در
مدینه وقت صبح بخدمت رسول خدا ص با جمعی از اصحاب بودیم و آنجناب پشت مبارک را بمحراب
مسجد داده مشغول صحبت احکام شرع بود که ناگاه غوغای عظیم از در مسجد بلند شد و آواز چندی
بگوش ما رسید که گفت شخصی به آن تاب و طاقت ما را دو حضرت رسول ص به سلمان و حذیفه فرمود
بروید و خبری بیاورید که چه غوغاست رفتند و خبر آوردند که چهل نفر مرد اند با نیزه های بلند و کلاههای
دراز مکلل بجواهر و بر سر هر نیزه کتیبه پر از لؤلؤ آویخته اند و سر نیزه ها از عقیق سرخ و شعرها دید
بر او بخته و صور تمثالهای عجیب بشکلهای غریب اند و در مقدم ایشان پیری هست که دور و ویش موی
ندارد و چون ماه بدر است و فریاد میکنند که البدار البدار الحذار الحذار یا آل محمد المختار
المبعوث فی الاقطار پس رسول خدا ص آنقوم را طلبیده و بحذیفه فرمود که برو بحجره فاطمه و لیث
عبور و عالم صبور را که نامش در توریة و زبور مذکور است یعنی علی ابن ابیطالب را خبر کن بیا ابن عباس
میگوید که چون به در خانه آن ولی خدا رسیدم از اندرون صدای مبارک خود را بلند کرده فرمود
یا حذیفه آمده که مرا خبر دهی از آمدن قومی که من عالم بر احوال ایشان از روزیکه خدا ایشان را
خلق فرموده و میدانم که برای چه مطلب بمدینه آمده اند حذیفه گوید که من ثنا و توصیف آنحضرت
را بجا آورده و در خدمتش بمسجد آمدم مردمان برای تعظیم آن بزرگوار برپا خواستند و آن جوان
بر پا ایستاده گفت ای جماعت مدینه ایکم الراهب فی اللیل الظلام ایکم مکسر الاصنام
ایکم الضارب بالطعان ایکم مهزم الفرسان ایکم وصی محمد و ناصر دینه علی سایر الادیان
یعنی کیست از شما آنکسیکه عبادت کننده است در شبهای تاریک کیست و کدام است از شما آنکسیکه
بتان را شکسته است و بنای و اصل دین و ایمان است و بر ظلم ظالمان صبر کننده است و کشنده پهلوانان
در روز میدان است و شریعت و اسلام را ناصر و معین است و لشکر زمین و آسمان است و امیر
جمیع مؤمنان و وصی بر حق خاتم پیغمبران است پس رسول خدا ص بر امیر المؤمنین علیه السلام

شفا دادن حضرت امیر بجوان مفلوج

ص ۱۲۹۱

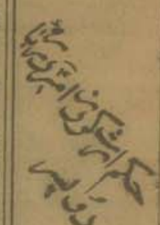
فرمود یا علی این جوان که بعضی از اوصاف ترا بیان کرد مطلبش را حاصل نموده و حاجتش هر چه باشد
روا کن پس آن بزرگوار به آنجوان التفات کرده فرمود بیا نزد من که بتوفیق و یاری پروردگار عالم
حاجت ترا روا کنم که تا بجمیع خلایق معلوم و واضح شود که منم حلال مشکلات و قاضی حاجات
و سفینه نجات و صراط مستقیم موصل به جنات بگو مطلب و حاجت خود را عرض کرد فدایت شوم مرا
برادری است مایل به صید و شکار روزی در صحرائی دیده بود که آهوان وحشی بسیار و اسب بر ایشان
تاخته و تیری بطرف یکی از آنها انداخته در همان حال نصف بدنش افلیج شده و زبانش از گفتار
کردیده و از معالجه اش عاجز مانده و لابد ناچار روی بدیار عرش مدار تو آورده ام که در دست
قدرت تمامی توانست علاج هر درد مانده بیمار و کارهای دشوار ای ولی کردگار و وصی احمد مختار از قبل
ما اکنون هفتاد هزار سوار جرار با اسبان رهوار قدم میگذارند بر شریعت و مذهب اسلام بشرط اینکه
این جوان مفلوج عاجز از گفتار یعنی عجاج ابن حلال ابن ابی العصب ابن سعید ابن ممنع ابن علا ابن
وهل ابن ابی العصب ابن سعید ابن اصعب آنجوان از شنیدن نامهای پدران و اجداد خود از حضرت
امیر مؤمنان متحیر و حیران شده عرض نمود که در هودج است و الحال با مادرش برد در مسجد حاضر خواهند
شد در الحال آنجوان را در هودج به در مسجد رسانیدند حضرت امیر علیه السلام متوجه او شده
دید جوانی است ضعیف و نحیف و چون آنجوان ناتوان را چشم بر امیر مؤمنان افتاد شروع نمود به
گریه و زاری و آن بزرگوار فرمود خاطر جمع و آرام باش و هیچ خوف مکن که انشاء الله تو بشادی مبدل خواهد
شد و این بلا و مرض را از تو زایل خواهم کرد پس فرمود که همه مردم بعد از نماز عصر در بقیع حاضر
شوند تا امر عجیبی مشاهده نمایند که مثل آن ندیده باشند پس مردم از صغیر و کبیر و برنا و پیر در بقیع
حاضر شدند که ناگاه دیدند که حیدر کرار رو بشیر پروردگار ذوالفقار صاعقه کردار نمود از شدن نزدیک
بغروب دیدند دو آتش از دور پیدا شد یکی بسیار بلند و یکی قدری کمتر و رعد و برق و صاعقه از آن
دو آتش ظاهر گردید و امیر المؤمنین علیه السلام با ذوالفقار بآن دو آتش حمله نمود و احدی نمیدانست
که چه واقعه رو خواهد داد و آن بزرگوار از دیده ها ناپدید شد و تمام آنشب کرار و قتل و قتال بود
و خبری از امیر علیه السلام نبود و مردم از آن بزرگوار مأیوس شده بودند تا وقت صبح شد و دوستان
دلگیر و گریان و منافقان شاد و خندان بودند که ناگاه دیدند لشکر زمین و آسمان و مولای متقیان
از میان آن دو آتش بیرون آمد و آن آتشها خاموش شد و رعد و برق فرو نشست و در دست آنجناب سری
بریده بود که طولش یازده انگشت بود و یک چشم در پیشانی داشت و مویش چون موی حیوانات درنده
بود و آنجناب با آن حال نزد هودج آنجوان مفلوج و بیمار تشریف برده فرمود برخیز که فارغ و خلاص شدی
از بلا و ملال به قدرت حضرت ذوالجلال پس آنجوان صحیح و سالم شده با کمال وجد و شادی برخواسته
بی اختیار خود را به قدمهای مبارک او انداخته بوسیده و روی و پیشانی خود را مالیده با صدق دل بشرف
اسلام مشرف گردیدند و همه آنکسان که با آن جوان آمده بودند جمله مسلمان و از جمله جان نثاران
لشکر زمین و آسمان گردیدند و جمیع آنحضرت را بخدا و رسول قسم داده سؤال نمودند که احوالات این
پیر و این سر را بیان فرمائید پس فرمود که این سر عمرو ابن لاحیل ابن قیس ابن ابلیس ملعون است و در

حکم کردن امیر در باره ارث دو پسر



هر او از مرده شیاطین تابع و فرمان بردار او بودند و او کرده بود در حال شکار بر این جوان اینچنین که خود دیده بود و من ایشان را به اسلام دعوت نمودم قبول نکردند آخر الامر من همان اسم اعظم که حضرت موسی بر رود نیل خواند و دوازده قسمت شد خواندم پس با ایشان جهاد نموده همه را هلاک نمودم و یکی از ایشان را زنده نگذاشتم و این جوان را از شر و آفت ایشان خلاص نمودم شاعر چه خوب گفته امام انس و جن مشکل کشای حاضر و غائب ✻ بود در ظاهر و باطن علی ابن ابیطالب ✻ ندای غیب از سامع علوم و فضل را جامع اساس جهل را قامع لوای شرع را ناصب ✻ توقع گر کند کو تا بمیره آفتاب از وی ✻ بهم ملحق کند باز و بباز و مشرق و مغرب **مترجم** عرض میکند ای حلال المشکلات باز و بباز وی اسد اللهی خود دشمنان جوان مغلوج بیمار را هلاک ساخته او را از غم و محنت زمان کربی و بی زیارت خلاص فرمودی کجا بودی و قتیکه پسر بیمار و نور دیده تو حسین را با زنجیر و غل جامع اسیر در سکه و کوچه و بازار و محلات شام شوم میکردانیدند و آن بیمار غریب بیچاره اهل شام را دیده میگفت **شعر**

اقاد ذلیلا فی دمشق کاننی ✻ من الزنج عبد غاب عنه نصیره ✻ وجدی رسول الله فی کل مشهد ✻ وشیخی امیر المؤمنین امیره ✻ فیالیت لم ابصر دمشق ولم یکن ✻ یرینی یزید فی البلاد اسیره الخ در **کتاب انیس** الواعظین و سایر کتب اخبار روایت شده که مخالف و موالف از ابن عباس نقل کرده اند که در عهد خلافت ابی بکر مردی صاحب دولت در مدینه بود و زنی بحباله نکاح خود در آورده و این زن را پسر از شوهر سابقش مانده بود بخانه همین شخص آورد و پسری هم از شوهر ثانیش متولد شده بود بعد از مدتی آن مرد وفات کرد و در میان هر دو پسر از برای اموال و متروکات آن مرد منازعه افتاده هر یک ادعا میکردند که منم پسر او و مالش از من است تا به نزد ابی بکر آمده هر یک شاهد و اثبات اقامه میکردند ابو بکر و سایرین مبهوت و حیران ماندند که اموالش را بکدام یک حکم نمایند که ناگاه وارد شد به نزد ایشان عمار یاسر و از اوضاع کار خبردار شده پسران را بر داشت که بخدمت امیر مؤمنان علیه السلام بیاورد که ناگاه آن بزرگوار داخل مسجد شد و مهاجر و انصار بر اطراف آن ولی پروردگار جمع شدند و آن بزرگوار حضرت رسول خدا صلی الله و آله را زیارت نموده فارغ گردیدند و حضار از صغار و کبار عرض کردند ای حلال المشکلات در خصوص این دو پسر حکمی فرما که ما تماما عاجز مانده ایم فرمود ساکت شوید که امروز حکمی کنم که ملائکه های آسمان به تعجب آیند و پسران را خواست و هر یک ادعا نمود که مال از من است و منم فرزند صلبی او پس امیر المؤمنین علیه السلام سلمان را خواسته فرمود بر و طشتی و نشادری حاضر کن و قنبر را فرمود که زود بگورستان بقیع رفته فلان قبر را کشوده استخوانی از آن بیاور که قبر همان مرد است چون همه حاضر شد فرمود یکی از آن دو پسر را فصد کرده خون به طشت جمع شد فرمود آن استخوان را بمیان خون انداختند خون و استخوان اصلا تغییری نیافتند پس فرمود خون را بکنار ریخته از پسر دیگر فصد نمودند و استخوان را بمیان آن خون انداختند استخوان تمامی خون را جذب کشیده بلع نموده و تغییر در سفیدی استخوان بهم نرسید فرمود که توئی پسر این مرد و مالش همه از تو است و پسر دیگر را گناه از تو که به یکبار مهاجر و انصار صداها را بصلوات بلند نمودند و عرض کردند یا علی توئی حلال هر مشکل ابو بکر



احوال اسرا و زنی در عهد عمر

و عمر چون این کرامت را از آن جناب دیدند برخواستند و روی و سر آن بزرگوار را بوسیده گفتند مبادا روزی که واقعه عجیبه اتفاق افتد و تو در میان ما نباشی یا علی **و همچنین در عهد خلافت عمر** ابن خطاب دو زن در خانه یکشوهر بودند و روز بروز بر یکدیگر حسد میبردند تا اینکه یکی از آن دو زن خواست که شوهر از آن زن دیگر مکدر و بی رغبت شده کنارش کند و شب را این فکر بود تا اینکه زرده و سفیده تخم مرغ را بر زیر جامه او ریخته و بشوهر خود خبر کرد که این زن تو ما را رسوا کرده قدری پیش از این او با مرد بیگانه در زنا دیدم و اکنون اثرش در زیر جامه اش با نجاست بخشکیده مرد از احوالات مطلع شده و به عمر شکایت نموده گفت که زن من زنا کرده و اثرش را بچشم خود دیده ام عمر حکم نمود زن را سنگسار نمایند پس یکی از اصحاب احباب امیر المؤمنین علیه السلام را خبر نموده تشریف آورده عمر را از آن حکم منع فرموده مطلب را بالتمام اعلام نموده فرمود این سفیده تخم مرغ است نه اثر زنا پس حکم نمود قدری آب گرم بر آن ریختند دیدند فی الفور بسته شد و بر مردم ظاهر شد مکر و حیله زن دیگر قدری آب گرم بر آن ریختند دیدند بعد فرمود تا آن زن دیگر را حد زنا زدند جان همه شیعیان و محبان فدای تو باد ای داد رس مظلومان و ای پدر رئوف بیوه زنان و یتیمان نمیدانم که اینقدر رأفت و مهربانی که از تو دیده بودند چرا اولاد و اهل بیت تو را در کوفه و شام ذلیل و اسیر و بی احترام نمودند **در روایت** است که چون اسیران اهل بیت را وارد شام نمودند در خرابه ایشان منزل دادند که سقفش مشرف بر بخش بود و از اهل شام سه دیدن اولاد رسول انام نمیآمدند بلکه غلامان و کنیزان به دیدن ایشان میآمدند تا اینکه روزی مقارن غروب آفتاب ضعیفه صالحه با کنیز خود با طبقی از طعام در سر کنیز وارد خرابه شده ضعیفه فرمود طبق را به نزد کودکان و یتیمان گذاشته و روی خود را به علیا مکرمه زینب خواتون سلام الله علیها کرده گفت ای بی بی از این طعام بخوران به این کودکان یتیمان تا شاید در حق من دعا کنند و از برکت دعای ایشان بمطلب مقصود خود برسم فرمود که مقصود تو چیست گفت ای اسیر بدانکه من از اهل شام نیستم بلکه از اهل مدینه ام و در زمان طفولیت نصف بدن من افلیج شده زمین گیر شدم پدرم مرا بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد تا رسول خدا دعایی کرده من شفا یابم و در آن حال آقای من امام حسین علیه السلام طفل بود در رسول خدا به پدرم فرمود امام حسین فرمود که دست خود را بر بدن این دختر بمال پس آقای من حسین دست مبارک خود را بر بدن من مالید از برکت دست شریف آن بزرگوار مرض از من بالمره رفع شده صحیح و سالم شدم از قضا چون شوهر اختیار کردم از اوضاع روزگار به شهر شام افتاده ام و با خود عهد و قرار نموده ام که هر وقت غریبی یا اسیری به این شهر بیاورند یا فقیر بیچاره را ببینم احسان و اطعام بجا نمایم و التماس دعا میکنم بلکه از یمن دعای ایشان دو باره قسمت شود به مدینه رسول رفته و مولای خودم حسین و اولاد و اهل بیت او را زیارت کنم علیا مکرمه جناب زینب چون این سخنان را شنید فرمود ای زن اکنون نصیب نشد که به مدینه رفته آقای خود را زیارت کنی اکنون سر بریده خون آلود آقای تو حسین به شام آمده برو زیارت کن و خواهران و دختران او اسیر و دستگیر اهل شام شده اند پس آن زن نعره زد که چه میگوئی حسین را که کشت و سر او را که بشام آورد و تو این سخن را از کجا میگوئی فرمود ای زن منم خواهر او زینب و این خواهر من ام

کلثوم است وایشها دختران وتیمهان حسین اند وان سر خونین الود یکه بود در قصر یزید ابن معاویه او بخت اند سر جگر گوشه پیغمبر حسین تشنه جلواست ان زن از شنیدن این سخن نعره کشید مدهوش شد وسر مبارک ان مظلوم را گاهی برد در قصر یزید وگاهی برد در مسجد جامع وگاهی بر سر نیزه کرده در کوچه وبازارها میگردانیدند تا اینکه بنزدیکی قصر عجوزه رسانیدند الخ **در کتاب مناقب** خوارزمی که از علمای اهل سنت است روایت کرده از انس ابن مالک که انس میگوید قال رسول الله ص ان لله خلقا لیس من ولد ادم یلعنون مبغضی علی ابن ابیطالب یعنی رسول خدا صلی الله ع فرمود بدرستیکه خدا را مخلوقی هست که از اولاد ادم نیست لعنت میکنند کسی را که بغض وعداوت کنند با علی ابن ابی طالب ع قال من هم یا رسول الله انس گفت که ان مخلوقات کیستند ای رسول خدا ص قال ع هم القنابر ینادون فی السحر علی رؤس الشجر الا لعنة الله علی مبغضی علی ابن ابیطالب یعنی پس جواب رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود ایشان مرغانی اند که قنبره گویند وایشان در سحرها در سر درختان صدا کرده میگویند اگاه باشید خدا لعنت کند دشمن دارندگان ومبغض علی ابن ابیطالب علیه السلام را **در کتاب ینابیع المودة** سید سلیمان حسینی بلخی مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که قال رسول الله ص انا میزان العلم وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه وفاطمة علاقته یعنی پیغمبر فرمود که منم میزان علم وعلی دو کفه او است وحسن وحسین رشته های انست وفاطمه علاقه ان است یعنی ان چیزی که رشته های میزان به ان بسته میشود با ترکیب انرا حلقه میگویند وبروایت کتاب مودة القربی پس فرمود والائمة من بعده عموده یوزن اعمال المحبین لنا والمبغضین علینا یعنی واماما ان بعد از حسین عمود وشانه ان میزان است که کشیده میشود عملهای دوستان ما به نفع ما واعمال دشمنان ما بضرر ایشان **مترجم** میگوید نفع ان بزرگواران شاید از قرب ومصاحبت ایشان باشد در روضات جنان وضرر ایشان یعنی در درکات نیران زیرا که اگر دشمنان نیز قبول توحید ونبوت وولایت میکردند منفعت رسول وائمه در ان بود که همه مؤمن واهل بهشت باشند ودشمنان بوضرر وازیت وعدم قبول امر ایشان اقدام نمودند اخر شان بجهنم رسید **ونیز در کتاب مناقب** خوارزمی وکتاب فردوس روایت کرده اند از ابن عباس که روزی حضرت رسول خدا ص نظر نمود به برادر خود علی ابن ابیطالب علیه السلام وفرمود به او که یا علی تو سیدی در دنیا وسیدی در اخرت کسیکه ترا دوست دارد مرا دوست داشته ودوست دارنده من دوست دارنده خدا است وکسیکه دشمن دارد ترا پس بتحقیق مرا دشمن داشته ودشمن دارنده من دشمن دارنده خدا است پس وای باد بر کسیکه دشمن دارد ترا **وایضا در کتاب فردوس** روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا ص فرمود وقتیکه مرا بمعراج بردند دیدم در در بهشت نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله ص علی حبیب الله الحسن والحسین صفوة الله وفاطمة امة الله وعلی مبغضیهم لعنة الله یعنی نیست خدای معبود بحق مگر خدا ومحمد رسول خدا است وعلی حبیب خدا است وحسن وحسین برگزیده خدایند وفاطمه کنیز خدا است وبر دشمن دارنده ایشان باد لعنت خدا **ایضا**

در کتاب مناقب خوارزمی از انس ابن مالک روایت کرده که فرمود رسول خدا که خداوند عز وجل از نور روی علی ابن ابیطالب هفتاد هزار ملائکه خلق نموده که همه این ملائکه ها از خدا طلب مغفرت میکنند برای دوستان علی ابن ابیطالب تا روز قیامت **ایضا در کتاب** مسطور از عبد الله ابن مسعود روایت کرده که فرمود رسول خدا ص اول کسی از اهل اسمان ها که برادری کرد علی ابن ابیطالب را اسرافیل بود بعد از ان میکائیل بعد از ان جبرئیل واول کسیکه دوست داشت علی ابن ابیطالب را از اهل اسمانها حاملین عرش بودند وبعد از ایشان دوست داشت او را رضوان خازن بهشت بعد از ان دوست داشت او را ملک الموت وملک الموت رحم میکند بر دوستان علی ابن ابیطالب ع چنان که رحم کند بر پیغمبران **مترجم** میگوید یعنی ملک الموت در وقت قبض روح دوستان او ان بزرگوار چنان مهربانی ومدارا ورفتار کند که با پیغمبران میکند **ایضا در کتاب** مزبور روایت نموده از پیغمبر که رسول خدا فرمود کسیکه علی را دوست دارد نماز وروزه او مقبول میشود ودعایش مستجاب گردد اگاه باش هر کس دوست دارد علی را عطا فرماید خداوند عالم بعدد هر رگی که در بدن دارد شهری در بهشت اگاه باش هر کس که دوست دارد علی را نجات می یابد از حساب ومیزان وصراط اگاه باش هر کس دوست دارد علی را او بمیرد در دوستی ال محمد ع پس من کفیل او میباشم بر بهشت با پیغمبران وکسی دشمن دارد ال محمد را میاید در قیامت در حالتیکه میان دو چشم او نوشته میشود که این کس از رحمت خدا مایوس است **مترجم** میگوید یعنی رحمت الهی ابدا بر دشمن علی علیه السلام نخواهد رسید مخلد در جهنم خواهد ماند **در کتاب انیس الواعظین** روایت میکند از عمار یاسر بسند با معتبر که در شهر کوفه در شب هفدهم ماه صفر در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودیم که از در مسجد غوغای عظیم شنیدیم خبر اوردند که هزار مرد با شمشیرهای برهنه ایستاده منتظر اذن دخول حضرت امیر علیه السلام فرمود ای عمار ایشان را اذن دخول بده وبرو ذو الفقار مرا بیاور عمار میگوید که بفرموده ان بزرگوار ایشان را اذن دخول داده رفتم وذو الفقار انحضرت را که هفت من وثلثی بود بسنگ مکه اوردم واز غلاف کشیده خدمت انحضرت گذاشتم پس منادی به امر انجناب در کوچه وبازارها نمود که خلایق به مسجد جمع شوند انقدر مردم جمع شدند که جای حرکت بر مردم تنگ شد ودر میان ان هزار نفر که امله بودند هودجی بود وصدای گریه زنی در میان هودج بلند میشد واو نیازی به درگاه خداوند بی نیاز کرده و میگفت یا غیاث المستغیثین یا رازق الیتیم یا محیی العظام وهی رمیم یا عون من لا عون له یا طود من لا طود له الیک توجهت وبولیک توسلت وبخلیفة الرسول قصدت بیض وجهی وفرج غمی وهمی یعنی ای فریادرس فریاد خواهان ای روزی دهنده یتیمان ای زنده کننده استخوانهای پوسیده ای یاور کسانیکه یاور ندارند ای پناه کسیکه پناهی ندارد بسوی تو متوجه شدم وبر ولی تو امیر المؤمنین علیه السلام متوسل شدم وجانشین پیغمبر ترا قصد کردم رو سفید کن وهم وغم مرا فرج عطا فرما عمار میگوید که از راز ونیاز ومناجات ان زن همه مردم در حیرت ماندند تا انکه مادر ان زن بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد عرض نمود که فدایت شوم از راه دور ودراز امده ایم وتوئی حلال المشکلات وفخر کاینات وامیر المؤمنین وخزینه حکمت الهی ودلایل کننده

شفا یافتن امیرزاده حامله شده

ص ۵۴ آ

اندوه و غم دیده کان و برگزیده خدا و نداند رسبحان و وصی بلا فصل پیغمبر آخر الزمان این غم رسیده دختر من است و آن مرد پدر او و صاحب ایل و قبیله ایم و جمعی از بزرگان عرب این دختر را خواستگاری کردند و من امتناع نمودم و الحال آثار حمل در این دختر ما ظاهر و نمایان شده و در میان قوم و قبیله رسوا شده ایم که نسبت زنا به دختر ما میدهند و ما در این امر مبهوت و حیران مانده ایم و حال آنکه این دختر از فسق و فجور دور است و اجتناب از محرمات دارد و صالحه است و سوگند یاد میکند که دست نامحرم به من نرسیده پس یا امیر المؤمنین بحق پروردگار عالم بحرمت روح مطهر خاتم انبیا که این مشکل ما را حل فرموده ما را از غم و حیرت خلاص کن که توئی وصی سید انبیا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله پس امیر متوجه آن دختر شده فرمود چه میگوئی در این چه پدر و مادرت میگویند عرض نمود آنچه که میگویند حق است لیکن بحق تو و شان و منقبت تو قسم میخورم که مو به من و پیشوای تمام خلق که از من خیانتی سر نزده که باعث غضب خدا و رسول او باشد و دست نامحرمی بمن نرسیده و در کار خودم معطل و حیرانم که آثار حمل در من نمایان شده و تو دانا و عالمی بصداقت و راستی قول و عمل من مرا از این خجالت و سرافکندگی خلاص فرما ای حلال جمیع مشکلات پس امیر المؤمنین علیه السلام ذو الفقار را به دست مبارک گرفته بر بالای منبر آمده فرمود الله اکبر الله اکبر جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا بعد فرمان داد که از اهل کوفه دایه و قابله حاضر نمودند و در گوشه مسجد خیمه نصب نمودند و دایه را فرمود که ملاحظه کن به این دختر که حامله است یا نه پس از بالای منبر به جانب پدر دختر نموده فرمود که تو از قریه فلان از توابع شام فلان ابن فلان نیستی عرض کرد بلی یا مولا فرمود که از شما ها کسی هست که قدری از آن برف که در کوه قریه شما هست بیاورد عرض نمود از اینجا تا آن کوه دویست فرسخ است آوردن برف از آن کوه برای ما ها چگونه ممکن میشود فرمود راست گفتی الآن نظر کنید بمرتبه و مقام که خلاق عالم به وصی سید انبیا کرامت فرموده از علم و حکمت و دانائی و کرامت پس آن بزرگوار دست ید اللهی خود را از بالای منبر دراز نمود و دست آنجناب از قدرت قادر وهاب بلند شد و رفت تا از نظر ها غایب شده بعد از لحظه دست مبارکش برگشت و در کف مبارکش پارچه برف که قطرات از آن چکیده میشد غلغله و ولوله در میان اهل مسجد بلند شده صلوات بر حبیب خدا فرستادند آنحضرت فرمود ساکت باشید و بدانید هرگاه بخواهیم همان کوه را با تمامه برفش در اینجا حاضر نمائیم قدرت دارم و میتوانم پس برف را بدایه داده فرمود طشتی در زیر پا دختر گذاشته و این برف را در طشت نهاده دختر را بر این برف بنشان که از دختر کرمی خارج خواهد شد که وزنش پنجاه و هفت درم و دو دانگ است پس دایه بفرموده آنحضرت عمل نموده دید که کرمی از دختر جدا شد پس کرم را برداشته موازنه نمودند بقراری که فرموده بود درست و صحیح شد پس آنجناب به پدر دختر فرمود بدان که از دختر تو خیانتی سر نزده لیکن احوالات دختر تو بدین قرار است که در سن ده سالگی روزی دختر تو بجوی آبی فرو رفته بود و این کرم در میان آب بشکم دختر داخل شده و در این مدت بزرگ شده بود و شما آن را حامله پنداشتید پس پدر دختر خوش حال شده عرض نمود گواهی میدهم که تو عالم بما فی الضمیر و شکمها است و دانائی به آنچه که در ضمیرها است و اهل مسجد تماما به دعا و ثنای آن بزرگوار صداها بلند نمودند پس جمعی از اهل مسجد به آن بزرگوار

معجزات جناب امیر علیه السلام

ص ۵۵ آ

از قلت باران و خشکی زراعات و گیاه صحراها و بیابان شکایت نموده استدعای باریدن باران نمودند که از خدای خود خواهش کنی تا بر ما باران رحمت بباراند پس امیر المؤمنین در بالای منبر دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بلند نموده طلب باران نمود فی الحال فی الفور از کرامت آن بزرگوار ابری پیدا شده و رفته رفته بزرگ میشد تا عالم گیر شد چنان بارید که معموره ها و بیابان و صحراها و کوه ها مملو شده همه جا سیراب گردید پس جمعی عرض نمودند که از بسیاری باران از خرابی عمارات و زراعات میترسیم آنحضرت لب حق بیان خود را حرکت داده فی الفور باران ساکت شد و دوستان بنا کردند بذکر ثنا و محامد و صلوات بر محمد و آل اطهارش و منافقان را دلها از آتش حسد و کینه سوخت چه خوب گفته شاعر دولت باقی جزای حب حیدر کرده اند ٭ پیش از آن کین طارم فیروزه منظر کرده اند ٭ خاک آدم در عدم بوده است کز نور علی ٭ چهره اقلیم و نه کرده مسور کرده اند ٭ تختگاه شان او بر تر ز عرش حق شده ٭ کز شرف معراجش از دوش پیمبر کرده اند ٭ چون بهشت جاودانی حب حیدر را جز است ٭ شکر لله بر محبان این مقدر کرده اند حرف بیست در کتاب انیس الواعظین که در زمان خلافت خلیفه ثانی پادشاه روم که مسیحی بود بر هرقل چهار نفر از معتبرین علمای چهار مذهب نزد ایشان فرستاد که هر یک از اشکالهای کتاب خود شان از خلیفه سئوال نموده پایه علم و معرفت خلیفه را فهمیده به پادشاه روم معروض دارند که قابل خلافت است یا نه پس آمدند و به نزد خلیفه حاضر شدند هر یک از مسائل مشکله کتاب خود سئوال نموده جوابی غیر از عتاب و درشتی ناصواب نشنیدند و آثار تندی و غضب در خلیفه مشاهده نمودند پس بعضی از حضار و بنا بر مصلحت گفتند بروید به نزد علی ابن ابی طالب پس آمدند بخدمت حلال المشکلات در حالتی که آن بزرگوار در باغی مشغول آب یاری باغ بود و عرض کردند فرمود که حاضر شوند اهل مدینه چون حاضر شدند به عالم مذهب ابراهیمی فرمود چه مطلب داری عرض کرد در صحف ابراهیم اشکالی دارم فرمود بخوان چون شروع بخواندن صحف نمود حضرت امیر علیه السلام از دهان او گرفته شروع بخواندن صحف نمود و چنان خواند که اگر ابراهیم زنده میبود اقرار میکرد که آن بزرگوار بهتر از او خوانده و جواب شافی و کافی به اشکال او داده فرمود به این معجزه پیغمبر خود را از من پس فرمود هیمه بسیار جمع کرده آتش زدند و گاه شعله او به گنبد دوار میرسید و در حضور جماعت داخل آتش شعله ور گردید و به هر طرف آتش که حرکت میکرد گل زار و گلستان میشد و صغیر و کبیر صدای تکبیر و تهلیل بلند میکردند پس آن عالم ابراهیمی اقرار بشریعت نبوی کرده بادل و جان از جمله فدویان امیر مؤمنان گردید پس آن بزرگوار عالم داودی را بحضور خواسته فرمود در کجای زبور اشکال داری بنای تلاوت زبور گذاشته حضرت از دهن او گرفته بنوعی مشغول تلاوت زبور گردید که فی الحقیقه اگر حضرت داود حاضر میبود اقرار میکرد که علی ابن ابیطالب علیه السلام بمراتب عالیه زبور را بهتر از من میخواند و از اشکال زبور از آنجناب سئوال نمود جواب باصواب شنیده بعد فرمود به این معجزه پیغمبر خود را از من بعد فرمود آهن آوردند آن را قفیله ساخته وزره ساخت عالم مذهب داودی نیز بشرف اسلام مشرف گردید بعد از آن عالم موسوی را طلبیده و

در فضایل جناب امیر

معجزه ۱

حکایات معجزه امیر المؤمنین و فضایل او از کتب اخبار

توریت را خواند و مشکل او را باحق و صدق حل نموده فرمود بهین معجزهٔ پیغمبر خود را از من پیش بیلی که در دست آن بزرگوار بود انداخت بزمین اژدهای بزرگی شده حمله کرد بر مردمان همه گریختند پس دست مبارک را دراز فرموده اژدها را گرفت همان بیل شد که در اول بود عالم موسوی اقرار بر شریعت مطهره نموده مسلمان گردید بعد عالم عیسوی را طلبیده فرمود محل اشکال خود را از انجیل بخوان قدری خواند وان بزرگوار از دهن او گرفته شروع بخواندن انجیل نمود و جواب اشکال او را بافصح بیان داده فرمود معجزهٔ پیغمبر خود را از من به بین واشریف آورد بکنار قبری از قبور و فرمود قم باذن الله. در حال شکافته قبر شد مرده از قبر بیرون آمد و در حضور مردم با امیر المؤمنین تکلم نمود چون عالم عیسوی این علم و کرامت را دید با اخلاص تمام آن هم مسلمان گردید و هر چهار عالم اقرار بولایت و وصایت آن افضل جمیع انبیا و اوصیا نمودند با صدق دل گفتند توئی یا امیر المؤمنین وارث علوم اولین و آخرین و وصی برحق و جانشین مطلق حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین **در کتاب بحر المناقب** و انیس الواعظین روایت کرده از صعصعه ابن صوحان که روزی جناب امیر المؤمنین در بالای منبر مشغول بیان احکام بود که بمن فرمود برو در خارج مسجد آهوئی است او را به نزد من آور رفتم و آهو را دیدم که سر بزمین افکنده گریه میکند گفتم ای حیوان ترا امیر مومنان بحضور شریف آنجناب خود میخواهد پس بدون وحشت و خوف آهو همراه من بلا تقرا شکافته بخدمت آنجناب رسید و در پای منبر ایستاده عرض نمود که یا امین الله بتو پناه آورده ام از ظلم کرکس سیاهی که تا حال سه شکم اولادم را خورده و این شکم چهارم من است میترسم که طفل امسالهٔ مرا نیز بخورد و جزای اولادم را گرداند پس آن بزرگوار بکلمات چندی متکلم گردید ناگاه دیدیم که عقابی از هوا داخل مسجد شد و کرکس سیاهی در چنگال دارد کرکس را بزمین نهاد مردمان مسجد همه گردن بلند نموده با تعجب نگاه میکردند که چه اوضاع است پس حضرت خطاب بکرکس نموده فرمود ای کرکس تو خورده اولاد این آهو را عرض کرد بلی سه شکم اولاد او را خورده ام و در خیال خوردن اولاد چهارم این آهو بودم که عقاب این عقاب مرا به چنگال خود گرفته بخدمت شما آورده پس آن بزرگوار به آهو فرمود که بهر نوع میخواهی انتقام خود را از این کرکس بکش آهو افتاد و شاخ بر آن کرکس زد تا او را کشت آنجناب به عقاب فرمود اگر میخواهی این کرکس مرده را طعمهٔ خود بکن عرض کرد یا مولا دوست نمیدارم که گوشت میته را بخورم پس حضرت بکلماتی متکلم گردید که ناگاه کرکس زنده شده و پرواز و شروع بپریدن نمود پس بامر آنحضرت عقاب بعقب و پرواز نموده او را با چنگال گرفته به هوا برداشته و اعضای او را با منقار خود پاره پاره نموده خورد تا تمام نمود آهو آسوده خواطر شد و تعظیم و تکریم آنحضرت را بعمل آورده مرخص شده بمقام خود مراجعت نمود **فظمی** دم بدم دم از ولای مرتضی باید زدن ٭ دست و دل در دامن آل عبا باید زدن ٭ بر در شهر ولایت حلقه باید کوفت ٭ خیمه در دار السلام اولیا باید زدن ٭ در دو عالم چهارده معصوم می باید گزید پنج نوبت بر در دولت سرا باید زدن ٭ هر درختی کو ندارد میوه حب علی ٭ اصل و فرعش را قلم سر تا به پا باید زدن ٭ گر همی خواهی که شانت بگذرد از نه فلک ٭ دست در فتراک پاک مرتضی

امدن عرب شامی بزیارت امیر المؤمنین و سپردن عیال خود بخدا

صفحه ۱

باید زدن **در کتاب انیس الواعظین** بسند معتبر از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که در شهر شام مردی بود از دوستان امیر المؤمنین علیه السلام و شب و روز در آرزوی وصال آن ولی حضرت ذی الجلال بی آرام بود روزی عریضه بخدمت آنحضرت نوشت که ای امیر عرب دلم میخواهد که دو روز شب در خدمت تو باشم و عیال بسیار دارم اگر بخواهم که با تمام اهل و عیالم شرفیاب خدمت شریفت گردیم از شر معاویه بخاطر جمع نیستم و میترسم که اسبابی بمال رسانند و مال و اسباب مرا تالان و غارت گردانند فکری و تدبیری بکار من بکن که دلم بسوی تو بسیار مایل و راغب است چون عریضه اش بآنحضرت رسید در جوابش نوشت که ای فلان اموال خود را بخانه جمع کن و به عیال خود بسپار و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و عرض کن بدرگاه الهی که خداوندا اینها عیال و اموال من است همه را بتو سپاردم ای خداوند غفار و بعد از آن برخیز و بیا بسوی ما ای دوست صاحب خلاص در طریق محبت امیر علیه السلام حرف نامه بفرمایش مولای خود عمل نموده اموال خود را بخانه جمع نموده و بعیال خود سپرده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده و همه را بخدا سپرده با شوق و رغبت تمام روانهٔ خدمت امیر خیبرگیر گردید و معاویه را از این احوالات اخبار نمودند به غلامان خود فرمان داد که عیال و اولاد او را مانند اسیران روم و زنگبار اسیر و اموال او را تماما غارت نمایند چون غلامان معاویه به در خانهٔ آن مرد دوستدار رسیدند خدای تعالی و مصور نوع بنی آدم جمیع را در دم در خانه آن دوستدار بصورت اولاد و اقارب و خاصان معاویه مصور فرموده بر غلامان او بانگ مهیب زدند که مراجعت کنید شما را رجوعی بایشان ندارید آنچه که بود ما غارت نموده عیال و اولاد او را هم اسیر نمودیم غلامان برگشتند و عیال و اولاد و اموال آن دوستدار از برکت دوستی حیدر کرار و سالم ماندند پس عیال و اولاد آن دوستدار از شر دزدان خونخوار سالم مستند خداوند قادر و سبحان اموال دوستدار امیر مومنان را بصورت مار و کژدم میگردانید در نظر کسانیکه قصد دزدیدن اموال او داشتند و هر کس دست خود را به اراده دزدی بسوی اموالش دراز میکرد مار و عقرب او را چنان میگزید که فی الفور افتاده و هلاک میشد تا آنکه مدتی با اینقرار گذشت و آنشخص شرفیاب فیض حضور و خدمت آن بزرگوار گردیده شب و روز در زیارت آن برگزیده کردگار دل بیقرار خود را اثبات و قرار میداد روزی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای شخص میخواهی که عیال و اولاد خود را ببینی عرض کرد بلی میخواهم حیدر کرار دست بدرگاه کردگار برافراشته ثنای حق بیان خود را حرکتی داده عرض نمود خدایا عیال و اولاد و اموال این شخص را در این زمان بر نزد او حاضر گردان هنوز دعای آن ولی کردگار تمام نشده بود که تمام عیال و اولاد و اموالش فی الفور در نزد آن شخص حاضر و موجود شدند و آنچه که در شهر شام از معاویه و دزدان بر ایشان گذشته بود بالتمام برای آنشخص بیان کردند آنشخص در تعجب و حیرت ماند از دیدن این نوع کرامات و معجزات باهرات ظاهر از حضرت امیر فرمود ای مرد شامی خداوند تبارک و تعالی آیات بینات خود را به مؤمنین ظاهر نمود از برای زیادت بصیرت و معرفت ایشان و تمام نمود حجت خود را به کافران با اظهار معجزات و کرامات اولیا و امنای خود **فظمی** مقتدای خلق بعد از مصطفی حیدر است کیست ٭ سرور دین تاج فرق اولیا

پیداست کیست ❊ صاحب تیغ دو سر هم ناصر اسلام و دین ❊ ابن عم داماد ختم انبیا پیداست کیست
صاحب لا سیف بر ارباب دین پوشیده نیست ❊ قابل تشریف قول لا فتی پیداست کیست ❊
در مقام کانبیا و اولیا گوید به خود ❊ روز محشر شافع اهل ولا پیداست کیست ❊ من
محب شیر یزدانم خلاف ناصبی ❊ در محبت صادقم قلب و دغا پیداست کیست ❊

در کتاب انیس الواعظین مسطور است که ابن بابویه بسند معتبر روایت نموده که در
زمان خلافت ابی بکر در مدینهٔ منوره زلزلهٔ شدیده شد که مثل آن زلزله را ندیده بود ناچار مردم
به اضطراب و خوف افتاده پناه به ابوبکر و عمر بردند دیدند که خوف و هراس ایشان از همه زیادتر است
و هر دو اراده کرده اند که پناه به امیر مؤمنان ع برند پس مردم با آن دو نفر متوجه در خانهٔ حیدر و صفدر
شده برنا و پیر و صغیر و کبیر ملتجی بر آن امیر خیبر گیر شدند پس آن بزرگوار با کمال اطمینان و وقار ملتفت
بجانب یمین و یسار خود شده به هر یک از آن دو نفر التفاتی فرموده و پیش افتاده و مردم از عقب آن
حضرت میرفتند تا آنکه از مدینه بیرون شده بر بالای تلی تشریف برده نشست و مردم بر دور آن معدن
رحم و مروت نشستند و متوجه مدینه شده دیدند که دیوارهای مدینه چنان حرکت میکنند که
به پیش میایند و به عقب برمیگردند و مردم مضطرب شدند حضرت به ایشان فرمود گویا از این حالت
ترسیده اید عرض کردند چگونه نترسیم که هرگز چنین زلزله شدیده ندیده ایم پس لبهای مبارک خود را
حرکت داده دعایی خوانده و دست مبارک خود را بر زمین زده فرمود یا ارض مالک اسکنی یا ارض
یعنی ای زمین ترا چه شده که چنین اضطراب میکنی ساکن شو ای زمین پس بمجرد فرمایش آن بزرگوار
زمین آرام شده زلزله برطرف گردید پس مردم از دیدن این کرامت متعجب و حیرت ماندند آنحضرت فرمود
که تعجب کردید از آنچه که از من دیدید عرض کردند بلی فدای تو شویم فرمود بدانید که منم آن انسان
که خداوند عالم در قرآن فرموده که وقال الانسان ما لها یومئذ تحدث اخبارها که من در
قیامت سؤال خواهم کرد از زمین و بمن عرض خواهد کرد خبرهای خود را و بروایت کلینی فرمود که اگر
این زلزله قیامت می بود هر آینه بمن جواب میداد که بچه سبب زلزله میکند **بیت** تا صورت پیوند
جهان بود علی بود ❊ تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود ❊ شاهی که ولی بود و وصی بود علی
بود ❊ سلطان سخا و کرم و جود علی بود ❊ آن قلعه‌کشایی که در قلعهٔ خیبر ❊ برکند به یک حمله و
بگشود علی بود ❊ آن شیردلاور که ز بهر طمع نفس ❊ بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود ❊ آن شاه
سرافراز که اندر ره اسلام ❊ تا کار نشد راست نیاسود علی بود ❊ فرزند خلف در صدف نکتهٔ توحید
کادم به جمالش نگران بود علی بود ❊ سر دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان ❊ در ارض و سماوات که بنمود
علی بود چه خوب گفته است شافعی لو ان المرتضی ابدا محله لخر الناس طرا سجدا له کفی
فی فضل مولینا علی وقوع الشک فیه انه الله و رسول خدا صلی الله در حق آن بزرگوار
فرموده در یوم احزاب ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و ایضا در
غزوهٔ احد که تمام مردم در جنگ فرار کردند و حضرت رسول را تنها گذاشتند مگر حضرت امیر المؤمنین که
در خدمتش ماند و لشکر کفار را از آنحضرت دفع کرد حضرت رسول خدا در حق او فرمود لو وضع

ایمان العباد و اعمالهم فی کفة و اجر و ثوب علی فی کفة اخری لکان اجره یرید علی ذلک
بسند معتبر از ابن عباس مرویست که شخصی بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمده مهمان آن
حضرت شد و آن بزرگوار مهمان نمود آن شخص را در ضیافت او صرف نمود قرصی از نان جوین و به کاسه
آب با من سؤال که آنحضرت پارهٔ از قرص بریده بمیان کاسهٔ آب انداخته فرمود بر آن شخص که تناول
کن چون مهمان پارهٔ قرص را از میان آب کاسه برداشته تناول کرد دید که در دهانش مرغ بریان شده
لذت و طعم مرغ بریان میدهد بعد از آن باز آن بزرگوار پارهٔ از قرص را بریده بمیان آب کاسه
انداخته فرمود میل کن چون خورد دید که طعم و لذت حلوا میدهد و به این قرار کرد تا مهمان سیر
شده و تعجب بسیار نموده عرض کرد یا علی نان جوین را که با دست مبارک خود بمیان آب می اندازید
انواع خورش لذیذ میشود فرمود که بلی این باطن علم ما است و کار ما امامان همچنین است
و بسند معتبر از اصبغ ابن نباته مرویست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در بالای منبر
موعظه بیان میفرمود تا اینکه فرمود ایها الناس انا عبد الله و اخو رسول الله یعنی من بابین
شأن و مراتب که دارم بندهٔ خداوند تعالی ام و برادر رسول خداام منافقی از قبیلهٔ عبس از جا برخاسته
گفت یا علی این را میدانیم که بندهٔ خدایی و لیکن در برادر رسول خدا بودنت شک داریم هنوز آن بدبخت
بجای خود ننشسته بود که از برکت امیر المؤمنین ع مخبط شده و بمرض صرع گرفتار شده خودش را به
زمین میزد و کف از دهانش میامد و هذیان میگفت و از دروازهٔ قلعه بیرون شده بان حالت رو به
بیابان نهاده و به بدترین حالتی وارد سقر گردید و عبرة للناظرین شد **در کتاب انیس الواعظین**
مسطور است وقتی ابن جوزیه در بالای منبر از غایت غرور و کبر بعلم و فضل خود خطاب بحضار مجلس
کرده گفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی سؤال کنید از من از هر چیزیکه خواهید پیش از آنکه
مرا نبینید و چونکه این کلامی بود که بغیر از امیر المؤمنین علیه السلام کسی دیگر متکلم به این کلام نشده
گردیده بود چون آن خطیب بد فرجام بکلام آن والا مقام متکلم گردید ضعیفه‌ای پوره از دوستان
آن ولی خداوند علام این سخن را از آن منافق شنیده و این بار نظیره زن بسیار گران آمده از جای
خود برخاسته جرأت و دلیرانه گفت بسیار بزرگ ادعا کردی آیا هرچیزیکه خواهم از تو سؤال کنم جواب
خواهی داد گفت آری پس گفت بمن خبر بده از اینکه سلمان در کجا وفات کرد گفت در مداین گفت در وقت
وفات سلمان علی ابن ابیطالب ع در کجا تشریف داشت گفت در مدینه گفت پس سلمان را که غسل
داد و کفن کرد و نماز گذارده و دفن نمود گفت علی ابن ابیطالب با طی الارض بمداین رفت و بسلمان
غسل و کفن نموده و نماز گذارده و دفن نمود گفت راست و صحیح گفتی و لیکن مرا خبر بده که خلیفهٔ ثالث عثمان
ابن عفان در کجا وفات کرد گفت در مدینه گفت علی ابن ابیطالب در آنوقت در کجا بود گفت در مدینه
گفت آیا علی ابن ابیطالب به غسل و نماز و دفن عثمان مباشر شد یا نه گفت نه ضعیفه گفت بمن بگو چگونه
بود که علی برای نماز و دفن سلمان از مدینه بمداین رفت و خلیفهٔ سیم در مدینه از دنیا رفت و علی در
مدینه حاضر بود مع ذلک به غسل و نماز و دفن او مباشر نشد در این صورت لازم میاید که یکی از این
دو خلیفه یکی خلیفهٔ سیم عثمان و یکی خلیفهٔ چهارم علی در خطا و خلاف شریعت نبوی باشد این خطا

معجزات حضرت شاه ولایت

وخلافت را بکدام یک از این دو خلیفه اثبات میکنی بگو تا خلافت وخطای یکی از این دو بر همه
حضار واضح ومعلوم گردد خطیب فرومانده در جوابش گفت ای ضعیفه اگر با زن شوهرت بر این
مسجد آمده خدا شوهرت را لعنت کند واگر بی اذن شوهرت آمده خدا ترا لعنت کند ضعیفه
دفعتاً گفت ای خطیب بمن بگو که عایشه بنت ابی بکر آیا با اذن پیغمبر بر جنگ جمل آمد وخون تمامی
مسلمانان را ریخت یا بی اذن پیغمبر آمد ولعن را بکدام یک از این دو جایز میکنی بگو خطیب ملاحظه
کرد که اگر میگویم با اذن پیغمبر آمد عیب بر رسول خدا میرسد واگر میگویم بی اذن آمد عیب ولعن
بر عایشه باید جایز کنم لاابد مانده بدون کلام از منبر افتاد وفرار وا بر ثبات وقرار اختیار کرد و
عجز او بر همه حضار واضح ومبرهن گردید شیخ سعدی عجب گفته **قطعه** منم کو خان شدم مولای
حیدر ❊ امیر المؤمنین آقای قنبر ❊ پس از احمد امام حق علی دان ❊ که بد او نفس معصوم ومطهر
یقین دان در سخا وعلم وعصمت ❊ ز پیغمبر بنود او هیچ کمتر ❊ چگویم وصف آن شاهی که جبریل ❊
کمی مداح بودش گاه چاکر ❊ چه سان وصف کمالاتش توان کرد ❊ که علم احمدی را بود او در
اگرچه مدح او گویند بسیار ❊ بطبع دوستانش مدح خوشتر ❊ از آن گفتم که تا مردم بدانند
که سعدی را بدین سعادت نیست برتر **ودر کتاب انیس الواعظین** وسایر کتب روایت شده
که رسول خدا فرمود چون در شب معراج به آسمان چهارم رسیدم یک قطار شتر دیدم همه بار دارا از
جبرئیل سئوال کردم که این چه قطارات وبار اینها چیست عرض کرد ای برگزیده پروردگار در آسمان
ستاره هست که در هر سی هزار سال یکبار طلوع میکند ومن سی هزار بار آن ستاره را دیده ام از آن
وقت تا حال این قطار میرود اول وبآخر نمیرسد پس آن بزرگوار از درگاه پروردگار کیفیت این قطار
را استفسار نمود خطاب رسید بر آنجناب که بار یکی از این قطار بگشا تا سر او بتو معلوم شود چون
کشود دید تمام مملو است از کتاب در مدح وفضیلت علی ابن ابی طالب **ایضاً در کتاب**
مسطور مرویست که روزی رسول خدا چون قدم بر پله اولین منبر گذاشت فرمود آمین ودر پله دوم
نیز فرمود آمین ودر پله سیمین نیز فرمود آمین بعضی از مقربین اصحاب عرض کردند دعا کننده حاضر
نبود لیکن شما سه مرتبه آمین گفتید فرمود که جبرئیل آمین از جانب رب العالمین در اینجا حاضر بود
او دعا کرد ومن آمین گفتم چون بر پله اولین قدم گذاشتم جبرئیل دعا کرد که خار وذلیل باد کسیکه ماه
رمضان را در یابد وعملی در آن نکند که گناهان او آمرزیده شود من گفتم آمین وچون بر پله دومین قدم
گذاشتم جبرئیل دعا کرد وبروایت کتاب جواهر الاخبار از حضرت امام محمد باقر عم نفرین جبرئیل این بود که
ابعده الله یعنی دور کند خدا او را از رحمت خود یا از رحمت خود وخوار وذلیل باد کسیکه پدر ومادر
خود را در یابد وکاری نکند که پدر ومادر ازو راضی باشد من گفتم آمین چون قدم بر پله سیمین
نهادم جبرئیل دعا کرد که خار وذلیل باد کسیکه اسم مبارک تو در نزد او ذکر شود واو بشنود وصلوات
بر تو نفرستد من گفتم آمین پس بدا بحال کسیکه نام نامی واسم گرامی آن بزرگوار را بشنود واز صلوات
فرستادن بر آن بزرگوار خود داری ومضایقه کند **ودر کتاب** مستطاب روضة الواعظین از
حضرت سلمان مرویست که وقتی از اوقات سید کاینات واشرف مخلوقات بر امیر المؤمنین علیه السلام

سلام عرض آفتاب بر امیر المؤمنین ع

فرمود که میخواهی یا علی قدر ومرتبه تو را از هزار یکی از بندگان الله که ظاهر نمایم عرض کرد بفرما پدر ومادرم
فدای تو باد فرمود برخیز برو بر صحن مسجد وسلام کن بر آفتاب امیر المؤمنین برخواسته وحضار
مسجد از برنا وپیر همه برخواستند که ببینند آفتاب در جواب سلام امیر علیه السلام چه میگوید پس
آن بزرگوار خطاب بر آفتاب کرده گفت السلام علیک ایها الشمس ناگاه دیدند آفتاب در جواب
آنجناب با افصح بیان گفت وعلیک السلام یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا من هو بکل شیء
علیم چون حضار جواب دادن آفتاب را با این عبارات شنیدند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله
شرفیاب شده عرض کردند پدران ومادران ما فدای تو باد این کلمات که ما در جواب دادن آفتاب به
حضرت ابی تراب ع شنیدیم صفات الله است چنانکه خود این صفات را در حق خدا فرموده پس چه طور
است که اینها را در خصوص امیر علیه السلام شنیدیم فرمود تو به کنید معنی اینها را نفهمیده اید پس فرمود
معنی آنکه آفتاب بر علی ابن ابیطالب یا اول گفت اینست که یعنی اول کسیکه تصدیق قول خدا وکلام سید
انبیا نمود علی بود وآنکه گفت یا آخر یعنی آخر کسیکه مرا در لحد میخواباند ویا ظاهر یعنی کسیکه ظاهر کننده
شریعت من بضرب ذو الفقار ویا باطن یعنی کسیکه باطن وسر او مملو است از علوم ومطلع بر علوم
گذشته وآینده وآنچه بود وبوده است علم همه اش در باطن اوست **رباعی** پنهان از فهم ودور
از عقل وبرتر از خیال ما ❊ بر کفایت وصف وثنوان علی ابن ابیطالب ❊ عظیم المن والاحسان جلیل
الشان والبرهان ❊ قسیم الخلد والنیران علی ابن ابیطالب ❊ زهی از وصفها بیرون نهی سلطان بر
گردون ❊ ولی حضرت بیچون علی ابن ابیطالب ❊ شده وصاف او تورات هم انجیل هم قرآن ❊
معین انبیا پنهان علی ابن ابیطالب ❊ خداوندا خداوندا تو ایمان بخش روز جزا ❊ بحق شاه
با احسان علی ابن ابیطالب ❊ **در باب چهار صد وهفتم** کتاب کفایة الخصام هشت
حدیث از علماء عامه وهفده حدیث از علماء خاصه در خصوص رد شمس برای امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که مضامین آنها اثبات رد شمس است برای آنحضرت روحی فداه واین مترجم کتاب دو
حدیث از خاصه که متقارب المضمون وافاده مقصود می نمود در یکجا جمع کردم که حدیث هشتم وهفدهم
احادیث خاصه همین باب اند ابن شهر آشوب در کتاب مناقب خود گوید که ام السلمه واسماء بنت عمیس و
جابر انصاری وابوذر وابن عباس وابو سعید خدری وابو هریره وحضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که رسول خدا بعد از فراغ الغیم نماز عصر را ادا کرد وچون سلام نماز را داد وحی به
آن بزرگوار نازل شد که ناگاه علی علیه السلام آمد ورسول خدا از برای آن حالت دید آنحضرت را بر سینه
خود گرفت وبدان حالت بود تا آفتاب غروب کرد وپیوسته قرآن بر آنحضرت نازل میشد وچون وحی تمام
شد فرمود یا علی نماز عصر را کردی عرض کرد نه وماجری را معروض داشت فرمود یا علی دعا کن که خدا
آفتاب را برای تو برگرداند پس علی علیه السلام دعا کرد وآفتاب برگشت واسما بنت عمیس گفت بخدا سوگند
در وقت غروب آفتاب صدا از آن آوازی شنیدم مثل صدای اره که در چوب کشند وابن شهر آشوب گوید
مرویست که علی علیه السلام وقتیکه رسول خدا او را بر سینه خود کشیده شکیبائی ورزید در همان حال نماز
عصر را نشسته با رکوع وسجود با ایما واشاره بتقدیم رسانید وچون وحی تمام شد وآفتاب برگردید

نماز را قیاماً اعاده نمود رسول خدا امر بحسان ابن ثابت امر کرد که این قصیده را بنظم در آورد حسان این چند بیت را انشاء نموده عرض کرد لا یقبل التوبة من تائب الا بحب ابن ابیطالب اخ رسول الله بل صهره والصهر لا یعدل بالصاحب یا قوم من مثل علی وقد ردت علیه الشمس من غائب مترجم گوید که راع الغنیم که در این حدیث مذکور شد نام موضع است در نزدیکی عسفان که در سه میلی عسقلان واقعست رباعی برگشت اگر بحکم حیدر خورشید از رتبه آنجناب مشمار بعید انگشت افلاک در انگشتش بود هر سو که اراده داشت میکرد ابید و در فضل سیم کتاب صواعق المحرقه نقل کرده از سبط ابن جوزی که در خصوص رد الشمس از برای علی ابن ابیطالب حکایت عجیبه هست که حدیث کرده آن حکایت را جماعتی از مشایخ ما در عراق که با چشم خود شان دیده اند که ابو منصور مظفر ابن اردشیر عبادی که واعظ مشهور بوده بعد از نماز عصر در منبر موعظه میکرد و حدیث رد شمس را میگفت و بعضی از فضایل علی علیه السلام را بجماعت بیان می نمود که ناگاه ابر عظیمی روی آفتاب را گرفته مجلس تاریک شد چنانکه جماعت مسجد گمان کردند که آفتاب غروب کرد و واعظ مذکور در بالای منبر ذکر فضایل علی علیه السلام بود پس واعظ مزبور در بالای منبر برپا ایستاده واشاره بآفتاب نموده این اشعار را خود انشاء نمود که لا تغربی یا شمس حتی ینتهی مدحی لآل المصطفی ولاهله واثنی عنانک ان اردت ثنائهم فانسیت اذ کان الوقوف لاجله ان کان للمولی وقوفک فلیکن هذا الوقوف لخیله ولرجله یعنی ای آفتاب غروب مکن تا اینکه مدح علی را باخر رسانم وناقص نگذارم وانجام خود را باز کش اگر اراده داری که مدح او را ذکر کنم وبایست وتوقف کن بخاطر علی واگر از برای مولای ما علی ایستاده پس برای سواره وپیاده کان از دوستان علیند توقف کن چون شعر واعظ باخر رسید جمیع ابرها تمام کشیده شد ومجلس روشن گردید وواعظ فضایل را به آخر رسانید و در کتاب انیس الواعظین روایت شده از جناب سلمان که بودم در خدمت امیر مؤمنان ع در صحرائی که دراج آمد از هوا وبجوانب حضرت فرمود ای دراج هر گاه تشنه وگرسنه شوی چه میکنی عرض کرد که چون گرسنه میشوم بر تو صلوات میفرستم سیر میشوم و چون تشنه میشوم بر دشمنان تو لعنت میکنم عطش من زایل میشود سلمان میگوید عرض کردم که غیر از حضرت سلیمان دیگران زبان مرغان را نمیدانستند و شما میدانید آن بزرگوار فرمود که آنچه بحضرت سلیمان و پدرش حضرت داود و یا سایر موجودات میرسید از برکت من بود واگر من نمیبودم نه سلیمان خلق میشد ونه داود ونه سایر موجودات بلکه حضرت آدم هم نمیبود بعد فرمود عجب ترا از این بنمایم ناگاه دیدم آن بزرگوار سر مبارک خود را بطرف آسمان بلند نمود و فرمود ای طاوس فرود بیا دیدم طاوسی فرود آمد فرمود ای باز فرود آی صقر فرمود ای غراب فرود آی چون همه فرود آمدند فرمود ای سلمان اینها را ذبح کن و پر اینها را بکن و بند از بند اینها را جدا کن و گوشتهای اینها را بکوب و با هم مخلوط کن سلمان گوید چنان کردم پس فرمود بجوانب ایشان را زنده کنم باذن خدا عرض کردم بلی الحاکی من لیس آن بزرگوار بر اینها نظری فرموده گفت ای طاوس زنده شو باذن خدا زنده گردید فرمود ای

غراب زنده شو باذن خدا زنده گردید بعد فرمود ای باز زنده شو باذن خدا زنده گردید چون همه زنده شده پرواز نمودند تعجب من بسیار گردید نزدیک شد که مدهوش شوم پس فرمود آن بزرگوار ان الله قادر علی ما یشاء وفعال لما یرید ای سلمان متوجه خود باش و چیزی بجز اطمینان تو خطور نکند که من بنده خدایم وخلیفه اویم امر من امر اوست ونهی من نهی اوست وقدرت من قدرت اوست وقوت من قوت اوست نظم گر منظر افلاک شود منزل تو وز کوثر اگر سرشته باشد گل تو چون مهر علی نباشد اندر دل تو افسوس ز سعی های بیحاصل تو در کتاب انیس الواعظین در اول مجلس بیست وهفتم آن روایت کرده که وقتی از اوقات شب امیر المؤمنین علیه السلام در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله نشسته بود از اول شب تا نزدیک وقت سحر وحضرت امیر المؤمنین علیه السلام از باطن نبوت سؤال مینمود ورسول خدا صلی الله علیه وآله جواب میداد تا اینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود یا علی اکنون تو از باطن ولایت بیان کن پس امیر ع انگشت خود را حرکت داد رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرماید خود را در شهری دیدیم از فیروزج ومسجد جامع آن شهر امیر ع در عرش منبر نشسته وخلایق تمام در پای منبر نشسته اند پس حضرت رسول از حضار آن مسجد پرسید که چند مدت است که علی ابن ابیطالب ع در این شهر است عرض نمودند مگر جای دیگر هم هست غیر از اینجا علی همیشه در این شهر است پس امیر المؤمنین ع حرکت دیگری بر انگشت خود داد رسول خدا ص میفرماید خود را در خانه فاطمه زهرا دیدم در حالتی که علی ابن ابی طالب ع دست مبارک خود را در زیر سر گذاشته خوابیده پس رسول خدا فرمود یا فاطمه تا حال علی در کجا بود عرض نمود در خانه بود وجائی نرفته بود در کتاب انیس الواعظین بسند معتبر از ابو سعید خدری مرویست که روزی در مکه معظمه در وادی ابطح با جمعی کثیر در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم که ناگاه گرد وغباری از دور پیدا شد و کم کم نزدیک آمده در برابر آن بزرگوار ایستاده واز میان غبار صدای بلند شد که همه حضار شنیدند که السلام علیک یا رسول الله رسول خدا ص جواب سلام را رد نموده فرمود من انت کیستی تو بصدای بلند عرض نمود که منم عرفطه ابن شمراخ از طایفه جن وما دو طایفه ایم مسلمانیم وطایفه دیگر کافرند و بر سر آبهائی در میان ما و ایشان منازعه شدیده واقع میشود اکنون من بخدمت شما آمده ام والتماس آن دارم که مرد امین ومعتبری همراه من فرمائی که با من رفته در میان دو طایفه حکم نمود ادعای ما را قطع وفصل نموده امر ما را فیصل وانجام دهد وآنکه بناحق وضال هر کدام از ما بوده با شد بعد اختیار صاحب حق واگذار کند و من با تو عهد میکنم که فرستاده شما را صحیح وسلامت بخدمت تو باز گردانم رسول خدا ص فرمود ای بنده خدا از میان گرد وغبار بیرون شو با همان صورت اصلی که خدا ترا در آن خلق فرموده ظاهر شو تا این جماعت ترا ببینند پس بیرون شد دیدند که مخلوقیست که قامتش مثل درخت خرما است و دندانهایش از دهنش بیرون شده یک چشم در پیشانی دارد و موی خواشی پیچیده شده پس رسول خدا به ابو بکر فرمود برو در میان ایشان حکم کن با عدل وانصاف عرض کرد که مکان ایشان در کجاست فرمود در زیر زمین عرض کرد یا رسول الله من طاقت نزول به تحت طبقات زمین ندارم مرا عفو فرما پس به عمر فرمود که تو برو در میان این جنیان با عدل وانصاف حکم کن عمر هم مثل برادرش جواب داد پس آن بزرگوار به یمین دیگر

جهاد حضرت امیر با جنیان

خود ملاحظه فرموده گفت کجاست حیدر کرار و قاتل کفار امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد لبیک
لبیک یا رسول الله در خدمت شما حاضرم فرمایش شما چیست بیان فرما فرمود یا علی همراه این جنی
رفته موافق حکم خدا و رسول در میان ایشان حکم کن عرض کرد سمعاً و طاعةً پس شمشیر ابدار را حمایل
نموده عازم شد و سلمان فارسی با جمعی از کبار اصحاب بعنوان مشایعت در خدمت ان ولی کردگار و صاحب
ذو الفقار رفتند تا به صفا و مروه رسیدند ناگاه دیدند زمین شکافته شد و عرفطه جنی داخل زیر زمین
شد و امیر مؤمنان با سلمان و سایرین وداع نموده ان بزرگوار هم داخل تحت طبقه زمین گردیده و زمین
بهم بر امده اثر شکافت درست شد پس سلمان و اصحاب مراجعت نموده احوالات را بحضرت رسول خدا عرض
نمودند چون روز دیگر شد حضرت رسول بعد از نماز فریضه صبح به تسبیح و تهلیل مشغول شد و اصحاب در
اطراف ان حضرت بودند تا افتاب بوقت زوال رسید و از تشریف نیاوردن امیر المؤمنین علیه السلام همه
اصحاب پریشان خاطر و در اندوه و ملال بودند و منافقین اصحاب تماما خوشحال و شاد گردیدند که عجب
کاری شد که بی نزاع و قیل و قال جنیان علی ابن ابیطالب را از محمد جدا کرده تنها کشته شد و ما را از دست او
خلاص نمودند و کلام به دوستان رسول خدا طعنه و شماتت میکردند تا اینکه وقت نماز ظهر داخل شد و از
علی اثری و خبری ظاهر نگردید تا اینکه وقت غروب افتاب نزدیک شد و در غروب افتاب نور جمال حیدر کرار
طالع و ظاهر شد چون چشم مبارک رسول خدا بروی امیر کبیر خیبرگیر افتاد شاد و خرم شده بغل مبارک را
گشوده و علی را چون جان بر اغوش کشیده فرمود یا علی ترا چه پیش امد که امدنت طول کشید عرض کرد ندم
شوم رفتم اول ایشان را به اسلام دعوت کردم قبول نکردند گفتم ایمان و مزرعه ها و مربع ها را بتصرف مسلمانان
جن واگذار کنید قبول نکردند اخر الامر کار به قتال و جهاد منجر گردید و بازو الفقار جمعیت بسیار از کفار
ایشان را هلاک نموده و بجهنم فرستادم و بقیه السیف ایشان فریاد الامان الامان بلند کردند که با
دست تو به اسلام و ایمان امدیم چون اسلام و ایمان را قبول نمودند کار ایشان را اصلاح و انجام داده
با عرفطه شرفیاب خدمت تو گردیدم پس عرفطه متوجه رسول خدا گردیده بعد از سلام عرض نمود یا
رسول الله خدا ترا جزای خیر دهد که بهترین جزا که ما را ببب امیر المؤمنین از غم و محنت اسوده و راحت
فرمودی **ایضاً در کتاب** مسطور بسند معتبر از ابن عباس مرویست که شنیدم از رسول خدا که
در زمان دعوی الوهیت فرعون حضرت موسی و هارون مکرر بدر خانه ان ملعون بر قصد دعوت میامدند
و دربانان و حاجبان بر ایشان مانع میشدند روزی فرعون ملعون در خانه خلوت خود بود ناگاه دید
موسی و هارون حاضر گردیدند و در پیش ایشان سواری مکمل و مسلح و شمشیری از طلا حمایل کرده با لباس
طلا حاضر شد گفت ای فرعون اجابت و قبول کن این دو مرد را و الا ترا بامر خدا و ند عالم با این شمشیر هلاک
میکنم پس فرعون لعین از ترس و خوف ان سواره بیهوش گردید چون بهوش امد احدی را ندید دربانان و
حاجبان را طلبیده و تهدید شدید نمود که ان جوان سواره که بود که بی اذن من کی اشیدد داخل مجلس من
گردید با موسی و هارون گفتند که بحق تو ای فرعون که ما غیر از موسی و هارون کسی دیگر ندیدیم ابن
ابن عباس گوید من سؤال کردم که یا رسول الله ان جوان سواره که بود فرمود پسر عم من علی ابن ابیطالب
بود که با همه پیغمبران در باطن معین و ناصر بود و با من در ظاهر و چونکه فرعون ملعون طلا و لباس

بر یدن حضرت امیر دست جنی را در کشتی نوح

دوست میداشت لهذا با لباسهای طلا و شمشیر طلا بمجلس او ظاهر و حاضر شد پس فرمود ای پسر عباس حجت
الهی بر فرعون علی ابن ابیطالب بود **و نیز در همان کتاب** بسند معتبر از ابن عباس روایت است
که روزی در حضرت رسول خدا بودم که جنی از انحضرت از غوامض مسائل سؤال مینمود و انحضرت جواب
میداد ناگاه امیر المؤمنین حاضر شد پس ان جنی از خوف کوچک شد تا مانند گنجشکی گردیده و اظهار
عجز و زاری بان برگزیده حضرت باری نموده عرض کرد یا رسول الله مرا از این جوان در پناه خود جا
ده رسول خدا فرمود که مگر چه عرض کرد از این جوان که حاضر شد بسیار ترسانم و هراسانم و این حضرت
امیر علیه السلام نمود رسول خدا فرمود از چه جهت اینقدر از این جوان ترسانی و اینقدر مضطرب و پریشان
عرض کرد که من در زمان حضرت نوح بر کشتی نوح امدم که تا کشتی را سوراخ نموده غرق نمایم دیدم که این جوان
در کشتی نوح نمایان شد و نیزه در دست داشت نیزه از دست من چنان زد که دست مرا بریده انداخت
پس جنی دست بریده خود را بیرون اورده بحضرت رسول نشان داد رسول خدا فرمود ای جنی درست
و صحیح دیده این همان جوان است که دست ترا بریده **ایضاً در همان کتاب** بسند معتبر روایت است
که رسول خدا با جمعی از اصحاب نشسته بودند و یک نفر جنی در خدمت ان بزرگوار بود که ناگاه امیر المؤمنین
علیه السلام از دور نمایان شد پس جنی فریاد کرد که الامان الامان یا رسول الله مرا از دست این جوان
که بجانب شما روان است پناه و امان ده و اشاره بر امیر المؤمنین کرد رسول خدا فرمود که با تو این جوان
چه کرده که میترسی عرض کرد یا رسول الله من در زمان حضرت سلیمان بر انحضرت یاغی گردیده و نافرمانی
و بکوشه رفتم پس حضرت سلیمان هر قدر از جنیان و پریان ان زمان بطلب و گرفتن من فرستاد همه را
مغلوب و مقهور نمودم و از سطوت و شوکت من لشکریان و فراری شده نزد سلیمان رفته اظهار عجز نمودند ناگاه
روزی همین جوان سواره امده و جراحت کاری بمن زده و مرا اسیر و گرفتار بدست جنیان داده نزد حضرت
سلیمان بردند پس جنی موضع جراحت خود را ظاهر نموده عرض کرد که این همان جراحت است که این جوان
بمن زده هنوز التیام نیافته است **و ایضاً در کتاب** مسطور بسند معتبر از اصبغ ابن نباته
مرویست که روزی جمعی از منافقین بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شده عرض نمودند که تو با ما
انکه ادعا میکنی که جوی که قبیح از ما عیاست و هم چنین ماهی بینی در از مسخ اند و حرام امیر علیه السلام
فرمود بلی پس عرض کردند که برای این ادعا چه دلیل و برهان داری باید بما ظاهر و بیان نمایی امیر علیه السلام
ایشان را بکنار فرات برده ندا کرد که یا هناس پس دیدند که ماهی دراز بینی بحکم الهی سر از اب بیرون
کرده عرض کرد لبیک یا امیر المؤمنین ان بزرگوار فرمود تو کیستی ماهی عرض کرد که ان کسی هستم که چون
ولایت و محبت ترا بما اظهار کردند و ما قبول نکردیم پس مسخ شدیم یا علی جمعی از منافقین که در خدمت
تو میباشند اگر با دل و جان ولایت ترا قبول نکنند ایشان نیز مثل ما مسخ خواهند شد پس امیر علیه
السلام در حضور ان منافقان فرمود ای ماهی احوالات خود را بیان کن تا حضار بشنوند ماهی
بزبان فصیح عرض کرد یا امیر المؤمنین ما بیت و شش قبیله بودیم از بنی اسرائیل که عصیان و سرکشی
نمودیم پس خدا وند کریم ولایت و محبت ترا بر ما اظهار فرمود و ما قبول نکردیم و به شهرها متفرق شدیم
و در روی زمین فتنه و فساد نمودیم پس منادی از جانب رب العالمین ما را ندا کرده همه را به یکجا

جمع نمود چون جمع شدیم از طرف خداوند قادر و توانا صدایی در آمد که هیچ یک از جملهٔ مسوخات کرد بد
پس در همان حال بحکم ایزد متعال ما ها انواع مسوخات کردیدیم بعد از آن ندایی بریا با نهار رسید که بر
فرمان و حکم الهی جو بها و بفرهای آب باشید تا این مسوخات در شما قرار کرند و بعد در باهای روی زمین
متصل باشد تا اینکه هیچ آبی نباشد در روی زمین مگر اینکه از این مسوخات در وی باشد پس ما ها
به ندای منادی خدا و ندعالم بر جهة قبول نکردن ولایت و محبت تو بر این حالت مسخ شده ایم که می بینید
ایضاً از همان کتاب بسند صحیح از مقداد ابن اسود کندی روایت است که میگوید روزی در
خدمت حیدر کرار بودم که فرمود بمن برو و ذو الفقار مرا بیاور چون ذو الفقار را حاضر کردم ذو الفقار
را گذاشت بر بالای زانوی خویش ثم ارتفع الی السماء پس بلند شد بسوی آسمان و بر هوا رفت
چنانکه از نظرم غایب شد چون نزدیک به وقت نماز ظهر شد دیدم امیر المؤمنین علیه السلام فرود آمد
بروی زمین و از شمشیرش خون میریخت عرض کردم کجا رفتی یا امیر المؤمنین فرمود که در هوا میان
آسمان و زمین در میان دو طایفه از جنیان خصومت بود بمیان ایشان رفتم و قطع خصومت ایشان
کردم و آنچه کشتنی بود کشتم عرض کردم یا ولی الله مگر امر ملا علی و هوا باشماست فرمود ای مقداد من
حجت خدا ام بر جمیع مخلوقات از آسمانها و زمینها و هیچ ملکی نیست که قدم از قدم بردارد بدون اذن من
پس آنجناب فرمود که ساکنان آسمانها ملائکه اند و ساکنان هوا طایفه اند از جن که پرواز میکنند
و ساکنان روی زمین آدمیان اند و ساکنان زیر زمین سرکشان شیاطین اند و دو طایفه از جن را
در طبقهٔ هوا خصومت داشتند من بفرمان قادر سبحان بر نزد ایشان حاضر شده و قطع نزاع نموده و
صلح در میان ایشان انداخته مراجعت کردم **نظم** ای امیر جملهٔ مردان صاحب ناموس من ٭ ولی حضرت
حق و الی سعود و نحوس ٭ ثنا و مدحت او گفت در همه قرآن ٭ هزار جای فزون تر مهیمن قدوس
رسول در غم سری برون ز کون و مکان ٭ طلوع نور علی دید در مکان جلوس ٭ نماز و روزه و حج و
زکوة بی مهرش ٭ بروز حشر نداد و ثمر بجز افسوس ٭ مهیمنا ملکا قادرا بحق علی ٭ که روز حشر
بر آل علی کنم مانوس ٭ هر آنکه بغض و عداوت کند بر آل علی ٭ به قعر نار جهنم یقین شود محبوس ٭
هزار شکر که قلبم شود محب علی ٭ منور است چو نور تجربات نفوس ٭ در کتاب منظور از بعضی
کتب مناقب از خاصه و عامه روایت کرده اند که چون عثمان کشته شد و معاویه ابن ابی سفیان را
هوای خلافت دامن گیر شد خواست از مردم برای خود بیعت ستاند نامهٔ بحضرت امیر علیه السلام
نوشت که یا علی بمن بیعت کن حضرت امیر علیه السلام در جوابش نوشت که لیاقت ندارد که مثل من بمثل
تو بیعت کند زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل لازم می آید و ترجیح جاهل بر عالم و کرامتی که از حضرت
رسول خدا ﷺ بر من رسیده دیگران را آن کرامات نیست معاویه از مضمون جواب آنحضرت مطلع
شده دوباره نوشت که راست گفتی یا علی پس در جواب همین نامه ام بعضی از فضایل خود را نوشته بمن
بیان کن امیر المؤمنین علیه السلام خطبة البیان را نوشته به معاویه فرستاد و بعضی از فقرات
آن خطبه این است که نوشت انا الذی عندی مفاتح الغیب لا یعلمها بعد محمد غیری یعنی
منم آنکسیکه کلید های علم غیب در نزد من است و بعد از رسول خدا کسی غیر از من انا

مدینة العلم و علی بابها فانا باب علم النبوة منم آنکسیکه رسول خدا در حق من فرمود که من
شهر علم و علی در آن شهر است پس من در علم نبوی هستم منم صاحب قرن اول روز ازل که نور مرا از
آدم تا خاتم بر فرزندان آدم عرض و اظهار کردند و منم صاحب قرن دویم که بعد از حضرت رسول
ولایت من فرض است بر خلایق از جانب خداوند عالم و منم حجت خدا که نام من بود در نگین خاتم
سلیمان و بسبب نام من دنیا و ما فیها مسخر وی شد و الآن همان خاتم در نزد من است و منم لوح
محفوظ خدا که هر چه بعالم امکان بمخلوقات رسید سبب آن من بوده ام و منم صاحب حساب همهٔ خلایق
و با من است تقسیم بهشت و دوزخ و در دست من است کلید آنها و منم پناه مخلوقات در درگاه خدا
که هر کس که با من تولا کند و از دشمنانم تبرا کند او را در روز قیامت در پناه خویش دارم و دشمنان
خود را بجهنم فرستم و منم آنکسیکه در سینهٔ من است علم کتاب خدا از ابتدا تا انتها و منم نوح اول
که نجات او بسبب من و اولاد من بود و من بودم راه دهندهٔ حضرت موسی بمجلس فرعون یعنی با
استظهار ولایت من حضرت موسی داخل مجلس فرعون شد که ولایت من ناصر و معین با طرفی موسی بود
و منم نجات دهندهٔ ابراهیم از آتش نمرود یعنی بسبب تمسک بر ولایت من بود نجات ابراهیم و منم کشایندهٔ
درهای مرادات و مقاصد هر موجود چنانکه رسول خدا ﷺ فتح الباب هر مقصود بود منم برطرف کنندهٔ
ظلمت کفر از روی زمین و مروج دین سید المرسلین ﷺ منم کشاینده و پیدا کنندهٔ خزینه های
رحمت الهی منم که نام من نوشته شده بر درهای بهشت منم شنونده آواز رعد منم روشنی دهندهٔ
برقها یعنی بسبب علیت نور وجود من برقها روشن کردیده منم روان کنندهٔ آبها از چشمه ها یعنی آبها
بسبب وجود بجود من جاری میشود منم بلند کنندهٔ آسمانها یعنی منم علت بلند شدن آسمانها که به
برکت وجود من آسمانها بلندی یافته منم صاحب ایوب مبتلا منم خزینه دار علم خدا منم سخن کوینده
به جمیع زبانها منم آن نوری که اقتباس نمود از آن حضرت موسی منم معصوم از طرف خدا و ترجمان
کلام خداوند علی اعلی منم حجت خدا بر جمیع آسمانها و زمینها منم اول دمیدن صور اسرافیل که ...
... زمین را که صور دمید اسرافیل از نور ولایت من است منم صاحب دمیدن دویم اسرافیل
منم زنده کننده بحکم خدا یعنی جمیع مخلوقات زنده میشوند برای ولایت من تا منکر و منکران بکدیگر
ممتاز کردند منم اسم اعظم خدا یعنی علامت و نشانه برای شناخته شدن خدا تعالی منم بردارنده
هفت آسمان بنور خداوند رب العالمین یعنی به همین نوشته شدن اسم من بر آسمانها میشکافند همه
آنها بلند و برداشته شده اند منم رویانندهٔ گیاه و دانه ها از زمین یعنی اگر وجود بجود من نمی
بود دانه و گیاه هم نمی روییدند منم ولی خدا در روی زمین منم خوانندهٔ آفتاب و ماه منم رویانندهٔ مزروع
و درختان بامر خدا یعنی بسبب سبز کشتن آنها در روی آب وجود فایض بجود من است که خدا جهة وجود من
من کشتیها و دریاها را فرمود و روان فرموده منم نگاه دارندهٔ کشتیها در روی دریاها منم نماز و زکوة
و حج و جهاد در درگاه کبریا یعنی نماز و زکوة و حج و جهاد و امثال آنها از عبادات مفروضه و مسنونه بغیر
ولایت من مقبول درگاه الهی نخواهد شد منم آنکسیکه برای بقول من ارواح از صلب پدران و رحم
مادران بر عالم امکان میکذارند منم صاحب ستارگان و زایل کنندهٔ دولتها از صاحب دولتان

منم آفریننده در رحم مادران که اگر نور ولایت من نباشد هیچ فرزند در رحم مادر صورت نبندد
منم آگاه کننده مردم از آنچه که دارند و ذخیره کرده اند منم بردارنده عرش رحمان که بسبب حب
من عرش رحمن و هفت طبقه آسمان بر قرار و ثابت مانده اند که بوجود ه تثبت الارض و
السماء در فقره عدیله کبری است منم ستاننده داد مظلومان از ظالمان منم بیرون کننده بوتان
و طاغوت از خانه خدا منم ساقی حوض کوثر منم در فتح خدا و ندعالم منم آنکسیکه قایم بودم
با حضرت رسول در ظل شجره خضره که آن وقت نه روحی متحرک بود و نه نفسی بغیر از من و او
منم ذوالقرنین که در قرن اول موسی را از دریا بیرون آوردم و در قرن دوم غرق کردم فرعون
را در دریا منم کهیعص کاف یعنی کفایت مهد هد و لایت من در ایمان مؤمن که توحید و نبوت
مجرد از ولایت من کفایت نکنند در ایمان بدلیل آیة الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و ها یعنی هدایت کننده خلایق و یا یعنی مخاطب
بخطاب یا علی و عین یعنی منبع علوم ظاهری و باطنی که از چشمه ولایت من علوم ظاهری و باطنی
جوش میکند و صاد یعنی که صدق صادقین و صبر صابرین از نور ولایت من است منم شاخ
از شاخهای زیتون و قندیل از قندیلهای نبوت منم بجا برا عمال و کردار اهل زمین و آسمان
که علم من دانا است به همه آنها که من عیبه علم خدا ام منم دانا بر کوایف و سبکی و شمار و وزن موران
منم دانا به مقدار کوهها و عدد قطرات بارانها منم کسیکه در نزد من است هزار کتاب از کتب انبیا
منم کعبه و بیت الله که کعبه و بیت بسبب من مخلوق شده اند و به قبول و لایت من رسیده اند
بدان مرتبه که دارند منم شمشیر انتقام منم که مداح من است جبرئیل امین منم چشمه یقین منم که
موصوفم بجمیع صفات حمیده منم صاحب کرامات و بردارنده آیات و صاحب رایات و منم نور
سبحانی و خزینه اسرار ربانی و خازن آسمانها و زمینها بامر اذن الهی منم وصی خاتم الانبیا منم قاتل
کفار منم زبان ناطق حضرت عیسی در گهواره یعنی حضرت عیسی بسبب اقرار بولایت من مرتبه تکلم
در گهواره یافته منم که بودم با جمیع پیغمبران در باطن بحکم پروردگار و در ظاهر یار رسول مختار
منم کتاب مسطور منم بیت المعمور منم بحر مسجور یعنی مملو از علم و حکمت خدا منم سر مکنون خدا
منم دانا بهر چه واقع شده و خواهد شد در نزد یک و دور منم راهنمای راه دین و علم هدایت مهتدین و
پیشوای متقین و امیرالمؤمنین و قاتل المشرکین و یعسوب الدین یعنی مقدم و سید و بزرگ و امیر اهل
دین منم فاروق اعظم و صاحب اسم اعظم و سخن گوینده با صواب منم فریاد رس مظلومان و دستگیر
بیچارگان و در هم شکننده جباران منم نور اهل ایمان که مرا شبیهی و نظیری نیست غیر از پیغمبر آخر الزمان
و در آخر خطبه مرقوم فرموده لا حول و لا قوة الا بالله چون این خطبه به معاویه رسید گفت
راست گفته علی ابن ابیطالب که متصف نیست باین صفات الا علی ابن ابیطالب که صاحب کمالات
و مقامات عالیات است مترجم میگوید که کلمات اولیاء الله مثل کلمات الهی با ید موول و مفسر
شود والا ظواهر اکثر آیات قرانی و کلمات اولیاء الله باعث کفر و ضلالت است مثل وجاء ربک
والملک صفا صفا و مثل و وجدک ضالا فهدی پس فقرات خطبه مرقومه را باید تاویلات

مسطوره اعتقاد کردن خطا و ضلالت و بی توحیدی است در کتاب حرز ابو هر از شیخ ابوالفضل
کرمانی روایت کرده که در زمان خلافت خلیفه ثانی مردی بود صالح و بسیار فقیر و پریشان حال بود
و زوجه اش حامله قریب بزمان حمل بود روزی بزوجه خود گفت ایام تولد بزایی من قدری گوشت
بریان تناول کنی شوهرش آه سوزناکی از دل کشیده گفت چه کنم که قادر نیستم لیکن خداوند قادر
است و بسیار صاحب رافت و رحمت است اگر صلاح داند اسبابی مهیا میفرماید که خواهش تو بعمل
آید و امید وارم که عطا فرماید آنچه که دلت میخواهد در این حال دیدند گاوی فربه داخل خانه
ایشان شده بر زمین غلطیده و پاهای خود را دراز کرده زن گفت که خدای مهربان این گاو
را بجهت ما فرستاده بر خیز او را ذبح کن شوهرش گفت میترسم صاحب گاو و قیمت گاو را از من مطالبه کند
و استطاعت ادای قیمتش ندارم و سوم پس گاو را از خانه بیرون کرد اندرون زنان تکان شد که دوباره
گاو مراجعت کرده بقرار اول پاها را دراز کرده و سر بر زمین گذاشت مرد صالح باز گاو را بیرون کرد چند
مرتبه مکرر بیرون کرد گاو آمد تا انکرانرا کشتند و قدری کباب کردند و خدا وند ایشان را پسری کرامت
فرمود در آن اثنا زنی همسایه که دشمن ایشان بود بخانه ایشان رفته راز او ضایع گاو و کشته خبر دار شده
صاحب گاو را اخبار نمود صاحب گاو بتعجیل به نزد عمر آمده شکایت کرد عمر مرد صالح را احضار نموده بعلاوه
خود اقرار نمود که آن مرد را ببرده در بازار دست او قطع کنند چون این مرد صالح را به بازار آوردند جمعیت
بسیار جمع شدند و این خبر را یکی از دوستان به امیرالمؤمنان معروض داشت آن بزرگوار بی تاخیر تشریف
آورده فرمود حکم این مرد نه آنست که عمر کرده بلکه حکم این است که این مرد گاو را بحق کشته و بابد سر این
مرد که ادعای گاو میکند بریده شود مردم جوش و خروش کشیدند که یا علی بفرما که کار چه قرار است که
چنین حکم میفرمایی فرمود زود باشد که قرار کار بشما ظاهر و روشن گردد پس حکم فرمود که مدعی گاو
را فنده و سر بریده گاو را حاضر نمودند و سر گاو را با سر مدعی گاو در یکجا گذاشتند پس در آن مجمع عام امر
سر بریده مدعی گاو را خطاب کرده فرمود ای سر بگو احوالات خود را فی الفور آن سر بریده بصدا بلند شده
عرض کرد یا امیرالمؤمنین مرا از عذاب روز قیامت خلاص فرمودی بدانید ای جماعت حضار وقتی من
بوسوسه شیطان بقصد زدن همین گاو رفتم بخانه پدر همین مرد صالح پدرش بیدار شده از من
وا و من دست بر نمیداشت پس من سر او را بریده کاو را بردم و ملک سه سال گاو در خانه من بود و در آخر
حق در کرد خود قرار گرفت پس امیرالمؤمنین علیه السلام بسر گاو خطاب نموده فرمود خبر ده از احوالات خود
بآواز فصیح عرض کرد یا مولا احوالات آن است که این سر بریده عرض کرد من مال حق این مرد صالح ام به
خلاف مرا ذبح نکرده پس از این معجزه باهره صدای تکبیر از حضار بلند شده و عمر گفت لولا علی لهلک عمر
در کتاب بحار روایت شده یکی از دوستان حیدر کرار خدمت آن بزرگوار آمده عرض کرد که از روی
جهل و نادانی و اغوای شیطان و هوا و هوس نفسانی عمل قوم لوط از من صادر شده لواط کرده ام از جناب
بزرگوار خواهش میکنم که مرا پاک کردانید حد شرعی را بمن جاری فرمایی بعد از چهار مرتبه اقرار لاطی آن
جناب فرمود کدام حد را خواهی عرض کرد هر چه اشد و اقوای است آن جناب فرمود که سوختن به آتش اشد
حدود تو است پس فرمود هیمه جمع کردند آتش زدند آن مرد را بمیان آتش انداختند در این اثنا جمعی از منافقین

احوالات جوان صالح و کشتن گاو و گفتن عمر لولا علی لهلک عمر

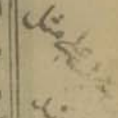
نسخ بغض علی ... علی ... آتش



کهٔ حاضر بودند گفتند که علی ابن ابیطالب گاه میگوید که دوست من در آتش معذب نمیشود و اکنون دوست خود را بدست خود بر آتش میسوزاند این آتش بسیار قطعا او را خواهد سوخت و کذب او بر همه حاضرین واضح خواهد شد پس آن آتش در نهایت اشتعال با حکم متعال اصلا اذیت وا سیبی بآن مرد نرسانید تا شعله اش ساکت گردید و امیر علیه السلام خطاب بآتش کرده فرمود بیرون ای از آتش که همه ملائکه آسمان گریان و نالان بدرگاه خدا عرض نمود که خدایا آیا دوست علی را در آتش خواهی سوخت پس خداوند تعالی در توانا آتش را از برکت امیرالمؤمنین بر او سرد و سلامت نموده و از تقصیر او بگذشت و منافقان همه خجل و سر افکنده و دوستان مسرور و خندان گردیدند از برکت امیرالمؤمنین علیه السلام **بسند معتبر** از حضرت صادق علیه السلام روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام از غزوه صفین مراجعت فرمود با لشکر همایون رسیدند بر کنار فرات آنجناب شاخه را از درخت خرما برداشته بر روی فرات زده جمیع لشکر دیدند که دوازده شعبه از فرات بهم رسید پس آن والاجناب دعائی خواند که مردم نفهمیدند ناگاه دیدند جمیع ماهیان صدا بتسبیح و تهلیل بلند کرده بزبان فصیح گفتند **السلام علیک یا امیرالمؤمنین انت حجة الله فی ارضه وانت وصی رسول الله وعین الله فی خلقه خذلک قومک کما خذل قوم موسی هرون** یعنی سلام بر تو باد ای امیرالمؤمنین تو حجت خدا در روی زمین و توئی وصی رسول خدا و چشم بینای خدا در میان خلق او خار و ذلیل کردند ترا قوم تو چنانکه خار و ذلیل کرد قوم موسی هرون را پس امیر علیه السلام خطاب باصحاب کرده فرمود آیا شهادت و اقرار ماهیان را شنیدند عرض کردند بلی پس فرمود این آیتی و حجتی است از جانب خدا بر شما **اشاره** بکربلا و فرات و لشکر حسین ع

ابن بابویه در کتاب امالی خود بسند خود از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله باصحاب فرمود کدام یک از شما تمام سال را روزه میدارد سلمان عرض کرد من فرمود کدام یک از شما تمام شبها را احیا میکند سلمان گفت من پس فرمود کدام یک از شما هر روز یک ختم قرآن میکند سلمان گفت من پس عمر ابن خطاب بخشم آمده گفت این مرد فارسی میخواهد بر ما که قریش و عربیم فخر کند دروغ میگوید در اکثر روزها روزه نمیگیرد و اکثر شبها را میخوابد و در اکثر روزها تلاوت قرآن نمیکند رسول فرمود که سلمان شبیه است بر لقمان یعنی سخن دروغ و بی حکمت نمیگوید سؤال کن تا جواب را بگوید پس عمر پرسید و سلمان در جوابش گفت اما روزه من در ماهی سه روزست وخداوند عالم بحبیب خود فرموده است **من جاء بالحسنة فله عشر امثالها** یعنی هر کس حسنه بکند برای او ثواب بدهم ده برابر آن و این برابر روزه سال میشود و علاوه بر این ماه شعبان را روزه میدارم متصل میکنم بماه رمضان و اما احیا کردن من شبها را شنیدم از حضرت رسول ص که هر کس شبها با وضو بخوابد چنان است که تمام شبها بعبادت احیا کرده است و من هر شب با وضو میخوابم و اما ختم قرآن کردن شنیدم از حضرت رسول ص فرمود در حق امیرالمؤمنین علیه السلام که یا علی مثل تو در میان ادمیان مثل قل هو الله احد است هر کس این سوره توحید را یکبار بخواند چنان است که ثلث قرآن را خوانده و هر که دو مرتبه بخواند چنان است که دو ثلث قرآن را خوانده و هر که سه بار بخواند چنان است که تمام قرآن را خوانده پس یا علی هر کس ترا بزبان دوست دارد ثلث ایمان در او تمام است و هر کس ترا بزبان و دل دوست دارد دو ثلث ایمان در او تمام شده و هر کس ترا





بزبان و دل دوست دارد و بدست خود ترا یاری کند تمام ایمان در او کامل شده یا علی بحق آن خداوندیکه مرا براستی فرستاده سوگند که اگر ترا اهل زمین دوست میداشتند چنانکه اهل آسمان ترا دوست میدارند خداوند عالم هیچ کس را بر آتش نمیسوخت پس عمر ساکت شد چنانکه گویا سنگی بر دهانش زدند **نظم**

هر دل که دوستی علی اختیار کرد ٭ او را خدای در دو جهان بختیار کرد ٭ فرخنده طالع آمد فیروزه روز کشت ٭ آنکس که خدمت در آن شهسوار کرد ٭ سرمایه سعادت دار القرار یافت ٭ هر دل که در محبت آن شه قرار کرد ٭ من بیرو تهی مار گزیده کجا کنم ٭ سرحق آنکه مار به فتواش کار کرد ٭ آمد که پای بر کتف مصطفی نهاد ٭ عرش خدا بر مقدم او افتخار کرد ٭ پیدا نبود از گل آدم نشان هنوز ٭ کایزد بعرش نام علی اختیار کرد ٭ **و در باب سیصد و نود نهم** کتاب کفایة الخصام در حدیث اولش از علماء خاصه سید هاشم بحرانی روایت کرده از محمد ابن عباس ابن ماهیار الثقه که در تفسیر خود فیما نزل فی اهل بیت فی القرآن بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا ص بعلی ابن ابی طالب فرمود یا علی انما مثلک مثل قل هو الله احد فانه من قرءها مرة فکانما قرء ثلث القرآن ومن قرءها مرتین فکانما قرء ثلثی القرآن ومن قرءها ثلاث مرات فکانما قرء القرآن کله وکذلک انت من احبک بقلبه کان له ثلث ثواب العباد ومن احبک بقلبه ولسانه کان له ثلثا ثواب العباد ومن احبک بقلبه ولسانه ونصره بیده کان له ثواب العباد اجمع و در ینابیع داین مضمون باعتبارات دیگر شش حدیث از خاصه و دو حدیث از عامه ذکر نموده بعضی مفصل و بعضی مختصر که همه مفید همین مضمون اند **و در کتاب انیس الواعظین** مرویست وقتیکه رسول خدا با لشکر خود قلعه خیبر را محاصره نمود ندیکی از یهودان خیبر بخدمت پیغمبر خدا آمده عرض نمود که ای سید جن و بشر هرگاه شرط کنی که مرا و اقربای مرا امان بدهی و در این خصوص عهد نامه بمن بدهی من در خصوص گشادن و فتح قلعه خیبر تدبیری میگویم که با آسانی این قلعه را بدست آورده متصرف شوی فرمود ترا و اقربای ترا تماما امان دادم بگو که چه تدبیر داری عرض کرد ای که بر قلعه خیبر چنانکه وزندکانی نفوس و دواب ایشان منوط و وابسته بآن آب است من راه و چاه آن آب را خوب میدانم آن را بشما نشان میدهم راه و چاه آن را با خاک و سنگ پر کنید تا از بی آبی بتنگ افتاده باسانی قلعه را تسلیم کنند زیرا که اگر در تسلیم قلعه تاخیر کنند جمیع اهل قلعه از مرد و زن و صغیر و کبیر از تشنگی هلاک میشوند و محتاج به قتال و جدال نخواهد شد رسول خدا امر فرمود که تو و اقربایت در امان امید و لیکن من راضی نمیشوم برآنکه بندگان و مخلوق خدا از بی آبی بتنگ افتاده و حیوانات ایشان از تشنگی هلاک شوند هر چند که کافر و یهود اند یا رسول الله تو راضی نگشتی که کافران یهودان عطشان بمانند اما لشکر کوفه و شام آب فرات را بروی سید شهدا و اولاد و اطفال او بستند حتی طفل شیرخواره او را عوض آب تیر بر گلو زده تشنه شهید کردند **بسند معتبر** از حضرت امام علی النقی علیه السلام مرویست که وقتی حضرت موسی در مناجات خود عرض کرد الهی چیست جزای کسیکه در حضور تو ایستاده و نماز کند ارشاد فرمود که با او مباهات میکنم با ملائکه خود و وقتیکه آن بنده در رکوع و سجود باشد در میان تشنه باشد و کسیکه من با او بملائکه خود مباهات کنم او را عذاب نمیکنم پس عرض کرد الهی چیست جزای کسیکه محض از برای رضای تو بمسکین و محتاجی طعام کند فرمود امر

مناجات حضرت موسیٰ

میکنم در روز قیامت منادی از طرف من ندا کند چنانکه تمام اهل محشر بشنوند که فلان آزاد کرده
های خداست از آتش دوزخ پس عرض کرد الهی چیست جزای کسیکه صلهٔ رحم بر خویشان خود کند
فرمود عمرش دراز شود و سکرات موت را برو آسان گردانم و در قیامت خازن بهشت او را ندا کند
که بیا ببوی ما از هر دری از درهای بهشت که خواهی داخل شو عرض کرد الهی چیست جزای کسیکه در
آشکار و نهان با دل و زبان ترا یاد کند فرمود او را در سایهٔ عرش خود جای دهم و در قیامت او را در
پناه خود گیرم عرض کرد الهی چیست جزای کسیکه در آشکار و نهان کتاب ترا تلاوت کند فرمود از صراط
بگذرد چون برق جهنده عرض کرد الهی چیست جزای کسیکه بر ایذا و آزار مردم و دشنام ایشان صبر
کند و متحمل شود بجهت رضای تو فرمود او را یاری کنم بر اهوال روز قیامت عرض کرد الهی چیست جزای
کسیکه از خوف تو گریه کند فرمود او را نگاه دارم از آتش جهنم و ایمن گردانم از ترس بزرگ روز قیامت
عرض کرد الهی چیست جزای کسیکه نماز ها را در وقت خود بجا آورد فرمود هر چیکه از درگاه من سئوال
کند عطا میکنم و بهشت خود را باو مباح کنم **و در کتاب** انیس الواعظین در اواخر مجلس هفدهم
آن روایت کرده که روزی حضرت روح الله علی نبینا و آله و علیه السلام با حواریین به سر زمینی رسید
و در آنجا گنجی و خزینه بنظر حواریین رسید خواستند که آن گنج را بردارند آنحضرت فرمود که دست بدارید
و از آن هیچ برمدارید که من گنجی از این بهتر و نافع تر در نظر دارم تا او را برای شما بیارم پس حواریون را
گذاشته تنها رفت و قریب بغروب بر در عجوزه بیوه زنی رسیده فرمود آیا اذن میدهی که امشب را
در خانهٔ تو بسر برم عجوزه گفت مضایقه ندارم لیکن پادشاه این شهر قرار نموده که اگر غریبی در این شهر
بیابند او را بکشند فرمود کسیرا میکشند که با دنیای ایشان رجوعی و کاری داشته باشد و مرا به دنیای
ایشان کاری و احتیاج نیست گفت اگر قلب تو از کشتن مطمئن است بمان پس آنحضرت داخل خانه‌اش
شد چون شب شد عجوزه را پسری بود که بصحرا برای خارکنی رفته بود آمد مادرش از احوال مهمان
او را خبر داده گفت در خدمت مهمان تان بخور پس آن جوان بحضور آن بزرگوار مشرف شده ملول و
محزون نشست حضرت روح الله فرمود که چرا ملول و ضعیف و زردروی جوان حقیقت حال را عرض ننمود
بزرگوار اصرار فرمود تا اینکه جوان نزد مادر رفته ابرام و اصرار آن عالیمقدار را اظهار نمود که مهمان
در اظهار مطلب تنها بمن اصرار دارد چه صلاح میدانی مطلب خود را برای او اظهار کنم یا نه مادرش گفت ای فرزند
آثار و علامات زهد و صلاح از جبین مبین این مهمان هویدا و نمایان است مطلب درد دل خود را برای او بگو
شاید فتح البابی از او بحصول رسد پس جوان آمد عرض کرد که پدر من شغل خارکنی داشت و من نیز پیروی
پدر نموده خارکنی را وسیلهٔ کسب معاش خود نموده ام روزی بعزم خارکنی بجانب صحرا میرفتم در آن اثنا نظرم
بپادشاه زاده افتاد عاشق جمالش گردیده از خورد و خواب مانده در خیال وصال او چون نظره در کوچه
مجلسش کداختر چنین ضعیف مانده و هلاک شده ام و یقین دارم که بمطلب خود نخواهم رسید زیراکه
مماثل و کفو او نیستم و از پادشاهان اطراف او را خواستگاری نموده اند بهیچ یک نداده پادشاه غیر
از آن دختر اولاد و وارث دیگر ندارد و این ضعف و رنجوری من از غلبهٔ محبت اوست حضرت روح الله
فرمود چگونه میبینی خود را اگر فرداشب بوصال آن دختر کامیاب باشی جوان گفت ای مهمان عزیز چنین

احوالات حضرت عیسی با خارکن

تمسخر میکنی فرمود ما اهل تمسخر نیستیم و حرف لغو و بیهوده را تکلم نمیکنیم انشاء الله فرداشب ترا باو وصال
دختر پادشاه دلشاد خواهم نمود پس فرمود که فردا برو نزد پادشاه و دخترش را برای خود خواستگاری کن
و هر چیکه پادشاه از تو خواهد بمن خبر بده پس چون روز شد جوان خارکن با همان لباس و هیئت خارکنی به
بارگاه پادشاه رفت امید او را به نزد شاه راه ندادند پس دید که امنای دولت بحضور شاه میروند به ایشان گفت
که احوال مرا به پادشاه معروض دارید شاید مرا بحضور خواهد پس یکی از ندیمان حضور برای آنکه شاه را
خندان و مسرور نماید مطلب خارکن را معروض داشت شاه برای تفریح دماغ و خوشوقتی او را خواست چون
حاضر شد فرمود ای جوان چه مطلب داری عرض کرد که بخواستگاری دختر آمده ام شاه کلمات و احوال او را
ملاحظه نموده دید که از جهت سفه و جنون نیست بلکه با عقل و شعور است خواست که او را دلشکسته و آزرده
خاطر نماید فرمود ای جوان خواستگاری دختر پادشاه بازیچه نیست برو اگر یک خوان پر از جواهر آوردی
حاجت ترا روا و حاصل میکنم پس جوان مرخص شده آمد و ماجری را بحضرت روح الله عرض نمود پس فرمود
که خوانی بیاور جوان از همسایگان خوانی پیدا نموده آورد آن بزرگوار از ریگ و خاک خوان مملو فرموده
بمجرد یک نظر همه آنها را جواهر شاهوار نموده پوششی بر آن کشیده فرمود ببر او را به نزد پادشاه برسان چون
بحضور سلطان رسید مندیل را برداشتند شاه دید که چنان جواهری است که یکی از آنها در خزانه های شاه بلکه جمیع
پادشاهان یافت نخواهد شد شاه بدریای فکر غوطه ور شد حیرت بر حیرتش افزوده که این خارکن کجا و
این جواهرات از کجا پادشاه برای امتحان بآن جوان فرمود که بنای وصلت و قرابت سلطنت این جواهرات
کم است باید هفت خوان جواهر بالوان مختلفه که هر خوانش یک رنگ باشد بیاوری تا بمطلب مقصودت رسی
جوان باز گشته کیفیت را به روح الله رسانید آنحضرت هفت خوان موافق خواهش شاه بجوان داد جوان
بحضور شاه رسانید شاه با حیرت تمام بجواهرات نگاه کرده در خیال خود دانست که این عمل کار جوان نیست
پس حقیقت حال را پرسید جوان احوالات مهمان خانگی را عرض و بیان نمود پادشاه گفت باید این مهمان
حضرت عیسی روح الله باشد که در این عصر غیر از او کسی دیگر قادر بر این امر نیست برو او را بیاور تا عقد دختر
را جاری فرماید چون عقد جاری شد شاه بر کار عروس پرداخته جوان را بوصال دختر کامیاب فرمود از
قضایای اتفاقیه همان شب پادشاه را مرض عسر العلاجی عارض شده وفات نمود چون پادشاه را غیر از آن
دختر اولادی نداشت پس بعد از کشمکش پادشاهی به آن جوان تازه داماد مقرر گردید و در تخت سلطنت
متمکن و برقرار شد و حضرت روح الله برای وداع بر نزد او آمد تا او را وداع کند جوان تازه پادشاه از تخت
برخواسته دو رویش بقدم مبارکش مالیده عرض کرد ای مقرب درگاه الله از جناب تو سئوالی دارم اگر جواب
ندهی این سلطنت و پادشاهی بر من زهر و تلخ خواهد شد فرمود بگو گفت این قدر شان و منزلت که داری
و در یک شب و روز بنده خارکن را به این همه سلطنت و وصال مطلوب رسانیدی چرا خود را با این پریشانی
میگذرانی و با لباس پشم و نان جوین تعیش مینمایی حضرت فرمود ترا مطلبی بود الحمد لله بمطلب خود رسیدی
پس با کار و اوضاع من چه کار داری عرض کرد دلم آرام نمیگیرد تا نفرمایی فرمود بدان که این دنیا و ما فیها
در نزد خدا و انبیا و اولیا قدر و قیمتی ندارد و هم عیش و لذت و عزت آن بی دوام و فانی است و جای
قرار و عیش پایدار در دار آخرت است که ابدا فنا و زوال ندارد که بچشم خود پادشاه ادیبی که دیروز

در تخت سلطنت بود و احرپرزدر زر بخانه بالا برد و مورد جلیس و انیس کرده بود این است وفای دنیا پس
جوان عرض کرد فدای تو شوم واضح و معلوم است که چون تو بزرگواری هر چیزی که صلاح بینی نوع انسان
است همان را طالب و خواهانم پس چرا بخواب مرا ندیدی چنین یابد از و بلیات فرمود یعنی این حکم امتحان و
دو تو است اختیار اگر مخواهی پشت پای بر دنیا و سلطنت آن زده با من باش تا به عزت و سلطنت جاوید
کامیاب باشی پس آن یگانه دوران از عزت و سلطنت و عیش و نشاط آن دست کشیده شرف صحبت حضرت
روح الله را اختیار نموده و مردانه همت ساخته در خدمت آن بزرگوار از شهر بیرون آمد حضرت او را
آورد بر سر گنج خوار دیدی و فرمود ای دوستان خدا این است آن گنج که بشما گفتم و برای شما او را آوردم و شما
همه وقت با من در طاعت و عبادت حضرت عزت هم نشین و همراه شده اید اما آرزوی گنج و خزینه می
نمودید لیکن این گنج گران بها عزت سلطنت و گنج و دولت و عشرت را پشت پا زده مصاحبت مرا و نزدیکی
پروردگار و دولت سرمد را قرار و اختیار داد و خود اختیار نمود و رضا و خوشنودی خدا را منظور و
مقصود خود کرد

حکایت کرده اند که مردی شب زنده دار
صالحی شبی از خواب بر قصد عبادت بیدار شد و به نفس خود خطاب نمود که برخیز وقت نالیدن است نه
خوابیدن دید که نفسش کسالت کند بدان که بر قهر و زور تو را بر طاعت خواهم گرفت و با خود فکر نمود که این
کسالت و سبب چیست بخاطرش رسید که شب آب سرد خوشگوار بسیار خورده است این کسالت از آب سرد
بسیار خوردن حاصل شده گفت نذر کردم که بعد از این مادام العمر دیگر آب سرد بسیار نخورم و هر وقت
محتاج به آب خوردن باشم آن قدر بخورم که فی الجمله عطش ساکت شود و ای نفس کم کم آب ترا باید قطع کنم
و اگر دیگر بار سرکشی و کسالت ترا ببینم آن وقت نان ترا هم کم کم اندک خواهم کرد و ترا از آب و نان سیر نکنم تا در
عبادت خالق آسمان و زمین کسالت و سستی نکنی و رام و مطیع شوی چه خوب گفته اند نفس را
سرکوب دائم خار دار * تا توانی دورش از هر یار دار * نفس و شیطان میزنند او ره ترا * تا
ببیند این دو اندر چه ترا **نقل است** که مالک دینار گوید شبی در خواب دیدم کسی میگفت برخیز و برو
بر فلان مکان که در آنجا خدا را دوستی است و مشتاق دیدار تو است چون بیدار شدم رفتم بر همان مکان
پیر مردی دیدم بر در مسجد بانگ نماز میگفت چون فارغ شد سلام کردم در جواب گفت و علیک السلام
یا مالک من گفتم ای شیخ تو مرا هیچ ندیده از کجا نام مرا دانستی گفت خدا بنکو واقف اسرار و عالم بر ضمایر
است و ترا بر نزد من فرستاده و نام ترا این خبر داده پس فرمود داخل مسجد شو داخل شدیم و نماز را گذاردیم
دستم را گرفته بخانه خود برد دیدم خانه کوچکی است فرشش حصیر و کوزه سفالی دارد و شیخ کوزه را پیش من
نهاد و دو قرص نان جو حاضر کرده گفت بسم الله طعام میل کن گفتم اگر قدری نمک می بود تا نان خورش
کردیم شیخ بر دخترش گفت کوزه را پیش بقال رهن بگذار قدری نمک بگیر چون نمک را آورد طعام خوردیم
و من بشکر الهی مشغول شدم زن شیخ گفت ای مالک اگر تو به نفس خود مالک بودی کوزه ما به رهن
نمیرفت قسم بخدا حال هفده سال است در خانه ما نان خورش نبوده است **در کتاب حزن
المؤمنین** منقول است در مجلس هفتم فصل چهارمش که چون اهل بیت خامس آل عبا از ظلم و ستم
یزید پلید از شام شوم خلاص شده وارد مدینه منوره شدند بعزاداری غریب کربلا و سایر شهدا قیام

حکایت مردی شب زنده صالح

حکایت مالک دینار و مهمان شدن

احترام طفل یهودی امام حسین

نمودند این مصیبت عالم سوز بر اهل هر مذهب و ملت تاثیر نمود و نام نامی حسین علیه السلام جان
سوز هر گروه گردیده بود چنانکه روزی جمعی از اطفال در نخلستان مدینه بازی میکردند اتفاقا عبای
یک نفر طفل مسلمان گم گردید و همین طفل گریان یک طفل یهودی را گرفت که عبای مرا تو برده و آن طفل
یهودی منکر بود و بدین خود قسم یاد میکرد که مرا خبری نیست الغرض سخن ایشان بطول انجامید طفل یهودی
گفت اگر باور نداری یک مرتبه تو بدین خود قسم یاد کن من عبای خود را بعوض عبای تو بدهم آن
طفل مسلمان گفت من قسمی یاد میکنم که تو باور میکنی پس گفت به همین حسینی که اطفال تو پدرانش را برپا
کرده اند و خواست بگوید بر سر بریده همین حسین که آن طفل یهودی گفت بگیر عبای مرا و نام حسین را تکرار
مکن چون عبای خود را بآن طفل مسلمان داد از خوف پدر خود همان شب در گوشه از نخلستان مانده
پنهان شد چون شب شد پدرش هر طرف را جستجو کرد تا گذارش به همان نخلستان افتاد پسر خود را در
گوشه دید گریان و سینه زنان مینالد گفت نور دیده اینجا چه میکنی و ترا چه شده و عبایت کو گفت
عبا را در راه سید شهدا حسین مظلوم کربلا دادم گفت مگر تو او را دوست میداری گفت ای پدر جانم
فدای او باد پدرش گفت اگر صبح شود تنبیهی بتو بکنم که مادام العمر نام حسین را بزبان نیاری خلاصه
چون صبح شد بر قصد تنبیه پاهای فرزندش را بر ریسمان بست که ناگاه صدای در بلند شد چون در را گشاد
نظرش به سید ساجدین علیه السلام افتاد که با جمعی از اصحاب تا دیده بر آن شریف آورده یهودی
عرض کرد فدایت شوم باعث تشریف آوردن شما بدر خانه مثل من یهودی چیست بیان فرما فرمود
ای یهودی این طفل که تو میخواهی او را ایذا و اذیت نمایی محب خاص ما میباشد بدانکه پدر بزرگوارم
در عالم رؤیا بمن فرمود که یا علی برو و مگذار دوست مرا پدرش آزار و اذیت رساند چون یهودی این
کلام را شنید با جمیع اهل یهود ایمان آورد و پای پسرش را گشود تحسین کرد الحمد لله **در کتاب
محزن البکاء و حزن المؤمنین** با تفاوت اندکی در عبارات روایت کرده اند که چون سالاری
اهل مکه و تولیت امور بیت الله به شیبة الحمد یعنی به حضرت عبد المطلب علیه السلام رسید چون
مدتی اولادی از او متولد نشده بود حسد برد قریش لعنهم الله آن بزرگوار را ابتر نامیدند یعنی
بریده شده از نسل و بی اولاد چون این خبر باو رسید بسیار دلگیر شده از خدا طلب فرزند نموده نذر
کرد که اگر حقتعالی ده نفر پسر بمن کرامت فرماید یکی را در راه او قربانی کند پس دعای آنحضرت قرین اجابت
شده صاحب ده پسر گردید که بزرگ شدند و ارشد همه آنها عبد الله و ابو طالب علیهما السلام بودند و مادر
ایشان فاطمه مخزومیه بود و نوری که در پیشانی منور جناب عبد المطلب علیه السلام بود به پیشانی
آن دو بزرگوار منتقل شده بود روزی همان نذر که کرده بود بخاطرش رسید و اراده وفای نذر نمود
جناب عبد المطلب مانند حضرت خلیل متوجه ذبح و خبات خود گردیده فرمود تا مادران پسران خود را
زینت نموده و لباس فاخر پوشانده سرمه بچشم کشیده معطر و مطیب نمودند تا در حرم کعبه قرعه
قربانی بنام پسران بکشد قرعه بنام هر کدام برآید او را قربانی بکند مادران [illegible] چون پسران
خود را زینت دادند نایره محبت در کانون سینه ایشان شعله ور گردیده اظهار بیطاقتی و گریه و
افسوس نمودند خصوصا مادر عبد الله که راضی نمیشد تا اینکه جناب عبد المطلب بخانه فاطمه

حکایت قربانی عبد الله ابن عبد المطلب

حکایت قربانی عبد الله ابن عبد المطلب

آمده بود عبد الله سر به سینه مادرش گذاشته و مادرش او را به سینه خود چسبانیده که عبد المطلب دست عبد الله را گرفته و کشیده از خانه بیرون آورد مادرش او را بچسبید و پدرش میکشید و مادر استغاثه کرده میگفت چگونه راضی میشوی که چنین فرزند را با دست خود بکشی و عبد الله از مادر التماس میکرد و بجانب پیغمبر بخت و چون عبد الله چند قدم در خدمت پدر رفت فاطمه صدا کرد که ای نور دیده مادر صبر کن تا دفعه دیگر دستهای خود را بگردنت حایل کرده ترا بسینه چسبانم که امید باز گشتن تو ندارم عبد الله صبر کرد تا مادرش رسید دستها بر گردن عبد الله کرده در بر کشیده بوسید و بوسیده بیهوش گردید چنانکه مادر علی اکبر وقتیکه علی اکبر را کفن پوشیده دید دستها را بگردنش انداخته رویش را بوسیده و بوسید بیهوش شد خلاصه مادران پسران را وداع نموده گریه و ناله ها کردند و جناب عبد المطلب پسران را بحرم خدا برده قرعه کشید بنام عبد الله آمد پس مانند خلیل الله دست پسرش عبد الله را گرفت و بقربانگاه آورد و عبد الله نیز مانند اسماعیل سر تسلیم و رضا بخاک نهاد خواست که کارد بحلقومش کشد که غریو و خروش از سکان ملا اعلی برخواست و جمیع اهل مکه که بر در حرم اجتماع نموده بودند یک مرتبه صدای نوحه و شیون بلند نموده و مادر عبد الله سراسیمه حال گریبان پریشان مو بی اختیار برادران خود را بمعاونت حضرت عبد المطلب خوانده و سایر قوم و قبیله امداد نموده بهیئت مجموعی ریختند و آن جناب را مانع شده عبد الله را سلامت از زیر کارد کشیدند و گفتند ای سید عرب ترا بحق این نور پاک که در پیشانی این بزرگوار است قسم میدهیم که از این امر دست بدار و بعوض عبد الله شتران مارا قربان کن چون عبد المطلب عم اصرار و تاکید ایشان را ملاحظه فرمود امر نمود که شتران خود را آوردند و بنام عبد الله و ده شتر قرعه کشید بنام عبد الله آمد ده شتر دیگر بر آنها اضافه نموده قرعه کشید باز قرعه بنام عبد الله آمد پس ده شتر دیگر بر آنها زیاد نموده قرعه کشید باز بنام عبد الله آمد جناب عبد المطلب عزم خود کرد و هر دفعه ده شتر اضافه نمود تا به نود شتر رسید باز قرعه بنام عبد الله آمد جناب عبد المطلب عزم نمود و جزم نمود که عبد الله را قربان کند که دوباره قوم و قبیله اش شورش عظیمی برپا کرده مانع شده عرض کردند که یک مرتبه هم بصد شتر و عبد الله قرعه بکش اگر این دفعه هم بنام عبد الله آمد آنوقت مانع نمیشویم پس بنام صد شتر و عبد الله قرعه را کشید بنام صد شتر افتاد مردم از این قرعه هلهله زده و شادی نمودند و عبد الله را خواستند بیرون برند که جناب عبد المطلب مانع شده گفت صبر کنید تا ز قرعه کشید تا سه مرتبه متوالی هم بنام شتران آمد در آن حال هاتفی از عالم غیب از حرم خدا بصدای بلند ندا نمود که ای عبد المطلب نذرت بدرجه قبول رسید شتران را بعوض عبد الله قربان کن و عبد الله را رها کن پس صد شتر را قربان نمود از گوشت شان جمیع اهل مکه و بادیه نشینان و غریبان و بعضی از صنف حیوان خورده و سیر شده مادر عبد الله شاد و خندان با قوم و قبیله مسرور و خرم و جد کنان حمد گویان صحیح و سلامت پسر خود را بخانه برده مراسم شکر و ثنا را بجا آوردند **اما یک نفر عبد الله** هم در کربلا در روز عاشورا بقربانگاه کربلا آمد چنانکه شیخ مفید و سید مرتضی اعلی الله درجتهما روایت کرده اند وقتیکه مظلوم کربلا با بدن مجروح بر روی خاک گرم کربلا افتاده بود گاهی غش و غاشی میشد و گاهی افاقه و لشکر کفار دور او را احاطه نموده هر یک بنوع ظلمی بآن مظلوم رو آمده بکنند

شهادت عبد الله ابن الحسن ع

که ناگاه از طرف خیمه گاه جناب عبد الله ابن امام حسن علیه السلام از حالت عم بزرگوارش اطلاع یافته واقعا گویان و گریه کنان بجانب میدان دوان میآمد هر چند عمه های او از عقبش دویده مانع شدند نتوانستند که بر گردانند و جناب سید الشهدا بآواز بلند صدا کرد که **یا اختاه** احبسیه یعنی ای خواهر مانع شو مگذار بیاید و عبد الله با سعی بسیار میخواست خود را از دست عمه اش رها کند کانها زبان حالش میگفت نور دیده **بیت** بیا بخیمه که مادر همین ترا دارد ٭ بدست خویش چه سان بخاک بسپارد ٭ بس است داغ دل از هجر قاسم داماد ٭ منه تو داغ بر بالای داغ آن ناشاد ٭ عبد الله مبالغه در رها شدن میکرد و گویا میگفت عمه جان ٭ چه سان بخیمه روم عم من فتاده بخاک ٭ ز زخم نیزه و خنجر تنش شده صد چاک ٭ چه سان بخیمه بیایم که عم از چپ و راست ٭ به هر طرف که نظر میکنم تن و تنهاست ٭ خلاصه بنوعی رها شده خود را بعم خود رسانیده بیکدفعه خود را به آغوش آن مظلوم افکنده چون ابن نماری این شکل مصیبت و جراحات او را دید بوسید و مجروح بوسید و میتالید زبان حالش هر قدر سعی نمود که عبد الله را از نعش آن مظلوم جدا کنند نتوانستند و عبد الله با گریه میگفت **والله لا افارق عمی** یعنی قسم بخدا از عمویم جدا نخواهم شد و گویا میگفت **بیت** عمو عمو چه کنم تاب و طاقت نیست ٭ توان و تاب دیدن درد کتابت نیست ٭ کبود گشته لبت از عطش چه چاره زمن ٭ فدای این لب خشکیده تو طفل حسن بخیمه تشنه های تو غالبیت ای امام امم ٭ در انتظار تو گرید سکینه اهل حرم ٭ در آنحال بحر ابن کعب لعین یا حرمله بی دین رسیده و تیغ خود را کشیده خواست که بر آن مظلوم حواله کند که عبد الله دست خود را بعوض عموی خود سپر نموده فریاد کرد که **ویلک یا ابن الخبیثة اتریدان تقتل عمی** یعنی ای وای بر تو ای پسر زن زناکار میخواهی که عموی مرا بکشی پس آن شریر بی رحم شمشیر را فرود آورده دست آن طفل یتیم و غریب را جدا کرد آن طفل مظلوم فریاد کرد که **یا عماه قد قطعوا یدی** یعنی ای عمو دستم را بریدند حضرت به آن یتیم تسلی داده فرمود نور دیده صبر کن غم مخور که الحال از دست جدت شراب خواهی نوشید در آن اثنا حرمله بیحیا تیری کاری بر آن یتیم زده در آغوش عمش چون مرغ نیم بسمل با اضطراب بیار جان داد **الا لعنة الله علی القوم الظالمین** در کتاب حزن المؤمنین از ثقات روایت کرده که روزی جناب رسول خدا ص با بعضی از اصحاب در مسجد شریف داشت که ناگاه ابری از طرف آسمان نزول نموده جام طلائی پر آب از آن ابر جدا شده و بدست مبارک رسول خدا ص آمده سلام کرد و جواب شنید حضار تعجب نمودند پس آن جام طلا بزبان آمده عرض کرد یا رسول الله **بیت** از من بنوش آب که مست لب توام ٭ ای آنکه شربت تو بر از آب کوثر است چون آن جناب نوشید باز بسخن آمده عرض کرد یا رسول الله ص من مخصوص جناب بزرگوار تو و مخصوص توام مرا بساقی کوثر بده چون امیر المؤمنین علیه السلام نوشید جام بزبان آمده عرض کرد یا علی نزد ارباب خرد ای شیر وسالار انام ٭ باده حب تر انیست دیگر جز من جام ٭ بهتر از ساغر خورشید توانم شد اگر ٭ زهره طاهره ام چون برسانند بر کام ٭ مرا بکام بتول عذرا زهره زهرا صدیقه کبری فاطمه زهرا برسان پس امیر المؤمنین علیه السلام جام را بفاطمه زهرا داد

نزول جام پر آب از ابر و نوشیدن آل عبا از آن

ص ۷۸ ا

و آن معصومهٔ طاهره نوش فرمود پس جام در کف آن خاتون بزبان آمده عرض کرد   جوی تسنیم
جنان بودم و اکنون جامم ٭ بر هوای دو لب لعل حسن کلفامم   مرا ببر پیش حسن بده که از من نوشد
تا شوق او بجام شهادت افزاید فاطمهٔ زهرا ع جام را بحسن ع داد و حسن مجتبی از آن نوشید   چنان
زان شراب صفا مست شد ٭ که دامان آرامش از دست شد ٭ بکامش ز کوثر بسی خوبتر ٭
ز هر باده بود محبوب تر ٭ مگر جام زهری که چون نوش کرد ٭ ز غمهای دنیا فراموش کرده ٭ پس
آن جام در دست امام حسن ع بزبان آمده عرض کرد مرا به امام حسین ع بده   من فرات لعل او را تشنه ام
کو چه هستم تشنه کامان را فرات ٭ از لبش یابم حیات جاودان ٭ تا مرا از خضر ببخشم حیات ٭
جناب امام حسن ع جام را بدست امام حسین ع داد و آن جناب بنوشید بعد از آن باز بدست رسول
خدا رسید عمر لعین گفت یا رسول الله از این جام که عطیهٔ خداوند علام است براهل بیت خود نوشانیدی
چرا باصحاب نمیدهی فرمود که این شراب طهور است و هر کس لایق آشامیدن آن نیست عمر مبالغه و ابرام
بسیار نمود ممنوع گردید تا اینکه دست خود را بسوی جام دراز کرد از شومی دست آن لعین جام بطرف
آسمان بلند گردید و بعد از ساعتی معاودت نموده بدست رسول خدا رسید و عرض کرد یا رسول الله
خداوند عالم مرا مقرر فرموده که در دنیا در اختیار شما باشم تا روز قیامت و در وقت جان دادن بر
هر کس از محبان و شیعیان خود که خواهش تو باشد از من بیاشامانی و منافقان و دشمنان تو از من
محروم مند   مترجم عرض میکند ای دوستان همین جام بود که در روز عاشورا رسول خدا ص
بدست خود شهزاده علی اکبر نوشانید در وقتیکه امام حسین ع بر سر نعش آن جوان تشنه لب رسید و
او را با تن مجروح در روی خاک گرم کربلا   افتاده در حالت احتضار دید فرمود علی الدنیا بعدک
العفا قتل الله قوما قتلوک یا ولدی یعنی ای پسر علی اکبر خدا بکشد قومی را که ترا باین حال کشتند و بعد
از تو خاک بر سر دنیا باد علی اکبر چون پدر را در سر نعش خود دید جهت تسلی خواطر پدر عرض کرد یا ابتاه
هذا جدی رسول الله قد سقانی بالکاس الاوفی شربة لا اظما بعدها ابدا و هو
یقول العجل العجل یا حسین فان لک کاسا مذخورا حتی تشربها الساعة یعنی ای پدر جان
این است جدم رسول خدا ص که حاضر است در بالای سرم و بمن خورانید از جام شراب طهور که بعد از
آن دیگر تشنه نخواهم شد و میگوید ای حسین تعجیل کن و زود بیا که جامی هم برای تو ذخیره کرده ام وکانه
امام مظلوم با علی اکبر چنین سؤال و جواب کردی   بیت   بگفت ای اکبر من چیست حالت ٭
بگفت از قتل من بشکست بالت ٭ بگفتا خواهشی داری ز بابت ٭ بگفتا جان سپردن در رکابت
بگفتا مهری بر نزد مادر ٭ بگفتا منفعل هستم ز خواهر ٭ بگفتا از چه رو ای بی قرینه ٭
بگفت ای بی ندارم بر سکینه ٭   در کتاب حزن المؤمنین در مجلس دوم فصل دوم در صفحهٔ
پنجاه و ستم روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام بغزوه از غزوات تشریف برده مظفر و منصور مراجعت
فرموده بود چون بقرب مدینه رسیدند سلمان بعزم مژده وصول امیر عالم که عازم خدمت حضرت
رسول گردید امیر علیه السلام بسلمان فرمود که ای سلمان از رسول خدا ص چه مژده گانی خواهی گرفت
عرض کرد هر چیکه شما فرمایید فرمود یکی از آن اسرار پنهانی را خواهش کن که در شب معراج خالق اکبر

بجناب

سؤال سلمان مژده گانی علی ع

ص ۷۹ ا

بجناب پیغمبر فرموده و مامور بکتمان آن شده خلاصه سلمان چون مژده وصول زوج بتول را بحضرت
رسول رسانید رسول خدا ص فرمود یا سلمان چه مژده گانی از من خواهی عرض کرد از آن اسرار پنهانی در
باره علی علیه السلام که خودت میدانی فرمود از جانب خدا مامورم که پنهان دارم و ماذون به اظهار
یکی از آنها نیستم در آن حال جبرئیل از طرف رب جلیل نازل شده بعد از سلام عرض کرد که خداوند عالم
ماذونت کرده میفرماید که بگو   السلمان منا اهل البیت   رسول خدا ص فرمود ای سلمان بدان
که اگر دانهٔ عدسی را نصف کنی و نصف را هم نصف کنی که ربع شود و هم چنین تقسیم نمایی تا ثمن شود به
مقدار آن هشت یک دانه عدس محبت علی ابن ابیطالب در دل هر بنده مؤمنی که باشد بهشت او را واجب
میشود و دلیل ما صدق آن همین حدیث است که مامون الرشید علیه اللعن والعذاب الشدید نقل
کرد که روزی زبیده خاتون مرا در نزد پدرم متهم کرد و او قسم غلیظ یاد نمود که اگر مرا ببیند مرا بقتل رساند
من از خوف قتل خود فرار نمودم و در غسالخانهٔ مردگان متواری و پنهان شدم چون نیمه شب گذشت
جنازهٔ را آوردند غسل دادند و کفن نمودند و بتابوت نهاده در همان جا گذاشته رفتند که صبح آمده نماز
گذارده دفن نمایند بعد از زمانی آواز همهمه بگوشم رسید نگاه کردم   دیدم کرسی از نور آوردند طرف
سر تابوت گذاردند و شخص خوش سیمایی بر آن کرسی قرار گرفت و نور جمالش آن مکان را منور نمود بعد از
آن دو نفر شخص مهیب با عمود های آتشین آمده از دو طرف جنازه ایستادند و از دیدن ایشان خوف
و هراس بر من غالب شده بنوعیکه خیال نمودم که مرده ام و این عالم آخرت است که می بینم در آن حال از آن
میت که در جنازه بود پرسیدند که   من ربک   آن شخص نورانی به ایشان فرمود که با او مدارا کنید
که هنوز مرارت و تلخی جان دادن در او باقی است و الا البته جواب خواهد گفت   الله ربی   آن میت جواب
داد که   الله ربی   بعد از آن پرسیدند که   من نبیک   باز آن شخص نورانی فرمود که هنوز هیبت
و رعب عزرائیل را در نظر داشته و عذاب غسل را چشیده و الا البته جواب خواهد گفت   محمد نبیی   پس آن
میت گفت   محمد نبیی   پس سؤال کردند   من امامک   در این سؤال آن مرد نورانی از کرسی بر
خواست و از میت جواب نیامد آنوقت یکی از آن دو نفر عمود آتشین خود را بلند کرد بزند آن دیگری گفت
اندکی صبر کن که مرا امتحانی و نشانی است پس پیش میت آمده میت را بویید و بار دیگر خود گفت توهم ببوی
که من بوی محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام را از قلب این میت استشمام نمودم چون او هم بویید گفت
راست گفتی من هم استشمام نمودم پس میت را مخاطب نموده گفت هنیئا لک نم نومة العروس
یعنی خوشا بحال تو ای میت بخواب چون خوابیدن عروس با خوشی و استراحت   مترجم میگوید خدایا
بولایت همین امیر مؤمنان ما را با محبت آن بزرگوار بمیران و در روز محشر با محبانش محشور گردان یا ذا الفضل
والاحسان   در کتاب حزن المؤمنین روایت کرده که روزی یکنفر از منافقین بی
معرفت به امیر المؤمنین ع از روی سرزنش و ملامت عرض کرد که یا علی تو از شجاعان عرب و در رشادت
و کرامت و نجابت از طالبان ممتاز و بر ارباب عالیه مفتخر و سرافرازی لیکن در تزویج دختر کسی را برای
خود قبول نمودی که فقیر و بی چیز بود و قوت چاشتش بر شب نمیرسید دخترش چه جهاز بخانهٔ تو تواند آورد
که لایق رتبه و جلال شأن تو باشد امیر علیه السلام بملاحظهٔ بی معرفتی او فرمود که این کار تقدیر

کرد کابین

زینت امیر جهاز فاطمه زهرا

کردگار است و بسرانگشت تدبیر کره تقدیر الهی را نتوان کشود چون این سخن را فرمود و فاتحه راه خود شد
از آن منافق دور گردید در اثنای راه هاتفی از ورای پرده غیب آواز کرد که یا علی سر بالا کن و جهاز
دختر رسول بشیر و نذیر را ملاحظه کن حضرت امیر علیه السلام نظر نمود دید در عرش عظمت الهی
میدانی است بسیار وسیع و شتران بار دار بسیاری ملاحظه کرد که اول و آخر قطارهای آن شتران
ناپیدا است و بارهای همه ایشان یاقوت احمر است و زمام ایشان مروارید تر و در سر هر بار کنیزی نشسته
که روی ایشان چون آفتاب تابان رخشان است و زمام هر شتری در دست غلامی چون ماه منیر و همه
آن غلامان و کنیزان بآواز بلند میگفتند **هذا جهاز فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله** یعنی
اینست جهاز فاطمه زهرا دختر رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام بعد از دیدن این اوضاع
بود به حجره زهرا چون نظر آن خاتون بامیر المؤمنین علیه السلام افتاد گریست و عرض کرد یا ابن عم
من بگویم یا شما میگوئید مبدا آنچه در باره من چه ملامتها از آن منافق شنید بلی اما الحمد لله که جهاز مرا بچشم
بصیرت خود دیدی **در اکثر کتب اخبار** خصوصا در کتاب حزن المؤمنین روایت شده که
جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مدت عمر خود بغیر از نان جوین خشک تناول نفرمود و آنرا هم
در انبانی میکرد سر آنرا مهر میفرمود زیرا که حسنین علیهما السلام روزی ترحما بوالد بزرگوار خوشان
روغن زیتون داخل نموده بودند تا دل سوزی خود شان را نسبت بآن جناب اظهار نمایند و روزی
اعرابی وارد نخلستان مدینه شده دید که امیر المؤمنین علیه السلام مشغول آبیاری بود و آن جناب
را نمیشناخت پس از سلام مولی ملک علام طعام طلبید حضرت اشاره بانبان نان فرمود آن مرد عرب
هر قدر سعی نمود که تناول نماید نتوانست بر دو سبب صرف نماید سبب ظاهر بیش خشکی و صلابت قرص و
سبب باطنیش هر دندان را قابلیت خوردن آن دندان نان نباشد حاصل بس بآن اعرابی فرمود که تو
این نمیتوانی میل کنی و او را دلالت فرمود بخانه امام حسن علیه السلام چون وارد شد یافت خانه آنرا بهشت
عرض الهی کردید انواع مطعومات و مشروبات دید منقولست که در وقت طعام خوردن آن اعرابی یک
لقمه میخورد و یک را در آستین خود پنهان میکرد جناب امام حسن علیه السلام او ضاع اعرابی را ملاحظه
کرده فرمود چرا چنین میکنی ما دام که در مدینه هستی مهمان ما باش گفت از برای خود نمی‌نهادم
فرمود اگر رفیقی داری با خود بمهمانی ما بیاور اعرابی عرض کرد شنو لیکن در وقت ورود مدینه داخل
نخلستانی شدم به مردی که آبیاری نخلستان میکرد مهمان شدم نان خشکی بمن داد که از صلابت و خشکی آن
نتوانستم بخورم دلم بحال او میسوزد که چه طور تواند آن نان را بخورد پس این طعام را بجهت آن مرد فقیر
ذخیره میکنم حضرت امام حسن علیه السلام فرمود او این طعام نمیخورد آن مرد عرب او پدر من علی ابن
ابیطالب است **در کتاب حزن المؤمنین** روایت شده که وقتی جماعتی از قبایل عرب در صحرای
راه را گم کرده و در بیابان تشنه و گرسنه حیران ماندند سرگشته و ناچار درمانده و گرفتار در آن
بیابان خونخوار از حیوة خود ناامید شدند و منتظر هلاکت بودند که ناگاه رخسار پر انوار سروری
از دور نمایان شد که مثل خورشید تابان درخشان و مانند سرو خرامان میآمد چون آن
سرور پر نور نزدیک شد دیدند خاتم انبیا پیغمبر خدا است و مشکی پر از آب بر دوش دارد و هاتفی از عالم

۲ از آن

۲ قرص را

عجز

سیرابنمودن رسول خدا جماعتی از قبایل عرب را در صحرا

عرب بآن تشنگان بیابان حیرت این کلمات را میگوید **بیت** ای تشنه لبان آب حیات اینجا است
و ای کم شدگان راه نجات آمده است ❊ یکی از آن تشنگان به قصد استعلام بجانب آن نور بزرگ
چون بزرگ قوم مراجعت نمود گفت دوای درد مندان جهان است ❊ جهان جان حیات
جاودان است ❊ شه مسند نشین قاب قوسین ❊ محمد خاتم پیغمبران است ای تشنگان بیابان
حیرت سید انبیا سند اصفیا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله است سرعت کنید و بشتابید بسوی آن رحمت واسعه
الهی تا همه شما را سیراب فرموده از هلاکت عطش خلاص نماید پس جمیع آن قوم بر دور آن شمس نابوه
نبوت جمع شده در سیراب شدن بیکدیگر سبقت میکردند که مبادا آب مشک تمام شود و لب از عطش
جان دهند پس آنحضرت بآب همان یک مشک تمامی آن قوم و مراکب و شتران ایشان را سیراب فرمود
هم چنان مشک پر آب بود گوئیا که از آبش ننوشیده اند و قطره کم نگردید پس آن قوم تمام مشکها
و ظرفهای آب هر قدر که داشتند پر کردند که ذخیره راه نمایند مگر غلام سیاهی که از قوم دور
ایستاده نزد آنحضرت نیامد حضرت او را جهت آب خوردن طلبیدند غلام ابا کرد و نیامد و میگفت
ای قوم این آب نیست و مرا سیراب نخواهد کرد و این محمد ساحر است و به سحر اینقدر جماعت را بیک
مشک آب داد چون سخن آن غلام بگوش مبارک فخر انام رسید فرمود بخدا قسم که من زیاده از همه این
قوم بجهت سیراب نمودن این غلام تشنه لب آمده ام و تا او را سیراب نکنم از این بیابان نخواهم رفت
پس غلام پیش آنحضرت آمده عرض کرد اگر نبوت تو صحیح است و ساحر نیستی بمن بگو که این آب از
آسمان است یا از زمین که از مشک تو روان است حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسر انگشت هدایت پرده
غفلت از پیش چشم آن غلام برداشته غلام بیک نظر کرد دید که آب از آسمان به مشک آنحضرت
اتصال و فرو میریزد پس صیحه زده خود را بقدمهای آنحضرت افکنده بشرف اسلام مشرف گردیده سیراب
از آب مشک گردید زیرا که بیقین دانسته بود که سحر ساحران بر آسمان تاثیر نمیکند این آب که از
آسمان فرو میریزد دلیل است بر صحت نبوت آن بزرگوار و اخبار نموده مولای او با جمیع قوم بشرف
اسلام مشرف گردیدند **مترجم** عرض میکند نظر حضرت رسول صلی الله علیه و آله حسین مظلوم علیه السلام
نیز لشکر حر را با مراکب و شتران در صحرای بی آب که از شدت عطش مشرف بر هلاکت بودند سیراب کرد
اما عوض این نیکی آن بی رحمان آب فرات را بر روی او و اولاد و اصحاب او بستند و همه را با لب تشنه
شهید نمودند حتی طفل شیرخوار او علی اصغر را بعوض آب تیر زهر آلود بر گلوی نازکش زده در آغوش
پدرش تشنه شهید کردند چنانکه در مجلس تفصیلا بیان کرده ام **الا لعنة الله علی القوم الظالمین**

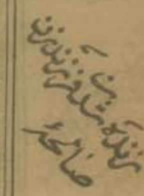
در بعضی از کتب اخبار روایت شده

که روزی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بقبرستانی گذر نموده دید که یک قبر از قبرهای کهنه
دور افتاده اند پس بر سر همان قبر آمده مناجات کرد که خدایا صاحب این قبر را زنده کن تا با من سخن
گوید فرمان رسید که یا عیسی از صاحب قبر سؤال کن حضرت عیسی فرمود که **یا صاحب هذه البقعه**
همان ساعت قبر شکافته گردیده کف دستی بی بازو و پای بی ساق از آن بیرون شده گفت **السلام
علیک یا روح الله** هر چه خواهی بفرما تا جواب گویم حضرت عیسی فرمود ای شخص اندام و اعضا

۲ نبوت آن بزرگوار بس

در عذاب خوردن مال یتیم

دیگری چه شده عرض کرد یا روح الله چهل سال است که من مرده و در این خاک خفته ام چون امر الهی بمن رسید که برو و جواب سئوال حضرت عیسی را بده من عرض کردم خدا وندا مرو و ایام اعضا و اندام مرا متفرق ساخته و تلخی جان دادن از کام من بیرون نشده دیگر باره طاقت جان دادن ندارم پس حقتعالی برابن هیبت مرا بخدمت تو فرستاد حضرت عیسی فرمود در دنیا چه کار میکردی عرض کرد من مردی بودم حمال و هر روز پشته هیمه جمع نموده میفروختم و بقیمت آن گذران میکردم بلی روز پشته هیمه آورده بشخصی فروختم و قیمتش را گرفتم و هیمه را با همراهی آن شخص بخانه او میبردم در اثنای راه چوبی از آن هیمه بجهت خلال دندان گرفتم و دندان را خلال نموده انداختم چون از دنیا بیرون رفتم خدا یتعالی بجهت آن خلال دندان اکنون چهل سال است مرا عذاب میکنند پس وای بر حال آن مسلمانانی که اموال یتیمان و بیوه زنان و ضعیفان را بغیر از حق تصرف کنند **و در روایت** که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج بقومی رسیدم که سرب گداخته به حلقهای ایشان میریختند و ایشان فریاد و زاری میکردند از جبرئیل سئوال کردم این جماعت کیانند گفت طایفه اند که در دنیا مال یتیمان را بظلم و ستم گرفته خورده اند وایضاً فرمود هر کس یتیمی را در دنیا در پناه خود گرفته پرستاری نماید و رعایت حال او کند حقتعالی بهشت را براو واجب گرداند **و در بعضی کتب احادیث** روایت شده که زمین در هر روز پنج مرتبه بنی نوع آدم را ندا میکند **اول** گوید ای فرزند آدم امروز در پشت منی لباسهای رنگ رنگ میپوشی فردا منزلت در شکم من خواهد شد **دویم** میگوید ای فرزند آدم امروز در پشت منی لباسهای رنگارنگ بپوشی فردا در شکم من بدن ترا کرمان خواهد خورد **سیم** میگوید ای فرزند آدم امروز در پشت منی شادی میکنی فردا در شکم من غمناک خواهی ماند **چهارم** میگوید ای فرزند آدم امروز در پشت منی خنده های قهقهه میزنی فردا در شکم من گریه ها خواهی کرد **پنجم** میگوید ای فرزند آدم امروز در پشت منی بر خالق خود گناه و نافرمانی میکنی فردا در شکم من عذاب و عقوبت گناهانت را خواهی کشید **در کتاب حزن المؤمنین** روایت کرده در مجلس پنجم فصل هفتم آن که روزی قوم حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام بخدمت آن کلیم الله آمده تمنا کردند که یا نبی الله از کثرت گناه نامه اعمال ما سیاه و احوال ما در هر دو سرا تباه شده و اکنون بخدمت جناب شما عذر خواه آمده ایم که از پروردگار خود درخواست نمایی که گناهان ما را به کرم و فضل خود بر ما ببخشاید و از عقاب معصیت برحمت واسعه خود ما را نجات و خلاصی عطا فرماید پس حضرت موسی بدرگاه قاضی الحاجات نهاد و بعد از مناجات عرض نمود که ای هادی راه نجات و ای ماحی سیئات از تقصیرات قوم من درگذر خطاب رسید که یا موسی درگاه رحمت ما بر هر کسی باز و لطف و فضل ما به هر سائلی دمساز است مگر بر کسانی که آب بر روی حسین بستند و دل اطفالش را به سوز عطش خستند و گلوی او را به خنجر جفا بریدند و سینه اش را نشانه تیر بلا نمودند هرگز ایشان را نبخشم و کشندگان حسین را نخواهم بخشید جناب موسی عرض کرد خدایا این حسین کیست و تقصیرش چیست فرزند کدام شهریار و پادشاه کدام دیار و خود کدام آسمان و هادی کدام امتان است خطاب رسید که این حسین سرو جویبار هدایت و گل گلزار شهادت ذبیح کوفه و مقتول خنجر جفا و نور دیده محمد المصطفی و میوه قلب علی المرتضی و سرور سینه



زنده شدن فرزند صالحه

فاطمه زهرا غریب کربلا سید الشهداست ای موسی اگر ایشان مقصود من نبودی هر آینه آسمانها و لوح و قلم و عرش و کرسی را خلق نمیکردم و اگر پیغمبران گذشته به نبوت جلیلش اقرار نمیکردند بشرف نبوت سرافراز نمی گردیدند محمد فخر ایجاد رسول ثقلین است و گوهر حسین کیمیای سعادت دارین است حضرت موسی عرض کرد که این مخاطب یا حسین در کدام زمین و این ستم از کدام لعین با و میرسد خطاب رسید بجانب راست خود نظر کن آنگاه بامر پروردگار زمینها پست گردید و زمین کربلا نمایان شد کربلا را دید که از لاله زخم کشتگان لاله زاری و از فتادن سرهای خون آلود بریده مانند گلزاری است **بیت** سپاهی صف زده چون موی مژگان بهر دو ور نور چشم شاه مردان ٭٭ ز اصحابش نه مه مانده نه کهتر ٭٭ بجوف اعشیراولا د پیغمبر ٭٭ حسین تشنه لب تنها ستاده ٭٭ جوانان کشته در میدان فتاده ٭٭ حضرت موسی نظر کرد نوجوانان چندی دید چون گوهری در میدان بخون خویش غلطان و در طرف خیمه جمعی دید که اهل حرم و کودکان گریان و العطش گویان مضطرب و پریشان حضرت موسی از دیدن این او ضاع چندان گریست که بیتاب شد چون بحال آمد عرض کرد خدایا مرا رخصت فرما که بعد از هر نماز عزای این مظلوم را برپا نموده بگریم خطاب رسید که این فیض را بتو عطا کردم و این کیمیای سعادت را به تو دادم پس حضرت موسی بنی اسرائیل را بفرمود که بعد از هر نماز واجبی عزای امام حسین علیه السلام را برپا میکردند مرویست که زنی از قوم حضرت موسی بسیار صالحه بود روزی بعد از نماز در سر سجاده خود نشسته مشغول گریه و تعزیه وادی غریب کربلا بود شوهرش از خانه بیرون شد طفلی داشتند خورد سال که بکنار تنور بر آتش رفته دست انداز قضا آن طفل را به تنور انداخته آن طفل در تنور مانند کباب سوخته و جان تسلیم نمود آن ضعیفه صالحه که از گریه فارغ شده به سر تنور آمده دید طفل خود در تنور مانند جگرش فروخته و سوخته بنای نوحه و ناله کرده صدای وا ولدا را بلند نموده موکنان گریه کنان حیران و نالان بود که شوهرش از در درآمده احوال پرسید زن ماجری را نقل نمود شوهرش بزن عتاب نمود گفت تقصیر فرزندم چه بود که اینقدر او را غفلت کرده که به تنور افتاده این نوع سوخته است و شعله آه من از مصیبت سوختگی او بگردون بلند شده پس آن بی انصاف زن را چندان زد که بدن آن ضعیفه سرتا پا مجروح و خون آلود گردید زن صالحه از یک طرف مصیبت فرزند و از طرفی ظلم و ستم شوهر بی مروت آنقدر گریست که بیهوش افتاد چون بهوش آمد با دل کباب و چشم پر آب رو به محراب عبادت خویش نهاده دو رکعت نماز گذارده با چشم گریان و زلف پریشان دست بدرگاه قادر منان بلند نموده مظلوم کربلا را شفیع خود نموده بدین نوع مناجات میکرد که خداوندا احدا صمدا قادرا **مناجات** بحق حسینی که صبح و مسا ٭٭ برآوازدل و جان نمایم بکا ٭٭ به شاهی که تا دیده دارم غمش ٭٭ به حرفیکه بشنیدم از ماتمش ٭٭ به قربی که دارد بدرگاه تو ٭٭ بدان سر که داده است در راه تو ٭٭ بدان تشنگی کز تشنگی دهد براهی که از سینه انگیخته ٭٭ به چشمی که دیده شهیدان خود ٭٭ چو شد بر سر نعش اخوان خود ٭٭ بدان تن که شد بی کفن زان نشان ٭٭ بدان زخمی که شد مثل جوی خون روان ٭٭ بدان دم که افتد ز زین بر زمین ٭٭ کند از غمش گریه روح الامین ٭٭ بدان دم کشندش سراز تن جدا ٭٭ بکن زنده طفل مرا ای خدا خدایا اگر این حسین مظلوم را در درگاه تو قرب و منزلتی هست بدان رتبه و شان و قدر و منزلت این حسین

آمدن زنان قریش بخانهٔ بتول زهراء علیها السلام

فرزندم را این بوستان زن صالحه دست بعابدگاه خداوند کبریا بلند بود که فرزندش چون غنچهٔ گل شاداب تر و تازه از تنور بیرون شده صدا کرد ای پدر و مادر من گریه مکنید که سلامت آمدم پدر و مادر او بی اختیار دویده او را به آغوش کشیده از رویش بوسیدند و دل بیقرار ایشان آرام گرفت پس گفتند که ای پسر تو که سوخته و با خاک تیره مرده بودی باعث حیات تو چه شد چنین جواب داد

بیت ز شوق حسین داشتم سرنوشت ٭ مرا گشت آتش چو باغ بهشت ٭ فتادم چو بر اخگر این تنور ٭ سرم را بزانو گرفتند حور ٭ چو بگریستی مادرم بر حسین ٭ ز نام حسین یافتم نور عین ٭

ای پدر چون بمیان آتش تنور افتادم حوری سرم را در کنار خویش گرفت تا اینکه مادرم امام حسین را شفیع درگاه الهی نموده گریه و زاری ها نموده ها تضرع از عالم بالا ندا نمود که روح این شخص را بر قالبش بر گردانید و او را بمادرش برسانید که ما را بحق حسین قسم داده ما لاجرم او را سلامت در پیش شما می بینم و آن طفل در میان آن قوم بآزاد کردهٔ حسین مشهور شد در کتاب **زبدة التصانیف** و منهج الصادقین بروایتهای معتبره روایت کرده اند که چون بتول عذرا و الانسیه حوراء فاطمه زهراء را رسول خدا به امیر البررة و قاتل الکفرة علی ابن ابیطالب علیه السلام تزویج فرمود و امر زفاف در آن خانه از ملایک مطاف تمام شد همه دوستان مسرور و همه منافقان متحیر و کور کور دیدند علاوه در بغض و نفاق خود شان از حقد و حسد افزودند و همه روزه در اندیشهٔ این بودند که کاری کنند که دل فاطمه زهرا را شکسته و غمناک کرده اند روزی زنان قریش و آن بی عصمتان بدکیش با یکدیگر گفتند که فاطمه را مانند ما ها زیور طلا و جواهر و لباس فاخر حریر و زری نیست و عروس تازه است **بیت** بساط خانهٔ او بوریای بی بود است ٭ اساس زینت او چشم گریه آلود است ٭ همیشه بروی او غازهٔ اشک گلگون است ٭ لباس پنبه بتن کهنه کشیده گرد خون است

بیایید برویم بخانهٔ او و خود را بزیورهای گران بها و لباسهای حریر و زری آراسته کنیم و به بهانهٔ مبارکبادی بخانهٔ فاطمه رویم چون چشم فاطمه بزیورهای و لباسهای ما افتد خواطرش غمناک و دلش پریشان خواهد شد و ما شاد و خندان میباشیم چه روایت که در همان روز حضرت رسول بر دیدن بتول عذرا تشریف آورده بود که زنی و آن روشده از آزاده زنان قریش بر آن معصومه ظاهر و اخبار نمود که با لباسهای حریر و زری و زیور ها طلا و جواهر بخیال ایذاء و آزار دل شما میآیند حضرت رسول چون میدانست که جناب فاطمه را زیور و اساسی و زینت و لباسی نیست خواطر اشرفش ملول و متفکر احوال بتول بود که دست نیاز بدرگاه خداوند بنده نوازی بلند نموده عرض کرد **بیت** ای آنکه همیشه عادت احسانت ٭ لطف و کرم و سخاوت بی پایان است ٭ آنکس که برتن جامه از فضل تو نیست ٭ گر حله هزار باشدش عریانست

خدایا فاطمه زهرا که حبیبهٔ تو است در شماتت دشمنان مگذار هنوز دست آن بزرگوار در دعا بود که حضرت جبرئیل از بارگاه خداوند جلیل نازل شده حلهٔ چند از حلهای بهشت و زیورهای جنت بخدمت آن حضرت پیش نهاد نموده عرض نمود که خدا ترا سلام میرساند و بعد میفرماید این لباسها را که نساج قدرت الهی در کارخانهٔ رحمت بافته و بمقراض صنع سبحانی بریده و خیاط الطاف

آمدن زنان قریش بخانهٔ فاطمه

واقعهٔ دیدن جناب زینب [illegible]

از برای دوختن در کارخانهٔ الهی و در صندوق حکمت ازلی مکنون بوده خداوند عالم برای فاطمه فرستاده زیرا که این جامه ها آن سیدهٔ دو سرای لایق و بر قامت دل آرای او موافق و مطابق است حضرت رسول به شکرانهٔ این موهبت اللهیه بسجدهٔ شکر افتاده بعد بحکم خدا و رسول فاطمه بتول آن لباسها را پوشیده و آن زیورها را بگردن و گوش خود زینت و آرایش داد چون زنان قریش داخل خانه شدند از مشاهدهٔ لباس و زیور و اساس آن خاتون آسمان گریبان واله و حیران شده عرض نمودند که یا فاطمه من این هذه یعنی این جامه ها و زیورها از کجا بتو رسیده قالت من عند الله تعالی فرمود از نزد خدای من رسیده زنان قریش غمگین و دل افسرده و خجل گردیده با آه و افسوس مراجعت نمودند

امان ای دوستان فاطمه آن فخر اولاد خلیل ٭ جامه آورد از برایش جبرئیل ٭ کاشکی می دید از جور لئام ٭ دختران خویش را در شهر شام ٭ دست بسته زاشک خونین دیده تر ٭ بیچاره معجر لفها افتاده بسر ٭ بود در نزد یزید قوم کین ٭ پرده بر رخسار شان از آستین ٭ در کتاب **حزن المؤمنین** در مجلس سیم فصل هشتم در صفحه سیصد و پنجاه و سیم روایت شده که چون آل رسول از محنت شام خلاص شده با ناله و گریه وارد مدینه شدند و بساط عزا برپا نموده محبان طاهرین رسالت از هر کنار و دیار بعزاداری و سر سلامتی بقیة السیف کربلا مشرفیاب میشدند و آن دل سوختگان شب و روز قرار و آرام نداشتند هر یکی به لحنی کشتگان خود را نوحه و ناله ذکر و یاد نموده میگریستند و تسلی و آرام نداشتند روزی علیا مکرمه جناب زینب خاتون بخدمت بیمار بغم مبتلا مشرفیاب شده عرض کرد ای یادگار رفتگان و پرستار باقی ماندگان دیشب خوابی دیده ام حضرت فرمود بفرما و عقدهٔ دلم را بگشا عرض کرد یا علی دیشب در عالم رؤیا مادرم زهرا دیدم **بیت** چه مادر مادری جگر مرده ٭ چه مادر مادری فرزند مرده ٭ چه مادر بیکس و مجروح ها ٭ بلند از سوز قلبش دود آهی ٭ گهی گفتی حسن ای نور عینم ٭ گهی میگفت ای تشنه حسینم ٭ چون نظرم بمادر افتاد تحیت او و فتنه سلام کردم چون جواب سلام را داد عرض کردم ای مادر چرا از دختر غریب محنت نصیب خبر نمیگیری و از فرزندان اسیرت احوال نمیپرسی ای مادر در صحرای کربلا نبودی که بچشم خود میدیدی که از لشکر دشمن چه دیدم و چه جور و اذیتها کشیدم ای مادر تو گیسوهای حسین را در نوک نیزه ندیدی چرا اینقدر پریشانی ای مادر تو پاره پاره شدن علی اکبر را ندیدی چرا مثل ابر بهار میگریی ای مادر تو سیلی خوردن کودکان و تشنگی حسین را نه دیدی چرا رنگت پریده ای مادر در وقت اسیر شدن ما ها در کوچه و بازارها نزد ما نبودی چرا زلفهای تو سفید گردیده ای مادر وقتیکه برادرم عباس را از اسب انداختند دست بر کمر گذاشتن حسین را ندیدی چرا قدت خمیده است ای مادر جان **بیت** صدای العطش کودکان ما نشنیدی ٭ ز چار جانب ما ترکتاز خصم ندیدی ٭ تو همچو ما به اسیری بسوی شام نرفتی ٭ تو دست بسته ببازار خواص و عام نرفتی ٭ چون از ایذاء و آزار قوم اشرار بمادرم گفتم مادرم زار زار گریست و فرمود ای زینب ستمهایی که از بی دینان امت بشما رسید از همه اطلاع دارم بلکه خودم در همه جا همراه شما بودم و همه آن ظلمها که بشما کرده اند دیده ام **بیت** دمی که تازه جوانان آل پیغمبر ٭ شدند کشته بشمشیر و نیزه و خنجر ٭ دمی که شد پسران علی زاسب نگون

واقعهٔ دیدن خواب جناب زینب در مدینه بعد از مراجعت از شام

کم کرده

واقعۀ دیدن جناب زینب در خواب

ص ٨٦ ا

که سروقد علمدار کشته غرقه بخون ٭ دمی که رفت علی اکبرم سوی میدان ٭ دمیکه قاسم ناشاد گشته شد قربان ٭ دمیکه ماند حسینم غریب و بی غمخوار ٭ وداع کرد بر آل علی صغار و کبار ٭ نشان اینکه غریبانه شد سواری او ٭ نشان اینکه تو کردی رکابداری او ٭ من ایستاده به حسرت نظاره میکردم ٭ بسینه میزدم و جامه پاره میکردم ٭ ای زینب ستمدیده وای دختر غم کشیده بدان که من از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام همراه شما بودم و محافظت از کربه میتاسودم علی الخصوص در شب عاشورا که فرزندم حسین گاهی وداع با آل اطهار و گاهی در عبادت و اذکار پروردگار بود من آن شب بیدار امیدم و تا صبح بر اطرافش

مثنوی شب قتل ای برادر دردۀ زینب ٭ بیادت هیچ میباید در آن شب ٭ به خواهر گفتن ای ناشاد محروم ٭ بلاکش مثل من ای ام کلثوم ٭ صدای نادوم آید بگوشم ٭ صدایش برد از من صبر و هوشم ٭ بدان من صاحب آن ناله بودم ٭ که شب را تا سحر گریه نمودم ٭ حسین مجروح چون افتاد بر خاک ٭ نمودم خاک و خون از عارضش پاک ٭ بصد خواری جدا کردید از تن ٭ سر فرزند من در دامن من ٭ ندا ده کس بجز سبط پیمبر ٭ سر خود بر سر زانوی مادر ٭ بعد از آن جناب زینب عرض کرد یا علی ای بقیة السیف کربلا چون این سخنان جان گداز و جگر دل انداز را از مادرم شنیدم گریه شدیدی کردم از شدت گریه بیدار شدم جناب سید الساجدین و اهل بیت چون خواب علیا مکرمه زینب را شنیدند تعزیه داری را از سر گرفتند و نوحه و ناله کردند که گوشی نشنیده و چشمی ندیده **الا لعنة الله علی ظالمیهم من الاولین و الآخرین الی یوم الدین ابدا الآبدین**

در کتاب حزن المؤمنین در صفحه ٭ ٭ ٭

شعت و یکم در مجلس پنجم فصل هشتم مرویست که چون کوکب بخت و اقبال خلفای بنی امیه علیهم اللعنة و النار الشدید بدست قرد بعد از زمان وبال و زوال و ستارۀ طالع خلفاء بنی عباس را اوان ظهور اجلال رسید یعنی بسعی و کوشش ابومسلم مروزی شهر کوفه مسخر شد و ابوعبدالله سفاح خلیفه گردید و عم خود داود ابن علی را بشام فرستاد و بر مروان حمار که آخر خلفای بنی امیه بود غالب و مسلط شد والی و امیر گردید و در ایام حکمرانی خود طایفۀ منحوسه بنی امیه را ذلیل و منکوب گردانید و هفتاد هزار نفر بجد متکداری سفاح گردن تسلیم نهادند بنوعیکه مافوقش متصور نیست روزی صدیف بر سم نوحه گران بحضور امیر وارد شده سلام کرده عرض کرد ایها الامیر عجب سلوکی با این طایفۀ بیوفا و گروه پرجفا داری که گویا که از احوالات ظالمانه کذشته این قوم جفاکاری **مثنوی** نه واقف از وقعۀ کربلا ٭ نبودی که تا عرصۀ کربلا ٭ که چون علت خلقت نشاتین ٭ چراغ شبستان دلها حسین ٭ نظر کرد یکجا دو تن نگون ٭ علمدار عباس در بحر خون ٭ دگر سوز جون بستر قاسم حنا ٭ ز شمشیر بیداد قوم زنا ٭ شده در فغان طفلهای صغیر ٭ یکی بهر آب و یکی بهر شیر ٭ بر آغوش مادر یکی کرده غش ٭ دگر نوحه گر ای پدر العطش ٭ سکینه ز سوز عطش در خروش ٭ یکی مشک خالی گرفته بدوش ٭ گلی آن صغیره شده ناشکیب ٭ جلودار کشتی به شاه غریب ٭ **خلاصه** سفاح از شنیدن این سخنان بنا گریست و بنابر صلاح دولت گفت ای صدیف این قوم امروز در دست من مغلوب و منقهر و اسیر و خاکسار لازم بل واجبست که بنوازم و دست خود و مرحمت نمایم صدیف از این سخن گریه شد بدیه

احوالات احمد سفاح

ص ٨٧ ا

نموده عرض کرد ای امیر مگر این قوم جفاکار در کربلا قدرت نداشتند و قتیکه جگرگوشۀ رسول خدا و علی المرتضی و فاطمۀ زهرا را در کنار آب مثل فرات با لب تشنه و بدن پاره پاره شهید نمودند آیا قدرت و قوت نداشتند که از امام حسین درگذرند و مانع نشوند تا به طرفی از طرف روم و زنگبار و سلامت برود و حال آنکه چه قدر یار و انصار او را شهید و اهل و عیالش را تشنه لب گذاشته بودند خلاصه طایفۀ بنی امیه از سخنان صدیف در حضور سفاح بر تشویش و خوف افتادند و بهفته به یکدیگر میگفتند که کاش امروز از طایفۀ یهود و نصارا بوده از ننگ و عار بنی امیه بودن خلاص میبودیم سفاح از سیمای بشرۀ آن طایفه که در حضور بودند آثار دلگیری و پریشانی مشاهده نموده برای تسلی و آرام خواطر ایشان گفت ایها الناس از سخنان این صدیف دلگیر مباشید که این مجنون است و لیس علی المجنون من حرج سخنهای مجنون را در درجۀ اعتبار نباید داشت سخنی بود از زبانش جاری شد پس از مجلس برخاست اهل مجلس هر یک بمنزل خویش رفتند پس صدیف را در خلوت خواسته گفت ای دیرینه موافق صبر کن ان الامور مرهونة باوقاتها یعنی کارها در گرو وقتهای خوداند تا وقت هر کار نرسد بظهور نپیوندد **بیت** صبح چون خورشید خاور سر زند از آسمان ٭ التفی بر حزمن این کرهها خوام فکند ٭ ای صدیف از بهر خون نوجوان آل حسین ٭ نیشها بر جان این پیر و جوان خواهم فکند ای صدیف یقین بدان که خورشید آرزوی تو از مشرق تجلی طلوع نموده و آن زمان رسیده که از فیض خونخواهی حسین شهید در خدمت رسول خدا و ند مجید رو سفید باشیم خلاصه چون سفاح آن شب را صبح کرد چنان صبحیکه طایفۀ بنی عباس آن روز را **یوم القتل** نام گذاشتند منادی را حکم نمود که در کوچه و بازار ندا نمود که جمیع طایفۀ بنی امیه بمسجد جامع حاضر شوند که خلیفه امروز جایزههای بسیار بر ایشان خواهد بخشید چون حاضر شدند هزار نفر از جوانان و دلاوران در خانه ها پنهان نموده و برایشان قرار گذاشت که مکمل و مسلح از در بچه ها چشم ایشان در امیر باشد هر وقت که امیر عمامۀ خود را بر زمین گذاشت شما هادست به شمشیر و اهل مجلس عام کردید یکی از بنی امیه را زنده مگذارید و بحاجیان و دربانان حکم نمود که بعد از حضور طایفۀ بنو امیه درها را محکم به بندید تا یکی از ایشان نتواند فرار کرد خلاصه بعد از تمهید این مقدمات اذن دخول داده چون آن طایفۀ بجا تمام بحضور رسیده قرار گرفتند سفاح شمشیر خود را حمایل نموده پا بمنبر گذاشته چون در عرشۀ منبر متمکن گردید غلامی داشت بسیار بلیغ و فصیح نام او صبیح مقرر داشت که در طرف راست منبر بایستد و صدیف را قرار نمود که در طرف چپ منبر بپا ایستاد و نامهای بزرگان بنی هاشم و بنی عباس و بنی امیه در آن نوشته بود بدست غلام خود صبیح داد بعد خطبۀ مشتمل بر حمد و ثنای الهی و فضایل و مناقب حضرت رسالت پناهی و اولاد امجادان بزرگوار بیان نموده متوجه جماعت مسجد شده گفت ایها الناس دولت بی قیاس بنی عباس را به این خیال و تمنا انداخته که دا دجو مردی داد عالم باشیم و نهال جود و احسان در مزرع آرزوهای صغیر و کبیر بنشانیم و به این سر طایفه که بنی هاشم و بنو عباس و بنو امیه باشند انعام و جایزه و احسان نمایم که ایشان همیشه به توصیف و تعریف من شکرگذار و ثناخوان باشند ایها الناس هر کس هر حاجتی و هر خواهشی که امروز از من نماید روا و عطا خواهم کرد بلکه عطیه و انعام من نسبت بشما زیاده از حاجت و تمنای شما خواهد شد لیکن این اخیار از ابتهلة شما

احوالات احمد سفاح

ص ۸۸ ۱

واکذار به نمایم که آیا اول شروع به احسان بنی هاشم نمایم یا به احسان بنی امیه جماعت مسجد یک مرتبه صدا
کرده عرض نمودند که ای خلیفه بنی هاشم اولی و الیق‌اند اول به احسان ایشان شروع فرمایید زیرا که ایشان سادات
و اقارب تو اند پس فرمود ای صبیح به آواز بلند ندا کن بزرگان بنی هاشم را که یک یک بر بالای منبر آمده صله و
انعام خود شان را از خلیفه بگیرند پس صبیح به آواز بلند ندا کرد که یا حمزة ابن عبد المطلب جوابی
نیامد پس صدیف آه سوزناکی کشیده عرض کرد ای خلیفه **بیت** بگریه گفت صدیف ای امیر حمزه کجاست
که روز جنگ احد کشته گروه دغاست ❊ ذلیل شد چو سلیمان بدست اهرمنی ❊ شهید گشت ز کید
و جفای پیره زنی ❊ بعد از آن صبیح ندا کرد ایها الناس **بیت** وصی و نفس پیمبر ابوتراب کجاست
کسی که بود بفرمان آفتاب کجاست ❊ علی کجاست که روز جهاد بدر و حنین ❊ گهی بتیغ غزا کردی گاه
یار حسین ❊ صدیف چون نام علی را شنید عمامه را بر زمین زده گفت ای امیر طایفه بنی امیه چشم
از وصی پیغمبر خدا پوشیدند و در غصب خلافت آن لا ابه منصب خلافت تمهید نمودند **بیت** داشت
در دل شهر یزدان خانه ماتم هنوز ❊ بود زهرا داد ابن عم دیده‌ها پر نم هنوز ❊ آتش اندر خانه خیر البشر
افروختند ❊ زورق در که خیر البشر را سوختند ❊ کافری ظاهر مسلمانی ز محسن چشم لب ❊
کرد محسن را شهید و پهلوی زهرا شکست ❊ مسند لات و هبل جای نبی انداختند ❊ بت پرستان
کعبه را از نو کلیسا ساختند ❊ **ای خلیفه** بدان که این گروه دین تباه دین و اسلام را ضایع ساختند
و در پیمان ظلم بر کردن حبل المتین امیر المؤمنین انداختند و با وجود این نوع ظلم و جفا **مثنوی**
زکین ابن ملجم ظلم کیشی ❊ که بود این قوم را نزدیک خویشی ❊ ستون دین را از پا در انداختند ❊
بر عالم شور شین محشر انداختند ❊ به شمشیری که دادا ز زهر کین آب ❊ علی را کشت در سجده بمحراب
سفاح از این سخنها بسیار گریست بعد گفت ای صبیح دیگر بار ندا کن صبیح به آواز بلند گفت کجاست
فرزند ارجمند علی المرتضی حسن مجتبی صدیف از شنیدن نام آن بزرگوار آه سوزناکی از جگر کشید
گفت ایها الامیر چون بنی امیه بجدین و ایمان از کشتن امیر مؤمنان فارغ شدند در مقام قتل نور
دیده اش امام حسن برآمدند **فرد** معاویه با حیله و مکر و فن ❊ به زهر بلا ساخت کار حسن
حسن را چو سوزش به اعضا فتاد ❊ به زهر معاویه از پا فتاد ❊ دل سفاح از این ظلم اضطراب
نموده اشک خونین از دیده‌ها روان کرده گفت دیگر بار ندا کن صبیح به آواز بلند ندا کرد **فرد**
کجاست روشنی چشم سید الثقلین ❊ برادر حسن مجتبی امام حسین ❊ چون صدیف نام مظلوم
کربلا را شنید گریبان خود را درید و عمامه را بر زمین زده گفت ای حکویم **بیت** همین گروه ستمها
به یارش خوردند ❊ بمکر و حیله حسین را بکربلا بردند ❊ بکربلا چو رسید از جفا دلش خستند ❊
از آل بردی عبا آب فرات را بستند ❊ شدند کشته جوانان چو در برابر او ❊ چو کوسفند بریدند
لشنه لب سر او ❊ **سفاح** از سخنان صدیف آنقدر گریست که نزدیک شد که روحش از جسدش
بیرون شود چون بهوش آمد گفت ای صدیف دیگر باره از این طاقت شنیدن این مصیبتها ندارم
خدا بکشد کشنده گان حسین را پس صبیح به آواز بلند گفت ای اهل مسجد **فرد** کجاست شمع
شبستان حیدر و اشرف ناس ❊ بلند قامت سردار کربلا عباس ❊ صدیف گفت ای امیر **بیت**

احوالات احمد سفاح

ص ۸۹ ۱

عباس هم بر اسب شهادت سوار شد ❊ در یاری حسین جان نثار شد ❊ تن را بمیرک را دچوا بش
بخاک ریخت ❊ کارش ز دست رفت چو دستش ز کار شد ❊ سفاح بسیار گریست بعد گفت ای صدیف
بیت شنیدم که پیچاره آل عبا ❊ چو رفت از مدینه سوی کربلا ❊ برای شب تیره همراه برد ❊
علی اکبرش را به همراه برد ❊ صدیف چون نام علی اکبر را شنید صیحه زده بیهوش افتاد چون بهوش آمد
گفت ای امیر در کربلا نبودی که وداع علی اکبر را با پدرش بدیدی آه از آن حال که مظلوم کربلا میگفت
بیت ای پسر میخواستم از لطف دل شادت کنم ❊ شهر بطحی را چراغان کرده دامادت کنم ❊ ام لیلا
حجله عیش ترا از نور کند ❊ عمات زینب تماشا بر رخ انور کند ❊ آخر الامر آن نوجوان شبیه پیغمبر زبان
مجروح و لب تشنه از اسب انداختند و سر چون خورشید تابانش را با تیغ جفا از بدن جدا ساخته
بر سر نیزه زده در صحراها و کوچه و بازارها گردانیدند سفاح از جای خود بپا ایستاده گفت معلوم
شد که بزرگان بنی هاشم حضور ندارند لا سابه ایشان را محو کن و بزرگان طایفه بنی عباس را
ندا کن صبیح اول مرتبه نام برادر سفاح ابراهیم که قاتلش در مسجد حضور داشت گفت کجاست ابراهیم
ابن محمد ابن عبد الله ابن عباس صدیف گفت ای امیر برادر تو ابراهیم را یکی از بنی امیه که در مسجد حاضر است
با ذلت و ابتلا و اذیت بی نهایت کشته سفاح گریبان خود را در سر منبر درید و عمامه اش را بر زمین زد و در
آن حال آن هزار نفر جوانان و دلاوران جان ستان از حجره‌های مسجد بیرون شده دست بشمشیر به جماعت
بنی امیه حمله کرده همه را با تیغ تیز پاره پاره نموده روانه جهنم ساختند چون از کار قتل ایشان پرداختند
سفاح امر کرد که بر روی نعشهای آن بی دینان فرشها انداختند و طعام حاضر کرده با آن دلاوران و باقی دوستان
و شیعیان مشغول طعام کردیدند و مشغول حمد و ثنای اللهی شدند و از ابن زیاد شدید العناد هم
انتقام را کشیدند که آن بد دین و زنازاده لعین در کوفه در دار الاماره نشسته و امرا و اعیان تابعان
یزید را در مجلس خود جا داده بود که آن روز عاشورا بود در مجلس و حضور آن شقی نهار میل نمایند
قدری نهار ایشان را بتأخیر انداخت که خبر شهادت فرزند شبیه پیغمبر امام حسین علیه السلام بر آن
ملعون رسید از شدت شادی امر نمود که نهار خوردن لازم شد طعام بیاورید زیرا علی اکبر که شهید
شد یقینم شد که امام حسین هم شهید خواهد شد چه آنکه پدری را که مثل علی اکبر فرزندش کشته شود
چنین پدر در دنیا نتواند زنده بماند که هیچ بنا شد داغ علی اکبر حسین را خواهد کشت الا لعنة
الله علی القوم الظالمین **در کتاب حزن المؤمنین** در مجلس ششم فصل هشتم در صفحه
سیصد و شصت چهارم آن منقول است که یکی از اولاد محمد باقر علیه السلام در شهر بغداد در خانه شخصی
محلب نام پنهان شده بود و آن بنک مرد صالح با زن صالحه خود آن امام زاده عالیمقام را پرستاری میکردند
تا آنکه مدت دو سال بدین منوال گذشت و در همسایگی او یکی از غلامان والی بغداد بود معقل نام
روزی زن همین معقل بخانه محلب آمده از اوضاع و احوالات امام زاده مطلع گردید فهمیده و ادعای
تشیع نموده با هزار حیله و مکر خود را بمنزل آن امام زاده رسانیده و قدری تأسف و افسوس عیان
نموده بعد بمنزل خود مراجعت کرده شوهر خود معقل را خبر داد آن حرام زاده بجهت مال دنیا حکایت را
بعرض والی رسانید در حالتیکه محلب در خدمت آن امام زاده مشغول صحبت بودند که غفلة غلام

محمد باقر علیه السلام ... بن یحیی ... از اولاد امام ... غلام ... معقل بن ...

فدا نمودن مهلب پسر خود را با ولاد امام محمد باقر ع

ان روسیاه به طلب بجناب امدند مهلب مضطرب احوال شده اهسته اهسته میکریست و با قاضی الحاجات
مناجات مینمود که ای چاره ساز درماندگان وای دستگیر وارکان راه نجات بما بنما و از این مهلکه ما را
خلاصی و رهائی عطا فرما و مهلب را پسری بود ابرهیم نام دران حال از در امده مهلب را چون نظر بر پسر افتاد
بی اختیار برخاسته چون جان بر اغوش کشیده ببوسید و کفت ای نور دیده وای پرورده غم رسیده بدان که
الدنیا جیفة وطالبها کلاب یعنی دنیا جیفه است و طالبانش سکان **بیت** دنیا چو بقول مصطفی
مردار است ... مانند سک است هر که دنیا دار است ... ای پسر این دنیا با کسی وفا نکرده و نخواهد کرد
هر که بدنیا امده از دنیا خواهد رفت و هر صاحب روح شربت مرک را خواهد چشید ایجان پدر بیا تا ترا
عوض این امام زاده که مهمان عزیز ما است بنزد والی بریم هر حکمیکه خواهد در حق تو بکند اقازاده سلامت
بماند ان جوان جوانمرد و جوان بخت کفت ای پدر با جان منت دارم و به هر حکمیکه سلامتی اقازاده مامنوط
بدان باشد راضی و خوشحال و با دل و جان قبول میکنم فی الفور مهلب دست پسر خود را کرفته بنزد والی بغداد
غدار خونخوار برد چون والی چشم بر پسر افتاد بکمان اینکه همان امام زاده والا تبار است حکم نمود تا او را
برده بمیان دیوار نهاده با کج واجر دیوار را محکم و بلند سازند پس عمله های ملعون ابراهیم را بمیان
دیوار نهادند پدرش مهلب با دل سوزان و چشم کریان بخانه مراجعت نموده بزوجه خود مادر ابراهیم
کفت که ابراهیم را قربان اقازاده نمودم پس زن و شوهر در کوشه از خانه اهسته اهسته میکریستند که
اقازاده از حال ایشان مطلع نشود اما چون زنان رقیق القلب میشوند از شکلهای پسرش بخاطر اورده
با اه دلسوز میکفت ای مهلب کاش در وقت جان دادن ابراهیم در نزد او می بودم و کفنی برای او حاضر می
نمودم ای کاش در وقت جان دادنش شربت آبی باو میدادم و با یکدیکر وداع نموده بدرد دلش میرسیدم
و وصیتهای او را می شنیدم خلاصه بقرار سابق از برای اقازاده طعام درست نموده و بمنزلش برده پیشش
کذاشتند و چون ان جناب را نیز عادت چنین بود که همیشه با ابراهیم پسر مهلب طعام میل میفرمودی
چون ابراهیم را ندید او را طلبید دران حال اب چشم مهلب بر چهره روان کردید شهزاده سبب کریه اش
را با اصرار بسیار سئوال نمود مهلب لابد ما جرا را عرض کرد ان بزرکوار بی یار و بی کس [illegible] اظهار کریه و زاری
بسیار نموده بعد با چشم کریان عمامه خود را برداشته و دست نیاز بدرکاه خدا و ند بنده نواز افراشته
عرض نمود **مثنوی** الهی بشاهنشه دین حسین ... که شد کریه در ماتمش فرض عین ... بعباس
و عون علی اصغرش ... بناکامی قاسم و اکبرش ... به افغان زینب سر نعش او ... بدستش که میکند از
زلف مو ... بدان طفلهای یتیم و اسیر ... که کشتند بر دشمنان دستکیر ... به بخشای بر مهلب ناتوان
که داغ پسر اتشی زد بجان ... رسانی بر او نور چشم دلش ... که نبود جز او در جهان حاصلش ...
هنوز شهزاده در دعا بود که ابراهیم داخل خانه شد پدر و مادرش از دیدن او از شدت شادی بیهوش
کردیدند چون بهوش امدند کیفیت زنده شدنش را از ابراهیم سئوال نمودند کفت چون مرا بمیان
دیوار نهادند شخصی پیدا شد و دست رحمت بر سر من کذاشت تا این ساعت که امام زاده والا مقام متوجه
درکاه ملک علام شده مرا از درکاه خدا خواهش نمود پس دیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تشریف
اورده بمن فرمود ای ابراهیم برخیز برو بنزد پدر و مادرت که هر دو در فراق تو دیده کریان و نالم کنانند

خلاص نمودن بنا یکی از فرزندان امام حسن ع

اما به پدرت بکو **بیت** فرزند خویش اکر تو نمودی به ما فدا ... فرزند من حسین فدا شد بکربلا ... کر یک
پسر نثار نمودی براه دوست ... هفده جوان من شده در نینوا فدا ... ان قدر راضیم من و پیغمبر از شما ...
باشد خدا بلطف عمیم از شما رضا ... مهلب از شنیدن این سخنان و مرحمت مخصوصه امیر مؤمنان صیحه
زده و وحش بر روضه رضوان پر و بال شوق کشاده برحمت احدیت و نعمت سرمدی فائض کردید **زمر
حزن المؤمنین** بعد از زنده کردیدن پسر مهلب روایت کرده است که منصور دوانقی ملعون در عصر
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در بغداد عمارتی بنا نمود چه طور عمارت که کلش از خون مظلومان
سرشته و خشتش از خمیر مال یتیمان و بیوه زنان و اجرش با اتش بی رحمی و ستم پخته و کچش با پهلو و یزن دزد
جکرهای سوراخ ضعیفان پخته بنایش با ظلم و بیداد کذاشته و حکم نموده بود در هر جا از اولاد
امیر مؤمنان می یافتند در میان دیوارها و ستونهای ان عمارت میکذاشتند روزی یک نفر جوان ماه منظر
از اولاد امام حسن ع کرفته به حضور ان مایه کفر و طغیان اوردند ان بیرحم حکم نمود به بنا که این جوان را
برده بمیان ستون بکذار چون بنا ان طفل نوخیز را خواست بمیان ستون کذارد قلب ان طفل به اضطراب افتاده
بطرف راست خود نکاه کرده معینی نیافت و بطرف چپ ملاحظه نمود دادرسی ندید از جکر سوخته اه
سوزناکی کشیده مثل ابر بهاری کریست و رو بطرف اسمان نموده کفت **بیت** جرم من یارب چه
باشد در جهان ... کز جفا بستند بر قتلم کمر ... تا حرم معمور شد چشمی ندید ... با چه دست جواب بیداد
کرد ... چون بنا اضطراب و کریه ان طفل غریب بی مدد کار را ملاحظه کرد با طفل برا و سوخته و
مراعاتش را منظور نمود لیکن ظاهرا از حکم امیر نمیتوانست کردنکشی نماید لابد ان ماه برج شرف را بمیان
ستون کذاشته بنوعی اطرافش را کار کرد که اسیبی به جسدش نرسید و در طرف سرش سوراخی کذاشت
که نفس او خارج شود چون پاسی از شب در کذشت شاکرد خود را او و ده ستون را با ارام کنده امام
زاده را بیرون کرده باز ستون را مثل روز چیده درست کرد و بدان طفل امام زاده کفت ایجوان من بتو
رحم کردم و ترا از مردن خلاص نمودم تو نیز بمن و به شاکردم رحم کن و خود را از نظر مردم پنهان کن و لباس
خود را تغییر بده تا کسی ترا نشناسد جوان قبول نمود و بخاطر بنا کیسوان عربی خود را برید و با چاره
صحرا را پیش کرفته به بنا کفت من مادری دارم که از فراق من بی تاب و در اتش هجرانم دلش مثل کباب و
چشمانش پر اب کردیده در انتظار من بی ارام و قرار است این کیسوان مرا ببر نزد مادرم به او تسلیم
نموده سفارش مرا باو برسان که فرزندت از مردن خلاص شده از ترس امیر رو بصحرا و بیابانها
نهاده و این کیسوان اوست که جهت تسلی خاطر تو به تو فرستاده که بوی فرزندت را از کیسوان عنبر بیزش
استشمام نمائی **نظم** برای زخم بد باشد شمیم مشک ناب اما ... دل مجروح مادر را شمیم زلف کیسو
بود چون بیقراری لازم کیسوی مه رویان ... قرار قلب مادر هم بود از بوی خوش مویم ... **ای
عزاداران** چه شبیه است احوالات این امام زاده غریب بی پا و بر احوالات جوانان یتیم بی پدر
جناب مسلم وقتیکه حارث ملعون خواست ان دو یتیم غریب را شهید کند از طرف اسپ خود شان را بریده
دیدند ما چادر و بزن حارث نموده وصیت کردند که ای زن چون ما کشته شویم پیراهن خون الود
ما را با این دو کیسوان بریده ما بنزد مادر ما بفرست و بنویس **نظم** مادر ز فراق سینه خراش

اماده بوی پیرهن باش ❊ دیدی چو کوره بیقراری ❊ گرد آمد بر سر جزادی ❊ تو نیز برو میان ایشان
کن گریه بما بر این بمانند ❊ **خلاصه** آن امام زاده الغیدا هر چون رفت بتا میگوید بر در خانه آن
امام زاده رفتم دیدم مادرش گریه میکند و میگوید ای فرزند امام حسن کاش تو نیز چون باوران عمو
امام حسین علیه السلام در پیش چشم من فدای آن بزرگوار میشدی تا دل مرا آرام و سکونی حاصل می
شد **بیت** کاش میدیدم ترا در کربلا ❊ در میان جان نثاران حسین ❊ سرور کب لشکر شاه
بی معین ❊ سر بریده نعش بر روی زمین ❊ بنا آه زاری او را دیده بر صدای بلند گفت ای خواهر
دلخوش باد که فرزندت زنده است و خرسند و سلامت او را بتو اورده ام آن زن بر در بر خانه دوید
چون گیسوی فرزندش را دید بیهوش گردید چون بهوش آمد احوالات خلاص پسر را سؤال نمود بتا
جواب تسلی آمیز داد آن زن دعای خیر در حق بتا نمود آه و او بلا پس چه حالت داشت مادر علی اکبر وقتیکه
در قتلگاه زلف معنبر علی اکبر را خونین آلوده دید الخ **در مجلس نهم فصل هشتم** کتاب حزن
المؤمنین در صفحه سیصد و هفتاد و هشتم روایت کرده است از جابر جعفی که میگوید روزی بخدمت شریف
حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم فرمود ای جابر چه قدر مسافت است میان منزل تو و کربلا
عرض کردم یک روز فرمود هیچ زیارت میکنی جدم حسین را عرض کردم بلی فرمود میخواهی بشارت دهم
ترا بثواب زیارت عرض کردم بلی فرمود هر گاه کسی عازم شود بر زیارت جدم حسین اهل آسمانها به
یکدیگر مژده میدهند که فلان ابن فلان عازم زیارت حسین علیه السلام شده و چون از منزل
خانه بیرون شود چهل هزار ملک بر او موکل شوند و بر او صلوات فرستند تا بر سر قبر حسین علیه السلام
برسد و هر گاه میگه برمیدارد ثواب شهیدی که در راه خدا بخون خود غلطیده باشد در نامه عملش ثبت
نمایند و همینکه داخل روضه آنحضرت گردد و گوید السلام علیک یا حجة الله فی ارضه خلایق
عالم با جمیع ملائکه ها بر او صلوات میفرستند تا آنکه از زیارت فارغ شود و به عوض هر رکعت نمازیکه
در حائر حسین علیه السلام آنرا بجا میآورد خداوند عالم ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بنده آزاد
کردن و هزار جهاد نمودن به او کرامت فرماید و چون رو بمنزل خود که در کربلا است میرود منادی از جانب
خدا ندا میکند او را که طوبی لک ایها العبد لقد غنمت و سلمت قد غفر الله لک ما سلف
من ذنبک یعنی خوشا بحال تو ای بنده که غانم و سالم شدی و هر گناهان گذشته ترا آمرزید اگر در
آن سال بمیرد خداوند عالم بدست قدرت خود او را قبض روح میکند و چون از کربلا اراده خراب
بخانه خود کند آن چهل هزار ملک که با او بودند با او همراه باشند و بر او صلوات فرستند تا بوطن و خانه
خود برسد پس آنگاه به درگاه خدا عرض میکنند که خداوندا بنده تو از زیارت ولی تو مراجعت نمود و بمنزل
خود رسید ما به کجا رویم خطاب الهی میرسد که کونوا بباب عبدی و سبحونی و قدسونی وکبرونی
وهللونی واکتبوا ذلک فی حسناته الی یوم وفاته یعنی ایستاده باشید در درب بنده من و تسبیح
و تقدیس و تکبیر و تهلیل گوئید و ثواب آن را در نامه عمل بنده من بنویسید تا بروز وفات او و
احضروا عند موته و غسله و کفنه و حاضر شوید در وقت مردنش و در حین غسل دادنش و کفن
کردنش باشید پس آن ملائکه ها تا کفن کردن زائر حسین علیه السلام حاضر میباشند و تسبیح و تهلیل

فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام

میکنند

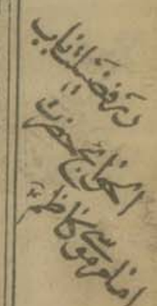
میکنند بقراریکه مامور بودند بعد از کفن نمودنش عرض کنند خداوندا بنده ات را کفن کردیم ما به کجا رویم و چه عمل بجا
آریم خطاب الهی میرسد که قفوا علی قبر عبدی و سبحونی واکتبوا فی حسناته الی یوم القیمة
یعنی بایستید بر سر قبرش و تسبیح کنید مرا و بنویسید ثواب آنرا در حسنات او تا روز قیامت قال الحسین
من زارنی بعد موتی زرته یوم القیمة وان کان فی النار نجیته واخرجته یعنی امام
حسین ع فرمود هر که زیارت کند قبر مرا بعد از شهادتم من نیز در روز قیامت او را زیارت میکنم و اگر در
آتش باشد او را نجات داده بیرون میکنم و فرمود صادق آل محمد هر که زیارت کند جدم حسین را در شب
عاشورا محشور شود در روز قیامت خون آلود مانند شهدای کربلا و مثل کسیکه در رکاب آنحضرت شهید
شده باشد **مترجم** عرض میکند خدایا بگردان ما را از زائرین و مجاورین آنحضرت و محشور گردان ما را
با ایشان **در مجلس اول خاتمه** کتاب حزن المؤمنین در صفحه سیصد و هشتاد و سیم روایت کرده
است که چون نوبت خلافت به عبد الملک مروان رسید حکمی به حاکم مدینه نوشته با جمعی از منافقین فرستاد
با اکراه و اجبار بیمار حضرت سید ساجدین علیه السلام مقید نموده روانه شام سازند زهری که از
جمله شیعیان وفد ویان آن بزرگوار بود گوید من هم نیز در جمع که موکل آنحضرت بودند رفتم و سعی بسیار نمودم
تا رخصت گرفتم که به سلام آن امام انام بروم چون بحضور ساجد آن بزرگوار مشرفیاب شدم بعد از سلام
وجواب ملاحظه کردم که زنجیر گرانی بپای آنحضرت زده اند و دست و گردن مبارکش را در غل بسته اند
بحال آن بزرگوار سوخت و بسیار گریستم و عرض کردم کاش ای مولا بعوض تو این زنجیرها را بمن میزدند و
شما را با این حال نمیدیدم آنجناب فرمود تو چنین می پنداری که این زنجیرها بر من گرانست اگر بخواهم می
توانم همه این زنجیرها را دور کنم ولیکن میخواهم که بجای خود باشند تا عذاب الهی را بیاد آورم پس دیدم که
دست و پای و گردن خود را از زنجیر بیرون کرد و بمن فرمود چنین میتوانم کرد و دوباره دیگر باز در زنجیرها
داخل شد و فرمود ای زهری من زیاده از دو منزل با این قوم نخواهم رفت زهری میگوید بعد از چهار روز
نگاهبانان و موکلان آنحضرت بمدینه باز گشتند و آنحضرت را جویا بودند و میگفتند در منزلیکه زنجیرها در اطراف
او بود ناگاه از نظر ما غایب شده نمیدانیم بکجا رفته زهری میگوید من بعد از این احوالات بشام رفتم و نزد
عبد الملک مروان رسیدم و از احوالات آن حضرت از او سؤال نمودم گفت در همان روز که از موکلان
من غایب شده بر نزد من آمد و بمن فرمود میان من و تو چه واقع شده که با جبر و اکراه مرا از جوار جدم رسول
خدا دور میکنی پس از کلمات آن بزرگوار چنان رعبی بر من مستولی شد که [illegible]
عرض کردم اگر میخواهی با عزت و احترام در نزد من باش و اگر میخواهی بمدینه جدت مراجعت فرما آنگاه آنحضرت
سلامت بمدینه مراجعت فرمود و امثال این کرامات از آن منبع فیوضات و معجزات بسیار در کتب اخبار
مذکور است **در کتاب ثمرة الفؤاد** فاضل نجات جناب فخر العلماء حاجی ملا محمد از شقیق
بلخی روایت کرده است که گفت با جمعی از مردم بلخ روانه حج شدم چون بقادسیه رسیدیم جوان زیبا صورت
گندم گونی دیدم که جامه پشمینه پوشیده از حجاج کناره کرده و تنها نشسته بود با خود گفتم که این جوان گویا
از صوفیهاست میخواهد که بطریق کلالی و سؤال خود را بمکه رساند بروم تا او را توبیخ و سرزنش کنم چون
نزد او رسیدم نظری بمن کرده و گفت یا شقیق خداوند عالم در کلام مجید خود فرموده اجتنبوا کثیرا

احوالات شقیق بلخی

من

احوالات شقیق بلخی

من الظن ان بعض الظن اثم این کلام را که از او شنیدم با خود گفتم این از جملهٔ بندگان صالح خدا است
که آنچه در دل من بود بیان نمود دیدم از نظر من غایب شد و من طالب او بودم که از او عذر خواهم
و حلیت طلبم چون بمنزل واقصه نزول کردیم او را دیدیم که نماز میخواند و اعضای بدنش چون بید برگ بی
لرزد و اشکش چون باران بر رخش جاری میشود پیش او رفتم تا حلیت کنم چون فارغ شد نگاهی بمن کرده
گفت یا شقیق قال الله تعالی و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی کنایه از
اینکه عذر ترا قبول نموده از تو راضی شدم گفتم یقینا این جوان از ابدال و اوتاد است که دو مرتبه از آنچه که
در دل من بود خبر داد چون بزباله رسیدیم آن جوان را در سر چاهی دیدم که بار کوزهٔ خود آب بکشد از قضا کوزه
بچاه افتاد دیدم سر بجانب آسمان بلند کرده گفت پروردگارا هر وقت تشنه میشوم تو بمن آب میدهی و وقتی
گرسنه تو بمن طعام و غذا میرسانی ای سید و مولای من غیر از تو پروردگاری جز ندارم شقیق میگوید
بخدا سوگند دیدم فوراً آب چاه بر سر چاه آمده و در کوزه پر از آب شده بود برداشته وضو گرفت چهار رکعت نماز
خواند پس به بالای پشتهٔ ریگی رفته یک قبضه از آن برداشته به کوزه انداخت تناول میکند من
زیاده تعجب نموده پیش او رفته گفتم ای بندهٔ خدا این فضل خدا است که بتو عطا فرموده گفت یا شقیق
لم تزل نعم الله علینا ظاهرة و باطنة فاحسن ظنک بربک بعد قدری از آن بمن داد چون خوردم
دیدم سویق و شکر بود بخدا قسم که هرگز لذیذتر و خوشبوتر از آن چیزی نخورده بودم و تا چند روز
مرا میل بطعام و نه بر آب میل نشد از بسکه چنان مرا سیر و سیراب نموده بود بعد از آن آن جوان را ندیدم تا بمکه
رسیدیم اتفاقاً نیم شبی در طواف بودم او را دیدم که در قبهٔ المیزاب با خشوع و ناله نماز میگذارد و در گریه و ناله
بود تا صبح طلوع کرد پس هفت بار طواف کرد و برگشت من از عقب او رفتم چون بمنزل او رسیدم دیدم که مواشی
و غلامان و اموال بی شمار دارد بر خلاف آنچه دیده بودم و مردم بسیار در اطراف او گرد آمده بر او سلام می
کردند من از بعضی از ایشان پرسیدم که این جوان چه کس است گفتند امام زمان و امام انام حضرت موسی
ابن جعفر کاظم علیه السلام است گفتم این نوع عجایب از مثل این بزرگوار باید صادر شود و عجب است ای
شیعیان فکر و تامل کنید و ببینید که چنین بزرگوار را اشرار روا است که سالها در حبس و زندان باشد
و از اهل جور و جفا ظلم و ستم کشد و در آخر او را در غربت با زهر شهید کنند الا لعنة الله علی القوم
الظالمین در مجلس و بیت خاتمه کتاب حزن المؤمنین در صفحهٔ سیصد و هشتاد و هشتم روایت
میکند از کتاب مناقب از خالد شمان که مردی بود از اهل بلدهٔ طالقان نامش علی ابن صالح روزی در
نزد هارون الرشید لعین حاضر بود هارون متوجه او شده گفت ای علی ابن صالح آیا در عمر خود هیچ سوار
ابر شده گفت بلی گفت کیفیت سواری خود را به ابر برای من نقل کن علی ابن صالح گفت وقتی سفر دریا کرده
بودم کشتی ما شکست و من بر تخته پاره افتادم بعد از مدتی به ساحل دریا رسیدم و در آنجا نهرها و بیشه ها
و اشجار بی شمار دیدم در زیر درختی خوابیدم و خواب هولناکی دیدم و آواز مهیبی شنیدم با اضطراب از جا
جستم دیدم دو حیوان بصورت اسب با هم جنگ میکنند چون مرا دیدند داخل دریا شدند آنگاه مرغ عظیم
الجثه و عجیب الهیئه را دیدم که آمد و در آن حوالی کوهی بود و مغاره داشت در نزدیک آن مغاره بزمین
افتاد پس من از عقب اشجار به تماشای آن مرغ رفتم چون نزدیک شدم مرا ندید پس من قدری پیش رفتم در



در فضیلت حضرت امام موسی کاظم ع

حوالی آن مغاره بودم که آواز تسبیح و تهلیل و قرائت قرآن بگوشم رسید چون بر در مغاره نزدیک شدم یک
شخصی را ذکر کرده که ادخل یا علی ابن صالح رحمک الله یعنی داخل شو ای علی ابن صالح خدا ترا رحمت
کند و بنام مرا زد پس من داخل شدم دیدم شخصی بزرگ عظیم الجثه با بازوهای سطبر و بلند قامت نشسته
است در پیش سر او مو ندارد و چشمان سیاه خوب دارد بر او سلام کردم و جواب شنیدم پس گفت ای علی ابن صالح
تو خود را بمعدن گنجهای اسرار رسانیدی و بسیار رنجها کشیده و ترا خدا نجات داده میدانم که در چه
ساعت سوار کشتی شدی و چند روز در دریا بودی و در کجا و چه وقت کشتی شما شکست و چگونه بر تخته
پاره سوار شدی و چند مرتبه از شدت امواج دریا خواستی که با اختیار خود را به دریا اندازی و
غرق کنی تا اینکه بر کنار دریا رسیدی و در سایهٔ درختی خوابیدی و خواب هولناک دیدی و بیدار شدی
دو صورت خوب مانند اسب دیدی که جنگ میکنند و آن مرغیکه پرواز کرد و تو از عقبش بر اینجا آمدی همه
را اطلاع دارم علی ابن صالح گوید چون این سخنان را شنیدم مبهوت گردیدم و گفتم ترا بخدا قسم میدهم که
اینها را از کجا میگوئی گفت عالم الغیب و الشهاده مرا خبر کرد پس این گفت که بسیار گرسنه و لب خود را حرکت
داد دیدم خوانی حاضر شد و دستمالی بر آن کشیده شده فرمود بیا بخور از این طعام که خدا روزی تو کرده
خوردم لذیذتر این طعام بود و آنچه بر هان لذت نوشیدم آنگاه دو رکعت نماز گذارد و فرمود برخیز الآن
که دوستان خود را اکرام کنیم پس دعائی خواند که من نفهمیدم و دست بجانب آسمان برداشت و گفت
الساعة الساعة در حال پارهٔ ابری سایه انداخت و پاره پاره بود هر پارهٔ ابر بخدمت او رسیده بزبان
فصیح میگفت السلام علیک یا ولی الله و حجته او جواب میداد و میپرسید بکجا مأموری میگفت
بر فلان زمین میروم برای رحمت میروی یا برای غضب و از جهت هر کدام که مأمور بود عرض میکرد
تا اینکه ابری سفید و روشن آمده و سلام کرد و جواب شنید پرسید تو بکجا مأموری گفت بزمین طالقان
فرمود بجهت رحمت یا غضب گفت بجهت رحمت فرمود بردار اینمرد را که مأموری برداشتن او و هستی گفت
سمعا و طاعة بعد بابر فرمود که قرار بگیر در روی زمین باذن خدا پس ابر در زمین پهن شد و همان
شخص از بازوی من گرفت و بر بالای ابر نشانید چون دانستم که ابر بلند خواهد شد گفتم ای بزرگوار
ای مقرب درگاه پروردگار ترا قسم میدهم بحق خدا و رسول خدا و ائمه هدی که بگو تو کیستی که اینقدر
شأن و مرتبه در درگاه خدا داری و خدا ترا چنین فضیلت عطا فرموده است فرمود وای بر تو ای علی ابن صالح
بدانکه زمین خالی از حجت خدا نمیماند بقدر یک طرفة العین یا باطن و مستور است و یا ظاهر و مشهور و
امروز منم حجت ظاهرهٔ خدا و حجت باطنهٔ خدا در روز معین معلوم بیرون آید در روز قیامت و منم اداکنندهٔ فرائض
الهی و رسانندهٔ احکام او از اوامر و نواهی و خلیفه و جانشین حضرت خاتم الانبیا منم موسی بن جعفر علی ابن
صالح گوید پس من بیاد آوردم امامت و ولایت او و با عظامی او را پس ابر بلند شد بخدا قسم که بقدر
ذره خوف و الم بمن نرسید و بقدر طرفة العین ابر مرا از بلاد دیگر رسانیده بشهر طالقان بر در اهل
و عیال خودم رسانید هارون ملعون چون این فضیلت را شنید حکم کرد آن سعادتمند را شهید
کردند که این خبر را بکسی دیگر خبر ندهد که فضیلت آن بزرگوار در میان مردم اشتهار نیابد الا لعنة الله الخ
مجلسی رحمه الله در کتاب جلاء العیون روایت میکند از ابن بابویه رحمه الله که بسند

کشتن حمید ابن قحطبه ملعون شصت نفر از اولاد امیر بحکم هارون

ص ۹۶ ا

معتبر عبد الله بزاز نیشابوری روایت کرده است که میان من و حمید ابن قحطبه طوسی معامله بود سالی روانه طوس شدم چون وارد شدم حمید ابن قحطبه از رسیدن من خبردار شده در همان روز پیش از آنکه لباسهای سفر را بیرون کنم آدم فرستاده مرا بخانه خود برد و ماه مبارک رمضان بود چون بحضور او رسیدم دیدم در خانه نشسته است که نهر آبی از میان آن خانه جاری میشود چون سلام کردم و نشستم بعد از لحظه آفتابه و لگن آوردند دستهای خود را شست و مرا امر کرد که دستهای خود را شستم و خوان طعام او را حاضر کردند از خاطر من فراموش شد که ماه مبارک است و من قصد اقامه کرده روزه گرفته ام چون دست بر طعام دراز کردم بخاطرم افتاد که روزه ام دست از طعام کشیدم حمید گفت چرا طعام نمیخوری گفتم ماه مبارک رمضان است و روزه ام و عذر شرعی ندارم بیمار نیستم و علتی ندارم که سبب خوردن روزه ام باشد شاید شما را در خوردن روزه علتی و عذری باشد آن ملعون گفت که من نیز علتی و عذری ندارم بیمار هم نیستم صحیح و سالم هستم و بشدت گریست و طعام را خورد چون فارغ شد گفتم ایها الامیر سبب گریه تو چه بود گفت وقتیکه هارون ملعون در طوس بود شبی از شبها در میان شب مرا بحضور خود طلبید چون بنزد او رفتم دیدم شمعی پیش او میسوزد و شمشیر برهنه نزد خود گذاشته و خادمی در حضورش ایستاده چون مرا دید گفت اطاعت تو بمن در چه مرتبه است گفتم بجان خود و مال خود بتو اطاعت دارم جان و مال خود را در اطاعت تو میگذارم پس ساعتی سر پیش انداخت و مرا رخصت مراجعت داد چون مراجعت کردم بعد از اندک زمانی غلامش آمد گفت خلیفه ترا بحضور میطلبد من بسیار ترسیدم گفتم انا لله و انا الیه راجعون و خیال کردم که اراده کشتن من داشت چون مرا دید از روی من حیا کرد نکشت اینک فعهم را خواهد کشت علی الصبح چون بحضورش داخل شدم دوباره از من پرسید که اطاعت و فرمان برداری تو بمن در چه درجه است گفتم بجان و مال و عیال و اولاد بتو اطاعت دارم باز قدری سر بزیر افکند مرا رخصت برگشتن داد چون مراجعت کردم اندک زمانی نگذشت که باز خادم او آمده گفت خلیفه ترا میطلبد چون بحضورش رسیدم گفت اطاعت و فرمان برداری تو نسبت بمن در چه غایت است گفتم اطاعت ترا میکنم با جان و مال و عیال و اولاد و دین و ایمان چون این سخن را از من شنید خندان و شاد شده بمن گفت این شمشیر را بردار و باین غلام برو هر چه که از جانب من بتو گوید همه را بعمل آور پس غلامش مرا بخانه آورد که درش را قفل کرده بودند قفل را گشود و مرا باندرون خانه برد دیدم چاهی در میان خانه کنده اند و سه خانه متصل به آن خانه بود درهای همه را قفل زده بودند پس یکی از آن خانه ها را گشود دیدم در آن بیست نفر سادات علوی از پیر و جوان و کودکان محبوس و پا در زنجیر و گیسوها و زلفهای عربی داشتند و همگی از فرزندان علی ابن ابیطالب و فاطمه زهرا بودند پس غلام گفت که حکم خلیفه بتو اینست که همه این بیست نفر را چون گوسفند سرهای ایشان را بریده نعشها و سرهای شان را باین چاه اندازی من یک یک سر ایشان را بریدم و نعشهای و سرهای ایشان را بی غسل و حنوط و کفن در چاه انداختم بعد از آن در خانه دومی را گشود دیدم در آن خانه نیز بیست نفر سید از نسل علی و فاطمه مقید و مغلول و محبوس اند غلام بمن گفت که حکم خلیفه بتو این است که این بیست نفر سادات علوی را نیز سر بریده نعش و سرهای

کشتن قحطبه شصت نفر از اولاد امیر

ص ۹۷ ا

شان به همان چاه اندازی پس من یک یک ایشان را نیز سر بریده بچاه انداختم بعد از آن در خانه سیم را گشودم دیدم در آن نیز بیست نفر سادات علوی مقید و محبوس اند و کاکلهای و زلفهای عربی داشتند غلام گفت حکم خلیفه بتو این است که همه اینها را سر بریده نعشها و سرهای شان را بر چاه اندازی پس من یک یک ایشان را آورده سر بریدم چون نوبت بیتمی ایشان رسید آنقدر سادات علوی بی تقصیر که دیدم مرد پیری بود رو بمن کرد گفت دستهایت بریده باد ای ملعون بهر قوت شقی این قدر سادات علوی بی تقصیر را کشتی روز قیامت در نزد جد ما خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله چه جواب خواهی گفت وقتیکه بتو فرماید که بچه سبب شصت نفر از اولاد معصوم و بی تقصیر مرا با ظلم سر بریدی چون این سخن را از آن سید پیر شنیدم اعضای بدنم بلرزه در آمد پس غلام بانگ بر من زد که چرا نمیکشی او را نیز سر بریدم و نعش همه را در آن چاه افکندم پس ای عبد الله در حالتیکه من شصت نفر از اولاد رسول خدا را کشتم میدانم که راه نجات آخرت بر من بسته شده بعد از این نماز و روزه چه فایده بمن خواهد داد یقین کرده ام که در آتش جهنم مخلد خواهم بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین **ایضاً فاضل مجلسی مرحوم** در همان کتاب روایت کرده از بعضی کتب معتبره که هارون الرشید ملعون هر کس را بقتل امام موسی کاظم علیه السلام مامور میکرد کسی جرئت بر قتل آن بزرگوار نمیکرد تا اینکه به حکام و عمال خود که در نواحی ملک فرنگ بودند فرمان نوشت که جمیع را برای من پیدا کرده بفرستید که نه خدا را شناسند و نه پیغمبر خدا را از جهت کاری که بخواهم بدست ایشان بعمل آورم پس حکام آن لعین پنجاه نفر آدم چنان از گروه فرنگیان پیدا نموده بحضورش فرستادند چون داخل حضور آن لعین کردیدند از ایشان پرسید که خدای شما کیست و پیغمبر شما چه کس است جواب دادند که ما خدایی و پیغمبری نمیشناسیم پس ایشان را با سلاح آراسته به قتل حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام مامور ساخت و خود از روزنه خانه که مشرف بود بمحبسی که آنحضرت در آن محبوس نظر میکرد که آنحضرت را به چه قسم میکشند چون آن پنجاه نفر فرنگی به محبس بود داخل شده نظر ایشان بر آن بزرگوار افتاد چنان محو جمال بی مثال آن برگزیده حضرت ذی الجلال گردیدند که تمامی اسلحه حرب را از دست انداختند و بند های بدنهای ایشان بلرزه در آمده جملگی بسجده در افتادند گریستند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام حالت ایشان را ملاحظه فرموده دست رحمت بر سر ایشان کشیده و بزبان ایشان با ایشان سخن میگفت چون آن لعین این اوضاع را مشاهده کرد ترسید که فتنه برپا شود وزیر خود را گفت که ایشان را بیرون کن وزیر آمد به ایشان گفت بیرون شوید از نزد این جناب پس ایشان پشت بجانب آنحضرت نکردند از برای تعظیم آنحضرت و قهقری از عقب سر رفتند چون بیرون شدند بکمر بر نزد آن لعین نرفتند و بسوی بلاد خود روان گردیدند که مبادا که در خصمی از کسی بطلبند **مجلسی مرحوم در همان کتاب** نقل میکند از کتاب انوار که ابن شهر آشوب روایت کرده است در مناقب که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در مجلس هارون ملعون بود آن لعین جاریه جمیله در نهایت حسن و جمال نزد آنحضرت فرستاد به قصد اینکه شاید آن حضرت بوی میل کند و به این جهت در نظر مردم بی آبرو و ضایع گردد چون کنیز را آوردند حضرت فرمود که مرا به امثال اینها احتیاج نیست اینها در نظر شما قدری دارند و در نظر ما آبرو و اعتباری ندارند چون این خبر را بآن ملعون رسانیدند در غضب شد و گفت ما ترا برضای تو حبس نکرده ایم ما را برخصت و اذن تو

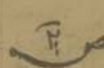
فرستادن هارون ملعون جاریه بخدمت امام موسی کاظم ع

احتیاج نیست باید همین جاریه در نزد تو باشد پس جاریه را دو باره آورده نزد آن بزرگوار گذاشتند و رفتند آن لعین غلامی برای دیدن اوضاع جاریه به محبس فرستاد غلام دید که جاریه به سجده افتاده میگوید سبوح قدوس سبحانک اللهم غلام خبر آورد هارون گفت به جاریه سحر و جادو کرده است پس غلامی فرستاد جاریه را طلبید جاریه آمد هارون دید بدن جاریه لرزه میکند و بطرف آسمان نظر میکند هارون گفت ای جاریه ترا چه شده که چنین مضطربی گفت خلیفه حالت غریبه و عجیبه بمن رو داده وقتیکه بخدمت موسی ابن جعفر رسیدم دیدم متصل مشغول نماز است و بمن متوجه نمیشود بعد از اینکه از نماز و تعقیب فارغ شد نزدیک او رفته عرض کردم چه اتفاق افتاده بمن رجوع نمیفرمائی احتمرا برای خدمت تو فرستاده اند فرمود مگر این جماعت که بمن خدمت کارند چه شده اند که تو بمن خدمت کنی و بطرفی اشارت فرمود من نظر کردم دیدم باغها و بوستانهائی است که آخر ندارد و انواع میوه ها و گلها و ریاحین دارد و حوریان و غلامان بسیار دیدم در نهایت حسن و لطافت و صفا که هرگز مثل آنها را کسی ندیده و جامه های حریر و دیبا پوشیده و تاجهای مکلل با انواع جواهر گران بها در سر دارند و انواع و اقسام طعامها و میوه ها و شرابها در طشتها و ابریقها و کاسه ها در دست گرفته در خدمت آن بزرگوار ایستاده اند **فرد ترکی** باخوب او جانبه هر طرفه گلستان گوردیم ◦❀◦ منقل
اچیل مشیدی او گلشنده طرفه تر گللر ◦❀◦ خوش صوتله جه جه اوزاردی بلبللر ◦❀◦ غریبه نهرلر اولشدی هر طرف جاری ◦❀◦ عجب شکوفه لر اچشدی نقل اشجاری ◦❀◦ دولاندیم او ذکه خیابانه والده و حیران ◦❀◦ نه گوردوم او وداعجب تخت لؤلؤ و مرجان ◦❀◦ منور ایلیوب اول تختی اکلشوب بر شاه ◦❀◦ نه شاه نور رخندن خجل بی شمس و ماه ◦❀◦ غلاملر قباقنده دورد و بلامه بیکر ◦❀◦ کنیزلر هاموصف صف دوروب چو قرص قمر ◦❀◦ دوروب الند مرصع طبق باز کوهر ◦❀◦ او شهریار باشینه همی نثار ایلر ◦❀◦ بیله کمان ایلدیم کیم فلکده عیسی دور ◦❀◦ باخوب درست نه گوردوم امام موسی دور ◦❀◦ چون این حالت را دیدم مدهوش شده به سجده افتاده من هم ذکر میکردم که غلام تو آمده مرا به نزد تو آورد هارون گفت ای جاریه شاید در سجده بخواب رفته و این اوضاع ها را در خواب دیده و خواب تو اعتباری ندارد گفت نه قسم به ذات اقدس الهی که اینها را پیش از سجده در بیداری و هوشیاری خود دیدم بعد از آن بسجده افتادم هارون به یک نفر از خدام خود امر نمود که این جاریه را حفظ کن و مگذار او بکنار بیرون رود مبادا این احوالات را بجماعت خبر دهد لیکن آن جاریه در نزد آن خادم پیوسته مشغول نماز بود و در عبادت کوتاهی نمیکرد پس براو گفتند سبب این قدر نماز و عبادت تو چه شد گفت چون آن عبد صالح را دیدم که پیوسته مشغول نماز و عبادت بود من هم براو متابعت کرده ام گفتند این لقب را ع از کجا دانستی که او عبد صالح است گفت آن حوریان و غلامان را که در آن باغ و بوستان دیدم مرا ندا کردند که ای جاریه دور شو از خدمت این عبد صالح زیرا که ما نیم خدمتکاران او نه تو پس از گفته ایشان دانستم که لقب آن جناب عبد صالح است و این جاریه پیوسته مشغول عبادت بود تا وقتی که رحلت نمود و این احوالات چند روز قبل از شهادت آنحضرت واقع شد الا لعنة الله على القوم الظالمين **اما شهادت آنحضرت باین طریق است**

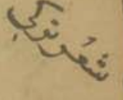
بنفسی غریبا مبعدا عن دیاره ◦❀◦ وبالسم فی ایدی اللئام قتیل ◦❀◦ یعنی جان من فدای غریبی باشد که از وطن خود دور افتاده و در دست لئیمی با زهر جفا شهید شد فیا عجبا

در بیان شهادت امام موسی کاظم ع

ابکی حسرة لابن جعفر ◦❀◦ ورزءه بین الانام جلیل ◦❀◦ یعنی ای چشم من گریه کن و اشک حسرت ببار برای موسی ابن جعفر که مصیبت او مصیبت بزرگی است فوالهفی للمسموم فی السجن بالرطب وقد کان للطهر البتول سلیل ◦❀◦ یعنی وای بر حسرت من بر غریبی که او را در زندان بازهر رطب شهید کردند و حال آنکه او ذریه فاطمه ع بود مجلسی مرحوم در کتاب جلاء العیون نوشته است که اعرف و اشهر در شهادت امام موسی کاظم علیه السلام آنست که در سال یکصد و هشتاد و سیم هجرت واقع شد و روز ولادت آنحضرت موافق مشهور روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب بود و عمر شریف آنحضرت موافق مذکور پنجاه و پنج سال بود و ایام خلافت و امامت آنحضرت در بقیه از خلافت منصور عباسی بود و او علی الظاهر متعرض احوال آنحضرت نشد و بعد از منصور ده سال و کسری مهدی عباسی خلافت کرد و این لعین آنحضرت را به عراق طلبید و مدتی محبوس کرده اند و بر سبب مشاهده معجزات بسیار آن بزرگوار جرئت بر اذیت آن جناب نموده باز بمدینه برگردانید و بعد از مهدی مدت یکسال و کسری هادی عباسی خلافت کرد و او نیز نتوانست آسیبی به آنحضرت رساند چون بعد از مهدی خلافت به هارون رسید آن حضرت را به بغداد آورده مدتی محبوس کرد و در سال پانزدهم خلافت ناحق خود آن بزرگوار را شهید کرد **واما کیفیت اوردن** آن ملعون آنحضرت را به بغداد به این وجه است که روزی هارون از وزیر اعظم خود یحیی برمکی و دیگران پرسید که آیا از اولاد ابیطالب کسی را میشناسید که تفحص و طلب نمائیم و احوالات موسی ابن جعفر را بمن خبر دهد ایشان علی ابن اسمعیل ابن جعفر صادق را نشان دادند و بروایت دیگر محمد ابن اسمعیل ابن جعفر صادق را که برادرزاده آنحضرت بود نشان دادند و امام موسی کاظم علیه السلام احسان بسیار در حق او میکرد و بر کارهای پنهانی آنحضرت اطلاع تمام داشت پس به امر هارون نامه به او نوشته طلب کردند چون آنحضرت بر این امر مطلع شد او را بخدمت خود طلبید و فرمود چه اراده داری گفت اراده بغداد دارم فرمود برای چه میروی گفت قرض دار شده ام فرمود من قرضهای ترا تماما ادا میکنم و خرج مصارف ترا کفیل میشوم او قبول نکرده گفت لابد خواهم رفت گفت وصیتی بمن بکن فرمود وصیت میکنم ترا که در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نکنی باز گفت وصیت دیگر داری بکن باز آنحضرت همین وصیت را فرمود تا آنکه سه مرتبه فرمود که در خون من شریک مباش و اولاد مرا یتیم مکن و بعد از آن سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم براو بخشید و انعام داد چون او رفت به حضار فرمود که والله در خون من سعی خواهد کرد و اولاد مرا یتیم خواهد ساخت عرض کردند یابن رسول الله با آنکه میدانید که او چنین عملی خواهد کرد پس چرا براو این قدر احسان و انعام فرمودی فرمود جهت آنکه پدران من از رسول خدا ص روایت کرده اند که هرکس با خویش و اقربا خود احسان و نیکوئی کند و او در عوض آن بدی کند و اینکس احسان خود را بسبب بدی او قطع نکند خدا او را غالب رحم خود را از او قطع کرده و او را به عقوبت خود گرفتار میگرداند خلاصه چون علی ابن اسمعیل برادرزاده آنحضرت به بغداد آمد یحیی ابن خالد لعین او را بخانه برد و گفت چون به نزد هارون میروی عبارتی چند در باره عمت امام موسی نسبت بده تا او خشمناک شود و با و خلاصه چون علی ابن اسمعیل وارد مجلس هارون گردید گفت **قطعه** دو آفتاب کردیده



جلوه کر به حصاری ؛ دو پادشه که شده است حکمران به دیاری ؛ اکر خلیفه برحق تویی خجل
اعاظم ؛ شده خلیفه چرا در مدینه موسی کاظم ؛ هارون ملعون از این سخن در خشم
شده و او را احترام کلی ننموده و مبلغ دویست هزار درهم عطا کرد چون از مجلس هارون
برخواست درد کلویی بر او عارض شد چون بمنزل خود رسید در همان شب وفات کرد و ان درهم
ها را نزد جان دادنش بمنزل او اوردند درهم ها را دید حسرتش زیاده کردید کفت منکر میبرم
بچه کار می اید پس وکلا ان بسوی خزینه هارون بردند و در همان سال هارون ملعون متوجه
کعبه کردید چون بمدینه رسید فضل ابن ربیع را به کرفتن امام موسی کاظم علیه السلام مامور
نمود فضل وقتی بران بزرکوار رسید دید که در سر قبر مطهر جد بزرکوار خود مشغول نماز بود
که ان جناب را از روضه جدش بیرون کشید بنوعی که جمیع حاضرین کریستند پس بحکم هارون
ملعون دو محمل ترتیب دادند و انحضرت را سوار نموده یکی را بجانب بصره و یکی را بسمت بغداد روانه
نمود تا کسی از حال او خبردار نشود **نظم** قضا کشید چو پای امام در زنجیر ؛ کسیخت رشته
صبر و قرار عالم پیر ؛ نمود بیله دید اکر تن بلور جوهردار ؛ بغیر سلسله پای ان امام کبار ؛
پس انجناب را روانه بصره نمود و به برادرزاده خود علیه ابن جعفر منصور حکمی نوشت که ان بزرکوار
را محبوس نماید پس مدت یک سال در حبس او ماند چون هارون به بغداد مراجعت کرد نوشت بعیسی
که به هر قسم بتوانی او را بکش و مرا از او راحت کن یا به زهر یا بتیغ عیسی در جوابش نوشت که در این مدت
که او را حبس نموده ام جز عبادت و طاعت چیزی دیگر از او ندیده ام هرکز من بر این کار اقدام نمیکنم چون
نامه عیسی بران ملعون رسید انحضرت را به بغداد طلبید و در خانه فضل ابن ربیع محبوس کردانید
و مدت مدیدی در محبس او ماند و ان ملعون جهة کشتن ان بزرکوار روز و شب ارام و قرار نداشت
در تدبیر قتلش بود تا اینکه انحضرت را در خانه سندی ابن شاهک ملعون محبوس نمود مدتی هم در
محبس سندی ابن شاهک ماند روزی هارون ملعون طبقی رطب طلبید و به زهر الوده کرده به سندی
ملعون داد که بخورد ان بزرکوار رساند **نظم** رطب مکو اجل شاه کشور دین بوده ؛ که قاتل
خلف خاتم النبیین بوده ؛ رطب مکو که به زهر جفا رسیده شده ؛ برابر یاری هارون پرورده شده
پس سندی ملعون ان رطب را به پیش ان بزرکوار نهاد کفت یا ابن رسول الله رطب با طراوت است که
خلیفه برای شما فرستاده میل بکنید حضرت هرچند اعتذار فرمود ان ملعون اصرار و تاکید نمود که
البته باید میل کنی بتقریر ناظم کانه انحضرت فرمود **شعر ترکی** معاف دوت منی بی یار و بی چیم
من ؛ یا بیندا ابو خندی قریم وحم ایله غریبم من ؛ ترحم ایت منه کوکلمده چوخ ملالیم وار ؛
نکوبله کوز یولیمه بو بولوک عیالیم وار ؛ حیات شمعی یاد ستمله سوند ودمه ؛ منی اسیر و ضعیف
و غریب اولدوردمه ؛ منه ستمله بدور دمه بو نوع زهر جفا ؛ بیجبرد وادی که تا لسون بتیم امام
رضا ؛ پس انحضرت متوجه درکاه الهی شد عرض کرد الهی تو میدانی که من در خوردن این رطب نهم
الوده مجبورم پس دو دانه و بروایتی ده دانه میل فرمود فی الحال اثر زهر در وجود شریف انحضرت ظاهر کردید
لبهایش پاره پاره کردید سینه و دلش سوخت و سر مبارکش را به کنده که در پایش بود کذاشته احوالش



پریشان کردید سندی ملعون عرض کرد که چرا به این حال افتادی کانه بتقریر ناظم با زبان حال فرمود
نظم ترکی کل بابا بو جبر بخندن کور بو مظلوم اوغلوی ؛ زهر ایله هارون ملعون یا نجی محفا
الدورور ؛ ای قاپوسی اوده لانان یا فاطمه کل هاردا سان ؛ ظلم ایله کوز اوغلوی بو اهل ظلم
الدیرور ؛ ای رضا اوغلیم قریبم معصومه بغداده کلون ؛ زهردن بدترمنی چرخ درد هجران
الدیرور ؛ پس سندی ملعون به هارون لعین خبر داد که کار موسی ابن جعفر را تمام کردم و طبیب
زهرالود را به خورد او دادم ان بیدین برای رفع تهمت چند نفر از معتبرین حضور با طبیب بر نزد ان
حضرت فرستاد امدند دیدند که احوالش پریشان است چون نظر طبیب بر انحضرت افتاد کفت نعم
طبیب چاره این درد بیدوا نکند ؛ مکر که چاره این زهر را خدا بکند ؛ مریض زهر بلا زد و ابجر جرد
شکایت از سبب قتل بر خدا بردن ؛ خلاصه هارون ملعون مسیب را که خدمت کار انحضرت بود طلبید
چند کلمه سخن پنهانی به او کفت مسیب با کریه و ناله خدمت ان مظلوم و مسموم رسید عرض کرد که فدایت
شوم این بیدین بی مروت چنین کفت **نظم ترکی** سوو یور منه سوز عطشله بو شاه بطحا یه ؛ ترحم
ایتمه مسیب غریب موسایه ؛ کرک سوز سوز قوربی پراوشه لشنه جان وبرسون ؛ حسین فاطمه
لک قوی بودا سوز سوز اولسون ؛ ابو مشام بنجه مدت اوبی عبادت ؛ کرک که احمیاسان کند
ایاقندان ؛ اوغول فراقی او نون خم ابدوبدی کر بیلنی ؛ که جان و برنده ده زنجیر باغلی قوی قولونی
ایاقدا کونده کرک جان ویره بصد شدت ؛ نقدر ممکن اولا قویما جان ویره راحت ؛ مرویست که
انحضرت فرمود مسیب من امشب بجهة وداع جد بزرکوار و دیدن اهل و اولاد خود م بمدینه منوره میروم
مسیب عرض کرد چکونه میشود که با این قدر دوری مسافت و زنجیرهای کران که بر دست و پاهای مبارک تو
زده اند و اینقدر پاسبانان که در اطراف زندان اند بمدینه بروی فرمود ای مسیب مکو قدر و مرتبه ما را
ندانسته خداوندی که درهای علوم اولین و اخرین را بر ما کشاده این زنجیرها را هم خواهد کشود و ما را
بمقصود خواهد رسانید کانه بتقریر ناظم فرمود مسیب **شعر ترکی** منم جنت زمین و اسمانه کوف
امکانه ؛ ولی خالق عالم تماشا السله جانه ؛ منم اول اسم اعظم کیم اونی ذکر ایلدی اصف ؛ کتوردم
تخت بلقیسی همان لحظه سلیمانه ؛ بیوورسام دولت هارون اولار برانده وارون ؛ بنی عباس دیکمر
کبد للر جمله طوفانه ؛ قضای حق رضاسی بزلره مطلوب در وورنه ؛ سالا ممازدی یقین هارون
منی بو لحظه زندانه ؛ پس مسیب استدعای ثبوت ایمان از انجناب نمود حضرت در حق او فرمود که
اللهم ثبته یعنی خدایا او را در ایمان ثابت فرما بعد از ان یک اشاره به زنجیرها نمود **نظم** کسیخت
بند سلاسل چو تار پود خیال ؛ به یک اشاره ان خازن کنوز جلال ؛ ز اشیان نظر رفته مرغ
نکاه ؛ چو بود رسید سوی روضه رسول الله ؛ پس ان بزرکوار با علم امامت بر سر قبر مطهر رسول
خدا ص رسیده زیارت نموده و وداع اخرین کرده بنابر روایتی که در السنه ذاکرین مصائب مشهور و مذکور
است با زبان حال چنین عرض احوال نمود که یا جدا **نظم ترکی** اسیر اوغلوا باخ کور بنجه اولوب
دلکیر ؛ ویروب بلا بو بنومه سندن صورا بابا زنجیر ؛ نه مدتیدی سالوب بلا رمنی دمو د قفسه ؛
وداع قبر تربفون سالوب منی هوسه ؛ بعد از ان تشریف اورد بدولتخانه خود و از برای وداع با اهل

ص ٣ ٢

شنید که دختر ش معصومه کاتها چنین میگوید **نظم ترکی** منیم آتام کیمی کیم الچکوب جلالندن ٭٭
اولوب جلای وطن ایرلوب عیالندن ٭ اوها نسی قرددیی تاسین اون ایله بر کورهز ٭ آتا فراقی چکن
قیز منیم کیمی اولمز ٭ نه وقت کیمی یاخوم بو حالدا آتام کلرچک ٭ نوا شبلر بواغلار قالان کونوم اوپچك
پس آن بزرکوار داخل شده اهل و عیال خود را تسلی داده بنابقر برناظم به امام رضا علیه السلام فرمود
نظم ترکی کلا ای بنا الیمه غمخوار و غمکسار و رضا ٭ رضا قضا یه و بروب لنا انتظار رضا ٭ بولوم اوزاقی
سنی یه کورمکه او غول کلدیم ٭ بو آز زمانده اولادحالیم اشکار رضا ٭ منی دو بوبغه کوردون بوکیجه کیپه
کیدودم ٭ که دو غرانور جکریم تللوری قرار رضا ٭ طعام زهر بهم بیر زمان تو تا قیودام ٭ وداع
ایدون جکریم اودلا شوب یانار رضا ٭ سنزون جمالیزی کوردوم وداع ایدوب کیدودم ٭ اوزیزه صبر
ایدون هر زمان شعار رضا ٭ جناب معصومه عرض کرد جان ای غریب خانه و وطن خود دل ما را کباب
و چشم ما را پر آب نمودی خلاصه ایشان را مامور بر صبر و تحمل کرده و وداع نموده عازم بغداد شده سبب
کوید زمان اندکی گذشت ناگاه دیدم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام با قرار سابق در زندان است و
زنجیرها در دست و پاها ایش است و در مصلای خود مشغول عبادت شده پس دم بدم مرض آن بزرکوار شدت
کرد تا سه روز روز سیم سر بزانوی غم نهاده میگفت **نظم** که ای طبیب کجایی که دیده در دام ٭ مکر
نیامده پیش تو قاصد ام ٭ بیا بر کلشن من سر لاله داغم کن ٭ نظر به باغ غم آباد صد هزار دم کن ٭ بیا
بیا که کرم از دل تو باز کنی ٭ بیا بیا که به نعش پدر نماز کنی ٭ پس به سبب فرمود که چنین میدانم که امروز
متوجه باغ جنان باشم و ابن شاهك چنین میداند که مرا غسل داده نماز خواهد کذارد و اما امام را بجز
امام کسی دیکر غسل و نماز نخواهد کرد و بروایت مشهور فرمود مسیب طشتی حاضر کن چون حاضر شد قی
فرمود و پاره های جکرش از شدت زهر بر طشت افتاده احوالش زیاده پریشان و علامات احتضار نمودار
شد مسیب کوید در آنحال نظر کردم دیدم جوان عربی با عمامه ژولیده نالد و کریه میکند و میکوید این ابی
الغریب الشهید المسموم یعنی در کجاست پدر غریب و بزهر جفا شهید من پس به او گفتم ای جوان همه
درها بسته بود تو چکونه راه یافته داخل شدی جواب داد **نظم** منم چون معدن سر الهی ٭ بما
داده علوم هرچه خواهی ٭ بما ظاهر شود اسرار هر راز ٭ در بسته بروی ما شود باز ٭ عرض کردم نام
مبارك خود را بمن بفرما فرمود منم ثامن ائمه هدی علی ابن موسی الرضا پس داخل حجره شده پدر را در آن
حال پریشان دیده لب برلب پدر نهاده و جبین نورانیش را بوسه میداد و میکریست **نظم** نهاد لب
برلب آن غریب دل پرخون ٭ که تا ز فیض لبش زهر را کشد بیرون ٭ چو بوسه داد لبش را آتش سوز
جکر ٭ نمود چاره تلخی زهر را به شکر ٭ و امام موسی کاظم علیه السلام فرزند خویش را بر آغوش
کشیده و ودایع ولایت و امامت را تسلیم او نموده آماده جان دادن کردیده و بتقریب ناظم کویا زبان
حالیله بوبور دی **نظم ترکی** کلا ای منی غریبه اولان یاوریم رضا ٭ کور بو غریبه بولوم اوزاقلو
کوزلریم رضا ٭ کل تا سنه وصیت ایدوم عمر قوور تاروور ٭ اسراولده کوکولده اولان سوزلریم رضا ٭
معصومه یه سول که آتان اولدی زهردن ٭ کوز تکمه سن یولا او ملك منظریم رضا ٭ سن سن وصی
خلیفه منه امر حقلن ٭ و بر غسل قیل نماز منه انور بیم رضا ٭ **جواب امام رضا علیه السلام**

نظم ترکی

نظم ترکی

فغان خود

ص ٣

فرمایشون قبول ایلدیم مهربان بابا ٭ زهر ستملر یا غربی لولان لحظه قان بابا ٭ تا وار دنیا عزاوی
دو توب آغلارام سنه ٭ ای حبس خانه ایچره و یرن خسته جان بابا ٭ مدتدی کوز تکوب
یولیوا بی نوا قیزون ٭ کوز یاشلی بیند آغلیا و لار نوحه خوان بابا ٭ سوز جکرله دیده تر و حشت
خبر ٭ اول مضطره بنجه آپاروم ارمغان بابا ٭ و کاتب بتقریر ناظم در آنحال با پدر خود چنین بسوز
و جواب حالیه نمود که ای پدر غریب **نظم** چه طور ی در غریبه کفت خوارم ٭ غریبم جز
تو غمخواری ندارم ٭ بکفتا آرزوی در دلت هست ٭ بکفتا آرزویم را اجل بست ٭ بکفتا در دل
و جانت تب از چیست ٭ بکفتا سوزش زهرات تب نیست ٭ بکفتا شب که افروزد چراغت ٭
بکفتا آتشی از سوز داغت ٭ بکفتا چیست دیکر انتظارت ٭ بکفتا سکینم جان انتظارت پس فرمود
یا ولدی استودعك الله یعنی فرمود ای پسر مسافر سفر آخرت شدم و ترا بخدا میسپارم و بروایت
مشهور بین الرائین فرمود نور دیده منتظر اجداد طاهره ام **نظم ترکی** اولوم ما بیدی چون
شاه لافتی کلدی جك ٭ قلجلانان باشی مسجده مرتضی کلدی جك ٭ ایچن منیم کیمی زهر جفا امام
حسن ٭ جکرلری توکولن طشته مجتبی کلدی جك ٭ علی اکبر و عباس و قاسمی کوتوروب ٭ سوسوز
باشی کسلن شاه کربلا کلدی جك ٭ ویروب بیدی وعده قاپوسی یانان آتام زهرا ٭ کوزیمی یاغلاما قا
خیر النسا کلدی جك ٭ مسیب دیور کوردوم آقا کلدی شهادت دیوب روح پرفتوح آشیان قدس
پرواز ایدوب تمام اولدی اما بر عورتون نوحه و ناله صدا بی بلند اولوب بیله سوزش و تاثیر بی
وار که ذرات وجود بی سوز کداز سا لورد کاتها بتقریر ناظم دیور **ر و بلیت ترکی** که ای فوتان
مبنی غالمدم یا غربی قان بالاوای ٭ غریب او لکه غربت دار او لان بالاوای ٭ آیاقی کونده لو
خان تا پیشوران قوری یرده ٭ شهید زهر جفا موسی جهان بابا وای ٭ مسیب دیور امام رضا ع
او زالیله او بزرکوار ه غسل و یروب حنوط و کفن ایدوب نماز قیلوب وداع ایلیوب منیم نظریمدن
غایب اولدی پس هارون ملعون خبر دار اولوب ابن شاهك ملعون را حکم کرد که متوجه غسل و کفن
و حنوط و نماز آنحضرت باشد پس آن ملعون در ظاهر مباشر این امور بود ولیکن بخدا قسم که من میدیدم
که دست آن ملعون اصلا به بدن آن بزرکوار نمیرسید اما در ظاهر چنان مینمود که ابن شاهك او را غسل
و حنوط و کفن و نماز میکند پس آن بزرکوار در زندان شهید شده بود و چند روز جسد مبارکش
را در کنار جسر کذاشته بودند و بعد از چند روز به حکم هارون ملعون چهار نفر حمال جنازه آن
آن زینت عرش برو ردکار را چون غریبان بیکس و ذلیلانه و خوار برداشته عازم قبرستان شدند
و سلیمان که از بنی اعمام هارون سید بن بود خبر دار شده دانست که آن جنازه امام موسی کاظم علیه
السلام است و به روایتی در بالای قصر خود بود که ناگاه دید چند نفر جنازه را ذلیلانه میبرند
پرسید جنازه کیست گفتند جنازه موسی ابن جعفر حکم کرد تا غلامانش جنازه را از ایشان کرفتند
و به حرم خانه خود برده حرم و زنان و کنیزان خود را امر نمود که آن غریب را چون جنازه بزرکان
عرب نوحه و ناله و کریه بسیار نمودند و حکم نمود جمیع غلامان خود را لباس سیاه پوشیدند
و خود هم کریبان چاك و سرو پا برهنه وا اماما وا مظلوما وا غریبا کویان با عزت و جلال دوباره

نظم ترکی

رو بیت ترکی

جنازه

شهادت امام موسی کاظم ع

جنازهٔ او را غسل داده وحنوط نموده وکفن پر قیمتی که مخصوص خودش بود ویکهزار و پانصد
اشرفی وبروایتی دو هزار و پانصد اشرفی قیمتش بود بر آن بزرگوار کفن کرده و نماز خوانده با جمعیت
بسیار باگریه و آه وزاری تشییع نموده در مقابر قریش آن بزرگوار را مدفون ساخته وبه هارون لعن
وطعن نمودند ودر وقت تشییع جنازه سلیمان بآواز بلند ندا میکرد که ایها الناس هر که میخواهد
نظر نماید بر جنازهٔ طیب وطاهر نظر کند به جنازهٔ این بزرگوار غریب که از سلالهٔ اطهار حضرت
رسول مختار وائمهٔ ابرار واطهار است ای عزاداران اگرچه امام موسی کاظم علیه السلام مدت
هفت سال وبروایتی ده سال در ولایت غربت محبوس ماند وبزهر جفا در گوشهٔ حجرهٔ غربت
وفات کرد لیکن مثل سلیمان شیعهٔ غیوری یافت شد وبعزت واحترام دفنش کرد وسر کفنش
پوشانیدند کفن سندی وکفن سلیمان وکفن امام رضا علیه السلام آه از مصیبت غریبی که
نعش پاره پارهٔ بی سرش در روی خاک گرم کربلا بروایتی سه روز وسه شب وبروایت دیگر ده
روز وده شب عریان ماند غسلش از خون جراحات بدنش شد وحنوطش از خاک گرم کربلا
گردید وکفنش از پرتو شعاع آفتاب وکفن دیگرش همان پیراهن کهنه بود که در وداع باتیغ خود
پاره پاره وسوراخ سوراخش کرده پوشیده بود وچهار هزار زخم نیزه بر او رسیده بود بغیر از تیر و
خنجر مع ذلک آن را نیز بیرون کرده بدن مجروحش را عریان گذاشتند وکفن دیگرش گرد وغبار صحرای
کربلا شده وتابوتش نیزه های خطی دشمنان گردید ونوحه ونالهکنانش مرغان هوا واهوان صحرا
شدند آن مظلوم وغریب الغربا گوشوارهٔ عرش خدا امام حسین علیه السلام بود الا لعنة
الله علی القوم الظالمین بنابروایت انوار المجالس ذکر خروس در بانگ کردنش اینست
که میگوید ای غافلان خدا را یاد کنید وبیدار وهوشیار باشید وطاوس میگوید من بجهت دور بودن
از میان خلایق در راحت وآسایشم وهما میگوید ای دنیاداران هر قدر که عمر شما دراز باشد
عاقبت شما مرگست وهزاره میگوید لعنت خدا بر کسانیکه برسول خدا ایمان نیاورند وکبوتر
میگوید ای کاش این خلقان بر روی زمین نبودند وزاغ میگوید لعنت خدا بر کسیکه دنیا را
گرفته آخرت را ترک کند وکلنک گوید از مکر شیطان ایمن نباشید وکبک گوید ای غافلان کار
امروز را بفردا میفکنید وهدهد میگوید ای دنیاداران فریفتهٔ دنیا نشوید که بقائی ندارد وبط
میگوید از غیبت وحرام خود را نگاه دارید وعقاب میگوید که جمیع زنده ها را عاقبت مرگست ودائم
البقا ذات خداست وتذرو میگوید داد از دست فرزند آدم که به معصیت پروردگار گرفتارند وپرستو
میگوید هر کس در این دنیا بکسی رحم نکند خدا در آخرت بر او رحم نمیکند وجغد میگوید آبادان کنندگان
کجایند که از ایشان احدی نیست تا ببینید که چه سان خراب شده ودر کتاب حزن المؤمنین
وسایر کتب مقاتل روایت کرده اند که چون حضرت سید الشهداء جام شهادت را نوش فرمود ونعش
مجروح وخون آلود او در صحرای کربلا بی غسل وکفن در روی خاک کربلا ماند مرغ
سفیدی عبورش بکربلا افتاد تنهای شهیدان راه خدا را دید که مجروح وخون آلود بی مونس وانیس
افتاده اند خصوصا نعش مطهر ومنور جگر گوشهٔ رسول خدا را که دید افتاد وپر و بال خود را بخون

احوالات مرغ در کربلا وخون آلود کردن پر وبال

آلطیب واطهرش مالید ونالید بعد پرواز نموده بجائی رسید که در نهایت سبزی وخرمی بود درختان بسیار
وآبهای روان ومرغان فوج فوج در شاخهای درختان قرار گرفته با یکدیگر صحبت آب ودانه میکنند نغمه ها
ساز مینمایند آن مرغ سفید خون آلود بر آنها خطاب کرده گفت اتشتغلون بالملاهی وذکر الدنیا و
الحسین بارض کربلاء فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء ظامی مذبوح ودمه مسفوح ملقی علی
الارض جثته بلا راس ولا غسل ولا کفن یعنی آیا شما مشغول عیش وعشرت وذکر آب ودانه شده
اید وحال آنکه در این هوای گرم امام حسین را تشنه لب ذبح کرده بر روی خاک کربلا افکنده اند وخون
جراحات او جاری شده وسرش را از تن جدا نموده اند وبدنش بی غسل وبی کفن مانده علاوه بر این بدنه
مرضوض قد هشمته الخیول بحوافرها نعش پاره پارهٔ او را بسمهای اسبان دشمنان پایمال وخرد
خورد کرده اند وزواره وحوش القفار وحشیان صحراها فوج فوج بزیارت آن بدن بی سر میآیند
وناح علیه جن السهول والاوعار ونوحه وناله کننده ندارد وطایفهٔ جن وحیوانات صحراها و
آهوان بیابانها جمع شده برحال آن مظلوم میگریند ومینالند قد اضاء التراب من انواره وازهر الکون من
ازهاره تحقیق خاک کربلا از نورهای آن مظلوم منور وهوا روشن وشعشعانی گردیده از شکوفه های
او بعضی از شکوفه ها یعنی جراحات ابدان اولاد واخوان واصحاب او چون شکوفهٔ جراحتهای نعش علی اکبر ع
ولالهٔ حمرای حلقوم علی اصغر شیرخوار وای بر شما وخاک بر سر شما با چگونه در اینجا آرام گرفته نغمه سازی می
کنید چون مرغان آن سخنهای غم افزا را شنیدند حیران وهراسان پرواز نموده وارد قتلگاه کربلا شده شهدا را
چنانکه آن مرغ گفته بود دیدند در اطراف نعشهای شهدا حلقهٔ ماتم زده نوحه وناله وگریه نمودند خصوصا
در سر نعش عزیز فاطمه بسیار نوحه وناله کردند **نظم** یکی به بال نعش را زخون نمودی پاک ؛ یکی
ز داغ غش کردی سینه خود چاک ؛ یکی ز تابش خور باد میزدی به پرش ؛ که شاید از تف گرما خنک
شود جگرش ؛ یکی به دور تن پاره پاره اش گشتی ؛ یکی ز غصه عنقا رخولش را کشتی ؛ خلاصه
پر از گریه وزاری وناله وسوگواری پر وبال ومنقار خود شان را از خون آن مظلوم رنگین ساختند
به طرفی از اطراف عالم پرواز نمودند ودو مرغ خون آلود از جمله آنها یکی عازم نجف الاشرف گردید ودیگری
عازم مدینهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله گردید **نظم** دو مرغ رفت زخون حسین نامه بکف
یکی بسوی مدینه یکی بسوی نجف ؛ خبر دهند بجد وپدر زحال حسین ؛ که مطلع نشوند از غم و
ملال حسین ؛ آن مرغیکه به مدینه آمد رفت بر روضهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله چون بنوع
انسان گرد آمد بدر قدر متورش را شور میکرد وکان یرفرف والدم یتقاطر من جناحیه وهو یقول
یعنی آن مرغ پرواز میکرد به اطراف قبر مطهر وخون مظلوم کربلا از پرهایش قطره قطره ریخته میشد ومی
گفت یا اهل یثرب لا مقام لکم بها ؛ قتل الحسین وادمعی مدرار یعنی ای اهل مدینه
وقت قرار گرفتن شما در مدینه نیست چونکه امام حسین ع را شهید کرده اند واشک چشم من بمانند غریب
مظلوم چون باران ریخته میشود والجسم منه بکربلاء مضرج ؛ والراس منه علی القناة
یدار یعنی جسم پاره پارهٔ او را خون آلوده در کربلا بر روی خاک انداخته اند وسرش را بریده وبر نیزه
زده در صحراها وشهرها میگردانند **نظم** کشته شد در کربلا اهل مدینه شاه دین ؛ آن حسین

خبر آوردن مرغ بمدینه

تشنه لب نعشش فتاده بر زمین ٭ گشت از سوز عطش وحش دوان سوی بهشت ٭ نامه از خون
خود بر صفحه بال برنوشت ٭ بعد از آن پرواز نموده در نخلستانی در شاخه درختی نشسته و هم چنان خون از
از پرهای او متقاطر بود و بصدای بلند مینالید و میگریست بروایت کتاب روضة الشهداء آن نخلستان
از مرد یهودی بود و دختری داشت بسیار جمیله و مرغوبه و به مرضی گرفتار شده بود و در آن مرض علتهای
گوناگون بر او عارض شده بود که زمین گیر و کور و کر و مفلوج شده بود پدرش از علاجش عاجز شده
بعنوان تغییر آب و هوا او را بآن نخلستان آورده بود و خودش جهة مهمی به شهر رفته بود و شب ممکن نشد که
به باغ مراجعت کند دخترش شب از خوف و ترس بخواب نرفت چون پاسی از شب گذشت آواز ناله حزین
دلسوز مرغی بگوش دختر رسید چنانکه دلش بی قرار گردید پس آن علیله را بیقرار شده با زحمت بسیار افتاده
و خیزان خود را بزیر درختی که مرغ در شاخه او ناله و زاری میکرد رسانید و سر بالا کرده گفت **بیت**
طایرا گویا توهم از آشیان دوری چو من ٭ از سلامت دوری هم از عیش مهجوری چو من ٭ گوییا از
فرقت دلبند خود دل خسته ٭ یا ز دور گردش ایام و غم کوری چو من ٭ مرویست که در آن حال یکقطره
خون از بال آن مرغ بچشم دختر چکید چشمش بینا و روشن شد چشم دیگرش را بالا کرد یکقطره هم بچشم
دیگرش چکید آن هم روشن گردید پس یک یک اعضای علیله اش بزیر مرغ گرفت قطرات خون چکید کو
همه اعضایش صحیح و سالم گردید چون صبح شد یهودی به نخلستان آمده نگاه کرد و بهر طرف نظر انداخت
دختر علیله خود را ندیده ناگاه چشمش بر دختر جمیله خوش رفتاری افتاد که در باغ خرامان خرامان
میگردد از وی پرسید که دختر علیله زمین گیری در این باغ بود هیچ از او خبر داری دختر شکفته و خندان
بابش فرا جواب داد **مثنوی** ای پدر بالله منم آن دختر بیمار تو ٭ کز غم رفتی بگردون آه آتشبار
تو ٭ بخت خوابیده ام بیدار شد امشب زخواب ٭ بر سرم این طالعم تابید تا گه آفتاب ٭ بخت گوی
چشم کور و دیده اقبال کور ٭ تا گمان با جمله کور و بینا شدم لبریز نور ٭ منم آن دختر بیمار زار تو
منم پرورده دوش کنار تو ٭ منم آن عاجز و بی دست و پایی ٭ که راهم را نمیبردم بجایی ٭ خدا اکنون الطاف
خود با کام من کرد ٭ بهر خوبی تنم صحت بجز من کرد ٭ **یهودی** از شنیدن این سخن بیهوش افتاد
چون بهوش آمد تفصیل احوالات را پرسید دختر ماجری را حکایت نقل کرد پس هر دو آمدند بزیر
همان درخت که مرغ نشسته بود یهودی سر بالا کرد مرغ خون آلودی دید که همه بالش گویا از سنان ظلم
ظالمان شکسته و بوی عطر از مشک و عنبر آن و میآید قال الیهودی ایها الطیر اسئلک بالذی
خلقک ان تکلمنی باذن الله یهودی گفت ای مرغ سؤال میکنم از تو بحق آن خدایی که ترا خلق کرده
که سخن گوی با من باذن پروردگار خودت و خبر بدهی بمن که ما هذا الدم و ما جری بحالک ...
لقائلک که این چه خونست و چه احوالات بعرض رسید که دیدن تو دل مرا غمگین و بی تاب کرد **نظم**
اندر این بستان نوای مرغ نو احزان کیستی ٭ راست گو هدهد امرغ سلیمان کیستی ٭ طایر قدسی
که مینالی و یا روح الامین ٭ مرغ رضوانی تو یا که پیک رب العالمین ٭ از نگاه خون بالت میبرد
هوش از سرم ٭ وز شرار سوز آهت خون زند جوش از برم ٭ این معطر خون که اکنون میچکد از
بال تو ٭ من بقربان تو و این خون این احوال تو ٭ در آن حال قفل سکوت از زبان آن مرغ برداشته

احوالات مرغ که بمدینه خبر آورد

شد و بسوز وگداز کشف این راز کرده بزبان فصیح جواب داد و گفت ای مرد بدانکه من با جمعی از مرغان
در شاخه درختی را امید نموده بودیم ناگاه مرغ خون آلودی بر ما رسید و گفت ایها الطیور تاکلون
وتتنعمون والحسین فی ارض کربلا فی هذا الرمضاء ورأسه مقطوع من القفاء ومرفوع
علی القنا ونسائه سبایا و بناته عرایا پس ما خود را بکربلا رسانیدیم دیدیم که آن مظلوم بالب تشنه بر سر
بخاک افتاده غسله من دمه وکفنه الرمل وکافوره التراب وشیبه بدمه خضیب پس
بسیار نوحه و زاری بر جسد خون آلودش نموده و بال و پر خود را بخون آلوده هر یک بطرفی رفتیم و من به
مدینه آمده خبر شهادت او را آوردم و از برکت خون حسین ع دخترت شفا یافته گویا بزبان حال گفت
نظم من شکسته بال از تیر جفایم ای یهود ٭ مرغ نامه آور کرب و بلایم ای یهود ٭ کربلا را بی
چه باشد قتلگاه شاه دین ٭ خیمگاه اهل بیت سبط خیر المرسلین ٭ ای یهودی شد حسین فرزند
پیغمبر شهید ٭ در زمین کربلا لب تشنه با حکم یزید ٭ **قطعه** ... چون این سخنان دلسوز را
از مرغ شنید اندکی فکر کرده بر خیالش رسید اگر جد و پدر این حسین برحق و مقربان درگاه حق نبود
این کرامت و معجزه از خون فرزند ایشان ظهور نمیکرد پس متوجه طرف کربلا کرده گفت یا حسین
بیت ببخت از خون تو ای شه کشته بند کردم ٭ گرد از کفر و ضلالت رو بکوی ایمنم ٭ من
ز دین خود بری گشتم تو اکبر گواه ٭ خون پاک تو دلیلم گشته و بجود راه ٭ ... در گلشن ایمان ببال
دین تو ٭ من بقربان تو و این خون مشک آیین تو ٭ پس آن یهودی و دخترش با جمع کثیری بشرف اسلام
مشرف شدند و آن مرغ از آنجا پرواز کرده گویند که برد بوادی خانه پیغمبر قرار گرفته ... ناله کرد که
فاطمه دختر امام حسین علیه السلام خبردار شد و از حجره بیرون آمد چه دید **نظم** تشنه ...
بد بوادر مرغ خونین ٭ چو مرغ پیک بر خون پر و بال رنگینی ٭ شکسته بال و حزین و فکنده سر در پیش
به سوز سینه فشرده به سایه برخویش ٭ نشان دشت شهادت ز بال و پر میداد ٭ دلش ز حالت
لب تشنگان خبر میداد ٭ فاطمه از دیدن آن مرغ خون آلود مضطراب نموده با حالت پریشان
خود را بر پایه آن دیوار رسانیده با چشم گریان و دل سوزان آن مرغ پرسید **بیت** ...
زده خون کیست بر بالت ٭ چه روی داده که این گونه گشته احوالت ٭ ترا چه شد که چنین غرقه
خون سر و رویی ٭ که از تو میشنوم عطر و آشنا بویی ٭ مگر تو هم پدرت رفته است سوی سفر ٭
مگو ترا غذاب شده است خون جگر ٭ مگر تو هم زیرت قوم و اقربات جداست ٭ چو من دو چشم
تو در شاهراه کرب بلاست ٭ خیال میکنمت قاصد شهیدانی ٭ وگرنه پس تو چرا خون ز بال افشانی
ای مرغ ترا قسم میدهم بخدا به من بگو از کجا میآیی و چه خبر داری و این چه خونست و چرا چنین
نالانی **بیت** ز کربلا اگر آیی بگو بکن خبرم ٭ صریح و فاش که چونست حالت پدرم ٭ سکینه
هیچ خبر از من غریب گرفت ٭ خبر ز حال من زار و غم نصیب گرفت ٭ علی اکبر و عباس و قاسم چون
شد ٭ بده بمن خبری سوخت قلب من خون شد ٭ از ناله و زاری فاطمه قفل از زبان مرغ
برداشته شده در جواب آن گفت **بیت** درد کربلا سر بسته است اما قوت تقریر نیست ٭ خامه را در این
مصیبت قدرت تحریر نیست ٭ خواهم از هجران بگوییم دیده پر آب نیست ٭ درد دل خواهم بگویم تاب تو

تکلم نمودن مرغ با فاطمه

خبر دادن شهادت امام حسین را مرغ بفاطمه

اشتاب نیست ٭ در شهر ما نه عود و نه مشك و نه عنبر است ٭ از کربلا بیا بهم و این خون اکبر است ٭
فاطمه از شنیدن این سخنان دلش بی قرار و چشمانش اشکبار کردید و سیلاب اشك چون ابر بهار از دیده
جاری ساخت و رو بطرف کربلا کرده گفت پدر جان ٭ بیت ٭ کبوتری ز دیار رسیده خونین
بال ٭ ولی که بسته زبان را چه نوع تاب مقال ٭ ایا کبوتر پر خون گذشت نوبت من ٭ رسید
نوبت تو باز گو بمن تو سخن ٭ پس مرغ چه نوع جواب داد که فاطمه انشاء کرد که نعب الغراب
فقلت من تنعاه ویلك یا غراب ٭ قال الامام فقلت من قال الموفق بالصواب یعنی
خبر مرگ داد بمن مرغ پس من گفتم براو که خبر مرگ چه کس را میدهی گفت خبر مرگ امام را میدهم
گفتم کدام امام را میگوئی گفت ان امام را میگویم که موفق بصواب بود ان الحسین بکربلا بین
الاسنه والضراب فابکی الحسین بعبرة ترتجی الاله مع الثواب یعنی پس گریه کن ای فاطمه بر
حسین و امید ثواب از خدا داشته باش قلت الحسین گفتم به امام حسین کو بهر گم فقال لی حقا
لقد سکن التراب پس گفت براستی و صحت بدان که پدرت حسین شهید شده و در خاك ساکن کردیده
است ثم استقل بہ الجناح ولم یطق رد الجواب فبکیت مما حل من بعد الدعاء المستجاب یعنی
بعد از اینکه مرغ این خبر رسانید اثر را داد بالهایش سست شده از شدت غم بزمین افتاد و طاقت
جواب گفتنش نماند پس من از حالت پریشان او بگریه در آمدم و آن دعا که جهت رسیدن خبر از پدرم
روز و شب میکردم چنین مستجاب شد که این مرغ خبر شهادت بمن داد و در روایت است که ان مرغ
بزبان حالی خود بفاطمه میگفت نظم چه احتیاج که گویم رسول را چه دیار ٭ که خون بال و
پرم شرح غم کند اظهار ٭ ز سر گذشت شهیدان چه سان دهم خبرت ٭ که درد بار بلا کشته کشته
شد پدرت ٭ علی اکبرت از صدر زین فتاده بخاك ٭ تنش ز خنجر و تیغ و سنان شده صد چاك
بریده گشت دو دست عموی تو عباس ٭ بماتمش شده اهل جهان سیاه لباس ٭ اگر ز محنت
قاسم بگویمت حالی ٭ که در عروسی او بود جای تو خالی ٭ امان که قامت قاسم به تیغ ظلم شکست
بدستهای خود از خون خود حنا بربست ٭ سکینه بود بیاد تو وقت دامادی ٭ که جای فاطمه
خالیست اندر این شادی ٭ برای آب نمود العطش سکینه تو ٭ نهاد داغ و فاتش فلك بسینه
تو ٭ امان ز محنت کلثوم و زینب و لیلا ٭ که شغل شان همه اه است و گریه و او یلا ٭ فتاده نعش
جوانان هاشمی بی سر ٭ نه مونسی نه انیسی نه مادر و خواهر ٭ نکرد شان احدی بزم تعزیه بر پا
بغیر اهوی صحرا و طائران هوا ٭ نه قبر کن و نه غسل و نماز نه تابوت ٭ مکر و سوله لهذا باملائك الملكوت
فاطمه این مصیبتها را که شنید فریاد والبا و اغماه و احاه و اعشیرتاه کشید الغرض کریست که بیهوش افتاد و
چون بهوش آمد مقنعه را از سر کشید و گریبان را چاك نمود و گفت ٭ بیت ٭ شوم فدای تو ای
باب بیکس و نادم ٭ ز هجر روی تو از گریه ماتم زادم ٭ رسید وقت که عازم بکربلا شوم
ز سوز آه فدای پدر فدات شوم ٭ چون این خبر به منافقان مدینه رسید گفتند در خون
حسین سحر و جادوی ال محمد را تازه میکنند از آمدن مرغ خبر وفات پدر و مهد تا آنکه داغ
صحیح و واضح شد که در همان روز آن بزرگوار با یاران و انصار شهید شده بودند الا لعنة الله الخ

در فضیلت زیارت امام رضا ع

در بیان مجملی از فضیلت زیارت امام رضا ع در کتاب حزن المؤمنین از حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام روایت کرده در صفحه سیصد و نود و دو و هم آن که امام موسی کاظم علیه
السلام فرمود هر که زیارت کند قبر فرزندم را در طوس ثواب هفتاد حج مقبول در نامه عملش ثبت میشود
عرض کردند بر بلند زیارتش ثواب هفتاد حج مقبول فرمود هفتاد هزار حج مقبول و ایضا فرمود هر که زیارت
کند فرزندم را یا شبی در نزد ما بسر برد چنان است که خدا را زیارت کرده باشد در عرش و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کشته خواهد شد پاره تن من در خراسان هر که زیارت کند او را
در آن زمین و عارف بحق او باشد بگیرم دست او را داخل بهشت کنم اگر از اهل کبایر باشد چون معنی
معرفت را از انجناب سؤال نمودند فرمود او را امام و اجب الاطاعة و شهید گذشته داند و در حال
شناسایی او را زیارت کند که خدا ثواب هفتاد شهید بر این و داده شود از آن شهدا یکه در برابر
رسول خدا شهید شده باشد و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام سؤال کردند که ایا زیارت
پدرت در طوس افضل است یا زیارت جدت حسین علیه السلام در کربلا فرمود زیارت پدرم بجهة
آنکه جدم حسین علیه السلام را همه کس زیارت میکند اما پدرم را زیارت نمیکنند مگر از خواص شیعه
و مصنف کتاب حزن المؤمنین شیخ محمد علی ابن شیخ موسی ابن شیخ جعفر ابن شیخ محمود نجفی در
همین کتاب در ذیل این حدیث منسوب است که شخصی از صلحا در عالم رؤیا بخدمت رسول خدا صلی الله
علیه و اله رسید و از انجناب پرسید که کدام یك از اولاد شما را زیارت کنیم فرمود بعضی از اولاد مرا
بزهر شهید کرده اند و بعضی را بخنجر ان مرد عرض کرد چون قبور ظاهره ایشان متفرق اند که دام را زیارت
کنیم فرمود هر کدام که بتو نزدیك است و در غربت مدفون است راوی میگوید عرض کردم حضرت امام
رضا را میفرمایی فرمود بگو صلوات الله علیه و اله ایضا در ان کتاب نوشته است که ابو نصر عبد
الرزاق میگوید که در ایام جوانی خویش از غلبه جهل و نادانی زوار امام رضا علیه السلام را اذیت و آزار
میرسانیدم روزی به شکار آهو معجزه رفتم آهوی بنظرم رسید سگ شکاری خود را بجانب آن آهو
روان کردم آهو فرار کرد و سگ به عقبش او میرفت آهو پناه به روضه مبارکه امام رضا علیه السلام برد
و در انجا دیواری بود سگ در نزد آن دیوار ایستاد تا اینکه من رسیدم و از اسب پیاده شده نزدیك
دیوار رفتم سوراخ دیدم که آهو از آن داخل صحن شده بود من به سوراخ نگاه کرده شکل آهو را دیدم
و هر چند جستجو کردم آهو را نیافتم پس از این مطلب متنبه شدم و نذر کردم که دیگر بر زوار آن بزرگوار
متعرض نشوم بلکه در هر جا زوار آنحضرت را احترام و اعانت نمایم و بعد از این مقدمه هر نوع کار دشوار
که بمن رو میداد به صاحب آن قبر شریف پناه برده ملتجی میشدم فرج حاصل میشد و مرا تا آنحال اولاد
نمیشد ملتجی به صاحب آن قبر شدم خدا اولاد ذکوری از برکت آن حضرت بمن کرامت فرمود چون بحد
رشد رسید وفات کرد باز بر آنحضرت ملتجی شده عرض کردم حاجت اولاد دیگری خدا کرامت فرمود
فاضل مجلسی رحمه الله در کتاب جلاء العیون بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که هیچ یك از ما اهلبیت نیست مگر آنکه به تیغ کشته شود و یا شهید
میشود باز هم عرض کردند یا ابن رسول الله که ترا شهید میکند فرمود بدترین خلق خدا مرا شهید خواهد

کرد با زهر در حالتیکه از یاران و وطن دور خواهد کرد و در زمین غربت مرا دفن خواهد نمود پس
هر کس در آن غربت قبر مرا زیارت کند حقتعالی عز وصد هزار شهید وصد هزار صدیق وصد هزار حج کننده
وعمره کننده وصد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در زمره ما محشور شود و در درجات عالیه بهشت
رفیق ما شود **ایضاً فاضل مجلسی ره** بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
از پسرم موسی فرزندی بهم خواهد رسید که نامش موافق نام امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و
او را بسوی خراسان میبرند و در آنجا بزهر شهید کنند و در غربت او را مدفون سازند هر کس او را زیارت
کند و عارف بحق او باشد حقتعالی عطا کند به او مزد آنکسانرا که پیش از فتح مکه در راه خدا جان و مال
خود را بذل کردند **ایضاً مجلسی مرحوم** در همان کتاب بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت کرده که آنحضرت فرمود مردی از فرزندان من در زمین خراسان بزهر جفا وستم شهید خواهد
شد که نام او موافق نام من ونام پدرش موافق نام حضرت موسی ابن عمران میباشد هر کس او را در آن
غربت زیارت کند حقتعالی گناهان گذشته وآینده او را بیامرزد اگر چه بعدد ستارهای آسمان و قطرات
باران باشد **وبنا بروایت مجلسی مرحوم** در کتاب جلاء العیون اسم شریف آنحضرت علی وکنیه
او ابو الحسن ومشهورترین القابش رضا است و پدر عالیمقدار آنحضرت موسی ابن جعفر و مادرش طاهره
نام داشت و در ایام رضاع امام رضا علیه السلام روزی طاهره گفت برای این فرزند که احتیاج دارم بکمک
بهم رسانید تا مرا در شیر دادن این مولود مبارک یاری کند گفتند مگر شیر خود کفایت نمیکند گفت دروغ نمی
توانم گفت بخدا سوگند که شیر من کم نیست ولیکن نمازهای مستحبه واوراد واذکار یکه همیشه معتاد ام
وبعمل میآوردم در حال شیر دادن این مولود کرامی از آنها باز مانده ام وکم عمل میآورم بر این جهة بخود
معاون میخواهم که نماز سنتی واوراد از من فوت نشود چونکه حضرت امام رضا علیه السلام بسیار شیر میل
میفرمود در طفولیت **ومجلسی مرحوم** از ابن بابویه روایت میکند بسند معتبر که ولادت موفور
السعادت آنجناب در مدینه در روز پنجشنبه یا نزدهم ربیع الاول در سال صد وپنجاه وسیم هجرت که
از وفات حضرت صادق علیه السلام پنجاه سال منقضی شده بود وبسند دیگر از والده ماجده آنحضرت
روایت کرده که گفت چون حامله شدم بفرزند بزرگوار خود به هیچ وجه ثقل حمل در خود ندیدم وچون
بخواب میرفتم صدای تسبیح وتهلیل وتحمید خدا را از شکم خود میشنیدم خائف وترسان میشدم چون
بیدار میکردید مدم صدائی نمیشنیدم چون آن فرزند متولد شد دستهای خود را بر زمین گذاشت وسر خود را
بطرف آسمان افراشته لبهای خود را حرکت داده سخنی میگفت که من نفهمیدم ودر آن ساعت حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام بنزد من آمده وفرمود گوارا باد ترا این کرامت خدا پس من آن مولود را بجامه
سفیدی پیچیده بآنحضرت دادم در گوش راستش اذان نماز ودر گوش چپش اقامه خواند وآب فرات
طلبیده وکامش را با آن برداشت بعد بمن داده فرمود بگیر این مولود را که بقیة خدا است در زمین
وحجت خدا است بعد از من **وابن بابویه** از محمد نامی روایت کرده که از امام موسی کاظم علیه السلام
شنیدم که فرمود در روزیکه امام رضا علیه السلام متولد شد این فرزند من طیب وطاهر وپاکیزه و
ختنه کرده شده متولد شد وجمیع ائمه ع هم چنین متولد میکردند ولیکن ما جهة متابعت سنت

تیغ بر محل ختنه بر میکردانیم **وبنا** به نوشتن مجلسی مرحوم اشهر تاریخ شهادت امام رضا علیه السلام
آنست که در ماه صفر سال دویست وسیم هجرت واقع شده وبعضی از علما در آخر ماه گفته است
ومدت عمر شریف آنحضرت بنا بروایت ابن بابویه که مجلسی مرحوم ذکر نمود چهل ونه سال وشش ماه
بود و با پدر بزرگوار خود بیست ونه سال ودو ماه زنده کانی کرد وایام امامتش بیست سال چهار ماه بود و
لعنة الله علی قاتلیه وظالمیه

واما کیفیت شهادت آن حضرت پس با زبان ترکی نوشته میشود

ای عندلیب باغ مصیبت نوا ایله کل ۞ فصل وبهار تعزیه دور راه وا ایله کل ۞ جن وبشر تمام کویلر
لباس غم ۞ ناله ایدوب عزاینه امام رضا یه کل ۞ اولدی بلای غربته چون مبتلا رضا ۞
سوز جگرله عالمه سالدی نوا رضا ۞ مشغول اولوب عبادته خلوتکوروب یرین ۞ ایلردی گریه
فاطمه ماسوی رضا ۞ گاهی ایدوب تلاوت قران گهی نماز ۞ غربت مکاننده اکا همدم اولوردغا رضا ۞
کعبه ایدوب مقامنی زمزم سرشکنی ۞ مشعر ایدوب مکاننی مروه صفا رضا ۞ گاهی سالاردی یاده
اوغربده جدینی ۞ تعقیبنی ایلردی حسینه بکا رضا ۞ که تربت حسینی کوروب سجده گاهده ۞
ایلردی یاد قتلگه کربلا رضا ۞ عطر حسین یتنده دماغینه هر زمان ۞ ایلردی سوز قلبله آه ونوا
رضا ۞ گاهی ایدوب نظاره مجسم خرابه ۞ بیمار دل شکسته زین العبا رضا ۞ حسرتله خرابه بالش
اولوب خاک بستری ۞ هردن چکردی ناله وداد لکا رضا ۞ که یاد ایدوب مدینه ده اهل وعیالینی
سویلردی سوز قلبله واغربتا رضا ۞ هر دم ایدنده کوکلنه زهر فراق اثر ۞ سوزش ایدردی
قلبی چو زهر جفا رضا ۞ تا واردی عمر شیدا انشا ایلردی خیل ۞ شاید جزا کوچه اولا سندن رضا رضا
بنا بروایت حزن المؤمنین چون خلافت مامون ملعون به انتقام یتشدی اطراف و
اکناف ولایات یمن وحجازده غبار فتنه وآشوب بلند اولوب بعضی سادات طمع خلافه فیلیه علم مخالفت
مامون بی ایمانه بلند ایلدیلر بوجهتلر او بدبینه یتشوب اوز وزیری فضل ایله مصلحت ومشورت
ایدوب حفظ دولتدن اوتری صلاح کوردی بلکه کرک امام رضانی مدینه دن کتوروب اوز یوه ولیعهد و
قایمقام ایدهسن تا اینکه سادات لر بو جهتدن دوشه لر وعلما وجماعت مسلمین امام رضانی مایل ملک
ودولت وحکومت کوروب او بزرکواردن روکردان وبی میل اولسونلر پس مامون بی دین بو مرام او بزرکوار
یازوب تاکید وتهدید تمام ایلدی حضوره الستیوب پس مامون بی دین بر نامه رجا ابن ضحاک ظالم
ایدوب وبر جمع خدا نشناس منافق لردن اونا همراه ایدوب محکم فرمان ویردی که هر نوع علی ممکن ایسه بو لسراو
جنابی جدینون جوارندن آیروب طوس کتوروب ایلکه او ملعونلر نامه نی امام رضا علیه السلام
یتشدی مضمون نامه دن مطلع اولوب یقین ایلدی که بو نامه قتلدی و او نامه لرون متلبلی که اهل
کوفه دن جدی امام حسین علیه السلام یتشدی او جناب لا بد لا علاج قالوب قصد وداعیله روضه
رسول خدایه مشرف اولوب نهایت سوزلکه زیله جدینی زیارت وواداع ایدوب چوج اغلادی داوبی
دبور کوردیم امام رضا علیه السلام روضه دن پریشان حالیله اغلیا اغلیا چخدی کعبه روضه فاضل
اولوب رقت شدیدله جدینی وداع ایلدی تا اینکه اوج مرتبه داخل اولدی اغلار کوزیله جدینی وداع

شهادت امام رضا علیه السلام

ص ۱۲ ۴

ایلدی ومنه التفات ایدوب بویوردی ای شخص منی دو بونجه کورکه بوندن صوڭرا منی بو ده سنه ده کوره
جکسن فانی اخرج من جوار جدی واموت فی غربة وادفن فی جنب هارون یعنی بنی سنک من
جدمڭ جوارندن کنار اولورم وغربتده ولایتده شهید اولوب هارون ملعونڭ یاننده مدفون اولا
جاقم خلاصه حضرت اوزده الخانه سنه داخل اولوب اهل وعیالیله وداع ایدوب بو وابت مجلسی مرحوم
بو بوردیکه منیم حالم حالتمده مشرقن بر دو توب اغلیوبکه من بو سفرده زهر جفا ایله شهید اولورم اوقتده
سز منیم یا نیمده اولمیا جاقسوز اهل بیت حضرتڭ بو سوزی اشتدکده بیله شور اغلاشدیلار که تقریره
کلمز واو کوننڭ مثلی اولدیکه امام حسین علیه السلام مدینه‌دن کوچ بویوردی جناب معصومه
قولادین سالدی حضرتڭ بو بیته شدت تمامیله اغلادیکه انهادیوردی قطعه ز رفتن تو بطوس
ای عزیز خواهر داد ؛ که هست چون باب سفر جانب بغداد ؛ زکردش فلک ای اسمان مهر و وفا ؛
زجور چرخ ستمکار ای امام رضا ؛ کهی بر کوه ووزاری زجور هارونم ؛ کهی به نالوافغان زظلم مامونم
امام رضا علیه السلامڭ خدمتلرینده‌ن بر نفر روایت ایدورکه بر کیجه من حضرتڭ روضه سنده قراولده
کیجه نوبت بکلر ایدم قندهاره کوردم ضریح مقدسدن چخدی اکتده عبا و ایاقنده نعلین الیشورکناره الشریفیله
سونمڭ سلام ایدوب عرض ایلدیم سنه فدا اولوم کیجه‌نڭ بو وقتنده یا الفوز فا الشریف ایاروسن بیوردی
بو کیجه کربلا به کیتمشدیم جدیم امام حسینڭ روضه سنده جدیمی زیارت ایدوب مشغول صحبت ایدیم که ناکاه
بو بوردی اوغلم علی اکبر قرداشم عباس زوار یمزه سلام تپه سینه بتشدیلر کیدون اولاری پیشواز
ایدون ایلکه اولار کیتدیلر منده متوجه اولوب بیوردی اوغلم رضا سنده زوارلرمزه سلام تپه سنه
یتشوللر سنده کیت زوارلری پیشواز ایله پس منده کیتدم اوزوزارلرمڭ پیشوازینه همان خادم دیوب
کوردم اول بزرکوار ایاقلاریندان نعلین لرینی چخاردی بنا ایلدی پیاده کتمکه من عرض ایلدیم سنه فدا
اولوم نیچون پیاده کیدورسن اخرسن دنیا واخرت پادشاهی سن اوندن ایاقلارڭ قابار اولار روحا
خاشاک یا تار تار احتیا اولارسان بیوردی چونکه منیم زوارم پیاده کلورلر ایستدم اولرایله شریک اولوم
پیاده پیشوازلرینه کیتمکه **خلاصه** اول بزرکوار سوزدلی الش یاریله عازم سفر طوس اولدی و عرضه
معجزات وکرامات اوجنابدن صادر اولوردی و بعیه نفر منشی‌لر دفترلره ثبت وضبط ایدوردیلر اوجمله‌دن
قراه حرانده اهویه ضامن اولوب حرکت ایلدی که یا لا لار به سوط وبر وبه مراجعت ایدنده مبتلا دستیه
اولوب اهوی ازاد ایلدی پس او بزرکوار مرو وارد اولوب مامون ملعون بنابر ظاهر چوخ اعزاز واکرام
اوحضرتڭ خصوصنده عمله کتوروب تاانکه جبرا وقهرا اوجنابی اوزینه ولیعهد ایلدی وحضرت بعضی شرطیله
قبول ایلدی اول کیکه حضرته بیعت ایلدی مامونڭ اوغلی عباس اولدی اوندان صوڭرا سایر اعیان
ارکان دولت وعلما وسادات کلا بیعت ایلدیلر واوجنابڭ الثی ومعجزات باهرات سیله که ظاهر اولوردی
کوندن کونه توجه ایدوردی خلقڭ اخلاصی وارادتی بو حالتنی او جنابه اوتوردی مامون ملعون کوردیکه
اوز تدبیری عکسینه تاثیر ایلیور آتش عناد وعداوت کانونی سینه سنده الاف الاف شعله ور اولوب بو خیاله دوشدی
که او بزرکواری شهید ایلسون بر کون صبح وقتی ابن دعبله او توز نفر جلاد خونخوار ایله کوندردیکه هر حالده
اولسا هاموسی بردن ایچری قلجلار ایله اوجنابی پاره پاره ایدوب واولکیندن درست خواهر جمع اولوبلر

ملعون

در بیان شهادت امام رضا ع

ص ۱۳ ۴

ملعون ایچون حرص سولرلر اوملعونلار بو وقت او بزرکواره ملاقات ایلدیلر کرد رخت خواب ایچنده ایدی
الا قلیجه هاموسی توکولوب کاردی یارالار اوجنابه یتوردیلر بر تو علی که اولار یقین ایلدیلر که بو قدر یارالار ایله
اوجناب قطعا شهید اولدی کلوب مامونه خبر ویردیلر اومامون خیلدار ایله اوزینی عزادار لباسیله ملبس
ایدوب برجمع اعیان واشراف ایله بعزم تشییع جنازه او بزرکوارڭ حجره سینه کتدیلر بیش از دخول کوردیلر او
جنابڭ مناجات صداسی کلور وکانه بنظم بو ناظم بو بوروردی **قطعه** ای من غریبی دیده به جگرتان ایدن
فلک ؛ غربت مکانه اخانه سی ویران ایدن فلک ؛ بی مونس وحید غریب عیال سز ؛ زهر جفا ومحنته
مهمان ایدن فلک ؛ اوغلوم تقیمی ترب ازامت نظر قویان ؛ یا الفوز منی غریب خراسان ایدن فلک ؛
کردشلرڭ دن اولدی عیالیم عنده وچاره ؛ ای اهلبیت جدیمی کریان ایدن فلک ؛ اهل جفا مرادیجه
دوراپله سون وبی ؛ اهل وفایه عرصه‌یه زندان ایدن فلک ؛ قویدوڭ منی عیالیمه حسرت اولدی
زمان ؛ کوز یاشلی سینه داغلی پریشان ایدن فلک ؛ پس حضرتڭ لسانه خالی اوملعونه بو ایه نی بیان
بویوردیکه یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون **خلاصه**
مامون ملعون شرمنده وخجالتله مراجعت ایلیوب عداوت باطنیه‌سی شدت ایدوب اوجنابڭ قتلنه کمر
جد وجهد محکم باغلیوب کیجه وکندوز خیال وتدبیر ایدیوردی تاانکه شیربانلاره حکم ایلدیکه نیجه کون شیرلره
طعمه ویرمیون که بهانه سی حاضرله امام رضانی شیرخانه‌یه کتوره حکم اووقتده شیرلرڭ زنجیرلرین اچوب بلکه
شیرلر اونی پاره ایدوب منوا ونوع عمدن خلاص ایده لر پس چوخ تدبیر وحیله‌لر ایله اوحضرتی شیرخانه‌یه
توقع ایدوب وقتیکه او فرزندار جمند اسد الله الغالب قدم شیرخانه‌یه قویدی شیرلر او حضرتی کوردنده
شیربانلارڭ الندن الوب سرعتله حضرتڭ پابوسینه توکوللده مامون بیلمه خیال ایلدیکه بی شک شیرلر
حضرتڭ اتینی تمام ایده‌جکلر اماکوردی حضرتڭ باشنه دولاشاندا اسیلرینی وسنه دوشوب سورتمش
کلوب یوزلرینی او بزرکوارڭ مبارک ایاقلارینه قویوب حسرتیله حضرتڭ جمال اللهی یوزینه باخوب اغلا
شوردیلر واو شیرلرڭ ایچنده بر قوجا شیر وار ایدی حضرته عرض ایلدی سنه فدا اولوم ای فرمان فرمای
جمیع مخلوقات بو جوان شیرلر طعمه وقتنده منم وارایدوللر حکم ایله منیم مراعات ایلیورلر حضرت شیرلرڭ التفات
ایدوب مبارک الینی اولارڭ باشلارینه چکوب نوازش ایدوب او قوجا شیره اولاری تاپشوردی قبول ایلدی
وکانه او قوجا شیر عرض ایلدیکه من بر اسلانم که سیزڭ خانه‌دانڭزه قدیما خدمت کذارلغی ایله مشغولم **بیت**
من اول کروه‌دنم ای شهنشه مدینه ؛ که حفظ ایله مشوق کربلاده بر بدنه ؛ حسینه قویما مشوق کربلاده
ال تاپالار ؛ یاراولی سینه سنون اوسته قوم ات چاپالار ؛ **خلاصه** بو روایت امالی وعیون ابو صلت
هرویه که اوجنابڭ خاص محرمیدی روایت ایدوب که بر کون امام رضا علیه السلام منه بیوردیکه هارونڭ
قبرینڭ دورت طرفندن منه دورت قبضه توپراق کتور چون کتوردم بیرینی او توپراقلارڭ ایکلدی
وکناره اتدی تا اخرینجی قبضه توپراقی که ایکلدی بیراه سوزنالکچدی و بویوردی بو توپراق قبرڭ قبله
طرفینڭ توپراقیدن دو منیم دفن اولوناجاقم یری بو توپراقیدی وکانه بنظم بو ناظم بو بوردی ابیاتلت **قطعه**
بو یرا ویردی کیجه شمع سرورمدینه ؛ بویره اویردی ابده الله بو یرده دفن منی ؛ بو یرا ویردی بو یرده رضا غریب
اوله جاک ؛ بو یرده قرمزی قویما قرنقی کله جک ؛ بو حجره‌ده دوکه‌جکدر جکر لوم قانن ؛ کل عمامه سی الده

تقی خراسانه ٭ بو برده آغلیا جاقلاوغم و مصیبتیمه ٭ کلنده دستر ایله شیعه لر زیارتمه ٭ و مأمون
البتر که اتاسون قرینده منیم قبریمون قبله سنده قرار ویرسون اما ممکن ایده بولمز ای اباصلت چون منیم
قبریمی قازالار بر رطوبت ظاهر اولار او دعانیکه الان سنه تعلیم ایده رم اووقتده اوخی که منیم قبریم سو ایله
دولار و بیچه بالوق ظاهر اولار و اوچوره که که الان سنه ویره جکم اونی بالوقلاره اتکلن پس بر قوی بالوق ظاهر
اولار او خورده بالوقلاری بلع ایدر او حالده سن اول قوی سو یا بو دعانی که تعلیم ایده جکم اوخی که سو
چکیلوب قورون بری قوری اولار و بو عملاری مأمونون کوزینون قباقنده عمله کتور خلاصه
حضرت دعالری تعلیم ایدوب بعضی وصیتلرینی ابوصلته ایلدی ایلکه او بری کون اولدی صبح وقتی
مأمونین غلامی کلوب عرض ایلدی یا ابن رسول الله مأمون سنی حضورینه ایستیور او بزرکوار اوراد
و تعقیباتدن صورا عازم اولدی مأمونین مجلسنه کتمکه و کاه لسان حال ایله بو بوردی **نظم** بهم
با دل محزون ولیکن شادم ٭ که رسد بوی وصالی به مشام بادم ٭ غم ندارم که کند زهر جفا و بلا تم
بردم آخر از این ره بر رضا آبادم ٭ گوهر وصل بود در نظرم نیست عجب ٭ که دل و دیده بطوفان بلاها
دادم ٭ چون حضرت مجلسه وارد اولدی او حیله کر ملعون یرندن قالخوب بنجه قدم حضرتی پیشواز ایلدی
مبارک قوللرندان دوتوب اوز یرنده اکلشدیروب غلاملرینه حکم ایلدی که مندن اوتری تازه انکور
کتوروبلر حاضر ایدون ایلکه انکور حاضر اولدی چون او ملعون پیش از وقت اونون بعضی دانه لرینه خیاطه
ایله زهر داخل ایلدوب و بعضی دانه لری سلامیدی پس رفع تهمتدن اوتری او سلامت دانه لریندن اوزی
میل ایدوب دیدی عم اوغلی بیر بیر عجب تحفه انکوردر بویور سنده میل بویور حضرت بیوردی شاید بهشت
انکورلری بوندان ابلار و لذیذ دراخ اولا مأمون ملعون چوخ اصرار ایلدی حضرت عذر کتوروب بویوردیکه
سن ایله بکون خیال منه مخفی دکول کل منی معاف دوت **نظم** معاف دوت منی بیچاره و بی نصیبم من
باجیم یانیمدا دکل رحم ایله غریبیم من ٭ بودم قسم ویرورم حرمت رسوله سنی ٭ عیالیمون کوزی یولده
قالوب یاغشله منی ٭ ترحم ایت منه چوخ محنت و ملالیم وار ٭ تکو بله کوز یولیمه بر بولوک عیالیم وار
کل اولمار اصنی جفا ایله دوغرانا جکریم ٭ تکو بله کوز یولیمه منتظردی باجیلاریم ٭ چراغ عمریمی باد جفا
سوندیرمه ٭ بو غربت اولکده مظلوم و خوار اولدورمه ٭ او ملعون غیظله کلوب دیدی عم اوغلی بو علاج
اخلاص و محبتلرکه من سنه ایدورم ایستیورسن خلقون ایچنده منی متهم ایده سن شدت تمام لق اوز الیله
انکوردن بحس ایله کوتوروب دیدی لابد و لا علاج کرک همین انکورلردن میل ایده سن واکر میل ایلمه سن قتلیله
سنی اولدورم حضرت مجبور اولوب و ملعونین اجبارینه کوره انکوردن الوب البته برینچه دانه میل ایلدی
اول مبارک دوداقلاری دیلی یاندی بوغازی و سینه سی زهرون اثریندن سوزش ایلدی یرندن قالخوب
عباسینی باشینه چکوب ایستدی مجلسدن کتسون مأمون عرض ایلدی عم اوغلی بو کون نه ایچون تشریف
یارورسان مکر هارا کیده جکسن کاه بلغز برنا طرحضرتون زبان حالی بو مقاله مترنم اولوب بیوردی ظالم
نظم او منزله که منی ایلدون روان کیدورم ٭ سموم زهرله اودلاندی جسم جان کیدورم ٭ جفا
ایله بهیدور مندن عجب لنکور ٭ جکرلریم دوکانوب اولدی لخطه قان کیدورم ٭ حضور حق بهمجفا
عدنلرله دوتوب ٭ بو زهر بادهٔ ایدن قلبی او حضار کیدورم ٭ جکر پیاله سی زهر ایله سربسر دولدی ٭

بس ایله ظلم منه طلبون روا اولدی ٭ او ملعون حضرتون فرمایشندن خوفده و شوبده دیدی عم اوغلی
آرام دوت اکر مزاجنده جزئی پریشانلوق وار ایسا طبیب لر معالجه ایلسونلر کاه حضرت بو بوردی ای بی مروت
و بی انصاف **نظم** زهر انکور یله ایتدون یا عزیزیم قان قوی کیدیم ٭ خانه ایمانی ایتدون یانجی ویران قوی کیدیم
اودو دوتوب یاندی دورد قیم جسم و جانیم زهردن ٭ آز قالوب توپراقلارا اوسته تاپشورام جان قوی
کیدوم ٭ هیچ کافرا ایتمیوب مهمانه سن تک جفا ٭ قالدی اولادیم عیالیم چشم کریان قوی کیدوم ٭
غربت اولکه ده اوغول یانیده وار دونه باجی ٭ دوغرانور یاندی جکر اولدیم پریشان قوی کیدوم ٭
اباصلت دیور من الریم قویدیدا منتظر و پریشان قاپوده دورمشدیم ناکاه کوردیم آقام چخدی نه قرادلق
نظم چخدی عبا باشنده اولوب ناتوان کلور ٭ اما یواش یواش امیدوار و فغان کلور ٭ یا خدیم نه کوردیم
اوندا که کل تک یوزی سولوب ٭ بولدیم بهار عمرینه فصل خزان کلور ٭ کاهی عصایه تکیه ایدور سوز
قلبی واو ٭ ضعفیله بر زمان دایانور بر زمان کلور ٭ هر دم ایدور نظاره غریبانه صاغ صولا ٭
کل تک یوزینه کوز یاشین ایلور روان کلور ٭ یردن سوره یا قلاریتی بو حالتی حالتی ٭ بولدیم
دوتوبدی جانینی درد نهان کلور ٭ اباصلت بولدیکه آقاسینه زهر ویروبلر دوشدی حضرتون دالیجه
آغلیا آغلیا کیدوردی خراسانون مشخصه عورتلریندن بعضیلری یاملرا و ستلندن کوردیلر حضرتی
پریشان حال کیدور و اباصلت آغلیور دیدیلر اباصلت نیچون آغلیورسان دیدی نیجه آغلامیوم که آقا
زهر ویروبلر عورتلر بو خبری ایشیدنده زلفلرین یولوب غریب آقاوای دیوب آغلادیلار اباصلت
دیدی باجیلار آغلیون بو غریب آقایه نه عیالی یاننده دور نه باجیسی نه اوغلی و نه قرنی نور تا ن
خراسان **نظم** کوزی عیالینه حسرت قالان غریب آقاوای ٭ جکرلری توکلن طشته حبیب
آقاوای ٭ ویرنده جان باشی اوسته تاپولمیان باجیسی ٭ وطندن آیری دوشن زار و بی طبیب
آقاوای ٭ خلاصه حضرت حجره یه داخل اولوب بویوردی اباصلت قاپولاری باغلا دیدی ندن
اوتری که انه بو بوردی **بیت** اجل پیاله سی دولدی اولوم کلور کوزیمه ٭ قاپونی باغلا کلان
غربت اولکه دور یوزیمه ٭ واکوید بینه کیدن اولسا منیم غربت ده جان ویرمه کیمی اهل و عیالیمه
یاز کوندر **بیت** بولم که اولدوردی منی زهر جفا غریب ٭ کوندر خبر مدینه یه اولدی رضا غریب ٭
اوغلوم تقی یا خوندی که کلسون یوزین کوروم ٭ مندن صورا اودور هاموبار هما غریب ٭ اباصلت
دیور کوردیم حضرت بر منبر یا جدی کوردی اغلیورام بنا ایلدی آغلاما قابو بوردیکه منی غریب باخته
آغلا که غریبه آغلاماقون ثوابی چوخدور **نوحه** اباصلت من غریبه آغلا باریپ ٭ اولی وقته
کوز یوجه یا غلا باریپ ٭ نه اوغلوم وار یاشیمه السون دیزینه ٭ نه وار باجیم باخام بردم یوزینه ٭
قدانات ایتسم کوزوم جبا غلیان یوخ ٭ بو غربت ایچره ماتم ساخلیان یوخ ٭ قریبیم یانیمدا بو خلد
قاره کیسون ٭ باجیم معصومه یوخ تا نوحه ایتسون ٭ پس بویوردی اباصلت کل بو فرشلری
کوتور دیدی نیچون سنه قربان اولوم بو بوردی **بیت** فرشی کوتور زمانه عادت ایله اولوب ٭
توپراقلار اوسته جان ویریجی چوخ بی نوا غریب ٭ زوار دمون بعهدی قوری یرکه اوله اکر ... ایتسون
امام ایدوب اقتدا غریب ٭ اباصلت دیور فرشلری کوتوردیم بیر حصیر قالدی بویوردی حصیره

کوتوردیدوم روادکول ستهون کبی دنیاوا حزت پادشاهی قوری بوده جان ویره سی بوبورکی **بیت**
کرلت بوزیمی قویام توپراق اوسته بی پرده ❊ بیچون حسین باشینی کسد یلر قوری برده ❊ حضرت مبارك
بوزین توپراققه قویوب آبا واجداد طاهرین متابعت ایلدوب امت رسول خدا اوز قولی وعزادارلوینه دعا ایلدیلر
کاتب بیتقربر ناظر زبان حالیله بو بیوروردی **نوحه** یاوب بحق شاه شهیدان ❊ امت بولکیل دایمه
ویرن جان ❊ قیل هر غریبون دوعه بنه دومان ❊ جمله عزادارورقاره الله ❊ هر کس که آغلار منی غریب ❊
اهل وعیاله حسرت نصیبه ❊ دودی مجدرمان وبی طبیبه ❊ سن اولی اولنده غمخواری الله ❊
لیس بو بوردیلار اباصلت بیر طشت حاضر ایلدیلر که حاضر ایلدیم کوردیم مبارك اللرین طشتون اوطرف
بوطرفینه قویوب مبارك باشین اشاقه دوتاندا مبارك جکولرینون پاره لرینندن طشته توکولوب احوال
پریشان اولدو **جوهری** از شدت زهر شاه خراسان ❊ بنهاد بر خاك سر چون غریبان ❊
خون ریخت از چشم کاهی بدرخسار ❊ لخت جکر ریخت کاهی بدامان ❊ یکدم پریشان چون زلف خوبان
بی جسم ❊ یك لحظه در غش چون جسم بی جان ❊ مانند کشتی در خون طپیدی ❊ چون
شخص مجروح سرکرم افغان ❊ که در شکایت از ظلم مامون ❊ که در مناجات با رب رحمن ❊ یا رب
چو بر تو پوشیده نبود ❊ در کنج غربت درد غریبان ❊ پس اوبزرکوار بسیار یارلوقه دوشوب مبارك
کوزلرینی اوغلی امام محمد تقی علیه السلامون انتظاریده بولوندا قاپو بیر طرف با حوردی وکاتب بو بیوروردی
قطعه ایکم کفتی دردم مردن بسر سوبت بکذرم ❊ وعده آت آمد بسر وقت است بکذر بر سرم ❊ بر
ملبنه دو بفرزندم بکوای بیك آه مرحوم توسم زدنیا حسرت رویش برم ❊ اباصلت دیور عرض ایلدیم
سنه قربان اولوم کیمون انتظارین چکورسن کاتب بو بیوروردی **قطعه** ای ابا صلت اول عزیز جان
نکاریم کلمدی ❊ مایه آرام قلبیم عمکساریم کلمدی ❊ جانشینوم قوت روح روان اوغلوم تقی ❊
مونسیم نور دو چشم اشکباریم کلمدی ❊ از فالو بدی مرغ روحیم اشیانیندن جدا ❊ انتظارم مرحم
قلب فکاریم کلمدی ❊ اباصلت دیور بو حالده کوردیم بیر جوان نورانی قولیده عمامه ایلدا اغلار
کوزلری پریشان حالتیله حجره یه داخل اولدی دیدیم سن کیمسن وینجه داخل حجره اولدون وحال آنکه من
قاپولاری باغلامیشدوم کاتب زبان حالیله بو بیوروردی **قطعه** بیر بلبلم کز راه کلستان ایتورمشم
بیر قمریم که سرو خرامان ایتورمشم ❊ آدیم تقی یورومدی مدینه تا امام رضا ❊ مکتدی بر غریب خراسان
ایتورمشم ❊ قان آغلوزام بوآغلامنا قوم بی سبب کل ❊ زهر جفا بیله جکری قان ایتورمشم ❊
لخت جکر غذاسی اولوب زهر شربتی ❊ شمس سپهر محو را مان ایتورمشم ❊ پس بو بیوردی اباصلت و
اللهیکه منی طرفة العینده مدینه دن خراسانه بتوره قادر دورکه باغلو قاپولاری منیم یوزیمه آچار آکا
اول که منم امام محمد تقی که حجت خدایم سنه وجمیع مخلوقاته مشهور دور که اباصلت عرض ایلدی مشر
فلا اولوم مدتدور اتا واخدمت ایلمشم بیر لحظه آرام دوت بلکه آتا ندان حرمه شفاعت الوم او حالده
آیا حضرت بیوردی اباصلت اولیرم قوی بالام کلسون من منا منم که قیامتده سنی بهشته ایتارام
آیا امام محمد تقی علیه السلام طشته باخوب قانی وپاره اولان جکرلری کوروب اباصلته بو بیوردیکه
بو نه طشت ونه قاندور عرض ایلدی **بیت** بو قان وصال کلستانینون کل تر یدی ❊ بولار دهان جه

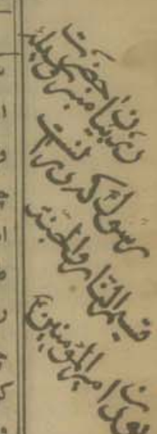
اتاوون دوغراتان جکرلریدی ❊ بتقریر ناظر کویا امام محمد تقی ع بو نوعله سلام ویردی **نوحه**
ای والی خراسان ❊ بابا سلام علیك ❊ ایتدون منی هراسان ❊ بابا سلام علیك ❊ اشکون
کون دولوبدور ❊ حالون خراب اولوبدور ❊ رنکون بنجه سولوبدور ❊ بابا سلام علیك ❊
کاتب بیچاره کفته ❊ قوبدون مجازی کلدون ❊ دهری دوتوب ملالون ❊ سن بوردا جان ویره سن
بول کوزلوری عیالون ❊ کاتب حضرت بو بیوردی ❊ کل بالیمه عزیزیم ❊ سالی بویمنا قولوی ❊ حسرت
چکن کوزلریم ❊ چوخ کوزلوبوب بولوبی ❊ سن بولمسن عزیبلر ❊ غربتده خار اولولر ❊ سن تك جوان
اوغولار ❊ بو نوع کبی کالولر ❊ راوی دیور امام رضا علیه السلام اوغلی امام محمد تقینی جان کبی سینه
سینه یاسوب یوزندن کوزلرینندن اوپوب اینکلیوب بو بیوردی نوردیده **جوهری** کجا بودی که
د شب سوختی از درد جانی را ❊ بدر قد وطول محشر طول دادی هر زمانی را ❊ چه اشك است این که
از مژکان ابر دیده میریزی ❊ چه باراست این که سوزد هر شرارش بوستانی را ❊ وکاتب بتقریر ناظر بیوردی
اوغول **بیت** بیرتین دیار غربتده بابا ودیم اوغول ❊ باخ کور نجه بولوندا قالوب کوزلریم اوغول ❊
کلدون کرك وصیت ایده م عمر قورتاوور ❊ تا قلماسون کوکولده نهان سوزلریم اوغول ❊ جدیم
حسینله منی سن بیر خیال ایله ❊ منده سنی مخاطب ایدوم اکبریم اوغول ❊ معصومیه بو بورکه غریب
اولدی قرداشون ❊ زینب کبی عزای دوتا خواهریم اوغول ❊ کوزیر بنه نوع زهر جفا بیله دوغرانور
اغزیم دلیم سینم جکریم لبلریم اوغول ❊ کاتب امام محمد تقی بیله جواب ویردی که ناظر دیور **قطعه** کلدیم
بو اوغلی سوزلوریو من فدا بابا ❊ غم ایتمه آغلارام سنه صبح ومسا بابا ❊ وبرم جز بو اولکیمونی اهل بیتوو
مکتدی کوز بیکوبله بولا اقربا بابا ❊ اولسون تقی بنه نوع کوردوم جان ویرن زمان ❊ باغلی قالوب بو اولدیا یه
مبتلا بابا ❊ پس عرض ایلدی بابا بو کیجه عالم رؤیاده جدهم فاطمه زهرا علیها سلامی کوردیم آغلار کوزیله
منه بیوردی اوغول تقی تا بکلان آتان امام رضا که خراسانده سون انتظاریوندی که صباح آناسیز
قالاجاقسان خلاصه راوی دیور کوردیم امام رضا علیه السلامون مبارك آغزیندان قاره دان آتی راخ
برکت ظاهر اولدی وامام محمد تقی علیه السلام مبارك دیلیله اوکنی تمام اخذ ایلدی بعد امام رضا علیه السلام
اوز مبارك الینی مبارك بیرا هنون ایچینه اپاروب بیر شیئ که کنجشکه شباهتی واریدی چخاروب اونی الیله
اوغلی امام محمد تقیه بدوردی وعلوم واسرار امامت وولایتی اونا تعلیم وتسلیم بو بیوردی وکلمات شهادتی
جاری ایدوب کاتب زبان حالیله بو بیوردی بالا **بیت** داخی اوتورما کلان قدرت جلی کلدی ❊ باشیمه
قلیجلی بابام مرتضی علی کلدی ❊ آنام بتول بیله جدیم محمد عربی ❊ غریبه آغلاما قاجرة النسا کلدی ❊ منیم کیمی
جکری دوغراتان امام حسن ❊ حسین تشنه لب شاه کربلا کلدی ❊ اکرچه بو خندی قوپلی تا جنازه منه
یا پوشا ❊ قولی قلم اولان عباس مه لقا کلدی ❊ پس بیعت ردی اوغول تقی **قطعه** بو بوتون بلاسیز
الوم ای عزیز هر دوجهان ❊ منیم وصیتی شیعه منزع ایله بیان ❊ او مجلسی که حسین غریبه آغلار ❊
منیمله محنت وامد وهی بابا سالار ❊ منی غریبه اوزون عشال وبر کفن ایله ❊ منه نماز قیلوب
ارز البوله دفن ایله ❊ **ای عزادارلر** قاعده بیله دور که هر برده جان ویرن شخص عیال واولادینون
هر بیرینه تجنی ادتوق اولا کوزلرینی اوموب یوز ندده جان ویرر اباصلت دیور کوردیم آقام امام رضا علیه السلام

رو بیت ترکی من کلام رخیل

کوزلری اوغلی امام محمد تقی علیه السلام مون یوزنده جان تسلیم ایدوب اشاره بر امام حسین و سکینه در کربلا
مترجم عرض ایدر چون بو دو بیت ترکی مجلس وفات امام رضا علیه السلام مناسبدی و بو
مجلده اونا مطلع اولدوم لهذا مجلسون آخرینده ذکر و تحریر ایتدوم دخیلون کلامیدر و بیت
دوتمش جهانه ناله و افغانا غریب ❊ کویا کلوبدی ناله یه بیننوا غریب ❊ ایانر شور دور
که دوتوب کل عالمی ❊ مجلس غریب و نوحه غریب و عزا غریب ❊ بولکم ندور جوابی بو غربتده
الملکون ❊ هم انبیا غریب اولوب هم اولیا غریب ❊ اول بو محفلی ایلیوب جانلن قبول ❊ جان
ویردی کوفده علی المرتضی غریب ❊ هیچ کیم غریب المنادی بالله حسین کیمی ❊ اولکه غریب عیال غریب
اقربا غریب ❊ نعشی غریب فرشی غریب اولکی غریب ❊ خنجر غریب و خنجر شمر دغا غریب ❊ یدی یا حبیبی
بش حرجی چشمه دن یاحوب ❊ حسرتله وبردی جان شه کلکون قبا غریب ❊ ها النبی غریب نعشی قالوب
اوچ کون اوچ کیجه ❊ توپراقلارا وستره کفن و بی ردا غریب ❊ بو غربتی بس اولمادی شامه اپاردیلار
بیکر غریب هاشمی غریب و جدا غریب ❊ دور بریده نعش جوانان هاشمی ❊ اکبر غریب و قاسم نوکدخدا
غریب ❊ قولسوز دوشوب فرات کنارنده بو غریب ❊ قولاره غریب مشکی غریب و لوا غریب ❊
بغداده کیت سراغ ایله موسی ابن جعفری ❊ زندان غریب کونده و زنجیر و بلا غریب ❊ اون ید تمی
ایل سور و شمادی بر کیمسه حالینی ❊ امت غریب امام غریب و جفا غریب ❊ غربت عجیبی بو بوینیه
ارث قویدیلار ❊ تا نو بیتله اولدی امام رضا غریب ❊ هر دم اوز یوبی شاه خراسانه سال دخیل
اغلاکه اولسون اغلامالقندان رضا غریب و ما عجی بکو بناله که در عالم این چه طوفان است ❊ مگر
که تعزیه سرور خراسان است ❊ بکو بکو به غریبان ز چشم خون بفشان ❊ چرا که بزم غم شاه من غریبان است

در بیان منبر وسیله حضرت رسول ص

شیخ کلینی ثقة الاسلام و شیخ محمد ابن بابویه قمی و شیخ بزرگوار علی ابن ابراهیم و سایر معتبرین علما رضوان
الله علیهم اجمعین از حضرت امام جعفر صادق ع بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت رسول ص
فرمود هرگاه از خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پس پرسیدند یا رسول الله وسیله
چیست فرمود آن درجه من است در بهشت که هزار پایه دارد و از پایه تا پایه دیگرش یکماهه راه است بدویدن
اسب نجیب عربی و پایه هایش بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید و بعضی از سایر جواهر و بعضی از
طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس آن منبر وسیله را در
روز قیامت میاورند و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران پس آن در میان درجات انبیا ممتاز باشد
چون ممتاز شدن ماه در میان ستاره ها پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه
گوید خوشا بحال کسیکه این درجه کبری مقام اوست بعد از آن منادی الهی ندا کند بقراریکه جمیع پیغمبران
و شهیدان و صدیقان بشنوند که این درجه خاتم انبیا محمد مصطفی ص است پس رسول خدا ص فرمود که
من در آن روز میایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت در سر داشته باشم
و علی ابن ابی طالب در پیش روی من میرود و لوای حمد من در دست او باشد و بر شقه آن لوا نوشته
شده باشد لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون پس میگذریم از پیغمبران



در بیان منبر وسیله حضرت رسول ص

و ایشان گویند که اینها دو ملک اند که ما اینها را نمیشناسیم و چون بملائکه میگذریم گویند اینها دو پیغمبر
مرسلند تا اینکه من بر بالای آن منبر روم و علی از پی من در آید چون من بدرجه بالای آن قرار گیرم علی ع
یکپایه پستتر از من قرار گیرد و علم من در دستش باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها را بلند کرده بسوی
ما نظر کنند و گویند خوشا بحال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرم اند در نزد خدا پس منادی
از جانب خدا ندا کند که پیغمبران و جمیع خلائق بشنوند که این حبیب من محمد المصطفی است
و این ولی من علی ابن ابیطالب است خوشا بحال کسیکه علی را دوست دارد و وای بر حال کسیکه او را
دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس حضرت رسول ص فرمود که یا علی در آن روز در عرصه محشر نماند
کسیکه دوست دار تو باشد مگر اینکه از این ندا راحت یابد و رویش سفید باشد و دلش شاد گردد و
نماند احدی از آنها که دشمنی با تو کرده باشد و یا در مقام محاربه تو آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده
باشد مگر اینکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب خدا
بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس رضوان نزد من آید و سلام
کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب سلام او را میگویم بعد گویم ای ملک
خوش بوی خوش روی که از جانب پروردگار تو کیستی گوید من خازن رضوان بهشتم امر کرده بمن پروردگار
من که کلیدهای بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد ص من گویم قبول کردم این را از جانب پروردگار
خود و حمد میکنم او را بر آنچه بمن انعام کرده بعطا نما را به برادرم علی ابن ابیطالب ع چون کلیدها را بعلی
میدهد بر میگردد پس بنزد یک من میاید خازن جهنم السلام علیک یا حبیب الله من میگویم
و علیک السلام ای ملک چه بسیار منکر است روی تو و قبیح است دیدار تو تو کیستی گوید من مالک خازن
جهنم پروردگار عالم مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را برای تو بیاورم پس گویم قبول کردم از پروردگار
خود و او را است حمد و ستایش بر آنچه انعام کرده است و تفضیل داده است مرا بآن بده بگو آن بدون را ببر
برادرم علی ابن ابیطالب ع پس مالک کلیدهای جهنم را به علی علیه السلام داده بر میگردد پس علی علیه السلام
با کلیدهای بهشت و جهنم میاید تا اینکه می نشیند در آخر جهنم و مهارش را بدست ید اللهی میگیرد در
حالتیکه صداهای زبانه اش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد و شراره هایش بسیار
گردیده باشد پس جهنم با نهایت تضرع ندا کند که یا علی از من بگذر که نور تو نائره مرا خاموش کرد پس
علی ع فرماید ای جهنم آرام گیر و قرار گیر بر جای خود اطاعت نموده فرمان بردار شو پس خدا بحق
فوج فوج بر کنار جهنم آیند و آنحضرت بر جهنم فرماید این را بگذار که دوست دار من است و این را بگیر
که دشمن من است پس بدرستیکه جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی علیه السلام بهتر است از غلام یکی
از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد جهنم را به جانب راست برد و اگر خواهد بجانب چپ برد زیرا که آنحضرت
قاسم بهشت و دوزخ است در روز قیامت مترجم عرض میکند ای دوستداران و ای موالیان و محبان
همین علی که قاسم بهشت و دوزخ است و بهشت و دوزخ او را مثل بنده فرمان بردار است بزرگوار دارا
که سید اوصیا است در ماه رمضان که سید جمیع ماهها است و در لیلة القدر که سید لیالی است در مسجد
کوفه که فی الجمله سید مساجد است و در وقت صبح که سید وقتها است در اثنای نماز که سید عملها است در شب

جمعه که سید روز هاست در محراب عبادت که سید مکانهاست شقی ترین جمیع اشقیا عبد الرحمن ابن ملجم المرادی لعنه الله با ضربت تیغ زهرآلود سرانورش را شکافته محاسن شریفش را با خون سر ش خضاب و خون آلود کرده زمین و زمان وانس و جان و ملائک و کروبیان را بگریه و فغان آورد الی آخر

علامهٔ حلی مرحوم

در کتاب کشف الیقین در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که قدامه ابن مظعون شراب خورده بود عمر ابن خطاب لعنه الله خواست که بر او حد بزند قدامه گفت یا عمر در خوردن شراب حد بمن واجب نیست زیرا که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا مضمون آیهٔ شریفه بنا بر ظاهر منطوقش این است بر کسانیکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند گناهی و باکی نیست در آنچه خوردند پس عمر بحکم همین آیه از حد زدن او در گذشت و او را رها کرد پس این ماجری به مولای متقیان امیر مؤمنان علی ابن ابیطالب علیه السلام رسید تشریف برد بر نزد عمر و فرمود چرا حد شرعی نزدی گفت به منطوق همین آیه که بر من خواند پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود قدامه از اهل این آیه نیست زیرا که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات لا یستحلون حراما یعنی کسانیکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند حلال نمیدانند چیزیرا که خدا حرام کرده است پس قدامه را باز گردان و توبه بده از آنچه گفت پس اگر توبه کرد پس حد را بر او جاری کردان و اگر توبه نکرد پس بکش او را پس بتحقیق که از اسلام خارج شده پس عمر از غفلت خود بیدار شده و امر دیگر بجلد نمیدانست که چه مقدار بر او حد بزند پس با امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که چه قدر بر او حد بزنیم فرمود ثمانین سوطا یعنی هشتاد تازیانه برای آنکه ان شارب الخمر اذا شربها سکر و اذا سکر هذی و اذا هذی افتری یعنی شراب خوار وقتیکه شراب را خورد مست میشود و زمانیکه مست شد هذیان میگوید و وقتیکه هذیان گفت افترا میبندد پس بنا بفرمودهٔ آنحضرت که باب علم رسول خداست بود عمر قدامه را حاضر کرد اینده هشتاد تازیانه بر او زد **علامه حلی اعلی الله مقامه** در صفحهٔ نود و یکم کتاب کشف الیقین روایت کرده از ابن عباس قال سمعت رسول الله یقول میگوید شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود اعطانی الله تعالی خمسا و اعطی علیا خمسا یعنی داده است بمن خدا تعالی پنج چیز و داده است بعلی علیه السلام نیز پنج چیز اعطانی جوامع الکلم و اعطی علیا جوامع العلم یعنی اول اینست که داد خدا بمن جوامع کلم را و داد بعلی جوامع علم را و اراده کرده است حضرت رسول ص از جوامع الکلم قرآن شریف را برای آنکه خداوند عالم در کلمات اندکش معانی بسیار مقرر فرموده چنانکه روایت شده از آنحضرت که فرموده ما من حرف من حروف القرآن الا و له سبعون الف معنی یعنی در هر حرفی از حروف قرآن هفتاد هزار معنی هست و از اوصاف حضرت رسول این است کان تیکلم بجوامع الکلم یعنی آنحضرت با لفظ اندک تکلم میفرمود و معناهای بسیار از آن اراده میفرمود و این معانی از کتاب مجمع البحرین اللغة ماخوذ و مکتوب کردیده **دویم** اینکه جعلنی نبیا و جعله وصیا مرا نبی نمود و او را وصی من فرمود **سیم** اینکه اعطانی الکوثر و اعطاه السلسبیل داد بمن کوثر را و داد بعلی ع سلسبیل را **چهارم** اینکه اعطانی الوحی و اعطاه الالهام داد بمن وحی را و داد بعلی ع الهام را **پنجم** اینکه اسری بی

در فضیلت علی شب معراج

الیه و فتح له ابواب السماء و الحجب حتی نظر الی و نظرت الیه سپرداد مرا بمقام قرب خود در معراج و کشود درهای آسمانها و حجابها را از علی ع تا اینکه نظر کرد علی علیه السلام بطرف من و من هم نظر کردم بر او ثم بکی رسول الله ابن عباس میگوید پس رسول خدا گریست من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله بچه سبب گریه کردی پس فرمود یا ابن عباس ان اول ما کلمنی به ربی ان قال یا محمد انظر تحتک ای پسر عباس اول تکلمی که خدا با من کرد این بود که فرمود یا محمد بطرف زمین نگاه کن فنظرت الی الحجب قد انخرقت و الی ابواب السماء قد انفتحت پس من نگاه کردم بر حجابها دیدم شکافته شدند و نظر کردم بر درهای آسمانها دیدم همه کشوده شده اند و نظرت الی علی و هو رافع راسه الی فکلمنی و کلمته و کلمنی ربی عز و جل و نگاه کردم دیدم علی را که سرش را بطرف من بلند کرده تکلم کرد با من و من هم با او تکلم نمودم و پروردگار من که عزیز و جلیل الشان است با من تکلم فرمود ابن عباس میگوید عرض کردم یا رسول الله خداوند عالم در چه خصوص با تو تکلم فرمود گفت قال الله لی یا محمد انی جعلت علیا وصیک فاعلمه بها فها هو یسمع کلامک یعنی خدا تعالی بمن فرمود یا محمد من علی را وصی تو قرار دادم پس این وصایت را به او خبر ده که او سخن ترا میشنود پس خبر وصایت علی را بر او دادم و حال آنکه من در مقام قاب قوسین او ادنی در مقام قرب خدا بودم فقال علی لقد قبلت و اطعت پس علی گفت هر آینه بتحقیق قبول کردم و اطاعت نمودم فامر الله الملائکة ان تسلم علیه ففعلت ذلک یعنی چون علی علیه السلام قبول وصایت من کرد پس حکم فرمود خداوند عالم بجمیع ملائکه که سلام کنند به علی علیه السلام پس همهٔ ملائکه به او سلام کردند و رایت الملائکة یتباشرون و دیدم ملائکه ها را که در خصوص وصایت او بیکدیگر مژده میدادند و چون از معراج مراجعت کردم ما مررت بملاء منهم الا هنونی و قالوا یا محمد و الذی بعثک بالحق لقد دخل السرور علی جمیع الملائکة باستخلاف الله عز و جل لک ابن عمک و نگذشتم از گروههای ملائکه ها مگر اینکه بمن مبارکبادی دادند در خلیفه کردانیدن خداوند عز و جل پسر عم مرا بمن و گفتند یا محمد قسم بخداوند یکه ترا بر حق مبعوث برسالت فرمود که شاد و مسرور شدند جمیع ملائکه ها در این خصوص و رایت حملة العرش قد نکسوا رؤسهم و دیدم حاملین عرش را که سرهای خود را بطرف زمین سرازیر داشته بودند فسئلت جبرئیل ع فقال استاذنوا الله فی النظر الیه فاذن لهم پس سؤال کردم از جبرئیل که حاملان عرش چرا سرازیر نگاه میکنند گفت که از خداوند عالم اذن طلبیدند که بوصی تو علی ابن ابیطالب علیه السلام نظر کنند یعنی مبارکبادی کویند پس خدا تعالی به ایشان اذن مرحمت فرمود فلما هبطت جعلت اخبره بذلک فاخبرنی چون بزمین نازل شدم شروع کردم که وقایع معراج را بعلی علیه السلام خبر دهم پس او خبر داد بمن آن وقایع را فعلمت انی لم اطاء موطئا الا و قد کشف لعلی عنه پس دانستم به هر محلیکه من قدم گذاشته ام علی علیه السلام را از آن کشف و معلوم شده

علامهٔ حلی مرحوم در آخر کتاب کشف الیقین این احوالات در خصوص اعانت ساداتی نوشته و ختم کتاب کرده و آن اینست که نقل ابن الجوزی فی کتابه تذکرة الخواص عن جده ابی الفرج یعنی نقل کرده ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص از جد خود ابی الفرج باسناده الی احمد ابن الخصیب و سند

دیگر فضائل علی ...

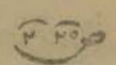
نقل

نقل خود را به احمد ابن خصیب داده که احمد میگوید که در زمان خلافت متوکل عباسی من کاتب مادر خلیفه
بودم و در دیوان خانه مشغول نوشتن امورات دیوانی بودم اذا بخادم صغیر جاء من عندها و
معه کیس فیه الف دینار یعنی ناگاه غلام صغیری از طرف مادر خلیفه به نزد من آمد و کیسه آورد که
در آن هزار دینار زر بود فقال السیدة تقول لک فرّق هذا فی اهل الاستحقاق فهو من طیب
مالی پس این گفت که خاتون یعنی مادر خلیفه میگوید که این هزار دینار مال پاک و حلال مختص خودم
است تمامی اینها را به مستحقین فقرا قسمت کن و به هر مستحق که از این دینارها را میدهی نامهای ایشان را
بنویس تا اینکه از این مال پاک مختص خودم که وصول میشود به آن مستحقین خودم تقسیم کنم احمد میگوید
کیسه را گرفته بخانه خودم رفته بعضی از فقرا را احضار نموده مستحقین صدقات را از ایشان سؤال
کردم و ایشان یک یک نام بردند پس ثلث آن دینارها را به ایشان تقسیم کردم و باقی دینارها در نزد
من ماند تا اینکه نصف شب شد پس شنیدم که شخصی دق الباب کرد گفتم کیست گوینده در گفت همانا
تو فلان سید علوی هستم پس در را گشودم و او را بخانه آورده گفتم نصف شب سبب آمدن تو چیست
گفت در همین ساعت یکنفر از سادات دق الباب کرده بمن مهمان وارد شد چون در خانه چیزی از ما
کولات و مشروبات نداشتم لابد مانده در این وقت به نزد تو آمده اظهار حال نمایم احمد میگوید من از
دینارهای مادر خلیفه یک دینار به آن سید دادم بسیار دعا و ثنا و شکر نموده مراجعت نمود فخرجت زوجتی
وهی تبکی و تقول اما تستحیی من رسول الله ان یقصد لک فی مثل هذا الوقت مثل هذا الرجل
من اولاد الرسول و تعطیه دینارا واحدا و قد تعرف استحقاقه پس زن من به نزد من آمد و گریه
کنان بمن گفت آیا از رسول خدا ص حیا نمیکنی که در این نصف شب مثل این سید از اولاد رسول خدا
به نزد تو آمده اظهار حال نموده تو یک دینار به او بدهی ما بقی این دینارها را به او بده پس سخن زوجه‌ام
بمن متأثر شد ما بقی دینارها را برداشته از عقب آن سید با سرعت تمام رفته در اثنای راه به او رسیده
کیسه را به او داده مراجعت نمودم چون بخانه رسیدم پشیمان شدم و با خود خیال کردم اگر این خبر به
متوکل برسد مرا به قتل میرساند زیرا که او سادات علوی را بسیار دشمن میداشت فقال لی زوجتی
لا تخف واتکل علی الله و علی جدّه پس زن من گفت مترس و توکل بخدا کن و بجد سادات متوسل باش
ما در این گفتگو بودیم ناگاه دق الباب شد آمدم دیدم غلامان مادر خلیفه با مشعلها آمده بمن گفتند
در همین ساعت مادر خلیفه ترا میخواهد پس با خوف و اضطراب بسیار رفتم تا اینکه در اثنای راه دیدم
که غلامان پی در پی از جانب مادر خلیفه برای احضار من میآیند خوف شدید بمن رو داد تا رفته در
پیش روی پرده ایستادم مادر خلیفه به پس پرده آمده بمن گفت یا احمد جزاک الله خیرا و جزی زوجتک
کنت الساعة نائمة فجائنی رسول الله صلی الله علیه و آله و قال لی جزاک الله خیرا و جزی زوجة
ابن الخصیب خیرا فما سبب هذا یعنی ای احمد خدا بتو و بعیال تو جزای خیر بدهد زیرا که در این
ساعت من در خواب بودم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد من تشریف فرما شده و بمن
التفات کرده فرمود خدا ترا و زن احمد ابن الخصیب را جزای خیر بدهد پس با شوق و شادی این رؤیا
بیدار شده ترا بحضور خود طلبیده سبب این رؤیای مبارک را از تو سؤال میکنم من عرض کردم که

خاتون از دینارهای حلال تو به یکنفر سید علوی بقراریکه مذکور شد دادم این است که رسول خدا را
چنین در خواب دیده چون مادر خلیفه این سخن را از من شنید به عسرت حال آن سید گریه نمود
قدری دینار و قدری لباس بمن داده گفت دینارها را به سید و لباسها را به زن خود بده که باعث این
خیر زن تو شده پس آنها را گرفته ملاحظه کردم دیدم یساوی کلها مائتی و الف درهم که بمقدار
یکهزار و دویست درهم میباشد پس راست بدر خانه آن سید رفته دق الباب کردم چون بیرون آمد از
صحن خانه مرا صدا کرد که ای احمد آنچه که آورده بده و به نزد من آمد و گریه میکرد گفتم سبب گریه تو چیست
گفت چون تو آن یک دینار و کیسه دینارها را بمن دادی من مسرور بخانه آمده احوالات را به زوجه‌ام نقل
نمودم زوجه من گفت این وقت که چنین احسانی بتو شده است برخیز چند رکعت نماز گزارده در حق
احمد و زنش و مادر خلیفه در این نیمه شب دعا بکنیم پس نماز خوانده دعا کرده خوابیدیم فرأیت
رسول الله فی المنام و هو یقول قد شکرتم علی ما فعلوا الکرم فهی هذه الساعة یأتونک بشیئ
فاقبل منهم پس در خواب رسول خدا را دیدم که بمن فرمود چون که شما در خصوص احسان کننده
گان خود دعا و شکر گذاری کردید پس در این ساعت از جانب مادر خلیفه چیزی بتو میاورند قبول
کن پس این بود که از صحن خانه ترا صدا کردم ای احمد آنچه که آورده بده مقدس نجفی در صحیفه
دویست و هشتاد و هشتم کتاب جمرة الفؤاد روایت کرده از جابر ابن عبد الله انصاری که گفت شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود جبرئیل از نزد خداوند جلیل آمده ورق سبزی از درخت آس
بهشت آورد که با سفیدی بر آن ورق نوشته شده بود که خدا میفرماید انی افترضت محبة علی
ابن ابیطالب علی خلقی فبلغهم ذلک عنی یعنی پس بدرستیکه من واجب کردم محبت علی ابن ابی
طالب را بر مخلوقات خودم پس از جانب من این حکم را به ایشان برسان و در روایات عامه و خاصه
وارد شده که رسول خدا ص خطاب به علی ابن ابیطالب ع نموده فرمود که یا علی لا یبالی من مات
و یبغضک مات یهودیا او نصرانیا یعنی یا علی باک ندارد کسیکه با عداوت و بغض تو از دنیا رود
در اینکه بدین یهودی بمیرد یا بدین نصرانی و عبد الله ابن مسعود روایت میکند که رسول
خدا ص فرمود اول کسیکه از ملائکه های آسمان که علی را برای خود برادر گرفت اسرافیل بود بعد از
آن میکائیل بود بعد از آن جبرئیل بود و اول کسیکه از اهل آسمانها علی را دوست داشتند حاملان
عرش بودند بعد از آن رضوان خازن بهشت بعد از آن ملک الموت و بدرستیکه ملک الموت بر دوستان
علی رحم میکند چنانکه بر انبیا و پیغمبران رحم میکند و چون مؤمن در حالت احتضار شود حاضر
شوند به نزد او حضرت رسول خدا ص و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت پس اول حضرت امیر ع
به نزد آن محتضر میاید و نظری کرده گوید یا رسول الله این شخص دوستدار ما اهل بیت است او را
دوست دار و رسول خدا ص بجبرئیل فرماید که این شخص خدا و رسول را و اهل بیت او را دوست می
داشت پس او را دوست بدار پس جبرئیل به ملک الموت گوید که این شخص خدا و رسول و اهل بیت
او را دوست میداشت او را دوست بدار و با او مدارا کن پس ملک الموت نزد او آید و گوید ای بنده
خدا آیا در دنیا دوست داشتی آنچیزی را که بسبب آن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان

در فضیلت امیر ع

در دوستی ملک الموت با دوستان امیر



رحم ملک الموت بر گریه کنندگان حسین ع

یا فقیر یا شوی بیزار شوی بهر آن جهت از آتش جهنم و آیا چنگ زده‌ی به دنیا بعصمت کبرای اللهی گوید بلی پس ملک الموت گوید که آن چه چیز است مؤمن گوید ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام است ملک الموت گوید راست گفتی پس آنچه که از او میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه که بر آن امید داشتی خواهی رسید پس مژده باد ترا به رفاقت و مصاحبت رسول خدا و علی و فاطمه و ذریه ایشان پس جان او را بارفق و مدارا قبض میکند و کفن و حنوط او را از بهشت میاورند و حنوط او [illegible] از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی از حله های بهشت به او میپوشانند و چون او را در قبر گذاشتند دری از درهای بهشت برای او میگشایند و از شمیم و عطر گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رو و جانب راست و جانب چپش بقدر یکماه راه گشاده سازند و به او گویند بخواب مثل خوابیدن داماد در حجله عروسی پس به او گویند مژده باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل اطهار محمد ص را در باغهای بهشت و با ایشان میخورد از طعامهای ایشان و میاشامد از شرابهای ایشان و با ایشان هم صحبت باشد در مجالس ایشان تا وقتیکه صاحب العصر و حجة منتظر عجل الله فرجه ظاهر شود پس حق تعالی او را از قبرش مبعوث کرداند با ایشان تلبیه گویان **در اکثر کتب مقاتل** این روایت معتبر مذکور است که مسمع میگوید که حضرت امام جعفر صادق ع بمن فرمود که ای مسمع تو از اهل عراقی و وطن تو کربلای معلا نزدیک است آیا نمی‌روی فرمود آیا میروی بسوی قبر حسین علیه السلام تا او را زیارت کنی عرض کردم فدای تو شوم من از جمله مشاهیر و معاریف اهل بصره میباشم و شیعه بودن من مشهور است میترسم بزیارت آن حضرت روم مبادا از خلیفه اذیتی بمن رسد فرمود اما تذکر ما صنع بالحسین و تبکی علیه آیا یاد میکنی آن ظلم و ستمها را که به او نمودند و بر مظلومی او گریه میکنی عرض کردم بلی فدایت شوم چنانکه مصیبتهای حسین را یاد میکنم بحدی جزع میکنم که اهل و عیال من از حالت من متأثر میگردد و از اکل و شرب باز میایستم تا اینکه اثر گرسنگی در روی من ظاهر میشود حضرت فرمود یا مسمع رحم الله دمعک ای مسمع خدا رحمت کند اشک چشم ترا بدرستیکه تو شمرده خواهی شد از آن جماعتی که بسبب مصیبت ما صاحب مصیبت و بر سبب اندوه ما اندوهناک و بر شادی ما شادناک میباشند آگاه باش که در وقت وفات چون از هر کس امید تو مقطوع و بریده میشود و به هر طرف نگاه کنی فریادرسی نیابی آنوقت پدران من نزد تو حاضر میشوند و به ملک الموت وصیت میکنند که با او نیکوئی کن که او از شیعیان و دوستان و گریه کننده گان بر ما است و بشارتها بتو میدهند که دیده های تو روشن گردد و ملک الموت بر تو از مادر بفرزند خود مهربانتر باشد پس حضرت صادق ع گریست و من هم گریستم تا اشک چشم من جاری شد **مترجم** عرض میکند ای عزاداران و دوستان حسین ع از اخبار و روایات کثیره معلوم میشود که در سکرات موت و حالت احتضار محمد و آل محمد دوستان و عزاداران خود را یاری و اغاثت و فریادرسی میکنند پس خوشا بحال آنکسانیکه در گریه و عزاداری بسیار کوشش و بذل مال و جان میکنند که رضامندی و خوشنودی ائمه هدی علیهم السلام در این کار بسیار است و بما لازم است که تا فرصت در دست ما است عمر و مال خود مان را در زیادت



در مریض شدن حسنین ع

و عزاداری و گریه و سوگواری این مقربین درگاه اللهی صرف نمائیم که نجات و عزت دنیا و آخرت در این است **در کتاب مجالس** شیخ صدوق که مشهور به امالی صدوق است در مجلس چهل و چهارم همین کتاب روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آنحضرت از والد ماجدش امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده که حسنین علیهما السلام در ایام صغیری مریض شدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب به عیادت ایشان تشریف بردند یکی از اصحاب بحضرت امیر علیه السلام عرض کرد یا ابا الحسن اگر نذری برای شفای این دو پسرت بکنی شاید که خداوند عالم بایشان شفا و عافیت عطا فرماید فقال اصوم ثلثة ایام شکراً لله عز و جل امیر علیه السلام گفت نذر کردم سه روز روزه بگیرم از برای شکر نعمت بخداوند عز و جل در شفا دادن خدا بر ایشان و کذلک قالت جاریتهم فضة و هم چنین فضه کنیز ایشان گفت من هم سه روز روزه بشکرانه شفای آقایان خود میگیرم پس خداوند عالم نذر ایشان را قبول فرموده به آن بزرگواران شفا عطا فرمود پس روزه گرفتند و لیس عندهم طعام و در خانه ایشان طعامی نبود که در وقت افطار میل فرمایند فانطلق علی ع الی جار له من الیهود یقال له شمعون پس امیر علیه السلام تشریف برد به نزد همسایه یهودی که او را شمعون میگفتند و کان یعالج الصوف و این شمعون را پشم بسیار بود که به اجرت میریسانید فقال هل لک ان تعطینی جزة من الصوف تغزلها لک ابنة محمد ع بثلثة اصوع من الشعیر پس بشمعون فرمود آیا میل داری که قدری پشم بدهی که دختر رسول خدا برای تو بریسد و برای اجرتش سه صاع جو بدهی عرض کرد بلی پس جو و پشم را گرفته و فاطمه زهرا سلام الله علیها را اخبار داد و آن خاتون معظمه قبول نموده یک ثلث پشم را ریسید پس یک صاع از جو را آرد کرده و خمیر نموده پنج قرص تدارک کرد که برای هر یک در وقت افطار یکقرص باشد و حضرت امیر علیه السلام نماز شام را با حضرت رسول ص خوانده بمنزل تشریف آورده خواستند را آورده قرصها را حاضر کردند و آن پنج نفر کلا در سر خوان جمع شدند پس لقمه اولی که حضرت امیر ع از قرص شکست که میل فرماید پیش از میل مسکینی از در باب صحن صدا کرد که السلام علیکم یا اهل بیت محمد انا مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی مما تاکلون اطعمکم الله من موائد الجنة یعنی سلام من بشما باد ای اهل بیت محمد ص من مسکینی هستم از مساکین مسلمانان طعام دهید بمن از آنچه میخورید خدا شما را از خوانچه های بهشت طعام عطا فرماید پس امیر ع همان لقمه را از دست گذاشت تمام قرص خود را به او داد فاطمه زهرا هم قرص خود را بمتابعت امیر علیه السلام به آن مسکین داد و حسن و حسین علیهما السلام و فضه هم متابعت کرده حصه خود را دادند و با تولجیلعا و اصبحوا صیاما و ما ذاقوا الا الماء القراح و آن شب را گرسنه خوابیده صبح روزه گرفتند و چیزی نخوردند مگر آب خالص چون روز دویم شد حضرت صدیقه طاهره بقرار اولی پنج قرص نان درست کرده وقت افطار خواستند که میل کنند اول لقمه که امیر علیه السلام گرفت که میل کند ناگاه یتیم من یتامی المسلمین وقف بالباب فقال السلام علیکم یا اهل بیت محمد ص انا یتیم من یتامی المسلمین اطعمونی مما تاکلون اطعمکم الله من موائد الجنة یعنی ناگاه یتیمی از یتیمان مسلمانان

در مریض شدن حسنین ع

در باب ایستاده عرض کرد سلام من بشما ای اهل بیت رسول خدا من یتیمی هستم از یتیمان مسلمانان و گرسنه ام طعام دهید بمن از آنچه میل میکنید خدا طعام دهد شما را از موائد بهشت پس امیر علیه السلام لقمه را از دست گذاشته تمام قرص خود را داد و فاطمه و حسنین و فضه هم بر آن بزرگوار متابعت نموده قرصها را دادند و آن شب را نیز گرسنه صبح نموده و روزه گرفته و نخوردند در شب مگر آب خالص و روز سیم آن مخدره سرادق عصمت و طهارت ثلث سیم پشم را ریسیده و صاع سیم را با دستاس آرد نموده و خبر کرده باز پنج قرص نان ترتیب داد و امیر علیه السلام بعد از نماز مغرب بخانه آمده قرصها را حاضر نموده همگی در سر خوان جمع شده امیر ع لقمه اولین را شکسته خواست تناول فرماید در این حال از در خانه صدا آمد که السلام علیکم یا اهل بیت محمد انا اسیر تاسرونا و لا تشدونا و لا تطعمونا یعنی سلام از جانب خدا بر شما باد ای اهل بیت محمد من اسیرم مارا اسیر میکنید و حبس مینمائید و طعام نمیدهید پس چون شب اول و دوم امیر علیه السلام لقمه اولی خود را گذاشته تمام قرص خود را بآن اسیر داده و حضرت صدیقه طاهره و حسنین علیهما السلام و فضه هم متابعت نموده جمیع قرصها را به اسیر دادند آن شب را نیز با آب خالص افطار کرده گرسنه خوابیدند چون صبح شد امیر ع از دست حسنین گرفته بخدمت حضرت رسول ص برد در حالتیکه وهما یرتعشان کالفراخ من شدة الجوع حسنین علیهما السلام از شدت گرسنگی مثل جوجه تازه از تخم بیرون شده میلرزیدند و رنگ شریف ایشان زرد و چشم مبارک ایشان فرو رفته بود فلما ابصرهم النبی ص قال یا ابا الحسن شد ما یسوئنی ما اری بکم انطلق الی ابنتی فاطمة یعنی چون رسول خدا ص ایشان را در آن حالت دید فرمود یا ابا الحسن بسیار بدحال و پریشان شدم از این حالت که در شما دیدم میرویم نزد دختر خودم فاطمه پس همگی بر خانه فاطمه آمدند رسول خدا ص فاطمه را دید که در محراب عبادت خود نشسته مشغول ذکر خدا وندا است و قد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع و غارت عیناها و تحقیق که شکم آن معصومه طاهره بر پشت خود چسبیده از شدت گرسنگی و چشمهایش فرو رفته فلما رآها رسول الله ص ضمها الی صدره الشریف و قال واغوثاه بالله انتم منذ ثلث فیما اری پس چون فاطمه را در آن حالت دید دستهارا گشاده آن خاتون را مثل جان بسینه شریف خود چسبانیده فرمود وای که پناه و داد رس من خدا است شما مدت سه روز است که بر گرسنگی تمام روزه گرفته و چنین پریشان حال شده اید فهبط جبرئیل و قال یا محمد ص خذ ما هنأ الله لک فی اهل بیتک پس در این حال جبرئیل نازل شده بعد از سلام عرض کرد یا رسول الله بگیر چیزیرا که خدا از برای تو در خصوص اهل بیت تو مهیا فرموده قال ص و ما آخذ یا جبرئیل فرمود که چه چیز را بگیرم یا جبرئیل قال هل اتی علی الانسان حین من الدهر الی ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا عرض کرد سوره هل اتی را بگیر که خداوند در شان وصی و اهل بیت تو نازل فرموده و در تفسیر صافی از کتاب مناقب روایت شده که زیاده از بیست نفر از مفسرین کتاب الله بسندهای معتبره روایت کرده اند که این سوره مبارکه در شان امیر المؤمنین و اهل بیت رسول خدا ص نازل شده پس جبرئیل عروج کرده باز نزول نموده با امر رب العالمین و معه صحفة من الذهب مرصعة

محل نزول سوره هل اتی

بالدر والیاقوت مملوة من الثرید و عراق یفوح منها رائحة المسک والکافور فجلسوا و اکلوا حتی شبعوا و لم ینقص منها لقمة واحدة و با خودش کاسه زرین مرصع بیاقوت و یاقوت که پر از ترید بود آورد و بخار از کاسه متصاعد بود و رایحه و عطر مشک و کافور از آن کاسه و ترید میآمد یعنی استشمام میشد پس همگی اهل بیت نشستند و از آن ترید خوردند تا سیر شدند لیکن بقدر یک لقمه از آن ترید کم نشد وخرج الحسین و معه قطعة عراق فنادته یهودیة یا اهل بیت الرسول الجوع من این لکم هذه پس امام حسین علیه السلام از خانه بیرون شد و در دستش یک قطعه استخوان گوشت از آن ترید بود زن یهودیه آنحضرت را صدا کرده عرض نمود یا ابن رسول الله گرسنه ام آن استخوان با گوشت را بمن بده از کجا شما آمده است فمد الحسین علیه السلام یده لیطعمها پس امام حسین ع دست مبارک خود را دراز کرد که آن استخوان با گوشت را بآن زن یهودیه بخوراند فهبط جبرئیل واخذها من یده و رفع الصحفة الی السماء پس جبرئیل نازل شده آن استخوان را از دست امام حسین ع گرفت و آن کاسه خود بخود بلند شده بطرف آسمان رفت قال رسول الله ص لولا ما اراد الحسین ع من اطعام الیهودیة تلک القطیعة لنزلت تلک الصحفة فی اهل بیتی یاکلون منها الی یوم القیمة فرمود رسول خدا ص اگر این نبود که امام حسین اراده فرمود آن پاره استخوان گوشت را بآن زن یهودیه بدهد هر آینه آن کاسه ترید در نزد اهل بیت من میماند و از تریدش تا روز قیامت میخوردند و این صدقه دادن حضرت امیر و اهل بیت بر مسکین و اسیر و یتیم در شب بیست و پنجم شهر ذیحجه بود و سوره هل اتی روز بیست و پنجم این ماه نازل شده و بروایت فاضل مجلسی در کتاب زاد المعاد تا هفت روز از آن کاسه ترید میخوردند و بعد از آن گم شد یعنی جزئی از آن کم نشد و حضرت صادق ع فرمود که آن کاسه و ظرف نزد ما بوده است و حضرت صاحب الامر آن را ظاهر خواهد کرد و طعام بهشت از آن تناول خواهد نمود و سنیان نیز این روایت را با نزول مائده بطرق بسیار روایت کرده اند مترجم میگوید که از تفاسیر معتبره مستفاد میشود که انسان در آیه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا عبارت است از امیر المؤمنین علیه السلام و استفهام استفهام انکاری است یعنی نیامده بر علی علیه السلام وقتی و زمانی از دهر که آن بزرگوار در آن وقت و زمان چیز مذکور و معروف نباشد یعنی علی ع در جمیع اوقات و ازمنه دهر مذکور بوده است و ابرار کلمه ابرار در آیه و سقیهم ربهم شرابا طهورا عبارت از امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه جناب مولانا آخوند ملا فتح الله اعلی الله مقامه در تفسیر خلاصة المنهج چنین روایت کرده است در تفسیر این آیه و ایضا عرض میکند که در همین تفسیر است که چشمه های و نهرهای بهشت چند نوع است که شراب طهور پاک میکند شخص را از کینه و حسد و سایر صفات رذیله و کوثر مختص است به حضرت رسالت پناه و چهار نهر است که از برای متقیان است که اول آب است دوم شیر است سیم عسل است چهارم خمر است و دو چشمه از برای اهل خشیه مقرر شده و دو چشمه برای اهل یمین قرار داده است و شراب رحیق برای ابرار است و چشمه تسنیم برای مقربین است و دو چشمه برای اهل بیت است که یک چشمه کافور و یک چشمه زنجبیل است و آنرا سلسبیل نیز گویند و شراب طهور نیز [illegible] از ایشان است

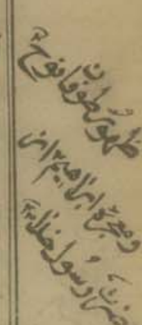
وساقی شراب طهور حضرت امیر علیه السلام است چنانکه آیه شریفه دلالت بران دارد پس هر کس محب این بزرگوار نشود چه نوع از دست آن بزرگوار در روز عطش اکبر روز قیامت سیراب تواند شد

فاضل زنجانی در صفحه دویست و پانزدهم کتاب جمرة الفؤاد از کتاب بحار الانوار مجلسی مرحوم روایت میکند حدیثی که مضمونش اینست که رسول خدا فرمود آگاه باشید که در روز قیامت یکی از شیعیان علی را میاورند و بکذارند به پله میزان اعمال گناهان او را که از کوههای بزرگ و دریاهای سرشار زیادتر باشد و اهل محشر آن گناهان بسیارش را که به بینند همگی گویند که این بنده بسبب این قدر گناهان به هلاکت رسید و مستحق عذاب گردید و شک نداشته باشند که از جمله هالکان و بعد از خداوندی از جمله مخلدان خواهد شد پس از جانب حق تعالی ندایی بران بنده گنهکار میرسد که ای بنده گنهکار این است گناهان بسیار و مهلکه تو آیا در مقابل این گناهان بیشمار هیچ حسنه داری که با آنها برابری نماید و برحمت خداوندی داخل بهشت شوی پس آن بنده فرومانده عرض میکند که بار الها حسنه برای خود نمیدانم پس منادی از جانب حق تعالی ندا میکند که پروردگار تو میفرماید اهل محشر را صدا کن و بگو ای اهل محشر من فلان پسر فلان از مردم شهر فلان میباشم و در کوه اعمال سیئه خودم که برابر کوههای عظیم و دریاهای سرشار است مانده ام آیا کسی از اهل محشر هست که در دنیا از طرف من نزد او نعمتی یا نیکی بوده باشد که بعوض آن در چنین روز که وقت شدت و زمان احتیاج من است بفریاد من برسد اول کسیکه او را جواب میدهد حضرت امیر المؤمنین و شفیع المذنبین علی ابن ابیطالب ع میباشد که فرماید لبیک لبیک ایها الممتحن المظلوم بعد او یعنی ای مبتلا گردیده در محبت من و امتحان شده و ای ستمدیده از دشمنان من پس آن حضرت بنزد او تشریف آورده و در خدمت آنحضرت جمع کثیری باشند لیکن از خصماء و مدعیان آن شخص کسانی باشند یعنی خصمائیکه در ذمه آن شخص حق و مظالم داشته باشد پس اشخاصیکه در خدمت آنحضرت آمده باشند عرض میکنند که امیر المؤمنین ما برادر مؤمن این شخصیم و در دار دنیا بما نیکی میکرد و ما را محترم و گرامی داشت و در حق ما احسان بسیار میکرد و با ما با تواضع و فروتنی رفتار میکرد پس ما جمیع طاعات و اعمال حسنه خودمان را باو بخشیدیم امیر المؤمنین ع بر ایشان فرماید شما اگر طاعات خودتان را باو بخشیدید پس بچه وسیله داخل بهشت خواهید شد عرض کنند بوسیله رحمت واسعه الهی که محروم نمیشود از رحمت واسعه خدا کسیکه در دل محبت و اخلاص خدمتگذاری تو داشته باشد ای برادر رسول خدا ص در آنحال از جانب حق عز و علا ندا رسد که ای برادر رسول خدا این جماعت که برادر دینی این بنده گنهکارند اعمال حسنه خود شانرا باو بخشیدند پس تو چه چیز بشیعه خود میبخشی و من که پروردگار و خداوند او هم گناهانی که میانه من و بنده من است بسبب محبت و دوستی که بتو داشت باو بخشیدم اما از گناهان و مظالمیکه میان او و بندگان من است لابد و ناچار است باید حکم کنم میان ایشان یعنی حقوق و مظالم بندگان خویش را باید از این بنده گنهکار بگیرم پس حضرت امیر ع عرض میکند پروردگارا هر چیکه میفرمایی من بفرمانم پس پروردگار جل و علا فرماید یا علی ضامن شو از برای خصماء و ذوی الحقوق شیعه

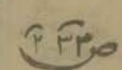
خود عوض آن حقوق را که مردم در ذمه او داوند پس آنحضرت ضامن میشود که عوض تدارک کند بر خصماء او پس متوجه خصماء و ذوی الحقوق او شده فرماید بخواهید از من عوض حقوقی و خصمائیکه در ذمه شیعه من دارید هر چیکه میخواهید پس ایشان میگویند ای برادر رسول خدا ص در عوض حقوقی که ما را در ذمه شیعه تو هست از تو ثواب یکنفس ترا از جمله نفسهایی که در شب مبیت در فراش رسول الله ص کشیده میخواهیم که بر ما به بخشی پس آنحضرت گوید که بخشیدم پس حق تعالی فرماید ای بندگان من نظر کنید بر آنچیکه در ثواب یکنفس علی بشما عطا میکنم پس نظر کنند در بهشت قصرهای عجیبه و حجرات حسان و درجات و منازلی را که هرگز دیده نه ندیده و گوشی نشنیده و بخواطر کسی خطور نکرده باشد پس عرض کنند پروردگارا هرگاه این قدر مقامات و درجات و قصور که برای ما عطا فرمودی یا چیزی از بهشت تو باقی مانده است برای بندگان دیگرت از انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین و مؤمنین و ایشان چنین نگاه کنند که تمام بهشت را بر ایشان داده و دیگر چیزی از بهشت باقی نمانده است پس ندا رسد که ای بندگان من اینها که بشما کرامت کردم در عوض یکنفس از نفسهای علی است که از او خواستید که آن را مخصوص شما گردانیدم پس فرماید نظر کنید پس نگاه کنند به بینند خود شان را و آن شیعه گنهکار را که علی علیه السلام ثواب یکنفس خود را از جانب او عوض داد در درجات بهشت و چون در مقامات خود برقرار میشوند به بینند آنقدر ممالک و مقامات بر علی ابن ابیطالب کرامت فرموده که چندین برابر باشد بر آنچیکه آنحضرت بخشیده است از جانب شیعه خود بر ایشان چنان ممالک و مقاماتیکه حساب و مقدار آن را خدا میداند و خیال و فکر بشر بیان احاطه و تحدید نتواند کرد بعد از آن حضرت رسول خدا ص بر اصحاب خود فرمود اذالک خیر نزلا ام شجرة الزقوم المعدة لمخالفی اخی و وصی علی ابن ابیطالب آیا این درجات و قصرهای بهشتی بهتر است برای نزول و مقام کردن یا درخت زقوم جهنم که مهیا و حاضر ساخته شده است از برای کسانیکه مخالفت و عداوت نمایند با برادر و وصی من علی ابن ابیطالب علیه السلام مترجم عرض میکند **نظم** در روز حشر دادرس شیعیان علیست پشت و پناه و یار همه دوستان علیست ❊ مهر علی بر لوح دل خویش ثبت کن ❊ روز جزا شفیع تو و عاصیان علیست ❊

در صفحه دویست و بیست چهارم کتاب جمرة الفؤاد روایت شده است که در هندوستان هندویی بود که مدت هفتاد سال بت را سجده کرده بود روزی او را حاجت ضروری روی نمود پیش بت رفته هفتاد مرتبه بر بت سجده کرده در آخر حاجت خود را از بت درخواست نمود روا نشد با خود اندیشید چه معبود است که من هفتاد سال بر او سجده میکنم در این مدت یک مرتبه بر او اظهار حاجت کردم روا نکرد و حال آنکه هفتاد مرتبه بر او سجده کرده با تضرع تمام حاجت خود را خواستم پس یکبار بخدای آسمان سجده کرده اظهار حاجت نمایم تا به بینم که خدای آسمان چه طور خدا است پس بسجده افتاده و با تضرع تمام بدرگاه قاضی الحاجات نالیده حاجت خود را خواهش نموده عرض کرد ای خدای واحد واحد و صمد حاجت فلانی مرا روا کن از ملکوت اعلا براو ندا رسید که لبیک عبدی اسئل تعطی یعنی ای بنده من سؤال کن تا آنچیکه مطلب و حاجت تو است روا کنم در آن حال غلغله به ساکنین ملأ اعلا افتاده عرض کردند بار الها این کافر بت پرست هفتاد سال است که بت را سجده کرده

اکنون بیک مرتبه سجده کردنش نبود در جوابش لبیک عبدی میفرمایند خداوند عالم فرموده ای ملائکه من ساکت باشید کداو صنم را نخوانده اجابت نشد اگر صمد را خواند اجابت نکنم پس فرقی میان صنم وصمد معبود من بر خود واجب کردانیده ام هرکس باصدق دل رجوع بطرف من کرده نجات خود را خواهد برا و رحمت کنم یعنی اجابتش نموده از نعمتهایش بکلام که کتب ربکم علی نفسه الرحمه یعنی واجب ولازم کرده پروردکار شما بر ذات اقدس خود رحمت کردن بر بندکان خود وحضرت رسول خدا فرموده که حقتعالی یکصد جزء رحمت هست یک جزوش را بر زمین نازل فرموده وبه مخلوقات خود قسمت کرده وهر شفقت ورحمتیکه در جمیع مخلوقات است از همان یک جزو است نود ونه رحمت خود را در خزانه احسان خود ذخیره فرموده ودر روز قیامت آن یک جزو رحمت را نیز با آنها منضم فرموده وصد جزو رحمت کامله خود را نثار بندکان خود خواهد فرمود وهر چند قهاریت وعذابش عظیم است لیکن از اسماء شریفه اش یکی رحمن ویکی رحیم است مترجم عرض میکند رحمن از جمله اسماء خاصه خدا است ومعنایش عام است یعنی رحم کنند در دنیا هم به مؤمن وهم بر کافر واما رحیم پس لفظش عام ومعنایش خاص است یعنی رحم کننده در آخرت مخصوصاً به مؤمنین خداوندا بحق وحرمت خمسه النجباء آل کساء که ما را در زمره مؤمنین محشور فرما یا رحمن یا رحیم در صفحه یکصد وپنجاه ودویم کتاب حجه الفؤاد روایت کرده از بعض کتب معتبره که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده که جمعی از کفار خدمت حضرت رسول خدا آمده معجزه حضرت نوح را خواهش نمودند آنحضرت ایشان را امر فرمود که به عقب کوه ابوقبیس روند چون بدانجا رسیدند ناگاه دیدند از زیر پاهای ایشان چشمه های آب جوشیدن کرفت واز بالای سر ایشان بدون ابری باران شدید باریدن آغاز کرد تا به اندک زمانی آب بلند شده بدهان ایشان رسید پس بسوی کوه کریختند و هر قدر بر کوه بالا میرفتند آب بلند میشد تا بقله کوه آب بدهنهای ایشان رسید یقین کردند که غرق وهلاک خواهند شد سراسیمه ومضطرب کردیدند در آن حال ناگاه علی ابن ابیطالب علیه السلام را دیدند که بروی آب ایستاده ودو صورت طفل دیدند که مانند قرص قمر یکی در طرف راست ویکی در طرف چپ آنحضرت ایستاده اند پس آن نوح سفینه نجات وایمان ودستکیر غریقان دریای عصیان متوجه ایشان کردیده فرمود که بکیرید دست مرا یا دست این دو طفل را تا نجات یابید پس ایشان ناچار شده بعضی از دست آن باعث نجات عالمیان وبعضی از دستهای آن کودکان وباقی ایشان از دست یکدیکر کرفتند وآن سرور کواهه ایشان را از غرق وهلاکت به ساحل امن ونجات کشیدند پس بالکل آسوده که از کوه بر آمدند ومشاهده کردند که قدری از آب را زمین بلع کرد وقدری از این قدوم آن سرور به آسمان بطرف هوا بالا رفته زمین مثل اولین خشک کردید مضمون آیه مبارکه یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی بظهور رسید پس ایشان کریه کنان در خدمت امیر مؤمنان بحضور شریف اشرف جمیع پیغمبران شرفیاب شده عرض نمودند یا رسول الله شهادت میدهیم که توئی خاتم پیغمبران واشرف جمیع مخلوقات که از فرموده تو با چشم خود ما معجزه حضرت نوح را دیدیم وبه غرق وهلاکت خود مان یقین کرده بودیم ما را علی ابن ابیطالب



خلاص ونجات داد با دو طفل نورانی که در چپ وراست او بودند والحال آن دو طفل را نمی بینیم رسول خدا فرمود که ایشان بعد از این متولد خواهند شد وایشان دو نور چشم من ودو فرزند وصی من حسن وحسین اند که بهترین جوانان اهل بهشت اند وپدر ایشان بهتر از ایشان است بدانید که این دنیا بمنزله دریا است عمیق وخلق بسیار بر آن غرق شده اند وکشتی نجات آل محمد صلی الله علیه وآله اند یعنی علی ودو فرزند ارجمند او که صورت ایشان را باعین عیان دیدید پس هر که در دار دنیا بر این کشتی نجات سوار شد از غرقاب هلاکت نجات یابد وهر کس تخلف نمود غرق خواهد شد ودر آخرت جهنم وجحیم آن بازمثل دریا است واینها کشتی نجات امت هستند که محبان وتابعان خود شان را از آتش وعذاب جهنم خلاص ونجات داده به نعمت ابدی وجنات رضوان میرسانند **بیت** دست در دامن حیدر زن واندیشه مکن ❊ هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش ❊ مهر اولاد علی نور دل اهل ولاست هر که را نور ولا شد نرسد نیرانش ❊ **در ذیل حدیث** مذکور در سابق روایت کرده که فوجی از کفار خدمت آن سید ابرار آمده معجزه حضرت ابراهیم خلیل الله را خواهش نمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله ایشان را امر فرمود که بفلان صحرا بروید معجزه مطلوبه را خواهید دید ایشان بموجب فرموده آن جناب به همان صحرا رفتند ساعتی بکذشت مراجعت نموده وصداهای خود شان را به کلمه شهادت بلند کردند وعرض نمودند یا رسول الله شهادت میدهیم که توئی رسول بر حق خدا واشرف جمیع انبیاء وقتیکه ما بر همان صحرا رفتیم ناگاه دیدیم آسمان شکافته شد وپاره های آتش فرو ریخت وزمین هم شکافته شد وزبانه های از آن بلند شد وآتش آنقدر زیاد شد تا جمیع صحرا را احاطه نمود واز شدت حرارت آتش بدنهای ما بجوش آمد ویقین کردیم که از سوزش آن بدنهای ما بریان خواهد شد ناگاه در هوا صورت زن نورانی را دیدیم که مقنعه خود را آویزان نموده بقدریکه دستهای ما بریشه های آن مقنعه میرسید در آنحال منادی از طرف آسمان ما را ندا کرد اگر نجات وخلاص را از این آتش را میخواهید چنگ زنید بریشه های این مقنعه پس هر یک از ما بریشه از ریشه های آن مقنعه چنگ زده محکم کرفتیم پس آن زن مقنعه را بر بالا کشید وتنقدر ما را به بالا کشید که از ضرر وحرارت آتش برآمده وفراغت رسیدیم عجب اینکه آن ریشه های باریک از سنکینی بدنهای ما کسیخته نشد پس ما را از آن آتش نجات داده هر یک از ما را بعض خانه خود مان فرو کذاشت وبسلامت وعافیت رسیده بخدمت شریف تو شرفیاب شده ایم حضرت رسول فرمود آن زن دختر من فاطمه زهرا بود که همچنین فردا روز قیامت چون از صراط بکذرد مقنعه خود را بر صراط بر کشد ودوستان او بریشه های مقنعه او چسبیده از صراط میکذرند وداخل بهشت میشوند وبه این جهت او را فاطمه نام شده که فطم وقطع میکند محبان خود را از آتش جهنم مترجم عرض میکند خدایا بعصمت همین فاطمه معصومه طاهره ما را بمحبت او وپدرش وشوهرش وآل اطهارش از دنیا بیرون کرده بشفاعت ایشان داخل بهشت فرما انک انت ارحم الراحمین در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیهما السلام روایت فرموده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که بسبب وساطت محمد وآل اطهارش خداوند عالم نوح را از طوفان نجات داد وببرکت محمد وآل اطهارش خداوند عالم سرد وسلامت نمود آتش نمرود را بحضرت ابراهیم خلیل و



متمکن ساخت او را در میان آتش بر کرسی و فرشهای نرم و نیکو که آن پادشاه طاغی ندیده بود مثل آنها و او برای احدی از پادشاهان زمین میسر نشده و در وطنید دو د و او درختان سبز و خرم خوش اینده و از گلها و شکوفها و سبزها آنچه در چهار فصل سال میسر نشود و در حدیث دیگر هست و قتیکه نمرود مشرف شد بر آتش تا که دید که حضرت ابراهیم در میان باغ سبزی نشسته با مردی پیری سخن میگوید پس نمرود گفت با آذر که چه بسیار کرامی است پسر تو با پروردگارش پس نمرود با براهیم گفت که از ملک من بدر رو و با من ببلد در یار مباش پس بیرون کرد ابراهیم و لوط را از بلاد خود بجانب شام و ابراهیم و لوط و ساره بیرون رفتند و ابراهیم گفت انی ذاهب الی ربی سیهدین من میروم بسوی پروردگار خود یعنی بجانب بیت المقدس بزودی مرا هدایت خواهد کرد و ابراهیم گله و اموال خود را برداشت و صندوقی ساخت و ساره را در آن گذاشت از نهایت غیرتی که برای ساره داشت و رفت تا انکه از ملک نمرود بدر رفت و داخل ملک پادشاهی شد که او را عزاره میگفتند پس بیک از عشاران او گذشت عشار آمد که عشور اموال ابراهیم را بگیرد و چون نوبت بان صندوق رسید عشار گفت که این صندوق را بگشا ابراهیم گفت آنچه در این صندوق هست هر چه خواهی حساب کن از طلا و نقره و عشرش را از من بگیر صندوق را مگشا گفت تا نگشایم نمیشود پس عشار بجبر صندوق را گشود چون ساره را با حسن و جمال که داشت مشاهده کرد از ابراهیم پرسید که این زن چه نسبت دارد بتو گفت حرم من و دختر خاله منست گفت چرا او را در این پنهان کرده ابراهیم گفت برای غیرتی بر او کسی او را نبیند عشار گفت نمیگذارم که در این جا حرکت کنی تا انکه حال این زن و حال ترا بپادشاه عرض کنم پس رسولی بسوی پادشاه فرستاد و حقیقت حال را عرض کرد پادشاه فرستاد جمعی را که صندوق را ببرند ابراهیم با ایشان گفت که من از صندوق جدا نمیشوم مگر آنکه جانم از بدن جدا شود و چون این خبر را بپادشاه رسانیدند فرستاد که ابراهیم را با صندوق نزد او حاضر سازند پس چون ابراهیم و صندوق و جمیع اموال او را نزد پادشاه بردند پادشاه با براهیم گفت که صندوق را بگشا ابراهیم گفت ای پادشاه حرمت من و دختر خاله من در این صندوق است جمیع اموال خود را میدهم که این تابوت را مگشائی پس پادشاه بجبر و اکراه صندوق را گشود چون حسن و جمال ساره را مشاهده کرد ضبط خود نتوانست کرد دست بجانب ساره دراز کرد ابراهیم رو از او کردانید و گفت خداوندا حبس کن دست او را از حرمت و دختر خاله من پس دست پادشاه خشک شد و نتوانست که بساره رساند و نتوانست که بسوی خود برگرداند پادشاه با براهیم گفت خدای تو چنین کرد ابراهیم گفت بلی خدای من صاحب غیرت است و حرام را دشمن میدارد و چون اراده حرام کردی مانع شد میان تو و اراده تو پادشاه گفت از خدای خود بطلب که دست مرا بسوی من برگرداند که اگر دیگر متعرض حرمت تو نمیشوم ابراهیم عرض کرد پروردگارا دستش را باو برگردان تا دیگر متعرض حرمت من نشود پس خدا دستش را باو برگردانید چون نظرش باز بساره افتاد ضبط خود نتوانست کرد دست بسوی ساره دراز کرد باز ابراهیم از غیرت رو کردانید دعا کرد دست پادشاه خشک شد بساره نرسید پادشاه گفت پروردگار تو بسیار صاحب غیرت است و تو بسیار غیوری پس از خدای خود سئوال کن که دست مرا بسوی من برگرداند که اگر دعای ترا مستجاب

قوله بیت المقدس ... بالتشدید والتخفیف ... الذی یتطهر به من الذنوب ... لانها کانت قرار الانبیاء و مسکن الاصفیاء والنسبة الیه مقدسی لمجلسی رحمه الله غفر الله له و لوالدیه

ص ۳۴

کند دیگر اینکار نخواهم کرد ابراهیم گفت سئوال میکنم بشرط آنکه اگر دیگر چنین کاری بکنی از من سئوال نکنی که از برای تو دعا کنم پادشاه گفت بلی ابراهیم عرض کرد خداوندا اگر راست میگوید دستش را باو برگردان پس دستش باو برگشت چون پادشاه این حال را مشاهده کرد از حضرت ابراهیم مهابتی در دل او افتاد و آن حضرت را بسیار تعظیم و تکریم نمود و گفت تو ایمنی از آنکه من متعرض حرمت تو شوم یا چیزی از اموال تو پس هر جا که خواهی برو اشاره شبر این مجلس بود بزم یزید مصداق وی اهل مزید کاهل بیت شاه دین از هر طرف هم چو مشرکان پیش چشمش بسعف دست بر سر دیده تر دل داغدار چون اسیران حبش یار نکبار تا که از روی چشم موسرخ لعین دست ظلمش شد دراز از آستین کرد اشاره رو بسوی نو عروس پس روان شد پای تخت آن مجوس گفت کای سلطان مصر این عزیز ز بلید این دختر مرا باشد کنیز این کنیز خود بمن بخش از کرم تا کند خدمت بخاصان حرم از دعای دختر شیر خدا گشت لال و کور و شل آن بیحیا نظر باین قصه قصه بود که در شام شوم در مجلس یزید مشئوم از برای خواهر اول قتیل از سلاله ابراهیم خلیل اتفاق افتاد و آن چنان بود و قتیکه مخدرات عصمت و طهارت در نزد یزید پلید گفتگو کردند ملعونی از اهل شام در آنجا حاضر بود چون زنان و دختران اهلبیت را دید و خواهش معظمه را مشاهده نمود دست تعدی دراز کرده اشاره بسوی فاطمه نمود از یزید پلید خواهش نمود که این دختر را بمن ببخش دست آن پادشاه طاغی بجهة دعای حضرت ابراهیم خشک شد و دست این شقی ملعون بواسطه نفرین ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین خشک شد چنانکه شیخ مفید و سید ابن طاوس و دیگران بروایت مختلفه از فاطمه دختر حضرت امام حسین روایت کرده اند که چون ما را بمجلس یزید بردند در اول حال بر ما رقت کرد پس مردی سرخ موئی از اهل شام برخواست و گفت ای یزید این دختر را بمن ببخش و اشاره بسوی من کرد من از ترس بر خود لرزیدم و بر جامه عمه خود زینب چسبیدم عمه ام مرا تسکین داد و با آن شامی خطاب کرده گفت ای ملعون میخواهی دختر محمد مصطفی را بخدمت کاری بگیری نه تو و نه یزید هیچیک اختیار چنین امری ندارید یزید گفت اگر خواهم میتوانم کرد زینب خاتون گفت بخدا سوگند که نمیتوانی کرد مگر اینکه از دین رسول خدا بیرون روی و کفر باطن خود را ظاهر کنی آن ملعون در غضب شد و گفت با من چنین سخن گوئی پدر و برادر تو از دین بدر رفتند زینب گفت بدین خدا و دین پدر و برادر من هدایت یافتی تو و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشید آن لعین گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا زینب گفت تو اکنون پادشاهی و بسلطنت خود مغرور گردیده و آنچه میخواهی میگوئی من دیگر جواب تو نمیگویم پس بار دیگر آن شامی سخن را اعاده کرد یزید گفت ساکت باش خدا ترا مرگ دهد و بروایت ام کلثوم با آن شامی خطاب کرد که ساکت شو ای بدبخت خدا زبانت را قطع کند دیده هایت را کور گرداند و دستهایت را خشک کند و با آتش جهنم ترا بسوی آتش جهنم کرداند اولاد انبیا خدمتکار اولاد زنا نمیشوند و هنوز سخن آن مظلومه تمام نشده بود که حق تعالی دعای او را مستجاب کردانید زبان او لال شد و دیده هایش نابینا شد و دستهای او خشک شد پس ام کلثوم گفت الحمد لله که حق تعالی بهره از عقوبت تو در دنیا بتو رسانید

وا این است جزای کسی که متعرض حرمت حضرت رسالت گردد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از اباء کرام خود روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که محبت من و اهل بیت من در هفت جا نفع میدهد که هول و خوف آنها بزرگ است اول در هنگام جان دادن دویم وقتیکه داخل قبر شد سیم در وقت برخواستن از قبر چهارم در وقتیکه نامهٔ اعمال به دست راست یا چپ برآید پنجم در وقت حساب دیدن اعمال ششم در نزد اعمال میزان هفتم در وقت عبور از صراط ی ر

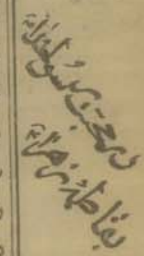
جامع الاخبار فقال علیه السلام افعل خمسة اشیاء واذنب ما شئت فاول ذلک لا تاکل رزق الله واذنب ما شئت اول اینکه روزی خدا مخور هر گناه که خواهی بکن والثانی اخرج من مملکة الله واذنب ما شئت دویم اینکه از ملک و زمین خدا بیرون شو و هر گناه که خواهی در غیر ملک خدا بکن الثالث اطلب موضعا لا یراک الله واذنب ما شئت سیم اینکه جایی را برای معصیت کردن خود پیدا کن که در آنجا خدا ترا نبیند پس هر گناه که خواهی بکن الرابع اذا جاء ملک الموت لیقبض روحک فادفعه عن نفسک واذنب ما شئت چهارم آنکه وقتیکه ملک الموت برای قبض روح تو آید او را از خود دفع کن پس هر گناه که خواهی بکن الخامس اذا ادخلک مالک النار فی النار فلا تدخل واذنب ما شئت پنجم زمانیکه مالک جهنم به سبب گناهان تو ترا داخل جهنم میکند آنکه داخل جهنم مشو هر گناه که خواهی بکن و از حارث همدانی روایت است گوید روزی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رفتم فرمود که چه چیز ترا بنزد من آورد عرض کردم محبت تو یا امیر المؤمنین فرمود ای حارث تو مرا دوست میداری عرض کردم بلی واللّه یا امیر المؤمنین فرمود وقتیکه جانت بگلوی تو میرسد مرا خواهی دید چنانکه خواهش تو باشد چون مرا ببینی که دشمنان خود را از حوض کوثر دور میکنم خوشحال میشوی چون مرا ببینی که بر صراط میگذرم و علم حمد در دست من است و در پیش روی حضرت رسول صلی الله علیه و آله میروم مشعوف و دلشاد میشوی و در این مضمون است حدیث مشهور که بحارث فرموده یا حار همدان من یمت یرنی یعنی ای حارث همدانی هر کس که بمیرد مرا میبیند که در حالت احتضار به بالای سر محتضر حاضر میشود و در همان حال شیعهٔ خود را سیراب میفرماید و در بعضی اخبار وارد شده که در حالت احتضار ابلیس پر تلبیس فرصت یافته در طرف چپ محتضر می نشیند و کاسهٔ آب در دست گرفته و به محتضر گوید ای فقیر درمانده بخود اطاعت کن مرا تا ترا از تشنگی سیراب کنم و تکذیب پیغمبران و کتابهای ایشان کن تا نجات یابی پس اگر ایمان آن محتضر محکم باشد در آن حال امیر المؤمنین علیه السلام حاضر میشود و قدحی از آب کوثر در دستش بر شیعهٔ خود میدهد و شیطان دور میشود و اگر ایمانش عاریتی و غیر محکم باشد فریب شیطان خورده او را اطاعت میکند پس شیطان ایمان او را ربوده آب هم نمیدهد با تشنگی از دنیا میرود و در حدیث وارد است که چون میت را بر تابوت گذارند و خواهند که از خانه اش بیرون نمایند روح او ندا میکند که ای گروه دوستان و خویشانم در بیرون کردن من تعجیل مکنید و صبر نمایید تا وداع بکنم اهل و عیال و خانه و اموال خود را پس بگوید جماعت خویشان زنم بیوه شد او را مهربانی کنید و فرزندانم یتیم گردید بر ایشان رحم کنید و به اولادم نوازش کنید که دیگر مرا

نخواهند دید

نخواهند دید وقتیکه تابوت میت را بلند میکنند باز میگوید ای جماعت تعجیل مکنید تا حرف دیگر را که اهل و عیال و خویشان خود را بشنوم که دیگر صدای ایشان را نخواهم شنید و چون جنازه را چند گام بردارند گوید ای دوستان و ای برادران من و ای فرزندان من دنیا شما را فریب ندهد چنانکه مرا فریب داد بدرستیکه هرچه در دنیا جمع کرده بودم را پس گذاشتم گناهان و عقوبتش با من باقی ماند و لذت او را شما میبرید و حسابش را من خواهم داد در حدیث است که من غسل مؤمنا اغسله الله من ذنوبه کیوم ولدته امه ومن کفن مؤمنا او مسلما کتب له ثواب من ضمن کسوة المیت الی یوم القیمة ومن حفر له قبرا قربة الی الله تملکه الله بیتا فی الجنة و هر که تشییع کند جنازهٔ میت مؤمنی را چون آن میت را به قبرش گذارند از طرف خدا ندا میرسد بر آن میت که اول عطایی که بتو میکنم این است که تشییع کنندگان جنازه ات را آمرزیدم و هر کس تابوت میتی را از چهار گوشه اش بردارد و چند قدم ببرد و به گرفتن و برداشتن هر گوشه اش بیست و پنج گناه کبیرهٔ مهلکه اش آمرزیده شود و در واقع همه گناهانش آمرزیده شود و هر کس با پشت دست خود خاک بر قبر مؤمنی بریزد خدا وند عالم بعدد هر ذره از آن خاک حسنه برای او بنویسد و هر کس به زیارت اهل قبور برود و پانزده سورهٔ توحید بخواند و ثوابش را به اهل قبور هدیه کند خداوند عالم به عدد اهل قبوری که در آنجا مدفون شده اند ثواب برای او عطا فرماید و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون غسال اراده کند که جامه های میت را بیرون کند گوید ای غسال ترا بخدا قسم میدهم که جامه های مرا با همواری و نرمی بیرون کن که الحال از جذبات و سطوات ملک الموت خلاص شده ام و چون غسال دست بر بدن میت گذارد که بشوید باز ندا میکند که ای غسال نرمی و همواری دست بر بدن من بکش که جمیع بندهای اعضایم از هم جدا گردیده و مجروح شده و چون غسال خواهد که کفن به میت بپوشاند روح میت ندا کرده گوید نود که کفن را بر روی من مپیچ تا روی اهل و عیال و فرزندان و دوستان خود را ببینم که این آخر دیدن من است و تا قیامت ایشان را نخواهم دید و چون بر میت نماز گذارند اشخاصیکه اراده برگشتن نمایند باز ندا کرده گوید ای دوستان و خویشانم هرچند که من مردم و از خواطر شما فراموش خواهم شد لیکن با این زودی مرا فراموش کرده مروید و تا دفن کردن من صبر کنید مترجم میگوید بلی میتی هم سفارش کرده و دل دوستان را سوزانیده و چشم احباش را اشکبار فرموده و آن غریب کربلا سید شهدا علیه السلام است که در وقت وداع اهل بیت از قتلگاه دختر ناز پرورش سکینه را که در آغوش کرده بود از آن مخدره سفارش کرده که شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی یعنی ای سکینه به شیعیان و دوستان من این سفارش مرا برسان که هر وقت آب شیرین گوارا که مینوشند لب تشنه و جگر سوختهٔ مرا ذکر کنند و هر وقت که بجنازهٔ شهیدی و غریبی ملاقات کنند به غریبی و شهیدی من گریه نمایند و من نوادهٔ رسول خدا بودم که بی تقصیر و بیگناه مرا شهید کرده کشتند و به کشتن کفایت نکرده اسبان خود را در بالای نعش من دوانیده استخوانهای مرا خورد خورد سوده کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی ای شیعیان و دوستان من آرزو میکنم شما را که در روز عاشورا همه شما نگاه بحالت من نموده باشید که بچه زبان ملایم از جماعت لشکر برای طفل

سؤال از میت در قبر از پنج چیز

شیرخوار خودم علی اصغر آب میخواستم نه بمن و نه به طفل شیرخوارهام رحم نکردند و قطرهٔ آبی ندادند و سه شعبه سهم بغی عوض الماء المعین ۝ فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین ۝ و به عوض آب با تیر زهرآلود سه شعبه داو حلقوم نازک طفل شیرخوار مرا دریدند و از آب سیر نمودند و این بزرگوار یک مرتبه هم سفارشی از پیر بیمارش امام زین العابدین علیه السلام به شیعیان خود نموده و آن این است که بسند ساجدین فرمود این سفارش مرا به شیعیان من برسان ایا شیعتی لا تترکوا قصد تربتی ۝ فانیتها من اعظم القربات ۝ یعنی ای شیعیان من مرا در ولایت غریب و حید و تنها کشتند پس ای شیعیان من زیارت قبر مرا ترک مکنید و فیها شفاء للعیون من العمی ۝ و فیها یجیب سامع الدعوات ۝ و در وز یارت من شفا یافتن و نورانی شدن چشمها از کوری و در زیارت من مستجاب شدن دعاها است و چون شربت بارد الماء فاذکروا ۝ و فانی عطشانا مع الحرمات ۝ و در وقتیکه آب سرد می نوشید پس به یاد اوردید تشنه لب کشته شدن مرا با سوز جگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود سؤال کرده شود از میت در قبر از پنج چیز اوّل از نمازش دوّیم از زکواتش سیم از حجش چهارم از روزه اش پنجم از ولایت ما اهل بیت پس ولایت ما به آن چهار دیگر بگوید که هر نقصان که در شما باشد به عهده من است که نقصانهای شما را اتمام کنم و در کتاب جواهر الاخبار و سایر کتب معتبره روایت شده که چون جسد ضعیف و صدمه فلا به هائی مرگ میت را به قبر گذارند و لحدش را پوشیده خاک بر آن ریزند و در آن مغاک قبر فرد و تنها و بی مونس و یار ماند با امر خدا وند عالم زمین قبر از طرف بازکشتن میّت کنده کانش مشبک و مانند پنجره گشاده میشود بنوعیکه میت مشاهدت کنندگان خود را به بیند و ایشان را ندا میکند که ای فلان ای فلان مرا در این جایگه و تنها گذاشته کجا میروید جوابی نشنود و مایوسانه سر بجانب قبر کذارد و از همه اولاد و اقوام و احباء دل بر کند غریب و بیکس و تنها ماند پس از طرف سر میّت انوار خمسه النجباء و ائمه هدی و فاطمه زهرا سلام الله علیها طالع شده قبر تاریک از نور جمال ایشان مانند روز روشن گردد پس از روی ملاطفت و مهربانی بر آن میت تسلیها داده و نوازشها فرمایند یعنی ای شیعه و دوستدار ما چون تو در حال حیوة تعزیه حضرت حسین مظلوم کربلا را بر پا میداشتی و صرف مال نموده جزع و گریه مینمودی ما نیز تعزیه تو را بر پا نموده و جزا و مزد آن را بتو میرسانیم و در قرب در جات ما خواهی بود و ما مونس تو خواهیم شد که هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی نیست مزد و پاداش احسان مگر احسان در احادیث ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده به سندهای معتبره که هر وقت که حضرت رسول خدا صلعم عازم سفری میکردید آخر کسی را که وداع میکرد فاطمه زهرا سلام الله علیها بود و چون از سفر مراجعت میفرمود اوّل کسی را که ملاقات و التفات میفرمود فاطمه زهرا سلام الله علیها بود و هم چنین آن صدیقه کبری محبت زیاده از تقریر به پدر بزرگوار خود داشت چنانکه بعد از رحلت آن بزرگوار شب و روز از گریه آرام و قرار نداشت تا اینکه شیوخ مدینه از ناله های زارش دلتنگ شده به حضرت امیر علیه السلام از گریه اش شکایت کردند بقراریکه در محلش مذکور است در کتاب ریاض الشهادة از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود چون رسول خدا را غسل دادم در پیراهنش بعد آن پیراهن منوّر و معطر را



دادن امیر پیراهن رسول خدا را بفاطمه

از بدن اطهرش بیرون کرده در محلی مضبوط داشتم پس چند عرصه دختر رسول خدا از حضرت صدیقه کبری التماس نموده پیراهن پدرش را از من خواست و گفت یا ابن عم پیراهن پدرم را بمن بنما تا استشمام نموده بوی پدرم از آن به مشام من برسد و دل قدری از آن قوت و آرام گیرد چون پیراهن را باو نمودم و نظر فاطمه بر آن افتاد بوی شریف آنجناب بمشامش رسید آنقدر گریه و بیتابی نمود که غش کرد بعد از آن عهد کردم که دیگر پیراهن حضرت رسول را بفاطمه نشان ندهم مترجم عرض میکند ای دوستان ملاحظه کنید که پیراهن رسول خدا را مثل امیر المؤمنین دوست و شفیق مهربانی بعد از غسل پوشانید کرد بجنال او و پیراهن مظلوم کربلا را که موافق روایت فاضل مجلسی مرحوم یکصد و هشتاد زخم نیزه و شمشیر و خنجر و چهار هزار زخم تیر بر جسد شریفش وارد شده بود و هر زخم که میرسید پیراهن را بمقدار خود به بدن آن مظلوم فرو میبرد و علاوه خون لخته لخته شده در جسد شریفش منجمد شده بود و ظالم ستمکار بدخوی آن پیراهن سوراخ سوراخ شده اش را به قهر و غضب تمام کشید چنانکه پیراهنش از چند جا از اندرون زخمها بیرون میشد همین پیراهن را در مجلس یزید بر علیا مکرمه جناب زینب خواتون دادند الخ از حضرت امام محمد باقر منقول است که روزی رسول خدا از جبرئیل پرسید که کدام یک از بقعه های زمین در نزد خدا محبوب تر است عرض کرد مسجدها و محبوب ترین از اهل مسجدها در نزد خدا آنکسی است که پیش از همه داخل مسجد شود و بعد از همه بیرون شود قال رسول صلعم اذا دخل العبد المسجد فقال اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یقول الشیطان کسر ظهری و کتب الله له بها عبادة سنة رسول خدا صلعم فرموده چون بنده مومن داخل مسجد شود و در وقت داخل شدن بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم شیطان میگوید که پشت من شکسته شد و بجهة آن ثواب عبادت یکساله عطا فرماید و اذا خرج من المسجد یقول مثل ذلک کتب الله بکل شعرة علی بدنه مائة حسنة و رفع له مائة درجة و چون از مسجد بیرون آید گوید مثل آن را یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بنویسد خدا یتعالی بر عدد هر موئی که در بدن داشته باشد صد حسنه و بلند گرداند صد درجه برای او و ایضا قال صلعم من اسرج لیلة واحدة سراجا فی المسجد غفر الله له ذنوب سبعین سنة و کتب الله له عبادة سنة و له عند الله مدینة وان زاد علی لیلة واحدة فله بکل لیلة یزید ثواب نبی و نیز رسول خدا صلعم فرموده هر کس چراغی در یک شب در مسجد روشن کند خدا وند عالم گناه هفتاد ساله اش را بیامرزد و در نزد خدا او را شهری باشد و اگر بر یک شب زیاده کند پس برای او ست به هر شب که زیاده کند ثواب پیغمبری و ایضا فرمود که بر شما باد در آمدن به مسجدها بدرستیکه آنها خانه حقتعالی است در زمین و کسیکه با طهارت داخل مسجد شود خدا او را از گناهان پاک کند و او را از زیارت کنندگان خود بنویسد پس بسیار در مسجدها نماز و دعا بکنید و در مسجدها و جاهای متعدد نماز بکنید که هر جا یش در روز قیامت برای نماز کننده شهادت میکند که فلان در پیش من نماز خواند و در کتاب انیس الواعظین روایت کرده در مجلس بیست و چهارم آن که رسول خدا صلعم فرمود من کان القرآن حدیثه والمسجد بیته بنی الله له بیتا فی الجنة یعنی هر کس که حدیث او قرآن باشد و مسجد خانه او باشد یعنی بسیار در مسجد نشیند و تردد

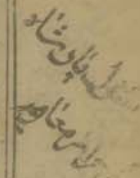
در فضایل مساجد

ص ۳۹ ۲

کند برای عبادت و تلاوت قرآن خداوند عالم خانه در بهشت برای او بنا کند و نیز آنحضرت فرموده که من
سمع النداء فی المسجد و خرج منه من غیر علة فهو منافق یعنی کسیکه اذان را در مسجد بشنود و بی
علت از مسجد بیرون رود پس آن کس منافق است و در حدیث دیگر است که المؤمن فی المسجد کالسمک
فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفس یعنی مؤمن در مسجد مثل ماهی است در آب و منافق در مسجد
مثل مرغ در قفس است **مقدس اردبیلی** اعلی الله درجته در کتاب حدیقة الشیعه از ابن عباس روایت
کرده که گفت روزی در مجلس عمر حاضر بودم که پنج نفر مرد را آوردند و جمعی شهادت کردند که این پنج نفر
با این زن زنا کرده اند و عمر همه ایشان را حکم حد زدن نمود این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
رسید فرمود صبر کنید تا من به مسجد آیم پس آن بزرگوار به مسجد تشریف آورده فرمود حکم ایشان چنان
نیست که عمر کرده عمر گفت یا علی حقتعالی در کلام خود فرموده که الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد
منهما مائة جلدة یعنی زن زانیه و مرد زانی را به هر یک از ایشان صد تازیانه بزنید حضرت امیر علیه
السلام فرمود بلی همچنین است ولیکن حکم اینها جدا است پس اول را قتل است دوم را جلد سوم را رجم
چهارم را نصف حد واجب است و پنجم را سه سیلی باید زد پس مردم صلوات فرستادند و عمر متحیر ماند
از حضرت این پنج حکم [illegible] بخصوص زنا دلیل و برهان خواستند فرمود اول یهود است و دوم [illegible]
[illegible] پس قتل او واجب است دوم بی زن زنا کرده بموجب آیه شریفه صد تازیانه باید زد و سوم محصن است
یعنی مردی است که با وجود اینکه زن دارد زنا کرده پس او را رجم باید کرد و چهارم عبد است پس او را نصف
حد واجب است و پنجم دیوانه است او را تادیب باید کرد و سه سیلی برای او تادیب است و در آن حال عمر گفت
لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نمی بود هر آینه عمر بجهت حکمهای باطله هلاک شده بود **ایضا** در
همین کتاب روایت کرده است که حاجبی از جانب ملک روم نزد معاویه آمده و چند مسئله سؤال کرد از آن
جمله یکی اینکه آن شیء و لا شیء چیست یعنی آن چیز یکه چیزی نیست آن کدام چیز است معاویه و معتمدین او همه
عاجز شده جواب نداشتند آخر عمرو عاص لعین تدبیر نمود که اسب پر قیمتی به لشکر حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام برده بفروشند و چون قیمت اسب را پرسند گویند که به شیء لا شیء میفروشیم یعنی قیمت این اسب
شیء لا شیء است شاید این خبر به حضرت امیر برسد و او در جواب چیزی بفرماید که حل این مسئله شود
پس چنان کردند و آنجناب به احوالات اسب و قیمتش مطلع گردیده اسب را طلبیده و از صاحبش پرسید بکم
الفرس یعنی قیمت این اسب چند است گفت بشیء لا شیء یعنی قیمت اسب من چیز است که چیز نیست امیر علیه
السلام قنبر را طلبیده امر فرمود که اسب را بگیر و در وقت چاشت سراب را به او نشان ده و بگو شیء
لا شیء همین است و اگر از تو دلیل و برهان خواهند بگو دلیل و برهان قول خدای تعالی است که در کلام
مجید فرموده و یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جائه لم یجده شیئا یعنی تشنه چون از دور سراب
را ببیند او را آب گمان کند تا اینکه زمانیکه پیش او آید نیابد او را شیء یعنی چیزی پس فرستاده معاویه خبر
برد و معاویه آنرا در حساب علم خود قرار داده همان سائل و بلکه ملک روم را از خود خوشنود گردانید
مقدس اردبیلی مرحوم در کتاب حدیقة الشیعه روایت و نقل میکند این حدیث مبارک را از کتاب
روضة الواعظین شیخ اجل بزرگوار جناب شیخ مفید حشرهما الله و ایانا مع مولینا علی امیرالمؤمنین علیه السلام







وفصلی

در بیان تولد حضرت امیر علیه السلام

ص ۴۰ ۲

و فصلی مقدس مرحوم همین کتاب شیخ بزرگوار را تعریف نموده میگوید که مثل آن کتاب کمتر و قلیل تصنیف شده
و سند حدیث مبارک را به جابر ابن عبدالله انصاری میرساند که جابر گوید روزی در خدمت کثیر البرکت حضرت
سید انبیا محمد المصطفی صلی الله علیه و آله بودم بخاطرم رسید که از میلاد با سعادت امیرالمؤمنین علیه
السلام سؤال نمایم چون پرسیدم پیغمبر فرمود که آه سؤال کردی از بهترین مولودی که بعد از من تولد یافته
بر سنت مسیح و طریقه مرضیه عیسی ابن مریم یعنی چنانکه حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در حین
ولادت خود بکلام معجز بیان متکلم شده بود از علی علیه السلام نیز مثل آن معجزه در حین ولادت بظهور
آمد بلکه بهتر و بیشتر با لا اثر از آن بدان ای جابر که حضرت ایزد تعالی جل ذکره مرا و علی را از یک نور آفرید پیش از
خلق کردن عالم و عالمیان به پانصد هزار سال و ما هر دو در اثنای آن مدت به تسبیح و تقدیس و تهلیل خدا
مشغول بودیم چون خدا تعالی حضرت آدم صفی الله را آفرید پس ما را بطریق امانت در صلب او قرار داد
مرا از جانب راست و علی را در جانب چپ و از صلب او به اصلاب طاهره و ارحام مطهره نقل نمود تا آنکه من در
صلب عبدالله و علی در صلب ابیطالب قرار گرفتیم و حق تعالی مرا در بطن آمنه سلام الله علیها و علی را
در بطن فاطمه علیها السلام جای داد چون کلام رسول خدا به اینجا رسید فرمود که یا جابر پیش از آنکه علی
علیه السلام در بطن مادرش قرار گیرد در بنی هاشم مردی بود عابد و زاهد و متقی گوشه نشین که روی توجه از
عبادت الهی او بود و غیر خدا را فراموش کرده و در امورش بخلق نبسته و از تعلقات دنیوی دست شسته نام او
مثرم و بیرون آمد بین مشهور و مقامات عبادات اش در السنه و افواه مردم مذکور و صد و نود سال از عمرش
گذشته و در آن حال از عبادت ملول نگشته و هرگز در این مدت حاجتی از خدا تعالی نخواسته بود روزی
در حال مناجات عرض کرد الهی از اولیا و مقربین درگاه خود یکی را به من بنما دعایش مستجاب شد ابوطالب از
سفر یمن در پیش آمده به زیارت مثرم عابد تشریف برد چون چشم مثرم بر جمال با کمال ابیطالب افتاد پرسید
از کجایی فرمود از تهامه گفت از مکه فرمود آری گفت از کدام قبیله گفت از بنی هاشم پس مثرم برخواسته
روی او را بوسه داد و گفت الحمد لله که خداوند وهاب بی منت دعای مرا اجابت فرمود و یکی از مجاورین
حرم محترم خود را به من رسانید پس گفت که نام تو چیست فرمود ابیطالب مثرم گفت مژده باد ترا که امسال
فرزندی از صلب تو بیرون آید که ولی خدا و مقتدای متقیان و وصی پیغمبر آخر الزمان و هادی عالمیان
باشد و وقتیکه آن گوهر پاک قدم مبارک بر عالم خاک گذارد سلام مرا به او برسان و از طرف من بگو که آن
پیر فقیر دوست شما بود و گواهی بوحدانیت الهی و رسالت رسول خدا و امامت و ولایت شما داده و هنوز
که شهادت میدهم بر اینکه تو وصی پیغمبری و با او نبوت تمام شده و با تو ولایت و امامت هویدا و روشن گردد
او خاتم نبوت باشد و تو فاتح ولایت و وصایت او باشی ابوطالب را از این خبر مسرت اثر دست داده
فرمود که نام آن فرزند مکرم چه باشد گفت نامش علی و لقبش مرتضی ابوطالب فرمود ای شیخ برهانی واضح
و دلیلی لایح میخواهم بر صدق این خبر تا دلم مطمئن و قرار گیرد مثرم گفت چه میخواهی بخواه تا از درگاه الهی
خواهش کنم تا صدق کلام من بر تو ظاهر گردد فرمود میخواهم در این ساعت از میوه های بهشت چیزی نزد
ما حاضر باشد مثرم دست نیاز بدرگاه خداوند بنده نواز بلند نموده در این باب دعا نمود در حالیکه دعای
او تمام نشده بود دید طبقی حاضر شد که مملو بود از خرما و انگور و انار بهشتی پس ابوطالب از آن میوه ها

در توالد امیر و احوالات مثرم عابد

بگذارد انار تناول فرموده و مثرم را وداع کرده با دل مسرور متوجه منزل خود گردید گفته اند که نزول این مائدهٔ
بهشتی از معجزات امیر المؤمنین ع بود که پیش از تولد بظهور رسید و بعضی از علما را اعتقاد اینست که مثرم
یکی از خلفا و اوصیای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بود علی ای تقدیر گویا چون حضرت ابیطالب
علیه السلام بمکهٔ معظمه وارد شد در آن روزها نطفهٔ پر النور آن نطفهٔ پاک و گوهر از صلب ابیطالب
برحم مطهر فاطمه بنت اسد علیها السلام منتقل گردید و مقارن این حال زلزلهٔ شدیده در مکه بهم رسید
و شدت آن زلزله زیاده طول کشید و کار مردم مکه بجائی رسید که بزرگان قریش بناله و فغان آمده
بعد از خوف و فزع بسیار لابد و ناچار شده آخر الامر علاج سکوت زلزله را در آن دیدند که بتهای
خود را بکوه ابو قبیس برده و از خدایان خود که بتها باشند دفع و رفع آن زلزلهٔ شدیده را مسئلت و
درخواست نمایند و باین وسیله از مهلکهٔ زلزله نجات یابند چون بتان خود را بر فراز کوه بردند کوه
ابو قبیس بر شدت تمام به زلزله کردن آمد که بسیاری از سنگهایش از شدت زلزله از هم جدا شده فرو ریخت
و بتان ایشان همه سرنگون و بر روی هم افتادند پس بزرگان قریش را زیاده تر از پیش خوف و هراس غالب
شده بگریه و زاری و جزع و بیقراری افتادند در آن حال حضرت ابو طالب بکوه ابو قبیس تشریف فرما شده
فراز آن کوه را به یمن قدوم میمنت لزوم خود مشرف و مزین داشت بنوعیکه ابداً آثار خوف و هراس در آن
وجود مبارک ملاحظه نمیشد و متوجه بزرگان قریش گشته فرمود ای طایفهٔ قریش این حادثهٔ زلزله
که امروز ظهور کرده است چون حضرت حق سبحانه و تعالی امروز شخصی را بوجود آورده که هرگاه اطاعت
و فرمان برداری او را قبول نکنید و آن مولود مسعود که بوجود آمده او را مسند امامت و خلافت ندانید
از این مهلکهٔ عظیمه و زلزلهٔ شدیده خلاصی و نجات نخواهید یافت و در مکهٔ معظمه قرار و استقرار نخواهید
کرد پس بزرگان قریش اجماعاً عرض کردند که ما ترا انقیاد و اطاعت میکنیم و از فرمایشات تو سر نمی‌پیچیم
و امید نجات از این مهلکه را به دعای تو داریم پس حضرت ابیطالب ع رو بقبله نموده بمقام دعا و استدعا
از درگاه خداوند یکتا آمده باین فقرات دعا نموده عرض کرد الهی اسئلک بالمحمدیة المحمودة والعلویة
العالیة والفاطمیة البیضاء الا تفضلت علی تهامة بالرأفة والرحمة فی الحال زلزله آرام گرفت
زمین و کوه آرام گرفت و دلهای بزرگان و کوچکان قریش تسکین یافت چه خوب گفته شاعر عرب ائمة
حق حجة بعد حجة ... وعدتهم اثنان بعد هما عشر ... وقد فرض الباری علی الخلق ودهم
فحبهم دین و بغضهم کفر ... یعنی پیشوایان و امامان حقند که حجت اند بعد از حجت و عدد ایشان
دو است که بعد از آن ده باشد یعنی دوازده امام اند و بر تحقیق واجب کرده خداوند عالم بر جمیع مخلوق
محبت و موالات ایشان را پس دوستی ایشان ایمان است و عداوت ایشان کفر از رسول خدا ع مرویست
جابر بحق بزرگواری معبود بر حقیکه دانه را در زمین شکافته و گیاه را از او رویانیده و نطفه را از
خالی بجالی گردانیده او حی را از آن خلق نمود که در هر وقت که زلزله و حادثهٔ دشواری در مکه روی نمود
ساکنین مکه دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بر داشته کلمات مزبوره را بر زبان میآوردند فی
الحال اثر اجابت ظاهر میشد و هر وقتیکه داشتند هر چند که مشکل بود باسانی بروجهی کفایت داده
شد با وجود اینکه مطلقاً اطلاع بمعانی آن الفاظ نداشتند و از حقیقت و حقیت آن غافل بودند تا اینکه

در ولادت حضرت امیر ع

شب ولادت آنحضرت رسید و در آن شب نورهای ستاره گان آسمان بالمضاعف گردید چنانکه اهل
مکه خیال کردند که امشب باز حادثهٔ روی داده و امر غریبی بظهور خواهد رسید و ابو طالب علیه
السلام را در کوچه‌های مکه دیدند که میگردید و میگوید ای مردمان بشارت باد شما را که در این شب
شخصی از مکمن غیب بفرمان خدای لاریب قدم بعالم امکان نهاده که شهسوار میدان خلافت و امامت
و قاضی و حاکم محکمهٔ ولایت و جامع صفات حضرت و متجلی با تجلیات قدسیهٔ الالهیه و ناصر دین مبین و قامع
ابطال مشرکین و مبین مناهج حق الیقین و وصی برحق رسول رب العالمین است پس تعداد صفات
و تذکار کمالات آنحضرت مینمود تا صبح طالع شد و بعد از آن جهل روز جناب ابیطالب علیه السلام از مکه
غایب شد و کسی نمیدانست که بکجا رفته و بچه جهت غایب گردیده جابر گوید پرسیدم یا رسول الله پس
سبب غیبت ابیطالب علیه السلام چه بود فرمود که بنزد مثرم عابد رفته بود تا خبر دهد تولد علی را به او
بلحاظ اینکه مثرم عابد مژده فرزند ارجمند ابو طالب را به ابو طالب داده خواهش نمود که چون آن
مولود سعادت ورود قدم بعرصهٔ وجود گذارد مرا خبر یاب در مغارهٔ جبل لکام که در حوالی شام است
خواه زنده باشم و خواه مرده باشم پس ابو طالب بنا بخواهش و وصیت مثرم به همان کوه رفت چون بغار
رسید مثرم را دید که داعی حق را لبیک اجابت گفته و کفن کرده شده و رو بقبله خوابیده و دو مار دور
او هستند چون مارها ابو طالب را دیدند پنهان شدند و ابو طالب به نزد نعش مثرم آمده و گفت السلام
علیک یا ولی الله و رحمة الله و برکاته فی الحال از قدرت کاملهٔ الهی مثرم عابد زنده گردیده و برخواست
دست بروی خود فرود آورده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً
عبده و رسوله و اشهد ان علیاً ولی الله والامام بعد نبی الله بعد از آن جناب ابو طالب ع مژده
ولادت شاه ولایت را به مثرم رسانید مثرم گفت یا ابا طالب التماس دارم که آثار و علامات شب ولادت شاه
ولایت را بالتفصیل بمن تقریر و بیان فرمائی پس ابو طالب ع آنچه که از آثار و علامات ولادت آنحضرت که بر
او واضح و روشن بود بیان نمود از آنجمله فرمود که چون از آن شب ثلثی گذشت دیدم که اثر وضع حمل در
فاطمه ظاهر گردیده و رنگش متغیر شد پس من کلمات فرج و نجات را به او خواندم و از درگاه الهی سهولت ولادت
را بجهت او مسئلت نمودم دیدم فاطمه آرام و استراحت پیدا شد آنگاه به او گفتم اگر میخواهی جمعی از زنان را نزد
تو حاضر نمایم که در این امر یار و پرستار تو باشند گفت رضای تو چه طور است بکن ناگاه در آن اثنا از
کنجی از گوشه‌های خانه ندائی بمن رسید و منادی آواز کرده گفت یا ابا طالب احضار زنان توقف و
تأخیر کن زیرا که دست نجس مشرکین به بدن طیب و طاهر امیر المؤمنین نباید برسد پس از لحظه دیدم که
چهار نفر زن مجلله موقره حاضر شدند که جامه‌های حریر سفید پوشیده اند و بوی مشک از ایشان
بمشام من رسید و هر چهار بدون اظهار و اختیار بجانب فاطمه رفته گفتند السلام علیک یا ولیة الله
فاطمه جواب سلام ایشان را رد نمود پس دور او را احاطه کردند و با ایشان بود ظرفی از نقره که مثل
شیشه بود و مشغول گفتگو با فاطمه شده و به لوازمات خدمتش شروع کردند تا اینکه علی متولد گردید
پس من مشتاقانه و بیتابانه نزد آن مولود مسعود رفتم دیدم روی مبارکش چون خورشید تابان درخشان
بود از مشاهدهٔ نور جمال عالم آرایش در حیرت بودم که ناگاه دیدم بزمین افتاده سجده کرد و با فصاحت

تمام

تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انی ولی الله و وصی رسوله و بمحمد یختم النبوة و بی یتم الوصایة و انا امیر المؤمنین یعنی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت خاتم انبیا و وصایت و ولایت خود و گفت که محمد خاتم نبوت است و من ختم وصایتم و منم امیر المؤمنین پس از شنیدن این شهادات مرا تعجب روی داد که ناگاه دیدم یکی از آن چهار زن او را برداشته بکنار خود نهاد چون علی را نظر بر او افتاد گفت السلام علیک یا اماه و آن زن در جواب گفت علیک السلام یا بنی پس گفت پدرم در چه حال است آن زن گفت مستغرق آلاء نامتناهی و پرورده نعم متوالیه الهی است چون این را امر عزیز دیدم عنان تمالک از دستم رفته گفتم ای فرزند آیا من پدر تو نیستم گفت پدر منی و لیکن ما همه از صلب حضرت آدم صفی آمده ایم و این مادر بزرگوار من و مادر تو صفیة الله حضرت حوا است چون من این جواب را شنیدم از جناب حوا منفعل و خجل شده بکنجی از خانه خزیدم پس زن دیگر او را از کنار حوا برداشته چون نظر علی بر او افتاد گفت السلام علیک یا اختاه آن زن در جواب گفت علیک السلام یا اخی و علی احوال عم را از آن زن پرسید گفتند شاد و مسرور است و ترا سلام میرساند باز بمن حیرت روی داد پرسیدم ای فرزند این کدام خواهر تو است و عم تو کیست گفت این مریم مادر حضرت عیسی است و عم من عیسی است که آیه و یکلم فی المهد صبیا در شان عم من عیسی است پس مریم علی را در کنار خود گرفته و زن دیگر که ظرف نقره در او بود از او گرفته علی را با مشک اذفری که در آن ظرف بود معطر و معطر کردانید پس زن دیگر به نزد او آمده جامه پاکیزه در او پوشانید در آن حال از خواطرم خطور کرد که کاش بعد از ختنه نمودن این جامه را باو پوشانیده بودی فورا آن زن بمن گفت بدانکه این فرزند تو پاک و پاکیزه و ختنه شده و ناف بریده از مادرش متولد شده و رحمت حق تعالی شامل او شده مگر از دست زندیقی که مغضوب خدا است و آتش دوزخ مشتاق او است گفتم نام آن ملعون چیست گفت ابن ملجم مرادی قاتل فرزند تو خواهد شد در محراب مسجد کوفه بعد از آنکه از وفات خاتم انبیا صلی الله علیه و آله سی سال گذشته باشد من از این خبر وحشت اثر غمگین شدم و زنان از نظرم غایب شدند و بخواطرم گذشت که کاش از احوال آن دو زن دیگر مطلع میشدم پس فرزندم علی به ما فی الضمیر من ملهم شده گفت ای پدر زن سیم آسیه زن فرعون و زن چهارم مادر حضرت موسی بود ای پدر برو مثرم عابد را از وقایع مذکوره خبر داده و کن و مژده ولادت مرا باو برسان که در این انتظار در غار جبل لکام است پس من آن مولود را در آن حال گذاشته آمدم که نوید تولد او را باو بدهم پس گریه نمود و سجده شکر بجا آورده رو بقبله خوابید و گفت سلام مرا بآن مولود مسعود برسان و مرا بجامه بپوشان این را گفته برحمت الهی رفت پس ابوطالب مدت سه روز در آنجا ماند که بلکه بار دیگر مثرم زنده شده با او سخن گوید صورت پذیر نشد و آن دو مار که غایب شده بودند حاضر شدند و به ابوطالب گفتند که خود را به علی برسان که او ولی خدا است و تو بمحافظت وصی تنش اولی و احق از دیگران ابوطالب از آن دو مار پرسید که شما کیستید و در این غار چه کار دارید گفتند ما اعمال صالحه مثرم زاهدیم که حق تعالی ما را باین صورت انداخته و تا روز قیامت بمحافظت جسد مثرم مامور فرموده و در قیامت با صورت زیبا دلیل رهنمای او خواهیم بود به بهشت پس ابوطالب متوجه مکه معظمه گردیده به تربیت نور دیده

خود قیام می نمود ای جابر مبادا که افشای این راز نمائی که از اسرار مکنونه و علوم مخزونه است جابر گوید بعد از شنیدن این حکایت پر مسرت عرض کردم یا رسول الله بعضی اشخاص اعتقاد میکنند که ابوطالب کافر بود و توفیق اسلام نیافت رسول خدا ص فرمود یا جابر سخن آن جماعت در حق ابیطالب دروغ و افترا است و پروردگار عالم اعلم است به عقاید بنده کان خود بدان ای جابر چون در شب معراج از هفت آسمان گذشتم تا بعرش رسیدم چهار نور دیدم چون حقیقت آنها را از درگاه الهی مسئلت نمودم خطاب از مصدر جلال الهی رسید که یا محمد یکی نور جد تو عبد المطلب است و یکی نور عم تو ابیطالب است و یکی نور پدر تو عبد الله و یکی نور برادر تو علی ابن ابیطالب گفتم خدایا بسبب کدام عمل باین مرتبه عالیه رسیده اند خطاب رسید که به اظهار کفر و کتمان ایمان و صبر بر جفای مشرکان و در ذیل همین حدیث مقدس مرحوم روایت کرده از کتاب روضة الواعظین شیخ مفید اعلی الله مقامهما که در شب تولد امیر المؤمنین علیه السلام جبرئیل امین بحضرت رسول ص نازل شده بعد از سلام عرض کرد یا حبیب الله خداوند عالم میفرماید الحال ظهور نبوت تو هنگام رسید که ناصر و برادر و وزیر و خلیفه تو بدنیا میاید و بعد از همین بشارت الهی آثار وضع حمل در فاطمه بنت اسد سلام الله علیها ظاهر شد و چون آن نطفه پاک بعالم خاک قدم نهاد باز جبرئیل نازل شده عرض کرد یا رسول الله علی را دریاب و بدست خود او را فراگیر چون دست بطرف بردم که فاطمه در عقب آن بود دراز کردم علی بروی دست من آمده و دست راست خود را بر گوش راست خود نهاده شهادت بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول نمود و آن صحیفه که خداوند عالم بحضرت آدم فرستاده بود و حضرت شیث آنها را تلاوت میفرمود علی علیه السلام همه آنها را بمن تلاوت نمود بقسمی که اگر خود شیث حاضر بودی البته اقرار میکردی باینکه علی بهتر از من تلاوت نمود بعد از آن توریة حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی را بنوعی تلاوت نمود که اگر موسی و عیسی علیهما السلام تلاوت علی را میشنیدند اقرار میکردند که علی آنها را بهتر از ایشان میداند و میخواند بدانکه صحیفه که از آسمان نازل شده صد و چهار است از آنجمله ده صحیفه بحضرت آدم ع و پنجاه صحیفه بر شیث ع و سی صحیفه بر اخنوخ که ادریس باشد و ده صحیفه به ابراهیم ع و توریة بر موسی ع و انجیل بر عیسی ع و زبور بر داود ع و قران بر محمد ص نازل شده پس امیر المؤمنین ع در حین تولد جمیع کتب و صحف را تلاوت فرمود و بعد از تلاوت صحف و کتب مذکوره شروع کرد بر تلاوت قران بر قانونیکه الحال من تلاوت مینمایم و هنوز یک آیه در آن وقت بمن نازل نشده بود بعد از آن میان من و او مکالماتی واقع شد که در میان انبیا و اوصیا واقع میشد و بعد از وقایع مذکوره چنانکه هیچ دیده نه دیده و گوشی نشنیده پس بحالت طفولیت خود معاودت نموده در کنار مادرش قرار گرفت ای جابر بخدا قسم که من از همه انبیا افضلم و وصی من علی از همه اوصیا اکمل است مقدس اردبیلی طاب ثراه بعد از مطاعن شیوخ و معاویه روایت میکند که روزی معاویه در مدینه بر منبر رسول خدا ص بود بعد از کلمات بسیار بیعت از برای پسر ملعون خود یزید از اهل مدینه میگرفت عایشه از روزنه حجره خود سر برآورده گفت ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند آیا یکی از ایشان از برای پسر خود بیعت گرفت یا نه معاویه گفت نه

۱۲ قول

[illegible]

پس عایشه گفت آیا بیعت کرفتن به پسر خود کرا اقتدا و متابعت میکنی که به پسر خود بیعت میکیری معاویه محجل شده از منبر پایین آمده و بعد از دو سه روز کس فرستاده والتماس کرد که تو ام المؤمنین اگر به دیدن من آیی باعث فخر من باشد و شرط میکنم برای برادران تو هر کدام منصب حکومتی را که تو بفرمایی صاحب منصب حکومت نمایم چون عایشه به دیدن وعده کرد پیش از وقت چاهی را پر از اهک کرد و بران فرشی کسترانید و بران کرسی قرار داده چون عایشه آمد او را در آن کرسی محل نشستن قرار نمود پس معاویه به عایشه گفت که تو حالا جای باید بنشینی تا وعده ما و تو در چاه ویل است اینجا خوب صحبت خواهیم کرد پس نشستن عایشه همان بود و فرو رفتنش بران چاه همان بعضی اهک را بعضی از ملازمان معاویه آب پاشیده اهک آتش وار او را تلف کرده بچاه فرو رفت و در منزل پدر خود با شیوخ هم نشین کردید این واقعه در آخر ماه ذیحجه سنه پنجاه و هشتم هجرت بوقوع پیوست **و در روایت** دیکر اینست چون چشم عایشه ضعیف و کم نور شده بود در وقت رفتن به نزد معاویه بر خر سوار شده بود خر خود را بر بالای فرشهای معاویه راند و چون خرش خود را بر روی فرشهای ملوکانه دید به بعضی فرشها رید و بر بعضی دیکر شاشید مروان حکم این وضع را دیده عرق حمیتش در حرکت آمده و متحمل نشد بر یکی از غلامان خود اشاره نمود تا خر را با سوارش بچاهی که در کنج خانه کنده و حاضر نموده بود ملا فکند و بر این واقعه کسی مخبر نبود و چند روز گذشت و خبر کم شدن عایشه در میان مردم شایع شد امام حسین علیه السلام بعلم امامت مطلع بود و این عباس احوالات عایشه را از آنحضرت سؤال نمود حضرت بدو خبر داد و مقدس مرحوم را اعتقاد این است که روایت اول صحیح است **در باب** سیصد و چهل و یکم کفایة الخصام در حدیث بیست و نهم از اکابر علمای شیعه شیخ طوسی علیه الرحمه نقل کرده که شیخ بسند خود در کتاب مصابیح الانوار از مفضل روایت کرده که روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود یا مفضل عرفت محمدا وعلیا وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام کنه معرفتهم یعنی ایشان چنانکه شاید و باید شناختهٔ عرض کردم ای سید من چه چیز است کنه معرفت ایشان فرمود ای مفضل این است که بدانی اینکه مقام ایشان بلند و جایگاه ایشان ارجمند است و ایشان از سایر مخلوقات برکنارند و جایگاه ایشان در جنب روضة الخضرا است پس هر که ایشان را بکنه معرفت شناخت در اعلی درجات بهشت با ما باشد کوید عرض کردم ای سید من این را بمن بفهمان و بشناسان فرمود ای مفضل بدانی و اعتقاد داشته باشی بر اینکه ایشان عالمند آنچه را که خدا تعالی آفریده و به وجود آورده است و اینکه ایشان کلمهٔ تقوای الهی و خزانه داران آسمانها و زمینها و کوهها و صحراها و دریاها اند و عدد ستارکان آسمان و عدد ملائکه و وزن کوهها و کیل آبهای دریاها و نهرها و چشمه ها و هر برکی که از درختان بیفتد همه را میدانند و لا حبة في ظلمات الارض و لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين و اینها همه در علم امام است و همه آن را میدانند عرض کردم اینها را میدانم و بر اینها اقرار دارم و ایمان آورده ام بر اینها فرمود بلی ای مفضل ای مکرم بلی ای طیب بلی ای محبوب پاکیزه و نیکو شدی و شایسته و پاکیزه شد بهشت از برای تو و از برای هر مومنی که بران اعتقاد کرده است ابو ربیع شامی کوید تفسیر آیهٔ مذکوره را از



حضرت صادق ع سؤال نمودم فرمود سقوط ورق افتادن بچه نا تمام است از شکم مادرش و حبه بچه تمام خلقت است و مراد از ظلمات ارض شکمهای مادران است که محل اولاد است و مراد از رطب کسی است که در قید حیات باشد و یابس آن کسی است که از دنیا رفته باشد و امام مبین امام عصر است و در تفسیر این آیه احادیث مختلفه بسیار است در این جا بتفسیر حضرت صادق ع کفایت کردم **و در کتاب** توحید شیخ صدوق علیه الرحمه این حدیث شریف را روایت کرده از عبد العظیم ابن عبد الله حسنی که عبد العظیم میکوید داخل شدم بخدمت امام علی النقی علیه السلام چون آن بزرکوار مرا دید فرمود مرحبا بتو ای ابا القاسم تو دوست و ولی ما هستی از روی حقیقت پس عرض کردم یا ابن رسول الله میخواهم که دین خود را بتو عرض کنم اکر راضی شدی و پسند کردی در این دین ثابت شوم تا اینکه با آن دین بخدا ملاقات کنم یعنی بمیرم پس فرمود بکو دین خود را ای ابا القاسم پس کفتم اعتقاد من این است که بدرستی خداوند تبارک و تعالی واحد است نیست مثل او چیزی و خارج است از دو حد ابطال و یکی حد تشبیه و اینکه جسم نیست و صورت نیست تعالی و عرض نیست و جوهر نیست بلکه او مجسم الاجسام و مصور الصور است و خالق اعراض و جواهر است و پروردکار جمیع اشیاء است و مالک محقق اشیاء است و جاعل و ایجاد کنندهٔ جمیع اشیاء است و اینکه محمد ص بنده و رسول خدا و خاتم انبیاء است و بعد از او پیغمبری نیست تا روز قیامت و اعتقاد دارم بر اینکه امام و خلیفه و ولی امر بعد از رسول خدا ص امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام است بعد از آن حسن بعد از آن حسین بعد از آن علی بعد از آن محمد ابن علی بعد از آن جعفر ابن محمد بعد از آن موسی ابن جعفر بعد از آن علی ابن موسی بعد از آن محمد ابن علی بعد از آن تو ای مولای من پس آن بزرکوار فرمود بعد از من پسر من حسن پس چکونه است بر مردم خلف صالح بعد از پسرم حسن عبد العظیم کوید عرض کردم چکونه است خلف صالح فرمود که با شخصیت خود دیده میشود و لیکن ذکر کردن نام او حلال نیست تا زمانیکه ظهور کند پس پر کند زمین را از قسط و عدالت چنانکه پر بود از جور و ظلم عبد العظیم میکوید که عرض کردم اعتقاد نمودم و اقرار کردم بر اینکه دوست ایشان دوست خدا اند و دشمن ایشان دشمن خدا و اطاعت ایشان اطاعت خدا است و نافرمانی ایشان نافرمانی خدا است و اعتقاد دارم بر اینکه معراج رسول خدا ص حق است و سؤال قبر حق است و بهشت حق است و جهنم حق است و پل صراط حق است و میزان اعمال حق است و روز قیامت حق است و شکی در او نیست و اینکه زنده شدن و بیرون شدن از قبر حق است و اعتقاد دارم بر اینکه واجباتیکه خدا واجب کرده بعد از توحید و نبوت و ولایت نماز و مبعث است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر همه حق اند پس آنحضرت فرمود ای ابا القاسم اینست قسم بخدا دین خدا آنچنان دینی که خدا پسندیده است آن را برای بندکان خود پس ثابت باش در آن و خدا ثابت کند ترا در آن دین در زندکی دنیا و آخرت **مقدس اردبیلی** در کتاب حدیقة الشیعه روایت کرده این حدیث شریف را از کتاب روضة الواعظین شیخ بزرکوار شیخ مفید اعلی الله درجته فی جنات عدن که بسند صحیح منقذ ابن ابقع اسدی روایت میکند که شبی در خدمت مولای خود امیر المؤمنین ع بودم و آن شب نیمهٔ شعبان بود پس آنحضرت بر اسبی سوار شده

سیر نمودن امیر ع شیر گرسنه را

حتی بدیع شریف برد و در اثنای راه در مکانی فرود آمد و خواست که وضو سازد من عنان استر را گرفتم
دیدم که استر گوشهای خود را دراز کرد و مضطرب شده بحرکت آمد بنوعیکه من از نگاه داشتنش عاجز شدم
آنحضرت از من پرسید که چه حالت است عرض کردم گویا استر چیزی بنظر آورده بجانبی زیاد میکند حضرت
نگاه کرده فرمود شیر است برب الکعبه پس ذوالفقار را برداشت کامی چند پیش رفته نعره بر آن شیر زد چون
شیر صدای آنحضرت را شنید پیش آمد و مانند آدم گنه کار سر در پیش انداخت آنحضرت دست مبارک را
دراز کرده از موی گردنش گرفته فرمودند مگر نمیدانی که من اسد الله و ابو الاشبال و حیدرم که قصد استر
من کرده شیر بتکلم آمده بزبان فصیح گفت یا امیرالمؤمنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم
النبیین هفت روز است که شکاری بدستم نیامده و شدت گرسنگی مرا هلاک میکند بطاقت شده
و چون از دور سیاهی شما را دیدم بر خود گفتم بروم شاید مرا در این جمع نصیبی و روزی باشد تا
خودم را سیر نمایم ولیکن خداوند عالم بر ما وحوش و درندگان گوشت عترت تو و دوستان ترا
حرام گردانیده و گوشت دشمنان ترا بر ما حلال فرموده خصوصا بر سگان شام مسلط کرده پس
حضرت دست مبارک را بر پشت آن شیر میکشید و او ذیلانه میگفت یا ولی الله الجوع الجوع
یعنی گرسنه ام گرسنه ام و گرسنگی بر من زور آورده حضرت دست بدرگاه الهی برداشت گفت اللهم
ائته برزق بحق محمد و آله یعنی خدایا این شیر را روزی برسان بحرمت محمد و آل محمد ع در آنحال
دیدم چیزی بنزد آن شیر حاضر شد و بخوردن آن مشغول شد چون از اکل فارغ شد حضرت
باو فرمود که مسکن و مأوای تو کجاست گفت در کنار رود نیل پس فرمود که در اینجا چه میکنی گفت
یا ولی الله بقصد زیارت تو از مکان خود متوجه حجاز شدم و در اینجا شما را در کوفه بمن نشان
دادند و این بیابان را طی میکردم بامید شرفیابی پابوس تو حالا که شما را زیارت کردم اذن
مراجعت بمکان خود میخواهم زیرا که دو پسر و زنی از خویشان خود دارم مدتی است که از من خبر
ندارند چون اذن مراجعتش داد شیر گفت یا امیرالمؤمنین از اینجا راست میروم بقادسیه که سنان
ابن وایل شامی که از دشمنان شما است و در جنگ صفین گریخته بود حق تعالی او را طعمه من قرار
کرده از گوشت او خورده و طعمه را میسازم تا قوت حرکت پیدا کنم و آنحضرت را دعا و ثنا نموده
روانه گردید من در این کار متعجب و حیران مانده بودم آنحضرت حیرت مرا دیده فرمود ای منقذ
از حالات شیر تعجب نمودی قسم بآن خدائیکه دانه را شکافته میرویاند و خلق را بیافریند اگر
از معجزاتیکه رسول خدا بمن تعلیم فرموده اظهار کنم البته خلق بضلالت می افتند پس متوجه نماز
شده چند رکعت نماز کرد چون فارغ گردید متوجه قادسیه گردید وقتی به قادسیه رسیدیم که
مؤذن اذان نماز صبح میگفت دیدیم در میان مردم قادسیه غوغا ست میگویند که سنان ابن وایل
را امشب شیر برده و کسان او بصحرا رفته کله سر نحس او را و ساقهای پاها و بعضی استخوانش را آورده
بودند و چون من این واقعه را از شیر شنیده بودم برای مردم قادسیه نقل کردم مردم دویده
بپای مبارک او ریخته میبوسیدند و روی خود شان را میمالیدند و استشفاع میکردند پس
آنحضرت برخواسته خطبه بلیغه ادا فرموده و حمد و ثنای خدا را بعمل آورده و درود بر حضرت

معجزات حضرت امیرالمؤمنین ع

رسالت پناه فرستاده فرمود ایمردمان بدانید که هر اد شمن بمیدارد هر دیمکو اینکه داخل دوزخ
شود و دوست ندارد مرا مردیمکو اینکه داخل بهشت میشود منم قسمت کننده بهشت و دوزخ که در روز
قیامت جمعی را بطرف راست میفرستم که بهشت است و جمعی را بطرف چپ میفرستم که دوزخ است و من دوزخ
را خطاب نمایم که این از من است یعنی دوست من است و آن از تو یعنی دشمن من است که حق
تو است و شیعیان من مثل برق خاطف و رعد عاصف و مرغ پران و اسب دونده از صراط که پل جهنم است
میگذرند پس مردمان برخواسته همه یکبار گفتند الحمد لله الذی فضلک علی کثیر من خلقه یعنی
حمد مر خدا را است که ترا فضیلت و بزرگی داده بر بسیاری از مخلوقات خود و آنحضرت این آیه را تلاوت
نمود الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله
ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله والله ذو
فضل عظیم یعنی ظاهر معنی آیه مبارکه این باشد که کسانیکه گفت بر ایشان مردم که بدرستیکه مردم جمع
شده اند برای شما پس بترسید از ایشان پس زیاده شد ایشان را ایمان و گفتند خدا بس است ما را و
منقلب شده گردیدند به نعمتی از جانب خدا و فضلی که نرسید بر ایشان بدی و تابع شوند برضای خدا
و خدا صاحب تفضل بزرگی است و این آیه در اواخر سوره آل عمران است و بقول بعضی از علماء در غزوه
بدر صغری در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شده و تفصیلش چون طولی دارد حواله بکتب تفسیر
هر کس خواهد که به احوالات و نزول آیه شریفه مطلع گردد باید به تفسیرات همین آیه رجوع نماید ای دوستان
و محبان شنیدید که امیرالمؤمنین علیه السلام به گرسنگی شیر که حیوانی است درنده و نعره زننده راضی
نشده دعا نمود و روزی الهی برای شیر حاضر شد خورده سیر گردید نمیدانم این صاحب رحم و مروت
امیرالمؤمنین علیه السلام در کجا بود در وقتیکه یتیمان و زنان در بدر و پریشان حال حسین مظلوم
را وارد کوفه میکردند الخ مقتل سرای بیگی در کتاب حدیقة الشیعه از کتاب اربعین شهید ثانی
شیخ زین الدین حشرهما الله و ایانا مع علی و اولاده الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
نقل و روایت میکند از شخصی اعمش نام که او گفت عازم حج بیت الله الحرام شدم و در راه حج در یکی از
منزلها زنی را دیدم که چشمهایش نابینا و کور بود و بر خود میزارید و میبالید و میگفت خدایا ای رد کننده
آفتاب بر علی ابن ابی طالب علیه السلام بعد از اینکه غروب کرده و از نظرها غایب شده بود ترا قسم میدهم
بدوستی همین علی علیه السلام که دو دیده چشم نابینای مرا بمن باز گردانی اعمش میگوید از شنیدن سخن آن زن تعجب
نمودم و دو دینار بیرون کرده برو دادم چون دست بر دینارها مالید دینارها را بینداخت و گفت ای
مرد بسبب فقر مرا ذلیل و خوار ملاحظه کرده و رحم نموده پول میدهی اف بر تو و بر پول تو مرا انکه دوستان
اهل بیت محمد ع ذلیل نمیباشند پس من از او گذشته به مکه معظمه شرفیاب گردیده مناسک حج را اتمام کرده
مراجعت نمودم لیکن در آن مدت حالات و گفتگوهای آن زن در پیش چشم من بود و از خواطرم فراموش
نمیشد تا اینکه باز وارد همان منزل شدم آن زن را دیدم که چشمانش گشاده شده کاملا بینا بود پیش او
رفته گفتم ای زن تو اینکه بدوستی علی ابن ابیطالب علیه السلام قسم میدادم که بگو دوستی او بتو چه نفع داد
گفت ای مرد شش شب بنالیدم و خدا را بدوستی علی ع میخواندم شب هفتم که شب جمعه بود تقرا ادشبها

کشاده شدن چشمهای زن نابینا

دیگر در زیارت بدن و نالیدن و شفیع کردن دوستی علی به درگاه خداوند علی اعلی بودم که ناگاه شخصی بمن
گفت ای زن علی را دوست میداری در جوابش گفتم بغیر از دوستی او چیزی ندارم و بر امید وا دی دوستی
او به درگاه خدا امیدوارم و مبتلا ام آن شخص گفت خدایا اگر این زن در دوستی علی صادق است چشمان
او را به او رد کن پس در حال دیدم چشمان من روشن و بینا گردید چون من چشم را گشودم مردی را دیدم
خدا را یاد بدم گفتم ای دوست خدا بگو کیستی که خدا به وجود تو بر من منت نهاده چشمانم را روشن و بینا
کرداند گفت من خضر پیغمبرم برادر علی ابن ابیطالب ای زن دوست بدار علی را که دوستی او در دنیا شدائد
و آفات را از تو دفع میکند و در آخرت از عذاب دوزخ نجات میدهد اعمش گوید از این واقعه اعتقادی
به آن زن در دل من پیدا شد مترجم گوید پناه گرفتم از خداوند علا طالب و خواهانم که مرا در دوستی
علی ابن ابیطالب علیه السلام و اولاد کرام آن ملجاء خواص و عوام ثابت الاقدام فرموده این عجز
را سرمایهٔ فخر و نجات دنیا و آخرت من گرداند بمحمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة التسعة المعصوم
من ولد الحسین علیهم الصلوة و السلام الی یوم القیام انه ذو الفضل العظیم و المن القدیم و اقول بلسان
ظاهری و باطنی و عظمی و لحمی و دمی و مخی احب علیا لا ابالی و ان فنا و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء اللهم زدنی فضلک فی حب علی حیا و میتا و حرکة و سکونا و ان کنت غیر
اهل لذلک فانت اهل علی ذلک و من شانک التفضل لمن لم یستحق شیئا من فضلک ایضا
در همان کتاب روایت کرده از عبد الواحد ابن زید که میگوید در اطراف خانهٔ کعبهٔ معظمه بودم
دیدم که دو زن با یکدیگر گفتگو میکنند و یکی به آن دیگری میگوید که لا و حق المستحق بالوصیة و الحاکم
بالسویة و العادل فی القضیة بعل فاطمة الراضیة المرضیة یعنی چنین نیست که تو میگوئی قسم به آن
کسی که مستحق وصایت رسول خداست و حکم کننده بالسویه و عدالت کننده در هر قضیه که بوده باشد شوهر
فاطمهٔ رضیهٔ مرضیه عبد الواحد میگوید من به آن زن گفتم صاحب این صفتهای حسنه کدام کس است که
تو به او قسم یاد میکنی قالت و الله ذلک علم الاعلام و باب الاحکام قسیم الجنة و النار و قاتل الکفار
و مؤدب الفجار و ابو الائمة و رئیس الائمة امیر المؤمنین و امام المسلمین الشهاب الثاقب الحریر
الثالب ابو الحسن علی ابن ابیطالب یعنی آن زن گفت کسیکه من قسم به او یاد کردم قسم بخدا که علم
جمیع علم هاست و در همهٔ احکام و قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ و کشندهٔ کفار و تنبیه نمای فجار و پدر و
بزرگ امامان بر حق امیر المؤمنین و امام مسلمین تیر شهاب روشن و شیر بهمنا لب پاکدید را امام حسن
علی ابن ابیطالب علیه السلام است گفتم ای زن تو از کجا و از چه جهت علی را میشناسی گفت چه طور من
او را نمیشناسم و حال آنکه پدرم از جملهٔ خادمان و جان نثاران آن بزرگوار بوده و در جنگ صفین در
پیش روی او دشمنان او جهاد کرد تا شهید گردید و آنحضرت گردید و بعد از آن واقعه آنحضرت بخانهٔ ما
تشریف آورده به مادرم فرمود ای مادر یتیمان چه طور معاش و گذران میکنی مادرم عرض کرد یا مولای از
برکت شما با خیر و خوبی میگذرانیم در آن حال مادرم از دست من گرفته بخدمت آنحضرت آورد و چشم من
از آبله نابینا و کور شده بود مرا در آن حال که دید دست مبارکش را بر چشم من مالید فی الحال چشم من
بینا و روشن شد و الحال از برکت دست مبارکش در شب تاریک از یک فرسخ می بینم و از بیت المال

پنج اسب کشتن امام حسین برای معالجهٔ مادر یتیمی

جهة من وظیفه قرار داد و چون از دنیا رحلت فرمود پسرش و وصی اش حسن ابن علی علیهما السلام از
احوال ما یتیمان خبردار میشد و وظیفه میداد آن زن چون سخن را به اتمام رسانید بگریست و چند بیت
در مدح آنحضرت خواند بنحوی که من از معانی ابیاتش استنباط را بمحبت آن بزرگوار نمودم
مترجم عرض میکند بلی چون اعتقاد ملت اثنی عشری بر این منعقد است که امام علیه السلام در
هر عصر ید واقف پیغمبر است چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود چنانکه امام حسین علیه السلام در عهد
امامت خود یتیمان را بهتر از پدر مهربانی و نوازش می نمود و یتیمی که مادرش ناخوش بود طبیب از برای
امتحان حقیت امامت آن بزرگوار به آن یتیم گفت که مادر تو جگر اسب نافع است یتیم گفت جگر اسب از
کجا پیدا کنم که بیچیز و فقیرم و یتیم گفت برو نزد امام حسین ابن علی از او درخواست کن اگر امام بر حق باشد
دل ترا بدست آورده جگر اسب برای معالجهٔ مادرت داده راضی نمیشود که نوازدن و ناامید و دلگیر
مراجعت کنی آن یتیم بگفتهٔ طبیب رفته معروض داشت حضرت امر فرمود اسبی را ذبح کرده جگرش را به یتیم
دادند جگر اسب را پیش طبیب آورده ماجرا را بیان کرد طبیب گفت چه رنگ اسب بود گفت مثلا
سرخ رنگ بود گفت نه باید جگر اسب زرد رنگ باشد یتیم خدمت آنحضرت رسیده ماجرا را معروض
داشت حضرت امر فرمود اسبیکه طبیب گفته ذبح کرده جگرش را به یتیم دادند خلاصه باقرار سابق طبیب
در هر دفعه جگر اسب برنگ دیگر خواست تا اینکه پنج اسب برای خاطر یتیم که دل آزرده و مایوس نشود
ذبح فرمود در آخر حکیم بخدمت آنحضرت رسیده خواهش دیدن طویله و اسبهای آنحضرت را نمود تا
یقین بداند که فی الحقیقه پنج اسب ذبح کرده اند یا نه همینکه به طویله داخل شدند دیدند پنج راس
اسب ذبح شده و جگرشان بیرون کرده شده تعجب زیاد نمود حضرت فرمود میخواهی که زیاده از این
تعجب کنی پس نظر کن و فرمود سر اسبها را به بدن ایشان گذاشتند و متوجه درگاه الهی شده دعا می
نمود در حال آن پنج اسب مذبوح زنده شده بر پا ایستادند و آن طبیب با صدق دل بشرف اسلام مشرف
گردید اما الشیعه بخاطرم آمد یتیمان همین بزرگوار که در خرابهٔ شام گرسنه و پریشان و گریان
بی فرش و بی چراغ مانند بلبل پر شکسته در غم پدر و برادر نوحه خوان و نالان بودند خصوصا یتیم نازپرورده
حسین علیه السلام جناب سکینه ببابا گریه و ناله کردی هرچند او را تسلی دادند آرام نمیگرفت تا
اینکه قدری خاک بر سر و روی خود جمع کرده آنقدر گریست که بخواب رفت و در عالم خواب پدر را دید که
تشریف آورده سرش را نوازش نمود یتیم ستمها نیکو از ظالمین دیده بود یک یک بسید
عرض کرد و میگریست تا اینکه بوحشت تمام بیدار شد و روی به عمهٔ خود زینب علیها سلام کرده گفت
ایتونی بوالدی و قرة عینی الخ ابن شهرآشوب در کتاب مناقب خود از ام السلمه و اسماء
بنت عمیس و جابر انصاری و ابوسعید خدری از حضرت صادق روایت کرده قال علیه السلام صلی
الرسول صلی الله علیه و آله فی کراع الغمیم فی قرب العسفان و نزله الوحی فاذا علی علیه السلام
اعتنقه علی حجره و الفرا دین له کلما کان صلی الله علیه و آله فی غشوة الوحی و قد صلی علی علیه السلام
صلوة العصر فی حالة قعود مومیا فی سجوده و رکوعه و لما تم الوحی قال صلی الله علیه و آله یا علی اصلیت
صلوة العصر قال لا قال اللهم ادع الله حتی یرد لک الشمس فدعی علی علیه السلام و رد الشمس و قال الرسول

صلی الله علیه وآله لحسّان ابن ثابت فانشاء هذه الابیات ٭ لا یقبل التوبة من تائب ٭ الّا بحبّ ابن ابیطالب ٭ اخ رسول الله بل صهره ٭ والصهر لا یعدل بالصاحب ٭ یا قوم من مثل علیّ وقد ردّت علیه الشمس من غائب ٭ و در کتب بعضی از علماء منقولست که واعظی مشغول موعظه بود و ذکر فضائل امیر علیه السلام می‌نمود ناگاه ابر آسمان را گرفته و هوا تیره و تار گردید و روی آفتاب چنان گرفته گردید که گویا ظلمت شب پدید شد واعظ در اثنای ذکر فضیلت آن بزرگوار متوجه آفتاب شد گفت ٭ لا تغربی یا شمس حتی ینتهی ٭ مدحی لآل المصطفی و ابنه ٭ و ارخی عنانک ان اردت ثنائهم ٭ فانسیت اذا کان الوقوف لاجله ٭ ان کان للمولی وقوفک فلیکن ٭ هذا الوقوف لخیله ولرجله ٭ پس ناگاه ابر کشیده شده روی آفتاب گشوده گردیده مسجد و عالم روشن گردیده واعظ فضیلت را تمام نمود این هم فضیلتی دیگر شد بلیت برگشت اگر بحکم حیدر خود شید ٭ از رتبه آن جناب مشمار بعید ٭ انگشتر اقتدار در انگشتش بود ٭ هر سو که اراده کردی میگردانید مترجم میگوید مولای وولی من در دنیا و آخرت همین بزرگوار است روحی له الفداء و در کتاب حدیقة الشیعه مقدس اردبیلی ره و کتاب روضة الواعظین شیخ مفید ره و کتاب جمع الروایات شیخ محمد ابن بابویه ره و کتاب مناقب ابن شهرآشوب ره بطریق مختلفه از ابن عباس روایت کرده اند که سعید ابن جبیر گفت بخدمت ابن عباس رفتم بعد از تعارفات رسمیه گفتم ای پسر عم رسول خدا آمده ام که سؤال کنم از شما از حال علی ابن ابیطالب و اختلاف که مردم در بارهٔ او دارند و افراط و تفریطی که در شان او واقع است پس ابن عباس گفت آمده سؤال کنی از احوال مردی که بهترین خلق خداست بعد از محمد رسول الله آمده سؤال کنی از مردی که هزار منقبت در یک شب برای او حاصل شد که آن شب قربت است آمده سؤال کنی از وصی بلا فصل رسول خدا و وزیر و خلیفهٔ او و صاحب حوض و لواء و شفاعت در روز قیامت قسم بر آن خدائیکه روح ابن عباس در دست قدرت او و زنده کنش در حفظ و حمایت او است اگر دریاها تمامأ مرکب باشد و درختان کم در جمیع دنیاست قلم گردند و هر که از آدمیان و جنیان که در دنیا هستند کاتب باشند نمیتوانند فضائل و مناقب او را بنویسند و چون خواهش نمودی یکی از فضایلش را که بچشم خود دیده ام برای تو نقل میکنم چون خداوند عالم مکهٔ معظمه را برای رسول خود مفتوح کردانید و به محبت نصرت حضرت رسول آمد کار مکه را انجام داد و از آنجا بیرون شدیم هشت هزار مرد بودیم و چون شب شد مردم برده ها رسید و چون صبح شد رسول خدا فرمود که مهیای قتال و جدال مردمان هوازن باشید چون وقت طلوع آفتاب شد بامیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود که یا علی قم وانظر کرامتک علی الله عز وجل وکلّم الشمس اذا طلعت یعنی برخیز یا علی و ببین عزت و کرامت خود را در نزد خدای عز وجل و تکلم کن با آفتاب زمانیکه طلوع کرد قسم بخدای سعید من بر هیچ کس در هیچ وقت حسد نبردم مگر در آن روز بعلی ع و برادر خودم فضل را گفتم برخیز برویم تا ببینیم که آفتاب چگونه با علی ابن ابیطالب گفتگو خواهد کرد پس رفتیم دیدیم چون آفتاب طلوع کرد علی علیه السلام رو بر آفتاب کرده گفت السلام علیک ایها العبد الدائب فی طاعة ربه یعنی سلام من بر تو باد ای آن بنده که خود را

در اطاعت پروردگار خود کداخته پس جمیع حاضرین شنیدیم که آفتاب جواب داده گفت السلام علیک یا اخا رسول الله ووصیه وحجة الله علی خلقه یعنی سلام بر تو باد ای برادر رسول خدا و وصی و جانشین او و حجت خدا بر همه بندگان او از جن و انس و چون علی علیه السلام این کلمات را از آفتاب شنید بر سجده افتاد و سجدهٔ شکر بعمل آورد و سجدهٔ طولانی کرده و میگریست قسم بخدا دیدم رسول خدا را که برخواسته آمد و سر علی را از زمین برداشته و خاک پیشانیش را با دست مرحمت خود پاک نموده و بروی وی و جبین مبارکش میمالید و میگفت قم یا حبیبی فقد ابکیت اهل السماء من بکائک وباهی الله بک حملة عرشه یعنی برخیز یا علی ای حبیب من پس تحقیق اهل آسمان را بگریه خود بگریه آوردی و خداوند بسبب تو فخر کرد بر حاملین عرش خود و بعد از نقل این حدیث ابن عباس در مفارقت امیر علیه السلام گریان شد و حضار نیز گریستند و سعید ابن جبیر رخصت خواسته ابن عباس را وداع کرده مرخص شد مترجم عرض میکند یا رسول الله بسبب گریستن امیر ع در سجدهٔ شکر و در چنین فضیلت عظمی تاب نیاوردی برخواسته سرش را بکنار گرفته خاک سجده گاه را از رویش پاک میکردی و حال آنکه علی علیه السلام تنها نبود و مجروح و تشنه و گرسنه نبود و اولاد و برادرانش و اصحابش در پیش روی او سر بریده و بخاک و خون آلوده نبودند نمیدانم حکمت چه بود که روز عاشورا در میدان کربلا حبیب تو حسین مظلوم و غریب یا یکهزار و نهصد و پنجاه زخم کاری گرسنه و تشنه و چون علی اکبر و قاسم جوانانش کشته و چون عباس وفا اساس برادرش با بدن مجروح و دستهای بریده در کنار فرات افتاده از بالای زین ذوالجناح بزمین گرم کربلا بعنوان سجدهٔ شکر برو افتاده بود که سرش را بکنار نگرفتی و غبارش از روی خون آلودش پاک نکردی و کسی در آنحال در نزدش نبود و بیهوش شده بود چون بهوش آمد نه برادر دید نه پسر و نه اصحاب و نه مادر و نه خواهر پس آن مظلوم لابد و لا علاج مانده رو بخیمه گاه نموده ندا کرد ونادی الا یا زینب یا سکینة ٭ ایا ولدی من ذا یکون لکم بعدی ٭ یعنی ندا کرد آگاه باش ای زینب ای سکینه ای پسر بیمارم بعد از من کدام کس بشما مهربانی و نوازش و دلداری خواهد کرد الا یا رقیة یا ام کلثوم انتم ٭ ودیعة ربی الیوم قد قرب الوعد ٭ ای رقیه و ای ام کلثوم شما را بخدا میسپارم که هنگام شهادتم نزدیک شده و وعدهٔ شهادتم رسیده آه آه فادرکته زینب اخته والشمر لعنه الله ینحره زینب بیچاره چون ندای برادر را شنید بی اختیار بقتلگاه رسید چه دید کاش دیده ها کور میشد دید که شمر ملعون با پای چکمه دار در بالای سینهٔ چاک چاک مجروح برادرش که صندوق خزانهٔ اسرار و انوار کردگار بود نشسته و اراده کرده که آن مظلوم تشنه لب را چون شتران نحر کند و بوسه گاه پیغمبر خدا را با خنجر زهر آلود خود ببرد آه آه که طاقت و تاب از آن خواتون دلکباب بریده شده و محبت برادری و خواهری بجوش آمده بیکمرتبه خود را به سر جسد پاره پاره برادرش افکند و چون ابن بهادری میخروشید و میتالید و میگریست آه آه چه طور بیان کنم که دل کدام دل در احوال این خواتون چون کباب در سر آتش سوخته و بریان و چشمانم گریان کردید که فلکزها الشمر لعنه الله برجله یعنی شمر بیرحم و بیمروت ملعون بر آن خواتون رحم نکرده با پای نحس خود آن خواتون برادر مرده دلسوخته را زده و ظلم و تعدی زیاد

نموده از وادش جلا کرد. و شرع علی ذبحه من قفاه و شروع کرد که آن مظلوم را از طرف پشت گردن
ذبح کند. حال از حالات زینب خاتون از سوز دل و بی پناهی زینب که چون دید شمر میکشد او را نزدیک برادر
رود چاره اش از هر طرف قطع شده و به هر طرف نگریست فریاد رسی ندید لابد و لا علاج مانده رو بطرف
عمر سعد لعین نموده فریاد کرد که یا عمر ابن سعد ایقتل حسین و انت تنظر الیه ای عمر سعد ای
بد دین از غایت مسلمانی میکنی جگر گوشه پیغمبر خدا حسین را با این مظلومی میکشند تو ایستاده تماشا
کنی اعانت و دادرسی را مضایقه میکنی عمر سعد ملعون سخن آن خاتون را شنیده خود را بعقب صفها
کشید خاتون معظمه دید احدی امداد نمیکنند بی اختیار شده بنای ملامت گذاشته بزبان مهربانی
فرمود یا شمر خل عن اخی و اقتلنی بدلا منه ای شمر برادرم مجروح و تشنه و گرسنه و پیر و برادر
مرده است از کشتن برادرم بگذر و بعوض او مرا بکش که بعد از برادرم زنده ماندن را نمیخواهم فاعرض عنها
و مکن السیف لیزان بی دین بر آن خواهر التماس نکرده و در و کردار شده خنجر خود را بر گردن آن
مظلوم نهاده که عالم را خراب کند اضطراب و تشویش آن خاتون از حد تقریر و بیان گذشته لابد متوجه
لشکر کوفه و شام شده فرمود یا قوم الیس فیکم مسلم ای قوم آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست
که پسر پیغمبر خدا را یاری کرده این ظالم را نگذارد که با این ستم و جفا سر برادرم را ببرد الی آخر

در کتاب حدیقة الشیعه فاضل

مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه روایت میکند که احوالات زید ابن علی در کتب رجال مذکور است که
او از پدر خود امام زین العابدین ع و از برادر خود امام جعفر صادق ع احادیث بسیار وارد کرده و به
امامت امام محمد باقر ع اعتقاد کامل داشت و میگفت من اراد الجهاد فالی و من اراد العلم فالی
ابن اخی جعفر علیه السلام یعنی کسیکه اراده جهاد دارد نزد من آید و هر کس که اراده علم دارد پس به
نزد پسر برادرم امام جعفر صادق برود و امام جعفر صادق در حق او فرمود رحم الله عمی زید لو ظفر
لوفی یعنی رحمت کند خدا بر عموی من زید اگر بر دشمن ظفر مییافت هر آینه وفا بحق میکرد و حق را
بصاحب حق میرساند و چون خبر شهادت زید بآن حضرت رسید بسیار گریست و اندوه و حزن او در
مرتبه کمال بود و مبلغ هزار دینار به ابی خالد واسطی داد که به عیال و اطفال زید رساند و مقصود زید
از خروج انتقام کشیدن از دشمنان و قاتلان امام حسین علیه السلام بود روزی وارد مجلس هشام
ابن عبد الملک علیه اللعنه شد و آن بی دین در حق او بی احترامی تمام نمود و قدغن شدید نمود که زید
در شهر او نباشد پس زید دل آزرده از مجلس او بیرون آمده با خود گفت هر که از تیزی شمشیر بترسد
او را ذلیل میسازد چون بکوفه رسید بنای خروج گذاشت و جمع کثیر با او بیعت کردند و عدد ایشان
به چهل هزار نفر رسید زید اعتماد بر بیعت ایشان نموده خروج نمود چون وقت کارزار و صف آرایی
دو لشکر رسید اهل کوفه بنا به عادت ملعونه خودشان همان بیوفایی که بحضرت امام حسین ع
و جناب مسلم ابن عقیل کرده بودند با او هم نمودند در شب اول ماه صفر سال یکصد و بیست و دوم هجری
زید خروج کرد و از آن چهل هزار کس کمتر از پانصد نفر با او ثابت قدم گردیدند با دشمنان که در غایت کثرت
بودند بنای جهاد و قتال گذاشتند و کرها کر میزدند و میکشتند تا اینکه زید را با شصت و هفت

نفر

نفر از اصحاب او شهید نمودند امّا دوستان زید غیرت و همت کرده جنازهٔ زید را از قتلگاه ایشان پنهان
برده دفن نمودند و بعد از چند روز حمالان جو بپای نعش زید شده با کوشش و سعی بسیار قبر زید را
یافته از قبر نعش بیرون کرده و سرش بریده بنزد هشام ملعون بردند و جسدش را عریان نموده بردار
کشیدند خداوند عالم عریان ماندن جسد زید را قبول نکرده حکم نمود تا عنکبوت بسیاری جمع شده
در طرفة العین تار و پود پی در پیش و پشت او تنیدند بعنوانیکه عورتین او از نظر مردم پوشیده گردید
مترجم عرض میکند که بیعت کنندگان بی وفا از اصحاب امام حسین ع نیز در شب عاشورا آن
بزرگوار را در صحرای کربلا با بسیاری دشمن گذاشته پراکنده شدند نماند مگر هفتاد و دو نفر الخ
و ایضا بعد از شهادت آن مظلوم لشکر اشقیا نگذاشتند برهنه کردنش یکی عبا برد و یکی
قبا و یکی پیراهن تا آنکه نوبت غارت به بجدل ابن سلیم لعین رسید الخ و جسد زید را دوستان
او برده دفن کردند امّا در کربلا بر آن مظلوم دوستی هم پیدا نشد بلکه نعش پاره پاره اش بروایتی
سه روز و سه شب و بروایت دیگر ده روز و ده شب در روی خاک گرم کربلا بی دفن ماند و در این مدت
دوستی و همرازی نزد نعش مبارکش نیامد مگر اینکه آهوهای صحراها و مرغان هوا میآمدند و پرهای خود
را باب فرات تر کرده بر جسد مجروحش میافشاندند و نوحه و ناله‌ها میکردند و پرهای خود را با خون
پاکش آلوده نموده هر یک بطرفی و دیاری پرواز نموده خبر شهادت او را میبردند و مرغی از آنها بمدینه
منوره رفته در دیوار خانهٔ فاطمه صغری افتاده بنای ناله کردن گذاشت الخ ایضا فاضل و مقدس
اردبیلی طاب ثراه در کتاب حدیقة الشیعه روایت میکند که در زمان خلافت ابی بکر لعین رسولی از روم
بمدینه آمد برای سئوال مسئله چند و وصی رسول خدا را پرسید ابوبکر را نشان دادند آمد در
نزد اصحاب از او پرسید که چه میگویی در کلمات و عبارات شخصی که میگوید من بهشت امید ندارم
و از آتش دوزخ هم نمیترسم و خوفی از خدا ندارم و رکوع و سجود در نماز نمیکنم و مرده و خون را میخورم
و بر چیزی که ندیده ام گواهی میدهم و فتنه را بسیار دوست میدارم و حق را دشمن میدارم ابوبکر
بعد از تامل بسیار به عمر رجوع کرد عمر گفت چنین شخصی که در حق خود چنین اقرارها را بکند کفر بر
کفر او افزوده است واجب القتل است ایلچی قیصر روم گفت کسیکه جواب این مسئله‌ها را چنین گوید
البته وصی رسول خدا نیست در آن اثنا امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد از آن بزرگوار جواب این
مسئله‌ها را التماس نمودند که بیان فرماید فرمود شخصیکه این سخنان از او سر زده باشد از دوستان
خداست و از اولیاء الله است و هر فقره از کلام او اشاره بسرّی است از اسرار اول که گفته من امید
به بهشت ندارم یعنی امیدم برحمت خداست چه مرد خدا آنست که عبادت را از برای طمع بهشت نکند
و منظورش رضای الهی باشد دوم که گفته است از آتش دوزخ نمیترسم یعنی ترس و خوف
من از خداوند عالم است و بندگی او را از خوف جهنم نمیکنم و از هر چیکه نهی فرموده بعمل نیاورده
نه از برای اینکه از دوزخش میترسم بلکه رضای خالق در نکردن اوست من هم نمیکنم و خود امیر المؤمنین
علیه السلام نیز چنین فرموده که الهی ما عبدتک طمعا فی جنتک و لا خوفا من نارک و لکن
وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی خدایا عبادت نکردم ترا از برای طمع در جنت تو و نه از

ترس

جواب دادن امیر مسئله‌های ایلچی روم

ترسیدن از جهنم تو ولیکن ترا لایق بر عبادت یافتم پس عبادت کردم ترا **سیم** گفته خوفی از خدا ندارم یعنی از عدل او و میترسم نه از ظلم او و خوف من از این است که مبادا با من با عدل خود عمل کند و جزای کردگار مرا در کنار من بگذارد پس خوفم از خودم است نه از خدا و ندیدم **چهارم** گفته که در نماز رکوع و سجود نمیکنم یعنی نماز بر میت میکنم و امید ثواب در آن دارم و آن نماز رکوع و سجود ندارد **پنجم** گفته که مرده و خون میخورم مراد ش از مرده و خون ماهی و جگر ماهی است و ماهی را که از بیرون میکنند بی مردن و ذبح لازم نیست و جگرش خون است که بسته شده است **ششم** میگوید که فتنه را دوست میدارم مرادش مال و اولاد است چنانکه خدا وند فرموده که **انما اموالکم و اولادکم فتنة** **هفتم** میگوید نادیده را گواهی میدهم مرادش اینست که بهشت و دوزخ و انادیه شهادت میدهم که موجود اند چنانکه پیغمبر خدا فرموده است **هشتم** گفته که حق را دشمن دارم مراد از حق مرگ است که از او چاره نیست هر کس را دوست نمیدارم چه کرا ادجی میباشد که مرگ را ناخوش ندارد و زنده کی را بهتر نداند انکس تنگیش که نیکوکار است میخواهد که زنده باشد تا عمل خیرش بسیار باشد و انکه بد عمل است از عمل خود اندیشه مند است بلکه توفیق توبه و انابه یافته باشد پس آن ایلچی گفت یا علی تو وصی بر حق و ولی مطلق و در بعضی از نسخه‌های قدیم چند فقره علاوه زیاده ذکر کرده اند آن اینست که ایلچی روم گفت **عندی ما لیس عند الله و اعلم ما لا یعلمه الله و انا اصدق النصاری و الیهود و انا ربکم و انا احمد و انا علی** یعنی آنچه که مرا هست خدا را نیست و من میدانم چیزی را که خدا او را نمیداند و من تصدیق میکنم یهود و نصاری را و من پروردگار شمایم و من احمد پیغمبر شمایم و منم علی پس ظاهر این سخنها همه دلالت بر کفر دارند و لیکن حضرت امیر علیه السلام بیان معانی و مقصود باطنی او را فرموده گفت آنکه میگوید در نزد من است که در نزد خدا نیست یعنی در نزد نفس من ظلم و ستم هست اما در ذات خدا ظلم و ستم نیست و آنکه میگوید من میدانم آنچه که خدا نمیداند مراد او شریک باری تعالی است که او شریک باری را تصدیق میکند و خدا وند عالم میفرماید **ام تنبئونه بما لا نعلم ام بظاهر من القول** یعنی آیا خبر میدهید براو با آنچه نمیدانیم او را یا بظاهر از سخنها و اینکه میگوید انا ربکم منظورش از لفظ رب و احد الحکام است نه ضمیر جمع مذکر مخاطب تا افادهٔ کفر او بکند و اینکه میگوید **انا احمد** من احمدم مقصودش از لفظ احمد متکلم وحده است یعنی تعریف میکنم پیغمبر شما را و اینکه میگوید **انا علی** مقصودش از علی یعنی عالی است یعنی در جمع فهم و اعتقاد من محمد او رسول و ائمه علیهم السلام بلند است از کسانیکه بر درجه من نرسیده اند و آنکه گفته که من تصدیق ملت نصاری و یهود را میکنم مقصودش این است که چون در کلام اللهی هست که **قالت النصاری لیست الیهود علی شیئ و قالت الیهود لیست النصاری علی شیئ** یعنی هر یک از این دو طایفه دیگری را باطل و ناحق میدانند یکی میگوید که ملت یهود هیچ چیزی نیست یعنی باطل است و آن دیگری میگوید که نصاری هیچ چیزی نیست یعنی حقیقت ندارد پس میگوید که من هر دو را تصدیق میکنم و میگویم هر دو راست گفته اند دین نصاری و یهود باطل است و هیچ چیزی نیست بلکه هر دو باطل اند **فاضل و مقدس** اردبیلی اعلی الله درجته در کتاب حدیقة الشیعه منسوب بیکند که در اخبار وارد و مذکور است که عمرو ابن لیث روزی عرض لشکر

ترتیب لشکر کردن عمرو ابن لیث

خود را میدید و مقرر کرده بود که هر امیر و سرکرده از امرا و سرکرده گان من هزار مرد مکمل بر و عرض کند گرز و زرهی بر او مرحمت و انعام کند چون از شمارهٔ لشکر فارغ شدند صد و بیست گرز طلا بر امرا و سرکرده گان لشکر داده بودند چون مرحمت شدن صد و بیست گرز طلا نشانه صد و بیست هزار لشکر است باو دادند شنیدن این خبر از اسب خود پیاده شده سر بسجده گذاشته و روی خود را بر خاک میمالید و میگریست زمانی با گریه و زاری در سجده ماند تا اینکه بیهوش شد بعد از آنکه از حالت بیهوشی برآمد و بحالت اول خود باز آمد در مجلس از امرا و مقربان حضور جرئت و جسارت آن نشد که سبب گریه و بیهوشی را از او بپرسند مگر ندیمی که بسیار گستاخ بود بخدمت او رفته عرض کرد ای پادشاه آیا کسیرا که اینقدر لشکر و حشمت و جلال باشد و کارهایش بکام و مهماتش بر وفق دلخواه برداخته شود باید که از شادی و خوشحالی بخندد نه اینکه بگرید و امرا از اهم تمکین و دلگیر ساز د علت این گریه و سبب این زاری و بیقراری شما چیست عمرو گفت چون شنیدم که عدد لشکر من بر صد و بیست هزار رسیده واقعه و احوالات کربلای امام حسین علیه السلام بخواطرم آمد که در روز عاشورا اولاد و اقوام و اصحاب او را شهید کردند تا در آخر او را یکه و تنها احاطه کرده با جراحتهای کاری او را شهید نمودند حسرت بر حسرتم افزود و آرزو کردم کاش با این صد و بیست هزار مرد مکمل و مسلح روز عاشورا در کربلا بودم و ما را از لشکر کفار بر میآوردم یا اینکه من نیز مغلوب شده در پیش روی آن بزرگوار شهید می بودم چون عمرو ابن لیث بعد از زمانی وفات کرد در خواب شد دیدند که تاج سلطنت بر سر و کمر مرصع در کمر و حوریان بهشتی در پیش و غلمان و ولدان بهشت در چپ و راستش ایستاده و بخدمت گذاری سر نهاده اند کسی پرسید ای پادشاه این دولت و جاه آخرت را بچه عمل بتو کرامت فرموده اند گفت بسبب آرزو و گریه و زاری آن روز که در وقت عرض لشکر خود در دنیا کردم خدای تعالی خصمان مرا از من راضی و خوشنود کرده اینه و کنا هان مرا بکرم و فضل خود آمرزیده و این درجه و مقام را عطا فرمود **مترجم** عرض میکند بلی قرب و منزلت حسین علیه السلام در نزد خدای تعالی از آن اجل و ارفع است که عقل و خیال ما را قوت ادراک آن باشد و احادیث مقویی این مطلب در کتب معتبره بسیار است که اینجا مجال و محل آن نیست از آنجمله حدیث امام رضا علیه السلام است که بریان ابن شبیب فرموده و حدیث جابر ابن عبد الله انصاری است که در اول اربعین بزیارت امام حسین علیه السلام آمده بود بعد از زیارت بعد از خود گفت والله یاد در گوش خودم از رسول خدا شنیدم و الا کر باشد و در همین کتاب همین حدیث ریان و جابر سابقا مذکور شده هر کس رجوع کند میداند که ارزوی شهادت و گریه و زاری بر حسین علیه السلام چه ثوابها و مقامها دارد **در کتاب حدیقة الشیعه** روایت میکند از یونس ابن ظبیان او میگوید که با جمعی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم بکنفر عرض کرد یا ابن رسول الله مرغهائیکه حقتعالی در قرآن مجید یاد فرموده و بحضرت ابراهیم خطاب نموده که **خذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءً** آیا آن مرغان از یک جنس بود ند یا از اجناس مختلفه پس آنحضرت فرمود میخواهید که بشما مثل آن را بنمایم ما همه عرض کردیم بلی یا رسول الله پس آنحضرت چهار مرغ طلبید طاوس و باز و کبوتر و غراب و آنها را ذبح فرموده سرهای آن مرغان را نزد خود گذاشت و بدنهای آنها را با امر آنحضرت از استخوان و پر و گوشت همه را در هم کوفته بعد چهار حصه کرده و در

چهار گوشه خانه گذاشته پس اول طاوس را آواز داده بهم کرد ریشه ریشه و ذره ذره از مرغی از آن چهار حصه که بهم جدا میشد نیز بهم چه پوست تا طاوس درستی ساخته شد و سرش بر تنش بیچ و بعد از آن غراب را آواز داد بی قرار و سابق از هر یکی ذره ذره بیکدیگر امیزش میکردند تا غراب درست شد و سرش بر تنش ملحق کرد بعد از آن دو دیگر بعرا بر نا قرار مذکور یک یک آواز داد و اجزای ایشان بهم میپیوست تا چهار مرغ را دوباره زنده کرده همه ما آنها را زنده و متحرک دیدیم در حضور مبارکش

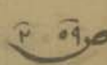
مترجم عرض میکند کسانیکه در زنده شدن مردگان بعد از آنکه پوسیده و خاک میشوند شبهه و اشکال میکنند از این حدیث شریف و امثال دیگر از سایر ائمه علیهم السلام مشابه و مماثل این روایت شده با تدبر و تفکر ملاحظه نمایند رفع شبهه و اشکال ایشان میشود زیرا که با اعتقاد صحیح و معتبر ائمه علیهم السلام مظاهر صفات الله اند این نوع کارها مظهر با صبغه اسم خالق ظهور یابد که از مظهر و مظهر حقیقی به ظهور آید چه جای شبهه و اشکال خواهد بود و حال آنکه قدرت قاهره الهی چون اشیا را از ذایره لیس و عدم بی ماده خلق نموده و بلباس وجود ملبس فرموده حالا از ماده موجوده که لحوالش پراکنده گردیده از تحت قدرتش خارج گردیده لا والله هر ذره از ذرات ابدان و اجساد مخلوقات که در دریاها و خشکیها پاشیده و مالیده و جزء بدن اجسام مختلفه گردیده باشد خداوند قادر توانا همه اش را بمحض اراده خود جمع نموده و صورت اصل بدن را چنانکه در دنیا بوده زنده فرموده ثواب و عقاب هر کس را از جزو عمل خود ان خیراً فخیر و ان شراً فشر مطابق مضمون آیه مبارکه فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره خواهد داد ان الله علی کل شیء قدیر

وکلمات علما در این باب مطلب بسیار است و آیات و اخبار در این خصوص از حد افزون است محتاج بذکر این کمنام نیست فاضل و مقدس اردبیلی مرحوم در کتاب حدیقة الشیعه روایت میکند از حضرت امام محمد تقی علیه السلام و آنحضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده ذکر علی ابن ابیطالب عبادة ومن علامات المنافق ان ینفر عن ذکره ویختار استماع القصص الکاذبة واساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرء علیه السلام واذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون یعنی یاد نمودن و ذکر و بیان کردن فضایل و اوصاف و حالات علی ابن ابیطالب علیه السلام عبادت است و از علامات و نشانه های منافق آنست که مرمند و نفرت بهم نمایند از یاد کردن علی و اختیار میکنند قصه های دروغ و افسانه های مجوس را بر شنیدن فضایل آنحضرت بعد از آن امام محمد تقی علیه السلام این آیه را خواند و اذا ذکر الله یعنی زمانیکه ذکر خداوند یکتای واحد میشود مشمئز و افسرده میشود دلهای کسانیکه ایمان نیاورده اند و از آنحضرت تفسیر این آیه را پرسیدند فرمود یا محمد اینکه پیغمبر فرموده یاد کنید علی ابن ابیطالب را در مجالس و مجمع های خود لیس بدرستیکه یاد کردن علی ابن ابیطالب یاد کردن من است و یاد کنندگان عزا و پس ایشان کسانی اند که ایمان ندارند بآخرت و ایشان را است عذاب جوار کننده و شیخ محمد ابن بابویه قمی علیه الرحمه در کتاب اعتقادات خود روایت کرده این حدیث را که سئل الصادق علیه السلام عن القصاص ایحل الاستماع فقال علیه السلام لا

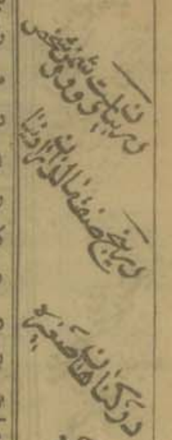
وقال

وقال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله وان کان الناطق ینطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس یعنی پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام از قصه خوانان آیا گوش داشتن به ایشان حلال است آنحضرت فرمودند یعنی حلال نیست و فرمود هر کس گوش دارد بسخن گوینده پس بتحقیق که پرستش کرده او را پس اگر آن سخن گو از خدا سخن بگوید یعنی سخنش راست و حق باشد آن گوش دارنده خدا را پرستش کرده و اگر آن سخن گو از شیطان سخن گوید یعنی سخنان باطل و دروغ گوید آن گوش دارنده به شیطان پرستش کرده مترجم عرض میکند که از اخبار معتبره و بعضی آیات مستفاد و مستنبط میشود که ذکر و تنطق از رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام ذکر و تنطق از خدا است و اقوال ایشان علیهم السلام قول خداوند عالم است چنانکه در کلام مجید آمده است که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ظاهر آیه شریفه اینست که پیغمبر تکلم و تنطق نمیکند از هوای نفس خود نیست نطق و کلام او مگر وحی است که از جانب خدا بر او وحی کرده میشود پس معنی حدیث صادق آل محمد لعل این باشد اگر آن سخن گو از احکام خدا و فضایل و کلمات و اوضاع و حالات رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام سخن گوید پس آن گوش دارنده به خدا پرستش نموده و اگر آن سخن گو از سخنان باطل و لغو که رضای شیطان و تسویلات گمراه نمودن آن ملعون در آن باشد مثل قصه حمزه و رستم و سلاطین و پهلوانان روی زمین و حالات هایکه مستمعان را در آن منفعت دنیا و دین و عبرت گرفتن نباشد پس آن گوش دارنده به شیطان پرستش نموده است العلم عند الله و مجمع مقدس اردبیلی مرحوم در ذیل همین حدیث در کتاب مرقوم میفرماید که گوش داشتن و شنیدن غنا و قصه و شاهنامه و امثال ذلک فسق است فاضل و مقدس اردبیلی بعد از نوشتن حدیث مذکور الفوق روایت میکند که در حدیث معتبر وارد شده که ایاکم والرشوة فانها محض الکفر ولا یشم صاحب الرشوة ریح الجنة یعنی البته بپرهیزید و حذر کنید از رشوه گرفتن و خوردن و تصرف کردن در مال رشوه که پس بدرستیکه رشوه گرفتن محض کفر است و صاحب رشوه بوی بهشت را نخواهد بوئید مترجم عرض میکند که بوی بهشت از پانصد ساله راه استشمام میشود پس رشوه در چه مرتبه متعفن و مخرب ایمان است که از صاحب رشوه آثار ایمان را چنان محو و زایل میکند که از بوی بهشت محروم میکرداند زیرا که خداوند عالم بذات اقدس خود قسم یاد کرده که داخل نکند بر بهشت مگر مؤمن موحد را پس معلوم میشود که رشوه بیخ و اصول ایمان را از دل صاحب آن قلع میکند و شیخ طریحی مرحوم در کتاب مجمع البحرین روایت کرده که لعن رسول الله صلی الله علیه و آله الراشی والمرتشی یعنی رسول خدا لعنت کرده بر رشوت دهنده و رشوت گیرنده یعنی کسی که رشوت را قبول کند و اخذ نماید والرشوة فی اللغة بالکسر ما یعطیه الشخص للحاکم وغیره لیحکم له او یحمله علی ما یرید یعنی رشوه با کسر را آن چیزیست که شخص بحاکم یا بغیر حاکم میدهد که به نفع او حکم کند یا اینکه وادارد او را بر چیزیکه خواهش و اراده اوست در کتاب حدیقة الشیعه روایت میکند از حضرت امام موسی کاظم که آن بزرگوار فرموده که حق تعالی امر کرده بر سه چیز بشرط اینکه با سه چیز دیگر همراه باشد پس امر نموده بر نماز و زکوة را بر آن مقرون نموده پس اگر کسی نماز را بگذارد و بعمل آورد و زکوة را ترک نموده نه دهد نمازش درست

بعض



یعنی بدرجه قبول نمیرسد و در حدیث دیگر است که لا صلوة لمن لا زکوة له یعنی نماز ندارد کسیرا که زکوة ندهد لی و لوالدیک امر کرده بر شکر خود و شکر والدین را بر آن ضم نموده پس اگر کسی شکر خدا را بجا آورد و شکر پدر و مادر خود را بجا نیاورد چنین کس شکر خدا را نیز بجا نیاورده سیوم امر کرده بر تقوی و پرهیزکاری و صلهٔ رحم و آنرا بآن مقرون نموده پس اگر کسی صلهٔ رحم را ترک نمود تقوی و پرهیزکاری کند آن تقوی و پرهیزکاری نفعی برای نمیبخشد مترجم عرض میکند که معنی شکر از خدا یتعالی فی قوله تعالی وکان الله شاکرا علیما یعنی هست خداوند عالم شاکر و عالم بمعنی جزا و پاداش دادن است بر اعمال بندگان خود و اما از بندگان او شکر بمعنی اقرار و اعتراف کردن بنده است بر نعمتهای خدا تعالی و بعمل آوردن بنده است آنچه که خدا واجب کرده بر او از طاعت و ترک نمودن بنده است آنچه که خدا بنده را از آن نهی کرده است پس شکر والدین عبارت است از اینکه هر چیکه والدین برای اولاد خود امر میکنند آن را بعمل آورد و آنچه را که والدین اولاد خود را از آن نهی میکنند بعمل نیاورد و مؤید همین مطلب است که خدای تعالی در حدیث قدسی فرموده قل للعاق افعل ما شئت فانی لا اغفرک یعنی ای رسول خدا بگو بآن کسی که بوالدین خود عاق شده بکن هرچه میخواهی پس بدرستیکه من ترا نمیآمرزم و نجات آخرت اولاد و ایضا دخول بهشت ایشان منوط و مربوط است برضای والدین خواه والدین را در حیات ایشان و ممات ایشان از خود راضی کند یا اینکه در حیات ایشان اگر عاق بوده باشد لا محاله بعد از ممات ایشان با احسان و قرآن و تصدق و زیارت قبر ایشان و طلب مغفرت ایشان را از خود راضی نماید و در این باب احادیث و اخبار در کتب معتبرهٔ علماء اخیار رضوان الله علیهم اجمعین بسیار مذکور است ایضا فیه عنه علیه السلام قال صدیق کل امرئ عقله وعدوه جهله یعنی در همان کتاب از همان جناب علیه السلام روایت است که فرمود دوست هر کس دانائی و عقل اوست و دشمن هر کس نادانی و جهل او است ایضا فیه عنه علیه السلام و نیز در کتاب مذکور از آن امام همام روایت است که فرمود دنیا و مال و ذلك ان جمع نمیشود در کسی تا پنج صفت در او نباشد اول بخل کامل دوم آرزوی دور و دراز سیم حرص بیش از پیش بمال دنیا و اعتبار آن چهارم قطع صلهٔ رحم یعنی بریدن منفعت دستگیری دنیوی خود از خویشان و اقربای خود پنجم اختیار نمودن دنیا را بر آخرت وایضا فیه عنه سلام الله علیه قال الصغائر من الذنوب طرق الی الکبائر یعنی گناهان صغیره راهها است بر گناهان کبیره پس شخص را لازم است که قدم بر این راهها ننهد تا به آن منزلها نرسد یعنی اگر کسی بر گناهان صغیره اقدام نکند به گناهان کبیره نمیرسد ومن لم یخف الله فی القلیل لم یخف الله فی الکثیر یعنی فرمود که هر کس در نافرمانی کوچك از خدا نترسد در نافرمانی بزرگ نیز از خدا نخواهد ترسید و بر آن اقدام خواهد نمود و بعذاب خدا گرفتار خواهد شد ولو لم یخف الله بجنته وناره لکان الواجب علیهم ان یطیعوه ولا یعصوه لتفضله علیهم واحسانه الیهم یعنی اگر مردم بجهة امیدواری برسیدن بهشت خدا و خوفناکی از جهنم او از خدا نترسند بر ایشان واجب است که خدا را اطاعت نمایند و نافرمانی و گناه او را بعمل نیاورند از برای احسانها و تفضلهای بی شمار خدا که بر ایشان کرده که پیغمبران اولی العزم و ملائکهٔ مقربین از اداء



شکر احسان و تفضلات بی شمارش اقرار به عجز کرده اند حتی حضرت ختمی مآب کرارا گفته الهی ما عبدناك حق عبادتك یعنی خدایا عبادتیکه لایق ربوبیت تو است نتوانستیم بکنیم مترجم عرض میکند که از اخبار کثیرهٔ معتبره مستفاد میشود که شکر دو قسم است یکی قولی و یکی فعلی و محض شکر قولی که عبارت از شکر الله و حمد الله است ثمره ندارد تا شکر فعلی را عامل نباشد و شکر فعلی عبارت از بجا آوردن مأمورات و واجبات و اجتناب از معاصی و مناهی و محرمات ایزد تعالی است و نیز در آن کتاب مستطاب روایت کرده بسند صحیح که سفیان ثوری که از بزرگان صوفیه است بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفته التماس حدیثی کرد که بگوش خود از آن حضرت بشنود آن فرزند رسول رحمة للعالمین فرمود که پدرم از جدم رسول الله روایت کرده که فرمود چون نعمتی از نعم الهی بشما برسد بگوئید الحمد لله و چون روزی بر شما تنگ شود بر استغفر الله گفتن اعانت جوئید و چون کار مشکلی بشما پیش آید یا حزن و اندوهی شما روی نماید بر لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفتن دفع کنید در کتاب حرز مهر روایت میکند که امام محمد تقی علیه السلام در وقت اجرای صیغهٔ نکاح ام الفضل دختر مامون ملعون همین خطبه را خوانده بس مستحب است خواندن این خطبه در وقت اجرای صیغهٔ نکاح در ما بین همه مؤمنین و مؤمنات الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء من عترته اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم در کتاب حدیقة الشیعه روایت میکند از کتاب کشف الغمه که علی ابن خالد روایت میکند در سامره شنیدم که مردی از شام آورده و به زنجیر بسته در زندان محبوس کرده اند بجهة اینکه ادعای نبوت کرده است پس من به دیدن او رفتم دیدم مردی است با جمال و فهیم گفتم احوالات خود را بمن نقل کن گفت در شهر شام مکانی هست که سر مبارك امام حسین علیه السلام را مدتی در آن مکان گذاشته اند و الحال از این سر مبارك همان مکان مکان استجابت دعا شده و من مجاور و خدمتکار آن مکان بودم شبی دیدم که شخصی حاضر شد و بمن گفت برخیز چون برخواستم و در خدمت او چند قدم راه رفتم خود را در مسجد کوفه دیدم از من پرسید که این جا را میشناسی گفتم بلی این مسجد کوفه است پس دو رکعت نماز بعمل آورد و من نیز متابعت او کرده دو رکعت نماز خواندم پس از آنجا بیرون شد من نیز با او بودم چند قدم راه رفتیم خود را در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد و من هم نماز کردم بعد حضرت رسول را زیارت کردیم از آنجا بیرون شد من هم تابع او شدم چند قدم راه رفتیم خود را در مکه در مسجد الحرام دیدم پس خانهٔ کعبه را طواف کردیم و نماز طواف را گذاردیم از آنجا بیرون شد من هم خدمت او بودم چند قدم راه رفتیم خود را در مکان خود دیدم پس فی الحال از نظرم غایب شد و من در امر آن شخص در حیرت و فکرت بودم تا این شخص که تمام بزرگوار عالیمقدار بود تا آنکه بعد از یك سال در همان وقت شبان شخص نیز پیدا شده در نزد من حاضر گردید من از دیدنش بسیار خوشحال شدم پس بمن فرمود با من بیا من در خدمتش رفتم و هر آنچه که در سال گذشته بعمل

خلاص کردن امام محمد تقی محبوس را از زندان

آورده بود بعینه همه را با ترتیب مذکور بعمل آورده تا اینکه مرا بمکان خود رسانید خواست که باز غایب گردد گفتم ترا قسم میدهم بحق الخدا اینکه ترا قدرت و قوت بر این قسم کار ها داده مرا خبر بده که تو کیستی فرمود که من محمد ابن علی ابن موسی ابن جعفرم بعد غایب شد و من این قصه را بحوالات را بر بعضی اشخاص نقل کردم تا اینکه این خبر بمحمد ابن عبد الملک مروان که والی شام است رسید مرا گرفته بزنجیر کشید محبوس ساخت و بعراق فرستاد و اکنون با این قرار که مرا بینید در بند و زنجیرم علاوه بر این بر من تهمت دعوی پیغمبری بسته گفتم راضی میشوی که چون من با حاکم اظهار رفاقت و آشنائی دارم احوالات ترا معروض داشته در خصوص خلاص شدنت وساطت کنم گفت اختیار با تو است پس من بخانهٔ خود مراجعت کرده عرضه داشتی نموده احوالات او را بجاعذبی نوشته پیش حاکم فرستادم امید خلاصی او داشتم که بعد از زمانی عریضه ام را مراجعت داده مرا آوردند و در پشت آن نوشته بود بطرز شماتت که بر آن محبوس بگو آن شخصی که در یک شب او را بکوفه و مدینه و مکه برد و باز بمکانش رسانید او بیاید و از زنجیر و حبس او را خلاص کند چون نوشتهٔ حاکم را دیدم بر احوال آن محبوس رقت نموده بگویم بر در آمده و آن شب را با دلگیری و اندوه و غصه بروز رسانیدم چون صبح شد با خود گفتم میروم بر پیش آن محبوس و او را دلداری و تسلی داده امر به صبر نمایم که صبر کلید فرج است پس بزندان رفتم دیدم که قراولان و پاسبانان در یکجا جمع شده اند و خلق بسیاری هم از اطراف ایشان در حیرت و فکرت مبهوت مانده اند پرسیدم آیا چه قصه رو داده گفتند آن محبوس شام که دعوی پیغمبری میکرد امشب از زندان گم شده و ناپدید گردیده آثار زنجیرها اش جا بجاست و از این قدر پاسبانان کسی از رفتن او خبردار نشده اند و معطل و حیران مانده ایم که آیا بزمین فرو رفته یا به آسمان کشیده اند علی ابن خالد راوی این حدیث گوید من دانستم که این امر غریب و عجیب از کجا واقع شده و تا همان روز زیدیه مذهب بودم چون این معجزهٔ باهرهٔ ظاهره را از امام محمد تقی علیه السلام دیدم مستبصر شدم یعنی شیعهٔ اثنا عشری شده از اعتقاد باطل زیدیه عدول نموده توبه و انابه نمودم و این قصه باعث هدایت من گردید و بعد از مدتی که آدم بر شام افتاد آن شخص محبوس را دیدم و از صورت حال خلاصش پرسیدم گفت در همان شب حضرت امام محمد تقی علیه السلام بزندان حاضر شده مرا با خود برد چنانکه ما همه پاسبانان را میدیدم و ایشان ما را نمیدیدند و کسی از ایشان از احوالات خلاصی من خبردار نگردید **مترجم** گوید عبدالله نمیدانم چه حکمت است در اینکه خادم بقعهٔ سر مبارک امام حسین را از شام بر زنجیر بسته به سامره میاورند و به یک شماتت حاکم حضرت امام محمد تقی علیه السلام بزندان حاضر شده خلاصش میکند اما فرزند بیمار دست بستهٔ امام حسین را از کربلا بر زنجیر کشیده در خرابهٔ شام محبوس میکنند یکی از اجداد ظاهر باش که مظهر معجزات جمیع انبیا و رسل اند او را خلاص نمیکنند با وجود اینکه چه قدر طعنه ها و شماتت ها به آن مظلوم میکردند چنانکه بعد از ورود مدینه آن بزرگوار روزی بزیارت جد خود حضرت رسول خدا رفته و انگشتان مبارک خود را از شبکه های ضریح جدش گرفته مصائب و شماتت وارده از ظالمین خود را بجدش شکایت میکرد چنانکه همین

معجزهٔ امام علی النقی و هلاک شدن متوکل

حدیث مفصلا در واسط همین کتاب بعبارات عربیه مترجم با ترکیب نوشته شده که عن نعمان ابن منذر المدائنی قال مشیت الی زیارة الرسول بعد انقضاء ثلثة سنین من قتل الحسین ایضاً در کتاب حدیقة الشیعه فاضل و مقدس اردبیلی در معجزات امام دهم حضرت امام علی النقی علیه و آبائه الاف الصلوة و السلام روایت میکند که ان المتوکل لعنه الله اراد الانتقاص بشانه علیه السلام یعنی روزی متوکل ملعون اراده نمود به اهانت و نقصان رسانیدن آن امام والا مقام علیه السلام فرکب الی مکان عید و امر جمیع الامراء و الاشراف من بنی هاشم و غیرهم ان یمشوا قدامه و عن جانبیه و لا یرکب احد منهم قطعا یعنی پس سوار شد که برود بجائی که بزای رفتن تدارک کرده بودند و حکم نمود بر جمیع امیران و نجبای طوایف از سلسلهٔ بنی هاشم و غیر ایشان تا از پیش روی و طرف راست و چپ آن ملعون بروند و احدی از ایشان سواره نشود بلکه همه پیاده روند و کان قصده بذلک احتقار شانه و مقصود آن ملعون از پیاده رفتن ایشان حقارت و اهانت امام علی النقی علیه السلام بود و انما امر الجمیع بالمشی لئلا یظن ان مقصوده انما هو الامام علیه السلام و جمیع بزرگان سادات و غیرهم را که حکم به پیاده رفتن ایشان کرد تا اینکه از دوستان و هوا خواهان امام علیه السلام و کان الیوم شدید الحر و آن روز گرمی هوا بسیار شدت داشت و کان الامام علیه السلام یتوکا علی عبده علی هذه التارة و علی ذلک اخری و امام علیه السلام از شدت حرارت هوا گاهی بیکی از غلامان خود و گاهی بر آن دیگری از غلامان خود تکیه میکرد لما اصابه من التعب و العرق جهت آنکه آن بزرگوار از پیاده رفتن در آن هوای گرم بسیار ناراحت و در مشقت و زحمت بود و عرق مبارکش از جبین مبین آن فخر عالمیان با شدت متقاطر میشد فرآه بعض اصحاب الخلیفة علی تلک الحال پس یکی از اصحاب آن ملعون امام علیه السلام در حالت مشقت و ناراحتی و عرق ریز دیده به آنجناب گفت ان هذا الحال لیس مختصا بک و الخلیفة لم یقصدک بذلک یعنی پیاده رفتن و مشقت کشیدن و چنین عرق کردن محض بتو مخصوص نیست دیگران هم در این حالت اند و مقصود خلیفه زحمت دادن بشما نیست فقال له الامام علیه السلام و الله ما ناقة صالح باعز منی عند الله تعالی تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب پس امام علیه السلام به او فرمود قسم بخدا من نزد حق تعالی از ناقهٔ حضرت صالح کمتر نیستم و ناقهٔ صالح در بارگاه قدس الهی عزیزتر از من نیست لذت و تمتع کنید در خانه های خودتان سه روز این وعده صحیح است و کذب ندارد فلم یمض الا ثلثة ایام حتی قتل الخلیفة فی اللیلة الرابعة و لتشنیع الرجل پس از این کیفیت سه روز گذشت در شب چهارم خلیفه را کشتند و کشندهٔ آن ملعون پسرش شد و کیفیت کشتن آن ملعون را در سابق تفصیلا نوشته ام هر کس خواهد با بخاطر العمر کند **مترجم** دلکتاب عرض میکند اعتقاد این حقیر عبادالله در خصوص ائمه علیهم السلام اجمالا این است که هر یک از آن مقربین درگاه الهی در عصر خود هر چه گفته اند و کرده اند همان تکلیف ایشان علیهم السلام بوده ایراد و بحث در افعال و اقوال آن بزرگوار از خطا و جهل است و از عدم معرفت بمراتب ایشان صادر میشود و لیکن برای حرقت قلب خودم و سوزش قلوب دوستان و محبان ایشان عرض میکنم که بلی دو امام معصوم و دو

کربلا افتادن امام حسین بر روی خاک

حجة الله مظلوم از شدت حرارت آفتاب بدن شریف ایشان بیتاب و در زحمت و مشقت شده اند
یکی همین بزرگوار بود و یکی دیگر غریب کربلا سید الشهدا علیه السلام بود اما تفاوت بسیار در گرمی
آفتاب و مشقت پیدا شد این دو بزرگوار هست یکی آنکه مشقت این بزرگوار محض از گرمی آفتاب بود لیکن
بدن مبارکش زخمدار نبود دویم اینکه دو جگر این بزرگوار سوزش داغ برادر و پسران مجد و ساله و شیر
خواره نبود سیم اینکه حرقت قلب این بزرگوار از طرف حرم و خواهران و دختران عطشان و چاک
گریبان و گویه کنان و ناله و نوحه خوان در مصیبت پسران و برادران و همسران خود نبود اما مشقت
حرارت و سوزش قلب مظلوم کربلا از چند جا بود الخ و کیفیت حرارت آفتاب روز عاشورا از خوا
ابلیس لعین مشهور و در اکثر کتب مصیبت مسطور و مذکور است خصوصا در اسرار الشهادة فاضل
دربندی نوشته ذکرش در اینجا مناسب الخ و گرما کشیده کربلا بر کسی در اینحال نفرین نکرد بلکه
در آنحال که با بدن مجروح غش میشود و بهوش میآمد میگفت الهی رضا بقضائک و تسلیما
لامرک و لا معبود سویک و در وقتیکه شمر لعین خنجر بر حنجر آن مظلوم میگذاشت لبهای خشکیده
مبارکش مانند برک کل سرخ حرکت میکرد و میگفت الهی وفیت بعهدی فاوف بعهدک یعنی
خدایا من بر عهدیکه در روز الست کرده بودم وفا نمودم تو هم خدایا بر عهد خود که آمرزش گناهان امت
جدم رسول خداست وفا بکن **بیت** ای خدا این سر است این خنجر به راضیم هرچه بدم برسی ده
یعنی اگر سرم را شمر لعین برد و اگر ده ضربت قطع کند و گاه در زیر طغار و گاهی در تنور مطبخ خولی و
گاهی در سر نیزه ها و گاهی در مجلس ابن زیاد ملعون و گاهی در مجلس یزید ملعون هر نوع ذلت و خواری
بسرم روا دارند و بچوب خیزران بزنند چونکه این سر را در راه محبت تو داده ام بر همه ظلم و جفا که
بسرم وارد کنند کمال رضامندی دارم **در کتاب حدیقة الشیعه** روایت کرده که محمد ابن علی
ابن ابراهیم گفت وقتی کار ما بغایت پریشان و عسرت رسیده بود به پدرم گفتم که کرم و سخاوت ابی
محمد الحسن العسکری مشهور است اگر بخدمت آن بزرگوار میرفتیم ظن من بر این است که انعام و اکرام
او بما میرسد پس هر دو متوجه خدمت شریف آنحضرت شدیم در اثنای راه پدرم بمن گفت که سخت
احتیاج دارم به پانصد درهم اگر از آنجناب بمن رسد که دویست درهم آن را رخت و لباس بخرید م
و دویست درهم صرف طعام کنم و صد درهم جهة ما یحتاج اهل و عیال بگذارم و چون پدرم احتیاج
خود را بمن گفت من هم در خاطر خود م گذرانیدم که کاش این بزرگوار سیصد درهم نقد هم بمن انعام
فرماید تا صد درهم آن را برای خود الاغ بخرم و صد درهمش را خرج نفقه ام کنم و صد درهمش
را ما یحتاج و لوازمات تزویج و کدخدایی تدارک نموده بجبل روم و از آنجا نیز برای خود
بخواهم چون بر در خانه عرش نشانه آن بزرگوار رسیدیم غلامی از اندرون آمده گفت علی ابن ابراهیم
و پسرش محمد ماذونند داخل شوند چون بحضور مبارکش رسیده سلام کردیم و جواب شنیدیم آن
بزرگوار التفات فرموده به پدرم گفت چه چیز ترا از دیدن ما غافل کرده بود پدرم عرض کرد مشغولی و
کارهایی که لازم سنی است پس ما ماذون شده ساعتی نشستیم و هیچیک از ما اظهار حاجت نکرده مرخص
شده بیرون آمدیم چون بر در دهلیز خانه رسیدیم دیدیم از عقب ما غلامی آمد و کیسه بدست پدرم

معجزهٔ امام حسن عسکری ع

داد و گفت پانصد درهم است دویست درهمش از برای رخت و لباس و دویست درهمش جهة طعام و صد
درهمش برای ما یحتاج عیال تو است و کیسه دیگر هم بمن داده گفت سیصد درهم است صد درهم
برای الاغ و صد درهم برای نفقه و صد درهم برای تزویج و کدخدایی تو است اما امام میفرماید
به جبل مرو بلکه به سورا برو که در آنجا فرج روی خواهد داد و من بفرموده آن بزرگوار عمل نموده
به سورا رفتم و مراد را بجا نفعهای بسیار حاصل شد و امروز از برکت آن حضرت صاحب دو هزار
دینار هستم و کار م روز بروز در ترقی است الحمد لله **در کتاب حدیقة الشیعه** نقل میکند
منهال ابن عمر کوفی ره روایت را از کتاب امالی شیخ طوسی ره و ایضا در کتاب کشف الغمه هم روایت
میکند از منهال ابن عمر کوفی که سالی بحج بیت الله رفته و از مکه بمدینه رسیده بخدمت امام زین
العابدین علیه السلام مشرف شدم آن حضرت حال مختار و کردار او پرسید گفتم بر مسند حکومت
متمکن است و هر روز جمعی از دشمنان شما را بقتل میرساند فرمود که حرملة الکاهلی الاسدی زنده
است گفتم بلی امام علیه السلام فرمود اللهم اذقه حر الحدید و حر النار یعنی خدایا سوزش
تیزی آهن و تیزی آتش بچشان او را و حرملهٔ بی دین و کافر همان ملعون بود که حلقوم علی اصغر
شیرخواره را بتیر زهرآلود درید و سر مبارک امام حسین علیه السلام را به شام برد و در راه شام
بی ادبیهای زیاده و شماتتهای بسیار بر آن سر انور و اطهر میکرد منهال گوید چون از آن حضرت مرخص شده
عازم کوفه گردیدم و بحوالی کوفه رسیدم ناگاه دیدم که مختار و فرادر بیرون کوفه سوار و ما ایستاده
و جمع کثیری در خدمت او قرار گرفته اند و چنان می نماید که انتظاری دارد و چون بخدمتش رسیدم
سلام کردم من هم در کنارش ایستادم بعد از لحظه دیدم که حرملهٔ ملعون را دست بسته آوردند مختار
چون او را دست بسته دید بکمال شعف و شادی نموده و شکر و حمد الهی را بعمل آورده گفت الحمد لله
که مرا بر تو مسلط کرده اند پس حکم نمود پشته های هیمه جمع کردند و آتش عظیمی افروختند و بعد حکم
نمود با تیغ و خنجر و کارد بند بند آن لعین را از سرتا پا بریدند و بر آن آتش انداخته سوزانیدند
من چون دعای امام علیه السلام را در خصوص حرملهٔ ملعون شنیده بودم و این کار را از مختار
دیدم که چنانکه امام علیه السلام فرموده بود بعمل آورد تبسمی نمودم مختار تبسم مرا دیده وجه و
سبب تبسم نمودنم را پرسید معروض داشتم که در مدینه بخدمت امام الساجدین حضرت زین
العابدین علیه السلام مشرف شده بودم در خصوص حرملهٔ ملعون چنین دعایی کرده و اثر دعایش
من بکوفه داخل نشده بدست شما بعمل آمد پس فرمایش آن حضرت بخاطرم آمد تبسم کردم مختار
این سخن را که از من شنید مکرر بمن قسم داد که این خبر که گفتی براستی بگو که از آن بزرگوار شنیدی من
قسمها یاد کردم که بلی براستی و درستی از آن بزرگوار شنیده ام و حقیقة آن را بتو عرض نمودم پس مختار
از اسب فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و سجدهٔ شکر بجای آورد و زمان طویل روی بخاک سجده
گاه میمالید و میگریست بعد از آن سوار شده من نیز در خدمتش روانه شدم و چون راه گذارش از
در خانهٔ من بود التماس کردم که ساعتی در بنده خانه استراحت کند قبول کرده و بخانه ام تشریف فرما
شده ساعتی نشست من عرض کردم که ما حضری بحضور شما آورم تناول نماید گفت در همان وقت

کشتن مختار برده حرملهٔ ملعون را

که تو حدیث سید الساجدین را ایمن کشتی چیزی نخورده بودم بر شکرانه اینکه اثر دعای آن حضرت
بادیت من کردید نیت روزه بشکرانه این نعمت عظمی کرده ام والا دعوت ترا اجابت و از ما حضر تو
میل کردم حقیقت ترا جزای خیر دهد که این حرمله را ایمن دادی پس بر بارگاه خود تشریف بردم صبر حجر
عرض میکند که مختار علیه الرحمة مدت شش سالی و کسری امارت و حکومت کرده و در ظرف این مدت
با اعانت و یاری ابراهیم اشتر ابن مالک اشتر بنا بمصداق حدیث امیر المؤمنین علیه السلام سیصد
و هشتاد هزار و سیصد نفر از قاتلین حسین و اولاد و اهل بیت و انصارش را بانواع قتل و بانواع
عذابها کشته بجهنم فرستاد چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که سیقتل ولدی الحسین
وسیخرج غلام من ثقیف ویقتل من الذین ظلموا ثلثمائة وثلثة وثمانین الف رجل یعنی
بزودی پسر من حسین کشته میشود و بازودی از قبیلهٔ ثقیف مردی خروج کند و بکشد از آن
کسانیکه بر حسین ظلم نمودند سیصد و هشتاد هزار و سیصد تن را الغصه در حسن اعتقاد مختار سخن
نیست و علامه حلی و فاضل و مقدس اردبیلی و فاضل دربندی و جمیع از کبار و اکابر علما رضوان الله علیهم
اجمعین او را از مقبولان شمرده اند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام جمیع را که مختار را به بدی یاد
میکردند منع فرموده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام براو رحمت فرستاده و حضرت امام زین
العابدین علیه السلام او را بدعای خیر یاد فرموده و چگونه به بدی مختار زبان را یارای نطق و بیان
میباشد و حال آنکه از اکثر روایات معتبره مستفاد میشود که صد هزار کس بلکه از حد و حصر زیاده
اشخاص از ذکور و اناث محض بگریه کردن بر حسین و اقامه عزای آن مظلوم در ایام محرم و سایر اوقات
لیالی و ایام از آتش جهنم خلاص شده داخل بهشت میشوند علی الخصوص زواران بزرگوار و هر کس
در دل بگذراند و بزبان تکلم به این کلمه نماید که یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما در درجات
شهدای کربلا باشد اما مختار علیه الرحمة که مثل عمر سعد نحس و شمر خبیث و ابن زیاد کج نهاد و
خولی بی دین و قیس ابن اشعث لعین و امثال این ملاعین را با اشد عذابها کشته و سوز دل اهل
بیت و شیعیان و محبان را آب شفا بخشد و بیخ و بنیاد جفاکاران آل رسول را کنده بر باد فنا دهد
تا چنین خلعت و جانفشانی به بهشت نرود و العلم بحقایق الامور عند الله وعند حجج الطاهرین
علیهم الصلوة والسلام **مقدس اردبیلی** اعلی الله مقامه در کتاب حدیقة الشیعه روایت میکند
از اصمعی که میگوید در شبی طواف خانهٔ کعبه مینمودم جوانی را دیدم از پردهٔ کعبه گرفته مناجات با قاضی
الحاجات میکرد و بعضی از فقرات مناجات آن بزرگوار این بود که میگفت الا ایها المقصود فی
کل حاجة ... شکوت الیک الضر فارحم شکایتی ... یعنی ای کسیکه بندگان در هر حاجت درگاه
عالم پناهت را مقصود ساخته بتو عرض حاجت میکنند من هم شکایت آورده ام بسوی تو از ناخوشی
احوال خودم پس رحم کن بر شکایت کردن من الا یا رجائی انت کاشف کربتی ... فهب لی ذنوبی
کلها واقض حاجتی ... ای امیدگاه من تو زایل میکنی اندوه بسیار مرا پس ببخشای بر من همه گناهان
مرا و حاجت مرا روا کن اتیت باعمال قباح ردیة ... وما فی الوری عبد جنی کجنایتی ...
آورده ام بدرگاه تو عملهای زشت و تباه و نیست در میان خلق بنده بگناهکاری من اتحرقنی بالنار

یا غایة

مناجات امام زین العابدین ع

یا غایة المنی ... فاین رجائی ثم این مخافتی ... آیا میسوزانی مرا در میان آتش ای نهایت آرزوهای
بندگان پس کجا میشود امید و امید من و کجا میشود ترسیدن من از غضب تو آنگاه افتاد و
بیهوش شد نزدیک آن جوان رفتم دیدم که حضرت امام زین العابدین علیه السلام است پس سر مبارکش
را برداشته بکنار خود گذاشتم و گریستم و قطره چند از اشک من بر صفحهٔ رخسار او چکید چشم واباز
کرده فرمود من هذا الذی یهجم علینا یعنی کیست اینکه بر سر ما آمده گفتم بندهٔ ذلیل تو اصمعی است ای سید
و مولای من این قدر گریه و بیتابی از چیست و حال آنکه تو از اهل بیت نبوت و معدن رسالتی آیا نه این است
که خدای تعالی در حق شما فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
یعنی خدا میخواهد اهل بیت پیغمبر را دور از هر پلیدی و پاکیزه گرداند فرموده و تو از همان اهل بیتی پس چرا چندین
گریه و زاری میکنی آنحضرت فرمود هیهات ای اصمعی انما خلق الله الجنة لمن اطاعه ولو کان
عبدا حبشیا و خلق النار لمن عصاه ولو کان سیدا قرشیا یعنی خدای تعالی خلق کرده بهشت را برای
کسیکه فرمان بردار وی و اطاعت او کند اگرچه آن اطاعت کننده غلام حبشی سیاه باشد و خلق کرده دوزخ
را برای کسیکه نافرمانی و معصیت او کند اگرچه سید صحیح النسب قرشی باشد ای اصمعی آیا خدای تعالی
نفرموده که فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون فمن ثقلت موازینه
فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون یعنی
چون دمیده شود صور پس نباشد نسبها در میان ایشان در آن روز باین معنی که وحشت و دهشت آن
روز شفقت و مهربانی خویشی و نزدیکی نسبی را قطع خواهد کرد و جمیع اقربا و خویشان به حال و کار خود
درمانده به دیگری نخواهند پرداخت یا به این معنی که از نسبهایی که به آن مفاخرت میکنند در آن روز
کسی را از نسب بلندش سودی نخواهد بود و بزرگزادگی و والا نژادی و عالی تباری و غایت جلیل القدری
نخواهد نمود و نپرسند یکدیگر را از حال هم بجهة مشغولی هر یک بحال خود پس هر کس که گران آید ترازوی اعمال
او یعنی به ایمان و اعمال صالحه پس آن گروه ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد میزانهای او یعنی برای
عدم ایمان و فقدان عملهای صالحه پس آن گروه آنانند که زیان کردند بر خود و در درک دوزخ مخلد و جاوید
خواهند بود **و شیخ** جعفر ششتری ره در بعضی مواضع کتاب فواید المشاهد میگوید در صفحهٔ دویست
و پنجاه و یکش که ملاحظه کنید و بفهمید که رابطه و نسبتی بخدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام ندادیم
عبادات را یا ترک کرده ایم یا بکراهة معمول داشته ایم و از معصیتها چیزی باقی نگذاشته ایم و تمامی معصیتها را کرده ایم
و اگر بعضی نکرده باشیم عوض بدترین آن را کرده ایم مثلا زنا نکرده ایم بدتر از آن را کرده ایم که غیبت مؤمن
باشد اگر با مادر و دختر و سایر محارم زنا نکرده ایم ولی معتاد مرتبه بدتر از آن را کرده ایم که ربا باشد
که درهم واحد من الربا اشد من سبعین زنیة بذات المحرم و اگر پیغمبر و امام نکشته ایم مثل آن یا بالاتر
از آن را کرده ایم که ترک نماز واجبی باشد و همین طور اگر با خدا و رسولش جنگ نکرده ایم عملی کرده ایم که مقابل جنگ
با خدا و رسولش اگر بوده باشد ترک نکردن و باز نگشتن از رباخواری چنانکه خود خدای تعالی در کلام
مجید میفرماید و فیتکه ربا خواری را ترک نکردید فاذنوا بحرب من الله و رسوله و اگر مثل فرعون
لعین با خدا جنگ نکرده ایم اما مثلش را کرده ایم که عبارت از اهانت و خوار کردن مؤمن است که

خدای تعالی میفرماید من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة یعنی هر کس خوار کند یک دوست مرا که مؤمن باشد پس بتحقیق که آشکارا با من جنگ کرده است و کذا هر کس گشاده و بی پرده در پیش مردم معصیت کند او نیز آشکارا با خدا جنگ کرده است **مقدس اردبیلی مرحوم** در کتاب حدیقة الشیعه میفرماید که از جمله دلایل بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام فضل و دانش و کمال و علم ایشان علیهم السلام است زیرا که اگر در فرقه از فرق ناس فنی از فنون غیر متشابه علوم یا بهره از بهره های فضل و دانش یافت گردد پس در هر یک از ائمه علیهم السلام جمیع علوم و فنون جمع بود و دارای جمیع مراتب فضل و کمالات بودند بوجه اتم و اکمل پس اولا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معلم علم جمیع علما بود چنانکه از ابن ابی الحدید که از معتبرین علماء اهل سنت و جماعت است نقل شده که علوم جمیع علما منتهی به آنحضرت میشود و حسنین علیهما السلام جمیع علوم را از جد بزرگوار و پدر والاتبار میراث داشتند و علوم و عبادات حضرت زین العابدین علیه السلام از آن مشهورتر است که محتاج بیان باشد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام را باقر علوم النبیین میگفتند جهة بسیاری علوم آن بزرگوار و علوم حضرت صادق علیه السلام بمرتبه بود که چهار هزار نفر از فضلا اهل علوم او در مجلس درس استفاده و تعلیم می کردند و از جوابهای مسائلی که از آنحضرت شنیده شده چهار صد اصل بهم رسیده و چیزی از فنون علوم باقی نمانده که از آن بزرگوار روایت نکرده باشند و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را بجهة اظهار فنون علوم هارون الرشید ملعون محبوس ساخت و اگر کسی خواهد که از علوم حضرت امام رضا ع فی الجمله مطلع شود بر کتاب عیون اخبار الرضا مطالعه کند و جوابهای آنحضرت را که با علمای هر فرقه در بحث و سؤال داده ملاحظه کند که چه طور همه را مغلوب و مقهور و ساکت نموده است و بجهة فایق شدنش در علوم و ابحاث ایشان اکثر ایشان شرف اسلام یافته اند و ایضا حضرت امام محمد تقی علیه السلام در جمیع فنون علوم بعلمای هر مذهب فایق آمده و مامون ملعون مرتبه علمش را فی الجمله برای العین دیده و بگوش خود شنیده دختر خود ام الفضل را باو تزویج نمود و چون در زمان عسکریین علیهما السلام تقیه شدید بود و ملاقات خلق خصوصا شیعیان بخدمت حضرت آن دو بزرگوار بجهة قدغن ممکن نبود فلهذا احادیث و اخبار از آن دو بزرگوار اندک و قلیل روایت شده و مخفی نماند که محققین علمای امامیه کثرهم الله بر آنند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهة اینکه نفس حضرت رسول الله صلعم است بر یازده امام علیهم السلام فضل و زیادتی دارد و سبطین اعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بجهة فرزندی رسول خدا صلعم و اینکه مادر ایشان صدیقه کبری بتول عذرا فاطمة زهرا سلام الله علیها و پدر ایشان حضرت فخر اولیا و سند اصفیا علی المرتضی علیه السلام است از نه نفر امام که از اولاد حضرت حسین علیه السلام اند افضل و اشرف اند و ائمه تسعه علیهم السلام همگی در علم برابرند لیکن ثواب عبادت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه بجهة طول عمر شریف او زیاده است و ایضا اخذ علم کرده اند علمای چهار مذهب اهل سنت که علم خود شان را بچهار نفر امام مذهب خود شان میرسانند و حال آنکه از امامان مذاهب اربعه بعضی بلا واسطه و بعضی مع الواسطه شاگردان حضرت صادق علیه السلام اند و جمیع علوم حضرت

ص ۲
دلیل امامت ائمه اثنی عشر ع [illegible]

صادق

صادق علیه السلام منتهی میشود بعلم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر فضل و علم و دانش صاحب کلام لولا علی الخ و کذلک قائل کلام اقیلونی لست بخیر منکم الخ اظهر من الشمس و ابین من الامس است و به دلایل واضحه ثابت شده که اعلم در هر محل و مقام افضل از غیر اعلم است و افضل اولی به امامت است از مفضول و الا ترجیح بلا مرجح لازم میاید و شاهد و گواه عدل این مطلب قول حق تعالی است که فرموده **هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون** و شاهد دیگر تا نکوبی که یک شاهد در مطلب کفایت نمیکند قول خدا است که فرموده **افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی** و اگر خواهی شاهد سیم ایضا قول حضرت باری تعالی است در قصه طالوت که میفرماید و زاده بسطة فی العلم والجسم و یقین و مبرهن است که تقدم در علم و شجاعت موجب و علت تقدم در امامت و خلافت است پس هرگاه ائمه اثنی عشر علیهم السلام اعلم و افضل باشند ثابت شد که ایشان مستحق بحق امامت و ریاست اند و ادله عقلیه و نقلیه در امامت و خلافت ائمه اثنی عشر علیهم السلام در کتب معتبره علما و فریقین زیاده بر آنست که در کتاب محصور و منضبط توان کرد باید شخص با چشم اخلاص و دل با انصاف بنگرد تا حق بر او ثابت گردد **علامه اردبیلی** مشهور به مقدس رحمه الله در کتاب حدیقة الشیعه روایت کرده که از جمله علامات ظهور حضرت صاحب العصر عجل الله فرجه و سهل مخرجه است چون وقت ظهور شود علمی که تا آنزمان پیچیده است خود بخود شقه اش گشاده شده و از آن صدا براید که یا ولی الله اقتل اعداء الله یعنی ای ولی خدا بکش دشمنان خدا را و ایضا شمشیرش خود بخود از غلافش کشیده شده بزبان فصیح میگوید **اخرج یا ولی الله فلا تحل لک ان تقعد بعد الآن عن اعداء الله** یعنی بیرون شو ای ولی خدا که حلال نیست بر تو بعد از این از دشمنان خدا باز نشینی پس آن بزرگوار ظهور میکند درحالتیکه جبرئیل در طرف دست راست او باشد و میکائیل در طرف دست چپ حضرت شعیب بن حضرت صالح در پیش و بموجب آیه کریمه **اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا** یعنی در هر جا که باشید خدا همه شما را جمیعا میاورد بعدد اصحاب غزوه بدر سیصد و سیزده تن اتباع آنحضرت را در هر جا که باشند به آنحضرت میرسانند و چنانکه در حدیث آمده که **بین یدی القائم موت احمر و موت ابیض** یعنی در پیش روی حضرت قائم عجل الله فرجه دو موت است یکی موت سرخ و یکی موت سفید پس موت دشمنان آنحضرت بعضی به موت احمر که مردن به تیغ باشد و بعضی به موت ابیض که مردن بمرض طاعون است خواهد شد و ظهور آن بزرگوار بعد از آن است که دوازده کس از سلسله بنی هاشم دعوی امامت کرده باشند و هر یک خود را قائم آل محمد نامیده و کذشته باشند و ایضا بعد از آن است که سفیانی ملعون که از اولاد عتبة ابن ابی سفیان ملعون است و یمانی نیز که ملعون دیگر است هر دو در یک سال خروج کرده باشند و آفتاب از طرف مغرب طلوع نماید و دجال ملعون خروج نموده و خلق بسیار تابع او گشته و اگر چه وقت ظهورش معلوم نیست اما واقع است و بلاشک و شبهه و بالقطع والیقین ظهور خواهد کرد در وقتیکه از جانب خدا اماذون و مرخص بظهور گردد و اخبار و احادیث صحیحه معتبره بحدی است که مفید یقین است **و ایضا در همان کتاب**

ص ۲

[illegible]

در بعضی از صفات دجال ملعون است

ص ۶۹ ۲

روایت نموده از اصبغ بن نباته که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صفت دجال را پرسیدند فرمود دجال
شخصی است که نسل نیکان نیست و نه از شقی است و تکذیب کنندگان سعید و از اصفهان بیرون میاید و چشم
راست ندارد و چشم چپش در پیشانی او میشود مثل ستاره سرخ و در زیر چشمش نقش شده هذا
کافر و بر خر سرخ رنگ سوار شده که طی ارض بسرعت مینماید و به هر چشمه آب که قدمش میرسد بر
زمین فرو رود و بروایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده عرض میان دو گوش خر دجال یک میل
باشد و بهشت و دوزخ و کوهی از نان و نهری پر آب بهمراه آن ملعون سیر خواهد کرد و بجمیع آفاق
خواهد گشت بغیر از مکه و مدینه که قدمش بحرمین نخواهد رسید و تا انجا روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
است پس امیر المؤمنین علیه السلام به اصبغ ابن نباته با تمام نمون فرمود که بسیار تابعین او اولاد زنا
و زنان و اعراب و اصحاب طیلسان و یهودان باشند و آن ملعون با وجود اینکه طعام میخورد و در
بازارها میگردد به آواز بلندی که بهمه جا میرسد گوید انا ربکم الاعلی یعنی منم پروردگار بزرگ
شما و بقیة الله یعنی صاحب العصر عجل الله فرجه در حوالی شام بر عقبه که آن را فیق میگویند در ساعت
سیم روز جمعه او را بقتل میرساند و بعد از خروج دجال طامة کبری است شخصی پرسید که یا
امیر المؤمنین آن کدام است فرمود وقت بیرون آمدن دابة الارض است از میان صفا که انگشتر
سلیمان و عصای موسی با او باشد پس آن انگشتر را چون بر پیشانی مؤمن گذارد نقش هذا مؤمن
حقا در پیشانیش ظاهر گردد و چون بر پیشانی کافر نهد نقش هذا کافر حقا ظاهر گردد و مؤمن
بکافر گوید وای بر تو و کافر بمؤمن گوید خوشا بحال تو ای مؤمن دوست میداشتم که مثل تو باشم
فافوز فوزا عظیما و بلند میکند دابة الارض سر خود را و خافقین یعنی اهالی مشرق و مغرب بامر
اللهی او را می بینند و آفتاب در آن وقت از مغرب طالع میشود و بعد از آن هیچ توبه مقبول نمیشود و هیچ
عملی بالا نرود بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام این آیه را خواند که و لا ینفع نفسا ایمانها
لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا پس فرمود از آن چیکه بعد از آن خواهد بود سؤال
مکنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که بغیر از عترت او کسی را مطلع نسازم و نزال ابن سبره در آنجا بود از
صعصعه پرسید که من معنی این کلام را نفهمیدم صعصعه از آنحضرت پرسید فرمود مراد از دابة
الارض آن کسی است که حضرت عیسی علیه السلام در عقب سر او نماز کند و او دوازدهم است از عترت
من و نهم است از فرزندان حسین علیه السلام و مراد از آفتابی که از مغرب طالع میشود حضرت صاحب العصر
است که از میان صفا بیرون آید و در میان رکن و مقام ظاهر شود و او میزان عدل وضع خواهد نمود
که احدی بر احدی ظلم نخواهد کرد و گناهی نخواهد بود که توبه باید کرد و عملها برکت او مقبول
به بالا میرود که تا رد و قبولش معلوم باشد و مقدس مرحوم میگوید که چند کس این حدیث را با
طرق نقل نموده اند و اگر کار دجال بر کسی مشتبه شود باید اینقدر بداند که خدا اعور نیست
یعنی یک چشم آن هم در میان پیشانی و نیز خدا بر خر سوار نمیشود و شیخ محمد ابن بابویه علیه الرحمه
نیز این حدیث را نقل کرده و در آخر حدیث میگوید عجب است از مخالفین و اهل عناد که تصدیق
مثل این حدیث را درباره دجال میکنند و در کتب خود خبر دجال را نقل میکنند و باقی بودن

احوالات دجال ملعون

ص ۷۱ ۲

او را و غائب شدنش را در این مدت دراز اعتقاد میکنند اما از بقای و غیبت حضرت صاحب العصر
در این مدت دراز استبعاد میکنند با وجود اینکه احادیث و نصوص از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی
علیهم السلام در خصوص غیبت و بقای آنحضرت وارد شده و میگویند عقل ما تجویز نمیکند که در
زمان ما عمر شخصی باین مبلغ برسد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر چیکه در امم سابقه واقع
شده است در امت من نیز واقع خواهد شد حذو النعل بالنعل یعنی موافق و مطابق بر انچه در
سابق بعمل آمده پس مترجم عرض میکند که در امم سابقه عمر حضرت نوح به هزار و پانصد رسید
چنانکه مجرین بر کتب اخبار واضح است و انبیای دیگر نیز از پیغمبران بوده اند و هستند الان مثل حضرت
خضر و حضرت الیاس و اصحاب الکهف مدت سیصد و نه سال زنده در خواب ماندند و آیه شریفه و لبثوا
فی کهفهم ثلاث مائة سنین و ازدادوا تسعا شاهد عدل است پس عقل مخالفین چه طور این را تصدیق
و تجویز میکنند و خود دجال در این مدت چه طور باقی میماند با آن بزرگی و بسیاری خوراکش چنانچه در محلش
مشروح شده پس نیست انکار صحت بقا و غیبت حضرت صاحب العصر علیه السلام و عجل الله فرجه مگر از
لجاجت و عناد و تعصب و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون یعنی اباء و منع میکند خدا مگر
اینکه تمام نماید نور خود را اگر چه مکروه دارند مشرکها و بروایت امام محمد باقر علیه السلام در همان کتاب روایت
کرده که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله در این امت مالک کل زمین خواهد شد و سیصد و نه سال پادشاهی
روی زمین خواهد کرد بعدد آنکه اصحاب الکهف در آن مدت در غار در خواب بوده اند و حق تعالی
شرق و غرب زمین را برای او گشاده خواهد کرد و از خوف شمشیر آنحضرت در روی زمین دینی نه
خواهد بود مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و در ذیل همین حدیث از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که صاحب
آل محمد صلی الله علیه و آله به محمد ابن زید کوفی فرمود که چون ظهور موفور السرور حضرت صاحب العصر باشد هفت نفر
بجد متش آمده از فرزندمن صاحب الامر معجزه خواهند خواست اول یکنفر از ما وراء النهر آمده از او
معجزهٔ حضرت الیاس را خواهد طلبید و صاحب الامر آیه شریفه و من یتوکل علی الله فهو حسبه را خوانده
بر روی آب از این طرف دجله برود و مونه اش تر نشود آن لعین گوید که این مرد جادوگر است و این کار
جادوگری است پس امام علیه السلام بر آب دجله حکم نماید که او را بگیرد پس آب او را میگیرد و هفت روز در
آب زنده باشد و فریاد میکند که این جزای آن کسی است که امام زمان را انکار نماید پس آب او را هلاک میکند
دویم مردی از اصفهان از آنحضرت معجزهٔ حضرت ابراهیم خلیل را خواهد و آن حضرت فرماید تا آتش
عظیمی برافروزند و آیه فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون را میخواند و بر آتش
داخل شود و بسلامتی تمام از آتش بیرون آید و آن ملعون گوید این سحر است نه معجزه پس امام علیه السلام
بر آتش حکم میکند او را میگیرد و او سوخته میشود و در آن حال میگوید اینست جزای کسیکه امام عصر را
منکر شود سیم شخصی باشد از فارس و چون عصای موسی را در دست بیند معجزهٔ حضرت موسی را
از ایشان خواهد و ایشان آیه و الق عصاک فاذا هی ثعبان مبین را خوانده آن عصا اژدهای
و عصا اژدهای عظیمی میشود و آن عنید پلید گوید این مرد جادوگر است یعنی امام نیست پس امام علیه
السلام باژدها امر نماید او را فرو برد لیکن گردنش و سرش قدری بیرون میماند و میگوید این جزای

معجزهٔ حضرت الیاس
هفت نفر از حضرت
حجت علیه السلام

...بی است که معجزهٔ امام را جادو گوید و صاحب معجزه را جادوگر نام کند چهارم مردی باشد از اهل
آذربایجان که استخوانی در دست گیرد و معجزهٔ حضرت عیسی را خواهد و گوید اگر تو امامی این استخوان را در دست
من بدعا بسخن در آور تا تکلم کند پس آن حضرت دعا کند و استخوان بزبان فصیح گوید ای امام معصوم مرا
سال میباشد که من در عذاب گرفتارم و بدعای تو امید نجات از عذاب دارم از خدا درخواه که عذاب را
از من بردارد پس آن ملعون مطرود ایمان نیاورد پس بحکم امام علیه السلام او را بردار کشند و هفت روز
در بالای دار بماند قرباد کند که این جزای کسی است که معجزهٔ امام را ببیند و بانکار آن کوشد پنجم مردی
از اهل عمان گوید که آهن در دست داود نبی نرم میشد اگر در دست تو نیز نرم شود تو امام میباشی و چون
امام علیه السلام آهن را نرم نمود آن ملعون لجاجت و انکار نماید پس امام علیه السلام آهن را عمودی ساخته
بکردن آن ملعون اندازد و او در دنیا میگردد و گوید این جزای کسی است که امام صادق را تکذیب و انکار نماید
ششم شخصی یک نفر از ترک باشد و گوید که کارد ابراهیم خلیل الله بر حلق اسمعیل کارگر نشد و من بر بطلان
آن را معجزه میدانم اگر این معجزه بدست تو ظاهر شود اقرار به امامت تو میکنم پس امام علیه السلام کاردی
بدست او میدهد و فرماید بر حلق خود بگذار و ذبح کن و آن شخص به قوت تمام آن کارد را هفتاد مرتبه بگلوی
خود میکشد و ابدا اصلا نبرد پس آن ملعون از روی غضب تمام آن کارد را بر زمین زند پس بحکم
الهی آن کارد حرکت نموده خود را بر آن شقی رسانده و بدن و اعضایش را پاره پاره بدوزخ فرستد هفتم
یک نفر از اعراب معجزهٔ حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله را از آنحضرت خواهد پس آن حضرت شیری را
بحضور خویش طلبیده از آن شیر بر امامت خود شهادت خواهد شیر سر بر زمین گذاشته رو بروی خود را
بر خاک مالیده بزبان فصیح شهادت بر حقیت و امامت آنحضرت میدهد و آن اعرابی بمقام انکار در آید
چون شیر حالت انکار در اعرابی ملاحظه کند نعره زنان بطرف آن لعین بدود و آن لعین را در لشکرگاه
آنحضرت میدواند و او فریاد برآورد و گوید هر کس انکار امامت صاحب الامر را بکند جزایش اینست تا اینکه
آخر الامر شیر او را پاره پاره کرده میخورد **و ایضا در همانکتاب** از حضرت صادق علیه السلام
روایت میکند که چون جبرئیل ندای ظهور صاحب الامر را در دهد از هیبت صدای او هیچ ایستاده
نباشد مگر اینکه نشیند و هیچ خفته نباشد مگر اینکه بیدار گردد و هر مؤمنیکه آرزوی خدمت آنحضرت
در دل داشته باشد و از برای تعجیل فرج آل محمد دعا کرده باشد آن جناب بر سر قبرش آید و او را بنام
صدا کند و گوید ای فلان صاحب شما ظهور کرده اگر خواهی برخیز و به او ملحق شو و اگر خواهی بخواب
تا روز موعود و بسیاری از مؤمنین سر از خاک بردارند و بر دنیا برگردند و از زنان و فرزندان بهره برند
و امام رضا علیه السلام فرمود در صفت حضرت قائم عجل الله فرجه یکی آنکه در بدن پیر و در منظر
جوان باشد حتی اینکه هر کس به او نظر کند خیال میکند که چهل سال بیشتر عمر ندارد و از خواص او است که
مرور ایام او را پیر نکرداند تا روزی که اجل موعودش برسد و او را قوتی باشد که اگر دست دراز کند بر
درختی که بر روی زمین باشد البته آن را از بیخ بر کند و اگر بر کوهی صدا کند چنان بلرزد که سنگهایش از هم
بپاشد و با او باشد عصای موسی و انگشتر سلیمان و از دود و سخنان مردم را میشنود چنانکه از نزدیک
شنود و بر مؤمنین رحمت و بر کافرین عذاب باشد و زمین را از نور روی خود منور سازد و میزان عدل

در زمان خلق نهد که با احدی ظلم نتوان کرد و او را طی الارض باشد و وجود او را سایه نداشته باشد و
منادی از آسمان ندا کند چنانکه همهٔ اهل زمین بشنوند که الا ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله فا
تبعوه فان الحق معه یعنی آگاه باشید بدرستیکه حجت خدا بتحقیق در نزد بیت الله ظاهر شده پس تابع او
باشید پس بدرستیکه حق با او است و مقدس اردبیلی مرحوم در رسالهٔ قاریه خود نوشته که اعتقاد باید
کرد که حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه پسر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و امام بحق است و از
روزی که پدر او از دنیا وداع کرده تا آن روز که ظهور نماید و تا روزی که از دنیا رحلت فرماید حجت
خدا و امام مفترض الطاعه و وصی دوازدهم حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و غایب و منتظر
و مهدی و هادی است و اجماع اصحاب ما یعنی اجماع علمای امامیه بر این است و اخبار در این خصوص
متواتر است و احدی از اهل اسلام و ایمان خلاف ندارد که مهدی بر یقین خواهد بود و ظهور خواهد
کرد و عالم را پر از عدل و داد خواهد نمود چنانکه پر از ظلم و بیداد بود اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه
واجعلنا من اعوانه و انصاره و الذابین عنه بفضلک و رحمتک و بمحمد و آله الطاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین **فی صفحة** اربعین و ثلاث من کشکول الشیخ یوسف البحرانی اربعة
لم یکونوا و محال ان یکونوا **الاول** زبیری سخی **الثانی** مخزومی متواضع **الثالث** شیعی
صحیح النسب **الرابع** قرشی محب آل محمد صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی مبغضیهم اجمعین

خاتمة

الکتاب در بیان مطالب مهمه نافعه مفیده خمسه است که نفع آنها

عام و بخواص و عوام انام خواص و تاثیرات آنها بوجه تام و تمام خواهد رسید در دنیا و خواهد رسید در دار آخرت
و قیام بشرط اعمال و اقدام بر آنها در لیالی و ایام علی الدوام خواهد رسید **المطلوب الاول** در بیان
ادعیه و خلوص است که جهة وسعت روزی در روایات و اخبار معتبره وارد شده و مترجم قلیل البضاعة
از خواندن آنها منافع کثیره دیده است از آنجمله در کتاب عدة الداعی شیخ احمد بن فهد رحمه الله روایت
میکند از حضرت صادق علیه السلام که جهة وسعت روزی بعد از نماز بخوان مترجم میگوید
که این دعا را مواظبت کن و بعد از نماز پنج گانه بهیچ وجه ترک مکن دعا اینست یا الله یا الله یا الله
اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عَلَیْکَ عَظِیمٌ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَرْزُقَنِیَ الْعَمَلَ بِمَا
عَلَّمْتَنِی مِنْ مَعْرِفَةِ حَقِّکَ وَ اَنْ تَبْسُطَ عَلَیَّ مَا حَظَرْتَ مِنْ رِزْقِکَ **و ایضا** در همانکتاب
جهة وسعت روزی و قضای حاجات از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که بسماعه فرمود هر وقت
که ترا حاجتی بخدا باشد چنین دعا بکن و بگو اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَ آلِهِ وَ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَاِنَّ لَهُمَا عِنْدَکَ شَاْناً مِنَ الشَّاْنِ وَ قَدْراً مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ
ذٰلِکَ الشَّاْنِ وَ بِحَقِّ ذٰلِکَ الْقَدْرِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَرْزُقَنِی وَ عِیَالِی وَ

اولادی رزقا واسعا مبارکا قریبا سریعا یا خیر الرازقین و افضل المعطین و امن

جمله دعای وسعت روزی دعائی است که در کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی مرحوم مذکور است

که هر کس هر روز بعد از نماز صبح بیست مرتبه این دعا را بخواند باعث زیادتی روزی میشود و آن

اینست لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله والحمد لله کثیرا اللهم انی اسئلک من

فضلک و رحمتک فانه لا یملکها احد غیرک **و در کتاب** ثاقب جهة وسعة روزی

این دعا را روایت کرده مترجم میگوید که بعد از هر نماز یومیه خواندن آن تاثیر دارد انشاء الله ترک

نباید کرد اللهم ان ذنوبی لم یبق لها الا رجاء عفوک و قد قدمت آلة الحرمان بین

یدی فانا اسئلک ما لا استحقه و ادعوک بما لا استوجبه و اتضرع الیک بما لست

اهله و لم یخف علیک حالی و ان کان خفی علی الناس کنه امری اللهم ان کان رزقی

فی السماء فاهبطه و ان کان فی الارض فاظهره و ان کان بعیدا فقربه و ان کان قریبا

فیسره و ان کان قلیلا فکثره و بارک لی فیه بفضلک و بحرمة محمد و علی و فاطمة و

الحسن والحسین و الائمة من ولد الحسین علیهم الصلوة والسلام **قال محقق** لعلوه

رحمه الله و من اقوی الاسباب الجالبة للرزق اقامة الصلوة بالتعظیم والخضوع والخشوع و قرائة سورة

الواقعة خصوصا باللیل و وقت العشاء و قرائة سورة یس و الملک وقت الصبح و ان تقول کل یوم بعد

طلوع الفجر الی وقت الصلوة مائة مرة سبحان الله العظیم استغفر الله و اتوب الیه و ان تقول

کل یوم صباحا و مساء لا اله الا الله الملک الحق المبین **ایضا** تستغفر الله بعد صلوة الفجر

سبعین مرة و تکثر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **در کتاب** جواهر الاخبار از

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود هر کس صلوة فرستد بحضرت رسول صلعم

با این صلوات گناهانش محو شود و سرور داخل بر او رو داده میشود و دعایش مستجاب گردد و بر دشمن

خویش غلبه و نصرت یابد و وسیع الرزق و فراخ روزی باشد و در بهشت از رفیقان رسول خدا صلعم

باشد صلوات این است اللهم صل علی محمد و آل محمد فی الاولین و صل علی محمد و آل محمد فی

الآخرین و صل علی محمد و آل محمد فی الملاء الاعلی الی یوم الدین و صل علی محمد و آل محمد

فی المرسلین و صل علی محمد و آل محمد حتی ترث الارض و من علیها و انت خیر الوارثین

اللهم اعط محمدا و آل محمد الوسیلة والفضیلة والشرف والرفعة والدرجة الکبیرة

اللهم انی آمنت بمحمد صلی الله علیه و آله و لم اره فلا تحرمنی فی القیمة رؤیته و

ارزقنی صحبته و توفنی علی ملته و اسقنی من حوضه مشربا رویا سائغا هنیئا لا

اظماء بعده ابدا انک علی کل شیء قدیر اللهم انی آمنت بمحمد صلی الله علیه و آله و لم

اره فعرفنی فی الجنان وجهه اللهم بلغ محمدا و آل محمد منی تحیة کثیرة و سلاما برحمتک

یا ارحم الراحمین **مترجم** عرض میکند که خواندن این صلوات در روایت مطلق وارد

شده و مقید بعددی و وقت معینی نشده پس در همه وقت خصوصا بعد از نمازهای یومیه بلکه بعد

از نوافل لیلیه و یومیه و در هر حال میتوان خواند و به هر عدد یعنی یک مرتبه و دو مرتبه و سه مرتبه

در وسعت رزق

صلوات جهت وسعت رزق

[illegible]

بلکه زیاده نیز میتوان خواند لیکن چون ثواب صلوات مطلقا بسیار است و تاثیرات زیاده در

بسیار ذکر نمودن صلوات بکرات تجربه شده است فلهذا مناسب است که صلوات مذکوره در هر وقت

و هر حال که از سه مرتبه خوانده نشود اگر قادری خالق داشته باشد و عجله نداشته باشد اگر چه دین

واسع و رفتن زیاده یا سواره نیز خواندن صلوات محبوب بلکه مطلوب است والله اعلم بحقایق الامور

و در کتب ادعیه روایت شده که جهة هر کار مشکلی و هر حاجت شرعی خصوصا جهة وسعت روزی

و خلاص شدن از تنگی معاش این دعا را بعد از نمازهای یومیه خواندن لازم و باعث وسعت و نجات

و فرج یافتن کارها است و مترجم رو سیاه هم تجربه کرده و مجرب دیده ولی در هر خواندن کمتر از پنج مرتبه

نشود بهتر و خوشتر است چونکه مطابق با عدد خمسه النجبا میشود پس از تمام این عدد مبارک زود به

درجه اجابت خواهد رسید دعا اینست الهی بحق الخمسة محمد رسولک و علی وصی رسولک

و فاطمة بنت رسولک و الحسن والحسین سبطی رسولک و بعزة جلالک و جهلک الکریم

صل علی محمد و آل محمد و اجعل لی مما انا فیه فرجا و مخرجا قریبا سریعا برحمتک التی

لا یضیق من شیء و بقدرتک التی لا یشکلها باجابتها شیء فی السموات و لا فی الارض و

صلی الله علی محمد و آله الطاهرین **بدانکه ختم** سوره مبارکه اذا وقعت الواقعة الی آخرها

برای وسعت روزی و فراخی معاش سریع التاثیرات و قانون و طریقه ختمش با این قرار که مترجم بی

نوید اقرب بحصول مطلب و آنسب بسرعت تاثیرات انشاء الله و آن این است که پیش از شروع در ختم نماز

وسعت روزی که از رسول خدا صلعم روایت شده بگذارد و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از

سوره حمد سه مرتبه سوره کوثر و سه مرتبه سوره توحید بخواند و در رکعت دویم بعد از سوره حمد

سه مرتبه سوره قل اعوذ برب الفلق و سه سوره قل اعوذ برب الناس بخواند و بعد از سلام نماز صد مرتبه

بر نیت فراخی روزی صلوات بگوید که اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن شروع بخواندن سوره

اذا وقعه کند و ابتدای ختم باید از شب جمعه باشد و در شب جمعه دویمی ختم را خوانده تمام کند که جملة

هشت شب پی در پی باشد و هر شب پنج مرتبه این سوره را بخواند اما در شب جمعه دویمی که ختم در آن تمام

میشود سوره را شش مرتبه بخواند که مجموع عدد چهل و یک مرتبه خوانده شود و پیش از شروع به ختم در هر

بعد از نماز مربوط این دعا را بخواند اللهم انی اسئلک رزقا واسعا حلالا طیبا بغیر کد

فاستجب دعائی بغیر رد و اعوذ بک من الفضیحتین من الفقر والدین و صلی الله

علی محمد و آله و عترته الطاهرین اجمعین **و بعد** شروع بخواندن سوره اذا وقعه بکند و

چون سوره تمام شود یعنی به آخر رسید این دعا را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم یا رازق المقلین و یا راحم المساکین و یا ذا القوة المتین و یا غیاث المستغیثین

و یا خیر الناصرین ایاک نعبد و ایاک نستعین اللهم ان کان رزقی فی السماء

فانزله و ان کان فی الارض فاخرجه و ان کان بعیدا فقربه و ان کان قریبا فیسره

و ان کان یسیرا فکثره و ان کان کثیرا فخلده و ان کان حلالا فطیبه و ان کان طیبا

فبارک لنا فیه برحمتک یا ارحم الراحمین ماحصل کلام ارباب توضیح مطلب اینکه دعای

دعای فرج و وسعت رزق

ختم سوره واقعه

نماز وسعت رزق

ص ٦٥ ٢

اول را در اول سوره و دعای دوم را در آخر سوره بخواند و اما نماز مذکور را در هر شب یکمرتبه یکدو
پیش از شروع در ختم و دعاها را در هر خواندن سوره میخواند و سعی باید کرد که در هر شب در وقت معین
بخواند و در میان سوره و دعا تکلم نکند و توجه تمام بدرگاه ملک علام نماید و محمد و آل محمد را وسیله
قضای حاجت و حصول مطلوب خود بداند و در وقت خواندن دعاها چنان کند که گریه کند یا خود
را در حالت گریه بدارد و بعد از تمام کردن نماز و سوره و صلوات و دعاها چنانکه مفصل گردید باز
دوباره صد مرتبه صلوات ذکر کند که باعث سرعت اجابت خواهد شد ان شاء الله **ایضاً از جمله**
ختمهای مجرب که مترجم تجربه کرده و صحیح و معتبر دیده است ختم کلمه مبارکه یا علی است و قرار دادش این است
که در مدت ده شب هر شب در وقت معین دو رکعت نماز حاجت کند ادا و بعد از نماز رو بقبله بدون
تکلم یکصد و ده مرتبه صلوات که موافق عدد حروف لفظ علی علیه السلام است ذکر کند و بعد از آن بی
فاصله یکهزار و پانصد و هفتاد مرتبه یا علی بگوید و بعد حاجت خود را از خدا بخواهد و سه مرتبه صلوات
ذکر کند ان شاء الله حاجتش برآورده خواهد شد مترجم میگوید که حقیر این ختم را خواندم پیش از تمام شدن
ده روز مطلب حقیر موافق دلخواه حاصل شد الحمد لله

المطلوب الثانی

در بیان بعضی ختوم متفرقه مجربه و ذکر بعضی مناجات منظومه و منثوره که در قنوت نمازها و بعد از نماز
های واجبی و سنتی خواندن آنها ثواب عظیم دارد و بعضی ادعیه مفیده که در همه اوقات شب و روز سیما بعد
نمازهای یومیه خواندن آنها لازم بل الزم است از آن جمله است این ابیات که در دیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و برای کفایت مهمات دنیوی و اخروی و دفع شر دشمنان و محفوظ شدن از آفات و غلبه
و فیروزی بر دشمنان و آسان شدن کارهای دشوار مجرب است و ملا اومت بر خواندنش بشرط ولایت
بزرگوار باعث نجات از مهالک است و در هر وقت میتوان خواندن آن ابیات **وَكَمْ لِلّٰهِ مِنْ لُطْفٍ خَفِيٍّ**
يَدِقُّ خَفَاهُ عَنْ فَهْمِ الذَّكِيِّ ❊ وَكَمْ يُسْرٍ اَتَى مِنْ بَعْدِ عُسْرٍ ❊ وَفَرَّجَ كُرْبَةَ الْقَلْبِ الشَّجِيِّ
وَكَمْ اَمْرٍ تُسَاءُ بِهِ صَبَاحاً ❊ وَتَاْتِيكَ الْمَسَرَّةُ بِالْعَشِيِّ ❊ اِذَا ضَاقَتْ بِكَ الْاَحْوَالُ يَوْماً
فَثِقْ بِالْوَاحِدِ الْفَرْدِ الْعَلِيِّ ❊ تَوَسَّلْ بِالنَّبِيِّ فَكُلُّ خَطْبٍ ❊ يَهُونُ اِذَا تُوُسِّلَ بِالنَّبِيِّ ❊
وَبِالْمَوْلَى الْعَلِيِّ اَبِي تُرَابٍ ❊ وَبِالنُّورِ الْبَهِيِّ الْفَاطِمِيِّ ❊ وَبِالْاَطْهَارِ اَهْلِ الذِّكْرِ حَقّاً ❊
سُلَالَةِ اَحْمَدَ وَلَدِ الْوَصِيِّ ❊ وَلَا تَجْزَعْ اِذَا مَا نَابَ خَطْبٌ ❊ فَكَمْ لِلّٰهِ مِنْ لُطْفٍ خَفِيٍّ ❊ وَ
صَلَّى اللّٰهُ رَبِّي كُلَّ حِينٍ ❊ عَلَى الْهَادِينَ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ ❊ **در کتاب حدیقة الشیعه**
و سایر کتب معتبره این مناجات عالی درجات را از سید ساجدین و فخر العابدین علیه السلام روایت کرده
خواندن آن در قنوت نمازهای واجبی و سنتی ضرور و مضامینش غالباً مشتمل است و مؤمن را از خواندن
آن بر دلش سرور و بر دیده اش نور ظهور خواهد کرد و ایضاً در هر حال و هر وقت میتوان خواند چنانکه
با ترجمه اش در سابق مذکور شد و آن این است **مناجات حضرت سید ساجدین**
اَلَا اَيُّهَا الْمَقْصُودُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ ❊ شَكَوْتُ اِلَيْكَ الضُّرَّ فَارْحَمْ شِكَايَتِي ❊ اَلَا يَا رَجَائِي اَنْتَ تَكْشِفُ كُرْبَتِي

در بیان بعضی مناجات

فَهَبْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا وَاقْضِ حَاجَتِي ❊ اَتَيْتُ بِاَعْمَالٍ قِبَاحٍ رَدِيَّةٍ ❊ وَمَا فِي الْوَرَى عَبْدٌ جَنَى كَجِنَايَتِي
اَتُحْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى ❊ فَاَيْنَ رَجَائِي ثُمَّ اَيْنَ مَخَافَتِي ❊ اَيَا سَيِّدِي اُمْنُنْ عَلَيَّ بِتَوْبَةٍ ❊
فَاِنَّكَ رَبِّي عَالِمٌ بِمَقَالَتِي ❊ فَزَادِي قَلِيلٌ لَا اَرَاهُ مُبَلِّغِي ❊ اَلِلزَّادِ اَبْكِي اَمْ لِطُولِ مَسَافَتِي
بدانکه شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید و شیخ بهائی علیه الرحمه در کتاب مفتاح الفلاح
و سایر علماء امامیه در کتب معتبره روایت کرده اند و مترجم بروایت بهائی و صدوق علی الله درجتهما
نقل میکنم که صدوق مرحوم روایت کرده از حضرت رسول که روزی جبرئیل نازل شد در حالیکه مسرور
و خندان بود و عرض کرد السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود علیک السلام یا جبرئیل پس عرض کرد
یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی ترا با هدیه بخدمت تو فرستاده فرمود آنچه هدیه است عرض کرد که
کلماتی است از گنجهای عرش که گرامی داشته ترا بآن کلمات فرمود چیست آن کلمات عرض کرد این است
کلمات را خواند پس رسول خدا فرمود یا جبرئیل چه ثواب دارد گوینده و خواننده این کلمات را عرض
کرد هیهات هیهات اگر جمع شود ملائکه هفت آسمان و هفت زمین که ثواب این کلمات را وصف
کنند از هزار جزو یک جزو آن را نتوانند وصف نمایند تا روز جزا پس زمانیکه بنده مؤمن میگوید
یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح مستور و پوشیده کرداند خدا او را برحمت خود و جمیل و خوب کرداند
او را در آخرت و پرده اش نه درد در دنیا و نه در آخرت یکه پرده ها بدریده شود و چون میگوید یا عظیم العفو خدا اکنده
و را مبادا زد اگرچه بعدد کف دریاها باشد و چون میگوید یا حسن التجاوز خدا از گناهان او بگذرد
و چون گوید یا واسع المغفرة بگشاید خدا برای او هفتاد در از رحمت خود و هر یک از کلمات را اجلاً اجلاً
فضیلتی و ثوابی معتبره ذکر کرد پس مترجم عرض میکند که برای اختصار به ذکر چند فقره اش اکتفا نمود
و کلمات مزبوره این است **يَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ**
يَهْتِكِ السِّتْرَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا
صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى وَيَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى يَا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا
مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا سَيِّدَاهُ يَا غَايَةَ
رَغْبَتَاهُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ اَسْئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيٍّ وَ
مُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ اَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الزَّمَانِ سَلَامُ
اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَكْشِفَ كَرْبِي وَتَغْفِرَ ذَنْبِي وَتُنَفِّسَ هَمِّي
وَتُفَرِّجَ غَمِّي وَتُصْلِحَ شَاْنِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَاَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ وَلَا تُعَذِّبَنِي بِالنَّارِ
وَاَنْ تَفْعَلَ بِي مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلَ بِي مَا اَنَا اَهْلُهُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد روایت کرده از ربیع که حضرت صادق علیه السلام وقتیکه به
مجلس منصور ملعون داخل شد لبهای مبارک خود را حرکت میداد منصور ملعون با وجود اینکه در
خصوص آنحضرت در شدت غضب بود و اراده قتل آنحضرت داشت دیدم غضب آن لعین بالمره ساکن
شد و با احترام تمام آنحضرت را نزد خود نشانید و رضامندی نمایان با آنحضرت نمود تا اینکه آن
حضرت بسلامت از مجلس او بیرون شد پس بعقب آن بزرگوار رفتم و عرض کردم یا ابن رسول الله

دعای جلیل الشان کثیر المنافع

ص ۱۷۸

غضب بن ثعبن در بارهٔ تو بسیار شدید بود و بدم کر لبهای مبارک را جنبانید بی چه خواندی که غضب و ساکت شد بمهربانی مبدل شد فرمود دعای جدّ بزرگوارم امام حسین ابن علی علیه السلام را خواندم عرض کردم فدایت شوم آن کدام دعا است فرمود دعای یا عدّتی عند شدّتی چنانکه مذکور خواهد شد و ایضاً در جلد ستم کتاب کنز الغرائب ذکر شده که این دعا بسیار بسیار عزیز الوجود است و تاثیرات مخصوصه دارد جهة امن و امان از شر بدخواهان و دزدان که اگر این دعا را بخواند و به طرف خانه و مال و هر چیکه خواهد بدمد و به دست خود به اطراف آن اشاره کند آن چیز محفوظ میباشد علی الخصوص اگر متاع بی قیمت ایمان را هم قصد کند آن متاع پر بها از شر شیطان و اتباع آن ملعون محفوظ میماند و سارق و راهزن شیطان بمتاع و دزد کران مایه ایمان راه و تسلط نیابد مترجم عرض میکند که فی الحقیقه دعای عالی مقدار است و اهل ایمان را چنین گوهر پربها کم کرد ستگر میکرد دمداومت و حفظ نمودن این دعا از کثرت سعادت و خوش بختی است البته این دعا را از بر نموده همیشه در هر حال و بعد از هر نماز ترک نباید کرد و آن دعا اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا عُدَّتِیْ عِنْدَ شِدَّتِیْ وَیَا غَوْثِیْ عِنْدَ کُرْبَتِیْ اَللّٰهُمَّ احْرُسْنَا بِعَیْنِکَ الَّتِیْ لَا تَنَامُ وَاکْنُفْنَا بِرُکْنِکَ الَّذِیْ لَا یُرَامُ وَاَعِذْنَا بِسُلْطَانِکَ الَّذِیْ لَا یُضَامُ وَارْحَمْنَا بِقُدْرَتِکَ عَلَیْنَا وَلَا تُهْلِکْنَا وَاَنْتَ الرَّجَاءُ رَبِّ کَمْ مِنْ نِعْمَةٍ اَنْعَمْتَ بِهَا عَلَیَّ قَلَّ لَکَ عِنْدَهَا شُکْرِیْ وَکَمْ مِنْ بَلِیَّةٍ ابْتَلَیْتَنِیْ بِهَا قَلَّ لَکَ عِنْدَهَا صَبْرِیْ فَیَا مَنْ قَلَّ عِنْدَ نِعْمَتِهٖ شُکْرِیْ فَلَمْ یَحْرِمْنِیْ وَیَا مَنْ قَلَّ عِنْدَ بَلَائِهٖ صَبْرِیْ فَلَمْ یَخْذُلْنِیْ وَیَا مَنْ رَاٰنِیْ عَلَی الْخَطَایَا فَلَمْ یَفْضَحْنِیْ یَا ذَا الْمَعْرُوْفِ الدَّائِمِ الَّذِیْ لَا یَنْقَضِیْ اَبَدًا وَیَا ذَا النَّعْمَاءِ الَّتِیْ لَا تُحْصٰی عَدَدًا اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِیْنَ وَاَدْرَءُ بِکَ فِیْ نُحُوْرِ الْاَعْدَاءِ وَالْجَبَّارِیْنَ اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلٰی دِیْنِیْ بِدُنْیَایَ وَعَلٰی اٰخِرَتِیْ بِتَقْوَایَ وَاحْفَظْنِیْ فِیْمَا غِبْتُ عَنْهُ وَلَا تَکِلْنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ فِیْمَا حَضَرْتُهٗ یَا مَنْ لَا تَنْقُصُهُ الْمَغْفِرَةُ وَلَا تَضُرُّهُ الْمَعْصِیَةُ پس سه مرتبه میگوید اَسْئَلُکَ فَرَجًا عَاجِلًا وَصَبْرًا جَمِیْلًا وَرِزْقًا وَاسِعًا وَالْعَافِیَةَ مِنْ جَمِیْعِ الْبَلَاءِ وَالشُّکْرَ عَلَی الْعَافِیَةِ یَا وَلِیَّ الْعَافِیَةِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ تا اینجا سه مرتبه باید گفت

طریقه ختم دعای مبارکه یا من تحل که در صحیفهٔ کامله حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که هر وقت برای آنحضرت بلیته و حادثه روی مینمود یا محنتی یا مشقتی و در لکربی عارض میشد یا اینکه طلب حاجتی و رفع میمود این دعا را میخواند پس مترجم عرض میکند این دعای جلیل القدر را مواظب و ملاوم شده بعینه عادت کردن و در هر روز بعد از نماز غایت مرتبه خواندن تاثیرهای بی غایت برای دنیا و آخرت دارد و اما قاعدهٔ ختمش بنا بر روایت امام حسن عسکری علیه السلام این است که روز یکشنبه پیش از طلوع صبح شروع نماید تا مدت ده روز هر روز ده مرتبه بخواند که مجموعش صد مرتبه باشد و در هر روز پیش از شروع ده مرتبه صلوات بفرستد و چهل مرتبه یا اَللّٰهُ به یک نفس بگوید بعد از آن دعا را ده مرتبه بخواند و در هر مرتبه در اثنای دعا بوهر کلمهٔ یَا رَبِّ که میرسد اللّٰه را بگوید که نفس قطع شود و بعد سر بسجده گذاشته حاجت خود را از خدا بخواهد پس سر بر داشته باقی مانده دعا را بخواند

دعای عظیم الشان

ختم یا من تحل

ص ۱۷۸

ختم دعای یا من تحل

تا اینکه دعا را ده مرتبه خوانده تمام کند بقرار مذکور و چون دعا را ده مرتبه خوانده تمام کرد پس بعد از چهل مرتبه به یک نفس یَا اَللّٰهُ تَبَارَکْتَ بگوید و بعد از آن سر بسجده گذاشته بیست و یک مرتبه یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ به یک نفس بگوید و حاجت خود را از خدا بخواهد که به اجابت میرسد ان شاء الله اما اگر حاجتش پیش از تمام شدن ختم حاصل شود باید چند روزی که باقی مانده ختم را تمام کند و ناقص نگذارد و این است

دعای جلیل القدر سریع الاجابة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا مَنْ تُحَلُّ بِهٖ

ابتدا میکنم بنام خدای بخشاینده مهربان ای کسیکه گشاده میشود

عُقَدُ الْمَکَارِهِ وَیَا مَنْ یَفْثَاُ بِهٖ حَدُّ الشَّدَائِدِ وَیَا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ

گرههای مکروهها وای کسیکه ساکن میشود با او تندی و تیزی کارهای سخت وای کسیکه التماس کرده میشود از او بیرون شدن

اِلٰی رَوْحِ الْفَرَجِ ذَلَّتْ لِقُدْرَتِکَ الصِّعَابُ وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِکَ الْاَسْبَابُ

بر حمت فرج یافتن ذلیل و رام شدن برای قدرت تو سختیها و دشوارها و قبول سبب شدن نمودند به لطف تو سببها

وَجَرٰی بِقُدْرَتِکَ الْقَضَاءُ وَمَضَتْ عَلٰی اِرَادَتِکَ الْاَشْیَاءُ فَهِیَ بِمَشِیَّتِکَ

و جاری شد به قدرت تو قضا و مضی و نافذ شد باو فق اراده تو جمیع اشیا پس همه اشیا بمجرد خواهش تو

دُوْنَ قَوْلِکَ مُؤْتَمِرَةٌ وَبِاِرَادَتِکَ دُوْنَ نَهْیِکَ مُنْزَجِرَةٌ اَنْتَ الْمَدْعُوُّ

بی آنکه سخنی بگوئی فرمانبردارند و بمحض اراده تو بی آنکه نهی از تو شود ممنوع و منزجراند توئی خوانده شده

لِلْمُهِمَّاتِ وَاَنْتَ الْمَفْزَعُ فِی الْمُلِمَّاتِ لَا یَنْدَفِعُ مِنْهَا اِلَّا مَا دَفَعْتَ وَلَا

در کارهای لابدی مخلوق و توئی محل پناه خلق در بلاهائیکه نازل شود دفع کرده نمیشود از آن بلاها مگر آنچه که تو دفع کرده و

یَنْکَشِفُ مِنْهَا اِلَّا مَا کَشَفْتَ وَقَدْ نَزَلَ بِیْ یَا رَبِّ مَا قَدْ تَکَاَّدَنِیْ ثِقْلُهٗ

گشاده و برداشته نمیشود از آنها مگر آنچه که تو برداشته و گشاده و بتحقیق نازل شده بمن ای پروردگار من آن چیزی از بلا که گرانی کرد و دشوار و بر من

وَاَلَمَّ بِیْ مَا قَدْ بَهَظَنِیْ حَمْلُهٗ وَبِقُدْرَتِکَ اَوْرَدْتَهٗ عَلَیَّ وَبِسُلْطَانِکَ

گردید بمن گرانی او و هجوم آورد بمن چنان چیزی که کشیدن او بر من گران کرده اینده را برداشتن آن و بقدرت خود آن بلا گرانرا بمن وارد کرده و به

وَجَّهْتَهٗ اِلَیَّ فَلَا مُصْدِرَ لِمَا اَوْرَدْتَ وَلَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ

سلطنت تام خود متوجه نموده آن را بطرف من پس صادر کننده نیست برای آنچه تو وارد کرده و برگرداننده نیست برای آنچه تو متوجه ساخته

وَلَا فَاتِحَ لِمَا اَغْلَقْتَ وَلَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ وَلَا مُیَسِّرَ لِمَا عَسَّرْتَ وَلَا

و گشاینده نیست چیزی را که تو بسته و نیست بسته کننده برای آنچه تو گشاده و نیست آسان کننده چیزی را که تو آن را دشوار کرده و نیست

نَاصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَافْتَحْ لِیْ یَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ

مدد کننده کسی که تو او را خوار کرده پس صلوات بفرست بر محمد و آل او و بگشا بمن ای پروردگار من در فرج و نجات

بِطَوْلِکَ وَاکْسِرْ عَنِّیْ سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِکَ وَاَنِلْنِیْ حُسْنَ النَّظَرِ

به فضل و رحمت خود و بشکن از من سلطنت غم و هم را به قوت و قوتهٔ خود و برسان مرا به خوبی نظر رحمت خود

فِیْمَا شَکَوْتُ وَاَذِقْنِیْ حَلَاوَةَ الصُّنْعِ فِیْمَا سَئَلْتُ وَهَبْ لِیْ مِنْ لَدُنْکَ

در آنچه که من شکایت او را بتو کردم و بچشان بمن شیرینی صنع و قدرت خود را در آنچه سؤال کردم و ببخش کن برای من از نزد خود

رَحْمَةً وَّفَرَجًا هَنِیْئًا وَاجْعَلْ لِیْ مِنْ عِنْدِکَ مَخْرَجًا وَّحِیًّا وَلَا

رحمت و فرج گوارا و قرار ده برای من از نزد خود مکان خارج شدن بسرعت و

تَشْغَلُنِی بِالْاِهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ وَ

مشغول مکن مرا بر غمگین شدن از معاهده واجبات تو و استعمال و کار کردن به سنت تو و

مُوَالاتِ اَوْلِیَآئِكَ وَمُعَادَاتِ اَعْدَآئِكَ فَقَدْ ضِقْتُ لِمَا نَزَلَ بِی

دوستی کردن با دوستان تو و دشمن داشتن دشمنان تو پس بتحقیق که به تنگی افتاده برای آنچه من نازل شد

یَا رَبِّ ذَرْعًا وَامْتَلَأْتُ بِحَمْلِ مَا حَدَثَ عَلَیَّ هَمًّا وَاَنْتَ الْقَادِرُ

ای پروردگار من بقدر و درعی پرشدم به سبب برداشتن آنچه که عارض شد بمن از جهت اندوه و تو قادری

عَلٰی كَشْفِ مَا مُنِیتُ بِهِ وَدَفْعِ مَا وَقَعْتُ فِیهِ فَافْعَلْ بِی ذٰلِكَ وَاِنْ

بر کشودن آنچه که من مبتلا شده ام به سبب آن و دفع کردن آنچه که من واقع شده و افتاده ام در آن پس بکن برای من این را اگر چه

لَمْ اَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ یَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِیمِ وَذَا الْمَنِّ الْقَدِیمِ وَاَنْتَ قَادِرٌ

مستوجب و لایق آن نیستم از نو ای صاحب عرش بزرگ و ای صاحب احسان قدیم و تو قادری بر او کردن آن

یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ

ای ارحم الراحمین

در فضیلت دعا خواندن

معاذ ابن عمار گوید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که چه میفرمائید در حق دو مرد که مرد بمسجد روند یکی بیشتر اوقات خود را بر دعا خواندن صرف کند و دیگری اکثر اوقات خود را به نماز صرف کند فرمود هر دو خوب است گفتم یابن رسول الله میخواهم بدانم که کدام یک افضل باشد فرمود آنکه دعای او بیشتر باشد نشنیده که خدای تعالی فرموده **ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین** یعنی خدا فرموده بخوانید مرا در جمیع مقاصد و مطالب تا اجابت کنم آن را که مقتضای مصلحت باشد بدرستیکه آنانکه تکبر کردند از عبادت و خواندن من بزودی باشد که داخل شوند به آتش دوزخ در حالتیکه ذلیل و خوار شده کان باشند از ابن عباس روایت است که دعا بهترین عبادات است و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هیچ چیز نزد خدای تعالی دوست تر از آن نیست که شخصی از او سئوال کند و رفع حاجت او نماید و هیچ کس دشمن تر از آن نیست که از عبادت او تکبر کند و از او طلب حاجات و مطالب خود نکند از آن چیز که نزد خدای تعالی است و آیه شریفه دلالت دارد بر عظمت و قدر دعا **و نیز حضرت** صادق علیه السلام میفرماید که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که دوست ترین اعمال نزد خدای تعالی دعا است **و از حضرت** رسول منقول است که در حاجتهای خود رجوع بحق سبحانه و تعالی بکنید و با تضرع و گریه دعا کنید که دعا اقرار کنند به عبادت است و هیچ مؤمنی خدا را نخواند مگر اینکه حاجت او مستجاب شود یا در دنیا یا در آخرت و اگر بجهت مصلحت حاجت او روا نکند پس آن دعا کفاره گناهان او خواهد شد مادام که دعایش متضمن گناه و عمل خلاف شرع نشود **و از حضرت** امام علی النقی علیه السلام روایت کرده که هر گاه بلائی متوجه بنده شود و آن بنده دعا کند حقتعالی بر آسان تر و زودتر وجه آن بلا را از او دفع میکند و اگر دعا نکند آن بلا بر او نازل گردد و مدتی متمادی بر او لازم میشود پس بر شما باشد که همیشه دعا کنید و با تضرع و گریه خدا را بخوانید **و سلیمان** ابن وراق از رسول خدا

صلی الله علیه و آله روایت کرده که در روز قیامت دو شخص را که عمل ایشان برابر باشد به بهشت برند و درجه و مقام یکی را بلندتر از دیگری کرده اند آن دیگری عرض کند خدایا عمل ما و نفر برابر بکدیگر بود پس چه سبب درجه او از من بلندتر و بهتر است خطاب رسد که او دعای بسیار میکرد و حوائج و مطالب خود را از من سئوال مینمود و تو دعا نمیکردی و از من طلب چیزی نمینمودی پس بنا بمضمون آیه و اخبار بر همه مؤمنین لازم است که در دعا خواندن بسیار سعی کنند تا بدرجات بلند برسند

وازجملهٔ مجربات رحم الله علیها

توسل حضرت بتول عذرا فاطمه زهرا و علی ابیها و بعلها و بنیها است

چنانکه همین توسل را در جلد چهارم کتاب ناسخ التواریخ در بیان ذکر تعقیبات صدیقه طاهره باسانید معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود اگر ترا بدرگاه پروردگار عالم حاجتی باشد و در کار خود سخت پریشانی و اشفته و دل باشد دو رکعت نماز بکذار و چون فارغ شوی سه مرتبه بگو **اَللّٰهُ اَكْبَرُ** و بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها را بخوان و آن اینست **سُبْحَانَ ذِی الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِیفِ سُبْحَانَ ذِی الْجَلَالِ الْبَاذِخِ الْعَظِیمِ سُبْحَانَ ذِی الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِیمِ سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهْجَةَ وَالْجَمَالَ سُبْحَانَ مَنْ تَرَدّٰی بِالنُّورِ وَالْوَقَارِ سُبْحَانَ مَنْ یَرٰی اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفَا سُبْحَانَ مَنْ یَرٰی وَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَوَاءِ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هٰكَذَا وَلَا هٰكَذَا غَیْرُهُ** بعد از آن تسبیح مشهوره را که سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله است ذکر کند و بعد از آن سر بسجده بگذارد و صد مرتبه بگوید **یَا مَوْلَاتِی یَا فَاطِمَةُ اَغِیثِینِی** پس سر برداشته و طرف راست روی را به سجده گاه بگذارد و باز صد مرتبه همین کلمات را بگوید و بعد از آن طرف چپ روی را به سجده گاه بگذارد و باز صد مرتبه همین کلمات را بگوید پس برخیزد و بنشیند و باز سر بسجده بگذارد و یکصد و ده مرتبه کلمات سابقه را بگوید و بعد حاجت خود را از خدا بخواهد انشاء الله تعالی بر آورده خواهد شد مترجم عرض میکند که من خودم همین توسل را ذکر کردم و مجرب دیدم و افضل اوقات برای این توسل مقدار یک ساعت بر طلوع صبح صادق مانده است چونکه این وقت ساعت مخصوصه آن صدیقه طاهره است که چنانکه خود آن معصومه از انظار ناس مستور است ساعت مخصوصه اش نیز مستور است و حقیر نیز در همین ساعت عمل توسل را معمول داشتم و لاریب فی تاثیرها و برکتها و فضلها و شانها عند الله تعالی **جهة ادای دین** نماز امام محمد تقی علیه السلام مؤثر است چنانکه در کتاب جنات الخلود ذکر نموده از برای ادای قرض و وسعت روزی و دفع فقر و پریشانی نماز آن بزرگوار سریع الاجابت است یعنی زود مستجاب میشود و در همه اوقات و ساعات شب و روز میتوان بعمل آورد لیکن مترجم میگوید که مناسب و افضل آنست که این نماز را در ساعت مخصوص و متعلقه به آنحضرت که عبارت باشد از عصر یعنی وقتیکه اول ظهر و اول مغرب نصف شود پس آن وقت نصف شدن ما بین ظهر و مغرب تا گذشتن دو ساعت به طرف مغرب وقت مخصوصه آن جناب است پس این نماز را در آن وقت بجا آوردن شاید بهتر و اقرب بحصول حاجت باشد و طریقه نماز

نماز امام محمد تقی جهت ادای دین

جهة ادای دین و وسعت رزق

آن بزرگوار با این قراراست که چهار رکعت است به دو سلام در رکعت اول بعد از سوره حمد سوره قل اعوذ برب الفلق را تا آخرش ده مرتبه بخواند و در رکعت دوم بعد از سوره حمد سوره الم نکتب ده مرتبه و آیه لکرسی ده مرتبه و آیه امن الرسول بما انزل الیه من ربه تا آخر سوره بقره ده مرتبه بخواند بعد قنوت کرفته نماز را تمام کند و بعد از سلام ده مرتبه این تسبیحات را بگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ الْاَبَدِ الْاَبَدِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ سُبْحَانَ اللّٰهِ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاۤءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ الْمُتَعَزِّزِ بِلَا صَاحِبَةٍ وَلَا وَلَدٍ پس برخیزد و شروع کند بدو رکعت دوم و در رکعت اولش بعد از سوره حمد سوره الهیکم التکاثر را تا آخرش سه مرتبه بخواند و در رکعت دومش بعد از حمد سوره انا انزلناه را سه مرتبه و سوره اذا زلزلت را ایضا سه مرتبه بخواند و قنوت کرفته بجا آورد نماز را تمام کند و بعد از تمام کردن نماز سر بسجده بگذارد و در سجده هفت مرتبه این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ التَّيْسِيرَ فِي كُلِّ عَسِيرٍ فَاِنَّ تَيْسِيرَ الْعَسِيرِ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ پس سر از سجده بردارد و ده مرتبه این دعا را بخواند فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَرَبِّ الْاَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَهُ الْكِبْرِيَاۤءُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ مترجم میگوید که عمل نماز مذکور در اینجا تمام شد ولیکن مناسب مقام این است که بعد از تمام شدن این عمل دعای حضرت امام محمد تقی علیه السلام را در سجده مزبور بخوانند و آن اینست اَللّٰهُمَّ يَا خَالِقَ الْاَنْوَارِ وَمُقَدِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَيَا مَنْ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰى وَمَا تَغِيضُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ اِذَا اتَّفَقَ اَمْرٌ طُرِحَ عَلَيْكَ وَاِذَا غُلِقَتِ الْاَبْوَابُ قُرِعَ بَابُ فَضْلِكَ وَاِذَا ضَاقَتِ الْحَاجَاتُ فُزِعَ اِلٰى سَعَةِ طَوْلِكَ وَاِذَا انْقَطَعَ الْاَمَلُ مِنَ الْخَلْقِ اتَّصَلَ بِكَ وَاِذَا وَقَعَ الْيَاْسُ مِنَ النَّاسِ وَقَعَ الرَّجَاۤءُ عَلَيْكَ اَسْئَلُكَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّ الْاَبْوَابِ الَّذِي اَنْزَلْتَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ وَنَصَرْتَهُ عَلَى الْاَحْزَابِ وَهَدَيْتَنَا بِهِ اِلٰى دَارِ الْمَآبِ وَبِاَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ كَرِيمِ النِّصَابِ الْمُتَصَدِّقِ بِخَاتَمِهِ فِي الْمِحْرَابِ وَبِالْاِمَامِ الْفَاضِلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الَّذِي سُئِلَ فَوَفَّقْتَهُ لِرَدِّ الْجَوَابِ وَامْتُحِنَ فَعَضَدْتَهُ بِالتَّوْفِيقِ وَالصَّوَابِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلٰى اَهْلِ بَيْتِهِ الْاَطْهَارِ وَاَنْ تَجْعَلَ مُوَالَاتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ عِصْمَةً مِنَ النَّارِ وَمَحَجَّةً اِلٰى دَارِ الْقَرَارِ فَقَدْ تَوَسَّلْتُ بِهِمْ اِلَيْكَ وَقَدَّمْتُهُمْ اَمَامِي وَبَيْنَ يَدَيْ حَوَائِجِي وَتَعْصِمَنِي مِنَ التَّعَرُّضِ لِمَوَاقِفِ سَخَطِكَ وَتُوَفِّقَنِي لِسُلُوكِ مَحَبَّتِكَ وَمَرْضَاتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و بعد از این دعای توسل حضرت امام محمد تقی علیه السلام را ده مرتبه بخوانند و آن این است اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِحَقِّ وَلِيِّكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَّا جُدْتَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَتَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ وُسْعِكَ وَوَسَّعْتَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ وَاَغْنَيْتَنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَجَعَلْتَ حَالِي اِلَيْكَ اِنَّكَ لِمَا تَشَاۤءُ قَدِيرٌ و بعد از دعای ادای دین را که در صحیفه سجادیه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که آنحضرت جهة ادای دین میخواند و از جمله دعاهای آن بزرگوار است بخوانند و آن اینست اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَبْ لِيَ الْعَافِيَةَ مِنْ دَيْنٍ تُخْلِقُ بِهِ وَجْهِي وَيَحَارُ فِيهِ ذِهْنِي وَيَتَشَعَّبُ لَهُ فِكْرِي وَيَطُولُ بِمُمَارَسَتِهِ شُغْلِي وَاَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ هَمِّ الدَّيْنِ وَفِكْرِهِ وَشُغْلِ الدَّيْنِ وَسَهَرِهِ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعِذْنِي مِنْهُ وَ

دعا بجهة ادای دین

اَسْتَجِيرُ بِكَ يَا رَبِّ مِنْ ذِلَّتِهِ فِي الْحَيٰوةِ وَمِنْ تَبِعَتِهِ بَعْدَ الْوَفَاةِ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَجِرْنِي مِنْهُ بِوُسْعٍ فَاضِلٍ اَوْ كَفَافٍ وَاصِلٍ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنِي عَنِ السَّرَفِ وَالْاِزْدِيَادِ وَقَوِّمْنِي بِالْبَذْلِ وَالْاِقْتِصَادِ وَعَلِّمْنِي حُسْنَ التَّقْدِيرِ وَاقْبِضْنِي بِلُطْفِكَ عَنِ التَّبْذِيرِ وَاَجْرِ مِنْ اَسْبَابِ الْحَلَالِ اَرْزَاقِي وَوَجِّهْ فِي اَبْوَابِ الْبِرِّ اِنْفَاقِي وَازْوِ عَنِّي مِنَ الْمَالِ مَا يُحْدِثُ لِي مَخِيلَةً اَوْ تَاَدِّيًا اِلٰى بَغْيٍ اَوْ مَا اَتَعَقَّبُ مِنْهُ طُغْيَانًا اَللّٰهُمَّ حَبِّبْ اِلَيَّ صُحْبَةَ الْفُقَرَاۤءِ وَاَعِنِّي عَلٰى صُحْبَتِهِمْ بِحُسْنِ الصَّبْرِ وَمَا زَوَيْتَ عَنِّي مِنْ مَتَاعِ هٰذِهِ الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ فَاذْخَرْهُ لِي فِي خَزَائِنِكَ الْبَاقِيَةِ وَاجْعَلْ مَا خَوَّلْتَنِي مِنْ حُطَامِهَا وَعَجَّلْتَ لِي مِنْ مَتَاعِهَا بُلْغَةً اِلٰى جِوَارِكَ وَوُصْلَةً اِلٰى قُرْبِكَ وَذَرِيعَةً اِلٰى جَنَّتِكَ اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَاَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

در کتاب کافی بسند حسن از معاویه بن عمار روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای معاویه آیا ندانسته که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد عرض کرد که کدام است آن دعائیکه شخص بخواند و دعایش مستجاب شود آنجناب فرمود که کجائی تو از دعای سریع الاجابه یعنی چرا نمیخوانی دعای سریع الاجابه را که زود باجابه مقرون شود آن مرد عرض کرد که آن کدام دعا است آن حضرت فرمود دعا این است اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْاَعْظَمِ الْاَجَلِّ الْاَكْرَمِ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ النُّورِ الْحَقِّ الْبُرْهَانِ الْمُبِينِ الَّذِي هُوَ نُورٌ مَعَ نُورٍ وَنُورٌ مِنْ نُورٍ وَنُورٌ فِي نُورٍ وَنُورٌ عَلٰى نُورٍ وَنُورٌ فَوْقَ كُلِّ نُورٍ وَنُورٌ يُضِيءُ بِهِ كُلُّ ظُلْمَةٍ وَيُكْسَرُ بِهِ كُلُّ شِدَّةٍ وَكُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَكُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَلَا تَقِرُّ بِهِ اَرْضٌ وَلَا تَقُومُ بِهِ سَمَاۤءٌ وَيَاْمَنُ بِهِ كُلُّ خَائِفٍ وَيَبْطُلُ بِهِ سِحْرُ كُلِّ سَاحِرٍ وَبَغْيُ كُلِّ بَاغٍ وَحَسَدُ كُلِّ حَاسِدٍ وَيَتَصَدَّعُ لِعَظَمَتِهِ الْبَرُّ وَالْبَحْرُ وَيَسْتَقِلُّ بِهِ الْفُلْكُ حِينَ يَتَكَلَّمُ بِهِ الْمَلَكُ فَلَا يَكُونُ لِلْمَوْجِ عَلَيْهِ سَبِيلٌ وَهُوَ اسْمُكَ الْاَعْظَمُ الْاَعْظَمُ الْاَجَلُّ النُّورُ الْاَكْبَرُ الَّذِي سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَاسْتَوَيْتَ عَلٰى عَرْشِكَ وَاَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ اَسْئَلُكَ بِكَ وَبِهِمْ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مترجم میگوید بعد از آن بگو وَاَنْ تُفَرِّجَ هَمِّي وَتَكْشِفَ كَرْبِي وَتَقْضِيَ دَيْنِي وَتَغْفِرَ ذَنْبِي وَتُصْلِحَ جَمِيعَ اُمُورِ دِينِي وَدُنْيَايَ وَتَدْفَعَ اَعْدَائِي وَتَرْزُقَنِي حَجَّ بَيْتِكَ وَزِيَارَةَ نَبِيِّكَ وَالْاَئِمَّةِ مِنْ اَوْصِيَائِهِ وَتَخْتِمَ عُمْرِي بِمَشْهَدِ وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَتَحْشُرَنِي وَوَالِدَيَّ وَاَوْلَادِي فِي زُمْرَتِهِمْ وَتُعَجِّلَ فَرَجَهُمْ وَتُحْيِيَنَا فِي دَوْلَتِهِمْ وَتُرِيَنَا دَوْلَتَهُمْ وَتُخْزِيَ اَعَادِيَهُمْ وَتَلْعَنَ عَلٰى مَنْ ظَلَمَهُمْ وَعَادَاهُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ اِلٰى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ آمِينَ يَا قَاضِيَ حَوَائِجِ السَّائِلِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

دعای مشهور به باب الفرج که

بسیار جلیل القدر و عظیم الشان است و روایت کرده او را مقداد رحمه الله در کتاب منهج از تحفة الناجیه از حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و گفته که این دعای شریف سریع الاجابت است و ایضا از بعضی شیوخ سرعت اجابت آن روایت شده آنرا علامه مجلسی مرحوم در جلد نوزدهم کتاب بحار الانوار ذکر

دعای سریع الاجابه

وقت دعوت کاتب باید خواند

دعای باب الفرج

دعای باب الفرج

نموده که همین دعای فرج را حضرت صاحب العصر عجل الله فرجه به ابی الحسن ابن ابی البغل ناظر ابی منصور در روضهٔ مطهرهٔ کاظمین علیهما السلام تعلیم فرموده چون ابوالحسن مذکور از ابی منصور خائف بود زیرا که ابو منصور در مقام کشتن او بود پس از خوف او بروضهٔ مبارکهٔ کاظمین ملتجی شده دعا و زاری میکرد ابوالحسن میگوید که شب جمعه در روضه که بودم زاری میکردم ناگاه بعد از نصف شب دیدم که سید جلیل الشأنی حاضر شد زیارت کرد و به همهٔ ائمهٔ هدی یک یک سلام کرد اما امام دوازدهم حضرت حجت غایب را سلام نکرد من تعجب نمودم که چرا به امام دوازدهم سلام نکرد فرا غال آن سید جلیل الشأن بمن متوجه شده گفت یا ابا الحسن ابن ابی البغل چرا غافلی از دعای فرج عرض کردم فدایت شوم دعای فرج کدام است فرمود تعلیم میکنم ترا پس همین دعا را بمن تعلیم کرد و غایب شد پس دانستم که آن سید بزرگوار حجه علیه السلام است و چون روز شد از کلیددار حضرت سؤال کردم که شما امشب در حرم را بسته بودید پس چه طور است که در نصف شب سیدی در روضه زیارت میکرد گفت آن سید حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است که در هر شب جمعه برای زیارت اجداد طاهرین مشاهد و کرامات او را در شبهای جمعه دیده اند و تفصیل این مطلب در کتاب حرز بود نوشته شده در اینجا به آنچه ضرور بود کفایت کردم و اما آداب و قاعده و طریقه خواندن این دعا را حضرت فرمود که اول دو رکعت نماز حاجت بگذار و بعد از نماز بگو یَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ وَالسَّرِيرَةَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ وَيَا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى وَيَا صَاحِبَ كُلِّ شَكْوَى وَيَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهُ ده مرتبه بگوید یَا سَيِّدَاهُ ده مرتبه يَا غَايَتَاهُ ده مرتبه يَا مُنْتَهَى غَايَةِ رَغْبَتَاهُ ده مرتبه بعد از آن بگو أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي وَنَفَّسْتَ هَمِّي وَفَرَّجْتَ غَمِّي وَأَصْلَحْتَ حَالِي بعد از آن سر بسجده گذاشته حاجت خود را با تضرع و گریه از خدا بخواه بعد از آن جانب راست روی را بسجده گذار و صد مرتبه بگو يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ وَانْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ و بعد از آن جانب چپ روی خود را بسجده گذار و صد مرتبه بگو أَدْرِكْنِي بعد از آن دوباره سر بسجده گذاشته حاجت خود را بخواه و بعد از آن روی راست را بسجده گذار و صد مرتبه ذکر سابق را بگو و بعد از آن روی چپ را بگذار و صد مرتبه أَدْرِكْنِي بگو و بعد از آن باز سر بسجده گذاشته الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ بگو که نفس تو وفا کند یعنی بیک نفس تمام شود بلی بشکم خدا حاجت ترا بر آورده میکند بکرم خود و برمن توسل به محمد و علی

المطلوب الثالث

در بیان ادعیه و احراز و عوذات و توسلات و زیارات مخصوصه بر ایام هفته است بنا بر دلالت اخبار و احادیث مرویه از ائمهٔ اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار هر روز از روزهای ایام هفته مخصوص به بزرگواری است از حجج طاهره علیهم السلام چنانکه در کتاب جنة الواقیه و سایر کتب معتبره ادعیه روایت شده پس بر جمیع مؤمنین دینداران و صلاحیت شعار لازم است که در هر روز به دعا و اذکار وارده از ائمهٔ ابرار ملازمت و مواظبت نموده متصف باصفات عبّاد و زهّاد اختیار کردند تا در بارگاه عزت خلاق

در بیان ادعیهٔ مخصوصهٔ ایام هفته است

به درجات رفیعه رسیده بهره مند و رستگار باشد پس میگوییم که روز شنبه از جملهٔ ایام هفته متعلق و مخصوص است بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پس باید در این روز آن بزرگوار را زیارت کردن و خود را مهمان خوان احسان آن جناب دانستن دعای مخصوص برسول خدا ص که در شب غار خواند و از شر دشمنان محفوظ شد و بروایت کتاب جنة الواقیه فرمود هر کس این دعا را بخواند خداوند عالم به فریاد او برسد و بنا او کرد تنگنا برفریادمن رسید و پناه من شد و ثواب هزار پیغمبر را به او کرامت فرماید و آن این است يَا مُونِسَ الْمُسْتَوْحِشِينَ وَيَا أَنِيسَ الْمُنْفَرِدِينَ وَيَا ظَهْرَ الْمُنْقَطِعِينَ وَيَا مَالَ الْمُقِلِّينَ وَيَا قُوَّةَ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَيَا كَنْزَ الْفُقَرَاءِ وَيَا مَوْضِعَ شَكْوَى الْغُرَبَاءِ وَيَا مُتَفَرِّداً بِالْجَلَالِ وَيَا مَعْرُوفاً بِالنَّوَالِ وَيَا كَثِيرَ الْأَفْضَالِ أَغِثْنِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

زیارت حضرت رسول ص در روز شنبه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ نَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَعَبَدْتَهُ مُخْلِصاً حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفْضَلَ مَا جَزَى نَبِيّاً عَنْ أُمَّتِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ يَا مَوْلَايَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ هَذَا يَوْمُ السَّبْتِ وَهُوَ يَوْمُكَ وَأَنَا فِيهِ ضَيْفُكَ وَجَارُكَ فَأَضِفْنِي وَأَجِرْنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ تُحِبُّ الضِّيَافَةَ وَمَأْمُورٌ بِالْإِجَارَةِ فَافْعَلْ بِي مَا رَغِبْتُ فِيهِ إِلَيْكَ وَرَجَوْتُهُ مِنْكَ بِمَنْزِلَتِكَ وَآلِ بَيْتِكَ عِنْدَهُ وَبِحَقِّهِمْ عِنْدَكَ وَعِنْدَ آلِ بَيْتِكَ وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ فَإِنَّهُ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ و بعد از این زیارت بگو اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ تَائِباً مُسْتَغْفِراً مِمَّا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي فَاغْفِرْ لِي وَاحْفَظْنِي مِمَّا أَخَافُ وَأَحْذَرُ [illegible] وَتَوَفَّنِي وَأَصْلِحْ جَمِيعَ الْمَفَاسِدِ مِنْ أُمُورِ دِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دعای یوم السبت یعنی روز شنبه بنا

بروایت کتاب جنة الواقیة

اللَّهُمَّ افْتَحْ لَنَا خَزَائِنَ رَحْمَتِكَ وَهَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رَحْمَةً لَا تُعَذِّبُنَا بَعْدَهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَارْزُقْنَا اللَّهُمَّ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقاً حَلَالاً طَيِّباً وَلَا تُحْوِجْنَا وَلَا تُفْقِرْنَا إِلَى أَحَدٍ سِوَاكَ وَزِدْنَا لَكَ شُكْراً وَإِلَيْكَ فَاقَةً وَفَقْراً وَبِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَتَعَفُّفاً اللَّهُمَّ وَسِّعْ عَلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ تَزْوِيَ عَنَّا وَجْهَكَ فِي حَالٍ وَنَحْنُ نَرْغَبُ إِلَيْكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعْطِنَا مَا تُحِبُّ وَاجْعَلْهُ لَنَا قُوَّةً فِيمَا تُحِبُّ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ایضاً دعای روز شنبه

بنا بروایت صحیفهٔ کاملة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ وَمَقَالَةِ الْمُتَحَرِّزِينَ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى

ایضاً عوذة یوم السبت

مِنْ جَوْرِ الْجائِرِينَ وَكَيْدِ الْحاسِدِينَ وَبَغْيِ الظّالِمِينَ وَاَحْمَدُهُ فَوْقَ حَمْدِ الْحامِدِينَ اَللّٰهُمَّ
اَنْتَ الْواحِدُ بِلا شَرِيكٍ وَالْمَلِكُ بِلا تَمْلِيكٍ لا تُضادُّ فِي حُكْمِكَ وَلا تُنازَعُ فِي مُلْكِكَ اَسْئَلُكَ
اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَاَنْ تُوزِعَنِي مِنْ شُكْرِ نُعْماكَ ما تَبْلُغُ بِي غايَةَ رِضاكَ
وَاَنْ تُعِينَنِي عَلىٰ طاعَتِكَ وَلُزُومِ عِبادَتِكَ وَاسْتِحْقاقِ مَثُوبَتِكَ بِلُطْفِ عِنايَتِكَ وَتَرْحَمَنِي
بِصَدِّي عَنْ مَعاصِيكَ ما اَحْيَيْتَنِي وَتُوَفِّقَنِي لِما يَنْفَعُنِي ما اَبْقَيْتَنِي وَاَنْ تَشْرَحَ بِكِتابِكَ
صَدْرِي وَتَحُطَّ بِتِلاوَتِهِ وِزْرِي وَتَمْنَحَنِي السَّلامَةَ فِي دِينِي وَنَفْسِي وَلا تُوحِشَ بِي اَهْلَ
اُنْسِي وَتُتِمَّ اِحْسانَكَ فِيما بَقِيَ مِنْ عُمْرِي كَما اَحْسَنْتَ فِيما مَضىٰ مِنْهُ يا اَرْحَمَ الرّاحِمِينَ

عوذة یوم السبت علی روایة جنّة

الواقیة وکان الرّسول یقرءها فی ذلک الیوم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اَللّٰهُمَّ
رَبَّ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحِ وَرَبَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَقاهِرَ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْاَرَضِينَ
وَخالِقَ كُلِّ شَيْءٍ وَمالِكَهُ كُفَّ عَنّا بَأْسَ الْاَشْرارِ وَاَعْمِ اَبْصارَهُمْ وَقُلُوبَهُمْ وَاجْعَلْ بَيْنَنا وَبَيْنَهُمْ
حِجاباً وَحَرَساً وَمَدْفَعاً اِنَّكَ رَبُّنا لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ
تَوَكُّلَ عائِذٍ بِهِ مِنْ شَرِّ كُلِّ دابَّةٍ رَبِّي آخِذٌ بِناصِيَتِها اِنَّ رَبِّي عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ وَمِنْ شَرِّ ما سَكَنَ
فِي اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُوءٍ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

حرز حضرت رسول کریم

روز شنبه باید خواند

وَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً وَجَعَلْنا
عَلىٰ قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذانِهِمْ وَقْراً وَاِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلىٰ
اَدْبارِهِمْ نُفُوراً وَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ
عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ اَللّٰهُمَّ بِما وارَتِ الْحُجُبُ مِنْ جَلالِكَ وَجَمالِكَ وَبِما اَطافَ
بِهِ الْعَرْشُ مِنْ بَهاءِ كَمالِكَ وَبِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَبِما تُحِيطُ بِهِ قُدْرَتُكَ مِنْ مَلَكُوتِ
سُلْطانِكَ يا مَنْ لا رادَّ لِاَمْرِهِ وَلا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ اِضْرِبْ بَيْنِي وَبَيْنَ اَعْدائِي بِسِتْرِكَ الَّذِي لا
تُمَزِّقُهُ عَواصِفُ الرِّياحِ وَحُلْ يا شَدِيدَ الْبَطْشِ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ يَرْمِينِي بِحَوافِقِهِ اَوْ مَنْ يَسْرِي
اِلَيَّ طَوارِقُهُ وَفَرِّجْ عَنِّي كُلَّ هَمٍّ وَغَمٍّ يا فارِجَ هَمِّ يَعْقُوبَ فَرِّجْ هَمِّي وَيا كاشِفَ ضُرِّ اَيُّوبَ اكْشِفْ ضُرِّي
وَاغْلِبْ لِي مَنْ غالَبَنِي يا غالِباً غَيْرَ مَغْلُوبٍ وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً وَكَفَى اللّٰهُ
الْمُؤْمِنِينَ الْقِتالَ وَكانَ اللّٰهُ قَوِيّاً عَزِيزاً فَاَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلىٰ عَدُوِّهِمْ فَاَصْبَحُوا ظاهِرِينَ

روز یکشنبه مخصوص است به امیر المؤمنین

وفاطمه زهرا علیهما السّلام و زیارت ایشان در این روز مخصوص است بمقرّرات پس در این روز خود را مهیّا از برای زیارت کن بهتر زیارت آن دو بزرگوار اَلسَّلامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ وَالدَّوْحَةِ الْهاشِمِيَّةِ الْمُشْرِقَةِ
الْمُثْمِرَةِ بِالنُّبُوَّةِ الْمُونِقَةِ بِالْاِمامَةِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلىٰ ضَجِيعَيْكَ آدَمَ وَنُوحٍ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ

زیارت حضرت امیر و فاطمه زهراء علیهما السلام

وَعَلىٰ اَهْلِ بَيْتِكَ الطّاهِرِينَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلائِكَةِ الْمُحْدِقِينَ بِكَ وَالْحافِّينَ بِقَبْرِكَ
بعد از آن قصد زیارت فاطمه زهرا سلام الله علیها کرده بگو اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ
اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكِ وَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَةً اَنَا لَكِ مُصَدِّقٌ عَلىٰ ما اَتىٰ بِهِ اَبُوكِ وَوَصِيُّهُ
صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِما وَاَنَا اَسْئَلُكِ اِنْ كُنْتُ صَدَّقْتُكِ اِلّا اَلْحَقْتِنِي بِتَصْدِيقِي لَهُما بِالدَّرَجَةِ الْعالِيَةِ
لِاُسِرَّ نَفْسِي فَاشْهَدِي اَنِّي مُقِرٌّ بِوِلايَتِكِ وَوِلايَةِ آلِ بَيْتِكِ الطّاهِرِينَ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ
يا مَوْلايَ يا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَوْلاتِي وَسَيِّدَتِي يا فاطِمَةُ الزَّهْراءُ هٰذا يَوْمُ الْاَحَدِ وَهُوَ يَوْمُكُما
وَبِاسْمِكُما وَاَنَا فِيهِ ضَيْفُكُما وَجارُكُما فَاَضِيفانِي وَاَجِيرانِي فَاِنَّكُما كَرِيمانِ تُحِبّانِ الضِّيافَةَ وَ
مَأْمُورانِ بِالْاِجارَةِ فَافْعَلا ما رَغِبْتُ فِيهِ اِلَيْكُما وَرَجَوْتُهُ مِنْكُما بِالْمَنْزِلَةِ وَمَنْزِلَةِ آلِ بَيْتِكُما عِنْدَ
اللّٰهِ وَمَنْزِلَتِهِ عِنْدَكُمْ

دعای روز یکشنبه

بنا بروایت جنّة الواقیة

این است که خواندن آن در روز یکشنبه ضرور است اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ اَوَّلَ يَوْمِي
هٰذا فَلاحاً وَاَوْسَطَهُ صَلاحاً وَآخِرَهُ نَجاحاً اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنا مِمَّنْ اَنابَ
اِلَيْكَ فَقَبِلْتَهُ وَتَوَكَّلَ عَلَيْكَ فَكَفَيْتَهُ وَتَضَرَّعَ اِلَيْكَ فَرَحِمْتَهُ

ایضاً دعای روز یکشنبه بنا بروایت صحیفه سجّادیه

که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام در این روز میخواندند پس بر موالیان دین داران و شیعیان اخلاص
لازم بل الزم است که متابعت آن بزرگوار نموده این دعا را بخوانند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لا اَرْجُو اِلّا فَضْلَهُ وَلا اَخْشىٰ اِلّا عَدْلَهُ وَلا اَعْتَمِدُ اِلّا قَوْلَهُ وَلا اُمْسِكُ
اِلّا بِحَبْلِهِ بِكَ اَسْتَجِيرُ يا ذَا الْعَفْوِ وَالرِّضْوانِ مِنَ الظُّلْمِ وَالْعُدْوانِ وَمِنْ غِيَرِ الزَّمانِ وَتَواتُرِ
الْاَحْزانِ وَطَوارِقِ الْحَدَثانِ وَمِنِ انْقِضاءِ الْمُدَّةِ قَبْلَ التَّأَهُّبِ وَالْعُدَّةِ وَاِيّاكَ اَسْتَرْشِدُ
لِما فِيهِ الصَّلاحُ وَالْاِصْلاحُ وَبِكَ اَسْتَعِينُ فِيما يَقْتَرِنُ بِهِ النَّجاحُ وَالْاِنْجاحُ وَاِيّاكَ اَرْغَبُ
فِي لِباسِ الْعافِيَةِ وَتَمامِها وَشُمُولِ السَّلامَةِ وَدَوامِها وَاَعُوذُ بِكَ يا رَبِّ مِنْ هَمَزاتِ الشَّياطِينِ
وَاَحْتَرِزُ بِسُلْطانِكَ مِنْ جَوْرِ السَّلاطِينِ فَتَقَبَّلْ ما كانَ مِنْ صَلَواتِي وَصَوْمِي وَاجْعَلْ غَدِي
وَما بَعْدَهُ اَفْضَلَ مِنْ ساعَتِي وَيَوْمِي وَاَعِزَّنِي فِي عَشِيرَتِي وَقَوْمِي وَاحْفَظْنِي فِي يَقْظَتِي وَنَوْمِي
فَاَنْتَ اللّٰهُ خَيْرٌ حافِظاً وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَبْرَءُ اِلَيْكَ فِي يَوْمِي هٰذا وَما بَعْدَهُ
مِنَ الْآحادِ مِنَ الشِّرْكِ وَالْاِلْحادِ وَاُخْلِصُ لَكَ دُعائِي تَعَرُّضاً لِلْاِجابَةِ وَاُقِيمُ عَلىٰ طاعَتِكَ
رَجاءً لِلْاِثابَةِ فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ خَيْرِ خَلْقِكَ الدّاعِي اِلىٰ حَقِّكَ وَاَعِزَّنِي بِعِزِّكَ الَّذِي
لا يُضامُ وَاحْفَظْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لا تَنامُ وَاخْتِمْ بِالْاِنْقِطاعِ اِلَيْكَ اَمْرِي وَبِالْمَغْفِرَةِ عُمْرِي
اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

عوذة روز یکشنبه

بنا بروایت کتاب جنّة الواقیه خواندن آن در این روز ضرور و باعث ایمنی از شرور است
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اسْتَوَى الرَّبُّ عَلَى الْعَرْشِ
وَقامَتِ السَّماواتُ وَالْاَرْضُ بِحِكْمَتِهِ وَظَهَرَتِ النُّجُومُ بِاَمْرِهِ وَرَسَتِ الْجِبالُ بِاِذْنِهِ

حرز حضرت امیر المؤمنین ع

لا یجاوز اسمه من فی السموات والارض الذی دانت له الجبال فهی طائعة وذلت
له الرقاب فهی خاضعة وانبعثت له الاجساد وهی بالیة وبه احتجب من کل باغ و
طاغ وجبار وعنید وحاسد وبسم الله الذی جعل بین البحرین حاجزا واحتجب بالله
الذی جعل فی السماء بروجا وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا وزینها للناظرین وحفظها من
کل شیطان رجیم وجعل فی الارض رواسی جبالا واوتادا ان یوصل الی بسوء او باحد به
او بلیة حم حم حم تنزیل من الرحمن الرحیم حم حم حم عسق کذلک یوحی الیک والی الذین
من قبلک الله العزیز الحکیم وصلی الله علی محمد وآله وسلم تسلیما

ص ۱۱۸ ۲

دعای روز یکشنبه

حرز حضرت امیر المؤمنین ع

که آنحضرت در روز یکشنبه همین حرز شریف را میخواندند و خواندن این حرز باعث دفع شرور و آفات الدورات
قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل
من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل
وتخرج الحی من المیت وتخرج المیت من الحی وترزق من تشاء بغیر حساب الله اکبر الله اکبر
خضعت البریة لعظمة جلاله اجمعون وذل لعظمة عزته کل متعاظم منهم ولا یجد احد
منهم الی خلاصا بل یجعلهم الله شاردین ممزقین وفی غمرة طغیانهم هالکین بقل اعوذ
برب الفلق تا آخر میخواند وبقل اعوذ برب الناس ملک الناس تا آخر میخوانی و بعد
میگوئی اغلقت عنی باب المتقدمین منکر والناجین فهم ضالون مطرودون وبالصافات
بالذاریات بالمرسلات بالنازعات ازجرکم عن الحرکات کونوا رمادا او لا تبسطوا الی والی
مؤمن یدا الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون هذا
یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون عمیت الاعین وخرست الالسن وخضعت
الرقاب للملک الوهاب اللهم بالمیم والعین والفاء والحائین وبنور الاشباح و
بتلالؤ نور وضیاء الاصباح وبتقدیرک لی فی الغدو والرواح اکفنی شر من دب ومشی
وتجبر وعتی الله الله الغالب ولا ملجأ منه لهارب نصر من الله وفتح قریب اذا جاء نصر الله
والفتح ان ینصرکم الله فلا غالب لکم کتب الله لاغلبن انا ورسلی ان الله قوی عزیز انا
من استجار بالله ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم

دعای مخصوص حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام بنابر روایت جنة و سایر کتب ادعیه لیکن خواندنش در این روز که مخصوص آنحضرت است
بسیار مناسب و مزورات و آن اینست که آنحضرت در روز جنگ صفین میخواندند و باعث غلبه بر دشمنان است
اللهم ایاک نعبد وایاک نستعین یا الله یا رحمن یا رحیم یا احد یا صمد یا اله محمد
الیک نقلت الاقدام وافضت القلوب وشخصت الابصار ومدت الاعناق وطلبت
الحوائج ورفعت الایدی اللهم افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین

دعای جنگ علیه ... صفین

اعمال روز دوشنبه

بعد از این دعا سه مرتبه میگفت لا اله الا الله والله اکبر **دعای صدیقه** طاهره حضرت
فاطمه زهرا سلام الله علیها که مناسب است در روز یکشنبه که مخصوص بحضرت امیر و آن معصومه مظلومه
است خوانده شود و آن بروایت جنة الواقیه و سایر کتب ادعیه این است بسم الله الرحمن الرحیم
یا حی یا قیوم برحمتک استغیث فاغثنی ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شأنی کله

ص ۱۱۸ ۲

زیارت امام حسن ع

دعای روز دوشنبه از جمله ایام هفته

مخصوص است بحضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام پس باید خود را مهمان خوان است
آن دو بزرگوار دانسته زیارت نمودن بر این قرار که اول قصد زیارت امام حسن علیه السلام نموده بگو
السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین السلام علیک یا ابن فاطمة
الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا بیان حکم
الله السلام علیک یا ناصر دین الله السلام علیک ایها السید الزکی السلام علیک ایها
البر الوفی السلام علیک ایها القائم الامین السلام علیک ایها العالم بالتنزیل و
التأویل السلام علیک ایها الحق الحقیق السلام علیک ایها الشهید الصدیق السلام علیک
یا ابا محمد الحسن ابن علی ورحمة الله وبرکاته

زیارت امام حسین ع

بعد از آن قصد زیارت امام حسین را کرده میگوئی
السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التی
حلت بفنائک وانا اخت بحرمک اشهد انک قد اقمت الصلوة وآتیت الزکوة وامرت
بالمعروف ونهیت عن المنکر وعبدت الله مخلصا حتی اتاک الیقین فعلیک السلام
منی ابدا ما بقیت وبقی اللیل والنهار انا یا مولای مولی لک ولآل بیتک سلم لمن
سالمکم وحرب لمن حاربکم مؤمن بسرکم وجهرکم وظاهرکم وباطنکم لعن الله
اعداءکم من الاولین والآخرین وانا ابرء الی الله تعالی منهم یا مولای یا ابا محمد
الحسن ویا مولای یا ابا عبد الله الحسین هذا یوم الاثنین وهو یومکما وباسمکما
وانا فیه ضیفکما وجارکما فاضیفانی واجیرانی واحسنا ضیافتی فنعم من استضیف به انتما
وانا فیه من جوارکما فانکما مأموران بالضیافة والاجارة وصلی الله علیکما وآلکما الطیبین

دعای روز دوشنبه

دعای روز دوشنبه بروایت جنة

اللهم انی اسئلک قوة فی عبادتک و
تبصرا فی کتابک وفهما فی حکمک اللهم صل علی محمد وآل محمد ولا تجعل القرآن لنا ماحلا
والصراط بنا زائلا ومحمدا صلی الله علیه وآله عنا مولیا

دعای روز دوشنبه بنابر روایت صحیفه سجادیه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی لم یشهد احدا حین فطر الارض والسموات

وَلا اتَّخَذَ مِن دُونِهِ مُعِيناً حِينَ بَرَءَ النَّسَماتِ لَم يُشارِكهُ فِی الاِلٰهِيَّةِ وَلَم يُظاهِر فِی الوَحدانِيَّةِ كَلَّتِ الاَلسُنُ عَن غايَةِ صِفَتِهِ وَانحَسَرَتِ العُقُولُ عَن كُنهِ مَعرِفَتِهِ وَتَواضَعَتِ الجَبابِرَةُ لِهَيبَتِهِ وَعَنَتِ الوُجُوهُ لِخَشيَتِهِ وَانقادَ كُلُّ عَظِيمٍ لِعَظَمَتِهِ فَلَكَ الحَمدُ مُتَواتِراً مُتَّسِقاً وَمُتَوالِياً مُستَوثِقاً وَصَلَواتُهُ عَلىٰ رَسُولِهِ اَبَداً وَسَلامُهُ دائِماً سَرمَداً اَللّٰهُمَّ اجعَل اَوَّلَ يَومی هٰذا صَلاحاً وَاَوسَطَهُ فَلاحاً وَآخِرَهُ نَجاحاً وَاَعُوذُ بِكَ مِن يَومٍ اَوَّلُهُ فَزَعٌ وَاَوسَطُهُ جَزَعٌ وَآخِرُهُ وَجَعٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَستَغفِرُكَ لِكُلِّ نَذرٍ نَذَرتُهُ وَلِكُلِّ وَعدٍ وَعَدتُهُ وَلِكُلِّ عَهدٍ عاهَدتُهُ ثُمَّ لَم اَفِ بِهِ وَاَسئَلُكَ فی مَظالِمِ عِبادِكَ عِندی فَاَيُّما عَبدٍ مِن عِبادِكَ اَو اَمَةٍ مِن اِمائِكَ كانَت لَهُ قِبَلی مَظلِمَةٌ ظَلَمتُها اِيّاهُ فی نَفسِهِ اَو فی عِرضِهِ اَو فی مالِهِ اَو فی اَهلِهِ اَو غِيبَةٌ اغتَبتُهُ بِها اَو تَحامُلٌ عَلَيهِ بِمَيلٍ اَو هَوًی اَو اَنَفَةٍ اَو حَمِيَّةٍ اَو رِياءٍ اَو عَصَبِيَّةٍ غائِباً كانَ اَو شاهِداً وَحَيّاً كانَ اَو مَيِّتاً فَقَصُرَت يَدی وَضاقَ وُسعی عَن رَدِّها اِلَيهِ وَالتَّحَلُّلِ مِنهُ فَاَسئَلُكَ يا مَن يَملِكُ الحاجاتِ وَهِیَ مُستَجِيبَةٌ لِمَشِيَّتِهِ وَمُسرِعَةٌ اِلیٰ اِرادَتِهِ اَن تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تُرضِيَهُ عَنّی بِما شِئتَ وَتَهَبَ لی مِن عِندِكَ رَحمَةً اِنَّهُ لا تَنقُصُكَ المَغفِرَةُ وَلا تَضُرُّكَ المَوهِبَةُ يا اَرحَمَ الرّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ اَولِنی فی كُلِّ يَومِ اثنَينِ نِعمَتَينِ مِنكَ ثِنتَينِ سَعادَةً فی اَوَّلِهِ بِطاعَتِكَ وَنِعمَةً فی آخِرِهِ بِمَغفِرَتِكَ يا مَن هُوَ الاِلٰهُ وَلا يَغفِرُ الذُّنُوبَ سِواهُ

دعای امام حسن برای انتقام از ظالم

وارد شده چنانکه در اکثر کتب ادعیه مذکورات و در کتاب جنة الواقیه هم این نحو روایت کرده است که شخصی بخدمت امام حسین علیه السلام آمده شکایت کرد از ظالمی که بر او ظلم میکرد پس آن بزرگوار فرمود که چون نماز مغرب را گذاردی پس بعد از آن دو رکعت نماز بگذار و بعد از تمام کردن نماز سجده بکن و در سجده بگو یا شَدِيدَ القُویٰ وَيا شَدِيدَ المِحالِ يا عَزِيزُ ذَلَّت بِعِزَّتِكَ جَمِيعُ خَلقِكَ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاكفِنی مَؤُونَةَ فُلانٍ بِما شِئتَ و در جای فلان نام ظالم را بگو راوی این حدیث میگوید من باین قرار عمل نمودم و تا صبح از در ظالم من صدای جزع کش بلند شد

و اما دعای حضرت امام حسین ع که

در روز دوشنبه خواندنش بسیار مناسب است چنانکه مؤلف کتاب جنة الواقیه میگوید که من دعای حضرت امام حسین علیه السلام و دعاهای نه امام از اولاد طاهرینش را نقل کردم از حدیث طویلی که روایت شده بود از حضرت رسول خدا ص و در شرحش حضرت رسول ص میفرماید هر کس دعای امام حسین علیه السلام را بخواند بعد از هر نماز واجبی خداوند عالم آن شخص را با امام حسین ع محشور کرداند و بجناب شفیع او گردد در قیامت و خدا محنت او را فرج عطا فرماید و قرض او را ادا کرداند و کارهای او را آسان فرماید و راه او را وسیع و واضح کرداند و او را بر دشمنش نصرت عطا کند و پردهٔ او را ندرد و سینهٔ او را منشرح نماید و در وقت مردنش شهادتین را برا و تلقین فرمود

دعای امام حسین ع

یعنی تعلیم نماید و هر کس دعای امام زین العابدین ع را بخواند با او محشور گردد و هر کس دعای امام محمد باقر علیه السلام را بخواند با او محشور میشود و هم چنین دعای هر امام را تا حجت غایب عجل الله فرجه بخواند در روز قیامت با آن امام محشور خواهد شد پس مترجم میگوید هر کس دعای هر روز را دعای مخصوص آن امامیکه بآن روز مخصوص است بخواند با آن امام معصوم علیه السلام محشور است و بنا به این روایت دعای امام حسین ع این است اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ بِكَلِماتِكَ وَمَعاقِدِ عَرشِكَ وَسُكّانِ سَمٰواتِكَ وَاَرضِكَ وَاَنبِيائِكَ وَرُسُلِكَ اَن تَستَجِيبَ لی فَقَد رَهِقَنی مِن اَمری عُسرٌ فَاَسئَلُكَ اَن تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تَجعَلَ لی مِن اَمری فَرَجاً وَمَخرَجاً وَمِن عُسری يُسراً

و اما تعویذ روز دوشنبه

بنا بروایت جنة الواقیه این است

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ اُعِيذُ نَفسی بِرَبِّیَ الاَكبَرِ مِمّا يَخفیٰ وَما يَظهَرُ وَمِن شَرِّ كُلِّ اُنثیٰ وَذَكَرٍ وَمِن شَرِّ ما رَاَتِ الشَّمسُ وَالقَمَرُ قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلائِكَةِ وَالرُّوحِ اَدعُوكُم اَيُّهَا الجِنُّ اِن كُنتُم سامِعِينَ مُطِيعِينَ وَاَدعُوكُم اَيُّهَا الاِنسُ اِلَی اللَّطِيفِ الخَبِيرِ وَاَدعُوكُم اَيُّهَا الجِنُّ وَالاِنسُ اِلَی الَّذی خَتَمتُهُ بِخاتَمِ رَبِّ العالَمِينَ وَخاتَمِ جَبرَائِيلَ وَمِيكائِيلَ وَاِسرافِيلَ وَبِخاتَمِ سُلَيمانَ بنِ داوُدَ عَلَيهِمَا السَّلامُ وَبِخاتَمِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ المُرسَلِينَ وَالنَّبِيِّينَ صَلَّی اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَاَخرُجُوا عَن فُلانِ بنِ فُلانٍ كُلَّما يَغدُو وَيَرُوحُ مِن ذی فَهمٍ وَعَقرَبٍ اَو ساحِرٍ اَو شَيطانٍ رَجِيمٍ اَو سُلطانٍ عَنِيدٍ اَخَذتُ عَنهُ ما يُریٰ وَما لا يُریٰ وَما رَاَت عَينُ نائِمٍ اَو يَقظانٍ بِاِذنِ اللهِ اللَّطِيفِ الخَبِيرِ لا سُلطانَ لَكُم عَلَی اللهِ لا شَرِيكَ لَهُ وَصَلَّی اللهُ عَلیٰ رَسُولِهِ سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِينَ وَسَلَّمَ تَسلِيماً

حرز حضرت امام حسن علیه السلام

که در روز دوشنبه میخواندند پس و الآن آن حضرت را لازم است متابعت آنجناب نموده این حرز شریف را در این روز بخوانند که ببرکت آن در حفظ و امان باشند و آن این است اَللّٰهُمَّ يا مَن جَعَلَ بَينَ البَحرَينِ حاجِزاً وَبَرزَخاً وَحِجراً مَحجُوراً يا ذَا القُوَّةِ وَالسُّلطانِ وَيا عَلِیَّ المَكانِ كَيفَ اَخافُ وَاَنتَ اَمَلی وَكَيفَ اُضامُ وَعَلَيكَ مُتَّكَلی فَغَطِّنی مِن اَعدائِكَ بِسِترِكَ وَاَفرِغ عَلَیَّ مِن صَبرِكَ وَاَظهِرنی عَلیٰ اَعدائی بِاَمرِكَ وَاَيِّدنی بِنَصرِكَ اِلَيكَ اللَّجاءُ وَنَحوَكَ المُلتَجاءُ فَاجعَل لی مِن اَمری فَرَجاً وَمَخرَجاً يا كافِیَ اَهلِ الحَرَمِ مِن اَصحابِ الفِيلِ وَالمُرسِلَ عَلَيهِم طَيراً اَبابِيلَ تَرمِيهِم بِحِجارَةٍ مِن سِجِّيلٍ اِرمِ مَن عادانی بِالتَّنكِيلِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ الشِّفاءَ مِن كُلِّ داءٍ وَالنَّصرَ عَلَی الاَعداءِ وَالتَّوفِيقَ لِما تُحِبُّ وَتَرضیٰ يا اِلٰهَ مَن فِی السَّمٰواتِ وَالاَرضِ وَما بَينَهُما وَما تَحتَ الثَّریٰ بِكَ اَستَكفی وَبِكَ اَستَغنی وَبِكَ اَستَشفی وَعَلَيكَ اَتَوَكَّلُ فَسَيَكفِيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ

حرز حضرت امام حسین ع

که آنحضرت در روز دوشنبه میخواند پس بر جمیع دوستداران لازم است متابعت آنحضرت و خواندن حرز مبارک

حرز امام حسین علیہ السلام

ضرور وعلت دفع اعداء و بلیات و شرور آن روز است بخواندن این قرار است بسم اللہ الرحمن الرحیم یا من شانہ الکفایۃ و سرادقہ الرعایۃ یا من ہو الغایۃ و النہایۃ یا صارف السوء و السوایۃ اصرف عنی اذیۃ العالمین من الجن و الانس اجمعین بالاشباح النورانیۃ و بالاسماء السریانیۃ و بالاقلام الیونانیۃ و بالکلمات العبرانیۃ و بما نزل فی الالواح من یقین الایضاح اللہم اجعلنی فی حرزک و فی حزبک و فی عیاذک و فی سترک و فی حفظک و فی کنفک من شر کل شیطان مارد و عدو راصد و لئیم معاند و ضد کنود و من کل حاسد بسم اللہ استشفیت باللہ اکتفیت و علی اللہ توکلت و الیہ استعدیت علی کل ظالم ظلم و غاشم غشم و طارق طرق و زاجر زجر فاللہ خیر حافظا و ہو ارحم الراحمین

روز سہ شنبہ مخصوص است بحضرت

امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیہم السلام پس برہمہ مومنین دینداران و مومنات صالحات شعار ضرور و لازم است کہ خود را در این روز مہمان احسان آن بزرگواران ذات شریف شان زیارت کند باین قرار السلام علیکم یا تراجمۃ وحی اللہ السلام علیکم یا خزان علم اللہ السلام علیکم یا مواضع سر اللہ السلام علیکم یا ائمۃ الہدی السلام علیکم یا اعلام التقی السلام علیکم یا اولاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ انا عارف بحقکم مستبصر بشانکم معاد لاعدائکم موال لاولیائکم بابی انتم و امی صلوات اللہ علیکم اللہم انی اتولی آخرہم کما تولیت اولہم و ابرء من کل ولیجۃ دونہم و کفرت بالجبت و الطاغوت و اللات و العزی صلوات اللہ علیکم یا موالی و رحمۃ اللہ و برکاتہ السلام علیک یا سید العابدین و سلالۃ الوصیین السلام علیک یا باقر علم النبیین السلام علیک یا صادقا مصدقا فی القول و الفعل یا موالی ہذا یومکم و ہو یوم الثلاثاء و انا فیہ ضیف لکم و مستجیر بکم فاضیفونی و اجیرونی بمنزلتکم عند اللہ و منزلتہ عندکم و عند آل بیتکم الطیبین الطاہرین و لعنۃ اللہ علی اعدائکم اجمعین

دعای روز سہ شنبہ

بنا بروایت کتاب جنۃ الواقیہ این است کہ در این روز بگوید اللہم اجعل غفلۃ الناس لنا ذکرا و اجعل ذکرہم لنا شکرا و اجعل صالح ما نقول بالسنتنا نیۃ فی قلوبنا اللہم ان مغفرتک اوسع من ذنوبنا و رحمتک ارجی عندنا من اعمالنا اللہم صل علی محمد و آل محمد و وفقنا لصالح الاعمال و الصواب فی القول و العمل

دعای روز سہ شنبہ بروایت صحیفہ سجادیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و الحمد حقہ کما یستحقہ حمدا کثیرا و اعوذ بہ من شر نفسی ان النفس لامارۃ بالسوء الا ما رحم ربی و اعوذ بہ من شر الشیطان الذی یزیدنی ذنبا الی ذنبی و احترز بہ من کل جبار فاجر و سلطان جائر و عدو قاہر اللہم

اجعلنی

دعای روز سہ شنبہ

اجعلنی من جندک فان جندک ہم الغالبون و اجعلنی من حزبک فان حزبک ہم المفلحون و اجعلنی من اولیائک لا خوف علیہم و لا ہم یحزنون اللہم اصلح لی دینی فانہ عصمۃ امری و اصلح لی آخرتی فانہا دار مقری و الیہا من مجاورۃ اللئام مفری و اجعل الحیوۃ زیادۃ لی من کل خیر و الوفاۃ راحۃ لی من کل شر اللہم صل علی محمد خاتم النبیین و تمام عدۃ المرسلین و علی آلہ الطیبین الطاہرین و اصحابہ المنتجبین و ہب لی فی الثلاثاء ثلاثا لا تدع لی ذنبا الا غفرتہ و لا غما الا اذہبتہ و لا عدوا الا دفعتہ ببسم اللہ خیر الاسماء و بسم اللہ رب الارض و السماء استدفع کل مکروہ اولہ سخطہ و استجلب کل محبوب اولہ رضاہ فاختم لی منک بالغفران یا ولی الاحسان

و از احراز حضرات ۳۴

سید ساجدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیہم السلام کفایت میکنم بذکر حرز شریف حضرت سید ساجدین علیہ السلام کہ در روز سہ شنبہ خواندن آن از برای دفع کید دشمنان و مکر حاسدان و صرف شر و ضرر ایشان توسل باین حرز شریف باید کرد باین قرار بسم اللہ استغثت و ببسم اللہ استنجحت و بہ اعتصمت و ما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت و الیہ انیب فاعذنی اللہم من کل طارق طرق و زاجر زجر بلیل غسق او صبح برق من کید کائد و حسد حاسد زجرتہم بقل ہو اللہ احد اللہ الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن لہ کفوا احد و بالاسم المکنون المتردد بین الکاف و النون و بالاسم الغامض المکنون الذی یکون قبل ان یکون اتدرع بہ من کل ما نظرت العیون و حققت الظنون و جعلنا من بین ایدیہم سدا و من خلفہم سدا فاغشیناہم فہم لا یبصرون و کفی باللہ ولیا و کفی باللہ نصیرا

و اما دعاہای این سہ بزرگوار کہ

در این روز خواندنش باعث وسع معیشت شدن با ایشان است بروایت جنۃ الواقیہ [illegible] و کتاب جنات الخلود باین نحو است اول دعای سید ساجدین علیہ السلام باین قرار است کہ میگوید یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم یا فارج الہم و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد صل علی محمد و آل محمد و افعل بی ما انت اہلہ دعای دیگرش کہ اسم اعظم است میگوید اللہم انی اسئلک باسمک اللہ اللہ اللہ اللہ اللہ الذی لا الہ الا ہو رب العرش العظیم

دعای امام محمد باقر کہ در این

روز باید خواندہ شود باین نہج است کہ میگوید اللہم ان کان لی عندک رضوان و ود فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب لی ما فی صلبی یا ارحم الراحمین

و دعای امام جعفر صادق

کہ در این روز خواندنش لازم است باین نوع است کہ میگوید یا دیان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء و لہم عندک رضی و اغفر ذنوبہم و یسر امورہم و اقض دیونہم و استر عوراتہم و ہب لہم الکبائر التی بینک و بینہم یا من لا یخاف الضیم

اعمال روز چهارشنبه

ولا تأخذه سنة ولا نوم اجعل لی من کل هم وغم فرجا ومخرجا یا رب

واما اعمال یوم الاربعاء یعنی روز چهارشنبه

پس میگوییم که مستفاد از اخبار معتبره آنست که روز چهارشنبه مخصوص است بحضرات امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام پس بر موالیین و دوستداران آن بزرگواران ضرور و لازم است که نماید که خود را در این روز مهمان خوان انعام و احسان ایشان علیهم السلام دانسته و زیارت نماید باین طریق که قصد زیارت ایشان کرده باین نحو بگوید. السلام علیکم یا اولیاء الله السلام علیکم یا حجج الله السلام علیکم یا نور الله فی ظلمات الارض صلوات الله وسلامه علیکم وعلی آل بیتکم الطیبین الطاهرین بابی انتم وامی لقد عبدتم الله مخلصین وجاهدتم فی الله حق جهاده حتی اتاکم الیقین یعنی موت وشهادت فلعن الله اعداءکم من الجن والانس اجمعین وانا ابرء الی الله والیکم منهم یا مولای یا ابا ابراهیم موسی بن جعفر ویا مولای یا ابا الحسن علی بن موسی ویا مولای یا ابا جعفر محمد بن علی ویا مولای یا ابا الحسن علی بن محمد انا مولی لکم مؤمن بسرکم وجهرکم متضیف بکم فی یومکم هذا یوم الاربعاء ومستجیر بکم فاضیفونی واجیرونی بآل بیتکم الطیبین الطاهرین علیهم الصلوة والسلام

دعای روز چهارشنبه بروایت جنة الواقیه

دعای روز چهارشنبه

اللهم احرسنا بعینک التی لا تنام واکنفنا برکنک الذی لا یرام وباسمائک العظام صل علی محمد وآله واحفظ علینا ما لو حفظه غیرک لضاع یعنی ضایع میشود واستر علینا ما لو ستره غیرک لشاع یعنی هر آینه شایع و ظاهر میگردد واجعل ذلک لنا مطواعا یعنی اطاعت کننده و انقیاد نماینده و راضی شونده انک سمیع الدعاء قریب مجیب

دعای روز چهارشنبه



بروایت صحیفه سجادیه ۳۲

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل اللیل لباسا والنوم سباتا یعنی استراحت بدن وجعل النهار نشورا یعنی پراکنده شدن برای معاش وغیر آن لک الحمد ان بعثتنی من مرقدی ولو شئت جعلته سرمدا حمدا دائما لا ینقطع ابدا ولا یحصی له الخلائق عددا اللهم لک الحمد ان خلقت فسویت وقدرت وقضیت وامت واحییت وامرضت وشفیت وعافیت وابلیت وعلی العرش استویت یعنی مستولی وغالب شدی وعلی الملک احتویت یعنی بر جمیع اطراف آن احاطه نمودی ادعوک دعاء من ضعفت وسیلته وانقطعت حیلته یعنی بریده شود چاره او واقترب اجله وتدانی فی الدنیا والآخرة امله واشتدت الی رحمتک فاقته یعنی احتیاج او وعظمت لتفریطه حسرته وکثرت زلته وعثرته یعنی بسیار شود لغزش و گناه او وخلصت لوجهک توبته فصل علی محمد خاتم النبیین وعلی اهل بیته الطیبین الطاهرین وارزقنی شفاعة محمد صلی الله علیه وآله ولا تحرمنی صحبته انک انت ارحم الراحمین اللهم اقض لی فی الاربعاء اربعا اجعل قوتی فی طاعتک ونشاطی فی عبادتک ورغبتی فی ثوابک

عوذه روز چهارشنبه

وزهدی فیما یوجب لی الیم عقابک انک لطیف لما تشاء

عوذه روز چهارشنبه

که بخوانند آن استعاذه میکنی بخداوند عالم از شرور و آفات آن روز که واقع و حادث میشود در آن روز از طرف جن و انس و شیاطین بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ نفسی یعنی در پناه و امان میکنم خود را بالاحد الصمد من شر النفاثات فی العقد یعنی از شر دمنده کان و نفخ نماینده کان بگره های ریسمان و غیر آن ومن شر ابن قترة باکسر قاف و سکون تا اسم است به ابلیس لعین وما ولد استعیذ بالله الواحد الاعلی من شر ما رأت عینی وما لم تر استعیذ بالله الواحد الفرد الکبیر الاعلی من شر من اراد بی امرا عسیرا اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعلنی فی جوارک وحصنک الحصین هو الله العزیز الجبار الملک القدوس القهار السلام المؤمن المهیمن الغفار عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال هو الله هو الله لا شریک له محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تسلیما کثیرا

حرز و حجاب روز چهارشنبه

حرز و حجاب روز چهارشنبه

بدانکه حضرت امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام را حرزها و حجابهاء جداگانه داشتند که در روز مخصوص خود شان علیهم السلام میخواندند پس برای ایجاز به حرز و حجاب حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کفایت نمودم که در روز چهارشنبه باید خواند و آن اینست

بسم الله الرحمن الرحیم توکلت علی الحی الذی لا یموت وتحصنت بذی العزة والعظمة والجبروت واستعنت بذی الکبریاء والملکوت مولای استسلمت الیک فلا تسلمنی وتوکلت علیک فلا تخذلنی ولجأت الی ظلک البسیط فلا تطرحنی انت المطلب والیک المهرب تعلم ما اخفی وما اعلن وتعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور فامسک اللهم عنی ایدی الظالمین من الجن والانس اجمعین واشفنی وعافنی وارحمنی یا ارحم الراحمین

دعای امام موسی کاظم علیه السلام

دعای امام موسی کاظم

بروایت جنات الخلود و کتاب جنة الواقیه بسم الله الرحمن الرحیم یا خالق الخلق ویا باسط الرزق ویا فالق الحب والنوی ویا باری النسم ومحیی الموتی وممیت الاحیاء ودائم الثبات ومخرج النبات افعل بی ما انت اهله

دعای امام رضا ع ایضا بروایت مذکوره

دعای امام رضا

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعطنی الهدی وثبتنی علیه واحشرنی علیه آمنا امن من لا خوف علیه ولا حزن ولا جزع انک اهل التقوی واهل المغفرة

دعای امام محمد تقی ع ایضا بروایت سابقه

دعای امام محمد تقی

بسم الله الرحمن الرحیم یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله لا اله الا انت ولا خالق الا انت تفنی المخلوقین وتبقی انت حلمت عمن عصاک وفی المغفرة رضاک [illegible]

دعای امام علی النقی ع ایضا بروایت مذکوره کسابق

دعای امام علی النقی

واما اعمال یوم الخمیس

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ یا نُورُ یا بُرْهانُ یا مُبِینُ یا مُنِیرُ یا رَبِّ اکْفِنِی شَرَّ الشُّرُورِ وَآفاتِ الدُّهُورِ وَاَسْئَلُكَ النَّجاةَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ

واما اعمال یوم الخمیس یعنی

روز پنجشنبه پس آن مخصوص است بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام و در این روز خود را مهمان خوان انعام و احسان آن بزرگوار محسوب دانسته زیارت آن حضرت باید کرد باین نحو بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا وَلِیَّ اللهِ وَخاصَّتَهُ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا حُجَّةَ اللهِ وَخالِصَتَهُ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اِمامَ الْمُؤْمِنِینَ اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا وارِثَ الْمُرْسَلِینَ وَحُجَّةَ اللهِ رَبِّ الْعالَمِینَ صَلَّی اللهُ عَلَیْكَ وَعَلٰی آلِ بَیْتِكَ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ یا مَوْلایَ یا اَبا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ اَنا مَوْلیً لَكَ وَلِآلِ بَیْتِكَ وَهٰذا یَوْمُكَ وَهُوَ یَوْمُ الْخَمِیسِ وَاَنا فِیهِ ضَیْفُكَ وَمُسْتَجِیرٌ بِكَ فَاَحْسِنْ ضِیافَتِی بِحَقِّ آلِ بَیْتِكَ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ

دعای یوم الخمیس یعنی

روز پنجشنبه بنا بروایت کتاب جنة الواقیه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ الْهُدیٰ وَالتُّقیٰ وَالْعَفافَ وَالْغِنیٰ وَالْعَمَلَ بِما تُحِبُّ وَتَرْضیٰ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ قُوَّتِكَ لِضَعْفِنا وَمِنْ غِناكَ لِفَقْرِنا وَفاقَتِنا وَمِنْ حِلْمِكَ وَعِلْمِكَ لِجَهْلِنا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَعِنّا عَلٰی شُكْرِكَ وَذِكْرِكَ وَطاعَتِكَ وَعِبادَتِكَ بِرَحْمَتِكَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ

ایضا دعای روز پنجشنبه

بروایت صحیفه سجادیه عم بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَذْهَبَ اللَّیْلَ مُظْلِماً بِقُدْرَتِهِ وَجاءَ بِالنَّهارِ مُبْصِراً بِرَحْمَتِهِ وَكَسانِی ضِیاءَهُ وَاَنَا فِی نِعْمَتِهِ اَللّٰهُمَّ فَكَما اَبْقَیْتَنِی لَهُ فَاَبْقِنِی لِاَمْثالِهِ وَصَلِّ عَلَی النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلا تَفْجَعْنِی فِیهِ وَفِی غَیْرِهِ مِنَ اللَّیالِی وَالْاَیّامِ بِارْتِكابِ الْمَحارِمِ وَاكْتِسابِ الْمَآثِمِ وَارْزُقْنِی خَیْرَهُ وَخَیْرَ ما فِیهِ وَخَیْرَ ما بَعْدَهُ وَاصْرِفْ عَنِّی شَرَّهُ وَشَرَّ ما فِیهِ وَشَرَّ ما بَعْدَهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی بِذِمَّةِ الْاِسْلامِ اَتَوَسَّلُ اِلَیْكَ وَبِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ اَعْتَمِدُ عَلَیْكَ وَبِمُحَمَّدٍ الْمُصْطَفیٰ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَسْتَشْفِعُ لَدَیْكَ فَاعْرِفِ اللّٰهُمَّ ذِمَّتِیَ الَّتِی رَجَوْتُ بِها قَضاءَ حاجَتِی یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ اَللّٰهُمَّ اقْضِ لِی فِی الْخَمِیسِ خَمْساً لا یَتَّسِعُ لَها اِلّا كَرَمُكَ وَلا یُطِیقُها اِلّا نِعَمُكَ سَلامَةً اَقْویٰ بِها عَلٰی طاعَتِكَ وَعِبادَةً اَسْتَحِقُّ بِها جَزِیلَ مَثُوبَتِكَ وَسَعَةً فِی الْحالِ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلالِ وَاَنْ تُؤْمِنَنِی فِی مَواقِفِ الْخَوْفِ بِاَمْنِكَ وَتَجْعَلَنِی مِنْ طَوارِقِ الْهُمُومِ وَالْغُمُومِ فِی حِصْنِكَ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ تَوَسُّلِی بِهِ شافِعاً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ نافِعاً اِنَّكَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمِینَ

عوذه روز پنجشنبه بروایت کتاب جنة الواقیه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اُعِیذُ نَفْسِی بِقُدْرَةِ اللهِ وَعِزَّةِ اللهِ وَعَظَمَةِ اللهِ وَسُلْطانِ اللهِ وَجَلالِ اللهِ وَكَمالِ اللهِ وَبِجَمْعِ اللهِ وَبِرَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ وَبِوُلاةِ اَمْرِ اللهِ مِنْ شَرِّ ما اَخافُ وَاَحْذَرُ وَاَشْهَدُ اَنَّ اللهَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَلا حَوْلَ

اعمال روز پنجشنبه

دعای روز پنجشنبه

ایضا دعای روز پنجشنبه

عوذه روز پنجشنبه

حرز و احتجاب امام حسن عسکری ع

وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَحَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِیلُ وَصَلَّی اللهُ عَلٰی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِیماً و چون روز پنجشنبه مخصوص بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام است لازم است که حرز و احتجاب آنحضرت در این روز برای دفع شر دشمنان و حسودان و بداندیشان و بزرگان و حکام جور و دفع ضرر جن و انس خوانده شود و آن اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُشْهِدُكَ بِحَقِیقَةِ اِیمانِی وَعَقْدِ عَزَماتِ یَقِینِی وَخالِصِ صَرِیحِ تَوْحِیدِی وَخَفِیِّ سَطَواتِ سِرِّی وَشَعْرِی وَبَشَرِی وَلَحْمِی وَدَمِی وَصَمِیمِ قَلْبِی وَجَوارِحِی وَلُبِّی بِاَنَّكَ اَنْتَ اللهُ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ مالِكُ الْمُلُوكِ وَجَبّارُ الْجَبابِرَةِ وَمَلِكُ الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِكَ الْخَیْرُ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ تُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَتُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ وَتُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ فَاَعِزَّنِی بِعِزَّتِكَ وَاقْهَرْ قاهِرِی وَمَنْ اَرادَنِی بِسُوءٍ بِسَطَواتِكَ وَاخْبَأْنِی فِی اَعْدائِی فِی سِتْرِكَ صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ وَجَعَلْنا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ بِعِزَّةِ اللهِ اسْتَجَرْنا وَبِاَسْماءِ اللهِ اِیّاكُمْ طَرَدْنا وَعَلَیْهِ تَوَكَّلْنا وَهُوَ حَسْبُنا وَنِعْمَ الْوَكِیلُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَصَلَّی اللهُ عَلٰی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ وَهُوَ نِعْمَ الْمَوْلیٰ وَنِعْمَ النَّصِیرُ وَما لَنا اَلّا نَتَوَكَّلَ عَلَی اللهِ وَقَدْ هَدانا سُبُلَنا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلٰی ما آذَیْتُمُونا وَعَلَی اللهِ فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

دعای حضرت امام

حسن عسکری علیه السلام است که در روز پنجشنبه که مخصوص آنحضرت است خواندن آن برای متابعت آن بزرگوار باعث عزت و شرف دنیا و محشور بودن با آنحضرت در آخرت خواهد شد بر این قرار بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ یا عَزِیزَ الْعِزِّ فِی عِزِّهِ یا اَعَزَّ عَزِیزٍ الْعِزَّةُ فِی عِزِّهِ اَعِزَّنِی بِعِزَّتِكَ وَاَیِّدْنِی بِنَصْرِكَ وَاطْرُدْ عَنِّی هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ وَادْفَعْ عَنِّی بِدَفْعِكَ وَامْنَعْ عَنِّی بِمَنْعِكَ وَاجْعَلْنِی مِنْ خِیارِ خَلْقِكَ یا واحِدُ یا اَحَدُ یا نُورُ یا صَمَدُ

اعمال روز جمعه

انما سمیت الجمعة جمعة لان الله تعالی فرغ فیه من خلق الاشیاء فاجتمعت المخلوقات فیه وقیل سمی بذلک لاجتماع الناس فیه للصلوة وقیل لمیثاق الولایة وقیل اول من سماها الانصار وذلک قبل قدوم النبی صلی الله علیه و آله الی المدینة وقبل نزول سورة الجمعة فانهم قالوا لليهود یوم یجتمعون فیه وهو یوم السبت وللنصاری یوما یجتمعون فیه وهو یوم الاحد فلنجعل لنا یوما نجتمع فیه فنذکر الله و نشکره و نصلی فجعلوه یوم الجمعة کذا روی فی کتاب الخزائن من مؤلفات شیخ احمد نراقی

واما روز جمعه

پس آن روز مخصوص است بحضرت حجة غائب صاحب الزمان علیه السلام و انتظار روز ظهور فرمودن آن جناب است پس خود را در این روز مبارک که عید مؤمنین و سید ایام هفته است مهمان خوان کرم و احسان آن ولی خداوند کریم و مهمان ذات اشرف بابرکت آن بزرگوار باید کرد بنا بر این دستور و نهج که قصد

حرز امام حسن عسکری ع

دعای حضرت امام حسن عسکری ع

اعمال روز جمعه

زیارت امام زمان روز جمعه

زیارت حضرت حجة روز جمعه

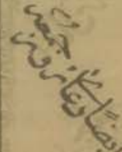
زیارت آن حضرت که به میگوئی اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللّٰهِ فی اَرْضِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ اللّٰهِ فی خَلْقِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَ اللّٰهِ الَّذی یَهْتَدی بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَیُفَرَّجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْمُهَذَّبُ الْخائِفُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْوَلِیُّ النّاصِحُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَفینَةَ النَّجاةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ الْحَیٰوةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَعْدِنَ عُلُومِ النُّبُوَّةِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْضِعَ اَسْرارِ الرَّبّانِیَّةِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ وَعَلیٰ آلِ بَیْتِکَ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ عَجَّلَ اللّٰهُ لَکَ عَلیٰ اَعْدآئِکَ مِنَ النُّصْرَةِ وَظُهُورِ الْاَمْرِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ اَنَا مَوْلیً لَکَ عارِفٌ بِاُولٰیکَ وَاُخْریٰکَ وَاَتَقَرَّبُ اِلَی اللّٰهِ بِکَ وَبِآلِ بَیْتِکَ وَاَنْتَظِرُ ظُهُورَکَ وَظُهُورَ الْحَقِّ عَلیٰ یَدَیْکَ وَاَسْئَلُ اللّٰهَ اَنْ یُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ یَجْعَلَنی مِنَ الْمُنْتَظِرینَ لَکَ وَالتّابِعینَ لَکَ وَالنّاصِرینَ لَکَ عَلیٰ اَعْدآئِکَ وَالْمُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ یَدَیْکَ فی جُمْلَةِ اَوْلِیآئِکَ یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْکَ وَعَلیٰ آلِ بَیْتِکَ هٰذا یَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ یَوْمُکَ الْمُتَوَقَّعُ فیهِ ظُهُورُکَ وَالْفَرَجُ فیهِ لِلْمُؤْمِنینَ عَلیٰ یَدَیْکَ وَقَتْلُ الْکافِرینَ بِسَیْفِکَ وَاَنَا یا مَوْلایَ فیهِ ضَیْفُکَ وَجارُکَ وَاَنْتَ یا مَوْلایَ کَریمٌ مِنْ اَوْلادِ الْکِرامِ وَمَأْمُورٌ بِالضِّیافَةِ وَالْاِجارَةِ فَاَضِفْنی وَاَجِرْنی صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْکَ وَعَلیٰ اَهْلِ بَیْتِکَ الطّاهِرینَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ اَنَا فی اِجارَتِکَ حَیْثُما اتَّجَهْتُ وَکانَ ضَیْفُکَ حَیْثُما کُنْتُ مِنَ الْبِلادِ

دعای روز جمعه بروایت کتاب

جنة الواقیه به این فرا راست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا اَقْرَبَ مَنْ تَقَرَّبَ اِلَیْکَ وَاَوْجَهَ مَنْ تَوَجَّهَ اِلَیْکَ وَاَنْجَحَ مَنْ سَئَلَکَ وَتَضَرَّعَ اِلَیْکَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنا مِمَّنْ کَاَنَّهُ یَراکَ اِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ الَّذی فیهِ یَلْقاکَ وَلا تُمِتْنا اِلّا عَلیٰ رِضاکَ اَللّٰهُمَّ وَاجْعَلْنا مِمَّنْ اَخْلَصَ لَکَ بِعَمَلِهِ وَاَحَبَّکَ فی جَمیعِ خَلْقِکَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لَنا مَغْفِرَةً جَزْماً حَتْماً لا نَقْتَرِفُ بَعْدَها ذَنْباً وَلا نَکْتَسِبُ خَطیئَةً وَلا اِثْماً اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلٰوةً نامِیَةً دائِمَةً زاکِیَةً مُتَتابِعَةً مُتَواصِلَةً مُتَرادِفَةً بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ

ایضاً دعای روز جمعه



بروایت کتاب مشهور بصحیفهٔ کاملهٔ سجادیه علیه السلام و آن اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْاَوَّلِ قَبْلَ الْاِنْشآءِ وَالْاِحْیآءِ وَالْآخِرِ بَعْدَ فَنآءِ الْاَشْیآءِ الْعَلیمِ الَّذی لا یَنْسیٰ مَنْ ذَکَرَهُ وَلا یَنْقُصُ مَنْ شَکَرَهُ وَلا یُخَیِّبُ مَنْ دَعاهُ وَلا یَقْطَعُ رَجآءَ مَنْ رَجاهُ اَللّٰهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ وَکَفیٰ بِکَ شَهیداً وَاُشْهِدُ جَمیعَ مَلآئِکَتِکَ وَسُکّانَ سَمٰواتِکَ وَحَمَلَةَ عَرْشِکَ وَمَنْ بَعَثْتَ مِنْ اَنْبِیآئِکَ وَرُسُلِکَ وَاَنْشَاْتَ مِنْ اَصْنافِ خَلْقِکَ اَنّی اَشْهَدُ اَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ وَلا عَدیلَ وَلا خُلْفَ لِقَوْلِکَ وَلا تَبْدیلَ وَاَنَّ مُحَمَّداً صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ اَدّیٰ ما حَمَّلْتَهُ اِلَی الْعِبادِ وَجاهَدَ فِی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقَّ الْجِهادِ وَاَنَّهُ بَشَّرَ بِما هُوَ حَقٌّ مِنَ الثَّوابِ وَاَنْذَرَ بِما هُوَ صِدْقٌ مِنَ الْعِقابِ اَللّٰهُمَّ

دعای حضرت قائم علیه السلام

ثَبِّتْنی عَلیٰ دینِکَ ما اَحْیَیْتَنی وَلا تُزِغْ قَلْبی بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنی وَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهّابُ وَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنی مِنْ اَتْباعِهِ وَشیعَتِهِ وَاحْشُرْنی فی زُمْرَتِهِ وَوَفِّقْنی لِاَدآءِ فَرْضِ الْجُمُعاتِ وَما اَوْجَبْتَ عَلَیَّ فیها مِنَ الطّاعاتِ وَقَسَمْتَ لِاَهْلِها مِنَ الْعَطآءِ فی یَوْمِ الْجَزآءِ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ

دعای حضرت صاحب الزمان

عجل الله فرجه که در روز جمعه باید خواند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ یا نُورَ النُّورِ یا مُدَبِّرَ الْاُمُورِ یا باعِثَ مَنْ فِی الْقُبُورِ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لی وَلِشیعَتی مِنَ الضّیقِ فَرَجاً وَمِنَ الْهَمِّ مَخْرَجاً وَاَوْسِعْ لَنَا الْمَنْهَجَ وَاَطْلِقْ لَنا مِنْ عِنْدِکَ ما یُفَرِّجُ وَافْعَلْ بِنا ما اَنْتَ اَهْلُهُ

عوذهٔ روز جمعه بروایت کتاب جنة الواقیه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ اُعیذُ نَفْسی بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَالْمَغارِبِ مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ وَقائِمٍ وَقاعِدٍ وَحاسِدٍ وَمُعانِدٍ وَنَزَّلَ مِنَ السَّمآءِ مآءً طَهُوراً وَیُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّمآءِ مآءً لِیُطَهِّرَکُمْ بِهِ وَیُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیْطانِ وَلِیَرْبِطَ عَلیٰ قُلُوبِکُمْ وَیُثَبِّتَ بِهِ الْاَقْدامَ اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هٰذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَشَرابٌ وَاَنْزَلْنا مِنَ السَّمآءِ مآءً طَهُوراً لِنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً وَنُسْقِیَهُ مِمّا خَلَقْنا اَنْعاماً وَاَناسِیَّ کَثیراً اَلْآنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فیکُمْ ضَعْفاً ذٰلِکَ تَخْفیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَرَحْمَةٌ یُریدُ اللّٰهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ فَسَیَکْفیکَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ غالِبٌ عَلیٰ اَمْرِهِ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَعُوذُ بِعِزَّةِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللّٰهِ وَاَعُوذُ بِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلیماً وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ خالِقِ کُلِّ شَیْءٍ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ

حرز و احتجاب حجة غائب عجل الله فرجه

در روز جمعه و آن اینست که خواندن آن باعث دفع آفات و خلاصی از دشمنان جن و انس و موذیات است و هم چنین است خواندن و نوشتن نگاه داشتن حرز و حجاب هر یک از ائمه اثنی عشر علیهم السلام در روز مختص به ایشان علیهم السلام بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ اَللّٰهُمَّ احْجُبْنی عَنْ عُیُونِ اَعْدآئی وَاجْمَعْ بَیْنی وَبَیْنَ اَوْلِیآئی وَاَنْجِزْ لی ما وَعَدْتَنی وَاحْفَظْنی فی غَیْبَتی اِلیٰ اَنْ تَأْذَنَ لی فی ظُهُوری وَاَحْیِ بی ما دَرَسَ مِنْ فُرُوضِکَ وَسُنَنِکَ وَعَجِّلْ فَرَجی وَاجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصیراً وَافْتَحْ لی فَتْحاً مُبیناً وَاهْدِنی صِراطاً مُسْتَقیماً وَقِنی شَرَّ ما اُحاذِرُهُ مِنَ الظّالِمینَ وَاحْجُبْنی عَنْ اَعْیُنِ الْباغِضینَ لِلْعَداوَةِ لِاَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکَ وَلا یَصِلُ اِلَیَّ مِنْهُمْ اَحَدٌ بِسُوءٍ فَاِذا اَذِنْتَ بِظُهُوری فَاَیِّدْنی بِجُنُودِکَ وَاجْعَلْ مَنْ یَتْبَعُنی لِنُصْرَةِ دینِکَ مُؤَیَّدینَ فی سَبیلِکَ مُجاهِدینَ وَعَلیٰ مَنْ اَرادَنی وَاَرادَهُمْ مَنْصُورینَ وَوَفِّقْنی لِاِقامَةِ حُدُودِکَ وَانْصُرْنی عَلیٰ مَنْ تَعَدّیٰ مَحْدُودَکَ وَانْصُرِ الْحَقَّ وَاَزْهِقِ الْباطِلَ اِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً وَاَوْرِدْ عَلَیَّ مِنْ شیعَتی وَاَنْصاری مَنْ تَقَرُّ بِهِمُ الْعَیْنُ وَیُشَدُّ بِهِمُ الْاَزْرُ وَاجْعَلْهُمْ فی حِرْزِکَ وَاَمْنِکَ وَکَنَفِکَ وَ

ثواب صلوات بعد از عصر روز جمعه

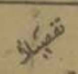
حفظك وعيادك وسترك برحمتك يا ارحم الراحمين

در کتاب جواهر الاخبار از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس بعد از نماز عصر روز جمعه هفت مرتبه این صلوات را بخواند عمل او برابر و مقابل عمل جن و انس کردد صلوات اینست اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعَلٰى اَرْوَاحِهِمْ وَاَجْسَادِهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ

بدانکه در بعضی از کتب ادعیه مسطور است

که امام محمد باقر علیه السلام فرموده که جهة حصول مهمات شرعیه و فرج و کشایش کارهای بزرک و عزت و وسعت روزی و موافق آمدن کارها و رفع بلا و دفع اعدا در هر روزی از ایام هفته هر یک از این اسماء را هزار مرتبه بکوید در وقت معینی که بعد از نماز خوب تر خواهد شد با این قرار روز شنبه یَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ روز یکشنبه هزار مرتبه یَا مُفَتِّحَ الْاَبْوَابِ روز دوشنبه هزار مرتبه یَا مُسَبِّبَ الْاَسْبَابِ روز سه شنبه هزار مرتبه یَا حَيُّ يَا قَيُّومُ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِيثُ روز چهارشنبه هزار مرتبه یَا بَدِيعَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ روز پنجشنبه هزار مرتبه یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ روز جمعه هزار مرتبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و از بعضی کتب اخبار و سیر معلوم و مستنبط میشود که ساعتهای سبعه سیاره هر یک را با ساعتی از ساعات ایام هفته تعلق و انتسابی دارد و نیز مفهوم میشود که هر روز از ایام هفته ساعت اولش اشرف ساعات آن روز است و یکی از اسماء الحسنی منسوب به آن ساعت است که خواندنش مطابق عدد آن اسم در آن ساعت موثر است در حصول مطلب پس یوم الاحد یعنی روز یکشنبه ساعت اولش که عبارت از طلوع آفتاب باشد تا کذشتن یکساعت از آن منسوب به آفتاب است و در این ساعت از اسماء الحسنی کلمه یا فتاح را بعدد حروف آن که چهارصد و هشتاد و نه مرتبه خواندن تاثیر دارد در کشادن کارها یوم الاثنین یعنی روز دوشنبه اول ساعتش منسوب به قمر است هر کس کلمه یا لطیف را یکصد و بیست و نه مرتبه بخواند بمقصود خود میرسد یوم الثلاثا یعنی روز سه شنبه ساعت اولش منسوب بمریخ است هر کس کلمه یا قابض را از اسماء الحسنی نهصد و سه مرتبه بخواند به نیت تسخیر قلب هر کس که خواهد آن کس مسخر او کردد یوم الاربعا یعنی روز چهارشنبه ساعت اولش منسوب به عطارد است هر کس کلمه یا متعالی را از اسماء الحسنی چهارصد و چهل و یک مرتبه به نیت عزت و بلندی شان بخواند در میان اهل عالم عزیز و بلند مرتبه کردد یوم الخمیس یعنی روز پنجشنبه ساعت اولش منسوب به مشتری است هر کس کلمه یا رزاق را در آن ساعت سیصد و هشت مرتبه به نیت وسعت روزی بخواند خداوند عالم روز بروز روزی او را زیاد فرماید و جمیع مرادش حاصل کردد یوم الجمعه ساعت اولش منسوب بزهره است هر کس در آن ساعت کلمه یا نور را از اسماء الحسنی دویست و پنجاه و شش مرتبه بخواند در نزد خلق و مردم محبوب القلوب میشود یعنی هر کس او را ببیند در قلبش او را محبوب دارد و محبتی از او در دلش پیدا میشود پس در همه ایام هفته بر همه این اسماء هر روز با اسمی از این اسماء در ساعت مخصوص آن اسم و بر عدد حروفش که



تفصیلا

دعاهائیکه بعد از هر نماز یومیه خوانده میشود

تفصیلا ذکر شد مداومت نمودن تاثیرات زیاد دارد یوم السبت یعنی روز شنبه ساعت اولش منسوب بزحل است هر کس در این ساعت کلمه یا غنی را از اسماء الحسنی یک هزار و شصت مرتبه بخواند موافق رتبه خود غنی کردد و عسرت و تنکی زیادی نبیند و شرط خواندن این اسماء در اوقات مخصوصه آن است که پیش از شروع سه مرتبه صلوات ذکر کند و یکمرتبه سوره حمد را تا آخرش بخواند و در میان ذکر بکلام دیکر متکلم نشود و با وضو و رو بقبله باشد و بعد اتمام شدن اسم باز سه مرتبه صلوات ذکر کند انشاء الله مقصودش حاصل میشود

المطلب الرابع فيما يقال بعد كل صلوة من الادعية المروية

عن الائمة علیهم السلام و بیان بعض الادعیة المتفرقة النافعة للقاری و بعض الادعیة و الطلسمات و الاشکال المجربة لرفع الاوجاع و العلل و الامراض و هو مشتمل على ثلاثة انوار النور الاول در بیان دعاهائی است که بعد از هر نماز پنجکانه یومیه خوانده میشود از آنجمله دعای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که بعد از هر نماز میخواندند آن اینست اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ عَافِيَةٍ وَبَلَاءٍ وَاجْعَلْنِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي كُلِّ مَثْوًى وَمُنْقَلَبٍ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِي مَمَاتَهُمْ وَاجْعَلْنِي مَعَهُمْ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در کتاب جنة الواقیه روایت کرده شده اینکه هر کس بخواند این ادعیه را بعد از هر نماز پنجکانه یومیه توبه میشود از برای او چهل و پنج هزار حسنه و محو کرده میشود از نامه عملش مثل آن سیئه و بلند کرده شود از برای او مثل آن درجه و بنا کند خدا بعمل او از برای او خانه در بهشت و چنان شود که دوازده مرتبه ختم قرآن مجید کرده باشد و آن اینست که بعد از هر نماز بکوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْاَوَّلِينَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ اَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس بلافاصله تسبیح حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را ذکر کند و بعد از تمام شدن ذکر تسبیح بی فاصله بکوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اِلٰهًا وَاحِدًا اَحَدًا فَرْدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا پس این سه عمل یعنی دعای اول و بعد از آن تسبیح فاطمه زهرا و بعد از آن دعای آخر که جامع و محتوی بجمیع آنهاست بهمان مذکور در فوق است چنانکه مشروحا مسطور کردید از جمله دعاهائیکه در عقب نمازهای پنجکانه یومیه خوانده میشود این است که علامه مرحوم در کتاب نهایه خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود هر کس بعد از هر نماز پنجکانه یومیه دوازده مرتبه سوره توحید را بخواند و بعد از تمام شدن دعای مرقوم الذیل را بخواند خارج میشود از دنیا در حالتیکه از کناهان خالص و پاک کرده شود چنانکه

دعا بعد نماز پنجگانه یومیه

زواز کدر و غش خالص باشد و کسی از او مظلمه طلب نکند و دعائیکه بعد از ده و انرده مرتبه توحید خوانده میشود این است که دست راست را بطرف آسمان کشاده بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الطُّهْرِ الطَّاهِرِ الْمُبَارَكِ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِیْمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِیْمِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ یَا وَاهِبَ الْعَطَایَا وَیَا مُطْلِقَ الْاُسَارٰی وَیَا فَكَّاكَ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تُخْرِجَنِیْ مِنَ الدُّنْیَا سَالِمًا وَاَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ اٰمِنًا وَاَنْ تَجْعَلَ دُعَائِیْ اَوَّلَهٗ صَلَاحًا وَاَوْسَطَهٗ نَجَاحًا وَاٰخِرَهٗ فَلَاحًا اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ

در کتاب جنة الواقیه

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس در عقب نمازهای پنجگانه یومیه آیة الکرسی را بخواند مانع نباشد از برای داخل شدنش در بهشت مگر مرگ و عادت بر خواندن آیة الکرسی نمیکند مگر شخص صدیق یا عابد و خواندن آیة الکرسی بسیار است و از آنجمله از برای درد چشم نافع است که اول بگوید اُعِیْذُ نُوْرَ بَصَرِیْ بِنُوْرِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا یُطْفَا و بعد دست در چشم کشیده آیة الکرسی را بخواند که باعث قوت نور چشم خواهد شد

النور الثانی فی الادعیة النافعة لقاریها فی کل حال و زمان و مکان مطلقا

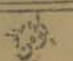
راوندی در کتاب قصص از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنجناب فرمود وقتیکه طایفه یهود جمعیت کردند برای کشتن حضرت عیسی در آن وقت جبرئیل بر عیسی نازل شد و بال شهپر خود عیسی را از نظر ایشان پوشانید ناگاه حضرت عیسی نظر کرده دید که در طرف باطن شهپر جبرئیل این دعا نوشته شده پس همین دعا را خواند و از برکت آن خدا حضرت عیسی را به آسمان بلند کردانید تا به آسمان چهارم قرار گرفت پس رسول خدا فرمود هر بنده که با اخلاص این دعا را بخواند عرش عظمت الٰهی به حرکت میآید و خداوند عالم به ملائکه ها فرماید که گواه باشید که بدرستیکه من قبول و مستجاب نمودم دعای بنده خود را و عطا کردم به او سؤل او را در امور دنیا و آخرتش و مشهور به دعای حضرت عیسی است و آن اینست اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَدْعُوْكَ بِاسْمِكَ الْعَظِیْمِ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ الْاَعَزِّ وَاَدْعُوْكَ اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ الصَّمَدِ وَاَدْعُوْكَ اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ الْعَظِیْمِ الْوِتْرِ وَاَدْعُوْكَ اَللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ الْكَبِیْرِ الْمُتَعَالِ الَّذِیْ هُوَ اَثْبَتَ اَرْكَانَكَ كُلَّهَا اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَاَنْ تَكْشِفَ عَنِّیْ مَا اَصْبَحْتُ وَاَمْسَیْتُ فِیْهِ

دعائیکه ایزد تعالی به رسول حبیب خود الهام فرموده

که یا محمد هر کس از امت تو بخواند که من کفایت مهمات او را بکنم و کسی بر او مسلط و غالب نباشد مکر و حیله احدی بر او ضرر نرساند پس بخواند این دعا را یَا قَابِضًا عَلَی الْمُلْكِ لِمَا دُوْنَهٗ وَمَا نِعًا مَنْ دُوْنَهٗ نَیْلَ شَیْءٍ مِنْ مُلْكِهٖ یَا مُغْنِیَ اَهْلِ التَّقْوٰی یَا مَالِكَ الْاَذٰی فِیْ جَمِیْعِ الْاُمُوْرِ عَنْهُمْ لَا تَجْعَلْ وَلَا تُحْوِجْنِیْ فِی الدُّنْیَا اِلٰی اَحَدٍ سِوَاكَ وَاسْتَقْعْ بِنَوَاصِیْ اَهْلِ الْخَیْرِ كُلِّهِمْ اِلَیَّ حَتّٰی اَنَالَ مِنْ خَیْرِهِمْ خَیْرَهٗ وَكُنْ لِیْ عَلَیْهِمْ فِیْ ذٰلِكَ مُعِیْنًا وَخُذْ لِیْ بِنَوَاصِیْ اَهْلِ الشَّرِّ كُلِّهِمْ وَكُنْ لِیْ فِیْ ذٰلِكَ حَافِظًا وَعَنِّیْ مُدَافِعًا وَلِیْ مَانِعًا حَتّٰی اَكُوْنَ اٰمِنًا بِاَمَانِكَ لِیْ یَوْمَ لَا یَاْتِیْكَ مِنْ شَرِّ مَنْ لَا







دعا برای استجابت دعا و حاجت

یُؤْمِنُ شَرَّهٗ اِلَّا بِاَمَانِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ

ایضا من دعاء السر که حضرت اقدس

الٰهی به حبیب رسول خود الهام فرموده که یا محمد هر کس از امت تو بخواهد که میان دعای او و میان من حایلی و مانعی نباشد و اجابت کنم دعای او را هر چه باشد اگر چه چیز بزرگی باشد یا کوچک باشد از چیزهای مخفی و آشکار بسوی من باشد حاجتش یا بسوی غیر من پس بگوید در آخر دعای خود بعضی حاجتش را بخواهد بعد این دعا را بخواند در احزان با این قرار یَا اَللّٰهُ الْمَانِعُ قُدْرَتُهٗ خَلْقَهٗ وَالْمَالِكُ بِهَا سُلْطَانَهٗ وَالْمُتَسَلِّطُ بِمَا فِیْ یَدَیْهِ كُلِّ مَرْجُوٍّ دُوْنَكَ یُخَیِّبُ رَاجِیَهٗ وَرَاجِیْكَ مَسْرُوْرٌ لَا یَخِیْبُ اَسْئَلُكَ بِكُلِّ رِضًا لَكَ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ اَنْتَ فِیْهِ وَبِكُلِّ شَیْءٍ تُحِبُّ اَنْ تُذْكَرَ بِهٖ وَبِكَ یَا اَللّٰهُ فَلَیْسَ یَعْدِلُكَ شَیْءٌ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَحُوْطَنِیْ وَاِخْوَانِیْ وَوُلْدِیْ وَمَالِیْ وَاَنْ تَحْفَظَنِیْ بِحِفْظِكَ وَاَنْ تَقْضِیَ حَاجَتِیْ فِیْ كَذَا وَكَذَا بعد از آنکه هر کس بگوید این دعا را او ده مبکنم حاجت او را پیش از آنکه از جای خود برخیزد

در کتاب جنة الواقیه روایت

نقل کرده از کتاب دفع الهموم والاحزان اگر خواهی که خدا او ند عالم پرده بکشد بر چشم کسیکه از او می‌ترسی مثل حاکم یا شخص ظالم و قوی و ترا محفوظ فرماید از شر و بدی او پس بخوان این دعا را یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِیْمِ الَّذِیْ تَجَلَّیْتَ بِهٖ لِمُوْسٰی عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَی الْجَبَلِ فَجَعَلْتَهٗ دَكًّا وَخَرَّ مُوْسٰی صَعِقًا اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْمِیَ عَنِّیْ بَصَرَ مَنْ اَخْشَاهُ وَتُمْسِكَ لِسَانَهٗ وَتَخْتِمَ عَلٰی قَلْبِهٖ وَتَحْبِسَ یَدَهٗ وَتُقْعِدَهٗ مِنْ رِجْلِهٖ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

ایضا در کتاب جنة الواقیه

که نقل کرده از کتاب کنوز النجاح جهة کفایت یافتن از بلاها و آفات بخوان این دعا را که امام موسی کاظم علیه السلام خواند و از ضرر و کید هارون ملعون محفوظ و با خلعت و انعام باز گردید و فرمود این دعای جدم امیر المؤمنین علیه السلام است که هر وقت که آنحضرت بسوی لشکری میرفت این دعا را میخواند منهزم و فراری میشدند و بر بسوی هر سواری که میرفت این دعا را میخواند مظفر و غالب میشد و این دعای بزرگوار کفایت و دفع بلا میکند پس در هر وقت ابتلا و خوف باید خواند و این را شیخ صدوق رحمه روایت کرده در باب هفتم کتاب عیون اخبار الرضا اَللّٰهُمَّ بِكَ اُسَاوِرُ وَبِكَ اُحَاوِلُ وَبِكَ اُجَاوِرُ وَبِكَ اَصُوْلُ وَبِكَ اَنْتَصِرُ وَبِكَ اَمُوْتُ وَبِكَ اَحْیَا اَسْلَمْتُ نَفْسِیْ اِلَیْكَ وَفَوَّضْتُ اَمْرِیْ اِلَیْكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ خَلَقْتَنِیْ وَرَزَقْتَنِیْ وَسَتَرْتَنِیْ وَعَنِ الْعِبَادِ بِلُطْفِكَ خَوَّلْتَنِیْ وَاِذَا هَوَیْتُ رَدَدْتَنِیْ وَاِذَا عَثَرْتُ اَقَلْتَنِیْ وَاِذَا مَرِضْتُ شَفَیْتَنِیْ وَاِذَا دَعَوْتُكَ اَجَبْتَنِیْ سَیِّدِیْ اِرْضَ عَنِّیْ فَقَدْ اَرْضَیْتَنِیْ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

در کتاب مکارم الاخلاق

از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده آنحضرت فرمود هر کس این دعا را در شب بخواند من ضامنم که عقرب و سایر هوام او را نگزد و سلامت باشد از اذیت آنها دعا این است اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ الَّتِیْ لَا یُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا ذَرَاَ وَبَرَاَ وَمِنْ شَرِّ مَا بَرَاَ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ رَبِّیْ

تعویذ برای محفوظ شدن از چشم بد

اِحْذُ بِنا صِبْغَتِها اِنَّ رَبِّي عَلٰى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ

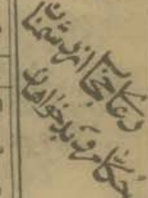
در کتاب جنة الواقیه روایت کرده

از حضرت رسول خدا ﷺ که حسنین علیهما السلام را چشم بد رسیده ناخوش شدند پس جبرئیل نازل شده این تعویذ را برای ایشان آورد و رسول خدا ﷺ خواند بر ایشان و شفا یافتند بعد آنحضرت به اصحاب خود فرمود که تعویذ کنید و بخوانید برای زنها و اولادهای خود این تعویذ را پس بدرستیکه باید تعویذ و پناه کرد بخواندن این دعا یا کرهکان و آن اینست اَللّٰهُمَّ يا ذَا السُّلْطانِ الْعَظِيمِ وَالْمَنِّ الْقَدِيمِ وَالْوَجْهِ الْكَرِيمِ وَالْكَلِماتِ التّامّاتِ وَالدَّعَواتِ الْمُسْتَجاباتِ عافِ فُلاناً مترجم میگوید که درجای فلان میگوید نَفْسِي وَعِيالِي وَاَوْلادِي مِنْ اَنْفُسِ الْجِنِّ وَاَعْيُنِ الْاِنْسِ



بروایت جنة این دعا هیکل عظیم است

و از کتاب امالی شیخ طوسی مرحوم نقل نموده که بدرستیکه سید ساجدین علیه السلام بود که میفرمود و قتیکه من این دعا را خواندم هیچ باک نمیکنم اگرچه جمیع جن وانس جمع شوند برای دشمنی و ضرر رسانیدن بمن و آن اینست بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَمِنَ اللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ اَسْلَمْتُ نَفْسِي وَاِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَاِلَيْكَ اَلْجَأْتُ ظَهْرِي وَاِلَيْكَ فَوَّضْتُ اَمْرِي فَاحْفَظْنِي بِحِفْظِ الْاِيمانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمالِي وَمِنْ فَوْقِي وَمِنْ تَحْتِي وَادْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ فَاِنَّهُ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ



در کتاب جنة الواقیه نقل کرده

از خصائص بعض اصفهانی ذکر بدرستیکه حضرت صادق علیه السلام محجوب شد باین دعا از منصور و قتیکه آن ملعون اراده قتل آنحضرت نموده بود پس این دعا را خواند غضبش بمهربانی و رأفت مبدل شده نهایت تعظیم و تکریم در باره آن بزرگوار بعمل آورد مترجم میگوید پس هر وقت کسی از ظالمی بترسد در وقت رفتن بحضورش این دعا را بخواند آن ظالم براو رئوف و مهربان خواهد شد از برکت و یمن حضرت صادق ع و از خاصیت این دعای جلیل القدر و آن اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً وَجَعَلْنا عَلٰى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذانِهِمْ وَقْراً وَاِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلٰى اَدْبارِهِمْ نُفُوراً اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِالْاِسْمِ الَّذِي بِهِ تُحْيِي الْمَوْتٰى وَتُمِيتُ الْاَحْياءَ وَتَرْزُقُ وَتُعْطِي وَتَمْنَعُ يا ذَا الْجَلالِ وَالْاِكْرامِ اَللّٰهُمَّ مَنْ اَرادَنا بِسُوءٍ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَاَعْمِ عَنّا عَيْنَهُ وَاَصِمَّ عَنّا سَمْعَهُ وَاشْغَلْ عَنّا قَلْبَهُ وَغُلَّ عَنّا يَدَهُ وَاصْرِفْ عَنّا كَيْدَهُ وَخُذْهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ يا ذَا الْجَلالِ وَالْاِكْرامِ

و در کتاب حدیقة الشیعة

محقق اردبیلی صاحب الفضل والورع والتقوی اعلی الله مقامه روایت کرده که روزی منصور ملعون آدم فرستاد و حضرت صادق علیه السلام بحضور خود طلبید و پیش از وقت تمهید کرده بر یکنفر از غلامان خود مقرر داشته بود که چون جعفر ابن محمد بحضور من آید هر وقت که من کلاه خودم را از سر برداشتم

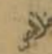


حرز حضرت صادق ۳۴

بزن میان کردن اشتم آن وقت تاخیر مکن و با شمشیر گردنش را بزن چون آن بزرگوار حاضر شد محمد ابن عبدالله اسکندر میگوید من در آن مجلس حاضر بودم و بجمال نورانی آنحضرت نظر کردم دیدم لبهای مبارکش حرکت میکند و دعا میخواند پس در آن حال دیدم که منصور از جای خود برخواست و پیش آنحضرت دوید چون غلامان ذلیل رنگ روی مبارکش متغیر گردیده و از دست مبارک آنحضرت گرفت در بالای مسند خود نشانید و عرض کرد یا ابن عم چه واقع شده که در این وقت مرا سرافراز فرموده فرمود تو خود مرا احضار کردی عرض کرد بلکه غلامان سهو کرده اند مرا معذور فرما و هر فرمایشیکه بمن داری بفرما حضرت صادق علیه السلام فرمود که دیگر بار مرا به نزد خود مطلب پس آنحضرت برخواسته تشریف برد فوراً منصور بیهوش گردید تا نصف شب و من در بالین آن لعین بودم چون بر هوش آمد گفتم این چه حالت است گفت چون امام تو حاضر شد و من خواستم آنچه تمهید کرده بودم در خصوص قتل او بعمل آورم ملاحظه دیدم که اژدهای عظیم که دم او تمام قصر مرا احاطه نموده دهن باز کرده و لب بالای او بر بالای قصر من گذاشته و لب زیرین را بر آستانه قصر و بزبان فصیح و طلیق بمن گفت اگر ترک ادب یا اهانتی بر این بزرگوار نمائی قصد او بعمل آوری یقین بدان که تو را و قصر تو را با جمیع آنچه که در قصر است بلع میکنم محمد ابن عبدالله کدار ادی این حدیث است میگوید من گفتم ای منصور این نوع کارها از آن بزرگوار امر عجیب نیست زیرا که او وصی و وارث علم رسول خدا ص و در نزد او است اسماء اعظم که اگر بر دو خواند هر آینه شب میشود و اگر بر شب خواند روز میشود پس از آن منصور مرخص شده بخدمت آن بزرگوار شرفیاب شدم و عرض نمودم پدر و مادرم فدای تو باد یا مولای از قسم مبادا بحق جد بزرگوارت آن دعا را که در پیش منصور خواندی بمن تعلیم کن پس آنحضرت برای من آن دعا را نوشت و فرمود که این حرزیست که هر کس این دعا را در صبح بخواند در امان خدا باشد تا شب و هر که شب بخواند در امان خدا باشد تا روز و این دعا بمن تعلیم کرده پدرم و او از پدران خود و ایشان تعلیم یافته اند از سید الاوصیاء امیرالمؤمنین ع و او تعلیم گرفته بود از حضرت سید المرسلین رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ احْرُسْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لا تَنامُ وَاكْنُفْنِي بِرُكْنِكَ الَّذِي لا يُضامُ وَاغْفِرْ لِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ رَبِّ لا اَهْلِكُ وَاَنْتَ الرَّجاءُ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اَعَزُّ وَاَكْرَمُ مِمّا اَخافُ وَاَحْذَرُ بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَتَوَجَّهُ اِلَيْكَ يا كافِيَ اِبْراهِيمَ مِنْ نارِ نُمْرُودَ وَيا كافِيَ مُوسٰى مِنْ فِرْعَوْنَ اِكْفِنِي مِمّا اَنَا فِيهِ اَللّٰهُ اَللّٰهُ رَبِّي لا اُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ حَسْبِيَ الْخالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ حَسْبِيَ الرّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ الْمانِعُ مِنَ الْمَمْنُوعِينَ حَسْبِي مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي حَسْبِيَ اللّٰهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

لدفع البلاء وخوف الاعداء والخلاص من الحبس والسجن

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که هر کس این دعا را بجهت دفع شدن بلا و ترس و بیم اعداء بخواند خدای تعالی از شر دشمن او را فرج کرامت فرموده بلا را از او دفع میکند و حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه این دعا را به محبوسی تعلیم فرموده و چند روز خواند از برکت این دعا از حبس و زندان



دعا برای دفع بلاها و اعدا

خلاص شد دعای جلیل القدر یست مواظبت عملاً وقت بران در همه وقت ضرورت و آن این است
الهی عظم البلاء و برح الخفاء و انقطع الرجاء و انکشف الغطاء و ضاقت الارض و منعت السماء و انت المستعان و الیک المشتکی و علیک المعول فی الشدة و الرخاء اللهم صل علی محمد و آل محمد اولی الامر الذین فرضت علینا طاعتهم و عرفتنا بذلک منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا قریبا کلمح البصر او هو اقرب یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیان و انصرانی فانکما ناصران یا مولای یا صاحب الزمان الامان الامان الامان الغوث الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی ادرکنی الساعة الساعة الساعة العجل العجل العجل یا ارحم الراحمین بحق محمد و آله الطاهرین علیهم الصلوة و السلام

در صحیفهٔ علویه از جملهٔ ادعیهٔ امیر المؤمنین علیه السلام

که فرموده در وقت نزول شدائد و کارهای دشوار که بشود و داد اید دعا را بنویسد و میان گل بگذارد و محکم با گل بپوشد و بر در یا یا چاه آب یا منبع ابی که نزدیک باشد ببرد و بکمر بشه سوره یس را بران بخواند بعد بر آب افکند این است
من العبد الذلیل الی المولی الجلیل الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و سلام علی آل یس محمد و علی و حسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و محمد حجتک یا رب علی خلقک اللهم انی اسئلک بانی اشهد انک انت الله الهی و اله الاولین و الآخرین و لا اله غیرک و اتوجه الیک بحق هذه الاسماء التی اذا دعیت بها اجبت و اذا سئلت بها اعطیت لما صلیت علیهم و هونت علی خروج روحی و کنت قبل ذلک عیادا و مجیرا ممن اراد ان یفرط علینا او ان یطغی و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

دعا للمسافر لیرجع سالما غانما

در کتاب روضة الاذکار روایت کرده که اگر مسافر در ایام سفر خود بخواند این دعا را مداومت نماید سالم و غانم بوطن خود بر میگردد و در حدیث قدسی خدا میفرماید یا محمد هر کس غایب باشد یعنی در سفر باشد و دوست دارد که او را سلامت برگردانم باید او را در وقت حاجت او پس بخواند این دعا را خدا میفرماید که من انیس او میشوم در غربت او و محفوظ میکنم او را در اهل او و بر میگردانم او را سلامت با حاجت بر آورده شده و همین دعا با همین شرح در کتاب لالی العالیه و جواهر السنیه مذکور است دعا این است

بسم الله الرحمن الرحیم یا جامعا بین اهل الجنة علی تالف من القلوب و شدة تواصل لهم فی المحبة و یا جامعا بین اهل طاعته و بین من خلقته لها یا مفرج حزن کل محزون و یا مسهل کل غربة یا ارحم الراحمین ارحمنی فی غربتی بحسن الحفظ و الکلائة و المعونة لی و فرج ما بی من الضیق و الحزن بالجمع بینی و بین احبائی یا مؤلف بین الاحبة صل علی محمد و آل محمد و لا تفجعنی بانقطاع رؤیة اهلی و ولدی عنی و لا تفجع اهلی بانقطاع رؤیتی عنهم بکل مسائلک ادعوک فاستجب لی و ذلک دعائی ایاک فارحمنی برحمتک یا ارحم الراحمین

ایضا للمسافر در تفسیر مولینا اخوند ملا فتح الله

روایت کرده در تفسیر سوره قل یا ایها الکافرون از جبیر ابن مطعم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبیر فرمود

دعای مسافر که سالم و با غنیمت مراجعت نماید

دعای مسافر و وسعت

ایضا برای مسافر

دعا برای مقبول بودن قول مسافر

که یا جبیر میخواهی که چون بسفر بروی از همه چیز در پناه خدا باشی و مهابت تو از همه همرهان تو بیشتر گردد و کثرت مال از همه رفقا در پیش باشی جبیر میگوید که عرض کردم بلی یا رسول الله فرمود این پنج سوره را ورد خود ساز مترجم میگوید شاید مقصود از ورد ساختن این پنج سوره تلاوت آنها باشد در هر روز پنج مرتبه بعد از نمازهای پنجگانه بوجهت مادام که مسافر است و آن پنج سوره اینها است اول سوره قل یا ایها الکافرون الخ دویم سوره اذا جاء نصر الله الخ سیم سوره قل هو الله احد الخ چهارم سوره قل اعوذ برب الفلق الخ پنجم سوره قل اعوذ برب الناس الخ و در ابتدای هر یک از این سوره ها بسم الله الرحمن الرحیم را باید گفت راوی این حدیث جبیر مذکور میگوید که من چندان مال نداشتم چون بلاوت این سوره ها مداومت نمودم مال من از همه بیشتر شد و در سفر محتاج بر رفیق نشدم و سخاوت و هیبت من بیش از همه کس گردید مترجم میگوید از این فقره حدیث چنین معلوم و مستفاد میشود که در هر وقت ملاومت این پنج سوره برای کثرت مال و هیبت مؤثر است و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که سوره قل یا ایها الکافرون ثواب ربع قرآن است یعنی چهار مرتبه خواندنش مقابل تلاوت کلام الله تمام است و چون از خواندن همین سوره فارغ شوی بگو اعبد الله وحده و اشهد الله وحده و ایضا روایت شده که بعد از فارغ شدن از این سوره بگو الله ربی دینی الاسلام ایضا برای مسافر رسول خدا صلوات الله علیه و آله در وصیتهای خود به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا علی چون اراده شهری یا قریه کردی و ببینی خانههای آن را باید بگوئی اللهم انی اسئلک خیرها و اعوذ بک من شرها اللهم حببنی الی اهلها و حبب صالحی اهلها الینا بحق محمد و آله علیهم الصلوة و السلام و به هر منزل که رسی بروایت امام علی النقی علیه السلام بگو اللهم انی اسئلک خیرها و اعوذ بک من شرها و چون از منزل بیرون روی بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب ارشاد از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که جهة انتقام کشیدن خدا از کسیکه نسبت بتو ظلم و ستم میکند بخوان این دعا را و شیخ احمد ابن فهد رحمه الله در کتاب عدة الداعی روایت کرده که در وقت داخل شدن بر نزد ظالم یا سلطانیکه از او خوف داری بخوان این دعا را که حضرت صادق علیه السلام در وقت داخل شدن به نزد منصور دوانقی این دعا را خواند و غضب آن ملعون مبدل بمهربانی شد و بنا بمضمون این دو روایت دعا باین قرار است یا عدتی عند شدتی و یا غوثی عند کربتی احرسنی بعینک التی لا تنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام یا ذا القوة القویة و یا ذا المحال الشدید و یا ذا العزة التی کل خلقک لها ذلیل صل علی محمد و آل محمد و اذلل من یؤذینی و اکفنی ظالمی و انتقم لی منه

لدفع العدو روی الصدوق علیه الرحمة فی الباب السابع من کتاب عیون اخبار الرضا

شیخ صدوق مرحوم جهة دفع دشمن در باب هفتم کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده که موسی ابن مهدی قصد هلاک حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کرده بود آن بزرگوار این دعا را خواندند و دفع شر او شد چنانکه هیچ بدی و اذیت نسبت بآن بزرگوار نتوانست بکند مترجم میگوید پس هرگاه کسیرا از دوستداران آنحضرت را

دعا جهت مسافر

دعا جهت دفع ظالم

دعا جهت دفع دشمن

ص ٣

دشمنی باشد که از ضرر واذیت او خوفناك باشد این دعا را بر او بخواند که دفع شر او شده و از اذیت او بری او برسد دعا این است

اِلٰهِی کَمْ مِنْ عَدُوٍّ شَحَذَ لِی ظُبَةَ مُدْیَتِهِ وَاَرْهَفَ لِی شَبَاحَدِّهِ وَدَافَ لِی قَوَاتِلَ سُمُومِهِ وَلَمْ تَنَمْ عَنِّی عَیْنُ حِرَاسَتِهِ فَلَمَّا رَأَیْتَ ضَعْفِی عَنْ اِحْتِمَالِ الْفَوَادِحِ وَعَجْزِی عَنْ مُلِمَّاتِ الْجَوَائِحِ صَرَفْتَ ذٰلِكَ عَنِّی بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ لَا بِحَوْلِی وَقُوَّتِی فَاَلْقَیْتَهُ فِی الْحَفِیرِ الَّذِی احْتَفَرَهُ لِی خَائِبًا مِمَّا اَمَّلَهُ فِی دُنْیَاهُ ... فِی اٰخِرَتِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ قَدْرَ اسْتِحْقَاقِكَ سَیِّدِی اَللّٰهُمَّ فَخُذْهُ بِعِزَّتِكَ وَافْلُلْ حَدَّهُ عَنِّی بِقُدْرَتِكَ وَاجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِیمَا یَلِیهِ وَعَجْزًا عَمَّا یُنَاوِیهِ اَللّٰهُمَّ فَاَعِدْنِی عَلَیْهِ عَدْوًا حَاضِرَةً تَكُونُ مِنْ غَیْظِی بِهِ شِفَاءً وَمِنْ حَنَقِی عَلَیْهِ وَفَاءً وَصِلِ اللّٰهُمَّ دُعَائِی بِالْاِجَابَةِ وَانْظِمْ شِكَایَتِی بِالتَّغْیِیرِ وَعَرِّفْهُ عَمَّا قَلِیلٍ مَا وَعَدْتَ الظَّالِمِینَ وَعَرِّفْنِی مَا وَعَدْتَ فِی اِجَابَةِ الْمُضْطَرِّینَ اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ وَالْمَنِّ الْكَرِیمِ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الطَّاهِرِینَ

ایضاً لدفع الخصم

لدفع الخصم

و نیز از برای دفع دشمن بروایت جنات الخلود دفع و رفع دشمن منوط است بر متوسل شدن بحضرت امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام با این نحو که میگوئی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِحَقِّ وَلِیِّكَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ اِلَّا انْتَقَمْتَ لِی بِهِمَا مِمَّنْ ظَلَمَنِی وَغَشَمَنِی وَاٰذَانِی وَانْطَوٰی عَلٰی ذٰلِكَ وَكَفَیْتَنِی بِهِمَا مَؤُونَةَ كُلِّ اَحَدٍ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ **ایضاً لدفع الخصم** و نیز از برای دفع دشمن و رفع سطوت سلطان جابر در وقت داخل شدن بر نزد او چون روبرو میباشی بکو کٓهٰیٰعٓصٓ و این پنج حرف است هر حرفرا که میگوئی یك انگشت از انگشتان دست راست عقد کن یعنی به بند و بعد بکو حٰمٓعٓسٓقٓ و این نیز پنج حرف است هر حرف را که میگوئی یك انگشت از انگشتان دست چپ را عقد کن و بعد از آن این آیه را بخوان که وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا چون آیه را تمام کردی انگشتان را یکدفعه بوطرف روی دشمن یا سلطان جابر بکشا که خداوند عالم کفایت شر او را از تو خواهد فرمود **و ایضاً لدفع الخصم** نام دشمن را در میان حروف سین مندرج کن مثلاً نام دشمن عسکر است باین سیاق درج سعسسکسرس که حروف نام دشمن از پیش و پس و میان حروف سین باشد اگر ممکن است متصل و اگر ممکن نیست منفصل بنویس چنانکه در مثال مزبور است و در کف دست چپ کرفته و سه مرتبه سوره قل هو الله را خوانده و بر آن دمیده در کف دست چپ محکم بفشاری تا وقتیکه از نزد او بیرون شوی و نیز پیش از داخل شدن به نزد او شش مرتبه سوره توحید را بخواند بر شش طرف خود بدمد یعنی یك مرتبه بخواند بطرف بالای سر خود بدمد و یك مرتبه بخواند بطرف پایها بر زمین بدمد و یك مرتبه بر پیش روی خود و یك مرتبه بطرف عقب خود و یك مرتبه بطرف راست و یك مرتبه بطرف چپ

ایضاً لدفع العدو

لدفع العدو

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که جهت دفع دشمن بعد از نماز تهجد یعنی نماز شب بعد از تمام نمودن نماز و تر بخواند در دفع دشمن ذو دمو تر خواهد شد ان شاء الله دعا اینست اَللّٰهُمَّ اَطِمْهُ بِالْبَلَاءِ طَمًّا وَغُمَّهُ بِالْبَلَاءِ غَمًّا وَقُمَّهُ بِالْاَذٰی قَمًّا وَارْمِهِ بِیَوْمٍ لَا مَعَادَ لَهُ وَبِسَاعَةٍ لَا مَرَدَّ لَهَا وَاَبِحْ حَرِیمَهُ وَاَطْرِقْهُ بِبَلِیَّةٍ لَا اُخْتَ لَهَا وَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ

ص ٣

اَمْرَهُ وَقِنِی شَرَّهُ وَاصْرِفْ عَنِّی كَیْدَهُ وَاَخْرِجْ قَلْبَهُ وَاَخْرِجْ كَبِدَهُ وَسُدَّ فَاهُ عَنِّی وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ اِلَّا هَمْسًا وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا اِخْسَئُوا فِیهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ صَه صَه صَه صَه صَه صَه صَه صَه **ایضاً** در کتاب دفع الهموم و الاحزان و کتاب جنة روایت کرده و قتیکه به نزد سلطان جابر یا غیر آن از کسیکه خوف داری داخل شدی برو روی او بکو حَسْبِیَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ و نیز این دعا را بکو اَطْفَأْتُ غَضَبَكَ یَا فُلَانُ بِلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و در مکان فلان اسم دشمن را بکو و نیز این دعا را بکو یَا مَنْ لَا یُضَامُ وَلَا یُرَامُ وَبِهِ تَوَاصَلَتِ الْاَرْحَامُ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاكْفِنِی شَرَّهُ بِحَوْلِكَ مترجم میکوید اگر ممکن باشد هر سه دعا را در روی او بخوان و الا یکی را بخوان که ان شاء الله بحول و قوة الهی شر او از تو دفع خواهد شد **ایضاً** در کتاب مسطور روایت کرده وقتیکه به نزد سلطان جابر وارد شدی و از او خوف داری در مقابل او بنشین و بکو این ورد را که از او ضرری و آسیبی بتو نخواهد رسید و ورد این است اَللّٰهُ اَللّٰهُ رَبِّی لَا شَرِیكَ لَهُ وَلَا اُشْرِكُ بِهِ شَیْئًا این ورد را مکرر میکوئی از شر او نجات و خلاص خواهی یافت مجرب و آزموده شده است

ایضاً لدفع العدو و السلطان

جهت دفع شر سلطان جابر

در کتاب جنة الواقیه روایت کرده در فضل بیست و دویم آنکه حضرت صادق علیه السلام کفتند که یا ابن رسول الله هیچ چیز از غیر منصور و خود را نکاه داشتی فرمود بخدا و باخواندن انا انزلناه الخ و بعد از آن هفت مرتبه یَا اَللّٰهُ اِنِّی اَتَقَرَّبُ اِلَیْكَ بِمُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِمْ اَنْ تَغْلِبَهُ لِی ... کرفتار شود مثل آنچه من کرفتار شدم و بخواند آنچه را که من خواندم هر اینه نجات و خلاص یابد و هر که بخواند این دعا را و تعلیم نکردیم آنرا بر شیعیان خود هر اینه حرد ایشان را سلطنت با اذیت و رباید کے ... لیکن قسم بخدا که این کهف و امان کاه شیعیان ما است و تفصیل کلمه الله را هفت باد بکوید بعد دعا را زیرا که لفظ حدیث این است که یا اللّٰهُ سَبْعًا یعنی کلمه یا الله را هفت مرتبه میکوئی و ما بعد آنرا یک مرتبه

النور الثالث فی بعض الادعیة النافعة

لبعض الاوجاع و للطلسمات و الاشکال المجربة

لرفع بعض الامراض و سهولة الطلق و دفع جملة من العلل البدنیة الباطنیة و الظاهریة و غیرها من الفوائد در کتاب جنة الواقیه نقل نموده از کتاب المجتنی که شخصی نور چشم او ضعیف شده بود وقتی در خواب دید که شخصی به او کفت بکو اُعِیذُ نُورَ بَصَرِی بِنُورِ اللّٰهِ الَّذِی لَا یُطْفَأُ و بکش دست خود را بر چشمهای خود بعد از آن بخوان آیة الکرسی را تا آخر هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ راوی میکوید پس من بیدار شده بر آن مداومت نمودم نور چشم من صحیح شد و صاحب کتاب میکوید من تجربه کردم نور چشم مثل نور چشمهای صحیح شد و مترجم هم عرض میکند که این حقیر هم مداومت نمودم مجرب یافتم الحمد لله **و از حضرت** صادق روایت است که جهت دفع درد چشم بعد از نماز صبح بدون تکلم با کسی هفت مرتبه این آیه را از سوره ق بخواند بچشم و بر دمد ... و با آن آب چشم درد کننده را بشوید و البته به جا حرا که بو بزد نافع است آیه اینست

دعای درد چشم

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذٰلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ **و از حضرت** امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که از برای زیادتی نور چشم بیست و یک مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخواند و اگر معیشت بر کسی تنگ باشد این سوره را ملازمت کرده بسیار بخواند روزی از جائی بر او برسد که گمان نداشته باشد **ایضاً جهت** دفع درد چشم سورهٔ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ را تا آیه بئس المصیر ۸ نوزده مرتبه تا سه روز بخواند و بچشم بدمد درد چشم ساکت میشود **ایضاً جهت** تسکین درد چشم نوزده مرتبه یا حیّ از اسماء الحسنی را بخواند بچشم بدمد دردش ساکت میشود و مداومت به این نام خصوصاً در عقب هر نماز مجدّد باز باعث طول عمر و رفع مرک مفاجات و توسعهٔ معاش است و صاحب درد چشم نوزده بار بخواند شفا یابد و گفتن یا حیّ یا قیّوم جهت زیادتی معاش و وسعت روزی اثر عظیم دارد و ترک نباید کرد **ایضاً جهت** درد چشم این اشکال را بر کاغذ نوشته با خود دارد ے ح و ح ح ٥ ع ع ٥ ح ح ی ٩٩٩ هـ ربه الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب درّی یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یسکن الضارب ویهدء الرمد ویزول الوجع والالم بعون الله و رحمته انه علی کل شیء قدیر **ایضاً جهت** درد چشم در کتاب درّ مکنون آورده که این کلمات را برچشم بخواند و بدمد و بعد بنویسد با خود دارد اینست یَا نَاظِرَيْ يَعْقُوبَ أَعِينَا بِمَا اسْتَعَاذَ بِهِ إِذْ مَسَّهُ الرَّمَدُ شِفَاءُ اللهِ إِذْ جَاءَ الْبَشِيرُ بِهِ بِحَقِّ يَعْقُوبَ اِذْهَبْ أَيُّهَا الرَّمَدُ نَفْسُكَ الْعَزِيزَةُ هٰذِهِ الزَّاجِرَةُ **ایضاً جهت** درد چشم در کتاب زبدة الدعوات منقول است که آیه نور را تا آخرش با واو یکاد تا آخرش با تربت طاهرهٔ حسینیه علیه السلام بنویسد بعد از آن را بشوید و در ظرف پاکی کذارد و صبح و شب با میل بچشم درد کننده بکشد شفا یابد و این کلمات را بنویسد با خود دارد این است اسکن ایها العرق الضار بحق تمام العین الشاهرة الدنیا والآخرة بحق هذه الاسماء العظام ٩٢٣ ١١٩٧٨ هـ ٤ ال م ن ج ع ل ١ ٥ ع ی ن ی ن و ل س ان او ش ف ث ی ن **و ایضاً جهت** درد چشم اطبّا به تجربه یافته اند که گوشت را خالی از چربی و رگ و پی باشد قطعه نازکی بریده مانند ورق و در کف دست آن قدر نگاهدارد که گرم شود پس بچشم یا بر پیشانی بند ندبها لغور دردش ساکن شود **و ایضاً جهت** درد چشم پنبه را تر کند با آب و بر چشم بگذارد و بگوید عَيْنُ الشَّمْسِ فِي لُجَجِ الْبَحْرِ يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ **ایضاً جهت** درد چشم آیه فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ و لو نشاء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فانی یبصرون سه مرتبه بر آب پاک بخواند و روی خود را با آن بشوید نافع است **ایضاً جهت** درد چشم دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز بگوید یَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى اللهِ رَبِّكَ وَرَبِّي لِيَرُدَّ بِكَ عَلَيَّ نُورَ بَصَرِي **ایضاً جهت** برای درد چشم در کتاب انوار سید نعمة الله جزایری از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود اگر کسی از درد چشم شکایت کند پس بخواند بر او آیة الکرسی و در دل خود نیت کند بری شدن از درد چشم را

درد چ

جهت درد سر و بند شدن بول

دردش ساکن و چشمش سالم خواهد شد و قبل از آن بگوید أُعِيذُ نُورَ بَصَرِي بِنُورِ اللهِ الَّذِي لَا يُطْفَىٰ و دست را بچشم کشد بعد آیة الکرسی را بخواند **ایضاً جهت** درد چشم در خواص سورهٔ لم یکن الذین الخ مسطور است که اگر کسی را سفیدی در چشم بهم رسد سورهٔ لم یکن الذین را تا آخر بنویسد با خود دارد سفیدی چشم زایل گردد **ایضاً جهت** درد چشم به تجربه رسیده که اول آن کسیکه سفیدی را در چشم می بیند انگشت کوچک دست راست او را ببندند الله که ببرند و از خون او قطره در چشم او بچکانند سفیدی از چشمش برطرف و زایل میشود

دعاهای که جهت درد سر وارد شده

از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر کس درد سر داشته باشد یا بولش بند شده باشد دست بر جای درد بگذارد و بگوید اُسْكُنْ سَكَّنْتُكَ بِالَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ **و در روایت** دیگر فرموده جهت درد سر و درد گوش دست را بر آن بگذارد و هفت مرتبه بگوید أَعُوذُ بِاللهِ الَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ **در کتاب** جامع الاخبار روایت شده که کسی به حضرت صادق علیه السلام از وجع و آزار خود شکایت نمود آنحضرت به او فرمود که بگو بسم الله و دست خود را بجای درد و آزار بکش و هفت مرتبه بگو این را أَعُوذُ بِعِزَّةِ اللهِ وَأَعُوذُ بِجَلَالِ اللهِ وَأَعُوذُ بِعَظَمَةِ اللهِ وَأَعُوذُ بِجَمْعِ اللهِ وَأَعُوذُ بِرَسُولِ اللهِ وَأَعُوذُ بِأَسْمَاءِ اللهِ مِنْ شَرِّ مَا أَحْذَرُ وَمِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ عَلَىٰ نَفْسِي **ایضاً جهت** منقول است از شیخ بهاء الدین علیه الرحمه که بدست خط مبارک خود نوشته بود و به شخصی داده بود که آزار درد سر میکشید پس آن شخص گوید بعد از آنکه این دعا را حرز و تعویذ نمودم دیگر درد سر ندیدم و آن اینست لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ آدَمُ صَفِيُّ اللهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ نُوحٌ نَجِيُّ اللهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُوسَىٰ كَلِيمُ اللهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ عِيسَىٰ رُوحُ اللهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا اُسْكُنْ أَيُّهَا الْوَجَعُ بِحَقِّ اللهِ الَّذِي وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ الَّذِي سَكَنَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ **و از برای درد سر** یعنی اگر کسی را درد سر درد کند این آیات را بنویسد و صاحب درد او بر سر ببندد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ **ایضاً جهت** درد سر این حروف را نوشته بسر ببندد و حروف اینست د ل د ل د ل ص د ق ف ل ل م و و ★ ١١ ح **ایضاً جهت** درد سر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این دعا را نوشته به آن سمت که درد میکند ببندد شفا یابد دعا اینست اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ لَسْتَ بِإِلٰهٍ اسْتَحْدَثْنَاهُ وَلَا بِرَبٍّ يَبِيدُ ذِكْرُهُ وَلَا مَعَكَ شُرَكَاءُ يَقْضُونَ مَعَكَ وَلَا كَانَ مَعَكَ إِلٰهٌ نَدْعُوهُ وَنَتَعَوَّذُ بِهِ وَنَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ وَلَا أَعَانَكَ عَلَىٰ خَلْقِنَا مِنْ أَحَدٍ فَنَشُكَّ فِيكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ عَافِ فُلَانَ ابْنَ فُلَانٍ وَصَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مترجم میگوید و در جای فلان ابن فلان نام آن شخص را که درد سر دارد بنویسد مرد باشد یا زن باشد یعنی نام خودش و نام مادرش باید نوشته شود **ایضاً جهت** درد دائم سر بعلّ

ص ۱۱ ۳

نماز صبح و شام سه مرتبه بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ یَا مُکْرِمُ یَا مُطْعِمُ یَا مُنْعِمُ یَا مُعْطِی یَا مُغْنِی یَا مُقْنِی یَا مُفْنِی یَا مُحْیِی یَا مُرْضِی یَا مُنْجِی سُبْحَانَكَ یَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ یَا رَبِّ **جهت درد گوش** این دعا را بعد از نماز صبح و شام سه مرتبه بخواند و بر کاغذی نوشته و فتیله نموده بگوش بگذارد یعنی بسوراخ گوش داخل کند دعا اینست اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ یَا حَافِظُ یَا بَارِئُ یَا دَارِئُ یَا بَاذِخُ یَا فَارِجُ یَا فَاتِحُ یَا کَاشِفُ یَا ضَارُّ یَا اٰمِرُ یَا نَاهِی سُبْحَانَكَ یَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ یَا رَبِّ **ایضاً جهت** درد گوش سورهٔ حمد را بر ظرف چینی بنویسد و بروغن گل سرخ محو کنند و بر گوش بچکانند نافع است **نوع دیگر** این آیه را هفت مرتبه بر روغن یاسمن یا بر روغن بنفسج یعنی بنفشه بخوانند و بگوش بچکانند نافع است و آیه اینست کَاَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا کَاَنَّ فِی اُذُنَیْهِ وَقْرًا اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ اُولٰئِكَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا

جهت تب دعای صحیفه کبری حضرت بتول عذرا فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها نهایت مجرب است و از جناب سلمان رضی الله عنه مرویست که صحیفهٔ طاهره بمن تعلیم فرمود و من زیاده از هزار کس را که تب داشتند تعلیم کردم همه شفا یافتند و قاعده اش اینست که شخص تب دار بعد از نماز صبح و نماز مغرب سه مرتبه بخوانند و اگر سواد نداشته باشد کلماتش را یك یك برو تلقین نمایند او هم بگوید اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ النُّوْرِ بِسْمِ اللّٰهِ نُوْرِ النُّوْرِ بِسْمِ اللّٰهِ النُّوْرِ عَلٰی نُوْرٍ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ هُوَ مُدَبِّرُ الْاُمُوْرِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ النُّوْرَ مِنَ النُّوْرِ وَاَنْزَلَ النُّوْرَ عَلَی الطُّوْرِ فِیْ کِتَابٍ مَسْطُوْرٍ فِیْ رَقٍّ مَنْشُوْرٍ بِقَدَرٍ مَقْدُوْرٍ عَلٰی نَبِیٍّ مَحْبُوْرٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هُوَ بِالْعِزِّ مَذْکُوْرٌ وَبِالْفَخْرِ مَشْهُوْرٌ وَعَلَی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ مَشْکُوْرٌ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی خَیْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَاَهْلِ بَیْتِهٖ اَجْمَعِیْنَ **جهت دردی گوش** دست بر گوش درد کننده بمالد و هفت مرتبه این دعا را بخواند شفا یابد ان شاء الله اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الَّذِیْ سَکَنَ لَهٗ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ **اما معالجهٔ ریم و خون گوش** در حدیث است که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام از درد و ریم و خون گوش خود شکایت کرد آنحضرت بر او فرمود که پنیر کهنه که بسیار کهنه باشد قدری بگیر و آن را خشك نموده نرم بکوب و با شیر زن ممزوج کن و در دروی آتش نیم گرم نموده چند قطره از آن بگوش بچکان ان شاء الله نافع است **و در کتاب** بحر المنافع جهت خارش درون گوش بخوانند و بران بدمد ساکت شود ان شاء الله یٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ الْحَکِیْمِ کَاَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا کَاَنَّ فِیْ اُذُنَیْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ **اما معالجهٔ داخل شدن** چیزی بگوش پس اگر کسی را سنگی یا چیزی در گوش مانده باشد روایت از امام محمد باقر علیه السلام فرموده بکسی که یا سنگ گوش خود مختار بود از قضا سنگ در گوش او ماند هر چند علاج کردند فایده نداد تا آخر الامر خدمت آنحضرت رفته عرض مطلب کرد فرمود نزدیك بیا چون نزدیك شد فرمود سه دفعه بگو اَللّٰهُمَّ اَخْرِجْهَا کَمَا اَدْخَلْتَهَا بِلَا مُؤْذِیَةٍ وَمَشَقَّةٍ و نام آن انگشت که داخل کرده بیرون آورد آن شخص چنان کرد سنگ بیرون آمد **نوع دیگر** اگر کسی را چیزی بگوش برود این اسماء را چهار مرتبه بگوش بخواند بیرون آید اسما این است یَا عَلِیُّ یَا عَظِیْمُ یَا حَلِیْمُ یَا عَلِیْمُ **و اطبا** گفته اند که اگر حیوانی بگوش رود قطران زا با آب پود ند

حاشیه: ذکر یا مغنی یعنی ... ؛ جهت درد گوش ؛ جهت درد گوش ؛ دعای تب ؛ دعای درد گوش ؛ معالجهٔ ریم و خون گوش ؛ معالجهٔ داخل شدن چیزی بگوش ؛ نوع دیگر

قوله پود ند یا لغت ... ؛ ... بیالوده ... ؛ ...

بد

قطعه که در بعضی نسخه‌ها حرف نبود لمؤلفه رحمه الله بفضله و رحمته ... بوی بدید بهد و نعوض ... نغاع بوی بدید

ص ۱۲ ۳

یا آب شفتالو حل نموده و نیم گرم کرده در گوش بچکانند آن حیوان بمیرد و بیرون سیده اگر هزار پا که حیوانی است زرد و نازك و باریك بگوش برود روغن کنجد به همان گوش بچکانند یا بیرون میاید یا اینکه بمیرد مجرب است **جهت سانجو** از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که هر کس این دعا را بر پاره کاغذ بنویسد و بخورد که آن شفای سانجو است و دعا اینست **اوّل** یُرِیْدُ اللّٰهُ اَنْ یُّخَفِّفَ عَنْکُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا **دویم** اَلْاٰنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَعَلِمَ اَنَّ فِیْکُمْ ضَعْفًا **سیم** ذٰلِكَ تَخْفِیْفٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ وَرَحْمَةٌ صدق رسول الله **جهت نریان زن** شیر و ماده گاو و غیر آن بنویسد و در بازو بندد و اگر ماده گاو باشد بر شاخ آن بندد دعا اینست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فَاضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْنًا قَدْ عَلِمَ کُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ کُلُوْا وَاشْرَبُوْا مِنْ رِّزْقِ اللّٰهِ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْاَرْضِ مُفْسِدِیْنَ **جهت کودکی** که شیر نخورد بنویسد بر دست راست یا گردنش ببندد و هم چنین اگر ماده گاو یا گاو میش بچهٔ اش را نگیرد و شیر ندهد بنویسد بچه را بر بچه و یکی را بر مادرش ببندد بچه اش را میگیرد بعون الهی و آن اینست وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَکُوْبُهُمْ وَمِنْهَا یَاْکُلُوْنَ وَلَهُمْ فِیْهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ اَفَلَا یَشْکُرُوْنَ **روایت است** از ابن عباس که هر کس نامهای اصحاب کهف را بنویسد و در زیر سر طفل بگذارد گریه بسیار نمیکند و اگر در خود نگاه دارد از خوف ایمن گردد و اگر نوشته در میان زراعت نصب نمایند آن زراعت از آفات محفوظ میباشد و اگر از برای زنی که درد شود و وضع حمل کند نوشته بر ران چپ او ببندند براسانی وضع حمل نماید مترجم میگوید که چون در اسامی اصحاب الکهف در روایات اختلافی هست پس من با احتیاط همه را در اینجا ایراد کردم تملیخا مکسلمینا مثلینا مرنوس دبرنوس شاذنوس دونوانس مرطوانس فیلوس کفشطیوس اوسولس مدبرنوس سارقوس اینها همه اسامی اصحاب الکهف است بنابر اختلاف اقوال و خواص اینها در سابق گذشت **از برای آسانی** وضع حمل سورهٔ اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ را تا وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ بنویسد و زن حامله بر ران چپ ببندد و بعد از وضع حمل زود بگشایند **و ایضاً** از شیخ بهائی مرحوم منقول است که برای آسانی وضع حمل این شعر را نوشته و بر پای راست زن حامله ببندند شعر اینست خرم را جو خودم را جای زن کو خارا ابد نزاید **ایضاً جهت** آسانی وضع حمل این آیه را بنویسند زن با خود دارد و نیز بنویسد و بشوید آبش را زن بخورد در همان ساعت وضع حمل میکند آیه اینست وَاَوْحَیْنَا اِلٰی اُمِّ مُوْسٰی اَنْ اَرْضِعِیْهِ فَاِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَاَلْقِیْهِ فِی الْیَمِّ وَلَا تَخَافِیْ وَلَا تَحْزَنِیْ اِنَّا رَادُّوْهُ اِلَیْكِ وَجَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ **ایضاً جهت** آسانی وضع حمل سورهٔ اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ تا آخر بنویسید و بشوید و زن حامله آبش را بنوشد زود و آسان وضع حمل میکند و از برای سنگ مثانه یعنی سنگی که در بولگاه میماند آب این سوره نافع است **از حضرت** امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که جهت آسانی وضع حمل این دعا را نوشته حامله در خود بدارد به آسانی وضع حمل خواهد کرد دعا اینست اَللّٰهُمَّ یَا فَارِجَ الْهَمِّ وَکَاشِفَ الْغَمِّ وَرَحْمٰنَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَرَحِیْمَهُمَا اِرْحَمْ فُلَانَةَ بِنْتَ فُلَانَةَ رَحْمَةً تُغْنِیْهَا بِهَا عَنْ رَحْمَةِ جَمِیْعِ خَلْقِكَ وَتُفَرِّجُ بِهَا کُرْبَتَهَا وَتَکْشِفُ بِهَا عَنْهَا غَمَّهَا وَتُیَسِّرُ وِلَادَتَهَا وَتَقْضِیْ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ

حاشیه: دعا برای سانجو ؛ برای خشک کردن شیر ؛ جهت کودکی که شیر نخورد ؛ برای گاو و غیره که ... ؛ برای وضع حمل و طفل که گریه نکند ؛ برای آسانی وضع حمل ؛ آسانی وضع حمل ؛ برای آسانی وضع حمل

و بعد

ایضاً جهت اسانی وضع حمل

وقیل الحمد لله رب العالمین **ایضاً جهت** اسانی وضع حمل این دعا را بر دو پاره پارچه یک زلع تازه اب ندیده بنویسد و زن حامله یکی را بر زیر پای راست و یکی را بر زیر پای چپ بگذارد دعا این است اخرج نفسی من هذه المجلس **وایضاً** این شکل را نوشته در پیش چشم او بدارند گاه گاه بران نظر کند شکل اینست

٢	٩	٤
٧	٥	٣
٦	١	٨

و لیعلمون انداس

ایضاً جهت اسانی وضع حمل این دعا را بر کوزه پر اب بخوانند و ازان اب زن حامله

٢	٩	٤
٧	٥	٣
٦	١	٨

بخورد و گاه گاه بمیان شانه و پستان های زن حامله بپاشد دعا اینست بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوٰاتِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ مَا یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا اِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ **از جمله خواص سوره** حمد این است که هفت مرتبه خوانده بر موضع گزیده عقرب یا مار و نحو ذلک بدمند درد ش ساکت خواهد شد **ایضاً جهت** ساکت شدن درد و سوزش گزیده حیوانات گزنده سوره قل یا ایها الکافرون و سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را بر نمک اب یعنی شور اب بخوانند و بران موضع مسح نمایند و از شور اب بمالند و بخوانند بمحل درد بپاشید ساکت میشود انشاء الله **ایضاً در کتاب** جنة الواقیه روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود هر کس شب یا وقت خواب این دعا را بخواند من ضامنم که عقرب او را نگزد دعا اینست اَعُوذُ بِکَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ الَّتِی لَا یُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا ذَرَءَ وَبَرَءَ وَمِنْ شَرِّ مَا بَرَءَ وَمِنْ شَرِّ کُلِّ دَابَّةٍ رَبِّی اٰخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا اِنَّ رَبِّی عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ **ایضاً** در کتاب العین المبصرة کفعمی ذکر کرده هر کسی را که عقرب بگزد دهان عقرب را کشته و کوبیده بران موضع ببندد ساکت میشود **ایضاً خرء الکلاب** یعنی فضله سگ را در اتش گرم نموده مثل ضماد بمحل گزیده شده ببندند ساکت میگردد **ایضاً جای** عقرب زده را با اتش که هنوز گرم باشد بدارند ساکت میشود **ایضاً فلفل** با روغن زیتون الوده بران موضع که عقرب زده بنهاده و بمالند ساکت میشود **ایضاً** پشه را کشته و بجای عقرب زده ببندند ساکت میشود **ایضاً** سیر را نرم کوبیده و بجای عقرب گزیده و مار زده ضماد نماید درد ش را ساکت میکند و اماس کرده شده باشد رفع میکند اما در روز تجدید کند یعنی بعلاوه نخشک کن برداشته سیر تازه کوبیده ضماد کنند تا بالمره درد ساکت شود بسیار مجرب است **ایضاً** مار زده را در اول حال روغن را با عسل داغ نموده بخورانند نافع است **ایضاً** پیاز را با پنیر شور اب کوبیده نرم نموده بجای زده مار و گزیده عقرب ضماد کنند نافع است **ایضاً جهت** مار گزیده جوجه را ذبح کرده و شکمش را دریده گرم گرم بجای مار گزیده ببندند ساکت میکند بشرطیکه تا جرا کند اینقدر که شکم جوجه سرد شود بلکه گرم گرم ببندند **ایضاً** بر اطراف جای مار گزیده خاک و گل ارمنی را با سرکه خمیر کرده مثل ضماد بر اطراف ببندند یا بمالند ساکت میکند و اگر گل ارمنی نباشد گل سر شوی هم میباشد **این هنتر را** بخوانند و بر عقرب بدمند و اگر شب بخوانند و بر اطراف بدمند از گزند عقرب محفوظ خواهد شد اینست جَلْبَانْدُ وَجُونْ جَلْسَارِبَانْدُ وَحُونْ پَانِیکْ پِیْهَارِبَانْدُ ...

دعای فتح الرجال

کهر سیل گز تن باند و حون پی چولک سر سیل زفردینی سبک لونا جماریک ان **ایضاً منتر عقرب** سیاه که بخوانند و بران پف کنند این است احل عقرب بستم زهر و نیش ترا بنام هفت نبی و بنام هاروت و ماروت بستم بنام جبرئیل و میکائیل بستم بنام اسرافیل و عزرائیل کف **لفتح الرجال** برای کشودن مرد بسته چهار عدد بیضه را پخته و پوست انها را کنده بر بیضه اول بنویسد فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون و بر بیضه دویم با زعفران بنویسد قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین و بر بیضه سیم باز با زعفران بنویسد انما صنعوا کید ساحر ولا یفلح الساحر حیث اتی و بر بیضه چهارم بنویسد بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **ایضاً لفتح الرجال** این دعا را با مشک و زعفران بنویسد و باب بشوید مرد بسته ان را بنوشد کشاده گردد بحکم الهی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ بسم الله المبارک العظیم یا طعسها یا کیاعها طلطعشا رحیلا یا بحهشا المحیطنا یا هیبطا یا شیشا یا بر هیشا یا شحیشا یا بحنا طا عهطینا یا لغا کعیشا وصلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین **ایضاً لفتح الرجال** این دعا را در روز چهار شنبه بر هفت پاره نان نویسد و مرد بسته بخورد کشاده گردد انشاء الله سلو هولها یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم **ایضاً لفتح الرجال** این طلسم را با اب پیاز بر تخم مرغ پخته بنویسد اینکه اول بنویسد و بعد پخته کند و با شمشیر یک دم کشته باشد از اد و نصف کند نصفی را مرد و نصف دیگرش را زن بخورد کشاده گردد ١١١١ ١١٧ ١١١ ١١١٦ ٨ ٨ ١٦ ١١١١ ط ١١١ ه طیع مه محمد محمد **ایضاً لفتح الرجال** اگر کسی را سحر بسته باشند و قدرت مجامعت نداشته باشد یک سبو اب از هفت اسیاب بگیرد یعنی از اسیابها در وقت اورد کردن اسیا از جو بجنبه میشود نه اینکه با اب بر بوده بعد بودارد بلکه اب را از جو بگیرد و بر یک مرتبه سوره یس بران اب بخواند و بد مد و در میان طشتی بنشیند و بنیت کشوده شدن با ان اب غسل کند و دقت کند که از اب بقدر مثقالی بر طرف نشود و بعد از غسل اب را نیز بر سبو جمع کرده و ببالا بر سر تاب اسیا یکی از ان کوفته بود پس از بالای تاب اب را بر یزد بمیان تاب چون ان از جو رد شود ان مرد هم کشوده میشود **ایضاً لفتح الرجال** این سوره را با مشک و زعفران بنویسد و بشوید هر دو یکی را بخورد کشاده گردد اول ایة الکرسی دویم سوره اذا زلزلت سیم قل اعوذ برب الفلق چهارم قل اعوذ برب الناس **لدفع الثالول** ثالول معنایش بالوکه زگیل است که در دست و پای بعضی مردم پیدا میشود پس برای دفع افتادن زگیل در غره ماه سوره حمد و توحید را هفت دانه برنج سرخ هفت مرتبه بخواند و بر هر یک بر زگیل بمالد و در زمین پاک دفن کند بر طرف و دفع میشود **ایضاً لدفع الثالول** از علی ابن نعمان روایت است که بخدمت امام رضا علیه السلام مشرف شدم و عرض کردم که ثالول بسیار در بدن من بهم رسیده و به این سبب المکه حضرت فرمود که از برای هر ثالول هفت جو بردارد بر هر جوی هفت بار بخوان بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا کَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجًّا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَکَانَتْ هَبَاءً

ایضاً لدفع الثالول

مُنبثّاً و ایضاً هفت بار این آیه را بخوانند وَیَسْئَلُوْنَکَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ یَنْسِفُهَا رَبِّیْ نَسْفًا فَیَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرٰی فِیْهَا عِوَجًا وَّلَا اَمْتًا پس هر جوی را یکبار بر هر ثالول بمالد و بعد جوها را در پارچه نو بی بر بندد در چاه کنیف بیندازد یعنی بجائی که در خانه ها برای جمع شدن آب و ریختن آب ها طبخ و جامه شوئی درست میکنند بیندازد و سنگی بر آن بندد تا به ته برود و در وی آب نایستد و این عمل را در تحت الشعاع یعنی در روز بیست و نهم و سی ام ماه کردن زیاده خوب است **ایضاً لدفع الثالول** از حضرت صادق علیه السلام روایت است که دست بر ثالول بمالد و سه مرتبه این دعا را بخوانند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ اَللّٰهُمَّ امْحُ عَنِّیْ مَا اَجِدُ و اگر برای دیگری بخوانند اگر مرد باشد بگوید اَللّٰهُمَّ امْحُ عَنْهُ مَا یَجِدُ و اگر مؤنث باشد بگوید اَللّٰهُمَّ امْحُ عَنْهَا مَا تَجِدُ **ایضاً لدفع الثالول** سورهٔ توحید را به عدد زگیل بر گندم موافق عدد زگیل بخوانند و بر زگیل بمالد و در جای نمناک دفن کند رفع میشود **ایضاً لدفع الثالول** بر تخم مرغ بنویسد و در قبرستان دفن کند در روز چهارشنبه بحق ملك الرحمن اقطع اقطع اقطع یا الله یا الله یا الله ۲۲ ه ۳ ۲ ع ا د ط ط ا ع ۳ ۲ ۴ ۲ ۳ ۲
ایضاً برای زگیل بر بیضه نویسد و در کنار آب دفن کند ۳۲۳۳۱۳۱۳۱۳ ۳ ۱۳ ط ط ذ و ل سم برحمتك یا ارحم الراحمین **ایضاً** ما لیدن نوره که از برای ازاله موی بدن استعمال میکنند بر زگیل بمالند انشاء الله زگیل را رفع میکند **امر برای دفع زحمت** مورچه قدری عسل بگیرد و سه مرتبه این کلمات را بر آن بخوانند و بدمند و در میان موران و سوراخ ایشان بریزند هنگی بگریزند عَزَمْتُ عَلَیْکُمْ یَا مَعْشَرَ النَّمْلِ اَنْ لَا تَخْرُجْنَ مِنْ مَسَاکِنِکُنَّ وَلَا تُؤْذِیْنَ اَحَدًا مِنْ اَهْلِ الدَّارِ بِحَقِّ الْاِسْمِ الْعَظِیْمِ الْاَعْظَمِ الشَّرِیْفِ الْاَشْرَفِ الَّتِیْ قَامَتْ بِهِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ اُخْرُجْنَ حَتًّا حَتًّا اِخْتَفِیْنَ وَلَا تَخْرُجْنَ عَنْ بُیُوْتِکُنَّ **جهة دفع مورچه** رشته یا ریسمانی را با قطران مخلوط کرده بر سوراخ مورچه مدور بگذارند دیگر مورچه از آن بیرون نیاید و بگریزند **برای دفع** مورچه از خواص عجیبه مجربه است که هر کس با انگشت سبابه خود دایره بر اطراف سوراخ موران بکشد و سه مرتبه این آیه را بخواند یك مورچه از آن سوراخ بیرون نیاید اینست قَالَتْ نَمْلَةٌ یّٰاَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوْا مَسٰکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمٰنُ وَجُنُوْدُهٗ وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ و بعد از آن بگوید اَیُّهَا النَّمْلُ لَا یُحِیْطُ بِكِ مَا اَحَاطَ مُتَنَاجِیًا اِسْتَنَاجِیْ وَلَا یُؤْمِنُكِ الْحَرَکَةُ **در کتاب منهاج** العارفین مسطور و منقول است که جهة دفع ضرر مورچه و موش و خوك که بزراعت ضرر میرسانند این کلمات را بر چهار پاره سفید نوشته و در چهار گوشه آن مکان که از اذیت و ضرر اینها خوف داری دفن کن ساکت شوند یا دفع شوند بحکم الله مجرب است مرس ترتوس فط فط کف کف هست طسوس فی عطط مسا کلکوم کوش عضف خطوف ماطرف ماطرف کهبوب **لدفع ضرر الکلب الجنون** برای کسی که سگ دیوانه گزیده باشد تخم خردل و تخم پیاز سفید را از هر یك دو درم با سه درم باقلای مقشر کوفته و بیخته با عسل سرشته حب نموده بر سر کزیده دندان سگ یعنی بر همان جای دندان سگ بمالند دفع ضرر آن میکند و **ایضاً** در همان کتاب منقول است که هر کس را سگ دیوانه یا گرگ دیوانه یا غیر اینها

علاج گزیدن سگ دیوانه

از حیوانات دیوانه شده بگزد و زخم رساند این طلسم را بر ظرف پاکی نویسد با آب پاکی بشوید و بعد سورهٔ حمد و آیة الکرسی را بر آن آب بخوانند و بدمد و آن کس آن آب را از آن کاسه بخورد و بعد از خوردن آب کاسه را معکوس یعنی سر بزمین و ته به بالا کند آن کس بزودی شفا یابد انشاء الله و مجرب شده آنچه که بر ظرف نوشته میشود این طلسم است ک ۱۶ ر ک ک ۱۱۱۳۱۱ ع ۸۱۱ و السماء سلام علی نوح فی العالمین انا کذلك نجزی المحسنین یا الله یا الله اشف فلان ابن فلان ک ۱ ع کل ع ۱۱۱ ے **ایضاً در همان کتاب** منقول شده که اگر کسی را سگ دیوانه یا سایر حیوانات دیوانه گزیده باشد یا مجروح کرده باشد این طلسم را بر نان نوشته بدو خوراند شفا یابد و ضرر نبیند
در احادیث معتبره وارد شده که جهة دفع تب صاحب تب این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ جِلْدِیَ الرَّقِیْقَ وَعَظْمِیَ الدَّقِیْقَ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ فَوْرَةِ الْحَرِیْقِ یَا اُمَّ مِلْدَمٍ اِنْ کُنْتِ اٰمَنْتِ بِاللّٰهِ فَلَا تَاْکُلِی اللَّحْمَ وَلَا تَشْرَبِی الدَّمَ وَلَا تَفُوْرِیْ مِنَ الْفَمِ وَانْتَقِلِیْ اِلٰی مَنْ یَزْعُمُ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ فَاِنِّیْ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ **ایضاً برای تب** بر کاغذی نویسند و بر صاحب تب ببندند یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم **ایضاً برای تب** بر سه پاره کاغذ هر روز یکی را ناشتا بخورد اول یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا بسم الله اربط دوم یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا بسم الله اربط سیم ذلك تخفیف من ربکم ورحمة بسم الله اربطنا **ایضاً برای تب** بر سه پاره کاغذ بنویسد و هر روز یکی را در زیر دامن تب دار بسوزانند اول اب و ب ك ر اب ن اب ی ق ح اف ه م ل ع و ن شد اد دا دبداد هل ترضی دوم ع م ر اب ن ح ط اب م ل ع و ن فرعون عون بجعون بل ترضی سیم ع ث م ا ن اب ن ع ف ا ن م ل ع و ن تقبل ترضی نمرود رود بهرود
ایضاً برای تب و لرز بنویسد این دعا را و بر بازوی صاحب تب و لرز ببندند بسم الله مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان وبینهما برزخا وحجرا محجورا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم الا ان حزب الله هم الغالبون ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون بسم الله الرحمن الرحیم یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا الان خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا ذلك تخفیف من ربکم ورحمة ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون وان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردك بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم
جهة تب بخط مبارك امام رضا علیه السلام یافته اند که برای دفع تب بر سه پاره کاغذ بنویسند و تب دار هر روز یکی را بلع کند از آنکه بهر پاره اش سه مرتبه سورهٔ توحید خوانده شود اول بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف انك انت الاعلی دوم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لا تخف نجوت من القوم الظالمین سیم بسم الله الرحمن الرحیم الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمین **جهة زیادتی** شیر زنان این آیه را بنویسد تا بشوید زن بیاشامد شیرش زیاده شود اینست وَاِنَّ لَکُمْ فِی الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیْکُمْ مِّمَّا فِیْ بُطُوْنِهٖ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَّدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِّلشّٰرِبِیْنَ **جهة حبس البول** اگر بول کسی بسته باشد این آیه را نوشته بر بازو بندد گشاده گردد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وفتحنا ابواب السماء بماء

جهت حبس البول

مضمون وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر **ایضا جهت حبس البول** این اشکال را بنویسد و از بر ناف بند د کشاده کرد بسم الله الرحمن الرحیم یا سکیملها یا مکتفیا یا دنیاسا بنوارد بلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **ایضا** بنویسد و بشوید و بخورد بول کشاده میکرید طه ما انزلنا علیک القران لتشقی الا تذکرة لمن یخشی تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری **ایضا جهت** احتباس بول کل کاشفه که عصفر مینامند در غیر پخته نیم و زن الشوره داخل کنند بر ان ضماد نمایند

ایضا جهت احتباس بول به تجربه رسانیده اند که سپش زنده را به سوراخ احلیل دو اندبرون کشاده کردد و بخور کردن ملخ نیز جهت عسر البول و بواسیر نافع است و سرکین موش را بزها ربنا لکلید کشاده کردد **ایضا جهت** حبس البول افیون دو دانک با سفیدی بیضه مخلوط کرده مثل فتیله نازک سازند و بمجرای بول گذارند درد را ساکن میکند و در رفع بواسیر بی مثل است **وجهت درد** سوزش مقعد کنجد را کوبیده با روغن گل و سفیده بیضه ضماد نمایند بر مقعد ساکت شود **وایضا** زرده تخم مرغ وارد جو و روغن گل سرخ همین افزاید که سوزش و درد مقعد را نافع است **وایضا** سفیداب و مرداسنج و بذر البنج با زرده بیضه و روغن بنفشه استعمال کند سوزش و درد مقعد را مفید است **دعا برای منع مسافر** از سفر یکه بسکی از ان راه که مسافر از ان خواهد رفت ویسی ایدرا بر ان سنگ بنویسد و نام مسافر و نام مادرش را هم بنویسد و بجاهی اندازد مادام که ان سنگ در ان چاهست بر ان سفر نمیرود و ایت قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون **در خواص الایات** مذکوره است که این ایه را هر کس نوشته با خود دارد از گزند مار و عقرب ایمن و محفوظ گردد بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا نوحا الی قومه ان انذر قومک من قبل ان یاتیهم عذاب الیم سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین سح سح سح قرنیا قرنیا اعوذ بالله شر کل عقرب وحیه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **در کتب اخبار و ادعیه** منقولست که بجهت شفاء هر نوع مرض در اطفال یا در رجال و نساء اول بنویسد سوره حمد را تا اخرش و بعد از ان این ایه را بنویسد لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم و در اخر این ایات سه مرتبه سوره توحید را مکررا بنویسد و سه مرتبه مکررا قل اعوذ برب الفلق را تا اخرش بنویسد و بعد از ان سه مرتبه مکررا سوره قل اعوذ برب الناس را بنویسد و بر مریض بندند

قاعده استخراج اسماء الحسنی مطابق حروف مقطعه بیت هشتگانه مجی هذه صورتها

قاعده استخراج اسماء الحسنی

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک
الله	رحمن	رحیم	ملک	قدوس	سلام	مؤمن	مهیمن	عزیز	جبار	متکبر
٦٦	٢٩٨	٢٥٨	٩٠	١٧٠	١٣١	١٣٦	١٤٥	٩٤	٢٠٦	٦٦٢
ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت
خالق	باری	مصور	غفار	قهار	وهاب	رزاق	فتاح	علیم	قابض	باسط
٧٣١	٢١٤	٣٣٦	١٢٨١	٣٠٦	١٤	٣٠٨	٤٨٩	١٥٠	١٠٠٣	٧٢
ث	خ	ذ	ض	ظ	غ					
حافظ	رافع	معز	مذل	علی	بصیر					
٩٨٩	٣٠١	١١٧	٧٧٠	١١٠	٣٠٢					

بدانکه انا استنباط بعضی از اهل ذکر و صلاح چنین مستخرج و مستنبط گردیده که اگر خواهی در امورات شرعیه و منافع دنیویه یا اخرویه خود قلب شخصی را از مرد و زن مسخر خود گردانی تا از ان منفعت دنیوی و اخروی بدون خلاف شرع بتو عاید گردد و مطیع و منقاد تو شود پس اول اسم ان شخص را ملاحظه میکنی که چند حرف میشود بعد از ان ملاحظه صورت مکتوبه اسماء الحسنی را میکنی که حروف اسمش با کدام یک از اسماء الحسنی ثبت شده پس ان اسماء را با عدد مجموع ان اسم ورد میکنی مثلا اسم ان شخص که اراده تسخیر قلبش داری محمد است پس حروف این اسم م ح م د در صورت اسماء الحسنی با اسم بارئ و مهیمن و ملک مسطور شده پس یا بارئ یا مصور یا ملک را مطابق مجموع عدد محمد که نود و دو است در هر روزی در وقت معینی بدون تکلم بکلام غیر نود و دو مرتبه ورد میکنی در مدت دوازده روز پس اگر این عمل را بجا اوردی مطلوب حاصل نگردید ان وقت مجموع عدد ان اسم را با مجموع عدد های اسماء الحسنی در یکجا جمع کن مثلا مجموع عدد اسم محمد نود و دو و مجموع اعداد اسماء الحسنی (در یکجا جمع کن شش) که بارئ و مصور و ملک باشند ششصد و چهل است و جمله ان هر دو هفتصد و سی و دو میشود پس بلا فاصله در مدت دوازده روز این سه اسم را در هر روز در یک مجلس بدون تکلم هفتصد و سی و دو مرتبه ذکر میکنی مطلوب حاصل میشود و اگر خدا نکرده مطلب تو در این مرتبه نیز حاصل نگردید پس در مرتبه سیمی مکررات حروف اسم شخص را با مکررات حروف اسماء الحسنی در یکجا جمع نموده بعد جمله ان را نیز در مدت دوازده روز دفعه سیمی ورد کن که بی شک انشاء الله بمطلب خواهی رسید اما مثال مکررات اسم شخص و مکررات اسماء الحسنی مثلا محمد در صورت دو حرف میم و یک حرف حا و یک حرف دال است و حال انکه میم مشدد در وسط محمد دو میم است که ببیکد بکر ادغام شده پس سه میم حساب میکنی پس عدد حروف مکرر در این صورت میشود یکصد و سی و دو اما حروف مکرره این سه اسم در اسم مصور واو مشدد را دو واو حساب میکنی که دوازده میشود و این عدد شش که از تکریر حرف واو حاصل میشود اضافه میکنی به مجموع عدد های اسماء عزیزه پس جمله ان ها میشود ششصد و چهل و شش و مجموع عدد حروف محمد با میم مکرر مشدد میشود یکصد و سی و دو و جمله ان ها میشود هفتصد و هفتاد و هشت پس در مرتبه سیمی در مدت دوازده روز در هر روز هفتصد و هفتاد و هشت مرتبه ان سه اسم را که یا بارئ و یا مصور و یا ملک است ورد میکنی انشاء الله مطلوب تو حاصل خواهد شد و با قانون مذکور اسم هر شخص مطلوب را با اسماء الحسنی که در زیر حروف اسم ان شخص مقصود نوشته شده حساب نموده و جمع کرده با قرار اولی و دومی و سیمی

که مفصلا مذکور کردید و درود میکنی والسلام علی من اتبع الهدی ونهی النفس عن الهوی **برای دفع**
مرض قولنج این آیات را بر آب نا بو شریعنی سه مرتبه بخواند و صاحب قولنج آن را بخورد شفا یابد اینست
فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ **و در خواص سوره**
تحریم یعنی سوره یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک الی آخره روایت شده که از برای مهربان کردن دشمن
و ادای قرض و وام و مطیع شدن زن سلیطه یعنی زنی که بر شوهر خود تسلط و غلبه دارد بت و بکرات
این سوره را به آن نیت بخواند این مطلب ها بر آورده میشود و اگر این سوره مبارکه را بر مریض بخواند
شفا یابد و اگر بر مصروع بخواند یعنی بر کسیکه از اذیت جن و شیاطین بیهوش میشود بخواند به هوش میاید
و از جمله خواص سوره الحاقه است که تا آخرش نوشته بر زن حامله ببندد فرزندش از آفات
سقط و غیره سلامت باشد و اگر بعد از تولد بر کودک ببندد از شر جن محفوظ میباشد **و از جمله**
خواص سوره والنازعات است هر کس نوشته بخود ببندد در نظر حکام و بزرگان با هیبت باشد یعنی
هیبت او بر دل بزرگان تاثیر نموده بترسند و بر او بدی و اذیت نتوانند کرد **و در کتب معتبره ادعیه**
مسطور است که بجهت باد نزله این طلسمها را بر بیضه نوشته و بخته زرده ش را صاحب نزله بناشتا
بخورد و سفیده ش را با پوستش در قبرستان دفن نماید شفا یابد اینست [illegible]
[illegible] **ایضا** برای نزله بنویسد
این شکل را بقرار نیز بود که چهار چشم سفید دارد **مـــفـطـع** یکی چشم میم و یکی
چشم فا و یکی چشم طا و یکی چشم عین پس صاحب نزله این شکل را دو دیوار خانه رو بقبله نصب نمود
روز اول یک میخ بچشم میم بکوبد روز دویم یک میخ به چشم فا و روز سیم بچشم طا و روز چهارم
بچشم عین شفا یابد و نزله اش ساکت کردد و ایضا همین قرار و خاصیت است برای دفع نزله کلمه
شمـعـون که چهار میخ تا چهار روز بکوبد اول بچشم میم دویم بچشم عین سیم را بچشم
واو چهارم را بوسط نون شفا یابد **برای دفع چشم زخم** یعنی دفع شدن اذیت و آزار بد نظر
اگر بکسی چشم بد نظر رسیده ناخوش نموده باشد این طلسمات را بر تخم مرغ نویسند اگر انسان باشد
رو بقبله بر پا ایستد بیضه را بر دور سرش گردانیده و ابعد غار الخوانده بپای او بزنند بشکنند
و بعد شکسته و پوستش به آب روان و برند و اگر حیوان باشد بمیان پیشانی او بزنند تا بشکند اینچه
بر بیضه نوشته میشود اینست **جاعت جبعت مجعت انفجعت انفلت جاعت**
جبعت انفجعت انفلت کذلک عین العاین و اینچه در وقت گردانیدن بیضه بر دور سرش بـ
خواند این است که میگوید بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اسْمِ اللَّهِ وَاسْمِ الْعَايِنِ **در کتب تفاسیر** در تفسیر
آیات ذیل روایت معتبر وارد شده هر کس خواهد که در هر وقت از شب که خواهد بیدار شود در وقت
خوابیدن آیات ذیل را بخواند از شر دزدان محفوظ میباشد و از خوابگاه او تا بیت الحرام کعبه نور
پیدا شود و میان آن نور مملو میشود با ملائکه که تسبیح کنند برای آن شخص تا بیدار شدنش و ایضا اگر
بقفل صندوق یا خانه یا دکان بخواند آن خانه و صندوق و دکان از شر دزد محفوظ میماند آیات
اینست قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ

خواص سوره تحریم
خواص سوره الحاقه
دعا برای نزله
برای چشم زخم
دعا برای امن

وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ
مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا مترجم عرض میکند که بسیار مجرب است و حقیر مکرر آن تجربه کرده تأثیرش معاینه و
بی شک او را ملاحظه کرده ام **در کتاب جنات الخلود** در خواص الاسماء الحسنی روایت کرده که هر کس
اسم مبارک یا عدل را در شب جمعه بر بیست پاره نان بنویسد و بخورد همه خلایق مطیع و فرمانبردار او شوند
بحکم خدا **و از جمله** خواص سوره انا انزلناه است بخواند نهایت عزیز و مقبول القول میشود و مکرر
تجربه شده است **ایضا** اگر به نزد اهل دنیا حاضر شود چهار مرتبه اسم مبارک **یا عزیز** را بگوید و
بجانب راست خود پف کند و چهار مرتبه بگوید بجانب چپ خود پف کند و چهار مرتبه بگوید بجانب آنکس بدمد
آن شخص متوجه او گردد و عزت در باره او معمول دارد انشاء الله

المطلوب الخامس في بعض الحكايات المضحكات والأخبار المفرحات للقلوب والمنورة للابصار المنتجة نتائج حسن تخيلها الأثمار للاحباب و اولي الابصار

شیخ یوسف بحرانی در کشکول خود روایت کرده که روزی شیطان ملعون بر در دروازه فرعون ملعون آمد
دق الباب کرد فرعون ملعون گفت کوبنده در کیست شیطان ملعون در جواب آن لعین گفت ضرطة بلحية
رب لم يعرف من في الباب یعنی ضرطه باد بر ریش خدائیکه کوبنده در را نمیشناسد پس فرعون گفت داخل
شو و بیا ای ملعون پس شیطان گفت ملعون یدخل علی ملعون یعنی ملعونی داخل میشود بر نزد ملعونی
پس شیطان داخل شد فرعون بجاو گفت ای ابلیس چرا بر حضرت آدم سجده نکردی تا اینکه رانده درگاه و ملعون
شدی قال لأن مثلك كان في صلبه یعنی چون تو ملعونی در صلب آدم بود از ملعنت و شومی
تو بر آدم سجده نکردم پس فرعون گفت ای ابلیس آیا در روی زمین شقی تر و شریرتر از من و تو پیدا میشود قال
الحاسد اشر مني ومنك یعنی حسد برنده از من و تو شریرتر و شقی تر است **ایضا فيه عنه** در اثر است
که یکی از علمای نواصب جاحظ نام صورتش بسیار قبیح و زشت بود چنانکه شعرا در منظومات خود هجو کرده اند
لو يمسخ الخنزير مسخا ثانيا ما كان الا دون قبح الجاحظ یعنی خوک اگر دو مرتبه ثانیه مسخ شود
هر آینه قبح و زشتی صورت او کمتر از قبح و زشتی صورت جاحظ خواهد بود یعنی قبح و زشتی جاحظ زیاده
از زشتی و مکروهی صورت خوک است همین جاحظ روزی به شاگردان خود بعد از درس ایشان گفت که
در این عالم هیچ کس مرا چنان خجل و شرمنده نکرد مگر زنی که روزی به نزد من آمد و با التماس مرا بر نزد زرگری
برد و گفت صورت این را خوب ملاحظه کن و رفت پس من از زرگر پرسیدم که مقصود این زن از آوردن
من به نزد تو چیست زرگر گفت که این زن از من خواهش کرده بود که از برای او صورت و شکل شیطان را نقش
کنم من گفتم که من شیطان را ندیده ام و نمیدانم که صورتش چه نوع است تا در شکل صورتش صورت بکشم
کنم پس آن زن ترا آورده و صورت ترا نشان داد که صورت شیطان هم مثل صورت جاحظ است
احوال الآن ضرطه معاویه در صفحه دویست و هفتاد و هشتم کشکول شیخ یوسف بحرانی نقل کرده
از کتاب کامل بهائی إِنَّ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَىٰ مِنْبَرِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَضَرَطَ ضَرْطَةً عَظِيمَةً که بدرستیکه

خواص انا انزلناه
احوال ابلیس و شیطان
و اخراج ریح کردن
برای فرعون ملعون
لشکر ...
عالم ناصبی
شیطان
احوال الآن ضرطه معاویه

معاویه روز جمعه در بالای منبر خود خطبه میخواند پس ضرطه پر صدایی از او خارج شد فتعجب الناس من وقاحته پس اهل مسجد عموماً از بیحیائی او تعجب کردند پس خطبه را قطع نموده گفت الحمد لله الذی خلق ابداننا وجعل فیها ریاحاً وجعل خروجها راحة لنا فربما انفلتت فی غیر وقتها یعنی حمد مر خدای راست که خلق کرد بدنهای ما را و قرار کرد در بدنهای ما بادها را و قرار نمود بیرون شدن آنها برای راحت ما پس بسا میشود که غفلةً واقع میشود فلا جناح علی من جاء منه ذلک والسلام پس عیبی و گناهی نیست بر کسیکه باد از او بیرون آید فقام الیه صعصعة وقال پس صعصعه که از صحابهٔ علی ابن ابی طالب علیه السلام بود از جای خود برپا ایستاده گفت ای معاویه بلی خداوند عالم ما را خلق کرد و کرد بدنهای ما باد هارا از برای بیرون شدن باد از برای ما استراحت قرار کرده ولکن جعل ارسالها فی الکنیف سنة وعلی المنبر بدعة لیکن خدا بیرون کردن باد را در مستراح یعنی در مبرز سنت قرار کرده و در بالای منبر بیرون کردن باد را بدعت کرده اند یعنی تو سنت را مذاالشحر تکب بدعت میشوی پس متوجه اهل شام گردیده گفت قوموا یا اهل الشام فقد خری امیرکم فلا صلوة له ولا لکم ثم توجه الی المدینة یعنی برخیزید ای اهل شام پس بتحقیق امیر شما در بالای منبر تغوط کرده زیر جامه خود را ملوث نمود نه نماز او صحیح میشود و نه نماز شما که بعد از خطبه میکند اداید این سخنها را گفت و برخواسته روانه مدینه منوره گردید رحمة الله **شیخ یوسف بحرانی** در کشکول خود در صفحهٔ دویست و هشتاد و هفتم نقل نموده که شخصی چنین گفت روزی در بغداد در نزد قاضی حنفی مذهب بودم که ناگاه سائلی قصیده غرایی در خصوص تصدق امیر المؤمنین انگشتر خود را در رکوع به سائل میخواند و قاضی مزاحم مذهب نحو مانکرده گفت بشنو که این رافضیان چه طور قصیده ها نظم کرده اند در باره مدح و توصیف علی ابن ابی طالب در مقابل تصدق نمودنش خاتمی را که قیمتش از چهار درهم زیاده نبود و اما افسوس که ابوبکر تمامی اموال خود را در راه خدا تصدق نمود از اهل سنت احدی ورا وصف نکرده نه با نظم و نه با نثر پس چطالبه متعصب آن جماعت رافضیان که انگشتر چهار درهمی را اینقدر تفضیلات داده نظم نموده اند من در جواب گفتم جناب قاضی جماعت رافضیان را در این باره گناهی نیست اگر گناهی باشد برای ساکنین آسمانها و عالم ملکوت است برای اینکه فضیلت این تصدق خاتم را مثل جبرئیل ملک مقرب از جانب خدا بحضرت خاتم الانبیاء در آیات قرآن مجید آورده که این آیه در قرآن خوانده میشود تا روز قیامت و رافضیان متابعت قرآن نموده ایشان هم در قصاید منظوم تا روز قیامت خوانند و ابوبکر این قدر تصدقات که کرده معلوم میشود برای خدا نکرده زیرا که نام و فضیلتش در سوره و آیه از آیات قرآنی نیست پس در توصیف علی رافضیان را مذمتی اگر بکنی لازم میآید که خدا را مذمت کنی که وصاف علی در حقیقت خدا است گفت ای برادر این معنی هیچ بخواطر من خطور نکرده تا روز قیامت **مترجم** میگوید اگر حقیر در نزد آن قاضی میبودم به او میگفتم که ابوبکر خودش مقر شده که گفته لقد تصدقت باربعین خاتماً وانا فی الرکوع لینزل فیّ ما نزل فی علی ابن ابی طالب فما نزل فیّ آیة ولا حرف فی کتاب الله یعنی در حال رکوع چهل انگشتر به فقیر تصدق نمودم که در شان من نازل شود آنچه در شأن علی نازل شد آیه ای بلکه حرفی نازل نشد اما جناب خلیفه سهو کرده در خصوص او نازل شده که فلا صدق ولا صلی ولکن کذب وتولی یعنی پس تصدق نکرد و نماز نخواند

ولکن تکذیب نمود و پشت بکرداند و این آیه در خصوص خلیفه نازل شده چرا میگوید که در شأن من آیه نازل نشده و روزی عمر به امیر المؤمنین علیه السلام گفت تو یا علی به آیه فستبصر ویبصرون بایکم المفتون به من و ابی بکر سرزنش میکنی فرمود بلی این آیه در بارهٔ بنی تیم و بنی عدی نازل شده میخواهی آیه که در شأن بنی امیه نازل شده است بتو بگویم پس این آیه را در شأن ایشان تلاوت فرمود فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم یعنی آیا متوقع است از شما که هرگاه متولی و صاحب اختیار امور مردم شوید و بر ایشان حکمران گردید اینکه فساد نمائید در روی زمین و از خویشان و اقربای خود بریده قطع صلهٔ رحم کنید و استفهام در آیهٔ شریفه برای تقریر است یعنی به یقین اگر حکمران باشید فساد و قطع صلهٔ رحم خواهید کرد قطعاً و جزماً **شیخ بهائی** مرحوم در کشکول خود آورده که در نزد حجاج مردی بود که آزاد مرد نام داشت و مقصری به نزد حجاج آورده بودند و حجاج حکم به قتل آن مقصر نمود در آن حال ناگاه از آزاد مرد بادی پر صدا و ضرطهٔ بلند آواز بی صادر شد بنوعی که همه حاضرین با قهقهه خندیدند و آزاد مرد از این فعل حادث زیاده خجل و شرمنده شد حجاج خجلت و شرمندگی او را دیده برای رفع خجالتش گفت ای آزاد مرد من جمیع خراجات دیوانی ترا و این مقصر را به تو بخشیدم پس آزاد مرد با آن مقصر از مجلس بیرون شدند و آن مقصر مردی بود عرب فشرع الاعرابی یقبل استه پس عرب شروع کرد به بوسیدن مقعد آزاد مرد میبوسید از آنجا و میگفت بابی وامی استه یحط الخراج ویفک من القتل یعنی پدر و مادرم قربان این مقعد تو باد که از برکت کون تو باج خراج تو و قتل من بخشیده گردید خوب ضرطه بود که از کون تو خارج گردید **شیخ یوسف** بحرانی در کشکول در صفحهٔ شصت و ششم مسطور است که خلیفه مهدی روزی بشکار رفته بود با جمعی از خدم و حشم و در حین مراجعت اب خلیفه رم خورده خلیفه را از خدم خود جدا ساخته به چادر عربی رسانید به عرب گفت یا اخ العرب هیچ در نزد تو خوردنی و آشامیدنی یافت میشود گفت چرا پس از اسب فرود آمد و عرب قدری نان جوین با قدری شیر حاضر نموده خلیفه میل کرد بعد آبی طلبیده نوشیده گفت یا اخ العرب مرا میشناسی گفت نه گفت من از جملهٔ لشکریان خلیفه ام بعد از زمانی دوباره آبی طلبیده نوشیده گفت از سرکردگان لشکر خلیفه ام بعد از زمانی سیم باره آبی طلبیده نوشیده گفت یا اخ العرب من وزیر خاص خلیفه ام بعد مرتبه چهارم آب طلبیده نوشیده گفت من خود خلیفه ام عرب بخشم آمد ظرف آب را بخشم از دستش گرفته و آبش را بزمین پاشیده گفت تو عجب آدمی که هر دفعه آب میخوری خود را بمنصب عالی ترقی میدهی از تو میترسم که اگر نوبت دیگر آب بخوری خواهی گفت که من رسول خدا هستم خلیفه از این سخن عرب بسیار خندید در آن حال خدم و حشم رسیدند و بر خلیفه تعظیم و تکریم نمودند عرب اوضاع را دیده رعشه بر اندامش افتاد خلیفه گفت بر تو برای سخنانت هیچ باکی نیست و عرب را جایزه و انعام داده روانه شدند **و در همین کتاب** و همین صفحه منقول شده که عربی بمهمان خانهٔ یزید ابن مزید وارد شد پس یزید به اهل مجلس خود گفت که جا برای بگشایید به این عرب تا طعام میل کند عرب گفت که جای گشادن برای من ضرور نیست لان اطنابی طوال زیرا که طنابهای من دراز ند یعنی ساق دستهای من دراز است از هر جائیکه خواهم میتوانم بخورم پس هر یک طرفی نشسته دستش را به سوی طعام دراز کرد در آن حال ضرط ضرطة شدیدة یعنی باشدت

احوالات عربی مکتبی به امامه

صدای ضرطه از او بیرون شد اهل مجلس خندیدند و بر پیه براو گفت یا اخ العرب اظن ان طنابا من
اطنابك قد انقطع یعنی ای برادر عرب گمان میکنم که یکی از طنابهای تو بریده شد عرب گفت بلی صحیح میفرمائی
صدای بریده شدن طناب هم بود که گوش اهل مجلس را پر کرد باز مشغول خوردن گردید ایضا فیه عربی
به مجلسی وارد گردید مکتبی به ابا امامه و اهل مجلس از قیام اللیل صحبت میکردند و ذکر فضایل و خواص
قیام اللیل را بیان میکردند تا آخر شخصی به آن عرب گفت یا ابا امامه اتقوم اللیل تو هم در شبها بیدار
میشوی و شنیدی که چه قدر خواص و فضیلت دارد قال نعم وانا معتاد به گفت بلی من به بیداری
شب عادت دارم گفت وقتیکه بیدار میشوی چه عمل میکنی گفت ابول وارجع وانام یعنی بول میکنم
و از بول مراجعت کرده میخوابم ایضا فیه روزی عربی بر مهمانی حجاج وارد شد و در آن مهمانی
حلوا بود که میخوردند پس عرب هم دست دراز کرده یک لقمه خورد حجاج گفت هر کس از این حلوا دیگر
یک لقمه بخورد گردنش را میزنم همه از خوردن دست کشیدند الا آن عرب که دست بسوی حلوا دراز
کرده گاه بحلوا مینگریست گاهی بروی حجاج پس گفت ای امیر این حلوا خیلی شیرین است و من میخواهم
از این حلوا دست بکشم و ترا وصیت میکنم که بعد کشتن من از اولادم خوب متوجه شده ایشان
را عوض من باشی حجاج را این سخن خوش آمده گفت بخور و حکم نموده طیبه و انعامی براو دادند
ایضا فیه عربی پسر خود را به نزد معلمی نهاد که او را تعلیم قرآن نماید مدتی گذشت روزی از پسرش
پرسید که در کدام سوره گفت سوره قل یا ایها الکافرون میخوانم قال بئس لعصابة انت فیهم یعنی
چه بد طایفه اند که تو در میان ایشانی بعد زمانی بعید بعد از این فقره گذشت باز روزی از پسرش
سؤال کرد که کدام سوره را میخوانی گفت سوره اذا جاءك المنافقون عرب گفت والله ما تنقلب
الا علی اوتاد الکفر فعلیك بغنمك فارعها یعنی قسم بخدا ای پسر تو گردش میکنی در میخهای کفر
یعنی گاه در میان کافران گردش میکنی و گاهی در میان منافقان از کافران و منافقان دور شدن لازم
است پس درس را موقوف کرده گوسفندان خود را بچران که این بهتر است زیرا که مدتی درس خواندی
که بکافران رسیدی و مدتی دیگر مشغول شدی ترقی نموده بمنافقان رسیدی شیخ جعفر شرشی
در فواید المشاهد نوشته که حکما مثلی درست کرده اند برای میت و وارثش و گفته اند که الاغ مشغول
جان دادن بود و چون که رسم سگها اینست که تا الاغ نمرد گوشت و استخوانش طمع کرده میخورند الاغ
دید که سگها جمع شده منتظر جان دادن الاغ نشسته اند الاغ مطلب را فهمیده به سگها گفت چرا زود
من جمع شده اید گفتند به عیادت تو آمده ایم الاغ گفت زحمت نکشید من درد و رنجه همین وقت بمیرم
سگها گفتند عیب ندارد ما که تا روز شب اینجا هستیم یعنی تا گوشت و استخوانت نخوریم دست از تو بر
نخواهیم کشید اما ورثه ها بعوض گوشت و پوست مال و اوضاع میت را میخورند بعد از آن آسوده
شده با مرده میت را از دست میگذارند و در فکر خلاص کردن میت از عذاب آخرت و قبر نباشند
ایضا فیه روزی عربی موسی نام کیسه دزدید که چند درهم پول در آن بود و برای دفع تهمت
داخل مسجد شده کیسه را در دست راست گرفته در زیر عبا داشت به پیشنماز مسجد اقتدا کرد از قضا
پیش نماز بعد از حمد سوره طه را خوانده تا به این آیه رسید که وما تلك بیمینك یا موسی یعنی این

نماز کردن عربی در مسجد و حالات با پیشنماز

چیست در دست راست تو ای موسی عرب چنین خیال کرد که پیشنماز دزدی او را دانسته براو میگوید
که ای موسی در دست راست تو چیست پس فوراً کیسه را انداخته نماز را قطع کرده گفت والله انت
ساحر وخرج من المسجد یعنی قسم بخدا که پیشنماز نیستی بلکه ساحری این بگفت و از مسجد بیرون شد
وایضا فیه عربی بمسجد داخل شده نماز میخواند که پیشنماز این آیه را خواند یا موسی ان الملأ
یأتمرون بك لیقتلوك فاخرج انی لك من الناصحین یعنی ای موسی بدرستیکه قوم طلب و
جستجو میکنند ترا که تا ترا بکشند پس بیرون شو بدرستیکه من برای تو از نصیحت کنندگانم عرب این کلام
را که از پیشنماز شنید نماز را قطع کرده از مسجد بیرون شده گریخته در دروازه مسجد ایستاده عصای
خود را بدست گرفت از قضا در اثنا پیشنماز این آیه را خواند که وما تلك بیمینك یا موسی یعنی این
چیست در دست راست تو ای موسی عرب گفت هی عصای این عصای من است ثم قال یا فقیه
ان خرجت الی عندی لعملك لك قبرا علی باب المسجد پس گفت ای فقیه پیشنماز را بجا در انتظار
توام اگر از مسجد بیرون شده بیا نزد من مهیای درد مسجد این تو قرینه دست میکنم یعنی ترا با این عصا
میکشم و در اینجا ترا به قبر میکنم و فیه ایضا اصمعی میگوید که شتری گم شده بود برای طلب
شتر به صحرایی رفتم دیدم جماعتی نماز جماعت میگذارند و سرما در نهایت شدت بود و در نزدیکی ایشان
پیرمردی را دیدم که خود را از شدت و سورت سرما با عبایی پیچیده و میگوید ایا رب ان البرد
اصبح کالحا وانت بحالی عالم لا تعلم یعنی خدایا بدرستیکه سرما روی مرا داغ نموده سیاه کرد
و تو از حال من خبردار نمی باشی که من از سرما در چه احوالم و کسی بر تو تعلیم نمیدهد فان کنت یوما
فی جهنم مدخلی ففی مثل هذا الیوم طابت جهنم یعنی پس اگر تو مرا روزی بجهنم داخل خواهی
کرد در مثل این روز که سخت سرما است مرا جهنم خوش میآید در این روز مرا داخل جهنم کن تا هلاکم شوم
اصمعی میگوید که نزد آن مرد پیر رفته گفتم حیا نمیکنی که نماز را قطع میکنی و حال آنکه تو پیرمردی پس در جواب هم
این ابیات را انشا کرده گفت ایطمع ربی ان اصلی عاریا ویکسو غیری کسوة البرد والحر
یعنی آیا خدا بمن طمع میکند که من با این عریانی برای او نماز کنم و حال آنکه دیگران را که غیر از منند
خواه نماز کنند و خواه بی نماز لباسهای با کلفت و پنبه دار زمستانی و لباسهای نازك تابستانی داده
و من در میان یکتا مانده ام فوالله ما صلیت ما دمت عاریا عشاء ولا وقت المغرب
ولا الفجر یعنی پس قسم بخدا که نماز نمیکنم مادامی که عریانم نه نماز خفتن و نه نماز مغرب و نه نماز
صبح ولا الظهر الا یوم شمس دفیئة وان غیمت فالویل للظهر والعصر و نه نماز ظهر میکنم
مگر در وقتیکه آفتاب گرم کننده باشد و اگر وقت نماز ظهر هوا ابر باشد پس وای بر نماز ظهر و نماز عصر
که این هر دو را هم نمیکنم وان یکسنی ربی قمیصا وجبة اصلی له مهما اعیش من الدهر
یعنی اگر پروردگار من مرا پیراهنی و جبه بپوشاند چه قدر که در دنیا زنده ام برای او نماز میکنم اصمعی
میگوید که از شعرهای عرب بسیار تعجب کردم و جبه و پیراهن خود را بیرون کرده به او بخشیدم و گفتم حالا
پروردگار تو بتو پیراهن و جبه پوشانید پس حالا برخیز و نماز بگذار پس رو بقبله کرده بی وضو
مشغول نماز شد پس به او گفتم بی وضو نماز میکنی و حال آنکه تو تشنه و برپا بمصحفی پس انشا کرد

احوالات عرب عریانی

ابن اشعار را کفت اللهم اعذرنی من صلاتی جالسا علی غیر طهر مومیا نحو قبلتی یعنی
اصبح سوی تو عذر او ربی میکنم از نشسته و بی وضو نماز کذاردنم که بطرف قبله اشاره میکنم فما لی
ببرد الماء یا رب طاقة ورجلای لا اقوی لانثی رکبتی یعنی از شدت سرما خدایا بهلی
که طاقت ندارم با آب سرد وضو بکیرم و قوت ندارم که زانوی خود را است بدارم یعنی سرما دست و
پای مرا خشک ابند و کشاده نمیشود ولکننی استغفر الله شاتیا واقضیکها یا رب فی وجه
صیفتی یعنی لاکن من در حالت زمستان استغفار میکنم بر خدا و قضا میکنم این نماز ها را خدایا در تابستان
و فیکه هوا کرم میشود وان انا لم افعل فانت محکم بما شئت من صفعی ومن نتف لحیتی
واکر خدایا من در تابستان قضای این نماز ها را بعمل نیاوردم پس آن وقت تو حکم کننده بر انچه میخواهی
تو است از تنکی معیشت من یا از کندن موهای ریش من یعنی هر کدام را که خواهی حکم کن اصبح میکوید این
اشعار را که از آن عرب شنیدم خنده بدم و بیکار خود رفته او را در همانجا کذاشتم فی انوار النعمانیة
نقلا عن کشکول البهائی رحمهما الله ان رجلا بلوط بالاولاد فوثبت یوما غاضبة امراته وقالت ان الذی تطلبه
من الغلمان عندی لفرد الاحسن منه فقال زوجها نعم ما عندک احسن منه لکن الذی عندک لمجارسو
وموذ وهو غیر حسن وانا اترک ما عندک للقبح وکرا هتجاره ایضا فیه روی ان سلیمان علیه السلام
رای عصفورا یقول لعصفورة لم تمنعینی عن نفسک ولو شئت اخذت قبة سلیمان بمنقاری والقیتها
فی البحر فتبسم سلیمان من کلامه ثم دعی بهما فقال للعصفور اتطیق ان تفعل ذلک قال لا یا رسول الله
ولکن المرء قد یزین نفسه عند زوجته والمحب لا یلام علی ما یقول فقال سلیمان للعصفورة لم تمنعیه
نفسا وهو یحبک فقالت یا نبی الله انه لیس محبا لی ولکنه مدعی لحبی لانه یحب معی غیری فاثر کلام العصفور
فی قلب سلیمان و بکی بکاء شدیدا واحتجب عن الناس اربعین یوما یدعو الله ان یفرغ قلب العصفور لمحبة
زوجته وان لا یخالطها بمحبة غیره وفیه ایضا عربی در پشت سر امامی نماز میکذارد دی امام بعد از حمد
خواند که انا ارسلنا نوحا الی قومه پس ما بعد ابر را فراموش کرد و بسیار تکرار نمود انا ارسلنا نوحا الی قومه
عرب کفت ارسل غیر نوح یرحمک الله وارحنا وارح نفسک یعنی غیر از نوح کسی دیکر را بفرست خود را و ما را
راحت کن وفیه ایضا عربی در پشت سر امامی نماز را اقتدا نمود و امام بعد از حمد سوره خواند تا
به این آیه رسید که ولن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی یحرکت نمیکنم و بیرون از این جا تا اینکه اذن
دهد بمن پدر من و ما بعد آیه را فراموش کرده همین آیه را بسیار تکرار نمود تا اینکه عرب برنشکت نماز کفت
ای بیشماز ان لم یاذن لک ابوک اللیلة نظل نحن وقوفا الی الصباح یعنی اکر امشب پدرت بتو اذن
ندهد باید ما تا وقت صبح بر پا بمانیم وفیه ایضا روزی هارون الرشید با وزیر خود فضل ابن یحیی
در صحرایی از لشکر یاتش جدا شده میرفتند در راه صحرا به پیر مرد عربی که به اولاغ سوار شده میآمد فضل
دید که چشمان عرب درد دارد قطره قطره آب چشمهایش میریزد چون به یکدیکر رسیدند فضل کفت یا اخ
العرب میخواهی که به چشمهای تو معالجه کنم که دیکر آب نریزد کفت بسیار محتاجم به چنین معالجه اکر
مرحمت فرمایی فضل کفت یا اخ العرب خذ عیدان الهوا وغبار الماء فاجعلهما فی قشر بیض
الذر والنحل به ینفعک یعنی ای برادر عرب بکیر چوب و صندل هوا یعنی باد را بعد از آن بکیر غبار آب را

ظرافت فضل وزیر هارون مع پیر مرد عرب

و این هر دو را در پوست بیضه ذرههای آفتاب جمع کن و آن را با میل بچشم خود بکش خیلی منفعت بر بینی
مرد پیر عرب این مسخره را که از فضل شنید فانحنی العرب فوق حماره وضرط ضرطة قویة فقال خذ
هذه اجرة طبابتک یعنی پس عرب در بالای اولاغ سر خود را پایین و کون خود را بلند نموده بلک
ضرطه پر صدا بیرون کرده کفت ای سواره بکیر این را که مزد و اجرت طبابت تو است وان زدتنا زدناک
واکر طبابت و معالجه خود را زیاد کنی من هم مزد و اجرت شما را زیاد خواهم داد وفیه ایضا روزی
معن ابن زایده بر شکار رفته بود بجهت از دوستان خود و برآهویی رسید معن اسب انداخت که آهو را صید
کند آهو کریخت واز عقب آهو رفت تا از جماعت خود تنها ماند در آن حال دید عربی میاید و اولاغ در پیش
دارد کفت یا اخ العرب از کجا میایی و بکجا را قصد کرده و چه متاع داری کفت این روزها موسم خیار
نوبت چند عدد خیار تحصیل کرده ام آنها را امیر معن بعنوان تحفه به معن ابن زایده بدهم که شنیده ام
بسیار مرد بازل و سخی است کفت یا اخ العرب چه قدر از او امید بخشش داری کفت هزار دینار کفت بسیار
است کفت پانصد دینار کفت بسیار است کفت صد دینار کفت بسیار است کفت پنجاه دینار کفت بسیار
است کفت سی دینار و از سی دینار کمتر نخواهم کرفت کفت اکر بکوید بسیار است پس چه میکنی کفت در آن
وقت چهار دست و پای این اولاغ را بر فرج زنش داخل میکنم و از نزد وی کوچه خود را راهی که آمده ام میروم
پس معن از این سخن عرب بسیار خندید و اسب خود را دوانیده به لشکر خود ملحق شده تا به دار الامارة
خود نزول نموده به دربانان خود فرمود اکر عربی با خیار بکذار دش و نزد من بیاید او را بر حضور من
بیاورید بعد از ساعتی چند عرب رسید حاجبان او را بحضور آوردند عرب اوضاع وجلال سلطنت
را دید به معن را نشناخت که همان سواره بود پس معن کفت چه حاجت داری و چه مطلب آمده عرب کفت
از سخاوت امیر شنیده ام چند عدد خیار تحفه به امید کرم آورده ام کفت چه امید داری که از من بکیری
کفت هزار دینار کفت بسیار است کفت پانصد دینار کفت بسیار است کفت صد دینار کفت بسیار است کفت
پنجاه دینار کفت بسیار است کفت سی دینار که کمتر از سی دینار نخواهم کرفت پس در این حال معن با قهقهه خندید
عرب با دقت ملاحظه کرده شناخت که همان سواره است که در صحرا با او مکالمه کرده قال یا سیدی
ان لم تعط الثلاثین فالحمار بالباب مربوط یعنی اکر سی دینار را ندهی پس بدان که اولاغ را در
دم دروازه بسته ام پس معن بسیار خندید و وکیل خرج خود را طلبیده و کفت اعطه الف دینار
وخمسمائة دینار ومائة دینار وخمسین دینارا وثلثین دینارا یعنی به این عرب بدهد دفعه اول
هزار دینار بعد از آن پانصد دینار بعد از آن صد دینار بعد از آن پنجاه دینار و در آخر سی دینار پس
متوجه عرب کشته کفت یا اخ العرب دع الحمار مکانه ولا تفک قوائمه یعنی اولاغ را چنانکه بسته
بکذار و در جای خود بماند و پاهایش را مکشا عرب از بسیاری کوشش چران و مبهوت مانده همه دینارها را
کرفته خوشحال و غنی به وطن خود مراجعت نموده مادام العمر او را شناکو شد فی کتاب الخزائن
للفاضل النراقی احمد ابن محمد مهدی رحمهما الله کان رجل وامرئة یبولان فی الفراش فاتفقا وقررا ان ینتبها
فی النوم و یحفظ کل بصاحبه فنام الرجل وسهرت المرئة قابضة علی ذکره فلما هم بالبول نبهته فقام
وبال فی المبال ثم نامت المرئة وقبض الرجل علی فرجها فلما همت بالبول کان یتحرف من جانب اذا قبض

الرجل على جانب خرج بول الماء من جانب آخر فبالت بها الفراش فلما انتبهت علامة المرئة فقال الرجل لم تعاتبني نفعت اليك كوزا اصلى الراس فحشفيره ودفعت اليّ قربة مخرقة كلما امسكت جانبا انشق جانب آخر در کتاب فواید المشاهد شیخ جعفر شوشتری مثلی نقل کرده که شخصی کردی بعیادت مریضی رفت از مریض پرسید که احوالت چه طور است مریض گفت احوال ندارم خیلی پریشان حال و بی طاقت شده ام چیزی بخورم یا نه گفت الحمد لله مریض از سخنش زیاده دلگیر شد بعد پرسید بجز چه میل داری و دلت چه خواهش میکند مریض گفت زهر مار که بخورم بمیرم و از درد و غصه خلاص شوم کرد گفت نوش جانت باد بعد پرسید کدام طبیب بتو معالجه میکند مریض گفت ملک الموت کرد گفت قدمش مبارک باشد بعد گفت در شب و روز کدام وقت خوابت میاید مریض گفت در قبر کرد گفت خدا برود بی قسمت کند **وفیه ایضا** اصمعی میگوید روزی که باران شدیدی میبارید با رفقا میرفتم در راه عربی دیدم که پوستین را معکوس پوشیده یعنی طرف مو دارش را به ظاهر و طرف پوستش را باطن کرده و باران آن را احسا... پس به رفقا گفتم میخواهید که در استخفاف شما را اضلالم گفتند آری پس بیان عرب گفتم مبتلائی که بچه چیز شباهت داری گفت نه گفتم **کانک عکه فی وسط رثی** **اصاب الرش رقا بعد رثی** یعنی گویا تو پوست روغنی که باتر کی مو دار... گویند در میان که رسیده به او قطره های باران پی در پی عرب این کلام را که از من شنید گفت مجدانی که بچه چیز شباهت داری گفتم نه گفت **کانک بعرة فی ثقب کبش** **مدلّلة وذلک الکبش یمشی** یعنی گویا تو فضله که در سوراخ مقعد گوسفند میباشد و آویزان شود و گوسفند میرود پس از سخن عرب خندیدم و گفتم گویا تو بر شعر شعرای عرب عارف هستی و حفظ کرده گفت شعرای عرب از من تعلیم شعر گرفته را حفظ میکنند پس گفتم از خودت شعری انشا بکن گفت در کدام قافیه من خیال کردم که قافیه را و مشکلات گفتم در قافیه واو پس بی درنگ چند شعر در قافیه واو و در نهایت بلاغت گفت بلاغت او خوشم آمد و او را بخانه خود مهمان آوردم **فذبحت اربع دجاجات فلما نضجن جئت بهن الیه** پس چهار مرغ خانگی را ذبح نمودم چون مطبوخ شدند هر چهار شان را پیش آن عرب آوردم **فقلت له اقسمهن علی وعلیک وعلی زوجتی وولدی** یعنی پس به او گفتم این چهار مرغ خانگی مطبوخ را تو قسمت کن بمن و تو و زن و پسرم **فقال اقسمهن زوجا او فردا** یعنی عرب گفت که اینها را جفت قسمت کنم یا طاق من گفتم که جفت قسمت کن **فقال انت وزوجتک وولدک ودجاجة وقد صارت اربعة والا دبعة زوج** پس عرب گفت تو و زنت و پسرت و یک مرغ خانگی میشود چهار و چهار جفت است **وانا وثلاث دجاجات اربعة والاربعة زوج** و من و سه دجاجه چهار میشوم و چهار جفت است پس یک دجاجه برداشت من با عیالم مصرف کردیم و سه دجاجه را آن عرب مصرف نمود چون شب روز دویم شد سه دجاجه به نزد او آوردم گفتم تو قسمت کن ولیکن بدانکه پسری داشتم دیشب غایب امشب وارد شده و این دجاجه را فرد قسمت کن پس عرب گفت دو پسرت و یک زنت و خودت و یک دجاجه میشود پنج و پنج در عدد فرد است و دو دجاجه و من میشوم سه و سه نیز در عدد فرد است پس یک دجاجه را من با عیالم مصرف نمودیم چون شب سیم شد پس یک دجاجه آوردم و گفتم قسمت کن به دو پسرم و زنم و خودم و بر تو گفت قسمتش این قرار است که **الجناحان للجناحین** **والساقان للولدین** یعنی دو پر این دجاجه برای دو پسران است که دو پسرت بتو بمنزله دو پر میباشند **والعجز للعجوز** یعنی

زانکه سرین مانند باشد برای زن تو **والراس للراس** یعنی سر مرغ برای سر است که تو خودت را شیخ و صاحب عیال و اولاد برای ایشان بمنزله سر است **والصدر للصدر** و سینه اش برای صدر که بجهت عزت مهمان در مسند واقع شده ام یا اینکه صدر این ضیافت از من شده یا اینکه وارد شده ام صادر شده خواهم رفت خلاصه چون عرب عزم رفتن کرد با او چند قدم رفتم که او را وداع کنم گفت **ارجع وخذ ما ترکته عند کبی** یعنی باز کرد و بردار آن چیزی را که در جای نشستن خود گذاشته ام پس مراجعت کرده دیدم که زر بسیاری در منزل من گذاشته پس زرها را برداشتم و از نشانه های او گفتم و سراغ او را نمودم گفتند که او از اولاد حضرت حسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام است در کتاب خزاین نقل کرده که مردی بود حبشی نام و بسیار اکول بود روزی از او پرسیدند چه قدر طعام خورده گفت صد کرده نان و بسیار مشهور و معروف بود روزی سوار او لاغر شده از قبیله مردی که او را مهمان نموده چون داخل مهمان خانه شد او لاغر ... او را بهانه ذبح کرده پخته و کباب کرده به نزد او آورد همه اش تمام تناول کرد چون وقت رفتن شد او لاغر را خواست گفتند او لاغر تو در شکم تو است گفت خدا روی شما را سیاه چه بد مهمانی شد مهمانی شما که مرا پیاده کرد **وفیه ایضا** در صفحه یکصد و سی و ششم یوسف بن محمد حکایت نموده که شخصی شراب خواری توبه بسیاری را شکستی معلقه نمودی باز توبه اش را شکستی شراب خواری میکرد و رفقای او به این جهت از او کناره جوئی نموده به مجلس خود شان را راه نمیدادند روزی با ایشان داخل شد دیدند که موهای یک طرف ریش او چنان کنده شده که هرگز داخل آن مو نروید بود گفتند این چه احوال است گفت کوش دارید حکایت عجیبی دارم که دیدم **ان ابلیس یخرج وهو یتعرض اصحابه فی حقی** یعنی شیطان را دیدم در خواب که به اصحاب خود در خصوص من متعرض میشد که چرا او را مهمل میگذارید تا اینکه از شراب توبه میکند پس یکی از اصحاب ابلیس به نزد من آمد که شان ... را به نزد ابلیس برده از توبه کردن پشیمان شدم به ابلیس شکایت کرد که من از دست این شراب خوار بستوه آمده ام من وسوسه میکنم شراب را به او میخورانم بعد از تعلیه از طوایف صلحی یعنی نوع انسان او را قسمها داده از شرب خمر توبه اش بدهند و مدتی است که این کار شغل او است **وقد اذانی من کثرة ما یتوب** و حالف از بسیاری توبه و سوگند خوردن مرا اذیت انداخته **فحلفنی الابلیس ان لا اتوب من الشرب فحلفت** پس ابلیس مرا قسم داد که بعد از این توبه بکنم و من در حضور ابلیس قسم خوردم قسم **قال لاصحابه احلقوا لحیته من احد جانبیه** یعنی ابلیس به تابعینش گفت که ریش او را از یک طرفش پس اصحاب ابلیس یک طرف ریش مرا کندند و از نجوست لعاب زبان ایشان چنان موهای ریشم محو شده که تا مادر زاد از این طرف ریشم موی نروییده **لیکون ذلک تذکرة له** یعنی تا اینکه این برای تو تذکره باشد او بیکدیگر از شرب خمر توبه نکند **وفیه ایضا** یکی از بزرگان اکراد به ضیافت یکی از امرا حاضر شد خوانچه پیش او نهادند که در آن دو کبک بریان شده بود کرد آن دو کبک بریان شده را دید دید خندید امیر سبب خنده اش را پرسید گفت من در ایام جوانی از قطاع الطریق بودم روزی راه تاجری گرفتم اموال و اسباب و لباسش را غارت نمودم خواستم او را بکشم و به دامنه کوهی او را بردم هر چند تضرع و زاری نمود قبول نکردم تا اینکه شروع بکشتن او نمودم در آن حال بنا لای کوه نظری نموده دو کبک دید **قال اشهدا علی قاتلی یا ...**

ص ۲۹

دو کبک گفت شاهد باشید که این گردم را بکشد پس چون این دو کبک بریان شده را دیدم تذکر رث حقه احمق ان تاجر بادم آمد که کبکهارا شاهد میگرفت شاید این دو کبک همان شاهد آن تاجر باشند کمن خواهم خورد قال الامیر فقد قبلت شهادتهما وامر بضرب عنقه قبل الاکل پس امیر گفت من شهادت این دو کبک را قبول کردم و پیش از خوردنش حکم نمود کردن اورا زدند نقل کرده اند که خوا بن ازبکیر امامیه که گفت من و فضل ابن الحسن همراه بودیم تا رسیدیم بحوالی مکانی از بغداد که ابو حنیفه در انجا درس میگفت فضل گفت من از اینجا نمیروم تا ابو حنیفه را ملزم نکنم به او گفتند که ابو حنیفه از علمای عصر است مبادا او ترا ملزم کند گفت هرگز حجة کسیکه بر حجت مؤمنین غالب نشود پس نزد ابو حنیفه رفته و گفت ای خلیفه من برادری دارم که درستی از من بزرگ است و علم و فضل هم دارد هر چند بر او میگویم که بعد از رسول صلی الله علیه واله افضل مردم ابو بکر است او میگوید که علی افضل از همه است حال لیلی تعلیم کن تا او را ملزم کنم گفت به برادرت بگو که ابو بکر و عمر در وقت جهاد در نزد رسول خدا نشستند و علی در پیش ایشان جهاد میکرد و این دلیل است بر افضلیت ایشان فضل گفت من این مطلب را به برادرم گفتم گفت خدا تعالی در قران مجید میفرماید که فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما پس بدلالت این ایه علی افضل است گفت به برادرت بگو چگونه علی را افضل از ایشان میدانی و حال ایشان در جوار قبر رسول خدا مدفون اند و اما علی چه قدر دور است فضل گفت من نیز این سخن را گفتم در جوابم این ایه خواند که حق تعالی در قران مجید فرموده که یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و قبر شریف حضرت رسول خانه خود شان است و ان حضرت چه وقت و در کدام مقام به ایشان اذن داده که ایشان را در خانه رسول دفن کردند ابو حنیفه گفت چرا به برادرت این دلیل را نمیگوئی که چون عایشه و حفصه اذن دادند که در حق ثمن خود شان پدران ایشان را دفن کردند فضل گفت من این سخن را نیز به برادرم گفتم در جوابم گفت که صداق احدی از زنهای ان حضرت در دسترس نبود زیرا که خدای تعالی در قران میفرماید که یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت اجورهن و این ایه صراحت دلالت میکند که ان حضرت صداق جمیع زنهایش را داده بود ابو حنیفه گفت چنین است لیکن به برادرت بگو که دختر ابو بکر و دختر عمر بسبب میراث یعنی حق الثمن در خانه پیغمبر تصرف کردند فضل گفت من این سخن را نیز به برادرم گفتم در جوابم گفت که در مذهب شما پیغمبران را میراث نمیباشد و به همین جهة فدک را از دست فاطمه گرفتند و دلیل آوردند به اینکه رسول خدا فرموده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث فما ترکناه صدقة پس چگونه دختر رسول خدا میراث نبرد پس چه طور زنهایش ارث میبرند و به ملاحظه اینکه زنهایش ارث میبرند رسول خدا نه نفر زن داشت و حق همه ایشان ثمن است پس حق عایشه و حفصه دو تسع یک ثمن است و آن بقدار من دو عدد بیضه کنجایش ندارد پس چگونه بقدار دفن و محل قبر دو نفر تصرف کردند ابو حنیفه ملزم شده گفت اخرجوه فهو رافضی و لیس له اخ و در این باب ابن عباس در وقت امام حسن به عایشه فرموده که تجملت تبغلت وان عشت تفیلت لک التسع من الثمن وبالکل تصرفت یعنی بشتر سوار شدی و بر استر هم سوار شدی اگر مدتی زنده بمانی به فیل هم سوار میشوی حق تو از خانه حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله یک تسع یک ثمن است پس چه طور در همه اش تصرف کردی

ایضا فیه

ص ۳۰

ایضا فیه وفی الخبر من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه در حدیث است که هر کس به برادر دینی خود چاهی بکند تا ان مؤمن را بدان چاه افکند خودش به آنچاه میافتد مصداقش اینکه بکر ابن عبد الله نقل میکند که شخصی ندیم پادشاهی بود و بسیار مقرب بحضور شهود و هر نوع کلمات که از او صادر میشد بر اخوش بر پادشاه میگفت که احسن الی المحسن باحسانه فان المسیء سیکفیه اسائته یعنی هر کس کار خوبی و سخن خوبی میگوید در مقابل آن به او احسان و نیکی کن پس بدرستیکه هر کس عمل بدکند و سخن بد گوید این بدی بزودی بخودش عاید خواهد شد فحسده رجل علی ذلک پس شخصی به تقرب آن ندیم حسد برده چون ندیم از مجلس رفت آن حاسد به تعظیم و تکریم بخدمت پادشاه عرض نمود که ندیم را تو هر چند مقرب کرده و میگوید با جسارت تمام که حضور تو اینچه که میخواهد و لیکن در بیرون ترا دشنام او هجو میتماید از انجمله میگوید که پادشاه آبخر است یعنی گنده دهان است و را اینکه گو بجه از دهانش بیاید و شاهد این مطلب اینکه چون بحضورت میاید در را بجود نزدیک گردان که بینی خود دهان خود را گرفت پس بدانکه من در این سخن صادقم پس از مجلس حضور بیرون شده ندیم را یافته بخانه خود مهمان برده طعامی تدارک نموده که توم بسیار داخل یعنی سیر بسیار به آن کرد ابتدا بود به ندیم خورانید چون وقت حضور مجلس پادشاه شد داخل شد و پادشاه او را به نزدیکی و قرب خود خوانده بود و قد وضع علی فاه لئلا یجد الملک الثوم و بتحقیق پوشانیده دهان خود برای اینکه را بحه گو پادشاه نرسد لیکن پادشاه چنین گمان کرد که برای گنده دهان پادشاه دهانش را بسته و سخن آن نمام حاسد را صدق فرض کرد تمام با دستخط خود حکم قتلش را نوشته بعهده یکی از امرای خود و کاغذ را سربسته مهر کرده بدست ندیم داده گفت امروز برای تو جایزه و انعام کامل نوشته بعهده فلان امیر این کاغذ را گرفته و ببرد و ازو انعام خود بگیر اما مضمون کاغذ این بود که اذا اتاک صاحب کتابی هذا فاقتله و اسلخه واحش جلده تبنا فابعث به الی و هنگامیکه این کاغذ مرا بیاورد او را بکش و پوستش را مانند سلاخان که پوست گوسفند را بکنند و به پوستش کاه پر کرده به نزد من بیاور حاصله چون ندیم کاغذ را گرفته و روانه حضور امیر بود که ناگاه در اثنای راه همان نمام حاسد به او رسیده گفت این چه کاغذ است که اراده داری گفت کاغذ انعام خاص پادشاه است بعهده فلان امیر مرکه انعام را بگیرم نمام گفت هبه لی فقال هو لک این کاغذ انعام را به من هبه کن گفت بگیر آن انعام را بتو دادم فاخذه و مضی الی الامیر فقرءه الامیر و قال فی کتابک ان اذبحک واسلخک پس کاغذ را گرفته پیش امیر برد امیر کاغذ را خوانده گفت پادشاه نوشته که سر ترا ذبح و پوست ترا مسلوخ و پر از کاه کنم پیش پادشاه برم حاسد نمام گفت این کاغذ را برای من ننوشته بلکه برای ندیم نوشته و من از ندیم گرفته ام مهلت بده تا پیش پادشاه رفته صدق کلام را اثبات کنم قال لیس لکتاب الملک مراجعة امیر گفت نوشته پادشاه را نمیتوانم بعقب برگردانم فذبحه و سلخه و حشی جلده تبنا پس او را ذبح کرده و سلخ نموده با کاه پوست او را مملو نموده پیش پادشاه برد ثم عاد الندیم الی الملک بعادته السابقة و قال مثل ما قال من احسن الی المحسن باحسانه فان المسیء سیکفیه اسائته یعنی پس ندیم عود کرد بحضور پادشاه چنانچه عادتش بود و گفت آنچه که میگفت که احسان برای محسن است و بدعمل را عمل بدش کفایت است اگر هیچ جزای بدی او را نکنی قال الملک ما فعلت بالکتاب قال لقانی فلان فاستوهبه منی فوهبته له گفت فلانکس بمن ملاقات کرده خواهش نمود

کاغذ را

که ان را به او هبه و بخشش کنم پس کاغذ انعام ترا به او بخشیدم فقال الملك اتذكر لي انك ترعى الى البحر پادشاه به ندیم گفت که او گفت که تو مرا کنده دهان گمان میکنی ندیم گفت حاشا که من چنین گمان درحق تو کرده و در جایی ان را ذکر نموده باشم فقال فلم وضعت يداك على فيك حين قربتك الى پادشاه گفت پس چرا دست خود را بدهان و مشامت گذاشتی وقتیکه من ترا بخود نزدیك نمودم قال انه الطعام طعاما فيه ثوم كثير فكرهت ان تشتم رائحته ندیم گفت ان شخص من طعامی خورانیده بود که سیر بسیار در ان داخل کرده بود پس من نخواستم که بوی سیر بمشام شما برسد بدین جهت دستم بدهان خود گذاشتم فقال صدقت ارجع الى مكانك فقد كفى المسيء اساءته پس پادشاه گفت برگرد و در مقام خود باش که تو راست میگویی و بدعمل را عمل بدش کفایت داد و شر او از تو دفع شد شیخ یوسف بحرانی در کشکول خود نقل نموده این حدیث را در صفحه نود و پنجم از کتاب محاسن برقی باسناد خودش از زید بن ارقم از حضرت حسین بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام انه قال ما شيعتنا الا صديق و شهيد یعنی نیست شیعهٔ ما مگر اینکه صدیق و شهید باشد زید میگوید گفتم یا ابن رسول الله چه طور میشود این و حال انکه عامتهم يموتون على فراشه یعنی اکثر ایشان در رختخواب خود شان میمیرند فرمود ایا کتاب خدا را نخوانده که در سورهٔ حدید میفرماید والذين امنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم این است معنی تمام آیهٔ شریفه یعنی کسانیکه ایمان اورده‌اند بخدا و رسول او ایشان ایشانند صدیقان و شهیدان در نزد پروردگار خود شان و برای ایشان است مزد ایمان و نور ایشان فقلت كاني لم اقرء هذه الاية من كتاب الله عز وجل قط یعنی زید میگوید پس من به انحضرت گفتم گویا که من هرگز این آیهٔ شریفه را از کتاب خدا نخوانده بودم پس فرمود اگر مؤمنین از شهدا نباشند هر اینه شهدا اندك میباشند و این حدیث را علما چند قسم معنی کرده‌اند از انجمله قسم سیم معنی این است که در حدیث وارد شده که من رضي امرا فقد دخل فيه ومن سخط امرا فقد خرج منه یعنی هر کس به کاری راضی شود پس بتحقیق داخل شده بان کار و هر کس دشمن دارد و ناخوش بود از عملی پس از ان عمل بیرون شده پس چون جماعت مؤمنین بر اعمال و کردار امام خود البته راضی و خوشنود میشوند و دوست دارند که در محضر امام خود بوده و در وقت امر بجهاد با دشمنانش جهاد کنند فكانه معه پس گویا که با امام خود بوده و جهاد کرده و شهید شده‌اند و مؤید این معنی است حدیثی که در کتاب محاسن برقی باسناد خود از حکم ابن عتیبه که روایت کرده زمانیکه امیر المؤمنین علیه السلام در غزوهٔ نهروان خوارج را بکشت شخصی بپا خواسته عرض کرد یا امیر المؤمنین طوبى لنا اذ شهدنا معك هذا الموقف وقتلنا معك هؤلاء الخوارج یعنی خوشا باحوال ما که در خدمت تو حاضر بوده این جهاد را درك کرده و باجناب تو خوارج را بقتل رسانیدیم فقال امير المؤمنين والذي فلق الحبة وبرء النسمة لقد شهدنا في هذا الموقف اناس لم يخلق الله اباءهم ولا اجدادهم یعنی پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام قسم بخدائیکه دانه را شکافت و انسان را خلق کرد هر اینه تحقیق شاهد کرده ما را در این محل موقف کسانیکه خداوند عالم هنوز پدران و اجداد ایشان را خلق نکرده ان شخص عرض کرد که چه طور مشاهد کرده ما را انجا عبتکم هنوز پدران و اجداد ایشان مخلوق نشده‌اند

قال بل قوم يكونون في اخر الزمان يشركونا فيما نحن فيه ويسلمون لنا فاولئك شركائنا فيه حقا حقا یعنی فرمود ان بزرگوار بلکه ایشان طایفه‌اند که در اخر زمان میباشند و شریك میشوند با ما در انچه ما در ان هستیم از جهاد و قتال با دشمنان دین و تسلیم و قبول دارند برای ما پس ایشان شریکان ما اند حقا حقا در کتاب انیس الخواطر وجلیس المسافر المشهور به کشکول شیخ یوسف بحرانی در صفحهٔ نوزدهم ان روایت کرده از جابر از امیر المؤمنین علیه السلام قال خرجت انا مع رسول الله صلى الله عليه وآله الى صحراء المدينة یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که روزی من با رسول خدا خارج شدیم بصحرای مدینه چون به نخلستان رسیدیم درخت خرمائی صدا کرد درخت خرمای دیگر را و گفت هذا النبي المصطفى وذا علي المرتضى یعنی این پیغمبر مصطفی است و ان علی مرتضی بعد از ان صاحت الثالثة بالرابعة وقالت هذا موسى وذا هرون درخت خرمای سیم به درخت خرمای چهارم صدا کرده گفت این حضرت موسی است و ان حضرت هرون ثم صاحت الخامسة بالسادسة وقالت هذا خاتم النبيين وذا خاتم الوصيين بعد از ان درخت خرمای پنجم صدا کرد درخت خرمای ششم را و گفت این خاتم انبیا است و ان خاتم اوصیا فعند ذلك تبسم النبي وقال يا ابا الحسن ما يسمى هذا النخل پس در ان حال رسول خدا تبسم نموده فرمود یا ابا الحسن یا علی این درخت خرما چه نام دارد عرض کرد که الله ورسوله اعلم یعنی خدا و رسول او دانا تر است قال تسميه الصيحاني یعنی این درخت خرما را یا این نخلستان را صیحانی نام بگذار چرا لانهم صاحوا بفضلي وفضلك از برای اینکه صیحه و صدا نمودند بفضیلت من و فضیلت تو وفيه ايضا در صفحهٔ بیست و چهارم ان نقل نموده این خبر را از کتاب کنز المطالب في فضائل علي ابن ابيطالب در باب شصت و سیم ان که ابن جوزی در کتاب واعظی خود روایت نموده از محمد ابن ادریس که گفت اسقف نصرانی را در مکهٔ معظمه دیدم که طواف بیت الله میکرد گفتم ما الذي عدلك عن دين ابائك یعنی چه چیز باعث شد که از دین پدران خود عدول کرده اید ترا به دین اسلام فقال تبدلت خيرا منه یعنی که تعوض کردم دین مضر اینت را بر دینی که بهتر از ان است گفتم سبب ان چه شد گفت سوار کشتی شدم چون به وسط دریا رسیدیم کشتی شکست پس بر روی تخته پارهٔ افتادم پس موجهای دریا حرکت کرده تا اینکه مرا بجزیره در کنار دریا رسانید که درختهای بسیار در ان بود پس به درختی رسیدم که میوه‌های شیرین تر از عسل و نرم تر از زبد داشت و نهری در نزدیکی او جاری بود پس خدا را حمد و شکر نمودم و با خود گفتم از میوهٔ این درخت میخورم و از اب این نهر مینوشم تا خداوند کار مرا فرجی عطا فرماید چون شب شد از ترس درندگان جزیره خود را بر بالای درخت بزرگی کشیده در ساقه‌اش جا گرفتم چون نزدیك نصف شب شد واذا بدابة على وجه الماء تسبح وتقول لا اله الا الله العزيز الجبار محمد رسول الله النبي المختار وعلي ابن ابيطالب سيف الله على الكفار وفاطمة وبنيها صفوة الجبار على مبغضيهم لعنة القهار ومأويهم جهنم وبئس القرار یعنی ناگاه حیوانی بر روی اب دریا بلند شده که خدا را تسبیح میکرد و میگفت معبود برحقی نیست مگر خداوند عزیز و جبار و محمد رسول او پیغمبر مختار است و علی ابن ابی طالب شمشیر خدا است بر کفار و فاطمه دختر رسول خدا او و اولادش برگزیده‌گان خداوند جبار و بر دشمنان ایشان باد لعنت خداوند قهار و جای دشمنان ایشان جهنم است که بد قرارگاه است پس ان حیوان این کلمات را مکرر میگفت تا طلوع صبح

در سبب اسلام اسقف نصرانی

چون طلوع صبح شد بنا نمود به گفتن این کلمات که لا اله الا الله صادق الوعد والوعید محمد رسول
الله الهادی الرشید علی ولی الله ذو البأس الشدید فاطمة وبنیها خیرة الرب الوحید فعلی مبغضیهم
لعنة الرب المجید یعنی معبود بر حقی نیست مگر خدائی که در وعدهٔ بهشت و وعید جهنم صادق است و محمد
رسول او است که هدایت کننده و رشید است و علی ولی خدا است که صاحب مهابت شدید است و فاطمه و اولادش
نیکان و اختیار شدگان خداوند جلیل اند پس بر مبغض و عداوت کننده گان ایشان باد لعنت خداوند مجید و مکرر این
کلمات را میگفت تا آفتاب طلوع نمود و من از درخت بزیر آمده و راهی در پیش گرفتم تا به بیابانی رسیدم فاذا دابة
راسها راس النعامة ووجهها وجه الانسان وقوائمها قوائم البعیر وذنبها ذنب السمکة ناگاه در این بیابان جنبنده
دیدم که سرش مثل سر شتر مرغ بود و رویش مانند روی انسان بود و پاهایش مانند پاهای شتر بود و دمش مثل دم
ماهی پس من از این حیوان بسیار ترسیدم که مرا هلاک کند پس از طرف او بنای فرار گذاشتم که بگریزم در آن حال دیدم
که به گفتار آمده بمن گفت قف ولا تبرح یا انسان یعنی ای انسان بایست و حرکت مکن پس من ایستادم
فقالت لی ما دینک یعنی پس بمن گفت در چه دینی قلت علی دین النصرانیة گفتم در دین نصرانیه میباشم قالت
ویحک ارجع الی دین الاسلام گفت وای بر تو رجوع کن بدین اسلام فقد حللت بقوم من مسلمی الجن
لا تنجو منهم حتی تکون مسلما یعنی پس بتحقیق وارد شدهٔ به مکان قومی از طوایف مسلمین جن و سلامتی
و نجات نمییابی از دست ایشان تا اینکه مسلمان نباشی من گفتم چه طور میشود مسلمان تا مسلمان شوم قالت تشهد
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله گفت شهادت میدهی بر اینکه معبود بر حقی نیست مگر خدا و اینکه محمد
رسول او است پس من این دو شهادت را با طیب نفس گفتم و اقرار نمودم بعد از آن گفت که تمم اسلامک بموالات
علی ابن ابیطالب واولاده الطیبین والصلوة والبرائة من اعدائهم یعنی تمام کن و کامل نما اسلام
خود را به دوست داشتن علی ابن ابیطالب و اولاد طاهرین او و با نماز و بیزاری از دشمنان ایشان من گفتم این اسلام
و احکام آن از کجا بشما رسیده گفت از چند نفر جنی که حاضر شده بودند در محضر حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و شنیده بودند از آنجناب که میفرمود اذا کان یوم القیمة تأتی الجنة فتنادی بلسان طلق
چون روز قیامت شود بهشت میآید و با زبان فصیح ندا کرده میگوید الهی قد وعدتنی ان تشد ارکانی
وتزیننی یعنی خداوندا ای خدائی که بمن وعده کرده که ارکان مرا محکم کنی و مرا مزین فرمائی فیقول الجلیل
جل جلاله الیس قد شددت ارکانک وزینتک بابنة حبیبی فاطمة الزهراء وبعلها علی ابن
ابیطالب وابنیها الحسن والحسین یعنی خداوند جلیل جل جلاله فرماید ای بهشت آیا نه چنین است که محکم
نمودم ارکان ترا و مزین نمودم ترا با دختر حبیب خودم فاطمه و شوهرش علی ابن ابیطالب و دو پسرانش حسن و حسین
میگوید پس من جمیع اینها را با گفته او قبول نموده و معتقد شدم با دل و جان بعد از آن دابه بمن گفت میخواهی
از این جا بسمت دیگر بروی یا اینکه اراده مراجعت بوطن خود داری گفتم مراجعت میخواهم گفت اندکی صبر کن
تا اینکه کشتی برسد ناگاه دیدم از آن اثنا کشتی ظاهر شد چون نزدیک رسید پس آن دابه بطرف کشتی اشارت نمود
و زورقی که در جنب کشتی بود آورد مرا سوار نموده بکشتی رسانید چون داخل شدم بکشتی اذا عندهم فی المرکب
اثنی عشر رجلا کلهم من النصاری فاخبرتهم بخبری واسلموا عن آخرهم یعنی ناگاه در کشتی دیدم که دوازده
نفر از ملت نصاری هستند و احوالات خود را با ایشان خبر دادم همگی با صدق دل بشرف اسلام مشرف گردیدند الخ

در بیان قصهٔ وزیر با اهل بحرین در خصوص انار

سبب عدول کردن من از ملت و دین نصرانیه بدین مبین اسلام شیخ یوسف بحرانی در کشکول خود
در صفحه هشتاد و سیم آن روایت کرده که زمانی بود که ولایات بحرین در تحت تصرف پادشاه فرنگی بود و از
مسلمانان امیری و حاکمی بدانجا تعیین و منصوب کرده بود و این والی و حاکم در عقیده نواصب بود و با امیر
المؤمنین علیه السلام عداوت زیادی داشت و این والی را وزیری بود که عداوتش با شیعیان زیادتر و اشد بود
از عداوت والی مدتی در صدد ایذاء و آزار شیعیان می بودند تا اینکه روزی وزیر داخل والی شده و اناری آورده
به حضور والی گذاشت که در اصل پوست خود بخود نوشته شده بود که لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر و عمر و عثمان
و علی خلفاء رسول الله پس والی مکتوب انار را خوانده بسیار دقت نموده که بلکه این مکتوبات جعلی باشد علامتی بر آن
نیافت و دانست که صحیح است و در اصل همین انار با همین مکتوبات روییده دست خط آدمی نیست بسیار تعجب نموده
بوزیر گفت این آیتی است از آیات الهیه که شهادت و دلالت میکند بر حقیت خلفاء ثلثه و بطلان عقیدهٔ جماعت
شیعه که علی وصی بلا فصل رسول خدا باشد پس ای وزیر رای تو در بارهٔ شیعیان اهل بحرین چیست وزیر
گفت خدا کار رعایای ترا اصلاح کند ای والی بر تو و بر من معلوم است که شیعیان علی طایفه اند بسیار متعصب
و عنود و بر تو لازم است که ایشان را بحضور طلبیده رمانه را به ایشان نموده و تکلیف نمائی یا اینکه از غیب تا
مکتوب شده از حقیت خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و تأخر خلافت علی از ایشان قبول نمایند و یا اینکه مکتوبات
رمانه را اثبات کنند که جعلی و جعل است و یا اینکه جزیه بدهند بهوان یا اینکه همه ایشان را مقتول و نساء ذریه
والی رای وزیر را قبول نموده جماعت شیعه را بحضور طلبیده و رمانه را به ایشان نموده سه تکلیف نمود اول
قبول کردن خلافت ابو بکر و عمر و عثمان دویم اثبات جعلی بودن رمانه سیم قتل عام رجال ایشان و اسیر کردن
اناث و غارت اموال و اسباب ایشان پس علماء و اخیار شیعیان جوابی در خصوص مکتوبات رمانه ندانسته متحیر
حیران و عاجز شده بدنهای ایشان از این تکالیف ثلاثه لرزیده و رنگ روی شان پرید و قلوب شان با اضطراب
افتاد پس بزرگان علما و دانایان سه شبانروز از والی مهلت گرفتند و شرط نمودند که جواب این مکتوبات را در روز سیم
ندهیم آن وقت بغیر از قبول خلفاء ثلثه هر امر و فرمانی از قتل و غارت که نما اقرار کنی قبول میکنیم پس والی مهلت داد
و شروط ایشان را محکم نموده اذن داد که بروید و جواب با صواب بیاورید پس بیرون شدند از نزد والی بحال
خوفناک و حیران بودند و جمع شدند در مجلسی هر یک خیال خود را در کشف این عقده به هر طرف جولان
دادند تا در آخر براین رای متفق شدند که ده نفر از صلحا و زهاد و عباد شیعیان را انتخاب نمودند بعد از آن
از این ده نفر سه نفر را اعبد و ازهد از ایشان دانسته انتخاب نموده بر یکی از آن سه نفر گفتند اخرج اللیلة
الی الصحراء واعبد الله فیها واستغث بامام زماننا وحجة الله علینا یعنی امشب را تو بر صحرا بیرون شده
عبادت و مناجات با قاضی الحاجات نموده از حضرت صاحب الزمان استمداد و استغاثه کن که او است حجت خدا
بر ما شاید آن بزرگوار که فرزند حلال المشکلات است سر این انار را بر تو بیان فرموده ما را از این بلیه عظیمه
نجات بدهد پس آن شخص بصحرا رفته تا طلوع آفتاب صبح صادق عبادت و تضرع و مناجات بسیار نموده
اثری معلوم نشد پس آمده خبر داد که چیزی بمن مکشوف نگردید و در شب دویم شخص دویم را بصحرا فرستادند
او هم تا صبح عبادت کرده دست نیاز بدرگاه خداوند بی نیاز بلند نموده با گریه و تضرع تمام استمداد و استغاثه
نمود باز اثری پیدا نشده مراجعت نموده خبر داد و اضطراب و حیرت شیعیان دو مرتبه علما از دیاد یافت شب سیم

شخص سیمی را فرستادند پس این سیمی پا برهنه و سر گشاده گریبان و نالان بصحرا رفته و آن شب بسیار تاریک بود پس نمازها کنا ورده و دست به دعا برداشته خلاص شیعیان را از درگاه مفرج الهموم والاحزان با سوز دل و سرشک پی در پی سؤال نموده و استغاثه‌های بسیار با چشم پر آب بحضرت صاحب العصر عجل الله فرجه میکرد و از گریه و استغاثه مانند شخص مار زده نیاسود چون آخر شب شد اذ هو برجل نورانی یخاطبه ویقول یا محمد ابن عیسی مالی اریک علی هذه الحالة یعنی ناگاه شخص نورانی را دید که او را خطاب نموده با نامش و نام پدرش و گفت چه واقع شده که ترا در این تضرع و گریه می‌بینم و لماذا خرجت فی هذه البریة و برای چه مطلب بر این صحرا آن شخص میگوید من با و گفتم ای بنده خدا مرا مشغول مکن زیرا که من جهة امر عظیم و مطلب مشکلی بر این صحرا آمده‌ام طبیب درد خود را میجویم و نمیگویم مطلب و درد خود را مگر به امام و مقتدای خودم حضرت صاحب العصر عجل الله فرجه شکایت درد خود را نمیکنم بر احدی مگر به آن بزرگوار که قدرت دارد به علاج درد مشکل من فقال یا محمد ابن عیسی انا صاحب العصر فاذکر لی حاجتک پس گفت ای محمد بن عیسی من صاحب عصرم حاجت خود را بمن بگو فقال ان کنت هو فانت تعلم حاجتی و قصتی و لا تحتاج ان اشرحها الیک یعنی آن شخص شیعه با او گفت اگر توئی آن صاحب العصر باشی حاجت و حکایت مرا میدانی احتیاج بتقریر و بیان من ندارد فقال نعم خرجت لما دهمکم من امر الرمانة و ما کتب علیها و ما اوعدکم الامیر به پس فرمود بلی میدانم بیرون شده از برای دفع داهیه و بلیهٔ انار که بر کاغذ انار و آنچه در او نوشته شده و آنچه که امیر شما بشما وعید کرده و بترسانیده آن شخص بگوید من همینکه این خبر را شنیدم از آن حضرت بشر شنیدم با سرعت تمام رو بخود را بخدمتش رسانیده عرض کردم بلی یا مولای از جهة این امور بصحرا آمده گریه و زاری و استمداد از شما میجوئیم که توئی امام ما و امیدگاه و پناه ما در دنیا و آخرت پس فرمود ای محمد ابن عیسی ان الوزیر فی داره شجرة رمان فلما حملت تلک الشجرة صنع شیئا من الطین علی هیئات الرمانة یعنی بدرستیکه در صحن خانهٔ وزیر درخت اناری هست چون آن درخت شکوفه و بار آورده وزیر از گل قالبی درست نموده در شکل انار و کتب فی داخل کل نصف تلک الکتابة ثم وضعها علی الرمانة یعنی و نوشت در هر نصف آن قالب آن کلمات که در انار بوده و بعد از آن هر دو نصف را بروی هم دراورده انار را که تازه از شکوفه بیرون آمده بود میان آنها نهاد و شد علیها و هی صغیرة و بست آن دو نصف قالب را بر انار در حالتیکه انار کوچک بود فاثر فیها و صارت کذلک پس انار که بزرگ شده در میان قالب نوشته‌های قالب بر انار تاثیر کرده و گردید بدان قرار که دیدی فاذا مضیتم غدا الی الوالی فقل له جئتک بالجواب ولکنی لا ابدیه الا فی دار الوزیر پس وقتیکه فردا به نزد والی میروید پس به او بگو که جواب آورده‌ام و لکن نمیگویم مگر در خانهٔ وزیر و اذا مضیتم الی داره فانظر عن یمینک تری فیها غرفة فقل للوالی لا اجیبک الا فی تلک الغرفة و زمانیکه بخانهٔ وزیر رفتید پس بطرف راست خود نگر بالاخانه ببینی پس بوالی بگو جواب نمیدهم بتو مگر در این بالاخانه و سیابی الوزیر ذلک بالغ فی ذلک و لم ترض الا بصعودها پس بزودی وزیر ابا و امتناع خواهد کرد و تو مبالغه و سعی در آن و راضی مباش مگر که به بالاخانه بروی فاذا صعد الوزیر فاصعد معه و لا تترکه وحده

بتقدم

بتقدم علیک چون دیدی که وزیر میرود به بالاخانه تو هم با او برو و مگذار وزیر را که تنها پیش از تو داخل شود فاذا دخلت الغرفة رأیت کوة فیها کیس ابیض فانهض الیه و خذه فتری فیها تلک الطینة التی عملها لهذه الحیلة پس وقتیکه داخل غرفه شدی در آن دریچه می‌بینی که در آن کیسهٔ سفیدی است برخیز بطرف آن کیسه و بردار آن را پس می‌بینی در جوف آن قالب را از گل که ساخته است او از برای جهة این حیله ثم ضعها امام الوالی وضع الرمانة فیها لینکشف له الحال جلیة بعد از آن بگذار قالب گل را به پیش والی و بگذار انار را میان آن قالب تا احوال آن به والی کشاده و آشکارا گردد وایضا یا محمد ابن عیسی قل للوالی ان لی معجزة اخری و هی ان هذه الرمانة لیس فیها الا الرماد والدخان و نیز فرمود ای محمد ابن عیسی به والی بگو که مرا معجزهٔ دیگری هست و آن اینست که در جوف این انار هیچ دانه نیست بلکه اندرونش دود و خاکستر است وان اردت صحة ذلک فامر الوزیر بکسرها اگر درستی این سخن مرا میخواهی وزیر را امر کن که این انار را بشکند فاذا کسرها طار الرماد والدخان علی وجهه و لحیته و چون وزیر انار را میشکند دود و خاکستر بر صورت و ریش و روی و ریش او نشیند چون محمد ابن عیسی این فرمایشات را از امام عصر عجل الله فرجه شنید بسیار دلشاد گردید از خدمت امام علیه السلام مرخص شده بشادی و مژده به نزد شیعیان رسیده ایشان را از جواب والی مطمئن نمود چون صبح شد همگی به پیش والی رفته بعمل آورد محمد ابن عیسی تمام آنچه که امام علیه السلام فرموده بود پس والی متوجه محمد ابن عیسی شده گفت اینها را بتو که تعلیم نمود فقال امام زماننا و حجة الله علینا یعنی گفت امام زمان ما و حجة خدا بر ما والی گفت امام شما کیست فاخبره بالائمة واحدا بعد واحد الی صاحب الزمان پس خبر داد به والی امامان را یک یک تا حجه غایب علیهم السلام والی گفت ای محمد ابن عیسی دست خود را بطرف من دراز کن فانی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان الخلیفة من بعده بلا فصل امیرالمؤمنین علی ثم اقر بالائمة الی آخرهم و حسن ایمانه و امر بقتل الوزیر یعنی بدرستیکه من شهادت میدهم به وحدانیت خدا و رسالت محمد و بر اینکه خلیفه بعد از رسول خدا بلا فصل امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب است و اقرار نمود بر امامت دوازده امام و خوب ایمان آورده حکم نمود وزیر را کشتند و به شیعیان بحرین بسیار عذرخواهی کرده و اکرام و اعزازهای زیاد در حق ایشان نمود و قبر محمد ابن عیسی در بحرین مشهور است و جماعت شیعه قبرش را زیارت میکنند شیخ یوسف بحرانی در صفحهٔ یکصد و پنجاه و هفتم کشکول خود حکایتی از حاتم اصم به عربی نقل نموده که ماحصل آن بترجمه فارسی اینست که حاتم مردی متدین و صالح و صاحب عیال بسیار و پریشان روزگار و دستش خالی از درهم و دینار بود حتی مالک یک حبهٔ گندم نبود و لیکن در توکل بخدا بی‌نظیر و وحید عصر خود بود روزی با اصحاب خود در مجلسی نشسته بودند که فضل و ثواب حج بسیار مذکور شد پس شوق طواف حج و زیارت حضرت رسول و ائمهٔ بقیع علیهم السلام بدل او غالب شده برخواست و بخانهٔ خود آمده با اولاد و عیال خود قدری گفتگو نموده تا آخر به ایشان گفت اگر بمن اذن بدهید و راضی شوید که امسال به حج بروم برای شما چه میشود عیال و اولادش همگی گفتند در این حالت که مالک چیزی نیستی و ما به این نوع گرفتار عسرت و تنگی معاش پس چه طور میشود که به حج میروی و در اولادش دختر صغیری بود این صغیره گفت ای مادر و خواهران من بشما چه شده است که راضی نمیشوید که پدر ما به حج خانهٔ پروردگار عالم برود پدر ما حمال و آورندهٔ روزی ما است نه رزاق ما بلکه

حکایت حاتم اصم و توکل او و رفتن او به حج

رزاق عیال وند قادر و علیم است که رزاق جمیع مخلوقات است پس ایشان از سخن صغیره متذکر شده گفتند ای صغیره بسیار صحیح و راست گفتی پس متوجه به حاتم شدند و همگی گفتند ای صاحب پدر ما برو بر هر جائیکه دوست میداری خدا مارا بس است پس حاتم در همان ساعت عیال و اولاد خود را وداع نموده و بخدای قادر و متعال سپرده روانهٔ راه حج گردید چون صبح شد اقوام و عشیره و همسایگان حاتم از سفرش مطلع شده و به خانه اش آمده عیال و اولادش را بسیار ملامت و سرزنش و بر رفتن حاتم زیاده دلگیر و پریشان حال شدند پس عیال و اولادش آن دختر صغیره را ملامت کردند و گفتند اگر تو زبان را می بستی و حرفی نمیزدی پدر و صاحب ما به حج نمیرفت و با نوعی سرکشی و کفالت مارا بعمل میآورد پس دختر صغیره از این ملامت و طعنه دل تنگ شده سر خود را بطرف آسمان بلند نموده گفت الهی و

مولای و سیدی یا من یعیش الناس بفضلك وانت لا تضیعهم لا تخجلنی منهم یعنی ای خدا و مولای و سید من ای پروردگاریکه جمیع خلق زندگانی میکنند با فضل و احسان تو و ایشان را ضایع نمیکنی مرا از مادر و خواهران و اقوام خود خجل و شرمنده مکن ایشان در این حالت بودند که والی و امیر همان شهر به شکار رفته بود از لشکر تنها افتاده بود و عطش غالب شده بود از قضای الهی راست آمد در دروازهٔ حاتم اصم ایستاده در را کوبیده قدری آب خواست گفتند تو کیستی گفت والی شهرم تشنه ام قدری به من آب حاضر کنید زن حاتم این سخن را که شنید سر بطرف آسمان بلند نموده گفت الهی

وسیدی لك الحمد ولك الشکر بتنا البارحة جائعین والآن الیوم یاتینا یستسقینا

یعنی ای خدای و سید من حمد و حکم تراست شب گذشته را ما گرسنه صبح نمودیم و امروز امیر شهر بر در ما آمده از ما آب میخواهد که بنوشد یعنی امیر را تشنه نموده بر در ما آورده پس زن کوزهٔ امیر را گرفته و پر آب نموده به امیر داد و گفت این ضعیفه را معذور دار که بغیر از آب چیزی ندادم تا امیر را مهمان نمائیم امیر آب را نوشید و آب زیاده به امیر لذیذ و خوشگوار آمده پس سؤال کرد این خانه کیست گفتند خانهٔ بندهٔ صالحی است از بندگان خدا که مشهور حاتم اصم میگویند در آن حال وزیر و سپاه هم رسیدند امیر گفت بلی شنیده ام که حاتم اصم مرد صالحی است وزیر گفت امیر شنیده ام که امشب او به حج رفته و هیچ زاد و خرجی به عیال و اولاد خود نگذاشته و امشب عیال و اولادش گرسنه مانده اند امیر گفت امروز ما به ایشان زحمت دادیم و آب خوشگوار ایشان را نوشیدیم و احسانی و حقی بگردن ما گذاشتند از مروت دور است که مثل ما بمثل ایشان زحمت را فراموش نمائیم لازم است که ما نیز احسانی در حق ایشان بکنیم پس کمر خود را گشاده به صحن خانهٔ ایشان انداخت پس متوجه وزیر و لشکریانش گردیده گفت هر کس مرا دوست میدارد کمر خود را به ایشان بخشد پس همگی کمرهای خودشان را گشاده بصحن ایشان انداختند و به منزل و مقام خود شان روانه شدند وزیر به اهل خانهٔ حاتم سلام داده گفت کمرها را بردارید من همین ساعت قیمت کمرها را برای شما آورده میدهم پس بعد از زمانی وزیر پول بسیاری آورده به ایشان داده کمرها را برد فلما رأت الصغیرة هذه الاموال الجزیلة بکت بکاءً شدیدا چون دختر صغیره آن نقد بسیار را دید گریه شد بطوری نمود گفتند سبب گریهات چیست گفت اینما ایکی

کیف بتنا جیاعا فنظر الینا مخلوق نظرة واحدة فاغنانا بعد فقرنا فالخالق الکریم اذا

حکایت حاتم اصم

نظر الینا لم یکلنا الی احد یعنی ای بیت و خراین شب گرسنه میکنیم بر اینکه ما صبح نمودیم گرسنه پس مخلوقی بما یك نظر کرده و نظرش مارا غنی کردانید بعد از اینکه ما فقیر و محتاج بودیم پس خداوند کریم زمانیکه نظر کند بما مارا با حوال او و بجوع براحدی نمیفرماید یعنی از الطاف خفیهٔ خود مارا غنی و ممتاز ابدی میفرماید پس گریه کنان متوجه درگاه خدا گردیده گفت الهی انظر الی ابینا و دبره احسن التدبیر یعنی خدا تو یك نظر رحمتی به پدر غریب ما بکن و تدبیری برای او بکن خوبتر تدبیری واما احوالات خود حاتم که بی توشه با امید خدا عازم حج شد چون به حجاج رسید امیر حاج بیمار شد پس طبیب خواست یافت نشد گفت آیا در میان این قدر حجاج بندهٔ صالحی یافت میشود گفتند بلی حاتم اصم میان حجاج است چون حاضر کردند امیر استدعای شفا نمود حاتم دعائی در حق او کرده شفا یافت پس حکم نمود او را به شتری سوار نموده جمیع مخارج و مصارف او را دادند چون مخارج حاتم بر وجه اکمل و اتم رسید همان شب با فکر و خیال عیال و اولادش خوابید و در عالم خواب دید که منادی از عالم غیب ورا ندا نموده میگوید

یا حاتم من اصلح معاملته معنا اصلحنا معاملتنا معه یعنی هر کس معاملهٔ خود را با ما با خوبی و صلاح کند ما نیز معاملهٔ خودمان را با او با خوبی و صلاح میکنیم پس آن منادی خبر اهل و عیال حاتم را با تفصیل سابق به او بیان نمود و حاتم از طرف اهل و عیال هم آسوده شده مراسم حمد و ثنا را بعمل آورده عازم حج شد و بعد از مناسك حج با سلامتی وارد خانه اش شده آن دختر صغیره را به آغوش کشیده دست بگردنش افکنده بسیار گریست و گفت صغار قوم کبار قوم آخرین ان الله لا ینظر الی اکبرکم ولیکن ینظر الی

اعرفکم به فعلیکم بمعرفة الله والاتکال علیه فانه من یتوکل علیه لکفاه یعنی کوچکان بعضی قوم بزرگان قوم دیگر است و بدرستیکه خدا نظر نمیکند بطرف بزرگترین شما ولیکن نظر میکند بر آنکه زیرکتر است از شما ها بخدا پس شما را باد معرفت و شناختن خدا و توکل نمودن به او پس شان اینست که هر کس بخدا توکل کند هر آینه جمیع کارهای او را کفایت عطا فرماید مترجم عرض میکند که این دختر وقتیکه ملاقات کردند پدرش بر آغوش کشیده نوازش و تعریفش نموده اما در کربلا آن دختری با پدرش ملاقات کردند در قتلگاه شهدا اما با چه حالت پدر بدنش مجروح و آلوده بخون و سر بریده و بدن پاره پاره شده و دختر اسیر و زنجیر در گردن با لب تشنه و جگر سوخته و چشم گریان و وا ابتاگویان هم یتیم و هم اسیر هم صغیره هم غریب و در دست دشمنان بیرحم گرفتار وا شکبتاه الخ در صحیفهٔ دویست و هفتاد و هشتم همین کتاب با عبارات غریبه نقل میکند که پادشاهی در بالای قصر خود به اطراف تفرج و تماشا میکرد نظرش برزن جمیله افتاد از حسن و جاهت و طراوت و لطافت او در حیرت و تعجب ماند خبر گرفت گفتند آن زن غلام تو فیروز نام است پس پادشاه بعنوان حیله فرمانی نوشت و به فیروز داده حکم نمود که این فرمان را در فلان شهر به فلان امیر رسانیده جوابش را بیاور پس فیروز فرمان را گرفته بخانه اش آمده آن شب با عیال خود خوابیده در اول طلوع آفتاب زن را وداع کرده عازم راه شد ولیکن فرمان از خاطرش فراموش شده در خانه ماند چون خبر خروج فیروز را به پادشاه دادند پادشاه بعزم وصال زنش بخانهٔ فیروز آمده و داخل شده گفت من پادشاه هستم و به زیارت تو آمده ام زن گفت پناه میبرم بخدا از زیارت کردن تو مرا پس شعری خواند به پادشاه و گفت

سا ترك مائك من غیر ورد وذاك لکثرة

احوالات پادشاه با غلام خود

الوزادف یعنی بوددی وارد کرده اب ترا بجای ه بود میکذارم ای پادشاه زیراکه جای اب دیختن تو بسیارات احتیاج نداری که اب خود را بر زمین بریزی اذا وقع الذباب علی طعام رفعت یدی و نفسی تشبیه یعنی وقتیکه مکس به طعام بسیار لذیذی افتاد من با این ضعیفی که و نفس خودم از آن طعام لذیذ دست بر میکشم هر چندیکه نفس من آن طعام را زیاده از تقریر خواهش کند ویجتنب الاسود وردماء اذا کان الکلاب یلغن فیه یعنی قاعده شیران اینست که نمیخورند ابی را که سگ زبان خود را بر ان زده و با طرف زبانش از آن بخورد اگر چه آن شیر از آب بنهایت تشنه باشد ویرجع الکریم خمیص بطن ولا یرضی مناهمة السفیه ویحیص تعجب با شکم گرسنه بر میگردد تا مثار اضی نمیشود که زیاده مانده طعام مرد دنی و سفیه را میل کند و حریص به باقی مانده مردم دنی طبع نخواهد شد بعد از این شعرها با ادب تمام گفت تا ان ایها الملک الی موضع شرب منه کلبک لشربه منها یعنی لیاقت دارد بنوای پادشاه که امدی بر نزد چشمه که سگ تو از آن سر چشمه بسیار خورده است پس پادشاه از سخنهای دلپذیر و زیبا که به بازگرد بدو از خجالت یکتای کفش پادشاه در خانه فیروز ماند و از این طرف فیروز قدری راه رفت فرمان بخواطرش افتاده بازگردید از اتفاقات در حینیکه پادشاه از خانه اش بیرون میشد فیروز داخل شد پادشاه راکه دید عقل و هوش از سرش پرید و بیرون شده دانست که این فرستادن پادشاه حیل و مکرات برای خلوت کردن با زنش فرمان را بی گفتگو برداشته و روانه راه شد بعد از مدتی جواب نامه را آورد و پادشاه صد دینار به فیروز انعام داد فیروز آن صد دینار را به لباس داده و زنانه به نزد زنش فرستاده پیغام کرد که این لباسها را برداشته بخانه پدرت برو زن از بد کمانی فیروز مطلع شد لباسها را برداشته بخانه پدرش رفت مدتی مدید بجا ماند این ماوقع بگذشت روزی برادر زن به فیروز گفت چرا از خشونت بدگو بجهت سببی و را ترک کرده گفت دیگر دلم نخواهد که او زن من شود نخواهم طلاقش بدهم گفتگوی بسیار کردند تا آخر به نزد قاضی رفتند از قضا قاضی در نزد پادشاه بود در رفتند بحضور قاضی و پادشاه برادر زن گفت ای قاضی من به فیروز باغی به اجاره داده بودم چنان باغیکه دیوارهایش سلامت بود و در آن باغ چشمه بود جاری و درختان با طراوت میوه دار پس این فیروز میوه های باغ را خورده و دیوارش را خراب کرده و چشمه اش را ضایع و معیوب نموده فیروز در جوابش گفت ای قاضی من باغ او را بوجودش تسلیم کرده ام برادر زن گفت ای قاضی از این سئوال کن که بجهت سبب باغ مرا به من رد کرده گفت ای قاضی من رد نکرده ام باغ را بجهت اینکه از باغ بی میل و رغبت شده باشم ولیکن روزی از روزها به آن باغ آمدم اثر پای شیر دیدم بسیار قوی در آن باغ دیدم از ترس آن شیر باغ را ترک کردم که مبادا در چنگال آن شیر قوی هلاک شوم پادشاه در همه این سئوال و جواب به بالش تکیه نموده بود مطلب را فهمیده راست نشسته گفت ای قاضی به فیروز بگو ان الاسد دخل البستان ولم یؤثر فیه اثرا ولا التمس منه ورقا ولا ثمرا ولم یلبث الا لحظة یسیرة وخرج من غیر باس یعنی بدرستیکه راست میگوید که شیر به باغش داخل شد و اثری و علامتی در آن باغ نگذاشت والتماس نکرد که برگی یا میوه از باغش بدهند و در باغ چند دقیقه درنگ نمود و لیکن با سلامتی بدون اذیت از باغ بیرون شد والله ساد... الاسد مثل بستانه ولا اشد احتراسا من حیطانه علی شجره و قسم بخدا که شیر ندیده باغی مثل باغ او و ندیده محافظت کننده مثل دیوار او که دیوارش شدید و محکم تراست در پاسبانی درخت خود پس از کلام پادشاه فیروز مطلب خود را دانسته و یقین بر قوت ایمان و عفت و عصمت زن خود نموده تعظیم کرده هر دو بیرون شدند

باغ

مجملی از معجزات امام حسن علیه السلام و شفا مفلوج

با محبت شد به زن خود را تصاحب نمود در کتاب مشکوة الانوار روایت شده که روزی امام حسن سواره از بازار مدینه عبور میفرمود که ناگاه تازیانه از دست مبارکش افتاد و مردی مبتلا به فلج که قوت حرکت و رفتار نداشت دید و خیال کرد ای کاش قوت و قدرتی داشتمی و زود این تازیانه را از زمین برداشته بآن بزرگوار داده و بدین وسیله خدمتی به آن بزرگوار کردمی آن حضرت خیال مفلوج را دانسته تبسم فرمود و بطرف او اشاره مرحمتی نموده فرمود ای شخص تازیانه مرا بده بمحض اراده آن حضرت فی الفور مفلوج خود را سالم دید برخواسته و تازیانه را بآن حضرت داد و بعد از آن از یمن اشاره آن حضرت مادام العمر مرضی و دردی ندید مگر مرض موت در کتاب مناقب ابن شهر اشوب از ابن عباس روایت کرده که روزی در خدمت شریف امام حسن علیه السلام بودم که ناگاه عجوزه گریان و نالان وارد شده عرض نمود یابن رسول الله من ضعیفه هستم بی یار و انصار و مدتی بجوانی خودم را در دوستی و محبت شما گذرانیده و از دشمنان شما چه ایذاها و آزارها کشیده ترک محبت شما را نکرده ام و در اخلاص مندی پدران کرام و اجداد عظام شما کوشیده ام الحال مصیبتی بمن رو داده که لا علاج و بمرحمت مخصوصه شما محتاج شده ام حضرت فرمود مصیبت تو چیست عرض نمود پدر و مادرم فدای تو باد پسری داشتم که مایه شادی دل بیقرارم و علت آرام ایام روزگارم بود امروز دوازده روز است که وفات نموده و در فراق خود مرا حیران و مات نموده است حاجتم اینست که یا پسر مرا با انفاس عیسوی اساس خود زنده فرمائی یا اینکه دعا کنی عمر من تمام و روح از جسد من جدا و رواح خود تمایدکه تاب و توانایم در مصیبتش تمام شده و بعد از او زندگانی برمن حرام کردیده حضرت فرمود غمگین مباش که حاجت ترا روا و درد فراق ترا با وصل پسرت مداوا خواهم کرد پس آن مظهر صفات خدا با تفاق ضعیفه و جمعی از اصحاب و احباب بر سر قبر پسرش تشریف فرما شده دو رکعت نماز گذارده لب بر دعا و مناجات قاضی الحاجات گویا نموده سر مبارک بسجده نهاده چون سر از سجده برداشت سر قدم مبارک را به قبر آن پسر نهاده بر کلمات چندی متکلم شد که حضار نفهمیدند فی الفور قبر شکافته شده آن جوان کفن پوش از قبر برخواسته خود را به پای مبارکش انداخته بوسیده عرض کرد السلام علیک یا حجة الله علی خلقه و صلوات بر پیغمبر و آل اطهارش فرستاده عرض کرد یابن رسول الله الآن ندائی شنیدم و منادی میگفت که روح این جوان را بر جسدش برگردانید که امام زمان امام حسن علیه السلام این جوان را از ما زنده خواسته و با قدم مبارک خود قبر این جوان را آراسته مجلسی مرحوم در بحار و علی ابن ابراهیم در تفسیر خود در ذیل تفسیر آیه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر روایت کرده و در کتاب ماتمکده در خاتمه اش نوشته که حسین ابن سکین از عبدالملک ابن هارون از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون میان حضرت امیرالمؤمنین و معاویه بن ابی سفیان محاربه های شدیده واقع شد سلطان روم خبردار شد که دو مرد در طلب ملک و خلافت بر یکدیگر خروج کرده اند قیصر پرسید که این دو مرد از کجا یند گفتند یکی از کوفه و دیگری از شام قیصر گفت صفتهای آن دو نفر را برای من حکایت کنید چون اوصاف هر دو را انکشاف نمودند گفت مرد کوفه بر حق است و مرد شامی باطل پس عریضه بخدمت امیر علیه السلام نوشت که اعلم اهل بیت خود را بفرست و نامه به معاویه نوشت که اعلم اهل بیت خود را بخصوص بفرست تا به او مسائله جاتی نموده و بعضی مطالب از او سئوال کرده و جواب گوید و از فرستاده امیرالمؤمنین هم همان سئوال ها را کرده و جواب گرفته پس به

اجل

تشریف بردن امام حسن علیه السلام با یزید بمجلس سلطان روم

انجیل رجوع نمایم تا به بینم جواب کدام یک از ایشان مطابق انجیل است بعد از آن شما خبر دهم که سزاوار
خلافت و امارت کیست پس معاویه پسر خود یزید پلید را فرستاد و امیر علیه السلام پسر خود امام حسن را
چون بحضور قیصر رسیدند یزید پلید لباسهای زرتاری بلند قیمت پوشیده بود چون به قیصر ملاقات
نمود سر قیصر را بوسید و سلام داده در جانب چپ سلطان ایستاد و چون امام حسن علیه السلام به قیصر
ملاقات فرمود لباس سفید پوشیده بود و زبان حق بیان و در افشان خود را کشوده گفت حمد میکنم خدا را
که نکردانید مرا یهودی و نصرانی و نه مجوسی و نه عبادت کننده آفتاب و نه بت پرست و نه پرستنده گاو بلکه
کردانید مرا حنیف و مسلم و نکردانید مرا از مشرکین فتبارک الله رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین
و بعد از آن با کمال وقار و تمکین در طرف راست قیصر نشست و اصلاً چشمهای مبارک خود را بلند کرده
بطرفی نه نگریست قیصر از مشاهده حالات هر دو فهمید که حق با کدام است ایشان را بر وفق منزل خود شان
رخصت داد و منزل هر یک را جدا گانه مقرر نمود بعد از زمان قلیلی اول یزید پلید را بحضور خواسته حکم نمود
تا از خزانه خود سیصد و سیزده صندوق حاضر نمودند که در آن صندوقها بود صورتها و شکلهای پیغمبران
که شمر و صندوقها را یک یک کشوده و از هر یک صورت و شکل انبیا را بیرون کرده از یزید سئوال کرد که
این ها صورت کدام پیغمبر است از انبیا یزید پلید هر دو هیچ یکرا نشناخت و جواب داد که من چه طور بشناسم
بدهم از صورتهای که من صاحبان صورتها را ندیده ام پس سئوال نمود از یزید که خبر ده بمن که ارواح مخلوقات
در کجاست و ارواح مؤمنین و کفار در کجا میباشند بعد از عرض یزید لب از جواب بسته جوابی نداد قیصر
بی فهمی و عجز یزید را یقین نموده بعد از آن امام حسن علیه السلام را بحضور طلبید چون تشریف آورد قیصر عرض
کرد که من بعضی صورتها و بعضی مسئله ها از یزید پرسیدم جوابی نتوانست بدهد پس در نزد یزید از شما جواب
پرسم تا جوابهای شما را او نیز بشنود تا علم و فضل تو برای او معلوم کردد تا اینکه بداند که تو میدانی چیزها بیکه
او نمیداند و نیز بداند که پدر تو میداند چیزها برا که پدرش نمیداند پس امام حسن علیه السلام فرمود بپرس از من
از هر چه خواهی و هر مسئله مشکله که از توریه و انجیل یافته و هر چیکه در قرآن هست تا انشاء الله همه را
خبر دهم بتو پس قیصر آن صور و اشکال را به نزد خود خواسته اول صورتی برد آشته که مانند ماه بود
عرض کرد که این صورت کدام پیغمبر است فرمود این تمثال صورت حضرت آدم ابو البشر است بعد صورتی بر داشته
که چون آفتاب تابان بود گفت این صورت کیست فرمود صورت حوا ام البشر است و بعد یک یک صورتهای
حضرت شیث و نوح و ابراهیم و اسمٰعیل و یعقوب و یوسف و موسیٰ و داود و شعیب و یحیی و حضرت عیسیٰ
یک یک خبر کرفت آنحضرت جواب شافی و کافی داد حتی مدت عمر هر یکرا و احوالات که در مدت عمر هر یک از
انبیا واقع شده بود از هر یک جداگانه به قیصر بیان فرمود و قیصر اجوبه آن بزرگوار را مطابق توریه و انجیل یافته
تصدیق نمود بعد از آن هیاکل و تصویرهای اوصیای پیغمبران را برا آنحضرت نشان داده خبر کرفت و آن
بزرگوار احوالات اوصیا را یک یک تفصیلاً به قیصر فرمود بعد از آن چند شکل دیگر بحضرت بنموده خبر
کرفت فرمود من وصف اینها را در توریه و در انجیل خوانده ام شاید این ها صورتهای پادشاهان
باشند که خدا در کتابهای خود ایشان را وصف نموده قیصر گفت شهادت میدهم بر اینکه خدا تعالی بر شما اهل
بیت محمد داده است علوم اولین و آخرین را و هم چنین علوم توریه و انجیل و زبور و قرآن و صحف ابراهیم

والواح

مکالمات سلطان روم با امام حسن علیه السلام

والواح موسی را و بعد از همه ایشان صورت آفتاب طلعتی در کمال تمکین و سکوت بآنحضرت نشان داد که
مثل آفتاب میدرخشید چون چشم آنحضرت بران صورت مهر طلعت افتاد بگریست کریستن شدیدی
قیصر پرسید که چرا کریستی فرمود این بوصف و سیمای جدم محمد المصطفی صلی الله علیه وآله است که بسیار بود محاسن
شریفش و عریض بود سینه کشاده اش و بلند بود کردن مبارکش و کشیده بود بینی شریفش و کشاده بود
او و خوب روی و پیچیده موی و خوش کلام و فصیح زبان که امر میفرمود به نیکی و نهی میفرمود از بدی
و منکر و عمر شریفش به شصت و سه سال رسید و وارث نماند از او مگر شمشیر ذوالفقار و نیزه و جبه از پشم
و کسائی از پشم که مثل کتک بر خود می بست نه یزید آن را و نه دوخت آن را تا آنکه ملحق شد بخدا تعالی
مترجم عرض میکند ای دوستان شنید ید که حضرت امام حسن علیه السلام بمجرد دیدن صورت و شکلیکه شبیه
جد شریف رسول خدا بود کریه شدید کرد در مجلس سلطان روم نمود و حال آنکه در آن شبیه صورت نه زخمی
بود و نه خون آلود بود و نه صدا و تکلمی می نمود که تشنه ام پس اگر امام حسن علیه السلام شبیه پیغمبر شهزاده
علی اکبر را مجروح و خون آلود و تشنه جگر در میان خاک کرم کربلا با آن حالت ملاحظه میکرد یا اینکه در کجا
چگونه از کریه ساکت میشد الخ خلاصه کلام قیصر به امام حسن عرض کرد که الحمد فرمودی صحیح و درست
و بدرستیکه من در انجیل یافته ام و صدقه که داشته بعنی ملکی برای چیزات که داشته ایا چنین است فرمود
که بتحقیق چنین بود بعضاً از تصرف ما آن ملک را بیرون کردند قیصر گفت این فتنه اولی است که این امت بر پا
کردند و غالب شدند بر پدر تو و اختیار نمودند دیگریرا بر فرزند پیغمبر خود لیکن از شما باشد آنکسیکه قائم
وامر نماید بمعروف و نهی میکند از منکر پس قیصر از آنحضرت پرسید خبر ده بمن از هفت چیزیکه خدا خلق کرده
لیکن در شکم قرار نکرفته اند فرمود **اوّل** حضرت آدم است **دوّم** حوا است **سیّم** کوسفند
ابراهیم خلیل **چهارم** ناقه حضرت صالح **پنجم** مار یعنی عصای حضرت موسی **ششم**
ابلیس ملعون **هفتم** کلاغیکه قابیل را بدفن جسد هابیل دلیل شد بعد قیصر سئوال کرد که ارزاق خلق
در کجاست فرمود در آسمان چهارم که فرود میاید باندازه و پهن میشود بر خلایق باندازه پس سئوال کرد
ارواح مومنین بعد از وفات ایشان در کجا باشند فرمود در نزد صخره بیت المقدس جمع میشوند در هر شب جمعه
پس کفت ارواح کافرین در کجا باشند فرمود در وادی حضرموت در عقب شهر یمن پس محشور میشوند در دم در
نزد صخره مزبوره و اهل بهشت از طرف راست صخره و اهل جهنم و سجین در اعماق زمین هفتم است و بعد از
اینکه خلایق متفرق شوند از نزد صخره پس کسانیکه واجب شود بهشت داخل بهشت میشوند و هر کرا
که جهنم واجب شد داخل جهنم میشود و این است که خدا میفرماید فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی
طایفه از خلایق در بهشت و طایفه در دوزخ بعد قیصر به یزید گفت شنیدی و دانستی این علمی است که نمیداند
آنرا مکر پیغمبر مرسل یا وصی او پس بران بزرگوار هدایا و جایزه های بسیار داده و در نهایت مرتبه اعزاز و اکرام به
عمل آورده و عریضه بحضرت امیر علیه السلام نوشت که خلافت برای تو است و خانه نبوت جایگاه تو است و حاکم
تو سزاوار تر بر او لاد تو است بعد از تو پس قتال و جهاد کن با هر کسیکه با تو قتال و جدال کند و مخالفت کند
تراست لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت جمیع خلایق **مترجم** عرض میکند شنیدید که قیصر روم برای امام حسن
علیه السلام تحف و هدایای بسیار داده و نهایت اکرام نمود لیکن در آخر امر همین قیصر روم را معاویه ملعون

مکر وحیله ها نمود و روز بروز زیاده از تقریر تحف وهدایای بی قیمت فرستاده فریفته خود کردانید تا یک شیشه سوده الماس خواهش نمود الخ شیخ یوسف مرحوم در صفحه سیصد و شصت و دوم کشکول نقل کرده این حدیث را از کتاب اکمال الدین و تمام النعمة بسند خود از صقر که میکوید وقتیکه متوکل ملعون به حضرت علی النقی علیه السلام تنک کرفت و آزار میکرد رفتم تحقیقات آنحضرت که احوال آنرا سؤال کنم پس بحضور مبارکش مشرف شدم دیدم نشسته است در روی حصیری و در برابرش قبری کنده شده پس سلام دادم و جواب را رد فرمود و امر نمود بنشستم بعد فرمود یا صقر چه چیز ترا به نزدم آورده کفتم آمدم تا از کذارشات تو خبردار شوم بعد از آن بطرف قبر نکاهی کردم کریستم آن بزرکوار نظری بمن فرموده کفت دیکر برای چه مطلب آمده عرض کردم حدیثی از رسول خدا نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود لا تعادوا الایام فتعادیکم یعنی با روزهای هفته عداوت مکنید که ایشان نیز با شما عداوت میکنند معنی این حدیث را نمیدانم فقال نعم الایام نحن ما قامت السموات والارض یعنی فرمود بلی روزها ما هستیم از آن زمان که برپا شده آسمانها و زمین فالسبت اسم رسول الله صلی الله علیه وآله پس روز شنبه نام رسول خدا است والاحد امیر المؤمنین و روز یکشنبه امیر المؤمنین است والاثنین الحسن والحسین و روز دوشنبه امام حسن و امام حسین اند والثلثا علی ابن الحسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و روز سه شنبه امام زین العابدین علی ابن الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق اند والاربعا موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی وانا و روز چهارشنبه امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی و منم یعنی امام علی النقی والخمیس ابنی و روز پنجشنبه پسر من است که امام حسن عسکری باشد والجمعة ابن ابنی و روز جمعه پسر پسر من است یعنی حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است والیه تجتمع عصابة الخلق و بطرف او جمع میشوند کروه خلق وهو الذی یملاء الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا و صاحب الامر آن کسی است که پر میکند زمین را با قسط و عدالت چنانکه پر شده بود از ظلم و ستم وهذا معنی الایام فلا تعادوهم فی الدنیا تعادوکم فی الآخرة و این است معنی روزها پس دشمنی مکنید با ایشان در دنیا که دشمنی نمایند با شما در آخرت ثم قال ودع واخرج فلا آمن علیک پس فرمود مرا وداع کن از نزد من بیرون شو پس من در امان نیستم از تو مترجم میکوید یعنی از تابعین متوکل بر تو ایذا و آزار میرسد اکر ترا در نزد من ببینند یا اینکه بمن اذیت مینمایند اکر ترا در نزد من ببینند سید مرتضی علم الهدی رحمه الله در کتاب عیون المعجزات روایت کرده از شیخ ابی محمد ابن الحسن ابن محمد ابن نصر رضی الله عنه و سند حدیث را از رجال خود میرساند به محمد ابن جعفر را سپس او سلسله سند را میرساند به جابر ابن عبد الله انصاری که میکوید زمانیکه خلافت بر بنی امیه رسید در ایام خلافت ایشان بسیار خونهای ناحق ریخته شد و امر را بر جماعت شیعه بسیار تنک کرفتند حتی اینکه در سر منابر در مجمع عام بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام لعن کردند مدت هزار ماه و شیعیان را به شهرهای دیکر بغربت میبردند و میکشتند و بعضی شیعیان را از بیخ بریده و کنده میکردند و به این عملها خلفای ایشان ترغیب میکردند چه رتبها که از خلفا با ایشان میدادند و شیعیان را زیاده از نظر بر اذیت و آزارها آشکاره میکردند و امر میکردند شیعیان را به لعن امیر المؤمنین علیه السلام و هر کدام که لعن نمیکرد کرفتارش و امر مینمودند این کار در میان شیعیان منتشر کردیده و بسیار واقع شده و طول کشید جماعت شیعه بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام

رفته شکایت کردند و معروض داشتند که یا ابن رسول الله بنی امیه ما را از ولایات خود جلای وطن نموده ما را بقتل میرسانند با قتل فجیع بعضی در قتل ما نهایت سرعت میکنند و مولای ما حضرت امیر علیه السلام را کشاده و آشکار العن میکنند در جمیع شهرها حتی در مسجد رسول الله و بالای منبرش واحدی بر ایشان مانع نمیشود و انکار عمل ایشان نمیکنند و کسی تغییر بعمل ایشان نمیدهند و هر کس که بمقام منع و انکار بر آید میکویند این ابوترابی است و بر امراء خود خبر میدهند او را کرفته حبس نموده یا بدار میکشند چون سید ساجدین این کلمات را شنید سر مبارک خود را بطرف آسمان بلند کرده کفت سبحانک ما اعظم شأنک امهلت عبادک حتی ظنوا انک اهملتهم وهذا کله بعینک یعنی خداوندا منزهی تو و چه بزرک است شأن تو بندکان خود را مهلت داده تا اینکه چنین کمان میکنند که ایشان را خودسر کردانیده که هر چه خواهند بعمل آرند و جمیع اینها با حضور و دیدن تو است اذ لا یغلب قضائک ولا یرد محتوم امرک فهو کیف شئت وانی شئت وما لنا اعلم به منا یعنی جهة اینکه مغلوب نمیشود قضای تو ورد کرده نمیشود امر حتمی تو پس امر تو واقع و جاری میشود چنانکه تو خواهی و در هر جا که خواهی و آن چیکه برای ما است تو اعلمی بر آن از ما بعد از آن پسر خود امام محمد باقر علیه السلام را طلبید بحضور سید عرض کرد لبیک در بجا آوردن فرمایشات و خدمات تو هستم فرمود چون صبح مدینه بروید بمسجد رسول خدا و بردار آن خیط را که جبرئیل آورده است بحضرت رسول ص فحرکه تحریکا لینا ولا تحرکه تحریکا شدیدا و آنرا به آهستکی حرکت بده و شدید حرکت مده که جمیع مردم هلاک میشوند جابر میکوید که من در تعجب ماندم از فرمایش آن بزرکوار و جوابی نتوانستم بکویم چون صبح شد زود آمده در ردم در دولت آن بزرکوار منتظر بودم چونکه شب را در فکر خیط بیدار بودم که از تحریک خیط چه خواهد بود که ناکاه حضرت باقر علیه السلام از در بیرون تشریف آورده من سلام کردم جواب داده فرمود چه چیز در این وقت صبح ترا اینجا آورده کفتم فرمایش مولای من سید ساجدین علیه السلام که در تحریک خیط فرموده حضرت باقر علیه السلام فرمود یا جابر والله لولا الوقت المعلوم والاجل المحتوم والقدر المقدور لخسفت بهذا الخلق المنحوس فی طرفة عین بل فی لحظة یعنی قسم بخدا اکر وقت معلوم و مدت اجل حتمی و تقدیر مقدر شده الهی نبود هر آینه جمیع این خلق منحوس را بزمین فرو میکشانیدم در طرفة العین بلکه در یک لحظه ولکنا عباد مکرمون لا نسبقه بالقول وبامره نعمل یعنی لکن ما بندکان مکرم خدائیم و سبقت نمیکنیم بر کفتار و بامر و فرمان او عمل میکنیم جابر میکوید پس من عرض کردم پس چرا این را میکنی بر ایشان که هلاک شود بعضی از ایشان فرمود آیا دیروز در نزد پدرم نبودی بدیدی که چه قدر جمع شیعیان ما شکایت کردند عرض کردم بلی بودم فرمود امر کرده بمن پدرم ان ارعبهم لعلهم ینتهون یعنی بترسانم ایشان را شاید که ایشان بس کنند و بر کردند از کردار قبیح خود شان وکنت احب ان تهلک طائفة منهم ویطهر الله العباد والبلاد منهم و هستم من که دوست میدارم هلاک کند خدا طایفه را از ایشان و پاک نماید بندکان خود و شهرهای خود را از وجود ایشان جابر میکوید من عرض کردم ای سید و مولای من چه طور میترسانی ایشان را و حال آنکه ایشان از حد و شمار زیاده اند قال الباقر ع امض بنا الی مسجد رسول الله لاریک قدرة من قدرة الله تعالی التی خصنا بها ومن بها علینا من دون الناس یعنی حضرت

فرمود یا جابر ما بندگان خدائیم و ما را خدای تعالی قدرتی داده و بقدرتیکه مخصوص کرده
ان را بما و دست نهاده بان بمانند مردم جابر میگوید پس من با آن حضرت بمسجد رسول خدا رفتم پس دو رکعت نماز
کرد بعد از آن روی مبارک خود را نهاد بر زمین و کلام چند تکلم کرد و بعد از آن سر خود را برداشت ثم اخرج من کمه خیطا دقیقا
فاح منه رایحة المسك و بیرون کرد از آستین خود رشته نازکی را که بوی مشك از آن می آمد و كان فی
المنظر ادق من سم الخياط که در محل نظر کردن از سوراخ سوزن باریکتر بود بعد از آن فرمود یا جابر خذ طرف
الخیط وامض رویدا وایاك ان تحركه بگیر از یك طرف رشته و با آرام برو و البته حرکت مده او را جابر گوید من از یك
طرف رشته گرفتم و بآرام تمام رفتم فقال قف یا جابر پس فرمود بایست یا جابر پس من ایستادم ثم حرك الخيط
تحريكا خفيفا ما ظننت انه حركه من لينه پس آن بزرگوار حرکت داد بر رشته حرکت سبکی چنانکه از بسیاری نرمی
حرکت رشته چنان گمان کردم که حرکت نداد ثم قال ناولنی طرف الخيط فناولته پس فرمود بمن ده طرف رشته را
پس من دادم باو و قلت ما فعلت به یا سیدی و عرض کردم چه کردی با این رشته ای مولای من قال ويحك اخرج
وانظر ما حال الناس فرمود وای بر تو بیرون شو و ببین چه طور شده احوال مردم پس از مسجد بیرون شدم
واذا الناس فی صیاح والصراخ والصياحة من كل جانب فاذا بالمدينة قد زلزلت زلزلة شديدة ناگاه
دیدم مردم را چنان نعره و صیحه و صداها را بلند کرده اند کانه چه که یك صدای عظیمی است و صدا از هر طرف میآید
شد و زلزله شدیدی در مدینه حادث گردید و اخذتهم الرجفة والهدمة وقد خربت اکثر دور المدينة و کوفته
است مردم را زلزله و خانه ها خراب شد بقدر یکه بسیار خانه های مدینه افتاده خراب کردیده و هلك منها
اکثر من ثلاثين الف رجل ونساء دون الولدان و هلاك شد زیاده از سی هزار مرد و زن نه پسران واذا
الناس فی صیاح وبکاء وعويل وهم يقولون انا لله وانا اليه راجعون و ناگاه مردم در صیحه و گریه و ناله
اند و میگویند انا لله وانا اليه راجعون قد خربت دار فلان وهلك اهلها تحقیق خراب شد خانه فلان
و اهل او هلاك گردیدند پس دیدم که مردم پناه میاورند و میدوند به مسجد رسول خدا میگویند که چه طور
زلزله است این و بعضی میگویند چه سان بزمین فرو نرویم و زمین ما را ابلع نکند و حال آنکه امر بمعروف و نهی از
منکر را ترك کرده و ظلم آل رسول و شیعیان ایشان را از حد بیرون کرده ام قسم بخدا که اشتداد این زلزله خواهد
شد تا بلکه اهل ظلم و فساد به اصلاح آیند جابر میگوید بر اوضاع مردم در حیرت ماندم و مردم را سرگردان و گریه
و نالان دیدم بقدریکه از حالت ایشان من هم گریان شدم و ایشان نمیدانستند که بکجا روند و چه چاره نمایند
پس مراجعت نمودم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام دیدم که مردم بسیار آن بزرگوار را احاطه نموده اند و عرض میکنند
آیا نمی بینی که چه حادثه بمردم حادث شده پس گاهی بما نما این بلا از ما رفع شود آن بزرگوار به ایشان فرمود پناه برید بخدا
با دعا و نماز و تصدق بعد از آن از دست من گرفته تشریف برد و فرمود احوال مردم چه طور است عرض کردم مگر
یا ابن رسول الله که خانه ها خراب شد و مردم بسیار از هلاك گردیدند و طائفه اندکه برای ایشان رحم آمده دل سوخت
پس فرمود که لا رحمهم الله اما انه قد بقيت عليك بقية ولولا ذلك لم ترحم اعدائنا واعداء اولیائنا
خدا رحمت نکند برایشان تحقیق باقی مانده بر آن باقی مانده اگر این باقی مانده نبود هر آینه رحم کرده نمیشدند
دشمنان ما و دشمنان دوستان ما ثم قال سحقا سحقا بعدا بعدا للقوم الظالمين بعد فرمود دوری
دوری و دوری و دوری از رحمت خدا باد بر قوم ظالمین والله لو لا مخالفة والدی لزدت فی التحريك واهلكتهم

اجمعين قسم بخدا اگر مخالفت پدرم نمیبود هر آینه زیاده حرکت میدادم و همه ایشان را هلاك میکردم زیرا که
چونکه ما را و دوستان ما را اذیت ما نازل کرده اند و مراتب ما را پست نمودند از دشمنان ما وجعلت
اعلاها اسفلها وكان لا يبقى فيها دار ولا جدار و میکردانیدم مدینه را سرنگون که دیواری و خانه باقی نمیماند
لكن امرنی مولای ان احركه تحريكا ساكنا لیکن حکم فرمود بمن مولای من اینکه بسکونت نرمی حرکت دهم ثم
صعد المنارة وانا اراه ولا يراه الناس پس صعود فرمود بر سر مناره من او را میدیدم و مردم نمیدیدند فمد
يده وادارها حول المنارة پس دست مبارك خود را بلند کشیده رشته را به دور مناره گردانید فزلزلت
المدينة زلزلة عظيمة تهدمت دورهم پس زلزله نمود مدینه زلزله شدیده که خانه های ایشان فرو ریخته
شد پس حضرت باقر این آیات را تلاوت فرمود که ذلك جزيناهم ببغيهم وانا لصادقون ذلك جزيناهم بما
كفروا وهل نجازی الا الكفور فلما جاء امرنا جعلنا عاليها سافلها فخر عليهم السقف من فوقهم واتاهم
العذاب من حيث لا يشعرون که همه این آیات در مادۀ عذاب امم سابقه نازل شده انه جابر میگوید چون آن بزرگوار
این آیات عذاب را تلاوت نمود دیدم که خرجت العواتق من خدورهن فی الزلزلة الثانية تبكين وتتضرعن
منكشفات الوجوه لا يلتفت اليهن احد زنان آزاد بی چادر و رو پوش بیرون شدند در زلزله دوم میگریستند
و تضرع و زاری میکردند مردم بنوعی بحال خود مبتلا شده اندکه احدی برایشان متوجه نمیشد فلما نظر الباقر الى
تحير العواتق ورق لهن و وضع الخيط فی كمه فسكنت الزلزلة ثم نزل عن المنارة چون چشم مبارك حضرت
باقر بر زنان و حالات پریشان و چشم گریان ایشان افتاد دلش به ایشان سوخت و رقیق شده رحم نموده رشته را
برداشت بر آستین خود گذاشت فی الفور زلزله ساکن گردید و آنحضرت از مناره پائین آمد ولا يراه الناس واخذ
بيدی حتى خرجنا من المسجد فمررنا بحداد وخلق او را نمیدیدند و از دست من گرفته تا اینکه از مسجد بیرون شدیم
با جماعتی از ایشان گذشتیم آمدیم تا به دردکان آهنگری رسیدیم دیدیم که مردم بسیار در آنجا جمع شده اند و آهنگر
به ایشان میگوید آیا نشنیدید که دیوارها میافتاد و صدای افتادن آنها بلند میشد بعضی میگویند که بلی همه بسیار
بود و بعضی دیگر میگوید بسیار کلام و سخنها بلند شده بود لیکن من نفهمیدم سخنان آنها را جابر میگوید حضرت باقر
بروی من نظر فرموده و تبسم نموده فرمود یا جابر هذا لما طغوا وبغوا این از برای آنست که ایشان طغیان
کرده و ظلم را بیرون از حد نموده اند پس من عرض کردم یا ابن رسول الله این چه طور رشته است که من در آن عجائب
و غرائبها دیدم فرمود بقية مما ترك آل موسى وآل هرون تحمله الملائكة وينصبه جبرئيل بجنبنا این از
مانده است از متروکات اولاد موسی و هارون که بر میدارند آنرا ملائکه و نصب میکند آنرا جبرئیل در پهلوی ما
ای جابر انا من الله بمكان ومنزلة رفيعة فلولا نحن لم يخلق الله سماء ولا ارضا ولا جنة ولا نارا ولا
شمسا ولا قمرا ولا جنا ولا انسا بدرستیکه ما را در نزد خدا تعالی مکان و منزلت بلندی است پس اگر ما نمیبودیم خلق
نمیکرد خدا آسمانها را و زمین را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آفتاب را و نه ماه را و نه جن و نه انس را و نه یا جابر
لا يقاس بنا احد یا جابر بنا والله انقذكم وبنا هداكم وای جابر قیاس نمیشود بر ما احدی
یا جابر قسم بخدا که بسبب ما خدا شما را نجات داد و بسبب ما شما را ابلند نمود و بسبب ما شما را هدایت کرد ونحن والله
دللناكم على ربكم فقفوا عند امرنا ونهينا و ما ایم قسم بخدا که دلالت نمودیم شما را بر پروردگار شما پس بایستید
در نزد امر و نهی ما ولا تردوا علينا ما اوردنا عليكم و رد نکنید بر ما چیزیکه ما وارد نمودیم بشما فانا بنعم الله

اجل و اعظم من ان نرد علینا پس بدرستیکه ما بسبب آن نعمتهائی که خداداده بزرگتر و جلیل القدرتریم از اینکه ما رد کرده شده باشیم و جمیع ما یرد علیکم منا فافهموه فاحمدوا الله علیه و هر آنچه که میرسد بشما از ما پس فهمید آنرا و حمد کنید خدا را در مقابل اینکه فهمانید آنرا بر شما و ما جهلتموه فانکلوه الینا و قولوا ائمتنا اعلم بما قالوا و آنچه که نفهمیدید پس رجوع کنید آنرا بسوی ما و بگوئید امامان ما داناترند به آنچه که گفته اند جابر میگوید بعد از آن امیر مدینه آن بزرگوار را استقبال کرد در حالتیکه بر تعب خذلان و شکستگی گرفتار و حزن در اطراف او بود و تمامی نمود جماعت را و میگفت بروید و حاضر باشید در خدمت امام زین العابدین و تقرب جوئید بسوی خدا با آن جناب و در نزد او تضرع و زاری کنید و اظهار توبه و پشیمانی نمائید از اعمال قبیحه خودتان شاید که خدا این عذاب را از شما بردارد و چون چشم امیر بحضرت امام محمد باقر ع افتاد با سرعت تمام بخدمتش رسیده عرض کرد یا ابن رسول الله آیا نمی بینی که بامت جد تو چه بلا نازل شده که هلاک و فانی کرده اند پدر بزرگوار تو کجاست تا اینکه توقع نمائیم از او که با ما به مسجد رسول خدا ص برود و دفع این بلا را از خدا بخواهد امام محمد باقر علیه السلام فرمود که میکنیم انشاء الله ولیکن اصلحوا من انفسکم و علیکم بالتوبة والنزوع عما انتم علیه فانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی اصلاح کنید نفسهای خودتان را و بر شما باد که توبه کنید و خودتان را بیرون کنار کنید از آن عملهائیکه شما آنها را معمول میداشتند مترجم میگوید یعنی از لعن امیر المؤمنین و ایذاء شیعیانش توبه کنید دیگر بچنین امر قبیح اقدام مکنید جابر میگوید که پس همگی آمدیم بخدمت امام زین العابدین علیه السلام دیدیم که آن جناب مشغول نماز است منتظر ماندیم تا اینکه فارغ شد متوجه ما گردید ثم قال لی سرا یا محمد کدت ان تهلک الناس جمیعا پس مخفی بمن فرمود که یا محمد نزدیک شده بودی که جمیع مردم را هلاک کنی من عرض کردم فدایت شوم خیط را چنان حرکت دادم که من حرکت کردنش را نفهمیدم فرمود یا جابر لو شعرت بتحریکه ما بقی علیها نافخ نار یعنی اگر چنان حرکت میدادی که حرکت کردنش را تو میفهمیدی هر آینه در روی زمین پف کننده آتشی باقی نمی ماند پس جماعت را خبر داد که این بلای زلزله و برانی خانهها و هلاک شدن جمع کثیری بسبب این است که شما اهلالی ذا نسبید برای ما آنچه را که خدا آنرا احترام کرد از برداشتن احترام ما و حلال دانستن حرامهای خدا جابر گوید که من عرض کردم یا ابن رسول الله امیر مدینه در دم در الناس میکند از شما که با ما به مسجد رسول خدا ص تشریف بیاورید و مردم همگی جمع شوند و خدا را بخوانند و تضرع کنند و با توبه و انابه از خدا سئوال نمایند تا از تقصیرات ایشان درگذشته شود و این زلزله و خرابی را از ایشان دفع و رفع فرماید پس آن بزرگوار تبسم نموده این آیه را تلاوت فرمود که اولم تاتکم رسلکم بالبینات قالوا بلی قالوا فادعوا و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال جابر میگوید من عرض کردم ای مولای من تعجب میکنم از اینکه ایشان نمیدانند که این حادثه از چه و از کجا بر ایشان واقع شد پس آن بزرگوار چند آیه تلاوت نموده که این از جمله آیات و علامات الهیه است که بسبب آن ما کرامت فرموده و کلمات چندی میان جابر و آن حضرت واقع شد تا اینکه جابر عرض نمود حمد پروردگار را سزاوار است که منت نهاد بر من با محبت و موالات شما و عارف کرد اینجانب را بر فضیلت شما و به قلب من افکند طاعت و فرمانبرداری شما را و این حدیث خیط را ابن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید روایت کرده از ابن عباس قال قال رسول الله ص والذی بعثنی بالحق بشیرا لا یعذب الله

بالنار موحدا ابدا یعنی رسول خدا فرمود قسم بدان کسیکه مرا بحق معبوث کرده مژده دهنده که عذاب نمیکند خدا با آتش موحدی را ابدا و ان اهل التوحید لیشفعون فیشفعون و بدرستیکه اهل توحید هر آینه شفاعت کرده شده خواهند شد پس شفاعت خواهند کرد ثم قال انه اذا کان یوم القیمة امر الله تبارک و تعالی بقوم ساءت اعمالهم فی دار الدنیا الی النار یعنی بعد از آن فرمود که بدرستیکه چون روز قیامت شود امر میکند خداوند تبارک و تعالی قومی را که در دنیا عملهای بد کرده اند به جهنم اندازند فیقولون یا ربنا کیف تدخلنا و قد کنا نوحدک فی دار الدنیا یعنی پس گویند ای پروردگار ما چگونه ما را داخل آتش میکنی و حال آنکه ما در دنیا بتو توحید میکردیم و کیف تحرق بالنار السنتنا و قد نطقت بتوحیدک فی دار الدنیا یعنی چگونه میسوزانی با آتش زبانهای ما را و بتحقیق گویا شده است بر توحید تو در دنیا و کیف تحرق قلوبنا و قد عقدت علی ان لا اله الا انت و چگونه میسوزانی قلبهای ما را و بتحقیق اعتقاد کرده بر اینکه معبود بحقی نیست مگر تو ام کیف تحرق وجوهنا و قد عفرناها لک فی التراب یا اینکه چگونه میسوزانی روهای ما را و بر تحقیق بر خاک مالیدیم روهای خود را از برای سجود تو ام کیف تحرق ایدینا و قد رفعناها بالدعاء الیک آیا چگونه میسوزانی دستهای ما را و به تحقیق بلند کردیم آنها را بدعا بسوی تو فیقول الله جل جلاله عبادی ساءت اعمالکم فی دار الدنیا پس گوید خدا که بزرگ است جلال او ای بندگان من بد عمل کردید در دار دنیا فجزاؤکم النار پس جزای شما آتش است فیقولون ربنا عفوک اعظم ام خطیئتنا پس گویند ای پروردگار ما بخشیدن تو بزرگ است یا گناهان ما فیقول عز و جل بل عفوی پس فرماید خدای عز و جل بلکه عفو من بزرگتر است فیقولون رحمتک اوسع ام ذنوبنا فیقول عز و جل بل رحمتی پس گویند رحمت تو وسیعتر است یا گناهان ما پس فرماید خدای عز و جل بلکه رحمت من فیقولون اقرارنا بتوحیدک اعظم ام ذنوبنا فیقول عز و جل بل اقرارکم بتوحیدی پس گویند اقرار کردن ما بتوحید تو بزرگتر است یا گناهان ما پس فرماید خدای عز و جل بلکه اقرار کردن شما بتوحید من بزرگتر است فیقولون یا ربنا فلیسعنا عفوک و رحمتک التی وسعت کل شیء پس گویند ای پروردگار ما وسیع شود بما رحمت تو چنان رحمتی که واسع شده است بر همه چیز فیقول الله جل جلاله ملائکتی و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا احب الی من المقرین لی بتوحیدی و ان لا اله غیری پس فرماید خدای عز و جل ای ملائکه های من قسم بعزت و جلال خودم که خلق نکرده ام من مخلوقی که محبوب تر باشد بمن از اقرار کنندگان بتوحید من و بر اینکه نیست معبود بحقی مگر من وحق علی ان لا اصلی بالنار اهل توحیدی ادخلوا عبادی الجنة و سزاوار است بر الوهیت من که نسوزانم و نیفکنم به آتش جهنم اهل توحید خودم را (در صفحه ۱۰۶ رویتم) کشکول شیخ یوسف بحرانی نقل نموده این حدیث بشارات شیعه را از ثقة الاسلام محمد ابن یعقوب کلینی که در کتاب شریف کافی روایت کرده با سند خود از محمد ابن سلیمان از پدر خود میگوید که در خدمت حضرت جعفر صادق علیه السلام بودم که ناگاه ابو بصیر داخل شد در حالتیکه نفسش تنگ شده بود چون در مجلس قرار گرفت حضرت صادق علیه السلام به او فرمود این چه دل تنگی و نفس بلند است که در تو می بینم عرض کرد فدایت شوم یا ابن رسول الله پیر شده ام و استخوانهایم رقیق شده و اجلم نزدیک گردیده با وجود این نمیدانم که بچه چیز وارد خواهم شد در امر آخرت خودم آن حضرت فرمود یا ابا محمد تو این نوع سخن را میگوئی عرض کرد فدایت شوم چه طور نگویم فرمود یا ابا محمد آیا ندانسته که خداوند عز و جل گرامی

داود جوانان شما را وحیا میکند از پیران شما عرض کردم فدایت شوم چه طور جوانان ما را الرا حیا داشته و از
پیران ما حیا میکند قال یکرم والله الشباب ان یعذبهم ویستحیی من الکهول ان یحاسبهم فرمود کرامی
دارد قسم بخدا جوانان شما را که عذاب کند ایشان را وحیا میکند از پیران شما که حساب کشد از ایشان ابوبصیر
گوید من عرض کردم فدایت شوم این رحمت مخصوص ما جماعت شیعه است یا شامل است به همه اهل توحید فرمود
لا والله بل لکم خاصة نه والله بلکه مخصوص شما شیعیان است نه بر جمیع اهل عالم عرض کردم فدایت شوم
فانا قد نبزنا نبزا انکسرت له ظهورنا یعنی پس بدرستیکه ما جماعت شیعه ملقب شده ایم بالقبی که از آن
لقب پشت ما را شکسته وماتت له افئدتنا واستحلت له الولاة دماءنا و مرده است برای آن لقب
دلهای ما و حلال دانسته جهت آن لقب امرا و حکام خونهای ما جماعت شیعه را برای حدیثی که فقیهای ایشان برای ایشان
نقل کرده اند فقال ابو عبدالله الرافضة قال قلت نعم حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند الرافضه ...
من عرض کردم بلی ما را رافضی میگویند قال والله ما هم سموکم بل الله سماکم به فرمود والله ایشان این اسم را
بشما نگذاشته اند بلکه خدا شما را باین اسم مسمی کرده اما علمت یا ابا محمد ان سبعین رجلا من بنی اسرائیل
رفضوا فرعون وقومه لما استبان لهم ضلاله فلحقوا بموسی لما استبان لهم هداه فسموا فی
عسکر موسی بالرافضة لانهم رفضوا فرعون آیا ندانسته ای یا ابا محمد این را که هفتاد نفر مرد از قوم بنی
اسرائیل ترک نمودند فرعون و قوم او را زمانیکه آشکار شد بر ایشان گمراهی فرعون و قوم او پس ملحق شدند بر
موسی از برای هدایت ... و گمراهی فرعون بر ایشان مبین و ظاهر گردید پس در میان لشکر موسی آن هفتاد نفر را
رافضیه نام گذاشتند یعنی ترک کنندگان خدای باطل که فرعون باشد وکانوا اشد ذلک العسکر عبادة
واشدهم حبا لموسی وهارون وذریتهما وآن هفتاد نفر اشد و محکمتر بودند در عبادت الهی و ایضا اشد و
اقوی بودند در محبت موسی و هارون و ذریه ایشان از سپاه موسی فاوحی الله تعالی الی موسی ان
اثبت لهم هذا الاسم فی التوریة فانی قد سمیتهم به پس خداوند عالم وحی نمود بر موسی اینکه ثبت کن این اسم
برای این هفتاد نفر در توریه پس بدرستیکه من ایشانرا باین اسم مسمی نمودم ونحلتهم ایاه فاثبت موسی
هذا الاسم لهم ومن عطیه و هبه نمودم باین هفتاد نفر این اسم رافضه را پس موسی این اسم رافضه را
برای ایشان در توریه ثبت نمود ثم ذخر الله لکم هذا الاسم بعد از آن ذخیره نمود خداوند عالم این اسم
رفضه را برای شما شیعیان تا اینکه عطیه و بخشش نمود آن اسم را بشما یا ابا محمد رفضوا الخیر و رفضتم
الشر وافترق الناس بکل فرقة وتشعبوا بکل شعبة فانشعبتم مع اهل بیت نبیکم وذهبتم حیث ذهبوا
ای ابا محمد مخالفین خلفای باطل ترک نمودند خیر را یعنی محمد و آل محمد را و شما ترک نمودید شر را که خلفای باطله
باشند مردم فرقه فرقه و شعبه شعبه شدند و گردید شما آن فرقه و آن شعبه که با اهل بیت پیغمبر خود شدید
و رفتید آن راه را که اهل بیت پیغمبر شما رفتند واخترتم من اختار الله لکم واردتم من اراد الله واختیار
نمودید کسانیرا که خدا ایشانرا اختیار فرموده و اراده کردید کسانیرا که خدا ایشانرا اراده فرموده فابشروا
ثم ابشروا فانتم والله المرحومون المتقبل من محسنکم والمتجاوز عن مسیئکم پس مژده باد شما را بعد مژده
باد شما را که شما اید قسم بخدا آن فرقه مرحومه که اعمال حسنه شما قبول کرده شده است و از اعمال بد شما ها
تجاوز کرده شده است من لم یأت الله تعالی بما انتم علیه یوم القیمة لم یتقبل منه حسنة ولم یتجاوز

له عن سیئة هر کس که در روز قیامت بمحضر دیوان الهی نیاید با آن اعتقادی که شما با آن میباشید قبول کرده نشود
از او حسنه و گذشته نخواهد شد برای او از گناهی یا ابا محمد فهل سررتک ای ابا محمد آیا شاد کردم ترا باین
خبر مژده امیز ابو بصیر گوید عرض کردم فدایت شوم سرور و شادی مرا زیاد کن فرمود یا ابا محمد ان لله عز و
جل ملائکة یسقطون الذنوب عن ظهور شیعتنا کما یسقط الریح الورق فی اوان سقوطه بدرستیکه
خداوند عالم ملائکه چند خلق نموده که ساقط کرده میاندازند گناهان را از پشتهای شیعیان ما چنانکه
میاندازند باد برگ درختان را در فصل خزان و این است که خدا در کلام خود فرموده الذین یحملون العرش
ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون للذین آمنوا ما حصل مضمون آیه شریفه اینست که آن
ملائکه هائیکه بر داشته اند عرش را و آنکه در اطراف عرش اند تسبیح میکنند به حمد پروردگار خودشان و طلب
مغفرت مینمایند از خدا برای آن کسانیکه ایمان آورده اند استغفارهم والله لکم دون هذا الخلق طلب
مغفرت کردن این ملائک برای شما شیعیان است نه از برای این خلق که در اعتقاد شما نیستند یا ابا محمد فهل
سررتک ای ابا محمد آیا شاد کردم ترا عرض کردم فدایت شوم شادی مرا زیاد کن فرمود یا ابا محمد پس بتحقیق
که خداوند عالم شما را در قرآن ذکر فرموده در آنجا که گفته من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا ملخص معنی آنکه از مومنین مردانی هست
که راست کرده اند آنچه را که عهد کرده اند بخدا در آن پس بعضی از آن مردان بجا آورده اند عهد خود را اینکه
شهید شده اند و آنچه که بر ایشان لازم بود بجا آورده اند و بعضی از ایشان مردانی اند که منتظر بوده تبدیل نکرده
تبدیل و تغییر کردنی انکم وفیتم بما اخذ الله علیه میثاقکم من ولایتنا بدرستیکه شما وفا نمودید بر آنچه که
خدا از شما عهد گرفته بود که عبارت باشد آن عهد از ولایت داشتن ما و بدرستیکه شما تبدیل نکردید بما غیر ما را
واگر بعهد خود وفا نمیکردید لعیرکم الله کما عیرهم هر اینه ملامت و سرزنش میکرد خدا شما را چنانکه سرزنش
نموده غیر شما را چنانکه فرموده است فما وجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا اکثرهم لفاسقون ونیافتیم برای
بسیار ایشان عهدی و بدرستیکه یافتیم اکثر ایشان را هر اینه فاسق ها ای ابا محمد آیا شاد کردم ترا عرض کردم فدایت
شوم زیاد کن شادی مرا فرمود یا ابا محمد هر اینه خدا تعالی ذکر نموده ما و شیعیان ما و دشمنان ما را در
آیه از کتاب خود که فرموده قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب ظاهر
منطوق آیه شریفه اینست که بگو آیا مساوی است کسانیکه میدانند و کسانیکه نمیدانند این است وجز این نیست که متذکر
میشوند صاحبان عقل و هوش پس الذین یعلمون مائیم والذین لا یعلمون دشمنان ما است و اولوا الالباب
شیعیان ما است آیا شاد کردم ترا ای ابا محمد عرض کردم فدایت شوم زیاد کن شادی مرا فرمود یا ابا محمد قسم بخدا
که استثنا نکرده خدا احدی را از اوصیای پیغمبران و تابعین ایشان مگر امیر المؤمنین ع و شیعه او را که در کتاب
خود فرموده و فرموده او حق است یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون الا من رحم الله خلاصه
مضمون آیه مبارکه اینست روزی که غنی و بی نیاز نمیکند مولا بجای مولای خود چیزی را و نه ایشان نصرت یافته میشوند
مگر آنکسیکه رحم کند خدا بر او و قصد نموده خداوند عالم از الا من رحم الله علی و شیعیان او را یعنی رحمت خدا در روز
قیامت شامل حال علی ع و شیعیان او خواهد شد منصور و نصرت یافته خواهند گردید یا ابا محمد آیا شاد کردم ترا عرض کردم
فدایت شوم زیاد کن شادی مرا فرمود هر اینه خدا شما را در کلام خود ذکر کرده در آنجا که فرموده اذ یقول یا عبادی

حدیث بشارات شیعه

الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم
خلاصهٔ مضمون آیهٔ شریفه اینست که بگو بپیغمبر خدا ای بندگان من چنان بندگانی که اسراف کرده اید بر نفسهای خودتان
محروم نشوید از رحمت الهی بدرستیکه خدا میامرزد گناهان شما را بجمیعا بدرستیکه اوست آمرزندهٔ گناهان و رحم کننده بر
بندگان خود والله ما اراد بهذا غیرکم قسم بخدا که اراده نکرده است خدا از این غیر از شما شیعیان را پس ارشاد کردم
ترا یا ابا محمد عرض کردم فدایت شوم زیاده کن برمن فرمود هر آینه تحقیق ذکر کرده خدا شما را در کلام خود در اینجا که فرموده
ان عبادی لیس لك علیهم سلطان یعنی بدرستیکه بندگان من نیست ترا بر ایشان تسلطی والله ما اراد بهذا
الا الائمة وشیعتهم قسم بخدا که اراده نکرده خدا از این مگر ائمه و شیعیان ایشان را شاد کردم ترا یا ابا محمد
عرض کردم که فدایت شوم زیاده کن برای من فقال یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه وقال فاولئک
مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا فرسول
الله فی الایة النبیین ونحن فی هذا الموضع الصدیقون والشهداء وانتم الصالحون فتسموا بالصلاح کما
سماکم الله تعالی یا ابا محمد فهل سررتک قال جعلت فداك زدنی قال یا ابا محمد لقد ذکرکم الله فی کتابه اذ حکی
عن عدوکم فی النار بقوله قالوا ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار اتخذناهم سخریا ام زاغت
عنهم الابصار والله ما عنی ولا اراد بهذا غیرکم صرتم عند هذا العالم اشرار الناس وانتم والله فی الجنة تحبرون
وفی النار تطلبون یا ابا محمد فهل سررتک قال قلت جعلت فداك زدنی قال یا ابا محمد ما من آیة نزلت تقود الی الجنة
ولا تذکر اهلها بخیر الا وهی فینا وفی شیعتنا وما من آیة والله نزلت تذکر اهلها بشر وتسوق الی النار الا وهی فی
عدونا ومن خالفنا فهل سررتک یا ابا محمد قال قلت جعلت فداك زدنی فقال یا ابا محمد لیس علی ملة ابراهیم الا نحن
وشیعتنا وسائر الناس من ذلك براء یا ابا محمد فهل سررتک قال قلت حسبی مترجم عرض میکند فقرات ذیل حدیث
را بی ترجمه نوشتم زیرا که در سند اصلاح لوازم سفر بودم مجال نداشتم و حدیث بسیار طولانی بود نخواستم
ناقص بگذارم والسلام علی من اتبع الهدی ونهی النفس عن الهوی وتبرء من اهل الضلال والطغیان والردی
در کتاب جواهر السنیة فی احادیث القدسیة روایت کرده از کتاب عیون اخبار الرضا که رسول خدا
فرمود نازل شد بمن جبرئیل و گفت که پروردگارت بتو سلام میرساند و میفرماید یا محمد بشارت ده مؤمنانی را که
عمل صالح میکنند و ایمان آورده اند بتو و باهل بیت تو به بهشت که بدرستیکه برای ایشان است نزد من جزای خوب و
داخل میشوند به بهشت **فی کتاب الانوار** للسید نعمة الله الجزایری رحمه الله عن الصادق علیه السلام
اذا دخل المؤمن قبره کانت الصلوة عن یمینه والزکوة عن یساره والبر مظل علیه ویتنحی الصبر ناحیة فاذا دخل علیه
الملکان اللذان یلیان مسائلته قال الصبر للصلوة والزکوة والبر دونکم صاحبکم فان عجزتم فانا دونه
وفیه عن النبی صلی الله علیه وآله قال الصبر ثلاثة صبر عند المصیبة وصبر علی الطاعة وصبر عن المعصیة
فمن صبر عند المصیبة حتی یردها بحسن عزائها کتب الله له ثلثمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین السماء
الی الارض ومن صبر علی الطاعة کتب الله له ستمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی العرش ومن
صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش
ایضا فیه قال الصادق علیه السلام انا صبر وشیعتنا اصبر منا قیل له وکیف صار شیعتکم اصبر منکم قال
لانا نصبر علی ما نعلم وشیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون **صاحب کتاب** خزاین العالم الفاضل المحقق

معجزه که در کاظمین ظاهر شده

شیخ احمد بن شیخ محمد مهدی نراقی اعلی الله مقامه نقل کرده که در سنه هزار و دویست و نه بعزم زیارت بیت الله
الحرام وارد بغداد شدم و چند روز در بقعهٔ متبرکهٔ کاظمین علیهما السلام بجهة اجتماع حاج توقف نمودم و در شبی
با جمعی از رفقا در روضهٔ مبارکه نماز عشا را خوانده و از تعقیب فارغ شدم از ازدحام مردم کم شده بود برخواستم که در
بالای سر مبارك دعای کمیل را با حضور قلب بخوانم آواز جمعی از مردان و زنان عرب که در در روضهٔ مبارکه بودند
شنیدم و بسوی صدا کردند که مانع از حضور قلب من گردید و صدای ایشان طول کشید پس برخواستم و بسمت پایین پا
آمدم که ملاحظه کنم سبب غوغا را دیدم شیخ محمد کلیددار در روضهٔ مقدسه ایستاده و چند نفر زن عرب داخل روضه شده
و یکی از آنها گریبان سر زنی را بگیرد و گرفته میگوید که سر پول مرا یکی از شما دزدیده اهل ایشان انکار میکردند تا اینکه گفت
مکان شریف قفل روضهٔ مقدسه را گرفته با این دو بزرگوار قسم یاد کنید تا من شما را رها کنم من با رفقا ایستادیم تا
ببینیم مقدمهٔ ایشان بر کجا منجر میشود پس یکی از آن زنان پیش آمده و قفل را گرفته گفت یا ابا الجوادین انت تعلم
انی بریئة یعنی ای پدر دو جواد تو میدانی که من از این تهمت دزدی بری هستم زن صاحب پول گفت تو بر و از تو
خاطر جمع شدم پس دیگری آمده قفل را گرفته همین فقره را گفته خلاص شد پس زن سیم آمده قفل را گرفته او نیز گفت
یا ابا الجوادین انت تعلم انی بریئة فی الفور معاینه دیدیم که از زمین بقدر ذرعی بلند شد که گویا از سر ضریح
مقدس گذشت و تند بر زمین افتاد و رنگش چون خون بسته شده گردید و چشمهای او چون کاسهٔ خون باشده
و زبانش بند گردید پس شیخ محمد کلیددار و صدای تکبیر بلند نمود و سایر اهل روضه هم تکبیر بلند گفتند پس کلیددار او را
کمرپای او را کشیده در یکی از صفه های رواق مبارك انداختند ما نیز بنا گذاشتیم که عاقبت کارش را ملاحظه کنیم و زن
بیهوش بود تا حوالی سحر که بهوش آمده اینقدر که گفت که پول آن زن در فلان جا است بیاورید و بدهید
کسان و خویشان او چند نفر که سفید جهة کفاره عمل او ذبح کرده تصدق نمودند بلکه خلاص شود لیکن
تا صبح زنده بود و در همان روز وفات نمود **ودر همان کتابست** که ابوذر گفت اسان مصیبت در جهان آخرت
اوست بدانکه قضا و قدر الهی لابد جاری خواهد شد و تو هم اگر صبر نکنی چه از دست تو میاید و چه تو آن کرد مگر
اینکه اگر صبر بر این مصیبت نکنی ممکن است که بزرگتر و شدید تر از آن بر تو واقع شود چهارم اینکه شاید خداوند
بزودی فرج عطا کند و تو او را امتحانی **ایضا در همان کتابست** با الفاظ عربیه که نقل کرده از کشکول
بهائی علیه الرحمه که یافته شده با خط مبارك شهید علیه الرحمة که سند روایت را میرساند به حضرت ذی الجلال
علی نبینا وآله وعلیه السلام که فرموده وقتیکه یکی از شما ارادهٔ حاجتی بکند و خواهد که بداند حاجتش برآورده
میشود یا نه نیت کرده یك قبضه از نخود و یا سایر حبوب بگیرد و هشت هشت تعداد کند پس اگر در آخر یك
دانه بماند در قبضه اش پس آن جهة زهره است و حاجتش چنانکه نیت کرده همان قرار در آورده خواهد شد و اگر دو
بماند پس آن جهة مریخ است آن حاجت برآورده نخواهد شد و اگر سه بماند پس آن جهة ستارهٔ ذنب است آن حاجت
نحس است و در وا عاشق و اگر چهار بماند پس آن برای زحل است و برآورده نخواهد شد و اگر پنج بماند پس آن برای
مشتری است و آن حاجت بار و یکی برآورده خواهد شد و اگر شش بماند پس آن برای قمر است و حاجتش برآورده
میشود و اگر هفت بماند پس آن برای عطارد است و آن حاجت با خوبی برآورده میشود و اگر هشت بماند پس آن
برای تو سودی ندارد و متعرض برآورده شدن آن حاجت با خوبی برآورده نباش که آن در توقف مانده
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر کس خواهد مطلب خود را بداند که خوبست یا بد پس

ص ۵۰۳

فال نامه حضرت امیر علیه السلام

متوسل بحضرت ائمه معصومین علیهم السلام شده نیت نماید و چهار سطر نقطه بزند و دو دو طرح نماید اگر در اخر سطر یک نقطه ماند یک نقطه بگذارد و اگر دو ماند یک الف در پیش نقطه بگذارد و هم چنین کند تا چهار سطر نقطه تمام شود بعد از آن همان شکل را در این شکل ها بیابد و انچه که نوشته حکمش است بعمل کند و مکرر بتجربه شده صحیح و معتبر است

۱۰۰۱	۱۰۱۱	۱۱۱۰	۰۰۱۰
بسبب شخصی مومنی مرادش حاصل شود	دولت یابد انشاء	مرادش حاصل شود بغم	نهایت ضرر کلی است

۱۰۰۰	۱۱۱۱	۱۱۰۱	۰۱۰۰
مرادش حاصل شود انشاءالله	چیزی که تلف شده یابد انشاء	غم و محنت زیاده خواهد شد	صبر لازم است و اندک غم و اندوه دارد

۰۰۰۰	۰۱۰۱	۰۰۱۱	۱۰۰۰
فتح و نصرت و حصول مطلب	شاد و خرم مبشر	قدری صبر باید کرد	بسیار خطرناک است

۱۰۱۰	۰۱۱۱	۱۱۰۰	۱۱۰۰
خوش حالی میرسد انشاءالله	اول غم و بعد مرادش حاصل شود	غم زیاده شود	قدری صبر باید کرد

در عجائب کتاب مجربات نقل کرده که هر کس در وقت خواب شصت و شش مرتبه یا نور را تلاوت کند منشاء حصول سر در عالم رویا میشود مجربات است والله العالم **در کتاب خزاین** ابیات را ذکر کرده که منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام کرده لو عشت الف عام فی سجدة لربی شکرا لفضل یوم لم یقض بالتمام والعام الف شهر والشهر الف یوم والیوم الف حین والحین الف عام **ایضا منه موعظت** بدانکه یکی از اسماء عظام الهی غفار است و مقتضای ظهور آن در وجود کنندگان است پس شخص گنهکار توبه و زاری نماید که از رحمت واسعه و مغفرت عامه پروردگار خود مایوس شود زیرا که پدر و مادر ما حضرت ادم و حوا علی نبینا واله و علیهما السلام همان دو کس بودند که بعد از وسوسه شیطان مرتکب ترک اولی شدند و این قصه ادم بتفصیل جای این حکایت است و صفت نافرمانی از ایشان بما ارث رسیده لیکن پدر و مادر ما پشیمان شده انوار طاهره خمسه النجباء علیهم السلام را بدرگاه الهی شفیع و وسیله ساخت مشمول رحمت غیر متناهی الهی گردید پس اگر تو عصیان کنی و در عقب آن نادم و پشیمان شده توبه کردی بدان که فطرت حضرت ادم بتو غلبه کرده است و چون شیطان در عصیان بماند پس اگر تو نیز در معصیت کاری بمانی و توبه نکنی پس بدان که سجیت و صفت شیطان داری و مصداق انه و شارکهم فی الاموال والاولاد گردیده و محشور در زمره شیطان خواهی شد **بدانکه** جمیع سعادات و خیرات دنیا و اخرت جمع شده در کلمه واحده که عبارت باشد از تقوی و معنای تقوی عمل کردن است بدین و شرع خدا تعالی پس نظر کن بقران و ببین که خدای تعالی چه طور خیرات و ثوابها و سعادات را در تقوی بیان فرموده **اول** اینکه تقوی را تعریف کرده در اینجا که گفته وان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور **دوئم** محفوظ و محروس از دشمنان و حیله کنندگان را منوط و مربوط به تقوی فرموده در اینجا که گفته وان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا **سیوم** تایید و نصرت خود را بر تقوی گذاشته در اینجا که فرموده ان الله مع الذین اتقوا **چهارم** نجات از اتش دوزخ را در ان گذاشته در اینجا که فرموده ثم ننجی الذین اتقوا **پنجم** مخلد بودن در بهشت را در ان قرار فرموده که وصف بهشت فرموده اعدت للمتقین **ششم** نجات و خلاص از شدائد و روزی حلال را منوط بر ان کرده در جائی که فرموده و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب **هفتم** اصلاح و راست برامدن کارها را در ان گذاشته چنانکه فرموده یا ایها الذین

در اجتماع سعادات و کرامات در این تقوی

ص ۵۰۴

در اجتماع سعادات و کرامات در این تقوی

امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم **هشتم** مغفرت ذنوب و معاصی و غفران را مقید داشته که بعد از این فقره مبارکه فرموده و یغفر لکم ذنوبکم **نهم** محبت و دوستداری خود را بران وعده فرموده است چنانکه میفرماید ان الله یحب المتقین **دهم** قبول کردن جمیع اعمال و حسنات را مربوط و بسته به تقوی فرموده در اینجا فرموده انما یتقبل الله من المتقین **یازدهم** عزت و کرامت را منوط بان داشته در اینجا که میفرماید ان اکرمکم عند الله اتقیکم **دوازدهم** مژده رحمت و مغفرت خود را در حین مردن ان کذاشته در اینجا که فرموده ان الذین امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا **سیزدهم** چون صفت تقوی جامع مراتب و درجات دنیا و اخرت است و مقصود حضرت عزت تبارک و تعالی فوز و نجات بندگان خود است این است که بندگان خود را از غایت رافت و رحمت وصیت بر تقوی نموده چنانکه در کلام معجز نظام خود می فرماید و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله **چهاردهم** بهشت خود که دار السرور است بعنوان ارث بر متقیان وعده ها کرده چنانکه در سوره مریم میفرماید تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا **پانزدهم** در روز قیامت حشر صاحبان تقوی را بجانب خود مقرر فرموده که در همین سوره میفرماید یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا **شانزدهم** حریه پیغمبر خود را بر متقیان قرار کرده که در اخر این سوره میفرماید فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا **هفدهم** فوز و فلاح و ظفر یافتن بمطالب عالیه دنیا و اخرت را در تقوی گذاشته چنانکه فرموده و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون **قال بعض الحکماء** لا تقعد حتی تقعد فاذا قعدت کنت اعز مقاما و لا تنطق حتی تستنطق فان استنطقت کنت اعلی کلاما **قال الله** تبارک و تعالی فی اواخر سوره طه و من اعرض عن ذکری یعنی هر کس روی بر تابد از هدی که سبب یاد کردن من است و داعی بر عبادت من یا اعراض کند از ذکر من که قران مجید است و بروایت صافی از کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام هر کس اعراض کند از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و بروایت صافی اعراض کند از حج با وجود استطاعت فان له معیشة ضنکا پس بدرستیکه برای اوست زیستنی تنگ و گذران سخت در دنیا زیرا که همه همت و مقصد او مصروف خواهد بود بر جمع مال دنیا پس برای سبب معیشت در مهلکه حرص و طمع گرفتار خواهد بود و از نقصان و تلف ان خائف و متاسف و مغموم و در فکر و خیال ان زیاد و کثرت بی قرار و ارام خواهد شد بر حاجات جمع اوری ان در کوما و سرها متحمل خواهد کرد بلیه چنانکه حق تعالی در حدیث قدسی میفرماید یا دنیا اخدمی من خدمنی و اتعبی من خدمک یعنی ای دنیا خدمت کن کسی را که بمن خدمت میکند و تعب و مشقت افکن کسی را که بتو خدمت میکند **و قال** الطریحی فی کتابه مجمع البحرین فی بیان معانی کلمة عیشا و لا یجوز ان یرادها سوء الحال فی الدنیا لان کثیرا من الکفار لهم فی الدنیا معیشة طیبة هنیئة غیر ضنک والمؤمنون بالعکس کما ورد فی الحدیث الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر **و بنا** بتفسیر صافی از قمی روایت میکند که برای اوست معیشت تنگ در رجعت چنانکه حضرت صادق فرموده که این معیشت تنگ برای نصاب است در رجعت که محشور شوند و عذاب شوند **و بنا** بروایت و تفسیر مولینا الشیخ فتح الله کاشانی از حضرت رسول صلی الله علیه و اله معیشت ضنک عبارت از عذاب قبر و فشار ان است و قبر او چنان فشاری دهد که استخوانهای دو پهلوی او بیکدیگر بدر روند و نود و نه اژدها بر او در قبر مسلط کرداند که هر یکی را هفت سر باشد او را میگزند و میدرند و میخوردند و باز زنده میشود و تا روز حشر با این عذاب مبتلا گردد و اگر ان اژدها یکدم بر زمین بدمد هرگز از ان زمین گیاهی نروید **و نحشره یوم القیمة اعمی**

وحشر کنیم آنکس را در روز قیامت کور و نابینا که هیچ چیز را نبیند مگر جهنم و انواع عقوبات و شدائد آن را و او از این
حالت حیران ماند قال رب لم حشرتنی اعمی گوید پروردگارا چرا محشور کردی مرا نابینا وقد کنت بصیرا یعنی
که بینا بودم در دنیا با آنکه وقتیکه سر از قبر برداشتم بینا بودم مقداد ابن عمار از ابی عبدالله پرسید که چه میفرمائی در حق
کسیکه حج نکرده باشد با آنکه استطاعت داشته باشد فرمود او از جملهٔ آنکسانی باشد که خداوند تعالی در حق او فرماید
ونحشره یوم القیمة اعمی گفتم سبحان الله او کور محشور شود فرمود حقتعالی او را نابینا سازد تا راه برد بطریق بهشت
زیرا که او در دنیا به طریق حق راه نیافت و چون او گوید چرا محشور شدم قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها خدای
تعالی گوید بجهت آنکه آمد بتو آیتهای کتابهای ما دلایل قدرت و وحدت ما پس فراموش کردی یعنی ترک آنها نمودی و از آنها
چشم پوشیدی و در آنها تامل نکردی و بروایت صافی از کافی از حضرت صادق علیه السلام که چون در دنیا قلب تو کور بود
از ولایت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او علیهم السلام که کلمهٔ آیات در قول خدا تعالی مفسر بائمهٔ هدی علیهم السلام
شده است بروایت عزیوده و بروایت ثقة الاسلام شیخ محمد ابن یعقوب کلینی رحمه الله بسند خود از ابی بصیر از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود اعراض از ذکر اعراض از ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام است و کذلک اتتک آیاتنا
عزیوده عبارت از ائمهٔ طاهرین علیهم السلام و معیشة ضنکا بروایت سعد ابن عبدالله از حضرت صادق علیه السلام
حوالهٔ نواصب مبغضین علی و اولاد علی علیهم السلام است که در عالم رجعت خوراک ایشان عذره و نجاسات خواهد
شد و کذلک الیوم تنسی و چنانکه تو در دنیا ترک کردی آیات ظاهرهٔ ما را پس ماندی و متروک میباشی در آتش چنانکه
ترک کردی در دنیا ولایت ائمهٔ طاهرین علیهم السلام را و اطاعت نکردی به اوامر ایشان و نشنیدی نواهی ایشان و امثال
ایشان را است که امروز ترک کرده شده در جائیکه راه بیرون شدن از آنجا نیست یعنی در عذاب ابد گرفتار و شکی که از آن
خلاص و نجات نداری و کذلک نجزی من اسرف ولم یؤمن بآیات ربه و چنانکه جزا میدهیم کسیرا که از آیات
روشن ما اعراض کند همچنین جزا و پاداش میدهیم کسیرا که از حد درگذشته باشد از شرک و کفر و توغل در شهوات باطله
نفسانیه کرده و ایمان نیاورده و کور بوده است به آیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب آن کرده و بر آن مخالفت نموده
و ابا و امتناع و سرکشی کرده و کفر ورزیده و بنا بروایت صافی از کافی از حضرت صادق علیه السلام یعنی شریک قرار داده
بولایت امیر المؤمنین علیه السلام غیر او را و ایمان نیاورده به آیات پروردگار خود و عناد با ائمهٔ معصومین علیهم
السلام که آیات خدا اند ترک نموده و به آثار ایشان متابعت نکرده و موالات ایشان را معمول نداشته و لعذاب
الآخرة اشد و ابقی و هر آینه عذاب آخرت که کوری و عذاب دائم است اشد و سخت تر است از معیشت تنگ
این دنیا و پاینده تر است از آن بجهة عدم انقطاع عذابش قال الله عز و جل افحسبتم انما خلقناکم
عبثا و انکم الینا لا ترجعون بنا به تفسیر مولانا شیخ فتح الله کاشانی اعلی الله درجته یعنی آیا میپنداشتید
شما از نهایت غفلت اینکه شما را از روی بازی یا از برای بازی و عبث آفریده ایم نه از برای غرضی و حکمتی و گمان
کرده اید اینکه شما را از برای عبادت آفریده ایم و گمان(?) کردید که شما بسوی ما باز گردیده نمیشوید برای جزای کردار
و اعمال نه چنین است که شما گمان کرده اید بلکه شما را از برای عبادت آفریده ایم و جهة جزا و مکافات اعمال
خلق کرده ایم نه بجهة عبث و معنی عبث در لطایف قشیری اینست که عبث مشغول شدن شخص است بچیزیکه او را
از حق باز دارد و خدا تعالی ما را از برای آن نیافریده و بدان امر نکرده روزی واسطی(?) این بود که گفت نیافرید(?)
خدا اعلی را بعبث نیافریده بلکه سبب آفریدن مخلوقات اینست که هستی و بودن ایشان از مصنوعات الهی

آشکار شود و بصفات کاملهٔ الهی راه برند و گفته اند که خدا فرموده که شما را برای بازی نیافریده ایم بلکه برای ظهور
نور محمد صلی الله علیه و آله آفریده ایم چونکه در علم ازلی الهی مقرر شده بود که آن گوهر تابان و در درخشان از صدف
وجود انس بیرون آید پس او اصل است و شما فرع و نیز گفته اند که حقتعالی ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و انبیاء
را آفرید تا مخزن جوهر محبت شوند و در بعضی از کتب سماوی مذکور است که خدای تعالی عز اسمه فرموده که ای فرزند آدم
همهٔ اشیاء را برای شما آفریدم و شما را برای خودم و سر کنت کنزا مخفیا در ایجاد ظهور تمام دارد و منقول است که خدا
را فرشته است که هر روز میگوید کاش خلق را نیافریدی و چون آفریده شدند کاش دانستندی که برای چه کار آفریده
شده اند تا اندیشه کنند که چه باید کنند و عمر بچه چیز باید صرف نمایند و از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام پرسیدند که خدای تعالی این خلق را برای چه آفرید فرمود تا صفتهائی که در علم ازلی الهی معلوم و مقدر او بود
بوجود خارجی عیان نموده ظاهر سازد و اقامهٔ احسان خود نماید بر ایشان و بعد از آن فرمود غرض خدا نه رنج و زحمت مکلفین است
بلکه غرض وی آنست که بندگان بثواب این عبادات و طاعات بمرتبهٔ عظیم رسند که حکمت الهی مقتضی آنست که بی طاعت و
عبادت بدان منزلت نرسند پس ایشان را تکلیف کرد به تحمل مشقت عبادت تا بدین وسیله مستحق نعمت الهی جنت
شوند و این از غایت کرم حق سبحانه تعالی است و در تفسیر صافی نقل کرده از علل الشرایع که حضرت صادق علیه السلام
فرمود بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی خلق را عبث خلق نکرده و بندگان خود را مخلی سر خود نگذاشته
بلکه ایشان را خلق کرده برای اظهار قدرت خود و برای اینکه ایشان را مکلف نماید بر طاعت و پرستش خود که
مستوجب شوند بوسیلهٔ طاعات رضوان او را و خلق نکرده ایشان را که جلب نفعی از ایشان بکند یا دفع مضرتی
با ایشان نماید بلکه خلق کرده ایشان را که نفع به ایشان برساند و نعیم سرمدی به ایشان عطا فرماید و سؤال
کرد یکی(?) از آن بزرگوار که یا ابن رسول الله خدا ما را برای فنا و زوال خلق کرده فرمود ساکت باش خداوند
عالم ما را برای دوام و بقا خلق کرده است و چگونه ما را برای فنا خلق کرده و حال آنکه بهشتی خلق کرده که نهایت
و آخری ندارد و آتشی خلق نموده که خمودی در آن نیست لیکن ما منتقل میشویم و منقول میگردیم از خانه بخانهٔ
دیگر یعنی از این دار دنیا به دار باقی عقبی ذکر بیان رجا مخفی نماند که رجا دو نوع است رجاء صادقه
و کاذبه اما رجاء صادقه آنست که بموجب رجاء عمل بکنی و در این عمل کردن امید بخدا داشته باشی که ترا به ثمرهٔ آن
عمل برساند و کاذبه آنست که امید بخدا داشته باشی و لیکن بموجب آن عملی نکنی و رجاء تو رجاء بدون عمل باشد
مثل آنکه اگر بگویند نماز بخوان بگوئی خدا کریم است و صاحب رحم و ستار است و در حق صاحبان رجاء کاذبه
امیر علیه السلام میفرماید یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب و العظیم ما باله لا یتبین رجاؤه فی عمله فکل
من رجا عرف رجاؤه فی عمله الا رجاء الله فانه مدخول پس اگر برای خرج و عیال خود مثلا نان تدارک نکنی
و بگوئی خدا کریم است یا در خانه وقت نهار و شام نان خود بخود موجود میشود [illegible] و همچنین اگر
برای بهشت عمل نکنی و بگوئی خدا کریم است این هم مثل آنست که تا عمل نکنی خداوند جل و علا در کلام مجید خود
فرماید اولم یعلموا ان الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر ان فی ذلک لآیات لقوم یؤمنون ماحصل
مضمون آیهٔ شریفه بنا بتفسیر بعضی از مفسرین معتبره اینست آیا ندانستند اینکه خدای تعالی گشاده و وسیع
کند روزی را برای هر کس که میخواهد نه بجهة رفعت شان و استحقاق آنکس بلکه بفضل و مشیت خداوند
سبحانه و تنگ کند روزی را بر هر کس که میخواهد نه بجهة مذلت و خواری آنکس بلکه بجهة حکمت و مصلحت

فی کتاب المصنف روایت کرده از ابن ابی عمیر از زید نرسی که بودم با معویه ابن وهب در موقف عرفات و او دعا میکرد پس گوش دادم که چه دعا میکند دیدم که نام برنام یک یک اشخاص در ولایات دیگر را دعا میکند و از برای خود یک کلمه دعا نمیکند تا اینکه کوچ نمودند مردم پس با او گفتم ای عمو در موقف از تو امر عجیبی دیدم و آن اینست که اختیار نمودی اشخاص دیگر را بر خود در دعا کردن در چنین مکان شریف در جواب گفت که تعجب تو از این امر است ای پسر برادرم حالا جدا که من شنیدم از مولای خودم و مولای تو و مولای کل مؤمنین و مؤمنات و مولای آنهایی که گذشته اند و مولای آنها که باقی اند

موعظه در بسیار رجا و امیدواری برحمت خدا است

خود بدرستیکه در قبض و بسط روزی بعضی در پهن کردن و تنگ نمودن روزی بعضی مردمان هر آینه نشانها و آیتها است برای گروه مؤمنین که گرویده و معتقد شده اند بر وحدانیت الهی و باینکه او است منعم حقیقی عز اسمه و ایضا خداوند عالم بعد از این آیه میفرماید در سوره زمر قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ما حصل مضمون آیه مبارکه بر قول بعضی از مفسرین ثقه اینست که بگوای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خدا تعالی میفرماید ای بندگان من آنچنان بندگانیکه اسراف کرده اید بمرتکب شدن بگناهان کبیره ناامید مشوید از رحمت و بخشش خدا بدرستیکه خدا تعالی میآمرزد گناهان را جمیعا خواه صغیره و خواه کبیره اگرچه از حد و حصر متجاوز باشد بغیر از شرک که آن آمرزیده نمیشود لقوله تعالی الا ان یشرک به و باجماع جمیع امت اگر مرد مشرک بعد از اسلام بمیرد او نیز بر تحت این آیه داخل است بعد از آن جهة مبالغه غفران میفرماید بدرستیکه خدا او است آمرزنده گناهان و مهربان بر بندگان خود و نزد بعضی از مفسرین این آیه در خصوص وحشی قاتل حمزه سید الشهدا نازل شده است و این صحیح نیست زیرا که این آیه در مکه نازل شده و چند سال بعد از نزول این آیه مسلمان شد لیکن احتمال دارد و قتیکه این آیه بگوش وحشی رسید آن وقت مسلمان شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که این آیه مخصوص وحشی است یا همه مسلمانان شریکند فرمود آیه عام است و جمیع مسلمانان در آن شریکند مفسرین بر آنند که در عموم آیه شبهه نیست و در بعضی از روایات وارد شده که این آیه در خصوص عیاش ابن ابی ربیعه و ولید ابن ولید و جماعتی از اصحاب نازل شده و قتیکه بعد از اسلام آوردن جهة ایذا و عذاب کردن کفار بر ایشان مرتد شدند و بعد از ارتداد باز قصد اسلام آوردن کردند اما متوهم شدند که توبه ایشان قبول نشود بنابر این در اسلام آوردن اهمال میکردند و بعد از نزول این آیه اسلام آوردند و از بلاد شرک از ترس اذیت مشرکین مهاجرت کردند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در قرآن آیه نیست که رحمت و مغفرت در آن بیشتر و واسعتر باشد از این آیه مبارکه و در روایتی وارد شده که عبد الله ابن مسعود روزی به مسجد در آمد شنید که واعظی ذکر آتش جهنم و ذکر هایی آتشین دوزخ و عذابهای آن میکرد بر آن واعظ بانگ زد و گفت ای واعظ چرا بندگان خدا را از رحمت واسعه خدا ناامید میکنی مگر نشنیده که خدا و ند تعالی میفرماید یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم شیخ جعفر شوشتری در کتاب فوائد المشاهد در خصوص مجالس و ندامت از معاصی نوشته که در بنی اسرائیل عابدی بود که سالها عبادت خدا نموده بود زن فاحشه پیش آن عابد آمد و شد کرد تا اینکه آن عابد را فریب داده هفت شبانه روز با آن زن مشغول زنا گردید و بعد از هفت شبانه روز عابد پشیمان شد از گناه خود و به بیابانها در آمد و توبه میکرد آن زن با او گفت اگر خدا توبه ترا قبول کند و ترا امرزد دعا کن تا مرا نیز بیامرزد عابد در بیابانها میگردید تا اینکه با کثرت گرسنگی و تشنگی عبورش به نزد جمعی از کوران افتاد که در مسجدی نشسته بودند دید که شخصی آمد و به هر یک از ایشان یک قرص نان داد و وقت عابد از کثرت گرسنگی یک قرص نان از دست کوری ربود که بخورد دید آن کور گریه آغاز کرد عابد به خود گفت اگر من عاصی از گرسنگی بمیرم بهتر است که این کور بمیرد که او مطیع خدا است پس نان آن کور را بخودش رد کرد و بعد از زمانی عابد از گرسنگی بمرد ملائکه رحمت و عذاب هر دو آمدند ملائکه رحمت گفتند اهل رحمت است اورا ورده اند که زید ابن اسلم عابد یگانه روزگار و اهل زمان خود بود و در عبادت و مناجات و اوراد و اذکار مبالغه و سعی و جد و جهد تمام داشت اما مردمان را از عذاب و سخط الهی

آمرزش گناه نباش و عزره از رسول خدا

بسیار میترسانید و از رحمت و مغفرت خدا ناامید میکرد چون وفات کرد عرض کرد خدایا مرا در نزد تو چه درجه و منزلت هست خطاب رسید که جهنم عرض کرد پس ثواب طاعات و عبادات که کردم چه شد خطاب رسید چون تو بندگان مرا از رحمت و مغفرت من ناامید میکردی امروز من ترا از رحمت خود ناامید کردم در تفسیر وسیله از شیخ صدوق و سایر کتب معتبره روایت کرده اند از معاذ ابن جبل که روزی یکی از صحابه بخدمت رسول خدا آمد گریان حضرت فرمود چرا میگریی عرض نمود که جوانی بر در ایستاده و میگرید و از زیادی گریه مرا به گریه در آورد حضرت رسول خدا فرمود او را داخل نما چون داخل شد و سلام کرد بعد از جواب سلام فرمود ای جوان چرا میگریی گفت از ترس گناه خود و از عذاب و غضب الهی میترسم فرمود ای جوان مشرک باشی عرض کرد نه فرمود پس مکن که خدا ترا میامرزد اگرچه مثل هفت آسمان و هفت زمین گناه کرده باشی عرض کرد یا رسول الله گناه من از اینها بزرگتر است فرمود گناه عظیم را خداوند کریم میامرزد بگو که چه گناه کرده عرض کرد یا رسول الله من نباش بودم یعنی کفن مرده گان را بعد از دفن بیرون مینمودم و به این کار مشغول بودم و هفت سال است که قبر مردگان را میشکافتم و کفن مرده گان را میبردم اتفاقا روزی دختری از طایفه انصار وفات کرد من قبر او را شکافتم و کفن او را بیرون کردم و برگشتم پس شهوت بمن غلبه کرد باز گشتم با او مجامعت کردم و چون از آن عمل قبیح فارغ شدم از آن دختر آوازی آمد که ای جوان وای بر تو که از دیوان روز جزا فکر نکردی که مرا برهنه نمودی و مرا جنب و مرده را ساختی و رسوا کردی و قیامت در حضور خدا و رسول او چه جواب خواهی داد و چه میگوید چون رسول خدا این را شنید فرمود ای فاسق بیرون شو ما فرمود این فاسق را از نزد من بیرون کنید که از او بجز دوزخ نزدیکتر کسی نیست چون از آنجا بیرون شد روی به بیابانها نهاد و روزها تضرع و زاری میکرد و میگفت خدا یا بحرمت انبیاء و مرسلین توبه مرا قبول کن و اگر توبه من قبول است به رسول خود اخبار کن و اگر توبه ام قبول نیست آتشی بفرست و مرا بسوزان در آن حال جبرئیل بخدمت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد بعد از سلام عرض کرد یا رسول الله خدا تعالی میفرماید که من توبه آن جوان را قبول کردم او را بر خود طلبیده مرحم و مغفرت بر جراحت گناه او بگذار حضرت او را طلب نموده و مژده غفران و آمرزش بیاوارد رسانید ایضا در تفسیر این آیه روایت شده که در زمان مالک دینار مردی بود که جمیع عمر خود را در خرابات بسر برده و در مدت عمر خود هرگز عمل صالحی بر نامه عملش ثبت نشده بود و گناه موکل قضا دست مظالمش بر دامن عمرش دراز کرد چون نعید که وقت مرگ است نظر به دفتر اعمال خود نمود خطی که وسیله رجا و نجات او باشد ندید پس سوی آسمان کرده تمجید و نیکو هایی عالم و بسیار بخشنده و کریم و رحیم نمود و گفت یا من له الدنیا و الآخرة ارحم من لیس له الدنیا و الآخرة یعنی ای خدایی که دنیا و آخرت از آن تو است رحم کن بر حال کسیکه نه دنیا دارد و نه آخرت این کلمات را گفته جان تسلیم کرد اهل آن محله بوفات او شادی کردند و او را در مزبله انداختند در آن شب مالک دینار در خواب گفتند که فلان شخص وفات کرده و در مزبله گذاشته اند برخیز و او را از آنجا بر دار و غسل و کفن کن و در قبرستان صلحا او را دفن کن عرض کرد خدایا او در میان خلق ببدعملی مشهور بود چه عمل به درگاه تو آورده که باعث نجات او گردیده و سزاوار چنین کرامت شد او از آمدن جواب شنید که ترحم کنید مانند مفلسان بیچاره و عاجز بدرگاه من نالید و دست به جود بر دامن فضل من زد پس من بر او در معذرت و رحم کردم و از عذاب الیم نجات دادم و به نعیم مقیم مشرف ساختم کدام دردمند بدرگاه ما نالید که ما او را شفا ندادیم و کدام غمگین از ما خلاصی طلبید که خلعت شادی بر او نپوشانیدیم مترجم گوید شبهه نیست که امرزش معصیت و قبولی طاعت و عبادت منوط و مربوط و لیست بمحبت امیر المؤمنین و بقیه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است زیرا که بر تولا و ولایت ایشان علیهم السلام هیچ گناهی مغفور و هیچ طاعتی مقبول نیست

زنده یا شد و همهٔ ایشان سوار اسب شده جهاد در راه خدا نماید ایضاً نیز امام محمد باقر علیه السلام فرمود که داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنزل خدیجه سلام الله علیها و قتیکه پسرش قاسم وفات کرده بود و جناب خدیجه برا او گریه میکرد فرمود یا خدیجه چه چیز ترا میگریاند عرض کرد پستانهایم پر از شیر شده سیلان نمود پس

امر فرمود که بفکر الهی پدرانه ...

چنانکه خداوند عالم در احادیث قدسی فرموده که علی ابن ابیطالب حجتی علی خلقی و امینی علی علمی ادخل الجنة من احبه و لو عصانی و لا ادخل الجنة من اکرهه و لو اطاعنی یعنی علی ابن ابیطالب حجت و امینی من است بر خلق من و خلیفه است که منصوب از جانب من است و امین من است بر حق این علم من بر بهشت را و درم آنکس را اگرچه نافرمانی من کرده باشد و دشمن دارد اگرچه اطاعت من کرده باشد و در ذیل تفسیر همین آیه روایت کرده از ائمهٔ هدی علیهم السلام که فرمود انه حبنا اهل البیت یحط الذنوب من العباد کما یحط الریح الورق من الشجرة یعنی دوستی ما که اهلبیت رسول خدائیم گناهان را از بندگان فرو میریزد چنانکه باد برگ ها را از درختان فرو میریزد **و از حضرت** امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود هر که شیعهٔ ما است در روز قیامت و او در موقف حساب بدارند و حقتعالی او را بر گناهان عارف گرداند و چون آن شیعه اقرار بگناهان خود کند آن گناهان را بحسنات مبدل کند و او را امر دهد بجهت ... از روی تعجب گویند یا خدا آیا این بنده معصوم بوده یا اینکه اصلاً گناهی از او صادر نشده بعد از آن او را به بهشت امر نماید و این است معنی قول خدا تعالی که فرموده اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی ایشانند که مبدل و عوض گرداند خدا گناهان و سیئات ایشان را بحسنات که مراد طایفهٔ شیعه اثنی عشری است نه غیر ایشان و مضمون این حدیث شریف را چه خوب و مرغوب نظم کرده اند بیت چون نامهٔ جرم ما بهم پیچیدند بردند بمیزان عمل سنجیدند بیش از همه کس گناه ما بود ولی ما را بمحبت علی بخشیدند **خداوند** تبارک و تعالی در کلام مجید خود میفرماید قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله تمام روح شما را فرا گیرد ملائکه مرگ که عزرائیل علیه السلام است و کماشته شده بقبض ارواح شما و بعزلت شما از این دنیای فانی بسوی پروردگار خود باز گردید و رجوع خواهید کرد برای حساب و جزا و عوض اعمال خود و از مجاهد منقول است که همهٔ روی زمین نزد ملک الموت مثل طشتی است که از هر جا که خواهد تناول تواند کرد و در تفسیر المنثور روایت که ملک الموت را روئی هست از آتش که با آن روی بر کافران ظاهر میکرد و روح ایشان را قبض میکند و روئی است از ظلمت که با آن روی روح منافقان را قبض میکند و روئی دارد مانند ... که با آن روی ارواح مؤمنین را قبض میکند و ... روئی است از نور که با آن روی ارواح انبیا و شهدا و صدیقان را قبض میکند و ... رحمت و عذابند و در حدیث وارد شده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا به آسمانها بردند همهٔ فرشتگان بروی من اظهار بشاشت کرده خندان شدند مگر فرشته که در میان ایشان با سیاست و صلابت تمام بود و لوحی در دست گرفته و بر آن لوح نظر میکرد بر او سلام کردم جواب سلام مرا باز داد و بروی من تبسم نکرد گفتم ای جبرئیل این فرشته چه کس است گفت ملک الموت است از آن وقت که خدا او را آفریده هرگز روی او خندان نبوده پس نزد او رفتم و گفتم ای ملک الموت به یک ساعت چگونه بر همهٔ جهان احاطه مینمائی گفت این جهان در پیش چشم من مانند خوانی است که در پیش کسی نهاده باشد و دستش بهر جا که خواهد رسد گفتم این لوح چیست گفت در این لوح نام کسانی است که در این سال اجال شان منقضی و تمام خواهد شد و من بر آن مینگرم تا هر کس را وقت اجل در آمده باشد او را قبض روح کنم و از ابن عباس حدیث که دنیا نزد ملک الموت مانند خوانی است نزد کسی که از هر جا که خواهد چیزی بر میدارد بی رنج و زحمتی که به او رسد و ما بین کاری که ملک الموت بر دارد از مشرق است

با خدیجه آیا ... راضی و خوشنود نمیشوی ... روز قیامت شود بیائی بر در بهشت قاسم را ببینی که در باب بهشت ایستاده پس بگیرد از دست تو و ترا داخل بهشت نماید و نازل نماید ترا در افضل مقامهای بهشت و این برای جمیع مؤمنین است و مخصوص بتو نیست زیرا که خدا ... کریم است ... میوه قلب ...

قلب اهد ... بعد از آن ... عذاب ... کند ... به اولاد بعنی ابداً خدا رحیم و کریم ... گرداول بعنی اولاد شخص که میوهٔ قلب ... در بهشت ... بمیراند و با داغ فراق ... بعد از آن ... بسوزاند ... دوزخ ... خدا ... ایضاً ... حضرت صادق علیه السلام فرمود ... خدا ... محبوب ترین اولاد ... هرکه ... اولاد او پیش از او بمیرد خدا ... آتش جهنم ...

[illegible]

در شفاعت شفیعان در روز قیامت

تا بمغرب و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که همهٔ امراض و اوجاع که بمردم واقع میشود پیک مرگ اند و رسولان او بند و چون اجل بنده نزدیک شود ملک الموت به نزد او حاضر شود و به او گوید بسا خبری است که بعد از آن خبر دیگری است و بسیار رسولی هست که بعد از آن رسول دیگری است و بسا قاصدی است که بعد از آن قاصد دیگر است و من خبری ام که بعد از من خبری نیست و من رسولی ام که بعد از من رسولی نیست و من قاصدی ام که بعد از من قاصدی نیست پس اجابت حکم پروردگار خود کن خواه با رغبت خواه با کراهت و چون قبض روح او کند خویشان و همسایگان او بفریاد و فغان در آیند بر ایشان گوید که برای که فریاد میکنید و برای که میگریید قسم بخدا که من بر او ستم نکردم در اجلش یعنی پیش از اجل روح او را قبض نکردم و روزی او را نخوردم بلکه خدای او را بخود خواند و اجابت دعوت پروردگار خود نمود پس باید که شما بر نفسهای خود گریه کنید نه بر وی پس بتحقیق که مرا بشما عود و رجوع بسیار خواهد بود تا از شما هیچ کس را باقی نگذارم **در تفسیر** مولانا شیخ الاجل الاورع الشیخ فتح الله اعلی الله مقامه در ذیل آیهٔ و ذوقوا عذاب الخلد در سورهٔ الم سجده روایت کرده که روز قیامت چون همهٔ بندگان را در مقام سیاست بدارند و حساب همه را بکنند و اهل دوزخ را روانه سازند فرشتگان بر جهنم ایشان بشتابند بگفته حقتعالی بعضی از ایشان را بجهت شفاعت فرشتگان از راه دوزخ باز گردانند و گروهی دیگر به شفاعت پیغمبران از آتش دوزخ خلاصی یابند و جمعی دیگر بشفاعت شهیدان و فرقهٔ دیگر بشفاعت مؤمنان و بعد از آن رحمت الهی بصورت خوبی در آید و گوید بار خدایا مرا اذن شفاعت عطا کن حقتعالی فرماید که شفاعت کن در حق هر مؤمن و مؤمنه که مرا در دنیا یاد کرده باشد و یا از من ترسیده باشد و در دوزخ بمانند مگر کسی که خدای تعالی به او مبالات نکند یعنی بی اعتنائی در حق او باشد بجهت کفر و شرک او آنگاه میفرماید که تا در های دوزخ را ببندند و ایشان چه بینند پس هیچ راحت و آسایش نیابند و به هیچ وجه از غم او بیرون نیایند و فرشتگان به ایشان گویند فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا انا نسیناکم و ذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون یعنی پس بچشید عذاب دوزخ را بسبب آنکه فراموش کردید یعنی ترک کردید و فرو گذاشتید رسیدن شما و ملاقات نمودن شما با این روز بجهت ترک ایمان با اختیار و بدرستیکه ما فراموش کردیم و فرو گذاشتیم شما را در عذاب دائمی و اصلاً شما را یاد نکردیم همچنانکه چیزی را فراموش کنند و به یاد نیاورند پس شما معامله فراموش کنندگان کردیم و بچشید ای مشرکان مکر و عذاب دائمی را بسبب آنچه بوده که میکردید از کفر و معاصی **خداوند** تبارک و تعالی در کلام مجید خود در سورهٔ زخرف فرموده الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین در تفسیر مجمع البیان تفسیر میفرماید کسانیکه در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند در آن روز یعنی در قیامت بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند مگر پرهیزکاران اهل ایمان که ایشان در قیامت نیز دوستان همدیگر باشند برای آنکه دوستی کافران و فاسقان در دنیا برای اعانت و یاوری یکدیگر باشد در کفر و معصیت و در قیامت بجهت آن حب و دوستی معذب شوند پس دشمن یکدیگر گردند که بعضی مر بعض دیگر را لعنت کنند و اما مؤمنان و بندگان چون دوستی ایشان برای اطاعت و بندگی خدا باشد و بجهت آن در آخرت در اعلی درجات باشند بمرتبه عظمی رسند پس دوستی ایشان با حال خود باقی باشد و مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از تلاوت این آیهٔ شریفه فرمود که چون دو نفر مؤمن با یکدیگر دوستی کنند و یکی پیش از دیگری برحمت الهی رسد گوید خدایا فلان شخص در دنیا دوست من بود و مرا بطاعت تو و طاعت پیشوایان و انبیای تو امر مینمود و به اوامر تو مرا ترغیب میکرد

در شفاعت ... [illegible]

[illegible]

و از مناهی

در بیان دوستی مرد صالح و مرد فاسق

و از مناهی تو مرا ازجو و منع مینمودی خدایا نظر لطف خود را از او باز مگیر چنانکه او مرا هدایت کرد او را بطریق مستقیم خود ثابت دار و چنانکه او مرا اکرام داشت او را بکرامت عمیم خود نوازش فرما و چون دو کافر فاسق با یکدیگر دوستی کنند و یکی از ایشان پیش از دیگری بمیرد گوید خدایا فلان شخص مرا در دنیا از عبادت تو منع کرد و بر فسق و معصیت و نافرمانی تو مرا تحریص و ترغیب نمود و من میگفت که ما را رجوع و بازگشتی بسوی خدا نخواهد بود خدایا نظر لطف خود از او باز دار و با نواع عذاب او را معذب کن و بدانکه دوستی در میان طایفه بنی آدم از چهار قسم بیرون نیست که دو قسم آن ممدوح و مستحسن است و دو قسم مذموم و قبیح و منتج ثمر شقاوت ابدی است اما آن دو قسم دوستی که ممدوح است یکی دوستی حقیقی است که از اهم محبت و رهائیت گویند چون محبت و دوستی انبیا و شهدا با یکدیگر دیگری دوستی و محبت قلبیه است و آن مستدل است نه تناسب مناسبت صفات کامله و اخلاق حسنه چون دوستی صلحا و اتقیا با یکدیگر و چون دوستی امم با انبیا و ائمه هدی علیهم السلام و اما آن دو دوستی که مذموم و مورث شقاوة ابدی است اول دوستی برای اسبابی کار ها است چون محبت و دوستی تجار و ارباب صنایع و دوستی خدمتکاران و مخدومان و دوستی صاحب حاجت با اغنیا و بزرگان دنیا دیگر دوستی نفسانیه است که مستند آن به لذت حسیه و خواهشهای نفسیه است و چون در روز قیامت اسباب این دو نوع دوستی معدوم و نیست گردد و غرض و غایت آن حاصل نشود پس آن دوستی و محبت زوال و فنا پذیرد و به دشمنی مبدل گردد و فایده از آن بدست نیاید پس لازم و اولی آنست که دوستی برای تحصیل رضای خدا و پیروی و اقتدا به اعمال حسنه پرهیزکاران و اهل صلاح و دنبال آن راه شریعت مستقیمه باشد تا در روز قیامت که بزرگ از جانب خدا و ندعلی اعلی تشریف خطاب این آیه مبارکه کرده به حمد از تمجید و صفوف این آیه مبارکه بهشتی که ندا میفرماید یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون الذین آمنوا بآیاتنا و کانوا مسلمین یعنی ای بندگان من هیچ ترسی و خوفی نیست برای شما در این روز قیامت و نه شما اهل تمکین و اندوهگین شوید سبب فوت شدن مطلوب شما و مقصود شما و آن بندگان من که بدولت سعادت این امت مشرف و سرافراز باشند آن بندگان من اند که ایمان آورده اند در دنیا به آیات کلام من و بوده اند که در بندگان مخلص سازنده که از نفس خود خوف از لوث شرکند و نیز بر وجه اخلاص در اعادت اهل عصمت علیهم السلام روایت شده که چون جمیع خلایق از قبرها برخیزند هیچ کس نباشد که از هول قیامت ترسان و لرزان نباشد تا آنکه ندای یا عباد لا خوف علیکم الیوم را بشنوند پس همه خلایق امید وار نجات و خلاصی شوند و چون در عقب آن ندا کلمات الذین آمنوا بشنوند کافران طمع از آن امید قطع نمایند پس منادی از جانب رب الارباب به اهل ایمان گوید در عقب آن که ادخلوا الجنة انتم و ازواجکم تحبرون یعنی داخل بهشت شوید شما و زنان مومنه شما و در بهشت مسرور و شاد کرده شده باشید بوجهی که اثر آن شادی بر روی ایشان ظاهر و هویدا شود مثل انکه خدای تعالی در جای دیگر فرموده تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یعنی معروف میشود در روی اهل بهشت تر و تازگی و بهجت و نعمتهای بهشت بکرامی داشته شدن باینهایت کرامت و نعمت یا آرایش داده شدن با کمال جمال و زینت پطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب یعنی طواف کرده شود برای مومنان که به بهشت در آمده باشند با کاسه های پهن از زر که برای انواع طعامها آماده باشد و کوزه های بدسته بی گوشه که از برای اقسام مشروبات مهیا شده باشد و در حدیث وارد شده که مومن در بهشت از یک کاسه هفتاد رنگ طعام خواهد خورد که طعم هر یک غیر از دیگری باشد و هر یک بذات دیگری آمیخته و ممزوج نباشد و در هر کوزه انواع و اقسام مشروبات باشد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که کمترین مرتبه از اهل بهشت در مرتبه ی باشد که از عقب او کسی دیگر بهشت

در صفت بهشت است

زود چون او به بهشت در آید از بالای فردوس او را ندا کنند که بنگر پس او نگاه کند صد ساله راه ملک خود را ببیند که در آن قصر های بسیار باشد از در سرخ و خیمه های بسیار از مروارید زده باشد هر بامداد و شبانگاه هفتاد هزار صحیفه از زر بنزد او آورند و در هر صحیفه لونی از طعام باشد که هر قدر تناول کنند همان اشتهای اول بجای خود باشد و اگر همه اهل دنیا پیش وی آیند آنچه نزد وی حاضر باشد همه ایشان را کفایت میکند و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین و انتم فیها خالدون یعنی در بهشت باشد برای اهل بهشت آنچه آرزو کنند نفسهای ایشان از انواع مشروبات و مطعومات و مشمومات و ملبوسات و غیر آن و آنچه لذت مند شود از آن چشمها بنظر کردن در آن و شما در بهشت جاوید باشید که هرگز زوال و فنا به آن نرسد و در حدیث وارد شده که شخصی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که یا رسول الله من اسب را دوست میدارم آیا در بهشت اسب میباشد فرمود اگر هر چه دل خواهد و چشم از آن لذت یابد در بهشت خواهد بود و در روایت شده که مرد بهی باشد در بهشت که مرغ بریان نکرده گوید کاشکی مرغ بریان بودی فی الحال بریان شده و نزد او حاضر گردد و از آن تناول کند و چون آرزوی شراب کند فی الفور ابریقی بدست او آید با چندان شرابی که او را انقطاع نباشد و شما در بهشت جاوید باشید و تلک الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون و این بهشت موعود بهشتی است که امر و زمیراث داده شده اید آن را بسبب آنچه بوده اید که در دنیا عمل به آن میکردید از انواع طاعات و عبادات و خیرات و مبرات و مخفی نماند که بهشت ابدی است و اهل بهشت هم ابدی است و خداوند عالم هم ابدی است و لکن فرق است میان ابدیت خداوند عالم و ابدیت بهشت و اهل آن زیرا که ابدیت در مخلوق زمانی است و در خالق زمانی نیست که نسبت زمان بخدا جایز نیست لکم فیها فاکهة کثیرة منها تاکلون یعنی مر شما راست در بهشت میوه های بسیار که بعضی از آنها را میخورید نه همه آنها را بجهت بسیاری انواع و اقسام آنها و در حدیث وارد شده که هیچ مومنی میوه از درخت بهشت بر نچیند مگر اینکه دو مثل او فی الحال از جایش روییده شود و در سورة الرحمن میفرماید و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی برای کسیکه بترسد از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف حساب قیامت بترسد و برای آن ترک گناهان نماید دو بهشت است یا اینکه مراد این باشد که بترسد از مقام خداوند سبحانه و تعالی بر بنده گان خود یعنی بترسد از آنکه خداوند سبحانه و تعالی شاهد و حافظ اعمال او است و بجهت دیدن و شاهد بودن خدا تعالی بترسد و ترک گناهان کند و به معصیت جرئت نکند او را دو جنت است و موید این معنی است که امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این فرموده که هر که بداند که خدا تعالی افعال و اعمال او را میبیند و اقوال او را میشنود و او به این جهت ترک گناهان کرده از معاصی دور شود او را دو بهشت است و این دو بهشت یکی جنت عدن است و دیگری جنت نعیم یکی خاص انس را است و دیگری خاص جن را یا اینکه یکی برای ادای طاعات است و دیگری برای ترک معصیت یا اینکه یکی بر وجه عدل داده میشود و دیگری بر وجه تفضل و یکی از طلا است و دیگری از نقره یا اینکه یکی از یاقوت است و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از کافور و عنبر و گلش از مشک اذفر و در مجموع آورده که او را دو باغ دهند از باغهای بهشت که هر یکی صد ساله راه باشد و در میان این هر دو باغ سراهای خوش و حوران دلکش باشد فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای متعدد میدهد تکذیب میکنید بنا بر روایت قمی مرحوم این مخاطبه در ظاهر به جن و انس و در باطن بر اول و ثانی است و امام جعفر صادق فرمود بکدام یک از دو نعمت تکفیر و تکذیب میکنید بر محمد

یا بو علی و بروایت کافی به پیغمبر تکذیب میکنید یا بر وصی او ذواتا افنان یعنی آن دو جنت صاحب شاخها که موجب برکات و ثمرهای کثیره و باعث حسن و خوبی شجرها و درختان و منشأ امتداد سایه است که مستلزم استراحت زائران و بروایت ابن عباس افنان یعنی الوان نعمت است یعنی آن دو بهشت مشتمل بر انواع نعمت است فیهما عینان تجریان در این دو جنت دو چشمه است که روان میشوند به هر جا که اهل بهشت اراده میکنند در منازل بلند عالی یا در مکانهای پست سفلی که یکی از آن دو چشمه تسنیم است و دیگری سلسبیل و در معالم التنزیل روایت کرده که هر دو جنت و هر دو چشمه از برای کسی میباشد که آب دو چشم او جاری و روان باشد از خوف و خشیت الهی فیهما من کل فاکهة زوجان در این دو بهشت از هر نوع میوه ها دو صنف اند متشاکل یکدیگر مثل تشاکل و تماثل نر و ماده و یکی از آن دو صنف معروف است که در دنیا دیده شده و دیگری غریب و عجیبه که در دنیا مثل او دیده نشده یکی تر است و دیگری خشک چون انگور و مویز و رطب و خرمای خشک و ابن عباس روایت کرده که در دنیا هیچ میوه نباشد از ترش و شیرین مگر اینکه در بهشت باشد حتی حنظل یعنی هندوانه ابوجهل لیکن حنظل بهشت شیرین میباشد متکئین علی فرش بطائنها من استبرق و جنا الجنتین دان یعنی در حالیکه تکیه کنندگان باشند بطریق پادشاهان بر فرشهای بسیار که استرهای آن از دیبای محکم باشد و گویند استبرق حریری است نه بسیار نازک و نه غلیظ بلکه میان و گویند ظاهر آن فرشها سندس که دیبای رقیق است یا اینکه روی و استر آن از یک جنس باشد میوه های این دو جنت که چیده میشود نزدیک است بزمین بهشت بر وجهی که دست قائم و قاعد و مضطجع و نائم بر آن میرسد مرویست که تکیه کننده بر تختهای بهشت چون آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرود آورد و آن میوه که او خواهد بر دهن او برسد پس آن میوه را با دست یا با دهن فرا گیرد و تناول کند فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان در این بهشتهای مشتمل بر قصور و منازل کوتاه چشمان باشند یعنی حور یانی باشند که چشم فرو خوابانیده باشند و بغیر از شوهران خود نمینگرند و ابن عباس روایت کرده که این زنان بشوهران خود گویند قسم بعزت و جلال خداکه در بهشت هیچ از شما زیباتر و خوبتر نمی بینم شکر خدا که ترا جفت من کرده است و مرا جفت تو که بر آن حوریان نسوده باشد یعنی دست به ایشان دراز نکرده باشد و بکارت ایشان را زایل نکرده باشد پیش از شوهران ایشان نه آدمی و نه جنی یعنی حوریان که برای بنی آدم مقرر شده اند دست بنی آدم دیگر بدامن عفت ایشان نرسیده باشد و آن حوریان که برای جن مقرر شده اند جنی دیگر بر ایشان تصرف نکرده باشد کانهن الیاقوت والمرجان گویا آن حوریان یاقوتند در سرخی و صفا و مرجانند در سفیدی و در روشنی مرویست که صفای حوران از صفای یاقوت و سفیدی مروارید و مرجان بیشتر باشد و ایضا روایت شده که حوری که هفتاد حله حریر پوشیده باشد مغز ساق او را از پس آن حلها توان دید مانند رشته سفیدی که از ورای یاقوت دیده شود و بروایت دیگر مانند شراب سرخ در شیشه سفید دیده میشود و ایضا روایت شده که زنان دنیا نیز در بهشت مثل حوران باشند در عدم طمث و صفا و طراوت پس ایشان با این صفت بشوهران خود ملاقات نمایند هل جزاء الاحسان الا الاحسان نیست جزا و مزد نیکی مگر نیکی پس جزای طاعت در جنان است و مکافات شکر کردن بر زیادتی نعمت و تقوی بفرج و توبه بر قبول و دعا به اجابت و سؤال به عطا و استغفار بمغفرت و خوف دنیا با امن آخرت روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از تلاوت این آیه فرمود

میدانید که خدای شما چه میگوید گفتند خدا و رسول او اعلم است فرمود که میگوید نیست جزای آن کسیکه توحید را با او انعام کرده ایم مگر بهشت و مراد از توحید عمل کردن است بر آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد خدا آورده چنانکه ابن عباس روایت کرده که معنای هل جزاء الاحسان الا الاحسان این است که هل جزاء من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد الا الجنة یعنی نیست جزا و مزد کسیکه لا اله الا الله را بگوید و عمل کند بر آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدا تعالی آورده مگر بهشت و بعضی از مفسرین این آیه را چنین تفسیر کرده که نیست جزای آن خدایی که نعمتهای بی شمار بر شما انعام فرموده مگر اینکه احسان نمایید در حق او به شکر و سپاس و حمد و حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرموده که حکم این آیه مطلق است یعنی شامل است بر جمیع افراد بندگان از مؤمن و کافر از نیکوکار و بدکار یعنی نیست جزای کافر بدکار مگر اینکه مثل آن باشد از عقاب و عذاب و جزای مؤمن نیکوکار نیست مگر آنچه که در خور و مقابل آن باشد از ثواب و نعمت در روز قیامت بعد از آن فرمود که هر که نیکویی در حق کسی کند بر آن کس لازم است که جزا و مکافات او را به او برساند و مکافات او این نیست که مثل آنچه که کرده در حق او بجا آورد بلکه آن کس امید عزت و افزونی جزا از او داشته پس باید که مکافات و جزای او را بهتر و خوبتر و زیاده از او در حق او بجا آورد برای که مراد از آیه آن است که هر که نیکویی کند در حق او باید نیکویی بهتر کند و هر که بدی کند برای او در مکافات بدی نکند برای که جزای بدی نیکویی است ابو بصیر روایت کرده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدایت گردم خبر بده مرا از مردان مؤمن که او را در دنیا زوجه مؤمنه باشد یاد کرد بهشت با ایشان تزویج هست یا نه فرمود که خدا تعالی عالم و حکیم است هر گاه مرد افضل از زن باشد او را مخیر سازد در تزویج زنش پس اگر زن خود را اختیار نمود از جمله زوجات او باشد و اگر زن افضل و بهتر از مرد باشد زن را مخیر گردانند پس اگر شوهر خود را اختیار کند او زوج او باشد بعد از آن فرمود مگو بید که بهشت یکی است برای که حق تعالی فرموده که ومن دونهما جنتان یعنی از نزدیک آن دو بهشت نزدیک آن دو بهشت که موعود اند برای خایفان از خدا دو بهشت دیگر است یعنی این دو بهشت نزدیکتر است به قصرها و اماکن خائفان و فرمود که مگو بید که جنت یکدرجه و مرتبه است برای که حق تعالی فرموده که درجات بعضها فوق بعض یعنی که در بهشت درجه ها است که بعضی از آنها بالای بعضی است و آن درجات به قدر مراتب اعمال بندگان است گفتم یا ابن رسول الله چون درجات مؤمنین در بهشت بعضی ارفع و بلندتر از بعضی است پس اگر اراده ملاقات و صحبت یکدیگر کنند چگونه میسر میشود فرمود مؤمنیکه فوق باشد تواند که بمنزل او نزول کند و مؤمنیکه تحت و پایین باشد نتواند که به منزل او صعود و عروج کند برای که شایسته آن درجه اعلا نیست لیکن هر گاه میل ملاقات یکدیگر نمایند متلاقی شوند بر مواضع نیکو و علا ابن سنان روایت کرده که بحضرت ابی عبدالله علیه السلام گفتم یا ابن رسول الله مردمان میگویند قومی که از دوزخ بیرون میایند و به بهشت میروند در اینجا با انبیا و اولیاء الله میباشد فرمود ای علا خداوند عالم فرموده ومن دونهما جنتان بخدا سوگند که ایشان با انبیا و اولیاء الله نمیباشند برای که اگر چه ایمان داشته باشند لیکن از افضلها و اخیار اهل ایمان نبوده باشند فیهما فاکهة ونخل ورمان در این دو بهشت میوه های بسیار و خرمابنان و اشجار انار است و نام بردن این دو میوه جهة تفضیل و مزیت آنها است بر سایر فواکه و در حدیث است که درختان بهشت از بیخ شاخ تا به سر شاخ میوه های تنها چیده میشود و هر یک از آن میوه ها مثل سبوی است و هر کس از آن بچیند فی الحال در موضع آن میوه دیگر بروید و مقدار خوشه های انگور دوازده گز بوده باشد و ابو سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که

چون شب معراج مرا باسمان بردند در بهشت درختهای ایافتادیدم که هر اناری چون شتر جوانی و هر مرغی چون شتران بختی و کنیزکی دیدم پرسیدم که از برای کیستی گفت از برای زید بن حارثه و زید را بان بشارت دادم و در بهشت چیزی دیدم که هیچ چشمی ان را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بخواطر هیچ بشری خطور نکرده فیهن خیرات حسان در این چهار بهشت زنانی باشند فاضلات الاخلاق و نیکوان در صورت و جمال یعنی با حسن خلقت و حسن خلق پیراسته و اراسته حوریانی که حوریان دست هم دیگر را گرفته و بیا اواز خوش و صوتی دلکش خوانند بروجهی که هیچکس مثل ان اواز نشنیده و گویند که ما خوشنودیم که هرگز خشم نمیگیریم و ما مقیمانیم که هرگز از بهشت بیرون نمیشویم و ما اراسته ایم با حسن جمال و خصال و از برای شوهران بزرگوار خود مخلوق شده ایم و چون حوریان این ندا در دهند زنان مؤمنه در جواب ایشان گویند ما نماز گذارنده گانیم شما نه و ما روزه داراانیم شما نه و ما صدقه دهنده گانیم شما نه بعد از ان راوی گفت که قسم بخدا که زنان مؤمنه غالب باشند بر حوریان در حسن خصال و خوبی جمال متکئین علی رفرف خضر و عبقری حسان یعنی اصحاب الیمین در بهشت تکیه کننده باشند بر فرشهای بلند که سبز باشد به رنگ سبز و بر بساطهای پر قیمتی در غایت زیبائی و نیکوئی یا بر جامه های منقش از هر لون و جنس و بروایت سعید بن جبیر رفرف یعنی ریاض جنت است و مرغزارهای ان و بروایت ابن عباس رفرف یعنی مجلسها و بالشها و یا نوعی از بساط و یا دامن خیمه یا هر جامه عریض است و عبقری متاعی است که منسوب است به بلد جن و هر بساطی که غریب و عجیب باشد عبقری گویند و منسوب بان بلد می نمایند و بروایت مجاهد یعنی دیباج است یا قول جلیل هر چیکه جلیل القدر باشد ان را عبقری گویند خواه طعام باشد یا غیر ان و در اوایل سورة الرحمن حضرت اقدس تعالی میفرماید مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان یعنی از جمله صنعتهای الهی یکی اینست که روان ساخت و رها نمود دو دریا را که یکی شیرین و خوش طعم و دیگری شور و تلخ در حالیکه بر یکدیگر میرسند و سطح های این دو دریا بر یکدیگر مس کرده میشوند و انها دریای فارس و دریای روم است که در بحر محیط ملتقی بیکدیگر میشوند و در میان این دو دریا پرده و مانعی هست از قدرت خدا که دریای شیرین به سبب ممازجت دریای شور و تلخ باطل نمیشود و شبهه نیست که چه قدر منافع از این دو دریا بر خلایق عاید میگردد و ابن عطا چنین تفسیر کرده همین ایه را که میان خدا و بندگان او دو دریا است یکی دریای نجات است که قران و عمل به احکام ان است که هر کس بقران متمسک شده و به احکام ان عمل نموده از عقاب هلاک نجات یابد و یکی دریای هلاک است که عبارت از دنیا باشد هر کس به دنیا متمسک جوید غرق و هلاک شود و بینهما برزخ این صنع اللهی است که دل مؤمنین با این ساتر گشته از هلاک دنیوی خلاص میشوند و چنانکه از دنیای شور و تلخ مرجان بیرون اید از دریای رحمت که قران است در علم حلال و حرام بیرون میاید با اینکه این دو دریا دنیا و عقبی است و برزخ ما بین انها قبر است تا یکی بر دیگری بغی نکند یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان بیرون میاید از هر دو دریا مروارید و مرجان و بنا بتفسیر بعضی از مفسرین دو دریا عبارت اند از دریای عقل و دریای هوی و برزخ لطف خدا است و لؤلؤ و مرجان توفیق است و عصمت یا خوف است و رجا یا قبض است و بسط یا انس است و هیبت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤ و مرجان حالات صاحب لطایف است و در تفسیر اهلبیت علیهم السلام مذکور است که مراد از این دو دریا علی ابن ابیطالب علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها اند که یکی دریای علم است دوم دریای حلم یا یکی دریای شجاعت است و یکی دریای سخاوت و یکی دریای وفا است

و یکی دریای حیا و یکی دریای طهارت است و یکی دریای عصمت و برزخ میان ایشان حضرت رسول است و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما السلام اند و در تفسیر طبرسی مرحوم همین روایت از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل کرده و از ابن عباس روایت کرده که مراد از مرج البحرین علاقه زوجیت است میان علی ابن ابیطالب و فاطمه زهرا علیهما السلام و از برزخ محبت و مودت است که میان این دو بزرگوار واقع است که هرگز منقطع نخواهد شد و خروج لؤلؤ و مرجان حسن و حسین است علیهما السلام و محمد ابن حبیله نیز از ابی ایجاد و ز با ابن منذر روایت کرده که از ضحاک پرسید که مراد از ابن ایه چیست فرمود مراد از بحرین علی و فاطمه است و برزخ محمد و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین پس از این اخبار و تتبعه روایات بهم معلوم شده که آل عبا و خمسه النجبا علیهم الصلوة و السلام بحار افضال رحمة اللهی اند و اصداق درود ناسفتن بحار دینوی و لحزویی الله اند اگر بمصابیح هدایت ایشان از ظلمت ضلالت و بانوار علوم ایشان از نار جهالت خلاص توان شد و بدانکه خداوند تبارک و تعالی در سوره دهر میفرماید هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یعنی بتحقیق که امد پیش از این بر ما قاتلان که براده یعنی بر جنس ادم هنگامی ممدود و معتبن از زمان معتد و غیر محدود در حالیکه نبود ان ادمی چیزی یاد کرده شده که عناصر بود و نطفه در اصلاب پدران و هیچ کس نام او نمیبرد و نمیدانست که او انسان خواهد شد و اکثر مفسرین بر انند که مراد به انسان حضرت ادم علیه السلام است که چهل سال بیان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح بر او در ان مدت در بعضی زمان خاک بود و در بعضی دیگر گل و در بعضی روایت است که چهل سال خاک بود و باران بران باریده و مدت چهل سال دیگر گل بود و تبدیل بان منتن گشت و حماء شد و چهل سال دیگر با این حالت بود پس با حرارت افتاب خشک شده و صلصال گشت و بعد از چهل سال دیگر روح براو دمیده شد و بخبر از عطا و ابن عباس روایت شده این است که حضرت ادم بعد از صد و بیست سال تمام از بدیه شدن در این مدت هیچ کس از ملائکه و جن او را با انسانیت یاد ذکر نکرده نمیدانست که نام او چیست و قابله خلقت او چه خواهد بود و در تفسیر اهلبیت مذکور است که مراد از انسان علی ابن ابیطالب است و هل در کلمه هل اتی استفهام در معنی نفی است نه بمعنی تحقیق پس معنی ایه چنین باشد که هیچ زمانی نگذشت مگر که علی ابن ابیطالب علیه السلام در ان زمان چیز مذکوری نشود بلکه همیشه در هر زمان معروف و مذکور بوده است چگونه چنین نباشد که نام نامی او با نام خدا و رسول او بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته کردیده پیش از خلقت عالم چنانکه در مناقب خوارزمی از جابر ابن عبدالله انصاری نقل کرده که پیغمبر فرمود که بر در بهشت نوشته شده بیش از خلقت اسمانها و زمینها بدو هزار سال که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب اخ رسول الله و در کتاب مذکور روایت کرده که پیغمبر فرمود که جبرئیل بمن نازل شد و هر دو بال خود را کشود نگاه کردم دیدم که بر هر دو بالش نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و بعد از چند ایه از سوره مزبوره در وصف اهل بهشت میفرماید و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا یعنی طواف کنند بر ایشان پسران جاوید مانده در حال طفولیت یا پسران گوشواره دار و زمانیکه به بینی ایشان را در صفای رنگ و درخشندگی چهره و انعکاس شعاع بعضی از ایشان بر بعضی گمان میکنی ایشان را مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه و نورانی و کفته اند

تفسیر هل اتی

وصف کردن ایشان به انتشار و پراکنده گی جهت آنست که برای خدمت اهل بهشت در بهشت پراکنده باشند که خدمات ایشان را درست انجام دهند و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و زمانیکه ببینی در بهشت نظر تو واقع شود پس ببینی نعمتهای اکثر بوصف نگنجد و ملکی بزرگ و وسیع که فنا و زوال ندارد و بعد از چند فقره میفرماید و سقیهم ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامانند بر اهل بهشت از پیاله های ایشان شرابی پاک از ادناس و ارجاس و پاک کننده از غل و حسد و سایر صفات رذیله خبیثه و در بعضی روایات وارد شده که لفظ رب در اینجا یعنی سید است چنانکه در سوره یوسف در قوله تعالی اذکرنی عند ربک که مراد از رب عزیز مصر است که حضرت یوسف فرمود یاد کن مرا در نزد سید تو پس یعنی و سقیهم ربهم شرابا طهورا چنین معنا شد که بیاشامانند بر اهل بهشت سید ایشان که علی ابن ابیطالب علیه السلام باشد شراب پاک و اخبار بسیار از موافق و مخالف متظاهر است که ساقی کوثر علی ابن ابیطالب علیهما السلام خواهد شد و در حصر عدد اوصاف بهشت و فضایل علی ابن ابیطالب عقول و افهام عاجز است پس مترجم قلیل البضاعة میگوید رب هب لی من المعیشة سؤلی ٭ واعف عنی بحق الرسول ٭ واسقنی شربة بکف علی ٭ سید الاولیاء زوج بتول چون این کتاب در دیباچه اش مسمی به مزوج الحور و مفرج القصور و ملقب بکشکول النور کردیده و غایت مامول و منتهای مسئول جمیع مؤمنین و مؤمنات خلاصی و نجاة از مهالک دنیا و عقبی و وصول به درجات عالیه قصور بهشت و مزاوجه حور العین و مجالست اولیاء و صلحاء و صدیقین و شهداست پس مناسب است که بعد از شرح و بیان بعضی از نعم و اوصاف بهشت و ضبط موجزی از فضایل ائمه معصومین خصوصا قسیم النار و الجنة و ساقی حوض کوثر امیر المؤمنین علیه و علیهم السلام که در حق ایشان گفته اند حقیقتهم لا یدرک العقل کنهها ٭ کما الله لا یدرک بکنه الحقیقة ٭ یعنی حقیقت ذات و صفات ایشان را عقل درک نمیتواند بکند چنانکه حقیقت و کنه ذات خدا را عقل درک نمیتواند کرد و جوب گفته است در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام ٭ الی م الام و حتی متی ٭ اعاتب فی مدح ذاک الفتی ٭ و هل جاء فی غیره لا فتی ٭ و هل زوجت غیره فاطمة ٭ و فی غیره هل اتی هل اتی یعنی تا بچه وقت مذمت کرده شوم و تا بچه زمان معاتب بوده باشم در وصف جوانی صاحب فتوت که امیر المؤمنین علیه السلام باشد آیا در شان غیر او ٭ لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار ٭ آمده و در حق غیر او آیا نازل شده سوره هل اتی نظم به فاموت جلالش چنان فکرت لنگ و سرگردان ٭ بهر دریای کمالش فلک دانش بی سر و سامان ٭ چه سان اگر توان گشتن ز کنه ذات مولایی ٭ که وصاف خود محمد باشد و حسن خود قرآن ٭ شعر عربی انا موال لفتی ٭ انزل فیه هل اتی ٭ و هل اتی فی احد ٭ غیر علی هل اتی یعنی من دوست دارم جوانی را که نازل شده در شان او سوره هل اتی و آیا آمده است در شان احدی از مخلوقات غیر از علی علیه السلام سوره هل اتی

ختم کلام بوده کتاب را به اختتام و سائل میامید اینکه بلکه از یمن ولایت مطلقه آن بزرگوار ختم و اتمام عمرش در نفس اخرین با ولایت و محبت آن بزرگوار بوده و در عالم برزخ و روز قیامت بنور تولا

ختم کتاب

...لاکش از ظلمات مهالک و مخاوف خلاص شده در ترتیب تتمه مولا لاکش را تحفه درگاه الهی نموده ... ثبات حیدری از اهوال روز جزا مجبور و مسرور کند شده بمراد و جت حور و تفرج قصور دار السرور فایض و فایز کرده بحرمت محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة التسعة المعصومین من ولد الحسین علیهم السلام و الحمد لله الذی وفقنی علی اتمامه و اختتامه فی یوم الاحد و قد مضت من شهر رجب المرجب اثنی عشر یوما من السنة الثانی و ... ثلاث مائة بعد الالف من الهجرة النبویة حمدا متوالیا متتابعا متواترا لا انقطاع له و لا نهایة و لا غایة ... النار و النور و العذاب و الثواب و النقمة و الرحمة و صلی الله علی سیدنا و شفیع ذنوبنا محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین تمام

شده در دست مترجم بدو ذکار امیدوار
رافت و رحمت پروردگار اقل الحاج و الزوار
محمد ابن مهدی
بابا مرحوم نجوانی
فی ۱۲ شهر رجب
المرجب ۱۳۱۲

فی دار الطباعة المخصوص صنع الاخ
و لعملة الطبع و محرره و مؤلفه
بمحمد و آله الطاهرین

الاغر کربلائی اسد آقا اللهم اغفر له
و العاملین بما فیه
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین آمین

حرره عبد المذنب عبد المطلب بن کربلائی تراقی تحریرا فی ۸ شهر ربیع الاول ۱۳۱۰

لمؤلفه حمد افزون از قیاس و از شماره ٭ بر خدای خالق لیل و نهار بعد صلوات و تحیات و سلام بر محمد منبع جود و نثار بر علی و آل اطهارش که شد دین حق با حبشان استوار محتوی گشته جو این کشکول نور بر احادیث لذیذ و خوشگوار جبذا طرزش چه طرفه دلگشا جمله کلماتش چو در شاهوار تا بود شمس و قمر در آسمان نور این کشکول بادا برقرار چون گلستانی در او هر نوع گل با که بستانی پر اشجار و ثمار در گلستانش محمد باغبان بی بضاعت پیر درد خاکسار ای خداوند کریم و کارساز بگذر از عصیانش ای پروردگار ناظم تاریخ تالیفش نویس یکهزار و سیصد و هشت چهار خوش طبع و کاتبش از منتی که ذات کو چه بر تن کشید از روزگار تا که این کشکول برا خوان دین از وجودش تحفه باشد یادگار

مؤلف حقیر و کثیر التقصیر محض عالی جمیع برادران دینی با نهایت عجز و ناتوانی معروض میدارد که الی مدت پنج سال کسی حق نداردکه این دو جلد کتاب کشکول النور را طبع و چاپ نماید زیرا که مدت چهار سال زحمت تالیفش را کشیده و باز خسارت شدیده مخارج طبع و تحریران را تحصیل نموده و در معیشت خود چه قدر تغییر و تنگی نموده و اکثر مخارجش را قرض نمودم بلکه ان شاء الله تا مدت مرقومه تمام کتب چاپ شده اش که یکهزار دویست جلد است فروش شود تا قرضها یش را ادا نماید و هر کس بی اذن و اطلاع مؤلف به چاپش جرئت و قیام نماید به لعنت خدا و نفرین ائمه هدی علیهم السلام گرفتار شود ... از عمر و اولاد و دولت و صحت خود بهره مند نباشد بمحمد و آله الاطهار علیهم التحیة و الصلوة و السلام ما دامت الشمس و القمر دوار و للمطیعین الجنة و للعاصین النار و الله قادر قهار و الفوضاری الی الله هو حسبی و نعم الوکیل

۱۳۲۱

